

انتشارات دانشگاه تهران

۱۳۹۷/۲

چاپ سوم

تاریخ طب در ایران

پس از اسلام

(از ظهور اسلام تا دوران مغول)

دکتر محمود نجم‌آبادی

عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ طب در ایران
پس از اسلام
(از ظهور اسلام تا دوران مغول)

دکتر محمود نجم‌آبادی

عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۳۹۷/۲

شمارهٔ مسلسل ۳۷۱۲

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب ۹ - ۳۷۱۲ - ۰۳ - ۹۶۴ 964-03-3712-9

ناشر : مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

تاریخ انتشار : اردیبهشت ماه ۱۳۷۵

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه (چاپ سوم)

چاپ و صحافی مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

مسؤولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

فهرست مندرجات

عنوان صفحه

عنوان	صفحه
	۲۹٤

قسمت پنجم : تاریخ طب واطباء در ایران از اوائل قرن سوم تا حمله‌مغول

(دوران تألیف و تصنیف کتب طبی)

عنوان	صفحه

قسمت‌ششم: سایر پزشکان مترجم ومؤلف و مصنف در تاریخ طب اسلام و ایران تا آخر سده ششم هجری و اوائل سده هفتم درکشورهای شرقی‌اسلامی

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان صفحه

عنوان صفحه

مقدمه جلد اول کتاب تاریخ طب در ایران
(قبل از اسلام)

دیباچه و سبب تألیف کتاب

بنام خداوند جان وخرد

حمد وسپاس خداوندی را سزاست که شیرینی شربت حیوة را به بندگان خود عنایت فرمود و آنکه از نیستی آدمی را بعرصه هستی آورد و بحکم «خلق الانسان من علق» از آبی ناچیز وجود انسان را ساخته وپرداخته گردانید.

چنین گوید: راقم سطور دکتر محمود نجم‌آبادی فرزند مرحوم مرتضی نجم‌آبادی رحمة‌الله علیه از اوان تحصیل علم طب پیوسته شائق بودم، که تاریخ طب کشورمان را تقدیم همکاران و طالبین آن دارم. از بیست واندسال قبل در این راه قدم گذاردم و آنچه که ممکن بود از خرمن دانش پیشینیان اندوخته نمودم و پیوسته مایل بودم روزی این خدمت را انجام دهم وبحکم «من جد وجد ومن قرع باباً ولج ولج» درپی موضوع بودم تا شاهد مقصود را درآغوش گیرم.

بدواً بسیار کوشا وجاهد بودم که تاریخ طب کشورمان را دریک جلد تقدیم خوانندگان و طالبین قرار دهم، اما حوادث و انقلابات امور شخصی و تدریسی و خدمتی مرا از این منظور مانع گردید.

تا آنکه بسال های تحصیلی ۱۳۳۹ - ۱۳۳۸ و ۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ که بتدریس

«تاریخ بیمارستانها» در کلاس مدیریت بیمارستان جهت همکاران، همچنین چندین سال در کلاس بهیاری وابسته به انجمن حمایت کودکان (یونی‌سف) و کلاسهای وزارت بهداری تدریس آئین پزشکی و تاریخ پرستاری مینمودم، تصمیم گرفتم آنچه که در کلاس های بالا جهت دانشجویان گفته بودم، برصحیفه کاغذ بیاورم، بدین معنی که علم‌الاخلاق یاآئین پزشکی و تاریخ بیمارستانها را یکجا چاپ نموده‌در دسترس دانشجویان دوکلاس بالا گذارم. ابتدا برای همین‌منظور شروع به‌چاپ کتاب شد و چنانکه ملاحظه میگردد مقدمه وقسمت اول کتاب درباره آئین وسنت پزشکی و تاریخ بیمارستان‌ها و پرستاری است که برای دو دسته دانشجویان کلاس های مدیریت بیمارستان و بهیاری می‌باشد. اما در سال‌های تحصیلی ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ - ۱۳۴۱ طبق دعوت جناب آقای دکتر احمد فرهاد رئیس دانشکده پزشکی طهران جهت ایراد سخنرانی های چندی در زمینه تاریخ طب برای دانشجویان سال‌های چهارم و پنجم وششم دانشکده دعوت گردیدم، بدین لحاظ یادداشتهائیکه طی مدت بیست‌واند سال در دست داشتم در طبق اخلاص نهاده، طی سخنرانیهائی بدانشجویان عزیز عرضه داشتم. پس از آن بنا بدعوت آقای دکتر جعفر جهانشاهی‌رئیس دانشکده‌پزشکی تبریز در اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ جهت ایراد سخنرانیهائی درباره تاریخ‌طب کشورمان به تبریز رفتم، شکر خدا که این خدمت نیز انجام یافت.

این امور باعث گردید که در تصمیم قبلی کمی تغییر پیش آید، بدین معنی که تاریخ طب کشورمان را نیز درکتاب مورد نظر بچاپ رسانم. لذا مصمم گشتم تاریخ طب قبل از اسلام را به جلد اول کتاب ضمیمه نمایم.

بنابراین کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان وهمکاران گرامی و دانشجویان

عزیز دانشکده‌های پزشکی کشور می‌گردد ، شامل مقدمه‌ای در علم‌الاخلاق یا آئین و سنت پزشکی ونظام پزشکی و قوانینی که مورد احتیاج طبیب و وابستگان به فنون طبی است . قسمت اول آن مختصری از تاریخ بیمارستانها و قسمت دوم آن تاریخ طب قبل از اسلام درکشورمان می‌باشد .

در این دیباچه «بحکم‌الفضل‌للمتقدم» لازم می‌دانم خاطر محترم همکاران و دانشجویان و تمام طلاب ومشتاقان طب وفنون وابسته بدان را مستحضر گردانم ، که قبل از این جانب مرحوم دکتر عبدالحسین خان رکن‌الحکماء فیلسوف‌الدوله رحمةالله‌علیه کتابی درباره‌تاریخ طب (که بنظر این‌جانب میرسد ترجمه‌وخلاصه‌ای ازکتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ابن ابی اصیبعه باشد با اضافات و ملحقات و فهارس و جداول چندی که مؤلف بدان اضافه نموده، همچنین از اطباء دوران‌معاصر و جدید نیز برآن ضمیمه داشته‌اند)، بهمین نحو از جزوات و نوشته‌ها یکی دیگر از معلمان و استادان دانشکده الهیات و معارف اسلامی که رساله‌ای در باب«تاریخ علوم در اسلام» برشته تحریردر آورده‌اند،ایضاًدوست دانشمندم‌آقای‌دکتر ذبیح الله صفا نیز شروع به‌چاپ کتابی تحت عنوان « تاریخ مختصرطب‌وبیمارستان در ایران از قدیمترین‌عهد تاریخی‌تا اوائل قرن پنجم هجری» نموده بودند که متأسفانه تمام نشد، وهمکار دانشمند دیگرم آقای دکتر علی‌اکبر مجتهدی نیز کتاب تاریخ‌پزشکی‌تألیف ژوزف گارلند را ترجمه نموده‌اند، بهمین‌نحو عده‌ای‌از دانشمندان مقالات‌ورسائلی‌درباره موضوع تاریخ طب و اطباء وفلاسفه ایران برشته تحریر درآورده‌اند که‌همه‌آنها مقدم برنده می‌باشند .

پس با ذکر سطور بالا و باکمال تعظیم به‌خدمات آنان برای روشن شدن‌این قسمت از تاریخ طب سطور بالا قلمی گردید که حق آنان محفوظ ماند چراکه :

«خوش است قدرشناسی در این خمیده سپهر»

روزگاری بیاید و سایر همکاران کتاب بلکه کتابها در این شعبه ازعلم طب مرقوم دارند ، باشد که آنان نیز یادی از نگارنده نمایند .

امیدوارم مجلدات بعدی کتاب را که تاریخ طب کشورمان پس از اسلام الی حال باشد درسالهای آتی تقدیم طالبین وهمکاران دارم .

دکتر محمود نجم‌آبادی

مقدمه چاپ اول کتاب

اول دفتر بنام ایزد دانا — صانع و پروردگار حی و توانا
اکبر واعظم خدای عالم و آدم — صورت خوب آفرید وسیرت زیبا

ستایش خدای بزرگ عزوجل وحکیمی جل شانه راسزاست، که از روایح وجودش جان در تن هستی مردم دمید وخاک کالبد انسانی را گلزار بهار ایجاد نمود و به حکمت بالغه اش صحت و سلامت به آدمی ارزانی داشت و درود بر پیامبر پاک وحبیب قلوب ناس محمد مصطفی (ص) و دوده تابناک او که زاده عقلند و نماینده عدل شفابخش امراض مستور و هویدا و دارو ده هر درد نهان و پیدا .

راقم سطور دکتر محمود نجم آبادی فرزند مرحوم مرتضی نجم آبادی رحمة الله علیه گوید: پس از فراغت از چاپ جلد اول تاریخ طب در ایران یعنی از دوران آریائیها تا ظهور اسلام که بسال ۱۳٤۱ شمسی با تمام رسید و مورد استقبال همکاران واقع شد، برآن شدم که دنباله این خدمت را انجام دهم، تاآنکه قریب هشت سال قبل از طرف همکا محترم رئیس دانشگاه وقت تهران جهت تألیف کتاب و این منظور مورد قبول واقع گردید و از طرفی چون قریب پانزده سال به تدریس تاریخ طب و علم الاخلاق پزشکی در دانشکده پزشکی تهران اشتغال داشتم تالیف کتاب کمی آسان شد. آنگاه از طرف همکار دانشمندم آقای دکتر شمس الدین مفهدی رئیس وقت دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی و معاون فعلی آموزش و تحقیقاتی دانشگاه تهران به تصدی بخش تحقیقات تاریخی طبی وبهداشتی دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی منصوب گردیدم که پیوسته کوشا وجاهد بودم که جلد دوم تاریخ طب را

را باتمام برسانم . و در این هنگام که به همت والای اعلیحضرت محمدرضا پهلوی

اما تصدی بخش تحقیقات تاریخی طبی وبهداشتی دانشکده بهداشت وترجمه جلداول «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه که به همت دوست دانشمند فقیدم مرحوم سید جعفر عضبان رحمة الله علیه و این جانب انجام گرفت وتدریس در دانشکده پزشکی و دانشکده بهداشت و چند آموزشگاه دیگر وشرکت در کنگره‌های بین المللی تاریخ طب تمام دست بدست هم دادند که این امر یعنی چاپ و انتشار جلد دوم تاریخ طب کشورمان بتأخیر افتد .

از آن گذشته بمناسبت نیابت ریاست انجمن بین المللی طب ونمایندگی انجمن های تاریخ طب در قاره آسیا عهده‌دار وظائفی بودم که مرتباً برای شرکت در انجمن های تاریخ طب به خارج می‌رفتم و به کتابخانه های اروپا و آمریکا سر میزدم به اسناد و مدارك جدیدی دست می یافتم که بنظرم می‌رسید برای درج در کتاب مفید باشد .

بعلاوه پس از ترجمه کتاب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» وانتشار آن بسیاری از موضوعات تاریخی طبی جهت کتاب تهیه گردید و از کتاب «طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه استفادات کامل بعمل آمد و دریافتم که اغلب مورخان مشرق ومغرب‌زمین در کتب تواریخ طب خود از این کتاب بهره وافی برده‌اند، سهل است اغلب مورخان مغرب زمین مطالبی که مربوط به تاریخ طب ایران و اسلام و یونان وروم است از ابن ابی اصیبعه اقتباس نموده‌اند .

اکنون که این کتاب انتشار می یابدونتیجه چهل سال مطالعه بنده ناچیز است برای مزید اطلاع خوانندگان آن مخصوصاً همکاران محترم متذکر می گردم که :

سبك وروش این جانب در شرح حال اطباء و تاریخ طب کشورمان برروی قرون ترتیب نیافته ، بلکه آنرا به دورانها و ادوار چند تقسیم کرده‌ام که در متن

کتاب ملاحظه می‌شود و آن از ظهور اسلام تا اواخر قرن ششم هجری قمری یعنی تا مرگ سید اسماعیل جرجانی که با مؤلفات ارزنده‌اش دوران تجدد طب ایرانی‌را گشوده است، می‌باشد. و تا آنجا که مقدور وممکن شد پزشکان وحکماء ایرانی و آن دسته از پزشکان که در ایران وشرق سرزمینهای اسلامی بوده‌وخدماتی به‌طب اسلام و ایران کرده‌اند جمع آوری کردم.

برای آنکه در این مقدمه حق متقدمان و پیش کسوتان وآنان که به نحوی از انحاء قبل از این جانب در باره تاریخ طب ایران زحمت کشیده و کتابهائی نوشته‌اند، بحکم «الفضل للمتقدم» متذکر می‌گردم که شاد روان دکتر عبدالحسین خان رکن الحکماء فیلسوف الدوله کتابی تحت‌عنوان «مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار وفلاسفه الامصار» بسال ۱۳۳٤ هجری‌قمری در تبریز بچاپ رسانده‌اند که به ترتیب حروف تهجی تا حرف ذال می‌باشد ودر حقیقت خلاصه وترجمه‌ای از کتاب عیون‌الانباء فی‌ـ طبقات‌الاطباء ابن ابی‌اصیبعه است، منتهی آن مرحوم ضمن شرح حال ومقام علمی اطباء وحکماء ازمتأخران چه ایرانی وچه غیرانی نیز یاد کرده‌اند. بهمین نحو از یکی دیگر از دانشمندان کشــــوریان کتابی درباب «تاریخ علوم در اسلام» برشته تحریر درآمده که نیمه کاره ماندو آن جزوات ونوشته‌ها که برای دانشجویان دانشکده الهیات ومعارف اسلامی تهیه گردیده بود. ایضاً دوست دانشمندم آقای دکتر ذبیح اله صفا نیز شروع به‌چاپ کتابی تحت عنوان «تاریخ مختصرطب وبیمارستان در ایران تااواخرقرن پنجم هجری‌قمری» کرده بودند که متأسفانه نیمه‌تمام مانده، ولی در کتاب «تاریخ علوم‌عقلی تا قرن پنجم» عده‌ای از اطباء‌ایران واسلام را نگاشته‌اند که سه مرتبه چاپ شده است. دیگر از همکارانی که باید نام برد مرحوم دکتر علی‌اکبر مجتهدی است که کتاب «تاریخ پزشکی» تألیف ژوف گارلند را ترجمه کرد. وبسال ۱۳٤۱ شمسی انتشار داده‌اند.

آقای دکتر سهراب خدابخشی نیز کتابی در باب «بهداشت در ایران باستان» تألیف کرده که بسیار مفید می‌باشد.

اخیراً آقای محسن جاویدان کتاب تاریخ طب در ایران تالیف دکترسیریل الگود (Dr.Cyril Elgood) طبیب سابق سفارت انگلیس درتهران را ترجمه کرده که بنده ناچیز مقدمه‌ای برآن نگاشته‌ام . اما بنده قبلا تعدادی از فصول کتاب را با کمک مرحوم هادیان و دوشیزه زهرانجم‌آبادی به‌مشارکت ترجمه کرده بودیم، منتهی‌وقتی خبردار شدم که آقای جاویدان این امر مهم را کفایت کرده و به همت آقای اقبال مدیر کتابخانه اقبال ورئیس هیئت مدیره ناشران کتاب به‌چاپ رسانده بودند، لذا از چاپ آن صرف‌نظر کردم و به‌حق‌باید بگویم باری از دوش مخلص برداشته شد .

غیر از افرادی که دربالا ذکر شد از همکاران این‌جانب بطور متفرق‌مقالات تاریخی طبی در جرائد ومجلات‌وسالنامه‌ها و رسالات اختصاصی‌مؤسسات بهداشتی آمده که همه آنها حقی برتاریخ طب کشورمان دارند .

غرض از نگارش سطور بالا ویادآوری حق گذشتگان از آن نظر است که خوانندگان این کتاب مخصوصاً همکاران جوان ودانشجویان دانشکده‌های‌پزشکی و بهداشتی و داروسازی ودندان‌پزشکی بدانند که در جمیع احوال باید حق‌شناسی نسبت به پیش کسوتان ومتقدمان داشت .

چراکه : «چو نیکی کند کس تو پاداش کن» .

من قطع دارم در آتیه کتاب بلکه کتابها درباره تاریخ طب کشورمان‌چاپ و انتشارخواهد یافت وهم‌اکنون به‌نویسندگان‌آتی که‌قطعاً‌ازدانشجویان‌دانشکده‌های پزشکی یعنی همکاران جوان این جانب خواهند بود قبلا تبریک میگویم .

مطلب دیگری که ذکر آن در این مقدمه لازم بلکه واجب است وقطعاً خوانندگان این کتاب توجه‌خواهند فرمود آنکه تالیف هیچ کتاب و نوشته‌ای‌میسر نیست مگر آنکه کتابهای پیشینیان خوانده شود و هرکس ادعائی کند که خود تمام مطالب کتاب را تصنیف کرده‌منتهای بی‌مهری است .

دیگر آنکه اصولا تاریخ طب نگارش قصه یا حکایت نیست ، بلکه باید نام

آنرا «سیر تحول پزشکی» نام گذارد تا معلوم شود که خدمات گذشتگان چه بوده است. و اگر علم طب امروز بدین مرتبه رسیده نتیجه کارهای اطباء و محققان پیش بوده و تا خدمات پزشکان ماقبل را در میان نگذاریم نمی‌توانیم پی به‌اهمیت طب امروزی ببریم. اگر عده‌ای درباره طب قضاوتی بنام طب قدیم وطب جدید می کنند بنظر اینجانب صحیح نیست چرا که طب امروزی در دنباله طب دیروزی است و روزی خواهد رسید که طب امروزی صورت طب دیروزی بخود گیرد وبهمین نحوهرچه زمان می گذرد زمانهای ماقبل درحکم تاریخ برای زمانهای بعدی میشود.

بدین جهت موضوع تاریخ طب عبارت از سیر تحول علوم طبی در دنیا می‌باشد. این کتاب که در دسترس خوانندگان قرارمیگرد یک دوره تاریخ و تحول وسیر علوم پزشکی در ایران و اسلام طی پنج قرن اول هجری قمری می‌باشد که جمیع ادوار مختلفه از دوران پس از اسلام یعنی دوران های اقتباس و ترجمه وتألیف و تصنیف کتب طبی و تجدد طب ایرانی با شرح حال و خدمات و اکتشافات و اختراعات اطباء ایرانی است.

امید است که مقبول طبع خوانندگان گرامی مخصوصاً همکاران قرار گیرد.

لازم به تذکر است که عده‌ای از همکاران و استادان و دانشمندان کشور هر کدام به سهم خوددر تشویق اینجانب برای تألیف کتاب سعی بلیغ کرده‌اندو تا آنجا که ممکن بوده از تواریخ و سرگذشت‌ها و جرائد ایرانی و خارجی ومورخان طبیب استفادات کامل شده است.

و اصولا باید گفت: هیچ نوشته و رساله وکتابی رأساً نمی‌تواند برصحیفه کاغذ آورده شود(مگر بسیار نادر)ودرتألیف کتاب چاره جز آن نیست که نوشته های پیشینیان وگذشتگان یابهتربیان گردد، از پیش کسوتان باید استفاده کرد که اولاحق آنان محفوظ وثانیاً کتاب مستند ومستدرک گردد.

اما علت آنکه این تألیف ناچیز بسیار به‌تأخیر افتاد و چندسال چاپ آن به‌طول انجامید، چنانکه در بالا مذکور افتاد بعلت گرفتاری ومشغله زیاد ونگارش چند کتاب

دیگر که در طی این مدت پیش آمد و شرکت در کنگره‌های علـــــمی وتاریخ طب (چه در ایران و چه در خارج ایران) و دعوتهای دانشگاههای کشورمان بود که همه دست بدست هم دادند وتأخیر در این خدمت ناچیز را باعث گردیدند .

امیدوارم عذرم در پیشگاه دانشمندان مخصوصاً همکاران محترم مقبول افتدو بازبیاری خداوند یکتا امید است جلد سوم تاریخ طب در ایران یعنی از حمله مغول تا سال ۱۳۰۰ شمسی را تقدیم هم‌میهنان گرامی دارم .

از خوانندگان محترم کتاب استدعای عاجزانه دارم اگر سهو واشتباه ولغزشی مشاهده میفرمایند بنده ناچیز را مطلع گردانند .

ایضاً از دوست دانشمندم آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه ورئیس سابق سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران که یکی از تذکر دهندگان بسیار ارزنده برای تألیف این کتاب بودند بسیار سپاسگزارم که در کار چاپ کتاب مرا یاری کردند .

همچنین از کارکنان چاپخانه دانشگاه ویک یک آنان مخصوصاً آقای ابوالقاسم دیانت گیلانی که زحمت حروفچینی و چاپ آنرا عهده‌دار بودند نیز متشکرم .

در خاتمه مقال از خوانندگان محترم خواهشمندم :

اولا قبل از مطالعه کتاب لطفـــاً احتیـــاطاً اغـــلاط آنرا تصحیح فرمایند و با آنکه منتهای دقت به عمل آمده است متأسفانه احتمال قوی دارد باز اغلاطی از زیرنظر گذشته ویاآنکه اشتباه ولغزشی دست داده باشدکه تمنی دارم حتماً مخلص را مطلع فرمایند . علاوه بر آنکه بسیار متشکر خواهم شد در جلد سوم تاریخ طب در ایران «ازحمله مغول تاسال ۱۳۰۰ شمسی» نام آنهارا درکتاب با تشکر و امتنان خواهم آورد .

ثانیاً هریک از خوانندگان مخصوصاً همکاران ایراد یا ایرداتی برکتاب

دارند بنده ناچیز را مطلع گردانند که بی‌اندازه سپاسگزار خواهم شد.

تهران خردادماه ۱۳۵۲

بنده ناچیز دکتر محمود نجم‌آبادی
رئیس سابق بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی
در دانشکده بهداشت دانشگاه تهران
ونائب رئیس سابق انجمن بین‌المللی تاریخ طب
ودبیر کل انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب

توضیحات لازم

۱ - در تطبیق تاریخ هجری قمری به میلادی از کتاب «جداول سالهای تطبیقی» ووستنفلد Wüstenfeld - Mahler , sche Vergleichungs - Tabellen چاپ ۱۹۶۱ م . استفاده چاپ شده است .

۲ - احتمال دارد در فهرست ها اقلامی چند از اصطلاحات و امثال آنها از قلم افتاده باشد ویا آنکه در اسامی تکرار شده باشد .

۳ - مقصود از ه . سال هجری قمری و ش . یا خ . سال های شمسی یا خورشیدی وم . سال میلادی است .

بسمه تعالی

مقدمه و توضیح مختصر درباره چاپ دوم

پس از چاپ اول کتاب از نظر آنکه مدتی از تاریخ چاپ آن گذشته و نسخ آن کمیاب شده‌بود برحسب تصمیم انتشارات وچاپ دانشگاه تهران واعضاء شورای محترم چاپ وانتشارات تصمیم گرفته شد که تجدید طبع گردد.

اکنون به‌یاری خداوند متعال و همکاری همکاران وکارکنان انتشارات وچاپ دانشگاه مخصوصاً رئیس محترم این دستگاه بزرگ فرهنگی و دانشگاهی و اعضاء محترم شورای انتشارات چاپ دوم آن از نظرخوانندگان گرامی می گذرد

تهران - امرداد ماه ۱۳۶۴

بنده حقیر دکتر محمود نجم‌آبادی

بسمه تعالی

مقدمه چاپ سوّم جلد دوم تاریخ طب درایران

پس از چاپ اوّل و دوم کتاب «تاریخ طب در ایران» امید دارم مـوردتوجه همکـاران و دانشجویان پزشکی قرارگرفته باشد، اینک چاپ سوّم تقدیم خوانندگان گرامی قرارمی‌گیرد.

در این چاپ مختصر اضافاتی در مطالب کتاب به عمل آمده است.

امیدوارم جلد چهارم کتاب تاریخ طب از «حمله مغول تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی» که مدرسه عالی طب ایران تاسیس شد، عنقریب چاپ شود و مورد استفاده همکـاران گـرامـی و دانشجویان عزیز دانشکده‌های پزشکی قرارگیرد، که به‌نظر حقیر می‌آید مهمترین قسمت تاریخ طب ایران باشد. بمنه‌وکرمه

دکترمحمودنجم‌آبادی
عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران

قسمت اول

کلیات

الف) منابع علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی

مقدمه

تاریخ طب در ایران پس از اسلام با طب اسلامی (یعنی خدمات مسلمین) ممزوج میباشد، منتهی اطباء ایرانی سهم بسیار بزرگی در طب اسلامی دارند و اصولا نمیتوان گفت ایند و (یعنی طب ایران و طب اسلامی) از یکدیگر مجزی می‌باشند.

مکتب طبی بزرگ جندی‌شاپور قبل از اسلام و همچنین پس از ظهور اسلام تا دوران تمرکز علمی بغداد، (سائه دوم وسوم هجری‌قمری) اقتدار و اهمیت خود را ازدست نداده وعده زیادی طبیب پرورش داده که نمونه بزرگ آن آل بختیشوع [1] میباشد.

گذشته از آن اصولاً قسمتی سهم از طب اسلامی دنباله مکتب طبی جندی‌شاپور است که اطباء این مکتب (یعنی جندیشاپور) استادان مکتب طبی اسلامی میباشند.

ذکر مطلب بالا ازآن نظر بود که معلوم گردد، که استادان مکتب جندی شاپور وآثار آنها (چه درایران وچه درسایر قسمتهای مفتوحه توسط اعراب) خدمات ذیقیمتی به طب اسلامی نموده‌اند.

خدمات دانشمندان به‌طب اسلامی

از طرفی لازمست متذکر گردیم که علاوه بر ایرانیان و شاگردان مکتب

۱ـ آل بختیشوع ـ شرح آن بعداً بیاید.

جندی شاپور نسطوریها[۱]، حرانیها[۲] صابئین[۳] و یهودیان[۴] نیز درطب اسلامی چه از نظر ترجمه کتب یونانی و نقل آنها بعربی ویا سریانی وچه از نظر تالیف کتب

۱- نسطوریان یا نساطره (Nestoriens) عده ازدانشمندان تابع نسطوریوس (Nestorius) بطریک بزرگ قسطنطیه بوده که خدمات ذیقیمتی درانتقال علوم یونانی به خاور میانه نموده‌اند. (شرح مفصل آن بعداً میآید).

۲-حرانیان(حرانیها)منسوب‌به شهرحران میباشند. نام‌قدیم‌حران کرائه(Carrhae) میباشداین شهردرقدیم بسیار معتبر بوده ولی‌اکنون جز خرابه‌هائی‌چیزی ازآن باقی نیست. درجوار خرابه های آن دهی بنام هران‌در جنوب ترکیه درشهرستان اورفا میباشد.

۳- صابئین، نام فرقه ودسته‌ای‌دینی بوده که بنامهای مغتسله، ماندائی ونصوری که در قرآن کریم نیز بنام **صابئین**آمده است.(بعداً شرح آنها خواهدآمد).

شهر «رها» و «حران» و «رأس‌العین» ازمراکز صابئین بوده است. دین صابئین که بصورت یک عرفان مسیحی بوده درشامات وعراق وبابل انتشارداشته است.

۴- یهودیان سهم بزرگی درطب اسلامی‌و ترجمه وتالیف کتب‌طبی‌در تمدن‌اسلامی داشتند. اینان بیشتر درسرزمین مصر وشمال افریقا (تونس، الجزیره، مراکش) و اندلس (اسپانیا) خدمت کرده وشهرت یافته‌اند. اغلب پزشکان یهودی در طب و فلسفه دستی بسزا وعموماً مجالس درس وبحث داشتند.

اولین طبیب یهودی بنام اسحق‌بن‌عمران‌الاسرائیلی (درزولت زیادة‌الله‌سوم ۲۹۰ ه.ق ۹۰۲م.) در قیروان بطبابت مشغول بود و مدتی نیز طبابت دربار زیادة‌الله سوم را داشت.

وی کتب چندی‌ازیونانی به‌عبری‌ترجمه کرده‌از آثاروی کتابی‌است‌بنام«دلیل‌الاطباء» که بعربی بوده و بعداً برای اولین بار این کتاب طبی توسط قسطنطین آفریقائی (Constantin L'africain)متوفی‌بسال۴۷۹ ه. ق،مطابق۱۰۸۷ میلادی‌به‌لاتین برگردانده شده است.

غیر از اوبسیاری‌ازاطباء یهودی مخصوصاً در مغرب بمانند:«ابوعمران‌موسی‌بن‌میمون اسرائیلی، وابن‌بکلارش یونس‌بن‌اسحق (یا یوسف‌بن‌اسحق) اسرائیلی قرطبی صاحب کتاب «المفردات فی‌الطب یا مفردات‌ابن‌بکلارش» خدماتی ارزنده به طب‌اسلامی نموده‌اند.

طبی وجه از بابت طبابت وایجاد بیمارستانها و امثال آنها دخالت تام داشته‌اند.

تعالیم اسلامی در طب اسلامی

اما ازآنجا که تعالیم پیغمبر اسلام(ص) افراد را برای عمل بخیرات و مبرات و انفاق مال درراه خیرهدایت وارشادفرموده، بدینمناسبت طب وطبابت درتمدن اسلامی پیشرفت فوق العاده داشته است و خوشبختانه نمایندگان بزرگ اسلامی بیشترایرانی بوده‌اند و ایشان توانستند دردوران تمدن اسلامی ستارگان قدر اول آسمان دانش پزشکی باشند، بمانند طبری [۱]، رازی [۲]، اهوازی [۳]، ابن‌سینا [٤]، و جرجانی [٥] (گرگانی).

طب اسلامی و زبان عربی

غلبه عرب بر عجم و اجبار نویسندگان درنگارش کتب ومؤلفات و آثارخود بزبان علمی زمان یعنی عربی (بمانند زبان لاتین در قرون وسطی در اروپا) باعث گردیده که بعضی از تذکره نویسان و مورخین تمدن اسلامی و مخصوصاً طب اسلامی را بحساب عرب بیاورند، و آن را بنام «طب عرب» در کتب خود متذکر گردند، در صورتیکه چنین نیست بلکه اکثر علمای تمدن اسلامی بخصوص اطباء اسلامی غیرعرب هستند و بسیاری از ملل واقوام کشورهای مفتوحه دراین امر سهم‌شرکت داشتندواگر درمورد طب عرب(که بغلط مصطلح شده) بخواهیم حق مطلب راادانمائیم، باید بگوئیم «طب اسلامی» وهمانطورکه شادروان پروفسور ادواردبرون [٦] درمقدمه کتاب «طب عرب» بدان اشاره‌کرده ونام «طب اسلامی» برآن نهاده است، منتهی باید دراین اصطلاح حق همه ملل و اقوام را بمانند ایرانیان و نسطوریان و

۱ـ علی بن ربن طبری یا علی بن زیل یاعلی بن سهل یاعلی بن سهل بن ربان‌طبیب بزرگ ایرانی.
۲ـ رازی طبیب وشمیست و فیلسوف نامدار ایرانی.
۳ـ علی‌بن عباس‌مجوسی اهوازی ارجانی طبیب بزرگ ایرانی.
٤ـ شیخ‌رئیس حسین‌بن عبداله‌بن‌سینا طبیب و فیلسوف بزرگ ایرانی.
٥ـ زین‌الدین سید اسمعیل گرگانی طبیب بزرگ ایرانی.
(شرح همه آن‌ها بعدا بیاید).
٦ـ پرفسور ادواردبرون(Prof. E. G. Browne) مستشرق‌بزرگ انگلیسی (۱۹۲٦ ۱۸٦۲ میلادی).

صابئین وحرانیها را (چنانکه‌آمد) اداکرد وغیرازآنان اصولا می‌بایست حق خدمات خدمتگذاران تمدن شرق وغرب امپراطوری اسلام را هرکدام علیحده ملحوظ دانست.

اما حقیقت امرآنستکه وقتی صحبت ازطب اسلامی ویا علوم اسلامی درمیان می‌آید، مقصود و منظورنظرات پزشکی ویاعلمی‌است که در کتب تمدن اسلامی که عموماً بزبان‌عربی مدون گردیده، درصورتیکه در اصل همه‌آنها عموماً ازدانشمندان یونانی وهندی‌وبعضاً ایرانی یاتراجم یونانی به‌سریانی[1] ومیراث‌اسکندرانیان[2] و امثال آنهاست منتهی بزبان عربی تدوین‌شده است.

نکته مهم دیگری که ضمن کلیات طب اسلامی باید درنظر داشت آنکه پس ازظهور اسلام و پیشرفت مسلمین و گشودن کشورها وغلبه براقوام و ملل، طبیعی است اینان‌مقهور قوم غالب گردیده و باز طبیعی تر است که قوم غالب کوشیده است زبان خودرا درکشورهای مفتوحه رواج دهد، (یاآنکه اقوام‌مغلوب چاره‌ای‌جز قبول‌آن نداشته‌اند)، اما این امر باعث آن نخواهدشد که تمدن‌این اقوام علاوه‌برآن که برجای باقی مانده، سهل استکه مایه تمدن اسلامی گردیده است وباآنکه‌اقوام وکشورهای‌مفتوحه توسط اعراب‌در زیر سلطه‌آنها بودند عده‌زیادی‌از آنها وساکنان کشورهای مغلوب عقایدضدعربی داشتند.

دراین باره بدون اینکه راه غلو ومبالغه رفته باشیم چندموضوع بسیاراساسی را درتاریخ طب ایران واسلام نباید ازنظر دورداشت که عبارتند از:

اول حمله‌قوم غالب یعنی‌عرب برسایر کشورها و اطاعت‌اقوام‌وملل مغلوبه‌از فرماندهان‌وولاة منصوبه عرب،

دوم نفوذ زبان‌عربی برروی کشورها و نتیجةً برروی اقوام وملل‌مغلوبه،

۱- سریانی ها-شرح آن بعدآمیاید

۲- اسکندرانی یا اسکندری‌واسکندریه یی منصوب به اسکندریه میباشد که عده‌زیادی دانشمند وطبیب بدین اسم در تاریخ طب دیده میشود که همه جزو مکتب اسکندریه (Alexandrie) میباشند.

سوم تعالیم ودستورهای قرآن کریم مخصوصاً درباره عمل به خیرات ومبرات و امثال آنها،

چهارم تمدن و معارف وفرهنگ کشورهای مفتوحه واثر فوق‌العاده وکم‌نظیر این اقوام برروی تمدن اسلامی که مایه اصلی این تمدن بوده است .

اما واسطه ورابطه ای که اقوام وملل مغلوبه را با یکدیگر مأنوس ومرتبط داشته، از طرفی دین اسلام وازطرف دیگر زبان عربی بوده و همین وسیله ارتباط دومی یعنی زبان‌عربی ونگارش کتب باعث گردیده است، که در تمدن اسلامی خدمات همه دانشمندان‌وعلماء رابحساب عرب گذارند، درصورتیکه‌میدانیم درتمدن‌اسلامی عده زیادی دانشمندان غیرعرب بودند و تعداد علما و دانشمندان عربی الاصل دربرابر غیرعرب ناچیز میباشد، مخصوصاً درطب‌اسلامی باید گفت خدمات‌ایرانیان و اطباء ایرانی وآثار ویادگارهای ایندسته‌ازسایر اقوام وملل زیادتر بوده ونبایداز نظردورداشت که دردوران خلافت‌خلفای راشدین وبنی‌امیه واوائل عباسیان توجه بعلوم وبالنتیجه‌طب بسیارکم بوده، خاصه دردوران خلفای‌بنی‌امیه که‌اصولاً غیرازقوم‌عرب‌و زبان عربی وفصاحت وبلاغت وشعرعربی بامردیگری توجه نبوده‌است.

تمام شرح بالا فقط ازآن نظربود که بدون جانبداری موضوع طب و تاریخ آن پس ازظهور اسلام کمی روشن گردد، تاحق خدمتگذاران‌واقعی اداشده باشد.

انتقال طب به ممالک اسلامی

دراین مقدمه متذکر میگردیم که انتقال علوم ازکشوری به کشور دیگر یاازقومی به قوم دیگرقاعدةً ازمرزوسرحدی باید بگذرد.

درباره‌علم‌طب‌وانتقال‌آن به‌ایران باید‌گفت‌که‌منابع دانش‌طبی‌یونانی بیشترازآتن[1] و اسکندریه[2] وازاین‌شهربه‌خاورمیانه‌عملی گردیدواین‌تمدن‌اسکندرانیان‌میباشد که‌بمشرق روی‌آورده است و راه‌رسیدن علوم‌وافکار یونانی به خاورمیانه‌اول‌دفعه‌ازنویسندگان

۱ـ آتن (Athènes) پایتخت کشور یونان.

۲ـ اسکندریه (Alexandrie) واقع درکشورمصر کنونی درساحل‌مدیترانه که اسکندر مقدونی آن راتاسیس‌نمود (۳۲۲ق.م.).

و دانشمندان مسیحی سریانی بوده و ازآن پس عربی زبانان مستقیماً بمنابع یونانی دست یافته و تتبعات فراوان درآنها کردند.

گذشته از آن راه دیگر انتقال علوم طبی از هندوستان بوده است. بشرح ایضاً راه دیگری که بنظر میرسد درانتقال علوم دخالت داشته بلخ [1] (باکتریا) می باشد، اما اصول ومواد اولیه ازاسکندریه و یونان است.

منابع دیگری نیز وجود داشته که یکی ازآنها حران میباشد. در اینجا متذکر میگردیم باآنکه غلبه عرب بر کشورها وگشودن سرزمینها و تمرکز نیروی عربی در مراکزی بمانند بغداد و دمشق به عمل آمد با زعده‌ای ازاقوام بالاخص ایرانیان مسیری خاص جهت خود انتخاب کرده بودندوآن اینکه اطاعت حقیقی وباطنی راازاین دو مرکزنداشتند، بهمین نحو درغرب امپراطوری اسلام یعنی اندلس [2] (اسپانیا) این امر مشاهده میشود.

بنابراین بدیهی است ضمن طب اسلامی حتماًمی بایست طب اسلامی در مغرب که دنباله طب اسلامی در شرق است، مورد مطالعه قرار گیرد و این سیر علوم طبی ابتدا در بغداد تمرکزیافته که راه ورودبدان ازایران وسوریه وبلخ وهند میباشد، که از آن ببعدشهرهای دمشق وحلب وقاهره وقرطبه[3] (شهردانشگاهی بزرگ اندلس) وسمرقند مرکزیت یافته اند.

نکته دیگری که ذکرآن دراین مقدمه کمال لزوم رادارد، آنکه علوم طبی در تمدن اسلامی عیناً بهمان طریق که دریونان بوده درسرزمین های اسلامی بدست مسلمین نرسیده، بلکه درمحیط اسلامی با طب ایران وهند اختلاط و امتزاج یافته وبصورت طب اسلامی درآمده است.

۱ـ بلخ یا باکتریا [باختر، (Bacteria)]شهر واقع درآسیای مرکزی.

۲ ـ اندلس ایالت جنوبی کنونی اسپانیا (Andalousie) که در آن مراکز بزرگ علمی بمانند قرطبه(Cordoba Cordoue)و غرناطه(Granada ، Grenade)وامثال آن هادر دوران خلافت خلفای اموی اندلس داشته است.

میراثی که پزشکان اسلامی از طب یونان واسکندریه وانطاکیه[1] بدست آوردند، کتابهای ابقراط [2] و جالینوس[3] بوده که یا مستقیماً به عربی ویا غیر مستقیم ازیونانی به سریانی وسپس به عربی برگردانده شده است وپس از استفادات کامل ازآن کتب، اطباء مسلمان از استادانشان جدا گردیده وشخصاً انتقادات بسیار اساسی برآنان گرفته که دراین کار پزشکان ایرانی سهمی کم نظیردارند واین دوره همان است که به دوره تألیف نامیده میشود وهمین دوره میباشد که راه تحقیق وتتبع را برای اطباء ودانشمندان آتی باز گردانیده است .

در خاتمه این مقدمه متذکر میگردیم که دردوران ساسانیان مکتب وبیمارستان جندیشاپور دراین شهر تاسیس گردید که مرکز بزرگ علمی وطبی آن دوران میباشد . دراین مرکز بزرگ گذشته از تعلیم فلسفه و حکمت و بعضی علوم دیگر علم طب رونقی بسزا داشته وهمانطور که تذکر داده شد، طب این مکتب مخلوطی از طب ایران و یونان و هند بوده که ازجمع آنها مکتب وبیمارستان جندیشاپور تشکیل گردیده است .

مراکز علمی و طبی قبل از بغداد

قبل ازطلوع اسلام در دنیای آنروزی چهارمرکز مهم طبی وجود داشت که خدمات ذیقیمتی بعالم طب کرده ونمایندگان دانشمند و کتب وآثار معتبره‌ای از خود بیادگار گذارده‌اند و چنانکه ضمن تاریخ طب ایران قبل ازاسلام متذکر گردیدیم مراکز علمی وطبی آندوران قبل از بغداد متعدد بوده که بهترین آنها عبارتند ازمرکزعلمی اسکندریه درمصر ومرکز علمی شام وقسمتهای شمالی بین النهرین ومرکزبزرگ علمی جندیشاپور یا بهتر بیان داریم، دانشگاه بزرگ جندیشاپوردر ایران و آخرین آنها مراکزعلمی وطبی هندوستان بوده که هریک ازاین

۱ـ انطاکیه (Antioche) شهر واقع درساحل شرقی مدیترانه درسرحد بین سوریه وآسیای صغیر که سابقاً جزو سوریه بوده ولی اکنون جزو کشور ترکیه است .

۲ـ بقراط یا ابقراط طبیب بزرگ یونانی (Hippocrate) .

۳ـ جالینوس ـ (Galien ، Galen) شرح آن بعداً بتفصیل خواهدآمد .

مراکز بزرگ علمی بنحوی درتاریخ طب ایران ازخود اثری بیاد گذارده که بعداً یک یک آنها را موردمطالعه قرارمیدهیم.

باز اضافه می کنیم که هر یک از مکاتب ومراکز علمی و طبی فوق الذکر اختصاصاتی داشته که از نظر تاریخ طب نقش مخصوصی ایفا کرده و تا این عوامل توضیح داده نشود تاریخ طب درایران و اسلام روشن نخواهد شد و طبق روش اغلب کتب تاریخ طب ضمن بحث در پیرامون مکاتب طبی علاوه بر نگارش عقاید و اصول و اکتشافات طبی شرح حالی نیز از اطباء مکاتب مربوط نیز خواهدآمد که بشرح یک یک این مکاتب ومراکز علمی می پردازیم.

۱- مرکز علمی اسکندریه و انتقال طب از اولین مرز به خاور

چنانکه میدانیم این مرکز پس از اسکندر واستقرا ربطلیموس اول (Potlémée ۲۸۲-۳۲۳ ق.م.)سردار مشهوراسکندرشروع گردیدوسلسله این سردار بزرك مدتها در مصرحکومت وتاقرون ششم وهفتم میلادی خدمات بسیارارزنده ای به علوم کرده و بحق باید گفت این شهر وارث تمدن یونانی بوده، بنحوی که زبان رسمی مصرودستگاههای دولتی وطبقات ممتازه زبان یونانی ومردم عادی ازآن بی نصیب بوده یعنی بزبان محلی تکلم می کردند. اطباء مشهوری که دراین مرکز مهم ومعتبر ظهور کردند درطب و تشریح وداروشناسی دردوران خود بسیار مشهور بوده اند.

مکتب اسکندریه که وارث مکاتب طبی کنید[۱] و کوس[۲] بوده در علم تشریح ترقی فوق العاده کرده و اگر ظهور جالینوس وکارهای او نمی بودعظمت این مکتب سالیان دراز برقرار می ماند.

از اطباء بزرگ این مکتب هروفیل (Herophile'Herophilos' Erophile) یا هیروفیلوس معروف میباشد که در حدود سال ۳۳۰ قبل از میلاد تولد یافته و تا

۱و۲ - کنیدو کوس Knide,Cos مراکز مکتب بزرگ یونان. کوس جزیره زادگاه بقراط واقع در شرق مجمع الجزائر اژه نردیک به آسیای صغیر (ترکیه کنونی) میباشد.

۳۰۰ ق . م . حیات داشته است . وی شاگرد معروف پرگزاکورکوسی



شکل ۱ـ یک تصویر از بقراط

(ازکتاب تاریخ طب دانیل لوکلر)

یونانی (Proxagor de Cos) بود که در دوران حکومت بطلیموس لاگوس (Ptolémée Lagos) میزیسته وچون این پادشاه بوی آزادی کامل در تشریح واختیار تام درکارهایش داده بود و مجرمین ومقصرین محکوم را زنده بوی سپرده بود، بدین مناسبت وی در تشریح وشعب دیگر طب بسیار کار کرده است . وی کسیست که بامر بطلیموس فوق الذکر به امتحانات وتجارب طبی برروی محکومین (بمانند دوران ساسانیان) اقدام کرده است . وی را درتشریح اطلاعات زیادی و اولین طبیبی است که با طریقه وروش منظم به تشریح مغزودقت در دستگاه گردش خون وسلسله اعصاب پرداخته است .

ازکارهای بسیار معتبر وی در تشریح آن است که وی تخمدان (Ovaire)

زنان را پیدا کرد و آنرا به بیضه های مرد تشبیه کرد . از آن گذشته متذکر گردید که تخمدان درزن دوعدد میباشدیکی در طرف راست زهدان ودیگری درطرف چپ زهدان که بواسطه یک پرده کوچکی پوشیده شده ودارای فرورفتگی هائی بمانند سایر غدد میباشد . اما کشف بزرگ این دانشمند که از نظر تشریح بسیار با اهمیت است که چرخشت معروف به (Pressoir d' Hérophile) است و بنام وی مشهور میباشد



شکل ۲ ـ مجسمه‌ای از بقراط که در جزیره کوس یافته‌اند

(محلی که سینوس های وریدی کاسه سر با یکدیگر تلاقی می کنند) و همچنین قلم یا انتهای بطن چهارم مغز (Calamus scriptorius) میباشد . درباره نبض انسانی وی چهار صفت

قائل بوده است که عبارتند از تندی وپری ونظم ونیرو. وی کسی است که شرائین



شکل ۳ ـ افلاطون وارسطو (ازکتاب تاریخ طب راف ه. سیجر)

را از اورده جدا ساخته ومعتقد بوده است که در شرائین خون و در اورده روح حیاتی میباشد (یعنی همان روحی که ارسطو(Aristote)وپرگزاگورسابق الذکر بدان اعتقاد داشتند).

غیر از موضوعات بالا هروفیل رانظرات دیگری در علم طب میباشد که عبارتند ازآشنائی به استسقاء (یا آب آوردن شکم Ascite) وتشمع کبدی (Cirrhose hépatique) .

از آن گذشته وی مرگ ناگهانی (یامرگ مفاجاة) را براثر فالج شدن قلب میدانسته است .

تا دوران وی طبق عقیده افلاطونیان پائین آمدن اغذیه رااز لوله قصبةالریه میدانستند، وی این نظر را مخدوش دانسته و آنرا رد کرد و توانست دریچه روی قصبةالریه را نشان دهد که در موقع غذا بسته میشود و غذا از دهان واردمری وسپس به معده میرود .

اراسیستراتس

دیگر از نمایندگان بزرگ طب اسکندریه اراسیطراطس (اراسیستراتس ،ارسطراطس ،اراسیسطراطس Erasistrates) Eristrate میباشدق.م ۳۱۰-۲۳۷ . وی شاگرد کریزیپ کنیدی (Chrysippe de Cnide) میباشد و گفته است اغذیه درمعده پخته نمی شوند بلکه براثر عمل مکانیکی وحرکات مخصوص معده باهم مخلوط می شوند . وی در ازمیر مکتبی بنیان گذارده او معتقد بود که فصد باعث ضعف میگردد ، امابه رژیم و دستور های غذائی و پرهیز و ورزش و استحمام بیشتر معتقد بوده و علاج بیماریها را بیشتر در موضوعات بالا میدانسته است .



شکل ٤ـ اراسیستراطس درمان آنطیوکوس فرزند سلوکوس نیکاتر را می کند
(از کتاب تاریخ طب مصور اتوبتمان)

میگویند وی اولین طبیبی است که تشریح بدن‌آدمی کرده است. دیگرآنکه باسرسلوکوس نیکاتربه‌سوریه خوانده شده و دردبیدرمان آنتیوکوس(Antiochos) فرزند سلوکوس را از عشق به استراطونیس (Stratonice) دومین زن سلوکوس نیکاتردانسته وپس از فاش شدن مطلب ملکه را بزوجیت گرفته است.

بدین شکل ملاحظه میشود که مکتب اسکندریه ارج ومقام بزرگی داشته وغیر از این دونفر دیگراطباء دانشمند نیز دراین مکتب بوده‌اند که ذکر همه‌آنها باعث تطویل مطلب میگردد.



شکل ٥– یک عکس‌خیالی‌از دیسقوریدوس
(از کتاب‌تاریخ طب راف‌ه. سیجر)

مکتب طبی اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری قمری در مقام خود بسیار استوار بوده و از این ببعدبه‌شام وانطاکیه انتقال یافته است.

دیسقوریدوس

از اطباء قبل از جالینوس باید نام‌دیسقوریدوس [Dioscoride یا Dioskyride یا Discuride که به دیسقوریدوس العین زربی (d' Anazarbas)]از عین زربه از شهر های کیلیکیه (Cilicie)میباشد رانام‌برد. مقام وی در طب مخصوصاً در داروشناسی میباشدو کتبی تألیف کرده که مهمترین آن ها کتابی است درپنج قسمت که بعداً توسط اصطفن بنام«الحشائش» ترجمه گردیده است، که بی اندازه معتبرمیباشد. از آن گذشته کتاب دیگری بنام«السموم»(De venenis)میباشد،

که آن هم بعربی برگردانده شده است . این پزشک نزد مسلمین مقام ارجمندی داشته است .

دیسقوریدس (٥٦ پس از میلاد مسیح) طبیبی است که کتاب وی تا قرن شانزدهم شهرت بزرگ جهانی داشته است . وی طبیب داروشناس بوده که نظراتش بسیار مورد پسند دنیای طب آنروزی بوده است . وی روغن هائی جهت استعمال خارجی مجری میداشته منجمله روغن زیتون[۱] و کرچک[۲] وبادام[۳] و بزرالبنج [٤] وسورد[٥] رادر کتاب خودنام برده است .

وی مرهم گل سرخ که باروغن این گل وعسل میساخته جهت التیام زخمها مفید میدانسته است . جگر الاغ را برای درمان صرع وجگر سگ را برضد هاری و



شکل ٦ ـ ایضاً یک عکس خیالی از دیسقوریدوس که مشغول جمع آوری گیاهان میباشد
(از مطبوعات پارک دویس)

۱ – Huile d' olive
۲ – Huile de Ricin
۳ – Huile d' amande
٤ – Huile de Jusquiame
٥ – Huile de Myrthe

گرد شاخ گوزن را بعنوان قابض ومقوی استعمال می کرده است که در حقیقت یک نوع اپوترابی[۱] (معالجه عضو با خوردن همان عضو) می باشد. شیر را یکی از عالیترین داروها برضد سل و صفرا را برای درد چشم وفوژرنر و ماده[۲] را باسقمونیا[۳] برضد کرم کدو[۴] استعمال می کرده است. دیسقوریدوس اولین بار در کتاب خود از تریاك نام می برد.

از مفاخر بزرگ این مکتب جالینوس معروف است که درشهرت علمی مکتب اسکندریه سهمی بزرگ دارد.

گرچه عده ای ازمورخین تاریخ طب جالینوس راضمن تاریخ طب در روم ذکر کرده اند، ولی بحق باید گفت که وی علاوه برآنکه از آسیای صغیر میباشد، شاگرد مکتب اسکندریه است و حق آنرا دارد که درباره این طبیب از نظر آنکه کتب و آثار وی برروی طب ایران اثرات بسیار شگرفی گذارده بیشتر مورد بحث قرار گیرد.

جالینوس

جالینوس[۵] (۱۳۰-۲۰۱ میلادی) درزمان مارك اورل[۶] امپراطور روم میزیسته ودر عهد این امپراطور که پرهیزکارترین امپراطور آن دوران بوده و همچنین در عهد پسرش کومد[۷] و جانشین وی پرتیناکس[۸] میزیسته است.

پدر جالینوس نیکون[۹] نام داشت ومهندس ومعمار بود. وی مایل بود پسرش فیلسوف و حکیم گردد، امادرخواب دید که باید فرزندش را به طب راهنمائی کند. گرچه در ابتدای عمر بجانب فلسفه رفت ولی بعداً متوجه طب گردید وغیر ازبرغاموس در شهرهای ازمیرو اسکندریه درخدمت اساتید بآموختن طب پرداخت.

۱- Opothérapie ۲- Fougère mâle ،femelle
۳- Scamonée ٤- Tœnia
۵- Galien, Galenos Klaudios ،Galenus ،Galen
(de Pergamon , Pergame) . جالینوس القلوذی برغامسی
۶-Marc - Aurèle ۷-Commode
۷- Pertinax ۹- Nicon


شکل ۷- یک عکس ازجالینوس (ازکتاب اطباء مشهور تألیف دومنیل)

جالینوس ابتدا برای تکمیل داروشناسی بجزیره قبرس وسپس به فلسطین رفته آنگاه در بیست ونه سالگی به برغاسس مراجعت کرده که دراین موقع ویراطبیب شمشیر بازان می کنند ، چرا که درجوش دادن استخوانهای شکسته وجاانداختن و در رفتگی ها مهارت خودرانشان داده بود .

مسافرت جالینوس به رم

روزی درشهر برغاسس آشوبی بپاشد و چون وی سردی آرام و از سروصدا ناراحت بود، لذا عازم رم گردید.

در بدو ورود به رم وی سی وسه سال داشت وشهرت وی باعث آن شد که دشمنان زیادی پیدا کند ، لذا اجباراً مجدداً به آسیا مراجعت کرد ، اما مارك اورل او را به رم طلبید وبراثر درمان امپراطور وفرزندش شهرت بسزائی پیدا کردونزد امپراطور تقرب زیادیافت .

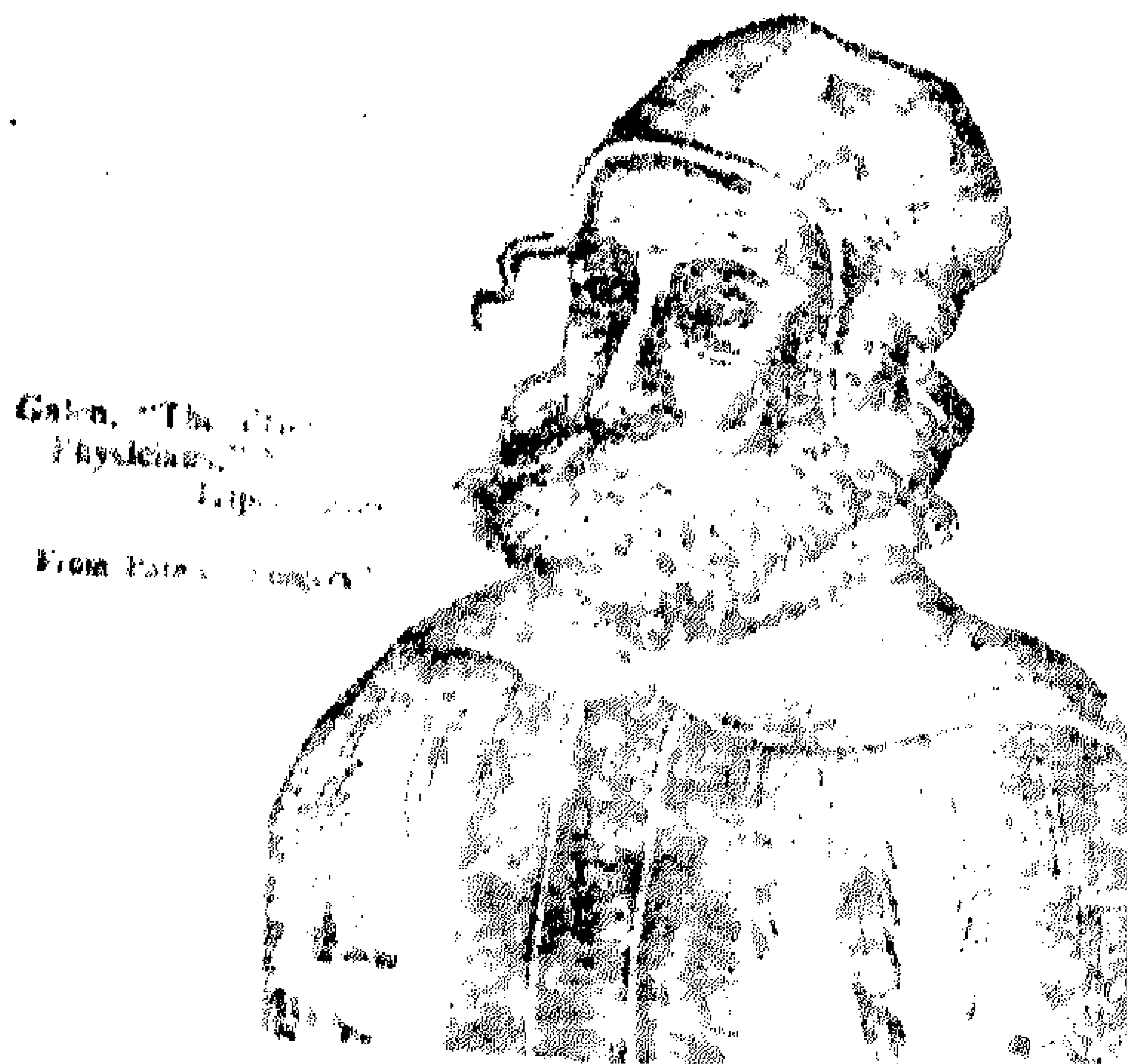
داستان درمان وی درمورد امپراطورچنان بود، شبی که امپراطورخیلی نگرانی داشت، جالینوس بوی شراب ابهل (Sabine) و فلفل داد که وی شفا یافت و بدین مناسبت نزد امپراطور وملکه ونتیجةً درمیان بزرگان واعیان ورجال تقرب خاص یافت و در برابر این تقرب مورد کینه توزی همکاران قرار گرفت .

جالینوس و فلسفه

جالینوس در فلسفه وطب تحصیل کرده و قریب صد جلد (بعضی ها تا ۴۰۰ جلد کتاب ذکر کرده اند ؟) کتاب ورساله

از خود باقی گذارده که بیشتر آنها بچاپ رسیده است و عده زیادی از آنها در آتش‌سوزی معبد صلح[1] از بین رفته است.

درباب فلسفه وحکمت جالینوس مقامی ارزنده دارد، منتهی آنکه در فلسفه مقامش بپای طب وی نمیرسد و چون در این کتاب بیشتر منظور مقام وی در طب میباشد بدین جهت جانب طب وی دنبال میگردد.



شکل ۸ـ یک عکس از جالینوس
(اقتباس از کتاب تاریخ طب دانیل لوکلر)

مؤلفات جالینوس

مؤلفات جالینوس در جمیع شعب طب ودارو شناسی میباشد که همه آنها مورد استفاده اطباء مسلمین قرار گرفته وبعلاوه شروحی نیز بر کتب و آثار بقراط نگاشته است.

از کتب بسیار معتبر وی شانزده کتابی بوده که بنام « ستة عشر جالینوس » معروف میباشد وترجمه آن از کتب درسی طب اسلامی بوده است.

نظامی عروضی سمرقندی در مقاله چهارم کتاب خود درباب علم طب و هدایت طبیب چنین می‌نگارد:

« ... پس از کتب بسائط یکی بدست آرد چون ستة عشر جالینوس یا

1- Le Temple de la paix

حاوی[1] محمد زکریا یا کامل الصناعه[2] یاصدباب[3] بوسهل مسیحی یاقانون بوعلی سینا یاذخیره خوارزمشاهی وبوقت فراغت مطالعت همیکند ...»

ستة عشر جالینوس

شانزده کتابی ازتالیفات جالینوس است که طالبین علم طب واطباء دوران اسلامی مخصوصاً در قرون دوم وسوم وچهارم وپنجم وششم آموختن آنرا واجب میدانستند. ترجمه آن توسط حُنین بن اسحق وحبیش بن **الحسن الاعسم** مترجمین بزرگ دوران طب اسلامی بعمل آمده است.

گرد آوری وتفسیر کتاب ستة عشر جالینوس طبق گفته ابن ابی اصیبه توسط هفت نفر ازعلماء واطباء اسکندرانی یعنی اصطفن اسکندرانی (Stephano Alexandrino یا Stephen d'Alexandrie) و تئودوزیوس (ثاوذوسیوس Théodosios) وانقیلاوس اسکندرانی (Nikolaos d'Alexandreia یا Nicola d' Alexandrie) و فلاذیوس (Palladius) وجاسیوس وا کیلاوس ویحیی نحوی بعمل آمده است.

بهترین تفسیر ستة عشر یا کتابهای شانزده گانه توسط جاسیوس طبیب معروف ومشهور اسکندریه که در قرن پنجم میزیسته میباشد. این کتابها عبارتند از کتاب



شکل ۹- میگویند جالینوس تشریح را نزد امپراطور مارك اورل و **امپراطوریس فاوستین** ایراد می نموده است (اقتباس ازکتاب تاریخ طب مصوراتوبتمان)

۱ و ۲ و ۳ و ٤ و ٥- شرح آنها بعداً خواهد آمد.

الفرق، کتاب‌الصناعه(Art medicl)، کتاب‌النبض الصغیر (De pouls)، این کتابها را جالینوس برای شاگردانش نوشته است. سایر کتابهای شانزده گانه عبارتند از کتاب العلل والاعراض، کتاب المزاج، کتاب‌اصناف الحمیات (Des differents fièvres)، کتاب المقالات‌الخمس (در تشریح استخوانها و عضلات واعصاب ودو کتاب عروق)، کتاب فی الثانی لشفاء الامراض، کتاب الاسطقسات علی رأی بقراط (Des Elements selon Hippocrate)، کتاب‌النبض‌الکبیر، کتاب‌البحران (Le livre sur la crise) کتاب القوی الطبیعة، کتاب ایام البحران (Des Jours critiques) کتاب‌تدبیر الاصحاء، کتاب حیلةالبرء، کتاب تشریح کبیر، کتاب تعرف علل اعضاء الباطنه (یا المواضع الالمه Des lieux malades).

عده زیادی کتابهای دیگر نیز ازمؤلفات جالینوس است که در فهرست ابن‌ـ النديم و تاریخ الحکماء قفطی وطبقات‌الاطباء ابن ابی‌اصیبعه از آنها اسم برده شده است که فهرست وشرح آنها راضمن فصل مربوط به ترجمه وآثار وی بعداًمتذکرخواهیم‌شد.

مقام جالینوس در طب

برای پی‌بردن بمقام طبی جالینوس و اثر دانش این‌طبیب در طب اسلامی که بعداً در این کتاب مورد احتیاج قرار خواهد گرفت کافی است **به سه مطلب زیر توجه گردد.**

اول آنکه تقریبا جمیع آثار ومؤلفات وی بزبان عربی (وتعدادی به سریانی و بعد به عربی) وسپس به السنه دیگر برگردانده شده و مورد استفاده جمیع‌طلاب علوم طبی‌قرارگرفته است؛

دوم آنکه نظر ورأی‌جالینوس در موضوعهای‌طبی ودرمانی بسیار مورداهمیت وقبول وگذشت از آنها تقریبا غیرممکن‌بوده است؛

سوم آنکه باندازه‌ای نظرات وی مورد تائید وقبول همگان بوده که اغلب اطباء دانشمند تمدن اسلامی خودرا شاگرد وی میدانستند، چنانکه‌محمد زکریای رازی طبیب عالی شان ایرانی درمقدمه کتابی که بنام «شکوك رازی برجالینوس» میباشد از کار خود عذر خواسته‌میگوید: «مقام جالینوس برهیچکس پوشیده نیست

وممکن است بعضی از کوته نظران مرا بدینکار ملامت وسرزنش نکنند ولی فیلسوف و حکیم برمن خرده نخواهند گرفت ، بدلیل آنکه درحکمت وفلسفه تقلید جایز نیست و میبایست از روی دلیل وبرهان صحبت و گفتگو بعمل آید و اگر شخصاً جالینوس زنده می بود مرا بدین تألیف ستایش میکرد » .



تصویر مجسمه ای از جالینوس
(از کتاب تاریخ طب راف . ه. میجر)

آثار و یادگارهای جالینوس در طب

اکنون شمه‌ای از آثار و یادگارهای جالینوس را متذکر میگردیم و اضافه می کنیم و اگر کمی مطلب بدرازا کشیده برای آنست که وی طبیب جامع دوران بوده واثر ونفوذ آثار وی در جمع شئون وشعب طب اسلامی مشاهده میشود .

در تشریح ، جالینوس باآنکه بتشریح انسان نپرداخته اما روی میمون عمل کرده است و برای ملاحظه عضلات واعصاب واشعات واحشاء وسایر عضوها از میمون وخوك وگاو وبرای استخوانها از اسکلت انسانی استفاده کرده است .

کافی است در اینجا اضافه نمائیم که کتاب تشریح وی قریب ۱۲۰۰ سال کتاب درسی تشریح و در دسترس پزشکان بوده است . تا آنکه آندره وزال [۱] بسال ۱۵۴۳ میلادی کتاب خود را منتشر وسهوها واشتباهات جالینوس و اطباء گذشته را تشریح کرد .

جالینوس برای نشان دادن استخوانها اسکلتی که روی آن را پارچه‌ای انداخته

۱ – André Vesale

بود به این طرف وآنطرف می کشید وموضوع درس خود قرار داده بود .

جالینوس اول کسی است که در علم وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) مبتکربوده وباب این علم را وی برای عالمیان مفتوح ساخته است .من باب مثال متذکر میگردیم که براثر تشریح حیوانات زنده عمل اعصاب را نشان داد . بعلاوه وی نبض را براثر انقباض وانبساط قلب دانسته است . وی با تشریح جانوران زنده اعمال سلسله اعصاب را نشان داد ودر حقیقت باین امر جامه عمل بخشید .

دیگراز کارهای وی آنکه درقطع نخاع شوکی گفته اگرقطع عمودی وازوسط باشد اعصاب بین الاضلاع وپاها را که در راست وچپ قراردارند از کارنمیاندازد ،ولی برعکس اگر قطع عرضی باشد (چه از طرف راست وچه ازطرف چپ) اعصابی که در زیر مقطع قرار دارند از کار می اندازد . از شاهکارهای وی که در علم وظائف الاعضاء بسیار معتبر است آنکه وی در برابر عده ای نشان داد بچه نحو ممکن است حیوانی رایک مرتبه بی صدا کرد و جهت این امر بندی برزیر عصب های راجعه[1] بست که هروقت این بند اعصاب را تحت فشار قرار میداد و باصطلاح بند تنگ ومحکم می گردید، حیوان بی صدا می شد وهمینکه بند باز میشدیا آنکه گره آنرا می گشود حیوان دوباره بصدا در میآمد . در همین جلسه وی باز و جمع شدن سینه را در موقع شهیق و زفیر نشان داد .

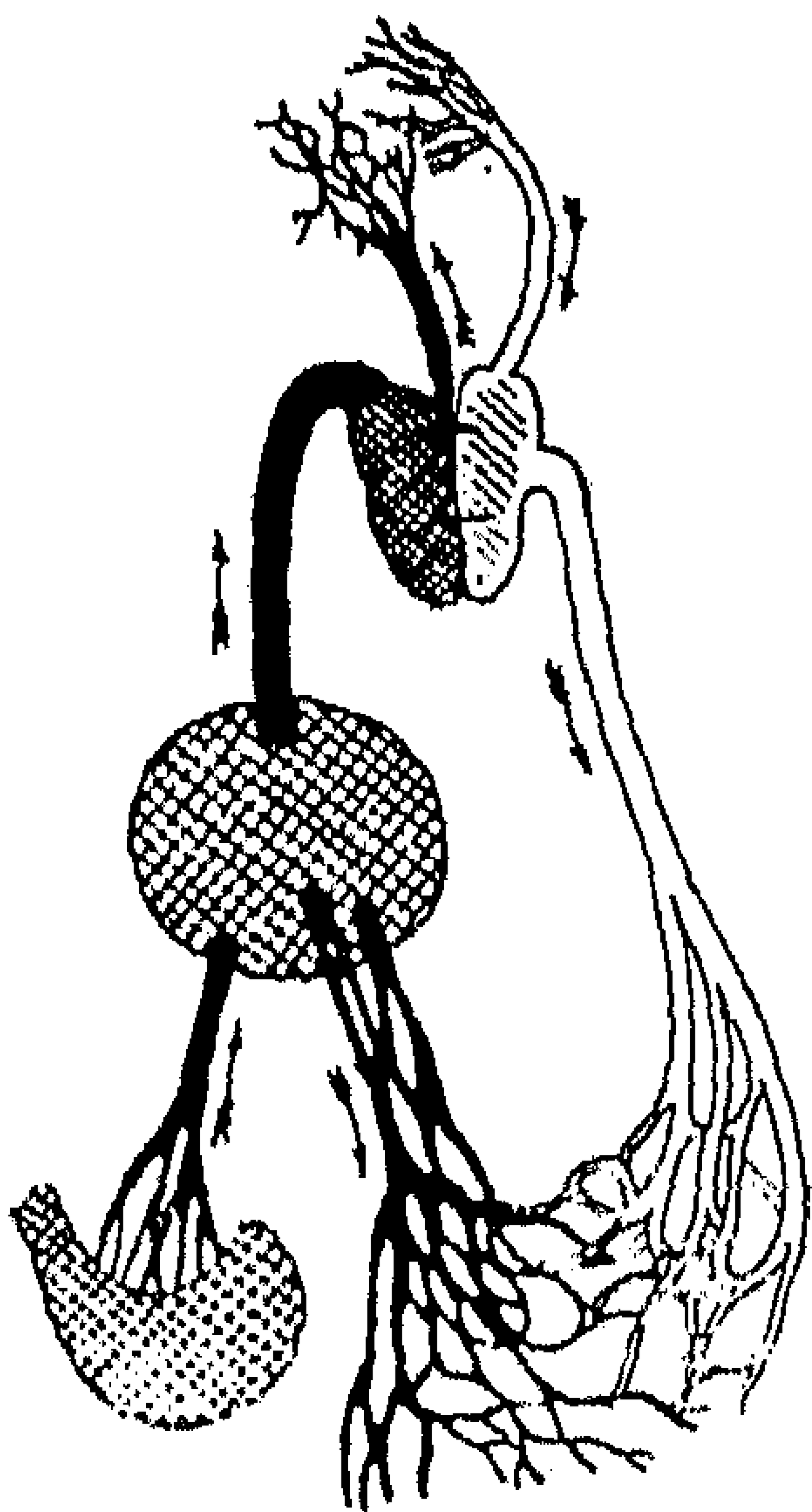
جالینوس براثر قطع وبرش نخاع شوکی در نقاط مختلفه وآثاری که درحیوان پیدا میشده ، تجارب ذیقیمتی کرده است . منجمله براثر قطع نخاع در بالای مهره اول گردن نشان داد که حیوان فوراً کشته میشود ، واین همان عقده حیات[2] یا گره زندگی است که بعدها بنام فلورنس[3] معروف گردیده است .

درباره عقیده مزاجی که اصول طب قدیم را تشکیل میدهد وی به چهارخلط و تشبیه آنها به چهار عنصر نظر داده است، [illegible]خون رابهوا وبلغم[4] رابه آب وسودارا

۱- Nerfs recurrents ۲- Nœud de la vie ۳- Flourens

٤- Phlegme (Pituite)

(صفرای سیاه)[۱] به خاك وصفرای معمولی[۲] (زردآب) را به‌آتش شبیه کرده‌است. وی تب ها رااز فساد خون و سوءهضم غذا میداند و برای رفع این فساد که حرارت بدن را زیاد، می‌کند توصیه کرده که باید بیمار به پرهیز از بعضی خوراکیها و نگاهداری رژیم و حمام وخوردن مسهل وعمل تنقیه ومالش وفصد بپردازد. وی‌را عقیده‌آن بوده‌است که بیماریها مربوط به اختلال وعدم تعادل اخلاط است ولی در بیماری برونی (جراحی) اخلاط دخالت ندارند.



شکل۱۱- جریان خون در بدن آدمی برطبق نظر جالینوس (اقتباس از کتاب تاریخ طب زودهف)

برای حفظ صحت بدن وی را عقیده‌آن بوده‌است که باید درخوراك میانه روی بعمل آید وبهترین اغذیه را نان گندم و جو و نان شیرین و آبگوشت و سرشیر میداند.

وی بادسرخ و تبخال وسرطان را مربوط به‌صفرای زیاد میدانسته‌است. تب ها را عموما از فساد خون بواسطه عدم هضم غذا میداند و معتقد بود که فساد این ساده تولید حرارت زیاد کرده وبرای دفع آن باید پرهیز کرد و خوراکهای مخصوص خورد و حمام وتنقیه ومسهل بکار برد و خون گرفت.

جالینوس کاهورا برای تسکین درد وخواب تجویز می کرد.

اومیگوید: «شیر خوب وقتی میسر است که به حیوان خوراك خوب داده شود وازحیوان مراقبت بعمل آید».

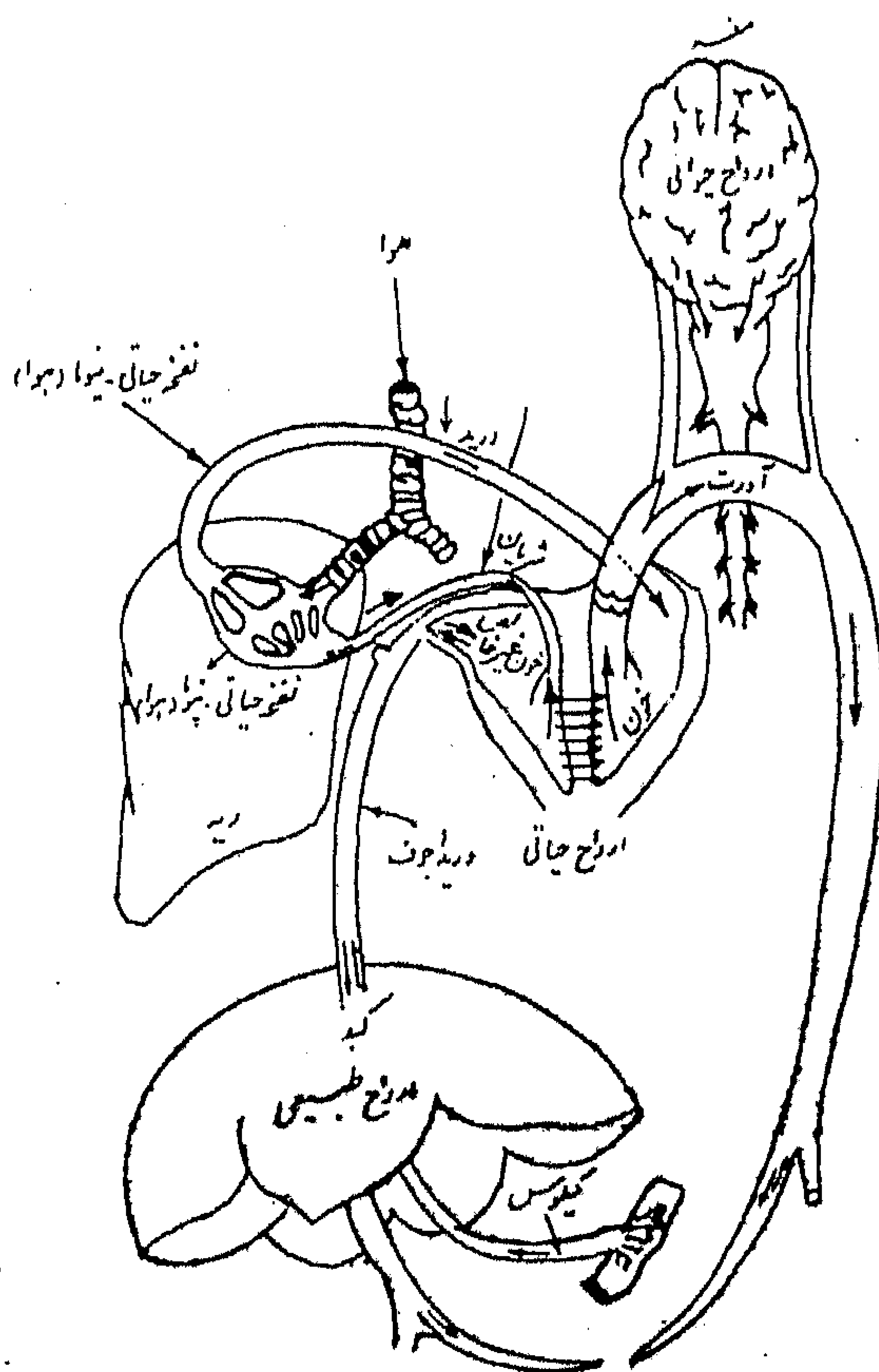
۱- Atrahile (Bile noire) ۲-Bile

شراب را بمیزان معتدل جایز می‌دانسته است. او معتقد بوده که گوشت اگر خوب پخته باشد خون را زیاد کند و بآدمی نیرو دهد.

مالش (ماساژ) و ورزش و کشتی گیری‌را برای بدن مفید میدانسته‌است.

فصد را برای مردمان چاق مفید میدانسته وبرای مردم لاغر مالش آرام را تجویز می‌کرد.

اکنون نظر جالینوس را درباره تبدیل غذا به‌خون وجریان آن و نفخه‌حیاتی را چنانکه در شکل ۱۲ مجسم گردیده از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرانیم:



شکل ۱۲ـ اقتباس از تاریخ طب کاستیلیونی

از معده (پائین وچپ) شاخه های ورید باب مواد هضم شده را به کبد میبرند که در آنجا غذا به خون تبدیل گردد.

از کبد قسمتی از خون مستقیماً به بدن میرود، قسمتی دیگر بطرف قلب راست میرود. بین قلب راست وقلب چپ یک مبادله دائمی خون ونفخه حیاتی (Pneuma ، روح) برقرار میباشد.

اما نفخه حیاتی از ریه ها بوسیله ورید ریوی به اذین چپ میآید. آاورت (که در عکس سفید است) از قلب پائین آمده وخون وپنوما را درتمام بدن میبرد.

جالینوس تجویز داروها را بدستجات چندی تقسیم کرده درتراپوتیک **(قرابادین)** بمانند مسهل ها [۱] وقابض ها [۲]، وملین ها [۳] ومدرها [٤] وامثال آنها از آن گذشته به ضد سم [٥] یا فادزهر [٦] (پادزهر) وضد دردها [۷] (مخدرات) نیز در آثار خود یاد کرده است.

چنانکه آمد جالینوس کاهو را برای تسکین درد و خواب مؤثر میداند و به بیماران دستور خوردن آنرا میدهد وخود نیز بدان رفتار می کرده است.

جهت شیر خوب دستور خوراك خوب بمادر قائل بوده است. گوشت رانیرودهنده جسم وزیاد کننده خون میداند ودستورخوردن مسهل دربهار وپائیز میداده و برای مردم چاق وفربه فصد وجهت مردمان نحیف مالش آرام تجویز کرده است.

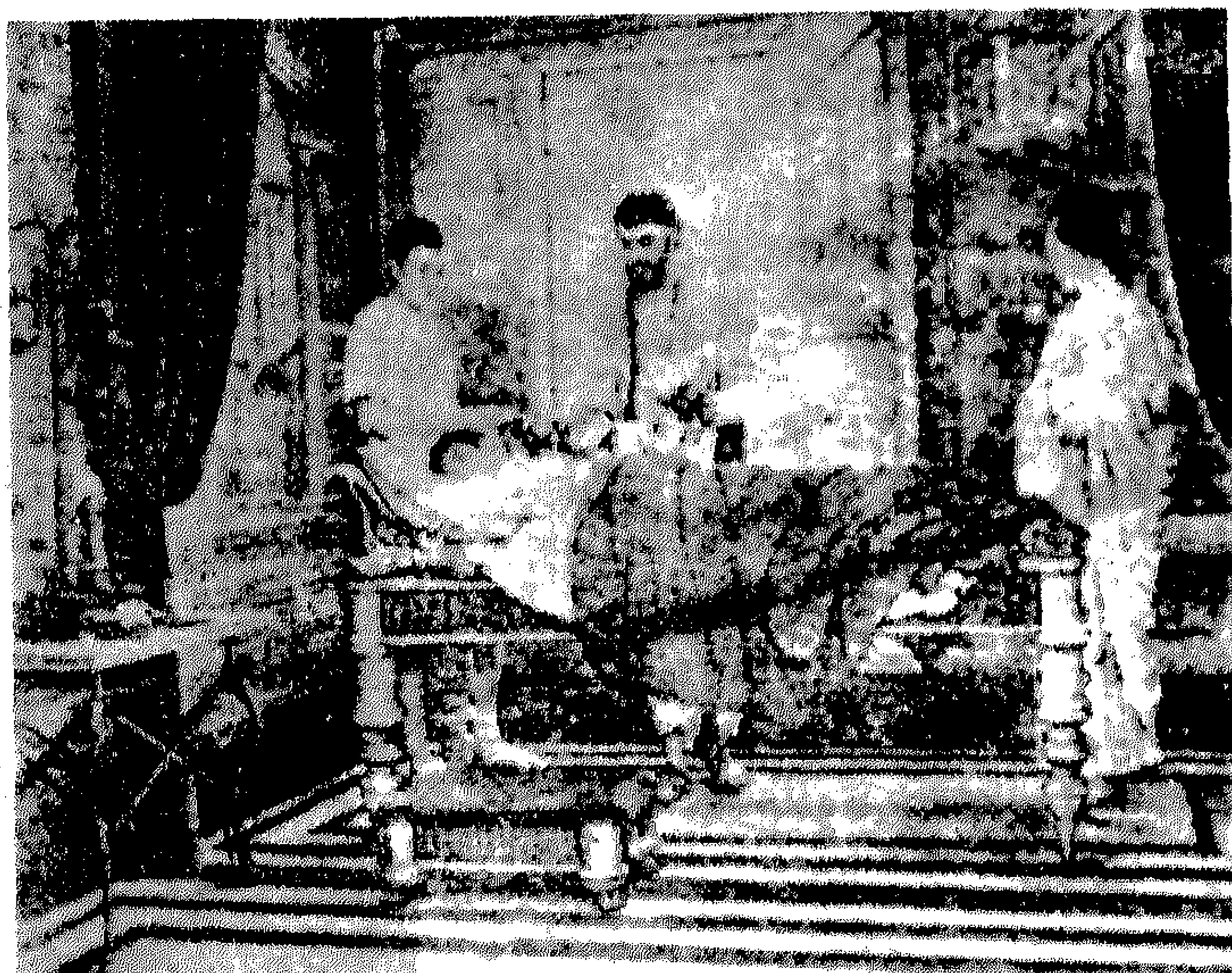
وی برروی بسیاری از داروها امتحاناتی کرده وآنها را برای درمان بیماران بکار میبرده بمانند آنکه بر ضد درد مهرگیاه [۸]، مرزه [۹]، روغن رازیانه [۱۰] و شیره کوکنار (تریاك) [۱۱] و مرمکی [۱۲]، وزعفران [۱۳]، وميعه سائله [۱٤] وبرای مدرطمث ابهل [۱٥]، وریشه بنفشه [۱٦] وپودنه [۱۷]، وبقلة الغزال [۱۸] را تجویز کرده است.

۱- Purgatifs
۲- Astsingents
۳- Laxatifs
٤- Diurétiqus
٥ و ٦- Antidote
۷- Antialgique
۸- Mandragore
۹- Fenouil doux
۱۰- Huile de fenouil
۱۱- Opium
۱۲- Myrrhe
۱۳- Safran
۱٤- Styrax
۱٥- Sabine
۱٦- Racine de Violette
۱۷- Pouliot
۱۸- Dictamne blanc

جالینوس داروهائی ترکیب و برای بیماران تجویز میکرده است که ذیلاً متذکر میگردیم:

باصبرزرد[۱] و مصطکی[۲] وزعفران وسنبل هندی[۳] وقلقاس[۴] ودارچین[۵] وبلسان[۶] وعسل معجون مخصوص می‌ساخته است.

غیراز آن معجون دیگری مرکب از عسل وسرکه وزنجبیل[۷] و فلفل سفید که برای بیماران معدی تجویز می کرده است.



شکل ۱۳ – جالینوس باد کش می کند (از مطبوعات پارک دویس)

اما آثار ومؤلفات جالینوس چنانکه در ابتدای شرح حال ومقام این دانشمند تذکرداده شد آنکه مدتیاطب دنیارا درحیطه تسخیر خودداشته ، آنگاه که این آثار به کشورهای اسلامی (چه ترجمه آنهابه‌عربی وچه‌به‌سریانی وسپس به عربی)انتقال یافته باز درطب دنیا اثری فوق‌العاده داشته که نام وی بعنوان طبیب بزرگ و یا یکی از اطباء کم نظیر مشهور بوده است.

۱– Aloès ۲– Mastic ۳– Nard indien

۴– Arum Colocasia (Colocasse des anciens) ۵– Cannelle

۶– Carpobalsamum (Baume de la Mecque بلسان مکی) ۷– Gingembre

در خاتمه این مقال متذکر میگردیم که بگفته ابن ابی اصیبه تعداد مؤلفات جالینوس یکصدو هشتاد وچهارعدد میباشد .

در این مبحث غیراز جالینوس عده‌ای ازاطباء که ذکرنام بعضی از آنها وخدماتشان در عالم طب و انتقال آن به تمدن اسلامی لازم میباشد متذکرمیگردیم .

اقریطون

این طبیب که بنام اقریطون المزین[۱] معروف میباشد (۱۱۷-۲ ه میلادی) و معاصر طراژان[۲] امپراطور روم بود . وی قبل از جالینوس میزیسته وکتبی چنددرپزشکی وتاریخ دارد منجمله‌ازکتب وی کتابی است بنام «کتاب الزینه» .

روفس افسسی

روفس افسسی[۳] که به لقب کبیر ملقب گردیده از پزشکان قبل از جالینوس و احتمالا در دوران طراژان امپراطور روم بوده (۱۱۰ میلادی) ،وی‌را مؤلفاتی در طب وتشریح وبهداشت و بیماریهای کلیوی است . روفس اعصاب حسی وحرکتی‌راسی‌شناخته‌و ازوی‌اوراق چندی‌بیش نمانده است که بسال ۱۵۵٤ میلادی‌توسط ژ. گوپیل[٤] در پاریس چاپ شده‌وهمین ترجمه در سال ۱۷۲٦ میلادی توسط د. کراسو[٥] وو. رینچ[٦] (لندن) (۱۸۲۸ میلادی) وم. لیتره[۷]، (۱۸٤٤ میلادی) و م. دارمبرك[۸] (۱۸٤۲ میلادی) چاپ‌شده است . بعلاوه ویرا اشعاری بزبان یونانی درطب میباشد .

سورانوس

از اطباء مشهور اسکندریه که‌ذکرنام‌آن‌در این‌مبحث‌لازم میباشد سورانوس افسسی[۹] است که در قرن دوم میلادی میزیسته ومعروف به سورانوس کوچك (اصغر) است‌ویرا تألیفی درباره شکستگیها می باشد .

۱- Criton ۲- Trajan ۳- Rufus d' Ephése
٤- J. Goupil ٥- De Crasso ٦-W. Rinch
۷- M. Littré ۸- M. Daremberg ۹- Soranus le Jeune

باید دانست که سورانوس دیگری بنام سورانوس[۱] قدیم است که صاحب تألیفی بنام «علل الکیمیاویه» میباشد.

فیلغریوس

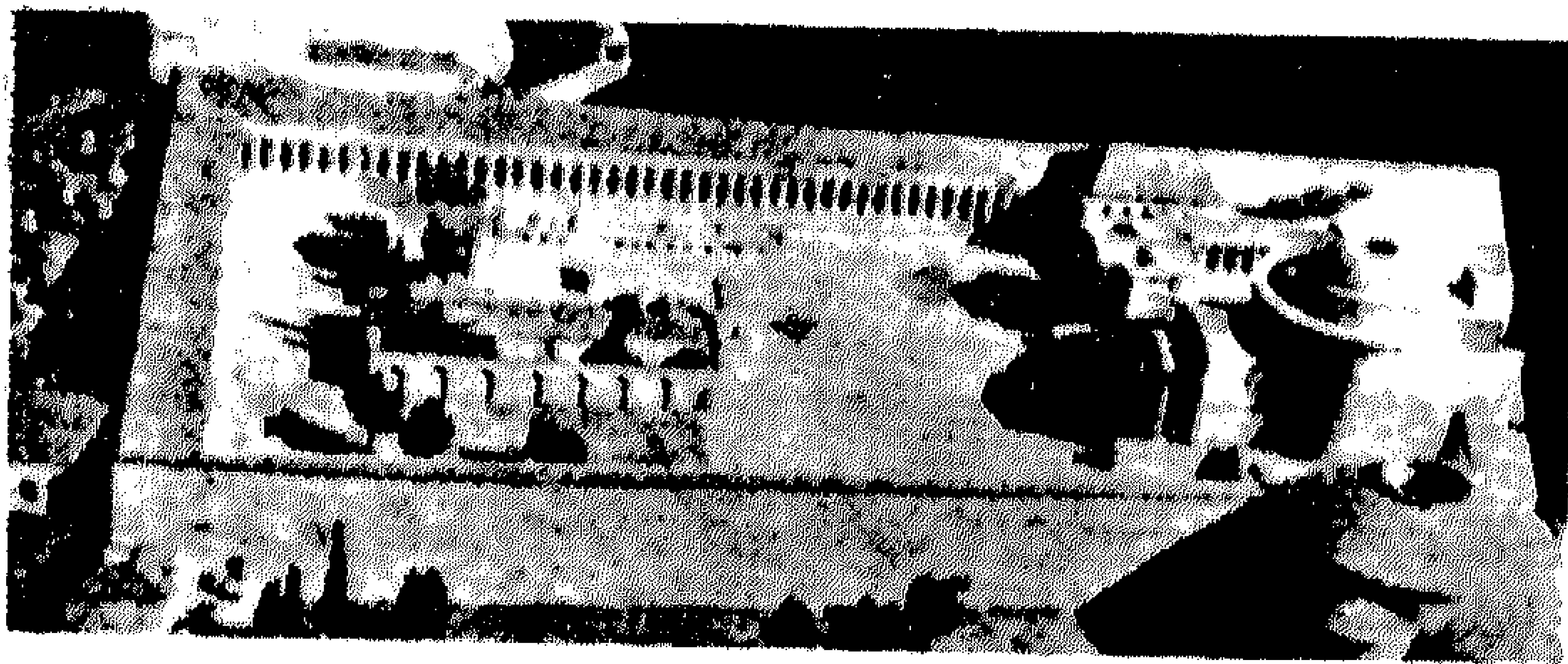
دیگر از اطباء و جراحانی که ذکر نام آن ضروری است فیلغریوس[۲] است که هم طبیب وهم جراح بوده. فیلغریوس پس از جالینوس میزیسته واز وی نیزآثار وکتبی بیادگار مانده است، بمانند«کتاب القوبا» و «کتاب بیماری‌های لثه ودندان» که توسط ابوالحسن ثابت‌بن قرة حرانی بعربی برگردانده شده است.

ارسیجانس[۳]

وی نیز ازاطباء دانشمند مکتب اسکندریه میباشد که آثاری چند از وی به عربی ترجمه گردیده است.

اوریباسیوس برغاسسی القوابلی

اوریباسیوس برغاسسی[۴] (۳۲۵ - ۴۰۰م.) که مؤلف کتب مهم ومعتبری در طب میباشد وبر کتب بقراط شروحی نگاشته ،وی شاگرد زنون[۵] قبرسی است.



شکل ۱۴

اسکلپیون پرگامون (برغاسس) (از کتاب تاریخ طب راف . ه . میجر)

۱- Soranus l' Ancien ۲- Philigarius ۳-Archigène

۴- Oribasios (Oribase) یا O. de Pergamon

و نظربدانکه اوریباسیوس اشتغال وتبحروی دربیماریهای زنان بوده بدین مناسبت به‌قوابلی معروف گردیده است.

۵-Zenon de Chypre

اوریباسیوس بفرمان ژولین [۱] امپراطور روم جمیع آثار طبی مؤلفان متقدم را در یک جلد جمع آوری کرده است.

تألیف معروف وی کتابی است بنام «کتاب السبعین» که توسط حنین بن اسحق وعیسی بن یحیی بسریانی ترجمه گردیده است.

باید دانست اریباسیوس از پزشکان پس از جالینوس میباشد و نزد مسلمین شهرتی بسزا داشته وعموم اطباء اسلامی در کتب خود از وی نام برده‌اند.

وی کتابی بشکل کناش جهت فرزندش اسطاث[۲] در هفت مقاله و کتاب دیگری برای پدرش اونانیس در چهار مقاله نوشته است که توسط حنین بن اسحق به زبان عربی بر گردانده شده است.

دیگر از کتب وی «کتاب الادویه المستعملة[۳]» میباشد.

پزشکان دیگر مکتب اسکندریه

پزشکان دیگر آن عهد کم وبیش اثر یا آثاری برروی طب اسلامی داشته‌اند که من باب مثال باید وندیسیانوس [۴] طبیب والانتین اول [۵] (۳٦٤ میلادی) ونمزیوس [٦] و پسیکرستوس [۷] (۴۴۰ میلادی) طبیب اول لئون دوتراس [۸] (۴۵۷ میلادی) از امپراطوران روم را نام برد.

این پزشک برخلاف جالینوس فصد وحجامت رانمی پسندیده، برخلاف شیاف وتنقیه زیاد تجویز می‌کرده وباچاقو(آهن) سرو کارنداشته است.

در دوران حیاتش مجسمه ویرا برپا ساختند و معروف است که روان اسقلبیوس را در تن داشته است.

۱- Julien ۲- Eustathius = Eustache
۳- Les Remèdes faciles à préparer ۴- Vindicianus
۵- Valentinien Ier ٦- Nemesius ۷- Psychresestus
۸- Léon de Thrace

اسکندر طرالیوسی

دیگر از پزشکان نامی آن دوران الکساندردوترال [۱] (۶۰۶-۵۲۵ میلادی) (اسکندر طرالیوسی) است که در قرن ششم میلادی در لیدی تولد یافته ودر رم بطبابت مشغول بوده است.ویرا دوازده [۲] کتاب در طب میباشد که توسط گینتر درشهربال (سویس ۱۵۶۶ میلادی) و لوزان (۱۷۷۲ میلادی) ترجمه گردیده است .

وی در هنگام سلطنت ژوستی نین [۳] میزیسته ویادگار عمده وی ذکر نشانه های طاعون وشرح بثور و تاولها و دانه های سیاه زخم و علائم طاعون خیارکی میباشد. در اپیدمی طاعون اسلامبول (۵۴۳ میلادی) آنچه که دیده تمام راشروحاً ذکر کرده است.

تألیف بزرگ وی چنانکه گذشت بنام «فن طب [۴]» است که مشمل بردوازده مقاله میباشد. ابن ابی اصیبعه سه کتاب از مؤلفات وی را در طبقات الاطباء مفصلاً متذکر گردیده است: بنامهای «علل العین» و «کتاب البرسام» و «کتاب **الصفار** والحیات التی تتولد فی البطن».

بولس یافولس اجانیطی

دیگر از اطبای دانشمندی که باید ضمن مفاخر مکتب اسکندریه نامبرد بولس [۵] یا فولس (یا فولیس) اجانیطی (فولس الاجانیطی) است. وی از تربیت یافتگان مکتب اسکندریه ومدتی در رم میزیسته است (۶۳۴ میلادی).

وی را مؤلفات چندی در طب میباشد که مهمترین آنها عبارتند از «کتاب الکناش فی الطب» که مشتمل برهفت مقاله یا هفت کتاب میباشد بدین شرح:

۱- Alexandros de Tralleis (Alexandre de Tralles)

اسکندر طرالیوسی یا طرالینوسی متولد درشهر تراله (Tralls - Tralleis) ازشهرهای اناطولی که اکنون بنام سلطان حصار معروف است.

۲- Bibliaiatrica duocaidecea

۳- Justinien

۴- De Arte Medica

۵- Paul d' Egine - Paulos d' Aigina

در حفظ الصحه از راه پرهیز، در معالجات کلی و عمومی، در امراض مو و مغز و اعصاب و گوش و چشم و بینی و دهان، در بیماریهای جذام و امراض پوست و سوختگیها و جراحی عمومی و نزف الدم، در سموم، در جراحی، در دارو شناسی. تألیف دیگر وی درباب بیماری های زنان است که بنام «کتاب فی علل النساء» میباشد.

وی در کتاب خود درباره تشخیص بیماریها از روی ادرار بسیار اصولی (البته باقتضای زمان) بحث کرده، بدین معنی که ادرار را در ظرفی بنام ماتولا (Matula) می ریخته و مدتی آنرا نگاه میداشته و دربرابر پنجره قرار میداده و از تغییرات آن بیماریها را تشخیص میداده است.

آییتوس آمدی

وی بنام ایتیوس آمدی[۱] معروف و از شاگردان مکتب اسکندریه میباشد و سهم بسزائی در ترجمه کتب طبی داشته است. این طبیب از شهر آمد (شهری در آسیای صغیر) بود. از اعمال مهم وی در کتاب تألیفی اش مبحثی که بسیار قابل توجه است آنکه صفات ادرار که در دورانش برای تشخیص بیماریها بسیار معتبر میشمردند مفصل متذکر گردیده است.

اهرون

طبیب دیگری که صاحب مؤلفات عمده در طب بوده اهرون القس[۲] یا اهرن اسکندرانی (۶۵۰ میلادی) است. وی صاحب کناش معروفی است.

اهرن اول دفعه نام بیماری آبله را در کتابی که بسریانی نوشته اسم برد و بعدها توسط ماسرجویه (ماسرجیس طبیب کلیمی) بعربی ترجمه گردیده است. وی بهنگام پادشاهی هرقل[۳] میزیسته و کتابش در سی مقاله میباشد که بعداً ماسرجویه دو مقاله بدان افزوده است.

۱- Aetius d' Amide (Aétius)

۲- Héron l' Ancien = Aaron (Héron d' Alexandrie)

۳- Heraklios

باید دانست این اهرون غیر از اهرون[1] (ایرن البیزنطی) که مهندس بوده می باشد.

سرجیوس رأس العینی

از اطباء بسیار دانشمند مکتب اسکندریه سرجیوس رأس العینی[2] (سرجیس متوفی بسال ٥٣٦ در شهر قسطنطنیه) میباشد که هم طبیب و هم فیلسوف بوده و از مترجمین کتب جالینوس و حکمای دیگر است.

وی از اطباء مکتب اسکندریه بوده که در شهر انطاکیه در انتشار علوم طبی سهمی بسزا دارد.

برای تکمیل مبحث مربوط به اسکندریه در اینجا لازم میدانیم عده از اطباء معاصر وپیرو جالینوس که آثار آنها برروی طب اسلامی باقی مانده است فهرست وار متذکر گردیم:

بمانند کنتوس[3] وسرنوس[4] وآنتیلوس[5] وساموننیکوس[6].

در تاریخ طب دو نفربنام ساموننیکوس میباشند. یکی پدر و دیگری پسر که در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم میلادی میزیسته‌اند. پدر را کتابخانه‌ای مشتمل بر ٦٢٠٠٠ جلد کتاب بود و بامر کاراکالا[7] (١٨٨ میلادی) در جشنی کشته شده است. پسر در دوران آلکساندر سور[8] (متولد ٢٠٩) امپراطوار روم بوده و کتابخانه پدر را برای گردین[9] (متولد ١٥٧ میلادی) تمرکز داده است.

در مکتب اسکندریه عده‌ای ازاطباء که نام آنها در بالاآمد مستقیم وغیرمستقیم درعلوم طبی اسلامی دخالت داشتند که آثاری از خوددرطب گذارده‌اندو بعدها این آثار طبی در طب اسلامی بی‌اثر نبوده است.

۱- Heron de Bysance = Heron le Jeune
۲- Sergius de Rechaina = Sergius de Theodosiopolis
۳- Quintus ٤- Serenus ٥- Antyllus
٦- Samononicus ۷- Caracalla ۸- Alexandre Severe
۹- Gordien

در آن دوران رمز وورد و تعویذ رواج کامل داشته است من باب مثل آنکه برضد تب ها کاغذی بگردن مریض میاویختند بترتیبی که از هرطرف آن کلمه خوانده شود[1] .

آنتیلوس دستور هائی بمانند گذاردن کیسه های شن و نمک بر روی اورام و قرار دادن بدن دربرابر آفتاب را تجویز کرده است . وی اولین طبیبی است که فائده آبهای معدنی[2] وگرم را نشان وتذکر داده که آبهای ازت دار[3] ونمکین راجهت زکام ودردهای سروسینه وترشحات معدی واستسقاو آبهای آلومینی را[4] جهت اخلاط خونین سینه وقی ها وضیق الطمث[5] وسقط وآبهای گوگردی را[6] برای نرم کردن اعصاب وتسکین دردها و آبهای آهن دار[7] را برای طحال و شکم و آبهای قیری[8] رابرای امراض روده ومثانه تجویز می کرده است. ضماد خردل نیز از یادگارهای اوست .

شروح بالا که مقام مکتب اسکندریه یا بهتربیان داریم مکتب اسکندرانی ها را معلوم میدارد ازآن نظربود که آن قسمت ازعلوم طبی که ازغرب بعدا کز تمدن اسلامی نفوذورخنه یافته تاچه حد معتبر واثرآن ها برروی طب اسلامی تاچه پایه بوده است .

باید دانست که پس از دوران درخشان مکتب اسکندریه و پراکنده شدن شاگردان این مکتب ، ستاره مکتب اسکندریه کم کم افول یافت و رونق سابق خود را از دست داد و بطرف انطاکیه گرائید وعلماء و دانشمندان مکتب اسکندریه بجانب این شهرروآوردند ودر انطاکیه متمرکز شدند وچون خلافت به امویان رسید ودمشق مرکز خلافت شد طبیعی است توجه خلفاء به مرکز خلافت بیشتر ازاسکندریه بود وازطرفی چون انطاکیه در وسط قلمرو امپراطوری روم واسکندریه بود، ومرکزیت تجارت ازاسکندریه سلب گردید، بدین مناسبت علماء اسکندرانی بطرف شمال وشرق رهسپار شده انطاکیه را جانشین اسکندریه کردند . در دوران خلافت عمربن عبدالعزیز خلیفه اموی (۹۹ هجری) حوزه درسی اسکندریه بـه انطاکیه

۱- Abracadabra
۲- Eaux minérales
۳- Eaux nitreuses
٤- Eaux alumineuses
٥- Dysmenorrhée
٦- Eaux sufureuses
۷- Eaux ferrugineuses
۸- Eaux bitumineuses

وحران[۱] برده شد، سپس به سایر شهرها پراکنده گردید. بعلاوه پس از فتح اسکندریه بدست مسلمین ارتباط این شهر با روم شرقی (بیزنطه[۲]) قطع وازطرفی بواسطه نزدیکی سریانیان با انطاکیه و شام زبان سریانی وانتقال وترجمه علوم یونانی به سریانی وعربی شروع شد وچنانکه در مبحث بعد خواهیم دید براثر اختلاف مذهبی درروم شرقی ومهاجرت دانشمندان آن سرزمین به آسیای صغیر، سریانیان چه نقش بزرگی درترجمه کتب وآثار طبی یونانی چه مستقیماً به عربی وچه به سریانی وسپس به عربی ایفاء کرده اند ونتیجةً مکتب اسکندریه به انطاکیه وشام و کم کم به شهرهای دیگر سوریه وجنوب آسیای صغیر وشمال عراق انتقال یافت وشهرهای حران ورها[۳] ورأس العین[٤] ونصیبین[٥] وقنسرین[٦] وعده دیگر از شهرهای این قسمتها مراکز بزرگ طبی گردیدند.

۲- حوزه و مراکز طبی سریانی

نظری به تاریخ طب در ایران دردوران هخامنشی

چنانکه در جلد اول تاریخ طب در ایران (قبل از اسلام) ضمن صفحات ۳۹۷ تا ٤۰۸ شمه‌ای درباره مراکز علمی و طبی درایران قبل ازبغداد نگارش رفت، این مراکز حقی عظیم به انتشار طب اسکندریه ویونان به مشرق زمین دارند.

برای روشن شدن انتقال علوم طبی ازاسکندریه ویونان به مشرق، لازم است بعقب برگشته و آنرا از دوران قبل از اسلام کمی مشروح تر متذکر گردیم، تاحق مطلب بهتر ادا گردد.

توضیح آنکه در دوران سلاطین هخامنشی ارتباط فرهنگی بین ایران و یونان وهمچنین بااقوام وملل مجاور شروع شده بود. عده‌ای از پزشکان یونانی در دربار

۱- Carre (Carrhae) این شهراکنون بشکل قریه‌ای درایالت حلب میباشد.

۲- Bysance

۳- Orfa (Urfa) یا Edessa (Edesse)
این شهر اکنون جزء کشور ترکیه در جنوب آن کشور ونزدیک سرحد عراق میباشد.

٤- Rechaina = Théodosiopolis

٥- Nisibis (Nisibe)

٦- Kennesrin

پادشاهان ایران بطبابت اشتغال داشتند بمانند آمازیس[1] مشاور پزشکی کورش ودموکدس[2] که در دربار داریوش اول و دینون[3] طبیب اردشیر دوم (۳۵۸-۴۰۴ ق.م.) و کتزیاس[4] طبیب ومورخ که قریب هفده سال در دربار داریوش دوم (۴۰۴-۴۲۴ ق.م.) بود.

یونانی مآبی وعامل آن در ایران

اما پس از حمله اسکندر بایران، نفوذ وتمدن یونانی در این سرزمین بیشتر بسط یافت وجانشینان این مرد غالب توانستند، علوم یونانی رادر کشورهای مغلوب رواج دهند. دردوران سلوکیان (۳۱۱-۲۱۱ ق.م.) و پادشاهان اشکانی این امر یعنی نفوذ ورواج علوم یونانی رونق زیادتری واصل یونانی مآبی در ایران رواج کامل یافت. اما عامل مهم یونانی مآبی در سرزمین های بین النهرین وسوریه وآسیای صغیر مسیحیت و کلیسای مسیحی نیروی بزرگی در کار یونانی مآبی میباشد. بدیهی است چون زبان آنان یونانی بود بدین مناسبت انتشار دین مسیح (ع) هم درمیان افرادی که عموماً نژاد یونانی داشتند، رواج داشت، سهل است درمیان مردم غیر یونانی نیز بشرح ایضاً این موضوع دیده میشود.

غیر از سرزمینهای بالا بواسطه نفوذ مسیحیت در روم نیز زبان یونانی نفوذ زیادی داشت. بطور خلاصه اشاعه مذهب مسیح (ع) عامل بسیار نیرومند یونانی مآبی در سرزمینهای متمدن آن دوران (بین النهرین و آسیای صغیر ومصر وسوریه و قسمتهای بزرگی از ایران) گردید.

عجب است با آنکه جنبش ضد یونانی عظیم از طرف یهودیان در سرزمین فلسطین بود، باز هم زبان یونانی رواج کامل داشت، منتهی یهودیان متعصب بیشتر

۱- Amasis ۲- Demokedes

۳- Dinon

۴- Ktezias - Ctesias

(این طبیب بسال ۴۱۷ قبل از میلاد بدست ایرانیان اسیر شده وهفده سال در دربار ایران بوده است).

به حفظ سنن وآداب قومی خود پای‌بند بودند و نتیجه آن رواج زبان عبری در میان آنان شد .

یکی از نتایج امر بالاتصادم ومعارضه یهودیان با مسیحیت میباشد ، چراکه تعداد مسیحیان روز بروز روبفزونی‌می گذاردو بالنتیجه نفوذ آنان زیادتر میگردید .

بهرحال براثر گرویدن مردم بسرزمینهای بالا ازیک طرف و از طرفی فشار برمسیحیان، نتیجه آن شد که براثر آزار باین دسته توجهشان به بین النهرین خارج از مرزهای امپراطوری روم گردد و کلیسائی دربین‌النهرین تأسیس گردد .

اما پس‌از آنکه امپراطوری روم مسیحیت را قبول کرد رؤسا واسقفهای یونانی گردانندگان کلیساها شدند . مسیحیت به طرف سرحد های شرقی امپراطوری روم رخنه کرد و کم کم جلوتر رفته، تاآنکه کار کلیساها بجائی رسید که عامل بسیار مؤثر دریونانی کردن تمدن خارج ازیونان وروم شرقی گردیدودرپرتو حمایت‌امپراطوران روم شرقی نضج یافت .

کلیساهای شرق ابتدا در چند نقطه تمرکز داشت که هریک را اسقفیه [1] (مراکزاسقف‌نشین [2]) می‌نامیدند وآنها عبارت‌بودنداز پونتوس [3] شرق آسیاوتراس [4] . هریک از اسقفیه‌ها به چندابرشیه [5] تقسیم‌میگردید که هرکدام یک‌یا دومطران نشین [6] داشتند ورئیس‌اسقف‌ها اسقف‌اعظم [7] نام داشت .

بعدها کلیساهای بزرگ انطاکیه وروم‌پس از مباحثات و گفتگو های فراوان کلیسای اسکندریه را قبول کردند و اسقفیه های آسیا و تراکیه و پونتوس براثر یک اجتماع دینی تابع حکم اسقف قسطنطنیه و این کلیسا در ردیف کلیسای اسکندریه‌وانطاکیه‌شدواسقف‌هریک‌ازکلیساهای‌سه گانه‌بزرگ‌رابطریق (بطریرک) [8] نام گذاردند .

۱- Diocèse ۲-Evêque ۳- Pontus ٤-Thrace(تراکیه)
٥- Eparchy ٦- Métropolitain ۷- Archevêque
۸- Patriarche

پس از ظهور ساسانیان و پیشرفت کیش مسیح (ع) بطرف مشرق، رخنه ونفوذ تمدن یونان درمشرق و ایران درمیان اقوام سامی راه یافت .

در اینجا اضافه می کنیم که پس ازسقوط امراسلوکی بین النهرین (که درآن موقع یکی ازمراکزمهم آن شهرادس بود)، اولین شهری که شرك را رها کرد شهررها (یا ارفه یا ادس یا اذاسا یا ادسا)بود(۳۲ میلادی) . این شهردرحقیقت شاهراه بین شرق وغرب، بدین معنی که در راه بین یونان ومصر واز طرفی بین ایران وروم قرار داشت .

در سوریه وبین النهرین زبان مردم آرامی که بازبان عبری ازیک ریشه بودوجود داشت وچون این زبان در قسمتهائی وسیع ومختلف اشاعه داشت، لهجه های چندی از آن پیداشد که یکی از آن لهجه ها سریانی میباشد که در مراکز علمی ادسا رواج داشت . بنابراین ساکنین شهر رها آرامیها بودند که لهجه آنها سریانی بود و بدان تکلم میکردند .

بعد ها رومیان ازطرفی و تاسیس دولت ارمنستان از طرف دیگر باعث شد که سلسله سلوکیان منقرض گردد وبا آنکه کشور سوریه از زیر سلسله سلوکیان خارج شد وجزوامپراطوری روم وزمانی ارمنستان بود، اما ازلحاظ تمدن وفرهنگ این سرزمین و بین النهرین تابع این تغییر نگردید، بلکه فرهنگ یونانی در آن برقرار بود .

درسال ٦۵ ق.م. سوریه یکی از ایالات روم شد وهمچنین ازسال ۳۸ ق.م. پادشاه ارمنستان بنام تیکران سوریه رافتح کرد . وبدین شکل تسلط سلوکیان ازاین ایالت از بین رفت .

سرزمین های وسیعی که آرامیها پراکنده بودند بیشتردر نواحی غرب رودخانه فرات (سوریه) وبین النهرین وشوش بود که دراین نواحی پراکنده بودند وشهرهای مهم آنها رهاونصیبین وقنسرین[1] وآمد[2] بود . نتیجه ای که از مسیحی شدن آرامیها حاصل شد، آنکه قسمتی از انجیل یونانی وتورة عبری ویونانی رابزبان آرامی بر گرداندند

۱ - Kennessrin

۲-Amid (Amida) شهری است درایالت دیاربکر

وبا این ترتیب کلید علوم دینی رادر دست گرفتند . آنگاه براثر شکست امپراطور روم شرقی ژوین[۱] از شاپوردوم ومعاهده بین دو امپراطور ادس در سرزمین روم ونصیبین تحت سلطه ساسانیان قرار گرفت وطبق معاهده وقرار داد مقرر شدعده‌ای ازدانشمندان از نصیبین به ادس انتقال یابند وبا این ترتیب مکتب ادس رونق بسزائی یافت .

دراین مکتب استادانی که بزبان یونانی آشنائی داشتند، نسخ خطی کتب فلسفی والهی وطبی را که عموماً طب بقراطی و جالینوسی بود تدریس کرده و براثر شوق مذهبی طب بابلی ومشرکین را ازمکتب ادس خارج کردند وچنین بنظر میرسد که تاسده چهارم میلادی دانشگاه‌ادس سنت طب یونانی‌رابی کم و کاست وبدون‌تفسیر در دنیا ادامه داده است .

چنانکه دربالا نگارش رفت‌شهر رها درقرن اول میلادی به‌آئین مسیح (ع) گروید، و کیش عیسوی درآن‌نفوذ یافت ومردم آن بالهجه سریانی که یکی از شعب آرامی است صحبت میداشتند که نتیجة" زبان مسیحیان این ناحیه شد وپس از استقرارعلوم یونانی در این شهرلهجه سریانی زبان علمی این‌مرکز مهم گردید ونتیجه آن شد که تعداد زیادی ازکتب‌یونانی به‌سریانی ترجمه گردد وبعداًعده‌ای از مترجمان‌اسلامی این کتب برگردانده شده به سریانی را بعربی ترجمه کردند .

این شهر طی سه‌قرن‌ونیم پایتخت سلسله‌ای از سلاطین [یکی از سلاطین آن بنام آبکارنهم[۲] درنفوذ آئین‌مسیح (ع) وبالنتیجه‌انتشار این کیش‌سهمی‌بسزاداشت] (۲۱٤ - ۱۷۹ میلادی) واز مراکز مهم مسیحیت دوران گردید که در دنباله آن کیش مسیح (ع) به‌داخله ایران نیز رسید و همچنین تمرکز علوم‌درشهر رهاوتکلم علماء طب بلهجه سریانی (شعبه‌ای از آرامی) باعث گردید که این لهجه زبان‌علمی این نواحی و چنانکه‌در بالا نگارش رفت، بواسطه‌ترجمه‌قسمتی از انجیل‌به سریانی سبب تقویت دین مسیح وگسترش آن در شرق شد وبعداً بواسطه نفوذ وغلبه دسته دیگر از فرق مسیحی این لهجه سریانی علاوه برآنکه لهجه ادبی مسیحیان‌شد، زبان

۱- Jovien ۲- Abgar IX

کلیسائی نیز بشمار میرفت و همین امر یکی از موضوعهای مهم و عوامل معتبر در طب اسلامی شد .

نسطوریان و مکتب ادسا

در موقع مرگ سیسینیوس[1] اسقف بزرگ برای احراز مقام روحانیت در قسطنطنیه دو نفر نامزد این مقام بودند، اما بر اثر اختلافات مردم و عقاید دیگر در کار اسقفی امپراطوران صلاح چنان دیدند که آن دو نفر اسقف قسطنطنیه نباشند، چراکه دسته‌ای با اولی و عده‌ای با دومی موافق بودند . لذا قرار شد یک اسقف از انطاکیه خواسته شود . در انطاکیه شخصی به نام نسطوریوس[2] بود که به مقام و کرسی اسقفی قسطنطنیه برگزیده شد . (۴۲۸ م.)

وی با خود کشیش دیگری بنام انستاسیوس[3] به قسطنطنیه آورد .

روزی انستاسیوس در موقع وعظ در کلیسا چنین گفت: «که دیگر کسی نباید مریم عذرا را والده خدا بنامد چراکه تولد خدا از زن ممکن نیست» .

این مطلب بر مردم گران آمد و چون دامنه اختلاف و تعصبات بالا کشید و مردم قسطنطنیه این امر را **برخلاف تعالیم و تصمیمات سابق شوراهای مذهبی** که درباب طبیعت انسانی والهی مسیح (ع) بود، که این دو طبیعت در یک فرد (یعنی حضرت مسیح ع) میباشد دیدند، **بدین جهت کار بالا کشید** و چون مقصود انستاسیوس آن بود که مریم عذرا فقط مادر طبیعت بشری مسیح (ع) است، ولی مردم این مطلب را بنحوی دیگر تعبیر کردند و گفتند که وی منکر الوهیت حضرت مسیح (ع) میباشد .

ضمناً بمناسبت رقابت مکتب انطاکیه و اسکندریه دامنه این اختلاف بالا کشیده شد .

نسطوریوس پس از آنکه شکایت مردم را از آنستاسیوس شنید، از وی دفاع کرد و موضوع بغرنج تر گردید و پس از دخالت امپراطور نتیجه آن شد که نسطوریوس از مقام و منصب روحانی منفصل گردد .

طرفداران نسطوریوس که نسطوریان[4] یا نساطره باشند از وی پیروی گردند

۱-Sicinius ۲- Nestorius ۳- Anastasius ٤-Nestoriens

وبدین شکل این دسته از کلیسای روم (کلیسای ارتودکس) مجزی گردیده‌و شعبه خاصی تشکیل دادند.

مدرسه ادسا نظرات نسطوریوس را تائید کرد. نسطوریوس اجباراً از روم رانده شد وبنظر میرسد بسال ۴۳۹ م. از میان رفته باشد.

اما تعالیم وی بین پیروانش گسترده‌شدوشعبه‌ای ازمذهب مسیح (ع) راتشکیل داد واینان در ادسا مکتبی استوارساختند که تعالیم دینی وفلسفی را رواج میدادند.

از کسانی که ریاست مدرسه را داشت بارصوماست[1]. وی‌نیز بمناسبت آزار و اذیت شدید مخالفین ادسا را ترك گفت‌ودرسال ۴۸۹ م. زنون امپراطور روم مدرسه ادسا را بست ومعلمین واستادان آن به ایران مهاجرت کردند.

بارصومای سابق‌الذکر آنها راوادار کرد که در نصیبین بمانند وبتعالیم خود اشتغال ورزند. این مدرسه پس از ادسا تشکیل و در حقیقت جانشین مدرسه اول نصیبین گردید. این مدرسه تابع طریقه و مذهب نسطوری شد. بعدها عده‌ای از دانشمندان نسطوری بداخل ایران‌مهاجرت کرده و باکومک‌شاهنشاهان‌ساسانی در ایران مدارس ومکاتبی تشکیل داده وترویج مذهب نسطوری کردند.

دانشمندان نسطوری بمانندبارصوما[1] ویوحنا ونرسی[2] که همه ازمعلمین ادسا بودند به ایران روی آوردند.

پادشاهان ساسانی بمانند فیروز (۴۵۹ - ۴۸۴ م.) در پیشرفت کارنسطوریان بسیار کوشا بودند وبدین ترتیب مسیحیت بصورتی که ذکر گردید، درایران رواج یافت ونتیجهً علمای آنها درکشورما بتعالیم دینی‌خود وعلوم‌مختلفه‌پرداختند.

عده‌ای از آنها در ترویج مذهب نسطوری سعی بلیغ کرده و شاه ایران را راضی کردند، که کلیسای ایران با کلیسای‌روم (یعنی ارتودوکس) تفاوت داشته باشد وبدین‌جهت در ایران تشکیلات مذهبی نسطوری دادند وهمین امر باعث‌نفوذ آنها و انشقاق مسیحیت گردید، بدین معنی که مسیحیت‌درایران بیشتر رنگ نسطوری

۱- Barsauma ۲- Narsai

یافت. درایران کلیساهای متعددی از طرف آنان (البته با اجازه شاهان ایران) بنا گردید ودیرهای چندی در شهرهای مختلفه کشور ساخته شد بمانند: بیت آراسای [۱]، بیت اردشیر [۲]، بیت ارشام [۳] (نزدیک سلوکیه)، بیت گرمای [۴] (شرق دجله)، بیت ساری [۵]، بیت‌عاب [۶]، وبیت عدرای [۷]، بیت‌قوش [۸]، بیت‌لاپات [۹] (جندی شاپور)، بیت هوزایه [۱۰] (اهواز)، وبیت سلوخ [۱۱] ودیرابن مزعوق (درمرکز حیره) ودیرالغراب (حومه‌شهرانبار) وامثال آنها.

مدرسه نصیبین

اما در مشرق اولین مدرسه‌ای که در شاهراه بین بین‌النهرین علیا ودمشق قرار داشت نصیبین بود وچون این شهر بسال ۲۹۸ میلادی بکشور روم تعلق گرفت ازاین جهت علاوه برآنکه رومیان بدان تعلق خاطر بی‌نظیر داشتند، دراستحکام آن نیز کوشا بودند.

در این شهر مدرسه یا مکتبی برقرار بود که علوم مختلفه تدریس میگردید. مثلا دراین شهر یهودیان دارالعلمی داشتندوچون‌شهربدست‌رومیان افتادبه یهودیان آزار فراوان رساندند ومدرسه آنان بسته شدوبدین ترتیب مدرسه اول نصیبین تشکیل شد ودر سال ۳۰۰ میلادی نصیبین مرکز اسقفیه گردید.

شرح مربوط به‌مکتب انطاکیه وتمرکز آن وخدماتی که این مکتب درایران درراه‌علم انجام داده است بسیار جالب میباشد.

مختصراً متذکرمیگردیم که‌ائوستاثیوس [۱۲] اسقف انطاکیه کشیشی بنام‌افرائم [۱۳] را مامور اداره کردن مدرسه کرد. وی دراین مدرسه خدمات‌زیادی بعلم الهی وسایر علوم کردومدرسه نصیبین شهرت‌بسزائی یافت. وی کتاب (یا کتابهائی ؟) بزبان‌سریانی تألیف کرد وچنین شهرت دارد که قریب شصت سال اداره امور مدرسه‌نصیبین را داشته است.

۱-Beit (Beth) Aramaye ۲-Beit Ardachir ۳-Beit Archam
۴-Beit Garmai ۵-Beit Sari ۶-Beit Abe ۷-Beit Adrai
۸-Beit Qush ۹-Beit Lapat ۱۰-Beit Huzayé
۱۱-Beit Slokh ۱۲-Eustathius ۱۳-Ephrem

پس از وی باز اختلاف های مذهبی بین اسقفهای مختلف وصاحبان کرسی های دینی برقرار بود و این کشمکش ها باعث شد، که عده‌ای از این شهر به ادسا روی آورند وپس از حمله امپراطور روم یولیانوس به ایران در سال ۳٦۳ میلادی پنج ولایتی که در سال ۲۹۸ از ایران به رومیان منتقل گردیده‌بود، دوباره به‌ایران باز گشت که نصیبین و بالنتیجه مدرسه آن بدست ایرانیان افتاد . افراد فوق الذکر پس از دفاع شدید ازشهـــــر وعده از افراد آواره یعنی آوارگان نصیبین به ادسا آمدند و مکتب رها (الرّهاء) را تشکیل دادند ودر حقیقت‌مدرسه‌ادسا دنباله‌مکتب‌نصیبین و جانشین آن‌شد .

افرائم و عده‌ای از دانشمندان در این‌شهر بتعالیم مذهبی و علمی پرداختند (وفات افرائم ۳۷۵ میلادی است) .

نتیجه آن شد که زبان سریانی زبان رسمی مکتب ادس و در حقیقت لهجه ادبی مسیحیان گردید .

مدرسه ادسا

پس‌از آنکه‌بسال ۳٦۳ میلادی‌نصیبین بدست ایرانیان‌افتاد وچنانکه گفته شد، افرائم وآوارگان دیگراین مکتب‌را در ادس جانشین مکتب نصیبین کردند، مکتب ادس رونق فراوانی یافت اما اختلافات‌مذهبی وروحانی پیوسته دراین سرزمین ها برقرار بود ومکاتب واسقفیه ها در مسائل‌مذهبی بایکدیگر اختلاف داشتند . پس از مرگ افرائم شاگردان وی به جایش بتعالیم وی پرداختند .

در مدرسه ادسا که بعدآدارالعلم بزرگی‌شد ، بمانندمکتب انطاکیه‌ونصیبین تدریس علوم برقرار گردید .

این مدرسه دربین‌النهرین وایران شهرتی بسزا یافت واسقفهای ایرانی از آن فارغ التحصیل گردیده‌وکتابهای‌چندی‌از تألیفات‌ارسطو به‌سریانی‌برگردانده‌شد . در

میان آنها پربوس [۱] رئیس پزشکان انطاکیه بود وبشرح ایضا مترجمان دیگر آثار دانشمندان یونانی را ترجمه کردند.

نتیجه نفوذ نسطوریان در ایران

چنانکه در بالا گفته شد براثر اختلاف عقیده مذهبی درروم شرقی بین نسطوریوس که بطریرك قسطنطنیه بود وانحراف وی از تثلیث ، از جرگه مسیحیت(بعقیدهٔ اولیها) خارج شد وسپس پیروان وی بنام نسطوریها [۲] نامیده شدند .

اینان دربسط علوم یونانی همت گماشتند وبدین ترتیب در دانشگاه رها فرقه جدیدی پیداشد که علماء آنهاازمسیحیت(بعقیده مسیحیان روم شرقی) خارج‌شدند، یاآنکه آنهاراخراج نمودند واین پیروان نسطوریوس آثار بسیار ارزنده‌ای در طب اسلامی از خود بیادگار گزاردند وچون‌شهر رهاونصیبین وقنسرین [۳] وآمد [۴] وسلوکیه و طیسفون وحران [۵] براثر جنگهای بین ایران وروم‌دست‌بدست می‌گشت،بدین‌جهت مراکز علمی‌هم‌از این پیش‌آمدمصون نماند . نتیجه آن‌شد که‌علاوه‌برایجاد مراکز فوق‌الذکر زمانی هریک از آنها معتبرتر و تعداد علماء وطلاب آن‌زیادتر از مرکز دیگر شده است .

چنانکه در فوق متذکرگردیدیم علوم یونانی‌درشهر رهاازراه انطاکیه‌انتشار

۱-Probus ۲- Nestoriens

پیروان نسطوریوس‌بنام نسطوریان‌یانساطره میباشند که موردخشم وغضب‌امپراطوران روم شرقی قرارگرفتند وپس از فرار به ایران وحمایت‌ازآنان کلیسای آنان را بنام «کلیسای ایران» نامیده‌اند .

نسطوریها بدوشعبه بزرگ منقسم‌میباشند:

اول یوسفیها که بیشتر درموصل‌واطراف‌آن‌مقیم‌میباشند وباکلیسای رومیکی هستند ،

دوم شمعونیها که در ایران و ارمنستان (وان) و همان کلدانی‌ها و آشوریها هستند (ارومیه، رضائیه سابق) .

۳- Kennesrin ۴- Amide

۵- Carrhae.

یافت، اما چون مردم آن به کیش عیسوی گرویده بودند، بدین جهت علاوه برآنکه این شهر یکی از مراکز مسیحیت گردید، رقیب مدارس اسکندریه وحتی انطاکیه شد.

ازمعلمین بزرگ ومعروف رها «البرد یصانی»[1] وفرزندش «هارمونیوس»[2] میباشند که بتدریس فلسفه اشتغال داشتند.[2]

این شهر براثر ایجاد مکتبی بنام «مکتب ایرانیان»[3] اشتهار فوق العاده یافت. مؤسس این مکتب ابراهیم رهاوی است. وجه تسمیه این مکتب از آن جهت بود که اغلب شاگردان آن ایرانی بودند وبعدها پس از ظهور نسطوریوس چون عده‌ای از فارغ التحصیلان واستادان آنها پیرو وی گردیدند، بدین مناسبت براثر مخالفت مونوفیزیت‌ها[4] عده زیادی از نسطوریان (۴۸۳ میلادی) اجباراً شهررها را رها کرده بداخل ایران آمدند واین موضوع اززمان امپراطورروم زنو[5] وامروی که مکتب ایرانیان رابست، سبب شد، که این دانشمندان بداخل ایران آمده در شهر نصیبین مستقر گردند که نتیجةً مکتب نصیبین تأسیس گردید.

زنو[5] امپراطور روم پس ازراندن نسطوریان ازسرزمین متصرفی روم، عده از علمای طب این دسته بداخل ایران آمده و مراکز روحانی آنان به پایتخت ایران

۱-Bardesane ۲- Harmonius

۲ ـ البرد یصانی که در اواخر قرن دوم میلادی بآئین مسیح گرویده بود، باعقاید ونظرات فرقه‌ای ازمسیحیان مانندمرقیونیان Marcionites که منسوب به مرقیون Marcion بود مخالفت کرده است.

۳– Ecole des Perses

٤– Monophysites

مونوفیزیت ها ـ دسته‌ای از مسیحیان میباشند که معتقد بودند دوطبیعت خدائی وانسانی در وجود مسیح (ع) یکی است. درصورتیکه نسطوریان معتقدبودند که دوطبیعت درحضرت مسیح (ع) ازهم مجزی میباشد.

٥- Zeno

(طیسیفون[1] وسلوکیه[2]) وسپس به جندیشاپور[3] انتقال داده شد.

چنانکه آمد از مراکز بزرگ علمی آن دوران مکتب نصیبین میباشد که بمانند رها مرکز بزرگ علمی بوده و دوبار مرکزیت بزرگ یافته است. در دفعه دوم توسط یکی از اسقفهای ایرانی نژاد بنام برسوما[4]، که بامر پادشاه ساسانی فیروز درسال ٤٥٠ میلادی بمقام مطرانی شهر نصیبین رسید وبا کمک اسقف ایرانی دیگر بنام نرسی[5] و مساعدتها وهمت نسطوریان رونقی فوق العاده یافت.

مکتب دیگر که بسهم خود توانست کتب ورسائل فلاسفه وپزشکان یونان واسکندریه را ترجمه کنند مکتب قنسرین[6] میباشد.

دیگر از مکاتب مهم، مکتب سلوکیه است که در آن عده ای بتعلیم طب و فلسفه پرداخته‌اند. از دانشمندان بنام این مکتب یکی آکاسیوس[7] جاثلیق[8] سلوکیه (در دوره قباد پدر انوشیروان) و دیگری ماراباى جاثلیق دوره انوشیروان می باشند.

در خاتمه این فصل متذکر میگردیم که عده زیادی از فارغ التحصیلان مکتب ادسا به ایران آمده وبراثر این مهاجرت خدمات ارزنده‌ای به کشور ما کردند و بدین ترتیب علوم یونان از این مکتب به مدرسه ایرانی نصیبین انتقال یافت. کم کم دوران کلیسای نسطوری به تاریکی گرائید و براثر آنکه بارصوما کلیسای نسطوری رادر ایران را به‌رنگ ایرانی درآورد، در میان زعمای قوم اختلاف حاصل ونتیجه چنان شد، که این امر (یعنی برنگ ایرانی در آمدن کلیساهای نسطوری) انشقاقی درمیان نسطوریان پیش آورد در مـــــورد علمائی از نسطوریان که در

١- Tsephion

٢- شهر سلوکیه در برابر طیسفون قرار داشته است.

٣- شرح آن بعداً بیاید.

٤- Barsauma ٥- Narsés

٦- این شهر در قسمت بالای فرات درسرزمین سوریه واقع است.

٧- Acacius ٨- Catholicos

ایران بودند وبه تصدی کلیساها ومراکز مذهبی درآمده بودند نیز نفوذ یافت.

نتیجه آن شد که مجدداً نهضت نسطوریگری در ایران پدید آمد و همه این عوامل دست بدست هم داده وتأثیر بسزائی در رخنه ونفوذ و بقاء علوم یونانی در ایران گردند.

عده زیادی محصلین ودانشمندان علوم وفلسفه وپزشکی از نسطوریان که در دیرها وکلیساها به تعلیم اشتغال داشتند و ذکر نام همه آنها ازحوصله این کتاب خارج است، اغلب به تبلیغ در قلمرو شاهنشاهی ساسانی وبعضی از آنها برای همین امر به مصر مسافرت کرده ودر آنجا به فعالیت پرداخته اند.

در اینجا من باب مثال متذکر میگردیم، که یکی از جاثلیقها بنام «ساراب» [1] بسال ٥٤٠ یکی از اهالی مرورا که «تئودر» نام داشت اسقف این شهر قرارداد.

این شخص از شاگردان سرجیس رأس العینی بود وپس از آنکه نسطوریان دردنباله نهضت دینی توانستند مجدداً نضجی به کلیسا بدهند نتیجةً عده زیادی دانشجو در نصیبین (میگویند درحدود هشتصد نفر) بتحصیل اشتغال ورزیدند واین رقم میرساند که تاچه حد این دسته از مسیحیان درایران نفوذ داشتند، منتهی بعضی اوقات براثر اختلاف با پادشاهان وفرمانروایان نتیجه آن میشد، که ترك مرکز تعلیم را کنند وباز مواقعی پیش میآمده، که براثر هوشیاری وسلطه شاهنشاهان ساسانی بامنتهای قدرت ودر عین حال تمایل شدید بخدمت علمی خود ادامه دهند و چنانکه در بالا مذکور افتاد تعداد زیادی دیر وکلیساومراکز دینی درایران تأسیس گردید ومدرسه نصیبین در حقیقت مرکز بزرگ (یایکی از مراکز بزرگ) نسطوریان شد.

خسرو انوشیروان (٥٧٨ - ٥٣١ میلادی) براثر هوشیاری وتوجه فوق العاده به علوم توانست جندیشاپور (بیت لاپات) را به یك مرکز بزرگ علمی و پزشکی تبدیل کند ومأراب سابق الذکر را به ریاست روحانی این شهر برگزید.

١- Maraba

نتیجةً دانشگاهی بزرگ درجندیشاپور تأسیس یافت ، که کتابهای ابقراط و جالینوس در آن تدریس میگردید .

عده‌ای از پزشکان یونانی در این مراکز بزرگ بتدریس اشتغال داشتند که بعداً مفصل از آن‌ها بحث خواهد شد .

از آن گذشته فلاسفه دیگری که بعضی از آنها ایرانی بودند در جندیشاپور بتعلیم اشتغال داشتند، که شرح همه آنها ضمن دانشگاه جندیشاپور خواهد آمد .

در این مبحث متذکر میگردیم ارمنستان که مایل نبود مطیع شاهنشاهی ساسانی باشد ، مضافاً بدانکه بعدها بواسطه قبول آئین مسیح (ع) توسط قسطنطین بزرگ (کونستانتینوس ۳۰۶ میلادی)، این سرزمین باروم همکیش شدو این همکیشی نیز یکی از علل مهم این کشمکش ها بود ونتیجه آن در قرار داد های صلح بین ایران و روم مشاهده‌می گردد ، مثلا در سال ۴۴۲ میلادی قرار داد صلحی که بین ایران وروم منعقد شد، ارمنستان به ایران وبین النهرین به روم تعلق گرفت واین روش مدتها بین ایران وروم برقرار بود .

مطلب مهمی که ذکر آن دراین مختصر لازم است آنکه، چون نسطوریان از کشور روم رانده شدند ، مکتب خود را در رها تشکیل دادند ، مجدداً از رها رانده وبداخل ایران آمدند، امادر نظر ایرانیان این مسیحیان بسیار محترم ومطمئن بودند که وجود آنها خطری از هیچ جهت برای ایران نداشت ، مضافاً بدانکه درنظر پیروان مذهب مسیح (ع) که بنام ملکانی واکنون به ارتودکس [1] معروف میباشند، اهل بدعت شمرده شدند، بهیچ نظروجودشان مزاحم ایران و ایرانی بشمار نمیرفت وبهمین ملاحظه علاوه برآنکه عموماً موردتوجه شاهان ایران وایرانی‌ها بودند، درمورد کیش آنها نیز کومکهائی میشده‌است ویکی ازجهات رونق مدرسه نصیبین همین امر بود . چنانکه درفوق تذکرداده شد، باسرفیروزپادشاه ایران (۴۸۳ - ۴۵۹ میلادی) براثر هدایت برسومای سابق الذکر (اسقف ایرانی نژاد) متوجه گردید که رومیان دشمن بزرگ نسطوریان

۱- Orthodoxe

شده‌اند، از اینجهت همین برسوما بالشگری که از فیروز پادشاه ایران گرفته بود، عیسویان مخالف خودرا در سرزمینهای عیسوی نشین از بین برد ونفوذ نسطوریان را در ایران زیاد کرد واینان بافراغت بال توانستند درایران وسرزمینهای متصرفی ایران به نشر و تعلیم علوم بپردازند که بزرگترین نتیجه این آزادی تأسیس مدرسه و بیمارستان جندیشاپور (بیت لاپات) گردید.

امیدواریم در فصول آتی باز در مواقع لازم در مورد نفوذ علوم یونانی تذکراتی را که احتیاج باشد بنگاریم.

۳- مراکز طبی ایرانی

چنانکه درفصول گذشته آمد مقدمة باید دانست، پس از حمله اسکندربایران (۳۳۱ ق.م) و کشورگشائی وی ازمدیترانه تارودسندسرزمین های مفتوحه وی گردید ونتیجه آنکه تمام ایران وآسیای صغیروسوریه ومصروقسمتی از هندوستان تحت‌سلطه واقتدارش قرار گرفت.

اسکندر تاتوانست در سرزمین های گشوده شده مراکز یونانی تأسیس کرد. اسکندربسال ۳۲۳ ق.م. (ماه ژوئن) مرد.

پس از مرگ وی ممالک مفتوحه بین سردارانش تقسیم شد و ایران نصیب سلوکوس نیکاتر[۱] گردید.

این سرداربسال ۳۰۰ ق.م. شهر انطاکیه[۲] رادر شام بنا وآنرا مرکزو پایتخت خود کرد.

بعدهاپس از ظهور اشکانیان ایران و سپس بین النهرین از سلسله سلوکیان مجزی وجزو قلمروایران شد واز آن پس کم کم اشکانیان به‌مدیترانه نزدیک شدند وچنانکه آمده‌در دوران ساسانیان‌براثر اختلاف مذهبی که بین امپراطوران روم‌شرقی

۱- Seleucus Nicator

۲- Antioche = Antichja ad Daphnen

این‌شهردر ترکیه‌امروزی میباشد که‌آنراسلوکوس بنا کرد(۹۵ کیلومتری‌حلب).

ونسطوریوس وبالنتیجه تابعین این بطریرك یعنی نسطوریان وعلمای دیگرپیش آمد، اینان به سرزمین ایران آمده ودر قوام ونضج دانشگاه جندیشاپور سهمی بسزا داشتند.

پادشاهان ساسانی مخصوصا انوشیروان[1] (خسرو) در بزرگداشت مکتب جندیشاپور بسیار کوشا وجاهد بودندوبطورخلاصه طب جندیشاپور اختلاطی ازاصول عقاید ونظرات مکاتب چندی است که شرح آن خواهد آمد.

دانشگاه ومکتب جندیشاپور

پس ازذکرمقدمه بالا متذکرمیگردیم که دانشگاه وبیمارستان جندیشابورمیراث دانش اسکندریه و انطاکیه ویونان وایران وروم است.

الف- ایجاد شهرجندیشاپورودانشگاه آن- درسال ۲۴۱ میلادی والریانوس[2] در صدد حمله به ایران برآمد وکپدوکیه را تصرف کرد، نتیجةً ایرانیان عقب نشینی کردند ،سپس طاعون در لشگریان روم افتاد وجنگ طولانی شد. والریانوس درسال ۲۶۰ (یا ۲۵۹) میلادی در رها اسیر ایرانیان شد. سپاهیان ایران به سوریه تاخته و شهر انطاکیه را متصرف و غارت و پس از آن والریانوس و عده زیادی از مردم شهر را اسیر نمودند که در میان آنها عده‌ای از رومیان همراه والریانوس را برای کار درسد شادروان که برروی رود دجیل زیرشوشترهمچنین برای ساختن شهری در داخل ایران گماشتند. این شهر که بنام جندشاپور یاجندیشاپور یا جندیساپور (معرب جندیشاپوریا گندی‌شاپور) نامگذارده و توسط اسرای رومی ویونانی درخوزستان در نزدیکی شوش بین دزفول و شوشتر که محل کنونی شاه‌آباد است، بامر شاپوراول که در میان اسراء عده‌ای معمار ومهندس و طبیب بودند ساخته شد.

درباب وجه تسمیه آن چنین آمده است: «به از اندیوشاپور»[3] یعنی شاپور بهتر از انطاکیه‌است. نظیراین کلمه در سلسله ساسانی دیده می‌شودمثل شهری که خسرواول انوشیروان ساخته و بنام «وازاندوخسرو[4]» وامثال آنها.

۱- Khoroes
۲- Valerianos
۳- Veh-az- Aadev- i-Shapur
۴- Veh - az - Andev-i- Khosraw

بعضی گفته‌اند که جندیشاپور از ساخته های شاپور دوم است ولی بنظر نمیرسد این رأی صحیح باشد .

جمال‌الدین قفطی صاحب تاریخ الحکماء درباره جندیشاپور چنین گوید :

«مردم جندیشاپور از اطباء که در فن طبابت بسیار حاذق می باشند و ازعهد ساسانیان این علم در آن سرزمین مقامی بلند داشته وایجاد شهررا بفرزند اردشیرپس از فتح انطاکیه وغلبه برامپراطور روم که دختر قیصر راخواست واو دخترش را به زوجیت شاپور داد منسوب‌می‌دانند. شاپور برای دختر قیصر شهری‌بمانندقسطنطنیه[1] ساخت که جندیشاپور است» .

باز قفطی گوید: که در تاریخ ساسانیان چنین آمده‌است: که‌این شهرقریه‌ای بود که ملک مردی بنام «جندا» بوده وپس از آن که شاپور این‌محل را برای‌بنای شهر انتخاب کرد دستور داد پول و مال فراوان بصاحبش بدهند،اما مالک ده آنرا قبول نکرد وگفت شخصاًآن را خواهم‌ساخت .شاپورنیز پذیرفت،باین شرط که‌شاپور نیزدر ساختن‌شهر شرکت نکند .مردم‌قریه گفتند که این‌شهررا جنداوشاپورمیسازند، بدین‌جهت آن را جندیشاپور گفتند .

همچنین قفطی گوید: وقتی دختر قیصر بدانجا رفت عده ای از اصناف مختلفه که بآنان احتیاج داشت واز اهل شهر او بودند با وی همراه گشتند،منجمله اطبائی دانشمند بدان شهر رهسپار گردیده و بتعلیم طب پرداختند (تاریخ الحکماء قفطی چاپ مصر ۱۳۲۶ هجری قمری) .

درکتاب مجمل التواریخ والقصص درباب گندیشاپور آمده‌است که این‌شهر از بناهای‌شاپور میباشدومتذکرگردیده که «به ازاندیوشاپور» بدینمعنی که‌اندیواسم انطاکیه درزبان پهلوی وبه از آندیو یعنی بهترازانطاکیه وآن راشاپور بماننددنطع شطرنج نهاد، هشت راه درهشت راه ودرآن موقع شطرنج نبود،اما شکل شهر بمانند شطرنج بود .اکنون‌خرابست ودهی برجامانده است (قریب سال ۵۲۰ هجری‌قمری-

1– Constantinople.

خلاصهٔ از مجمل التواریخ و القصص).

پاره‌ای گفته‌اند که جندیشاپور از ساخته های شاپوردوم (جلوس ۳۱۰ م.) است، ولی بنظر نمیرسد این قول صحیح باشد، بلکه صحیح آن است که این پادشاه در رونق وتکمیل جندیشاپور خدماتی انجام داده است.

درباب وجه تسمیه جندیشاپور گفته‌اند: که این شهر مرکزسوق الجیشی سپاهیان عرب بوده است بمانند جندالکوفه وجند بصره.

بعضی گفته‌اند که مقصود از جندیشاپور شهرستان شاپور میباشد. عده‌ای نیز معتقدند که واژه (جند) معرب (گند) است.

بهرحال این بود مختصری از وجه تسمیه جندیشاپور.

پس از ساخته شدن شهر عده ای از قسمتهای مختلف کشور بناچار بدانجا کوچ داده شد. بعلاوه اسرای یونانی و رومی نیز در آنجا مستقر گردیدند که در میان آنها علاوه بر کارگران یونانی عده زیادی هنرمند و صاحبان صنعت نیز وجود داشتند.

بعد از شاپور اول(جلوس ۲۳۸ م.) شاپور دوم آن را محل اقامت خود قرار داد، یعنی اقامتگاه سلطنتی شد.

جندیشاپور همان شهری است که مانی راپوست کنده‌وپوستش را باکاه آکنده بدروازه شهر آویخته‌اند که بدروازه مانی معروف گردیده است.

بعدها براثر تعصبات مذهبی واختلافات مذهبی که بین امپراطوران روم و نسطوریها پیش‌آمد، عده زیادی از این دانشمندان بایران پناهنده شده و جمعی از آنان باین شهر روی آوردند. از طرف دیگرشاپور دوم‌وانوشیروان هردودرباره‌تمرکز علمی این شهر سنتهای جدرا کردند.

براثرمجاهدات‌شاپوردوم جندیشاپور یکی‌از مراکز مهم‌نساجی و عطرسازی گردید و پادشاهان ساسانی نفوذ وقدرت خودرا دراین شهر اجرا میداشتند.

من شخصاً قریه‌ای که بنام شاه‌آباد ومحل سابق جندیشاپور است دیده‌ام. اما

اثر یا آثاری از دانشگاه و بیمارستان آن مشاهده نکردم ، بلکه زمین و تلی در آن محل دیدم که معروف است جندیشاپور سابقاً در آنجا بوده است . شاید روزی کاوشهائی در این قریه بعمل آید وآثار جندیشاپور مکشوف گردد .

بهرحال چنانکه آمد جندیشاپور در خوزستان قرار داشت و همان بیت لاپات میباشد . ایالت خوزستان درسال ۱۹ هجری قمری (۶۴۰ میلادی) بدست اعراب افتاد . شهر جندیشاپور طبق نوشته جغرافی دانان اسلامی به فراوانی نعمت و خرما وزراعت معروف بوده است .

از آن گذشته درباره محصولات این سرزمین از خرما وزیتون وانگور وترنج و گندم ونیشکرنام بردهشدهواز این بابت سرزمین خوزستان که جندیشاپور هم جزئی‌از آن است بفراوانی نعمت ومیوه مشهور و معروف دوران قبل از اسلام و پس از آن بوده است .

شرح مختصر بالاازنظرمعرفی این سرزمین بود که اگر بخواهیم مشروح‌تر نظر جهانگردان وتذکره نویسان وجغرافیادانان را بنگاریم مطلب بدرازا کشد .

اما زبان این سرزمین در دوران سلطنت ساسانی پهلوی و عادات و سنن آن‌به‌آئین زردشتی بوده وبقایای آثار آنان نیز اکنون درشهرهای مختلفه خوزستان‌و لرستان دیده میشود .

از خاندانهای‌بزرگ‌سرزمین خوزستان«نوبختی ها»میباشند که خدمات‌ارزنده‌ای به تمدن اسلامی و بشرح ایضاً به خلفای عباسی نموده و سهم بزرگی در تمدن اسلامی دارند .

ب) اطباء جندیشاپور - در بیمارستان جندیشابور عده زیادی طبیب بخدمت اشتغال داشتند، که مهمترین آنها خاندان بختیشوع یا آل بختیشوع [1] میباشند .

۱- بختیشوع مرکب از بخت (به ضم اول) یعنی رها کرده ، نجات داده ویشوع بمعنای مسیح که جمعاً یعنی نجات داده مسیح میباشد . بمانند کلمه چهار بخت (یا چهار بخت) .

گرچه عده زیادی از اطباء این خاندان دوران اسلام را درک کرده و خدمت خلفاء عباسی را نیز کرده ، بدین معنی که طبیب مخصوص خلفا بوده‌اند ، اما از آنجا که پدران و چند نفر از آنان منحصراً در بیمارستان جندیشاپور یا آنکه معلومات آنان از استادان جندیشاپور بوده ونسبت بمکتب جندیشاپور بسیار باوفا بودند ، لذا اصولا بنام جندیشاپوری (منسوب بجندیشاپور) میباشند . از این جهت لازم دانستیم همه آنها را در این مبحث ذکر کنیم .

با آنکه بیمارستان جندیشاپور نقش بسیار مهمی درطب اسلامی ایفا کرده و دنباله آن تا اواخر قرن سوم هجری نیز کشیده است و مورخین مخصوصا مورخین اسلامی این بیمارستان را عموماً ضمن بیمارستانهای دوره اسلامی متذکر گردیده‌اند وباتوجه آنکه قسمت اعظم طب اسلامی از جندیشاپور است ، حق آنستکه تمام اطباء این بیمارستان راچه قبل از دوران طب اسلامی وچه پس از آن در این مبحث بنگاریم . بدینجهت در این مبحث اطباء مکتب جندیشاپور را متذکر میگردیم که در درجه اول خاندان بختیشوع میباشند .

این خاندان عده‌ای طبیب داشتند که عبارتند از :

۱- بختیشوع بزرگ سرسلسله خاندان مزبور ؛

۲- جورجیس[۱] - (جرجیس) فرزند بختیشوع جندیشاپوری رئیس بیمارستان جندیشاپور (طبیب منصور خلیفه ۷۶۹ میلادی ۱۵۲ هجری قمری) ؛

۱- توضیح آنکه منصور خلیفه عباسی مبتلی ببیماری معده وسوء هضم و ضعف قوای جنسی گردید که اطباء بغداد (آن دسته که در بغداد طبابت میکردند ودر برابر اطباء جندیشاپور در حقیقت شاگرد هم محسوب نمیگردند) ازمعالجه خلیفه عاجزشدند.

خلیفه دستور داد، که حاجبش بنام «ربیع الخادم» مجلس مشاوره تشکیل دهد. پس از تشکیل مجلس مشاوره همه بالاتفاق گفتند جورجیس طبیب ورئیس بیمارستان جندیشاپور در صنعت طب منحصر بفرد ویگانه روزگار است . وی به بغداد احضار گردید تادرمان خلیفه کند .

←

این شخص همان طبیبی است که وقتی منصور خلیفه عباسی بیمار شد واطباء بغداد در معالجه‌وی عاجز ماندند منصور ویرا از جندیشاپور ببغداد خواست.

خلیفه دستور باحضار جورجیس داد وبحاکم جندیشاپور ابلاغ کرد که امر خلیفه را اجرا کند. حاکم چنان کرد. ابتدا جورجیس از رفتن ببغداد امتناع کرد، ولی حاکم ویرا مجبور کرد که ببغداد برود.

جورجیس امور بیمارستان رابه پسرخود بختیشوع واگذار کرد و بادونفرازشاگردانش بنام های ابراهیم وعیسی بن شهلافابه بغداد رفت. وقتی به این شهر رسید منصور را از تمام بیماریها بهبود داد.

آنگاه خلیفه دوتن ازکنیزکان را بخانه جورجیس فرستاد، جورجیس در خانه نبودو برای عبادت به کنیسه رفته بود. چون باز آمد ووضع چنان دید خشمگین شدوکنیزکان را به قصر خلیفه بازگردانید.

خلیفه علت را از جورجیس سئوال کرد؟وی در جواب گفت:

ما عیسویان بیش از یک‌زن نمیتوانیم بعقد دائم‌خود درآوریم وتا آن‌زن زنده‌است، ازگرفتن زن دوم محروم میباشیم.

خلیفه چون چنین سخنی شنید، اجازه داد جورجیس برای درمان زنهای حرمسرا برود وبدین ترتیب مقام جورجیس نزد خلیفه بسیار ارجمند گردید.

جورجیس چهار سال در بغداد بود وطبابت مخصوص خلیفه را داشت. پس از آن بیمار گشت. خلیفه بعیادتش رفت. جورجیس بی اختیارگریه کرد .... گفت اگر خلیفه مرخصم کند بوطن برخواهم گشت،تا بدیدار اهل واولاد نایل گردم و بار دیگر روی‌آنان را ببینم.

آنگاه خلیفه ویرا خطاب کرد وگفت: مسلمان‌شو. جورجیس‌درپاسخ خلیفه گفت: من مایلم به کیش اجدادم باشم، خواه‌به بهشت یابدوزخ بروم. خلیفه خندید و گفت: با آنکه دوری تو برمن ناگوار است،چراکه طی مدتی که در بغداد بودی بیماریهایم رادرمان کردی که ابدا بوی بیماری بمشامم نرسیده‌است،اجازه‌مراجعت‌میدهم.

جورجیس گفت: برای سلامت خلیفه یکی ازشاگردانم«عیسی‌بن‌شهلافا» رادرخدمت خواهم گذارد.

۳- بختیشوع دوم فرزند جورجیس[1] (وفات ۸۰۱ میلادی ۱۸۵ هجری قمری)- وی

→

خلیفه دستور داد که جورجیس را با ده هزار دینار همراه یکی از مستخدمین مخصوص خود وزاد وتوشه به جندیشاپور برسانند وامر داد اگر وی در راه فوت کرد و به جندیشاپور نرسید، جنازه‌اش را نزد پدرانش بخاك سپارند .

جورجیس به جندیشاپور آمد ومجدداً در بیمارستان این شهر بخدمت سابقش اشتغال ورزید . آنگاه دستور داد عیسی بن شهلافا به بغداد رفته، بمراقبت خلیفه وبسمت طبیب مخصوص وی در این شهر بماند .

مجدداً خلیفه بیمار شد ودستور داد که جورجیس به بغداد بیاید، اما جورجیس بعلت افتادن از پشت بام دربستر بیماری افتاده بود وقدرت حرکت ومسافرت نداشت . لذا طبیب دیگری بنام ابراهیم را برای طبابت خاص خلیفه فرستاد . وی (ابراهیم) تا آخر عمر دردربار منصور بود .

جورجیس کتب چندی بامر منصور از یونانی بعربی برگردانیده است .

۲- وی در بیمارستان جندیشاپور خدمت میکرد و ریاست دانشکده پزشکی جندیشاپور را داشت .

هادی پسر و ولیعهد مهدی (وفات مهدی بسال ۱۶۴ هجری قمری مطابق ۷۸۰ میلادی است) بسختی بیمار گردید . خلیفه امر کرد بختیشوع به بغداد رود . وی به بغداد رفت و هادی را معالجه کرد اما براثر اختلاف بااطباء خلیفه ودربار وی نتوانست در این شهر بماند، لذا بامر هادی به جندیشاپور مراجعت کرد .

۱- وی بمانند پدرش جورجیس طبیبی حاذق ومتبحر در طب بود .

بسال ۱۷۱ هجری قمری (مطابق ۷۸۷ میلادی) که خلافت به هارون الرشید رسید . اتفاقاً به بیماری سختی مبتلی شد . خلیفه به یحیی فرزند خالد برمکی دستور داد طبیبی حاذق احضار کند .

یحیی گفت طبیب خاص پدر و مادرت « ابوقریش » است و اجازه خواست وی برای معالجت بخدمت خلیفه برسد . (این ابوقریش طبیبی است که پس از احضار بختیشوع به بغداد برای هادی با توطئه خیزران عیال هادی سبب شد که از بغداد به جندیشاپور روانه گردد) .

←

نیز از اطباء جندیشابور وطبیب معالج مهدی (دوران خلافت ۱۵۸-۱۶۹ هجری قمری مطابق ۷۷۴ - ۷۸۵ میلادی) و هادی (دوران خلافت ۱۶۹ - ۱۷۰ هجری قمری مطابق ۷۸۵-۷۸۶ میلادی) و هارون الرشید (دوران خلافت ۱۷۰ - ۱۹۳ هجری قمری مطابق ۷۸۶ ، ۸۰۸ میلادی) خلفاء عباسی بود .

وی هارون الرشید خلیفه عباسی را که از سردرد شدیدی که سخت او را درد و رنج میداد رهائی بخشید.

→

بختیشوع مجدداً به بغداد رفت و در حضور خلیفه با زبانهای پارسی وعربی درود برخلیفه فرستاد .

میگویند یحیی برمکی برای آنکه اعتماد خلیفه را به بختیشوع جلب کند دستور داد هیئتی از اطباء بغداد را جمع کرده تا میزان دانش بختیشوع معلوم گردد . هیئت مزبور عبارت بودند از ابوقریش وعیسی بن شهلافا و عبداله طیفوری و داود بن سرافیون وسرجیس .

پس از آنکه هیئت مذکور جلسه در حضور خلیفه تشکیل دادند. هرون دستورداد ادرار حیوانی را به بختیشوع نشان دهند واز او سئوال کرد ، که دستور دهد صاحب این ادرار چه غذائی باید بخورد . بختیشوع در پاسخ گفت صاحب این ادرار باید جو تازه بخورد. هرون بخندید. سپس تمام حضار از فضائل بختیشوع سخن راندند. هرون ویرا صله داد و خلعتی فاخر بخشید ودستورداد تا وی رئیس پزشکان کشور گردد .

میگویند وقتی جورجیس پدرش عزم رفتن بغداد نمود، بختیشوع به پدر گفت : چرا مرا باخود به بغداد نمیبری ؟

جورجیس در جواب گفت : شتاب مکن تونیز در استخدام پادشاهان در خواهی آمد و مقامی ارجمند خواهی یافت .

ویرا مؤلفات چندی در طب میباشد که مهمترین آنها عبارتند از :

« کناش مختصر » و « کتاب تذکره » که برای فرزندش جبرئیل برشته تحریر در آورده است .

وی را دو پسر بود یکی بنام جبرئیل ودیگری جورجیس .

۴- جبرئیل فرزند بختیشوع دوم [1] از اطبای بزرگ جندیشاپور بود که در این بیمارستان بطبابت اشتغال داشت علاوه بر آن طبابت هارون الرشید وامین

۱- وی باپدرش چنانکه آمد در بغداد بود. این امر برحسب درخواست جعفربرمکی وزیر هارون طبیب مخصوص هارون شد.

در ابتدای اقامت جبرئیل در دربار هارون‌الرشید واقعه‌ای اتفاق افتاد که مقام وی بسیار ارجمند گردید و آن اینکه یکی ازکنیزان حرمسرای هرون براثر میگساری شبانه‌مبتلی به بیماری فالج گردید و هردوپایش بی‌حرکت ماند (ازکار افتاد).

جبرئیل بوسائل روانی فی‌المجلس ویرا درمان وکنیزك بهبود یافت. هرون بسیار خوشحال شد وعلت این نوع درمان را ازجبرئیل سئوال کرد؟ جبرئیل در پاسخ گفت: در بعضی بیماریها آنگاه‌که طبیب حاذق ازداروهای درمان کننده علاج نمیبیند، به وسایل نفسانی‌متوسل میگردد.

بدین ترتیب جبرئیل بیش ازپیش در دربار هارون‌الرشید مقام ومنزلتی ارجمندیافت وچون پزشکی حاذق وکم نظیر بود تحف وهدایای زیادی از طرف وزراء و امرا و بزرگان دولت عباسی علاوه‌برحقوق گزافی‌که از هارون‌الرشید دریافت میکردسیل وار بطرف‌اوسرازیر گردید، بنحویکه شکوه وجلال زندگی وی در بغداد زبانزد خاص وعام بود.

حقوق ودرآمد سالانه جبرئیل ازهارون‌الرشید زیادتر بود. میگویند که ثروت‌فوق‌العاده و جلال وشکوه‌کم‌نظیری در بغداد برای خود فراهم ساخت، که از بعضی نظرات وجهات برجلال وشکوه دربار خلیفه **داشت**.

باتمام این احوال جبرئیل هیچگاه تعصبی نسبت به عرب نداشت وبه مذهب خود واینکه از جندیشاپور است فخر میکرد. ازآن گذشته تا ممکن بود به‌پارسی سخن میگفت.

جبرئیل برای ترجمه کتب ابقراط و جالینوس از زبان‌یونانی‌بعربی وسریانی ازعده‌ای از دانشمندان صابئین استفاده کرد و آنان را بترجمه کتب دو استاد بزرگ‌واداشت که‌این مطلب یکی از عوامل مهم واساسی وبنیان طب اسلامی میباشد.

جبرئیل نسبت به حنین فرزند اسحق عبادی احترام فوق‌العاده میکرد.

حنین برای جبرئیل کتابی در تشریح بدن از یونانی به عربی ترجمه کرد.

با آنکه حنین جوان بود وجبرئیل مسن، آنقدر جبرئیل به حنین احترام میگذاشت

←

ومأمون خلفای عباسی را نیز کرده‌ودرخدمت‌آنان گرامی میزیسته‌است. وی اولین

→

که همه در عجب بودند. روزی از وی سؤال شد علت چیست که اینهمه دربارهٔ حنین احترام قائلی؟ درپاسخ گفت اگر این جوان (یعنی حنین) عمرش درازگردد، سرجیس رأس العینی را رسوا خواهد کرد.

توضیح آنکه سرجیس رأس العینی کتب چندی در فلسفه وحکمت از یونانی‌به‌سریانی برگردانده است.

وی (جبرئیل) معتقد بود که مترجمین کتابهای ابقراط و جالینوس را برای ما اطباء ابزار کار تهیه می‌کنند واین امر بمانند آن است که آنان سازندگان شمشیر وماشمشیر زنان میباشیم. چون شمشیرگر شمشیر را از فولاد میسازد نمیتواند از آن استفاده کند، این شمشیرزن است که از آن استفاده مینماید.

مدت اقامت جبرئیل در بغداد جمعاً بیست‌وسه سال بود. پس از مرگ هارون‌الرشید طبیب مخصوص امین وسپس بخدمت مأمون مشغول بود. در سقوط بغداد بدست لشگریان خراسان وقتل‌امین‌مردم عوام بخانه جبرئیل ریخته و اموالش را بغارت بردند، بدین معنی پس‌ازقتل امین چون‌مأمون(۱۹۸ هجری قمری = ۸۱۳ میلادی) بعلت‌ترک خدمت‌ازجبرئیل دلگیر بود، به حسن بن سهل دستور داد اموال جبرئیل راگرفته ومحبوسش کنند جبرئیل مدتی در حبس بود. دراین هنگام حسن بیمارشدواطباء از معالجت‌وی عاجز ماندند. اجباراً جبرئیل رااز حبس آزاد ساخت ودر مدت کمی طبق‌درمان وی‌حسن بهبود یافت (۲۰۲ هجری قمری مطابق ۸۱۷ میلادی).

بسال ۲۱۰ هجری قمری (مطابق ۸۲۵ میلادی) مأمون را بیماری سختی عارض‌شد. میکائیل (میخائیل) وسایر اطباء از معالجت وی‌عاجز ماندند وباتمام تلاشها کاری ازپیش برده نشد.

دوستان جبرئیل مأمون را باحضار جبرئیل ترغیب کردند. جبرئیل در مدت پنج روز خلیفه را باشدت بیماری که داشت درمان کرد. مأمون دستور داد یک میلیون درهم(هزار هزار) به طبیب بدهند وهرچه از اموالش بغارت برده بودند بوی بازگردانند، تا آنجا که همان مقام دوران هارون‌الرشید را یافت.

←

طبیبی است که نخستین کتاب طب را از زبان یونانی بعربی ترجمه کرده است .
(۲۱۳ هجری قمری = ۸۲۸ میلادی) .

۵- جورجیس دوم فرزند بختیشوع دوم وبرادر جبرئیل .

۶- بختیشوع سوم پسر جبرئیل پسر بختیشوع پسر جورجیس[1] (وفات ۲۵۶

←

وی مردی خلیق ومهربان وبسیار مردم‌دار وازهرجهت صفات یک طبیب رادارابود .
جبرئیل و پدرش بختیشوع وپدر بزرگش جورجیس از اطباء بزرگ جندیشاپور میباشند که در میان پزشکان جندیشاپوری آثاری فوق‌العاده به طب بغداد (که بعدا مرکز مهم طب اسلامی گردید) و بالنتیجه به‌طب اسلامی نموده‌اند .

جبرئیل بسال ۲۱۳ هجری قمری (۸۲۸ میلادی) در بغداد درگذشت . ازجنازه‌اش تجلیل زیاد بعمل آمدوبموجب وصیتی که به دامادش میخائیل کرده بود ویرادرشهرمدائن در دیری بخاک‌سپردند .

معروف است که جبرئیل در دربار هرون (۱۹۳ - ۱۷۰ هجری قمری = ۸۰۷- ۷۸۶ میلادی)چنان قدر ومنزلتی داشته که هرون بامنای دولت‌خود نوشته : «کل من کان له الی حاجة فلیخا طب بهاجبرئیل لانی افعل کل مایسئلنی فیه ویطلبه منی» . یعنی هرکس حاجتی‌از من دارد جبرئیل را بخواهد بدلیل آنکه هرچه جبرئیل طلب کند من آنرا عمل میکنم .
وی سه بار زبیده مادر جعفر (حرم هرون) را درمان کرد وسیصد هزاردینار زرمسکوک انعام گرفت .

از مؤلفات وی رساله «مطعم ومشرب» است که بنام مأمون تألیف کرده ایضاً کتابی «درمدخل طب» و «باه» «بخور» و همچنین «کناشی» در طب میباشد .

۱- بختیشوع پس از مرگ جبرئیل بجای پدر ریاست بیمارستان جندیشاپور راداشت .
وی ببغداد فراخوانده شد وبسمت‌طبیب خاص خلیفه ورئیس پزشکان درباری منصوب گردید .
وی زمان خلافت مأمون ومعتصم و واثق ومتوکل ومنتصر و مستعین ومعتزو مهتدی را درک کرده است .

اما دوران حشمت وجلال فوق العاده‌اش در دوران معتصم و متوکل (۲۲۷ر۲۳۲ هجری قمری = ۸۱۱ر۸۴۸ میلادی) .

←

هجری قمری مطابق ۸۷۰ میلادی) – وی نیز از اطباء مشهور جندیشاپور بود وطبابت معتز خلیفه عباسی (۲۵۳ هجری قمری = ۸۶۷ میلادی) را داشته است.

۷ و ۸ – عبیدالله اول فرزند دیگر جبرئیل که طبیب المتقی خلیفه عباسی و میکائیل فرزند دیگر جبرئیل است.

۹ – یحیی یا یوحنا فرزند بختیشوع سوم.

میگویند متوکل عباسی با آنهمه سفاکی و ستمگری که هیچکس را یارای خلاف گوئی باوی نبود در برابر بختیشوع ساکت میماند.

وی در خدمت خلیفه بسیار محترم ومعززبود.

روزی بختیشوع در مجلس خلیفه پهلویش نشسته بود. صحبت ازبیماریهای سوداوی بود. سخن بدینجا رسید، وقتی سودا بمزاج بیمار غلبه کند طبیب حکم به جنون وی کند وقاضی شرع دست وپای اورا بزنجیر ببندد وقیم براو گمارد. متوکل عباسی ضمن صحبت بادراعه بختیشوع (دراعه جامه‌ای پنبه‌ای یاپشمین که جلوی آن بازباشد) آنرا میکشید تا به محل بندازار رسید وآنرا پاره کرد وخود نمیدانست چه میکند. بختیشوع را نیز شرم بود که مطلبی گوید. متوکل از بختیشوع سئوال کرد شما اطباء چه وقت وباچه علامتی حکم برجنون بیماری سودائی میکنید؟ بختیشوع در جواب گفت آنگاه که یک بیمار سودائی دراعه طبیب خودرا تا بندازار پاره کند. دراین هنگام حکم به دیوانگی او کرد، که باید دست و پایش را بست وقیم براو گمارد.

بختیشوع در شهر بغداد خانه‌ای گشاده داشت. همه کس از بزرگ وکوچک ازمال او متمتع بودند و هرکس بر او وارد میگشته یک قوطی بخور همراه یک قوطی زغال بوی هدیه میداد.

این قوطی بخور وزغال مأخوذ از عادت در جندیشاپور بود، که بدان وسیله فضای اطاقها وخانه‌را معطر میکردند.

روزی متوکل بخانه بختیشوع باپنجهزار نفر از ملتزمین رکاب وخدام وفراش رفت. بختیشوع ازخلیفه خوب پذیرائی کرد و بعداً برای ملتزمین رکاب پنجهزار سفره خوراک مرتب کرد. این امرسبب رشک متوکل به کثرت تجمل و حشمت وثروت وی گردید. ببهانه‌ای دستور داد اموال اوراگرفته و ضبط کنند.

۱۰- جبرئیل دوم[۱] (وفات ۳۹۷ هجری قمری= ۱۰۰۵ میلادی)-وی فرزند

۱- وی طب را نزد پدر آموخت ودر بغداد مانند اجدادش شهرت بسزائی داشت .

معروف است که صاحب بن عباد درری بیمار شد، بحاکم بغداد دستور داد از پزشکان این شهر طبیبی برای درمان وی گسیل دارد .

جبرئیل مجلس مشاوره‌ای از پزشکان شهر تشکیل داد، همه متفقاً به جبرئیل برای طبابت صاحب رأی دادند .

او باشکوه فراوان به ری رفت وصاحب رادرمان کرد و بدرخواست صاحب کناشی (مجموعه)طبی نوشت که، درباب بهداشت بدن آدمی از سرتاپا بود .

پس از آن جبرئیل برای درمان یکی از شاهزادگان دیلمی «خسرو شاه دیلمی» به دیلمان رفت وبیماری او را نیز درمان کرد وچون فارسی میدانست رساله ای درباره بیماری وی بپارسی برشتهٔ تحریر آورد .این رساله یا کتاب که بنام خسرو شاه دیلمی است موسوم به «فی الم الدماغ بمشارکة المعدة والحجاب یعنی الحجاب الفاصل بین آلات الغذا والآت التنفس المسمی ذیافرغما»میباشد .

در مراجعت از خدمت صاحب یکهزار دینار دربرابر تألیف کناش بوی صله عطا کرد .

جبرئیل دربارهٔ صله گفت: صدبرگ تألیف کردم وهزار دینار گرفتم .

جبرئیل در مراجعت از دیلمان مجدداً خدمت صاحب بن عباد رفت .

صاحب از وی سؤال کرد بزرگترین ارکان و رطوبات بدن چیست ؟ وی در پاسخ گفت خون .

صاحب از اوخواست رساله‌ای در بیان واستدلال این مطلب بنگارد .

جبرئیل در مراجعت به بغداد رساله ای دراین زمینه نگاشت و آنرا بنام « الکافی » نام گذارد .

وی از پزشکانی است که در بیمارستان عضدی که بهمت پادشاه دیلمی دربغداد تأسیس یافت خدمت میکرد.

معروف است که او علاوه برطبابت در بیمارستان عضدی طبیب مخصوص عضدالدوله نیز بود ودوحقوق دریافت میکرده است، بدین معنی که سیصد درهم از بیمارستان وبهمین مقدار نیزاز عضدالدوله دیلمی .بعلاوه خرج خوراك وپوشاك ومنزل را نیز از خزانهٔ عضدی دریافت می‌داشته است.

←

عبیدالله اول که طبیب عضدالدوله دیلمی بوده است.

۱۱ - بختیشوع چهارم فرزند یحیی (یا یوحنا)- وی طبیبی بسیار حاذق و بخدمت وطبابت المقتدر بالله خلیفه اشتغال داشته است و با سنان بن ثابت بن قره الصابی پدر ثابت بن سنان معاصر بود. وفاتش بسال ۳۲۹ هجری قمری مطابق ۹۴۰ میلادی است.

۱۲ - ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرئیل دوم - وفاتش بسال ۴۵۰ هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی است.

عده‌ای از اطباء غیراز خاندان بختیشوع طبابت و خدمت خلفای عباسی را کرده‌اند وهمهٔ آنان درحقیقت شاگردان و پرورده‌شدگان جندیشاپور میباشند، زیرا که منبع دانش آنان جندیشاپور بوده است، بمانند خاندان ماسویه و حنین که اولیها مستقیماً ودومیها غیر مستقیم بااین دستگاه بزرگ علمی سروکار داشتند.

حنین بن اسحق عبادی که طبیب نصرانی سریانی بوده و کنیهٔ او ابازید است، در خدمت ابن ماسویه کار میکرده است.

چنانکه در شرح حال جورجیس طبیب جندیشاپوری آمد عده ای از اولاد و احفاد وی که در مکتب جندیشاپور به طبابت واستادی اشتغال می‌ورزیدند به بغداد رفته وبه طبابت خاص خلفاء نائل گردیده و بعضی از آنها ریاست پزشکان بغداد را داشته‌اند.

بعضی از مورخان آنانرا بنام «خاندان بختیشوع» یا «آل بختیشوع» بمناسبت نام اولین بختیشوع وبرخی بنام «جورجیس» به «آل‌جورجیس» یا «بنوجورجیس» نامگزاری کرده‌اند، که شرح آنان در صحائف پیشین مذکور افتاد.

→

وی ازجمله پزشکانی بود که دربیمارستان عضدی بخدمت اشتغال داشت.

ویرا تألیف دیگری است بنام «کتاب المطابقة بین قول الانبیاء والفلاسفه».

۱۳- عیسی بن شهلافا[1]- وی از فارغ التحصیلان جندیشاپور واز پرورده های جورجیس اول است، که بسمت طبابت مخصوص منصور خلیفه برگزیده شده بود و نزد منصور تقرب زیادی داشت.

۱۴- شاپور فرزند سهل[2]- از اطباء مقیم بیمارستان جندیشاپور که در کار داروسازی بسیار قوی بود. وی طبابت متوکل عباسی (۲۳۲ - ۲۴۸ هجری قمری ۸۴۸-۷۶۲) را داشت. وفاتش بسال ۲۵۵ هجری قمری (۸۶۸ میلادی) اتفاق افتاد.

۱- این عیسی همان طبیبی است که بجای جورجیس در بغداد ماند.
براثر طمع به جمع آوری مال ومنال پرداخت واز روش استاد دور افتاد وچنین وانمود کرد که سلامت خلیفه دردست اوست. وی نامه‌ای جهت مطران نصیبین نوشت وازوی مال وپول خواست وویرا تهدید کرد.
نامه بدین مضمون بود: مگر نمیدانی که سلامت خلیفه دردست من است، اگر بخواهم ویرا بیمار واگر اراده کنم ویرا سالم کنم.

مطران نامه را توسط «ربیع حاجب» که با عیسی کدورت داشت بخلیفه داد. چون خلیفه از کار او خبردار شد ویرا از طبابت مخصوص خود منفصل کرد وبه ربیع الخادم (پیشکار ومنشی ومحرم خلیفه) دستور داد که عیسی را بجندیشاپور بفرستد ومجدداً جورجیس را به بغداد احضار کند. اما جورجیس براثر سقوط از پشت بام از رفتن به بغداد عذرخواست وابراهیم سرافیون را که از استادان بزرگ جندیشاپور بود به بغداد فرستاد.
۲- شاپور فرزند سهل رئیس بیمارستان ودانشکده جندیشاپور بود. وی برخلاف عده‌ای از اطباء ورؤسای بیمارستان جندیشاپور اصولا به رفتن بغداد وتهیه مال ومتاع وبدست آوردن جاه وجلال توجهی نداشت وپیوسته درجندیشاپور بمطالعه وخدمت روزگار میگذرانید.
وی ابتدا طبیب مقیم بیمارستان وسپس ریاست آنراداشت ودر زمینه داروسازی تبحر یافت. مولفاتی چنددارد. منجمله: الف) کتاب قرابادین بزرگ «الاقراباذین الکبیر» در شناسائی گیاهها ونباتات طبی که در داروخانه های اغلب بیمارستانها مورد استفاده بوده‌است، ب) کتابی درنیروهای غذاومنافع ومضار آنها بنام «کتاب قوی الاطعمه ومضارها ومنافعها»، ج) کتابی در ابدال ادویه «کتاب الابدال الادویه» که درباب معادلها وجانشینهای داروهاست، د) مقاله ای درخواب وبیداری بنام «مقاله فی القول فی النوم والیقظه». ه) کتابی بررد نظر حنین بن اسحق بین غذا وداروی مسهل بنام «کتاب الرد علی حنین فی کتابه فی الفرق بین الغذاء والدواء والمسهل».

۱۵ – دهشتک. از پزشکان بیمارستان جندیشاپور و برادر ماسویه و رئیس بیمارستان جندیشاپور بود.

۱۶ – میخائیل برادر دهشتک – وی نیز با دهشتک در بیمارستان جندیشاپور بخدمت اشتغال داشته است.

۱۷ – سرجیس – وی نیز از شاگردان جورجیس معروف بود ودر غیبت استاد ریاست بیمارستان را بعهده داشت.

۱۸ – ماسویه[1] – ماسویه یکی از استادان بزرگ جندیشاپور بود. وی قریب

۱– اروپائیان وی را Mesué مینامند. وی برحسب پیشنهاد جبرئیل به بغداد آمد و ریاست بیمارستان بغداد را عهده‌دار شد. بعضی گویند روزی ماسویه در جندیشاپور مطالبی گفت که بنفع اعراب وضرر بیمارستان جندیشاپور بود. رئیس دانشکده و بیمارستان ویرا از مقامش منفصل وحقوق اورا قطع کرد. بدین جهت وی به‌بغداد عزیمت نمود.

ماسویه دو پسر داشت یکی میخائیل ودیگری یوحنا یایحیی (ابوزکریا) (متولد بسال ۱۶۰ هجری قمری درخوزستان مطابق ۷۷۶ میلادی متوفی بسال ۲۴۱ هجری قمری مطابق ۸۵۵ میلادی در بغداد). یوحنا در مقام علم وفضل برمیخائیل برتر بود. وی به‌عده‌ای از خلفای عباسی بمانند معتصم (۲۱۸–۲۲۷ هجری قمری = ۸۲۸–۸۴۱ میلادی) وواثق ۲۲۷–۲۳۲ هجری قمری = ۸۴۱–۸۴۸ میلادی) ومتوکل (۲۳۲ – ۲۴۸ هجری قمری = ۸۴۸–۸۶۱ میلادی) خدمت کرده است.

اما میخائیل فرزند دیگرش در موقع اقامت جورجیس در بغداد باین شهر خوانده و به‌ریاست بیمارستان جدیدالتاسیس بغداد گمارده شد. وی پس از مدتی کوتاه ازریاست بیمارستان بغداد استعفاء وبه جندیشاپور مراجعت کرد. سپس ماسویه بدستور جبرئیل به بغداد آمد و ریاست بیمارستان بغداد را عهده‌دار گردید.

چنانکه آمد عده‌ای از مورخان گفته‌اند ماسویه از بیمارستان جندیشاپور اخراج گردید، لذا به‌بغداد آمد وچون در برابر خاندان بختیشوع قرار گرفت، بوسائلی خود را به فضل بن ربیع که دشمن برمکیان بود، نزدیک کرد ونتیجةً بدربار خلافت راه یافت وطبیب مخصوص دربار گردید.

چنانکه دربالا آمد ماسویه را دو پسر بود. یکی یوحنا ودیگری میخائیل. یوحنا طبیب و داروسازی دانشمند ودر کار خود تبحری بسزا داشت در خدمت خلیفه عزیز و گرامی بود وهرگاه

←

سی‌سال در این بیمارستان به خدمت و تدریس داروسازی (صیدله) اشتغال داشت و داروساز (صیدلانی) این مرکز بزرگ بود. غیر از تخصص در دارو سازی در چشم پزشکی نیز بهره کافی داشت.

۱۹- جورجیس فرزند میکائیل طبیب - وی فرزند میکائیل (میخائیل) فرزند ماسویه است وسالها در بیمارستان جندیشاپور وبغداد نزد پدرش تحصیل میکرد، اما به مقام پدر در طب وداروسازی نرسید. مادرش دختر بختیشوع بن جورجیس بود. از وی تألیفی دیده نشد. سال وفاتش معلوم نیست.

۲۰- عیسی بن صهاربخت (یاعیسی بن چهاربخت) از شاگردان جورجیس- وی از اطباء سریانی است که درابتدای ظهور دولت عباسیان بود. نامش عیسی واز جندیشاپور است.

←

خلیفه وخاندانش برسرسفره می‌نشستند وی بربالای سرآنان می ایستادوشیشه هائی ازشربت‌ها ومعجونهای طبی ومرباها برای تقویت هضم واشتها وحرارت طبیعی بآنان می‌خورانید، تابهتر بتوانند ازسفره‌های رنگین وغذاهای آن بهره‌مند گردند.

باید دانست ازمدرسین علم طب در بغداد که از پزشکان جندیشاپوری بودند چندتن بنام یوحنا بوده. درمیان آنان دوتن بسیار مشهور میباشند. اولی یوحنا پسرسهل که رئیس بیمارستان جندیشاپوربودوسپس دربغداد طبابت کرد. دومی یوحنا فرزند ماسویه که ذکرآن آمد.

یوحنا فرزند ماسویه را مولفات زیادی بزبان عربی بوده که اغلب مورخان از آن ها نام برده‌اند. تعداد آنها قریب سی‌عدد میباشد که در رشته‌های مختلف علوم طبی وبیماریها وچشم پزشکی وبیماریهای زنان ومعده وقولنج وامثال آنهاست. از تألیفات مهم‌وی مجموعه طبی (کناش، Pandecte de la Médecine) وفارماکویه‌عمومی (Pharmacopée générale) است. ترجمه های تعدادی ازمولفات وی در ونیز (۱۴۷۱ م.) ولیون (۱۴۷۸ م.) چاپ‌شده‌است.

وی اولین طبیبی است که درباب جذام (Lèpre) کتابی تألیف کرده است.

نباید این ماسویه (ابوزکریا) را بایحیی فرزند ماسویه که باسم ماسویه جوان معروف میباشد اشتباه کرد. ماسویه جوان شاگرد ابن‌سیناست که در بین النهرین متولد گردیده و بسال ۴۰۹ هجری قمری مطابق ۱۰۱۸ میلادی در مصر فوت کرده است. وی کتابی برای گچ گرفتن و روغنها (مرهمها) وشربتها نوشته است.

از وی کتابی بنام «فی قوی الادویه المفرده» باقی است. تاریخ وفات وی در کتابهای مورخان دیده نشد.

دسته دیگر از پزشکان جندیشاپوری که در شاهنشاهی ساسانی خدمت کرده اند.

۲- تئودوروس ـ چنانکه آمد شاپور دوم طبیب یونانی داشته بنام تئودوروس (تیادروس)[1] که نام وی در کتاب الفهرست ابن النديم یادداشت شده است.

کتاب تألیفی او از کتب پزشکی بوده که بعدها بعربی ترجمه گردیده و تا قرن دهم میلادی وجود داشته است.

این طبیب یونانی بود و کیش عیسوی داشت. معروفست که وی را کناشی (مجموعه ویا فرمولر طبی) بنام «کناش تیادوروس» بوده است.

نا گفته نماند یکی از علل رونق دانشکده و بیمارستان جندیشاپور همین صحبت‌های پادشاهان ساسانی با اطباء خارجی بود.

از اطبای خارجی یا بهتر بیان داریم اطباء درمان کننده دوران ساسانیان ماروثا[2] را باید نامبرد. وی چنانکه می دانیم اسقف بین النهرین بود که با نمایندگان روم بدربار ایران آمد و جلوس امپراطور روم را تبریک گفت. این اسقف یزدگرد اثیم (٤٢٠ - ٣٩٩ میلادی) را از بیماری شفا داد.

از اطبای غیر ایرانی که در دوران انوشیروان میزیسته سرجیس راس العینی سریانی[3] سابق الذکر است که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس را بسریانی ترجمه کرده است. ترجمه های طب یونانی بعربی در قرن هشتم و نهم میلادی بنظر میرسد، عموماً از همین ترجمه های

۱- Theodosus = Thiadorus

وی از اطباء مسیحی قرن چهارم میلادی و معاصر شاپور ذوالاکتاف (سال جلوس ٣١٠ میلادی) وطبیب مخصوص وی بود. وی در خدمت شاپور مقام بلندی داشت.

بخواهش وی شاپور کلیسائی برایش بنا نمود.

ابن ابی اصیبعه گوید: پادشاهی که برای وی کلیسا ساخت بهرام گور (جلوس ٤٢٠ میلادی) بود. ویرا کناشی در طب است که بعربی برگردانده شده است.

۲- Marûtha ۳- Sergius

سریانی باشد. پس از آن که برزویه بامر نوشیروان بهندوستان رفت وشطرنج و کلیله ودمنه و کتب طبی رانیز باخود همراه آورد، محتمل است چند طبیب هندی را نیز بایران آورده باشد. از اطبای خارجی که در دوران سلسله ساسانی باید ازآنان نامبرد اصطفان ادسی[1] معروف است که‌وی پدر خسرورا درمان کرده‌وخود خسرونیز تحت تربیت اوبوده است.

۲۲- جورجیس- وی از اطباء سریانی و از نژاد جبرئیل (گابریل) طبیب انوشیروان میباشد.

۲۳- تریبونوس- طبیب دیگری رانیز انوشیروان بنام تریبونوس[2] برای‌طبابت خود انتخاب کرد. این همان طبیبی‌است که خسرو درموقع ترك مخاصمه باامپراطور روم شرط کرد که بخدمت خسرو بماند. تریبونوس برای بار دوم خدمت خسرورسید و پادشاه ایران ازوی بسیار راضی بود و هرچه این پزشک خواست، موردتصویب شاه ایران قرار گرفت. منجمله بجای‌مال و منال و مقام خلاصی ... ۳۰ اسیر رومی‌را خواست، وخسرو آنرا اجابت کرد.

۲۵ جبرئیل- دیگر از اطبای غیرایرانی جبرئیل (گابریل) است، که‌درحقیقت رئیس پزشکان (درستبذ) خسروپرویزمیباشد. وی طرفداریعقوبیان بود وچون‌شیرین عیال خسرو پرویز طالب فرزند بود و معالجات گابریل در وی مؤثر واقع شد، نتیجةً شیرین صاحب‌فرزندی گردید که‌ویرا مردان‌شاه لقب دادند. لذا مقام گابریل محتشم شد. وقتی‌شیرین تابع‌عقیده یعقوبیه شد، بالنتیجه کار یعقوبیان نیز بالا گرفت.

خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی درسال بیستم سلطنت خویش دستور داد تا اطباء جندیشاپور گردهم آیند وچون انجمن نمودند آنان را با اطباء سایر کشورها بمباحثه وادار کرد. سرانجام جبرئیل برهمه تفوق‌یافت.

۲۶-برزویه‌طبیب-وی‌ازاطباءمائه‌اول هجری‌قمری‌است، که‌دردربارانوشیروان

۱- Stephan de Edessa ۲- Tribunus ۳- Gabriel

مقامی رفیع داشت . برزویه با جبرئیل طبیب و بیادق صاحب کتاب «الماکول والمشروب» و سرجیوس رأس العینی[1] طبیب وفیلسوف مشهور معاصر بود .

این چهار طبیب در دوران سلطنت انوشیروان خسرو در شعب مختلفه طب خدماتی ارزنده کرده‌اند.

سمت ریاست پزشکان دربار انوشیروان یا حکیم باشیگری با جبرئیل بود . سرجیوس بترجمه کتب فلسفی از یونانی به‌سریانی می‌پرداخت .

بیادق بتألیف کتب طبی اشتغال داشت . برزویه بترجمه کتابهای فلاسفه هند می‌پرداخت .

معروف است که وی کلیله ودمنه رااز هند به ایران ارمغان آورد . در این کتاب بابی بنام وی میباشد وآنرا از زبان هندی به پهلوی برگرداند ودرازای این خدمت انعام گزافی از شاه دریافت کرد .

ترجمه کتاب کلیله ودمنه بعدها توسط عبدالله بن مقفع به عربی و سپس به فارسی برگرانده شد . بعدها عده‌ای دیگر این کتاب را به نحوی ترجمه و تلخیص کرده‌اند که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است .

اصل کتاب کلیله ودمنه‌از بیدپای فیلسوف هندی‌است، که‌در اصلاح اخلاق وتهذیب مردم از زبان پرندگان وحیوانات میباشد .

برزویه طبیب درباب مسافرت خود بهندوستان گوید :

« . . . در جمله کار من بدان‌درجه‌رسید که‌بقضای آسمانی رضادادم وآنقدر که در امکان گنجید از کارهای آخرت راست کردم و بدین امید روزگاری میگذاشتم ، که مگر روزی بروزگاری رسم، که بدان دلیلی یابم وباری ومعینی بدست آرم ، تا سفر هندوستان پیش‌آمد . برفتم ودر آن دیار هم شرایط بحث واستقصا (کوشش) هرچه تمامتر بجای آوردم وتقدیم نمودم وبوقت بازگشتن کتب آوردم ویکی از آن

1- Sergius de Rechaina = Sergius de Théodosiopolis

کلیله ودمنه است» (نقل از کتاب کلیله ودمنه بهرامشاهی) .

برزویه پس از آنکه مدتی درهند توقف نمود کتاب کلیله و دمنه را بدست آورد وآنرا به انوشیروان داد .

اما شرح حال برزویه بدین شکل در کتاب کلیله ودمنه آمده‌است:

« چنین گوید برزویه طبیب مقدم رئیس اطبای پارس که پدر من از لشکریان بود و مادر از خاندان علماء دین زردشت و اول نعمتی که خدای تعالی برمن تازه گردانید دوستی پدر ومادر بود و شفقت ایشان برحال من . چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و بمزیت تربیت وترشیح (پرورش وشیردادن) مخصوص شدم چون سال عمر بهفت رسید مرا برخواندن علم طب تحریض (تشویق وتحریک) نمودند وچندانکه اندك مایه وقوف افتاد وفضیلت آنرا بشناختم برغبتی صادق وحرصی غالب در تعلم آن میکوشیدم ، تابدان صنعت شهرتی تمام یافتم ودر معالجه بیماران متهدی (راهنمائی شده) شدم . آنگاه نفس خویش رامیان چهار کار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم: وفور مال ولذات حال وذکر سائر وثواب باقی . وپوشیده نماند که علم طب بنزدیک همه خردمندان ودر همه دنیا ستوده است و در کتب طب آورده‌اند، که فاضلترین اطباء آنست که برعلاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که بملازمت آن سیرت نصیب دنیاهرچه کاملتر بیاید ورستگاری عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد، که قوت او است . اما کاه که علف ستور است خود بتبع (بنتیجه) حاصل آید . در جمله براین کار اقبال تمام کردم و هر کجا بیماری نشان یافتم، که در وی امید صحت بود، معالجه اوبروجه حسبت (برای خدا وبدون طمع واجر) کردم، وچون یک چندی بگذشت وطایفه ازامثال خودرادر مال وجاه برخویشتن سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت وتمنی مراتب این جهانی برخاطر گذشتن گرفت ونزدیک آمد، که پای از جای برود . باخود گفتم که ای نفس میان منافع ومضار خویش فرق نمیتوانی کردن واگر در عاقبت کارها وهجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری، حرص وشره این عالم فانی برتو بسرآید وقویترسببی

ترك دنیا راشارکت مشتی دون عاجز است که بدان مغرور گشته‌اند. از این اندیشه ناصواب درگذر وهمت برا کتساب ثواب آخرت مقصور گردان، که راه مخوفست ورفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم . زینها تا در ساختن توشه آخرت تأخیر جایز نشمری که بنیت آدمی چون آوندی (ظرف) ضعیف است پراخلاط فاسد از چهار نوع متضاد و زندگانی آنرا بمنزلت عمادی ، چنانکه بتی زرین که که بیک میخ ترکیب پذیرفته باشدواعضاء بهم پیوسته . هر گاه که بیرون کشند در حال ازهم بازشود. چندان که شایانی قبول حیات از این جثه زائل گشت، برفور متلاشی گردد وبصحبت دوستان وبرادران هم مناز وبروصل ایشان حریص مباش، که سور (عیش) آن از شیون (ناله وفریاد) قاصر است واندوه آن بر شادی راجح (برتر) . وبااینهمه درد فراق براثر وسوز هجران منتظر ونیزشاید بود، که کسی رابرای فراغ اهل وفرزندان وتمهید اسباب معیشت ایشان بجمع مال حاجت افتد وذات خویش را فدای آن داشته آید. وراست آن را ماند که عود برآتش نهندوفوائدنسیم آن بدیگران برسد وجرم آن سوخته شود . و بصواب آن لایقتر که بر معالجت مواظبت کنی ویدان التفات ننمایی، که مردمان قدر طبیب ندانند . لیکن در آن نگر که اگر توفیق باشد . و یک نفس را از چنگال مشقت خلاص طلبیده آید، آمرزش براطلاق مستحکم شود . آنجا که جهانیان از تمتع (بهره ولذت یافتن) نان وآب ومعاشرت جفت وفرزند محروم مانده باشند وبعلتهای مزمن ودر دهای مهلک گرفتار گشته . اگر در معالجت ایشان برای حسبت سعی پیوسته آید وصحت وخفت ایشان تحری (طلب) افتد، اندازه خیرات ومثوبات آن که تواند شناخت . و اگردون همتی چنین سعی بسبب حطام دنیا باطل گرداند، همچنان باشد که مردی یک خانه عود داشت . اندیشید که اگر کشیده بفروشم ودر تعیین قیمت احتیاط کنم، روزگار دراز شود . بروجه گزاف (بطور تخمین وبرآورد) به نیمه بها بفروخت . چون براین سیاقت درمخاصمت نفس مبالغت نمودم، براه راست باز آمد وبرغبتی صادق وحسبتی بی‌ریا روی بعلاج بیماران آوردم . وروزگار درازدر آن مستغرق گردانیدم، تا بمیامن آن درهای روزی برمن گشاده گشت وصلات ومواهب

پادشاهان برمن متواتر (پیاپی) شد. وپیش از سفر هندوستان وپس از آن انواع دوستکامی ونعمت دیدم وبجاه ومال از امثال واقران بگذشتم. و آنگاه در آثار ونتایج علم طب تأملی کردم و ثمرات و فوائد آنرا برصحیفه دل بنگاشتم ......» . (نقل از کتاب کلیله ودمنه بهرامشاهی) .

وفات برزویه بطور قطع معلوم نیست که در چه تاریخ اتفاق افتاده است ، ولی آنچه از قرائن استنباط می گردد آنکه وی تاسال ۵۳۲ میلادی که قریب نود سال قبل از هجرت است درقید حیات بوده است .

اکنون شرح حال ومقامی از پزشکان هندی **مؤثردرطب جندیشاپوررا مینگاریم:**

۲۷ - کنکه یا منکه هندی[۱] - وی از هند بایران آمده و کتبی از زبان هندی به پهلوی بر گرداند، که بعداً بعربی ترجمه شده است. وی در اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم میزیسته ومعروف است که توسط هارون الرشید خلیفه عباسی بتوصیه برمکیان ببغداد خوانده شده است . کنکه کتابی بنام «کتاب السموم» تألیف شاناق طبیب دانشمند وقدیمی هندی را از زبان هندی به پهلوی برگردانده است. این کتاب چنانکه ازاسم آن مستفاد می گردد، درباره سموم و در جندیشاپور جزو کتابهای درسی آن دوران بوده است .

کتاب سموم در پنج قسمت یا پنج مقاله میباشد . این کتاب چنانکه گفته شد توسط منکه با کمک ابوحاتم بلخی به پهلوی جهت یحیی برمکی ترجمه وسپس توسط عباس بن سعید الجوهری در زمان مأمون بعربی برگردانده شده، و شامل موضوعات داروشناسی وسم شناسی است .

در سال ۱۹۴۳ میلادی در برلن کتابی تحت عنوان « کتاب الشاناق فی السموم والتریاق» باترجمه آلمانی چاپ شده است، که دردو قسمت میباشد . قسمت اول آن که همان کتاب شاناق « کتاب السموم» وقسمت دوم آن اضافاتی از مآخذ یونانی درباب سموم و تریاقها میباشد . کنکه راترجمه دیگری از کتاب جراح بزرگ هندی بنام سسترد[۲]

۱- Kanga   ۲- Susruta

(سوچروته) است، که آن را نیز برای خالد برمکی ترجمه کرده و دربیمارستان از آن استفاده بعمل میآمد.

ترجمه هایی چند در دوران خسروانوشیروان از مؤلفین یونانی و هندی مخصوصاً افلاطون و ارسطو و داستان بیدپای هندی است.

۲۸- بیادق- وی از اطباء عصر انوشیروان میباشد، که در فلسفه وطب دستی بسزا داشته است. کتابی درباب «اکل وشرب» دارد، که بنام انوشیروان تألیف کرده است. اندرز وپندهائی که ابن سینا بنظم در آورده ازاین کتاب مأخوذ میباشد.

وی نودسال قبل ازهجرت نبوی میزیسته است.

از دانشمندانی که غیر مستقیم در دستگاه علمی جندیشاپور مؤثر بوده بیدپای هندی است.

۲۹- بیدپای هندی- وی ازفلاسفه وحکمای **قدیم هندوستان ودردوران «دایشلم»** شاه هندوستان میزیسته است.

وی مؤلف کتاب «کلیله ودمنه» میباشد. ملا کاتب چلبی صاحب کشف الظنون گوید:

«وقتی که بیدپا کتاب کلیله ودمنه را تألیف و بخدمت دایشلم آورد، مورد لطف آن پادشاه گردید. پادشاه در برابر خدمت تاجی از طلای خالص بر سرحکیم گذارد ووی را در سلک وزرای خویش منسلک گردانید.

میگویند بعدها در دوران انوشیروان برزویه طبیب بلطائف الحیل این کتاب را تحصیل کرد وبخدمت پادشاه ایران آورد. سپس بدستور این پادشاه بزبان پهلوی برگردانیده شد، که بعدها چندین بار بزبانهای عربی وپارسی (بعضی از این ترجمه ها با تلفیقات واضافات است) برگردانده شده است.

دیگر از پزشکان جندیشاپور غیر از آنها که نام بردیم، عده‌ای نیز جندیشاپوری بوده‌اند بمانند:

ماسرجیس و سلمویه وعیسی بن ماسه ویعقوب ساهان .

از رؤسای جندیشاپور آن عده که بر این دستگاه بزرگ علمی ریاست داشته اند عبارتند از:

۱) جورجیس فرزند بختیشوع ،

۲) بختیشوع دوم فرزند جورجیس ،

۳) جبرئیل پسر بختیشوع دوم ،

۴) شاپور فرزند سهل،

این بود مختصری از خدمتگزاران دانشگاه جندیشاپور.

اکنون نظری اجمالی به طب وفلسفه در جندیشاپور می پردازیم:

ج- طب و فلسفه در جندیشاپور- طبق گفته ابن الندیم در کتاب خود بنام «الفهرست» شاپور دوم طبیبی یونانی بنام تیادوروس[1] را برای درمان خود باین شهر احضار کرد و بدرمان شاه ایران اشتغال ورزید. وی در خدمت پادشاه ایران بسیار گرامی بود ومعروفست کتابی نیز در علم طب برشته تحریر درآورده که بعدها بعربی ترجمه گردیده است .

این طبیب یونانی چنان در دل شاپور راه یافته وچنان عزیز ومحترم بود، که بدستور شاپور کلیسائی در جندیشاپور برای وی بنا گردید وعده ای از هم مذهبان ویرا که جزو اسرا بودند آزاد ساخت.

پس از شاپور خسرو انوشیروان هم بمناسبت علم دوستی وکمی تعصب وجمود فکری وعشق فوق العاده به آموختن فلسفه وجمع آوری کتب علمی برونق این مرکز علمی کمک فراوانی کرد.

پادشاهان ساسانی اسرای یونانی وروسی رادر کار دینی خود آزاد میگذاشتندواز این لحاظ آنان طبق رسوم مذهبی خود رفتار میکردند، تاآنجا که توانستند برای خود

۱- Thiadorus = Theodosius

کلیسائی بسازند وبدین مناسبت آزادی آنها درایران بیشتراز روم بود، درصورتیکه درامپراطوری روم عده‌ای مسیحی ومسیحیان محکوم باعدام بودند. دریکی دیگراز مراکز اسیرنشین بنام «یرنی‌شهر»[1] این اسیران نیز کلیسا داشتند.

توضیح آنکه خسرو بتهیه مجالس مباحثه ومناظره و فرستادن برزویه طبیب بهند (بعضی‌ها گفته‌اند که برزویه علاوه بر کتاب کلیله‌ودمنه وشطرنج ونرد چند طبیب هندی بااطلاعات زیادی درباره گیاهان هندی باخود بایران نزد خسروآورده است) و آموختن خسرو فلسفه رانزد فیلسوف سوری بنام اورانیوس[2]. همه دست بدست هم دادند وجندیشاپور بزرگترین (یا یکی‌از بزرگترین مراکز طبی قبل‌ازاسلام) در دنیا شد .

چنانکه درصفحات قبل آمد ، در جندیشاپور عده‌ای طبیب ایرانی و هندی و سریانی ویونانی بتدریس علم طب میپرداختند واین تدریس بزبان یونانی بود. اثر زبان پارسی بیشتردرقسمت داروسازی مشاهده میگردد. بعلاوه درمکتب جندیشاپور دانش یونانی رخنه فوق‌العاده داشته وبعضی از کتب یونانی توسط علمای سریانی بسریانی وبعداً به‌پهلوی برگردانده‌شده است. عده‌ای ازدانشمندان‌بنام درخدمت‌این مکتب فعالیت داشتند، بمانند سرجیس رأس‌العینی (سرجیوس) که یکی ازمترجمین زبردست آثار بقراط وجالینوس به‌سریانی‌بود. متأسفانه اثری ازکتب دوحکیم بزرگ ازسریانی به‌پهلوی خیلی‌کم باقی مانده است. باید دانست که درمکتب‌جندیشاپور غیراز ترجمه کتب وآثاربقراط وجالینوس‌طب اوستائی ودانش‌طبی دوران هخامنشیان نیز بی دخالت نبود . ازنظرآنکه درجندیشاپور بیشتر نظرات و عقاید بقراط رواج داشته طبق گفته عده‌ای ازمورخین به«شهر بقراط» معروف بوده است.

خاندان بختیشوع شش نسل (قریب ۲۰۰ سال) درجندیشاپوربتدریس ودرمان مشغول بودندوچنانکه‌قبلاً نیزمتذکرگردیدیم‌طب‌جندیشاپورمخلوطی‌ازطب‌ایران‌وهندویونان ومکتب‌مروبود. درمکتب جندیشاپورروشهای‌جدیددار وشناسی توسعه یافت بدینمعنی که

1- Yaranishahr

2- Uranios

اطباء جندیشاپور روش های علمی ملل دیگررا اخذ و بامعلومات ونظرات واکتشافات خودآنراتکمیـــــل وروشی‌اتخاذکردند که‌ایرانی‌بود. بطوریکه بعضی‌ازدرمان های آنان بریونانیان وهندیان دوران ترجیح داشت.

باید دانست گرچه تعلیم طب در دانشکده پزشکی جندیشاپور عموماً توسط پزشکان یونانی وسریانی انجام گرفته‌است، اما ایرانیان علاوه برآن که بی‌دخالت نبودند (چنانکه عده زیادی ازاطباء این مرکز بزرگ طبی ایرانی بودند) دردارو- شناسی بسیاردخالت داشته‌اند.

سیداسمعیل جرجانی درکتاب‌ذخیره و زین‌العابدین انصاری‌صاحب اختیارات بدیعی نسخ وداروهائیکه درجندیشاپور رواج داشته، درمؤلفات‌خود ذکرکرده‌اند.

درکتاب‌تریاق ابن‌سراپیون[1] حبی‌که‌بنام «حب‌حکیم برزویه طبیب»[2] است،دیده میشود. این مطلب‌میرساند که‌درجندیشاپورپزشکان‌در داروسازی بسیار قوی‌بودند. (نقل ازتاریخ طب تألیف دکتر الگود صفحه۵۳).

دراینجا متذکر میگردیم که براثر ورود پناهندگان مکتب ادسا نفوذ طب یونان به‌جندیشاپورغیرقابل انکار است. این امربراثر پذیرفتن تبعید شدگان‌ازیونان که مکتب افلاطونیان جدید[3] که درسال ۵۲۰میلادی مکتبشان بسته‌شد و بطرف ایران آمدند و مشتاق دیدار و زیارت پادشاهی بوده که شنیده بودند آرمانهای جمهوری افلاطون را دارد و بدان معتقد میباشد، سهل است عقاید ونظرات جمهوری افلاطون را بمیزانی اجرا می‌کند، یعنی خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی عملی گردید. یکی ازنتایج حاصله ازاین طرز تفکر و نهضت آن بودکه وقتی انوشیروان باژوستی‌نین[4] معاهده صلح بست، یکی ازمواد آن این بود که امپراطور روم ازآزار وکیفرهای افلاطونیان جدید صرفنظرکند. ازمزایای‌بزرگ دانشگاه جندیشاپور آن بودکه دراین دانشگاه علاوه برتعلیم علوم حکمتی وفلسفی و ریاضی علوم طبیعی

۱- Serapion

۲- Pillulae Barsiat Sapientis

۳- Néoplatoniens

٤- Justinien – Justianos

رونق زیادی داشت وعلاوه بردانشکده پزشکی بیمارستان تعلیماتی آن نیز ضمیمه دانشگاه بزرگ جندیشاپور بود که عده زیادی ازطالبین طب از کشور وخارج بدانجا روی می‌آوردند ونتیجه آن شد که سالانه تعدادی فارغ التحصیل ازاین دانشکده بنام طبیب خارج میشد.

این فارغ التحصیلان یا در داخل کشور بطبابت مشغول میگردیدند ویا اگر ازخارج کشور بودند باوطان خود مراجعت نموده درآنجاها طبابت می‌کردند. یکی از این فارغ التحصیل های دانشکده جندیشاپور حارث فرزند کلده[۱] میباشد که ازعربستان بایران آمد. وی پس از فراغت ازتحصیل مجدداً بعربستان رفت وطبق گفته ابن القفطی صاحب «تاریخ الحکما» وابن ابی‌اصیبعه مؤلف «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» اولین طبیب عرب میباشد که بجمع آوری شرح حال پزشکان وحکما پرداخته و حداقل یکبارحضور خسرو انوشیروان پادشاه ایران باریافته است.

ازخلال صحائف کتب تواریخ نکاتی بچشم میخورد که نظرات اصولی واساسی درباره پزشکی ومخصوصاً موضوع مزاج واخلاط ازآن بسیار روشن میگردد.

برای نمونه قسمتی ازنظرات برزویه طبیب را ذیلاً مینگاریم:

«هیچ علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواندبود وبدان ازیک علت مثلاً ایمنی کلی حاصل تواند آمد، چنانکه طریق مراجعت آن بسته ماند وچون مزاج این باشد، بچه تأویل خردمند بدان واثق تواند شد وچگونه آنرا سبب شفا شمرد و باز اعمال خیر وساختن توشه آخرت ازعلت گناه ازآن گونه شفا میدهد که معاودت صورت نبندد وبحکم این مقدمات ازعلم طب تبری (دوری وبیزاری) مینمودم وهمت

۱ـ وی ازفارغ التحصیلان مکتب جندیشاپورمیباشد که درزمان پیغمبر اسلام (ص) حیات داشته است. درآن دوران قبایل عرب را درنزد شاهان ساسانی عزتی نبود و عده‌ای حکام ونواب ازطرف آنان به‌سرزمینهای اعراب گماشته میشدند. معروف است که وی دردربار ایران (انوشیروان) بخدمت پادشاه ساسانی رسید. ومطالبی درباب بهداشت و حکمت بعرض شاهنشاه ایران رسانیده است.

ونهمت برطلب علم دین مصروف میگردانیدم والحق راه‌آن را دراز وبی‌پایان یافتم. سراسر مخاوف (جاهای ترسناك) ومضایق و آنگاه راهبری معین ونه شاهراهی پیدا ودرکتب طب هم اشارتی دیده نیامد که بدان استدلالی‌دست دادی، تا بقوت آن ازدست حیرت خلاص ممکن گشتی وخلاف میان اصحاب ملتها(بمعنای دین و کیش آمده) هرچه ظاهرتر. بعضی بطریق ارث دست درشاخی‌ضعیف زده وطایفه از جهت متابعت پادشاهان وبیم جان پای بررکنی لرزان نهاده وجماعتی ازبهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیده بسته وتکیه براستخوان‌توده کرده واختلاف میان ایشان درمعرفت‌خالق‌وابتدا خلق وانتها کار بی‌نهایت‌وهرچه‌ظاهرتر بود ورأی هریک براین مقررکه من مصیبم وخصم‌من مبطل ومخطی. بااین فکرت دربیابان تردد وحیرت یک چندی بگشتم ودرفراز ونشیب آن لختی پوئیدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم برد ونه برسمت راه حق دلیلی نشان‌یافتم. به‌ضرورت عزیمت مصمم گشت، برآن که علما هرصنف را ببینم وازاصول وفروع معتقد ایشان استکشافی کنم وبکوشم تابیقینی صادق دلپذیر بدست‌آید.

«این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندرآن برعایت رسانیدم و هرطایفه که دیدم درترجیح دین وتفضیل مذهب خویش سخنی میگفتند و گردتقبیح (عیب کردن) ملت ونفی حجت مخالفان میگشتند، بهیچ تأویل بر پی‌اشان نتوانستم رفتن ودرد خویش‌را درمان نیافتم وروشن شدکه بنای سخن ایشان برهوی بود و هیچ چیزنگشادکه ضمیراهل خرد آن را قبول کردی. اندیشیدم که اگر ازپس چندین اختلاف رأی متابعت‌این‌طایفه گیرم وقول‌صاحب غرض‌باور دارم همچنان‌نادان باشم که‌آن دزد ......»

ازمطالعه‌سطوربالاعلاوه‌برشرح حال‌مختصربرزویه‌نظرات چندی‌درباره اخلاط و خلقت ودرد وعلاج آن دیده میشود که درحقیقت باید گفت خلاصه‌ای ازنظرات‌طبی وحکمتی آندوران می‌باشد (مطالب بین‌الهلالین ترجمه‌لغات است).

درخاتمه این قسمت ازآن‌نظر که درتواریخ وقصص ازبوزرجمهر وزیرانوشیروان (یابوزرجمهر حکیم یابزرگمهر)نام برده میشود لازم دانستم در دنباله مطلب شرحی درباره این وزیر (یابقول عده‌ای این حکیم وفیلسوف) بنگارم.

بوزرجمهر (بزرگمهر) - نام بوزرجمهر وزیر انوشیروان(بزعم بعضی ازمورخان بمانند بعضی اسامی دیگرتاریخی چون‌اسکندر ولقمان وامثال‌آنها)درتاریخ مانده است.

افسانه ها وحکایات زیادی درباره وی نقل گردیده که ممکن است بسیاری از آنها ازحقیقت دور باشد،اما میرساند که وی نقشی درتاریخ فلسفه وطب ایران‌باستان ایفا کرده است.

شرح حال این وزیر واثر وی‌برروی سلطنت نوشیروان و نتیجةً برروی معارف آندوران شایان توجه است. وی فرزند سوخرا بود که لقب بختگان داشت.

ابتدابوزرجمهرتوجه وعنایت‌شاه‌را بخودجلب کرد وبرای تعلیم وتربیت فرزند انوشیروان یعنی هرمز گماشته شد. هرمز نسبت به بوزرجمهر خوش رفتاری نکرد و احساسات استاد را جریحه‌دارساخت‌امابعداز عمل خود عذرخواست ومقام بوزرجمهر والاگردید تاآنکه بمنصب وزارت رسید ودرجمیع امورکشوری با کیاست وکفایت فوق‌العاده بشاه خدمت نمود[1].

ازحکایات مشهور منسوب به‌بوزرجمهر یکی آنست که وقتی جلسه‌ای ازعلما وحکماباحضور انوشیروان تشکیل گردید وسئوالی‌بدین شکل‌مطرح‌شد: که بزرگترین

۱- میگویند انوشیروان شبی‌خواب دیدکه ازپهلوی تختش درختی روئیده و گرازی آشکارگردید وازقدحی‌که درکنار سلطان بود جامی نوشید. خسرو اندوهگین گردید. از موبدان ومنجمان هریک بنحوی آنرا تعبیرکرد. خسرو بوزرجمهررا از خراسان خواست. چون خدمت سلطان‌رسید خسروخواب را برایش نقل کرد. بوزرجمهرگفت: درحرم شاهی پسری است که‌خودرا بصورت دختران پریروی درآورده وبایکی ازپریرویان سروسری دارد. خسرو به‌حرمسرا رفت، دیدکه بوزرجمهرراست گوید. دستورداد تا آن پسر ومعشوقه‌اش را گردن زنند. آنگاه مقام بوزرجمهر بسیار ارجمند گردید.

بدبختی چیست ؟ فیلسوف یونانی گفت : پیری و کودنی که با تنگدستی وفقر توأم باشد . عالم هندی گفت : بیماری‌های جسمی که با دردهای روحی ضمیمه باشد . بزرگمهر گفت : چنین تصور میکنم که آدمی ببیند که عمرش درشرف اتمام است و کارنیکی نکرده باشد . این بدترین مصیبتها وبدبختی‌هاست . این پاسخ در نظر خسرو بسیار پسندیده آمد ومقام وارج بوزرجمهر دربرابر حکما وفلاسفه خارجی نمایان شد .

سیمون انطاکی که درحدود سال ۱۰۷۰ میلادی کتابی از عربی به یونانی ترجمه کرده است ودرباره فلسفه یونان میباشد وآنرا به بوزرجمهر نسبت میدهد ، ممکن است متعلق بغیراو باشد (تاریخ طب دکترالگو صفحه ۵۳) .

بوزرجمهر در دوران انوشیروان مقامی ارجمند و نفوذی بی‌مانند داشت ، ولی عاقبت بجرم مسیحی بودن بقتل رسید۱ . (سال ۵۸۰ یا ۵۹۰ میلادی) .

درآخراین مبحث قسمتی ازنظرات‌وعقاید بزرگمهر حکیم‌را که درکتاب کلیله‌و دمنه بابی بنام «کلام بوزرجمهر بختکان» آمده که منسوب بوی‌است نقل می‌کنیم که درسطورآتی اصول عقاید ونظرات وی درباره علم وتحصیل مشهود میگردد :

«این کتاب کلیله‌و دمنه فراهم آورده علماء و برا همه هند است در انواع مواعظ وابواب حکم‌وامثال وهمیشه حکمای‌هرصنف ازاهل‌علم میکوشیدندوبدقایق حیله گرد آن میگشتند که‌مجموعی سازند . قسمتی برمناظم حال ومآل و مصالح معاد ومعاش . تاآنگاه که ایشانرا این اتفاق خوب روی نمود و براین جمله وضعی دست داد که سخن بلیغ بامعانی بسیار از زبان مرغان وبهائم و وحوش جمع کردند وچند فائده ایشانرا اندرآن حاصل آمد اول آنکه درسخن مجال تصرف یافتند تا هرباب که

۱- توضیح آنکه عده‌ای‌را عقیده‌آن است که بوزرجمهر ازکیش زرتشتی دست‌برداشت وعیسوی گردید . سپس‌مردم‌رابدین‌اسلام تشویق کرد . مطلب به‌خسرو گزارش گردید . کسری درغضب شد . ویرا خطاب کردو گفت :«ازاین‌امر درگذر والا تراخواهم کشت» . بوزرجمهردر پاسخ گفت : «ازتاریکی به‌روشنائی گرویده‌ام‌دیگر به‌تاریکی برنخواهم گشت » . خسرو ویرا به‌زندان انداخت وسپس امر به‌کشتن وی داد .

افتتاح کردند بتمامت اشباع برسانیدند ودیگر آنکه پندوحکمت ولهوو هزل (شوخی) بهم پیوستند، تاحکما آنرا برای استفادت مطالعه کنند ونادانان برای افسانه بخوانند واحداث (جوانان وپیش آمدها دراینجا مقصد جوانان است) متعلمان بطریق تحصیل علم وموعظت نگرند وضبط آن برایشان سبک خیزدوچون درحد کهولت وموسم عقل وتجربت رسند ودرآن محفوظ تأملی کنند صحیفه دل‌را پرفوائد بینند وناگاه برذخائر نفیس وگنجهای شایگان مظفرشوند ومثال این همچنان است که مردی درحدبلوغ برسر گنجی افتد که پدر ازجهت اونهاده باشد، فرحی بدو راه یابد و در باقی عمر از کسب فارغ آید. وخواننده این کتاب باید که وضع وغرض که درجمع و تألیف آن بوده است بشناسد، چه اگر این معنی بروی پوشیده بماند انتفاع اوازآن صورت‌نبندد وفوائد وثمرات آن اوراهنا (گوارا) نشود . واول شرط طالبان این کتاب را حسن قرائت است که اگر درخواندن فروماند بتفهم معنی کی تواند رسید، زیرا که خط کالبد (قالب وجسد) معنی است وهرگاه درآن اشتباهی افتاد ادراک معانی ممکن نگردد وچون برخواندن قادر بود، باید که درآن‌تأمل واجب دارد وهمت درآن‌نبندد که زودتر بآخر رسد، بلکه فوائد آنرابا‌هستگی درطبع جای دهد واگر براین جمله نرود همچنان بود که حکایت مرد نادان وگنج...

« وبر مردمان واجب است که درکسب علم کوشند وفهم درآن معتبردارند که طلب علم وساختن توشه آخرت ازمهماتست‌وزنده‌را ازدانش وکردار نیک چاره نیست ونیز نور ادب دل‌را زنده کند وداروی تجربت مردم را ازهلاک جهل برهاند، چنانکه شعاع خورشید روی زمین‌را منور گرداند وآب زندگی عمر جاوید دهد وعلم بکردار نیک جمال گیرد که میوه درخت دانش نیکوکاری وکم‌آزاریست وهرکه‌را علم باشد وبدان کار نکند بمنزلت کسی است که مخافت راهی را میشناسد، اما ارتکاب کند، تابقطع و غارت مبتلی گردد یابیماری که مضرت خوردنیهارا میداند و همچنان برآن اقدام مینماید تادرمعرض تلف افتد وهرآینه آنکسی که زشتی کار بشناسد، اگرخویشتن درآن‌افکند نشانه تیرملامت شود. چنانکه‌دومرد درچاهی‌افتند

یکی بینا ویکی نابینا. اگرچه هلاك میان هردو مشترك است اما عذرنابینا بنزدیک اهل خرد وبصر مقبول‌تر باشد واورا معذور دارند وفایده درتعلم حرمت ذات وعزت نفس است. پس تعلیم دیگران که اگر بافادت دیگران مشغول شود و در نصیب خویش غفلت ورزد همچون‌چشمه‌ای باشد که ازآب اوهمگنان‌رامنفعت‌حاصل‌میآید واوازآن بیخبر. واز دوچیز نخست‌خودرا مستظهر بایدگردانید، پس‌دیگران‌را ایثار (برگزیدن واختیارکردن) کرد. علم ومال یعنی چون وجوه تجارب‌معلوم گشت‌اول درتهذیب اخلاق خویش باید کوشید،آنکه دیگران را برآن باعث باید بود واگر نادانی این اشارت راکه بازنموده شده‌است، برهزل حمل کند، مانند کوری بود که احولی (لوچ) را سرزنش کند».

از کلمات بوزرجمهر است:

«که اندیشه نمودن که چگویم بهتراز پشیمانی است که چه گفتم».

«ازمردم تهمت زده دوریاش؛

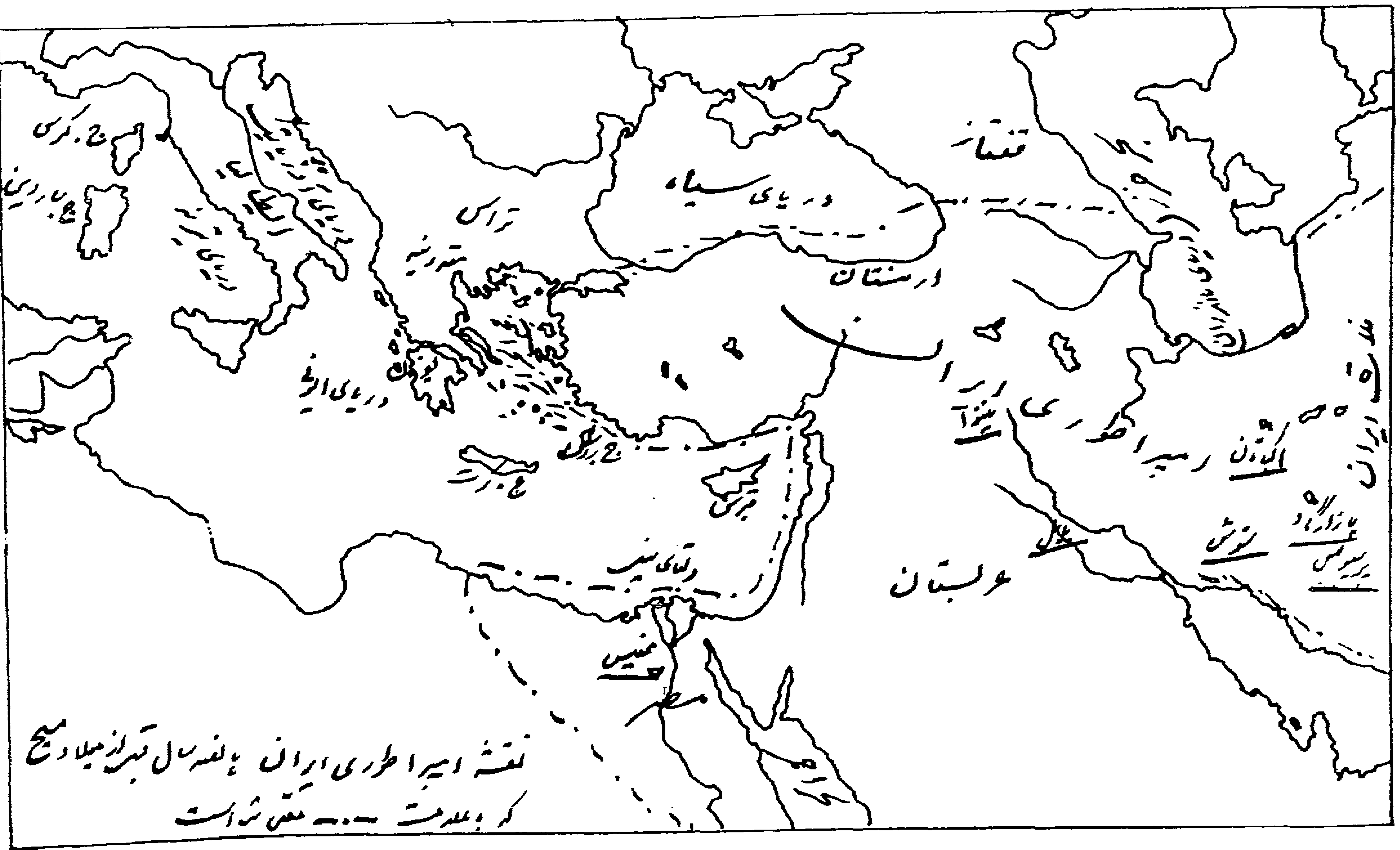
« درجوانی علم‌آموزی ودرپیری بکاربردن .

اما آثاری‌که بوی نسبت داده شده مهمتر و معتبر از همه «امثال وحکم» وی میباشد. دیگر رساله‌ای درباب اختراع شطرنج‌وتاریخ پیدایش آن. این رساله و رساله دیگر وی «پندنامه بزرگمهر» بسال ۱۸۸۰ میلادی به انگلیسی چاپ شده است.

میگویند کتاب «ظفرنامه» شیخ الرئیس از نسخه پهلوی که برای امیر نوح سامانی ترجمه شده است منسوب به‌بوزرجمهر میباشد.

د) نکاتی چند درباره طب وشعب آن در شاهنشاهی ساسانی و بالنتیجه در جندیشاپور

ایرانیان پیوسته ازمعلومات یونان وروم استفادات کرده وکسانی بوده‌اند که اوقات خود را صرف مطالعات مینمودند. البته بیشتراین دسته‌مؤبدان بودند اما


نقشه امپراطوری ایران ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح
که با علامت —.— معین شده است
دریای سیاه
ارمنستان
قفقاز
امپراطوری ایران
عربستان
تراس
دریای اژه
یونان
مصر
ممفیس
وادی نیل
بابل
شوش
اکباتان
شکل ۱۴ مکرر

ترکستان

باکتریا (افغانستان)

بلخ

مرگیانا

مرو

هیرکانیا (گرکان)

آذربایجان

تبریز

همدان

نهاوند

ری

خراسان

ایران

کرمانستان

کرمان

سیرجان

داراب‌گرد

شیراز

پرسپولیس (تخت جمشید)

لار

ارجان

اراخوزیا (بلوچستان)

هندوستان

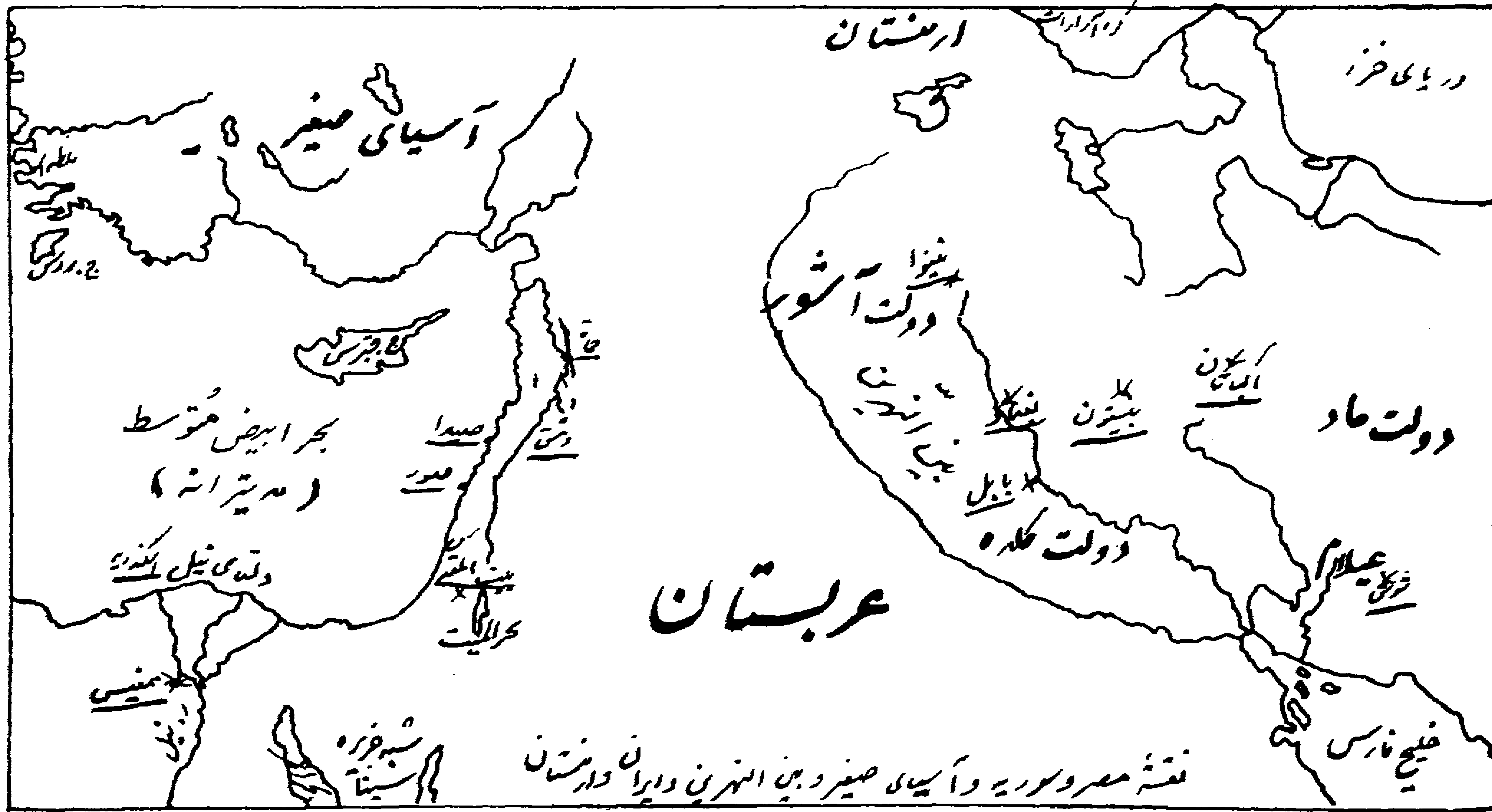
دریای عمان

خلیج فارس

شکل ۱۰ - نقشه **قلمرو ساسانی** (اصل نقشه‌ازکتاب ایرانشهر اقتباس گردیده که ...ات و مل

قلمرو ساسانی

که‌ات و ملحقاتی چند با تعیین مراکز طبی ومکاتب ومدارس بدان اضافه گردیده است)



ارمنستان
دریای خزر
آسیای صغیر
دولت آشور
نینوا
دولت ماد
بیستون
بابل
دولت کلده
عیلام
خلیج فارس
عربستان
بحر ابیض متوسط
(مدیترانه)
جزیره قبرس
صیدا
صور
دمشق
بحرالمیت
دلتای نیل
ممفیس
شبه جزیره سینا
نقشهٔ مصر و سوریه و آسیای صغیر و بین النهرین و ایران و ارمنستان

شکل ۱۵ مکرر

نمیتوان گفت که غیرازاین دسته دیگران سهمی از آن نداشتند.

در کتاب «بندهش» خلاصه‌ای از علوم طبیعی و نجوم بطریقی که از اوستای دوران ساسانی وتفاسیر آن بدست آمده این مطلب ثابت گردیده است. دیگر آنکه در معجم‌البلدان یاقوت حموی آمده که در دوران شاهنشاهی ساسانیان درریشهر (ریوارد شیر) از توابع ارّجان عده‌ای از نویسندگان بوده که بکمک خط سرموزی موسوم به «گشتگ»[1] علوم‌طب ونجوم‌وفلسفه را ثبت کرده‌اند وآنان را «گشتگ‌دفتران» میخوانده‌اند (ایران در زمان ساسانیان تألیف پرفسور آرتور کریستنسن دانمارکی).

اکنون نظرات مختلفه طب دوران ساسانیان راکه درحقیقت بیشتر درمکتب جندیشاپور عملی میشده‌است متذکر میگردیم:

۱) در بارهٔ نظریه خلطی - چنین بنظر میرسد که این نظریه یا عیناً از یونان به کشورهای دیگر انتقال یافته و یا آنکه درایران وهند وچین و مصر وجود داشته وپس از انتقال نظریه اخلاطی‌یونانی تغییراتی درآن داده شده‌است. در دورهٔ ساسانیان کیفیت احوال خون‌را مربوط به‌نیروی‌حیاتی‌این‌ماده میدانستند. اگر فی‌المثل خون دارای‌قوهٔ حیاتی‌بود،طبیب حاذق‌قادر بوددار‌وهای‌مفیدبدهد وبیمار را بهبود بخشد.

۲) در بارهٔ بیماریها - در کتاب «دینکرت» نکاتی ذکر گردیده که خلاصه آن چنین‌است: «میان‌بیماریهای جسمانی واخلاق ذمیمه ارتباطی قائل گردیده‌اند، بمانند آنکه‌نادانی‌وحیله وخشم‌وغرور وکبر وشهوت وامثال آنهارا علل رنجوری‌دانسته‌اند. چنانکه‌علل جسمانی‌رابمانند سردی‌وخشکی‌وتعفن وفساد وگرسنگی وعطش‌وکهولت و درد را نیز ازعلل‌بیماریها دانسته‌اند.

«دراین کتاب ازتعداد زیادی بیماری اسم برده شده‌است».

در «هوسپارم‌نسک»[2] ازنسکهای منسوخ عهد ساسانی‌دربارهٔطب مطالبی‌است. منجمله معتقد بودند که اهورامزدا برای درمان هر بیماری اقلاً یک گیاه خلق کرده است.

1 -Gashtagh.

2 -Husparm Nask

دیگرآنکه از دوقسم بیماری یکی بیماری واگیر ودیگری بیماری عادی صحبت شده‌است. قسم اول بیماری‌است که تلفات زیادی میداده ولی قسم دوم آنکه تلفاتی بمانند اولی نداشته‌است.

دربارهٔ قسمت اول که بیماری با تلفات زیاد بوده بنظرمیرسد شبیه بامراض مسریه یا بیماری وبلای عام میدانستند.

درشاهنامهٔ فردوسی از قول برزویه آمده‌است:

سر دردمندان بدو گفت چیست؟ «که بر درد آنکس که باید گریست»
بدو گفت: «آنکس که افزون خورد چو برخوان نشیند خورش نشمرد
نباشد فراوان خورش تندرست بزرگ آنکه او تندرستی بجست»

در «دینکرت» آمده‌است که سلامت بردو قسم است:

اول سلامت تن و دوم سلامت جان وپزشک را دونوع قلمداد کرده‌است: پزشک روحانی وپزشک جسمانی.

۳) اصول تداوی - در دینکرت به پنج وسیله درمان بیماریها را ذکر کرده‌است. بدین شکل: اول کلام مقدس، دوم آتش، سوم گیاه، چهارم کارد، پنجم داغ کردن. اما درمان با کلام خدائی و اوراد وادعیه‌را مؤثرترین طرق درمان میدانستند.

اصول طب در ایران ودرمان بیماریها در دوران ساسانیان گرچه قسمتی مبتنی بروایات اوستائی است، اما نفوذ طبابت یونانی ازهمه جهت درآن ظاهر است، چراکه بموجب طب بقراطی درمان بیماریها از سه طریق ممکن بود: آنچه که بوسیله دارو علاج نمییافت، باید توسط آهن (چاقو و کارد) علاج کرد وآنچه که بواسطه آهن درمان نمییافت، باید با آتش شفا داده شود، اما بیماری که از آتش برطرف نگردد غیرقابل علاج است. درطب ایران باستان این نفوذ بخوبی هویداست.

از کتب و رسالات طبی که از دوران ساسانیان باقیمانده است طبابت اصولا بدو نوع انجام میگرفته‌است:

اول طبابت جسمانی، دوم طبابت روحانی وآنچه که از اسناد باقیمانده مستفاد میگردد،

آنکه طبابت دومی بیش از اولی مورد نظر بوده است، طبیبی که با کلمات مقدس و پاك بطبابت میپرداخت، ارجمندتر بوده‌است وبسیار احتمال دارد که در طبابت جسمانی هم فصلی در باره تداوی روحی وجود داشته باشد.

آنچه که از کتاب دینکرت (سومین کتاب) که قسمتی در باب تداوی است مستفاد میگردد آنکه، برطبق اصول طب یونانی استعداد هربدن برحسب طبایع اربعه که عبارت‌از برودت وحرارت ورطوبت ویبوست‌است مختلف میباشد. درسومین کتاب دینکرت آمده‌است: «کیفیت احوال خون را مربوط به‌قوه حیاتی آن میدانستند. اگر خون دارای قوه حیاتی بود طبیب حاذق میتوانست داروهای مفید بدهد وبیمار را بهبود بخشد».

۴) گیاد درمانی و گیاهان و مواد داروئی و غذائی - در دوران ساسانیان مخصوصاً در جندیشاپور که طب درآن‌دوران نسبةً درخشان‌تر از دوران ماقبل بوده، علاوه بر اطلاعات پیشین اطلاعاتی زیادی نیزبدان اضافه گردیده‌است.

چنین بنظر میرسد که در دوران ساسانیان تحقیقات زیادتری درباره گیاهان بعمل آمده‌است و ازخلال صحائف تاریخ مستفاد میگردد که برای امتحان گیاهان برزویه طبیب که به هندوستان رفته، مطالعات وبررسیهای ذیقیمتی نموده است.

فردوسی دراین باره گوید:

پزشک سراینده برزوی بود — به پیری رسیده سخن گوی بود
چنان بد که روزی بهنگام بار — بیامد بر نامور شهریار
چنین گفت: «ای‌شاه‌دانش پذیر — پژوهنده دانش و یادگیر»
من امروز در دفتر هندوان — همی بنگریدم بروشن‌روان
نبشته‌چنین بد: که در کوه هند — گیاهی‌است رخشان‌چورومی‌پرند،
که آنرا چو گرد آورد رهنمای — بیامیزد و دانش آرد به جای.
چو بر مرده بپراکنی بیگمان — سخنگوی گردد هم اندرزمان.

برفتند هر کس که دانا بدند / به کار پزشکی توانا بدند
چو برزوی بنهاد سر سوی کوه / برفتند با او پزشکان گروه
ز هر گونه ای سود از آن خشک و تر / همی بر پراکنده بر مرده بر
یکی مرده زنده نگشت از گیا / همانا که سست آمد آن کیمیا
همه که سپردند یک یک بپای / بر از رنجشان هم نیامد بجای

در طاق بستان نقش درختی که شاخه هایش برستون پیچیده شده است وبرگهای آن شبیه برنگ کنگر و در بالای آن به گلی بسیار قشنگ ختم میگردد، دیده میشود، بنظر میرسد این گیاه همان گوگرن باشد (پشتهاج ، پورداوود).

شاد روان پرفسور آرتور کریستنسن[1] دانمارکی در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» متذکر گردیده است: «در طاق بستان نقش درختی دیده میشود که ممکن است همان درخت «ون ای یوده بش، ون یوبیش[2]» که درمان کنندهٔ هر بیماری از آن عهد بشمار میرفته است باشد».

باز فردوسی در این باره گوید :

پزشک پژوهنده آمد بکوه / بیاورد با خویشتن آن گروه
ز دانائی او را فزون بود مهر / همی زهر بشناخت از پاد زهر
گیاهان کوهی فراوان درود / بیفکند از آن هر چه بیکار بود
از آن پاک تریاق ها برگزید / بیامیخت دارو چنان چون سزید

میگویند در بیماری سخت دختر ملکه چین که پزشکان چینی از درمان آن عاجز ماندند، پزشک ایران خرداد برزین (در دوران خسروپرویز) به چین رفت وتشخیص بیماری ملکه را داد وتندی ضربان قلب وی را از جهت بیماری که داشته برایش کاسنی وآب نار وتره تجویز نمود.

۱ - Professeur Arthur Cristensen.

۲ - Van-î-yudh besh.

«چنین گفت: بامهتران مرد پیر / که چون تو سرافراز سردی دبیر،
اگر در پزشکیت بهره بدی / دگر از در درد شهره بدی
یکی تاج بودی از آن بر سرش / بویژه که بیمار شد دخترش»
بدو گفت: «این دانشم نیز هست / چو گوئی بسایم بر اینکار دست»
به نزد یک خاتون شد آنچاره گر / تبه دید بیمار او را جگر
بفرمود تا آب نار آورند / همان ترهٔ جویبار آورند
کجا تره کان کاسنی خواندنش / تپش خواست تا مغز نشاندنش
بفرمان یزدان چوشد هفت روز / شد آن دخت چون ماه گیتی فروز

تعداد زیادی ازگیاهان برای درمان آن دوران بوده که بعضیها آنرا تا هفتاد عدد ذکر کرده‌اند. همچنین از نباتات زهردارنیز سخنی بمیان آمده‌است، که مخصوصاً در طبابت ازآنها استفادت میکردند.

از داروهاوسوادخوراکی که درآن دوران (چه بعنوان دارو وچه بعنوان غذاوغیرآن) مصرف زیاد داشته عبارتنداز:

انار وآب آن انقوزه[۱]، بادام[۲]، باقلای معطر[۳] بلسان (بلسان مکّی)[٤] بنفشه (مقصود گل بنفشه است)، تره[٥] (گندنا) ترنج[٦] ترنجبین[۷]، جو (برای اسبان وچار پایان)[۸]، خردل[۹]، خرما[۱۰]، خیری[۱۱]، دارچین[۱۲]، زاج[۱۳]، زعفران[۱٤] (این زعفران ازقم وبوان بوده‌است)، زنجبیل[۱٥]، زیره[۱٦]،

---

۱ - Asa foetida ۲ - Amande ۳ - Fêve aromatique
٤ - Baume de la Meque ٥ - Poireau ٦ - Bigarade (سرکب، سرکبات)
۷ - Manne de Heysarum Alhagi ۸ - Orge
۹ - Mutarde ۱۰ - Datte ۱۱ - Souci des jardins
۱۲ - Cannelle ۱۳ - Alun ۱٤ - Safran
۱٥ - Gingembre ۱٦ - Cumin des prés

زیتون[۱] ، سیر[۲]، شراب(انواع واقسام)، شکرنی[۳](که کشت آن درخوزستان بعمل میآمده است)، صبر زرد[٤] ، صندل[٥](صندل و کافور و مشک وعنبراشهب عموماً درقصر خسروپرویز سوزانده میشد که هوای قصر را خوشبو گرداند)، عسل[٦]، عنبراشهب[٧]، عود[٨]، فلفل[٩]، کاسنی[١٠] (هندبا)، کافور[١١]، کتیرا[١٢]، کرچک[١٣](که روغن آن مصرف غذائی هم داشته است)، کندر[١٤] گردو[١٥]، گل سرخ[١٦]، گلاب شاهسپرم[١٧]، گوگرد[١٨] (گل گوگرد)، لاجورد[١٩]، لادن[٢٠] ، مرمکی[٢١](که برای التیام زخمها بسیار بکار میرفته است) ، مشک[٢٢] ، مواد معطر[٢٣] ، مورد[٢٤] ، موم[٢٥] ، نارگیل[٢٦] ، نرگس[٢٧] ، نمک[٢٨] ، نوشادر[٢٩] ، نیل[٣٠] ، نیلوفر[٣١] وبسیاری ازگیاهان ونباتات ومواد طبی دیگر که اگربخواهیم به ذکر همهٔ آنها مبادرت ورزیم مطلب بدرازا کشد.

آنچه از تواریخ مستفاد میگردد آنکه در دوران ساسانیان دردانشکدهٔ پزشکی جندیشاپور ضمن مطالعات دربارهٔ گیاهان نیز تتبعاتی شده، که محتمل است مسافرت

۱- Olive ۲- Ail cultivé ۳-Sucre á canne
٤- Aloès ٥- Santal ٦- Miel
۷- Ambre ۸- Bois d'Aloès ۹- Poivre
۱۰- Chicorée ۱۱- Camphre ۱۲- Gomme adragante
۱۳- Ricin (Huile de ...) ۱٤- Encens ۱٥- Noix
۱٦- Rose ۱۷- Eau de Basilic romain
۱۸- Soufre (Fleur de...) ۱۹- Lazulite (Azur d'outre-mer)
۲۰- Ladanum ۲۱- Myrrhe ۲۲- Musc
۲۳- Matières odorantes ۲٤- Myrte ۲٥- Cire
۲٦-Noix de coco (cocos nuciferae fructus sen nux)
۲۷- Narcisse à bouquets ۲۸- Sel
۲۹- Sel d'Ammoniaque (Muriate d'Ammoniaque)
۳۰- Indigo ۳۱- Nénufar, Nénuphar

برزویه طبیب بهندوستان ازطرف خسرو انوشیروان برای پیدا کردن گیاهان پادزهری ۱ بوده است.

٤) غذا وتغذیه- ازنظر اصول طبی درباب غذاآنچه که از کتب تواریخ مستفاد میگردد، آنکه ترکیب اغذیه شایان توجه بوده است. خوراك میبایستی باندازه کافی رطوبت وبمیزان کافی حرارت (آتش) داشته باشد، تا اولی آثار مضره خشکی و دومی برودت را از بدن دفع کند. بعقیدهٔ آنان هوائی که در غذاست، جذب بدن وقسمت خالی غذا باعنصر خاك که درمزاج است اختلاط حاصل میکند.

صحت بدن را ازتغذیه میدانستند، که ترتیب آن صحیح باشد، بشرط نگاهداری اعتدال.

غذای دوران ساسانیان که مصرف میگردیده برچند نوع بوده است:

اول خورش شاهی که از گوشت گرم وسرد وبرنج و برگ معطر و مرغ بریان و قرقاول وامثال آنها بوده است؛

دوم خورش خراسانی که گوشت کباب شده یا گوشت پخته شده در دیگ و کره وفشرده نباتات بوده است؛

سوم- خورش رومی که باشیروشکروعسل وبرنج و کره وشکرساخته میشده است؛

چهارم - خورش دهقانی که گوشت گوسفند نمک زده ونارسود (گوشتی که در رب انار میخواباندند) و تخم مرغ پخته.

غیراز اینها خوراکهای دیگری بوده که دربارهٔ بعضی ازاین خوراکها درمورد خسروپرویز که باتجمل کم نظیری سلطنت میکرد، بسیارتعجب آمیز است.

غیراز غذاهای بالا انواع آش ها (شوربا) که با اسفناج وسرکه و مواد چندی میساختند بسیارمتداول بوده است.

٥) کشتن حشرات موذیه - باید دانست که در دوران ساسانیان جشنی بنام «جشن هلاکت موجودات مضره» داشته، که در آن جشن مردم حیوانات و حشرات و

۱- پادزهر = نادزهر = Antidote

خزندگان موذیه ومضره را میکشتند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ایران در زمان ساسانیان).

ه) توجه انوشیروان به علوم و اثر آن بر روی جندیشاپور - باید دانست از موضوعاتیکه شایان توجه زیاداست، آنکه انوشیروان دربارهٔ موضوعات علمی و تحقیق در مسائل فلسفی وتکوین جهان وجهان نامتناهی و ابدی و امثال آن بسیار کنجکاو بود، لذا امر داد موبدان جمع گردیده، تا در این باب بحث وفحص گردد و غیر از آنها عده‌ای از فلاسفه یونان که به تیسفون پناه برده بودند نیز در این مجلس حضور یابند، این امر میرساند که انوشیروان بآزادی مذهب و عقیده علاقه داشته است. علماء و فلاسفه پناه آورده بایران از آتن بنام های:

دمسقیوس سوری[۱]، سمبلیقیوس کیلیائی[۲] یولامیوس فروکی[۳] پریسکیانوس لیدی[٤] هرمیاس فنیقی[٥]، دیوجانوس فنیقی[٦]، ایسیدوروس غزی[۷] مدتی در کشور مانده و به بحث پرداخته‌اند.

متأسفانه این فلاسفه براثر ناملایمات ایران را ترك کردند، منتهی انوشیروان بواسطه علاقه کامل که بآنها داشت پس از عقد صلح با روم بموجب یکی از مواد شرط کرد، که این دانشمندان را از بازگشت باوطان خود منع نکنند.

دیگر از موضوعاتی که دربارهٔ فرهنگ دوستی انوشیروان باید دانست آنکه امتیاز وی برسایر پادشاهان ساسانی این بود که دربارهٔ مسائل مذهبی تعصب وجمود فکری نداشت و نسبت بعقاید مذهبی وفلسفی علاوه برعدم تعصب آنکه مشربی وسیع نشان داده‌است. وی عیسویان را دربنگاههای عام المنفعه استخدام میکرد. دربارهٔ وسعت مشرب وی کافی است بگوئیم، پس از تأسیس شهر رومگان فرقهٔ یعقوبی را اجازه داد که برای خود جاثلیق[۸] انتخاب کنند.

۱- Damascios
۲- Simplikios
۳- Eulamios
٤- Periskianos
٥- Hermias
٦- Diogène
۷- Isidoros
۸- Catholicos

فردوسی در پادشاهی انوشیروان گوید :

میاسای ز اموختن یک زمان / ز دانش میفکن دل اندر گمان
چو گوئی که وام خرد توختم / همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار / که بنشاندت پیش آموزگار
ندانی چو گوئی که دانا شدم / بهر آرزو بر توانا شدم
چنان دان که نادانترین کس توئی / چو گفتار دانندگان نشنوی
کسی کو بود پاك یزدان پرست / نیازد بکردار بد هیچ دست

فردوسی درباره دانش‌طلبی نوشیروان گوید :

«انوشیروان پیوسته باموبدان و دستوران ببحث و فحص میپرداخت و من باب مثال نکاتی چندازآنهارا از شاهنامه اخذ کرده برای روشن شدن نظرات این شاهنشاه ذیلاً مینگاریم :

«یکی گفت : سالار خالیگران / همی نالد از شاه وزمهتران
«که چندانکه اوخود کندآرزوی / بسازم نهم کاسه برچار سوی
«نبوید نیارد برآن نیز دست / بلرزد بدو مرد خسرو پرست» .
«چنین داد پاسخ : که ازپیش خورد / مگر آرزو باز گردد بدرد»
«چو بیمار زارست وماچون پزشك / زدارو گریزان و ریزان سرشك»
«یکی گر بدارو نگردد درست / روان از پزشکی نخواهیم شست»
«اسیران رومی که آورده‌اند / بسی شیر خوار اندرو برده‌اند»
«بتوقیع گفت : آنچه هستند خرد / ز دست اسیران نباید شمرد»
«سوی مادرانشان فرستیم باز / بدل شاد وزخواسته بی نیاز» .
نوشتند کز روم صد مایه‌ور / همی باز خرند خویشان بزر
«دگر گفت: کای شهریار بلند / که هرگز بجانت مبادا گزند»
«جهودان و ترسا ترا دشمنند / دو رویند و باکیش اهریمنند»
«چنین دادپاسخ : که شاه سترك / ابازینهاری نباشد بزرگ»

«چو نیکی نمایند پاداش کن همان تا شود رنج نیکان کهن»
«تو پاداش این نیکوئی بد کنی چنان دان که بد با تن خود کنی»
«مزن ای برادر تو این رأی بد کزین رأی بد مر ترا بد رسد».

و) مجلس مشاوره یا کنگره پزشکی

در دوران انوشیروان اطباء وفلاسفه چندی در دربار بخدمت اشتغال داشتند. منجمله جبرائیل طبیب بزرگ یا بهتر بیان داریم حکیمباشی پادشاه (طبیب جندیشاپور) و بیادق طبیب صاحب کتاب «الماکول والمشروب» وسرجیس راس العینی فیلسوف بزرگ وبرزویه حکیم. هریک از آنان عهده‌دار قسمتی از شعب علوم بودند. مقام جبرائیل همان رئیس الاطبائی وطبابت در دربار بود. سرجیس بترجمه کتب فلسفه وحکمت از یونانی به سریانی میپرداخت وبیادق حکیم بتألیف کتب طب وبرزویه طبیب بترجمه کتب حکمای هندوستان که بیشتر در اخلاق وسیاست مدن بود اشتغال داشتند.

وقتی درمباحث فلسفه وحکمت وطب اختلافی بین آنان وحکماء و فلاسفه و واطباء سایر کشورها پیش میآمد، بامر پادشاه مجلس مشاوره ومحاوره دردربار تشکیل می یافت وچنانکه معروف است نظرات حکماء دربار متین‌تر واستوارتر میگردید.

خسرو بسال بیستم سلطنتش امر به تشکیل مجلس مشاوره داد.

این مجلس مشاوره را میتوان بنام «کنگره بزرگ علمی وحکمتی» نامید که بنیان گذار آن پادشاه بزرگ ساسانی بود. جبرائیل بیشتر مقام خود را مدیون زن محبوب وسوگلی انوشیروان میدانست. وی مسیحی نسطوری وزن انوشیروان نیز مسیحی بود. جبرائیل برای نازائی وی مورد شور قرار گرفت. جبرائیل با کمک سرجیس رأس العینی نازائی او را معالجه کرد واز او طفلی بدنیا آمد.

ریاست کنگره با جبرائیل درستبذ (درستباد) بود. غیر از وی یوحنای طبیب وپزشکان مذکور دربالا دراین کنگره شرکت داشتند. صورت مجلس کنگره پزشکی

بصورت کتابی درآمده است (نقل ازتاریخ الحکماء قفطی) .

درباره مشورت عموماً درایران باستان بسیار آمده و انجمن ساختن از خواص تمدن ایران است .

درباره انجمن پزشکی یا باصطلاح امروزی «کنسولتاسیون طبی»[1] نیز درایران باستان ذکر گردیده است .

درشاهنامه آمده است : آنگاه که کاوس بمازندران رفت ودرطی ستیزچشمهایش تار شد پزشکان دورهم جمع شدند وازتشخیص عاجز ماندند .

فردوسی گوید :

پزشکان فرزانه گرد آمدند   همه یک بیک داستانها زدند

ز هرگونه نیرنگها ساختند   مرآن درد را باز نشناختند

ز) رابطه بین جندی‌شاپور و بغداد

رابطه بین دانشگاه جندیشاپور وبغداد به‌مناسبت دعوت و احضار اطبای این دانشگاه به بغداد وبنا به‌درخواست خلفای عباسی بود و این امر چنانکه درتواریخ آمده است، بسیار روشن و واضح میباشد و بطور خلاصه میتوان علل زیر را موجب این امر دانست :

اول آنکه‌دربغداد طبیب یا اطبائی‌دانشمند وحاذق‌بمانند پزشکان‌جندیشاپور وجود نداشت و اصولاً بغداد هنوز تمرکز علمی‌نیافته بود، که بتوان طبیبی بمانند اطبای جندی‌شاپور داشته باشد ؛

دوم عدم اعتماد خلفا به پزشکان بغداد چه از نظرکسر احاطه آنان به علم طب وطبابت وچه ازنظرات دیگر ؛

سوم افراط خلفای عباسی درعیش وعشرت و ابتلای به بیماریهای گوناگون (یا بموجب گفته مورخین بیماریهای صعب‌العلاج) وعدم‌توانائی وعجز اطباء عادی

۱– Consultation médicale

وبومی بغداد در درمان آنان، اجباراً ازجندی‌شاپور استمداد بعمل میآمد ؛

چهارم تمایل خلفا برونق بخشیدن بغداد واینکه‌شهررا بمانند شهرهای سلسله ساسانی مرکز علوم وفنون کرده ومؤسسات علمی درآن‌تأسیس کنند . چنانکه‌اولین بیمارستان اسلامی که دربغداد ساخته شد بمانند بیمارستان جندیشاپور بود ؛

پنجم چنانکه دربالاآمد بظن‌قوی نزدیک به‌یقین، خلفای عباسی مایل بودند به‌پایتخت‌خود رونق‌علمی فوق‌العاده داده که نتیجه آن سن غیرمستقیم افول ستاره اقبال جندی شاپور گردید ؛

ششم اصولاً عده‌ای ازخلفای عباسی مخصوصاً هارون‌الرشید (دوران خلافت ۱۷۰-۱۹۳ هجری قمری مطابق با ۷۸۶-۸۰۸ میلادی) ومأمون (دوران خلافت ۱۹۸-۲۱۸ هجری قمری مطابق با ۸۱۳-۸۳۳ میلادی) در مورد انتقال و ترجمه علوم یونانی بعربی‌بسیار کوشا بودند واین‌موضوع یکی ازجهات بسیار معتبردرتاریخ طب ایران است که شایان توجه میباشد .

اولین رابطه مستقیم پزشکی بین دانشگاه جندی شاپور و بغداد درمائه دوم هجری‌قمری دردوران ابوجعفر منصور خلیفه‌دوم عباسی (دوران خلافت ۱۳۶-۱۵۸ هجری قمری مطابق با ۷۵۵-۷۷٤ میلادی) برقرارگردید و چنانکه در فصول قبل آمد جورجیس طبیب ورئیس‌جندی‌شاپور برای درمان خلیفه به‌بغداد احضارگردید .

بسیاری از پزشکان‌جندی‌شاپور درتمدن اسلامی علاوه برآنکه شاغل خدمات بزرگ‌طبی وبهداشتی‌بودند، درطب اسلامی وشعب‌آن‌مخصوصاً داروسازی(صیدله) مقامی ارجمند داشتند. درکتب داروسازی تمدن اسلامی نام بسیاری ازگیاههای طبی دیده‌میشود، که تمام یادگارجندی‌شاپور است .

در این قسمت متذکر میگردیم که براثر محبت‌های فوق‌العاده پادشاهان ساسانی به اطباء جندی‌شاپور، این دسته احترام کم‌نظیری‌نسبت به‌پادشاهان ساسانی داشتند وباآنکه اغلب این پزشکان اجباراً زبان عربی‌تحصیل ،کرده بودند ، اما آنرا به‌لهجه‌خوزستانی (خوزی) وسریانی‌تکلم میکردند وباآنکه بپارسی صحبت‌میداشتند .

چنانکه در فصل مربوط بخاندان بختشیوع آمد، معروف است که استادان جندی شاپور حتی در دربار خلفا بزبان شیرین پارسی صحبت میداشته و بهیچوجه از تعصب خلفا بیمناك نبودند. دراین باره ابن ابی اصیبعه صاحب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» حکایات زیادی در کتاب خود آورده است.

اما تدریس طب دربغداد که توسط استادان جندی شاپور انجام می گرفته، حوزه درسی را تشکیل داده که متأسفانه بسیار مختصر و از چند محصل تجاوز نمی کرده است.

جورجیس فرزند بختشیوع وعیسی فرزندشهلافا وعده‌ای دیگر از استادان اولی مدرسه طب بغداد بودند. بعدها طالبان علم طب ودانشجویان ازجندی شاپور بدنبال استادان خود به بغداد آمده درحوزه تدریس آنان شرکت میکردند واین امرمقدمه تشکیل مدرسه طب بغداد گردید.

یکی از این مجالس درس که عده زیادی دانشجو در آن به تحصیل طب اشتغال داشتند، حوزه درس یوحنا فرزند ماسویه[1] بود. دراین مجلس علوم پزشکی وفلسفه وحکمت وطبیعیات تدریس میگردید که عده زیادی تربیت یافته این حوزه درس بودند بمانند ثابت بن قره حرانی[2] وقسطابن لوقا[3] وحنین فرزند اسحق[4] و

۱- رجوع شود به ذیل صفحه ۶۳

۲- ثابت فرزند قره حرانی از مترجمان بزرك اسلامی است (متولد بسال ۲۱۱ هجری قمری مطابق با ۸۲۶ میلادی ومتوفی بسال ۲۸۸ هجری قمری مطابق با ۹۰۰ میلادی).

۳- قسطافرزندلوقابعلبکی نیز از مترجمان بزرك دوران تمدن اسلامی بود.

۴- خاندان حنین که عبارت بودند ازابوزید حنین بن اسحاق عبادی سر دسته وبزرك خاندان (متولد بسال ۱۹۴ هجری قمری مطابق با ۸۰۹ میلادی ومتوفی بسال ۲۶۰ یا ۲۶۴ هجری قمری مطابق با ۸۷۷ یا ۸۷۳ میلادی) که ترجمه های فراوانی از کتب ابقراط وجالینوس از یونانی به سریانی وعربی انجام داده و دوفرزندش بنامهای داود واسحق نیز سهمی بسزا در ترجمه علوم طبی وفلسفی داشتند، منتهی اسحق بن حنین کمتر بترجمه کتب طبی پرداخته بلکه بیشتر ترجمه کتب فلسفی کرده است.

فرزندانش وحجاج بن یوسف بن مطر[1] .

عده‌ای از این شاگردان که حرانی بودند و زبان یونانی را خوب میدانستند، (بمانند ثابت بن قره وحنین بن اسحق و اسحق بن حنین) تمام از شاگردان ماسویه بودند که بسیاری ازمؤلفات ابقراط وجالینوس را از زبان یونانی به سریانی (ویا به عربی) برگردانده و الحق بسیار خوب ازعهده این امر برآمده‌اند .

این ترجمه ها مبانی اولیه طب اسلامی را که اثرجندی‌شاپور در آن مشاهده میگردد، تشکیل داده و درپیشرفت علم طب درتمدن اسلامی بسیار ارزنده میباشند، که بعدها تحصیل دانشجویان وطلاب علم‌طب، ازروی ترجمه های بالا بعمل میآمده ودردنباله آن مؤلفات ومصنفات اطباء بزرگ اسلامی(مخصوصاً نوابغ ایرانی)مشاهده میشود .

دراین قسمت متذکر میگردیم که بیمارستان‌جندی‌شاپور (بزرگترین بیمارستان ماقبل اسلام) تا سال ۱۹۰ هجری قمری مطابق با سال ۸۱۰ میلادی که هارون الرشید خلیفه عباسی دستورداد دربغداد بیمارستانی تأسیس کنند مقام‌وارج بی‌نظیری داشت واین حوزه مرکزبزرگ علمی بود .

توضیح آنکه هارون خلیفه عباسی جبرئیل فرزند بختیشوع را دستور داد ، تا دربغداد بیمارستانی بمانند وبه‌سبک بیمارستان جندی‌شاپور بنا کند . او (جبرئیل) نیزبیمارستانی به‌سبک بیمارستان جندی‌شاپوردربغدادبنا کرد، که برنامه وترتیب کار آن شبیه جندی شاپور بود .

برای طبابت وتصدی قسمتهای مختلف آن ازپزشکان واستادان و داروسازان جندی‌شاپور دعوت بعمل آمد، که دربیمارستان بغداد خدمت کنند وبرحسب توصیه

۱ـ حجاج فرزند یوسف فرزند مطر (یا مطران) نیز از مترجمین دوران خلافت هرون ومأمون بود .

شرح حال و خدمات ثابت وقسطا وآل حنین وحجاج‌ضمن فصل مربوط به‌دوران ترجمه کتب طبی درطب اسلامی بیاید .

جبرائیل ریاست آنرا به دهشتک که از اساتید جندی شاپور بود واگذار کرد. این استاد مدتی ریاست بیمارستان بغداد را داشت. بعدها بعذر آنکه بیمارستان بودجه معینی ندارد از ریاست آن استعفا داد. پس ازوی میخائیل برادرش ریاست بیمارستان بغداد را عهده دار شد. اونیز پس از مدتی از کار کناره گیری کرد وهردو بجندی شاپور آمده ودرآنجا بکار خود اشتغال ورزیدند.

منظور از نگارش سطور بالا ارتباط بسیار نزدیک بین بغداد و جندی شاپور میباشد، که بدین نحو ادامه داشته است. بعدها بغداد مرکز بزرگ طبی گردید وبدین ترتیب ملاحظه میشود که بیمارستان بغداد به تقلید از بیمارستان جندی شاپور ساخته شده است.

درخاتمه این مقال متذکر میگردیم که آنچه که تاکنون درباره محل جندی شاپور آمده است درمحل کنونی قریه شاه آباد میباشد. چنانکه «درکتاب تاریخ ایران باستان» تألیف لوئی واندنبرگ که توسط دکتر عیسی بهنام ترجمه گردیده و بشماره ۶۹۰ ، انتشارات دانشگاه میباشد درصفحه شصت وهفتم چنین آمده است:

«... جندی شاپور نزدیک شاه آباد است».

اخیراً (درارديبهشت ماه ۱۳٤٦) ازطرف آقای تورج امین نامه‌ای برای اینجانب رسیده است که ذیلاً عین آن نامه دراین قسمت درج میشود ولی ازجهت مستند ومستدرك بودن مطلب نظری نمیتوان ابراز کرد.

«گندی شاه پور که معرب آن جندیسابور است بعداً مبارز آباد و نام فعلی آن شاه ولی است. در دوران ساسانیان بزرگترین دانشکده‌های دنیا بوده. درسالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۷ که فرمانده ساخلوی شوشتر ومسجد سلیمان و معادن نفتی آن سامان بودم این اطلاعات را بدست آوردم:

«قریه شاه ولی درحدود تقریباً سی کیلومتر شمال شرقی شوشتر بین بخشهای (گتوند) و (عقیلی) که ازاملاك بختیاری است واقع میباشد.

«شوش یعنی خوب وشوشتر یعنی خوبتر که این مطالب را بایستی درتذکره‌های

شوشتر و سایر کتب قدیمه که در اختیار سادات جزایری شوشتری و دانشمندان بختیاری است جستجو نمود ویقیناً مثل سایر مطالب دیگر حقایق تفصیلی آن در موزه های فرهنگی اروپا منعکس است. کمتر شهری را دیدم که مثل شوشتر امام زاده زیاد داشته باشد که این ها تماماً مهاجمین عرب هستند که به اتفاق فرمانده خودشان (براین مالک نخعی) بدست مدافعین شوشتر شهید شدند.

«آرامگاه (بر) معروفست به امام زاده (بر) دارای گنبد و بارگاه مفصل و زیارت نامه وسایر تشریفات زیارتگاه میباشد وسایرین هم دارای گنبد های کوچک وبزرگ هستند.

«همانطوریکه مؤمنان تهرانی عقیده راسخ به حضرت عبدالعظیم ع و امام زاده حمزه ع وسایر اماکن متبرکه دارند، درحدود چهل سال قبل که درآنجاها بودم شوشتری ها هم مراسمی را در اوقات معین سال در مزار فاتحین شوشتر که شهید شدند انجام میدادند.

«نکته مهم ـ قریه شاه ولی بموجب یک سندیکه روی پوست نوشته و دارای مهر بنده شاه ولایت عباس (شاه عباس کبیر) است، این قریه را به عنوان تیول به سادات آنجا اعطا نموده بعدها نادر ـ کریم خان زند ـ فتحعلی شاه وچندتن از صدراعظم های قاجار نیز به این سند صحه گذاردند. که بنظر بنده ارزش سند زیادتر از خود قریه شاه ولی میباشد .....»

ح- فتح جندی‌شاپور بدست اعراب ـ نکته دیگری که دانستن آن بسیار ضروری است، آنکه گرچه اعراب پس ازفتح ایران و خسارات زیادی به کشور ما وارد آوردند اما جندی‌شاپور ازآفت خرابی محفوظ وازبرکت این مرکز بزرگ علمی قسمتهائی از جنوب کشور از ویرانیها و خرابیها مصون ماند.

«جندی‌شاپور که دارای دانشگاه ومحل علوم بود ازطرف «زربن عبدالله» محاصره شد وچون قادر به فتح آن نبود، «ابوسبره» فاتح شوش بمدد او رفت ولی شدت محاصره سودی نبخشید. روزی مردم شهر دروازه را بازکرده گله را بطور عادی خارج وبازار را مفتوح وکشاورزان وباغبانان در پیراسون شهر متفرق شدند، مثل اینکه جنگی واقع نشده. مسلمین ازآن وضع تعجب کرده علت را پرسیدند. محصورین گفتند شما

بما امان دادید وباز برتعجب آنها افزوده و منکر شدند. اهالی جندیشاپور تیری آورده ارائه دادند. برآن تیر که ازطرف مسلمین رها شده بود، امان بمردم آن‌شهر داده شده بود.

«چون تحقیق کردند معلوم شد، یکی از اسراء ایران که برده و بنده بود از میان مسلمین آن تیر را نوشته وخودسرانه انداخته بود، که مردم آنرا وسیلهٔ نجات خود دانسته وباطمینان آن تیر دروازه را گشودند و بکار خود مشغول شدند. چون از غلام علت را پرسیدند گفت: من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشود زیرا آنها قوم من هستند.

«امیر گفت: این امان ازطرف یک بنده داده شده نه از مسلمین. آنها گفتند ما نمی‌توانستیم بنده را از خواجه تشخیص دهیم. پس از مشورت عموم مسلمین گفتند: دراسلام میان‌بنده وخواجه تفاوتی‌نیست. همچنین امیر ویک فرداز سپاهیان هر که این امان را داده، امیررا به‌اجراء آن‌ملزم کرده است. ناگزیرامان را تثبیت کردند واین نیز یکی ازبهترین سیاستهای‌اسلام بود وباهمین اوضاع واحوال‌سراسر جنوب ایران را تصرف کردند. تاریخ تصرف آن تا سنه هفده واوائل سنه هیجده هجری بطول کشید» (نقل‌از کتاب‌تاریخ ایران بعدازاسلام‌ترجمه آقای‌عباس‌خلیلی).

پس ازآنکه جندیشاپور از صورت یک مرکز علمی افتاد باز مرکز تجاری و اقتصادی بود.

بدین‌ترتیب جندیشاپور کم کم از عظمت واقتدارش کم شد و پس از طلوع ستاره اقبال بغداد ومرکزیت یافتن این شهر برای علوم بوسیله خلفای عباسی ستاره جندیشاپور افول یافت واین امر براثر مجاهدت خلفای عباسی وزمانی خواستن‌اطباء جندیشاپور به بغداد وعلل دیگر بعمل آمده است.

یاقوت حموی گوید: «ازاین شهر گذشتم، اما دراین موقع اثری از عظمت سابقش ندیدم». درنزهةالقلوب جندیشاپور شهری متوسط ذکر شده که نیشکر زیاد داشته ولی خرابه است.

درخاتمه این مبحث متذکر میگردم که برای تعیین محل حقیقی جندیشاپور که از نزدیک مطالعه کردم، تااندازه‌ای موضوع روشن شد. اکنون برای تکمیل آن اطلاعاتی که اخیراً از یکی ازهمکاران دریافت داشته‌ام می‌نگارم :

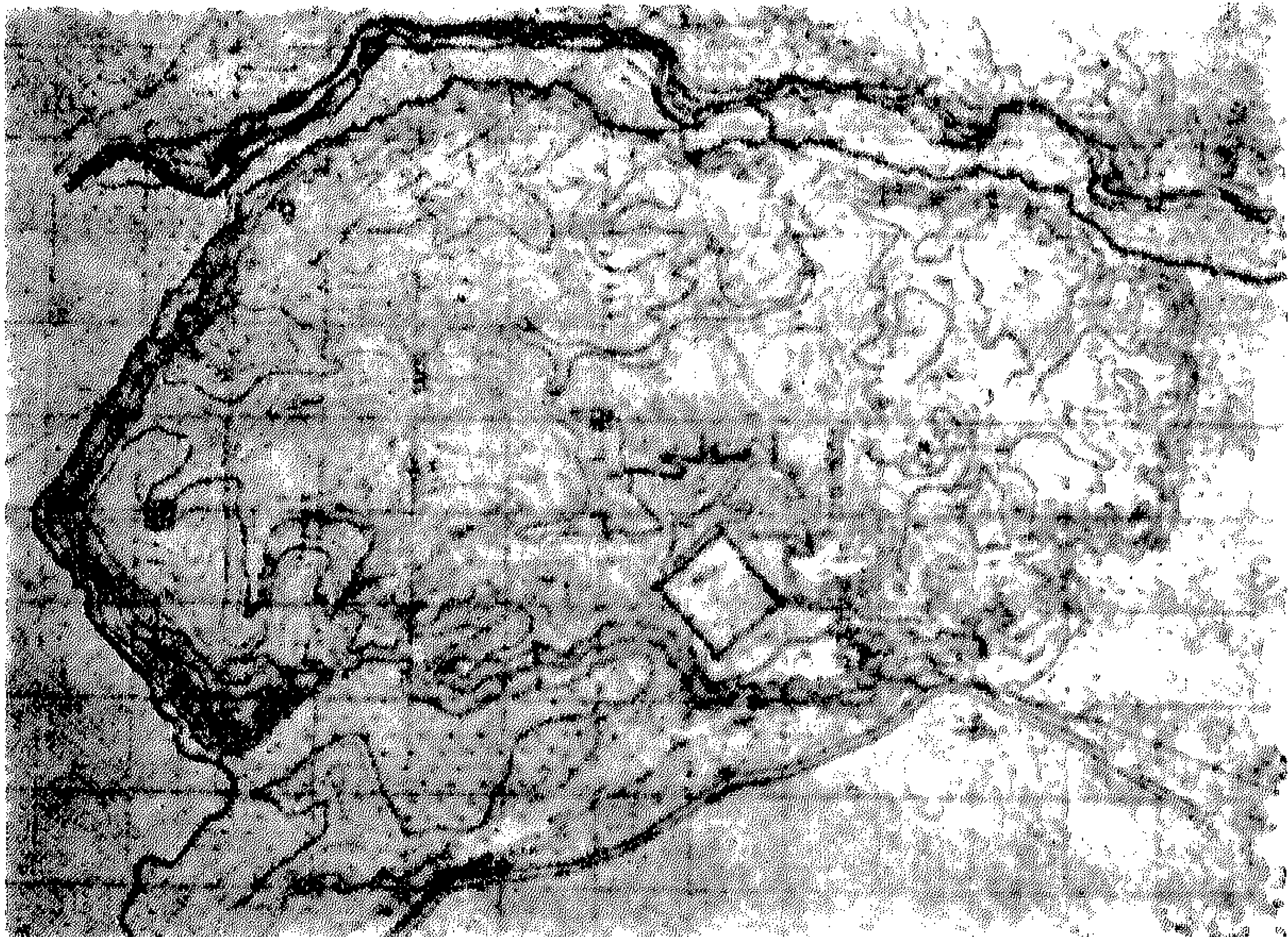
آقای دکتر فریدون ارفع دانشیار دانشکده پزشکی ورئیس ایستگاه تحقیقاتی پزشکی وبهداشتی دزفول شرح زیررا دراختیار بنده گذارده‌اند که ضمن تشکر ازهمکاری ایشان درآخر این مبحث متذکر میگردد :



شکل ۱۶ ـ نقشه شهر سلوکیه وتیسفون وحوالی آن (اقتباس ازکتاب ایران درزمان ساسانیان ـ پرفسور آرتور کریستنسن)

«اکنون درقریه شاه‌آباد از طرف ایستگاه تحقیقات پزشکی دزفول طرح مبارزه با بیماری بیلارزیوز از طرف انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشگاه تهران بعنوان قریه

نمونه انتخاب شده و کلیه تسهیلات بهداشتی از قبیل حمام وتأمین آب آشامیدنی وحفر چاه ونصب تلمبه ولوله کشی ورختشوی خانه ودبستان درآن بعمل آمده است. بعلاوه تمام بیماران مبتلی به بیلارزیوز درقریه مزبور درمان شده‌اند.



شکل ۱۷ - نقشه ویرانه شهر قدیمی استخر (اقتباس از انتشارات کانون دانش شیراز)

«قنات قدیمی شاه‌آباد که در دو کیلومترونیمی غربی شاه‌آباد قرار دارد، درسال ۱۳٤۱ خورشیدی توسط آقای سلطانی بهبهانی نماینده‌مجلس‌شورای‌ملی‌سابق که به باستان شناسی وارد بودند باز دیده شده. ایشان (آقای سلطانی) عقیده دارند که این مجری آب روی (کانال) بوده که آب‌را از رود خانه دز به جندیشاپور میاورده است ودر زمان ساسانیان بنا شده، ضمناً پایه هائی که برروی آب قرار دارد دلیل وجودپلی برروی آن میباشد.

«چهارماه پس ازاین بازدید هیئتی‌باستان‌شناسی (محتملاً از دانشگاه‌هاروارد آمریکا) درشمال شرقی شاه‌آباد حفاری کردند که معلوم شد مربوط به دوره صفویه

بوده است. این هیئت همچنین بر روی آب روی فوق‌الذکر (کانال) کار کرده و مقداری خاك آنرا خارج ساخته‌اند و آنها نیز بمانند آقای سلطانی عقیده داشتند که این آب‌رو در زمان ساسانیان ساخته شده است».

این بود نظر آقای دکتر ارفع که دربالا قلمی گردید.

برای آنکه وضع ومحل شاه‌آباد (که برحسب عقیده ونظر اغلب مورخین محل جندیشاپور بوده) معین گردد متذکر میگردم که:

«قریه شاه‌آباد بین شوشتر ودزفول قراردارد. فاصله این قریه تا شوشتر قریب پنجاه کیلومتر (شوشتر شرق شاه آباد است) و تا دزفول قریب پانزده کیلومتر میباشد (دزفول غرب‌شاه‌آباد است) وآبروی‌سابق‌الذکر (کانال) دردو کیلومترونیمی جنوب غربی شاه‌آباد واقع‌شده که درآن‌حفاری‌بعمل‌آمده‌است. ضمناً اضافه‌ می کند که‌فاصله بین دزفول واندیمشگ نه کیلومتر است.

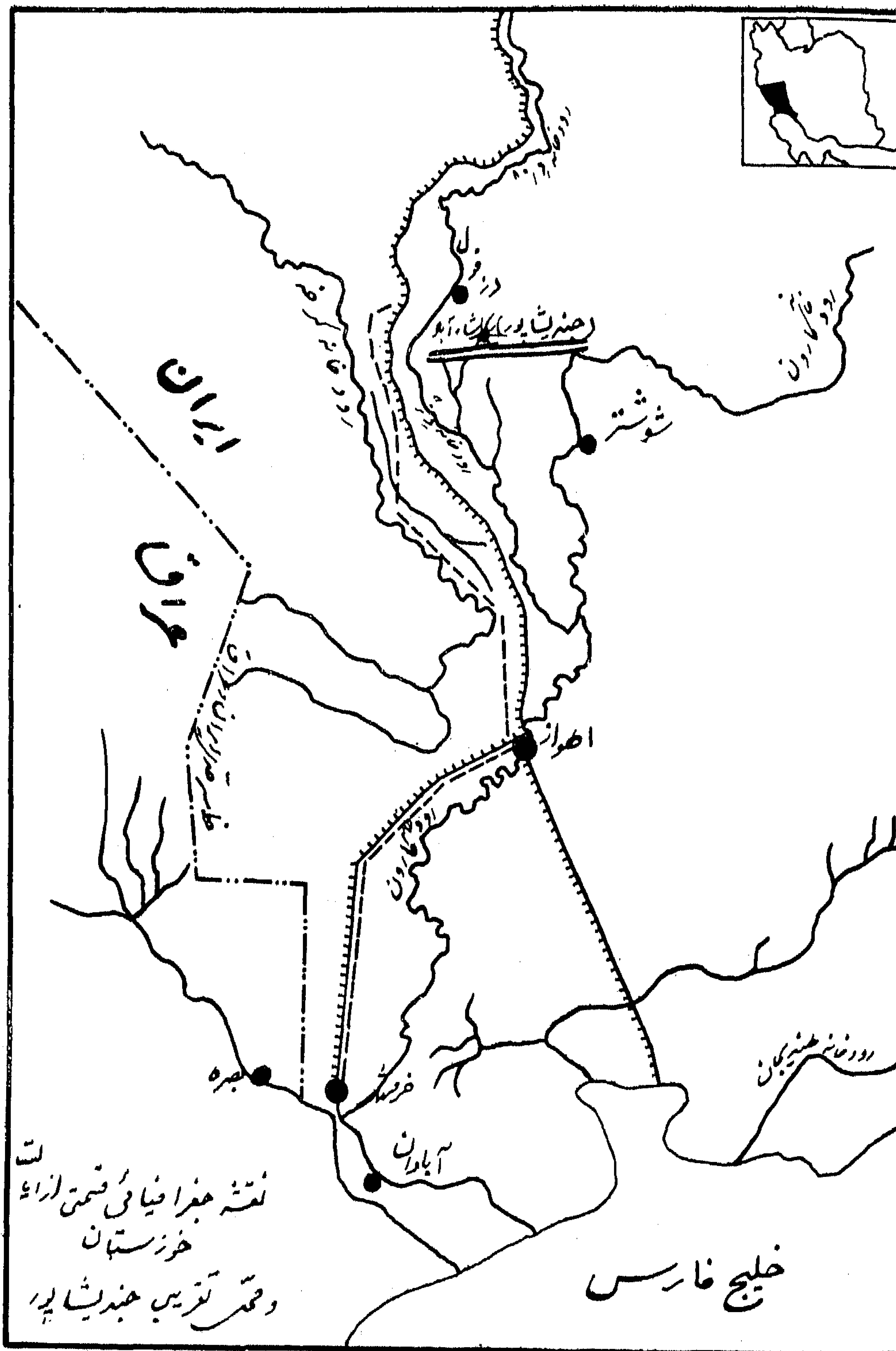
چنانکه آمد کانال در دو کیلومترونیمی جنوب غربی‌شاه‌آباد است. بشرح ایضا قریه بنام «چقامیش» در جنوب غربی کمی دورتر از کانال قرار دارد که در آن نیز حفریاتی‌شده‌است (۱۳٤٥ خورشیدی). درنقشه‌صفحه‌بعدمحل‌شاه‌آباد وسایر مشخصات آن طبق شرح بالا بخوبی نشان داده میشود.

ج ـ مراکز طبی هندی

و ارتباط آن باطب ایران قبل از اسلام واثرآن بر روی طب اسلامی

قبل از آنکه ازمراکزمعتبر طب هندوستان واثرآنها برروی طب ایران‌ونتیجةً برروی طب اسلامی‌بیان گردد، لازم‌است مختصری از طب قدیم هندی دراین‌مبحث تذکر داده شود.

تاریخ طب درسرزمین هندوستان بسیار قدیمی است. درکتاب ودا که بزبان سانسکریت است (Vid بمعنی علم ودانش است) در ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد علم طب را خدا دادی میدانستند.



شکل ۱۸ ـ نقشه جغرافیائی قسمتی از ایالت خوزستان ومحل تقریبی جندیشاپور (مربوط به صفحه ۰۰ ۱ میباشد)

در وداها[1] یعنی ریگ ودا[2] وساماودا[3] و اتاروادا[4] وآیورودا[5] بیماری را خشم یزدان میدانستند. بعلاوه سرودهائی که حاکی ازتضرع واستغاثه درپیشگاه پزشکان الهی است، درباره افاقه بیماری بعمل میآوردند. درآیورودا که درباره علم‌الحیات است ودرهشت قسمت نوشته شده از دارو وجراحی وامراض اطفال گفتگو می کند.

دو رساله یا دو خلاصه در کتب الهی و مذهبی هندوان دیده میشود. اول رساله جراحی دوم رساله پزشکی. در این دو رساله یا دو خلاصه مطالبی درباره بیمارستان وملازمین آن یعنی پرستاران دیده میشود.

در رساله جراحی از اعمال دستی وپیوند بینی و پوستی و بیماریهای گوناگون چشم جلب توجه می نماید.

نکته دیگر ذکر صفات عالیه طبیب است (بمانند سوگند بقراطی) که درباره طبیب می گوید:

«طبیب باید لباس خود را نظیف وپاکیزه نگاهدارد، صورت خود را خوب بتراشد ونگذارد ناخنهایش بلندشود. جامه‌سفید وکفش بپوشدوبه‌پا کند، عصا وچتر دردست داشته باشد و بایک نگاه ملایم وملاطفت‌آمیز که حاکی ازدوستی اونسبت بتمام مخلوقات است بمردم نگاه کرده وباایشان بگردش وتفریح برود....الخ»

این مختصر از نظر توجه خوانندگان کتاب باصول طب هندی بود اکنون میگوئیم:

از مراکز معتبری که اثر آن برروی طب ایران ونتیجةً برروی طب اسلامی بسیار زیاد مشهود میباشد، هندوستان است. رابطه بین ساکنین و دانشمندان شبه قاره هندوستان و تمدن اسلامی بیشتر از راه جندی‌شاپور بوده است که عده‌ای از دانشمندان و اطباء هندی مخصوصاً در دوران خلفای عباسی در نقل

۱– Veda
۲– Rig-Veda
۳– Sama-Veda
٤– Atharva-Veda
٥– Ayur-Veda

یاترجمه کتب هندی بعربی دخالت داشته‌اند. ازمیان آنان میتوان کنگه[1] وابن دهن را نام برد.

از کتب طبی هندوان سه اثر بزرگ که درحقیقت سه رکن اعظم طب هندی



شکل ۱۹ - ایندرا طب را به داونتاری و وی بهسوسرد واو بهشاگردانش تعلیم میدهد
(اقتباس از کتاب تاریخ طب کاستیلیونی)

بشمار میرود، آثارسسرد[2] وکاراکا[3] وواگبهاتا[4] میباشد. معروف است که ایندرا[5] طب را به داونتاری[6] تعلیم داد که وی بسهم خود آنرابه‌سسرد (سوسترا) وسوسترا

۱– Kanga
۲– Susruta
۳– Karaka
٤– Vâgbhata
٥– Indra
٦– Dhauwantari

طب را به‌شاگردانش انتقال داده است.

کنکه - چنانکه در صحائف قبل شمه‌ای از این طبیب وفیلسوف هندی آمد، وی در دوران خلافت بنی‌عباس شهرت فراوان داشت. وی علاوه برطبیب منجم نیز بوده ودرقرن دوم واوائل‌قرن سوم هجری قمری می‌زیسته است. دربغداد درخدمت

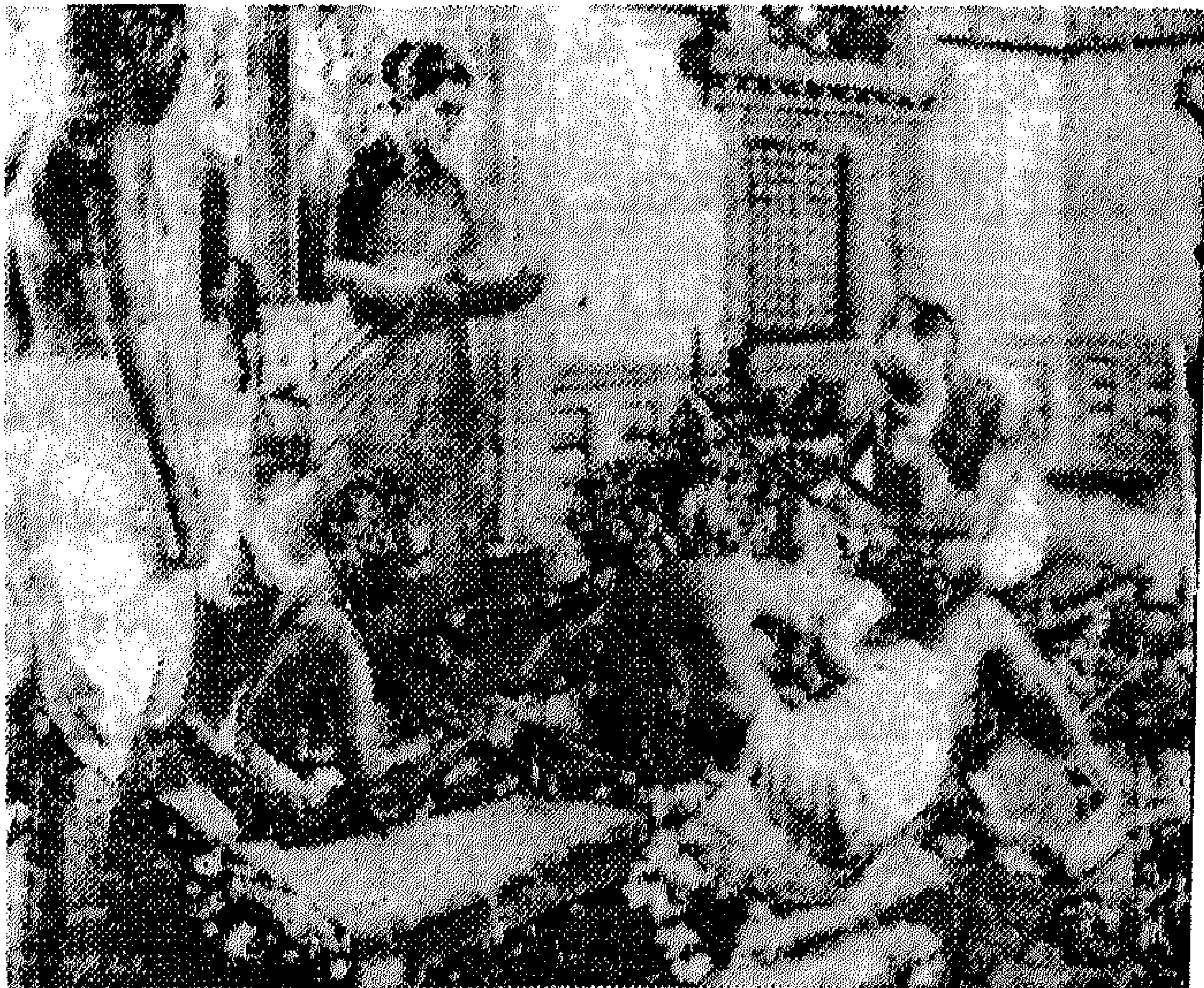


شکل ۲۰ - سسرد (سوسترا) مشغول طبابت است

هارون‌مقامی بلند داشت. بعلاوه او از وجود برمکیان بسیاربرخوردار گردید وچنانکه آمد «کتاب السموم» رابا همکاری‌مترجمان ازهندی به‌پهلوی یا عربی برگردانده‌است.

دیگر از ترجمه‌های کنکه ترجمه «کتاب سسرد» هندی است که جهت یحی فرزند خالدبرمکی نگاشته وبصورت کناش (فرمولربا مجموعه طبی) بوده ودربیمارستانها مورد استفاده قرار میگرفته است.

غیر از کتب بالا کتابهای دیگری به کنگه نسبت داده‌اند که مهمترین آن‌ها عبارتند از «کتاب اسرارالموالید» و «کتاب اسماء عقاقیرالهند».



شکل ۲۱ - یک تصویر خیالی ازعمل ترمیمی گوش توسط سوسروتا
(از ژورنال دومدسین)

چنین شهرت دارد اعرابی که در هند بسر برده‌اند در دوران عباسیان شورش کردند. منصور خلیفه عباسی آن‌ها را سرکوب کرد و قرار شد که آنان (اعراب شورشی) تسلیم وبرای صلح نماینده‌ای ببغداد بفرستند. بافرستادهٔ مزبور مردی هندی بنام «کنگه» همراه بود که از حکمت هندی وعلوم دیگر بهره‌ای داشت وگفته های وی‌را مترجمی بعربی ترجمه میکرد. اما ابوریحان بیرونی محقق بزرك اسلامی(متوفی بسال ٤٤٠ هجری قمری مطابق ۱۰٤۸ میلادی) این مطلب را صحیح نمیداند.

ابن دهن وی از مترجمان هندی و از معاصران کنگه بود که باسربرمکیان امور بیمارستان بغداد را عهده‌دار گردید و کتب چندی از هندی بعربی برگردانده است.

در اینجا متذکر میگردیم که ترجمهٔ انگلیسی **کاراکا**[1] بسال های ۱۸۹۰ و ۱۹۲۵ میلادی و ترجمهٔ انگلیسی **سسرد**[2] بسال ۱۹۲۰ میلادی در کلکته بچاپ رسیده و ترجمهٔ آلمانی **واگبهاتا** نیز توسط **لوئیزهیلدنبرك**[3] و **ویلی بالدکیرفل**[4] بعمل آمده است.

اما اختلاط فرهنگ هندی و ایرانی چنانکه مختصری از آن آمد براثر مسافرتها وآمدوشد بین فلات ایران وسرزمین هند بعمل آمد، که گذشته ازرخنه کتب طبی کتاب کلیله ودمنه (کلیلك ودمنك) میباشد. برزویه طبیب این کتاب را ازسفر هند بایران آورد و معروف است که آن را از زبان سانسکریت به پهلوی و تقریباً در همان ایام بزبان سریانی وبعداً ابن مقفع آنرا بعربی برگردانده است.

از آن گذشته معروف است که بازی شطرنج نیز ازهند بایران آمده است. این مطلب از روایتی قدیمی از کتاب (مادیگان چترنگ[5]) میباشد.

اکنون متذکر میگردیم که این اختلاط فرهنگ ایرانی و هندی از دوراه انجام شده است:

اول از راه دریائی - چنانکه در فصول و ابواب قبل آمد، میراث طب یونانی واسکندرانی از سرزمین های یونان و آسیای صغیر و سوریه و مصر و انطاکیه بایران انتقال یافت و این انتقال بنحوی غیر مستقیم و بطرق چندی بمانند راه اسکندریه بهند و از آنجا بایران کشانده شده است.

دیگر آنکه ازآسیای مرکزی یعنی باکتریا[6] (بلخ) وفرغانه وسغد[7] (سگدیانا -

---

۱ - این ترجمه توسط «کیسوری موهان گانگولی» Kisori Mohan Ganguli متوفی بسال ۱۹۰۸ میلادی انجام یافته است.

۲ - ترجمهٔ سسرد بانگلیسی توسط «کاویراج کونجالال بهیشاگرانتا» Kaviraj Kunja Lal Bhishagranta انجام گرفته است.

۳ - Luise Hildenberg

۴ - Willibald Kirfel

۵ - Mâdhigan it chtrang

۶ - Bactria

۷ - Sogdiana

سگدیان) که بهره‌ای از تمدن یونانی داشتند و از دوران اسکندر این تمدن در این سرزمین ها باقی مانده بود به هند وسپس بایران و آنگاه به بغداد انتقال یافت.

از طرفی تأثیر تمدن بودائی هند نیز بایران و ممالک اسلامی رخنه یافته و امر تبادل افکار را بین تمدن هندی و ایرانی و بعدها به‌تمدن اسلامی وارد ساخته است.

دراین فصل بذکر نکته‌ای از نکات مهمهٔ که یادآوری آن‌بسیار واجب‌است میپردازیم وآن‌مطلب مکتب مرو ونواحی اطراف آن است که پس از جنگهای ایران با اسکندر بواسطه‌وجود عدهٔ زیادی از اسراء جنگی در این‌سرزمین ها تشکیل گردید که همین امر نهضت کم‌نظیری ازتمدن‌یونانی وطرفداران‌آن‌میباشد ویکی ازنطفه های بزرك و نقش مؤثر در تمدن ماقبل اسلام و پس از آن درتمدن ایران واسلام است.

بهرحال‌راه خلیج فارس که وسیلهٔ بسیار معتبر ومهم تأثیر واختلاط بین‌تمدن هندی و ایرانی بود که یونانیان نیز درابتدای تاریخ مسیحی سهم بسزا داشتند.

باید دانست که این اختلاط تمدن و فرهنگ قبل از رسیدن بخلیج فارس از انطاکیه به رودخانهٔ فرات رسیده و با آنکه مشکلات فراوانی داشته بخلیج فارس و دریای آزاد راه یافته تابداخل شبه قارهٔ هندوستان وارد گردیده‌است. بعلاوه دریای قرمز نیز یکی ازاین راه‌های دریائی بوده که ازباب‌المندب بطرف اقیانوس هند میرفته و این راه نیز سهم بسزا در این اختلاط و تأثیر هند از راه دریائی در تمدن ایران و اسلام داشته است.

مطلب مهم آنکه اصولاً راه دریائی بین هند و ایران چه از راه خلیج فارس وچه از راه اقیانوس هند و باب‌المندب و عربستان و افریقا وچه ازشمال وغرب و آسیای صغیر و سوریه و انطاکیه و بین‌النهرین وسرزمین های غرب ایران برای بازرگانان هندی بی‌اندازه عادی بشمار میرفته و همین‌امر یعنی بازرگانی بین هند وسایر قسمتها زمینه وسیعی برای اختلاط فرهنگ بین‌هند و سایر کشورها و نتیجةً

ایران داشته ، بنحوی که علوم اسکندرانی مخصوصاً نجوم و ریاضیات در هند رخنه و رسوخ یافته ودرتمدن ایران قبل از اسلام وبعدها درتمدن اسلامی آثاری بوجود آورده است.

دوم از راه خشکی - این راه بطور اجمال با مراجعه بنقشهٔ جغرافیائی هند و کشورها و سرزمین های مجاور آن (مقصود غرب شبه قاره هند و پاکستان است) ازطرق زیر انجام یافته‌است :



شکل ۲۲ - نقشه شبه قاره هندوستان و مراکز علمی و طبی آن

۱- باکتریا - توضیح آن که قبل از حملهٔ اسکندر رابطه بین باکتریا و ایران وساکنین بین‌النهرین برقراربود ولی‌حملهٔ اسکندر بشرق ایران و تأسیس پایگاههای نظامی و گماردن فرمانداران دراین نواحی تمدن یونانی طبیعةً گسترش یافته‌است. پارتیان نیزکه بتقلید یونانیان پرداخته و رسوم وآداب‌یونانی یایونانی‌مآبی‌را اتخاذ نموده بودند، دراین امر سهمی وافی داشته‌اند.

جانشینان وفرمانداران اسکندر بیشترمایل به‌حکومت وفرمانروائی‌سرزمین های غرب ایران بودند ولی پارتیان بقسمت شرقی فلات ایران علاقه تام داشتند و چون

اشک اول مؤسس سلسلهٔ پارتی درباکتریا تولد یافته بود، این توجه درمشرق بسیار چشمگیر میباشد . چنانکه شهر هکاتوم پیلس[1] (یا شهر صد دروازه) که نزدیک دامغان حالیه بوده یکی ازمراکزیا پایتخت های آنهاشد. اسکندر درعقده بزرگ کوهستانی هندوکش وافغانستان نیز شهر اسکندریه (یکی ازچندین شهر اسکندریه) را تأسیس کرد . آنچه از تواریخ مستفاد میگردد ، آنکه بسیاری از پادشاهان اشکانی وولاة وفرمانداران و جانشینان اسکندر بیشتر بسر زمین های شرق فلات ایران چنانکه آمد علاقه داشتند .

بنابراین شبه قارهٔ هندوستان (مخصوصاً سرزمین پنجاب) ازطرف افغانستان و سلسله کوههای هندوکش با ایران ارتباط داشته ونتیجهً اختلاط تمدن هندی را با ایران برقرار کرده است .

ازطرفی حمله های مکرری که از طرف قبائل و فرمانروایان شرق فلات ایران به هند بعمل آمده ، این ارتباط را با شبه قاره هندوستان زیاد کرده که شرح کامل آنها از حوصله این کتاب خارج است .

۲- راه مرو- این راه که میان امپراطوری ایران و روم ازطرفی و هندوستان از طرف دیگر ازطریق خشکی طی میشده درحقیقت ازسوریه تا مرو ادامه داشته است .

مرو یکی ازکوچ نشینان یونان بشمار میرفته که توسط آنتیوخوس[2] (۲۸۰ - ۲۴۰ قبل از میلاد) توسط عده‌ای کوچ نشین یونانی بنا گردید که کم کم بر تعداد آن‌ها افزوده شد و عده‌ای از یونانیان باین شهر و اطراف آن روی آورده و یکی از مراکز بزرگ تجاری (مخصوصاً در دوران اشکانیان) شد که کالا هائی بین این‌شهر ازطرفی وغرب آن رد وبدل میگردید .

شهرمروعلاوه برآن که مرکزتجاری بود نفوذ کلیمیان ونسطوریان درآن مشاهده میگردد و از نظریونانی‌مآبی شدن سهم بسزائی داشته است .

پس از هجوم اعراب بایران و فرار یزدگردسوم پادشاه ایرانی و کشته شدن

۱– Hecatompyilos ۲— Antiochos

وی در مرو نسطوریان دراین شهر صومعه ومدارس داشته و خدماتی انجام میدادند.
بشرح ایضاً مرو یکی از مراکز مهم پارتیان و مورد نظر آنان بوده و بعلاوه ازتمدن یونانی بهره وافی داشته و اصول یونانی مآبی توسط یونانیان و نسطوریان (همچنین یهودیان) دراین شهر برقرار بوده است.



شکل ۲۳ ـ نقشه ایران در دوران ساسانیان (اقتباس از کتاب ایران در زمان ساسانیان ـ پرفسور آرتور کریستنسن)

بهرحال مرو وسرزمین های اطراف آن یکی از مراکز مهم ارتباط بین ایران و شبه قاره هندوستان بوده است، یکی از اطباء یهودی مروعلی بن ربن طبری[۱] معروف است.

دراین قسمت مختصراً متذکر میگردیم که برمکیان (برامکه) پس از آنکه ازبلخ بمرو منتقل گردیدند، بااین شهر ارتباط دم‌نظیر داشته وهمین برمکیان بوده که

۱ـ علی‌بن ربن طبری (یا علی‌بن ربان یاعلی بن سهل یا علی بن زین) صاحب کتاب معروف «فردوس‌الحکمه Paradis de la Médecine» میباشد که شرح حال و تألیفش بعداً بیاید. وی به بغداد رفت و معروف است که اسلام آورده است.

درتأسیس دولت عباسی نقش مهمی ایفاء کرده‌اند وما این مطلب را بعداً کمی بتفصیل خواهیم نگاشت.

دراین مبحث مختصراً متذکرمیگردیم که وجود ایرانیان ونفوذ آنان دردستگاه حکومت باعث گردید که دولت عباسی رنگ ایرانی بخود گرفت.

اگردرابتدای فصل مربوط به‌جندی‌شاپور سخنی درباب مکتب مرو[1] وخدمات آن بعنوان ارتباط و اثرآن برروی مکتب جندی‌شاپور گفته‌شد، منظور همین نکات است که دراین قسمت متذکر گردیدیم.

۱- ازیهودیان دانشمند مکتب مرو ماشاالله‌بن اثری که منجم و ریاضی‌دان بود. وی کتابهائی در نجوم وریاضیات نوشته وببغداد دعوت‌شده است. (متوفی بسال ۲۰۵-۲۰۰ هجری قمری مطابق باسال ۸۲۰-۸۱۵ میلادی).

قسمت دوم

تاریخ طب در ایران و اسلام از ظهور اسلام تا اوائل قرن دوم هجری قمری

۱ـ مقدمه

برای روشن شدن موضوع این قسمت لازم است به نکته اصلی که در ابتدای کتاب در قسمت اول «کلیات» بدان اشاره شد مجدداً توجه گردد و آن اینکه :

اصولا طب اسلامی در دنباله طب ایران ویونان و اسکندریه میباشد ، بدین معنی که طب اسلامی شاگرد مکاتب بالاست . اطباء ودانشمندان طب اسلامی همه در دنباله مکاتب فوق‌الذکر تعلیم یافته و استفادات آنها ازکتب وآثاردانشمندان سرزمین یونان و ایران واسکندریه وانطاکیه که منضم با طب هندی است میباشد .

درمورد علما ودانشمندان اسلامی بطور کلی وبشرح ایضا پزشکان نامدار اسلامی بایددانست که عموماً ایرانی ونسطوری وحرانی وصابئین و کلیمی بوده وهمه آنها درباب ترجمه کتب طبی و نقل آنها به عربی و یابه‌سریانی وسپس به‌عربی خدمات شایانی کرده‌اند . در میان دانشمندان و علما و اطبا دوران تمدن اسلامی از نژاد عرب کم دیده میشود ، منتهی آنکه چون زبان دوران عربی بوده ، اغلب مورخین این امر یعنی نگارش کتب طبی که بزبان عربی تصنیف گردیده به‌حساب عرب میآورند وطب اسلامی را که مخلوطی ازطب‌اقوام وکشورهای دیگراست بنام«طب عرب»مینامند ، درصورتیکه حقیقت امر غیر از این است ، همانطورکه در قرون وسطی عموم کتب علمی به زبان دوران یعنی لاتین انجام گرفته است .

گرچه این مطلب درابتدای کتاب ضمن قسمت اول «کلیات» آمد ، ولی تذکر مجدد آن بسیار لازم بود .

حال خاطرنشان می کنیم که عده‌ای ازپزشکان صدر اسلام ازفارغ التحصیلان جندیشاپور بوده که طب این دانشگاه را بارمغان به سرزمین عربستان برده‌اند وشان وافتخار آنان استفاده ازمکتب جندیشاپور میباشد.

دراینجامختصراً تذکرداده‌میشود که‌طب وطبابت درسرزمین‌عربستان‌تا قبل از ظهوراسلام علاوه‌برآن که‌ازنظرتاریخ طب‌چندان‌معتبرنمیباشد، سهل است، تا یک‌قرن ونیم هم دراغلب کشورهای گشوده شده رونقی نداشته واگر درطی‌این‌مدت به‌طبیبی برخوردمی کنیم، ازنظرمقام‌علمی‌ودانش‌اصلاً وابداً به‌پایه‌پزشکان‌نامدار دوران‌زرین اسلامی نمیرسد که عموماً غیر عرب بوده‌اند. معهذا ازطرفی چون زبان علمی‌عربی، یعنی زبان قوم‌غالب‌برمغلوب واغلب کتب طبی‌بعربی نوشته شده‌بود وازطرف دیگر اقوام و ملل مغلوبه و ساکنین کشورهای‌مفتوحه توسط اعراب واختلاط عرب بااین اقوام امری اجتناب‌ناپذیر بوده است، بدیهی‌است زبان عربی اثر و یا بهتر بیان‌داریم آثارعمیقی برروی علوم وفنون گذارده که ناچاریم تاریخ طب ایران را باتاریخ طب اسلامی تواماً شرح دهیم.

اکنون متذکر میگردیم:

بطورکلی وضع طب و طبابت و تاریخ آنها درقرن اول هجری قمری و تا اواسط نیمه دوم قرن دوم در ایران بچه نحو بوده است.

لذا میگوئیم: آنچه که درقسمت اول کتاب بنام «کلیات» آمد، تاریخ‌طب در ایران بطورکامل تشریح گردید که مرکز آن جندیشاپور بوده و بعلاوه سایر مکاتب و مراکز بمانند مکاتب سریانی و نسطوری و اثر طب و مکاتب یونانی و انطاکیه واسکندریه ومرو وآثار این مکاتب نیز بیان گردید که دراین قسمت احتیاج به‌تکرارمطلب نمیباشد.

اما اصولاً باید دانست تاریخ طب درایران از دوران ساسانیان تا اواسط قرن چهارم هجری قمری قائم بوجود جندیشاپور بوده است، منتهی آنکه طی این مدت اگر ازقرن دوم هجری ستاره جندیشاپور کم کم افول‌کردوبغدادمرکزیت‌علوم‌را یافت،

باز مکتب بغداد شاگرد مکتب جندیشاپور بوده ، سهل است دنباله آن تا قرن چهارم هجری قمری امتداد یافته و پس از ظهور نوابغ بزرك علم طب میتوان گفت طب اسلامی (با توجه باینکه ریشه واساس آن مکتب جندیشاپور بوده) رونق یافته است.

۲ـ نکات تاریخی سرزمین‌های مفتوحه پس از رحلت پیغمبر اسلام ص

پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) و اختلاف بین جانشینان آن حضرت و نتیجهٔ بین قبائل عرب که منجر به جنگ‌های چندی گردید ، باتوجه بدانکه پادشاهان ساسانی دعوت پیغمبر اسلام (ص) را نپذیرفته ونتیجه این امرحمایت بعضی قبائل ازخسرو پرویزوبرخی ازامپراطوری روم شرقی شد، دامنه اختلافات داخلی در ایران بروز کرد.

پیغمبراسلام (ص) بسال دوازدهم هجری قمری (مطابق با ٤-٦٣٣ میلادی) رحلت فرمود. ابوبکر و پس از وی به ترتیب عمربن خطاب وعثمان بن عفان وسپس علی بن ابیطالب (ع) به خلافت رسیدند.

در دوران خلفای راشدین لشگر کشیها برای اسلام آوردن کشورهای مجاور و ملل و اقوام شروع شد . در زمان خلافت خلیفه دوم این لشگر کشیها بصورت کشور گشائی جلوه گر وسرزمین های مصر و شام و ایران بوسیله اعراب مفتوح گردید وسرداران بزرك اسلامی آن دوران بمانند عمروبن عاص فاتح مصر وسعدبن ابی وقاص فاتح ایران تا آن‌جا که توانستند درمسلمان نمودن ساکنین کشورهای مفتوحه کوشا وجاهد بودند. عده معتنابهی ازساکنان سرزمین ایران بدین اسلام متدین گردیدند، جز مردم حیره که درحال مسیحیت ماندند.

نتیجه پیشرفت سریع لشگریان عرب سقوط شهرها و ایالات ایران یکی پس از دیگری شد وچنانکه از صحائف تاریخ مستفاد میگردد ، جنوب ایران و بین النهرین وپس ازآن شهرها وایالات ایران همه بتصرف اعراب درآمد وقسمت های مهمی ازآنها ویران گردیدند. فقط جندیشاپور (چنانکه درقسمت اول این کتاب آمد) ازخرابی مصون ماند.

درباره علل شکست سپاهیان ایران در برابر اعراب در دوران خلافت خلیفه ثانی گذشته از اعتقاد و ایمان کم‌نظیر تازیان و آنکه اگرسپاهی به شهادت برسد جایش در بهشت و اگر توفیق یابد دین اسلام گسترده خواهد شد ، وضع ناهنجار و اختلاف در ایران ومتنعم بودن وخوشگذرانی شاهان آخرساسانی (وشایددورنگی بعضی ازسران و سطلعین ایرانی) و سایر علل واسبابی که اگر بخواهیم بذکر همه این عوامل بپردازیم مطلب بدرازا کشد، منجربه‌شکست ایران‌شد. فقط‌میگوئیم که همه این عوامل دست‌بدست هم‌داده تاآنکه‌شاهنشاهی‌ساسانی‌منقرض گردید، مضافاً بدانکه آل‌نعمان نیز برحسب امر خلیفه درجنگ‌دخالت کرده و کار را تقریباً یکسره کردند.

توضیح آنکه عدم کفایت یزدگرد وجهالت هرمزان از یک طرف ونیروی کم نظیر اعراب از طرفی سبب شد که هرمزان دستگیر و او را زنجیر کردند و به مدینه نزد عمربردند وچنانکه درتواریخ مسطوراست هرمزان با همان لباس فاخر به‌خدمت خلیفه‌رسید. خلیفه دستور داد البسه فاخره را ازتن وی بیرون‌آوردند ولباس‌زندانیان بوی پوشانیدند. خلیفه از او سؤالاتی کرد. هرمزان چون میدانست مرگ در انتظار اوست از ترس برخود لرزید وبندرت سخن گفت . سپس جرعه آبی خواست ولی از نوشیدن آب امتناع کرد. خلیفه از اوسؤال کرد چرا آب نمینوشی؟ هرمزان درپاسخ گفت : «میترسم که آب زهرآلود باشد و یا اینکه درموقع نوشیدن‌آب ازقفا سرم را با خنجر جدا کنند». خلیفه گفت تا آب‌را بنوشی در امان هستی. هرمزان آب را روی زمین ریخت. عمر ابتدا خواست او را بکشد ، اما حاضران درخواست کردند که وی را (هرمزان) به‌دین اسلام دعوت کند . وی (هرمزان) قبول کرد و مسلمان شد و درمدینه ماند و بعدها یکی ازمشاوران خلیفه شد.

ازآن پس ایالات ایران یکی پس ازدیگری بتصرف سپاهیان تازی درآمد و نتیجةً تمام ایران مسخر عرب گردید ویزدگرد سوم در مرو بدست آسیابانی کشته و بدین‌طریق طومار شاهنشاهی ساسانی‌پیچیده‌شد .

پس ازآن براثرلشکرکشیها، فتحهای پی‌درپی نصیب مسلمین شد که از سند

تا جبال پیرنه ادامه داشت ، بدین معنی که شاهنشاهی ساسانی و جمع متصرفات آسیائی روم شرقی و از سمت غرب تمام شمال افریقا وازطرف شرق تا سند و ازشمال تا جبال قفقاز بتصرف مسلمین درآمد که درحقیقت امپراطوری بزرك اسلام بدین نحو تشکیل گردید . بنابراین جمیع اقوام وملل مغلوبه ساکن این امپراطوری خواه ناخواه یا مجبور بودند، بزبان عربی تکلم کنند و یا آنکه حداقل باین زبان آشنا گردند . مطلب برسرهمین نکته اساسی است که پس از غلبه عرب برملل و اقوام زبان قوم غالب در سرزمینهای مفتوحه رایج گردید وطبیعی است که کتب و نوشته ها هم به زبان عربی بود .

در میان اقوام وملل مغلوبه اغلب علاوه برآنکه مذهب اسلام را قبول کردند، زبان رسمی آنان نیز عربی شد ، بنحویکه زبان اصلی خودرا فراموش کردند . درمیان اقوام و ملل مغلوبه که اسلام آورده بودند و آشنائی بزبان عربی داشتند ، ملل و اقوامی زبان اصلی و مادری خود را نگاهداشتند که یکی از این کشورها و اقوام ایران و ایرانی بود . اما قوم ایرانی علاوه براینکه زبان وادب خود را محفوظ داشت، سهل است تغییراتی نیز در زبان عرب پدید آورد . این نکته و بسیاری از مسائل و عوامل مهمه دیگر که درتاریخ تمدن ایران و اسلام بچشم میخورد، سر بقاء قوم ایرانی وزبان پارسی وسنن وآداب ایرانی میباشد، مضافاً بدانکه عده زیادی ازایرانیان براثر حمله عرب راه مهاجرت پیش گرفته بطرف هندوستان رفته و در آنجا با آداب و سنن و زبان ایرانی باقی ماندند، که عده معتنابهی از پارسیان کنونی هند میباشند .

همانطور که قبلاً متذکر گردیدیم، گرچه خوزستان به تصرف عرب درآمد ولی جندیشاپور و این مرکز علمی بزرك بدون اندك خرابی باقی ماند و استادان این دانشگاه بتدریس و افاده علم طب درآن مشغول بودند .

نگارش سطور بالا ازنظر روشن شدن مطلب وسایرموضوعاتی که بعداً خواهد آمد بسیار ضروری بنظر رسید .

۱ـ وضع طب وتاریخ آن در دوران جاهلیت

حال ببینیم دردوران قبل ازاسلام (دوران جاهلیت)، آنگاه که . شاهنشاهی ساسانی برقرار بود، وضع علوم وخاصه طب چه صورتی داشت.

اصولاً در جاهلیت عرب مردم این سرزمین چیزی نداشتند که بتوان بدان نام علوم نهاد . معلومات و اطلاعات آنها بسیار ناچیز بود و تعداد کسانی که سواد خواندن و نوشتن داشتند ، بسیار محدود بود و آنچه که میدانستند دهان بدهان به آنان نقل گردیده بود . این اطلاعات در زمینه نجوم و دامپزشکی و طب بود . آنچه که از معلومات اعراب مربوط در این مبحث نگارش مورد درمورد علوم مختلفه در شبه جزیره عربستان میباشد . مثلاً در مورد نجوم و دامپزشکی اطلاعات آنان عموماً از بابلیان است . ضمناً فقط متذکر میگردیم که درمیان قوم عرب آنچه که دراین زمینه درعربستان رائج بود، یابهتر بیان داریم اطلاعات بسیار مختصری از همان بابلیان و صابئین که در میان اعراب بمانند یهودیان ونصاری دراقلیت قرار داشتند،بوده است .

اما اطلاعات عرب ازطب همانطور که دربالا مذکور افتاد بسیارکم وناچیز بود . بطورخلاصه علم‌طب دراین دوران ازاوراد وعزائم ،جهت‌راندن‌علل بیماریها، که بعقیده آنان اجنهٔ وشیاطین بودند ، میباشد . آشنائی آنان به بعضی داروهاوخواص گیاهان (عقاقیر) وبعضی شربت‌ها وحجامت وداغ کردن (کَیّ[1]) وبعضی اوقات‌قطع اندامها با آهن (کارد یا چاقو) و آتش انجام میبافت.

اعراب بـه مانند بسیاری از اقوام قدیم بیماریها را ازضرر و آزار و زیانهائی میدانستند، که ازارواح خبیثه بانسان میرسیده وبرای ازبین بردن آن یعنی بیرون راندن آن علل به راندن شیاطین واجنه میپرداختند وتمام هم آنها این بود که این ارواح

---

۱ ـ از مثل معروف عرب « آخرالدواء الکی» استنباط میشود که آخرین درمان نزدعربان داغ کردن بوده است .

خبیثه را از خود دور گردانند. آنگاه که پس از ذکر اورادو ادعیه وعزائم واذکار توفیق می‌یافتند، خودرا بسیار موفق میدانستند.

بهر حال آنچه که بیشتر بحقیقت نزدیک است و از خلال صحائف تاریخ مستفاد میگردد، آنکه عربان ریشها و زخمها وقرحه های متعفن را بامواد ضد عفونی و بیماریهای مسریه را بشکل قرنطینه دوران (ازقبیل دود دادن وجدا کردن بیمار) و مشمع گذاردن وپیچیدن وفتیله در زخمها درمان میکردند. بازهم‌ازنگاه به‌تاریخ بطور کلی چنین برمیآید که اعراب جاهلیت وصدر اسلام این قبیل درمانها را که در بالا مذکور افتاد، ازمصریها گرفته باشند. چنانکه ضدعفونی و مـــــومیائی کردن بظن قوی نزدیک به یقین میتوان گفت ما خوذ از مصریها بوده است.

۴ـ مبانی واصول‌طب دراین دوران

مبانی واصول طب دراین دوران بمناسبت آنکه:

اولاً مسلمین ومخصوصاً ساکنان شبه‌جزیره عربستان‌آشنائی بدان نداشتند، (چنانکه‌آمد) اصولاً ازبهره وافی دراین باب محروم بودند؛

ثانیاً اطباء معتبر و مهم سرزمین عربستان از فارغ التحصیلان جندی شاپور محسوب میگردند؛

ثالثاً سایر اطباء وآشنایان باین‌علم، درسرزمین های مفتوحه بمانند مصر وشام وایران وآسیای‌صغیرعموماً‌تعالیم‌یونانی داشتند. طب‌اسلامی‌نیزبهمان‌وضع‌سابق یعنی طب دانشگاه جندی شاپور بود(منتهی نکته یانکاتی‌بدان اضافه گردیده‌بود) تا آنکه دوران ترجمه درتمدن اسلامی پیش آمده است.

بنابراین موضوع مهم مزاج[۱] و نسبت بیماریها به چهارمزاج وارکان وعناصر وامثال آن که بیشتر یادگار طب یونان وایران و بعضی قسمت‌ها مربوط بـه هند میباشد، درسرزمین های مفتوحه درمیان پزشکان و اشخاصی که بنام طبیب مشهور

۱- Tempérament

بودند، بمیزانی رایج وجاری بوده‌است. این موضوع رادرقسمتهای دیگر باشرح اعمال ونظرات پزشکان دوران اسلامی را پس ازدوران ترجمه مفصل خواهیم نگاشت.

وضع درمان در این دوران غیر از درمان های ابتدائی که توسط مردم بومی و یا اطباء بسیار ساده عربان انجام می‌یافته، سایر پزشکانی که از جندی‌شاپور فارغ‌التحصیل شده بودند، ازروی معلومات طبی پزشکان و استادان جندی‌شاپور بوده‌است.

از آن گذشته در سایر شعب طب از قبیل جراحی و داروشناسی و امثال آن ها نیز بشرح ایضاً آنچه که مربوط به‌عربان بوده، تماماً ابتدائی ولی معلومات آن دسته از پزشکان تربیت‌یافتهٔ مکتب جندی شاپور در سطح بالاتر قرار داشته است. منابع و مآخذی که در بارهٔ علم طب و تاریخ آن درمیان اعراب دوران جاهلیت وابتدای اسلام میتوان بدانها اشاره نمود، ازروی آثار شاعران وقرآن کریم می‌باشد.

درمورد تشخیص بیماری ها و اینکه چه بیماریهائی درسرزمین عربستان شیوع داشته، چیزی که بکارآید دیده نمیشود. فقط لوسین لکلر[۱] در کتاب تاریخ طب اشاره‌ای ازقول مسعودی کرده که درموقع هجوم حبشی‌ها بعربستان ممکن است آبله وطاعون در این شبه جزیره ظاهر شده باشد. نکته‌ای که احتمال قوی دارد که آبله در آن صفحات وجود داشته آنکه این بیماری از بیماریهای خیلی‌قدیمی بوده وقبل ازاسلام هم پزشکان از وجودآن اطلاع داشتند.

درآن دوران برضداستسقا، ادرارگیری مرسوم بوده، بدین معنی که برگ‌سنا[۳] برای اولین بار در داروسازی و داروشناسی وارد گردیده است.

اعمال جراحی کـه در جاهلیت و صدر اسلام انجام می‌یافته عبارت بود از: اعمال جراحی بسیارکوچک و حجامت و داغ کردن (اگر حجامت وداغ کردن را جزء اعمال جراحی صغیر محسوب بداریم).

۱- تاریخ طب تألیف لوسین لکلر ج ۱ ص ۲۲

۲- Lucien Leclerc (Histoire de la Médecine).

۳- Cassia Lanceolata = Séné

در نزهت‌القلوب و عجائب‌المخلوقات تعدادی از احادیث دربارهٔ دستورهای طبی به‌تواتر نقل‌شده است که نمیتوان برای آنها ارزش‌علمی‌معتبری‌قائل شد.

از سعدی شیرازی حکایتی است که یکی از شاهان ایران طبیبی برای درمان بعربستان نزد پیغمبر اسلام (ص) فرستاد. طبیب دوسال در عربستان بود کسی بوی سراجعه نکرد. طبیب نزد پیغمبر(ص)رفت و گفت: «من به‌این سرزمین برای‌درمان آمده‌ام وکسی بمن‌مراجعه نکرده است». رسول اکرم (ص) درپاسخ فرمود: «مردم عربستان عادت دارند که‌تا گرسنه نشوند غذا نخورند وقبل ازسیر شدن دست ازغذا می‌کشند». طبیب گفت: «پس همین امر دلیل سلامت آنهاست». طبیب سجده کرد و ترک خدمت گفت.

۵ـ سوختن کتابهای اسکندریه و ایران

ازموضوعات بسیار مهم تاریخی سوختن کتاب‌های اسکندریه وایران میباشد. توضیح آنکه چون عرب درابتدای فتوحات معتقد بود که جز کتاب کریم احتیاجی بکتب دیگر نیست ازاین جهت بسوختن آنها مبادرت ورزید. این امر ابتدا درفتح مصر توسط عمرو بن عاص انجام گرفت.

توضیح آنکه عمروعاص‌پس ازتسلط براسکندریه ودست‌یافتن برذخائرعلمی‌از عمر خلیفه ثانی دستور در باب کتب اسکندریه خواست. عمر درپاسخ عمرو جواب داد: «دربارهٔ کتبی که گفته‌ای اگر درمیان آنها مطالبی موافق فرمودهٔ کتاب خداست که با وجود کتاب خدا ازآن مستغنی هستیم واگر مخالف کتاب خدا است احتیاجی بدانها نیست واقدام به‌نابود کردن آنها بنما».

بشرح ایضاً، درموقع گشودن، ایران عین‌قضیه بالا توسط سعدبن ابی وقاص‌از عمربن‌الخطاب طی نامه‌ای دستور خواست. عمر دستور داد آنها را بآب انداز، چرا که اگر آنها موافق وشامل راهنمائی و هدایت باشد، کتاب خدا ما راکافی و راهنماتر است واگر مایه ضلالت وگمراهی است، خدای تعالی ما را ازآنها بی‌نیاز ساخته است.

بهرحال بـا ملاحظه سطور بالا می‌بینیم که دو تمدن بزرك و ذخائر علمی و کتابخانه های ذیقیمت آن دوران یعنی کتابخانهٔ اسکندریه و ایران بر اثر تعصب شدید دوران خلفای راشدین بامر عمربن‌الخطاب ازبین رفته است و این امر یکی از ضایعات بزرگی است که در این دوران بدانش و علوم که نتیجه و عکس‌العمل آن بعدها مشهود گردیده است.

بعدهاخواهیم دید که علوم درتمدن اسلامی‌عموماً نتیجه زحمات‌دانشمندانی که عموماً غیرعرب بودند میباشد و از این بابت این اقوام را حقی عظیم برتمدن اسلامی است . منتهی اغلب کتب و آثار چه ترجمه و چه نقل و چه تدوین آنها بزبان‌عربی بوده وهمین امریکی از اشتباهات بزرك‌مورخان میباشد که تمدن اسلامی را بنام تمدن عرب قلمداد کرده‌اند درصورتیکه تمدن اسلامی ترکیبی ازتمدن‌های ملل و اقوام مغلوبه توسط اعراب میباشد . همانطورکه درقسمت اول کتاب تذکر داده شد با آنکه تکراران شاید زائد باشد ، ولی بازناگزیر بـه نگارش سطور بالا گردید .

حال ببینیم که این تمدن‌های قدیمی که مایه اصلی تمدن اسلامی‌میباشند به چه نحو در تمدن اسلامی به منصه ظهور و عمل درآمده اند ؟ جواب این سؤال بسیارآسان و آن اینکه درست بعکس آن که عده‌ای از مورخان متذکرگردیده‌اند، قوم عرب ومسلمین فاتح علاوه برآنکه تمدن‌های ملل و اقوام مذکور دربالارا اخذ و اقتباس کرده درآنها مستحیل گردیده‌اند ،که ایرانیان سهم بزرگی دراین امرمهم دارند، خاصه آن که پس از آشنائی عرب با تمدن‌های بالا آنچه که از نقل وترجمه وتدوین علوم درتمدن اسلام آمده عموماً توسط علماء غیرعرب انجام‌یافته است.

۵ـ طب و بهداشت قرآنی واضافات در آن

مقصود و منظور دراین مبحث دستورها و تعالیم طبی قرآنی است که توسط پیغمبر اسلام(ص)درقرآن کریم بدان اشاره شده و پس ازبسط اسلام درمیان اقوام و ملل مسلمان که همه آنها ملزم به اطاعت از تعالیم قرآن شدند اجراگردیده است. بدین مناسبت در

این مبحث نکات لازم را فهرست‌وار متذکر میگردیم و ضمناً اضافه میکنیم که این تعالیم طبی و بهداشتی بعداً با طب ایرانی و رومی و یونانی و هندی و اسکندرانی آمیخته گردیده ونتیجه‌ای که از ترکیب آنها بعمل آمد ، طب اسلامی نامیده میشود با این تفاوت که طب و درمان و بهداشت و شناسائی بیماریها بیشتر از تمدن واطبا غیر عرب بوده است ، چنانکه در قسمت کلیات بتفصیل آمد .

اکنون بپردازیم به رؤس مسائل طبی که در قرآن کریم آمده است :

الف) طب‌النبی ـ آنچه که ازکتاب کریم‌مستفاد میگردد و بعدها بنام «طب النبی» مشهور شده از قرآن و فرموده پیغمبر اسلام ص است ، منتهی بعدها شارحین ومفسرین (وباحتمال قوی صاحب نظران و مطلعین باذوق و محدثین و اشخاص‌مطلع از احادیث واخبار و شاید نساخ وکتاب) بدان اضافاتی کرده‌اند .

دستورهای قرآن‌علاوه بردرمان، برای‌پیش گیری‌بیماریها نیزبوده است. طریقه و روش پیغمبر اسلام (ص) درمورد بیماریها بسیارقابل‌توجه است، چرا که فرمود : «هیچ درد و بیماری بدون معالجه نیست» . در آن دوران درمان بیماریها با سه وسیله سهم‌عمل‌میگردید که‌عبارت بودند ازروغن‌مالی[1] ، نیشترزدن[2] ، وداغ کردن[3] که در میان این سه عامل روغن مالی‌را برتر ازهمه‌بود ، ولی استعمال سایر داروها را نیز بی‌نتیجه‌نمیدانستند .

پیغمبر اسلام (ص)باعقیده وایمان راسخ برای شفا دادن بیماران بحس‌لامسه توسل میجست و تشخیص ومعالجه بیماریها را متصرد . بعلاوه بموجب فرموده‌های پیغمبر اسلام (ص) در امردرمان بیماران عصبی وروحی‌شواهد ونظائری دیده‌میشود که بعدها اثردر روحیه بسیاری‌ازپزشکان مؤمن باقی گذارده است. رسول‌اکرم (ص) قرائت ایات قرآن را جهت تقویت روح بسیار توصیه میفرموده است .

در میان درمانها روغن مالی از همه مهمتر بنظر میرسد و برای بستن خون

۱– Onction ۲– Incision

۳– Cautérisation

برگهای سوخته پاپیروس و برضد استسقا[1] ادرارگیری و برضد نقرس حنا[2] استعمال میگردیده است. باید دانستسنا[3] برای اولین بار در دارو سازی وطب دراین دوران وارد گردیده است.

ب) حال برویم بر سر سایر مطالب طبی و بهداشتی ماخوذ از قرآن کریم و تعالیم پیغمبراسلام (ص) که در صدر اسلام وپس ازآن درمیان مسلمین بسیار متداول بوده و چون مسلمانان درکمال ایمان بـه قرآن کریم اعتقاد داشتند، این دوسانها و معالجات و یا پیش گیریها و خلاصه احکام قرآنی را طابق النعل بالنعل مجری میداشتند، مضافاً بدانکه چنانکه‌آمد پس از رسول اکرم (ص) اضافاتی بدان شده و همانطور که گفته‌شد بنام «طب النبی» میباشد.

«اَلعِلمُ عِلمانْ عِلمُ الاَبدان وعِلمُ الاَدیانْ» ـ ایـن مطلب گفتهٔ پیغمبر اسلام (ص) است و ازآن بخوبی مستفاد میگردد که علم مربوط به بدن برعلم دین مقدم آمده است. چنانکه نظامی گنجوی‌شاعرنامدار ایرانی گوید :

«پیغمبر فرمود علم علمان علم الابدان وعلم الادیان»

پس مقدم شناختن علم طب بر علم دین در اسلام بسیار آشکارا آمده است.

اکنون به نکات مهمه ماخوذ از طب قرآنی میپردازیم.

ج) در مورد بهداشت بدن و پاکیزگی (طهارت) ـ موضوع خوردن و باندازه صرف کردن غذا و آشامیدنی وخواب و استراحت و استحمام و غسل که بسیار مورد نظر محققان طب میباشد، در ایات و سوره‌های قرآن کریم حقایقی را آشکار مینماید که بسیاری ازموضوعات بهداشتی ازآن استخراج میگردد. «... کلوا واشربواولاتسرفوا ان الله لا یحب المسرفین» یعنی[... ای فرزندان آدم ازنعمتهای خدا بخورید وبیاشامید واسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان‌را دوست نمی‌دارد» (آیه ۳۰ ازسوره اعراف ـ قرآن کریم).

فرمودهٔ نبی اکرم(ص) «اَلمِعدةُ بیتُ کُلِّ داءٍ وَ الحِمیةُ راسُ کُلِّ دَواءٍ»

۱ـ Ascité ۲ـ Henné ۳ـ Sené=Cassia Lanceolata

یعنی [معده خانه تمام دردها وپرهیز بهترین داروهاست] ، میرساند که تا چه پایه در مورد بهداشت غذا توجه شده است.

درطب النبی آمده است که : « شُرْبُ اَلْالبانْ مَحْضُ الایمانْ » یعنی [آشامیدن شیرها از ایمان است].

ایضاً در موارد دیگر در باب نوشیدن شیر جهت سلامتی بدن مخصوصاً اطفال تأکید بلیغ آمده است.

درقرآن کریم شیردادن به کودك توسط مادر دوسال تمام تأکید گردیده است. « وَالْوالِداتْ یُرضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنْ ... الی‌آخر آیه» یعنی [مادران باید دو سال کامل فرزندانشان را شیر دهند . . .] (سوره بقره آیه ۲۳۳- قرآن کریم).

درباب اسراف در خوردن گوشت نیز تأکید است که زیاده روی در آن‌نشود. ازعلی‌امیرالمومنین (ع) است که‌فرمود: «لاتَجْعَلوا بُطُونَکُمْ مَقابِرَ الحَیَوانات» یعنی [شکم خود را گور حیوانات قرار ندهید]. این مطلب میرساند که قاعدةً اسراف در خوردن گوشت نشود.

بشرح ایضاً در مورد نمک دستورهائی داده شده است.

در مورد استحمام و غسل (مخصوصاً غسل های واجب) پیغمبر اسلام (ص) خواسته است: اولاً مردم را به پاکیزگی سوق دهد و ثانیاً اعراب را با نظافت آشنا کند که خواص آن برهمه کس‌پوشیده نیست. در قرآن کریم غسل و طهارت بدن در بسیاری از آیات آمده است که شرح و ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

باید دانست که اعراب فاتح در ابتدای امر اصولاً قدمی برای وسعت دادن بـه علوم و یا تکمیل علوم ایرانیان برنداشتند. تنها منابع و مأخذ معلومات آنها درباره علم‌طب در دوران جاهلیت همان بود که بیان گردید. بعدها براثرتعالیم پیغمبر اسلام (ص) بمناسبت دستورهای اکیدی که درباب طهارت وبهداشت وسایر

تأکیدات بلیغه که درباب تندرستی داده شده بود ، قدمی فراتر نهاده شده که پس از آن اعراب براثر اختلاط با اقوام و ملل مختلفه ازتمدن آنها و نتیجةً ازطب آنها استفادات کامل کردند.

اما موضوع آب که در اسلام از مطهرات است، جای هیچگونه بحثی در آن نیست ، چراکه در قرآن کریم استفاده ازاین‌ماده برای زائل کردن کثافات ونجاسات در بسیاری از آیات سوره‌های قرآن آمده و تصور نمیرود به شرح آن احتیاجی باشد .

درمورد صفات آب آشامیدنی و انتخاب آب گوارا بشرح ایضاً در طب النبی اشاراتی گردیده که تقریباً بمانند عقاید و نظرات امروزی است .

درمورد پاکیزگی (طهارت) موضوع بسیار مورد نظر پیغمبر اسلام (ص) بوده که بمسلمانان تأکید بلیغ فرموده است.

استحمام و غسل و وضوگذشته ازآنکه اصولاً برای نظافت و پاکیزگی‌بوده در اسلام واجب گردیده‌است. برای آنکه مردم بدان عمل کنند ، مخصوصاً درموقع نماز پاکیزگی کامل می‌باید رعایت شود. «یا ایهاالذین آمنوا اذا قمتم‌الی‌الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی‌المرافق‌امسحرائرومعکم وارجلکم‌الی الکعبین . . . **الی اخرالایه» یعنی [ای اهل ایمان چون خواهید برای نماز برخیزید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا برآمدگی پا مسح‌کنید. .] (آیه پنجم از سوره مائده قرآن کریم)** .

تأکیداتی که در اسلام درمورد غسلهای واجب آمده و دوری از زن‌درمواقع قاعدگی، تمام ازنظر پاك کردن‌بدن ازپلیدی‌ها وکثافات‌میباشد. موضوع غسل های واجب چه برای مرد و چه زن پس از نزدیکی با یکدیگر و یا برای زن پس ازپاك شدن از قاعده و یا وجوب وضو بنحوی که در قرآن کریم آمده است علت غائی آن پاکیزگی و طهارت میباشد. «یسئلونك عن‌المحیض قل هواذیً فاعتزلوا النساء فی المحیض ولاتقربوهن حتی یطهرن . . . الی آخرالایه» یعنی [و سؤال کنند تو را از عادت شدن زنان بگو آن رنجی است برای زنان در آن حال از مباشرت آنان دوری

کنید تا آنکه پاک شوند. الخ] (آیه دویست و بیست و یکم سوره بقره قرآن کریم).

از طرفی شرایط مربوط به آب برای وضو و غسل و استحمام آنطور که در قرآن آمده، اگر بدان نحو عمل گردد، کاملاً طبق موازین بهداشتی است.

در مورد بهداشت مو و کوتاه کردن آن و بهداشت دهان و مضمضه و گرفتن ناخن و استعمال حوله و شانه و مسواک و امثال آن که در میان مسلمانان رایج است نتیجه اوامر اولیه پیغمبر (ص) بوده است.

«ثلاثه لیس له الاشتراک المشط والمندیل والمسواک»

یعنی [در سه چیز اشتراک جایز نیست اول شانه دوم لنگ (قطیفه ـ دستمال) سوم مسواک.

در خاتمه این مبحث اضافه می کنیم که دستورهای بهداشتی چه فردی و چه اجتماعی و احکام قرآنی در مورد شرب و اکل و توجه بعدم اسراف و ترضیع طفل به مدت دو سال چنین مستفاد میگردد که از صدر اسلام و پس از آن درمیان مسلمین مجری گردیده که تا کنون نیز ساری و جاری است.

باز متذکر میگردیم که معلومات عرب قبل از اسلام بسیار ناچیز بوده و این مطلب از ادبیات عرب جاهلیت بخوبی مستفاد میگردد که علم طب ارزش چندانی نداشته است، منتهی بواسطه وجود عده‌ای از اطباء کلیمی که در بلاد مختلفه عربستان سکونت داشتند ومعلومات طبی آنها از توراة اخذ شده بود، نظرات مربوط به بیماری شناسی برای آنان تازگی داشته و نتیجةً با این نظرات آشنائی یافته‌اند.

از خلال اشعار و ادبیات دوران جاهلیت عرب از امروءالقیس و لبید و نابغه ذبیانی به نکاتی برخورد میکنیم که جسته گریخته ازبعضی درمانها و بیماریهاصحبت شده است. چنانکه امروءالقیس که در قرن ششم پس از میلاد مسیح میزیسته از بیماریهای عصبی ناشی از الکل رنج میبرده ویاآنکه لبیدبن ربیعه شاعر دوران جاهلیت که اسلام را نیز درک کرده از افرادی جربی با پوستهای کثیف نا پاک ترک خورده نام میبرد.

بشرح ایضاًنابغهٔ ذبیانی وطرفةبن العبد که قبل از اسلام وفات یافته نکات طبی و تشبیهاتی در اشعار خود آورده‌اند .

د) در مورد بیماریها و زیانهای حاصله از سگ - چنانکه میدانیم در جهاز هاضمه سگ طفیلی است بنام اکینوکوك گرانولوزوس[۱] که شکل نابالغ آن بر اثر معاشرت انسان و آلودگی غذا با این حیوان آدمی را بـه کیست هیداتیک[۲] مبتلی می‌کند . از آن گذشته بیماری هاری نیز اگر در سگ پیدا شود قابل انتقال بانسان است و این مطلب پس از هزار وچند صد سال توسط دانشمندان کشف گردیده و در آن دوران احتراز ازاین حیوان وعدم معاشرت باآن ازواجبات بوده ، بعلاوه براثرلیسیدن سگ و آغشته کردن ظروف انتقال بیماری از حیوان بانسان بعمل میآید . گذشته از آن بیماریهای دیگری ازقبیل جرب[۳] وبعضی انواع کچلی[۴] و شپش از سگ به‌انسان سرایت می‌کند . که‌شرح همه آنهاباعث تطویل مقال خواهد شد .

ه) درمورد حرمت گوشت خوك وبعضی حیوانات - صریحاً درقرآن کریم آمده‌است که خوردن گوشت مرده وخوك وخون حرام است .«انّما حَرَّم علیکُمْ المیتَةَ والدّمَ وَ لَحْمَ الخنزیروما اُهِلّ بهِ لِغیرِاللهِ فَمَنِ اضْطُرّ غَیر باغٍ ولاعادٍ فلا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنّ اللهَ غَفورٌ رّحیم » یعنی [بتحقیق حرام گردانید خدا برشما مردار وخون وگوشت خوك را و هرچه را کـه باسم غیر خدا کشته باشند ، پس هرکس بیچاره و محتاج شود درصورتی که بآن تمایل نداشته و باندازهٔ سدرمق نیز تجاوز نکند براوگناهی نخواهد بود که بقدر احتیاج بخورد بدرستی کـه خدا آمرزنده و مهربان است] (آیه یکصد وهفتاد و دو سوره بقره قرآن کریم) . این مطلب دیگر جای شبهه برای شخص نمیگذارد که گوشت حیوان مرده وخون و گوشت خوك حرام شده است .

بدیهی است خوردن گوشت حیوان مرده مولد بسیاری از بیماریهاست

۱– Echinocoque granulosus

۲– Kyste Hydatique

۳– Gale

۴– Teigne

و علاوه برآن گوشت حیوان زده شده (مقصود حیوانی است که با ضربه توسط چوب و غیره کشته شده باشد) نیزحرام میباشد. «حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیز وما اهل لغیرالله والمنخنقه والموقوذه و المتردیه والنطیحه ... الی آخرالآیه» یعنی [حرام شدگوشت بوشماسردار وخون وگوشت خوك وآن کشته اگر بنام غیرخدا بکشند و آن را که خفه کنند وآن حیوانی که بخبه کردن و چوب زدن یا ازبلندی افکندن یابشاخ زدن بهم بمیرند... الخ] (آیه سوم سوره مائده قرآن کریم).

بطورخلاصه حیوانات بدو دسته تقسیم گردیده است. اول حلال گوشتان دوم حرام گوشتان. بشرح ایضاً درمورد ماهیها نیزآمده است که گوشت ماهیهای فلس دار حلال وآنان که بی فلس میباشند حرام می باشد.

بطورکلی آن دسته از ماهیها که ازگوشت ماهیهای کوچك و امثال آنها تغذیه می کنند حرام و سایر دسته ها حلال می باشد.

و) درمورد مشروبات الکلی - درمورد شرب مشروبات الکلی ونهی مردم از استعمال آن نیز از موضوعاتی است که احتیاج به بحث در آنها نیز درحقیقت توضیح واضحات میباشد، چراکه اکنون نیز علمای طب وبهداشت پی به مضرات الکل (بهر صورت وشکل واسم) پرده‌اند و ما محتاج بتذکر جمیع عوارض حاصله از این سم مهلك درجمیع جهازها واندامهای بدن نمی بینیم. مشروبات الکلی درشرع اسلام حرام است «کل مسکر حرام».

تاریخ استعمال مشروبات الکلی بسیار قدیم است. آنچه ازتواریخ مستفاد میگردد آنکه شراب درجاهلیت عرب و در ایران و روم و یونان استعمال میگردیده است.

مضرات الکل برقدما مجهول نبوده. درتوراة آمده است آنکس که اول دفعه مو را کاشت حضرت نوح (ع) واول کسی که مضرات الکل رادانست بازحضرت نوح (ع) بود. در اسلام که شراب بلقب «ام الخبائث» ملقب شده ازآن نظر بوده که مضرات آن خوب شناخته شده است وچنانکه میدانیم درموقع فریضه نباید آدمی مخمورباشد.

«یا ایها الذین آمنوا لاتقربوالصلوة وانتم سکاری ... الی‌آخرالایه» یعنی [ای‌اهل ایمان هرگز درحال مستی بنماز نیائید ... الخ] (آیه چهل ودوم‌ازسوره نساء قرآن کریم). و باز در جای دیگر درقرآن مجید آمده است:

«یَا اَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا اِنَّمَاالْخَمْرُ وَالْمَیْسَرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ‌لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» یعنی [ای اهل ایمان شراب و قمار و بت‌پرستی و تیره‌های گرو بندی (که رسمی در جاهلیت بوده) همهٔ اینها پلید و از عمل شیطان است ازآن دوری کنید تارستگار شوید] (آیه هشتاد ونهم از سوره مائده قرآن کریم). باز آمده است «اِنَّمَایُرِیدُالشَّیْطَانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی‌الْخَمْرِوَالْمَیْسَرِ وَیَصُدُّکُمْ عَنْ ذِکْرِاللهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» یعنی [شیطان قصد آن دارد که بوسیلهٔ شراب و قمار میان شما عداوت و کینه برانگیزد، تا شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس آیا ازآن‌دست برنمیدارید] (آیه نودم ازسوره مائده قرآن کریم). اما همین شراب در موقع احتیاج وضرورت وبدستور طبیب برای مریض شرب آن مانعی ندارد.

بهرحال این‌چندشاهد ازنظر روشن‌شدن مطلب مربوط به‌الکل‌خواری ذکرشد که نهی از استعمال آن دراسلام آمده است وتا امروز این حکم جاری است و ازاین جهت می‌بینیم که تعالیم اسلامی کاملاً مطابق با اصول بهداشتی است.

ز) در مورد ختنه (ختان) - باید دانست که آداب ختان در میان مصریان و کلیمیان ازقدیم و بشرح ایضاً درکشورهای افریقا نیز رایج بوده واین امر را یکی از امتحانات نوجوانان و انتقال آنها را ازصباوت به شباب میدانستند.

میگویند اول کسی که عمل ختان‌را شرعاً درمیان قوم خود رواج داد، ابراهیم پیغمبر (ع) بود. پس از وی سایر انبیاء بنی‌اسرائیل به‌پیروی از وی‌درمیان کلیمیان آن را مجری میداشتند.

در اسلام ختان یکی ازسنن و آن را بمانند پیامبران سلف بر مؤمنین امر و

تکلیف شده وتوصیه گردیده که هرچه زودترطفل ختنه گردد. (نزد یهود روز هشتم تولد عمل میشده است).

امروز درباب ختنه عده‌ای از متخصصین فنی معتقدند که از نظر آزادی رأس آلت ونبودن فاصله بین غلاف ورأس آلت که احتمال جمع شدن ونمو و رشدمیکربها میگردد، بسیار نافع است.

ح) در ازالهٔ مو (تنویر) ـ موضوع ازالهٔ مو ازقدیم‌الایام در تاریخ طب‌اقوام و ملل آمده است. این امر در میان ایرانیان و یونانیان و رومیان رواج داشته که ابتدا از یونان و سپس به روم سرایت کرده است. در روم موکن جزو ابزارکار سلمانیهای رومی بود. قدما ازالهٔ مو ویا کندن آن را از نظر زینت عمل می‌کردند. رومیان موی صورت و سینه و بازو و زیر بغل وزیر ابروهارا میتراشیدند. اصولاً زنان رومی از موی بدن تنفر داشتند.

این مختصر ازآن جهت آمد که تاریخچه‌ای ازاین عمل دانسته شود. بعدها در اروپا این امر کم کم متروك ویا آنکه کمتر شد، اما ازاله مو در میان مسلمانان عادت گردیده است.

۶ـ خلاصه‌ای از طب قرآنی

بطور خلاصه طب قرآنی را با مطالعهٔ این کتاب آسمانی میتوان به سه فصل بزرك (طب، بهداشت، نگاهداری سلامتی و تندرستی) تقسیم نمود.

فصل اول در مورد موضوعات زیر است بدین شرح: پیدایش آدمی که ترقی و توسعه و رشد ونمو را شامل است (تشکیل نطفه و مشیمه وجنین و دوران تکامل آن در رحم زن تا بدنیا آمدن کودك) و طرز پرستاری و شیر دادن کودك وتشریح و وظایف الاعضاء و بیماری شناسی (علل و اسباب و بیماریهای مخصوص آدمی و معرفةالنفس و روان پزشکی و رابطه بین بیماریهای جسم و جان) و درمان اعم از درمانهای مخصوص و یا دستورهای دیگر ومرك و معاد؛

فصل دوم در مورد موضوعات بهداشتی است بدین شرح: توجه به بیماریها

و پیش گیری آنها و بهداشت و سلامتی شخصی (لباس و استراحت و بهداشت مو و غذا وخوراك ودقت درشرب واكل)وبهداشت اجتماعی [منزل وتوجه به بیماریهای مسریه و اتفاقات وبیماریهای عمومی و واگیری (اپیدمی ها)]؛

فصل سوم در مورد موضوعات و وسائل سلامتی وتندرستی است بدین شرح : دقت در غذا و خوراك و عدم اسراف در آن ها واجتناب از خوردن گوشت های مضره حیوانات (چهار پایان) و الکل و توجه به بهداشت در موضوعات جنسی (رابطه بین زن و شوهر واجتناب از معاشرت و مباشرت با زنان غیر مشروع و بهداشت تناسلی) و سایر موضوعات از قبیل ختان (ختنه) و روزه و تطهیر و استراحت و امثال آن ها و بهداشت اجتماعی (غسل و دفن و کفن و ضد عفونی نمودن مرده و امثال آن).

۷ـ نظری اجمالی به غذاوگیاهان‌وحیوانات شبه جزیره عربستان

باید دانست که سرزمین عربستان ازنظرمحصولات وگیاهان ورستنیها بآن‌اندازه که درسرزمینهای مفتوحه بچشم میخورد، چیزی که چشم گیر باشد وجود نداشته است.

ازگیاهان داروئی و میوه‌ها وغلات آنچه که دراین‌سرزمین بود (یا آنکه از خارج بـه آنجا ارمغان آورده شده) عبارتند از خرما وگندم و جو و ذرت و برنج و قهوه وسدر[1] (که ازآنها صمغ عربی[2] می گرفتند) و مرکلی[3] و مورد[4] وفلوس[5] ودارچین[6] و کندر[7] وکنجد[8] (ازروغن آن استفاده میشد) وکما (دنبلان کوهی)[9] وتاك (که از آن نبیذاز کشمش می‌ساختند) و زیتون و انار و سیب و زردآلو وبادام و هندوانه و پرتقال و لیمو و موز و نیشکر (که بظن قوی نبطیان ویهودیان اینگونه درختان ومیوه‌ها را از شمال آورده بودند)، دیده میشده است.

۱– Epine de Christ

۲— Gomme arabique

۳– Myrrhe de la Meque

٤— Myrte

٥– Casse

٦— Canelle

۷– Encens

۸— Huile de Césame

۹– Truffe

غذای اصلی درعربستان پس از گوشت شترخرما وشیربود. ازخرما نوشابه نبیذ تهیه می کردند. هسته آن را سائیده بشکل نان بهشتر میدادند.

نخل از خارج عربستان به این سرزمین آمده است.

از مطالب دانستنی آنکه در عربستان ادویه معطره وجود داشته وعطر سازی می کردند.

تعدادی ازپرندگان بمانند عقاب و باز وشاهین وقوش وجغد و کلاغ وهدهد و کاکلی و کبوتر و کبک و ازحیوانات اسب و شتر وخر وسگهای نگهبان وشکاری وگربه و میش و بز را باید نام برد، که ازگوشت بعضی از پرندگان و حیوانات تغذیه بعمل میآمده است.

باید دانست که در عربستان مار و افعی وجود داشته است. درسفر اشعیاء در تورية از آنها سخن رفته است. هرودت نیز سخن از وجود مار بالدارعربستان (که درهیچ نقطه وجود ندارد) درکتاب خود آورده است. اسب و شترعربستان از حیوانات بسیار مشهور بود که از همه حیوانات این سرزمین معروفتر میباشند.

چنین بنظر میرسد که استر پس از تاریخ هجرت باین سرزمین راه یافته است.

این شرح مختصر از نظر روشن شدن وضع غذا و زندگانی اعراب در دوران جاهلیت بود، تا آنکه حق مطلب از هر نظر ادا گردد که بعداً پس از لشگرکشیها وکشورگشائی ها آنچه که درتمدن اسلامی مخصوصاً در مورد طب اسلامی خواهیم دید، روشن گردیده که ازسایر کشورها بهامپراطوری اسلام رسوخ یافته است. چنانکه در مورد قهوه و زیتون و موز و نیشکر و بسیاری از میوه‌ها هم باید دانست که از شمال وجنوب وغرب و حبشه بهشبه جزیره عربستان وارد شده است که شرح مبسوط درباره تمام این مطالب خارج از حوصله کتاب است.

۸ـ اطبا دوران جاهلیت تا اواسط نیمه اول قرن دوم هجری قمری

اکنون مختصری از اطبا دوران جاهلیت تا اواسط نیمه اول قرن دوم هجری یعنی پزشکان جاهلیت و دوران خلفای راشدین وبنی‌امیه نام‌میبریم وباملاحظه‌شرح حال ومعلومات آنان میزان وضع علم طب و تاریخ آن آشکار میگردد.

قبلاً متذکر میگردیم که پس از روی کار آمدن بنی‌امیه، طب وشعب‌مربوط بدان علاوه برآنکه رونقی در دوران آنان پیدا نکرده ، سهل است تقریباً بهمان وضع دوران جاهلیت بود. دلیل این موضوع بسیار واضح وآشکاراست ، چراکه درزمان خلفای بنی‌امیه بچند علت‌علم‌طب نمیتوانست ترقی‌داشته باشد ویاآنکه نظرات‌جدید دراین علم آشکارگردد :

اول آنکه اصولاً بنی‌امیه جز قوم عرب به هیچ‌عنوان اقوام دیگر را بحساب نمیآوردند و اقوام غیر عرب را تحقیر میکردند ؛

دوم‌آنکه‌چون‌آنان‌پیوسته‌به‌جنگهای داخلی وکشمکش با بنی‌هاشم وکشور گشایی و فتوحات سرزمین های دیگر مشغول‌بودند ، ممکن نبود آن سکون و آرامشی را که برای بسط علم طب لازم است،در دوران آنان وجود داشته باشد ؛

سوم آنکه بنی‌امیه هنرمند وهنرودانش‌را فقط درقوم وزبان عرب میدانستند و آن عبارت از فصاحت و بلاغت زبان عربی وقوم عرب بود وبس ؛

چهارم آنکه طب و بـه مورد عمل گذاردن آن و درمان را خلفاء بنی‌امیه عموماً از نظر صحت و سلامت خود میخواستند ؛

پنجم آنکه‌بنی‌امیه‌درمورد علم‌طب ودرمان بعلت‌غرق‌درهوی وهوس‌وعیاشی اطبا را فقط برای منظورهای بالا میطلبیدند ؛

ششم آنکه عموماً اطباء بنی‌امیه برای اجراء مقاصد شخصی وکشتن مخالفان دستگاه خلافت بودند؛

هفتم آنکه عده‌ای از اطباء دوران بنی امیه روسی بودند.

بدین جهات و بجهات دیگرکه ذکر همه علل آن باعث تطویل مقال گردد،

نمیتوان برای دوران بنی‌امیه درباره علم طب توقع آنرا داشته باشیم که ترقی و یا آنکه اقتباساتی از سایر ملل و اقوام داشته باشد. بعلاوه جندیشاپور هنوز درمنتهای عظمت علمی خود بود وچون اقوام غیر عرب این دستگاه بزرك علمی را اداره میکردند، خلفا بنی‌امیه توجه به جندیشاپور نداشتند. فقط می‌توان گفت احتمال دارد که از وجود دانشمندان رومی و یونانی درسرزمین‌شام استفاداتی بعمل آمده و آنهم بیشتر برای شخص خلیفه بوده وبس.

اغلب خلفا بنی‌امیه در مسائل و امور دینی‌سهل‌انگار بودند و بدین‌مناسبت عموم مسلمانان بانظرنفرت بدانها مینگریستند وهمین امریکی ازعوامل مهم‌انقراض خلافت آنها گردید. از طرفی خلفای اموی عرب بودن و فصاحت و بلاغت در زبان عربی و شعر و خطابه را برجمیع علوم و فنون ترجیح میدادند. این موضوع نیزیکی دیگر از اختلافات‌بین‌مسلمانان واقعی ودستگاه خلافت بنی امیه گردید، بنحوی که فاصله زیادی بین دمشق و شهرهای مدینه و مکه ایجاد کرد. بعلاوه فاجعه کربلا و شهادت حسین بن علی (ع) (۱۰ محرم ٦۱ هجری قمری مطابق ۱۰ اکتبر ٦۸۰ میلادی) توسط دستگاه یزیدی (خلافت یزید از ٦٤-٦۰ هجری قمری مطابق ٦۸۳-٦۸۰ میلادی) و فرستادن سربازان به مکه معظمه و سوختن خانه کعبه (ربیع‌الاول ٦٤ هجری قمری مطابق‌اکتبر ونوامبر ٦۸۳ میلادی)همه‌دست‌بدست‌هم داده و نفرت و روی‌گردانی مسلمانان را از خاندان اموی و نتیجهٔ انقراض آنان را تسریع کرد.

درمیان‌خلفای‌اموی‌دمشق‌عمربن‌عبدالعزیز(۱۰۱-۹۹ ه. = ۷۲۰-۷۱۷ م.) و ولید (خلافت ۹٦-۸٦ هجری قمری مطابق ۷۱۵-۷۰۵ میلادی) وضعشان باسایر خلفای اموی متفاوت بود، مخصوصاً ولید که از نظر روشن بینی و توجه به علم وضع خاصی داشت.

نفوذ تمدن یونانی و اسکندرانی در دمشق به مناسبت نزدیکی با انطاکیه است و دانشمندان این ایالت بزرك اسلامی بیشتر مسیحیان بودند.

از خاندانهای بزرك دانشمندسرزمین شام [(خاندانسرگیوس)سرجیوس[1]] را باید نام برد که درآن تنی چند دانشمند بوده وبه تدریس اشتغال داشتند که در آن سرزمین مکاتب ومدارس چندی تأسیس کرده بودند، اما هیچوقت بپای مکاتب ومدارس انطاکیه و اسکندریه نمیرسید.

در مورد علوم مختلفه فلسفی وکلامی و الهیات آثاری دراین سرزمین مشاهده میگردد ، مخصوصاً آنکه از خلال صحائف تاریخ مباحثات فراوانی بین رهبانان و رؤسای مسیحی بـا مسلمانان روشن میشود ، اما در مورد علم طب اثر یا آثاری پر ارزش مشهود نمیگردد.

چنین بنظر میرسد که قسمت عمده فرهنگ یونانی وارد بـه سرزمین شام از جندیشاپور بوده است.

این وضع تا دوران خلافت اولین خلفای بنی‌عباس ادامه‌داشت ، بااین تفاوت که خلفای بنی‌امیه ازوجود مرکزعلمی جندیشاپور استفاده‌ای نمیکردند، درصورتیکه منصور خلیفه دوم عباسی برای درمان خود کراراً از جندیشاپور طبیب در خواست کرده است، که شرح آن ضمن قسمت اول کتاب آمد.

ابن ابی‌اصیبعه درباب هفتم از کتاب تألیفی خود «عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء» شرح حال اطبا دوران جاهلیت وصدر اسلام را برشته تحریر درآورده که بنظر میرسد از القفطی و وی نیز از ابن جلجل اندلسی اقتباس کرده است . اینک خلاصه‌ای از آن را ازنظر خوانندگان کتاب میگذرانیم:

۱) **حارث فرزند کلده** ـ سردسته این اطبا **حارث بن کلده** (حارث فرزند کلده ثقفی طائفی) میباشد که ازفارغ‌التحصیلان دانشگاه جندیشاپور و یا باصطلاح عرب از متخرجین این دانشگاه میباشد . وی پس ازاتمام تحصیلات به عربستان رفته وقبل از بعثت رسول اکرم (ص) به طبابت میپرداخته و معروف است کـه خدمت

۱— Sergius

پیغمبر اسلام (ص) را کرده و یک بارهم حضور انوشیروان پادشاه ساسانی باریافته است.[1]

۱- ابن ابی اصیبعه درشرح حال حارث گوید: وی ازمردم طائف (ازشهرهای عربستان) بود و در ایران تحصیل طب و در همین سرزمین طبابت کرده و به داروها و دردها آشنائی داشت و زمان رسول اکرم (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان و علی بن ابیطالب (ع) و معاویه را درک کرده است.

روزی معاویه ازحارث سوال کرد طب چیست؟ حارث گفت: طب یعنی ازم (گرسنگی، پرهیز). عمر خلیفه دوم از حارث پرسید دوا چیست؟ حارث همان جواب را داد.

وقتی سعدبن ابی وقاص بیمار شد و رسول اکرم (ص) بعیادت وی رفت و فرمود حارث را بخواهید که وی مردی طبیب است. حارث گفت وی (سعد) بیمار نیست. دستور داد صبحانه‌ای مرکب ازخرما و شیر پخته باو بدهند. سعد آنرا خورد و بهبود یافت.

درمانهای زیادی از حارث نقل گردیده و معروف است که اطلاعات دقیق بر مزاج و عادات قوم عرب و انتخاب خوراکیها داشته است.

میگویند که با خسرو انوشیروان مباحثه و گفتگوهائی کرده است.

روزی خسرو بوی اجازه داد که بخدمت برسد. وی بسیار راست و با استقامت دربرابر کسری ایستاد. کسری پرسید تو کیستی؟ جواب داد: صنعت و کار من طب است. سپس کسری پرسید تو عرب هستی؟ جواب داد: من از اعراب اصیل و مرکز عربستانم. کسری گفت اعراب با جهالت و نادانی احتیاج به‌طبیب ندارند، زیرا علاوه بر جهل غذاهای خوبی ندارند که بخورند. حارث گفت: اگر موضوع چنین است که میگوئید، بنابراین به افرادی که جهل آنان را برطرف وآنسان را به استقامت وادار و بدنهای آنان را اداره و اخلاط را تعدیل کند و دردهای آنان را تشخیص دهد، بیشتر محتاجند.

پس از آن سؤال و جوابهای زیادی بین خسرو و حارث در مورد کودک و ناله کردن وی و اخلاق و سجایای عربان و فصاحت و بلاغت و نسب (انساب) و فضائل و سپس از مزاج و اخلاط و پرهیز و تداخل غذا و سوء هضم و تخمه و حمام و مستی وخواب و بیداری و غذا و دارو و سلامت و بهداشت و شراب وگوشت و میوه‌ها وگلها و

←

چنین شهرت دارد که حارث در ایران فوت کرده و درهمین سرزمین هم بطبابت مشغول بوده و ازپرتو بزرگان ایرانی حق‌العلاج های کلان وذیقیمت دریافت داشته

→

بقولات وسبزیها وشرب واکل (بطورکلی) و بینائی (نورچشم) وطبایع چهارگانه ومباشرت با زنان (جوان وپیر) وصفات آنان بعمل آمد.

از حارث حکایات زیادی درعیون‌الانبا نقل گردیده است. بشرح ایضاً کلمات صغار و کوتاهی آمده است بدین شرح:

«هرکس بخواهد عمر طولانی کند، شام خود را دیر بخورد و غذاهای ظهر خود را زود میل کند وقروض خودرا سبک و با زنان کمتر نزدیکی کند ودرموارد ضرورت و ناچاری دارو بخورد و امثال آنها».

عده‌ای از ناقلان علوم درباره حارث راه غلورفته‌اند که شرح همه روایات آنها ازحوصله این کتاب خارج است.

مطالب بالا خلاصه‌ای ازشرح حال حارث است که درعیون‌الانبا ابن‌ابی اصیبعه آمده است.

معروف است که حارث بر اثر آنکه زنش صبحگاهان مشغول پاک کردن دندانهایش (خلال) بود بروی خرده گرفته و چنین تصور کرده بود که زنش صبحانه خود را خورده است. بعداً معلوم شد که بقایای غذای شب را براثر بی‌مبالاتی ونشستن دندانهایش که درخلال آنها قرار داشته پاک میکند. زن درنظرحارث بی‌انضباط تلقی گردید. ویرا طلاق داد. زن بزوجیت یوسف ثقفی درآمد که از او پسری بنام (حجاج) بدنیا آمد.

چنین معروف است که حجاج‌را سوراخ مقعد بازنبود و با عمل جراحی سوراخ باز شد. حجاج پستان مادر و پستان زن دیگری را نمیگرفت. مادر بسیار پریشان حال بود. معروف‌است شیطان بصورت حارث بر او نمایان‌شد ودستوری چنین بوی داد که روز اول بزغاله سیاهی‌را بکش وخونش‌را دو روز بطفل بخوران و روزسوم بز نر سیاهی را ذبح کن و خونش را به کودک بخوران. آنگاه ماری‌را بکش و او را در دهان طفل بینداز که خونش را بخورد و از آن خون مقداری بصورت طفل بمال. چون این عمل را کردی روزچهارم بچه پستان

←

است. وچون به‌حارث سال‌وجاریه عطا شده بود، حارث آن جاریه را سمیه نام نهاد. شوق دیدار وطن برحارث غلبه کرد وبه طائف آمد و پس از آنکه اسلام آورد بامر رسول اکرم (ص) بیماران نزد وی برای علاج میرفتند.

حارث پس از مراجعت از جندیشاپور بزرگترین طبیب عرب گردید. پیغمبر اکرم (ص) بوی عنایت کامل داشت و چون وی اسلام آورد، بیماران مسلمان نزد وی میرفتند و پیغمبر (ص) یاران و دوستان بیمار خود را برای درمان و مشورت نزد وی میفرستاد.

وفات حارث درحدود سال‌سیزده هجری‌قمری‌مطابق ٦٣٤ میلادی اتفاق افتاد.

حارث فرزندی نداشت و فرزندان وی پسر خوانده‌هایش بودند. یکی از این پسر خوانده‌ها نضر نام داشت.

۲) **نضرفرزند حارث** ـ دیگر ازاطبای این‌دوران نضر فرزندحارث میباشد که از علم طب بهره مختصری داشته و به علوم فلسفه و حکمت نیز کمی آشنا بوده و دوران پیغمبر اسلام (ص) را درك کرده است. معروف است که وی با رسول اکرم (ص) کینه مخصوصی داشته و علاوه بر آنکه چنین دشمنی و کینه‌توزی با پیغمبر اسلام (ص) داشته، ازطرفداران ابوسفیان پدر معاویه بوده است.

از وی شاهکار ویا درمانهائی که قابل ذکرباشد، درکتب تواریخ و تراجم دیده نشده است ونمیتوان هم منتظر بود چراکه طبیبی قابل نبوده است.

وی‌نزد پدرش‌حارث‌طب‌را آموخته‌است. حارث ازفارغ التحصیلان‌جندیشاپور

→

خواهد گرفت. مادر این کار را کرد و بچه زنده ماند.

گر چه این حکایت بیشتر بافسانه شبیه است، اما از نظر آن که حجاج مردی شقی و ظالم از آب درآمد، شقاوت وظلم وی را به‌این عمل که درکودکی برایش پیش آمده میدانند.

حجاج بسال نود وپنج هجری قمری مطابق ۷۱٤ میلادی فوت کرد.

بود و بدین مناسبت باید گفت که او نیز شاگرد مکتب جندیشاپور است . فقط از خلال صحائف تاریخ چنین مستفاد میگردد که وی بیشتر به‌عنوان طبیبی‌عادی بوده که ازطب مختصر بهره‌ای داشته و نزد ابوسفیان و معاویه محترم بوده است.[1]

۳) ابن ابی رمثه تمیمی ـ وی از اطبائیست که در زمان رسول خدا (ص) طبابت میکرده و معروف است بیشتر به جراحی و اعمال دستی میپرداخته است. این مطلب گفته **قطب‌الدین لاهیجی** است، ولی عده‌ای‌معتقدند که وی درطبابت‌وجراحی چندان مهارت نداشته است.

ابن ابی اصیبعه نقل ازدیگران گوید : وقتی ابن‌ابی‌رمثه بخدمت پیغمبر اسلام (ص) رسید و بین دو کتف آن حضرت مهر نبوت را دید به‌حضرت رسول (ص) گفت من طبیب هستم اجازت فرما تا آنرا معالجه کنم . پیغمبر (ص) بوی گفت : تو دوست من هستی و طبیب من خداست .

ایضاً سلیمان بن‌حسان اندلسی معروف به ابن‌جلجل گوید : پیامبر خدا(ص) میدانست که ابن ابی‌رمثه خوش دست است ولی عالم و طبیب حسابی نیست لذا باو فرمود تو خوش دستی وطبیب من خدا است.

---

۱ ـ ابن‌ابی اصیبعه گوید : نضر فرزند حارث بود. بمانند پدر بمسافرتها رفته و با مردم فاضل وحکیم‌وعلما نشست و برخاست وبادانشمندان مکه وکاهنان بمطالعه و اشتغال بعلوم فلسفه و حکمت آشنائی داشته است. طب را از پدر آموخته و باابوسفیان در دشمنی با رسول اکرم (ص) همکاری و همگامی و نسبت به رسول اکرم (ص) زیاده از حد کینه و حسد داشت وآنحضرت را آزار فراوان میداد، تا شاید از قدر ومنزلت اوبکاهد ونزد اهل مکه آن حضرت را سبک و بخیال خود آرا و عقاید رسول خدا (ص) را تخطئه کند . وی بعلت شقاوتی که‌داشت‌نمیدانست، با اراده خداوندی‌ستیزگی‌نشاید. سپس‌ابن‌ابی اصیبعه‌مقایسه‌ای کم نظیر بین رسول اکرم (ص) و نضر نموده و حق مطلب را بخوبی ادا می‌کند.

ابن ابی اصیبه گوید : که نضر در جنگ بدر کشته شده است.

٤) **عبدالملک کنانی** ـ عبدالملک فرزند ابجر کنانی (ابحر) از اطبا دانشمند و ماهری بود که در اوائل امر در اسکندریه اقامت و در این شهر بتدریس اشتغال داشته‌است. بدین معنی که پس‌ازپزشکان نامدار اسکندرانی (که‌ذکرآنها گذشت) و فتح اسکندریه بدست مسلمانان،ابن ابجر توسط عمربن عبدالعزیر مسلمان گردید. چون خلافت به‌عمر بن‌عبدالعزیز رسید (صفر سال ۹۹ هجری قمری مطابق باسپتامبر ۷۱۷ میلادی) و حوزه تدریس از اسکندریه به انطاکیه وسایر قسمت‌ها منتقل‌شد، عمر بن عبدلعزیز عبدالملک را خواست و ویرا طبیب مخصوص خود کرد. عمررا اعتمادی فراوان به ابن ابجر بود.

از گفته های وی است:

«تا ممکن است آدمی درد را تحمل کند نباید دارو بخورد ؛ معده به منزله حوض بدن است و رگها به منزله راههای آب به حوض میباشند و هرچیز سالم در این حوض وارد شود، طبعاً سلامتی‌را همراه خواهدبرد وهرچیز بدی‌ببدن وارد گردد، کسالت وبیماری آرد» (نقل از عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبیه).

چنین بنظر میرسد در میان تمام اطبائیکه در این فصل ذکر آنها آمد و بعداً میآید عبدالملک کنانی و حکم دمشقی از همه برتر بوده و خدماتی نسبت به مردم و طب کرده‌اند.

۵) **ابن آثال طبیب دمشقی مسیحی** ـ وی از اطباء سده اول هجری قمری و در شام معروف و طبیب مخصوص معاویه بود. میگویند ریاست اطبا دمشق را عهده‌دار و پیوسته با معاویه بمانند مصاحب و نیز محرم اسرار وی بوده است. آنچه از تواریخ مستفاد میگردد، آنکه چون ابن آثال محرم اسرار و رازهای معاویه بوده بدستور خلیفه اموی دشمنان و مخالفان وی‌را مسموم‌میکرده،چنانکه ابن ابی‌اصیبعه بدین موضوع اشاره کرده است.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الابنا و بشرح ایضاً سایر مورخان نوشته‌اند که

ابن‌آثال درعلم خواص‌ادویه ید طولانی داشته وترکیب‌سموم‌را بخوبی میدانسته و هرگاه که معاویه تصمیم‌داشت ، جهت صلاح سلطنت خود کسی را شربت، هلاک دهد ، ابن آثال را مأمور این امر میکرده است. از آن گذشته معاویه برای از بین بردن مخالفان خود ابن آثال را به شهرها و دیار دیگر میفرستاد، تا نظر او را تأمین کند . معروف است که حسن بن علی (ع) ومالك اشتر نخعی و عبدالرحمن بن خالد بن ولید از جمله مسمومین بامر معاویه و بدست ابن آثال بوده‌اند.

ابن آثال اطلاع کامل از داروهای مفرد و مرکب و اثرات آنها داشت. معروف است کتابی در ادویه مفرده از یونانی بعربی نقل کرده است.[1]

۱- ابن‌ابی اصیبعه درکتاب عیون‌الانبا آورده است که : ابن اثال طبیب قدیمی عرب و از طبقه ممتاز آن قوم که در دمشق میزیسته و مسیحی بوده است . چون معاویه‌دمشق را گرفت اورا طبیب خویش کرد ، که روزها با وی (معاویه) مصاحب بود. در دوران معاویه عده‌ای از بزرگان اسلام با زهر کشته شدند که بدستور معاویه و به دست ابن اثال انجام گرفت است.

منقول‌است که چون معاویه خواست برای پسرش یزید بیعت گیرد، باهل شام گفته‌شد که‌امیرالمومنین پیر واستخوانهایش پوك‌شده و اجلش نزدیك‌است ومیخواهد برای‌شما‌مردم جانشین معین کند. حال شما چه کسی را میپسندید؟ مردم گفتند عبدالرحمن بن خالدبن ولید برای این کارخوب‌است. چون‌معاویه چنین نظری‌را دانست، ابن‌آثال‌را نزد عبدالرحمن بن‌خالد فرستاد و به بهانه‌ای به‌اوشربت‌عسل تجویز کرد که درآن‌سم مهلك بود و وی‌را مسموم کرد.

پس از مرك عبدالرحمن دربرخوردی که بین عروة بن زبیر و برادرزاده عبدالرحمن یعنی خالدروی‌داد، عروة به‌خالد گفت: آیا ابن‌آثال که عموی ترا کشت آزادش میگذاری ودرمکه با نهایت راحتی راه میروی ؟ این حرف در خالد مؤثر افتاد ، لذا بطرف دمشق رفت و پس از ورود به این‌شهر روزی چند متنکراً دراین شهر بود، تا آنکه روزی ابن‌آثال را درگذرگاهی که درکمینش بود دید و با یك ضربت شمشیر کارش را ساخت . اما کسی او را نشناخت. چون خبر به معاویه رسید گفت قاتل ابن آثال جز خالد کسی نیست . مأموران

←

۶) **ابوالحکم دمشقی طبیب معاویه** ـ وی مسیحی وطبیب معاویه که با ابن آثال سابق‌الذکر معاصر بوده است . معاویه بوی عقیدتی خاص داشت . میگویند بیش از صد سال عمر کرده و پس از معاویه طبابت یزید را نیز عهده‌دار بوده و تا دوران ولید بن عبدالملك حیات داشته است.

ابوالحکم اطلاعات کافی در درمان و داروها داشته و بسیاری از اعمال طبی وی یاد داشت گردیده است. درترکیب ادویه مهارتی داشته و اعتماد معاویه بوی بدین مناسبت بوده که عموماً برای اغراض خود ویرا مأمور میکرده است.

ویرا فرزندی است بنام حکم دمشقی که او نیز طبیبی نسبةً مطلع بوده است.

۷) **حکم دمشقی** ـ فرزند ابوالحکم میباشد که در دمشق طبابت میکرده و بمانند پدر در دستگاه معاویه وخلفای بعد از او بوده است. پس ازفوت پدرجانشین وی شد و همانطورکه در بالا آمد طبابت پدر و پسر بیشتر طبابت دستوری خلفای بنی‌امیه بود. حکم روزی با پسرش در دمشق بدر دکان حجامت گری رسید و دید مردم جلوی دکان وی گرد آمدند . چون حجام آنان را دید بمردم گفت راه دهید ، این شخص حکم طبیب با پسرش میباشد . حکم دید که حجام رك باسلیق مردی را زده و رك را زیاد باز کرده وچون رك باسلیق آنمرد روی شریان او قرار داشته و حجام نتوانسته است درست رك را ببندد ، بشریان آنمرد سرایت کرده است . حکم

→

معاویه خالد را یافته و او را نزد معاویه بردند. معاویه باو گفت : خدا بتو جزای خیر ندهد که طبیب مرا کشتی. خالد درپاسخ گفت: آری من مأمور را کشتم ولی آمر هنوز زنده است. شخص دیگری که باخالددرکشتن ابن آثال شرکت‌داشت، مردی بنام نافع بود. معاویه اورا گرفت و دستور داد که یکصد تازیانه باو زدند وخالد را بحبس انداخت ودیه مقتول (ابن‌آثال) که دوازده‌هزار درهم بود بدهد. شش‌هزار درهم را به بیت‌المال داد و شش‌هزار درهم دیگر را خود برداشت.

از حکایت بالا اخلاق و مقام ابن‌آثال درطب و طبابت بخوبی معلوم میگردد.

اقدام کرد و با داروها و اعمال دیگر پس از چهار روز خون را بند آورد. وی طبق گفته ابن ابی اصیبعه یکصد سال عمر کرده است.

۸) **عیسی بن حکم دمشقی** - وی طبیبی دانشمند بوده و به‌مسیح شهرت‌یافته است و با هرون‌الرشید خلیفه عباسی معاصر بود. اینکه گفته میشود دانشمند بوده از آن نظر است که وی در اواخر حکومت بنی‌امیه و اوائل عباسیان بوده که دوران ترجمه و توجه به علوم پدیدار شده و عیسی را سهمی از نظر استفادات طبی و علمی بوده است.

وی‌را تالیفی (کناشی) درباره «منافع الحیوان» است. عیسی تاسال ۲۲۵ هجری قمری مطابق با سال ۸٤۰ میلادی حیات داشته است.

ابن ابی اصیبعه درشرح حال وی حکایات چندی از درمان‌هایش درباره‌یکی ازکنیزان هارون‌الرشید و دیگران درکتاب خود نقل‌نموده که میرساند درطب ماهر و از خواص داروها بسیار مطلع بوده است.

۹) **تیاذوق طبیب**[1] (ثیاذوق) - وی طبیبی دانشمند بود و در اوائل دولت بنی‌امیه میزیست و نزد آنها شهرت و طبابت حجاج بن یوسف ثقفی‌معروف را داشت واعتماد وی‌را بخود جلب کرد وبسیار مورد اطمینان وی(حجاج) بود. وی مسیحی بود.

از ثیاذوق سخنان ومطالب وکلمات‌قصار که‌برای‌حجاج گفته است درتواریخ آمده منجمله به حجاج توصیه کرده که: «گوشت گوسفندان جوان بخور، بدون علت‌دار و نخور؛ پیوسته میوه رسیده تناول کن، غذا را خوب بجو؛ پس از ناهار بخواب و پس از شام ولو پنجاه قدم باشد راه برو».

وی به حجاج سفارش کرد که تا وقتی گرسنه نشده‌ای غذا نخور و هیچگاه و هیچوقت ادرار خود را نگاه ندار و زود زود بحمام برو.

۱— Theodosus

وی به حجاج گفت: «چهار چیز است که عمر انسان را کوتاه گرداند و چه بسا باعث هلاکت گردد اول رفتن به حمام در حال شکم پری و امتلای معده؛ دوم خوردن گوشت قورمه خشک شده؛ سوم آشامیدن آب سرد در حال ناشتا؛ چهارم نزدیکی با پیره زنان.

ویرا با مباشران و مستخدمان حجاج مباحثات و گفتگوهائی است که عموماً به غلبه ثیاذوق برهمه آنها منجر گردیده است.

دستورهای طبی بسیاری به حجاج و پسرش داده که شرح همه آنها از حوصله این کتاب خارج است. وی بسال ۹۶ هجری قمری مطابق با ۷۱۴ میلادی درپنجاه و سه سالگی وفات یافت.

تألیف وی کتابی است بنام «ابدال الادویه» که برای پسرش نوشته و درآن کیفیت حاضر ساختن دارو را ازحیث کوبیدن وشیره کشیدن وقسمتی مربوط به توضیح داروهاست.

۱۰) زینب طبیبه‌بنی‌اود ـ زینب ازچشم پزشکان ودرمیان عرب معروف بود. از وی حکایاتی درباره درمان چشم آمده است.

نگارش شرح حال اطباء دوران بنی‌امیه دراین‌قسمت از کتاب فقط ازنظرروشن شدن وضع طب وطبابت درآن دوران بود، تاآنکه درقسمت های دیگر کتاب مخصوصاً در قسمت «دوران ترجمه» تفاوت علمی وطبی بین دوران‌های مختلف طب اسلامی بویژه خدمات ایرانیان بخوبی روشن وواضح گردد.

قسمت سوم

تاریخ طب در ایران و اسلام از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری قمری

فصل اول

(انقراض بنی امیه - خلافت عباسیان - تمرکز علمی بغداد- خدمات ایرانیان به علوم)

تاریخ طب و طبابت و سیر تکامل آن در ایران و اسلام از نیمه اول قرن‌دوم هجری قمری (انقراض خلافت بنی‌امیه و روی کارآمدن عباسیان) تا اواسط قرن‌سوم هجری قمری که قریب یک قرن تمام میگردد، درایران و مرکز تمدن اسلامی یعنی بغداد متفاوت میباشد.

در ایران میتوان گفت، مکتب جندیشاپور با عظمت و اقتدار خود باقی بوده و از اواسط نیمه اول قرن دوم هجری قمری، که خلافت بنی عباس در بغداد بدست ایرانیان‌مستقر گردید، بغداد کم کم تمرکز علمی یافت. چنانکه درقسمت اول کتاب (کلیات) آمد، پس از درخشیدن ستاره بغداد کم کم مکتب‌جندیشاپور از اهمیت و مقام اولی خود افتاد و این سقوط در سده‌های سوم وچهارم بیشتر محسوس میگردد.

علل وعوامل مختلفی که درافول‌ستاره‌اقبال‌جندیشاپور ومرکزیت یافتن بغداد دخالت داشته، بطور اجمال بشرح زیر است:

الف) بی اعتنائی بنی‌امیه به اقوام غیر عرب و عدم رضایت آنان (مخصوصاً ایرانیان) وعدم توجه خلفای اموی به‌علم و دانش و سرگرم به‌لشگرکشیها و غرق درلهو ولعب وعیش وخوشگذرانی، علت اساسی رونق بازار بغداد گردید، چنانکه شمه‌ای از آن درقسمت دوم کتاب آمد؛

ب) انقراض سلسله بنی‌امیه وروی کار آمدن عباسیان وایجاد شهربغداد بعنوان مرکز خلافت و ارتباط این شهر با جندیشاپور و دنیای متمدن زمان ؛

ج) خدمات ایرانیان مخصوصاً برمکیان به تمرکز علمی بغداد ؛

د) سایرعلل وعوامل موثری که درتمرکز علمی وطبی بغداد بصورت یک دارالعلم بزرك درتاریخ مشهود میباشد ، انتقال میراث علمی جندیشاپور و یونان و انطاکیه واسکندریه به این شهر میباشد .

۱ـ عدم اعتناء خلفای بنی‌امیه به علوم وملل غیرعرب و سرگرم به لشگرکشی‌ها و لهوولعب

در دوران بنی‌امیه دستگاه خلافت کاملاً عربی بود ونتیجه و محصول آن بصورت شعر بامنتهای تعصب بمانند دوران جاهلیت جلوه گری میکرد و بشکل مدح دستگاه خلافت و هجو دشمنان دستگاه صورت تحقق می‌یافت و با دوران بادیه‌نشینی اعراب تفاوت زیادی نداشت، جز آنکه بگوئیم عده‌ای از اعراب از سرزمین عربستان با همان عادات و اخلاق و روحیه جاهلیت به سرزمین شام آمده و در آنجا، سکنی کرده باشند.

علوم و فرهنگی که در دوران خلافت امویان میتوان از آنها نام برد (غیر از شعر وفصاحت وبلاغت زبان عربی) عبارت بودند ازصرف ونحو وحدیث وفقه ومختصری تاریخ نویسی و خطابه وامثال آنها .

چنانکه در قسمت اول و دوم کتاب آمد، زندگی اعراب در دوران جاهلیت از نظر تمدن بسیار عقب افتاده بود، سهل است اصولاً شبیه زندگی نبود، که بتوان بدان نام عقب افتاده گذارد. ازنظر آنکه قبائل بدوی اعراب دائماً بایکدیگر درجنگ بودند، ادامه حیات برای بیمار وضعیف امکان پذیر نبود. اما شعر وخطابه وفصاحت وبلاغت برای آنان بی اندازه پرارزش واهمیت بود وچنانکه آمدارج ومقام علمی رادراین شعبه ازادبیات میدانستند واین نظر که «خداوند زبان عرب را از زبانهای دیگر بهتر آفرید»، ازیادگار آن زمان تا بحال باقی مانده است .

خلفای بنی‌امیه در نظریه بالا علاوه برآنکه بمانند اعراب بادیه‌نشین مومن

ومعتقد بودند ، از سرحد آن گذشته تعصب‌شدید درباره زبان‌عربی واینکه‌جمیع علوم وفنون در زبان تازی است، داشتند.

اصولاً دستگاه خلافت دمشق به‌فرهنگ وعلوم یونانی اعتنائی نداشت وبرای آن‌ها پشیزی ارزش قائل نبود ، درصورتیکه تمدن یونانی و رومی در ایالت شام قبل از تسلط بنی‌امیه نقش بسیار معتبری را ایفاء می‌کرد.

آنچه که بطور اختصار میتوان درباره طب و علوم در دوران حکومت قریب صد ساله امویان (۴۱-۱۳۲ هجری‌قمری‌مطابق ۶۶۱ - ۷۵۰ میلادی) تذکر داد، درقسمت دوم کتاب آمد.

دراین مبحث اضافه می‌کنیم که: اصولاً نمی‌توان انتظار داشت، که خلفای بنی‌امیه توجهی بدانش پزشکی‌داشته باشند وما این مطلب را قبلاً مشروحاً متذکر گردیدیم. درباره دانشمندان علوم الهی فقط میتوان «یوحنای دمشقی[1]» را که به «منصور عربی» مسمی‌بود نام‌برد، که مورد توجه‌معاویه بوده است.

فردی که درمیان بنی‌امیه توجهی به علوم وطب ومعارف یونان داشته خالد فرزند یزید (متوفی بسال ۸۵ یا ۹۰ هجری قمری مطابق با ۷۰۴ یا ۷۰۸ میلادی) بود که به‌علم کیمیا (شیمی) علاقه مفرط داشت.

وی فلاسفه یونان را در مصر جمع و آنانرا به ترجمه کتب کیمیائی و طبی و نجوم یونانی و مصری به عربی امر نمود . شاید این ترجمه‌ها اولین اثر یا آثار ترجمه‌ای که در دوران اسلامی است ، باشند . بدین جهت ویرا به «فیلسوف مروانیان» لقب داده‌اند. و این عمل خالد در دوران بنی‌امیه تا اندازه‌ای چشم‌گیر گردیده است.

بعدها مورخان نام خالدرا باجابر فرزندحیان[2] شیمی‌دان بزرگ اشتباه کرده و اثر یا آثار جابر را به‌خالد نسبت داده‌اند.

۱- Ioannes de Damaskos (Jean de Damas)

۲- Geber

درمورد صنعت کیمیا وکیمیا گری وشیمی درفصل مربوط به‌خدمات دانشمندان اسلامی (مخصوصاً رازی) بیشتر بحث خواهیم کرد، تا حق مطلب اداء گردد.

مطلب دیگری که در دوران خلافت بنی‌امیه در تاریخ دیده میشود، آن‌است که، طبری در کتاب خود آورده که ولید خلیفه اموی بسال ۸۸ هجری قمری (مطابق ۷۰۷ میلادی) جذامیان را از جامعه مردم مجزی کرد و برای آنان خوراك کافی بقرر داشته است، ایضاً برای آنان (جذامیان) بیمارستانی تأسیس کرد، که بنظرمیرسد اولین بیمارستان اسلامی باشد.

اکنون که وضع علوم وطب باشرحی، که قبلاً آمد تا اندازه‌ای روشن‌شد، ببینیم بچه نحو مرکز خلافت از عربستان به‌شام منتقل گردید، لذا میگوئیم:

معاویه بسال ۱۴۰ هجری قمری (مطابق با سال ۶۶۱ میلادی) خلافت اسلامی را در ایلیا (بیت‌المقدس) غصب کرد و مقر خود را به‌دمشق انتقال وبدین نحو خلافت اموی را تشکیل داد واین امریعنی خلافت اموی تا سال ۱۳۳ هجری قمری (مطابق باسال ۷۵۰ میلادی) ادامه داشت.

مرکز خلافت اموی تا سال ۱۰۵٫۶ هجری قمری (مطابق با سال ۷۲۴٫۵ میلادی) در دمشق بود. دراین سال هشام (دوران خلافت ۱۰۵٫۶-۱۲۶ هجری قمری مطابق ۷۲۴٫۵-۷۴۳ میلادی) در بیرون شهر دمشق برای سکونت خود منزلی انتخاب کرد، و ازآن بعد خلفا فقط برای تشریفات مربوط به خلافت بدمشق میآمدند وهمین امر باعث شد، که اعراب از خلفاء بنی‌امیه ناراضی گردند.

پس ازآن در دوران مروان دوم (دوران خلافت ۱۲۷ - ۱۳۲ هجری قمری مطابق ۷۴۴-۷۵۰ میلادی) طغیان لشگریان سوریه وشورش‌خوارج‌عراق درموصل و بشرح ایضاً شورش عده‌ای دیگر در جزیرة‌العرب و فعالیت شورشیان مسیحی همه دست بدست هم دادند، که مروان‌را با مشکل بزرگی روبرو کرد. ازهمه موضوعات بالا مهمتر، مشکل بزرك ایرانیان در خراسان نیز مزید بر علت گردید، که نتیجه آن

کمک بسیار بزرگی به سقوط بنی‌امیه کرد .

چون ایرانیان بر اثر شکست از اعراب از آنان بسیار ناراضی بودند ، پیوسته منتظر فرصت مناسبی بودند ، که جبران مافات‌را کنند . بدین جهت وجهات‌مذکوره در بالا در دوران خلافت اموی با توجه به تبعیض هائی که آنان نسبت بمسلمانان مخصوصاً مسلمانان غیر عرب روا میداشتند ، عدم رضایت عمومی مسلمانان و اعمال خلاف‌اخلاق‌ودوراز‌جاده‌مسلمانی‌ودشمنی‌هاوفجایعی که‌بخاندان‌علی(ع) روامیداشتند وکمک ایرانیان و دوستداران و مؤمنین بخاندان علی‌بن ابیطالب (ع) وتشکیل، گروه‌های مجتمع و مخفی از اقوام و ملل مغلوبه و ناراضی‌ها ، همه دست بدست‌هم داده که حکومت بنی‌امیه‌منقرض گردد . نتیجه آن‌شورش بربنی‌امیه و انتقال خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس گردید .

در خاتمه این مبحث همانطورکه در قسمت دوم کتاب آمد ، اصولاً خلفای بنی‌امیه براثر مغروق بودن در شهوات نفسانی وعدم اعتناء به‌اقوام و ملل غیرعرب وسایر موضوعاتی که در سطور بالا مذکور افتاد ، توجهی بعلوم نداشتند .

معاویه اول.(دوران خلافت ٤١-٦٠ هجری‌قمری‌مطابق ٦٦١-٦٨٠ میلادی) ویزید اول‌فرزندوی(دوران‌خلافت ٦٠-٦٤ هجری‌قمری‌مطابق با ٦٨٠-٦٨٣ میلادی) وعموم خلفای این سلسله جز معاویه دوم (٦٤ هجری قمری مطابق ٦٨٣ میلادی) که‌خلافتش‌قریب شش‌ماه بیش نبود و عمربن عبدالعزیز (دوران خلاف ۹۹-۱۰۱ هجری قمری مطابق با ۷۱۷-۷۲۰ میلادی) و ولید اول (دوران خلافت ۸٦-۹۷ هجری قمری مطابق با ۷۰۵-۷۱۵ میلادی) که از حیث اخلاق و رفتار بمانند سایر خلفاء بنی‌امیه بوده ولی‌مختصر توجهی بعلوم داشتند ، همه بدون استثنا با منتهای قساوت و ظلم حکومت کرده وازهرنوع عمل ناروا ابا نداشتند .

نکاتی چند که درباره دوران خلافت امویان چشم‌گیر میباشد و از دانستن آنها میتوان به وضع اجتماعی و علمی صد ساله حکومت آنان پی‌برد عبارتند از :

۱) آنکه معاویه وجانشینان وی بمانند یک پادشاه نمونه عرب بودند[۱]؛

۲) آنکه خلفای بنی‌امیه در کار لشکرکشی و فتوحات تا آنجا که توانستند کوشش کردند[۲]؛

۱- خلفای بنی‌امیه عموماً شبها را به خوشگذرانی و روابط اجتماعی می‌گذراندند. مثلاً معاویه علاقه تام به شنیدن اشعار وقصه و روایتهای تاریخی داشت و بآنچه که ارتباط با قوم عرب بود، میل فراوان ابراز می‌کرد. پیوسته به خوردن و آشامیدن غذاهای لذیذ و نوشیدنی‌ها می‌پرداخت.

معروف است که درمطبخ وی عده‌ای از آشپزهای رومی خدمت می‌کردند.

یزید فرزند وی (دوران خلافت ۶۰-۶٤ هجری قمری مطابق ۶۸۰-۶۸۳ میلادی) شرب‌خمر می‌کرد و مجلس‌شراب داشت. وی ابزارهای موسیقی‌را بدربار دمشق واردساخت.

ولید وعبدالملک نیز شراب می‌نوشیدند.

معروف است که عبدالملک (دوران خلاف ۶۵-۸۶ هجری‌قمری مطابق با ۶۸۵-۷۰۵ میلادی) چنان شراب می‌نوشید و در شرب چنان افراط می‌کرد، که مجبور بخوردن داروی قی آور می‌شد.

ولید مردی بی بندوبار بود وگفته شده‌که وی عادت داشت، در حوضی ازشراب شنا کند وآن میزان‌شراب‌مینوشید، که‌سطح آن‌معلوم گردد. وی بیشتر درقصوری که درصحراها بود زندگی می‌کرد. جلسات شرابخوری ولید با حضور زنان رامشگر و رقاصه‌ها وخوانندگان وساز وآواز در دربار وقصور وی مطلبی عادی بود.

بشرح ایضاً اغلب خلفای اموی در لهو و لعب و شهوات و غرائز نفسانی مستغرق بودند.

خلفای اموی علاوه بر آنکه قصور اختصاصی و محل هائی برای خوشگذرانی داشتند، دمشق را بصورت یک پایتخت بسیار مجلل و باشکوهی درآورده بودند، که باپایتخت‌های سایر امپراطوریها برابری می‌کرد. زندگی آنان یک‌زندگی شاهانه‌بود واز صورت زندگی‌ساده دوران خلفای راشدین بیرون آمده بود.

←

۳) برقرار کردن خلافت درخاندان اموی، بدین معنی که خلافت را موروثی

→

۲ـ خلفای اموی تا آنجا که توانستند درایجاد و نظم قشون و بحریه بزرك وسلاحهای لازم که برای گشودن کشورها بمانندماوراءالنهر وهندوستان وآفریقای شمالی وجنوب اروپای غربی و تشکیل یک امپراطوری وسیع از جبل‌طارق تا اقیانوس هند و بسط این امپراطوری هرچه‌درقوه داشتند، بمنصه ظهور درآوردند. نتیجه‌آن شد که لشگریان فاتح مسلمان درجمیع سرزمینهای بالا مستقر گردیده و به بسط زبان عربی منتهای جد را کردند.

من باب مثال‌متذکر میگردیم، که نیروهای اموی سه‌بار برقسطنطنیه‌حمله کردند ودرهر سه مورد به‌باروهای شهر رسیدند، اما توفیق تسخیر این شهر را نیافتند.

بشرح ایضاً درتأسیس قلاع مستحکم وپایگاههای نظامی وامثال آن و مستحکم‌ساختن ثغور دمشق و بسیاری ازشهرهای دیگر امپراطوری اسلام منتهای مجاهدت را کردند.

ازسرداران و خدمتگذاران وحکامی که حقی عظیم به‌گردن بنی‌امیه دارند، غیر از عمروعاص سردار معروف اسلام وفاتح مصر وشام و مشاور معاویه باید نام حجاج بن یوسف ثقفی و موسی‌بن نصیر را نام برد.

توضیح آنکه حجاج را حقی عظیم بخاندان اموی است. وی ازاهل طائف عربستان و ابتدا معلم بود. سپس قلم و درس را کنارگذاشت و شمشیر برداشت و بنفع حکومت بنی‌امیه، ابتدا عبداله بن زبیرکه مدت نه سال خلیفه بود بسال ۷۳ هجری قمری (مطابق ۶۹۲ میلادی) ازمیان‌برداشت وعلاوه برآن‌سرزمین‌عربستان‌را آرامش‌بخشید ودرسال ۷۵ هجری قمری (مطابق ۶۹٤ میلادی) عراق را آرام کرد. درحقیقت وی یکی از خدمتگذاران واقعی بنی‌امیه بود.

طارق نائب‌موسی‌بن نصیربسال ۹۳ هجری قمری (مطابق ۷۱۱ میلادی) که ازبربرها بود، ضمن حمله‌ای ازجبل‌طارق گذشت و به اسپانیا رسید، که این امرمقدمه الحاق اسپانیا (اندلس) به‌امپراطوری اسلام میباشد.

غیر از نامبردگان عده دیگری غیر از سرداران و سرگردگان خدمات بسیار معتبری به خلفای بنی‌امیه کردند، که‌ذکر نام و اعمال همه آنها خارج از حوصله کتاب است.

کردند[1] ؛

٤) اقدامات کشوری و مالی[2] و کشاورزی[3] و ساختن ابنیه و عمارات و قصور

۱- آن دسته از خلفای بنی‌امیه که از اولاد ابوسفیان (فرزندحرب فرزند امیه) بودند، عبارتند از معاویه اول و یزید اول و معاویه دوم (٦٤ هجری قمری مطابق ٦٨٣ میلادی) وآن‌دسته که اولادحکم ومروان (حکم‌فرزندان ابوالعاص‌فرزنداميه) بودند عبارتند ازمروان اول وسه‌فرزندش،عبدالملک ومحمدوعبدالعزیز که‌ازعبدالعزیزعمردوم وازعبدالملک هشام ویزیددوم وسلیمان و ولیداول‌وازیزیددوم ولید دوم وازواید اول‌ابراهیم‌ویزیدسوم واز محمد پسر سوم مروان اول مروان دوم معروف به مروان حمار بحکومت و خلافت رسیدند (از ٦٤-۱۳۳ هجری قمری مطابق ٦٨٣-٧٥٠ میلادی).

۲- بنی‌امیه برای تنظیم و ترتیب حکومت خود، دیوانهای عمومی درکشورهای گشوده بمانند شام وعراق وولایتهای دیگر ایجاد کردند، که دفاتر آنها بدواً درشام یونانی ودرعراق و ولایتهای شرقی پهلوی بود.

بدیهی است مردمی که از صحرا برخاسته بودند و اطلاعاتی از کشورداری نداشتند جز آن چاره‌ای‌نبود، که بنحو بالا رفتار کنند. اما در دوران عبدالملک این امر براثر تسلط خلفا برکشورهای گشوده عموماً بزبان عربی‌شد. چنانکه درصحائف بالاتذکر گردیم تعصب فوق‌العاده بنی‌امیه‌مانع آن بود، که زبان غیر عرب در امپراطوریشان متداول گردد. بنابراین باستنهای تعصب و جد زبان عربی جانشین زبانهای اصلی و ملی کشورها شد.

از آن گذشته خلفای اموی امپراطوری اسلام را به نه منطقه که عبارت بودند از شام وفلسطین - مصر - بصره و ایران و سیستان وخراسان وبحرین و عمان - حجاز - کوفه (عراق) - کرمان و ولایتهای‌سرحدی هند - افریقا - ارمنستان - یمن وعربستان‌جنوبی‌تقسیم کردند.

قبل از بنی‌امیه (در دوران قبل ازاسلام و دوران خلفای راشدین تا زمان عبدالملک) درعربستان سکه‌های یونانی و رومی رواج داشت.

عبدالملک در دمشق بسال ٧٦ هجری قمری (مطابق ٦٩٥ میلادی) سکه‌های دینار طلا ودرم نقره ضرب کرد. بعلاوه عبدالملک برای پیشرفت کارها یک رابطه نسبةً منظم‌بین مرکزخلافت و ایالات و ولایات برقرارکرد، که یک‌دستگاه منظم پستی بود وهمه کارمندان

←

وسساجد وامثال آنها[۱].

→

این دستگاه موظف بودند اخبار را از نقاط مختلفه کشور باطلاع او برسانند.

مالیاتی که از مردم گرفته میشد همان زکوة و یا صدقات بود. عده زیادی که جزو سپاهیان اسلام شده بودند، حقوق می گرفتند. بعدها براثر آنکه عده زیادی ازمردم دهنشین به شهرها آمده و امور کشاورزی را رها کرده، تا بخدمت سپاه درآیند ونتیجةً ضرر وزیان به خزانه دولت وارد آمد، آنان را به روستاهایشان برگردانده و مالیاتهائی برزمینها بسته شد.

۳- در مورد کشاورزی و کشیدن کانالها مخصوصاً نهرها (کانال) بین دجله و فرات زمینهای بایری قابل کشت گردید و این موضوع اخیر ازجمله اقدامات حجاج معروف باشد.

۱- اما ساختن ابنیه و آثاری که از خلفای بنی‌امیه در شهرها و سرزمین‌های خلافت آنان ایجاد گردیده بسیار است، که بعضی تا پنجاه سال قبل و بسیاری از آنها تا این زمان نیز باقی است.

مسجد اموی دمشق و قصر سلیمان خلیفه (دوران خلافت از ۹۶-۹۹ هجری قمری مطابق با ۷۱۵-۷۱۷ میلادی) درشهر رمله (اقامتگاه وی) وساختن گنبدها ومنارهها ومساجد دراسپراطوری اسلام از اقدامات خلفای اموی است.

ولید تعمیر و رونق ووسعت دادن به مسجد بزرك مکه وساختمان‌جدید مسجد مدینه و چند مدرسه در سوریه و انتقال گنبد مسی مطلا از بعلبک ازیک کلیسا و نصب آن در مسجد پدرش رادر بیت‌المقدس انجام داد. ازهمه‌مهمترآنکه وی کلیسای یحیای معمدان‌را(تعمیدگر) بصورت یکی ازمساجد معتبره اسلامی‌درآورد.

بطور خلاصه در دوران خلفای اموی بسیاری از کلیساهای رومی تبدیل به مساجد گردیده است.

۲۰- انقراض بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان و ایجاد شهر بغداد بعنوان مرکز خلافت واحتیاج خلفای عباسی به اطباء جندیشاپور

مقدمهٔ: باید دانست که شورشهای متوالی ساکنان ایالات و ولایات اسلامی وعدم رضایت اقوام وملل مختلفه و روی برتافتن مسلمانان از امویان مخصوصاً ایرانیان و مردم خراسان و مسلمانان و اقوام غیر عرب و بی اعتنائی امویان به اقوام وملل بالا ومستغرق بودن خلفای اموی در لهو و لعب و عیش و عشرت و مخالفت با خاندانهای غیر اموی عرب وبسیاری علل دیگر که ذکرهمه آنها خارج ازحوصله کتاب است ، تمام دست بدست هم داده ، باعث انقراض سلسله امویان و روی کار آمدن عباسیان گردید.

ایرانیان مسلمان آنطورکه انتظار مساوات ازحقوق اجتماعی واقتصادی بااعراب مسلمان را داشتند انتظارشان برآورده نشد، به همین علت ، **مسلمان ایرانی عموماً ، ناامید گردیدند ودرهمه موارد خودرا پائین تر از اعراب میدیدند که پایه و اساس نهضت ضد امویان را ریختند و در ولایات و ایالات حوزه حکومت بنی‌امیه در ایران یکی پس از دیگری این نهضت صورت تحقق بخود گرفت و علم طغیان برافراشتــــه ، که نتیجه آن بانقراض و زوال حکومت اموی منجر شد.**

غیر ازایران سایر کشورهای گشوده شده نیز در انقراض خلافت امویان سهمی بسزا داشتند. درایران اول دفعه «ابومسلم خراسانی» بسال ۱۳۰ هجری قمری (مطابق ۷٤۷ میلادی) شورش خراسان را برپا کرد. وی که عامل عباسیان بود با کمک ایرانیان مخصوصاً کشاورزان ایرانی توانست، داخل مرو گردیده و بر «نصربن سیار» حاکم اموی خراسان غالب آید. ابومسلم پرچمی سیاه که پرچم اصلی پیغمبر اسلام (ص) و درآن دوران شعار عباسیان شده بود ، بدست گرفت و فرماندهی انقلاب را عهده‌دار گردید.

پس از آن درسایر ولایات و ایالات ایران این شورش و انقلاب بر پا خاست وچون ایرانیان منتهای عدم رضایت راازامویان داشتند، ضمناً دردوران آخرین خلیفه اموی مروان دوم معروف به «مروان حمار» در سایر ولایات و ایالات حکومت اموی بمانند

شام و عراق و فلسطین و اندلس و غیر آنها نیز شورش برخاسته بود، مروان نتوانست کاری انجام دهد، نتیجةً ستاره اقبال بنی امیه افول کرد.

اما سقوط مرو پایتخت خراسان درحقیقت ضربت نهائی برعلیه امویان بحساب میآید، چراکه پس از سقوط این شهر مردم سایر شهرها و ولایات جرأت کم نظیری پیدا کرده و یک یک نقاط ایران به این نهضت بزرگ کمک کرد و کار مروان دوم را تمام کردند.

آخرین مرحله‌ای که به‌شکست قطعی مروان منتهی گردید بسال ۱۳۳ هجری قمری (مطابق ۷۵۰ میلادی) است، که خلیفه آخر اموی دست از جان شسته و با سپاه فراوان از حران آمد و درطرف راست رودخانه‌زاب بزرگ (ازشعبات دجله) باقوای دشمن که بسرکردگی «عبداله بن علی» بود مواجه وشکست خورد وایالت بزرگ اموی یعنی شام وشهرهای دیگرپی درپی سقوط کردند. سپاهیان خراسان بسرکردگی عبداله دروازه‌های شهرها راگشودند، فقط دمشق مقاومت میکرد، که آنهم پس ازمحاصره در همان سال (۱۳۳ هجری قمری) سقوط و خلیفه اموی فرار کرد. عبداله عده‌ای به تعقیب خلیفه فرستاد و آنان مروان دوم را در بیرون کلیسای ابوصیر[1] دستگیر کرده وبقتل رسانده و سرش را برای ابوالعباس فرستادند.

ابوالعباس درموقع سقوط مرو درکوفه پنهان شده بود. پس از آنکه سرمروان دوم را سپاهیان عبداله بانشانه های خلافت نزد اوفرستادند، براو ثابت شد، که کارها بروفق مرام اوگردیده است. بدین شکل خلافت از امویان به‌عباسیان انتقال یافت، وقدرت حکومت وخلافت از دمشق بجانب شرق گروید وبدین ترتیب پایتخت جدید ازدمشق به کوفه انتقال یافت که دوران جدیدی درحکومت عربی مشاهده می گردد. موجدین این انتقال حکومت بیشتر ایرانیان مخصوصاً خراسانیها میباشند، که آنان نگهبانان خاص خلیفه شدند. ازآن پس ایرانیان براثر همین خدمات توانستند، مناصب بزرگ ومعتبر را درخلافت عباسیان داشته و صاحب مشاغل مهم و مناصب عالی گردند.

1 – Busiris

امر بیعت مردم باابوالعباس (دوران خلافت ۱۳۲-۱۳۶ هجری قمری مطابق ۷۵۰-۷۵۴ میلادی) درمسجدجامع کوفه روز دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲ هجری قمری (مطابق با ۲۹ نوامبر ۷۴۹ میلادی) صورت تحقق یافت. ابوالعباس تا توانست خاندان بنی‌امیه و کسان آنان را که زنده مانده بودند، کشت و علت آنکه ویرا سفاح (خونریز و جلاد) لقب دادند، همین امر بود.[1]

تنها کسی که توانست جان سالم بدر برد یکی از امویان بود وبس که بعداً شرح آن بیاید.

سفاح درابتدای امر باگروهی ازعلماء دین وفقها مشورت می کرد و ازدشمنی مردم با بنی‌امیه منتهای استفاده را کرد. وی ابتدا در «هاشمیه» در ناحیه انبار[2] که قبلاً آنرا ساخته بود، نقل مکان کرد و دستورهایش بدون چون و چرا اجراء میشد، خاصه آنکه تمام مأموران دستگاه حکومت از بستگانش بودند و تا آنجا که توانست به قتل‌عام های بی نظیر پرداخت.

سفاح برای کارهای خلافت دفتری تأسیس کرد و مقامهای حکومتی ودولتی را باشخاص دلخواه خود سپرد. برای این دفتر یا بهتر بیان داریم دیوان متصدی معین کرد، که همان وزراء عباسی میباشند. در حقیقت پس از خلیفه وزیر جانشین دوم وی بود.

وی در دوران حکومت یا خلافت پنج‌ساله خود پایه های حکومت بنی‌عباس

۱- در تاریخ طبری ج ۳ و ابن‌اثیر ج ۵ آمده است، که ابوالعباس درخطبه اول خود درمسجد جامع کوفه خودرا سفاح نامید، که بعداً همین کلمه‌لقب او شد.

۲- انبار برساحل چپ فرات و اولین منزل تجاری بین صحرا و سوریه قرار داشت وچون درچهار راه سهمی‌واقع شده، بسیار پراهمیت‌بود. انباررا شاپور اول‌بنام «پیروزشاپور» یا«بزرگ شاپور» نام نهاد. بعدها این شهر مرکز روحانیان و زاهدان شد و ماریونان زاهد دراین شهر بود و درهمانجا وفات یافت. پس ازمرگ وی برگورش کلیسائی ساختند. درخارج این شهر صومعه معروف ماریونان (یا دیرالغراب) واقع است که زیارتگاه مسیحیان نسطوری بود.

را مستحکم ، سپس در قصر خود به بیماری آبله فوت کرد.

پس از سفاح «ابوجعفر» (دوران خلافت ۱۳۶-۱۵۸ هجری قمری مطابق ۷۵۴-۷۷۵ میلادی) برادر خوانده بزرگتر وی که ازفرزند کنیزکی بود، دراقامتگاه خویش ادعای خلافت کرد و خود را بلقب «منصور» ملقب ساخت. وی درحقیقت بنیان گذار خلافت عباسیان است وپایه های حکومت آنان را محکم کرد.

متأسفانه منصور از ابتدای خلافت عده‌ای از سرداران و نام آوران ایرانی که خدمات گرانبهائی درتأسیس حکومت عباسی داشتند، بمانند ابومسلم خراسانی وعبداله که بهمت وشمشیر آنان دررونق کار عباسیان سهمی بسزا داشتند، ناجوانمردانه کشت و با این عمل تخم کینه در دل ایرانیان کاشته شد.

از آن گذشته عده دیگر از مسلمانان و از افراد خاندان علی (ع) نیز بدست منصور کشته شدند.

منصور پس از فراغت ازکار دشمنان و مدعیان خلافت زمام امور را بکف گرفت وبه رتق وفتق اموردا خلی و جنگ باروبیان که دشمن دائمی غربی امپراطوری اسلام بود پرداخت.

چنانکه‌آمد مرکز خلافت درابتدای کار عباسیان درهاشمیه بود، اما این محل بواسطه نزدیکی با حوزه متمردان کوفه ونزدیکی به بصره برای خلفاء چندان مناسب نبود، لذا منصورتصمیم به تغییر پایتخت ومقراقامت کرد.

بعلاوه خلفای عباسی اصولاً مایل نبودند، که دمشق مرکز خلافت باشد، بدین مناسبت منصور خلیفه دوم عباسی بجهات مذکور دربالا تصمیم گرفت ، برای خود پایتختی بنا کند وپس از دیدن امکنه مختلفه بغداد[1] را انتخاب کرد.

۱- بغداد شهری قدیمی بود که در زمان بابلیها به نام «بگ - دا - دو» نامیده میشد که بعداً ایرانیان آنرا بمعنای باغ خدا گرفته‌اند.

←

منصور برای شهرت دادن به بغداد و آنکه نام پایتخت در تمام جهان اسلام گسترش یابد ، عده‌ای زیادی از علمای کوفه و بصره از قبیل واعظان و محدثان و نحویان را به شهر بغداد فرا خواند و اینان توانستند از نظراتی رونق علمی به شهر بغداد بدهند .

بعدها در حومه بغداد در دهکده‌ای بنام «کرخ» ، شهر کوچکی بناشد، که محله‌ای از محلات بغداد گردید . ایرانیان بیشتر در این محله سکونت داشتند. در این محله اولین بیمارستان بغداد یا اولین بیمارستان اسلامی بناشد (اگر بیمارستان یامحل اجتماع بیماران جذامی وامثال آنها که در دوران ولیدخلیفه اموی را بحساب نیاوریم)، که شرح آن خواهد آمد . بعدها کرخ بطور قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت و درمدت کوتاهی مرکز تجاری غرب بغداد شد .

در این بیمارستان که تقریباً اولین بیمارستان درتمدن اسلامی میباشد، درحقیقت گاهواره دانشکده پزشکی بغداد گردید ، که اغلب پزشکان نامی بغداد ، منجمله خاندان بختیشوع ودیگران درآن بطبابت وخدمت پرداخته‌اند، که مرکز تعلیم دانش پزشکی بود، تا آنکه بعدها در دوران سلطنت عضدالدوله دیلمی پادشاه بزرک آل بویه

←

باید دانست به توصیه خالدبن برمک ایرانی، منصور بغداد را پایتخت قرار داد و چون خواست آنرا بنا نماید ، از منجم معروف ایرانی «نوبخت» (متوفی بسال ۱۶۱ هجری قمری مطابق با ۷۷۷،۸ میلادی) که زرتشتی وبدین اسلام ایمان آورده بود و ایضاً «ماشاءاله بن اثردی = میشا بن اثری» که ایرانی یهودی بود، نظرخواست وبه توصیه آنان شالوده شهر بغداد ریخته شد وپس ازسه سال شهربصورتی درآمد، که امکان زیستن درآن میسر شد. معروف است که منصور اول دفعه قصر اختصاصی خود را در مرکزشهر قرار داد و مسافت اقامتگاه درباریان باکاخ خلیفه یکسان بود . شهر نیز بوسیله چهاردروازه بترتیب به خراسان وایران ، کوفه وعربستان، سوریه وشام ، بصره و جنوب راه داشت. ادارات و دیوان و قصر اختصاصی در داخل حصار بود. کم کم بازار شهر وسایر ابنیه مورد احتیاج درشهر ساخته شد.

بیمارستان عضدی در آنجا احداث گردید.

شرح کامل مربوط به بیمارستان قدیمی بغداد وسایر بیمارستانها در فصل مربوط به بیمارستان های ایران واسلام را بتفصیل خواهیم دید.

در دوره خلافت هارون الرشید کرخ بنحوقابل ملاحظه ای توسعه یافت وچنانکه آمد، مرکز تجاری غرب بغداد گردید.

پیدایش حومه های جدید درساحل شرقی رودخانه دجله و انتقال مقر خلافت به این قسمت، شهر قدیمی را که منصور ساخته بود از رونق انداخت. معهذا شهر بغداد وکرخ وحومه بغداد و سایر محلات جدید آن جمعاً مرکز بزرگی برای انتشار تمدن اسلامی و نتیجةً علم طب بود.

شهر بغداد غیر ازساختمانهائی که درزمان منصورخلیفه پیدا کرد، خصوصیات زیادی ازآداب و رسوم ایرانیان را در برداشت و ایرانیان با کلاههای دراز زرتشتی و جامه رسمی در دربار حضور میافتند.

خلیفه علاوه براستفاده ازپزشکان ایرانی از سایر دانشمندان مسیحی وکلیمی و غیر عرب نیز استفادات کرده است. بعلاوه مجوسان ایرانی فلسفه هندوستان وچین را بدربار خلیفه ارمغان آورده و در رخنه دادن سایرعلوم نیز سهمی بسزا داشتند.

منصور براثر بیماری سختی که مبتلی شده بود، احتیاج کامل به طبیب یافت که تمام اطباء بغداد ازمعالجت وی عاجز ماندند. برحسب مشورت بامشاوران خود جورجیس (جرجیس) فرزندبختیشوع راازجندیشاپورخواست. وی (جورجیس) منصور را درمان کرد، که شرح کامل آن قبلاً ضمن فصل مربوط به دانشگاه جندیشاپورآمد وهمین امر اولین رابطه طبی بین بغداد و جندیشاپور شد.

پس از منصور سایر خلفا بمانند هرون و مأمون و سایرین از اطباء جندیشاپور استفاده کرده و اطباء دانشمند این مکتب را برای درمان خود به بغداد می خواندند.

وضع بیمارستان اولی بغداد که احتیاج به شرح بیشتری دارد، درفصل مربوط به بیمارستان های اسلامی و ایرانی بعداً خواهد آمد.

بهرحال از اواسط قرن هشتم میلادی (مطابق قرن دوم هجری قمری) دانش یونانی و علوم دیگر به بغداد رخنه یافت و جمیع شعب علوم وطب وفرهنگ اسلامی رونق پیدا کردو همانطور که قبلاً آمد ، خلفای عباسی بنحوی از انحاء چه برای درمان خود و چه از نظرات دیگر دانشمندان جندیشاپور وسایرمراکز را به این شهرخوانده وتوانستند، مرکزیت علمی برای بغداد قائل گردند.

اما بهره کاملی که بغداد درسورد علوم طبی یافته، درابتدا بیشتر ازجندیشاپوربود و این دانشگاه نقش بسیار مهمی در انتقال علوم طبی به بغداد داشت .

بطور اجمال و اختصار مکتب بغداد شاگرد مکتب جندیشاپور و نتیجةً باید گفت که قسمت عمده طب اسلامی درحقیقت نتیجه خدمات جندیشاپوریان و مدیون دانشگاهیان جندیشاپور بوده است.

در این مبحث لازم به تذکر است که محبت های پادشاهان ساسانی بمانند شاپور اول و شاپور دوم وخسروانوشیروان که در نضج و رونق دانشگاه جندیشاپور منتهای کوشش وجد را کرده‌اند ، نقش بسیار مهمی را در زیر بنای دارالعلم بغداد ایفاء کرده است ، که مطالب مهم و معتبر این مقوله را درقسمت اول کتاب متذکر گردیدیم و دیگر احتیاج به تجدید وتکرار مطالب نمی‌باشیم .

بهرحال بغداد میراث خوار علم طب جندیشاپور است . خلفای عباسی عده‌ای از اطباء دانشمند جندیشاپور را به بغداد دعوت کردند و عده دیگری اصولاً در بغداد ماندگار شدند . منصور جورجیس فرزند بختیشوع را که رئیس بیمارستان جندیشاپور بود ، مدت چهار سال در بغداد نگاهداشت و چنانکه درقسمت اول کتاب آمد ، وی بعلت علاقه زیادی که به جندیشاپور (که در حقیقت وطن دوم وی بود) داشت ، ازخلیفه خواست به‌این شهر بیاید تا درکنار پدران ونیاکان خود بخاک سپرده شود . خلیفه اجازه‌داد . وی(جورجیس) شاگردش «عیسی فرزندشهلافا» را برای درمان خلیفه به بغداد فرستاد، اما ازفرستادن بختیشوع دوم فرزندخود به بهانه آنکه ، وجودش در بیمارستان جندیشاپور ضروری بود ، امتناع کرد .

خاندان بختیشوع قریب شش نسل و بیش از ۲۵۰ سال در امر پزشکی خدمات کم نظیری به‌عالم طب اسلامی کرده وتقریباً اطباء بلامنازع دوران بودند. شرح نسب نامه این خاندان درقسمت اول کتاب آمد و خدمات آنان نیز بعداً خواهد آمد.

بعد ازآنکه منصور بغدادرا پس از«هاشمیه» که میان کوفه وحیره قرارداشت، پایتخت خود قرارداد، از نظر آنکه محل بغداد برای اردوگاه جنگی بسیار مناسب بود و بعلاوه بعلت نزدیکی به‌رودخانه‌های دجله وفرات که اولی بامشرق تا سرحد چیـــــن مربوط و راه تجاری از عراق به ارمنستان و نواحی مجاور بود و برای حمل خواربار و آذوقه بسیار مناسب وبشرح ایضاً رودخانه فرات بواسطه نزدیکی با سوریه و شهرهای غربی خیلی معتبر بود، بدین لحاظ مرکزیت یافتن بغداد صورت تحقق بخود گرفت. مضافاً بدانکه منصور برای این شهر قریب چهار سال کوشش ومبلغ معتنابهی‌برای ساختن آن‌خرج کرد وبرای این‌منظور قریب یکصدهزار صنعتگر و مهندس و کارگر عادی بکارگماشت، که همه آنها را ازعراق و شام و سایر نقاط کشور اسلامی بدانجا کشانده بود.

منصور پس ازآنکه شهررا برساحل غربی دجله دردره‌ای که درآن پایتختهای قبل از اسلام بودند، بنانمود، بنام «دارالسلام» نامید، که باروئی دوگانه و خندقی دورآن باضافه باروی سومی که قریب نود پابلندی داشت، برای شهر ساخت.

شهر چهار دروازه داشت و خیابانهای آن که به قصر خلیفه امتداد می‌یافت، بمانند شعاع های چرخ بود. قصر خلیفه بسیار مجلل بود، که شرح آن ازحوصله این کتاب خارج است.

ناگفته نماندکـه منصور برای ساختن بغداد از ستاره شناسان کمک خواست وچون اینان محلی را برای ایجاد بغداد مناسب دانستند، بدین عمل مبادرت‌ورزید، بنحویکه در قرون وسطی یکی از شهرهای‌مهم دنیاگشت وخلیفه توانست، درکاخ خود بمانند شاهـــــان ساسانی با منتهای عظمت و اقتدار روزگارگذراند.

منصور با کمک ایرانیان توانست به شهر بغداد عظمت فوق العاده دهد وبتبعیت از معلمان و دستور دهندگان ایرانی ، القاب و آداب و رسوم ایرانی را در بغداد متداول کرد . معروف است شخصاً منصور اولین کسی است که کلاه درازایرانی بر سر نهاد . بدیهی است رعایا نیز از وی تبعیت کردند و همین امر یعنی تبعیت از آداب و رسوم ایرانی، از خشونت اخلاقی و زندگی عربان کاست، که نتیجه آن طلیعه بزرك عصر طلائی تمدن اسلامی گردید .

منصور مردی دور اندیش وبااراده بود . وی بسال ۱۵۹ هجری قمری (مطابق با ۷۷۵٫۶ میلادی) در نزدیکی مکه در موقع ادای حج مرد و چون دشمن بسیار داشت، در موقع دفن قریب یکصد گور در مکه کندند، ولی وی را محرمانه در قبری دیگر بخاك سپردند، تا دشمنان نتوانند قبرش را بشکافند .

پس ازمنصور مهدی جانشین وی شد وبترتیب هادی و هرون و امین ومأمون و معتصم و واثق و متوکل به خلافت رسیدند که درعهد خلافت این خلفاء دوران طلائی خلافت عباسیان میباشد .

شهر بغداد از زمان منصور بانی آن و پس از وی توسط سایر خلفاء عباسی چنانکه آمد، وسعت کامل یافت وابنیه وعمارات وقصور عالیه وبیمارستانها ومستحدثات دیگر دراین شهر ایجاد شد . وسعت شهرچندین برابر گردید . حفر بسیاری ازترعه ها (کانال) و ایجاد مساجد و ساختمانها که عموماً ازبرکت وجودبرمکیان انجام گرفت، همه به عظمت و رونق بغداد کمک شایانی کرد . میگویند اول کسیکه در اسلام درماه رمضان چراغ بمسجد روشن کرد، جعفر فرزند یحیی برمکی بود .

در خاتمه این مبحث متذکر میگردیم که هرون الرشید و پس از وی مأمون فرزندش وبشرح ایضاً سایرخلفاء بغدادرا بصورت دارالعلم بزرگی کردند ، که علاوه بر ابنیه وعمارات وکاخهای رفیع و بیمارستان ها وبناهای عظیم دیگر و وسعت دادن به این شهر و نقل وترجمه کتب یونانی به سریانی و از سریانی به عربی ویا مستقیماً

از یونانی به عربی و همچنین ترجمه کتب هندی و تأسیس دارالترجمه و امثال آن بسیار جد و کوشش کردند، که همه آنهارا درفصول مربوطه خواهیم دید.

۳ـ خدمات ایرانیان مخصوصاً برمکیان به‌تمرکز علمی بغداد

حال شمه‌ای ازخدمات ایرانیان، مخصوصاًبرمکیان (برامکه، آل برمک) در دربار خلفای عباسی و نتیجةً مرکزیت دادن به‌شهربغداد وانتقال علوم می‌پردازیم، لذا متذکرمیگردیم: در دوران منصور برای اولین مرتبه در تاریخ اسلام موضوع وزارت پیش‌آمد، که ریشه آن درایران است. وی اول کسی است که منصب‌وزارت را به «خالد» فرزند «برمک» داد. مادر خالد زنی بود، که «قتیبة‌بن مسلم» ویرا در بلخ باسیری گرفته بود. (سال ۸۷ هجری قمری =۷۰۵ میلادی). پدرش برمک رئیس کاهنان یک معبد بودائی در بلخ بود.

اما خالد علاوه برآنکه دوست سفاح بود، قرابت رضاعی‌نیز با او داشت، بدین معنی که زن خلیفه دختر او را شیر داده (مادر رضاعی) و دختر خلیفه از زن خالد شیر خورده بود.

خالد در ابتدای کار بنی‌عباس مقام وکارش بالا گرفت و رئیس دیوان‌خراج وسپس بسال ۱۴۸ هجری‌قمری (مطابق با ۷۶۵ میلادی) والی بین‌النهرین وطبرستان شد. وی شورش این سرزمین را فرونشاند و خلاصه آنکه وی از مشاوران خاص خلیفه بود و در تأسیس وبنیاد سلسله عباسیان سهمی بی‌نظیر داشت.

پس از خالد «یحیی» فرزندش والی ارمنستان شد وسپس مربی فرزند مهدی هارون شد. یحیی در دوران خلافت هارون وزیر بزرك دستگاه خلافت هارونی شد و منتهای خدمت را به هارون کرد.

یحیی را چهار پسر بود بنام‌های «فضل» (والی خراسان) و «جعفر» (که جانشین پدر شد) و«محمد» و«موسی». همه خاندان برمکی در دستگاه هارون قرب و منزلتی بسزا داشتند، که افسانه‌های زیادی از این‌نزدیکی در تواریخ آمده واحتیاج به نگارش ندارد.

مهدی که جانشین منصور بود ، یحیی برمکی را چنانکه آمد، به تربیت فرزندش هارون گمارد . یحیی درتربیت هارون جد فوق العاده کرد . هارون ویرا پدرمی خواند و اختیارات زیادی بوی داد .

یحیی با دو فرزندش فضل و جعفر قریب هیجده سال (از سال ۱۷۰ - ۱۸۸ هجری قمری مطابق ۷۸٦-۸۰۳ میلادی) تقریباً تمام قدرت را در قلمرو حکومت و خلافت عباسی در دست داشتند .

برمکیان در قصور عالیه در شرق بغداد زندگی می کردند و قصر جعفر که بنام «جعفری» موسوم بود، ازقصور ممتازه بغداد بشمار میرفت ، که بعدها مأمون آنرا برای اقامتگاه خود انتخاب کرد . میزان مال وثروت وتمول برمکیان براثر توجه هرون بدانها بسیار زیاد و از اندازه خارج بود وتاآنجا که ممکن بود برمکیان برای خویشان و بستگان و مداحان خود بذل وبخشش فراوان می کردند ، بطریقیکه بخشش آنها زبانزد خاص وعام گردید .

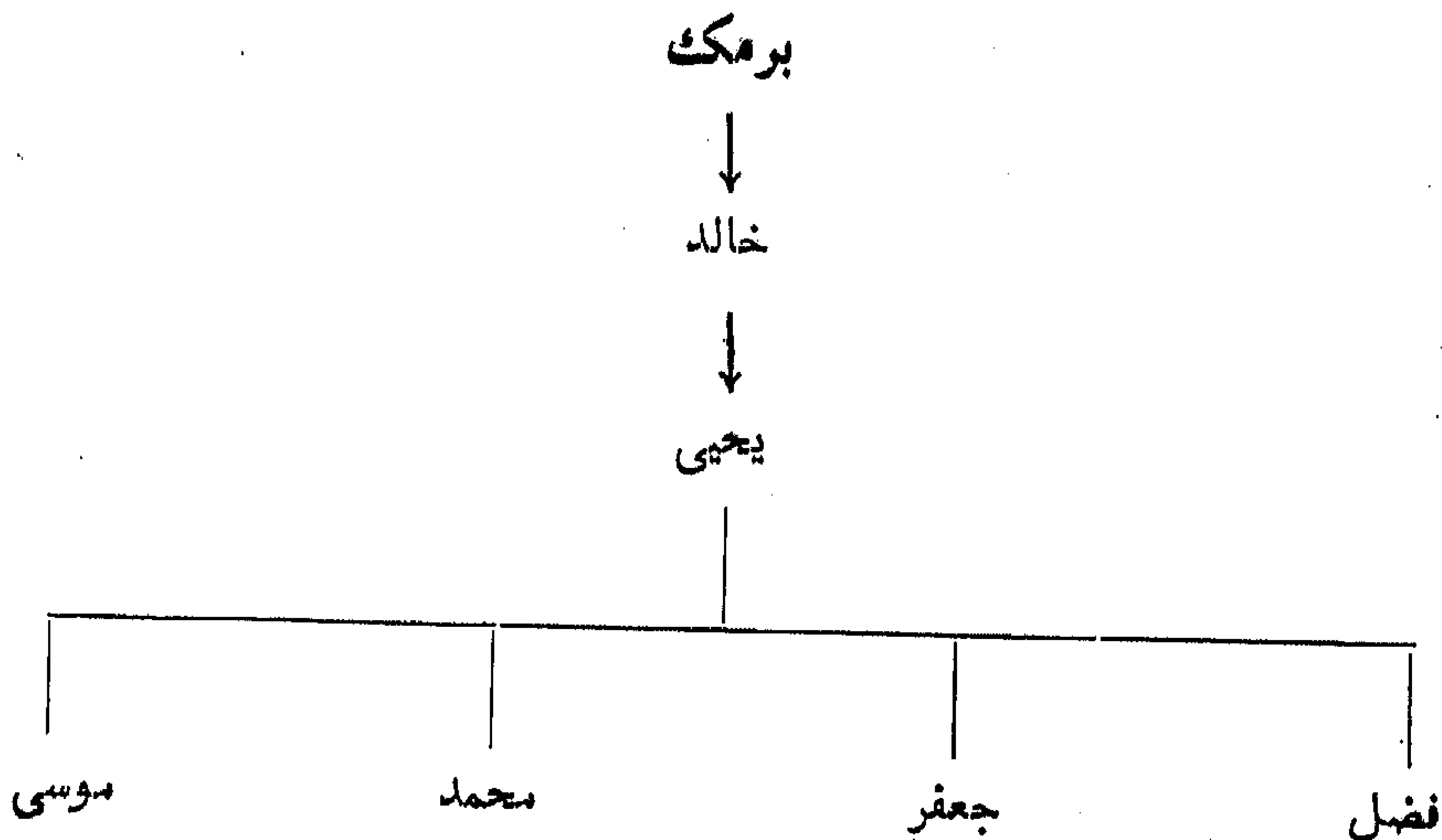
در زمان وزارت برمکیان کانال های (ترعه ها) بسیار دربغدادساخته شد . اینان تا توانستند به تشویق علماء و دانشمندان و انتقال علوم از کشورها و ملل و اقوام مجاور و دور دست به بغداد جد وافی کردند و تمام افراد خاندان برمکی در این امر سهم سهمی بسزا دارند .

بعلاوه جعفر شخصاً در سخن قدرتی عظیم و خط نیکو و انشاء بلیغ و فصیحی داشت ، که دربغداد شهرت فراوان یافته بود . اغلب مورخان عرب در این مورد در تواریخ خود آورده‌اند، که بواسطه وجود جعفر طبقه‌ای بنام «اهل قلم» پایه گذاری گردیده است . گذشته از جمیع موضوعات بالا برمکیان خدمات ذیقیمتی دیگر به شهر بغداد و امپراطوری اسلام کردند .

متأسفانه بر اثر دسائس و توطئه ها و حسادتهای افراد و اطرافیان خلیفه و ترس وی (خلیفه) از قدرت برمکیان ، ستاره اقبال آنان افول یافت و خاندانشان منقرض گردید .

توضیح آنکه یحیی پدر جعفر از معاشرت و انس بی اندازه‌ای که پسرش و هارون با یکدیگر داشتند، چندان خوشحال نبود و وقایع ناگواری را پیش بینی می کرد و چون بعلل مذکور در سطور بالا نفوذ برمکیان و بالنتیجه ایرانیان در دربار خلافت زیاد شده بود، ترس و واهمه شدیدی هارون را گرفت، مضافاً بدانکه دائماً اطرافیان وی را بوسوسه وا میداشتند. نتیجه آن شد، که خلیفه بخشم آمد و بسال ۱۸۷ هجری قمری (مطابق ۸۰۲ میلادی) جعفر را که سی و هفت ساله بود، کشت و سرش بر یکی از پلهای بغداد آویزان کرد ودستور داد تا جسدش را دونیمه کنند وهرقسمت را بر یکی از پلهای دیگر بیاویزند.

نسب نامه برمکیان (آل برمک، برامکه)



بعضی گویند، بر اثر علاقه فراوانی که خلیفه به جعفر داشت و نمی توانست دوری و جدائی اورا ببیند، ظاهراً اجازه داد تا باعباسه خواهر محبوبش ازدواج کند. اما در اثنای حج بر وی معلوم شد، که خواهرش طفلی آورده که در مکه پنهان کرد، بدین جهت امر بکشتن و بزندان انداختن برمکیان کرد.

خلاصه آنکه جعفربنحو بالا کشته شد ویحیی پدر پیرهفتاد ساله وفضل چهل وچهار ساله و دو فرزند دیگرش را گرفته بزندان انداخت. نتیجه آن شد که یحیی و فضل در زندان مردند (سال ۱۹۳ هجری قمری مطابق ۸۰۸ میلادی) وتمام دارائی خاندان برمکی را که بالغ بر ۳۰/۶۷۶/۰۰۰ دینار نقدبود (غیر از املاك و کاخها و اثاث) مصادره کرد وبدین نحو خاندانی که کوشش فوق‌العاده در قوام و نضج و استحکام خلافت عباسیان داشتند سقوط کرده، منقرض گردیدند.

پس از آنکه خلافت به مأمون رسید آن عده از برمکیان که در حبس یا آزاد بودند، مورد توجه قرارگرفتند ومال و ثروت و افتخاراتشان به آنان مسترد گردید.

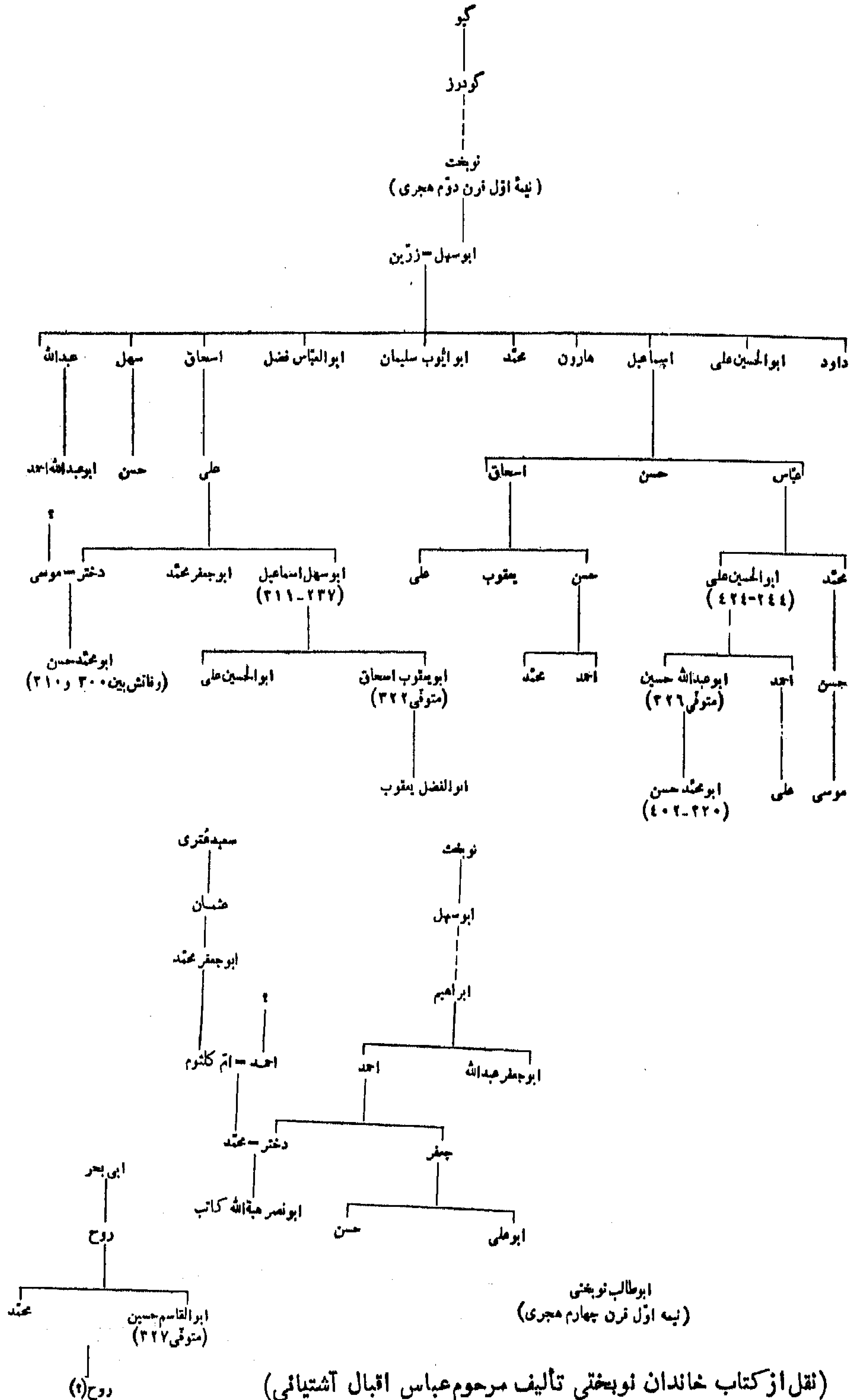
برمکیان را حقی عظیم به خلفاء عباسی ونتیجةً به خلافت آنان وتمرکز بغداد بصورت شهر بزرك علمی است. اینان به علوم یونانی توجه زیاد داشته و چون در مرو این علوم مورد توجه خاص بود، توانستند خدمات شایانی به بنی‌عباس کنند.

ایضاً برامکه درنهضت‌علوم وانتقال وترجمه آنها به بغداد، خدمات‌شایسته‌ای انجام داده‌اند. منجمله کتابهائی که بدستور برمکیان به عربی ترجمه گردید، کتاب «المجسطی» است.

توضیح آنکه یحیی فرزند خالد فرزندبرمك چون به این کتاب علاقه زیادداشت، عده‌ای را به ترجمه آن گمارد. پس از آنکه این ترجمه ها تهیه شد، از آنها ناراضی بود، لذا دونفر بنام های «ابوحسان» و «سلم» (رئیس بیت‌الحکمه) را برای این امر انتخاب کرد و این دو ترجمه خوبتر و فصیحتر را انجام دادند.

از خاندانهای دیگر ایرانی باید نام «بنی موسی یا بنی‌منجم یا بنی شاکر» را نام برد. موسی را سه فرزند بود بنامهای محمد و احمد وحسن. موسی در علم هندسه بسیار وارد و محیط بود. چون موسی فوت کرد سه فرزندش صغیر بودند. مأمون آنان را در دارالحکمه بدست استادان و متصدیان آن سپرد ونتیجه آن‌شد، که فرزندارشد موسی بنام محمد و مکنی به ابوجعفر در علوم هندسه و نجوم ومنطق مقام ارجمندی

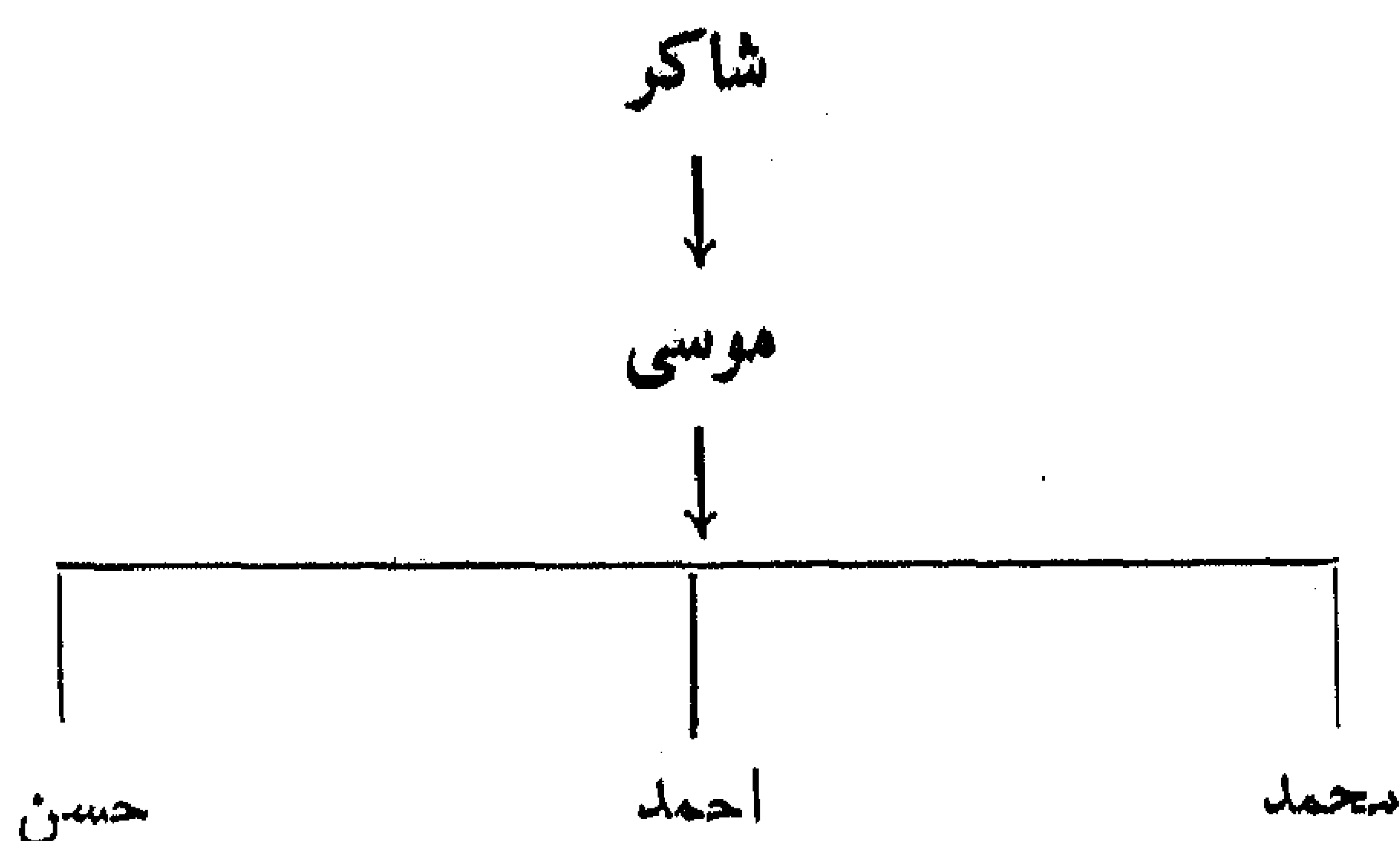
شجرهٔ نسب نوبختیان



(نقل از کتاب خاندان نوبختی تألیف مرحوم عباس اقبال آشتیانی)

یافت. وی توانست بسیاری از کتب درعلوم بالا را بعربی برگرداند. دوبرادر دیگر یعنی احمد وحسن نیز با جدفوق‌العاده درباره علوم هندسی وحیل (مکانیک) خدمات شایسته‌ای انجام دادند و تا آنجاکه ممکن بود، بترجمه و نقل علوم بعربی همت گماشتند و چون مال فوق‌العاده و دارائی زیاد داشتند، از بذل مال هیچ فروگذار نکردند.

خدمت بزرگ بنی موسی که ذکر آن دراین مختصر بسیار واجب‌است، آنکه اینان باعث شدند، که عده‌ای از مترجمان بمانند حنین فرزند اسحق را بـه شهرهای



روم‌فرستادند، تاکتب‌مربوط به‌علوم هندسه وحساب‌وموسیقی وطب‌را به‌بغدادبیاورند. غیر از«حنین‌فرزند اسحق» مترجمان و ناقلان دیگر علوم بمانند «جیش فرزند حسن» و «ثابت فرزند قره» را مال فراوان‌میدادند، که جمیع معلومات و اطلاعات یونانیان‌را به عربی انتقال دهند.

از افراد خاندان نوبختی که حقی عظیم به تمدن اسلامی و پیشرفت علم در دارالسلام بغداد دارد ، باید «عبداله‌بن ابوسهل‌بن نوبخت» منجم معروف دوران قبل از مأمون و زمان این خلیفه را نام برد . (رجوع شود به شجره نسب نوبختیان) .

از افراد دیگری که درباب طب وطبابت در دوران خلفای عباسی سهمی بسزا داشتند «سهل فرزند شاپور فرزند سهل» (سهل بن‌سابوربن‌سهل) که از مردم اهواز و معروف به «کوسج» که در دوران مأمون میزیسته است . ایضاً «**شاپور** فرزند سهل ایرانی» (سابوربن سهل) متوفی‌دردوران مهدی خلیفه نیزازکسانی است، که درباب طب خدماتی انجام داده است .

از آن گذشته عده‌ای از ایرانیان درباب انتقال علوم و ترجمه‌های کتب‌علمی و طبی سهمی شایسته دارند، که تعدادی از آنان ضمن فصل مربوط به دانشگاه جندیشاپور آمد .

غیر از ایرانیان دانشمندان دیگر در دوران خلفای عباسی خدماتی معتبردر ترجمه و انتقال علوم درتمدن اسلامی دارند، که عموماً غیر عرب بودند . شرح حال و خدمات همه دانشمندان بالا بعداً خواهد آمد .

۴ـ سایر عوامل مؤثر درتمرکزعلمی وطبی بغداد

غیر از عوامل مذکوره در بالا که عدم اعتماد خلفای عباسی بدستگاه دمشق وپزشکان بنی‌امیه‌وغلبه‌قوم غالب برکشورهای گشوده شده، یعنی ایران وروم و مصر وسایرکشورها و رواج زبان عربی و اقدام به ترجمه کتب یونانی به عربی و یا به سریانی‌وسپس به‌عربی(مخصوصاً کتابهای بقراط‌وجالینوس) وتوجه‌علماء ودانشمندان، یا بهتربیان داریم علماء ملل مغلوبه به‌مرکزی که قدرت درآن مجتمع شده ونیروی قوی دستگاه خلافت بنی‌عباس، همه دست بدست هم داده، تا بغداد از هر حیث مرکزعلمی گردد وبسط امپراطوری اسلام واسلام آوردن‌ملل واقوام‌مختلفه که‌نتیجه

آن گسترش زبان عربی گردید، که تمام برسر کزیت یافتن علمی بغداد کمک شایان کرده ، که بعدها این گسترش به شمال افریقا و اسپانیا کشانده شد .

با ذکر مطالب بالا موضوع تمرکز علمی بغداد تا اندازه‌ای روشن گردید ، چنانکه صیت شهرت بغداد باعث شد از اطراف واکناف برای طلب دانش و استفاده از مرکز خلافت (چه از نظر مادی و چه معنوی) عده زیادی در صدد استفادات برآیند، که نتیجه آن انقراض علمی دانشگاه جندیشاپور ودرخشیدن ستاره اقبال بغداد گردید ، با توجه بآنکه دو خلیفه عباسی هارون و مأمون درکار ترجمه کتب طبی یونانی واستفاده ازعلماء غیر عرب منتهای مجاهدت وکوشش راکردند . ازآن گذشته در دوران این دو خلیفه تشویق زیادی ازهرحیث از دانشمندان بعمل آمد و تاآنجا که ممکن بود ، استفادات علمی بعمل آمد . منتهی باید دانست که در دوران این دو خلیفه عباسی عامل بزرگ وزیران ایرانی بودند .

نکته دیگری که ذکر آن دراین قسمت بسیار لازم است، آنکه اصولاً بغداد در نزدیکی شهرهای تیسفون و سلوکیه ومراکز دیگری که سهم بسزائی در تمدن قبل از اسلام داشتند ، قرارداشت و وجود این مراکز کمک بزرگی در امر تمرکز علمی بغداد داشتند ، چراکه چنین بنظرمیرسد، بقایای دانشمندان مراکز بالا که در دوران شاهنشاهی ساسانی نقشی نسبةً معتبر در علوم داشتند ، برای بغداد مایه علمی تهیه کردند .

لازم به تذکر است که در دوران خلافت بین مهدی و واثق (مخصوصاً در زمان خلافت هارون و پسرش مأمون) دوران طلائی عهد عباسیان است، ودرعهد این دو خلیفه دوران طلائی ازسایر خلفای اسلامی معروفتر ومعتبرتر گردید . اما بحق باید گفت، منصوربنیان گزار نهضت علمی درعهد عباسیان است، منتهی جنبش بی نظیری که درزمان مأمون درباره علوم (مخصوصاً علم طب) بعمل آمد، بسیار چشم گیر میباشد .

زمان هارون الرشید خلیفه بزرگ عباسی مصادف باحکومت وفرمانروائی شارلمانی [1]

۱- Charlemagne

(شارل بزرك) بود، که با یکدیگر روابط دوستانه و فرهنگی داشتند ، منتهی هارون از شارلمانی بالاتر و قویتر و مخصوصاً از جهت فرهنگی مرکز خلافت یعنی بغداد برقلمرو حکومت شارلمانی برتری داشت.

موضوع ارتباط بین شارلمانی و هارون از نظر سیاسی بود و آن اینکه چون شارلمانی دریافت، برای مقابله با دشمنان رومی همکار یا همدست بهتر ازهارون نیست ، بدین جهت برای تفوق یافتن بر رقباء خود با هارون رابطه برقرار کرد. میگویند این رابطه بصورت مبادله سفیرانی و هدایائی چند صورت تحقق بخود گرفت .

از جمله هدایائی که شارلمانی برای هارون فرستاده ، پارچه های ظریف ویک ساعت دقیق ویك فیل ولوازم عطری بود. در برابر هارون یك ارغن (آلت ودستگاه موسیقی) برای شارلمانی ارسال داشته است.

از آن گذشته ارتباط و مبادله نوشته ها و مکاتبات سیاسی نیز درمیان بود، که بین هارون و شارلمانی برقرار بوده است. بعلاوه هارون رابطه با پادشاه هند داشته واز طرف پادشاه هندنیزهدایای گرانبهائی جهت هارون فرستادهشدهاست. بشرح ایضاً میگویند مأمون از امپراطور روم هدیه یا هدایائی دریافت داشته است.

اما ریشه رابطهای که بین امپراطوری اسلام و رومشرقیبود، بواسطه مرزهای نزدیك آنها از دوران ساسانیانمیباشد. توضیح آنکه کشمشونزاع بین شاهنشاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی از قبل اسلام بعلل مختلفه پیوسته دوام داشته و چنانکه شرح مختصری از آن در قسمت اول کتاب آمد ، این کشمش ها گاهی به غلبه ایران و زمانی بهغلبه روم منتهی می گردید.

درابتدای خلافت عباسیان و ایجاد شهر بغداد ازطرفی واز طرف دیگر اشتغال خلفا به امور داخلی باعث گردید، که رومیان مرزهای خود را بداخل خاك اسلام پیشرفت داده ونتیجةً ازسرحدهای رومیجلوترآمده تاآنجا که قسطنطین پنجم (۱۲٤- ۱۵۹ هجری قمری مطابق ۷٤۱-۷۷۵ میلادی)حدود شرقیامپراطوری روم شرقیرا

به ارمنستان و آسیای صغیر نزدیکتر کرد ، سهل است ، این حدود را جلوتر برد .

نتیجه‌ای که از این پیشروی حاصل شد ، آنکه مهدی جنگ با رومیان را ازنو آغاز کرد و هارون فرزند مهدی بسر کردگی قشون گماشته شد و پیشروی قابل ملاحظه کرد . گرچه وی نتوانست تاقسطنطیه پایتخت روم شرقی برسد، اما تا نزدیک بسفور رسید . در این هنگام فرزند قسطنطین پنجم که قسطنطین ششم و بنام ملکه ایرن بود، بناچار از در صلح آمد وطبق عهدنامه‌ای اجباراً غرامت زیادی پرداخت . همین امر باعث شد که هارون معروف و ازطرف پدر به‌لقب «رشید» ملقب گردید وبعداً خلیفه بزرگ عباسی شد .

متأسفانه صلح باامپراطوری روم شرقی دوامی نیافت وپس ازملکه ایرن شخصی دیگری به‌امپراطوری روم رسید که نیقفوراول[1] نام داشت (۱۸۶-۱۹۶ هجری قمری مطابق با ۸۰۲-۸۱۱ میلادی) . نیقفور عهدنامه ایرن را نقض نمود . درآن هنگام هارون خلیفه عباسی بود . نیقفور نامه‌ای به هارون نوشت وغرامت و باجی که هرون درجنگ با ایرن از روم شرقی گرفته بود ، درخواست کرد . هارون در ظهر نامه‌نیقفور جوابی بسیارتو هین‌آمیزنوشت که« «ای کافرزاده جواب‌آنست که خواهی‌دید، نه‌آنچه که خواهی شنید» .

آنگاه هارون حمله به امپراطوری روم شرقی را آغـــــاز و آسیای صغیر را تصرف کرد و علاوه بر جزیه به ساکنان قسمتها و شهرهای متصرفی باج وهن‌آوری برای امپراطور معین کرد . بدین وضع هارون توانست قدرتی بس عجیب در برابر امپراطوران روم شرقی نشان دهد ، که در حقیقت در زمان این خلیفه دولت عباسی در منتهای اقتدار وعظمت قرار گرفت .

پس از هارون معـــــتصم خلیفه نیزباسپاهی عظیم که نظیر آن هیچیک از خلفا نتوانسته بودند تهیه و تدارك كنند ، به‌امپراطوری روم شرقی حمله کرد و با آنکه اراضی وسرزمین های‌زیادی از روم را گرفت، با اینحال نتوانست بهدف اصلی

۱ــ نیسفورس

که تصرف قسطنطنیه بود، برسد.

امر مربوط به رسیدن قسطنطنیه در زمان مأمون نیزشروع گردید، ولی بواسطه مرگ وی صورت تحقق نیافت.

بهرحال شهر بغداد دوران عظمت و جلالی در عهد هرون و مأمون یافت واز نظر ثروت وبنا و عظمت ساختمانها با امپراطوری روم رقابت میکرد و حکایات زیادی درتواریخ ازاین عظمت وجلال آمده است.

قصر یا قصور خلفاء عباسی وحرمسراها و خواجگان و تزئینات کاخها وزینت آلات وجواهرهای ذیقیمت برای زنهای خلیفه و اطرافیان چنان بود، که بسیاری از این روایات بیشتر به افسانه شبیه میباشد.

شهر بغداد برای جشنهای رسمی وعروسی و حج ویا استقبال سفیران آزین بندی میگردید و خلفا تا آنجا که ممکن بود، باین قبیل امور به جلال شهر و اهمیت آن اقدام میکردند وبرای جشنها وامثال آن چنان مخارجی میکردند، که باور نکردنی است.

تمام این مطالب از خلال ادب عرب در آن دوران که توسط شعراء و بلغاء آمده است، بخوبی مستفاد میگردد، که دستگاه خلافت کمتر ازدستگاه سلطنت نبوده. تنها کشور و پایتختی که ازاین جهات بر ممالک اسلامی و بغداد برتری داشت، کشور روم وقسطنطنیه بود.

از جشن های عروسی معروف که در بغداد اتفاق افتاد جشن ازدواج مأمون با پوران دختر هیجده ساله وزیرش حسن فرزند سهل است که در سال ۲۱۰ هجری قمری (مطابق ۸۲۵ میلادی) میباشد. دراین جشن آنطور که معروف است عروس وداماد بربوریائی ازطلا که باياقوت ومروارید مرصع شده بود، نشسته بودند و مرواریدها برسر داماد و عروس شاباش شد و شب با شمعها بمانند روز روشن بود و چنان اسراف درخرج درم و دینار کردند، که وصف آن غیرقابل تصوراست. بشرح ایضاً برای استقبال وپذیرائی سفیران روم چنان پذیرائی در شهر وکوچه وکاخها بعمل میآمد،

که آنان درحیرت می‌ماندند ورامشگران وخنیاگران ورقاصان آنان را مشغول میداشتند و با غذاهای مطبوع پذیرائی بعمل میآمد . چنان سالنها و اطاقها وهوای باغ را معطر می‌ساختند، که بسیار دل‌انگیز می گردید .

این قبیل تفننها نـه فقط برای پذیرائی خارجیان بود ، بلکه برای شب های خلفاء نیز برقرار میگردید وچنان از لذائذ مادی برخوردار میشدند، که درعالم‌مستی وخوشی اسراف زیاد وبخشش‌های فراوان می کردند .

خلاصه آنکه خلفاء و وزیران و افسران خلیفه و خواجگان همه در منتهای خوشی وشادکامی بسرمیبردند و خدمتگزاران خلیفه چنان سرشار از بذل و بخشش خلیفه می‌شدند ، که حدی برآن متصور نبود .

بنای کاخهای متعدد دربغداد درساحل دجله وساختن بازارهای زیبا وخیابانها وکوچه ها و نهرها (کانال) وبیمارستانها همه به‌جلال وعظمت ورونق بغدادافزود .

درابتدا مأمون قصر جعفر برمکی که برساحل شرقی دجله بود مقر خلافت خود کرده بود . بطور خلاصه بغداد جانشین ومیراث خوار اغلب شهرهای تمدن قبل از اسلام بمانند جندیشاپور و بابل وتیسفون و اورو امثال آنها شد و بصورت یک مرکز تجاری بزرگ درآمد، که با چین وهند و آسیای صغیر و روم شرقی و یونان و آفریقا و مصر و سوریه وعربستان و اروپا دادوستد داشتند، که شرح همه آنها از حوصله این کتاب خارج است .

فصل دوم

پزشکان ودانشمندان دوران خلافت عباسیان (مخصوصاً تا عهد مأمون)

در این فصل نام عده‌ای از اطباء و دانشمندان وحکیمان و مترجمان دوران خلفاء بنی‌عباس (مخصوصاً تا آخرعهد مأمون) را فهرست‌وار ازنظرخوانندگان کتاب می گذرانیم. ضمناً متذکر میگردیم که اغلب پزشکان و فیلسوفان و دانشمندان این دوران غیر عرب بودند. دانشمندان ایرانی مخصوصاً پزشکان جندیشاپوری سهم بسیار بزرگی در پیشرفت ونهضت تمدن اسلامی داشتند.

ابن‌الندیم در کتاب «الفهرست» وسلیمان بن حسان اندلسی معروف به ابن جلجل در کتاب «طبقات الاطباء والحکماء» وجمال الدین قفطی در کتاب «اخبار العلماء باخبار الحکماء» و شیخ موفق الدین معروف به ابن ابی اصیبعه در کتاب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» از پزشکان و علماء و فلاسفه دوران خلافت بنی‌عباس (۱۳۳-۶۵۶ هجری قمری = ۷۴۹/۵۰-۱۲۵۹/۶۰ میلادی) که قریب پانصدوبیست‌وچهارسال بطول انجامیده، اسم برده‌اند.

همه مورخان و تذکره نویسان نامبرده در بالا حکماء و اطباء و مترجمان و دانشمندان جهان‌را تا دوران خود متذکر گردیده‌اند.

مثلاً ابن‌الندیم (محمدبن اسحق ۲۹۷-۳۸۵ مطابق با ۹۰۹/۱۰-۹۹۵/۶ میلادی) درالفهرست وابن‌جلجل (ابوداود سلیمان‌بن‌حسان‌الاندلسی) در کتاب خود که بسال ۳۷۷ هجری قمری مطابق ۹۸۷/۸ میلادی تألیف‌کرده‌اند، هر دو تاریخ اطباء وحکماء را تا اواخر قرن چهارم هجری قمری متذکر شده‌اند (وفات ابن‌جلجل درحدود سال ۳۸٤ هجری قمری — ۹۹٤ میلادی اتفاق افتاده است).

اما قفطی (جمال‌الدین علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی بن

احمد بن محمد بن اسحق بن محمد بن ربیعة الشیبانی القفطی الوزیر (۵۶۳ - ۶۴۶ هجری قمری مطابق ۱۱۶۷/۸ ۱۲۴۸/۹ میلادی) و ابن ابی اصیبعه (ابوالعباس احمد بن قاسم ملقب به شیخ موفق‌الدین متوفی بسال ۶۶۸ هجری قمری مطابق ۱۲۶۹/۷۰ میلادی) تاریخ اطباء و حکماء و مترجمان و شرح حال و مولفات آنان را تا قریب هفت قرن تألیف کرده‌اند.

چنانکه ملاحظه میگردد، تألیف ابن ابی اصیبعه از همه تالیف بالا جدیدتر بزمان ما میباشد و کاملتر از سایرین است، چرا که جمیع اطلاعات اسلاف خود را جمع‌آوری کرده است.

ابن‌الندیم در مقالات هفتم و دهم کتاب خود قریب یکصدوهشتاد دانشمند و طبیب و حکیم ومترجم (درعالم‌اسلام تازمان‌خود) را فهرست‌وار وابن‌جلجل قریب دوازده نفر (در مشرق امپراطوری اسلام) وقفطی قریب یکصد وسی طبیب و حکیم وعالم و مترجم (در مشرق امپراطوری اسلام) وقریب چهارصد و پنجاه طبیب و فیلسوف وعالم و منجم و سایر دانشمندان جهان را بطور اعم نام برده است، ولی ابن ابی اصیبعه در باب هشتم (اطباء سریانی در ابتدای ظهور دولت بنی عباس) و در باب نهم (شرح مترجمان کتب طبی از یونانی به‌عربی) ودرباب دهم (درشرح اطباء عراق و جزیره و دیاربکر) و در باب یازدهم (در شرح‌حال اطباء و دانشمندان شهرهای ایران) ودر باب دوازدهم (شرح‌حال‌اطباء هندی‌الاصل) را درکتاب‌تألیفی خود بشرح زیر متذکرگردیده است:

الف) در باب هشتم از کتاب اول (در شرح حال و مقام علمی و طبی اطباء سریانی در ابتدای ظهور بنی‌عباس) سی‌وچهار نفر؛

ب) درباب‌نهم (درشرح‌حال اطباء ودانشمندان مترجم) پنجاه وشش نفر؛

ج) درباب‌دهم (در شرح حال اطباء و دانشمندان عراق و جزیره و دیار بکر) هشتاد و دو نفر؛

د) درباب یازدهم [درشرح حال اطباء ودانشمندان شهرهای ایران (غیرعرب)] بیست وسه نفر ؛

ه) درباب دوازدهم کتاب (درشرح حال اطباء ودانشمندانی که اصل آنها هندی بوده) شش نفر را ذکر کرده است ؛

و) آنگاه دربابهای سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم شرح حال و مقام ومولفات علماء و اطباء و فلاسفه بلاد مغرب (شمال آفریقا و اسپانیا) و مصر و شام را متذکر شده است .

چون ابن ابی‌اصیبعه آخرین مورخ وتذکره‌نویس درمیان‌چهار مورخ بالاست، چنین بنظر میرسد، که شرح حال علماء و اطباء وامثال آنها از تمام کتب تألیفی سه مورخ اولی کاملتر ومشروح‌تر میباشد ، مضافاً بدانکه شخصاً عقائد و نظرات خود را بر نظرات وگفته‌های پیشینیان اضافه کرده ومولفات همه دانشمندان درکتاب وی مفصل‌تر ازسایرین آمده است .

اکنون به ذکر نام پزشکان دوران خلفای عباسی می‌پردازیم و ضمناً متذکر میگردیم، که بسیاری از آنان از مکتب جندیشاپور و یا غیرمستقیم از این دستگاه کسب علم کرده‌اند ،

۱ـ «خاندان بختشیوع» که شرح حال تمام اطباء و حکماء این خاندان ضمن مبحث جندیشاپور بتفصیل آمد . همه آنان مسیحی نسطوری بودند (رجوع شود به نسب‌نامه) ؛

۲ـ «خاندان ماسویه» که‌سردسته آنان «ماسویه اول یا ماسویه پدر» میباشد . وی در جندیشاپور بطبابت اشتغال داشت و مخصوصاً در داروسازی و داروشناسی متبحر و داروساز بزرك دانشگاه جندیشاپور بود .

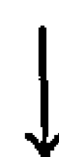
ویرا دو فرزند بود یکی بنام «یوحنا» طبیب هرون وامین و مأمون که تازمان متوکل بسیار محترم ومکرم میزیست . دیگری «میخائل» ازاطباء نامدارعهدمأمون بود .

نسب‌نامه خاندان بختیشوع جندیشاپوری

بختیشوع اول (پدر)



جورجیس اول (طبیب منصور متوفی بسال ۱۵۲ هجری قمری=۷۶۹ میلادی)

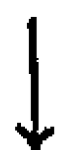


بختیشوع دوم (طبیب مهدی وهادی وهرون متوفی بسال ۱۸۵ هجری قمری = ۸۰۱ میلادی)



جورجیس دوم

جبرائیل اول (طبیب هرون و امین و مأمون متوفی بسال ۲۱۳ هجری قمری=۸۲۸ میلادی)



عبیداله اول (طبیب متقی)

جبرائیل دوم (طبیب عضدالدوله دیلمی متوفی بسال هجری ۳۹۷ = ۱۰۰۶ میلادی)

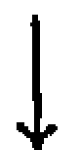


ابوسعید عبیداله دوم (متوفی بسال ۴۵۰ هجری قمری = ۱۰۵۸ میلادی)

میخائیل

بختیشوع سوم (طبیب معتز متوفی بسال ۲۵۶ هجری قمری=۸۷۰ میلادی)

یحیی (یوحنا)



بختیشوع چهارم (طبیب مقتدر متوفی بسال ۳۲۹ هجری قمری=۹۴۰ میلادی)

(نقل از کتاب تاریخ طب درایران تألیف دکتر الگود)

مأمون درباره وی محبتها و اکرام زیادی می‌کرد و نزد جبرائیل بن بختیشوع مقام ومنزلتی بسزا داشت.

این خاندان خدمات بسزائی به طب اسلامی کرده‌اند و چنانکه آمد پدر جندیشاپوری وفرزندانش ازمکتب جندیشاپور الهام وکسب علم کرده‌اند؛

۳- «خصیب نصرانی» از پزشکان اوائل عباسیان بود. وی طبیب مسیحی شرافتمندی بود، ولی بعلت داروئی که به محمدبن ابوالعباس سفاح هنگامی که در بصره‌بود داد، وی (محمد) ازآن دارو بیمار شد، لذا اورا به‌بغداد بردند وچون محمد وفات یافت، خصیب را متهم کرده و بحبس انداختند و درآنجا فوت کرد؛

۴- «یوحنابن سرافیون» که دراوائل دولت‌عباسیان بود وبترجمه کتب یونانی به‌سریانی می‌پرداخت. ویرا دوکناش است: که اولی مشتمل بر دوازده مقاله بنام «کناش کبیر» و دومی که بنام «کناش‌صغیر» که‌مشتمل برهفت مقاله است؛

۵- «ابراهیم‌بن‌حبیب فزازی (فزارون)» ازمشاهیرحکمای‌اوائل دولت‌عباسی است. گرچه بیشتر شهرتش در علم نجوم است، ولی از علم طب نیز بهره کامل داشته. ویـرا تألیفی است بنام «کتاب فی‌الطب». وفاتش در اواخر سده دوم و اوائل سده سوم هجری میباشد.

۶- «فرات‌بن شحناثا» طبیب یهودی صدر اسلام که در دوران بنی‌امیه بود و ایام منصور خلیفه عباس را نیز درك کرده است[1]؛

۷- «ابن‌المجلاج» از اطباء دوران منصور؛

۸ و ۹- عیسی‌بن صهار بخت (سهاربخت) و «عیسی‌بن شهلافا (شهلاثا) که

۱- از پزشکانی که آثارش بر روی طب اسلامی مشهود میباشد، «ماسرجویه» طبیب کلیمی اهل بصره که در زمان «عمربن‌عبدالعزیز» بوده و در ایام مروان خلیفه اموی کتاب «اهرن‌القس» را به‌عربی‌ترجمه کرده‌است. وی‌صاحب تصانیف‌چندی درعلم‌طب است، بمانند کتاب «الاطعمه و منافعها و مضارها» وکتاب «قوی‌العقاقیر و منافعها و مضارها». مؤلفات وی راه را برای ترجمه‌سایرکتب در دورانهای بعد بازکرد.

هردوجندیشاپوری میباشند. عیسی بن شهلافا ازشاگردان جورجیس فرزند بختیشوع بود. شرح آنان قبلاً درکتاب آمد؛

۱۰- «تیادوق» (ثیاذوق) از اطباء دوران خلافت امویان بود وتازمان منصور نیز حیات داشت. شرح حال وی نیز قبلاً درکتاب آمد؛

۱۱- «عیسی ابوقریش» طبیب مهدی عباسی و در ابتدای امر داروساز بود. وی براثر شاهکاری که درباره خیزران مادر موسی بن هادی کرد، مورد توجه مهدی قرارگرفت؛

۱۲- «موسی بن اسرائیل کوفی» از اهل کوفه و از اطباء «ابراهیم بن المهدی» (۱۲۹-۲۲۲ هجری قمری = ۷۴۷-۸۳۶ میلادی). وی با فرات بن شحناثا خدمت عیسی بن موسی می کرد. عیسی با وی مشورت می کرد؛

۱۳ و ۱۴- «عبدوس» طبیب مشهور بغداد (متوفی بسال ۲۸۷ هجری قمری= ۹۰۰ میلادی) صاحب کتاب «التذکره فی الطب» و طبیب قاسم بن عبیدالله بود - «وصاعد بن بشر بن عبدوس»؛

۱۵- «صالح بن سهله الهندی» طبیب نامدار دوران هرون الرشید و ابراهیم؛

۱۶- «کنکه هندی» که شرح حال وی در قسمت های قبل کتاب آمد؛

۱۷ و ۱۸ و ۱۹- «عبدالله طیفوری» طبیب طیفور مولای خیزران مادر هادی و رشید و از اطباء بنام و شهیر بغداد بود؛

«اسرائیل طیفوری» و «زکریای طیفوری» فرزندان اسرائیل وطبیب فتح بن خاقان، که از اطباء بسیار حاذق و مشهور دوران عباسیان بودند؛

۲۰- «ابوسابور سهل بن سابور بن سهل» ایرانی معروف بـه کوسج (کوسه) از اطباء دوران مأمون و صاحب کتابی در قراباوین[1] (اقرابادین) میباشد. وی اهوازی بود (متوفی بسال ۲۵۵ هجری قمری=۸۶۸ میلادی)؛

۲۱- پسرش «شاپور بن سهل» که ازپدرمشهورترودانشمندتربود. ویرانیز کتابی در قرابادین در هفده باب میباشد و در داروسازی ید طولائی داشت. ایضاً کتابهای

1— Thérapeutique

دیگر بنام «قوی الاطعمه و مضارها ومنافعها» و «الفرق بین الغذا والدواء المسهل» و «ابدال الادویه» و مقاله‌ای درباب «خواب وبیداری» دارد. اصل وی نیز از اهواز است؛

۲۲- «اسرائیل بن سهل» نیز ازاطبای بسیار خوش‌ذوق وخوش‌سلیقه وخوش استنباط بود و در کار ترکیب داروها و اثرات آنها ید طولائی داشت. ویرا کتابی درباب «تریاق» است؛

۲۳- «یزید بن ابی زیدبن یوحنا بن ابی‌خالد» از اطباء مأمون بود و خدمت ابراهیم‌بن مهدی نیز کرده است؛

۲۴- «جبرئیل کحال‌مأمون» وی چشم‌پزشک مخصوص مأمون بود. معروف است هرروز که مأمون ازخواب برمیخاست اول کسی که براو وارد می‌گشت‌جبرئیل بود. در آخر کار مورد خشم مأمون قرار گرفت، فقط مقرری مختصری درماه دریافت می‌کرد؛

۲۵ و ۲۶- «دیلم» طبیب حسن بن مخلد وزیرمعتمد خلیفه وفرزندش «داود بن دیلم» از اطباء معتضد خلیفه بودند.

۲۷- «ابوعثمان سعیدبن یعقوب دمشقی» از اطباء بنام بغداد (در حدود سال ۳۰۲ هجری قمری=۹۱٤ میلادی) صاحب‌مولفات زیاد درطب میباشد؛

۲۸- دیگر از اطباء نامدار دوران‌خلافت عباسی «ابوالعباس احمدبن‌محمدبن مروان بن الطیب السرخسی[1]» ازپزشکان‌سده سیم‌هجری و طبیب معتضد عباسی بود.

۱- وی در دربار معتضد عباسی مقامی منیع داشت و طبابت خاص‌وی را عهده‌داربود. از آن گذشته خلیفه در امور مملکتی و مصالح دولتی باوی مشورت می‌کرد. در آخرکاربراثر افشای‌سری که متعلق به‌امر «قاسم‌بن عبیداله» و «بدرغلام» معتضد بود، بزندان افکنده‌شد. وقتی که معتضد درصددفتح «آمد» برآمد، جماعتی از زندان گریختند، ولی احمددرزندان‌ماند. چون خبر گریختن زندانیان به معتضد رسید به‌قاسم امر داد تا نام عده‌ای که باید کشته‌شوند

←

۲۹- «عیسی‌بن ماسه» از پزشکان نامدار دوران عباسیان وصاحب دو تألیف بزرگ بنام های «کتاب قوی‌الاغذیه» و «کتاب الی‌من لایحضره الطبیب» وکتب چند دیگر است ؛

۳۰- «یحیی‌بن عیسی‌بن جزله»طبیب عیسوی بغدادی ؛

۳۱- «سلمویه‌بن بنان» (طبیب معتصم) که در دوران خود از اطباء بسیار مشهور بود . از وی‌حکایات غریب وعجیب ومعالجات بدیعه درتواریخ آمده است؛

۳۲ و ۳۳ و ۳۴- «خاندان حنین» که سرسلسله‌آنان «ابوزیدحنین فرزنداسحق عبادی» از شاگردان یوحنابن ماسویه جندیشاپوری است . وی اهل حیره و مسیحی بود و دوران مأمون و معتصم و متوکل و عده‌ای دیگر از خلفای عباسی را درك کرده است. ویرا دوفرزند بود: یکی‌بنام «اسحق» ودیگری بنام«داود» که‌شرح حال و خدمات آن ضمن‌مبحث مربوط به ترجمه خواهد آمد ؛

۳۵- «ابن دیلم» نصرانی از اطباء زمان معتضد ؛

۳۶ و ۳۷- «غالب» (طبیب معتضد) و فرزندش «ابوعثمان سعیدبن غالب» که وی نیز طبیب معتضد بود . (متوفی بسال ۳۰۷ هجری قمری = ۹۱۹ میلادی

→

صورت دهد. وی (قاسم) صورت را نزد خلیفه برد و نام احمد را نیز در آن صورت نوشت . سپس همگی بقتل رسیدند. چون معتضد از حال احمد سوال کرد ، معلوم شد که وی نیز ضمن صورت بوده و بامر خلیفه کشته شده‌است و بدین حیله قاسم کار خود را کرد. قتل وی بسال ۲۸۶ هجری قمری مطابق با ۸۹۹ میلادی اتفاق افتاد ؛

ویرا مولفات زیادی درعلوم مختلفه‌است. آنچه در باب علم‌طب‌دارد، مشهورتر ازهمه «کتاب‌المدخل الی صناعة‌الطب» و «کتاب الطبیخ» میباشد، که برای معتضد تألیف کرده است و «کتاب زادالمسافر و خدمة الملوك» و مقاله‌ای در «بیماریهای بهق‌ونمش وکلف» و کتابی «درماهیت خواب و رویا» وکتابی بر «رد جالینوس» وکتابی درباب «سیاه نمودن رنگ مو» (خضاب) میباشد .

در بغداد) وفرزندش «ابوعثمان سعید بن غالب» که وی نیزطبیب معتضد خلیفه بود؛

۳۸- «عیسی بن علی» از شاگردان حنین و صاحب کتاب «تذکرة الکحالین»

۳۹- «عیسی‌بن یحیی‌بن ابراهیم» که وی نیز از شاگردان حنین بود ؛

۴۰- «یحیی‌بن ابی‌حکیم حلاجی» از اطباء معتضد خلیفه بود ؛

۴۱- «ابوبکر محمد بن علی الرقی» (علی الرقی) ازاطباء بغداد که تعبیری بر کتاب «مسائل حنین بن اسحق» نگاشته‌است (سال ۳۰۳ هجری قمری=۹۱۵ میلادی)؛

۴۲ و ۴۳- «ابراهیم بن زهرون حرانی» که تحصیلات طبی را در بغدادانجام داد. طبیب وفیلسوفی دانشمندبود. نزد خلفای عباسی مقام ومنزلتی‌ارجمندداشت. وی دوران معتضد و مکتفی ومقتدر را درك کرده است. ثابت‌بن قره طب را نزدوی آموخت (وفاتش بسال ۳۷۰ هجری قمری=۹۸۰ر۱ میلادی است). وی فرزندی داشت بنام «ابوالحسن ثابت‌بن ابراهیم بن زهرون حرانی‌صابی» که معاصر عضدالدوله دیلمی بود ؛

۴۴- «ابواسحق هلال بن ابراهیم بن زهرون‌صابی‌حرانی» از اطباء حاذق بغداد و فرزند ابراهیم بود.

۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰- «خاندان قره یا آل سنان» که سر دسته آنان قره میباشد. بشرح زیر :

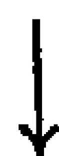
«ابوالحسن ثابت‌بن‌سنان‌بن قره‌الصابی» (ثابت‌اول - طبیب معتضد) که‌دوران چند خلیفه دیگر عباسی را نیز درك کرده است. ویرا دوفرزندبود یکی بنام «سنان» (طبیب راضی) ودیگری «ابراهیم اول» - سنان‌را نیز دوفرزند بود یکی بنام«ابراهیم دوم» و دیگری «ثابت دوم» (از پزشکان بیمارستان عضدی بغداد). ابراهیم دوم‌را فرزندی بنام «اسحق» بود.

ابراهیم دوم فرزند سنان یا بهتر بگوئیم «ابواسحق ابراهیم بن سنان‌بن ثابت» در زمان مقتدر خلیفه عباسی (دوران خلافت ۲۹۵-۳۲۰ هجری قمری=۹۰۸-۹۳۲

میلادی) در بغداد شهرت کامل داشت. خلیفه بامشورت وی بیمارستانی ساخت که

نسب نامه خاندان قره

قره (رئیس خاندان)



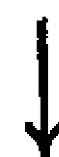
ثابت اول (طبیب معتضد ۲۱۰–۲۸۹ هجری قمری=
۸۲۵-۹۰۱ میلادی)



سنان (طبیب راضی متوفی بسال ۳۳۱ هجری قمری= ۹٤۲ میلادی) ابراهیم اول



ابراهیم دوم (رئیس هیئت ممتحنه پزشکان ۲۹۶-۳۳٦ هجری قمری= ۹۰۸-۹٤۷ میلادی)



اسحق

ثابت دوم (رئیس بیمارستان عضدی بغداد ۲۹۵-۳٦۳ هجری قمری= ۹۰۷-۹۷۳ میلادی)

(نقل از کتاب تاریخ طب درایران تالیف دکتر الگود)

به بیمارستان مقتدری معروف گردید. وفات ابراهیم درمحرم سنه ۳۲۷ هجری قمری مطابق با اکتبر ۹۳۸ میلادی اتفاق افتاد.

۵۱- «عیسی بن یوسف» طبیب القاهر بالله بن المعتضد خلیفه عباسی بود (خلافت قاهر ۳۲۰-۳۲۲ هجری قمری=۹۳۲-۹۳۴ میلادی)؛

۵۲- «یوسف» ملقب به «ساهر» از اطباء دوران المکتفی بالله عباسی (خلافت المکتفی ۲۸۹-۲۹۵ هجری قمری=۹۰۲-۹۰۸ میلادی)؛

۵۳- «علی بن الراهبه» طبیب خلیفه متقی عباسی (خلافت متقی ۳۲۹-۳۳۳ هجری قمری = ۹۴۰-۹۴۴ میلادی)؛

۵۴- «ابو بشر متی بن یونس» از مترجمان بزرگ اسلامی که در ایام خلافت الراضی بالله عباسی میزیست (دوران خلافت راضی ۳۲۲-۳۲۹ هجری قمری=۹۳۴-۹۴۰ میلادی)؛

۵۵- «ابوالحسن ابن کرنیب» طبیب بغدادی از فلاسفه واطباء بغداد بود، که در اوائل سده چهارم وفات یافت؛

۵۶- «ابوزکریا یحیی بن عدی بن المحمد بن زکریا» صاحب مولفات بسیار معتبر درطب و منطق ومعاصر خلیفه «الطائع لله» عباسی بود (بسال ۳۶۳ هجری قمری=۹۷۳ میلادی)؛

۵۷- «ابن بطلان مختار بن حسن بن عبدون» از عیسویان کرخ بغداد بود، سپس به شهرهای دیگر جزیره و موصل و دیار بکر رفت و با «ابن رضوان» پیوسته مناقشات شدید داشت. طبیب و فیلسوفی دانشمند بود. در آخر عمر به انطاکیه رفت و دریکی از دیرهای آنجا بسال ۴۴۴ هجری قمری مطابق ۱۰۵۲ میلادی در زمان «القائم بامرالله» خلیفه عباسی وفات یافت؛

۵۸- «کتیفات» (کتفیات) طبیب نصرانی بغدادی که در دوران قائم خلیفه عباسی و وزیرش ابن المسلمه میزیست (دوران خلافت قائم ۴۲۲-۴۶۷ هجری قمری =۱۰۳۱-۱۰۷۵ میلادی بود)؛

۵۹- «یحیی بن التلمیذ» ملقب به «معتمد الملک» از اطباء دوران بنی عباس که

تا آخر خلافت «المستظهر بالله بن المقتدی» حیات داشت (در حدود سنه ۵۱۲ هجری قمری=۱۱۱۸ میلادی)؛

۶۰- «هبةالله بن صاعد نصرانی بغدادی» معروف به «ابن تلمیذ» و ملقب به «امین الدوله» از اطباء مشهور بغداد و خلفای عباسی که در سده ششم هجری قمری میزیسته است؛

۶۱- «مبشر بن احمد بن علی بن احمد بن عمرو» که اصلش از ری و ایرانی است، ولی سوطنش بغداد بود و در دوره خلافت «الناصرلدین الله» خلیفه عباسی میزیست (دوران خلافت ناصر ۵۷۵-۶۲۲ هجری قمری = ۱۱۸۱-۱۲۲۵ میلادی)؛

۶۲- «ابوالخیر مسیحی بن ابی البقا بن ابراهیم» که وی نیز طبیب «الناصرلدین الله» و نصرانی بود که در بغداد وفات کرد؛

۶۳ و ۶۴- «صاعد بن یحیی بن هبةالله بن توما» که نصرانی بود و «صاعد بن هبةالله الموصلی» هردو از اطباء ناصر خلیفه عباسی بودند (رجوع شود بجدول خلفای عباسی).

در خاتمه این مقال نام خلفای بنی عباسی و ابتدا و مدت خلافت آنان و تطبیق باسالهای میلادی را از نظر خوانندگان کتاب می گذرانیم، که امیداست بی فایده نباشد.

چنانکه ملاحظه میگردد، تقریباً عموم اطباء دوران خلافت عباسیان غیرعرب بودند، بدین معنی یا ایرانی و یا نسطوری و یا مسیحی و یا کلیمی و امثال آنها میباشند و این مطلب دلیل واضح وروشنی مبنی برآنستکه، طب اسلامی نتیجه زحمات و خدمات اطباء غیرعرب است و اگر گاهگاه ازخلال صحائف «طب عرب» در کتب مورخان دیده میشود، امری بسیار غیر منطقی میباشد، که احتیاج به تذکر دیگر دراین موضوع نداریم.

علاوه بر اطباء مذکور در بالا عده زیادی طبیب در دوران خلافت عباسیان بوده، که ذکر نام یک یک آنها باعث تطویل مقال گردد، منتهی اگر درطی روشن

ساختن تاریخ طب در ایران و اسلام احتیاجی پیش آمد و یا برخوردی با اعمال و

دوران خلافت عباسیان از ۱۳۲ـ۶۵۶ هجری قمری مطابق با ۷۴۹٫۵۰ـ۱۲۵۹٫۶ میلادی

نام خلفا	سال خلافت به هجری قمری	سال خلافت به میلادی	مدت خلافت
عبدالله سفاح	۱۳۲	۷۴۹	٤ سال
ابوجعفر منصور	۱۳۶	۷۵٤	۲۲ »
مهدی بن منصور	۱۵۸	۷۷۵	۱۰ »
هادی بن مهدی	۱۶۹	۷۸۵	۱ »
هارون الرشید	۱۷۰	۷۸۶	۲۱ »
امین بن الرشید	۱۹۳	۸۰۹	۵ »
مأمون بن الرشید (اگر اول خلافت را از قتل امین بحساب بیاوریم)	۱۹۸	۸۱۳	۲۰ »
معتصم بن الرشید	۲۱۸	۸۳۳	۹ »
الواثق بن المعتصم	۲۲۷	۸٤۲	۵ »
المتوکل بن المعتصم	۲۳۲	۸٤۷	۱۵ »
المستنصر بن المتوکل	۲٤۷	۸۶۱	۶ ماه
المستعین بالله بن المعتصم	۲٤۸	۸۶۲	٤ سال
المتز بالله بن المتوکل	۲۵۱	۸۶۶	۳ »
المهتدی بالله بن الواثق	۲۵۵	۸۶۹	۱ »
المعتمد علی الله بن المتوکل	۲۵۶	۸۷۰	۲۳ »
المعتضد بالله بن الموفق	۲۷۹	۸۹۲	۱۰ »
المکتفی بالله بن المعتضد	۲۸۹	۹۰۲	۱ »
المقتدر بالله بن المعتضد	۲۹۵	۹۰۸	۲۵ »
القاهر بالله بن المعتضد	۳۲۰	۹۳۲	۲ »

نظرات آنها بنظر رسید ، از آنان نام خواهیم برد .

→

نام خلفاء	سال خلافت به هجری قمری	سال خلافت به میلادی	مدت خلافت	
الراضی بالله بن المقتدر	۳۲۲	۹۳٤	۷	سال
المتقی بالله بن المقتدر	۳۲۹	۹٤۰	٤	»
المستکفی بالله بن المکتفی	۳۳۳	۹٤٤	۱	»
المطیع لله بن المقتدر	۳۳٤	۹٤٥	۲۹	»
الطائع بن المطیع	۳٦۳	۹۷٤	۱۸	»
القادر بالله بن اسحق بن المقتدر	۳۸۱	۹۹۱	٤۱	»
القائم بامرالله بن المقتدر	٤۲۲	۱۰۳۱	٤٥	»
المقتدی بالله بن احمد بن القائم	٤٦۷	۱۰۷٤	۲۰	»
المستظهر بالله بن المقتدی	٤۸۷	۱۰۹٤	۲٤	»
المسترشد بن المستظهر	٥۱۲	۱۱۱۸	۱۷	»
الراشد بالله بن المسترشد	٥۲۹	۱۱۳٤	۱	»
المقتفی لامرالله بن المستظهر	٥۳۰	۱۱۳٥	۲٥	»
المستنجد بالله بن المکتفی	٥٥٥	۱۱٦۰	۱۱	»
المستضیء بنورالله بن المستنجد	٥٦٦	۱۱۷۰	۹	»
الناصرلدین الله بن المستضیء	٥۷٥	۱۱۸۰	٤۷	»
الظاهر بامرالله بن الناصر	٦۲۲	۱۲۲٥	۱	»
المستنصر بالله بن الظاهر	٦۲۳	۱۲۲٦	۱۲	»
المستعصم بالله بن المستنصر	٦٤۰	۱۲٤۲	۱٦	»

باید دانست اطباء نامبرده عموماً در مشرق امپراطوری اسلام بخدمت طب وطبابت اشتغال داشتند. آن دسته که درغرب امپراطوری اسلام و اندلس (اسپانیا) خدمت کرده‌اند، ضمن صورت بالا نیامده است، بنابراین نام وخدمات آنان درصورت احتیاج در مبحث علیحده خواهد آمد.

غیر از اطباء مذکور در بالا عده‌ای از دانشمندان در علوم و فنون دیگر نیز در دوران خلافت‌عباسیان خدماتی ذیقیمت کرده‌اند، که ذکر نام‌آنها خالی ازفایده نیست و آنان عبارتند از:

«ابراهیم الفرازی» و پسرش «محمد» که هر دو ایرانی ومنجم منصور بودند محمد کتابی در نجوم بر روش هندوان به‌منصور ارائه داد. وی (منصور) دستورداد این کتاب را بعربی نقل کنند. محمد این کار را انجام داد و مدتی کتاب مزبور مبنای احکام منجمان اسلامی بود؛

«علی‌بن عیسی‌الاسطرلابی» نیز در خدمت منصور بود؛

«عبدالله‌بن‌المقفع» مترجم معروف دوران منصور؛

«ماشاءالله‌بن‌اثردی» منجم (میشابن اثری) کلیمی منجم زمان منصور، که تا دوران مأمون نیز حیات داشت؛

«ثوفیل بن ثومای نصرانی مسیحی» که از شهر رها و در زمان مهدی رئیس منجمان بغداد بود؛

«ابوحفص‌عمربن الفرخان الطبری» از دانشمندان علم‌حرکات نجوم و احکام آنها که ابتدا به‌یحیی‌بن خالدبن برمک و سپس به فضل بن سهل پیوست. وی در عهد هرون و مأمون میزیست؛

دیگر از دانشمندان عهد هارونی و مأمونی «ابوسهل فضل‌بن نوبخت‌ایرانی» از متکلمان معروف و متولی خزانه کتب بود وبسیاری ازکتب را از فارسی به‌عربی نقل کرده است. و «محمد بن خالدبن عبدالملک» و «عباس بن سعید الجوهری» و «عبداله‌بن ابوسهل بن نوبخت» و «حسن بن سهل‌بن نوبخت ایرانی» صاحب تألیفی

بنام «کتاب‌الانواء» و «یحیی‌بن ابی‌منصور» و «ابوبشر یحیی‌بن سهل» ؛

ایضاً «احمدبن‌محمدبن کثیرالفرغانی» صاحب کتاب«المدخل الی‌علم‌الهیئات الافلاک و حرکات النجوم» و «عمربن‌محمدبن خالدبن عبدالملک» پسر محمد سابق الذکر (متولی رصدخانه مأمون) ؛

و«محمدبن موسی‌الخوارزمی» ازاهالی خوارزم وازدانشمندان بنام‌علوم ریاضی ونجوم‌وهیئت وجبر ومقابله‌وزیج وخزانه‌دار کتب‌مأمونی و«محمدبن‌موسی» و«محمد بن‌الجهم» و «حارث منجم» از نزدیکان و پیوستگان حسن بن سهل وزیر مأمون که تمام درعهد مأمون بودند ؛

ایضاً «موسی‌بن شاکر» وپسرانش «محمد» و«احمد» و«حسن» که همه‌درعلم هندسه سرآمد بودند. پدرازمنجمان مأمون وپسرانش نیز درعلم‌هندسه ماهربودند. اینان معروف به «بنی موسی» بودند. پسران موسی علاوه بر علوم بالا در علم حیل (مکانیک) و حرکات موسیقی نیزدستی‌بسزا داشتند (وفات محمد بسال ۲۵۷ هجری قمری= ۸۷۰ میلادی است)، که ذکر آنها ضمن‌مبحث مربوط به خدمات ایرانیان‌به تمرکز علمی بغداد آمد.

عده دیگر از علماء و دانشمندان دوران خلافت عباسیان عبارتند از:

«احمدبن عبدالله حبش مروزی» (از دانشمندان نجوم عهد مأمون و معتصم) و«ابومعشربلخی جعفربن محمدبن عمر»منجم وریاضی‌دان‌دردربارموفق خلیفه‌و«محمدبن‌ه عبداله بن سمعان» ازشاگردان یا غلامان ابومعشر و «یحیی‌بن‌علی‌بن‌یحیی» منجم (متوفی‌بسال ۳۰۰ هجری‌قمری = ۹۱۲ میلادی) و «ابوعبداله‌محمد بن جابر بن سنان حرانی» از منجمان (متوفی بسال ۳۱۷ هجری‌قمری = ۹۲۹ میلادی) که طبق گفته جعفربن‌المکتفی‌خلیفه ازسال ۲٦٤ الی ۲۷۷ هجری‌قمری‌دررصدخانه خدمت کرد. وی کواکب ثابته را در زیج خود اثبات کرد و «محمدبن الحسین‌بن حمید» معروف به «ابن‌الادمی» از منجمان سده چهارم هجری قمری و «ابوالفضل جعفربن المکتفی بالله» از دانشمندان علوم قدیمه و اخبار و حکماء که از اولاد خلفاء عباسی بود، و

با عضدالدوله دیلمی ارتباط و دوستی داشت (متوفی بسال ۳۷۷ هجری قمری = ۹۸۷ میلادی) و «ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود الجراح» که درعلوم اوائل دستی بسزا داشت (متوفی بسال ۳۷۱ هجری قمری = ۹۸۱ میلادی) و «فرخانشاه بن نضیر بن فرخانشاه ایرانی» منجم مقیم بغداد (متوفی بسال ۳۶۷ هجری قمری = ۹۷۷ میلادی) و «عبیدالله بن الحسن» از منجمان وحسابدانان (متوفی بسال ۳۷۶ هجری قمری = ۹۸۶ میلادی) و «ابوالوفاء محمد بن محمد بن یحیی بن اسماعیل بن العباس» که اصل وی ازنیشابور وعالم به حساب وجبر و مقابله بود (متوفی بسال ۳۸۸ هجری قمری = ۹۹۸ میلادی) و «عبدالله بن طیب» ازفیلسوفان سده پنجم هجری قمری (متوفی بسال ۴۳۵ هجری قمری = ۱۰۴۳ میلادی).

بشرح ایضاً «ابواسحق ابراهیم بن هلال بن ابراهیم زهرون الصابی الحرانی» که ریاضی و عالم هندسه و هیئت بود ودر دوران شرف‌الدوله و عضدالدوله در ترتیب رصدخانه شرکت داشت (متوفی بسال ۳۸۴ هجری قمری = ۹۹۴ میلادی) و «عبیداله بن الحسن» منجم سده چهارم هجری قمری و «ابوعبداله محمد بن عیسی ماهانی» و «الفتح بن نجبة الاسطرلابی» منجم مقیم بغداد (متوفی بسال ۴۰۵ هجری قمری = ۱۰۱۴ میلادی) و «ابوبکر محمد بن عمر بن عمر الفرخان» منجم و «داود منجم» از منجمان سده چهارم و پنجم هجری قمری (متوفی بسال ۴۳۰ هجری قمری = ۱۰۳۸ میلادی» که در دولت آل بویه نیز خدمت کرده و «ابوالحسن محمد بن علی بن الطیب» عالم به علم کلام (متوفی بسال ۴۳۶ هجری قمری = ۱۰۴۴ میلادی) و «ابوالقاسم هبة‌الله بن الحسین» ملقب به اسطرلابی عالم به علوم هندسه وحساب که در عهد مستترشد خلیفه می‌زیست وخلیفه را بوی عقیدتی کامل بود.

از دانشمندان بنام در علم شیمی باید نام «جابر بن حیان الصوفی الکوفی» را برد، که در تاریخ شیمی و کیمیای اسلامی نقش بسیار بزرگی ایفاء نمود. شرح حال وخدمات وی بعداً بیاید.

غیر از دانشمندان مذکور دربالا عده زیادی از علماء و حکماء و اطباء درطی

دوران خلافت عباسیان که قریب پنج قرن ونیم بطول انجامیده وسلسله های پادشاهان ایرانی بمانند غزنویان وآل بویه وامثال آنها (مخصوصاً در دوران پادشاهان دیلمی) وجود داشتند، که ضمن قسمتهای بعدی کتاب درمحل خود ازآنها یاد خواهیم کرد. مخصوصاً در دوران سلطنت آل بویه دانشمندانی بنام ایرانی میباشند، که بعداً حق آنان ادا خواهد شد. درخاتمه این فصل حق آن بود که ضمن تاریخ طب وطبابت و اطباء، مترجمان بزرگ اسلامی وخدمات آنهارا متذکر گردیم، ولی از نظر اهمیت موضوع ترجمه های کتب علمی و طبی را درقسمت علیحده خواهیم نگاشت.

قسمت چهارم

(دوران ترجمه در تمدن اسلامی)

(مقدمه و کلیات ، مترجمان و ناقلان کتب علمی و طبی در تمدن اسلامی ، کتب برگردانده شده به زبان تازی ، بیت‌الحکمه)

فصل اول

مقدمه

(کلیات)

مقدمةً متذکر میگردیم : امر مربوط به ترجمه و انتقال علوم گرچه بیشتر در دوران عباسیان انجام یافته است ، ولی باید دانست که قبل از آنان وامویان مرحله ابتدائی جذب علوم یونانی آغاز شده بود .

دراین باب از افرادی که باید نام آن در ابتدای این مقال ذکر گردد **یحیی نحوی** (یحیی‌النحوی) است که نزدعمروعاص فاتح مصرتقرب واحترام کامل داشت . علت تقرب وی به‌عمرو ازآن جهت که وی منکر تثلیث مسیحیت بود ، صورت تحقق یافت . پس از آنکه یحیی نزد عمرو تقرب یافت وعقایدش با یکتاپرستی مسلمانان سوافق گردید ، برحسب عقیده عده‌ای علت آتش سوزی کتابخانه اسکندریه ، که معروف است بامرخلیفه دوم واجراء آن بدست عمروعاص انجام یافته ، عامل اصلیش وی (یحیی) بوده است (! ؟) .

بنابراین ملاحظه میشود که موضوع انتقال علوم یونانی پس از فتح مصر توسط مسلمانان شروع گردید، که در دنباله آن بدوران خلفای اموی وسپس عباسیان

کشانده شده است.

اما بیشتر ترجمه های کتب علمی و طبی وبرگرداندن آنها از زبان یونانی به سریانی یابه‌عربی از اواسط نیمه اول قرن دوم تانیمه اول‌قرن‌سوم هجری قمری‌انجام یافته و دق آن بود که نگارش این قسمت ضمن قسمت‌سوم بیاید، ولی‌چون‌دوران ترجمه در تمدن اسلامی بسیار مهم و معتبر بود، چنین صلاح دانستیم، که این دوران را در قسمتی علیحده آورده، تا حق مطلب در باب مترجمان و ناقلان علوم (مخصوصاً طب) ادا گردد. ضمناً اضافه می‌کنیم که در این قسمت مقصود از دوران ترجمه بطور اعم میباشد، یعنی دورانیکه قریب شش قرن‌بطول انجامیده، بنابراین میتوان گفت آنچه که ترجمه از ابتدای ظهور اسلام تا انقراض خلافت عباسیان درعالم‌طب درایران واسلام انجام‌یافته، تاآنجا که مقدورباشد خواهد گذشت. بنابراین ترجمه هائی که طی قریب شش قرن در ایران و اسلام انجام یافته و طی این مدت در دوران پادشاهان و سلسله های ایرانی (و غیر ایرانی) که در ایران حکومت کردند، نیز شامل خواهد بود. اینک متذکر می‌گردیم که‌ترجمه کتب علمی به‌زبان تازی‌درتمدن اسلامی از دوران خلفای اموی (چنانکه آمد) با توجه به‌سطور بالا ازخدمات یحیای نحوی شروع گردیده است. ولی نهضت بزرگ علمی و ترجمه کتب از اواسط قرن دوم هجری قمری آغاز شد.

معروف است اولین فردی که در نقل علوم اقدام کرد خالد فرزند یزید فرزند معاویه بود که توسط **اصطفان**[1] (اصطفان قدیم) ازکتابهای شیمی (کیمیا) بعمل آمد. سپس نقل کتابهای نجوم به عربی آغاز شد. چنانکه درقسمت‌سوم کتاب آمد و براثر همین توجه خالد به‌نقل علوم ویرا «حکیم آل مروان» لقب دادند.

در زمان مروان اقدام به ترجمه کتب طبی توسط ماسر جیس (ماسر جویه) منجمله «کناش» اهرن بن اعین ازسریانی بعربی بعمل آمد. این کناش در سه مقاله بود، سپس اهرن دو مقاله بدان اضافه کرد.

۱— Stephen

در زمان عمر فرزند عبدالغزیز خلیفه دیگر اموی کتاب بالا که مدتها بدان توجه نشده و بدلائلی در خزانه کتب محبوس بود ، بامرخلیفه بیرون آورده شد که مورد استفاده عموم قرار گیرد .

ایضاً باید دانست که اصولاً نگارش تاریخ طب درکتب مورخان و تذکره نویسان شامل شرح حال اطباء و حکماء و آثار و مولفات و ترجمه های آنان است و اغلب مورخان موضوعات بالا را در باره اطباء و حکماء درکتابهای خود با یکدیگر متذکر گردیده‌اند .

رساله‌ای از «اسحق فرزند حنین» درباب «آغاز علم طب و تاریخ آن تا زمان رازی» میباشد که بنظرمیرسد قدیمترین یا یکی از قدیمیترین رساله در این باب باشد.

قبل از اسحق درباره تاریخ طب و اطباء مطالبی متفرق درکتب پیشینیان ذکری بمیان‌آمده که اصل‌آن دردست نیست . منجمله یکی کتاب «تفسیر سوگندنامه بقراط» ، که منسوب به جالینوس و ایضاً کتاب «تاریخ یحیی‌النحوی» است .

قسمتی ازکتابی که منسوب به جالینوس است ودرتفسیرسوگند نامه بقراطمیباشد درباب وظائف طبیب است ، که بنامهای مختلف آن قسمت از این سوگند نامه امروزه درجمیع دانشکده‌های پزشکی برای فارغ التحصیلان پزشکی مرسوم و تمام پزشکان ملزم برعایت مفاد آن میباشند .

اما تفسیری که جالینوس بنام «کتاب‌الایمان‌لابقراط» نوشته مقابل‌سوگندنامه (عهدنامه = آداب‌پزشکی = سنت پزشکی = آئین‌پزشکی) وناموس‌الطب ووصایای بقراط میباشد وعموم پزشکان اسلامی‌درکتاب های‌طبی‌خود ازآن‌نام‌برده‌اند . منجمله طبیب عالیشان ایرانی **علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی** (۳۱۸ یا ۳۳۸ ؟ - ۳۸۴ هجری قمری= ۹۳۰ یا ۹۴۹ ؟ ۹۹۴ - میلادی) درابتدای کتاب اول تألیفی خود بنام «ملکی» یا «کامل‌الصناعة الطبیه الملکی» که بنام عضدالدوله دیلمی نگاشته تحت عنوان «وصایای بقراط» ذکر کرده است .

درباب تاریخ یحیای نحوی که مقدم بر کتاب تألیفی اسحق فرزند حنین است، شرح حال اطباء وفلاسفه میباشد و چنین بنظر میرسد اسحق ازکتاب یحیای نحوی اقتباس کرده است.

بهرحال میتوان گفت، اسحق فرزند حنین تقریباً اولین طبیب یا مورخی است که تاریخ اطباء و آثار آنهارا درکتاب تألیفی خود بنام «تاریخ الاطباء و الفلاسفه» آورده است[۱].

۱ـ «توضیح آنکه درسال ۲۹۰ هجری قمری (مطابق ۹۰۲ میلادی) درمحضر قاسم بن‌عبیدالله وزیر (متوفی بسال ۲۹۱ هجری قمری مطابق ۹۰۳ میلادی) که وزیر معتضد و مکتفی خلفای عباسی بود، میان **ابوالعباس بن فراس و ابوالعباس بن شمعون** مناظره‌ای شد. این مناظره از آن جهت بود، که معلوم گردد، ابتدای طب ازکجاست وپایه آن مبنی برقیاس است یا تجربه؟ وزیرقاسم‌بن عبیداله از اسحق می‌خواهدکه کتابی درباب تاریخ طب و اطبائی که تا آن زمان درجهان بودند تألیف کند. اسحق «تاریخ الاطباء و الفلاسفه» را تألیف می‌کند.

ازکتاب «تاریخ‌الاطباء» اسحق درکتابخانه حکیم اوغلو علی پاشا موجود است (زیر شماره ۶۹۱).

اسحق دراین کتاب پس ازشرح مناظره بین‌ابوالعباس‌بن فراس وابوالعباس‌بن شمعون و اینکه قدیمترین و اولین طبیب بقراط است و یا آنکه وی (بقراط) دانش خودرا ازپیشینیان گرفته است، درمحضر وزیر شرح میدهد. ابوالحسین وزیر از اسحق میخواهدکه کدام نظر صحیح تر است؟ اسحق درپاسخ گوید: اظهار نظر درباره تاریخ مخصوصاً برای زمان خیلی‌قدیم وهرکس هرچه‌شنیده وبوی منتقل گردیده کاری بس‌دشواراست. اما آنها که درعلوم فلسفی کوشا بوده‌اند دراین امر آشناتر میباشند. پس ازآن وزیرگوید: بنابرین نظر تو (اسحق) آن است که گفته ابوالعباس‌بن شمعون درست‌تر و وی‌دراین‌باب آشناتر و آگاه‌تر است. وزیر به اسحق امر می‌کندکه بتألیف کتاب آنطورکه گفته اقدام کند.

اسحق بااستفاده ازکتاب یحیی‌نحوی‌وبیان‌مطالبی‌ازوی (یحیی‌نحوی) بتالیف کتاب همت

←

پس ازاسحق فرزند حنین عده‌ای ازمورخان وتذکره نویسان بمانند ابن جلجل اندلسی (ابوداودسلیمان بن حسان) کتابی بنام «طبقات الاطباء والحکماء» درحدودسال ۳۷۷ هجری مطابق با ۹۸۷ میلادی وسپس ابن الندیم (محمدبن اسحق ۲۹۷-۳۸۵

→

می‌گمارد و پس ازمقدمه درباب ابتدا و صنعت طب و درمان‌های طبی شروحی می‌نگارد.

اسحق در این رساله شرحی مبنی برعقیده آندسته که طب با وجود آدمی بوجود آمده و پاره‌ای که معتقدند طب از الهام الهی است صحبت می‌کند.

جمیع مورخان و تذکره نویسان بمانند ابن‌الندیم وبیرونی و قفطی و ابن ابی‌اصیبعه و دیگران درکتاب خود از رساله اسحق نام برده‌اند.

اسحق در رساله خود از عده‌ای از اطباء و فلاسفه قبل از خود بمانند «هرمس» (Hermes که‌تعداد آنها سه‌نفرمیباشند بترتیب هرمس اول ودوم و سوم) و «بقراط» (بقراط بن ایرقلیدس (یا ایر اقلیس) Hippocrate=Hippokratos de Cos de Herakleides

و «غورس» (Gurus)

و «مینس» (Minos)

و «برمایندس» (Parmenides)

و «اسقلبیوس» (اسقلابیوس = اسقلاویوس = Aesculapius=Sculape)

و «افلاطون» (فلاطون = افلاطن = فلاطن = Plato=Platon) و شاگردان آنها

و «فیلوس مقدونی» (Philon macédonien)

و «ثاسلسوس» (Thessalos)

و «ذراقن» (Dracon) و «جالینوس» (جالینوس القلوذی Galen=Galien=Galenos Klaudios de Pergamon)

و «دیسقوریدس عینی زربی» (دیاسقوریدوس = ذیاسقوریدس - Pedanius Dioskourides=Discoride=Discuride=Dyskyrides=Dioscuridus d'Anazarbe)

و «زینون کبیر» (Zenon) و «زینون صغیر»

←

هجری قمری مطابق ۹۰۹ - ۹۹۵ میلادی» تاریخ پزشکان و فلاسفه جهان را از ابتدای طب تا دوران خود را با ذکر آثار و مولفات و ترجمه هایشان‌را برشته تحریر در آورده‌اند.

ابوریحان بیرونی (محمد بن احمد ۳۶۲-۴۴۰ هجری مطابق ۹۷۲-۱۰۴۸ میلادی) رساله‌ای مخصوص درباره کتب وآثار ومولفات طبیب نامدار ایرانی محمد پسر زکریای رازی تألیف کرده است[۱].

→

و «سقراط» (سقراطیس بن سفرونیسقس = Socratis fils de Sophronicos)

و «ارسطو» (ارسطوطالیس = ارسطالیس اسطاغاریائی Aristote = Aristoteles de Stagira)

و «اغلوقن» (Glaucon)

و «ابولونیوس» (ابلونیوس = Appollonis de Perga)

و «فرفوریوس» (فرفوریوس الصوری = Porphyre = Porphyros de Tyron)

و «ارمینس» (Herminos)

و «اسکندرافرودیسی» [(Aexandros d'Aphrodisias) d'Aphrodise]

و «انقیلاوس اسکندرانی» (نیقولاوس = اکیلاوس Nicolaos d'Alexandreia)

و «اصطفن اسکندرانی» (Stephano d'Alexandrios = Stephen d'Alexendrie)

و «مارینوس اسکندرانی» (Marinos d'Alexandrie)

و «مغنس اسکندرانی» (Magnes d'Alexandrie)

و «اریباسیوس» (Oreibasios = Oribase)

و «بولس اجانیطی» [(فولس = فولیس) (Paulos) Paul d'Egine]

و عده دیگری نام می‌برد». (خلاصه‌ای از ضمیمه مجله‌دانشکده ادبیات شماره ۳ سال دوازدهم ۱۳۴۴ - دکتر مهدی محقق)

۱- «رسالة للبیرونی لفهرست کتب محمدبن زکریاء الرازی» که بسال ۱۹۳۶ میلادی توسط پاول کراوس Paul Kraus آلمانی بچاپ رسیده است.

(Epître de Beruni contenant le répertoire des ouvrages de Mohammad B. Zakariya Ar-Razi)

سپس جمال‌الدین قفطی (۵۶۹-۶۶۴ هجری قمری= ۱۱۷۳-۱۲۶۵ میلادی) کتابی بنام «اخبارالعلماء باخبار الحکماء» ، آنگاه ابن ابی‌اصیبعه (۶۰۰-۶۶۸ هجری قمری = ۱۲۰۳-۱۲۶۹ میلادی) تألیفی بنام «عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء» وپس از این دو ابن خلکان (قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن ابراهیم بن ابی‌بکربن خلکان بن ناوك‌بن عبدالله‌بن شاکل بن‌الحسین بن مالك بن جعفربن یحیی‌بن خالد البرمکی الاربلی‌الشافعی ۶۰۸ - ۶۸۳ یا ۶۸۱ هجری قمری = ۱۲۱۱ - ۱۲۸۳ر۴ میلادی) تألیفی بنام «وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان» ، ایضاً ابن خلدون (ولی الدین ابوزید عبدالرحمن بن محمد ۷۳۲ - ۸۰۶ یا ۸۰۸ هجری قمری = ۱۳۳۱ - ۱۴۰۳ر۵ میلادی) درتألیف معروف خود بنام «کتاب‌العبر و دیوان المبتداء والخبر فی‌ایام‌العرب والعجم والبربر» که در هشت‌مجلد است و مقدمه آن که به «مقدمه‌ابن خلدون» است ، درباره علماء و حکماء و اطباء و آثار آنان که ضمن آن از مترجمان و ناقلان علوم در تمدن اسلامی نیز نام برده ، برشته تحریر درآورده است .

ایضاً نظامی عروضی سمرقندی (ابوالحسن احمدبن عمربن علی سمرقندی) در کتاب معروف خود بنام «چهار مقاله عروضی سمرقندی» در مقالت چهارم درباب‌علم طب و هدایت طبیب نیز شرحی مختصر از آثار و مولفات عده‌ای از اطباء نام برده است .

پس ازنویسندگان ومورخان بالا ازمتاخرین حاجی خلیفه (مصطفی‌بن‌عبدالله ۱۰۱۷-۱۰۶۷= هجری = ۱۶۰۸-۱۶۵۶ میلادی) در تألیف خود بنام «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» ازکتب طبی و ترجمه‌ها و علماء و دانشمندان و حکماء و فلاسفه وناقلان علوم شرحی ذکر کرده است .

علاوه بردانشمندان مذکور در بالا درتمدن اسلامی عده زیادی درباب شرح حال و مقام و مولفات و ترجمه‌های اطباء اسلامی درکتب خود شرحی نگاشته‌اند، که اگر بخواهیم به ذکر نام یك یك آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد .

اما پس ازدوران تجدد علوم (رنسانس) درتمدن اروپائی، عده‌ای ازمورخان مغرب زمین از کتب و آثار مورخان و علماء و اطباء اسلامی استفادات کامل کرده که مهمترین آنها عبارتنداز کتاب‌های تاریخ طب «دانیل لکلر[۱]» و «لوسین لوکلر[۲]» و «فردیناند ووستنفلد[۳]» و «پرفسور ادوار براون[۴]» و «دکتر ل. مونیه[۵]» و «دکتردنالد کامپل[۶]» و «چارلز گرین کمستون[۷]» و «میرشتینگ و کارل زود هف[۸]» و «آ. کاستیلیونی[۹]» و «ل. لاواستین[۱۰]» و «چ. زینگر[۱۱]» و «کارل بر کلمان[۱۲]» و «سیریل الگود[۱۳]» و

۱— Daniel Le Clerc, Histoire de la Médecine, La Haye, 1729.

۲— Lucien Leclerc, Histoire de la Médecine arabe, Paris, 1876.

۳— F. Wüstenfeld, Geschichte der Arabichen Ärzte und Naturforcher, Göttingen, 1840.

٤— Edward G. Browne, Arabian Medicine, Cambrige, 1921.

٥— Dr. L.Meunier, Histoire de la Médecine, Paris, 1924.

٦— Arabian Medicine and its influence on the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London, 1926.

۷— Charles Greene Cumston, M. D (Mme. Dispan de Floran
ترجمه مادام دیسپان دوفلوران (Paris 1931)

۸— M. Steineg, K.Sudhof, Geschichte der Medizin, Jena 1928.

۹— A. Castiglioni, Histoire de la Médecine J. Bertrand ژ. برتران
و ف. ژیدون (F.Giden ترجمه از ایطالیائی به‌زبان فرانسوی - Paris 1931

۱۰— Histoire générale de la Médecine et de la Pharmacie et de l'art dentaire et de l'art vétérinaire بشرکت عده‌ازعلماء تحت‌سرپرستی Prof. Laignel-Lavastine, Paris 1936. انجام یافته است).

۱۱— Ch. Singer, A Short History of Medicine, Oxford, 1938.

۱۲— Karl Brockelmann, Geschichte der Arabichen Litteratur, Leyden, 1937, 1943.

۱۳— Dr. Cyril Elgood, A. Medical History of Persia, Cambridge, 1951.

«ا. ه. آکرکنشت[۱]» و «راف ه. میجر[۲]» و «دوگلاس گوثری[۳]» و «دکتر هنری سیجریست[۴]» و «موریس باریتی و شارل کوری[۵]» که اغلب آنها تاریخ طب جهان (وفنون وابسته به‌طب) را تألیف کرده‌اند، ضمن آن از تاریخ طب اسلامی ومولفان و مترجمان و ناقلان علوم نیز ذکری بمیان آورده‌اند، که اگر بخواهیم بذکر نام همه آنها بپردازیم، مطلب مفصل گردد.

عموم کتابهای تألیفی دانشمندان بالا بسیار ارزنده وقابل استفاده میباشد، ولی بحق باید گفت که منابع ومأخذ اغلب آنان از کتابهای مورخان واطباء اسلامی است.

درباب ترجمه کتب طبی در دوران امویان، از نظر احتیاج بـه طبیب عموماً این دسته (یعنی اطبا) برای طبابت خاص خلیفه بودند وهنگامی که طبیبی تألیفی می‌کرد عموماً بصورت کناش (فورمولر یامجموعه) میباشد، بمانند کناشی که ثیاذوق طبیب حجاج بن یوسف تألیف کرده بود. معروف است که ثیاذوق تألیف دیگری در باب داروها دارد. ولی مطلب مهم آنستکه، ترجمه‌ها و تألیف در دوران بنی‌امیه بسیار معدود ومحدود میباشد وعلت اساسی آن سرگرمی و اشتغال بنی‌امیه به بسط کشوربود.

با آنکه امر ترجمه در تمدن اسلامی از دوران خلافت خلفای راشدین وپس از آن در دوران حکومت بنی‌امیه شروع گردیده بود (چنانکه آمد)، عموماً این ترجمه‌ها معدود و محدود (وبسیاری ازآنهاناقص) بود. شرح حال و خدمات نخستین مترجمان در مبحث بعدی این فصل خواهد آمد.

اما نهضت بزرك علمی ونتیجةً ترجمه کتب درتمدن اسلامی از مراکز بزرك

۱— E. H. Ackerknecht, A short History of Medicine, New york, 1955.

۲— Ralph H. Major, History of Medicine 1954.

۳— Douglas Guthrie, A Story of Medicine, London, 1957.

۴— Dr. Henry F. Sigerist, A Story of Medicine, New york, 1961.

۵— Histoire de la Médecine, Maurice Bariéty et Charles Coury, Paris, 1963.

چندی سر چشمه گرفته است :

اول مکتب مرو (خراسان)، دوم جندیشاپور، سوم هند، ایضاً یونان و سرزمینهای یونانی نشین و اسکندریه و انطاکیه که همه در نهضت فرهنگی اسلامی بی‌اندازه مؤثر بودند.

امر ترجمه از دوران عباسیان باسرعت کم‌نظیری‌شروع گردیده و درعهدهرون و مأمون خلفای عباسی باوج عظمت رسید و پس از این دوخلیفه نیز ادامه‌داشته است.

آنچه که از تفاسیر علمی و تحقیق درحقایق امور مذهبی در ابتدای امربعمل آمده مربوط به احکام و شریعت اسلامی، بر اثر توجه و نفوذ فرقه معتزله[1] جامعه عمل بخود پوشید، که باستتهای سرعت پیشرفت کرد.

توضیح آنکه طی مدت قریب به یک قرن ونیم که حکومت وبزرگی وسیاست در دست عربان بود، (چنانکه درقسمتهای پیش بطور تفصیل آمد) توجه و اقبالی به‌ترجمه نبود وچون خلفای اموی غیر ازقوم عرب اقوام دیگر را بحساب نمیاوردند و جز زبان عربی و فصاحت درآن را هنر نمی‌دانستند، پیشرفت محسوسی در ترجمه

۱- معتزله - فرقه ازمسلمانان پیرو «واصل بن عطا» که معتقدبه‌آزادی اراده یا تفویض و اختیار بودند، میباشند. اینان خودرا اهل‌عدل وتوحید (اهل العدل والتوحید)می‌خواندند، بدین معنی که باهرعقیده‌ای که‌برخلاف اصل توحید بود مخالف بودند. فرقه معتزله درعراق تشکیل یافت و در دوران خلفای عباسی مخصوصاً مأمون و واثق قدرت ونفوذ بسیار پیدا کرد. واصل شاگرد «حسن بصری» بود و در مسئله‌ای که اگر مومنی مرتکب گناه بزرگ شود آیا میتوان اورا مؤمن خواند با استادش‌حسن اختلاف یافت. واصل عقیده داشت چنین شخصی نه مومن است نه کافر، بلکه بین مومن وکافر میباشد. بدین جهت واصل پس از اختلاف بااستاد از درس اوکناره گیری کرد و باجمعی از طلاب‌بگوشه‌ای رفت. حسن‌بصری به سایر شاگردان گفت که وی (یعنی واصل) از ما کناره گرفت (اعتزل عنا)، بدین جهت واصل و سایر اصحاب ویارانش بنام معتزله معروف گردیدند.

دیده نمی‌شود . چنانکه بگفته یکی از شاعران برای هر یک از اقوام هنر و مقامی قائل گردیده بدین نحو:

عرب بر ره شعر دارد سواری پزشکی گزیدند مردان یونان
ره هندوان سوی نیرنگ وافسون ره رومیان زی حسابست والحان
مصور نگار است مرچینیان را چو بغدادیان را صناعات الوان

که از مفاد آنها مطلب مربوط به قوم عرب و یونانیان بسیار روشن میگردد، که اصولاً عربان بچه میزان درباب علوم دست داشتند.

«ابن خلدون در مقدمه کتاب خود که خلاصه آن این است گوید : که از مسائل و امور غریبه آنکه دارندگان و حاملان علوم در اسلام عموماً غیر عرب (عجم) بودند و اگر در میان این جماعت فردی نسبت عربی داشت ، باز ازدست ـ پروردگان عجم محسوب میگردید و در ابتدای اسلام عرب را از علم و هنر اطلاعی نبود ودرملت‌اسلام جز کتاب وسنت وآنچه که ازصاحب شریعت وپیروان (اصحاب) گرفته بودند ، چیزی نمی‌شناختند و احکام شریعت در حقیقت سینه بسینه به افراد منتقل گردیده بود . چون مدتی بدین منوال گذشت و احتیاج به تفسیر کتاب وحدیث وامثال آنها پیش آمد و ازنظرترس ازبین رفتن سندیت موضوعها وغل‌وغش در آنها و یقین مبنی براسناد قرآنی و تمیز در صحت و سقم وتعبیر احادیث احتیاج به تفسیر پیش آمد . نتیجه آن شد که قوانین نحوی وضع گردد و در دنباله آن احتیاج به استخراج و نظر و قیاس در علوم شرعیه شد . قوم عرب از موضوعات بالادوربودو اقوام دیگر که همه غیر عرب (عجم) بودند وبه‌علوم وفنون و نتیجةً تمدن درمیان این اقوام متمدن که آشناتر بعلوم بودند طبیعةً محول‌شدواقوام کشورهای گشوده‌شده‌و بزرگان و مردم شهرهای مزبور که وارد و مطلع بودند ، خدماتی بسزا به‌جمیع‌علوم بمانند فقه و کلام وتفسیر پرداختند . درمیان این‌اقوام برتر وبالاتر ازهمه‌مردم فارس و تنها قومی که بیشترین‌سهم‌راداشت و به نگاهداری و تدوین علم قیام کرد ایرانیان بودند» .

آنچه که مسلم است آنکه پیغمبر (ص) درباره اطاعت از کتاب خداوند وسنت بسیار تأکید فرموده و پیروی از آن‌هارا برای مسلمانان واجب دانسته، که هرکس از آنها تبعیت کند گمراه نمی‌شود. ولی‌پس‌از رحلت رسول‌اکرم (ص) چنانکه‌آمد، تازیان اجباراً دست استمداد بطرف مردم غیر عرب (عجم) درازکردند.

بازهم از فرموده‌های پیغمبراسلام (ص) است: «که هیچ ملتی به‌نگاهداری و تدوین علم برپا نخاست مگر ایرانیان و فرمود اگر دانش در آسمانها و کهکشان باشد، مردم فارس بدان دست خواهند یافت».

در این قسمت بذکر نکته‌ای بسیار اساسی که در تمدن اسلامی مخصوصاً درباره طب و طبابت بسیار چشم گیراست می‌پردازیم وآن اینکه: اصولاً مردم نسبت به اطباء عرب بی‌اعتقاد بوده و اطمینانی بدانها نداشتند (با توجه باینکه معدودی از اطباء عرب درسرزمین عربستان از فارغ التحصیلان مکتب جندیشاپور بودند).

جاحظ نویسنده معروف عرب درکتاب «البخلاء» بدین‌معنی اشاره می کند. او درکتاب خود گوید: مردی بنام اسد فرزند جانی با آنکه طبیب زبردستی بود، در موقع شیوع طاعون مردم بوی کمتر مراجعه می کردند. علت این امر را ازوی سوال کردند؟ وی در جواب گفت: اول آنکه من‌مسلمانم وغیر ازآنکه اکنون‌مردم به طبیب مسلمان عقیده ندارند قبل از آنکه به‌تحصیل طب بپردازم از آن زمان‌هم اصولاً مردم به طبیب مسلمان بی عقیده بودند. دوم آنکه نام من «اسد» است، ولی‌اگرنامم «مراعیل» و«یوحنا» وامثال‌آن‌بود بهتربود. سوم‌آنکه کنیه‌ام«ابوحارث» است، درصورتیکه اگرکنیه‌ام «ابوعیسی» یا «ابوزکریا» و یا «ابوابراهیم» بود بهتر می‌بود. چهارم آنکه من لباس پنبه‌ای سفید در بردارم، درصورتیکه اگر قبای سیاه می‌پوشیدم مردم بیشتر بمن توجه می کردند. پنجم آنکه زبان من عربی است، ولی اگر بزبان جندیشاپوریها صحبت می کردم کارم بهتربود. (خلاصه‌ای ازکتاب جاحظ).

بدین جهات از کتاب جاحظ مستفاد میگردد که ، اطباء عرب مسلمان را درباره پزشکان غیر عرب سوء نظر کامل بود و همین امر میرساند که طبابت بیشتر در دست اطباء غیر عرب بوده ، چرا که اطباء نامدار تمدن اسلامی عموماً غیر عرب بودند و یک نوع کینه توزی بین این دو دسته (اطباء عرب مسلمان و اطباء غیر عرب) پیدا شد.

میگویند وقتی «یوحنا فرزندماسویه جندیشاپوری» فوت کرد اشعاری درباره‌اش گفته شده بدین شرح :

ان الطبیب بطبه و دوائه — لایستطیع دفاع امر قد آتی
ماللطبیب یموت بالداء الذی — قد کان یبری منه فیما قد مضی
مات المداوی والمداوی والذی — جلب الدواء و باعه ومن اشتری

خلاصه وترجمه ابیات بالا این است که :

طبیب با دانش ودوایش ـ نتواند از فرمانی که آمده سرپیچی کند .

پزشک را چه میشود که از علتی (دردی) میمیرد ـ در صورتیکه در زمان گذشته آنرا معالجه کرده بود؟

آن شخصی که دارو تجویزمی کند وآنکه آنرا (دارو) مصرف می کند وفردی که دارو میآورد و خرید و فروش می کند ، همه‌شان مردند.

همانطور که در فصول و مباحث سابق آمد و اکنون نیز برای روشن شدن مطلب ، احتیاج به تذکر است آنکه پس از روی کار آمدن خلفای عباسی و نفوذ و رخنه ایرانیان دردستگاه خلافت، توانستند سدی که تازیان برروی اقوام غیرعرب بسته بودند ، گشوده شود.

انقراض خلافت بنی‌امیه و تأسیس خلافت عباسیان بدست اقوام غیر عرب (مخصوصاً ایرانیان) باب توجه به علوم وترجمه کتب علمی وطبی را گشود .

ترجمه های کتب طبی و داروسازی و تشریح و فلسفه و شیمی و امثال آنها که در دوران خلافت عباسیان انجام گرفته ابتدا از طرف ایرانیان وسریانیان میباشد .

اینان (سریانیها) حق تقدم در این امر مهم علمی و تمدن اسلامی دارند.

سریانیان در مکاتب و مدارس خود قبل ازظهور اسلام از جهت آشنائی بزبان یونانی در کار مطالعه و تحقیق کتابهای مکتب اسکندریه جهدوافی کردند، مضافاً بدانکه برای دسترسی به کتب مزبور اجباراً زبان یونانی‌را آموخته وتوانستند خدمتی بسزا در این باب به عمل آورند.

پس از ظهور اسلام چون سریانیان از اقوام سامی بودند، بسیار زودتوانستند بسهولت زبان عربی را فراگرفته و بکار ترجمه بپردازند و همین امر سبب شد که رابطه بین آنان (سریانیان) باخلفای عباسی بسیار نزدیک گردید. بشرح ایضاً علمای سایر اقوام وملل مغلوبه توسط تازیان بمانند نسطوریان مسیحی جندیشاپور واستادان این دانشگاه که بدربار خلفا عباسی راه یافتند و صابئین و حرانیها توانستند سهمی کم نظیر در کار ترجمه پیدا کنند.

اما ایرانیان نیز پس از غلبه تازیان برایران (چنانکه شرح آن در قسمتهای پیشین گذشت) و اینکه عده‌ای از خلفای عباسی تربیت شده آنان (ایرانیان) بودند، بواسطه نفوذ و رخنه در دولت عباسی نقش بسیار مهمی را درکار ترجمه کتب داشتند، مضافاً بدانکه بازبان عرب و ادبیات این قوم چنان آشنائی یافته که ازآنان (تازیان) برتر گردیدند.

بنابراین نهضت بزرك علمی و ترجمه کتب چنانکه آمد از منصور خلیفه دوم عباسی شروع گردید و در فاصله بیست و پنج سال از تأسیس بغداد و آغاز خلافت هرون‌الرشید مقدمه بسیار معتبری برای ترجمه کتب علمی و طبی پیدا شد.

درسال ۱۷۰ هجری قمری (مطابق باسال ۷۸۶ میلادی) هارون به خلافت رسید. وی ازنظر آنکه بدست یحیی برمکی تربیت شده بود، تحت تأثیر ایرانیان بود و پیوسته در دوران‌خلافت خود نسبت به‌ایرانیان محبت داشت. ازطرفی براثرتوجه به علم و ادب اثری فوق‌العاده در تمدن اسلامی ازخود باقی گذارد. بدین‌معنی که

نهضت مربوط به نفوذ علوم یونانی در دوران خلافت وی نضج و قوامی کم نظیر پیدا کرد و این نهضت یونانی مآبی در تمدن اسلامی بی‌اندازه معتبر میباشد.

پس از وی فرزندش مأمون نیز بسیره پدر دنباله اقدامات وی را گرفت، بشکلی که دوران بسیار درخشان در تمدن اسلامی پیش آمد که بعداً این دوران بنام «دوران طلائی» نامیده شد.

پس از این دو خلیفه بر اثر پیش آمدهائی در تمدن اسلامی، تشویق سابق بعمل نیامد و نتیجةً شوق ترجمه هم برای مترجمان کمتر گردید، لذا از اهمیت علمی بغداد کاسته شد و بواسطه تجزیه سرزمین اسلام و انتقال تمدن به سایر قسمتها (مخصوصاً اسپانیا)، مراکز علمی چندی در تمدن اسلامی پدیدار شد.

هارون به کمک وزیر برمکی خود بسیاری از آثار علمی یونانی را ترجمه کرد و برای این امر افرادی را به روم فرستاد، تا نسخه های زیادی از کتب خطی یونانی را خریداری کنند واین امرباعث گردید که مولفات یونانی مخصوصاً کتب طبی فراوان به دارالعلم بغداد سرازیر گردد.

گذشته از هارون و مأمون افراد و شخصیت‌های دیگری به متابعت ازخلفای عباسی برخاسته وآنان نیز نسخ خطی زیادی را خریداری کرده و علماء ودانشمندان به ترجمه آنها پرداختند.

نتیجه‌ای که از این توجه به ترجمه کتب حاصل گردید، آنکه خلفاء عباسی اطباء جندیشاپور را به بغداددعوت کرده و چنانکه آمد عده‌ای از دانشمندان واطباء دانشگاه بالا به این شهر رفته وبکار ترجمه وتألیف پرداختند.

آنچه محقق است کتب طبی ابتدا از یونانی به‌سریانی و سپس به عربی وبعداً ترجمه ها مستقیماً از یونانی به عربی برگردانده شده‌اند.

ترجمه های بالا ازکتب فلسفی و طبی و علمی از ارسطو و بقراط و جالینوس وسایر دانشمندان یونانی صورت تحقق یافت، که همه آنها درتمدن اسلامی اثربزرگی گذارده‌اند.

در زمان هرون براثر آمیزش ومعاشرت مسلمانان با ایرانیان وسریانیها (بطور کلی با غیر عرب) واحتیاج مبرمی که به‌طب وطبابت واطباء جندیشاپوری وسریانی داشتند ، بیشتر چشم گیر میباشد . آنگاه که هرون‌الرشید با رومیان بجنگ پرداخت در شهرهای عموریه و انقره کتب طبی یونانی را به بغداد آورد و ترجمه آنها را به یوحنا فرزند ماسویه واگذار کرد .

درعهد مأمون نهضتی که قبل ازوی‌شروع گردیده بود ، بدرجه‌ای عالی‌رسید و ببرکت تربیتی که وی (مأمون) از برامکه یافته بود ، توجه فوق‌العاده بترجمه کتب علمی وطبی‌زیاد گردید . وی (مأمون) تعداد زیادی ازکتب علمی را ازیونان و روم به بغداد حمل کرد و جهت این امر عده‌ای از مترجمان را به‌شهرهای یونان و روم فرستاد تا کفایت این امر مهم را به عمل آورند . نتیجه‌آنکه بغداد مرکز بزرگ نهضت ترجمه آثار علمی یونانی به‌تازی شد .

اما امر مربوط به خدمات ایرانیان در انتقال علوم بسیار روشن است و احتیاج به توضیح زیادتر نیست ، چراکه ایرانیان چنانکه آمد، اثری بزرگ در نقل وتدوین و انتشار علوم در تمدن اسلامی داشتند ، بدلیل آنکه ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی نفوذ کرده وچون اغلب‌آنها ازدانشمندان وحمایت کنندگان‌علم‌بودند، خلفا را به‌فرهنگ و علوم آشنا ساختندوخدمت بزرك به تمدن اسلامی شد .

دیگر آنکه امر مربوط به‌بحث درعلوم وتشکیل‌مجالس‌وکنگره‌های پزشکی از دوران‌سلسله‌ساسانی(چنانکه آمد) رواج داشت و ازطرفی صاحبان ادیان مختلفه در دوران ساسانیان اجازه بحث وفحص در پیرامون موضوعات دینی را داشتند . بحکم این سوابق و عوامل کم‌کم بحث وگفتگو یا بهتر بیان داریم ، کشمکشهای دینی در دوران خلافت عباسیان شروع شد و نتیجه پیدایش فرق مختلفه که مهمترین آنها معتزله میباشد ، پدیدارگردید . بعلاوه ایرانیان در دوران سلسله ساسانی بعلوم مختلفه بمانند طب و فلسفه و ریاضیات آشنائی داشتند که علاوه براطلاعات ودانش شخصی از یونان وهند نیز اقتباساتی کرده وکتب‌چندی از هندی به‌پهلوی

بر گردانده بودند . ازآن گذشته عده‌ای از دانشمندان صاحب عقاید مختلفه درعصر ساسانی وپیروان مختلف مذاهب و کیش های چندی بمانند پیروان دین زرتشتی و مزدکی ومانوی ومسیحی وبودائی حاضر به پرداخت جزیه گردیده و به‌آئین و کیش خود باقی ماندند (چنانکه درباره جورجیس فرزند بختیشوع طبیب معالج منصور درفصل جندیشاپور آمد) وهمین امریکی ازعوامل مهم مبنی براجبار خلفاء عباسی (بلکه از اواخر دوران بنی‌امیه) آنان (خلفاء)را وادار به‌شنیدن مباحثات کرد ونتیجةً مؤثر درانتقال علوم به سرزمین مسلمین گردید .

بشرح ایضاً درباره ترجمه ونقل سایر علوم بمانند نجوم وریاضیات وامثال آنها که مقداری از آنها از منابع هندی و بر شالوده تعالیم مکتب اسکندریه بود ، از یونانی به‌عربی بر گردانده شده ، که امیداست شرح خدمات عده‌ای از مترجمان برجسته این علوم ضمن مبحث سایر مترجمان بیاید .

پس از این مبحث به شرح حال وخدمات و ترجمه های طبی پزشکان وناقلان علوم درتمدن اسلامی که آثاری ارزنده ومؤلفات گرانبهائی دارند، می‌پردازیم . ضمناً اضافه می کنیم :

این قسمت گرچه بیشتر مربوط به دوران خلافت هرون‌الرشید و مأمون میباشد، ولی ازنظرآنکه تاریخ ترجمه وتألیف کتب طبی وعلمی طی شش قرن خلافت عباسیان (که دوران سلطنت سلسله های شاهان ایران را نیز شامل خواهدبود)است تا حمله مغول خواهیم نگاشت و بدین شکل تا حمله مغول این مطلب ختم می گردد .

اما مولفات پزشکان (مخصوصاً ایرانیان) که پس از دوران ترجمه میباشد و درحقیقت نام‌آن «دوران تألیف کتب‌طبی» است درقسمتهای بعدمتذکر خواهیم‌شد .

بهرحال آنچه که از صحائف تاریخ مستفاد میگردد ، آنکه از ابتدای ظهور بنی‌عباس تا اواخر خلافت معتصم‌خلیفه‌عباسی که هنوز دوران تسلط سیاسی‌ونژادی پدیدارنگردیدبود، علماء ودانشمندان ایرانی‌وسریانی درترجمه کتب یکه تازاین میدان

بودند ، سهل است عده دیگری از خاندان غیر سریانی و ایرانی نیز بهمت ایرانیان وسریانیان درکار ترجمه دخالت کرده وازعهده این امر سهم بخوبی‌برآمده‌اند . این دسته (دانشمندان غیر سریانی و ایرانی) در حقیقت شاگردان مکتب دو قوم ایرانی وسریانی بودندکه حقی عظیم درکار ترجمه وانتقال علوم یونانی به عربی داشتند ، که شرح خدمات تمام دسته‌ها را در فصل مربوط به مترجمان خواهیم دید .

فصل دوم

(مترجمان وناقلان کتب علمی و طبی درتمدن اسلامی

وکتب برگردانده شده به‌زبان تازی)

چنانکه درفصل اول‌آمد ، امر ترجمه کتب علمی از یونانی به‌تازی دردوران خلفای راشدین و امویان شروع گردید ، منتهی این ترجمه‌ها بسیار محدود ومعدود بود ، ولی پس ازظهور دولت عباسیان و هدایت خلفاء عباسی‌توسط وزیران ایرانی موضوع ترجمه کتب علمی وطبی بسیار چشم‌گیر میباشد .

در مقدمه این فصل مختصری از تاریخ ترجمه‌های کتب علمی و طبی را در صدر اسلام و حکومت امویان نگاشته ، سپس به دوران درخشان ترجمه در تمدن اسلامی (که بسیاری از این‌ترجمه‌ها بهمت ایرانیان انجام یافته است)می‌پردازیم .

مجدداً متذکر میگردیم ، که کار ترجمه در تمدن اسلام و ایران مربوط به دانشمندان و اطباء غیر عرب بود . اینکه قسمتهائی ازتاریخ طب در ایران باتمدن اسلامی آمده ، از آن جهت است که نمی‌توان این دو مطلب یعنی تاریخ طب در ایران و اسلام را از یکدیگر مجزی کرد ، چرا که تمدن اسلامی اختلاطی از تمدنهای ملل مغلوبه توسط مسلمین میباشد وازهمه مهمتر (همانطورکه آمد) آنکه ، مکاتب طبی اسلامی‌شاگرد مکاتب ایران ویونان و روم وهند واسکندریه‌میباشند . پس به‌لحاظ نظرات بالا وازنظر اختلاط وامتزاج این تمدنها باید همه آنها رامتذکر گردید، سهل است تمدن اسلامی‌غرب مسلمین که درشمال آفریقا واندلس (اسپانیا) گسترده شده، باید ضمن تاریخ طب‌اسلامی وایرانی گفته شود، چراکه مکتب‌مغرب اسلامی شاگرد مکتب شرقی اسلامی است، که مایه علمی این مکتب آخری نتیجه خدمات و زحمات‌مکاتب اقوام و مللی است، که در قلمرو حکومت اسلامی‌بوده‌اند .

اکنون شروع به شرح حال و خدمات مترجمان و ناقلان طب از تمدنهای مختلفه ازابتدای ظهور اسلام تاحمله مغول که توسط مکاتب چندی درتمدن اسلامی بعمل آمده است، می‌پردازیم بدین شرح :

۱ـ یحیای نحوی (یحیی النحوی)[1]

یحیی الخوی الاسکندرانی الاسکلائی که به یحیی فیلوپونوس (= محب الاجتهاد = محب التعب) معروف میباشد. وی یکی از قدیمترین فلاسفه اواخر قرن پنجم و ششم میلادی است. اصلش از اسکندریه بود و همان کسی است که با عمر و عاص رابطه نیکوداشت. یحیی اسقفی نصرانی بود.

شرح حال وی بسیار پرحادثه میباشد. ابتدا وی ملاح بود و مردم را در کشتی جا داده از محلی به محل دیگر میبرد. احیاناً اگر مردمی دانشمند سوار کشتی‌اش میشدند و در آنجا بایکدیگر یا با مدرس خود به بحث و گفتگو می‌پرداختند، به سخنان آنان خوب گوش میداد. کم کم حس دانش‌آموزی در وی قوی گردید. چون بدانش‌آموزی توجه کرد، درخلال این امر روزی مورچه‌ای را دید که هسته خرمائی را به محل بلندی میبرد وسعی می‌کند که آنرا به مقصد برساند. مورچه چون نزدیک مقصد میرسید، هسته خرما از دهانش خارج شده و به محل پائین‌تر می‌افتاد. آنقدر مورچه این عمل را تکرار کرد، تا موفق شد هسته خرما را به محلی که میخواهد برساند. تمام روز یحیی متوجه کوشش مورچه بود. باخود گفت: مگر من ازمورچه‌ای ضعیف‌ترم. این حیوان ضعیف باکوشش فوق‌العاده بمقصد رسید. منکه انسانم میتوانم دانش‌اندوزی کنم واگرمجاهدت کنم، بمقصد میرسم. لذا کشتی را فروخت وبمدرسه رفت و درابتدای امر بعلم نحو ولغت ومنطق پرداخت و دراین سه علم بمقام شایسته رسید. بدین مناسبت وی به نحوی ملقب گردید.

از آن پس در پی تکمیل علوم رفت و ترجمه های زیادی از کتب یونانی به عربی دارد.

۱– Joanne (Jean) = Philoponos Grammaticus

ابن ابی اصیبعه گوید : «که یحیای‌نحوی بطریق بود درمجمع چهارم اساقفه که در شهر خلقدونیه[1] (خلکدون ـ خلقدون ـ خلقیدون) اجتماع کردند ، جزو ششصد وسی اسقفی‌بود، که درآن مجمع گردآمده بودند وآن‌مجمع باحضور وی تشکیل شد . این مجمع برعلیه او و شاگردانش رأی داد و آنان را از آئین مسیحیت محروم کرد ، ولی چون بوی احتیاج داشتند، ویرا بمانند سایرین نفی بلد نکردند و اجازه دادند که در قسطنطنیه بماند . سپس اجلاسات دیگر بامر حکام و فرمانروایان برای وارد کردن یحیی به‌آئین مسیحیت وتبرئه وی تشکیل داده‌شد و ویرا به کیش مسیحیت (باتوجه بآنکه یحیی عقیده به تثلیث نداشت) وارد ساخته ...».

اما قفطی را عقیده آن است که وی ابتدا اعتقاد به تثلیث داشت . پس از مطالعه کتب حکمت ، محال دانست که سه چیز یک چیز ویک چیز سه چیزباشد، لذا ازاعتقاد به تثلیث بر گشت، چون‌اسلامش محقق‌شد، این امر برسایراسقفان گران‌آمد . نتیجةً همه برعلیه وی‌بمناظره پرداخته و ویرا مغلوب کرده، میخواستند که به عقیده اولی برگردد ، ولی او قبول‌نکرد واین‌منازعه بین‌اووسایر اسقفان برقرار بود، تا آنکه عمروعاص مصر را فتح کرد ویحیی چون بعمرو رسید و عمرو اورا شناخت دراکرام اوکوتاهی نکرد .

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه ویرا قریب سی‌وسه تفسیر وکتاب و رساله در حکمت و فلسفه و ریاضی و هندسه و نجوم و منطق وطب از علماء یونان است .

آنچه که درطب از وی باقی مانده عبارتند از :

۱ـ تفسیرکتاب «الفرق» جالینوس ؛

۲ـ تفسیر «کتاب‌الصناعة الصغیره» جالینوس ؛

۳ـ تفسیر «کتاب‌النبض‌الصغیر» جالینوس ؛

٤ـ تفسیر «کتاب‌الاسطقسات» جالینوس ؛

۱ـ شهر یونانی واقع برکنار بسفورکه بعدها قسطنطنیه شد .

۵- تفسیر «کتاب المزاج» جالینوس ؛

۶- تفسیر «کتاب القوی الطبیعیه» جالینوس ؛

۷- تفسیر «کتاب التشریح الصغیر» جالینوس ؛

۸- تفسیر «کتاب العلل والاعراض» جالینوس ؛

۹- تفسیر «کتاب البنض الکبیر» جالینوس ؛

۱۰- تفسیر «کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنه» جالینوس ؛

۱۱- تفسیر «کتاب الحمیات» جالینوس ؛

۱۲- تفسیر «کتاب البحران» جالینوس ؛

۱۳- تفسیر «کتاب ایام البحران» جالینوس ؛

۱٤- تفسیر «کتاب حیلة البرء» جالینوس ؛

۱۵- تفسیر «کتاب تدبیر الاصحاء» جالینوس ؛

۱۶- تفسیر «کتاب منافع الاعضاء» جالینوس ؛

۱۷- تفسیر «جوامع کتاب التریاق» جالینوس ؛

۱۸- تفسیر «جوامع کتاب الفصد» جالینوس ؛

این تفاسیر از مولفات جالینوس میباشند.

تفاسیر بالا بعدها مبنی و اساس کتب درسی مکاتب اسلامی قرار گرفته وراه را برای تحقیق و تفسیر و ترجمه کتب طبی از زبان یونانی به عربی گشوده است.

۲- اهرن[1] (=هارون=اهرون) که از کاهنان اسکندرانی وطبیبی معتبر بود. میگویند وی مؤلف مجموعه است که توسط گوسیوس[2] ترجمه گردیده است. کتابهای اهرن سهم علمی زیاد درمیان مسلمانان واعراب ابتداء اسلام داشته است.

ویرا کناشی است که بنام «کناش اهرون» معروف میباشد. این کناش را

۱— Aaron ۲— Gosius

اهرون بسریانی نوشته و ماسرجیس آنرا بعربی ترجمه ونقل کرده است. کناش اهرون سی مقاله است و ماسرجیس دو مقاله بدان افزوده است.

۳ـ خاندان ماسرجیس (ماسرجویه)[1] سر دسته این خاندان ماسرجیس (یا ماسرجویه) که یهودی ایرانی است، میباشد. وی مترجم کتب سریانی به عربی و شهرتش درطب وترجمه هایش بسیار مطلوب بود. ماسرجیس کتاب معروف اهرون القس اسکندرانی طبیب نیمه اول قرن هفتم میلادی، مولف مجموعه ای از کتب و رسالات طبی یونانی را بعربی برگرداند.

از وی دواثر بزرك بنام کتاب «قوی الاطعمه ومنافعها ومضارها» (درنیروهای خوراکیها وسود وزیان آنها) وکتاب «قوی العقاقیر ومنافعها ومضارها» (درنیروهای گیاهان و سود وزیان آنها) درکتب مورخان آمده است.

فرزند وی بنام **عیسی** (عیسی بن ماسرجیس) بمانند پدر درکارترجمه زبردست بود. از وی کتاب های چندی توسط مورخان آمده است، که دوتای ازآنها بنام «کتاب الالوان» (رنگها) و «کتاب الروائح والطعوم» (بوها وخوراکیها) میباشد.

٤ـ خاندان بختیشوع شرح حال ونسب نامه این خاندان درفصل اول قسمت سوم کتاب و ضمن مبحث مربوط به جندیشاپور آمد. اینان اطباء مسیحی نسطوری می باشند که در جندیشاپور بخدمت مشغول بودند، بدین جهت عموم مورخان پس از اسم آنان کلمه جندیشاپوری (منسوب به جندیشاپور) را آورده اند.

الف) اولین آنها بختشیوع بزرك (یا بختشیوع پدر) بود. از بختشیوع اول ترجمه ویا اثر طبی در تذکره ها دیده نشده است.

ب) جورجیس (جورجس)ـ فرزند بختشیوع اول رئیس بیمارستان جندیشاپور و از عاشقان و دوستداران ترجمه و تألیف بود. وی چنانکه آمد برای درمان منصور

۱ـ Masarjawai

خلیفه عباسی به بغداد دعوت شد ومنصور را ازبیماری مزمنی رهائی داد (شرح‌حال جورجیس ذیل صفحات ۵۲ و۵۳ و ۵۴ کتاب آمد).

ویرا مجموعه‌ای طبی «**کناش**» مشهوری است، که حنین فرزند اسحق آنرا از سریانی بعربی بر گردانده است.

طبق گفته ابن ابی اصیبعه جورجیس اولین طبیبی است که کتابهای طبی را بزبان عربی برگرداند. وی بدستور منصور خلیفه این امر را انجام داده است.

جورجیس و فرزندش بختشیوع دوم نامدارترین اطباء خاندان بختشیوع (آل **بختیشوع**) میباشند. این دو (پدر وپسر) درحقیقت‌دوبنیان گذار معتبرانتقال‌علوم یونانی به زبان عربی میباشند.

ج) بختشیوع دوم فرزند جورجیس - وی بمانند پدرطبیبی حاذق و درکار طبابت معتبر بود.

شرح حال وی ذیل صفحات ۵۴ و ۵۵ کتاب آمد.

طبق گفته القفطی بختشیوع دوم درخدمت ابوالعباس سفاح بود و تا دوران هرون نیز حیات داشت. درصناعت‌طب ونزدیکی به خلیفه مقامی والا داشت. کنیه وی «ابوجبرئیل» بود.

ابن الندیم در «الفهرست» ذکر کرده که وی به خلفای عباسی «رشید» و «مأمون» و «معتصم» و «واثق» و «متوکل» خدمت کرده است. اما این موضوع چندان صحیح بنظر نمیرسد.

قفطی گوید: در زمان متوکل عباسی فرزندش معتز بیمار شد، تا آنجا که میل و رغبت به غذا نداشت. متوکل از این امر بسیار غمگین و افسرده بود. میان معتز وبختشیوع گفتگو شد. معتز دست درآستین جبه بختشیوع کرد وچیزگرانبهائی بیرون آورد و گفت: عجب شیی نفیس و نیکوست این جبه. بختشیوع گفت: ای مولای من این جبه مثل ومانند ندارد، اگر دو سیب بخوری این جبه‌را بتوسیدهم.

معتز قبول کرد و دو سیب خورد . آنگاه بختشیوع گفت : باجبه جامه‌ای نیز هست و جامه‌ای دارم که برادر این جبه است . اگر یک پیاله سکنجبین بخوری آنرا نیز بتو خواهم‌داد. معتز عمل کرد . سپس معتز بهبود یافت ومتوکل را عقیدتی خاص بوی حاصل پیدا کرد.

درباب تمول بختشیوع داستانهای زیادی درکتب تواریخ آمده و طبق گفته قفطی مجموع درآمدوی ازخلفاء ومنسوبان آنان وامراء ودرباریان (مخصوصاً برامکه) درسال ۹۰۰۰۰۰٤ درهم بود.

از بختشیوع دوکتاب درکتب تاریخ آمده است : یکی «کناش مختصر» و دیگر «تذکره»ای که برای فرزندش جبرئیل (جبرائیل) نوشته است.

بختشیوع دوم را دو فرزند بود یکی بنام جورجیس دیگری جبرئیل (جبرائیل اول) که وی توانست جای پدر را بگیرد.

د) جورجیس دوم فرزند بختشیوع دوم.

ه) جبرئیل اول (جبرائیل) فرزند بختشیوع دوم ـ شرح حال و خدمات وی ذیل صفحات ٥٦ و ٥٧ و ٥٨ کتاب آمد و در اینجا احتیاج به تفصیل و شرح دیگری نیست .

درباره وی درکتاب عیون الانباء آمده است که طبیبی بسیار خوش سلیقه ویا وضع وهیئتی بسیارجذاب و خوش قیافه ونیکبخت بود.

بدیهی است نزد خلفاء بیش ازحدمقامی رفیع داشت . در مورد تمول وثروت و جلال و شکوه وی داستانها آمده است، که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

قفطی گوید : وی طبیب جندیشابوری و از اطباء حاذق بود وشرح کاملی از حال او درکتاب خود آورده ، که بعداً ابن ابی اصیبعه تقریباً همان شرح را در عیون‌الانباء متذکرگرده است.

باز قفطی گوید : وقتی رشید از مرو به طوس آمد بیماریش شدت یافت ، لذا

ویرا خطاب کرده گفت : چرا سلامت مرا باز نمی گردانی؟ جبرئیل درپاسخ گفت : که من ترا پیوسته ازکثرت جماع نهی کرده بودم و توگوش فرا نمیدادی . اینک باید به شهر خویش (بغداد) بروی که آنجا بامزاج تو موافق تر است . این نصحیت را نیز نپذیرفتی و اکنون بیماریت شدت یافته است . امیدوارم خداوند بتو صحت بخشد .

هرون امر به حبس وی و دستور داد اسقفی از ایران برای درمانش بیاورند. اسقف گفت : آنکه ترا درمان می کرد ازطب بی‌خبر بوده است . اسقف بدرمان رشید پرداخت، ولی شدت بیماریش روز بروز بیشترمیشد ومیگفت حالتت تمام ازخطاهای جبرئیل است.

رشید امر به‌قتل جبرئیل داد، ولی‌فضل برمکی‌ازگفته جبرائیل دانست که رشید عنقریب خواهد مرد . اتفاقاً فضل را قولنجی شدید عارض شد که تمام اطباء از معالجت وی عاجز ماندند. جبرئیل او را درمان کرد، تا صحت یافت.

پس از مرگ رشید فرزندش امین مزایای جبرائیل را بوی بخشید و مقامش بمانند سابق رسید . بعداً مأمون ویرا بحبس انداخت وبر اثر بیماری حسن بن سهل که اطباء از درمان وی‌عاجزشده بودند، جبرئیل ویرا درمان کرد. مأمون بوی‌مال فراوان بخشید و ویرا عفو کرد.

ازاین‌طبیب در دو کتاب قفطی و ابن‌ابی‌اصیبعه حکایات چندی آمده است که تمام آنها ازمقام رفیع ومنزلت منیع وی حکایت می کند.

اما مطلب بسیار مهم و معتبر آنکه ، شاید درمیان اطباء تمدن اسلامی هیچ طبیبی بمانند جبرئیل متمول و ثروتمند نبود.

قفطی گوید : مقرری و وظیفه و عطایا و صلات جبرائیل بشرح زیر است :

مقرری سالانه درهرماه	۱۰،۰۰۰ درهم
مقرری خاص درماه محرم	۵۰،۰۰۰ درهم

بابت قیمت البسه	۵۰.۰۰۰ درهم
برای خون گرفتن از هرون که سالی دومرتبه انجام میداد	۱۰۰.۰۰۰ درهم
برای شرب دارو دومرتبه درسال	۱۰۰.۰۰۰ درهم
از اطرافیهای رشید (بشرحی که خودمتذکر گردیده بابت بهاء البسه و مرکب و امثال آنها)	۴۰۰.۰۰۰ درهم
از عباسه خواهر رشید	۵۰.۰۰۰ درهم
از فاطمه	۷۰.۰۰۰ درهم
از ابراهیم بن عثمان	۳۰.۰۰۰ درهم
از فضل بن ربیع	۵۰.۰۰۰ درهم
ازآن گذشته از غله وسایر عوایدی که از جندی شاپور و بصره و سواد وشوش برایش میرسید سالانه	۸۰۰.۰۰۰ درهم

که تمام طی بیست وسه سال خلافت هرون و خدمت به برامکه که مدت آن نیز ده سال بود بطور مستمر دریافت میداشته است.

اینها غیر از صله های کلانی میباشد، که در دفتر وطومار خود از آنها ذکری کرده است. مجموعاً آنچه که وجه نقد عایدش می‌شده است، هشتاد و هشت‌هزار هزار درهم و هشتصد هزار درهم میگردید.

غیر از ارقام بالا بموجب طومار بالا نهصد هزار دینار طلا وهفتاد هزار هزار و ششصد هزار درهم نقره داشت. گذشته ازآن هفتصد هزار دینار وصیت کرده بود که برای پسرش بختشیوع بگذارند و مأمون را وصی خود گردانیده بود. (نقل از ترجمه تاریخ الحکماء قفطی).

ارقام بالا میرساند که تا چه پایه این طبیب طی مدت طبابت بوی عاید شده است.

اماآثار ومولفات جبرائیل بقرار زیر است:

۱- «رساله‌ای در مطعم و مشرب» که برای مأمون نوشته است (رسالة الی المأمون فی المطعم والمشرب) ؛

۲- «کتاب المدخل الی صناعة المنطق» ؛

۳- «کتاب فی الباه» ؛

٤- «رسالة مختصره فی الطب کناشه» [(رساله مختصری در طب بصورت کناش) مجموعه طبی] ؛

٥- «کتاب فی صنعة البخور لعبدالله المأمون» (کتابی در صناعت بخور که برای عبدالله بن مأمون) تألیف کرده است.

جبرائیل را سه پسر بود بنامهای عبیدالله اول (طبیب متقی خلیفه عباسی) ومیخائیل و بختشیوع سوم (طبیب معتز خلیفه عباسی).

و) عبیدالله اول (عبدالله)- فرزند جبرائیل که طبیب متقی ومقتدر عباسی بود.

ز) میخائیل (میکائیل) فرزند جبرائیل اول - وی نیز از اطباء دوران واثق خلیفه بود.

ح) بختشیوع سوم- فرزند دیگر جبرائیل که طبیب معتز خلیفه عباسی وچنانکه در قسمت اول کتاب آمد، رئیس بیمارستان جندیشاپور بود. علاوه برطبابت معتز خلیفه عباسی دوران مأمون ومعتصم و واثق و متوکل ومنتصر ومستعین ومهتدی خلفای عباسی را نیز درك کرده است.

ابن ابی اصیبعه در مورد وی شرحی بسیار مفصل درکتاب خود آورده است که خلاصه آن چنین است :

«وی سریانی الاصل ومردی جلیل القدر بود که درعظمت وجمال وگوشت ومال هیچیک از اطباء زمان مقام وی را نداشتند و ازحیث لباس و فرش و اثاث البیت وغیر آن بمانند متوکل عباسی بود» ؛

«در زمان الواثق بالله براثر حسادت عده‌ای ازاطرافیان، خلیفه نسبت بوی بی‌مهر شد، بر وی خشم گرفت و دارائی بختشیوع را مصادره و او را بجندی‌شاپور تبعید

کرد . واثق براثر بیماری شدید اجباراً اورا به بغداد خواند، ولی خلیفه قبل ازرسیدن بختشیوع وفات یافت. کم کم مقام ومرتبه وی نزد متوکل ارجمند گردید ، بطریقیکه از حیث وجاهت عامه وحیثیت و زیادی مال و ثروت و خوش رفتاری و خوش روئی و خرج و انفاق مال بجائی رسید ، که خلیفه بوی حسد برد ، ولی بختشیوع بر اثر فخر فروشی زیاد نسبت بمتوکل مورد غضب خلیفه قرارگرفت . خلیفه اورا ازسامره به بغداد فرستاد . چون متوکل مبتلی به قولنج شد ، اورا احضار کرد وبدرمان خلیفه پرداخت . نتیجةً متوکل از وی عذر خواست، ویرا انعام بسیار کرد واموالش رابوی برگرداند . باز براثر آنکه برعلیه بختشیوع اقدام شد ، املاکش را خلیفه مصادره و ببصره تبعیدش کرد . از آن پس بختشیوع زندگی بسیار پرآشوب داشت . سپس در دوران منتصر ومهتدی مجدداً به مقام اول خود بازگشت» .

ایضاً ابن ابی اصیبعه حکایات زیادی از فرازونشیب و مال و ثروت و وضع بسیار مجلل وخانه وزندگی بختشیوع درکتاب خود آورده است، که بی اندازه جالب است و شرح آن ها تمام در این مختصر باعث تطویل کلام گردد . قسمتی از آن در ذیل صفحه ۹۰ کتاب آمد .

«ابوریحان بیرونی درکتاب«الجماهرفی الجواهر» گوید: بختشیوع در یکی از اعیاد نوروز بر متوکل وارد شد . متوکل سوال کرد طبیب امروز چه میبینی ؟ بختشیوع گفت : مثل من که قدر و منزلتی ندارم بمانند گدایانی است که مستقلاً بجائی نمیروند و دنبال اشخاص میباشند . آنگاه دست درجیبش کرد و جعبه کوچک از چوب آبنوس که طلاکاری شده ودر پارچه حریر سبزی پیچیده بود درآورد و آنرا باز کرد، که درآن قاشقی ازالماس گذارده بود، که تلألو زیادی داشت وآنرا به متوکل داد . متوکل سوال کرد اینرا ازکجا آورده ای؟ بختشیوع در پاسخ گفت : از مردم کریم وبزرگ و از یادگار پدرم میباشد» .

درباره معالجات غریبه ای که وی برای خلفای عباسی و اطرافیهای خلفاء و بزرگان و اعیان کرد حکایتها (افسانه ها) آمده است ، که همه از مقام و منزلت

بزرك وی درکار طبابت در بغداد و سایر شهرهای جزیره میباشد.

وفات بختشیوع روز یکشنبه ۲۸ صفر ۲۵۰ هجری قمری=سال ۸۶٤ میلادی اتفاق افتاد.

از کلمات اوست:

آب خوردن درحال گرسنگی مضر است؛ خوردن غذا در حال سیری بدتر از آنست؛ کم خوردن از غذای بد بهتر از پرخوری از غذای خوب است.

از مؤلفات وی «کتابی درباب حجامت بطریق سوال و جواب» میباشد. این بود خلاصه‌ای از شرح حال بختشیوع سوم نقل ازکتاب ابن ابی اصیبعه.

ط) جبرائیل دوم فرزندعبیدالله- که طبیب عضدالدوله دیلمی بود ودربیمارستان عضدی بطبابت اشتغال داشت.

شرح حال وی ذیل صفحه ۶۰ کتاب آمد.

وی طبیبی دانشمند و خوش قریحه و در صناعت طب ید طولائی داشت. طب را دربغداد آموخت.

جبرائیل بر اثر درمانی عجیب و بدیع که بسیاری از اطباء در معالجت آن عاجز شده بودند، شهرت یافت و درخدمت عضدالدوله و معزالدوله و حسام‌الدوله دیلمی مقامی بلند داشت.

ابن ابی اصیبعه در «عیون‌الابناء» و القفطی در «تاریخ الحکماء» شرح حال و مقام مشروحی ازوی نقل کرده‌اند که تمام از مقام بزرك وی درکار طبابت میباشد. وی علاوه برآنکه دربغداد مشهور بود، بعلت نزدیکی با پادشاهان آل‌بویه درایران نیز شهرت بسزائی داشت وسفرهائی باطراف منجمله بیت‌المقدس و دمشق کرد وبا آنکه ازطرف «عزیزبن معز علوی» بموجب نامه‌ای دعوت به مصر شد، وی از این امر امتناع کرد.

از وی مولفات چندی درکتب تواریخ آمده است:

۱ـ «الکافی» ـ که درباره‌بزرگترین ارکان رطوبات‌بدن یعنی‌خون‌است. وبرحسب خواهش صاحب‌بن عباد نوشت . این کتاب بنام «کناش کبیر» معروف و در پنج مجلد میباشد . این نام را صاحب بن‌عباد به کتاب گذارده است که یک نسخه از آن را وقف بر دارالعلم بغداد کرد ؛

۲ـ «کتاب مطابقة بین قول‌الانبیاء و الفلاسفه» کـه در آن اقوال بسیاری از حکماء را در آن یادداشت کرده و مصادر و مدارك آنرا هم نوشته و بعلاوه اقوال فلاسفه را در معانی پیچیده فلسفی بیان کرده است؛

۳ـ «مقاله‌ای در رد یهود» (فی‌الردعلی‌الیهود) ؛

٤ـ «کناش صغیر» که آنرا هم برای صاحب‌بن‌عباد نوشته است ؛

٥ـ «رساله‌ای درعصب چشم» ؛

٦ـ «مقاله‌ای در دردهای معدی که بـا دهان معده و حجاب حاجز (دیافراگم) برای خسرو شاه‌بن‌مبادرشاه پادشاه دیلم؛

۷ـ مقالات دیگر .

وفاتش در رجب سال ۳۹٦ هجری قمری (مطابق ۱۰۰٥ میلادی) اتفاق افتاد و مدت عمرش هشتاد وپنج‌سال بود . وی درمصلای‌خارج میافارقین (ازشهرهای قدیمی که مرکز بلاد دیار بکر بود) مدفون گردید .

ی) ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرائیل دوم ـ وی طبیبی دانشمند و خوش قریحه و از اطباء ممتاز و فکور و متعمق در فن طبابت بود . اصول و فروع طب را خوب میدانست . بعلاوه درعلوم مربوط به مسیحیت و فرق آنها هم اطلاع کافی داشت .

وی در میافارقین‌اقامت گزید و معاصر ابن‌بطلان معروف و با او مأنوس بود .

از مولفات وی :

۱ـ «مقاله فی‌الاختلاف بین‌الالبان» (دراختلاف بین شیرها) که آنرا برای بعضی از دوستانش بسال٤٤۷ هجری قمری (مطابق با ۱۰٥٥ میلادی) نوشته‌است ؛

۲- کتاب «مناقب‌الاطباء» دراین کتاب احوال و آثار اطباء را نگاشته (سال ۴۲۳ هجری = ۱۰۳۱ میلادی)؛

۳- «کتاب الروضة‌الطبیـــه» که برای استاد ابوالحسن محمدبن علی نوشته‌است؛

۴- «کتاب‌التواصل الی‌حفظ‌التناسل» که درسال ۴۴۱ هجری قمری (مطابق با ۱۰۴۹ میلادی) تالیف کرده است؛

۵- «رساله‌ایست که برای استاد ابوطاهربن عبدالباقی معروف به ابن قطرمیز نوشته است»- این کتاب درپاسخ مسئله طهارت و وجوب آن میباشد؛

۶- «رسالة فی بیان وجوب حرکةالنفس»

۷- کتاب «نوادرالمسائل» (دراوائل طب)؛

۸- «تذکره الحاضر وزادالمسافر»؛

۹- «کتاب‌الخاص فی علم‌الخواص»؛

۱۰- «کتاب‌طبایع الحیوان‌وخواصها ومنافع اعضائها» که برای امیرنصیرالدوله نوشته است.

وفات‌عبیدالله بسال ۴۵۰ واندی (مطابق‌باسال ۱۰۵۸ میلادی) اتفاق‌افتاد.

ك) یحیی(یوحنا) فرزند بختشیوع سوم- وی طبابت الموفق بالله طلحة بن‌جعفر متوکل را میکرد. او بزبانهای یونانی و سریانی آشنائی کامل داشت. میگویند کتابهای چندی از یونانی به سریانی برگردانده است.

مقام و منزلت وی نـزد موفق چنان بود کـه هر چه از او میخواســـت‌وی عمل میکرد.

یوحنا روزی نزد موفق شکایت از صاعد برد، که وی (صاعد) مانع کمکهای او (یوحنا) است. خلیفه به‌صاعد امرداد که هرچه یوحنامی‌خواهد طبق‌دستورهایش عمل کند، چراکه یوحنا درقلب من جا دارد و باعث راحتی و آسایش من‌است. صاعد نزد یوحنا رفت وهرچه او (یوحنا) خواست برروی کاغذ آورد وبخدمت خلیفه داد. خلیفه دستور داد بهمان نحو عمل کنند.

وی را تألیفی است بنام «مایحتاج الیه الطبیب» (درعلم نجوم).

ل) آخرین فرد خاندان بختشیوع موسوم به بختشیوع چهارم که طبیب مقتدر خلیفه عباسی بود. مقتدر بوی بسیار محبت می‌کرد و تیول زیادی از روستاها بوی بخشید. ایضاً خلیفه دیگرعباسی الراضی بالله فرزند مقتدر نیز باوی بمانند پدر رفتار می‌کرد.

وفاتش در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه ذی‌الحجه سال ۳۲۹ هجری قمری (مطابق با ۹٤۰ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد.

این بود مختصری از شرح حال خاندان بختشیوع که بالغ برسه قرن آثاری در طب اسلامی از خود باقی گذارده‌اند و عموماً جندیشاپوری و شاگرد دانشگاه جندیشاپور بودند.

بطور اجمال علاوه برترجمه کتاب‌های طبی از یونانی به‌سریانی ویا از یونانی مستقیماً به عربی درکار طبابت نیز بسیار ممتاز بودند، چنانکه درشرح حال چندنفر از آنان درباره ثروت و تمول آنها ارقامی مشاهده شد، که بعضی از آنها افسانه‌ای بنظر میرسد.

بدین ترتیب ملاحظه میگردد، مکتب طبی که خاندان بختشیوع در بغداد تأسیس و رواج دادند، شاگرد مکتب جندیشاپور میباشد.

۵- سرجیوس رأس‌العینی (سرجیس رأسی=سرجیس رأس العینی)[۱]- وی ازمردم رأس‌العین بود. کتابهای زیادی ترجمه کرد، ولی ترجمه هایش متوسط است.

سرجیس ترجمه های چندی از آثار بقراط و جالینوس بزبان سریانی برگرداند وهمین ترجمه ها بعدها مأخذ ترجمه به پهلوی شدند.

حنین فرزند اسحق ترجمه هائی از وی راکه اصلاح می‌کرده بسیار خوب وآن دسته که توسط وی (حنین) اصلاح نشده متوسط است.

۱— Sergius de Rechaina=Sergius de Théodosiopolis

ترجمه فرانسه فصول بقراطی که از سریانی ترجمه گردیده طبع م . ه . پونیون[۱] وازکتاب «طب سریانی» که توسط «دکتر والیس باج» میباشد، میتوان ازوضع ترجمه های سریانی اطلاع حاصل کرد.

وفاتش بسال ۵۳٦ میلادی است.

سرجیس ازمترجمان نسبةً پرکاری است که بیشتر به ترجمه کتب طبی پرداخته، اما از نظر استحکام به پای ترجمه های حنین و بعضی از مترجمان دیگر نمیرسد. معروف است حنین ترجمه های وی را اصلاح می کرده است.

ترجمه کتاب «طبیعة الجنین لابقراط» از اوست.

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه وی اولین کسی است که کتابهای یونانی را به سریانی ترجمه کردهو مصنفات زیادی در طب و فلسفه دارد ، ولی ترجمه هایش متوسط است. آن دسته از ترجمه ها که توسط حنین اصلاح گردیده خوب و آن دسته که اصلاح نشده است متوسط میباشد.

لازم به تذکر است :

ترجمه های کتاب های جالینوس در جندیشاپور و حمص مورد استفاده طلاب علوم طبی قرار میگرفت . اما ترجمه های سریانی آن که توسط سرجیس رأس‌العینی وبعد از او حنین بن‌اسحق و شاگردانش انجام یافته بود و عموماً بزبان سریانی بود، برای شاگردان و دانشجویان سریانی مورد استفاده واقع میگردید.

ترجمه های سریانی بر ترجمه های عربی مقدم بود و پس از آن که ترجمه ها از سریانی به عربی بعمل آمد ، بسیاری از مترجمان متون کتب طبی را مستقیماً از یونانی به‌عربی برگرداندند ، که ارزش علمی آنها بسیار معتبر است.

ایضاً درمکتب اسکندریه کتابهای جالینوس بی‌اندازه مورد توجه قرار گرفت وکتابهای درسی طالبان علم طب وسایر علوم بود.

۱– M. H. Pognone

۶ـ خاندان ماسویه بزرك این خاندان ماسویه اول یا ماسویه‌پدر است که کنیه‌اش ابو یوحنا میباشد .

ماسویه اول از اطباء جندیشاپور و تربیت یافته این مکتب بود . شهرت وی در داروسازی وطب هردو میباشد .

ابن ابی‌اصیبعه درکتاب خود آورده است : که ماسویه نمی‌توانست یک‌سطر بخواند ولی بیماریها و درمان آنها و داروها را خوب می‌شناخت . جبرائیل فرزند بختشیوع ویرا برای‌شاگردی‌خود انتخاب‌و محبت‌فراوان باو کرد . ماسویه عاشق کنیز داودبن سرابیون شد . جبرائیل آن کنیز را به هشتصد درهم خرید و بماسویه بخشید . ماسویه از آن کنیز دو پسر آورد بنامهای یوحنا ومیخائیل .

ماسویه قریب سی سال در بیمارستان جندیشاپور خدمت می‌کرد و ریاست بیمارستان جندیشاپو را داشت .

وقتی شنید که جبرائیل نزد هارون مقام و منزلتی‌یافته، پیش خود گفت که ابوعیسی به آسمان رفته ومن هنوز جای خود هستم . چون‌جبرائیل این سخن‌شنید ، ویرا از بیمارستان اخراج وحقوقش را قطع کرد .

ماسویه بجانب بغداد رفت و از جبرائیل عذر خواست و هر روز پشت‌درخانه جبرائیل می‌نشست وهنگام سوار شدن جبرائیل ویرا دعا می‌کرد ، اما جبرائیل بوی اعتناء نمی‌کرد . اجباراً به محله رومیان که در مشرق بغداد بود رفت و به کشیش آنجا گفت مرا در یکی از معابد جا دهید ، تا از این راه چیزی عایدم گردد و بتوانم بشهر خود بازگردم ، زیرا جبرئیل بمن اعتنائی ندارد . کشیش گفت : تو سی سال در بیمارستان کار می‌کردی، آیا دراین مدت ازطبابت چیزی نیاموخته‌ای ؟ ماسویه درجواب گفت: طبابت وچشم‌پزشکی ودرمان زخمهامی کنم . کشیش صندوقی‌برای وی تهیه کرد و گفت نزدیک قصر فضل‌بن ربیع (وزیر هارون) بنشین و بطبابت مشغول شو . ماسویه بدستور کشیش عمل کرد . کم کم وضعش خوب شد .

روزی چشم مستخدم فضل بن ربیع درد گرفت. جبرائیل دو چشم‌پزشک برای درمانش فرستاد، ولی آنان نتوانستند کاری انجام دهند. براثر بی‌خوابی واضطراب شدید از قصر بیرون آمد، چون چشمش به ماسویه افتاد گفت: توچکاره‌ای؟ اگر از درمان چشم چیزی‌میدانی مرا معالجه کن والا ازاین‌محل برو. ماسویه گفت: چشم‌پزشکم وتو را درمان می‌کنم. ماسویه پلک چشمان خادم را برگرداند ودرآن دارو ریخت و پارچه‌ای برسرش نهاد و او را بخور داد. بیمار آرام یافت و بخواب رفت. چون صبح شد از قصر یک سفره نان روغنی وبره‌ای بریان ومرغ کباب شده وشیرینی وپول طلا ونقره برای ماسویه فرستاد وپیغام داد که این‌سفره همه روزه برایت‌خواهد آمد. ماسویه ازشوق به گریه‌افتاد. خادم تصورکرد حق‌العلاجش کم است. خادم گفت: غم مخور بیشتر بتو خواهم داد.

ماسویه گفت: اینطورکه تصورکردی نیست، من کمال رضایت را دارم. خادم بخدمت فضل رسید وقضیه را شرح داد. پس از آن فضل مبتلی به چشم درد شد. جبرائیل آندو چشم پزشک را نزدش فرستاد، ولی معالجاتشان در فضل اثر نکرد. خادم ماسویه را آورد و او چشم فضل را بهبود داد. چون جبرائیل بخدمت فضل رسید، فضل گفت: مردی که اورا ماسویه گویند دراسر چشم پزشکی ازهمه برتراست. جبرائیل گفت: شاید همان کسی‌است که درنزدیک اندرون می‌نشست. وی همان کسی است که کارگر من بود وچون شایستگی نداشت او را بیرون کردم، معلوم میشود طبیب‌شده، درصورتی که ازطب‌اطلاع ندارد. فضل دستور به احضار ماسویه‌داد. چون ماسویه وارد شد کنار جبرائیل نشست. جبرائیل گفت: ای‌ماسویه تو طبیب شده‌ای؟ ماسویه درجواب گفت: من‌سی‌سال در بیمارستان خدمت کرده‌ام و تو اینطور بامن‌صحبت می‌کنی. جبرائیل بیم کرد مبادا ماسویه تندتر صحبت کند، از جای برخاست و رفت.

فضل بن ربیع ماهانه پانصد درهم و دو مرکوب سواری وعلوفه وسفره وغلام

برایش معین کرد و استرداد خانواده‌اش‌را از جندی‌شاپور بیاورند و مخارج آنهارا هم تکفل کرد. ماسویه خانواده‌اش را خواست که یوحنا فرزندش نیز همراه آنها بود.

پس از آن هارون به چشم درد مبتلی شد. لذاماسویه احضارگردید. خلیفه سوال کرد ازچشم پزشکی هم اطلاع داری؟ ماسویه گفت: من‌سی‌سال دربیمارستان جندیشاپور خدمت کرده‌ام. ماسویه دستور داد حجام بیاید و دو ساق پای رشید را حجامت نماید. از خون پای خلیفه چند قطره درچشمش ریخت و خلیفه درمان‌شد. خلیفه دستور داد ماهانه دوهزار درهم وسالی‌بیست هزار درهم کمک خرج وعلوفه وخانه باو بدهند. ایضاً خلیفه دستور داد هر روزوی (ماسویه) با جبرائیل به‌دربار بمانند سایر طبیبان حاضر شود. بدین طریق ماسویه در ردیف جبرائیل وهم رتبه وی شد.

از آن پس ماسویه بدرمان خواهر رشید (که طبیب معالجش جبرائیل بود) پرداخت و به اندرون رفت و بیمار را دید. پس ازگرفتن نبض بیمار ماسویه روی به خلیفه نمود گفت: خداوند عمر خلیفه را درازگرداند، این بیمار پس‌فردا سه ساعت قبل از نیمه شب در خواهد گذشت. جبرائیل گفت: یا امیرالمومنین، بیمار حالش خوب است وزنده می‌ماند و ماسویه دروغ گوید. رشید دستور داد ماسویه را در یکی از اطاقهای قصر نگاهدارند، تا حال بیمار معلوم گردد. چون ساعت معین رسید خواهر رشید وفات یافت. ازآن پس‌رشید دستور داد که حقوق و وظیفه‌ماسویه بمانند جبرائیل گردد وبه‌یوحنا فرزند ماسویه هم عنایت وتوجه زیادی کرد، که‌وی هم بمقام عالی نائل گردید.

ایضاً قفطی و ابن ابی‌اصیبعه حکایات زیادی از درمان‌های ماسویه وفرزندش یوحنا درخدمت مأمون وپس از وی‌چند خلیفه دیگر عباسی‌نقل کرده‌اند که ازخلال آنها چنین مستفاد میگردد که ماسویه و فرزندش مقام و ارج بلند در دربار خلافت یافته وعموماً باجبرائیل درکشمش بودند. جبرائیل نیزپیوسته به‌خلفاء می گفت که ماسویه پسر بچه‌ای دربیمارستان جندیشاپور بود و از ابتدا به‌کوبیدن دارو مشغول

بود وسالیان دراز دربیمارستان ما کار کرده است و ابداً سواد خواندن ونوشتن ندارد، اما داروهای مفیده و مضره را خوب می‌شناسد و موارد استعمال آنها را میداند.

باری مطلب در باب ماسویه است که توانست مقامی رفیع در خدمت خلفاء داشته باشد.

چنانکه آمد ویرا دو فرزند بود یکی بنام «یوحنا» و دیگری «میخائیل».

الف) ابوزکریا یوحنا فرزند ماسویه ـ یوحنا نیز از اطباء جندیشاپور ومسیحی نسطوری بود، که از اواخر قرن دوم هجری شهرتی پیدا کرد و مخصوصاً در خدمت مأمون مقام ومنزلتی بسزا داشت، تا آنجا که رئیس «بیت‌الحکمه» شد.

حنین مترجم معروف شاگرد او بود. یوحنا در دوران خلافت مأمون ومعتصم و واثق و متوکل در خدمت ومعاصر آنان بود. وی طبیبی بسیار باهوش و فاضل و مطلع و درعلم طب دانا و آشنا بود.

ابتدای کار وی از زمان هرون شروع شد. هرون وی را به ترجمه کتب طبی مأمور کرد. هنگامیکه هرون عموریه و انقره را فتح کرد، عده زیادی از کاتبان را در اختیار او گذارد، که به استنساخ کتب پردازند. یوحنا بسیاری از آنها را ترجمه کرده است.

ابوزکریا در قبال تقرب به دستگاه خلافت مال وثروت فوق‌العاده بدست‌آورد. عیسی‌بن علی رهاوی «درکتاب الادب‌الطبیب» مینویسد: که از عیسی بن ماسه طبیب نقل کرد، که ابوزکریا به‌من (عیسی) گفت: که یوحنا فرزند ماسویه گفته است که ازصناعت طب یک میلیون درهم استفاده کرده است.

خلفاء عباسی مخصوصاً واثق را بوی علاقه زیادی بود و حکایات و روایات زیادی ازمورخان تاریخ طب درباره درمان‌های عجیب و مال و ثروت فوق‌العاده و اینکه درخدمت خلفاء بسیار محتشم بوده از او نقل می کنند، که بسیاری از این حکایات بافسانه شبیه است. تمام این مطالب می‌رساند که وی توانست پس از

پدر دربرابر خاندان بختشیوع چنان قد علم کند، که مقامش کمتر ازجبرائیل واطباء جانشین وی نبوده است.

حکایتی ازبذل وبخشش واثق به یوحنا درعیون الانباء آمده است بدین شرح:

روزی واثق در مجلس شراب دستور میدهد ساقی شرابی به یوحنا بدهد. یوحنا پس از شرب شراب میگوید: این شراب صافی وخوب نیست. خلیفه رو به ساقی کرده می گوید: باطباء من و آنهم در محضر و مجلس من شراب غیر صافی میدهی و بروی (ساقی) خشم گرفت. خلیفه دستور داد که فی‌المجلس یکصد هزار درهم باو بدهند. سمانه خادم را خواست وگفت: الساعه این پولها را بپرداز. چون عصر شد خلیفه از سمانه پرسید آیا پولها را رد کردی یا نه ؟ وی جواب داد: که هنوز پولهارا نداده‌اند. خلیفه دستورداد پس‌دویست‌هزار درهم‌بدهید. شامگاهان خلیفه مجدداً سوال کرد آیا پولها به یوحنا رسیده است یانه ؟ سمانه گفت: خیر. خلیفه دستور داد که سیصدهزار درهم به یوحنا بدهد. سمانه به‌صندوقدار بیت‌المال گفت: فوراً سیصد هزار درهم‌را به یوحنا برساند والا در بیت‌المال دیگر پولی‌نخواهد ماند. آنگاه سیصد هزار درهم را فوراً نزد یوحنا فرستادند.

معروف است که خلفاء بنی‌عباسی هیچ غذائی را بدون حضور او نمیخوردند. یوحنا برای آنان در تابستان غذاهـــای و آشامیدنیهای سرد (مبرد) و درزمستان غذاهای گرم و شربتهای مقوی میداد.

از سطور بالا و سایرحکایات چنین مستفاد میگردد، که یوحنا بمانند معدودی از اطباء تمدن اسلامی علاوه بر رخنه و نفوذ فوق العاده در دربار خلفاء عباسی مستمری و وظیفه و مقرری گزاف از خلفاء و درباریان و اعیان و اشراف و سایر مردم بدست آورده وطرف احتیاج‌مردم بود، که نتیجةً نفوذ کم‌نظیری درجمیع شئون‌دستگاه خلافت داشته است.

درمورد درمانهای وی‌حکایات‌زیادی‌درباب خون گرفتن، ورگ‌زدن وحجامت و معاینه ادرار و نبض و سایر علامات مربوط به بیماری چه درمیان مسلمانان و چه

در میان مسیحیان شهرت بسزائی داشته که نقل همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

میگویند بیماری نزد یوحنا رسید، که نزدیکانش از او مأیوس شدند و بعادت مسیحیان جمعی از رهبانان وکشیشان ببالین وی آمده ومشغول خواندن دعاشدند . یوحنا چشم بازکرد وگفت : ای فرزندان فسق اینجا چه می کنید؟ گفتند آمده‌ایم برای تو دعا کنیم، تا شما شفا یابید. گفت : یک قرص گل (حب) از دعای شما و و تمام مسیحیان اثرش بیشتر است . بروید و تا روز قیامت از خانه من خارج شوید .

بختشیوع را میانه خوبی با یوحنا نبود ودائماً باوی درمجالس شوخی‌میکرد، تا آنجا که گاهی وی‌را ولدزنا می‌نامید (بمناسبت آنکه مادرش کنیز بود که پدرش بوی علاقه یافته وجبرائیل کنیز را از ابن سرابیون خرید و عیال ماسویه شده بود) .

از کلمات اوست :

از او سوال کردند چیزی که شری در دنبال ندارد چیست؟

جواب داد : آشامیدن مختصری شراب زلال صاف .

پرسیدند : شری که هیچ چیزی در دنبال ندارد چیست؟

جواب داد : نزدیکی با زن .

او گفت : خوردن سیب قلب را قوت دهد . پیوسته غذاهای تازه و شراب کهنه بخورید و بیاشامید .

اما آثار و مولفات وی عبارتند از :

۱- «کتاب البرهان» در سی باب ؛

۲- «کتاب‌البصیره» ؛

۳- «کتاب‌الکمال والتمام» ؛

٤- «کتاب‌الحمیات» که مشجر یعنی دارای شجره است ؛

٥- «کتاب فی‌الاغذیه» ؛

٦- «کتاب فی‌الاشربه» ؛

۷ـ («کتاب المنجح فی الصفات والعلاجات» (درصفات ومعالجات)؛

۸ـ «کتاب فی الفصد والحجامه»؛

۹ـ «کتاب فی الجذام» که بنظر میرسد کسی قبل ازوی چنین کتابی در این باب ننوشته است؛

۱۰ـ «کتاب الجواهر»؛

۱۱ـ «کتاب الرجحان»؛

۱۲ـ «کتاب فی ترکیب الادویه المسهله و اصلاحها وخاصه کل دواء منها ومنفعته» (درترکیب داروهای مسهل واصلاح آنها وخاصیت هردارو ومنفعت آن).

۱۳ـ «کتاب دفع مضارالاغذیه»؛

۱۴ـ «کتاب فی غیر ماشی مماعجز عنه غیره» (در اموری که دیگران از بیان آن عاجز مانده‌اند)؛

۱۵ـ «کتاب السرالکامل»؛

۱۶ـ «کتاب فی دخول الحمام ومنافعها ومضرتها» (درترتیب دخول درحمام و منافع و مضار آن)؛

۱۷ـ «کتاب السموم وعلاجها»؛

۱۸ـ «کتاب الدیباج»؛

۱۹ـ «کتاب الازمنه»؛

۲۰ـ «کتاب الطبیخ».

۲۱ـ «کتاب فی الصداع وعلله واوجاعه وجمیع ادویته والسدر والعلل المولده» (درسردرد وعلل و دردهای آن و جمیع داروهای مربوط بدان وسردرد دریائی) که برای عبداله بن طاهر نوشته است؛

۲۲ـ «کتاب لم امتنع الاطباء من علاج الحوامل فی بعض شهور حملهن» (کتابی درباب آنکه چرا پزشکان از درمان زنان باردار در بعضی ماههای بار آنان خود داری کرده‌اند)؛

۲۳- «کتاب معرفة محنة الکحالین» ؛

۲٤- «کتاب دغل العین» ؛

۲۵- «کتاب مجسة العروق» (درجاها ومحل ضربان رگها) ؛

۲٦- «کتاب الصوت والبحة» (درصدا و خفگی آن) ؛

۲۷- «کتاب ماءالشعیر»[1] ؛

۲۸- «کتاب المرة السوداء» ؛

۲۹- «کتاب علاج النساء اللواتی لایحبلن» (در علاج زنانی که آبستن نمی‌شوند) ؛

۳۰- «کتاب الجنین» ؛

۳۱- «کتاب تدبیرالاصحاء» ؛

۳۲- «کتاب السواك والسنونات» (در مسواك وکرم خوردگی دندانها) ؛

۳۳- «کتاب المعده» ؛

۳٤- «کتاب القولنج» ؛

۳۵- «کتاب النوادرالطبیه» ؛

۳٦- «کتاب التشریح» ؛

۱- ماءالشعیر - ترجمه تحت‌اللفظی آن آب جو است ولی معنی فقاع را نمیدهد . در اصطلاح طبی عبارت است از لعاب جو محلول در آب. بدین‌طریق که قدما مقداری جو (یا جو پوست کنده) را درپارچه‌ای ریخته در آب جوش (یا آب بسیارگرم) خیس می کردند و مایع حاصله از آنرا به بیمار میدادند. ماء الشعیر تا این اواخر هم درطب کشور خودمان مورد استعمال زیاد داشته وطریق ساختن آن بدین نحو بود: که جو را در پارچه‌ای ریخته و برروی آب‌جوش سماور میگذاردند، تا لعاب‌آن تهیه گردیده سپس آنراصاف‌میکرده وبه‌بیماران مخصوصاً بیماران مبتلی به تب تیفوئید میدادند . ترجمه فرانسوی آن Eau de l'orge یا Tisane است .

۳۷ـ «کتاب‌فی‌ترتیب السقی الادویه المسهله بحسب الازمنه و بحسب الامزجه» (درباب ترتیب خوردن داروهای مسهل برحسب زمان ومکان)؛

۳۸ـ «کتاب ترکیب خلق الانسان و اجزائه وعدد اعضائه و مفاصله وعظامه وعروقه ومعرفة اسباب الاوجاع» (درترکیب خلق آدمی و اجزاء و تعداد اعضاء و مفاصل و استخوانها و رگها و شناسائی علل دردها) که آنرا برای مأمون تألیف کرده است؛

۳۹ـ «کتاب‌الابدال» که آنرا برای حنین‌بن اسحق نوشته است؛

۴۰ـ «کتاب‌المالیخولیا و اسبابها و علاماتها و علاجها» (درمالیخولیا وعلل ونشانیها و درمان آن)؛

۴۱ـ «کتاب جامع‌الطب» ـ دراین کتاب در اموری که پزشکان برآنها اتفاق دارند اعم از اطباء فارس و روم؛

۴۲ـ «کتاب الحیلة البرء» (در تدبیر برای بهبود) (اسامی کتب مذکور از عیون‌الانباء اقتباس گردیده است).

یوحنا بسال ۲۴۳ هجری قمری (مطابق با ۸۵۷ میلادی) درسرمن رای (سامره) روز دوشنبه پنجم جمادی‌الاخره در زمان‌خلافت متوکل‌عباسی وفات‌یافت.

فرزند دیگر ماسویه میخائیل است. وی از اطباء معروف بغداد و در دوران خود در این شهر بسیار مشهور بود و خدمت مأمون را میکرد.

میخائیل اهل مباحثه واستدلال نبود و با هیچیک از پزشکان براموری که‌از دویست سال قبل از دورانش کشف شده بود، ایمان نداشت. منجمله به سکنجبین معتقد نبود و آنرا به بیماران خود توصیه نمی کرد. مربای گل در عسل را بکسی نمی‌داد. بشرح ایضاً به گلاب (که از آب گل گرفته باشند) نیزعقیده نداشت، ولی گلابی که‌با گل‌نرم درآب گرم پخته‌باشند تجویزمی کرد. ایضاً موز تجویزنمیکرد.

مأمون را بوی عقیدتی کامل بود، حتی برجبرائیل‌بن بختشیوع مقدم‌میداشت و داروئی که بدستور وساخته وی‌بود، می‌خورد.

از او نیز حکایات زیادی درباره درمان خلفاء عباسی و نزدیکان خلیفه و درباریان در کتب مورخان آمده است.

از وی تألیف واثری درتاریخ پزشکان نیامده است.

۷ - **عیسی بن صهاربخت** (چهاربخت = صهربخت) - این طبیب از مسیحیان جندیشاپور و درفن طبابت وداروشناسی مهارت کامل داشت. چون منصور خلیفه عباسی دربغداد بیمار گردید، جورجیس را ازجندیشاپور طلب کرد، تابمداوات وی پردازد. جورجیس پس ازبهبود منصور اجازه مرخصی از او (منصور) خواست. وی (جورجیس) به جندیشاپور آمد و ابراهیم را بجای خویش به بغداد نزد خلیفه فرستاد و عیسی به ریاست بیمارستان برگزیده شد. سپس به بغداد رفت و ازپزشکان مشهور بغداد شد.

ترجمه هائی که بوی نسبت داده شده است سه مقاله آخر از مجموعه تفسیرهای جالینوس بر کتاب «الفصول لابقراط» است که قبلاً توسط حنین فرزند اسحق درهفت مقاله به سریانی برگردانده و انگاه توسط عیسی به عربی ترجمه گردیده است.

ویرا تألیفی است بنام «کتاب قوی الادویةالمفرده».

۸ - **ابویعقوب یوسف بن عیسی یوسف الناقل المترجم** وی ملقب به «الناعس» ازشاگردان عیسی بن صهر بخت (صهار بخت = سهار بخت) و از اهالی خوزستان بود. در عباراتش لکنت بود. مترجم خوبی هم نبود. وی بمانند استادش بیشتر به ترجمه کتب طبی اشتغال داشت.

۹ - **ابویحیی البطریق** وی از مترجمان زمان منصور خلیفه عباسی بود و ترجمه هائی از بقراط وجالینوس وبطلیموس بوی نسبت داده‌اند. ترجمه «کتاب الاربعه»[1] بطلیموس القلوذی منسوب بوی است.

ترجمه‌ای که وی از بطلیموس کرد بعدها توسط عمربن فرخان (متوفی در

۱ - Quadripartium

۲۰۰ هجری قمری = ۸۱۵ میلادی) با تفسیری برآن نگاشته شده وپس از او محمدبن جابربن سنان البتانی (متوفی بسال ۳۱۶ هجری قمری = ۹۲۹ میلادی) تشریح گردیده است.

ابن ابی اصیبعه گوید: که ابویحیی باسرمنصور بسیاری از کتب قدیم را ترجمه کرده و ترجمه هایش بسیار خوب است ولی درعین حال به پای ترجمه های حنین نمیرسد.

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه گوید: من از او ترجمه های زیادی در کتب طبی دیده‌ام که از جالینوس میباشد.

وفات وی بین سالهای ۱۷۹ و ۱۹۰ هجری قمری مطابق با ۷۹۵ و ۸۰۶ میلادی اتفاق افتاده است.

۱۰- سهل‌بن ربان‌طبری وی از اهل مرو و یهودی بود و چون عده یهودیان در مرو زیاد بودند و این شهر یکی ازمراکز بزرگ علوم یونانی‌بود، ترجمه‌المجسطی‌را بوی‌نسبت‌داده‌اند. مرکز یهودیان در مرو شهری بنام «یهودیه» یا «شهر یهودان» بودکه بعدها به نام «میمنه» تغییر یافت پسرش علی‌بن سهل‌بن ربان طبری معروف صاحب «فردوس‌الحکمه» درطب میباشد.

۱۱- ابن العبری[1] وی ازمترجمان سریانی پس از اهرون میباشدکه برای‌هارون سی‌کتاب ترجمه‌کرده است. بعدها دیگران این ترجمه‌ها را به عربی برگردانده و بدان‌ها اضافاتی کرده‌اند.

۱۲- خاندان حنین[2] اولین فرد این خاندان حنین فرزند اسحق عبادی (حنین بن اسحاق‌العبادی) مکنی به‌ابوزید میباشد. وی‌مسیحی‌نسطوری واز مردم حیره بود وبسال ۱۹٤ هجری قمری (مطابق ۸۰۹ میلادی) درحیره متولد گردید.

پدرش داروساز (صیدلانی) و گیاه فروش مسیحی نسطوری و از اهل حیره

۱- Bar Hebraeus

۲- Johannitius

و قوم عباد بود . صاحب‌تتمه صوان‌الحکمه (علی‌بن زید بیهقی) گوید : که مولد حنین بغداد بوده و در شام تعلیم وتربیت یافته است .

حنین مردی فصیح و خوش بیان و در زبان عربی و یونانی متبحر و خطیبی بلیغ بود .

ابتدا از بغداد به بصره آمد و نزد «خلیل‌بن‌احمد نحوی» رسید و زبان عربی را نزد وی آموخت. آنگاه به بغداد مراجعت کرد و به فراگرفتن طب متمایل شد.

دربغداد در مجلس درس «یوحنابن‌ماسویه[1] جندیشاپوری» از اطباء دانشمند بغداد حضوریافت. کتاب «فرق‌الطب» را نزد یوحنا آموخت وچون‌مردی جدلی‌بود، از این رو ایراداتی بریوحنا میگرفت.

ابن ابی اصیبعه گوید : که یوحنا قلباً حنین را دوست میداشت ولی بر اثر ایراداتی که حنین به وی میگرفت، او را از مجلس درس خود طرد کرد.

توضیح آنکه براثر اعتراضات حنین بر یوحنا و آنکه اصولاً حنین از فرزندان صرافان بود ، اطباء جندیشاپور را از وی خوششان نمیآمد و مایل بودند علم طب در انحصار آنان باشد ، لذا حنین از استفاده درس یوحنا محروم گردید.

روزی که حنین‌اعتراض براستاد (یوحنا) کرد ، وی (یوحنا) بردباری وتحمل دربرابر حنین را از دست داد ، سپس بحنین گفت : تو را با صنعت طب چه کار ؟ تراست که‌نزد خویشانت بروی وپنجاه درهم بگیری و بایکدرهم ظروف گلی کوچک بخر و یک درهم زرنیخ و بقیه را از پولهای ضرب کوفه و قادسیه خریداری کن و زرنیخها را درآن بوته بگداز و پولهای قادسیه را بآنها بمال و در شارع عام بنشین وپولها را بسای وآنها را صاف وصیقلی و آنهارا برای مردمی که میخواهند صدقه بدهند عرضه کن، تا از تو خریداری کنند. این کار برای تو فائده‌اش بهتر و زیادتر از صناعت طب است. یوحنا وی را ازمجلس درس خارج کرد. حنین گریه کنان از

۱ – Mesué (Mesues)

خانه یوحنا بیرون آمد ، اماچون حنین مصمم بود که طب را یاد گیرد ، تصمیم گرفت از منبع اصلی آن یعنی زبان یونانی آنرا بیاموزد .

بگفته ابن ابی اصیبعه حنین دوسال بفرا گرفتن زبان یونانی همت گماشت وبقول قفطی سه سال مشغول تحصیل زبان یونانی در مصر و اسکندریه شد و اشعار همر را بخوبی آموخت وچون زبان عربی وسریانی را میدانست ، در حقیقت کلید ترجمه را در دست گرفت .

مدتی که حنین از بغداد بیرون رفت کسی را خبر از وی نبود ، تا آنکه روزی یکی از آشنایان قدیم وی بنام **یوسف** طبیب ویرا دید .

یوسف گوید : روزی نزد «اسحاق بن الحسین» بودم ، مردی را باموهای دراز که صورتش را پوشانده بود ، دیدم که شعری به رومی از «هومر» شاعر می‌خواند . آواز وی (حنین) بگوشم آشنا آمد . بروی بانگ زدم و معلوم شد همان پسری است که قبلاً او را دیده‌ام . حنین گفت : یوحنا تصور می کرد که عبادی ممکن نیست علم آموزد . اکنون از تو (یوسف) تمنی دارم این مطلب را بکسی بازگو نکنی .

ابن ابی‌اصیبعه گوید : «اسحاق بن الحسین» بیمار شد وروزی که یوسف به‌عیادتش رفت ، مردی را دید ، که موی زیادی داشت وقسمتی ازموی سرش روی اورا پنهان میداشت و بخواندن اشعار هومر بزبان رومی با آهنگ مخصوص قرائت می کرد . بنظرم رسید که وی همان حنین است، که دو سال‌است وی را ندیده بودم . از اسحق سوال کردم ، این همان حنین است؟ اسحق گفت : نه . ولی انکار او (اسحق)شبیه اقراربود . سپس من اورا (حنین) باسم صدا کردم و او جوابم داد وگفت: بیاد بیاور آن قحبه‌زاده (مقصود یوحناست) که میگفت یک عبادی نباید طبیب شود و درس طب بخواند وقسم خورد که اگر من طبیب شدم او ازدیانت مسیح تبری جسته است . اینک من علاوه برآنکه طبیب شده‌ام ، زبان یونانی‌را در نهایت استحکام آموخته‌ام و در دوران من کسی بهتر از من این زبان‌را نمی‌داند و هیچکس هم غیر از برادرم از وضع من‌آگاه نیست . اگرمیدانستم تو مرا خواهی شناخت از تونیز پنهان‌می‌شدم،

ولی فهمیدم که حیله‌ام در تو اثر نکرد. از تو خواهش میکنم این مطلب را به کسی نگوئی.

قفطی گوید: یوسف گفت: قریب سه سال دیگر حنین را ندیدم، تا روزی به خدمت جبرائیل بن بختشیوع رسیدم. حنین را دیدم که آنجاست و ترجمه‌ای از «کتاب التشریح» جالینوس را انجام داده و جبرائیل از وی تعظیم و تجلیل زیاد می کرد. و باو خطاب می کند: بخدا قسم که اگر این جوان عمر یابد، سرجیس (مقصود سرجیس رأس العینی است) را مفتضح گرداند.

حنین به یوسف گفت: پیش از این مایل نبودم که از آمدن من کسی را خبر کنی. حال که چنین چیزی از جبرائیل شنیدی، به یوحنا بازگو کن. آنگاه دست در آستین خود کرد و نسخه‌ای در آورد و گفت: این نسخه را به یوحنا بده. این نسخه موسوم به «جوامع» است. من (یوسف) نیز چنان کردم و نسخه را به یوحنا دادم. یوحنا گفت: این ترجمه نیست، بلکه عملی فردی است که از روح القدس تأئید گرفته است.

اما ابن ماسویه همان استادی که حنین را از درس خود رانده بود، بعدها که هنر وی را دید با او از درآشتی درآمد و یکی از پشتیبانان و حامیان وی شد. علاوه برآن حنین را حامیان دیگر بود که تمام از پزشکان جندیشاپور بودند. این پزشکان به بغداد آمده وبه زبان عربی سخن می گفتند بمانند «سلمویه» که از متخرجین (فارغ التحصیل) جندیشاپور بود[1].

نکته دیگری که ذکر آن در این مبحث لازم است، آنکه ترجمه های حنین قابل مقایسه با ترجمه های قبل از وی نبود واغلب ازروی کتبی که توسط فرستادگان خلیفه وصرف مبالغ هنگفت از امپراطوری روم تهیه شده بود، بعمل آمده است.

اما یوسف جمیع مطالبی که از جبرائیل شنیده بود عیناً به یوحنا منتقل کرد. یوحنا متعجب گردید وخلاصه آنکه یوحنا اعتقادی کامل به حنین پیدا کرد. جبرائیل حنین را «استاد حنین» خطاب می کرد.

۱- سلمویه بن بنان که بعدها طبیب معتصم خلیفه گردید (۲۱۶ هجری = ۸۳۱ میلادی)

پس از آنکه قدر و منزلت حنین در ترجمه معلوم شد ، یوحنا را بسوی محبت زیادت گشت .

شرح بالا از آن نظر بتطویل آمد، تاموضوع ورود حنین به کار ترجمه درتمدن اسلامی معلوم گردد ، بدین‌معنی که حنین کلید ترجمه کتب و آثار بقراط وجالینوس را در دست گرفت .

چون مأمون بنقل علوم یونانی همت گماشت ، حنین را برای این امر انتخاب کرد ، بدین معنی که پس از تحقیق معلوم شد ، که وی (حنین) بر تمام مترجمان رجحان وبرتری دارد .

علت آنکه مأمون به ترجمه کتب علمی وفلسفی وطبی از یونان همت گماشت بقول ابن ابی اصیبعه بدین شرح است : که شبی مأمون در خواب پیر مرد بسیار خوش قیافه‌ای را دید ، که بر منبر نشسته و میگوید من ارسطو طالیس هستم . خلیفه از خواب بیدار شد . پرسید ارسطو طالیس کیست ؟ بوی گفتند از حکماء یونان . مأمون حنین را خواست، که به ترجمه کتب یونانی بپردازد . مأمون حنین را برای ترجمه ونقل علوم یونانی مأمور کرد، که عده‌ای از مترجمان زیر نظر وی بکار مشغول بودند . علاوه برآن بین‌مأمون وامپراطوران روم مکاتباتی برقراربود . مأمون شرحی برای امپراطور روم نوشت و از او اجازه خواست ، قسمتی از کتابهای قدیمی که در خزانه روم موجوداست، استنساخ وترجمه گردد . پادشاه روم ابتدا امتناع ولی بعداً قبول کرد . مأمون عده‌ای از دانشمندان وقت بمانند «حجاج بن مطر» و «ابن البطریق» و «سلم» صاحب بیت‌الحکمه را انتخاب کرد . چون اینان نزد مأمون رسیدند ، خلیفه امر به ترجمه کتب کرد . بعضی گویند بااین عده یوحنا بن ماسویه نیز همراه بود .

بهر حال پس از جمع آوری کتب و نسخ مأمون حنین را برای ترجمه و اصلاح ترجمه های مترجمان دیگر از قبیل «حجاج بن مطر» و «ابن البطریق» و امثال آنها گمارد .

میگویند مأمون در برابر وزن آنچه که حنین ترجمه میکرد ، باو طلا میداد ، بدین معنی که در یک کفه ترازو ترجمه ها و در کفه دیگر طلا می گذارد وبه حنین داده میشد. حنین علاوه برآنکه جهت مأمون ترجمه هائی کرده برحسب معرفی جبرائیل برای بنی موسی (بنی شاکر) که دوستداران علم بودند، ترجمه هائی ازکتب یونانی کرده است، ولی این ترجمه ها بیشتر ازکتب فلسفی ومنطقی میباشند.

عبیدالله بن جبرائیل درکتاب «مناقب الاطباء» گوید: چون کار حنین بالا گرفت ودرمیان پزشکان بغداد مشهورشد، موضوع باطلاع خلیفه رسید. خلیفه (مأمون) ویرا احضار وانعام زیاد بوی کرد. ایضاً املاك فراوان بوی بخشید. اوگوید: که مأمون نزد حنین زبان رومی (ممکن است مقصود یونانی باشد ، که در متن کتاب ابن ابی اصیبعه به کلمه «زبور الروم» آمده است) می‌آموخت، امابه دستورهای داروئی حنین پس از مشورت با سایر اطباء رفتار می کرد.

چون حنین بدربار خلیفه (مأمون) راه ونزدش تقرب یافت، خلیفه خواست وی را امتحان کند. لذابرای منظور بالادستورداد تاترکیب سمی برای یکی ازدشمنانش تهیه کرده وبوی بخوراند. خلیفه گفت: اگر دستورمرا اطاعت کردی انعام وخلعت زیاد بتو خواهم بخشید والا بزندان یا مرگ محکوم خواهی شد. حنین امر خلیفه را اطاعت نکرد و دراثر این عدم اطاعت بـه زندان افکنده شد و یکسال در زندان ماند. چون بحضور خلیفه رسید ، بوی گفتند یا پاداش و انعام فوق‌العاده خواهی داشت و یااعدام. حنین جواب‌داد: «همانطورکه حضور خلیفه امیرالمومنین عرض کردم ، کار و مهارت من درطبابت‌است وازکارهای دیگر خبری ندارم و تحصیل امور دیگری نکرده‌ام». آنگاه که وی‌راتهدید بمرگ کردند، حنین گفت: «خداوند درقیامت حق مرا خواهد داد ، اگر خلیفه مایل است روح خودرا بیازارد، بگذارید آنطورکه مایل‌است، کند».

مأمون‌را این حرف خوش آمد وبخنده افتاد وگفت: میخواستم تو را آزمایش کنم و ثبات قدم تو را بیازمایم . آنگاه اطمینانش به‌حنین زیاد شد. سپس خلیفه

سوال کرد : چه چیز باعث شد که تو به امر ما ترتیب اثر ندادی؟ حنین گفت : «دیانت ونگاهداری ناموس طب».

خلیفه گفت: این دوقانون که گفتی هردو بزرگ ولازم الاجرا و لازم‌الاطاعه میباشند ، سپس خلعت‌های فاخر و پول فراوان بوی داد و حنین از خدمت خلیفه بیرون آمد.

براثر این عمل اصولاً کار حنین چنان بالا گرفت ، که توانست در ترجمه و تألیف منتهای جد را کند و با وسائلی که دراختیارش گذارده شده بود ، بزرگترین مکتب ترجمه را درطب اسلامی پایه گذاری کرد.

حنین علاوه بر آنکه شخصاً ترجمه هائی از یونانی به سریانی و یا مستقیماً از یونانی به‌عربی دارد، نظارت برترجمه های شاگردانش نیز کرده است.

بیشتر ترجمه هائی که حنین انجام داد ، در زمان خلافت مأمون بود . چون مأمون وفات یافت و معتصم خلیفه شد براثر عدم اطاعت مردم بغداد پایتخت را از این شهر به سامره (سامراء = سرمن رای) انتقال داد و همین امر باعث انحطاط «دارالحکمه» گردید و پس از وی در زمان واثق نیز که دوران خلافتش کوتاه بود نضج وقوامی درکار دارالحکمه پیش‌نیامد. پس از واثق متوکل برادرش بخلافت رسید. متأسفانه رابطه متوکل باحنین یکنواخت نبود.

توضیح آنکه متوکل برای از بین بردن یکی از دشمنان خود بدست حنین از وی خواست زهری قوی‌تهیه کند، ولی حنین از آن‌سرپیچید، نتیجةً بزندان انداخته شد وپس ازمدت کمی از زندان‌آزاد گردید. میگویند متوکل گفته‌است : میخواستم او را (حنین) در وفاداری به حرفه‌اش امتحان کنم!

میگویند طبیب دیگر نسطوری بنام «اسرائیل بن زکریای طیفوری» گفت: که حنین به آداب و مقررات دین نسطوری بی مبالاتی می کند. و چنین معروف است که متوکل از حنین خواست که به تصویر حضرت مریم تف بیندازد ، ولی حنین این

امر را اطاعت نکرد. متوکل حنین را به «تئودوسیوس[1]» جاثلیق[2] نسطوری تسلیم کرد. جاثلیق حنین را تازیانه زد و به زندان انداخت و آنچه مال و دارائی داشت توسط متوکل گرفته شد. بعدها براثر درمان یکی از نزدیکان متوکل از حبس آزاد و دارائیش را بوی رد کردند.

پس ازمتوکل حنین قریب بیست‌سال‌عمر کرد ودوران خلفای پس ازمتوکل بمانند منتصر و مستعین و مهتدی و معتمد را درك کرد و تا آخر عمر بکار ترجمه اشتغال داشت.

سرگذشت پرحادثه حنین میرساند، باآنکه وی نسطوری مسیحی بود، دستگاه خلافت و عموم دانشمندان بغداد و اطباء این‌شهر بوجود وی احتیاج کامل داشتند. از آن گذشته اصولاً حنین ازنظر علم‌الاخلاق و آئین پزشکی بسیار پای‌بند قوانین و آداب پزشکی بود.

ترجمه های وی نتیجه وثمره مکتب جندیشاپور و ابن‌ماسویه بود. بدین‌جهت وی بیشتر بمکتب جندیشاپور تعلق دارد، که شرح حال مختصری از وی در فصل مربوط به مکتب جندیشاپور آمد.

ابن‌ابی‌اصیبعه درکتاب خود حکایات و روایات زیادی ازشرح حال و اوضاع و احوال و حوادثی که بر سر حنین آمده است بسیار مفصل و مشروح بیان داشته است که نقل همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

ابن ابی‌اصیبعه گوید: پس ازآنکه‌حنین مورد غضب و خشم متوکل گردید، خلیفه‌دستور قتل حنین را صادر کرد، ولی براثر بیماری‌سختی که‌بوی (متوکل) عارض گردید، دستور باحضار طبیب‌داد. حنین حاضر شد ودستور درمان داد. خلیفه گفت حنین مرا ببخش از آنچه که من با تو کردم و مرا حلال کن، شفیع تو بسیار قوی و بزرك است. سپس خلیفه رو به اطباء کرد و گفت: هر چه او (حنین) گوید گوش

۱— Theodosius ۲— Catholicos

دهید و اطاعت کنید چون دیشب خواب دیدم مسیح (ع) با مردی در البسه فاخره بدنبال وی (مسیح ع) است. گفتم: این شخص کیست؟ جواب داد: او حنین بن اسحق است. آنگاه خلیفه از حنین پوزش خواست وخلیفه دانست شفیع او چه مردی قوی است. خلیفه دستور داد تا همه اطباء بروند و حنین بدرسان بپردازد و در مقام خود بماندوباطباء دستورداد آنها که دیشب اینجا بودندوسرا تحریک به قتل حنین کرد ند، هر یک ده هزار درهم برای حنین بفرستند وخود معادل آن پولها برآن اضافه کرد، که جمعاً دویست هزار درهم شدوبحنین داد.

آنگاه که خلیفه بهبود یافت بحنین گفت هرچه می‌خواهی بتو می‌بخشم. سپس سه خانه از خانه های خود را که در آن سکونت نکرده بود، پاك و پاکیزه کرد با اثاث و لوازم و کتاب بدو بخشید و سند آنها را امضاء کرد. خلیفه دستور داد ماهانه پانزده هزار درهم بوی بدهند و باضافه بهترین قاطرهای سر طویله خلیفه و سه غلام روسی با آنها فرستاد و حقوق عقب افتاده‌اش را نیز بوی بخشید. خلاصه آنکه حنین نزد خلیفه تقرب فوق‌العاده حاصل کرد.

ابن ابی‌اصیبعه گوید: بسیاری کتاب دیده‌ام که تعدادی از آنها را شخصاً داشتم، که بخط منشی حنین ازرق روی کاغذ ضخیم و حروف آن درشت و در سطرها فاصله‌زیادی داشت و بقطع بغدادی بود ومقصود حنین آن بود که قطر کتاب را بزرك جلوه دهد و وزن آنهم‌سنگین‌شود، تابهای‌آنرا زیاد گیرد وعمداً این کاغذها را ضخیم انتخاب می‌کرد، که ضخامت کاغذ سبب گردد که مدت زیادی کتاب محفوظ بماند.

حنین گوید: آنچه را که من نقل و ترجمه کرده‌ام باین منظور بود که عقلاء مصائب و مشکلات زندگی‌را برای عاقل و جاهل و پیر و جوان و ضعیف و قوی و کوچک و بزرك و بطور کلی برعموم طبقات مردم‌میرسد، بدانند. شخص عاقل نباید مأیوس از رحمت خدا شود، بلکه باید بخداوند بیشتر اعتقاد داشته باشد و تجلیل

وتکریم خداوند (کند) و شکر او را بجا آورد ، چرا که خداوند را شکر می کنم که برمن منت نهاد وزندگی تازه بمن بخشید، تا مرا بردشمنانم پیروز ساخت ومرا بالاتر و برتر از آنها قرار داد . (اینها مطالبی است که ابن ابی اصیبعه در کتاب خود از قول حنین آورده است) .

خلاصه آنکه حنین مکتبی بزرك درتمدن اسلامی تأسیس کرد که آثاربزرگی ازوی بیادگار ماند[1] .

از کلمات حنین است که گفت : «شبها روز مرد ادیب است» .

ابن حلجل اندلسی در کتاب «طبقات الاطباء و الحکماء» تعدادی مختصر از ترجمه ها و تفاسیر حنین را از ابقراط و جالینوس را متذکر گردیده است .

ابن الندیم صاحب الفهرست در مقاله هفتم که اخبار فلاسفه و علوم باستانی و کتابهائیکه در این باب تصنیف گردیده است در فن اول از این مقاله اول دفعه از حنین شرح حالی ذکر می کند و خوابی که مأمون دیده و او را به ترجمه کتب یونانی واداشته و درباره تهیه وآوردن کتب ازبلاد روم شرحی متذکر گردیده است، که بعدها قفطی و ابن ابی اصیبعه عیناً آنرا با اضافاتی در کتب خود آورده‌اند . آنگاه ضمن مترجمان بزبان عربی که عده زیادی ازمترجمان رانام برده، نام حنین بن اسحق را باسایر مترجمان ضبط کرده است . سپس در فن سوم از همین مقاله «در اخبار علماء ونام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند» ضمن نام اطباء تعداد آثار و مولفات وترجمه های حنین را بیست وهشت عدد آورده، که قفطی هم بمانند وی آنهارا نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه براین میزان تعدادی دیگری نیزاضافه کرده ، بدین معنی که مقالات ورسالات و آن قسمت از تراجم که بیشتر منسوب به حنین است همه را متذکر گردیده است .

۱ــ دانشمند آلمانی گ. برگرشتراسر را کتابی است بنام «حنین بن اسحق و مکتب وی» .

Bergerstrasser (G.) Hunain ibn Ishak und seine Schule, Leyde 1913.

ترجمه هائی که حنین انجام داده (ویا آنکه با کمک شاگردانش کفایت آنها را کرده است) از دانشمندان بنام یونانی بمانند اوقلیدس و ارسطو و بطلیموس و بقراط و جالینوس و سایر دانشمندان معروف و مشهور میباشد.

آن قسمت از ترجمه ها که در علوم فلسفی وریاضی وامثال آنها میباشد، خارج از موضوع کتاب است. بنابراین بیشتر به کتابهائی که حنین ازپزشکان بهسریانی ویا عربی ترجمه کرده است میپردازیم.

ایضاً درباره حنین آمده است که وی از روی ترجمه حجاج بن یوسف بن مطر الحاسب کتاب «المجسطی» را اقتباس و تجدید نظر کرده است.

طبق گفته ابن ابی‌اصیبعه حنین بزبانهای غریبه و مستعمل زمان یعنی عربی و سریانی و یونانی آشنا بود وترجمه هایش درنهایت روانی و سلاست میباشد.

تعداد ترجمه های حنین بسیاراست. ابن‌الندیم در کتاب «الفهرست» ده‌ترجمه از آثار بقراط و جالینوس که هفت تای آن متعلق به حنین و سه اثر دیگر مربوط به شاگرد وی «عیسی‌بن یحیی» است، متذکر گردیده است. از آن گذشته شانزده کتاب جالینوس «سته‌عشر» توسط خواهرزاده و شاگردش حبیش بن‌الاعسم ترجمه گردیده است و چنین بنظر میرسد که ترجمه ها ابتدا توسط حنین به سریانی و سپس توسط حبیش (و دیگران) به عربی برگردانده شده و پس از آن حنین درمتون ترجمه عربی وایضاً درترجمه های مترجمان قبل‌ازخود تجدیدنظرمیکردویشرح ایضاً بعدهادیگران در ترجمه های حنین نیز تجدید نظر کرده‌اند.

آنچه که بیشتر صحیح بنظر میرسد، آنکه حنین تعدادی کتاب از جالینوس به سریانی ترجمه کرده است بدین شرح: دو کتاب برای «سلمویه‌بن بنان» و دو کتاب برای «بختشیوع بن جبرائیل» و یکی برای «جبرائیل» و یکی برای «ابن ماسویه» باضافه‌شانزده کتاب (سته‌عشر جالینوس) که سرجیس رأس‌العینی قبلاً آنها را ترجمه کرده بود تجدید نظر کرد و قریب چهارده رساله دیگر را بعربی برگردانده است.

بشرح ایضاً تعدادی ترجمه برای پسران موسی (بنی‌منجم = بنی‌شاکر) ترجمه کرده است.

از آثار بقراط وجالینوس آنچه که توسط حنین (یا دستگاه ترجمه وی) انجام گرفته است بدین شرح است:

از ابقراط:

۱- «عهدنامه بقراط»[1] (کتاب عهد بقراط) که ازیونانی بسریانی ترجمه کرده است؛

۲- «فصول ابقراط»[2] (کلمات قصار بقراط) که درهفت مقاله است. چهار مقاله از آنرا به سریانی ترجمه کرده و بقیه یعنی سه مقاله دیگر را عیسی بن چهار بخت (سهار بخت = صهربخت) بعربی برگردانده است؛

۳- «تقدمة المعرفة»[3] از یونانی بعربی؛

۴- «کتاب الاهویه والمیاه والبلدان»[4] (کتاب هواها و آبها و شهرها) در سه مقاله از یونانی بعربی؛

۵- «کتاب البحران»[5]؛

۶- «کتاب ایام البحران»[6]؛

۷- «کتاب الغذاء»[7]؛

۸- «الرسالة القبریه»؛

۹- «کتاب الکسر[1] (شکستگی و شکسته بندی) که درچهار مقاله است ازیونانی به‌عربی؛

۱- Le Serment d'Hippocrate

۲- Les Aphorismes ۳- Le Pronostic

۴- Le Livre des airs, des eaux et des lieux

۵- Des Crises

۶- Des jours critiques

۷- De l'Alimentation ۸- Les Fractures

۱۰- «کتاب طبیعةالانسان[۱]» از یونانی بعربی ؛

۱۱- «کتاب‌المولودین‌لسبعه‌اشهر»[۲] (متولدین هفت ماهه) ؛

۱۲- «کتاب‌المولودین‌لثمانیه‌اشهر»[۳] (متولدین هشت ماهه)، که آنرا برای یکی از زنان متوکل نوشته است ؛

۱۳- «کتاب جراحات الراس»[٤]

۱٤- «کتاب‌الاسابیع»[٥] که جالینوس آنرا تفسیر کرده است ؛

۱٥- «کتاب ابیذیمیا»[٦] (اپیدمی = بیماریهای همه گیر = کتاب الامراض الوافده) ؛

۱٦- «کتاب امراض‌الحاده»[۷]

از آثار جالینوس :

به‌شرح ازکتاب سته‌عشر جالینوس

۱۷- «کتاب‌الفرق»[۸] ؛

۱۸- کتاب‌الصناعة الطبیة»[۹] ؛

۱۹- «کتاب‌النبض»[۱۰] (در چهار مقاله) ؛

۲۰- «کتاب‌الاسطقسات علی رأی‌ابقراط»[۱۱] (کتاب اسقطسات برحسب رأی ونظر ابقراط) ؛

۱- Le Traité de la Nature de l'homme

۲- Du Foetus de Sept mois

۳- Du Foetus de huit mois

٤- Des Plaies de la tête

٥- Le Livre des septenaires

٦- Des Epidémies

۷- Les Malades aigües

۸- De Sectis

۹- Art medica (L'Art médical)

۱۰- Du Pouls

۱۱- De elementis Secundum (Des Eléments selon Hippocrate)

۱ ۲- «کتاب‌المزاج»[۱] ؛

۲ ۲- «کتاب‌طرق‌المعالجه»[۲] (رساله‌ای درآمادگی برای درمان بیماریها) که آنرا برای ابوجعفر محمدبن موسی تألیف کرده است ؛

۳ ۲- «کتاب‌القوی‌الطبیعیه»[۳] ؛

۴ ۲- «کتاب‌العلل والاعراض»[۴] ؛

۵ ۲- «کتاب‌النبض‌الکبیر»[۵] (یک مقاله از ...) ؛

۶ ۲- «کتاب اصناف‌الحمیات»[۶] (دراقسام تبها) ؛

۷ ۲- «کتاب‌المقالات الخمس فی‌التشریح»[۷] ؛

این کتاب که درپنج مقاله است ، شامل تشریح استخوانها وعضلات واعصاب وعروق (وریدها وشرائین) میباشد ، که بعدها این پنج قسمت بصورت کتاب مستقلی برای طلاب علم طب درآمده است بدین شرح :

الف) «کتاب العظام»[۸] (درتشریح استخوانها) ؛

ب) «کتاب فی تشریح العضلات»[۹] (در تشریح ماهیچه‌ها) ؛

ج) «کتاب‌العصب»[۱۰] (در تشریح اعصاب) ؛

د) «کتاب‌العروق» یا «کتاب فی‌تشریح الاورده و الشرائین»[۱۱] (در تشریح

۱- De temperamentis (Sur le Tempérament)

۲- Ad Glauconem de medend methodo

۳- De Facultatibus naturalibus

۴- De causis et symptomatibus

۵- De pulsibus

۶- De typis (febrium) (Des différentse fièvres)

۷- Des administrations anatomiques

۸- De ossibus

۹- De Musculorum

۱۰- De nervorum dissectione

۱۱- De venarum arteriumque dissectione

وریدها وشریان ها) که مشتمل بردو کتاب است ؛

غیر ازترجمه های بالا که ازکتاب سته‌عشر جالینوس توسط حنین انجام یافته، کتابهای زیر را نیز ترجمه کرد و یا آنکه تجدید نظر وتصحیح کرده است :

۲۸- «کتاب حیلة‌البرء» یا «کتاب فی‌مداواة‌الامراض»[۱] ؛

۲۹- «کتاب المواضع‌الالمه» یا «کتاب تعرف علل‌الاعضاء الباطنه»[۲] ؛

۳۰- «کتاب فی‌الذبول» (در پلاسیدگی وفرسودگی) ؛

۳۱- «کتاب فی‌اراء ابقراط و افلاطن»[۳] (که ترجمه آنرا بـه حبیش منسوب میدانند) ؛

۳۲- «کتاب‌التریاق»[۴] در دو مقاله ؛

۳۳- «فی‌صناعة‌الطب»[۵] ؛

۳۴- «کتاب تدبیرابقراط للامراض‌الحاده»[۶] ؛

۳۵- «کتاب محنة‌الطبیب»

۳۶- «کتاب‌الادویه المفرده»[۷] (که‌دریازده‌مقاله‌است) که جزء اول آن بعربی وبقیه را بسریانی ترجمه و در پنج مقاله و برای علی بن یحیی ترجمه کرده است .

۳۷- «کتاب‌المنی»[۸] ؛

۳۸- «کتاب‌الحرکات المجهوله» ؛

۱– Methodus medendi (De Methodo Curandi = La Méthode de Guérir)

۲– De locis affectis (Des lieux malades)

۳– Des Dogmes d'Hippocrate et de Platon

٤– De Theriaca

٥– De Constitutione artis medicae

۶- که همان کتاب امراض الحاده بقراط است .

۷– Traité des Médicaments simples

۸– Le Livre sur le sperme

۳۹- «فی کتب ابقراط الصحیحه وغیرالصحیحه» (کتابهای صحیح وغیر صحیح بقراط) ؛

۴۰- «فی ان الطبیب الفاضل یجب ان یکون فیلسوفاً» (در آنکه طبیب فاضل باید فیلسوف باشد»[1] (بطریق سوال وجواب) ؛

غیر ازکتابهای مذکور در بالا قفطی و ابن ابی اصیبعه تعداد زیادی کتاب ورساله و مقاله درشرح حال حنین درکتاب های خود آورده‌اند بدین شرح :

۴۱- «کتاب المسائل» در مدخل علم طب که حبیش شاگردش آن را تمام کرده است» . این کتاب را حنین در دوران خلافت متوکل که ویرا «رئیس الاطباء» بغداد نموده بود ترجمه کرده است ؛

۴۲- «کتاب العشر مقالات فی العین» این کتاب منسوب به حنین میباشد و بسال ۱۹۲۸ میلادی توسط دکتر ماکس میرهف[2] طبیب چشم درقاهره تحت عنوان «کتاب العشر مقالات فی العین المنسوب لحنین بن اسحق ۱۹۴-۲۶۴ هجری قمری درچاپخانه امیری (المطبعةالامیریه) بچاپ رسیده‌که مشتمل برچهل ونه صفحه مقدمه و دویست وبیست و دو صفحه ترجمه و دویست وسی صفحه متن میباشد .

۴۳- «کتاب فی العین» که بطریق سوال و جواب و در سه مقاله و برای دو فرزندش داود و اسحق نوشته که حاوی دویست ونه مسئله است ؛

۴۴- «مختصر شانزده کتاب جالینوس» بطریق سوال وجواب میباشد وآنرا هم برای دو فرزندش تألیف کرده است ؛

۴۵- «مقاله‌ای در ثبت کتابهائی که جالینوس آنرا در فهرست کتاب های خود ذکر نکرده است» ؛

۴۶- «مقاله‌ای در بیان عذر جالینوس درآنچه که در مقاله هفتم کتاب مربوط به آراء ابقراط و افلاطون نوشته است» ؛

۱- Du meilleur Médecin et Philosophe

۲- Dr. Max Meyerhof

۴۷- مقاله‌ای در بیان آنچه که ازکتابهای جالینوس را ترجمه شده و آنچه را که ترجمه نشده و برای علی‌بن یحیی منجم نوشته است» ؛

۴۸- «مقاله جالینوس در انواع اخلاط غلیظه که از طبیعت خارج میگردد» ، که بطریق سوال وجواب آورده است ؛

۴۹- «کلیات کتاب جالینوس درباره کتابهای بقراط که کدام صحیح و کدام ناصحیح میباشد؟» ؛

۵۰- «کلیات کتاب جالینوس درتحریض برتعلم طب» بطریق سوال‌وجواب ؛

۵۱- «رساله در قرصهای عود»

۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷- خلاصه و نتیجه‌های کتابهای جالینوس از«فصول بقراط» و«تفسیری برآن» و«تفسیری بر«کتاب‌های بقراط درزخمهاوجراحات سر» و «تفسیرجالینوس ازکتاب قاطیطریون بقراط» و «تفسیر کتاب جالینوس ازبقراط درباب هواهاوشهرها و زمانها» و «خلاصه مقاله سوم از تفسیر جالینوس از کتاب طبیعت انسان» که عموماً بطریق سوال وجواب آورده است ؛

۵۸- «رساله به طیفوری درباب قرص گل سرخ» ؛

۵۹- «نامه‌ای که به معتمد خلیفه درفرق بین داروهای مسهل و غذا نوشته است» ؛

۶۰- «کتاب‌قوی‌الاغذیه» درسه مقاله ؛

۶۱- «رساله درپیشاب (بول)» که آنرا از کتاب ابیذ یمیای بقراط استخراج کرده است ؛

۶۲- «ایضاً کتابی در پیشاب» که از بقراط و جالینوس استخراج کرده است ؛

۶۳- «رساله در بوجود آمدن جوجه وغذای آن که از سفیده تخم‌مرغ است» ؛

۶۴- «کتاب فی‌معرفة اوجاع المعده و علاجها» در دو مقاله ؛

۶۵- «کتاب‌فی‌حالات‌الاعضاء» ؛

۶۶- «مقاله فی ماءالبقول» و (درآب و عصاره بقولات)؛

۶۷- «کتاب فی الیبس» (در یبوست)؛

۶۸- «کتاب فی حفظالاسنان واللثه»؛

۶۹- «کتاب فی امتحان الاطباء»؛

۷۰- «کتاب فی طبایع الاغدیه و تدبیرالابدان»؛

۷۱- کتاب فی تسمیه الاعضاء علی مارتبها جالینوس» (در تسمیه اندامهای بدن بترتیب بیان جالینوس)؛

۷۲- «کتاب فی تدبیرالسوداویین» (در تدبیر مردمان سودادی)؛

۷۳- «کتاب فی تدبیرالاصحاء بالمطعموالمشرب» (درتدبیر مردم سالم از نظر خوردن و آشامیدن)؛

۷٤- «کتاب فی اللبن» (درشیر)؛

۷۵- «کتاب فی المستسقین» (در درمان مردم استسقائی)؛

۷۶- «کتاب فی اسرارالادویهالمرکبه» (در اسرار ادویه مرکبه)؛

۷۷- «کتاب فی اسرارلفلاسفه فی الباه»؛

۷۸- «مقالهفی الحمام»؛

۷۹- «مقاله فی الاجال» (در اجلها)؛

۸۰- «مقالهفی الدغدغه» (دراضطراب و دغدغه)؛

۸۱- «مقاله فی ضیق النفس»[1] (مقصود ضیق النفس عصبانی است)؛

۸۲- «کتاب فی اختلاف الطعوم»؛

۸۳- «کتاب فی تشریح الاتالغذاء» درسه مقاله؛

۸٤- «تفسیر کتابالنضج لابقراط»[2]؛

۱— Asthme

۲— Amélioration = بهبود نسبی قبل از شفاء کامل = قوام = نضج

۸۵- «تفسیر کتاب حفظ الصحه لروفس»[1] ؛

۸۶- «تفسیر کتاب الادویة المکتومه لجالینوس» (تفسیر کتاب ادویهٔ مخفیه جالینوس) که در آن یک یک داروها را بیان کرده است ؛

۸۷- «مقاله جالینوس فی العادات» ؛

۸۸- «مقاله فی الالوان» (در رنگها) ؛

۸۹- «مقاله فی تولد الحصاة»[2] (در تولید سنگها) ؛

۹۰- «مقاله فی اختیار الادویه المحرقه» (در اختیار داروهای تند وسوزان) ؛

۹۱- «کتاب فی میاه الحمات» بطریق سوال وجواب ؛

۹۲- «کتاب نوادر الفلاسفه والحکماء وآداب المعلمین القدماء»

۹۳- «اختصار کناش بولس» ؛

۹۴- «مقاله فی تقاسیم علل العین» (درتقسیمات علل ودردهای چشم) ؛

۹۵- «کتاب اختیار ادویه علل العین» (درانتخاب داروهای چشم درد) ؛

۹۶- «مقاله فی الصرع» ؛

۹۷- «مقاله فی الترکیب» (درآن قسمتها که ابقراط وجالینوس متفقند) ؛

۹۸- «مقاله‌ای در حفظ الصحه» ؛

۹۹- «مقاله فی قوس قزح» (رنگین کمان) ؛

۱۰۰- «کتابی در تاریخ عالم و مبداء و انبیاء و پادشاهان و اقوام و خلفاء و شاهان اسلام» که از آدم شروع شده و آنچه بعد از او آمده‌اند و بیان و عنوان پادشاهان بنی‌اسرائیل وروم و اسلام واوائل اسلام وبنی‌امیه وبنی‌هاشم تا زمان خود (دوران متوکل) ؛

۱۰۱- «حل بعضی ازشکوک جاسیوس اسکندرانی بر کتاب اعضاء الالمه جالینوس» ؛

۱- Rufus d'Ephèse = روفوس الکبیرالافسسی

۲- مقصود تولید سنگ درکلیه ومثانه است .

۱۰۲- «کلیات مقالات اول و دوم و سوم کتاب ابیذیمیای ابقراط» بطریق سوال وجواب» ؛

۱۰۳- «مقاله فی کون‌الجنین» (در تکوین جنین در رحم مقتبس از گفته های ابقراط و جالینوس) ؛

۱۰۴- «کلیات تفسیر یونانیان قدیم از کتاب ارسطو طالیس در باب آسمان و عالم» (فی‌السماء والعالم)[1] ؛

۱۰۵- مسائل مقدمه لکتاب فرفوریوس»[2] (مسائل مقدماتی از کتاب فرفوریوس که معروف به مقدمه و مدخل بر کتاب فرفوریوس است که باید ابتداء آنرا خواند) ؛

۱۰۶- «شرح کتاب الفراسة لارسطا طالیس»

۱۰۷- «کتاب دفع المضارالاغذیه»

۱۰۸- «کتاب‌الزینه»[3]

۱۰۹- «کتاب فی‌تولدالنار بین‌الحجرین» (در تولید آتش بین دو سنگ) ؛

۱۱۰- «کتاب‌الفوائد» ؛

۱۱۱- رساله فی دلالةالقدرعلی‌التوحید» (در دلالت قدر برتوحید) ؛

۱۱۲- «کتاب قاطیقوریاس[4] علی‌رأی ثامسطیوس»[5] ؛

۱۱۳- «کلام فی الاثارالعلویه»[6] (آثارالعلویه ارسطو) ؛

۱— De coelo et mundo (de Ciel et le Monde)

۲— Porphyros

۳- مقصود از زینت در اصطلاح قدما برطرف نمودن لک صورت و رنگ مو و ناخن وبلند کردن گیسوی کوتاه ودرمان بعضی از بیماریهای جلدی و امثال آنهاست.

٤— Catégoriae=Les Catégories

٥— Themistios de Paphlagonie

٦— Meteorologico=La Metéorologie

۱۱٤- «جواب کتابه فیما دعاءالیه من دین الاسلام» (رساله‌ای دربیان مصائب وسختیهائی که بروی وارد شده وبه علی بن یحیی در جواب نامه او نوشته و علی ویرا به اسلام دعوت کرده است)؛

۱۱۵- «کتاب الکون والفساد لارسطاطالیس»[1] که به سریانی برگردانده است؛

۱۱٦- «کتاب النفس لارسطا طالیس»[2] که درسه مقاله وبه سریانی برگردانده است؛

۱۱۷- «کتاب الصوت لجالینوس»؛

۱۱۸- «کتابهای انالوطیقای اول[3] و دوم ارسطو»[4]

۱۱۹- «کتاب خواص الاحجار»؛

۱۲۰- «کتاب البیطرة» (در دام پزشکی)؛

۱۲۱- «کتاب حفظ الاسنان»؛

۱۲۲- «کتاب فی ادراك حقیقة الادیان» در سه مقاله؛

۱۲۳- «کتاب فی احکام الاعراب علی مذهب الیونانیین» (در احکام اعراب بر حسب نظر یونانیان) در دو مقاله؛

۱۲٤- «رساله الی سلمویة بن بنان عما ساله من ترجمه مقاله جالینوس فی العادات»؛

قاله فی السبب الذی من اجله صارت میاه البحر مالحه» (درسبب آنکه

1- Génération et corruption

2- Traité de l'Ame

3- Les premiers Analytiques

4- Les derniers Analiytiques

۱۲۶- «شرح کتاب الفراسه[1] لارسطاطالیس» ؛

۱۲۷- «کتاب فی‌المنطق» ؛

۱۲۸- «کتاب فی‌النحو» ؛

۱۲۹- «مقاله فی‌التدبیرالناقهین» که برای ابوجعفرمحمدبن موسی نوشته است؛

۱۳۰- «کتاب فی اسماء الادویة المفرده علی حروف المعجم» (در نامهای داروهای مفرده مطابق حروف معجم) ؛

۱۳۱- «کتاب فی‌مسائله‌العربیه» (درمسائل عربیت) ؛

۱۳۲- «مقاله فی‌المدوالجزر» (دربیان مد وجزر) ؛

۱۳۳- «کتاب فی‌افعال‌الشمس والقمر» (در تأثیر خورشید وماه وعمل آنها) ؛

چنین بنظر میرسد که ابن ابی‌اصیبعه درکتاب خود بعضی از مقالات ورسالات حنین (منسوب و منصوص) را مکرر آورده است. از نسخ خطی منسوب به‌حنین که درکتابخانه های جهان موجود است، تعدادی وجود دارد که شرح همه آنها باعث تطویل موضوع میگردد منجمله ترجمه رساله بلنیاس حکیم[2] «فی‌التأثیر الروحانیات» و امثال آنها.

غیر ازکتابهای بالا که عموماً درطب و فنون وابسته بدان است، حنین را ترجمه ها و تفاسیر و تالیف دیگری در منطق ونحو وادیان و فلسفه و تاریخ و امثال آنها میباشد که ذکر همه آنها خارج از موضوع کتاب است.

وفات حنین بسال ۲۶۰ یا ۲۶۲ هجری قمری (=۸۷۳ یا ۸۷۶ میلادی) اتفاق افتاد.

حنین رادوپسر بود بنامهای داود واسحق.

۱- مقصود از علم فراست آن است که از خلق پی به خلق و اخلاق پی‌میبرند، یعنی از شکل چشم وگوش وبینی و فاصله ابروان وسایر قسمتهای صورت و دست و پا و سینه صفات و اخلاق آدمی را حدس میزدند. این علم درقدیم اهمیت خاصی داشت.

۲- Pline l'Ancien (=Plinius Caïus Secundus)

داود بمانند پدر طبیب بود و درحقیقت توانست جای پدر را گیرد.

معروف است که حنین تعدادی از ترجمه های خود مخصوصاً دسته ای از کتابهای جالینوس را برای دوپسرش ترجمه کرده است.

ابو یعقوب اسحق بن حنین - وی بمانند پدر مترجمی زبردست وفصیح وخوش عبارت و در شناسائی به لغات خارجی بسیار آشنا و اما ترجمه های وی بیشتر بر روی کتب فلسفی ارسطو و سایر حکماء بود. اسحق به خدمت خلفاء عباسی دوران خود و رؤساء وخواص مشغول و باقاسم بن عبیدالله وزیر سروسرداشت. وی هم عصر با خلیفه المکتفی بالله عباسی بود و از ندمای وی محسوب میگردید.

معروف است بسیاری از مولفات ومصنفات وترجمه های پدر از او بوده است.

ابن ابی اصیبعه حکایاتی از طبابت وی نقل می کند که از مفاد آن چنین مستفاد میگردد که اسحق طبابت هم می کرده است. بعلاوه بزبانهای عربی وسریانی ویونانی وفارسی آشنا ودر کار ترجمه بمانند پدر متبحر بود.

ویرا اشعاری فصیح بزبان عربی است که گفته: «من فرزند کسانی هستم که طب بودیعه نزد آنها گذارده شده وباین افتخار نائل شده‌اند، چه کودك وچه جوان و چه پیر همه طبیب بوده‌اند».

از کتب طبی که بنام او در تواریخ طب مذکور افتاده است کتاب های زیررا میتوان نام برد:

۱- «کتاب الادویه مفرده»؛

۲- کناشی که بنام« کناش لطیف میباشد که درآن ابتداصناعت طب ونامهای حکماء و اطباء را آورده است؛

۳- «کتاب الادویة الموجوده بکل مکان» (در داروهای موجود در هرمحل)؛

٤- «کتاب الاصلاح الادویه المسهله» (دراصلاح داروهای مسهل)؛

٥- «اصلاح جوامع الاسکندرانیین لشرح کتاب جالینوس لکتاب الفصول لابقراط» (اصلاح کلیات اسکندرانیان درشرح کتاب جالینوس ازکتاب فصول ابقراط)؛

۶- «کتاب فی النبض»؛

۷- «مقاله فی الاشیاء اللتی تفیدالصحه و الحفظ وتمنع من النسیان» (مقاله‌ای در زمینه چیزهائی که مفید برای صحت وحفظ سلامت‌است و مانع از فراموشی‌است) که آنرا برای عبدالله‌بن شمعون نوشته است ؛

۸- «مختصر کتاب‌صنعةالعلاج بالحدید» [(مختصر کتاب‌صنعت درمان باآهن) یعنی چاقو] ؛

۹- «تاریخ الاطباء» ؛

ایضاً :

۱۰- ترجمه «مقاله فی العقل علی رأی ارسطو طالیس» ؛

۱۱- «ترجمه کتاب النفس اسکندر افرودیسی» که نسخه خطی این دو در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

غیر ازکتب مذکور در بالا اسحق را کتب دیگری در منطق و علوم دیگر نیز میباشد .

۱۳- اسطاث[1]

وی نیز از مترجمان متوسط و از معاصران حنین فرزند اسحق بود . ترجمه‌هائی در الهیات دارد . ترجمه طبی وی «کتاب الحقن» سورانوس[2] است که آنرا حنین اصلاح کرده است .

ایضاً اسطاث کتابی درفلاحت برای یحیی‌بن‌خالد برمکی ترجمه کرده است .

۱۴- حبیش بن‌الحسن الاعسم الدمشقی

وی از شاگردان وتربیت شدگان حنین وخواهر زاده وی و از ناقلان و مترجمان کتب یونانی به سریانی و عربی و مترجمی زبردست‌بود . حنین ویرا برسایرشاگردان‌مقدم میداشت وآنچه که او (حبیش) به عربی نقل میکرد، بخوبی می‌پسندید . بدین جهت عده‌ای را

۱- Eustache=Eustathius

۲- سورانوس افسسی Soranus d’Ephèse (=Soranos d’Ephesos) یا سورانوس جوان .

عقیده آن است که بسیاری از ترجمه های حنین منسوب به حبیش است و یا آنکه ممکن است نساخ وکتاب درکلمه حنین وحبیش اشتباه کرده باشند.

اما آنچه که بیشتر به حقیقت نزدیک است آنکه اغلب ترجمه های حنین از یونانی به سریانی وسپس به‌عربی‌میباشد وترجمه های دیگران را بعربی حنین اصلاح کرده است .

حبیش طب را از حنین آموخت و روش وی بمانند دائی و استادش حنین میباشد. بدین معنی که درترجمه و صحبت و تقریر و نوشتن بمانند دائی خود بود. حنین را بوی اعتقادی کامل بود ودربسیاری موارد از وی نام برده است وگفته که حبیش مرد باهوش و فهیمی است، ولی اجتهادش معادل ومطابق هوش او نیست، بلکه قدری سست است ولی هوش او زیاد وذهنی‌تند دارد. (نقل از عیون‌الانباء).

ویرا ترجمه هائی بعربی بشرح زیر است :

۱- کتاب «التشریح الکبیر» جالینوس ؛

۲- کتاب «علل‌الاعضاءالباطنه» درشش مقاله ؛

۳- «کتاب النبض الکبیر» جالینوس درشانزده مقاله ؛

٤- کتاب «تشریح‌الرحم» دریک مقاله ؛

۵- کتاب «منافع‌الاعضاء» در هفده مقاله که حنین آنرا اصلاح کرده است؛

٦- کتاب «تشریح حیوان‌الحی» در دو مقاله ؛

۷- کتاب«الحاجةالی‌النبض» در یک مقاله؛

۸- کتاب «خصب‌البدن» (تروتازگی بدن) در یک مقاله ؛

۹- کتاب«حیلةالبرء»؛

۱۰- کتاب «اختلاف التشریح»؛

۱۱- «کتاب المنی» در دو مقاله ؛

۱۲- کتاب «ترکیب‌الادویه» در هفده مقاله ؛

۱۳- «کتابی در باب اطلاع بقراط از تشریح»؛

۱۴- «کتابی از ارسطو در تشریح»؛

۱۵- دیگر از ترجمه های حبیش «عهدنامه بقراط» بعربی است که اول حنین آنرا بسریانی وسپس حبیش باتفاق عیسی‌بن یحیی آنرا بعربی برگرداند؛

۱۶- ایضاً تفسیر «کتاب الماء و الهواء والامکنه» جالینوس؛

اما مولفات حبیش عبارتند از:

۱۷- «کتاب اصلاح الادویه المسهله»؛

۱۸- «کتاب الادویة المرکبه»؛

۱۹- «کتاب الاغذیه»؛

۲۰- «کتاب الاستسقا»؛

۲۱- «مقاله‌ای در نبض از جهت تقسیم»؛

۲۲- «کتاب الزیاده فی المسائل التی لحنین»

۱۵- ابوزکریا یحیی‌بن البطریق

(یا یوحنا) - وی فرزند ابویحیی البطریق است و از نزدیکان و خواص حسن‌بن سهل و از معاصران مأمون خلیفه عباسی و یکی از مترجمان زبردست عهد وی بود. ابو زکریا در زبان تازی تسلط کامل داشت و از زبان یونانی (یا بقول ابن‌ابی‌اصیبعه زبان رومی) بی‌بهره نبود و می‌توانست به‌لاتینی مطلب بنویسد.

ابن ابی‌اصیبعه گوید: که یحیی طبیبی بود که لغات رومی میدانست و بآن زبان مطلب مینوشت آنهم بصورت حروف متصل نه بصورت حروف وکتابت مقطع یونانیان قدیم.

ترجمه‌هائی که وی کرده بیشتر از دو استاد بزرك یونانی ارسطو وابقراط بوده، بنابرین به ترجمه کتب فلسفی وطبی پرداخته است.

غیر از ارسطو و ابقراط ویرا ترجمه‌های دیگری نیز از علماء و اطباء قدیم بوده است.

گرچه یحیی در دوران مأمون بود، ولی بیشتر برای حسن بن سهل خدمت میکرد و در حقیقت بوی (حسن) اختصاص داشت.

ترجمه‌های طبی وی عبارتند از:

۱- «کتاب البرسام»[1] تألیف اسکندر طرالیوسی[2] که بعربی برگردانده است؛

۲- ترجمه «کتاب التریاق[3]» جالینوس؛

۳- دیگر از ترجمه های وی کتاب «طیماوس»[4] افلاطون است؛

۴- کتاب «السماء والعالم[5]»؛

۵- «کتاب الحیوان» ارسطو، که این کتاب آخری توسط حنین فرزند اسحق اصلاح گردیده است؛

۶- ترجمه کتاب «سرالاسرار»[6] ارسطو نیز بوی نسبت داده شده است؛

۷- ترجمه رساله‌ای بنام «رساله فی الموت لابقراط» و یا «فی العلامات التی یستدل بها علی احوال الموت لابقراط» که اولی در کتابخانه ملی پاریس و دومی در کتابخانه برلین موجود است.

۸- ترجمه‌ای از «کتاب التریاق» جالینوس که در کتابخانه مصر (دارالکتب) موجود میباشد به ابن بطریق منسوب میباشد.

۱- برسام کلمه‌ای پارسی است و مرکب از دو کلمه یکی بر بمعنای پهلو و دیگری سام بمعنی درد و ورم وبعضی اوقات بشکستگی استخوانهای سینه نیزاطلاق میشده که ترجمه صحیح آن درزبان فرانسوی Fracture et Mal de la poitrine یا Pleurite میباشد. بعضی اوقات بمعنی سینه پهلو وذات الجنب (Pleurésie و Pneumonie) نیزاطلاق میگردیده‌است. نظیر این کلمه در زبان تازی مأخوذازپارسی آمده‌است، بمانند سرسام که ترجمه آن ورم غشاء سر یا Méningite است.

۲– Alexandros de Tralleis شرح وی قبلا آمد

۳– De Theriaca

۴– Timaios (Timée)

۵– Le Ciel et le Monde

۶– Secreta Secretorum

در این جا متذکر میگردیم که از یوحنا بن بطریق ترجمه کتاب «السیاسة» تألیف ارسطو میباشد، که در این کتاب مبحثی درباب «قانون آبی» (=ارغنون آبی یا ارك آبی) آمده‌است. (نقل ازمجله‌موسیقی‌شماره ۱۱٦ صفحه ۸ بقلم حسینعلی‌ملاح).

وفاتش بسال ۳۰۰ هجری قمری (مطابق با ۹۱۲ میلادی) است.

۱٦ـ اصطفن بن‌بسیل (باسیل)[1] طبیبی حرانی و از مترجمان دوران مأمون و از تلامذه حنین فرزند اسحق بود. وی در کار ترجمه بمانند حنین، ولی طبق گفته‌ابی‌اصیبعه‌عبارات‌حنین‌فصیحتر وشیرین‌تربود. ترجمه های وی بقرار زیر است:

۱ـ «کتاب‌الحرکات الصدروالرئه» از جالینوس که بعربی برگردانده و حنین آنرا اصلاح کرده است؛

۲ـ «کتاب‌الحاجة الی‌التنفس» به نقل وی وحنین؛

۳ـ «کتاب‌الامتلاء» در یک مقاله؛

٤ـ «کتاب‌المرة السوداء» در یک مقاله؛

٥ـ «کتاب‌الفصد» باهمکاری عیسی‌بن یحیی؛

٦ـ «کتاب حرکةالعضل» که حنین آنرا اصلاح کرده است؛

۷ـ «کتاب‌الادویةالمستعمله» تألیف اوریباسیوس؛

۸ـ ترجمه کتاب «الحشائش لدیسقوریدوس[2]» (کتاب گیاهان تألیف دیسقوریدوس عین‌زربی) که بنام «الادویة المفرده» معروف میباشد؛

۹ـ ترجمه کتاب «خواص‌الاشجار»[3] (خواص‌درختان تالیفی دیسقوریدوس)،

۱۰ـ ترجمه کتاب «فی‌موادالعلاج» (تألیف دیسقوریدوس)؛

۱۱ـ ترجمه «کتاب المفردات لدیسقوریدوس»[4] بوی نسبت‌داده شده است.

۱— Stephen (=Stephano)　۲— Traité des Plantes

۳— Traité des arbres　٤— Les Matières médicales

این چهار ترجمه آخری با اصلاح حنین بن اسحق انجام یافته است.

۱۷- عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل چنانکه در شرح حال حبیش آمد وی نیز از شاگردان حنین بلکه همکار اوبود. حنین ویرا بسیار میستود وازترجمه هایش خشنود بود. وی (عیسی) باحبیش چنانکه آمد ترجمه «عهدنامه ابقراط» را بعربی برگردانده اند.

ترجمه هائی که به عیسی نسبت داده اند بقرار زیر است:

۱- کتاب تقدمة المعرفه لابقراط» که اصل آنرا حنین وتفسیر جالینوس را برآن عیسی بعربی ترجمه کرده است؛

۲- کتاب «طبیعة الانسان لابقراط» که جالینوس آنرا تفسیر کرده است. اصل کتاب را حنین و عیسی تفسیر آنرا ترجمه کرد؛

۳- ترجمه «کتاب الامراض الحاده لابقراط» که جالینوس تفسیر کرده وی بعربی برگردانده است (سه مقاله ازچهار مقاله)؛

۴- ایضاً «کتاب الاخلاط لابقراط» بتفسیر جالینوس و ترجمه هشت مقاله از جالینوس که درتفسیرمقاله ششم میباشد؛

۵- کتاب ابیذیمیای ابقراط (اپیدمی= بیماریهای واگیروعمومی)؛

۶- ترجمه «کتاب السبعین» اوریباسیوس[1] که باشارکت حنین انجام داده است.

غیر ازکتابهای طبی بالا کتب دیگری درعلوم ترجمه کرده که بعض ازآنها را با مشارکت حنین انجام داده است.

۱۸- موسی بن خالد وی یکی ازمترجمان وناقلان کتب طبی است که بانظرحنین در کار ترجمه مشغول بود. موسی به «الترجمان» معروف باشد.

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه ترجمه قسمتی ازکتاب های شانزده گانه (ستةعشر) جالینوس بوی منسوب است.

۱- Oreibasios (=Oribase de Pergamon)

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : از ترجمه های او کتابهای زیادی از مؤلفات جالینوس وغیر از او (جالینوس) دیده‌ام، اما ترجمه های او بدرجه ترجمه های حنین فرزند اسحق نبود .

۱۹ـ قسطا بن لوقا البعلبکی

وی از پزشکان مسیحی شام و از شهر بعلبک میباشد . ازشام به بغداد آمد و مدتها در این شهر بود ، سپس به ارمنستان رفت وتا آخرعمر در این سرزمین می‌زیست ودرخدمت پادشاهان ارمنستان به ترجمه و تألیف اشتغال داشت تا در آنجا فوت کرد .

قفطی گوید : «قسطافیلسوفی نصرانی ازبلادشام بود وسپس به‌بلاد روم رفت آنگاه به شام مراجعت کرد ، سپس در دولت عباسیان او را به عراق طلبیدند که ترجمه کتابهائی چند را تکفل کند ...» .

ایضاً قفطی گوید : «وی با یعقوب‌بن اسحق کندی معاصربود» .

قسطا بزبانهای‌مختلف آشنائی ودرحکمت وفلسفه وعلوم دیگر بصیرتی کامل داشت .

طبق گفته ابن‌الندیم در کتاب الفهرست وی در نظر ابن‌الندیم در ردیف‌حنین بن اسحق میباشد ، بلکه ویرا (قسطا) برحنین مقدم میدارد .

وقتی قسطا به عراق آمدوبه‌ترجمه کتب پزشکی و فلسفی و ریاضی و نجوم از یونانی به تازی پرداخت ، از آنجا که در ترجمه امانت کامل‌را مراعات کرد، مورد اطمینان و اعتماد قرار گرفت .

درباره وی آمده است که ترجمه کتاب «اقلیدس» را تجدید نظر کرده است .

ابن ابی اصیبعه گوید : قسطا کتابهای بسیاری از یونانی بعربی ترجمه کرده ومترجم خوبی‌بود . زبانهای یونانی و سریانی وعربی را خوب میدانست وترجمه های دیگران را اصلاح کرد و اصلاً یونانی بود .

ابن ابی اصیبعه ازقول‌عبیدالله‌بن جبرائیل نقل می‌کند که قسطا را سنحاریب

بارمنستان برد و درآنجا اقامت کرد و درآنجا **بطریق ابوالغطریف** که مردی دانشمند بود از وجود قسطا استفاده کرد. وی (قسطا) برای بطریق کتابهای بسیار نافع ومفید نوشته است. کتابهای وی خوش عبارت وپرمغز وپرمعنی وازلحاظ عبارات بسیار شیرین و مختصر بود. در ارمنستان وفات کرد و درآنجا بخاك سپرده شد و گنبدی بر گورش گذارده شد. **وقبرش در نظرمردم بسیار محترم بود.** قبرش بمانند قبر پادشاهان ساخته شد.

بیشتر ترجمه های قسطا در فلسفه و حکمت و نجوم و ریاضی وموسیقی است که قریب شصت عدد میباشد وذکرهمه آنها ازحوصله این کتاب خارج است.

آنچه که وی در طب ترجمه و تألیف کرده عبارتند از:

۱- «کتاب الفرق بین التنفس (النفس) و الروح»؛

۲- «کتاب الاخلاط الاربعه»؛

۳- «کتاب الدم»؛

٤- «کتاب البلغم»؛

٥- «کتاب الصفرا»؛

٦- «کتاب السودا»؛

۷- «موت الفجائه»؛

۸- «کتاب فی اوجاع النقرس»؛

۹- «کتاب فی الدخول الی الطب»؛

۱۰- «کتاب قوانین الاغذیه»؛

۱۱- «کتاب الحمام»؛

۱۲- «کتاب فی النبیذ وشربة فی الولائم»؛

۱۳- «کتاب فی السهر»؛

۱٤- «کتاب فی العطش»؛

۱٥- «کتاب فی القوه والضعف» ؛

۱٦- «کتاب فی معرفةالخدروانواعه و علله و اسبابه و علاجه» ؛

۱۷- «کتاب فی النبض و معرفةالحمیات وضروب الحمیات» ؛

۱۸- «رساله فی احوال الباه» بشکل سوآل وجواب ؛

۱۹- «کتاب فی ایام البحران فی الامراض الحاده» ؛

۲۰- «کتاب فی الاسطقسات» ؛

۲۱- «کتاب فی دفع ضررالسموم» ؛

۲۲- «کتاب فی النوم والرویا» ؛

۲۳- «کتاب فی الکبد و خلقتها و مایعرض فیها من الامراض» ؛

۲٤- «کتاب الفصد» ؛

۲٥- «کتاب فی تدبیرالابدان فی سفرالحج» ؛

۲٦- «کتاب فی الروائح وعللها».

آنچه محقق است قسطا یکی از مترجمان زبر دست در تمدن اسلامی است که علاوه بر کتب طبی بالا تعداد زیادی کتابهای فلسفی و حکمتی و نجومی وافلاکی و ریاضی و منطقی از دانشمندان یونانی را به عربی برگردانده است.

تعدادی ازترجمه های قسطابن لوقا اکنون درکتابخانه های عالم موجوداست.

۲۰- ایوب الابرش الناقل

از وی ترجمه های زیادی در طب و فلسفه نقل کرده اند. ترجمه هایش ابتدا چندان تعریفی نداشت ولی در آخر عمر ترجمه هایش بهتر و بمانند ترجمه های حنین گردید.

۲۱- ابراهیم بن ایوب الابرش الناقل

از پزشکان قرن سوم و معاصر متوکل و معتز خلفای عباسی بود. وی فرزند ایوب الابرش الناقل که از مترجمان متوسط محسوب میگردید، بود.

۲۲ـ ایوب‌الرهاوی این ایوب غیر از ایوب ابرش است. وی مترجمی زبردست بود و به چند زبان آشنائی داشت. در ترجمه سریانی بهتر از عربی بود.

۲۳ـ خاندان کرخی در این خاندان دو نفر مترجم بود. اولی **شهدی الکرخی** و پس از وی پسرش **ابن شهدی** میباشد. اینان اهل محله کرخ بغداد یا یکی از شهرهای عراق بودند.

پدر مترجمی متوسط ولی پسر از او بهتر بود. پسر از سریانی بعربی ترجمه می‌کرد. از میان ترجمه‌های وی «کتاب‌الاجنه» (کتاب جنین) بقراط را میتوان نام برد.

۲۴ـ عیسی بن ماسه از اطباء فاضل و ممتاز بود و روش و سلیقه بسیار نیکوئی در طبابت داشت.

ویرا مولفاتی چند در طب میباشد بشرح زیر:

۱ـ «قوی‌الاغدیه»؛

۲ـ «من لا یحضره‌الطبیب»؛

۳ـ «فی‌الفصد والحجامه»؛

۴ـ «فی‌استعمال الحمام»؛

۵ـ «کتاب‌الرویا».

۲۵ـ ابواسحق ابراهیم بن‌بکس‌العشاری (بکوس=ابن‌بکوس) از پزشکان و مترجمان همعصر حنین فرزند اسحق بود. وی بسیاری ازکتب علمی و طبی را به عربی ترجمه و نقل کرد، سپس چشمانش‌نابینا گردید، معذلک طبابت می‌کرد وبرطبق سابقه عمل دربیمارستان عضدی بغداد تدریس طب‌نیزمیکرد. عضدالدوله دیلمی ویرا وظیفه مناسبی مقرر کرد که ازحیث معاش و زندگی کفایت او را کند.

از مولفات وی در طب عبارتند از :

۱- «کتاب الاقراباذین» که ضمیمه کناش وی است ؛

۲- «کناش» ؛

۳- مقاله‌ای در باب آنکه آب قراح (آب صاف پاکیزه) سردتر از ماءالشعیر است» ؛

٤- «مقاله فی الجدری» (مقاله در آبله)* بعلاوه کتب دیگری درعلوم مختلفه دارد .

۲۶- ابوزکریا یحیی‌بن عدی‌بن حمیدبن زکریا التکریتی المنطقی

وی از مترجمان زبردست و پرکار تمدن اسلامی است که در قرن چهارم هجری میزیسته است و از شاگردان متی‌بن یونس (یونان) بود .

درباره یحیی‌بن عدی عموم مورخان نقل کرده‌اند که وی مترجمی پرکار و درکثرت ترجمه کم نظیر بوده است .

وی درحقیقت شخصاً مکتبی پر ارزش‌درباره ترجمه درتمدن اسلامی باز کرد .

میگویند وصیت کرده بود که بر گورش دو بیت شعر که مضمونش چنین است نقر کنند :

«چه بسا مردگانی که بوسیله علم و دانش زنده وجاویدند و چه‌بسا زندگانی (ماندگانی) که بعلت جهل و زبان بستگی مرده‌اند. پس دنبال علم و دانش بروید تا همیشه زنده باشید وزندگان جاهل را چیزی نشمارید» .

ویرا ترجمه هائی در منطق و الهیات و علوم دیگر میباشد وچون در منطق قوی بوده بدین جهت به منطقی معروف گردیده است .

قفطی وابن ابی‌اصیبعه تعداد زیادی ترجمه ازکتب و رسالات و مقالات از او درکتابهای خود نقل کرده‌اند که خارج از موضوع این کتاب میباشد . آنچه که از وی درطب آمده تألیفی است بنام «کتاب فی منافع الباه و مضاره و جهةاستعماله» که

بنابر امر شریف ابوطالب ناصربن اسمعیل سلطان که درقسطنطنیه مقیم بود نگاشته است .

نسخ خطی چندی از آثار وی مخصوصاً درفلسفه درکتابخانه های دنیا موجود است .

وفات یحیی برحسب گفته قفطی درسال ۳۶۴ یا ۳۶۳ هجری قمری (= ۹۷۴ یا ۹۷۳ میلادی) درهشتاد ویک سالگی اتفاق افتاد .

۲۷- خاندان سنان یا خاندان قره

چنانکه در قسمت سوم کتاب آمد خاندان سنان یا خاندان قره که رئیس خاندان آنها بنام **قره** بود از افراد زیرتشکیل شده بودند : ثابت اول فرزند قره و سنان و ابراهیم اول فرزندان ثابت اول و ابراهیم دوم و ثابت دوم فرزندان سنان و اسحق فرزند ابراهیم دوم (رجوع شود به نسب‌نامه خاندان قره صفحه ۱۸٤ کتاب) .

الف) ثابت‌بن‌قره‌الحرانی - نامش ثابت‌و کنیه‌اش ابوالحسن یا بهتربخواهیم نام و نسب او را ذکر کنیم بدین شکل است : ابوالحسن ثابت بن قره بن هارون[1] بن ثابت‌بن کرایا (یا کریا) بن ابراهیم‌بن کرایا (یا کریا) بن مارینوس‌بن سالا یونس الحاسب الحرانی‌الصابی .

ثابت از صرافان حران بود و دراین شهر اقامت داشت .

ابن ابی اصیبعه گوید که صابئین منسوب به‌صاب هستند و از طاط بن ادریس پیغمبر میباشند .

تولدش روز پنجشنبه یازدهم صفرسال ۲۱۱ هجری (مطابق با ۸۲۶ میلادی) در حران اتفاق افتاد .

ابن‌الندیم و قفطی تولد وی‌را سال ۲۲۱ هجری (مطابق ۸۳۶ میلادی) در کتاب‌های فهرست و اخبار الحکماء آورده‌اند .

۱- در بعضی کتب ز هرون ومروان آمده است .

ثابت درحران بشغل صرافی اشتغال داشت وچون محمدبن موسی که ازمترجمان بود و ازخاك روم میآمد، از ثابت خوشش آمد ، او را باخود به بغداد برد . ثابت نزد محمد بتحصیل پرداخت وانگاه که توانست توجه محمدبن موسی را بخود جلب کند، محمد او را (ثابت) به معتضد خلیفه عباسی نزدیك ساخت ودرسلك منجمان منسلك گردانید .

وی اولین فرد از صابئین است که در بغداد مقامی بدست آورد و جز رؤساء درآمد و بمحضر خلیفه رفت وآمد میکرد . در دوران او بمانندش در طب و بسیاری ازعلوم وجود نداشت . این مطلب گفته ابن ابی اصیبعه است که صریحاً متذکر گردیده که ثابت در علم طب و تمام فروع فلسفه درآن دوران اول بود و عده‌ای ازفرزندان و خویشاوندان ثابت از وی استفادات زیادی می کردند .

ثابت مردی خوش قریحه و در علوم مختلفه مهارت کامل داشت . وی رصدخانه خوبی در بغداد داشت ، که متولی آن بود و یادداشت های خود را درباره خورشید و رصدها درکتابی نوشت و توضیح داد که عقیده‌اش درسال شمسی و آنچه را که بوسیله رصد دانسته یعنی درجه اوج و میزان سال ها و مقدار حرکات وصورت تعدیل خورشید همه‌را دریافته و توضیح داده است .

ثابت بزبانهای عربی و سریانی تسلط کامل داشت .

قفطی گوید: که ثابت بخانه محمدبن موسی آمد وبتحصیل علم اشتغال ورزید، ازاینجهت محمد او را بـه خدمت معتضد خلیفه رسانید و در مجلس منجمان وارد گردید و براثر این امر سایر صابئین در عراق داخل شدند ، که رفته رفته مقامی رفیع پیدا کرده و بمراتب عالیه رسیدند ، تا آنجا که در محضر خلیفه می نشست و میان خلیفه و ثابت صحبت و گفتگو ومزاح نیزبرقرار میگردید . خلیفه پیوسته روی سخنش با ثابت بود و به سایر خواص و وزراء اعتنائی نمی کرد .

درباره وی حکایات و افسانه های عجیب و غریب درکتب تواریخ آمده که

همه دال بر مقام رفیع وی در دستگاه خلافت و صداقت وجودت ذهن و نبوغ وی میباشد .

ابن ابی اصیبعه در کتاب خود چند حکایت غریب از اونقل می کند . یکی از آن حکایات که مقام بلند وی را می‌رساند چنین است :

ثابت بن قره گفت : هنگامی که موفق برپسرش ابوالعباس المعتضد بالله خشمگین گردید، دستور داد اورا حبس کرده و درخانه **اسماعیل بن بلبل** زندانی گردد واحمد حاجب وی را مراقب او کرد . اسماعیل نزد ثابت رفت که برابوالعباس وارد شود و اورا مأنوس کنید و **عبدالله بن اسلم** همیشه با ابوالعباس بود . ابوالعباس باثابت مأنوس گردید و علاقه فراوان باو پیدا کرد .

ثابت روزی سه بار نزد او (ابوالعباس) میرفت و وی را تسلی میداد ، ضمناً احوال فلاسفه و موضوع هندسه و نجوم و علوم دیگر را برایش میخواند . براثراین محبتها ابوالعباس را باو علاقه زیادت گشت .

آنگاه که ابوالعباس از زندان خارج شد ، به بدر غلام گفت : پس ازتوسردی باید که بکار و بدرد ماخورد . بدرگفت : مولای من آن‌مرد کیست ؟ درجوابش گفت: ثابت بن قره . چون معتضد بالله بمسند خلافت نشست، ثابت را مال فراوان داد وپیوسته او را درمجالس عام و خصوصی در برابر خود می‌نشانید ، در حالی که بدر امیر ایستاده بود .

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : ثابت بن قره در باغ خلیفه که به «فردوس» نام داشت، باخلیفه‌راه میرفت ومعتضد پیوسته بدست‌اوتکیه‌میزد وآرام آرام راه میرفتند . روزی معتضد دست‌خودرا بشدت از وی (ثابت) جدا کرد، بنحوی که ثابت متوحش شد، زیرا معتضد بسیار مهیب بود . سپس خلیفه باو گفت: ابوالحسن من فکرمیکردم که نباید دست علماء زیر دست باشد و باید همیشه دست آنها بالای دست دیگران قرار گیرد و من برعکس کرده بودم .

باز ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء گوید: که ثابت در حسن تشخیص کم‌نظیر بود. وی (ابن ابی اصیبعه) حکایتی از صداقت و تشخیص ثابت نقل می کند بدین شرح :

روزی ثابت بجانب قصر خلیفه میرفت ، در وسط راه داد و بیداد و فریادی بلند شنید. ثابت گفت قصابی که درآن دکان بود وفات کرد. آنان که باوی(ثابت) همراه بودند گفتند: ای مولای ما این قصاب دیشب سکته کرده واز حدس وی بسیار متعجب شدند. ثابت گفت مرا به‌خانه قصاب ببرید . چون ثابت بخانه قصاب رسید به‌زنها گفت‌داد وفریاد نکنید وسیلی بصورت خود نزنید وفلان غذا را تهیه کنید . سپس به غلامان دستور داد که با عصا به‌کف پای قصاب بزنند و خود نبض او را در دست داشت، تاآنکه گفت: بس‌است. آنگاه ظرفی خواست واز کیف خود داروئی درآورد و در پیاله‌ای ریخت و کمی آب بدان اضافه کرد . سپس دهان قصاب را باز کرد و آنرا درگلوی وی ریخت تا بمعده‌اش رسید. قصاب چشم بازکرد. مردم داد و فریادکردند، که ثابت مردی را زنده کرده. ثابت دستور داد درخانه‌رابستند. بعد غذای مخصوص به قصاب داد و لختی نزد وی ماند . چون اصحاب خلیفه رسیدند ثابت نیزباآنان نزد خلیفه رفت. چون بحضور خلیفه‌رسید ، خلیفه از اوسوال کرد که این سر و صدا چیست و این‌چه کاری بود کردی؟ جواب داد من همه‌روزه ازبرابر دکان این‌قصاب عبور میکردم ، میدیدم که جگر گوسفندان‌را تکه تکه کرده و روی قسمتی از آنها نمک پاشیده و خام خام میخورد. من‌این‌عمل‌را بد میدانستم و از آن نفرت داشتم و مطمئن بودم که سکته خواهد کرد ، بدین جهت متوجه او بودم ، زیرا عاقبت کار وی بر من روشن بود. امروزکه از آنجا عبور کردم و داد و فریاد شنیدم ، دانستم که آن مرد سکته کرده است . پرسیدم قصاب مرد ؟ مردم گفتند آری. لذا بخانه او رفتم ، دیدم نبض ندارد . کف پای او را زدم ، تا نبض دوباره شروع بحرکت کرد و دارو باو خوراندم، تا چشمان خود را باز کرد و بهبود یافت. امشب یک قرص نان بایک دراج خواهد خورد و ازخانه بیرون‌خواهدآمد.

وفات ثابت روز پنجشنبه بیست و ششم صفر سال ۲۸۸ هجری (مطابق با نوزدهم فوریه سال ۹۰۱ میلادی) درهفتاد و هفت سالگی میباشد.

ثابت وفرزندان وعده‌ای از خاندان و شاگردانش مکتبی بزرک در تاریخ طب اسلامی دارند که ارزش آن کمتر از مکتب خاندانهای دیگر نمی‌باشد.

چون ثابت وفات کرد در مرثیه‌اش اشعاری گفته شد.

یکی از گویندگان این مراثی **ابواحمد یحیی‌بن علی بن یحیی‌بن المنجم‌الندیم** است که باثابت دوستی داشت. ابن ابی اصیبعه نوزده شعر از مرثیه‌را در کتاب خود آورده است، که چهارشعر اول آن این است.

الا کل شیی ما خلاالله مائت — ومن یغترب یرجی ومن فات‌فائت

اری من مضی عنا و خیم عندنا — کسفر ثووا ارضاً فسار و بائت

نعینا العلوم الفلسفیات کلها — خبا نورها اذقیل قدمات ثابت

و اصبح اهلوها حیاری لفقدة — و زال به رکن من العلم ثابت

ترجمه و مفاد ابیات بالا چنین است:

هان! هر چیزی (هر زنده‌ای) جز خداوند مردنی است - و هر کس بغربت رفت امیدی هست که برگردد؛

اشخاصی (کسانی) را می‌بینیم که‌ما را گذارده‌اند و رفته‌اند و کسانی را بیینم که نزد ما مانده‌اند - بمانند مسافرانی که در محلی بمانند (رحل اقامت افکنند) یکی رونده و دیگری شب را بروز آورد (بیتوته کند)؛

علوم فلسفی همه از میان رفت - و پرتو نور از آنها از وقتی که ثابت مردآنها را ترك کرد؛

مردمان دانشمند(اهل علم) ازفقدان(مرك) اوبحیرت افتادند وبادرگذشت‌وی ستونهای علم ویران شد.

ترجمه مفاد چند بیت دیگر از مرثیه ابواحمد چنین است:

«پایه های محکم علم ویران شد ، آنگاه که اجل ثابت رسید علم طب در او کارگر نشد ؛ اگر امکان داشت مرك از او دور گردد ، طرفداران و حامیان او آنرا از وی دور می کردند. ای ثابت از ما دور مشو که ، از مرگ تو غمزدگانی هستیم که غم واندوه برما حکمفرماست» .

مفاد و ترجمه بقیه ابیات بمانند ابیات بالا همه از مقام بلند و رتبه رفیع ثابت و تجلیل از وی میباشد، که نقل همه آنها از حوصله این کتاب خارج است.

ازشاگردان ثابت **عیسی بن اسید مسیحی** است که ثابت وی را بر سایرشاگردان مقدم میداشت.

از کلمات اوست :

«مضرترین چیز برای پیرمرد آن است که آشپز خوب و کنیزك زیبا داشته باشد، زیرا غذای خوب را زیاد میخورد و وجود کنیزك زیبا اورا بکثرت نزدیکی وامیدارد و او را پیرتر می کند ؛

« راحت جسم در کم خواری و راحت جان در کم گناهی وراحت قلب در کم فکری وکم اهتمامی ونگرانی و راحت زبان در کم گوئی است» .

القفطی گوید : تعداد مصنفات او بموجب اوراقی چند که بخط ابوعلی **محسن بن ابراهیم بن هلال صابی** دیدم که شرح نسب وی هم ضمیمه آن بود، چنین صلاح دانستم آنها را تمام بعینه نقل کنم ، چرا که نقل آن در این مورد بهتر و حجت است .

تعداد آثار وی بر حسب گفته القفطی در علوم مختلفه اعم از طب وغیر آن بصورت کتاب و رساله و مقاله و امثال آن قریب نود و دو است.

ابن ابی اصیبعه مجموعه آثار ویرا یکصدوچهل عدد دانسته که در کتاب خود آورده است .

آثار طبی وی بقرار زیر است :

۱ ـ «مسائل الطبية» ؛

۲ـ «کتاب فی النبض» ؛

۳ـ «کتاب وجع المفاصل والنقرس» ؛

۴ـ «کتاب فی الرد علی من قال ان النفس المزاج» (در رد کسانی که میگویند نفس انسان همان مزاج است) ؛

۵ـ «جوامع کتاب الادویه المفرده لجالینوس» ؛

۶ـ «جوامع کتاب المرة السوداء لجالینوس» ؛

۷ـ «جوامع کتاب سوءالمزاج المختلف لجالینوس» ؛

۸ـ «جوامع کتاب الامراض الحاده لجالینوس» ؛

۹ـ «جوامع کتاب تشریح الرحم لجالینوس» ؛

۱۰ـ «جوامع کتاب جالینوس فی المولودین لسبعه اشهر» (کلیات کتاب جالینوس در موالید هفت ماهه) ؛

۱۱ـ «جوامع ما قاله جالینوس فی کتابه فی تشریف صناعة الطب» (کلیات آنچه را که جالینوس در کتاب خود در باب فضیلت وشرافت علم طب گفته است) ؛

۱۲ـ «جوامع کتاب الفصد لجالینوس» ؛

۱۳ـ «جوامع تفسیر جالینوس لکتاب ابقراط فی الاهویه والمیاه و البلدان» (درباب هواها و آبها و شهرها) ؛

۱۴ـ «کتاب فی وجع المفاصل والنقرس» در یک مقاله ؛

۱۵ـ «کتاب فی الحصی المتولد فی الکلی و المثانه» (در سنگهای تولید شده در کلیه ها و مثانه) ؛

۱۶ـ «کتاب فی الوقفات التی فی السکون الذی بین حرکتی الشریان المتضادتین» (دربیان وقفه هائی که در سکون پیش میآید و این وقفه ها بین دو حرکت متضاد شریانها حاصل میگردد) در دو مقاله ـ این کتاب را ثابت بزبان سریانی نگاشته و در آن اشاراتی بر رد کندی کرده و آنرا شاگردش عیسی بن اسید نصرانی بعربی

ترجمه ، ولی ثابت آنرا اصلاح کرده است و جمعی نیز نقل کرده‌اند که مترجم این کتاب حبیش بن الحسن الاعسم خواهرزاده حنین میباشد. **احمد الحسین بن اسحق بن ابراهیم** معروف به «**ابن کرنیب**» پس از وفات ثابت ردی براین کتاب نوشت . ثابت این کتاب را پس از تصنیف نزد اسحق بن حنین فرستاده اسحق آنرا تحسین کرد و در آخر کتاب بخط خود تقریظی برآن بعنوان ابوالحسن ثابت نوشت و او را دعا کرد .

۱۷- «کتاب فی البیاض الذی یظهر فی البدن» (درسفیدیهائی که دربدن ظاهر میگردد - بنظر میرسد مقصود پیس Vitiligo باشد) ؛

۱۸- «کتاب فی مسائله الطبیب للمریض» (در سوالاتی که طبیب باید از مریض کند) ؛

۱۹- «کتاب فی سوء المزاج المختلف» ؛

۲۰- «کتاب فی تدبیر الامراض الحاده» ؛

۲۱- «رساله فی الجدری والحصبه» (در آبله وسرخک) ؛

۲۲- «اختصار کتاب النبض الصغیر لجالینوس» ؛

۲۳- «کناش المعروف بالذخیره» (مجموعه طبی معروف ثابت که بنام ذخیره ثابت بن قره معروف میباشد)، که آنرا برای پسرش سنان بن ثابت نوشته است؛

کتاب ذخیره ثابت در میان آثار وی از همه معروفتر و مشهورتر میباشد که یک دائرة المعارف یامجموعه (کناش) بسیار معتبری است . این کتاب بنام «ذخیره ثابت» یا «کتاب الذخیره» در علم طب واصول آن میباشد .

۲۴- «جوابه لرسالة احمد بن طیب الیه» ؛

۲۵- «مقاله فی الصفره العارضه للبدن و عدد اصنافها و اسبابها و علاجها» (در زردی حاصل در بدن و انواع و علل و درمان آنها - بنظر میرسد مقصود یرقان است) ؛

۲۶- «مقاله فی وجع المفاصل» ؛

۲۷- «مقاله فی صفه کون الجنین» (دربیان بوجود آمدن جنین) ؛

۲۸- «کتاب فی تدبیر الصحه» ؛

۲۹- «اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس» ؛

۳۰- «رساله فی اختیار وقت لسقوط النطفه» (در انتخاب موقعی که نطفه ریخته میشود) ؛

۳۱- «کتاب الخاصه فی تشریف صناعة الطب وترتیب اهلها وتعزیز المنقوصین منهم بالنفوس و الاخبار ان صناعة الطب اجل الصناعات» (در شرافت علم طب و ترتیب اطباء وسخت گیری بآنها که بی اطلاعند به گفتن وحرف زدن درباره آنها وبیان آنکه علم طب از شریفترین صنعت هاست) - این کتاب را ثابت برای وزیر ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان نوشته است ؛

۳۲- «اختصار کتاب جالینوس فی قوی الاغذیه» در سه مقاله ؛

۳۳- «مسائل عیسی بن اسید لثابت بن قره واجوبتها لثابت» (درمسائلی که عیسی بن اسید به ثابت بن قره نوشته و جوابهای ثابت بن قره) ؛

۳۴- «کتاب البصر والبصیره فی علم العین و عللها و مداواتها» (درباره چشم وعلل ودرمان آن) ؛

۳۵- «اختصار کتاب حیلة البرء لجالینوس» ؛

۳۶- «کتاب الی ابنه سنان فی الحث علم تعلم الطب والحکمه» (کتابی است که بعنوان پسرش سنان بن ثابت نوشته و اورا ترغیب وتحریض برتعلم طب وحکمت کرده است ؛

۳۷- «اختصار کتاب ایام البحران لجالینوس» درسه مقاله؛

۳۸- «اختصار کتاب الاسطقسات لجالینوس»

۳۹- «جوامع کتاب جالینوس فی الادویه المنقیه» [(کلیات کتاب جالینوس درباب داروهای منقی (پاک کننده بدن)] درسه مقاله ؛

۴۰- «جوامع کتاب الاعضاء الالمه لجالینوس» (مجموعه کتاب جالینوس در باب اعضاء دردآور)؛

۴۱- «کتاب فی‌الانواع ما وجد من کتابه فی‌النفس» (در باب نظر و مطالعه در امر نفس)؛

۴۲- «کتاب فی‌تشریح بعض‌الطیور» (درتشریح بعضی از پرندگان)؛

۴۳- «کتاب فی‌اجناس ما تقسم به‌الادویه» (به‌سریانی)؛

۴۴- «کتاب فی اجناس ماتنقسم‌الیه‌الادویه» (به‌سریانی)؛

۴۵- «کتاب فی‌اجناس ماتوزن به‌الادویه» (به‌سریانی)؛

ثابت این سه کتاب را به‌سریانی تألیف کرده است؛

۴۶- «رساله فی‌تکفین الموتی و دفنهم»؛

۴۷- «رساله فی‌الطهاره والنجاسه»؛ که هردوی آنها به‌سریانی وبرای‌صابئین نوشته است.

کتابی منسوب به ثابت در باب «بیماری‌های اسبها» است که در نود فصل ودر کتابخانه ملی پاریس موجود میباشد.

دراین نسخه‌اشاره‌ای است که این کتاب از پارسی پهلوی به تازی‌برگردانده شده است.

ثابت چنانکه آمد در طب و فروع آن آثاری که مذکور افتاد تألیف و ترجمه کرده است.

درباره ترجمه کتاب‌های ریاضی نیز تعدادی مولفات بوی نسبت داده‌اند. یکی ازآنها ترجمه مجسطی ازحجاج بن یوسف‌بن مطرالحاسب میباشد که وی(ثابت) درآن تجدید نظر کرده است.

ایضاً ثابت را آثاری در علوم مختلفه (چنانکه آمد) دارد، که ذکر همه آن آثار از موضوع کتاب خارج است.

بهرحال ثابت یکی از مترجمان پرکار و دانشمند تمدن اسلامی است.

ثابت که صرافی صابی بوده در زبانهای سریانی و عربی وقوف کامل داشت، بدین جهت توانست بسیاری از کتب و آثار دانشمندان یونانی و تقریباً تمام آثار جالینوس را به عربی برگرداند، مضافاً بدانکه بعضی از آثارش بزبان سریانی‌است.

خلاصةً آنکه وی تقریباً در ردیف حنین فرزند اسحق میباشد و در حقیقت مکتبی دردوران خویش‌و پس از خود درتمدن اسلامی بیادگار گذارده که بی‌اندازه شایان توجه است.

ب ـ ابوسعید سنان بن ثابت بن قره

وی بمانند پدرش ثابت در طب مهارت کامل داشت. ایضاً در هیئت نیز بسیار زبر دست بود. ابتدا طبابت خاص مقتدر خلیفه را داشت وانگاه در خدمت قاهر سپس الراضی بالله خلفای عباسی بطبابت مشغول بود. قاهر را بوی وثوق و اعتمادی خاص بود.

براثرعلاقه‌مفرطی که قاهر بوی داشت ازاو (سنان) خواست که مسلمان‌شود. ابتدا سنان از این امر امتناع ولی. قاهر وی را تهدید کرد. آنگاه سنان از ترس و تهدید قاهر اسلام آورده ومدتی‌بدین نحو گذشت. چون سنان ازبیم قاهر دراماننبود، به‌خراسان فرار کرد، سپس به‌بغداد آمد و در این شهر به‌بیماری اسهال وفات‌یافت.

ابن‌الندیم بغدادی درکتاب خودبنام «الفهرست» گوید: که القاهربالله خلیفه عباسی مایل بود که سنان بن ثابت مسلمان شود، ولی سنان از دست او فرار کرد و بخراسان رفت. سپس به بغداد برگشت و درحالی که مسلمان بود وفات کرد.

سنان در ایام مقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هجری قمری مطابق با ۹۰۸-۹۳۲ میلادی) ریاست‌اطباء را دربغدادداشت. بعلاوه‌دوران‌خلافت قاهر(۳۲۰-۳۲۲ هجری قمری مطابق ۹۳۲-۹۳۴ میلادی) وراضی (۳۲۲-۳۲۹ هجری قمری مطابق‌۹۳۴-۹۴۰ میلادی) را نیزدرك کرده است.

درتاریخ اول محرم سال۳۰۶ هجری قمری (= یکشنبه چهاردهم ژوئن۹۱۸

میلادی) که « بیمارستان سیده » افتتاح گردید وی بریاست این بیمارستان منصوب شد .

سنان اول طبیبی است که در تاریخ تمدن اسلامی از جانب مقتدر خلیفه عباسی مأمور امتحان اطباء گردید .

وی درزمان وزارت علی‌بن عیسی رئیس بیمارستان بغداد وشهرهای دیگر بود . علی‌بن عیسی ازطرف مقتدر نامه‌ای به سنان نوشت بدین مضمون :

«خداوند بتو عمر دهد . من فکر میکردم که به زندانیها که تعداد آنها زیاد است وجایشان تنگ و اوضاع عمومی‌شان از لحاظ امراض چه خواهد گذشت . می‌ترسم بیماری بزندانیها سرایت کند و این شوربختان اختیاری از خود نداشته ونتوانند خود را حفظ کنند و طبیبی برای خود بخواهند . لذا میگویم شایسته است که شما جمعی از اطباء را معین کنید، که بحال آنان (زندانیان) رسیدگی کنند و خودت به زندانها سرکشی کنی و اطباء دارو و شربت و غذاهائی که زندانیان لازم داشته باشند، فراهم سازند» .

سنان بدستور و زیر عمل کرد و مادام که حیات داشت این سرکشی ونظارت ادامه یافت .

ایضاً فرمانی از طرف عیسی‌بن جراح از جانب خلیفه برای سنان صادرگردید بدین مضمون :

«خدا عمرت دهد . من در مورد روستائیان وکشاورزان عراق فکر میکردم . بنظرم رسید که این‌مردم طبیبی ندارند واگر بین‌آنها بیمارانی پیدا شوند، کسی‌نیست که بدرد و ناخوشی آنها برسد . ازشما می‌خواهم فوراً طبیبانی به شهرهای عراق بروند و در بخش‌ها و درمیان قبائل وعشائر هرجا که مرکز جمعیت است ، چند روزی بمانند، تا بیماران‌را بنزد آنها برده ومعالجه گردند . دارو و شربت‌باندازه کافی با خود همراه داشته باشند و بطور سیاربه‌تمام شهرها و روستاها رفته و چند روزی در هرنقطه که لازم باشد توقف کرده و رسیدگی بحال بیماران کنند» .

سنان دستور داد اطباء را روانه شهرها و روستاها کنند. درخلال امر به شهری رسید بنام «سورا» (سوراء) که همه یهودی و اغلب بیمار بودند. سنان گزارشی مبنی براین امر به علی بن عیسی نوشت واجازه خواست آیا آنان (یهودیان) رامعالجه کند یانه؟ واضافه کرد رسم بیمارستانها این است که جمیع بیماران از هر نژاد وملت باشند، اعم ازمسلمان و ذمی همه را معالجه می کنند. استدعای دستور لازم دارم. علی بن عیسی جوابی صادر می کند که مرا باتو اختلاف سلیقه نیست وهردومعتقدیم که معالجه اهل ذمه وهمچنین حیوانات وظیفه ماست باید آنهارا معالجه کنیم، ولی حتماً انسانها برحیوانات و مسلمانان بر ذمیان مقدم وپس ازآنها سایر طبقات میباشند. باید باین دستور عمل کنی. خداوند بشما رحم کند و بمأمورین خود بنویسید که بهمین نحو عمل کنند و تأکید کن که بهتمام دهات و محلهائی که بیماری وجود دارد و صورت عمومی بخود گرفته است بروند و مشغول درمان بیماران گردند و اگر بجائی رسیدند که دیگر راه ندارند، درآنجا بمانند، تا راه برای آنها درست شود و بعد حرکت کنند. اگر اینکار را بکنند همه جاها را دیده اند و سورا هم جزء آن محل ها میباشد».

ثابت بن سنان میگوید: که خرج بیمارستان بدر معتضدی از درآمد موقوفه ای بود که **سجاح** مادر متوکل برای آنجا تعیین کرد وموقوفات دردست **ابوالصقر وهب بن محمد الکلوذانی** بود وقسمتی از آن اختصاص به بنی هاشم و قسمتی بر بیمارستان اختصاص داشت. ابوالصقر عملاً بنی هاشم را مقدم بربیمارستان میداشت، تا آنکه مخارج بیمارستان بتأخیر افتاد. پدرم سنان به ابوالحسن علی بن عیسی وزیر نوشت: که وضع بیمارستان خوب نیست وبیماران درحال بدی هستند و از حیث زغال وبالا پوش وخوراك و سایر مایحتاج به آنها بد می گذرد. وزیر نامه ای دردناك به ابوالصقر نوشت، که خلاصه مفاد آن چنین است: که بیمارانی که به بیمارستان میآیند ازهرحیث ضعیف هستند وباید درآنجا آسوده باشند. حالا که زمستان وهوا سرد است، بهترتیب

شده چاره این کار را بکنید و آنان (بیماران) را از حیث زغال و لباس و بالا پوش و غذا راحت کرده وترتیبی فراهم کنید که وضع موقوفه و بودجه بیمارستان وصرف آن بنحوی خرج گردد، تا کفایت تمام بیماران را کند . اگر دلائلی دارید ، برایم (وزیر) بنویسید ...

ایضاً ثابت گوید: چون روز اول ماه محرم سنه ۳۰٦ هجری (مطابق باچهاردهم ژوئن ۹۱۸ میلادی) رسید پدرم (سنان) بیمارستان سیده را که در بازار یحیی بود، افتتاح کرد و در آنجا نشست و اطباء را مرتب کرده وبیمار پذیرفت. این بیمارستان مشرف بردجله ساخته شده وخرج آن درهرماه دویست دینار بود. درهمین سال براثر تأکید پدرم (سنان) بهمقتدر خلیفه عباسی درتأسیس بیمارستانی که باو منسوب باشد بیمارستان مقتدری در دروازه شام تأسیس گردید . بودجه بیمارستان از طرف مقتدر درهر ماه دویست دینار بود .

بازگفته ثابت است که درسال ۳۱۹ هجری (مطابق ۹۳۱ میلادی) بهمقتدر گزارش رسید که براثر اشتباه طبیبی مردی مرده است. مقتدر به **ابراهیم‌بن محمدبن بطحا** امر کرد که از اطباء امتحان بعمل آید وفرمانی به خط خود نوشت. اطباء نزد وی آمده و پس ازگذراندن امتحان هرکدام در رشته‌ای که میدانستند، اجازه طبابت داد. تعداد اطباء دراین موقع در بغداد هشتصد و شصت واند نفر بود . اما آن عده که احتیاج به گذراندن امتحان بودند وشهرت وتقدم داشتند وپزشکان خدمتگزار خلیفه ازعده بالا مستثنی بودند.

القفطی حکایتی از گذراندن امتحان اطباء درکتاب خود نقل می کند : که مردی درلباس پاك و هیئتی نیکو و وقار هرچه تمامتر در مجلس امتحان سنان وارد شد و صبر کرد تا امتحانات تمام شد. چون سنان متوجه او شد گفت : میخواستم از شیخ چیزی بشنوم واستفاده کرده باشم و آنرا استاد (شیخ) بنویسد. آن مرد (شیخ) از آستین خود کاغذی که دیناری چند درآن بود بیرون آورد ونزد سنان گذارد و گفت

ازنوشتن وخواندن عاجزم وبهره‌ای ندارم . معیل هستم و راه معاشی یافته و روزگار می‌گذرانم . امید دارم قطع معاشم و عیال و اولادم را روا نداری . سنان چون این سخنان بشنید بخنده در آمده وگفت : مانعی ندارد ، بشرط آنکه درمورد بیماران بآنچه ندانی اقدام نکنی و کسی‌را اجازه ورخصت فصد وداروی مسهل ندهی . مرد طبیب (شیخ) در پاسخ گفت : اینها که گفتی و اجازه دادی روش من است . من هرگز از سکنجبین و شربت تجاوز نکرده‌ام .

شیخ برخاست و رفت . چون صبح شد پسری خوشرو با لباسی نیکو بر سنان وارد شد . سنان از وی پرسید درس طب نزد که خوانده‌ای و پدرت کیست ؟ پسر درجواب گفت: نزد همان شیخی که دیروز به مجلس امتحان آمد . سنان تبسمی کرد وگفت : تو نیز بر روش او خواهی بود و از آن تجاوز مکن.

بشرح ایضاً از سنان‌حکایات وقصص فراوان درکتب مورخان آمده است، که در دوران مقتدر و راضی طبیبی بسیار مقتدر و ذی‌نفوذ بود، که بین او وخلفای‌معاصر مباحثات و گفتگوهائی مبنی بر کار بیماران وبیمارستان‌های بغداد بوده که شرح همه آنها خارج از حوصله کتاب است .

طبق نسب نامه‌ای که دکتر الگود درکتاب «تاریخ طب در ایران» تهیه کرده ابراهیم دوم فرزند سنان‌را رئیس هیئت ممتحنه ذکرکرده‌است، ولی ابن ابی اصیبعه چنانکه‌آمد ابوسعید سنان بن ثابت را ممتحن اطباء ذکر کرده است .

وفات سنان شب جمعه اول ذی قعدة‌الحرام سنه ۳۳۱ هجری قمری (مطابق جمعه هفتم ژوئیه‌ ۹۴۳ میلادی) در بغداد به‌بیماری اسهال اتفاق افتاد .

باآنکه سنان در دوران مقتدر ودیگر خلفاء مقامی بس ارجمند داشت ودرکار بیماران و تأسیس بیمارستان بسیار دخیل بود و دستورهای وی لازم الاجراء و خلیفه و وزراء ودرباریان درباره‌اش منتهای محبت آمیخته به احترام روا میداشتند و درباره جلوگیری از بیماریها و سرکشی به بیماران شهرها و روستاها دخالت تام داشته، متأسفانه آثار و مؤلفات طبی کم از وی دیده شده است .

تنها مزیتی که وی بر بسیاری از پزشکان تمدن اسلامی داشته، آنکه در باب امور فنی و اداری بیمارستانها و رفاه حال بیماران بسیار کوشا و جاهد بوده است.

القفطی و ابن ابی اصیبعه آثار و مولفات سنان را قریب شانزده کتاب و رساله ومقاله درکتابهای خود آورده‌اند، که درعلوم مختلفه از قبیل هیئت و نجوم ونسب وهندسه وادب میباشد. القفطی تصانیف وی (سنان) آنچه که بخط «محسن بن ابراهیم بن هلال الصابی» است نقل کرده که ابن ابی‌اصیبعه‌هم تقریباً همان تصانیف را در کتاب خود آورده است که عموماً در علوم بالا میباشد.

تنها رساله‌ای که درباب طب از وی درکتب مورخان آمده رساله‌ایست به‌نام «رساله فی‌سهیل» (مسهل). عجب آن است با آنکه وی طبیبی حاذق بود وطبابت چند خلیفه را داشته اثر طبی وی اندك است.

ج - ابراهیم‌بن ثابت‌بن قره

د - ابوالحسن ثابت‌بن‌سنان‌بن ثابت‌بن قره - وی فرزند ابوسعیدسنان بن ثابت بن‌قره یا ثابت دوم میباشد، که بمانند پدرش ابوسعید طبیب فاضلی بود. ابوالحسن درکتابی که تالیف کرده وقایع وحوادث زمان خودرا برشته تحریر درآورده ودرآن کتاب متذکرشده، که حوادث مذکور در دوران خلافت المقتدربالله تازمان‌الطائع‌لله است، که وی باپدرش درخدمت الراضی‌بالله بوده‌اند. وی طبابت متقی و مستکفی و مطیع خلفای عباسی راکرده است.

وی درسال ۳۱۳ هجری‌قمری (= ۹۲۵ میلادی) بریاست بیمارستان عضدی بغداد برگزیده شد ودردوران ریاستش بربیمارستان‌عضدی بغداد حکایت ها ودرمانهای غریب وعجیب از وی درکتب تاریخ پزشکان آمده است. منجمله ابن ابی اصیبعه ازکتابی که ثابت بخط خود نوشته و او (ابن ابی اصیبعه) آنرا دیده است، شرحی درباب **ابوعلی بن‌مقله** که‌مورد خشم‌وغضب الراضی‌بالله گردیده وآزارها وشکنجه های بسیار باو رسیده‌بود، نگاشته است.

ثابت در کتاب خود شرحی از آزارهائی که بر ابن مقله رسیده از قبیل آویزان کردن وپتک زدن ولگدمال کردن وگذاردن پاهای اولای تخته وفشارفوق العاده برپاها وامثال ذلک متذکر گردیده است. ضمناً متذکر گردیده که مأمور معاینه وی شدم. وی را (ابن مقله) درحال بسیار بدی دیدم، که لخت برروی یک قطعه حصیر پاره افتاده ویک شمد چرک وکثیف زیر سر اوست و فقط شلواری بر پا دارد. او را معاینه کردم. دیدم از سر تا پا جای سالمی در بدن ندارد. پس از آنکه او را فصد کردم، ابن مقله کمی راحت شد.

باز ثابت درمحل دیگر از کتاب خود نگاشته: که برای درمان دست بریده شده ابن مقله از طرف خلیفه الراضی بالله مأمور گردیدم. بوی غذا و دارو دادم و وی را درمان کردم.

حکایت مربوط به ابن مقله و رفتار ثابت با وی (آنطور که در کتاب ثابت آمده و ابن ابی اصیبعه آنرا دیده) بسیار قابل توجه و تعمق است، که با ابن مقله بچه نحو رفتار بسیار غیرانسانی شده، ولی ثابت بامنتهای عطوفت ودلسوزی از وی پذیرائی کرده و بدرمانش پرداخته است. منتهی آنکه شکنجه و آزارهائی که به ابن مقله رسید، منجر بفوت وی شده است.

ثابت کتاب وقایع را از سال ۲۹۵ هجری قمری (=۹۰۷ میلادی) تا حین وفاتش نوشته و بموجب گفته ابن ابی اصیبعه این کتاب را که بخط ثابت میباشد، دیده است.

القفطی گوید: که ثابت طبیبی نامدار و دردولت آل بویه مقامی ارجمند داشت. ابوالفرج پسر او و وپسر پسرش همگی فاضل و طبیب بوده‌اند.

ایضاً القفطی در کتاب خود موضوع کتاب وقایع را که ثابت برشته تحریر در آورده، متذکر گردیده است واضافه کرده که این کتاب شهره آفاق میباشد و «هلال بن محسن» خواهر زاده ثابت ذیلی برآن نگاشته است.

با آنکه ثابت طبیبی حاذق ورئیس بیمارستان بود. ازوی جز کتاب بالا تألیفی دیده نشده است.

وفات ثابت بسال ۳۶۳ هجری قمری (=۹۷۳م میلادی) اتفاق افتاد.

ه ـ ابواسحق ابراهیم بن سنان بن ثابت بن قره ـ وی فرزند دیگر ابوسعید ابراهیم است. ابو اسحق درصنعت طب فاضل و سرآمد اقران و مردی با هوش و فهیم وطبیبی خوش خط و با هوش و درعلوم حکمتی عالمی متبحر بود. این مطلب گفته القفطی صاحب اخبار الحکماء است.

تولد وی بسال ۲۹۶ هجری قمری (=۹۰۸م میلادی) اتفاق افتاد.

ابواسحق بخدمت خلفای عباسی اشتغال داشت و بمانند پدر و جدش بسیار محترم و معزز روزگار می گذراند.

وفات ابو اسحق در روز یکشنبه نیمه محرم سال ۳۳۵ هجری قمری (مطابق با هفدهم اوت سال ۹۴۶ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد وعلت مرگ ورم کبد بود.

و ـ ابوالحسن بن ابی الفرج بن ابی الحسن بن سنان ـ طبق گفته القفطی طبیبی فاضل وبمانند جدش «ابوالحسن بن سنان» دریک مرتبه بود. و در دوران خود یگانه و فرید عصر و درصنعت طبابت صاحب نام بود.

ز ـ اسحق بن ابراهیم بن سنان بن ثابت بن قره ـ (فرزند ابراهیم)

۲۸ ـ ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی

وی از اطباء بنام بغداد و از مترجمان معروف اسلامی است. کتابهای زیادی بعربی ترجمه ونقل کرده است و بیشتر باعلی بن عیسی وزیر مرافقت و دوستی داشت.

از قول ثابت بن سنان نقل گردید: که علی بن عیسی وزیر بسال ۳۰۲ هجری قمری بیمارستانی در محل «حربیه» تأسیس و از کیسه خود برآن بیمارستان مخارج زیادی کرد وابوعثمان سعید بن یعقوب دمشقی را طبیب آن بیمارستان وبیمارستانهای دیگر بغداد و مکه و مدینه کرد.

قفطی گوید : وی از جمله اطباء بغداد واز کبراء عهد خویش بود و در علم طب تصنیفها دارد .

از کلمات اوست :

«صبر قوه‌ایست از قوای عقل و هرچه عقل آدمی زیادتر باشد ، صبرش بیشتر است» .

مولفات و ترجمه های وی عبارتند از :

۱ـ مسائلی ماخوذ ازکتاب تألیفی جالینوس در اخلاق ؛

۲ـ مقاله‌ای در نبض که دارای شجره و نقشه و مجموعه‌ای ازکتاب «النبض الصغیر» جالینوس است .

۲۹ـ علی بن ابراهیم بن بکس

وی فرزند ابراهیم بن بکس میباشد وازاطباء مشهوربود ومترجمی قابل بشمار میرفت . طبق گفته ابن ابی‌اصیبعه کتابهای زیادی بعربی برگردانده است . ابوالحسن نیز در بیمارستان عضدی تدریس میکرده است .

۳۰ـ ابراهیم‌بن الصلت

وی ازمترجمان وناقلان درجه دوم کتب‌علمی وترجمه هایش بمانند سرجیس رأس‌العینی متوسط بود . کتاب «صفات لصبی یصرع» جالینوس را به‌سریانی و عربی برگردانده است .

۳۱ـ عیسی‌بن اسیدا لنصرانی

وی ازشاگردان ثابت‌بن قره بود . عیسی بزبان سریانی‌آشنائی ودرنقل وترجمه از سریانی به عربی دستی بسزا داشت . وی در محضر استادش ثابت بترجمه کتب میپرداخت و مباشرآن ترجمه‌ها بود . استاد از فضل عیسی پیوسته وصف خوب میکرد .

عیسی سوالاتی از ثابت کرد وباستاد تقدیم‌داشت . سپس ثابت کتابی دراین باب بنام «کتاب جوابات ثابت لمسائل عیسی‌بن‌اسید» تألیف کرد .

از ترجمه های وی کتابی‌است که ثابت بن سنان استادش درباب «سکون بین

دو حرکت شریان در رد کندی بسریانی نوشته» وعیسی آنرا به عربی برگردانده وپس از آن ثابت متن عربی را اصلاح کرده است.

۳۷- سایر مترجمان و ناقلان علوم در تمدن اسلامی

مورخان تاریخ طب تام عده زیادی از مترجمان و ناقلان علوم طبی و غیر طبی را در تمدن اسلامی در کتاب های خود ذکر کرده‌اند که اگر بخواهیم به شرح حال آثار آنها بپردازیم مطلب بسیار طولانی شود.

آنچه که تا بحال در این فصل آمد مترجمان معروف و مشهوری بودند، که آثار آنان در تمدن اسلامی بسیار چشمگیر و مؤثر میباشد. از نظر تکمیل این فصل لازم دانستیم مترجمان دیگری که آثاری از ترجمه های آنان چه در علم طب و چه در سایر علوم در تمدن اسلامی دیده میشود متذکر گردیم.

ابن ابی اصیبعه درسه باب از کتاب «عیون الابناء» اطباء و حکماء وفلاسفه اسلامی را متذکر گردیده است بدین ترتیب:

درباب هشتم اطباء سریانی که در ابتداء ظهور دولت عباسیان بودند؛

درباب نهم طبقات اطبائی که کتب طبی را بزبان تازی نقل کرده‌اند. این باب را بدو دسته تقسیم کرده است:

دسته اول آن عده از اطباء و مترجمان که کتب طبی و غیر آن را از زبان یونانی به‌زبان تازی برگردانده‌اند (که این ترجمه ها عموماً در دوران خلافت عباسیان صورت گرفته است)؛

دسته دوم آنها که خارج از دستگاه خلافت بترجمه پرداخته‌اند.

درباب دهم طبقات اطباء وحکمائی که درعراق عرب وعراق عجم وبین النهرین و دیار بکر بودند ذکر کرده است (اعم از مترجمان وغیر مترجمان)؛

درباب نهم ابن ابی اصیبعه نام عده‌ای از اطباء مترجم را ذکر کرده که قبلاً درباب هشتم از آنها نام برده و درحقیقت مطلب را تکرار کرده، بدین معنی که آنان

را ضمن باب هشتم (اطباء سریانی) و ایضاً ضمن مترجمان و ناقلان در باب نهم آورده است .

دسته اول اطباء و حکمائی میباشند، که ابن ابی‌اصیبعه درباب نهم نام آنهارا برده و ضمن مترجمان آورده است و عبارتند از :

الف) زروبابن مانحوه ناعمی حمصی (زوربابن ماخوه) که مردی خوش قریحه و ترجمه هایش نزدیک به ترجمه های حجاج‌بن مطر و ابن شهدی بود ؛

ب) هلال بن ابی هلال حمصی ـ که مترجم زبردستی بود ولی ترجمه هایش فصیح و بلیغ نبودند ؛

ج) فثیون (فیثون) مترجم ـ ابن ابی‌اصیبعه گوید: ترجمه های اورادیده‌ام بسیار غلط و اشتباه داشت و اصولاً به ادب عرب آشنائی نداشت ؛

د) ابونصربن ناری (ابونصراوی) بن ایوب ـ مردی کم‌ترجمه بود وبترجمه های او اعتمادی نیست؛

ه) بسیل المطران ـ مترجمی است که ترجمه های زیادی کرد وترجمه هایش بخوبی نزدیک بود . ترجمه کتاب «الاجنه بقراط» که نسخه‌ای از آن درکتابخانه برلین است از اوست. وی در خدمت طاهر ذوالیمینین بود ؛

و) حیرون (جیرون) بن رابطه ـ که شهرت خوبی درترجمه نداشت؛

ز) تدرس (تذریس) السنقل ـ ترجمه هائی از کتب حکمتی دارد که متوسط میباشد؛

ح) ابراهیم بن الصلت ـ چنانکه آمد وی در ترجمه متوسط بود ؛

ط) ابویوسف الکاتب ـ که در ترجمه متوسط بود . وی چند کتاب از ابقراط ترجمه کرده است ؛

ی) یوحنابن بختیشوع ـ وی کتب زیادی از یونانی به سریانی ترجمه کرد، ولی به تازی از وی شناخته نشد ؛

ك) قیضاءالرهاوی ـ از مترجمینی بود که حنین درمواقع زیاد شدن ترجمه بوی

مراجعه می کرد و پس از آنکه قیضا ترجمه را تمام می کرد ، حنین آنرا اصلاح می کرده ؛

ل) منصوربن باناس ـ درمقام ومرتبه ترجمه بمانند قیضا ولی درزبان سریانی قوی‌تر از تازی بود ؛

م)عبدیشوع(جیت) بن بهریز ـ وی‌مطران موصل و از دوستان جبرائیل بن بختشیوع و ازمترجمان وی بود .

درباره دسته دوم که بعقیده ابن ابی اصیبعه مترجمانی هستند که خارج از دستگاه خلافت بترجمه پرداخته‌اند ، عده‌ای را درکتاب خود آورده و اینک آن‌عده که وی(ابن ابی اصیبعه)در «عیون‌الانباء» ذکرکرده باسایر مترجمان واشخاصی که مستقیم و غیر مستقیم بترجمه پرداخته و یا کمک به ترجمه کتب ، کرده‌اند، ذیلاً متذکر میگردیم و آنان عبارتند از :

الف) شیریشیوع بن‌قطرب ـ که ازمردم جندیشاپور(خوزستان)بود وبه‌مترجمان محبت و احسان میکرد و خود را با آنان نزدیک می‌ساخت.شیرتشیوع از این دسته کتابهائی می گرفت و هرچه پول می‌خواستند به آنان میداد . وی به زبان سریانی بیش از زبان تازی مایل وطالب بود ؛

ب) محمد بن موسی بن المنجم ـ که از خاندان بنی‌موسی (یا بنی شاکرکه ذکر آنها گذشت) بود که همه‌بفضل‌و دانش‌معروف بوده‌اند . محمد ازافرادی بود که به حنین علاقه فراوان داشت و بوی احسان ونیکی میکرد . حنین کتاب‌های زیادی برای وی ترجمه کرده است ؛

ج) علی‌بن یحیی معروف به ابن‌المنجم ـ که از دبیران وندیمان مأمون بود . مأمون به او محبت فراوان داشت . وی به طب گرائید و برای مأمون کتب زیادی ترجمه کرد ؛

د) ثادری اسقف ـ وی اسقف مقیم کرخ بغداد و درجمع‌آوری و تحصیل

کتاب مولع بود وخودرا بمترجان نزدیک می کرده وآنان‌را مجذوب خودمیساخت و کتابهای بسیاری ازآنان (مترجمان) میگرفت. عده‌ای ازمسیحیان برای او کتابهائی تألیف کرده‌اند، که بسیار قابل توجه بوده و بنام او نامیدند؛

ه) محمدبن موسی‌بن عبدالملک ـ که برای وی کتابهائی ترجمه شده است. اما محمد شخصاً مردی فاضل وعالم‌بود وکتابها را گلچین وخلاصه می کرد وخوب وبد آنهارا ازحیث عبارات ومطالب‌تشخیص وبجزی‌میکرده وخلاصه‌آنکه خوب وبد آنهارا ازنظر عبارات و مطالب تشخیص میداد؛

و)عیسی‌بن یونس الکاتب الحاسب ـ از فضلای عراق‌بود و توجه خاصی به تحصیل کتابهای قدیمی و علوم یونانی داشت؛

ز) علی معروف به فیوم[1] ـ وی‌به‌بنام شهری که در آن عامل بود، معروف شده بود، و به مترجمان مال فراوان میداد و از آنان تکریم زیاد مینکرد؛

ح) احمدبن محمدالمعروف با بن‌المدبر کاتب ـ که بمترجمان مال فراوانی از خود بذل وبآنان احسان و محبت می کرد؛

ط) ابراهیم‌بن محمدبن موسی‌الکاتب ـ که درترجمه کتب از یونانی به‌عربی اصرار فراوانی داشت و بمردمان دانشمند و مترجمان مهربانی فراوان می‌نمود؛

ی)عبدالله‌بن اسحق ـ وی نسبت‌به‌ترجمه کتب و تحصیل آن اصرار فراوان داشت؛

ك)محمدبن عبدالملک الزیات ـ وی ماهانه به مترجمان کتاب و نویسندگان درحدود دوهزار دینار طلا پول می‌داد. کتابهای زیادی بنام او شهرت یافته است. وی از کسانی است که کتابهای یونانی را بعربی ترجمه کرده و بنام او نوشته شده است.

عده‌ای ازپزشکان کتابهائی بنام او انتشار داده‌اند بمانند یوحنا فرزند ماسویه

۱ـ فیوم شهری از شهرهای مصر است.

و جبرائیل بن بختشیوع و بختسیوع بن جبرائیل و داودبن سرابیون و سلمویه بن بنان والیسع و اسرائیل بن زکریابن‌طیفوری وحبیش بن‌الحسن.

بشرح ایضاً عده‌ای از ناقلان و مترجمان در دوران ترجمه در تمدن اسلامی خدماتی انجام داده‌اندکه دانستن نام آنها خالی از فایده نیست بمانند:

«سلام‌الابرش» و «سمعان» و «ابوسهل و الکوهی‌القوسی» و «ابوروح الصابی» و«مرلاحی» و «ابوعمریوحنابن یوسف» و«ابوالفتح اصفهانی» و«داریشوع» که ترجمه‌هائی ازکتب فلسفی و ریاضی کرده‌اند و «عیسی الرقی التفلیسی» طبیب و مترجم و «عبداله‌بن علی».

۳۳ ـ مترجمان ومولفان‌هندی وغیرآنها

چنانکه دربالا آمد مترجمان عموماً سریانی ونسطوری وحرانی وایرانی بودند، که اغلب آنها از زبانهای یونانی و سریانی و پهلوی اطلاع داشتند و همانطورکه تذکر داده‌شد، ابتدا ترجمه‌ها را از یونانی به سریانی سپس به‌عربی یا آنکه مستقیماً از یونانی به عربی برگردانده‌اند. اما غیرازآنان عده‌ای از نبطیان وهندیها (هندوان) نیز درکار ترجمه دخالت داشتند وآنان که مشهورترند عبارتند از:

الف) کنکه هندی ـ که ذکر آن قبلاً آمد؛

ب) ابن دهن ـ که شرح آن نیز ضمن دانشگاه جندیشاپور مذکور افتاد؛

ج) ابن وحشیه الکلدانی ـ وی از مترجمان قرن سوم و ابتدای قرن چهارم هجری بود و به‌نام «ابوبکر احمدبن علی‌بن قیس‌بن المختاربن عبدالکریم‌النبطی» و به«ابن وحشیة» معروف‌میباشد. وی بزبان نبطی‌آشنائی‌داشت. نبطیان از اقوام عرب بودند. نبطیان بیشتر به تجارت مشغول بودند و بزبان آرامی تکلم میکردند.

ابن وحشیه نیز ترجمه‌هائی بزبان تازی دارد، که مهمترین و معتبرترین‌آنها «کتاب‌الفلاحه‌النبطیه» است.

۳۴ـ سایر پزشکان ومترجمان و دانشمندان

با آنکه قبلاً در کتاب نام عده‌ای از اطباء و دانشمندان غیر طبیب مذکور افتاد ، معهذا لازم دانستیم برای آنکه حق مطلب درباره همه آنان (چه طبیب وچه غیرطبیب) وهمچنین سایر اطبائیکه مولفات و مصنفات چندی در طب دارند و از قلم افتاده بودند و اثر مولفاتشان برروی طب اسلامی ونتیجةً طب دنیا موثرمیباشد، شمه‌ای متذکر گردیم .

الف) اصطفان القدیم ـ ازمترجمان کتب حکماء وبعضی کتب کیمیاوی بوده و این کار به امر خالدبن یزید بن معاویه (متوفی بسال ۸۵ هجری قمری = ۷۰٤ میلادی) انجام گرفت ؛

ب) ابویحیی مروزی ـ وی در بغداد طبیب مشهوری بود و در حکمت بسیار ممتاز . ابوبشر متی‌بن یونس (یونان) نزد وی درس خوانده است. اصل وی سریانی و آثارش بزبان سریانی بود؛

ج‌ـ ابن وصیف الصابی ـ ابن وصیف طبیب دانشمندی بود ولی بیشتر در چشم پزشکی شهرت داشت؛

سلیمان بن حسان بنقل از احمدبن یونس حرانی گفت : من نزد ابن وصیف بودم که هفت نفر را آوردند که چشمان آنها را میل بزنند . در بین بیماران مردی خراسانی بود . ابن وصیف ویرا در برابر خود نشانید و چشم اورا دید وملاحظه کرد که آب مروارید (= کاتاراکت[1] = آبشار) چشمش کامل و رسیده است. ازاوپرسید حاضری چشمت رامیل بزنم؟ و قرار شدخراسانی هشتاد درهم بدهد. خراسانی قسم خورد که جز این مبلغ وجهی ندارد. ابن وصیف پذیرفت . او را نزدیک خود آورد و دید خراسانی دستمال کوچکی ببازوی خود بسته است که در آن دینار طلاست . ازاو پرسید این چیست ؟ خراسانی رنگ برنگ شد.

ابن وصیف گفت حال که بخدا قسم خوردی و امیدواری که چشمت بتو باز

1– Cataracte

گردد ، من تو را معالجه نمی کنم، چرا که باخدای خود حیله بکار بستی. هشتاد درهم را پس داد و حاضر نشد چشم مرد خراسانی را میل زند.

د) احمدبن الطیب السرخسی - ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان سرخسی از شاگردان کندی و از پزشکان نامدار اسلامی است.

وی در زمان معتضد متولی امورحسبیة (دراصطلاح امروزی وظائف‌شهرداری و بعضی وظائف دیگر) را در بغداد داشت و از محارم دستگاه معتضد بود ، ولی بعلت آنکه سری از اسرار مربوط به قاسم‌بن عبیدالله و بدر را فاش کرد مقتول گردید [محرم سال ۲۸۶ (= ژانویه ۸۹۹ میلادی)] .

ویرا مولفات زیادی و بقول ابن ابی اصیبعه بالغ برپنجاه وسه تألیف است ، که درفنون مختلفه میباشد که تعدادی ازآنها دررشته طب‌است بدین‌شرح :

۱- «کتاب المدخل الی صناعة الطب» ؛

۲- «کتاب زادالمسافر و خدمةالملوك» ؛

۳- «مقاله‌فی‌البهق والنمش» ؛

٤- «فی ماهیةالنوم والرؤیا»؛

٥- «کتاب فی‌العقل» ؛

٦- «کتاب فی‌العشق» ؛

۷- «رساله‌فی‌الخضابات‌المسوده للشعر» (درخضاب موکه‌آنها راسیاه می کنند)

ه) موسی بن سیار - ابو ماهر موسی بن یوسف سیار از اطباء مشهور دوران اسلامی که در هوش و ذکاوت و طب شهرتی بسزا داشت.

وی از اطباء قرون سوم و چهارم هجری قمری میباشد.

معروف است که وی استاد علی‌بن عباسی مجوسی اهوازی ارجانی است.

مولفات وی عبارتند از :

۱- «مقاله‌ای درفصد» ؛

۲- «اضافاتی بر کناش اسحق‌بن حنین».

و) ابوالحسن الحرانی‌الصابی ـ نامش‌ثابت وپدرش زهرون (ثابت‌بن‌زهرون) است . وی‌ازاطباء مشهوردوران‌خود وازمعاصران‌عزالدوله بختیار (۳۰۶-۳۶۷ هجری قمری‌مطابق ۹۶۶/۷-۹۷۷/۸ میلادی) است . تولدش دو شب مانده از ذی‌القعده الحرام سال ۲۸۳ هجری قمری (= هشتم دسامبر ۸۹۶ میلادی) درشهر رقه (شهری درشمال بین‌النهرین برکنار فرات) و وفاتش بقول ابن ابی اصیبعه یازدهم ذی‌القعده الحرام سال ۳۶۵ هجری قمری (= دوازدهم ژوئیه ۹۷۶ میلادی) وبقول القفطی یازده شب‌مانده ازشوال المکرم سال ۳۶۹ هجری قمری (= دوازدهم مارس ۹۸۱ میلادی) است .

وی را مؤلفات چندی درطب است ، بعلاوه ترجمه‌هائی نیز داشته است . ترجمه های وی بقرار زیر است :

۱- ترجمه قسمتی‌ازکتاب قوبا (=خشگریش = زخم خشگ = خشگ زخم) که مولف اصلی آن فیلغریوس بوده ؛

۲- فیما یعرض للثه و الاسنان (در باب بیماریهای لثه و دندانها) تألیف فیلغریوس ؛

۳- اصلاح مقالاتی از کناش یوحنابن سرابیون ؛

٤- «جوابهائی از مسائلی که ازاو پرسیده‌اند» .

شرح مختصری از وی درصفحه ۱۸۳ کتاب آمد .

ز) دانیال طبیب ـ دانیال طبیبی متوسط ولی از حیث اعضاء و هیکل بدن بسیار زیبا بود .

معزالدوله دیلمی ویرا بطبابت خود انتخاب کرد .

ابن ابی اصیبعه داستانی از وی با معزالدوله ازقول عبیدالله بن‌جبرائیل نقل می کند ، که میزان معلومات وی را میرساند (رجوع شود به عیون الانبا جلد اول صفحه ۲۳۷ ، چاپ مصر) .

ح) نظیف القس الرومی - وی از پزشکان بیمارستان عضدی بغداد واز بیست و چهار طبیبی بود که پادشاه دیلمی عضدالدوله آنها را در بیمارستان خود بکار طبابت و درمان گماشت.

غیر از دانشمندان ومترجمان وناقلان بالا که بیشتر آنها به ترجمه وبرخی از آنها به ترجمه وتألیف کتب طبی پرداخته اند، عده‌ای دیگر نیز در تمدن اسلامی دخالت کم نظیر واثر چشمگیر دارند ویا آنکه تعدادی از آنان درکار ترجمه کتب وآثار طبی دخالت نداشتند، ولی وجودشان در امر مربوط به ترجمه بسیار ارزنده میباشد واطلاع از آن خالی از فایده نیست.

اینان بیشتر ایرانی بودند، که کتب بسیاری از پارسی به تازی ترجمه و نقل کرده اند. دراین مختصر نام مترجمان ایرانی که کتب چندی به عربی برگردانده‌اند فهرست‌وار متذکر میگردیم و تصور میرود خالی از فایده نباشد.

ط) ابو محمد عبدالله ابن المقفع ایرانی (روز به فرزند داذویه یا دادویه) - که خدمت عیسی بن علی (عموی خلیفه اول ودوم عباسی) را کرده ومیگویند مسلمان شده است. وی علاوه بر کتاب کلیله و دمنه (کلیلک و دمنک) که از زبان پهلوی به عربی برگردانده است. متن کتابی که اصل آن بودائی بوده وتوسط طبیب دوره گرد مسیحی موسوم به «بذ» که بنظر میرسد برزویه طبیب باشد ومأمور جمع آوری گیاهان طبی هند شده بود، بدست آمده است.

ابن المقفع زرتشتی بود وبزبان ولهجه پهلوی بسیار وارد، باضافه در ادب عرب نیز دستی بسزا داشت وکتابهای منطقی و فلسفی چندی دارد، ولی ترجمه‌ای از وی در مورد کتب طبی دیده نشده است.

وی بسال ۱٤۳ هجری بدست فرزند معاویه (سفیان) که ازعمال منصور خلیفه بود، بوضع بسیار بدی بقتل رسید.

غیر از کتاب «کلیله ودمنه» ابن مقفع کتابهای «خداینامه» «آئین نامه» «مزدك»

«کتاب تاج درسیرت انوشیروان» وکتاب «الاداب‌الکبیر» و «الادب‌الصغیر» وکتاب «الیتیمه» را نیز به عربی برگردانده‌است.

آقای دکترمحمد محمدی دررساله بسیارفاضلانه‌ای که بسال ۱۹۶۶ میلادی دربیروت تحت عنوان «المترجمون والنقله عن‌الفارسیه الی العربیه فی‌القرون الاسلامیةالاولی» بزبان تازی‌انتشار داده‌اند، نام پانزده نفر از ناقلان ومترجمان را طبق گفته ابن‌الندیم (درالفهرست) در رساله خود متذکر گردیده‌اند، که تعدادی از آنان قبلاً در همین کتاب آمده و ازنظر آنکه‌اغلب آنان ایرانی بوده‌اند باآنکه تکرار اسامی خواهد شد، معهذا بذکر نام آنان می‌پردازیم وآنان عبارتند از:

ابن‌المقفع؛
آل نوبخت؛
موسی و یوسف فرزندان خالد؛
علی‌بن زیاد التمیمی؛
حسن‌بن سهل؛
احمدبن یحیی‌بن جابرالبلاذری؛
جبلةبن سالم کاتب هشام؛
اسحق بن یزید؛
محمدبن‌الجهم البرمکی؛
هشام‌بن القاسم؛
موسی‌بن عیسی الکسروی؛
زادویه‌بن شاهویه الاصفهانی؛
محمدبن بهرام سطیارالاصفهانی؛
بهرام‌بن مردانشاه موبد شهر نیشابور؛
عمرالفرخان.

که همه آنان سهمی بسزا در نقل علوم به زبان تازی داشتند و عموماً ایرانی بودند و از آن نظر که در ابتدای کار ترجمه بیشتر به کتب ادبی و فلسفی پرداخته درحقیقت راه را برای نقل کتب طبی بسیار هموار کرده‌اند.

ی) حجاج بن یوسف بن مطر الحاسب ـ که ترجمهٔ و تفسیری از المجسطی و هندسه اقلیدس کرده. (درحدود سنه ۲۱۱ هجری = ۸۲۷/۸ میلادی) که پس از حنین باصلاح آنها پرداخته است. وی ازمعاصران هارون ومأمون بود.

ك) ابن ناعمه ـ نامش عبدالمسیح بن‌عبدالله الحمصی ناعمی است. ترجمه های وی متوسط و بخوبی متمایل بود.

ل) محمدبن جابربن‌سنان البتانی (متوفی بسال ۳۱۶ هجری=۹۲۸/۹ میلادی)؛ نیز ترجمه المجسطی را تجدید نظر کرده است؛

م) ابن زرعه ـ نامش عیسی‌بن اسحق‌بن زرعة‌بن مرقیس‌بن زرعة‌بن یوحنا و مکنی به ابوعلی بود.

تولدش درماه ذی‌الحجه سال ۳۳۱ هجری قمری (مطابق ژوئیه ـ اوت ۹۴۳ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد.

وی از مترجمان چیره دست قرن چهارم و از فلاسفه و دانشمندان علم منطق و از ملازمان یحیی‌بن عدی بود.

کتب چندی ازسریانی بعربی‌ترجمه ونقل کرد، که عموماً از ارسطو ودیگران است. از ترجمه های وی:

۱ـ «کتاب الحیوان» ارسطو؛

۲ـ «کتاب منافع اعضاء الحیوان»؛

۳ـ «مقاله‌ای در عقل»؛

وفاتش بسال ۳۹۸ هجری قمری (مطابق با ۱۰۰۷/۸ میلادی) است.

ن) قویری ـ نامش ابراهیم و مکنی به ابو اسحق است . وی از فضلاء و دانشمندان حکمت و کسی است که در علم منطق بسیار قوی و از مفسرین بزرگ این علم و حکمت میباشد . ابوبشر متی بن یونان نزد وی درس خوانده است، اما چون عبارات آثار وی بسیار مغلق و دارای لغات مشکل بود ، لذا این آثار متروك و مهجور ماند و کسی دنبال آنها نرفت .

ص) یوحنا القس ـ یوحنا بن یوسف بن الحارث بن البطریق القس ـ وی از ریاضی دانان بزرك بود، که ترجمه هائی از یونانی به عربی دارد . یوحنا درهندسه نیز مولفاتی دارد .

ع) ابوبشر متی بن یونس (یونان) ـ ابوبشر ازمترجمان مشهور و علماء بزرك قرون سوم و چهارم است .

برحسب گفته ابن ابی اصیبعه وی از اهالی دیرقنی (حنا) واز کسانی است که در «اسکول مرماری» نشو ونما کرد وشاگرد قویری وروفیل (ثیوفیل) وبنیامین ویحیی مروزی و احمد ابن کرنیب بود . ابو بشر ریاست اطباء را داشته و این ریاست بوی منتهی گردید .

وی طبیب و فیلسوفی مسیحی است .

وفاتش روز شنبه یازدهم رمضان سال ۳۲۸ هجری قمری (مطابق بیست و نهم ماه مه ۹٤۰ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد .

وی را ترجمه ها و تفاسیری از ارسطو و اسکندر افرودیسی وغیره است .

ف) ابن کرنیب ـ ابواحمد الحسین بن ابی الحسین اسحق بن ابراهیم بن زید الکاتب معروف به ابن کرنیب از متکلمان بزرك که صاحب عقاید فلاسفه طبیعی بوده و در علوم طبیعی و قدیمی دستی بسزا داشت .

ویرا مولفاتی چند در علوم بالا وکتابی بررد ابوالحسن ثابت بن قره دارد .

بیت الحکمه

درآخر این فصل لازم دانستیم مختصری از «دارالحکمه» یا «بیت الحکمه» بنظر خوانندگان این کتاب برسانیم . قبلاً تذکر داده میشود که حق

آن بود فصل علیحده برای دارالحکمه اختصاص دادهشود، ولی ازآنجا که اثراین مرکز بزرك علمی با کارترجمه ونقل علوم درتمدن اسلامی بسیار مؤثرمیباشد ، بدین جهت در دنباله دوران ترجمه شمهای ازاین مرکز علمی نگاشتهمیشود . همچنین ازمراکز تجمع کتابهای علمی و فلسفی وطبی وکتابخانه ها طی قسمتهای مختلفه کتاب هرجا که مورد پیدا کرد، موضوعات مهم و مربوط نگاشته خواهدشد .

«بیت‌الحکمه» یا «خزانه دارالحکمه» یا «خزانةالحکمه» در تمدن اسلامی مخصوصاً دوران مأمون خلیفه عباسی در حقیقت مرکز اجتماع دانشمندان و علماء و مترجمان وکتاب بود . این دانشمندان بتشویق خلفاء (و اطرافیان آنان) عموماً دراین مرکز بزرك اجتماع می کردند و مترجمان بکار ترجمه میپرداختند . علاوه برآن‌ممکن است این‌مرکز علمی شامل رصدخانه که در آن طبعاً دانشمندان علوم و نجوم و هیئت و ریاضی بودند نیز بوده است .

بهرحال بطور قطع معلوم نیست آیا علاوه برتجمع دانشمندان وکتاب (یعنی کتابخانه) قسمتهای دیگری نیز در آن وجود داشته است یا نه ؟ ولی بهر شکل و ترکیبی که بوده اثر بزرك واساسی در نقل علوم داشته باشد .

ازطرفی درهمین دارالحکمه (یا قسمتی منضم بدان) دارالترجمه وجود داشته است ، چنانکه حنین فرزند اسحق که در حقیقت ریاست مترجمان را داشته با عده زیادی بکار ترجمه در بیت‌الحکمه مشغول بودند .

تأسیس دارالحکمه را بهارون‌الرشید نسبت‌میدهند ، اما آنچه که محقق است توسعه آن در زمان مأمون فرزند وی بعمل آمده است .

توضیح آنکه خلفای‌عباسی از زمان منصور ببعد بکمک‌دانشمندان وخاندانهای ایرانی بترجمه و نقل و بجمع آوری کتب پرداختند . این امر بعداً بصورت جدی‌تر وبا وسعت زیادتری صورت تحقق یافت ،که نقش ایرانیان و نسطوریان درآن بسیار چشمگیر میباشد .

اما در دوران هارون براثر فتوحات چندی که در آسیای صغیر نصیب وی شد وشهرهای عموریه و انقره را مسخر کرد ، مقداری کتب طبی یونانی بدست آمد ، که به بیت‌الحکمه انتقال داده شد. هارون امر به ترجمه آنها کرد . چنانکه درابتدای دوران ترجمه‌آمد، ابتدا کتابها از یونانی به سریانی و بعد به تازی و بعدها ازیونانی مستقیماً به تازی برگردانده شد.

در دوران هارون و مأمون عده‌ای مانند «ابوسهل فضل‌بن نوبخت» و «یوحنا فرزند ماسویه» و «علان الشعوبی» و برامکه به استنساخ و سپس به ترجمه کتب پرداختند. بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که در بدو امر جمع‌آوری و استنساخ کتب و سپس ترجمه و نقل آنها بعمل آمده است . منتهی آنکه در دوران هارون بیشتر به جمع‌آوری واستنساخ ومختصری هم به‌نقل‌وترجمه علوم، ولی‌درزمان‌مأمون علاوه برجمع‌آوری و استنساخ جانب ترجمه ونقل‌علوم نیز بسیار عملی گردیده‌است . بدین مناسبت است که نام این مرکز بزرك علمی بنام «بیت‌الحکمه» و یا برحسب گفته وعقیده عده‌ای از مورخان «خزانه الحکمه» معروف گردیده که اگر بخواهیم نام جامعی برای آن اطلاق نمائیم « کتابخانه وخزانه کتاب » بسیار مناسب است .

بهرحال «بیت‌الحکمه» مرکز علمی ویا کتابخانه که بیشتر به‌جمع‌آوری کتب علمی‌وفلسفی‌اختصاص‌داشت وچون‌مرکزبزرگی‌بوده که‌درآن دوران این‌امربسیار چشمگیر به نظر میرسیده است. بدین‌مناسبت‌عده‌ای‌راعقیده‌آن‌است که‌بیت‌الحکمه حکم مدرسه‌ورصدخانه‌ای را داشتند که به قصر خلیفه منضم بوده است . همین امر میرساند که بیت‌الحکمه مرکز بزرگ ومعتبر برای‌تجمع دانشمندان وجمع‌آوری واستنساخ و نگاهداری کتاب و ترجمه ونقل‌علوم‌ازکتب بوده است.

« ابومنصور المعری » کلمه «خزانة الحکمه» مأمون را « گنج خانه مأمون» ترجمه کرده است (بیست مقاله تقی زاده) .

رئیس خزانة الکتب بنام «صاحب بیت الحکمه» بود، که عده زیادی کارکنان وخدمتگذاران در خدمت این مرکز علمی زیر دست وی بخدمت اشتغال داشتند.

اکنون نیز در بعضی از کشورهای عربی محل اجتماع پزشکان و مرکز تحقیقاتی را «دارالحکمه» و «بیت الحکمه» می نامند.

بیت الحکمه در دوران مأمون پیشرفت و رونق بسزائی داشت و توجه خلیفه عباسی به علوم باعث نهضت بزرگ علمی در تمدن اسلامی گردید، بنحوی که عده‌ای از مترجمان علاوه برآنکه در این مرکز بزرگ به ترجمه و نقل علوم می‌پرداختند بامر خلیفه به دیار دیگر بمانند آسیای صغیر (بلاد روم) وقبرص و صقلیه (سیسیل) رفته و ازاین سرزمین ها کتاب ها را به بغداد آورده ویا آنکه از روی آنها نسخه هائی تهیه کردند.

آنچه که از خلال صحائف تواریخ برمیآید «**یوحنا بن ماسویه**» و «**سلم**» و «**حجاج بن مطر**» و «**ابن البطریق**» برای منظور بالا به سرزمینهای نامبرده رفته وسهل بن هارون آن نسخ را در بیت الحکمه گذارده و به نگاهداری آنها همت گماشت.

من باب مثال متذکر میگردیم که مهمترین کتاب نجومی که از یونانی بعربی برگردانده شد کتاب «مجسطی» بطلیموس است. این کتاب برحسب گفته ابن الندیم بامر یحیی بن خالد برمکی ترجمه گردیده است. چون ترجمه خوب نبود لذا یحیی بن خالد «**ابوحسان**» و **سلم** (رئیس و صاحب دارالحکمه) را مأمور تصحیح و تکمیل آن کرد.

بشرح ایضاً از مترجمان بزرگ اسلامی یوحنا فرزند ماسویه است که از زمان هارون تادوران متوکل بود. یوحنا استاد حنین بود وصاحب کتابی است درامراض چشم «دغل العین» که از معروفترین و قدیمترین کتابهای کحالی در عربی است. یوحنا رئیس دارالترجمه بود که کتب یونانی که در جنگهای عموریه وانقره بدست مسلمین افتاده بود، ترجمه کرد. یوحنا عموماً کتابها را به زبان سریانی ترجمه

می‌کرد که تعدادآنهانسبةً زیاداست. بر کلمان در کتاب خود«تاریخ ادبیات‌عرب[1]» یازده عدد از نسخ عربی موجود ازمؤلفات وی را ذکرکرده است.

سهل بن هارون در اداره بیت‌الحکمه و دارالکتب صاحب‌قدرت بود و گفته‌اند که مأمون اورا«کاتب خزائن الحکمه»کرد وبعداً خازن‌آن شد.

در اینجا متذکر میگردیم که کتابهای ترجمه شده از یونانی و امثال آن بعداً در اروپا به‌لاتینی ترجمه گردیده است. مثلاً کتب یوحنا که به‌لاتینی ترجمه شده قریب نه مرتبه از ۱٤۲۳ تا ۱٦٦۲ مسیحی در اروپا بطبع رسیده است.

همین ابن ماسویه طبق گفته ابن‌الندیم درالفهرست بیست و طبق گفته‌القفطی بیست و هشت و به‌موجب گفته ابن ابی اصیبعه چهل و سه کتاب داشته است. وی همان است که در جندیشاپور دارو فروش (دارو ساز) بود و بعداً به بغداد آمد ونزد جبرائیل بن بختشیوع به‌تحصیل طب پرداخت. کیش وی مسیحی‌بود. وفاتش بسال ۲٤۳ هجری در سامره اتفاق افتاد.

در میان خدمتگزاران بـه بیت‌الحکمه «علان الشعوبی» بـه استنساخ کتب می‌پرداخت، درحالیکه یوحنا و آل نوبخت و دیگران به ترجمه کتب می‌پرداختند وعده دیگر برای استفاده بدین‌مرکز بزرك علمی آمد وشد می‌کردند وبعبارةٍ اخری برای مطالعه و تحقیق و رفع احتیاج علمی در این مرکز علمی جمع میشدند.

در بیت‌الحکمه عده‌ای کارمند و کتابدار بودند. کتابداران را خازنان کتب می‌گفتند. همچنین تعدادی صحاف (یا بعبارت دیگر مجلدان و وراقان) بودند.

بموجب گفته ابن الندیم در الفهرست «**ابن ابی الحریس**» درخزانة الحکمه مأمون سمت صحافی داشت. غیر از افراد بالا مأمورانی جهت تسلیم کتابها به‌نساخ بودند. برای مطالعه کنندگان و مراجعان نیز وسائل مطالعه فراهم بود.

آنچه که از صحائف تذکره‌ها مستفاد میگردد، کار ترجمه کتب که توسط

۱- Geschichte der Asabischen Litteratur - Karl Brockelmann

حنین انجام یافته پس از دوران هرون‌الرشید است.

ترجمه هائی که قبل از حنین انجام یافته در برابر آنها که توسط حنین بعمل آمده، بسیار ناچیز وغیر مستحکم بود.

چنانکه آمد جبرائیل بن بختشیوع در تجلیل از حنین بسیار کمک کرد و اورا به فرزندان موسی که همه از پشتیبانان علم بودند، معرفی کرد و همین امر سبب اشتیاق فوق العاده وتشویق حنین در کارترجمه شد. پسران موسی (بنی موسی = بنی شاکر) که محمد و احمد و حسن بودند رصدخانه‌ای در دروازه شرقی بغداد روبروی پل دجله بنا کرده و به دانشمندان کمک فوق العاده می کردند.

شرح بالا از آن نظر است که بدانیم معرفی حنین به مأمون کمی قبل از مرگ جبرائیل اتفاق افتاد. پس از آنکه جبرائیل حنین را به مأمون معرفی کرد، حنین به ریاست «دارالحکمه» منصوب گردید. در دارالحکمه حنین و شاگردانش خدماتی بسزا در ترجمه و نقل علوم به تمدن اسلامی کردند، که بسیار چشمگیرمیباشد.

متوکل خلیفه عباسی با آنکه مردی بسیار خشن و سخت گیر و متعصب بود، از نظر حمایت و پشتیبانی به علماء و دانشمندان وبذل مال نظری بلند داشت وپس از مرگ مأمون با آنکه عملاً دارالحکمه بسته شده بود، در حقیقت وی (متوکل) دارالحکمه را احیاء کرد وهم در زمان اوست که متخصصین فن درامر ترجمه به این امر مهم اشتغال ورزیدند. عده‌ای از شاگردان حنین و مکتب وی توانستند خدماتی ارزنده به ترجمه کتب علمی از یونانی به عربی کنند.

بدین نحو معلوم شد که براین دستگاه بزرگ علمی عده‌ای مستقیم و برخی غیر مستقیم خدمت کرده و ریاست داشتند.

اینان عبارتند از: «ابوسهل فضل بن نوبخت» (یا بهتربیان کنیم تمام آل نوبخت) و «علان الشعوبی» که بیشتر دربیت الحکمه برای دوخلیفه عباسی هارون ومأمون به

استنساخ کتاب می‌پرداختند .

عده‌ای نیز بمانند « حجاج بن‌مطر » و «ابن البطریق» و « یوحنا فرزند ماسویه» بترجمه می‌پرداختند . ایضاً «سلم» و «سلمویة‌بن بنان» که‌صاحب بیت‌الحکمه بودند . و «سهل بن هارون» که خازن کتب «دارالحکمه» در بغداد بود .

سلم ریاست دارالحکمه وخزانةالکتب را داشت .

اما سلمویة‌بن بنان که تقریباً بزرگترین ومهمترین روساء بیت‌الحکمه بود طبق گفته ابن ابی اصیبعه در «عیون الانباء» طبیب معتصم بود . و خلیفه بوی احترام فوق‌العاده می کرد .

«ابن ابی اصیبعه گوید : اسحق‌بن علی رهاوی در کتاب «ادب الطبیب» از عیسی‌بن ماسه نقل کرد که یوحنابن‌ماسویه از معتصم نقل کرد که او گفت : طبیب من از قاضی‌القضاة نزدم محبوبتر و محترم‌تر است ، زیرا قاضی القضاة در مال من و سلمویه درجان من‌حکم می کند . . .» .

«چون سلمویه بیمار شد معتصم به پسرش امر کرد از او عیادت کند . سپس گفت: من احساس می کنم که پس‌ازسلمویه زنده نمانم ، زیرا او همیشه‌حیات مرا تحت رعایت و نظر داشت و جسم مرا اداره می کرد . اتفاقاً سال مزبور تمام نشده بود که معتصم مرد» .

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : «سلمویه در صنعت طبابت از تمام اطباء زمان خود عالمتر بود . معتصم اورا بنام پدر خطاب می کرد وچون بیمار شد معتصم ازاو عیادت کرد . معتصم نزد وی گریه کرد و گفت : پس از تومن به که‌مراجعه کنم ؟ سلمویه گفت: مولای من ! این‌حال برمن ناگوار است، ولی با این‌مرد فضول (مقصود یوحنابن‌ماسویه‌بود) مراجعه کنید واگر باومراجعه کردی ، ممکن‌است نسخه های متعدد و چاره های مختلف پیشنهاد کند، ولی شما باید نسخه هائی‌را انتخاب کنید، که داروهای آن کمتر باشد .

وفات معتصم درماه ربیع الاول سال ۲۲۷ هجری قمری (مطابق با دسامبر ۸٤۱ میلادی) اتفاق افتاد و بقول ابن ابی اصیبعه بیست ماه پس از وفات سلمویه بود.

خلاصه آنکه مقام سلمویه در خدمت معتصم بسیار رفیع تا آنجا که احکام و فرامین دربار معتصم تمام بخط سلمویه بود. مهر سلمویه و مهر خلیفه در فرامین یک جا زده میشد و هیچکس باندازه وی درخدمت خلیفه مقام نداشت، تا آنجا که مقام وی با برادر خلیفه به یک درجه وسرتبه رسید.

سلمویه طبیبی نصرانی و مردی خیر با حسن خلق و سیاستی نیکو و نسبت بمردم مهربان و در حسن رأی بسیار صائب بود.

القفطی و ابن ابی‌اصیبعه در کتابهای «اخبارالعلماء باخبارالحکماء» و «عیون الانباء فی‌طبقات الاطباء» حکایات و روایات زیادی از درمان‌های کم نظیر سلمویه و منزلت رفیعش نزد خلیفه‌وسیاست مدبرانه وحسن خلق‌وی‌بامردم‌ونزدیکی‌زیاد باخلیفه ذکر کرده‌اند، که تمام حکایت ازمقام‌بلند سلمویه می‌کنند، بدین‌معنی که وی در دوران خود مشاربالنبان بوده است.

ایضاً ابراهیم‌بن بنان برادر سلمویه نیز مسئول‌خزانه‌دارمملکت بود.

یوحنابن‌ماسویه نیز دردارالحکمه مقامی‌رفیع داشت، که شرح آن درکتاب‌آمد. در اینجا متذکر میگردیم با آنکه یوحنا شهرتی بسزا داشت و در بغداد سرآمد همه پزشکان بود، با تمام این احوال سلمویة بن بنان درباره وی عقیده خوبی نداشت، بدین معنی که وی (یوحنا) درنظرش‌طبیب خوبی‌نبود، سهل‌است درتشخیص وی‌را پائین‌تر ازمردم عادی میدانست.

«ابن ابی‌اصیبعه نقل از یوسف‌بن‌ابراهیم گوید: روزی من (یوسف) وسلمویه ازیوحنابن‌ماسویه صحبت‌می‌کردیم. من (یوسف) ازاو (یوحنا) تعریف‌زیادمی کردم، که مردی دانشمند است. سلمویه گفت: یوحنا برای کسی که اورا بخوداختصاص دهدآفت‌بزرگی است».

این بود مختصری ازشرح دارالحکمه که در دوران ترجمه وپس ازآن خدمات ذیقیمتی به تمدن اسلامی مخصوصاً به طب اسلامی کرده است و ازنظر آنکه مرکز مهم علمی بشرحی که آمد، بسیار معتبر بود.

امیدواریم در قسمتها و فصول آتی در صورت ضرورت ضمن معرفی پزشکان و آثار آنها باز دراین باب شرحی نگاشته شود.

قسمت پنجم

تاریخ طب و اطباء در ایران از اوائل قرن سوم تاحمله مغول

دوران تألیف و تصنیف کتب طبی

فصل اول

کلیات و مقدمه

برای آنکه سیرعلوم طبی ازدوران ترجمه به دوران تألیف روشن گردد ، لازم است نکات چندی در مقدمه این دوران تذکر داده شود .

نخست آنکه در دوران تألیف وتصنیف کتب طبی (همانطور که درقسمتهای قبل آمد) مترجمان و ناقلان علوم اغلب مردمانی غیر عرب بودند و اینان خدمات ارزنده‌ای به‌طب اسلامی کردند وا گراشتباهاً «طب اسلامی» بنام «طب‌عرب» معروف گردیده بعلت آن بوده که ترجمه کتب شده به زبان تازی انجام یافته است .

مقصود از طب اسلامی میراث طبی و خدمات تمام اقوام و مردم کشورهای مفتوحه توسط اعراب به علم طب میباشد و با آنکه عده زیادی از اقوام و ساکنان کشورهای مفتوحه عقاید ضد عربی داشتند ، اما اجباراً از آنان اطاعت می کردند و باز اجباراً بزبان تازی چیز مینوشتند .

از آن گذشته با آنکه غلبه عرب بر کشورها و ملل وتمرکز این نیرو بصورت خلافت در دمشق و یا بغداد صورت گرفته بود ، معهذا عده‌ای از اقوام مخصوصاً ایرانیان مسیر خاصی برای خود انتخاب کرده بودند واطاعت باطنی ازاین دومرکز

نداشته ، یعنی همان نظر که خلفای اموی اندلس نسبت به بغداد مراعات میکردند .

دیگرآنکه انتقال علوم از دیر باز یعنی ازدوران هخامنشیان بواسطه نزدیکی ایران با کشورهای یونان و بابل و آشور و مصر و شام براثر فتوحات پادشاهان هخامنشی وارتباط قوم ایرانی با سایر اقوام شروع شده بود ، باتوجه بدانکه درایران مایه علوم بصورت دانش حقیقی وجود داشت .

غیر از مراکز یونانی انتقال علوم از مراکز مذکور در فوق به ایران رخنه یافته و ساکنان سرزمین های بالا در این انتقال سهمی بسزا داشتند و بطور خلاصه مراکز مصری و بابلی و آشوری وهندی را حقی در نقل علوم به ایران میباشد. باز هم غیر از مراکز بالا باید از مرکز بزرگ علمی حران نیز نام برد که مختصری از آن قبلاً درکتاب آمد .

مراکز بزرگ علمی و طبی که تمدن اسلامی از آن بسیار بهره‌مند گردیده بود، همانطور که آمد عبارت بودند از سه مرکز بزرگ جندیشاپور وحران و اسکندریه که باید سهم روم شرقی و انطاکیه را نیز ملحوظ کرد .

اما شهر حران باکمال کوششی که رومیان مبذول داشتند، به کیش مسیحیت نگروید و بهمان وضع سابق بت‌پرستی خود باقی ماند ، بدین جهت مسیحیان ومردم کلیسا این شهر را شهر بت‌پرستان نام نهادند .

این‌شهر از مراکزی بود که هرقوم و عشیره وقبیله می‌توانست درآن‌به‌آزادی روزگارگذراند و ملل مختلف از قبیل یونانی وایرانی و عرب و امثال آن‌ها در آن زندگی می‌کردند . مذهب آنان مخلوط و ممزوجی از ادیان یونانی و بابلی و «نوافلاطونیان»[1] بود و تا اواسط قرن دوم هجری قمری بهمان نحو بودند . بعدها مردم این شهر «صابئین»[2] نامیده شدند ، که از آنان درقرآن‌کریم در چند محل نام برده شده است . از این‌شهر دانشمندان و علماء بزرگ بیرون آمده‌اند که نام آنان در قسمت چهارم کتاب آمد .

۱– Neoplatoniens

۲– Les Sabéens

دیگر آنکه در دوران ساسانیان چنانکه درقسمتهای مختلفه کتاب آمد جهشی در مورد ترجمه کتب علمی و بشرح ایضاً در دوران خلافت بنی‌امیه نیز مختصر تحرکی دراین باب دیده میشود .

اما دوران ترجمه بتمام معنی کلمه از زمان خلافت عباسیان (مخصوصاً زمان خلافت دوخلیفه عباسی هارون ومأمون) بشرحیکه قبلاً آمد بسیار چشمگیرمیباشد، ولی کار تألیف وتصنیف کتب در میان آثار پزشکان ودانشمندان اسلامی کمتردیده میشود ، بلکه باید گفت مقدمه امر تألیف و تصنیف کتب و آثار طبی وعلمی فراهم گردیده و اگر در خلال دوران ترجمه ضمن ترجمه‌های مترجمان به تألیفی برخورد می‌کنیم، بسیار معدود میباشد، بعبارهٔ اخری دوران تألیف کتب طبی ضمن دوران ترجمه و اواخر این دوران درحال تکوین بوده است.

چون بغداد مرکزیت علمی یافت ، علوم و مواد اولیه از سوریه (میراث اسکندریه) و بلخ و ایران و هند بدین شهر رسید و از آن پس به شهرهای حلب و دمشق و اندلس (قرطبه) و سمرقند انتقال یافته است ، باتوجه بدانکه یکی از منابع بزرك علوم اصولاً سرزمین ایران و بین‌النهرین و کشور مصر بود .

اما آنچه که از یونان به‌مسلمین رسید، دست نخورده بدیگران انتقال نیافته و درمحیط عرب (عربی‌زبانان) باتمدن هندیان وایران درهم‌آمیخته گردیده است.

بهرحال مطالب بالا از آن نظرکه دانستن آنها درباره سیرعلم طب در ایران کمال لزوم را داشت،تشریح گردید ، منتهی باید نکته اساسی ومهمی که علوم (مخصوصاً طب) در شبه جزیره عربستان صورت واقعی نداشته و طبیب یا اطبائی که بمانند سرزمینهای مذکور دربالاباشند، وجود نداشتند ، سهل است معدودی طبیب دراین سرزمین که تمام از ریزه‌خواران دستگاه دانشگاه جندیشاپور ومراکزدیگر بودند، که شرح آن درقسمتهای قبلی‌کتاب‌آمد ودیگر احتیاج به شرح وبسط زیادتری نیست، بودند.

حال برای تکمیل این مقدمه متذکر میگردیم :

بسیاری ازمورخان تاریخ طب وحکماء ادوار ودوران‌های مختلفه تاریخ طب در ایران و اسلام را بقسمتهای چندی که مربوط به قرون و یا به زمان خلافت و فرمانروائی آنان و سلاطین باشد، تقسیم کرده‌اند. اما برای درك حقیقت این امر یعنی تفکیك ادوار مختلفه تاریخ طب در ایران و اسلام بنظر رسید که ملاك عمل را علاوه برنظر بالا مبنی برتاریخ سیرعلم طب در مسیر طب وطبابت و آثار ومؤلفات و مصنفات قرار دهیم بدین لحاظ میگوئیم :

تاریخ طب را در ایران از دوران قدیم تا حمله مغول میتوان به ادوار و دورانهای زیر منقسم نمود :

الف - تاریخ طب قبل از اسلام مشتمل بر دورانهای آریائی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی (مخصوصاً تأریخ دانشگاه جندیشاپور) که از آن بنحوی نسبةً مشروح درکتاب آمد. در این دوران‌ها کتب و آثار چندی با مقتبسات از سایر اقوام و ملل بچشم میخورد؛

ب - تاریخ طب در دوران خلفای راشدین و ابتدای فتوحات اسلامی درزمان این خلفاء که اصولاً در دنیای عربستان ازطب وطبابت و آثار و مولفات طبی خبری نبود، بلکه آنچه که دیده میشود درایران وسایر کشورهای گشوده شده توسط اعراب بوده است؛

ج - تاریخ طب در زمان خلافت بنی‌امیه که عموماً اطباء غیر عرب (رومی و مسیحی وامثال آنها) ذیدخل بوده وابتدای کار ترجمه و اقتباس درعالم اسلام میباشد؛

د - تاریخ طب درزمان دسته‌ای ازخلفای بنی‌عباسی از اواسط نیمه اول قرن دوم تا تقریباً اواسط و یا اوائل نیمه دوم قرن سوم هجری قمری که بیشتر امرترجمه رونق داشته و از تألیف و تصنیف بمعنای حقیقی آن یا خبری نبود و یا اگر بوده بسیارکم است؛

ه ـ تاریخ طب ازنیمه دوم قرن سوم هجری قمری تاحمله مغول وتجدد طب ایرانی یعنی تـا ظهور سید اسمعیل گرگانی صاحب ذخیره خوارزمشاهی کـه در این دوره علاوه بر آنکه پزشکان عرب در طب اسلامی بسیار کم دخالت داشتند، بیشتر اطباء ومولفان غیرعرب مخصوصاً ایرانی بودند.

اما در فاصله بین دوران ترجمه کتب طبی از یک طرف و تألیف و تصنیف کتب از طرف دیگر دوره کوتاهی را میتوان قائل گردید، که بدان «دوره تحول» نام داد و آن دوره‌ای بود ، که استفادات پزشکان از بابت ترجمه‌ها و مقتبسات آنان ازعلوم طبی بنحوی انجام گرفته که نضج کامل دراسرترجمه ومقدمه تألیف‌وتصنیف کتب طبی‌بشمار میآید ، بدین‌معنی که‌راه تألیف وترجمه هموارگردیده است. بدین جهت در کتب این‌دوره کوتاه که نمی‌توان آنرا ازدوران ترجمه و تألیف مجزی کرد کتبی‌بچشم می‌خورد، که‌درآنها هم ازترجمه‌سهمی‌دیده میشود وهم‌به‌تألیف نزدیک میباشد . خلاصه آنکه پزشکان در بعضی ازکتب این دوره کوتاه نظرات و تجارب طبی خود را نیز آورده‌اند.

باز برای روشن شدن مطلب اضافه می کنیم : که پزشکان اسلامی مخصوصاً ایرانیان پس از استفادات کامل از ترجمه‌ها و علوم طبی توانستند علاوه برتألیف کتب طبی وتکمیل آنها (باعتبار زمان) براستادان قبلی ایراداتی گیرند واین‌مطلب آخر یعنی ایرادات بر ترجمه‌ها و کتب طبی پیشینیان بیشتر در باره پزشکان ایرانی صادق‌میباشد ، چنانکه رازی پزشک نامدار ایرانی درچندرساله و کتاب طبی‌وفلسفی وعلمی خود بدان مبادرت ورزیده و پس از وی باب انتقاد بر استادان سابق بمانند ابقراط وجالینوس و مولفات و آثار آنان باز شد و دیگر پزشکان اسلامی نیز ایرادات و شکوکی بر مطالب کتب قدما کرده‌اند که شرح و تفصیل آنرا ضمن شرح حال و مقام طبی پزشکان اسلامی و ایرانی مخصوصاً رازی و ابن‌سینا خواهیم دید.

مطلبی دیگر که باید در این مقدمه بدان توجه کرد آنکه در تحول دوران

ترجمه به‌دوران تألیف کتاب طبی پارسی دیده نمی‌شود ، بلکه این امر از قرن چهارم هجری ببعد انجام یافته است.

نکته دیگری که باید بشرح بالا اضافه کرد آنکه ممکن است تقسیمات بالا را از نظر ملیت و مذهب و کشور اطباء خدمتگذار طب اسلام و ایران منقسم کرد یا آنکه هم از نظر ملیت و مذهب و هم ازنظر زمانی. این روش آخری یعنی تقسیمات تاریخ حکماء و اطباء از نظر مذهب و ملیت و کشور و زمان همان روشی است که ابن ابی اصیبعه در کتاب خود «عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء» آورده ، در صورتیکه القفطی‌شرح حال حکماء و اطباء و آثار آنان را بترتیب حروف تهجی از ابتدای‌ظهور طب و فلسفه تا زمان حیات خود و ابن‌الندیم صاحب «الفهرست» نیز بوجهی دیگر آورده است .

چنین بنظر میرسد که تقسیمات ابن‌ابی‌اصیبعه از سایر تقسیمات مناسبتر باشد .

موضوع دیگری که باید درضمن‌فصل مقدمه وکلیات اضافه کنیم آنستکه : نباید تصور کرد که در دوران ترجمه (ویا قبل از آن) در تاریخ طب اسلام وایران اثر یا آثار تألیفی‌دیده نمی‌شود ، بلکه از آنها درخلال صحائف تاریخ تعدادی‌بچشم میخورد ، منتهی این آثار بسیار معدود و محدود میباشند.

بطور خلاصه قرون اول و دوم اسلامی دوران اقتباس علوم طبی و ترجمه کتب پزشکی و از قرن سوم ببعد دوره تألیف میباشد. بدیهی است دنباله ترجمه از قرن سوم ببعد نیز ادامه داشته است.

شرح بالا ازنظر روشن شدن ادوار تاریخی سیرترجمه و تألیف کتاب‌های طبی در اسلام و ایران لازم بنظر رسید، تا حق مطلب ادا شده باشد.

اکنون برای اداء مطلب‌شرح حال ومقام وآثار طبی یک یک پزشکان نامدار ایرانی و اسلامی با نظرات وعقاید طبی آنان‌را ازنظر خوانندگان کتاب می گذرانیم:

۱- ربن الطبری

طبق گفته القفطی ربن اصلاً یهودی طبری و منجم و طبیبی حاذق و درعلوم هندسه و انواع ریاضیات سرآمد بوده وکتابهای بسیاری از زبانی بزبان دیگر ترجمه کرده است.

قفطی گوید: که ربـــن و راب از اسامی پیشوایان شریعت یهود است و آنان باین نامها نامیده میشدند. اما اصولاً «ربن» کلمه‌ای سریانی ومعنای آن استاد یا استاد بزرك است و دانشمندان بزرك یهود و نصرانی که بازبان و دانش سریانی آشنا بوده و سروکار داشتند، باین نام نامیده میشدند.

ابن ابی اصیبعه تقریباً همان گفته قفطی‌را درکتاب خود آورده و ربن طبری‌را طبیب و منجم گفته و برتری وتقدم و پیشوائی او را متذکر گردیده است.

علی‌بن زید بیهقی در تاریخ طبری ازپسر ربن‌طبری ذکر کرده و ویرا نصرانی یاد کرده است.

۲- علی بن ربن طبری (ابن ربن طبری)

الف - نام ونسب وشرح حال - ابوالحسن (یا ابواسحق) علی‌بن ربن (سهل، زیل، ربان، ربن، زین) طبری از علماء بزرگ ونامدار اسلام میباشد. مولدش در شهر مرو بسال ۱۹۲ هجری قمری (مطابق ۸۰۷/۸ میلادی) است. وی پسر یک عالم روحانی کلیمی وبظاهر سریانی‌الاصل بود. اصولاً کلمه «ربن» که بوی منسوب است لقب سهل است که از احبار یهود بود. قفطی و ابن ابی اصیبعه ربن طبیب و منجم را یهودی میدانند.

ابن‌الندیم در کتاب «الفهرست» ویرا علی‌بن زیل نام برده است و گوید :

وی برای مازیاربن قارن نویسندگی میکرد و چون بدست معتصم خلیفه مسلمان گردید، بوی (معتصم) نزدیک ودانش وی در دربار خلیفه ظاهر شد. بعداً متوکل او را ازجمله ندما خود ساخت.

ابن ابی‌اصیبعه گوید : وی مردی ادیب ومعلم رازی در صنعت طب و محل ولادت و نشو ونمای طبرستان بود.

قفطی گوید : علی‌بن ربن‌الطبری که کنیه‌اش ابوالحسن بود ، درصناعت طب فاضل ودرطبرستان درخدمت ولاة آن سامان‌میزیست. درعلوم حکمتی‌وطبیعی متبحر وچون درطبرستان فتنه روی داد به‌ری آمد ومحمدبن زکریای رازی درآنجابخدمتش رسید و از وی بهره گرفت...

بهرحال آنچه صحیح بنظر میرسد آنکه وی در ده سالگی در حدود سنه ۲۰٤ هجری‌قمری (مطابق ۸۱۹/۲۰) باپدرش بخدمت **مازیاربن قارن** امیرطبرستان داخل شد و پس ازگرفتاری و قتل‌مازیار در سال ۲۲٤ هجری قمری (مطابق باسال ۸۳۸/۹ میلادی) به‌ری فرارکرد ودر زمان الواثق‌بالله (۲۲۷-۲۳۲ هجری‌قمری= ۸٤۱-۸٤٦ میلادی) درسامراء مقیم بود و در دوران این خلیفه اسلام قبول کرد. بعداً کتاب‌معروف خود بنام «کتاب‌الدین والدوله» راکه اثبات حقانیت دین اسلام و برضد دین‌نصاری‌بود نوشت وتصور میرود کمی پس ازآن‌که به ظن قوی درحدود سال ۲٤۷ هجری قمری (=۸٦۱/۲ میلادی) میباشد وفات یافته است. بنابراین با تطبیق‌سال وفات وی وتولد محمد زکریای‌رازی نمی‌توان گفت، که وی استاد ومعلم رازی بوده است.

ب ـ آثار ومولفات طبری ـ آثار ومولفات علی‌بن ربن‌طبری آنچه که در کتب تواریخ اطباء و حکماء آمده بقرار زیر است :

۱- «فردوس‌الحکمه[1]» - ابن‌الندیم و ابن ابی اصیبعه گویند: این کتاب در هفت نوع و مجموع انواع آن سی مقاله و مقالات مزبور مشتمل برسیصد و شصت باب است.

این کتاب باهتمام و تصحیح خواجه کمال‌الدین دکتر محمد زبیرالصدیقی رئیس شعبه عربی دانشگاه لکنهو از روی نسخه کتابخانه برلین[2] وموزه بریتانیا[3] و نسخه گوتا[4] و نسخه شخصی خواجه کمال‌الدین بخرج اوقاف گیب بهمت شادروان پرفسور ادوارد براون بسال ۱۹۲۸ میلادی درچاپخانه آفتاب برلین چاپشده است.

کتاب بقطع رقعی و مشتمل برششصد و بیست صفحه باضافه سی و دو صفحه مقدمه بزبان عربی و نوزده صفحه فهرست ابواب و مقالات و یازده صفحه مقدمه و ضمیمه و توضیحات بزبان انگلیسی است.

فهرست ابواب کتاب بشرح زیر است:

نوع اول کتاب در یک مقاله و مشتمل بردوازده باب در موضوعات تسمیه کتاب و هیولی[5] وصورت[6] وکمیت[7] وکیفیت[8] و طبایع[9] و استحاله[10] وکون[11] وفساد[12] و فعل[13] و انفعال[14] و ایجاد اشیاء درطبایع و عمل فلک وکرات نورانی درآنها و عمل طبایع در هوا و زمین وشهابها و رنگهائی که درهوا تولید میشوند و وجود حیوانات زمینی و دریائی و هوائی و اعضاء آنها میباشد؛

۱– Paradis de la Médecine=Paradise of Wisdome.

۲– Berlin Manuscript

۳– British Museum Manuscript

٤– Gotha Manuscript

٥– Forme=Structure

٦– Espèce=Figure

۷– Quantité

۸– Qualité=Modalité=Nature

۹– Les Tempéraments

۱۰– Métamorphose=Dégénerscense

۱۱– Entité-Le Devenir

۱۲– Corruption

۱۳– Action

۱٤– Passivité=Passiveté

نوع دوم کتاب مشتمل برپنج مقاله درپنجاه‌ودو باب و از موضوعات زیربحث گردیده است :

ایجاد جنین و اوقات و تکمیل آن ـ علت ایجاد پسر و دختر و قلت اولاد و دوقلو ـ علائم آبستنی و مونث و مذکر بودن طفل ـ گفته‌های ابقراط در باب حمل ـ مزاجهای اعضاء بدن آدمی ـ مزاج معده ـ نیروهای مزاج‌های چهارگانه (مزاجات الاربعه) ـ علل حرکت ذاتی و ارادی و دماغ و قلب و علل مربوط به عصب و عروق ـ علت گردی سر و تشکیل پوست و مو و ناخن و دندانها و درازی و کوتاهی و رنگ بدن و ریش و جوانی وپیری و احتلام و قاعده‌گی ـ اعضاء بدن از نظر قوای فاعله ـ نفس و مزاج و عقل و هیولی و وهم و حواس و رنگ و بو و مزه و نیروهای ادرارکننده بدن وامزجه بدن وقلب وکبد ومعده ـ گرسنگی وتشنگی وخواب وبیداری و خوشی و اندوه و شرمساری و شهوت و فکر و خشم و شجاعت و ترس و بخل و فراموشی و عطسه[۱] وسورسور شدن[۲] بدن و تشویش[۳] و اختلاج[٤] وخدر[٥] وکابوس[٦] وتربیت و بهداشت کودك و توجه به بدن درچهار فصل و سفر و بهداشت سربازان و چاقی ولاغری و امثال آنهاست ؛

نوع سوم مشتمل بریک مقاله و درباب غذاها و نیرو و میزان آنها و تقدیم وتأخیر مواد برغذاست ؛

نوع چهارم مشتمل بردوازده مقاله دریکصد وچهل‌وهشت باب ودرموضوعات بیماریهای‌عمومی وعلل‌آن ـ بیماری سالهای مختلف آدمی ـ هیجان اخلاط‌چهارگانه و علامات آن‌ها ـ بیماریهای داخلی ـ قانون درمان و درمان و تدبیر بیماریهای تند

۱ـ Eternument

۲ـ Picotement=Fourmillement

۳ـ Trouble — Angoisse

٤ـ Subersaut

٥ـ Torpeur

٦ـ Cauchemar

و اعضاء و بیماریهای سر و دماغ و چشم و گوش و بینی و دهان و دندان و تشنج درکزاز[۱] و فالج[۲] ولقوه[۳] (کجی دهان) و علامات آنها - بیماریهای حلق و زبان کوچک[٤] و سینه و ادوات صوتی و معده و سل و قی و سکسکه[٥] - بیماریهای کبد و استسقا و بیماریهای قلب وریه و درمان سرفه و خونریزی از ریه - بیماریهای کیسه صفرا ویرقان وطحال - علل بیماریهای امعاء وقولون[٦] و کلیه وشانه وآلات تناسلی مرد وزن و مقعده[٧] وناسور[٨] وزهدان زن وتبهای خونی وبلغمی[۹] وغب[۱۰] و ربع[۱۱] و ذات الجنب و آبله وغشی و بحران و درمان آنها - علامات خوب[۱۲] (خوش خیم=جید) وبد[۱۳] (بدخیم = ردی) - درتبها و علامات مرك - بیماریهای ورك[۱٤] و نقرس[۱٥] و جذام[۱٦] و برص[۱۷] و خارش[۱۸] (حکه) وطواعین[۱۹] (گلو دردهای بد) و خنازیر[۲۰] و سرطان و قوبا[۲۱] و داءالفیل[۲۲] و ورمها و ورمهای خورنده وخراج[۲۳] وخراجهای خورنده (خراج الاکله) و امثال آنها و درمان هریك - تعداد عضلات و اعصاب و عروق - فصد وحجامت وحمام واسهال (مقصود بروان انداختن مزاج است) درسنین وشهرهای

۱– Tétanos
۲– Paralysie
۳– Paralysie de la Face
٤– Languette=Luette
٥– Hoquet
٦– Colon
۷– Anus
۸– Fistule = ناسور = ناصور
۹– Pituite = بلغم Pituitaire= بلغمی
۱۰– Fièvre tierce
۱۱– Fièvre quarte
۱۲– Bénin (Benigne)
۱۳– Malin (Maligne)
۱٤– Region Ischiatique
۱٥– Goutte
۱٦– Lèpre
۱۷– Vitiligo
۱۸– Prurit
۱۹ - مقصود ازطواعین در اصطلاح طب قدیم مجموع گلو دردهای ناشی ازامراض است. چنانکه رازی درعوارض و ترکیبات مربوط به آبله آنرا استعمال کرده است.
۲۰– Scrofule
۲۱– Exanthème
۲۲– Eléphantiasis
۲۳– Anthrax= کفگیرك

مختلف ـ گرسنگی و عطش و خواب وبیداری است .

نوع پنجم کتاب مشتمل بر یک مقاله در هفت باب و شامل موضوعات زیر است :

خواص اشیاء و مذاقات و علل و نیرو وعمل آنها در بدن و نیروی بو و رنگ و علل اجسام که آب ومنجمد و افروخته و متعفن و خشک وسخت و شکسته شود ـ وگوهرهای (جواهر) معدنی و علل روئیدنیها و درختها و میوه‌ها (از کتاب ابقراط و دیگران) ؛

و بیماریهای ادراری و حالات آنها از ادرار سفید و لطیف و غلیظ وسایر رنگها و رسوب و شن و سایر عوارض در ادرار ازگفته‌های جالینوس وسایر علماء و نظرات مؤلف.

نوع ششم کتاب مشتمل بر شش مقاله در نود و چهار باب و در موضوعات زیر است :

حب‌ها ونیروی دانه‌ها (بقول) و خیار و میوه‌ها وگوشتها و شیرها و ماهی‌ها وچربیها وآشامیدنیها و شیره‌ها و مرباها وسرکه و شیرینی‌ها و نمکها وگلها وخواص لباسها و ادویه مفرده وگیاههای طبی وصمغها و مواد مأخوذه اززمین وصدفها ودود و خاکستر و زاجها و طین‌مختوم[1] و نگاهداری و اصلاح داروها و نیروی داروهای مسهل و اصلاح آنها و فوائد طبی گوشت و اعضاء چهارپایان و پرندگان و حشرات و هوام وگزندگان و خزندگان ـ سموم[2] حیوانات ودرمان آنها ـ ادویه مرکبه و تریاقها[3] وقرص‌ها وگردهای هضمی (جوارشات) وداروهای مسهل مرکب‌وشربتها و نوشیدن شیر و مرهمها.

۱ـ Terre sigillée = Terra sigillata = گل مختوم

۲ـ Poisons

۳ـ Thériaque

شرح تریاق بعداً بیاید .

نوع هفتم کتاب مشتمل برچهارمقاله درپنجاه وپنج باب درموضوعات زیراست:

در بدنهای مختلف آدمی و آبها و بادها[1] و شهرها و محل سکونت و نیروی آنها - آبهای سرد - تأثیر هوا دربدن - سلامت وبیماری درفصول مختلفه - رد بر کسانی که طب را باطل میدانند - نیروی آتش و برف و خواص قسمتهای مأخوذ ازنباتات و اشیاء - مزاجهای حیوان و آب و بعضی درختان و نقل قصه ها و حکایات چندی ازپزشکان وحیله های آنها - افلاك وستارگان نورانی وخلقت آنها - حرکات کواکب و نور آنها - گردی فلك و زمین و دریا و عظمت و ابعاد کواکب و اجرام - نظرات هندیان و مطالب مأخوذه ازکتب هندی درمورد طب و اجزاء آن و جنس واخلاط و سلامتی و آبها و خوردنیها و آشامیدنیها و تقدیم و تأخیر غذاها و شراب وشیرها و دلائل بیماریها و مراتب و اوقات و درمان آنها و سکسکه و سرفه و عطسه و تبها وعلامات و درمان آنها و اخراج خون و حبس آن و طول عمر و سرعت مرك وارواح انسانی و داروهای مسهل و مقی و داروهای مرکب.

باب سی و پنجم از نوع هفتم کتاب تحت عنوان: «من کتب امراة هندیه فی‌تنقیةالوجه و علاج فم‌الرحم» است که میرساند این باب و ابواب بالا از نظرات هندیان اقتباس گردیده است.

جمعاً کتاب در هفت نوع و سی‌مقاله و سیصد و شصت و هشت باب میباشد، همانطور که ابن‌الندیم و ابن‌ابی‌اصیبعه بدان درکتابهای خود اشاره کرده‌اند.

چنانکه ازابواب کتاب فردوس‌الحکمه مستفاد میگردد کتاب یك دوره کامل طب و درمان و بهداشت است که چون از اولین کتب طبی اسلامی است، نظرات قدما درآن بسیارمنعکس گردیده وغیر ازعوامل مولد بیماریها عوامل خارجی ونظرات مکتب مرو وهند (مقصود طب هندی است) درآن آمده، مخصوصاً از اثرمکتب هندی

۱- چنانکه قبلا آمد ابقراط راکتابی درباب هواها وآبها و شهرها میباشد. این قسمت ازکتاب فردوس‌الحکمه تقریباً بمانندکتاب تالیفی ابقراط است.

درآن زیاد مشاهده میشود (چه مستقیم و چه غیر مستقیم). از آن گذشته در کتاب فردوس الحکمه از فلسفه و حکمت و حتی نجوم وهیئت مطالبی آمده ومطالب کتاب از این علوم متأثر بوده است.

چنین بنظر میرسد که فردوس الحکمه (و مولفات دیگر طبی طبری) که طلیعه (یا یکی ازطلیعه های) کتب تألیفی طبی است، علاوه برآنکه ازمعارف مکاتب مذکور دربالا مقتبساتی داشته ودر مورد رابطه بین حکمت و فلسفه از یک طرف و طب از طرف دیگر در آن مطالب مهم مشاهده میشود و مخصوصاً از طب هندی در کتاب موضوعات پزشکی وجود دارد.

بطور خلاصه فردوس الحکمه یکی از مبانی و طلیعه معتبر مشی تألیف کتب طبی در تمدن اسلامی است، که بعدها بسیاری از مؤلفان بشیوه و رسم کتاب مؤلفات خود را منظم ساخته‌اند، منتهی آنکه کتاب نضج کامل نیافته، بلکه باید گفت در حال نضج بوده است.

۲ـ «کتاب الدین والدوله» که بسال ۱۹۲۳ میلادی درشهرمنچسترازشهرهای انگلستان بسعی‌واهتمام‌منگانا[1] از روی نسخه کتابخانه «جون‌ریلاند»[2] وایضاً بسال ۱۳۴۲ هجری قمری (مطابق سال ۱۹۲۳ میلادی) درچاپخانه آلمقتطف درمصربچاپ رسیده است.

این کتاب در یکصد و چهل وچهار صفحه بقطع وزیری و حاشیه‌دار میباشد، که در پشت جلد آن چنین چاپ شده است:

«کتاب الدین والدوله فی اثبات نبوة النبی محمد صلی‌الله علیه و سلم ـ تألیف علی‌بن ربن الطبری و ساعده فیه جعفرالامام المتوکل علی‌الله امیرالمومنین (۲۳۲ ـ ۲۴۷ هـ.) . ایضاً درپشت جلد دیگر همین مطالب را بزبان انگلیسی دارد؛

۳ـ «تحفة الملوک»؛

1- A. Mingana, D.D. 2- John Rylands Library

۴- کتاب «کناش الحضره» ؛

۵- کتاب «منافع الادویه و الاطعمه (والاشربه؟) والعقاقیر» ؛

۶- کتاب «عرفان الحیاة» ؛

۷- کتاب «حفظ الصحه» ؛

۸- کتاب «فی الرقی» ؛

۹- کتاب «فی الحجامه» ؛

۱۰- «کتاب فی الامثال و الادب علی مذاهب الفرس والروم و العرب» ؛

۱۱- «کتاب عرفان المیاه» ؛

۱۲- «کتاب فی ترتیب الاغذیه» وچند اثر دیگر.

۳- ابوبکر محمد زکریای رازی

(رازی)

متولد غره شعبان ۲۵۱ هجری مطابق ۲۷ اوت ۸۶۵ میلادی و متوفی در پنجم شعبان ۳۱۳ هجری مطابق ۱۵ اکتبر ۹۲۵ میلادی (بروایت ابوریحان بیرونی)

قبل از آنکه بشرح حال و مقام علمی و طبی وفلسفی و کیمیاوی رازی پزشک و شیمیست و فیلسوف بزرگ ایرانی بپردازیم، توجه خوانندگان این کتاب را به نکته اساسی زیر متوجه می کنیم که :

درحقیقت باید قسمتی از کتاب را برای این پزشک عالیشأن ایرانی اختصاص دهیم . بشرح ایضاً در باره اهوازی و ابن سینا وگرگانی و بعضی از پزشکان نامدار ایرانی و اسلامی نیز باید قسمتهائی از کتاب را اختصاص داد . اما از نظر آنکه شرح حال و مقام عده‌ای از پزشکان ضمن دوران تألیف وتصنیف کتب طبی در

تمدن اسلام و ایران است ، چنین صلاح دانستیم که شرح حال و مقام علمی همه آنهارا درقسمت پنجم متذکر گردیم، که از اصل تقسیم وطبقه‌بندی مذکور در کتاب منحرف نشده باشیم.

اکنـــــــون به‌شرح‌حال ومقام‌علمی وپزشکی وآثار ومؤلفات‌رازی میپردازیم.

الف ـ نام ونسب ـ رازی نامش محمد و نام پدرش زکریا وکنیه‌اش ابوبکر است. جمیع مورخان ویرا محمدبن زکریای رازی درکتب خود آورده‌اند ، یا بهتر بیان داریم ، محمد فرزند زکریای رازی.

ابوریحان در مقدمه رساله‌ای که برای فهرست کتابهای رازی تألیف کرده او را «ابوبکر محمدبن زکریابن یحیی‌الرازی»[1] نام برده است.

اروپائیان ویرا « رازس »[2] و« الرازی »[3] وگاهی درکتب خود « محمدبن زکریای رازی »[4] آورده‌اند و علت این وجه تسمیه مأخوذ از کلمه رازی (منسوب

---

۱ ـ ابوریحان محمدبن احمدالبیرونی فیلسوف وریاضی دان مشهور(متولد سوم ذی‌حجه سال ۳۶۲ هجری مطابق بیست و هفتم ژوئن ۹۷۴ میلادی در خوارزم و متوفی در دوم رجب سال ۴۴۰ هجری مطابق دوازدهم دسامبر ۱۰۴۸ میلادی در غزنین) . ویرا مؤلفات بسیار پر ارزش و عالیشانی است که مهمترین آنها عبارتند از: «کتاب التفهیم فی اوائل صناعة التنجیم» وکتاب «ماللهند» ، ایضاً ویرافهرستی ازکتابهای تألیفی وآثاررازی است که بسال ۱۹۳۶ توسط پاول کراوس آلمانی (Paul Kraus) درپاریس تحت عنوان «رساله للبیرونی لفهرست کتب محمدبن زکریاءالرازی» (Epitre de Béruni Contenant le Repertoire des Ouvrages de Muhammad B. Zakariya Ar-Razi) در مطبعه شرقی «القلم» بچاپ رسیده است.

(برای اطلاع بیشتر درباره ابوریحان بیرونی و مؤلفات و آثار وی رجوع شود به مولفات آقای اکبر داناسرشت).

۲ ـ Rhazès = Razi = Razès

۳ ـ Er-Razi = El-Razi = Ar-Razi

۴ ـ Muhammad B. Zauariya, Ar-Razi

به ری)[1] میباشد .

در باره تاریخ تولد و وفات وی مورخان شرق و غرب و صاحبان تذکره را اختلاف است و عقاید ونظرات آنان بایکدیگر مختلف مثلاً مؤلف «قاموس الاعلام ترکی»[2] درجلد اول چاپ ۱۳۱۶ هجری تاریخ ولادت وی‌را ۲۴۰ هجری (مطابق ۸۵۴/۵ میلادی) و در لاروس بزرک[3] وفرهنگ تاریخ و جغرافیا[4] تألیف بسویه در فصل رازی ۸۵۰ میلادی (مطابق ۲۳۵/۶ هجری) و در دائرةالمعارف انگلیسی[5] و دائرةالمعارف‌اسلامی[6] سال ۸۶۴ میلادی (مطابق ۲۴۹/۵۰ هجری) ودرکتاب «زندگی علمای مشهور»[7] سال ۸۴۰ میلادی (مطابق ۲۲۶ هجری) ذکر شده‌است.

اما ابوریحان بیرونی دانشمند و محقق بزرک صراحةً تاریخ تولد و وفات ویرا بدین نحو متذکر گردیده است :

«. . . . وقدکان مولده بالری لغرة شعبان سنه احدی و خمسین مائتین . . . . . . وتوفی بالری لخمس مضت من شعبان سنه ۳۱۳ و قد استوفی من السنین القمریه اثنین وستین‌سنه وخمسه‌ایام ویکون بالشمسیه ستین‌سنه وشهرین ویوماً . . .» .

آنچه که از نظردقت تاریخی صحیح بنظرمیرسد گفته ابوریحان بیرونی میباشد،

۱– Ragae = Rey = Rei

نام ری در اوستا و توراة آمده است. ری چنانکه در اوستا آمده سوم شهر از دوازده شهری است که اهورا مزدا آنرا خلق کرده و در زمان رازی دارای مدارس و مکاتب علمی بوده که درآنها فلسفه و طب ونجوم و سایر علوم تدریس می گردیده است.

۲– ش . سامی بیک - چاپ اسلامبول ۱۳۱۶ هجری.

۳– Grand Larousse – Paris 1932

٤– Dictionnaire universel d'Histoire et de Géographie – M. N. Bouillet-Paris 1895

٥– Encyclopœdica Britannica–London–1929

٦– Encyclopedie de l'Islam–Paris 1936

۷– Vies des Savants Illnstres– L. Figuier–Paris 1883

بدلیل آنکه دانشمندی بزرك بمانندابوریحان فهرستی از کتب دانشمند بزرك دیگری بمانند رازی تألیف کرده وچون خودوی(ابوریحان) ریاضی‌دان بود با دقت نظر روز و تاریخ تولد و وفات رازی را متذکر گردیده ، مضافاً بدانکه سن وی را به سال قمری



شکل ۲۳ ـ یک تصویر خیالی از رازی

شصت و دو سال و پنج روز و به‌سال‌شمسی شصت سال و دو ماه ویک روز به‌حساب دقیق آورده است.

پدر رازی زکریا اصولاً معلوم نیست اهل علم و معرفت بوده که فرزندش محمد را برای تحصیل فرستاده باشد ، بلکه بیشتر بنظر میرسد بمناسبت شغلی که

داشته ویرا به کسب و کار (یعنی زرگری) مشغول کرده است.

لئون آفریقائی[1] را عقیده آن است که پدر رازی تاجر بود.

آنچه که از خلال صحائف تواریخ و تذکره‌ها (که مجال ذکر همه آنها در این مقال نیست) بنظرمیرسد، زکریا مایل بوده که پسربه کسب و کار مشغول گردد، ولی محمد اعراض می کند و از قرائن چنین مستفاد میگردد، که رازی پدر را در جوانی از دست داده است. حال محمد چند ساله بوده وپدر فوت می کند، نمی‌توان بطور صحیح و دقیق تاریخی برای آن قائل گردید؟

بهرحال چه محمد درجوانی پدر را از دست داده باشد و چه پدر مایل بوده که پسر به کسب و کار مشغول گردد، رازی درپی‌تحصیل و کسب معلومات‌زمان میرود، منتهی ابتدای کار از کسب و کار پدر به زرگـــری (صیرفی) میکردد، بااین‌تفاوت که‌ذوق‌خودرا دراین‌حرفه‌بنحوی بسیارشایسته که دنباله آن کیمیا گری وشیمی باشد بمنصه ظهور و بروز می گذارد.

ابوریحان بیرونی نامی از جد رازی بنام «یحیی» ذکر کرده و این مطلب میرساند که نظر وی (ابوریحان) برسایرنظرات درباره تاریخ تولد و وفات رازی وآثار و مولفات وی از جمیع مورخان صحیح ترباشد و اگر درطی شرح حال ومقام رازی به عقاید سایر مورخان و تذکره نویسان برمیخوریم، بنظرمیرسد نظر ابوریحان صحیح تر است، منتهی از نظر قدمت زمانی گفته ابن الندیم صاحب «الفهرست» نیز بی اعتبار نمی‌باشد.

ب ـ دوران تلمذ رازی ـ آنچه که معروف است و بظن قوی نزدیک به یقین میتوان این مطلب‌را قابل قبول دانست آنکه، رازی تحصیل مرتب و منظم چه در کودکی و چه در نوجوانی ننموده و معلوم نیست تحصیل وی درعلوم بچه شکل و بچه نحو بوده واز چه رشته شروع کرده وچه افکاری داشته و اقلاً دوران کودکی

---

۱ – Léon l'Africain

و نوجوانی (یا قسمتی ازنوجوانی) را بچه‌ترتیب می‌گذرانده است؟ وگذشته از آن طبق قرائن و اسارات،گفته بعضی از مورخان درکار زرگری و سروکار با بوته کیمیا وی باپدر شریک بوده، اصولاً نزد چه شخصی ویا چه اشخاص به تحصیل این علم پرداخته است.

ری درآن‌زمان یکی ازمراکز علمی‌دوران‌بود وچنین بنظرمیرسد باوجودمکاتب‌ومساجدوحلقه های درسی‌برای آموختن‌علوم ودروس عربی درهای‌دانش‌برای رازی باز و مهیا بوده است.

معروف است که وی در جوانی گاهی‌شعرمیگفته،ولی‌اشعار فراوانی از وی دیده نشده وچنین شهرت‌دارد، که در روزگارجوانی



شکل ۲۴ - یک تصویر خیالی از رازی

عودمی نواخته و اشتیاق فوق‌العاده برای فراگرفتن دانش نداشته و بی آنها بسر میبرده است.

اما پس ازگذراندن دوران کودکی به کسب علوم متوجه گردید و استادان وی را درعلوم (طب وفلسفه وشیمی وطبیعی) مورخان وتذکره نویسان به‌اشخاصی نسبت داده‌اند.

حال باید دانست که رازی آموختن علوم را از چه شعبه شروع کرده ؟ و آن شعبه چه‌بوده است؟ این مطلب روشن نیست. فقط میتوان گفت که‌وی به‌نواختن عود

وسرودن اشعار وآموختن عربی (زبان‌علمی دوران) اشتغال ورزیده است. موضوع بالا گفته اغلب مورخان است ، اما چون صیت شهرت رازی بیشتر در طب بوده ، بدین جهت مورخان در کتب خود آموختن این علم را درسنین سی یا سی و پنج یا سی ونه و یا چهل دانسته‌اند (برخی بیست) .

منجمله اول دفعه سلیمان بن حسان معروف به ابن جلجل اندلسی[1] چنین گوید: محمد زکریا در دوران جوانی عود می‌نواخته و آواز میخوانده . پس از آنکه خط عذارش دمید بخود گفت : آوازیکه از بین شارب و ریش بیرون آید نیکو نیست . از این جهت از آن منصرف و بطرف فلسفه وطب وکیمیا رفت ، تا آنکه پیشوای این دانش گردید. پس از ابن جلجل دیگران نیزگفته او را تکرار کرده اند .

جمال‌الدین قفطی درکتاب «اخبار العلماء باخبار الحکماء» چنین مینگارد : «... وکان فی‌ابتدا امره یضرب بالعودثم ترك ذلك..».

ایضاً در دائرة المعارف عربی[2] چنین آمده است : «هوابوبکر محمدبن زکریا الرازی طبیب المشهورکان فی مبدا امره مغنیاً ...».

غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون معروف به ابن‌العبری[3] درکتاب تألیفی خود

۱- ابن جلجل - ابوداود سلیمان بن حسان طبیب اندلسی- مولف کتاب «طبقات‌الاطباء و الحکماء» (تألیف درحدود سال ۳۷۷ هجری مطابق ۹۸۷ر۸ میلادی) است که در آن شرح حال و مقام و آثارعده‌ای از حکماء واطباء را تحت نه طبقه تا سال بالا برشته تحریر در آورده و سند معتبری است . این کتاب بسال ۱۹۰۰ میلادی بسعی و اهتمام « فوادسید » درقاهره بچاپ رسیده است.

(Les Générations des Médecins et des Sages)

۲- دائرة المعارف القرن العشرین- الرابع عشر- تألیف محمد فرید و جدی چاپ بیروت ۱۳٤۲ هجری مطابق ۱۹۲٤ میلادی .

۱- ابوالفرج غریغو ریوس مسیحی‌مورخ وطبیب‌مشهور (۶۲۳-۶۸۵ هجری = ۱۲۲۶- ۱۲۸۶ میلادی) متولد درملطیه (Malatia) ازتوابع دیار بکرو مولف‌قریب‌سی‌جلد کتاب در طب و هیئت و مذهب وتاریخ است که مهمترین آنها «مختصرالدول» میباشد. این کتاب بسال ۱۸۹۰ میلادی در بیروت بچاپ رسیده است.

«مختصرالدول» چنین آورده است: «. . . وکان فی ابتداء امره یضرب بالعود ثم ترک ذلک و اقبل علی تعلم الفلسفه فنال منها کثیراً و الف کتباً کثیره اکثر هافی صناعة الطب. . . .».

موضوع بالا یعنی مطلب ابن جلجل توسط مورخان و تذکره نویسان دنبال گردیده، که اغلب آنان بهمان نحوکه اول دفعه ابن جلجل ازآن یاد کرده، در کتب مورخان تکرار شده است.





شکل ۲۵ و ۲٦ ـ دوتصویر خیالی از رازی

اما ابن ابی‌اصیبعه درکتاب«عیون الانباء» آورده است که: رازی هنگامی که ببغداد آمد سی و چند ساله و از کوچکی عاشق علوم عقلیه بود و بآن علوم و به ادب سرگرم و شعر هم میگفت و علم طب را در بزرگی تحصیل کرد و معلم او در این علم علی‌بن ربن‌طبری بود.

پاره‌ای از مورخان مغرب زمین که شرح زندگی رازی را نگاشته‌اند بمانند لئون آفریقائی عقیده آن‌است، که رازی در کودکی و جوانی به‌تحصیل درمدارس ری پرداخته و مقدمات از قبیل خواندن و نوشتن و حساب‌را فرا گرفته و هر قدر پدر او را به تجارت و داد وستد اصرار میکند ، وی بدان توجه نکرده و به‌نواختن عود وغنا میپردازد . ولی اصولاً چطور میتوان قبول کرد مردی باهوش و نبوغ کم‌نظیر توانسته‌است ، آرام وساکت باشد . بدین مناسبت نویسندگان و مورخان مغرب زمین را عقیده آن است که رازی‌علوم غیر طبی‌را قبل از طب آموخته است . چنانکه در دائرة‌المعارف اسلامی در فصل رازی آمده که رازی تحصیلات ریاضی و فلسفه و نجوم و ادب را در ری آموخته و ممکن‌است درحین آموختن آنها به‌شیمی نیزاشتغال داشته است .

پرفسور ادوار برون در کتاب «طب اسلامی» نیز برهمین عقیده میباشد .

بهرحال آنچه که‌محقق‌است آنکه‌رازی طب‌را درسنین بالا آموخته وچنانکه‌آمد بگفته برخی دربیست‌ودسته‌ای درسی‌وپاره‌ای درسی‌وپنج وعده‌ای درسی‌ونه‌ویاچهل سالگی بجانب‌طب گرویده‌است وتحصیل یا بهتربیان داریم اشتغال به کار زرگری‌قبل ازتحصیل سایر علوم و طب میباشد و از آن گذشته بین زرگری وصنعت کیمیا فاصله‌ای وجود داشته است . دلیل این امر ناراحت شدن چشم رازی از دود ودم بوته کیمیاگری بود ، که برای درمان چشم و ناراحتی حاصل از کار کیمیاگری از طبیب چشم استمداد می‌طلبد . آنگاه‌که رازی برای درمان چشم و ناراحتی آن به‌طبیب مراجعه می کند و طبیب از وی پانصد دینار حق‌المعالجه می‌خواهد و آنرا پرداخت نکرده، در میبابد که کیمیای بزرك و حقیقی آن نیست که او باآن سروکار دارد ، بلکه علم طب میباشد .

لوئی فیگیه[1] را در کتاب «زندگی علمای مشهور»[2] عقیده آن است که رازی

۱– Louis Figuier ۲– Vies des savants illustres-Paris 1883

در بیست سالگی نواختن عود را کنار گذارده و به جانب فلسفه و طبیعیات و اخلاق وطب رفته است.

این قول اگر تولد رازی را طبق گفته بیرونی بدانیم صحیح بنظر میرسد، ولی مورخان وتذکره‌نویسان آموختن طب‌را درباره رازی صریحاً درسنین بالا متذکر گردیده‌اند .

ابن ابی اصیبعه گوید : رازی دانش پزشکی را در بزرگی فرا گرفته است .

ابن خلکان[1] در جلد دوم کتاب خود بنام «وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان» گوید : « . . . انه لماشرع فیه کان قد جاوز الاربعین سنه من‌العمر. . . » .

محمد فرید وجدی در دائرةالمعارف القرن العشرین چنین آورده است : «ومن عجیب امرهذاالنابغه انه اشتغل بالطب بعد ما جاوزالاربعین وجد حتی صار علماً مشار الیه بالبنان» .

شاید موضوع بالا یعنی ابتدای تحصیل طب رازی برای بعضی ازخوانندگان کتاب مطلبی ساده و پیش پا افتاده بنظر رسد . امـا از نظر آنکه شرح حال رازی کمی تاریک (برخلاف شرح حال ابن سینا) است واینکه رازی در بزرگی به تحصیل طب پرداخته چه شده است که دراندك زمان (بعداً خواهیم دید) شهرت کم‌نظیری درطب و طبابت یافته است؟ این مطلب از موضوعاتی است که برای عده زیادی از مورخان و محققان تاریخ طب تقریباً مجهول مانده است . وآیا درطول مدت چند سال بچه نحوتحصیل طب کرده ؟ وباز طی‌مدت کم دراین‌علم ودرمان بیماران تبحری کم‌نظیریافته ؟ واینکه باز دراندك‌زمان توانسته دربغداد و ری طبیبی کم‌نظیر گردد

۱- قاضی‌القضاة شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن‌محمدبن ابراهیم بن ابی‌بکربن‌خلکان البرمکی الاربلی الشافعی (۶۰۸-۶۸۱ هجری = ۱۲۱۱-۱۲۸۲ میلادی) صاحب تألیف مفیدی است بنام «وفیات‌الاعیان و انباء ابناء الزمان» که درشرح حال علماء و حکماء و فلاسفه و رجال(به‌ترتیب حروف تهجی) میباشد. این کتاب بسال ۱۸۴۲ میلادی توسط M. de Slane به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.

تا آنجا که طبابت دو شهر بزرك مثل ری و بغداد را مسخر خود کنند ؟ و بسیاری موضوعات دیگر که ضمن شرح حال و مقام استاد خواهد آمد که در فرصت و زمان کم توانسته است اینهمه تألیف و آثار کم نظیر (بلکه در بعضی قسمتها بی نظیر) از خود بیاد گذارده بچه کیفیت بوده است ؟ اینها سوالاتی است که باید باز هم دنبال شود تا حق مطلب درباره این دانشمند ادا گردد .



شکل ۲۷ - یك تصویر خیالی از رازی

اما رازی تحصیل علم شیمی (کیمیا) را آنچه که محقق است قبل از تحصیل طب فرا گرفته ، منتهی معلوم نیست نزد چه شخص و یا چه اشخاصی آنرا آموخته است ؟ تنها مطلبی که میتوان بدان اطمینان داشت، آنکه رازی نزد پدر که بکار زرگری

می‌پرداخته توانسته‌است اطلاعاتی درباب علم شیمی (بمیزان خدمت درکارزرگری) از نظر حرفه پدرکسب نماید وآنچه که بعداً آموخته و توفیق پیدا کردن سواد چندی درشیمی برایش حاصل گردیده ، در خلال تفحصات و تجسسات وی صورت گرفته و معلوم نیست استاد اولی وی در شیمی که بوده و چه کسی ویرا هدایت می‌کرده‌است؟ مطلبی که محقق‌است آنکه‌اولین هادی وراهنمای وی دراین علم پدر بوده و اگر دیگران هم بوی کمک کرده‌اند بر ما مجهول است.

باری آنچه محقق است رازی مقدمات شیمی را (بهر صورت و شکلی که بوده) قبل از طب فراگرفته و احتمال دارد پس از مراجعه به کحال برای ناراحتی چشم به طب متوجه گردیده ، اما معلوم نیست مقدمات طب را در ری شروع کرده باشد . تنها مطلبی که میتوان گفت آنکه بطورکلی رازی طب را دربغداد آموخته است وغریب آنکه استاد یا استادانش در علم طب هم محققاً معلوم نیست. فقط از قرائن و امارات و تطبیق زمان میتوان گفت که رازی طب را در بغداد تعلیم یافته است .

پ ـ استادان رازی ـ چنانکه آمد اصولاً این‌مطلب بطور تحقیق که‌استادان رازی درکیمیا و طب و فلسفه وسایر علوم کی و چه کسان بوده‌اند ، **روشن نیست.**

بموجب گفته بعضی از تذکره نویسان بمانند ابن‌الندیم[1] استاد رازی را در

۱ــ محمدبن اسحق مکنی به ابن‌الندیم (ابوالفتح ـ ابوالفرج) متولد بسال ۲۹۷ هجری‌مطابق ۱۰ر۹۰۹ میلادی دربغداد ومتوفی‌بسال ۳۸۵ هجری‌مطابق ۹۹۵ میلادی‌صاحب تألیف مفیدی‌است بنام «الفهرست» یا «فهرس‌العلوم» که درآن از فنون وعلوم مختلفه بمانند لغت و مذهب و نحو واخبار وآداب و سیر و انساب و ترسل و شعر وکلام وفقه وفلسفه و طب وکیمیا و دانشمندان این فنون و علوم را باشرح حال وکتب و مصنفاتشان از دوران قدیم تا زمان خود را برشته تألیف درآورده است . این کتاب درمصر و لیپزیک بسالهای ۱۳٤۸ هجری و ۱۸۷۱ میلادی و ترجمه آن به پارسی بسال ۱۳٤۳ شمسی توسط مرحوم . رضا تجدد بچاپ رسیده است.

فلسفه بلخی (ابوزید بلخی)[1] میداند که معاصر وی بوده و رساله‌ای هم بنام اونوشته که دلیل برارتباط وپیوستگی میان آنهابوده است[2]. ابن الندیم در وصف بلخی گوید:



شکل ۲۸ - تصویر خیالی از جابربن حیان (نقل از مطبوعات پاکستان)

«که وی جهانگردی بود که در کشورها بسیاحت می پرداخت. وی بفلسفه وعلوم قدیمه آشنائی کامل داشت». چنین مطلبی باوضع ابوزید بلخی بسیار مشابه است.

ایضاً رازی بنقل ازابن الندیم در کتابهای خود درباره تبدیل اجسام بـه طلا و نقره گوید: «استاد ما ابوموسی جابر ابن حیان[3] گفت»، «قال استادنا جابربن حیان»[4].

این مطلب کـه استاد رازی در کیمیا (وطلسمات) جابربن حیان است در بعضی از تواریخ آمده است . منجمله صاحب « ریاض العلماء» پس ازشرح حال جابر گوید : سلمة بن احمد مجریطی (مدریدی - مادریدی) در کتاب «غایة الحکم» که درباره تبحر واستادی

۱- ابوزید احمدبن سهل بلخی که شیعی مذهب بود (متوفی بسال ۳۲۲ هجری مطابق با ۹۴۳/٤ میلادی). وی ازاهل بلخ بود وباطراف واکناف و شهرها بسیار مسافرت می کرد و به فلسفه وعلوم قدیم معرفتی کامل داشت.

۲- فهرست ابن الندیم صفحه ٤۱٦ .

۳- جابربن حیان بن عبدالله الصوفی الکوفی الطرطوسی (طوسی) = (Geber = Giaber = Yeber) از شاگردان واصحاب امام جعفر صادق(ع) بود. ویرا تألیف بسیاری در صنعت کیمیاست. وی بقولی بسال ۱٦۰ که بنظر معتبرتر میرسد و بقول دیگر ۲۰۰ هجری مطابق با سالهای۷۷٦/۷ و ۸۱٦/۱۵ میلادی درگذشته است. درباره جابر درفصل مربوط به‌شیمی (کیمیا) رازی بعداً بتفصیل خواهیم پرداخت.

٤- فهرست ابن الندیم صفحه ٤۱۹ .

رازی درعلوم طلسمات وامثال آن مطالبی ذکر می کند، گوید: «استاد علی‌الاطلاق شیخ اجل ابوموسی جابربن حیان صوفی است...».

مطلب بالا میرساندکه بمناسبت قدمت جابربن حیان درعلم شیمی ، رازی‌وی را استاد خطاب کرده است والاجابرکه قبل از تولد رازی وفات یافته ، نمی‌توانسته استاد مستقیم رازی باشد ، بلکه بایدگفت از نظر قدمت و اینکه رازی از کتب وی استفاده کرده ویرا استاد خطاب کرده است.

ابن ابی‌اصیبعه در«عیون‌الابنا» گوید :که رازی در اوائل امر بعلم «سیمیا»[1]



شکل ۲۹ – تصویری‌خیالی‌ازجابربن حیان که‌به کیما گری مشغول است

(نقل ازکتاب دکتر سلیم عمار ـ چاپ تونس)

۱ـ ازعلوم خفیه در صنعت کیمیاست . «علم طلسم که ازآن انتقال روح در بدن دیگرکنند و بهرشکل که‌خواهند درآیند و چیزهای موهوم در نظر آرند که در حقیقت وجود آنها نباشد (ازفرهنگ آنآند راج).

و «لیمیا»[1] مشغول بود. وازقول رازی نقل می کند که رازی را عقیده آن بوده که: «من فردی را فیلسوف میدانم که صنعت کیمیا بداند، چراکه از این طریق میتواند ازکسب مال دنیوی بی‌نیاز گردد ودیگرچشم داشتی بآنچه دردست مردم است نداشته باشد»[2].

درباره استاد یا استادان رازی در علم طب آنچه که معروف است:

آنکه وی طب را نزد علی‌بن ربن‌طبری آموخته است. این موضوع در کتب عموم مورخان آمده است و صحیح بنظر نمی‌رسد.

جمال‌الدین القفطی[3] درکتاب تألیفی خود بنام «اخبارالعلماء باخبارالحکماء» گوید: «علی‌بن ربن الطبری الطبیب فاضل فی صناعة الطب .... فقرء علیه محمدبن زکریا الرازی و استفادمنه علماً کثیراً».

ایضاً ابن ابی اصیبعه[4] در عیون‌الابنا و قاضی ابوالقاسم صاعدبن احمد معروف

---

۱ - لیمیا نیز یکی از علوم خفیه است (کیمیا و لیمیا و سیمیا)

۲ - عیون‌الابناء ج ۲ صفحه ۳۵۰

۳- علی‌بن یوسف‌بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی بن احمد بن اسحق بن محمد ربیعة‌الشیبانی القفطی(۵۶۳-۶۴۶ هجری قمری مطابق ۱۱۶۷/۸ و ۱۲۴۸/۹ میلادی)اصلش ازقفط(مصر) است. ویرا مولفات چندی‌است که مهمترین آنهاکتاب «اخبار العلماء باخبارالحکماء» میباشد که شرح حال و مقام و آثار حکماء و فلاسفه و اطباء را ازدوران قدیم بترتیب حروف تهجی تا زمان حیات خودنگاشته است. این کتاب بسال ۱۳۲۶ هجری مطابق با ۱۹۰۸ میلادی در مصر وایضاً در لیپزیک به چاپ رسیده است.

٤- احمدبن قاسم ملقب به‌شیخ موفق‌الدین ومکنی به ابوالعباس ومشهور به ابن‌ابی‌اصیبعه (۶۰۰-۶۶۸ هجری مطابق ۱۲۰۳/٤-۱۲۶۹/۷۰ میلادی) صاحب مولفات چندی درطب و تاریخ است، که مهمترین آنها «عیون‌الابناء فی‌طبقات‌الاطباء» است - این کتاب در مصر و دو مرتبه در بیروت بچاپ رسیده است.

به ابن صاعد اندلسی[1] در کتاب «طبقات الامم» وابن خلکان درکتاب «وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان» ودیگران مطلب بالا راستذکر گردیده‌اند.

این مطلب صحیح بنظر نمیرسد، چراکه سال وفات علی بن ربن طبری درحدود سنه ۲٤۷ هجری میباشد و با تطبیق سال ولادت رازی که در ۲۵۱ (ویا ۲٤۰؟) هجری بوده، اصولاً تطبیق نمی نماید.

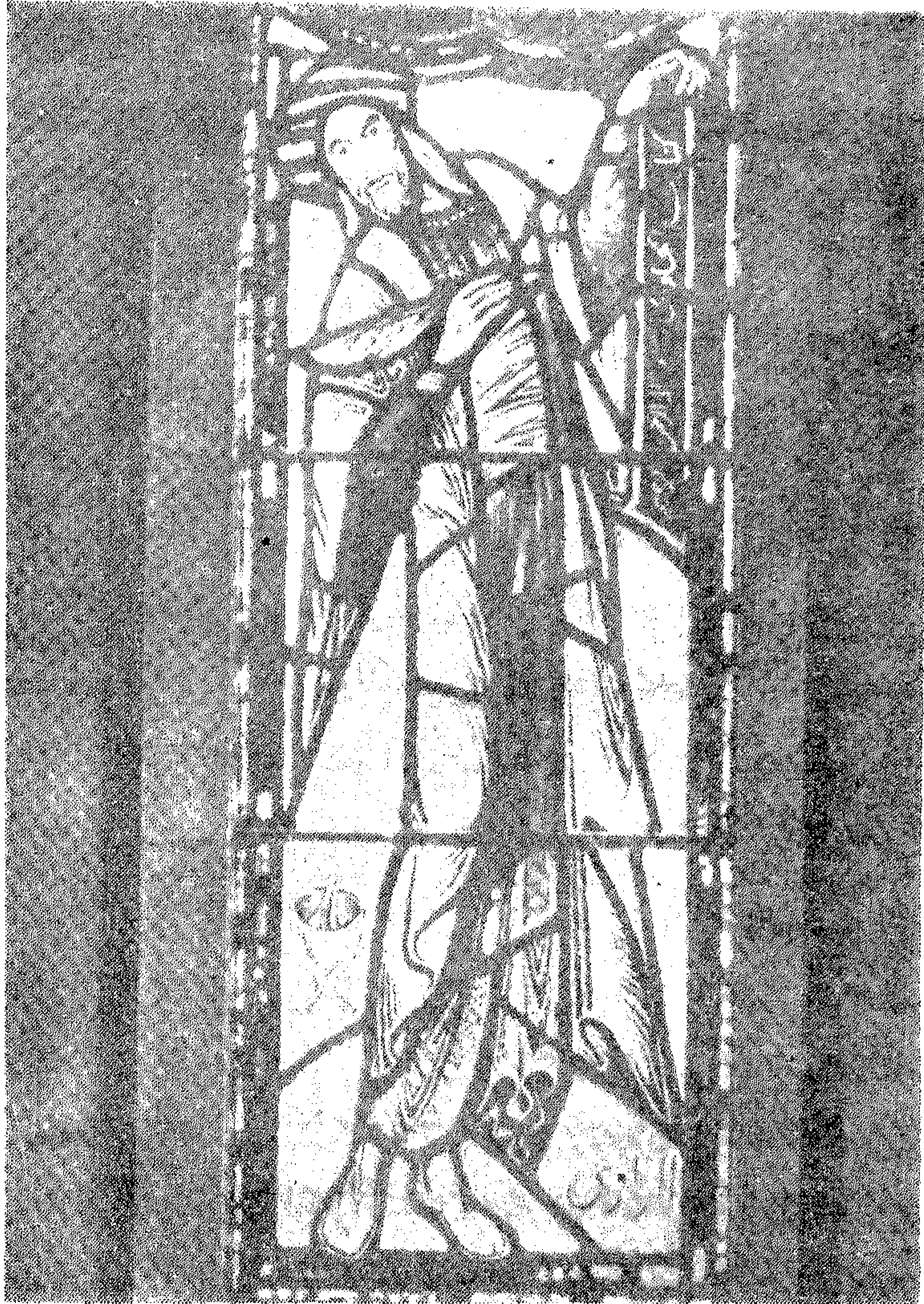
این نکته که علی بن ربن طبری **استاد رازی بوده، ازنظر تطبیق سال وفات وی وسال تولد رازی امکان نداشته است، در دائرة المعارف اسلامی بدان تذکر داده شده و نویسنده شرح حال رازی دراین دائرة المعارف راه صحیح پیموده است.**

مطلب مهم که در این مبحث باید بدان توجه داشت ابتدای تحصیل علم طب برای رازی است. دراین جا این سوال پیش میآید که آیا رازی طب (یامقدمات آنرا) در ری آموخته ویا آنکه اصولاً طب را در بغداد تحصیل کرده است.

آنچه که ازقرائن و امارات وکتب مورخان مستفاد میگردد وتقریباً قطعی بنظر میرسد، آنکه رازی طب را در بغداد آموخته است واین مطلب صحیح بنظر میرسد، چراکه در قرن سوم هجری صیت شهرت بغداد و ترجمه کتابهای طبی و سایر علوم (چنانکه آمد) و تأسیس بیمارستانها وقدرت خلفا دوران و زمان بسیار مناسبی برای آموختن علم طب بود. ازآن گذشته چنانکه درقسمتهای قبل آمد مرکز علمی بغداد که دنباله مرکز علمی و دانشگاه جندیشاپور وجانشین این دانشگاه بود، وضع وموقع بسیار معتبری برای کسب علوم داشت. بنابراین رازی نیز بمانند بسیاری از طالبان علم بدین مرکز روی آورده است.

۱- صاعدبن احمدبن عبدالرحمن بن احمدبن صاعد مکنی به ابوالقاسم ومعروف به ابن صاعد اندلسی (متولد درقرطبه اسپانیا(Cordou = Cordoba)بسال ٤۲۰ هجری مطابق ۱۰۲۹ میلادی ومتوفی به سال ٤٦۲ درطیطله Tolède=Toledo اسپانیا مطابق ۱۰٦۹/۷۰ میلادی). صاحب مولفات چندی (که بعضی ازآنها براثر سوانح از بین رفته) که معروفترین آنها «طبقات الامم» است که بسال ۱۹۱۷ میلادی در بیروت بچاپ رسیده است.

حال باید دانست که تاریخ مسافرت وی به بغداد درچه‌سال انجام یافته‌است؟



شکل ۳۰ ـ تصویری از رازی (ازمطبوعات مصر)

این موضوع هم چندان روشن نیست و قطعاً نمی‌توان گفت در چه سال رازی روانه بغداد گردیده است، تا بتوان اظهار کرد استاد یا استادانش درعلم که وچه کسانی‌بوده‌اند.

ابن ابی اصیبعه درکتاب خود «عیون‌الانباء» از قول ابوسعید زاهد العلماء

مولف کتاب «فی‌البیمارستانات» انگیزه تحصیل رازی را در طب چنین گوید : **وقتی رازی وارد** بیمارستان‌عضدی (چنانکه آمداشتباه است) شد وبتماشا **پرداخت وبمردی** که رئیس داروخانه (شیخ صیدلانی) برخورده رازی از او (داروساز) پرسید اولین کسی که در ابتدا داروها را شناخت چه کسی بود؟ داروساز گفت : اولین داروئی که بدست آمد «حی‌العالم»[1] معروف است واولین شخصی که آنرا پیدا کرد **افلولن** ازنواده‌های اسقلبیوس بود ، بدین معنی که افلولن در بازوی خود ورم تندی داشت که اورا ناراحت‌میکرد . وی‌تصمیم گرفت بر کنار نهری برود . غلامان اورابه کنارنهر بردند . درکنار این نهر گیاهان‌زیادی روئیده‌بود . افلولن دست خودرا بر روی گیاهان گذارد، تا کمی خنک‌شود . چون‌چنین کرد، درددستش کمی آرام گرفت و باین‌جهت دست خود را زیادتر روی **گیاه مزبورگذارده واز آن‌ببعد همه روزه به‌آن محل میآمد** و دستش را روی **آن‌علف میگذارده‌تا آنکه‌پس‌ازمدتی** درد دستش‌رفع شد و ورم آن از بین رفت. چون مردم چنین دیدند، دانستند که این اثر از آن گیاه است و نام آنرا «حی‌العالم» نهادند. این اسم در زبانها باقی ماند. رازی از این امر درعجب‌شد.

باز ابن ابی اصیبعه گوید : مرتبه دیگر که رازی به بیمارستان رفت نوزادی را دید که یک سر و دوصورت‌دارد. ازپزشکان بیمارستان علت‌آنرا پرسید؟ پزشکان سبب را باو گفتند. رازی بازهم بسیار متعجب گردید وازبیمارستان و دیدن‌چیزهای تازه خوشش آمد. بعداً سوالات دیگر درسواد بسیاری کرد وجوابهائی شنید. آنگاه تصمیم گرفت که بدنبال صنعت طب برود تا انکه «جالینوس عرب» شد .

این دو حکایت را ابن ابی اصیبعه در باب علت ورود رازی به علم طب درکتاب‌خود نقل کرده‌است واشتباهی که درباب نام بیمارستانی که بنام «بیمارستان عضدی» ذکر کرده مشهوداست (چنانکه آمد). اما اینکه انگیزه ورود رازی به‌علم

۱ـ ..... فاوانیا = عودالصلب = همیشه‌زنده = همیشه بهار = همیشه جوان = Orpin

طب براثر این موضوع ویادرمان چشمش توسط طبیب (چنانکه آمد) مستبعدنمی باشد.

پرفسور ادوار براون درکتاب «طب اسلامی» گوید: رازی برای سرکشی (دیدن) به بیمارستان بغداد وارد گردید و بایکی از داروسازان مشهور آشنا شد ودر دنبال آن بطرف طب گرائید و بعداً رئیس بیمارستان شد.



شکل ۳۱ ـ رازی در آزمایشگاه (نقل ازکتاب متفکران اسلام ـ لوئی فیگیه)

چنین بنظر میرسد که پرفسور ادوار براون نظربالارا از ابن ابی اصیبعه گرفته، منتهی نام بیمارستان را متذکر گردیده است.

حال که تا اندازه‌ای معلوم گردید که رازی طب را در بغداد آموخته (واگر هم به ظن بسیار ضعیف مقدمات را در ری فراگرفته باشد؟) و مسافرتش به بغداد، معلوم میگردد که این امردرنیمه دوم قرن‌سوم هجری بوده‌است. دراین زمان‌دربغداد عده‌ای از مترجمان و ناقلان علوم و پزشکانی بمانند اسحق بن حنین و ثابت‌بن قره وسرخسی

(احمدبن‌طیب) واسرائیل بن زکریا الطیفوری(طبیب‌فتح بن خاقان) وعبدوس طبیب و غالب (طبیب معتضد خلیفه عباسی) و دیلم (طبیب حسن بن مخلد وزیر معتمد خلیفه عباسی) وشاگردان مکتب‌حنین بودند ، که‌محتمل‌است از آنان کسب‌معلومات کرده‌باشد . بعلاوه ازقرائن‌چنین‌مستفاد میگردد که‌رازی‌بواسطه نبوغی کم‌نظیرازآثار ترجمه شده پزشکان متقدم بمانند ابقراط و جالینوس نیز استفادات کرده است.

مطلب کمی بدرازا کشید ولی از نظر تحقیق درباره چنین استادی کم نظیر حق آن بود که بیشتر موضوع دنبال گردد ، تا در مباحث دیگر درباره مولفات و آثار رازی خدمت بزرك این دانشمند مشهود شود .

اما مطلبی که محققاً روشن و واضح است آنکه ، رازی طب را بیشتر ازجنبه مشاهدات وملاحظات بیمارستانی وباصطلاح بالینی (کلینیکی) آموخته وبدین‌قسمت بیشتر وقت صرف کرده است . این امر از آثار و مولفات وی که بعداً بیاید خواهیم دید .

بیمارستانی که‌رازی‌درآن‌بوده بنظرمیرسد بیمارستان معتضدی است که‌بسیاری از مورخان آنرا بابیمارستان عضدی که زماناً تا سال وفات رازی فاصله زیادی‌داشته اشتباه نموده‌اند . رسالاتی که رازی بنام وزرای معتضد (ابوالقاسم‌عبیداله و قاسم‌بن عبیداله) نگاشته دلیل برآن است که رازی در بیمارستان معتضدی کار میکرده و در بغداد بوده است.

نتیجه‌ای که از بحث بالا میتوان گرفت آنکه رازی طب را مستقیماً تحت نظر استادی نیاموخته ، بلکه بیشتر از تجارب بیمارستانی و مطالعه کتب با نبوغ کم‌نظیری که داشته یاد گرفته که در بغداد مشار بالبنان شده است.

اما استاد یامعلم‌رازی درطبیعیات وسایر علوم بهیچ‌وجه معلوم نیست که‌بوده وباز این‌قسمت از زندگی علمی وی روشن نمی‌باشد ، فقط اشاراتی درکتب‌مورخان دیده میشود، که می‌رساند وی در طبیعیات دستی بسزا داشته‌است.

ابوالفرج بن اهرون معروف به «ابن العبری»[1] صاحب مختصرالدول در باره رازی گوید : «والف کتباً کثیراً اکثر هافی صناعة الطب و سائرهافی معارف الطبیعیه».

در مورد استادان دیگر رازی در علوم و فنون مختلفه بشرح ایضاً نمی‌توان اظهار نظر صریح کرد و در حقیقت این امرهم بمانند بسیاری از موضوعات مربوط به زندگانی استاد تاریک است.

ت ـ شرح مختصری از زندگی ومسافرتهای رازی ـ آنچه که ازخلال صحائف تاریخ مورخان و تذکره نویسان مستفاد میگردد ، آنکه رازی در ری متولد گردیده و در ری دوران کودکی ونوجوانی (یا قسمتی از جوانی) را گذرانده ، سپس چنانکه آمد به بغداد رفته است.

مسافرت وی به بغداد در نیمه دوم قرن سوم هجری انجام یافته ومدت اقامتش دراین شهر بطور قطع معلوم نیست. اما مطلبی که محقق است آنکه رازی در زمان خلافت معتضد خلیفه عباسی (۲۷۹-۲۸۹ هجری) دربغداد بوده و چون کتابهائی برای بزرگان این شهر بمانند ابوالقاسم عبیدالله وزیر معتضد خلیفه و پسرش قاسم بن عبیداله وابوحازم قاضی برشته تحریر درآورده ، بنابراین دراین شهر شهرت داشته و میرساند که وی دردو ان معتضد دربغداد بوده‌است. منتهی بطورقطع معلوم نیست آیا تمام دوران خلافت معتضدرا دراین شهر بوده ویاآنکه قسمتی اززمان وی را (خلیفه) در بغداد میزیسته است.

دراین جا دو مطلب پیش میآید که ذکر آن‌ها برای روشن شدن تاریخ تولد

۱ـ غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون (۶۲۳-۶۸۵ هجری مطابق ۱۲۲۶ - ۱۲۸۶/۷ میلادی) مورخ و طبیب مشهورکه بابن العبری معروف میباشد. وی کیش مسیحی داشته و در ملطیه Malatia (از توابع دیار بکر) متولد گردید . بسال ۶۸۵ در مراغه (پایتخت هلاکو) دیده از جهان بربست . ویرا قریب سی جلد مولفات و مصنفات در طب و هیئت و مذهب و تاریخ وغیره است که از همه‌مهمتر کتاب معروف «مختصرالدول» است. این کتاب شامل تاریخ ملل مشرق و مغرب و مسلمین و مغول میباشد وبسال ۱۸۹۰ در بیروت چاپ شده است.

وشروع به تحصیل طب رازی حائز اهمیت است و آن اینکه : اگر تاریخ تولدرازی را طبق روایت ابوریحان سال ۲۵۱ هجری بگیریم و سال شروع تحصیل طب را برای رازی در سنین سی الی چهل بدانیم با تاریخ اقامت وی در بغداد متناسب نخواهد بود ، مضافاً بدانکه سال ۲۸۱ (برحسب‌آنکه ابتدای تحصیل‌طب رازی‌را درسی سالگی محسوب داریم) ویا سال ۲۹۱ (برحسب آنکه ابتدای تحصیل طب رازی را در چهل سالگی محسوب داریم) بسیار بعید بنظر میرسد، که در مدت بسیار قلیلی‌رازی توانسته‌باشد هم تحصیل طب کند وهم شهرت کم‌نظیر در بغداد یابد، تا آنجاکه مشار بالبنان گردد ، منتهی اگر ابتدای تحصیل را درسی سالگی بدانیم باز از نظر تاریخ (برحسب روایت ابوریحان) مناسب‌تر بنظر میرسد .

ولی اگر تاریخ تولد رازی را قبل از ۲۵۱ هجری بگیریم و تاریخ مسافرت وی را به‌بغداد برای تحصیل طب ولو آنکه چهل ساله بوده بدانیم به‌نظرصحیح تر می‌رسد .

اما نظری دیگرکه فهم آن بذهن نزدیکتراست آنکه ، احتمال زیاد داردکه رازی قبل ازسی سالگی (چنانکه آمد وطبق گفته بعضی از مورخان که دراقلیت میباشند) شروع به تحصیل طب کرده است ، میتوان این نظررا قابل قبول‌دانست، بدلیل آنکه اولاً چون رازی پدر را درجوانی از دست داده و ثانیاً گفته دانشمندی بمانند ابوریحان‌که تاریخ ولادت رازی را بطور دقیق‌ذکرکرده وثالثاً نبوغ و شوق کم‌نظیری‌که در رازی بوده ، میتوان قانع شد (لوفرض‌که تاریخ شروع به‌تحصیل طب را در بزرگی شروع کرده باشد) روایت ابوریحان بی اعتبار نیست . بعلاوه اصولاً معلوم نیست‌که چرا بعضی از مورخان اینقدر درباره زندگی رازی و ابتدای کارش نزد پدر وسر وکارش با بوته زرگری و یا سرودن شعر و نواختن عود راه مبالغه و درعین حال برای چنین دانشمندی تخفیف قائل شده‌اند؟

بدین مناسبت باحتمال قوی وی در سنین قبل ازسی شروع به تحصیل طب

کرده ویاآنکه اگر مبدأ تحصیل را منتهی چهل سالگی قرار دهیم بظن قوی تحصیل طب (یا مقدمات آنرا) در ری آموخته است.

بهرحال منظور از شروح بالا بیشتر برای روشن شدن تاریکیهای زندگی رازی است که مطلب کمی بدرازا کشید.



شکل ۳۲ - یک تصویر خیالی از رازی (از مطبوعات خارجی)

حال متذکر میگردیم: در اینکه رازی مسافرتی ازری ببغداد کرده واین مسافرت برای تحصیل طب بوده در آن شکی نیست، ولی مدت تحصیل و اقامتش در این شهر چند سال بوده بطور قطع نمی‌توان معین کرد، بلکه با اختلاف چند سال میتوان اظهار نظر کرد[1].

آنچه که از صحائف تاریخ مستفاد میگردد آنکه رازی در روزهای آخر خلافت و عمر معتضد و دستور و الزام وی برای درمانش به رازی از یک طرف واینکه رازی ممکن است ازترس شر خلیفه بغداد را ترک کرده باشد و به ری آمده این برگشت باحتمال قوی بین سال های ۲۹۰ الی ۲۹۲ هجری بوده است.

رازی پس از معتضد خلیفه در دوران مکتفی فرزند معتضددرری بوده و با توجه به‌سطور بالا ورود رازی به ری بازمان منصور برادرزاده امیر اسماعیل سامانی مصادف میباشد، یعنی سال ۲۹۰ هجری.

۱- معروف است که رازی به‌بیمارستان عضدی مراجعه کرد ولی‌چنانکه آمد این‌مطلب قریب صدسال باتاریخ سلطنت‌عضدالدوله اختلاف دارد. بیشتر بنظر میرسد که رازی دریکی از بیمارستانهای هارونی یا برسکی ورود نموده باشد.

احتمال دارد اغتشاشات سیاسی و کشاکش های دوران رازی را به ری کشانده باشد .

بعلاوه چنانکه ازمولفات وآثار رازی (مخصوصاً تاریخچه های طبی وبالینی وی) چنین مستفاد میگردد، که رازی دربغداد مقام ومحل بسیار معتبری داشته وبعبارهٔ ـ اخری مشاربالبنان بوده و توانسته است طبابت بغداد را (یالااقل بعضی محلات این شهر) قبضه نموده باشد وبالاخص طبابت خاص ایرانیان مقیم بغداد را داشته ، که همین امر باعث حسادت وکینه ورزی ازطرف پزشکان بغداد نسبت بوی شده و ویرا مجبور به ترك بغداد کرده است[1] .

بهرحال پس ازورود به‌ری درزمان ابوصالح منصوربن اسحق که برری حکومت میکرد و تا اندازه‌ای این شهر دوران هرج ومرج را پشت‌سر گذارده[1] رازی دراین شهر اقامت کرده وبا امیر رابطه‌ای نیکو داشته است .

آنچه که مشهور است، رازی دراین‌شهر ریاست بیمارستان ری را داشته وطبق گفته صریح القفطی باداره و ریاست امور بیمارستان اشتغال میورزیده است .

پس ازنزدیکی رازی به منصوربن اسحق و طبابت وی ندیم او نیز بود .

امیر منصور در سال ۲۹۰ هجری پس از عمش از ری به نیشابور آمد و امیر خراسان شد و بظن قوی نزدیك به یقین بواسطه تقرب و طبابت رازی در خدمت امیر برای درمان وی به‌نیشابور رهسپار میشود .

اینکه نظامی عروضی سمرقندی این‌مسافرت‌را به‌ماوراءالنهر دانسته وباشرحی که در مقالت چهارم ازکتاب خود نگاشته است ، صحیح بنظر نمیرسد .

بیماری امیرفالج بود . نظامی عروضی‌سمرقندی بجای‌منصوربن‌اسحق نام منصور بن نوح را آورده است .

۱ـ رجوع شود به ترجمه «قصص و حکایات‌المرضی» انتشارات دانشگاه شماره ۹۴۰ سال ۱۳۴۳ خورشیدی که توسط مؤلف‌این کتاب‌بعمل آمده است.

در خلال مسافرت به نیشابور رازی در وسط راه در شهر بسطام واقعه پسر مستسقی را ذکر می کند که دال برآن است که وی به این سفر رفته است (شرح آن درضمن حکایات و معالجات رازی بیاید).

رازی یکسال درنیشابور ماند و امیررا درمان وآنگاه به ری مراجعت کردوبدین نحو آوازه و شهرت کم نظیری یافت.



شکل ۳۲ - مجسمه‌ای از رازی که بسال ۱۳٤٦ از طرف انجمن پزشکان ایران توسط آقای دکترسیف‌الدین نبوی وبدست آقای ترابی مجسمه‌ساز تهیه گردید و به دانشکده پزشکی پاریس ارسال شد.

آنچه که صحیح بنظر میرسد وازنظر تاریخی تطبیق می کند ، آنکه رازی تقریباً ده ساله آخر قرن سوم هجری تا روز مرگش را در ری می زیسته تا دراین شهر فوت می کند .

روایاتی ازمورخان مغرب زمین نقل گردیده که رازی پس ازتکمیل معلومات طبی خودعازم شام و مصر واندلس گردیده و در قرطبه (ازشهرهای اسپانیا۔ اندلس) شهرت و معروفیتی بسزا داشته و پس از آن به بغداد برگشته است . ابن جلجل اندلسی درکتاب خود نیز بدین مطلب اشاره کرده است و بنظر میرسد راویان و مورخان مغرب زمین از وی این خبر راگرفته و عیناً نقل کرده‌اند .

مطلب بالا صحیح بنظرنمیرسد چراکه رازی‌را مجال رفتن چنین راه دور ودراز و آنهم در آن دوران که شاید بسیار طولانی‌ل میشـــــده ، بعید بنظر میرسد .

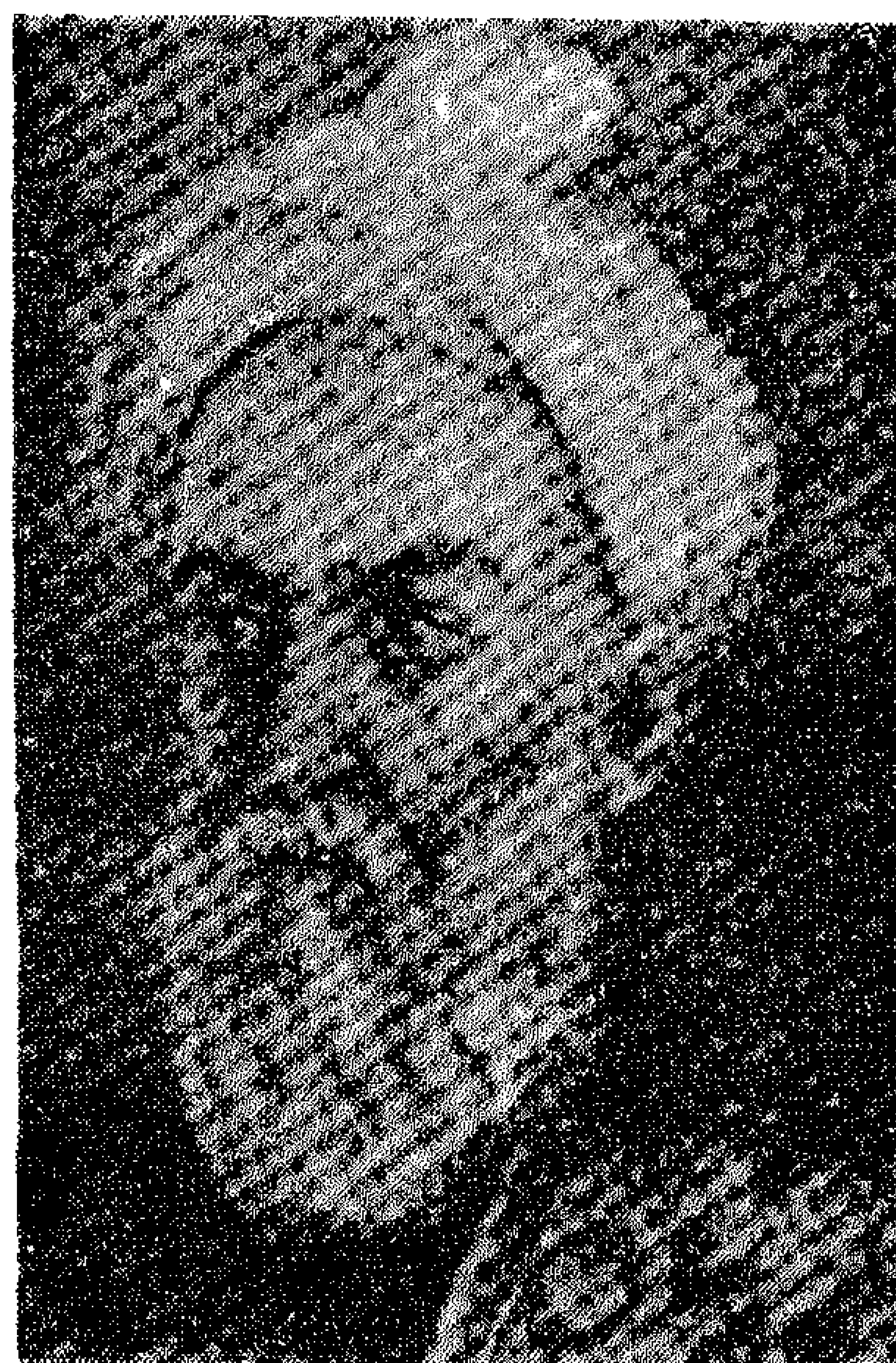
بهرحال‌چنانکه ملاحظه گردید، اصولاً شرح حال وزندگی و مسافرتهای‌رازی آنطورکه بایدبسیار روشن نمی‌باشد وبرای این امر باید بعداً تحقیق‌بیشتر بعمل‌آید .

بروایت بعضی از مورخان مغرب زمین رازی بیشتر اوقات را نزد امیرخراسان[1] صرف کرده و عده‌ای دیگر معتقدند که وی بواسطه اشتهار فوق‌العاده مورد توجه حکام و فرمانروایان و شاهزادگان بوده و توسط این عده بـه این طرف و آنطرف خوانده می‌شده .

مطلب بالا هم چندان صحیح بنظر نمیرسد ، چرا که درابتدای کار رازی را شهرتی درطبابت نبوده که بخدمت بزرگان برسد . از آن گذشته پس از شهرت فرصت زیاد برای این کار نداشته‌است . بعلاوه چنانکه ازحکایات طبی و بالینی رازی مستفاد می گردد ، وی پیوسته طبیب مردم عادی بوده و فقط یک روایت از نظامی عروضی سمرقندی درچهار مقاله آمده که در فوق بدان اشاره گردید که بنظر صحیح نمیرسد .

۱ـ مقصود منصوربن‌اسحق‌است که‌درکتب مورخان‌مغرب زمین بنام El–Mansour– Prince de Khoraçan آمده است.

درباره مسافرتهای رازی از مسقط الراسش یعنی شهر ری به جاهای دیگر آنچه که محقق است ، سفری به بغداد و بعداً از این شهر به ری و سفری به نیشابور برای درمان منصوربن اسحق نموده است که این مسافرت‌ها حتمی بنظر میرسد.



شکل ۳٤ - تصویر خیالی از رازی (از مطبوعات اروپا)

اما مسافرتهای احتمالی رازی که عده‌ای از مورخان شرق وغرب در کتب وتذکره‌های خود برای رازی قائل گردیده‌اند، چنانکه آمد همان‌است که نظامی‌عروضی[1] سمرقندی متذکر گردیده که رازی به ماوراءالنهر رفته ویاآنکه بعضی ازمورخان مغرب زمین گفته‌اند که رازی مسافرتی به‌قرطبه (اندلس- اسپانیا) و ایضاً مسافرت دیگری مجدداً از ری به بغداد نموده است،

۱- احمد بن عمرابن علی نظامی عروضی سمرقندی صاحب تألیف مشهور «چهار مقاله عروضی» است .

این کتاب درچهار مقاله (قسمت) است بشرح زیر :

مقالت اول - در ماهیت علم دبیری و کیفیت دبیر بلیغ کامل؛

مقالت دوم - در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر ؛

مقالت سوم - درماهیت علم نجوم وغزارت منجم درآن علم ؛

مقالت چهارم - درماهیت‌علم طب وهدایت طبیب‌وکیفیت‌او. این کتاب بسال ۱۳۲۷ هجری مطابق ۱۹۰۹ میلادی باحواشی وملحقات‌وفهارس‌توسط مرحوم‌علامه قزوینی‌درشهرلیدن ازبلاد هلند وایضاً درسالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳ (دوبار) درتهران بامقدمه‌ودیباچه‌وشروح کامل وملحقات و تعلیقات بسیار جامع توسط آقای دکتر محمد معین بچاپ رسیده است .

که صحیح بنظر نمیرسد. فقط مطلبی که میتوان بدان اطمینان داشت، آنکه درمراجعت از بغداد به ری و یا از ری به نیشابور درشهرهای وسط راه اقامت کرده و یا آنکه درموقع اقامت در بغداد و ری به اطراف این دو شهر مسافرتهای محلی وکم مدت کرده باشد.

معروفاست که رازی کتاب «منصوری» را برای منصوربن اسحق حاکم (والی) ری برشته تحریر درآورده و نزد وی تقرب کامل داشته، بدین مناسبت أیامی چند نزد وی بوده است.

رازی در آخر عمر نابینا گردید وبطور قطع نمی‌توان گفت چند سال آخر عمر را ازحلیه بصر محروم بوده است.

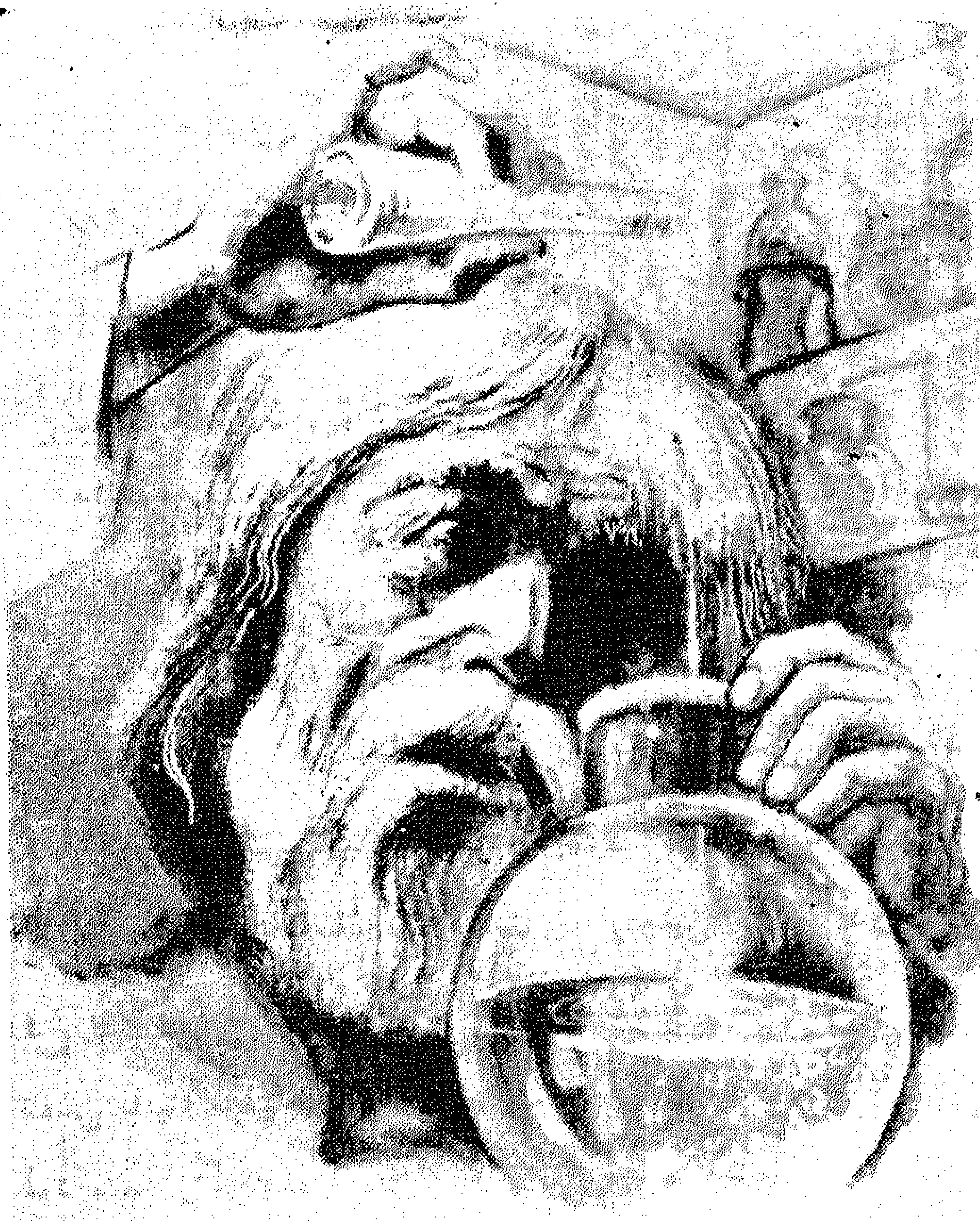
در باب علت نابینائی رازی روایات چندی درکتب مورخان آمده است که یک یک آنها را متذکر میگردیم:

اول آنکه معروفاست وی کتابی درصنعت کیمیا و اثبات تبدیل فلزات به طلا و نقره برشته تحریر درآورد و این کتاب را بنام منصوربن اسحق حاکم ری تألیف کرد. منصور دستور داد همانطورکه درکتاب نگاشته مدعای خودرا باثبات برساند. رازی تعلل و سستی کرد وعذر فقدان اسباب وآلات را بهانه کرد. منصور امر کرد آنچه رازی لازم دارد برایش تهیه کنند. چون رازی نتوانست مدعای خود را باثبات رساند، منصور ویرا فرا خواند وگفت: از چنین حکیمی دور است که کتب خود را بدروغ بیالاید. لذا دستور داد آنقدر با کتاب بر سر دانشمند نواختند، که براثر آن چشمش نابینا گردید. این حکایت را اول دفعه ابن جلجل اندلسی در «تاریخ الحکماء» خود متذکر گردیده است.

دوم آنکه پاره‌ای از تذکره نویسان بمانند ابن‌الندیم در «الفهرست» و جمال الدین قفطی وپس ازآنان دیگران نابینائی رازی را مربوط به خوردن باقلا ورطوبات حاصله ازاین ماده را درچشم رازی دانسته‌اند.

سوم آنکه پاره‌ای عقیده‌مند هستند که براثر مطالعه زیاد وسابقه ناراحتی‌چشم که براثر دود و دم بوته کیمیا گری داشته ، نابینا گردیده است.

درباره قول اول (در صورت صحت موضوع) احتمال دارد که رازی مبتلی به آبشار[1] (= آب‌مروارید) شده باشد. قول‌دوم بسیار بعید بنظرمیرسد وباسوازین پزشکی تطبیق نمی‌کند . درمورد قول سوم نیز نمی‌توان قانع شد که رازی بدان علت نابینا شده است.



شکل ۳۵ - تصویر خیالی از رازی درحال‌آزمایش
(نقل‌ازکتاب درسی‌تاریخ ایران - وزارت فرهنگ)

۱- Cataracte

تنها نظری که باحقیقت و موازین طبی وفق دارد ، آنکه رازی نیز بمانند همه مردم مبتلی به آبشار (=کاتاراکت) پیری[1] شده است.



شکل ۳۶ - یک تصویر خیالی از رازی

پرفسورادواربراون[2] در کتاب «طب اسلامی»[3] به نقل قول از برخی از مؤلفان گوید : که رازی را بعلت کامیابی درساختن زر در پنهانی خفه‌اش کردند.

این نظر را ادواربراون فقید از داستان زندگی رازی از کتاب «عیون‌الانباء» ابن‌ابی‌اصیبعه اخذ کرده که بنظر صحیح نمیرسد.

آنگاه که رازی نابینا گردید، چشم‌پزشکی نزد وی میرود ومیخواسته علاج چشم اورا کند . رازی از اومیپرسد که چشم‌چندطبقه دارد؟ کحال درپاسخ عاجز میماند. رازی ویرا خطاب‌کرده میگوید: تو که از طبقات و تشریح چشم بهره‌ای نداری ، چطور من بتو اجازه دهم که چشم مرا عمل کنی . من آنقدر دنیا را دیده‌ام که از آن سیر گشتم.

آنچه که محقق است آنکه رازی‌درسالهای ۳۰۲ و۳۰۳ درزمان‌وزارت قاسم بن‌عبیداله وزیر المکتفی خلیفه عباسی کتاب «برءالساعه» را تألیف کرده بعلاوه از سالهای ۳۱۱ تا ۳۱۶ نیزکتابهائی برای ابن‌ابی‌الساج و فاتک و داعی الاطروش نوشته و ایضاً درسال ۳۱۸ با ابوحاتم درمجلس مرداویج مناظره کرده است . پس تا این سال یعنی ۳۱۸ رازی حیات داشته ، ولی معلوم نیست که وی چند

۱– Cataracte sénile
۲– Prof. Ed. G.Browne
۳– Arabian Medicine

سال از آخر عمر خود را نابینا بوده و این مطلب هم یکی از تاریکهای زندگانی وی است .

بهرحال رازی تا آخر عمر در ری میزیسته و با ناکامی روزگار را می گذرانده و زندگی خوشی نداشته و دنیا برایش دوزخی بوده که راضی بـه میل زدن چشم نشده است .

پیش آمدهای ناگوار و دردسرهائی که معاصران ومعارضین وی برایش فراهم ساخته بودند، همه دست بدست هم داده که به میل زن (قداح) صراحةً گفت : فرضاً هم چشمم را میل زدی و دنیا را میدیدم ، بقدری از آن دلتنگ شده‌ام که نمی‌خواهم دیگرآنرا ببینم .

حال دوسوال دربرابرزندگی درسالهای آخرعمررازی که کورشده‌است پیش میآید:

اول آنکه چند سال مانده به آخر عمر رازی کور شده است ؟

دوم آنکه این چند سال آخرعمر را چه می کرده است؟

بدیهی‌است اگر این سوال برای مردی عادی بود ، چندان مهم بنظر نمیرسید و اصولاً کسی هم نباید باین اندیشه افتد، چراکه امثال و نظائر آن بسیار اتفاق می‌افتد ولی برای فردی بمانند رازی جواب دو سوال بالا مهم و معتبر است .

درباره سوال اول از قرائن واستقراء میتوان حدس زدکه رازی پنج الی هفت سال آخر عمر نابینا شده است .

درباره سوال دوم طبیعی‌است‌برای رازی زندگی‌مفهومی‌نداشته،بلکه‌روزگاری را با تلخی و ناکامی و ناگواری می‌گذرانده و دوران کوری وی سخت‌ترین و بدترین و پر اسف‌ترین ادوار زندگانیش‌بوده ، مضافاً بدانکه زن و فرزند و وسائل زندگی خوب نداشته است. پس رازی چه میکرده است؟

هرقدر جستجو کردم که بدانم سالهای‌آخر عمررا رازی بچه کار اشتغال‌داشته، کمتریافتم وهیچیک ازمورخان مخصوصاً مورخان‌اسلامی دراین‌باب چیزی ننوشته،

فقط تذکر داده‌اند که در آخر عمر رازی کور شد. چنین بنظر میرسد که وی در آخر عمر در کنجی منزوی میزیسته تا روز مرگش فرا رسیده است.

ث ـ وفات رازی ـ چنانکه آمد بروایت ابوریحان بیرونی وفات رازی در پنجم شعبان ۳۱۲ هجری مطابق با ۱۵ اکتبر ۹۲۵ میلادی در ری اتفاق افتاده است.

در مورد سال وفات رازی نیز اختلاف عقیده است.

جمال‌الدین قفطی در «اخبارالعلماء» از قول ابن صاعه اندلسی صاحب «طبقات الامم» و ابوالفرج ملطی صاحب «مختصرالدول» و جرجی زیدان[1] در کتاب «آداب‌ـ اللغه» وفات رازی را ۳۲۰ هجری ذکر کرده‌اند.

ابن ابی اصیبعه از قول ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا[2] (که قریب العهد با رازی بوده) وفات رازی را ۲۹۰ واندی و یا ۳۰۰ و کسری و باعتبار دیگری ۳۲۰ می‌نگارد. یاقوت[3] وفات رازی را در «معجم البلدان» وابن خلکان در «وفیات الاعیان» وحاجی خلیفه[4] در «کشف الظنون» سال وفات رازی را ۳۱۱ هجری آورده‌اند.

۱ـ جرجی زیدان ـ مورخ ودانشمند معروف معاصر (۱۸۶۱-۱۹۱۴ میلادی) صاحب مولفات زیادی است که مهمترین آنها عبارتند از «تاریخ التمدن الاسلامی» و «تاریخ آداب اللغةالعربیه» و «تراجم مشاهیرالشرق».

۲ـ ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهرام خوارزمی (۳۳۱-۴۴۰ هجری قمری = ۹۴۲٫۳-۱۰۴۸٫۹ میلادی) طبیب و فیلسوف معروف اسلامی.

۳ـ شهاب‌الدین ابوعبداله یاقوت الحموی (۵۷۵-۶۲۶ هجری مطابق ۱۱۷۹٫۸۰-۱۲۲۸٫۹ میلادی) متولد در روم شرقی ومتوفی درحلب، جغرافی‌دان ومورخ معروف اسلامی و صاحب کتاب معروف به «معجم البلدان» و «معجم الادباء» است. کتاب «معجم البلدان» درسالهای ۱۸۶۶ میلادی و ۱۳۲۳ هجری در لیپزیک (آلمان) و مصر چاپ شده است.

۴ـ حاجی خلیفه ـ مصطفی بن عبدالله از مورخان بزرك ترك ۱۰۱۷-۱۰۶۷ هجری مطابق ۱۶۰۸٫۹-۱۶۵۶٫۷ میلادی). متولد و متوفی درقسطنطنیه. ویرا تألیفی است بنام «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» که بزبان تازی است و مشتمل بر ۱۸۵۰۰ کتاب مختلف فارسی و عربی وترکی با اسامی مولفان آنها میباشد.

مورخان و تذکره‌نویسان اروپا بمانند بارن کارادوو صاحب کتاب «متفکران اسلام»[1] تاریخ وفات رازی را ۹۳۲ میلادی (=۳۲۰ هجری) و دکتر سونیه فرانسوی[2] درکتاب تألیفی‌خود در تاریخ طب ۹۳۰ میلادی (=۳۱۸ هجری) ودردائرة‌المعارف اسلامی جلد سوم[3] و برکلمان[4] درکتاب تألیفی‌خود بنام «تاریخ ادبیات عرب» به‌نقل ازبیرونی‌سال ۳۱۳ هجری (=۹۲۵ میلادی) و ا. کاستیلونی[5] درکتاب خود «تاریخ طب» و لوئی فیگیه درکتاب «زندگانی دانشمندان مشهور» سال ۹۲۳ میلادی (=۳۱۱/۱۲ هجری) نگاشته‌اند.

اما میدانیم که رازی کتاب «برءالساعه» را بسال ۳۱۲ یا ۳۱۳ تألیف کرده بنابراین وفات وی در تاریخهای قبل از این سال بی اعتبار است.

گفته دوم جمال‌الدین قفطی یعنی‌سال ۳۶۴ نیز بی‌اعتبار بنظر میرسد. بعلاوه وقتی رازی درسال ۳۱۲ یا۳۱۳ کتاب برءالساعه‌را تألیف کرده و پس از آن‌تاریخ نابینا گردیده و مدتی نابینا بوده و در خلال سالهای ۳۱۱ تا ۳۱۶ کتابهائی برای «ابن ابی‌الساج» و «فاتک» و «داعی‌الاطروش» نگاشته وایضاً درسال۳۱۸ هجری با «ابوحاتم»در مجلس مرداویج مناظره کرده است ، سال وفات وی بیشتر بنظرمیرسد ۳۲۰ هجری (= ۹۳۲ میلادی) باشد.

شرح بالا بیشتر از آن نظر آمد که تا اندازه‌ای تاریکیهای زندگی رازی روشن گردد.

ث ـ مولفات و مصنفات رازی ـ مولفات و مصنفات رازی در علوم مختلفه

۱ــ Les Penseurs de l'Islam-Baron Carra de Vaux–Paris 1921.

۲ــ Histoire de la Médecine–Dr. L. Meunier.

۳ــ Encyclopédie de l'Islam–1936.

۴ــ K. Brockelmann–Geschichte der Arabischen Litteratur.

۵ــ A. Catiglioni–Histoire de la Médecine

که بزبان ایطالیائی است و ترجمه فرانسوی آن‌بسال ۱۹۳۱ میلادی درپاریس توسط ژ. برتران J. Bertrand و ف. ژیدون F. Gidon بچاپ رسیده است.

(طب و داروشناسی وفلسفه وحکمت وطبیعی و کیمیا ونجوم وهیئت والهیات وعلوم دیگر) قریب دویست وهفتاد وسه‌عدد میباشد که قریب یکصد واندی از آنها در طب و فنون وابسته به طب میباشد.



شکل ۳۷ ـ مجسمه‌رازی وابن‌سینا که بسال ۱۳۴۶ شمسی بدست آقای ترابی مجسمه سازو از طرف انجمن پزشکان ایران بهمت دکتر سیف‌الدین نبوی به دانشکده‌های پزشکی پاریس و شیکاگو فرستاده شد.

آثار رازی که‌خود شخصاً بدان‌نام‌نهاده است‌عبارتنداز: مقاله ورساله و کتاب و رد و شکوك براقوال علماء و دانشمندان و تلخیص آثار آنان.

قبل از آنکه به آثار طبی رازی بپردازیم لازم میدانیم توجه خوانندگان کتاب را به نکته اصلی زیر معطوف داریم :

که عناوین آثارطبی رازی را بترتیب طبق گفته ابن الندیم سپس بیرونی آنگاه القفطی و در آخر ابن ابی‌اصیبعه تنظیم کرده‌ایم که در دنبال یکدیگر نگاشته میشود و اگر ازکتب و تذکره‌های دیگر عنوان علیحده‌ای برای آثار رازی باشد، آنرا نیز خواهیم نگاشت و احیاناً اگر اسمی از اثر طبی در همه یکسان باشد فقط بیک عنوان اکتفا شده است ویا آنکه اسمی از اثرطبی دریکی از منابع بالا نیامده باشد خواهی‌نخواهی نامی برده نخواهد شد.

اما آثار و مولفات رازی درطب عبارتند از:

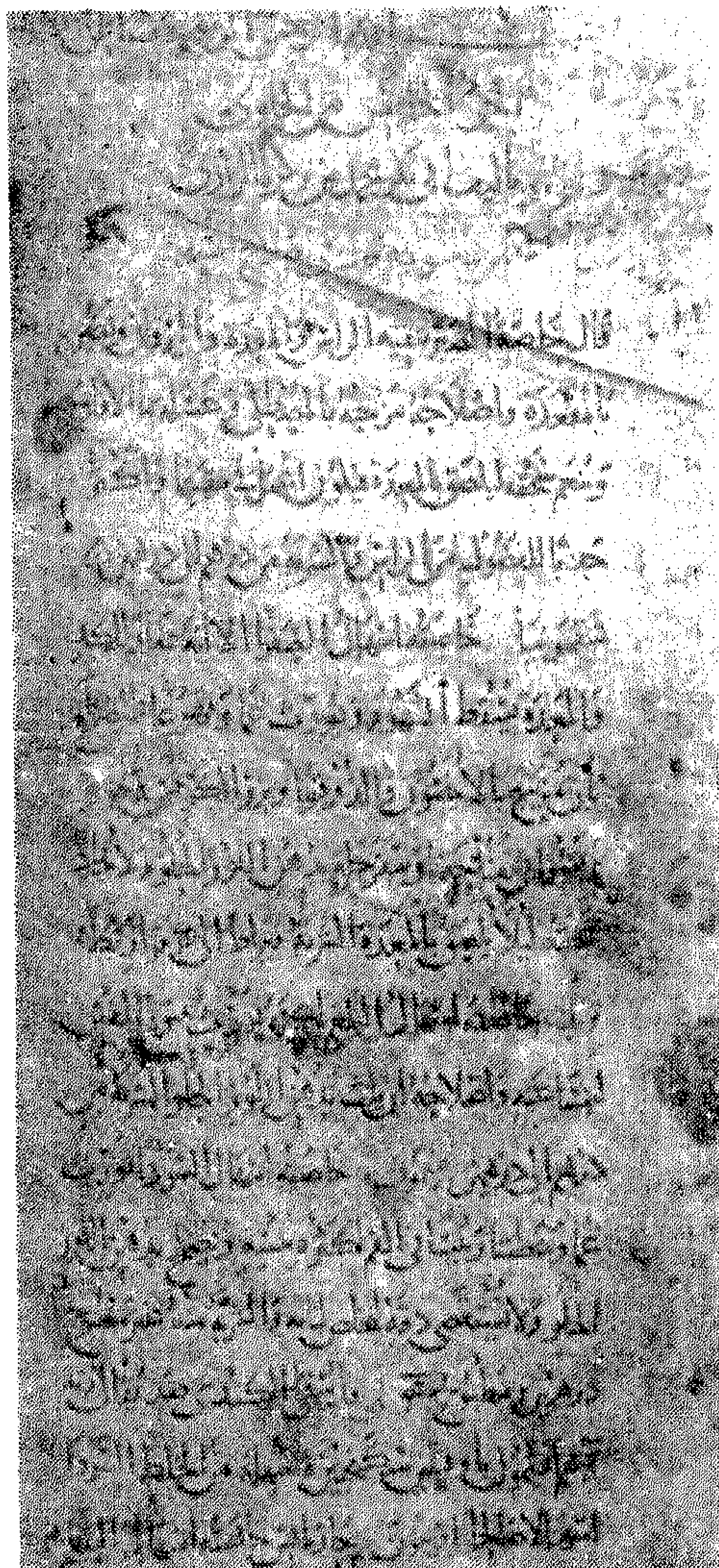
۱- کتاب‌الحاوی (= کتاب‌الحاوی ویسمی جامع الحاضرلصناعةالطب و یقسم هذاالکتاب اثنی‌عشر قسماً = الجامع الکبیر وقد عرف بالحاوی وهو کتعالیق لم یتصرف فیها و لم یتمه = کتاب‌الذی سماه الجامع وهوسبعون مقاله = کتاب الجامع و یسمی حاضرلصناعةالطب وغرضه فی هذاالکتاب جمع ماوقع الیه وادرکه من کتاب طب‌قدیم اومحدث الی موضوع واحد فی کل باب و هو ینقسم اثنی‌عشر قسماً).

این کتاب یک‌دوره کامل‌طب تادوران رازی‌میباشد که‌درآن اقوال‌وعقایداطباء سلف و خود را نگاشته و اظهار نظر کرده است.

تعداد مجلدات این کتاب یا بهتر بیان داریم این «دائرةالمعارف طبی» باقوال مختلفه از هیجده تا هفتاد مجلد میباشد.

معروف است که این کتاب پس ازوفات رازی بامر ابوالفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد وزیر رکن‌الدوله دیلمی از یادداشتهائی که ازرازی باقی مانده بود، باهتمام شاگردان وی جمع‌آوری و پس از جمع اوراق کتاب حاوی تهیه شده است. ولی باید دانست که یادداشتهای کتاب در زمان رازی تهیه و در دسترس وی بوده و در یکی دومورد رازی به کتاب حاوی درآثار خود اشاره کرده، منتهی بمانند سایر آثارش کاملاً مدون و منظم نگردیده است.

ایضاً رازی درکتاب «فصول» خود نامی از «حاوی» برده است. بنابراین باید



شکل ۳۸ ـ صفحه اول کتاب حاوی قدیمی جلد پنجم (کتابخانه ملی ملک) که تاریخ تحریر آن ۵۷۱ هجری قمری است (شماره ۴۷۸۵)

گفت: که رازی حاوی را تهیه و تنظیم کرده، ولی عمرش کفاف تدریس آنرا نداده و یا آنکه اصولاً جزو کتب درسی وی درزمان حیاتش نبوده است.

کتاب حاوی مشتمل بر تجارب شخصی و بالینی رازی است، که طی طبابتش در بغداد و ری به جمع آن همت گمارده است. دلیل براین مطلب آنکه در کتاب حاوی تعداد سی و سه (یا سی و چهار) حکایت طبی تحت عنوان «امثلة من قصص المرضی و حکایات لنا خلطالنوادر» وجود دارد، که می‌رساند رازی بیشتر این کتاب را برروی تجارب خود ترتیب داده است.

کتاب حاوی بزرگترین و معتبرترین و مطول ترین تألیف رازی است و مدتها مرجع طلاب علوم طبی در دنیا بود. درباره آن مورخان مشرق و مغرب مطالب بسیار آورده‌اند که تمام از اهمیت و اعتبار آن حکایت دارد و اگر بخواهیم به نقل همه اقوال بپردازیم مطلب بدرازا کشد. برحسب اقوال وروایات مورخان وتذکره‌نویسان تعداد مجلدات ایـــن کتاب چنانکه‌آمدازهیجده تاهفتاد مجلد ذکر گردیده است[1].

ابن ابی‌اصیبعه گوید: این کتاب در دوازده باب (قسم) میباشد، که درآن از بهداشت ودرمان بیماریها وشکستگی‌ها وضایعات‌اعضاء وشکسته‌بندی ودرمان‌آنها و نیروی‌غذاهاوداروها وتداپیرمتخذه درطب وداروهای مرکب واعمال‌آنهاوداروسازی و خواص داروها و نامها و وزن و کیل گیاههای طبی و تسمیه اعضاء و بیماریها (بزبانهای یونانی و سریانی و فارسی و هندی و عربی) و تشریح و وظائف الاعضاء و علل طبیعی در طب و اشیاء طبیعی و اوائل (مقدمات) طب و درمانها و آنچه که جالینوس از طب دریافته وآنها را حنین بن‌اسحق ذکر نکرده، میباشد. بطور خلاصه یک‌دائرة المعارف کامل‌طبی‌تادوران رازی‌است و بحق باید گفت که رازی باایرادات

۱- مطلب دیگری که ذکر آن دراین‌قسمت بسیارلازم است،آنکه نسخ خطی مجلدات مختلفه کتاب حاوی که‌در کتابخانه های عالم موجود است، بمانند یکدیگر نمی‌باشند، بلکه با یکدیگر اختلاف فراوان دارند.

و شکوکی که بر علماء سلف گرفته ، فتح باب ایراد و اعتراض براقوال پیشینیان را کرده و بعدآ دیگران جرأت آنرا پیدا کردند، که دنباله کار رازی‌را بگیرند.

اکنون اگر بخواهیم شرح کامل و معرفی صحیح از این کتاب بنمائیم اقلاً



شکل ۳۹ ـ پشت جلد ترجمه‌حاوی رازی که بسال ۱۵۲۹ میلادی درونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است ـ دربالای شکل‌عکس رازی و زیرشکل عکسهای رازی و جالینوس ابقراط و ابن‌سینا و ماسویه دیده میشود

ده‌ها صفحه لازم است که حق مطلب ادا گردد . بنابراین خوانندگان کتاب را به تألیف نگارنده تحت عنوان «مولفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریای رازی» ازانتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ بسال ۱۳۳۹ شمسی ومقالات زیادی که درمجلات جهان پزشکی و نشریه انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب و مجله معارف اسلامی و مجلات دیگر محول میداریم .

از کتاب حاوی نسخ متعدد در کتابخانه های عالم وجود دارد و عموماً جزء یا اجزائی از آن است . در کتابخاهای ایران منجمله کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) چند مجلد از حاوی و یک جلد حاوی کامل وجود دارد .

متأسفانه نسخ کتاب حاوی برخلاف قانون ابن‌سینا و ملکی اهوازی مرتب ومنظم نیستند وچون کتاب بزرگ وطولی بوده نساخ و کتاب از یک طرف وطالبان دیگر ازطرف دیگر در آن دخالتهای ناروا کرده و معلوم نیست کدام نسخه اصیل‌تر و بی‌غلط‌تر است ، مضافاً بدانکه تعداد کتاب کامل حاوی کم میباشد .

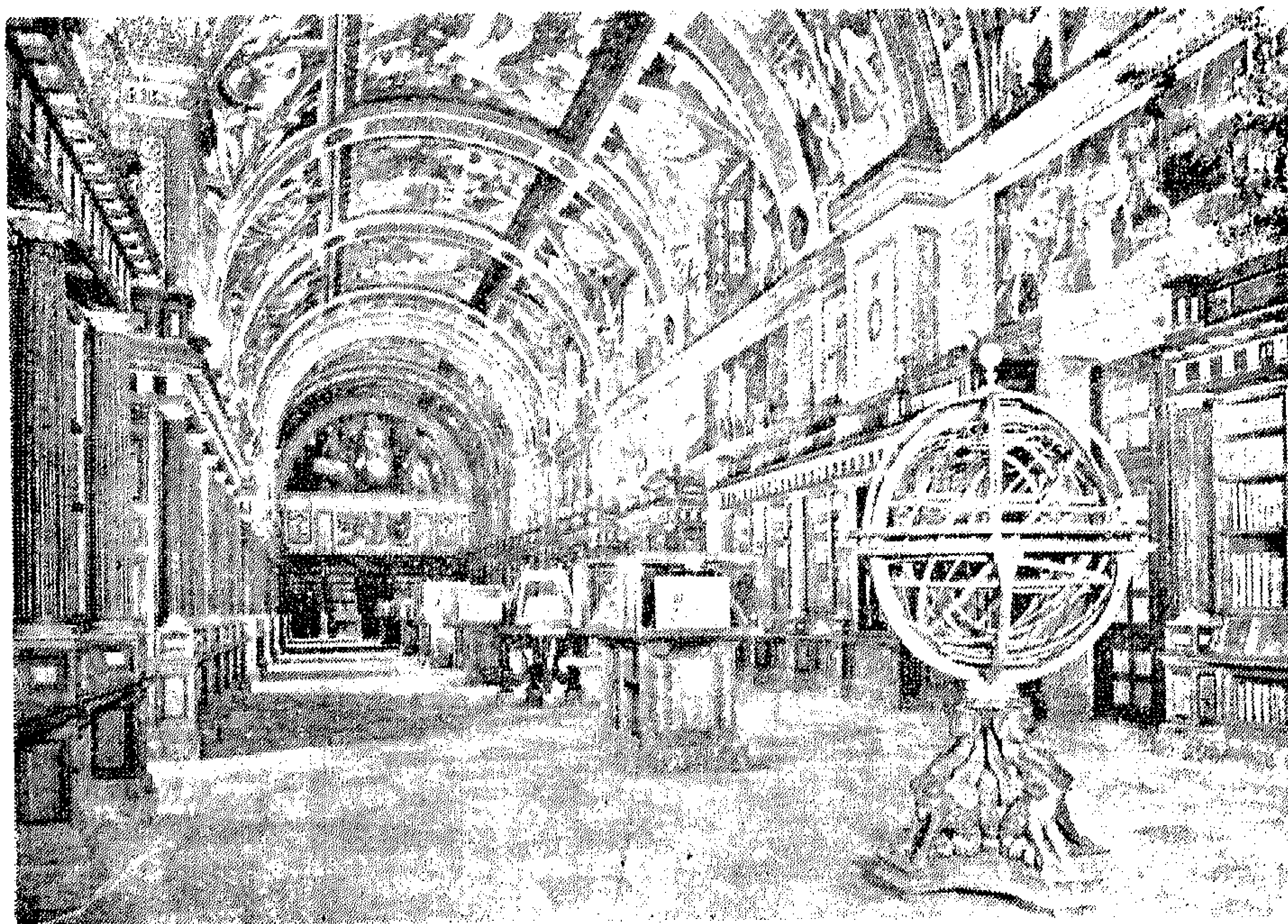
اول دفعه کتاب حاوی درشهر برشیا[1] (از شهرهای شمالی ایطالیا) به لاتینی ترجمه‌شده (سال ۱۴۸۶)وپس ازآن مکرر در ونیز ایطالیا درسالهای ۱۵۲۹ و ۱۵۴۲ باسم(Continens-Rasis) چاپ گردیده، که نسخ آن بسیار کمیاب میباشد ومعلوم نیست ترجمه لاتین از روی چه نسخه بعمل آمده است . ترجمه لاتینی حاوی (یا تعدادی از مجلدات آن) توسط ژراردو کرمن[2] بعمل آمده است .

متن عربی حاوی ازسال ۱۳۷۴ تـــــا سال ۱۳۸۸ هجری قمری تحت عنوان «کتاب‌الحاوی فی‌الطب للفیلسوف الکبیر و الطبیب الشهیر ابی‌بکر محمدبن زکریا» در حیدرآباد دکن (هندوستان) در مطبعه مجلس دائرة‌المعارف‌العثمانیه تحت نظر دکتر محمد عبدالمعید خان مدیر دائرة‌المعارف العثمانیه و استاد ادب و لغت

۱- Brescia ۲- Geraard de Crémone

عربی در دانشگاه عثمانیه حیدرآباد بچاپ رسیده است.

مجلدات کتاب از روی دونسخه خطی منحصر بفرد کتابخانه اسکوریال[۱] ونسخه خطی طبیب آشفته[۲] ونسخه پهلواری‌شریف (بهار)[۳] ونسخه دانشگاه اسلامی عایگره



شکل ٤٠ - قسمتی از کتابخانه اسکوریال

وکتابخانه بریطانیا[٤] وکتابخانه ملی دهلی[٥] وکتابخانه مولانا ابوالکلام آزاد (هند) تنظیم وتصحیح گردیده که ده مجلد آن فقط از روی نسخه های اسکوریال و برخی از روی نسخه های اسکوریال ویک یا چند نسخه مذکور در بالا تهیه گردیده است.

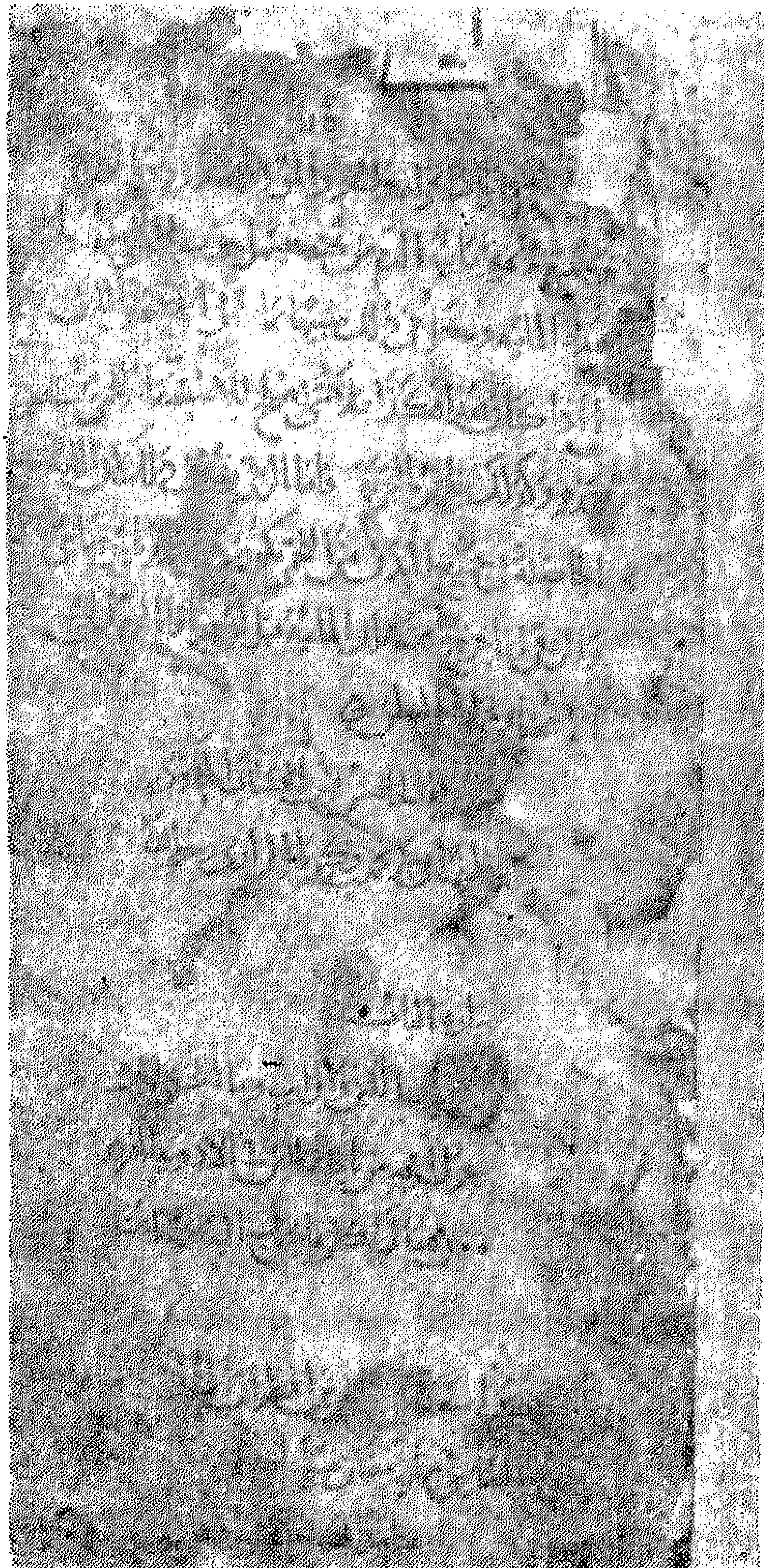
۱ - El-Escurial - کتابخانه معروف اسکوریال ازشهرهای اسپانیاواقع درشصت کیلومتری شمال غرب مادرید.

۲ - Hakeem Ashufta

۳ - Phulwari Sharif

٤ - British Museum

٥ - National Museum



شکل ٤١ ـ صفحه آخر کتاب حاوی قدیمی جلد پنجم (کتابخانه ملی ملک) که تاریخ تحریر آن ٥٧١ هجری قمری است (شماره ٤٧٨٥)

کتاب‌حاوی تا این تاریخ (اردیبهشت ماه ۱۳۴۸) بیست مجلد از کتاب مزبور چاپ و بدست مارسیده است ، بشرح زیرمیباشد:

جزو اول - در بیماریهای سر ؛ جزء دوم- دربیماریهای چشم ؛ جزء سوم - در بیماریهای گوش و بینی و دندانها ؛ جزء چهارم - در بیماریهای شش (ریه) ؛ جزء پنجم - در بیماریهای مری و معده ؛ جزء ششم - در استفراغات[1] و چاقی و لاغری ؛ جزء هفتم - در بیماریهای پستان و قلب و کبد و طحال ؛ جزء هشتم - در قرحه ها و ریشهای امعاء و شکم روش خونی (زحیر) و فرق بین آنها وپیچیدگی و درد پا و شکستگی‌ها ؛ جزء نهم - در بیماریهای زهدان (رحم) وبارداری ؛ جزء دهم - در بیماریهای کلیه و مجاری ادرار و غیره ؛ جزء یازدهم - در امراض حاصله از کرمهای دراز و کرمهای امعاء در شکم و بواسیر و گوژپشتی و نقرس و واریس(دوالی) و داءالفیل[2] (=الفانتیازیس=پافیل) ؛ جزء دوازدهم - درسرطان و ورمها و دملها و آماسهای بدن وپوست درشت و استخوانهای بد شکل و معوج و غیره ؛ جزء سیزدهم - دربیماریها و قروحی که در داخل بدن باز شوند و قروح‌آلات تناسلی و مقعد و غیره ؛ جزء چهاردهم - در تبها و مدفوع و قی و غیره ؛ جزء پانزدهم - در تبهای مطبقه[3] و بیماریهای حاد براثر سده‌ها (سدد) و آب آوردن‌شکم وغیره ؛ جزء شانزدهم - در تبهای متصل وپژمردگی‌وپیری‌وتب لرز و تبهائی که باعث گرمی بدن گردد و تبهای وبائی[4] و غیره ؛ جزء هفدهم - در آبله و سرخک

۱- در اصطلاح قدما مقصود از استفراغ دفع ماده مضره و تهی نمودن‌بدن از فزونیها و زیادیها خواه بوسیله فصد و یا قی ویا حجامت یا ادرار یا اسهال یا عرق بوده که ترجمه فرانسوی آن Evacuation است.

۲- Eléphantiasis

۳- Fièvre thyphoide (= تب‌مطبقه = دامنه)

۴- مقصود بیماریهای همه گیری است که در فصول مختلفه شیوع پیدا می کنند.

وگلو دردهای ناشی از آنها[1] ؛ جزء هیجدهم ـ در بحران[2] و آنچه که بدان تعلق گیرد ؛ جزء نوزدهم ـ در ادرار و آنچه که بدان تعلق گیرد وگزیدگیها و سموم ؛ جزء بیستم ـ در داروهای مفرد[3].

تا اینجا شرح بسیار مختصر ازکتابی بسیار بزرك و مطولی بود که اطلاع بر آن برای طالبان به معرفت و شناسائی کتاب لازم بود.

درخاتمه مطلبی که بسیار ضروری است متذکر میگردیم :

و آن اینکه برخی از مولفان (و شاید تذکره نویسان ؟) چنین تصور کرده‌اند که رازی‌را دوحاوی‌است یکی‌بنام «حاوی کبیر» دیگری «حاوی صغیر» درصورتیکه چنین نیست ، بلکه رازی را فقط یک حاوی بیش نیست. اما «حاوی صغیر» که‌بنام «حاوی لعلم‌التداوی» است تألیف محمود بن الشیخ الربانی صائن‌الدین الیاس شیرازی از پزشکان متأخر میباشد ، که بنام «حاوی صغیر» معروف گردیده است و بدبختانه گاهی‌بنام حاوی رازی دردست اشخاص ردوبدل میگردد وکسانیکه بصیرت‌ندارند، آنرا باسم حاوی رازی میخرند.

۱ـ این نوع گلو دردها را درقدیم طواعین (جمع طاعون) می‌گفتند ومنظوراز طواعین درآبله و سرخک عوارض حاصله از آنها درگلو بود.

۲ـ Crise مقصود از آن روزهای قبل از بهبود و یا مرك در بیماری بود.

۳- Matières médicalcs

مقصود از داروهای مفرد درطب قدیم جمیع مواد مأخوذه از حیوان و نبات و معدن بود که درطبیعت وجود دارد ، بدون آنکه با چیزی ترکیب و امتزاج واختلاط یابد (حیوانی و نباتی ومعدنی) و هرگاه داروهای مفرد را بایکدیگر مخلوط و ممزوج و مرکب می‌کردند ، آنرا داروی مرکب می‌گفتند که از چند داروی مفرد ساخته و پرداخته می‌شده است ، درمان باداروهای‌مفردومرکب‌راقرابادین یا اقرابادین یاقراباذین (=علم تداوی = Thérapeutique) می‌نامیدند .

حاوی مزبور در پنج مقاله است بشرح زیر :

مقدمه ؛

مقاله اول ـ در بیان بیماریها که مشتمل بریکصد وبیست‌وپنج باب است ؛

مقاله دوم ـ در تبها که مشتمل بربیست وهفت باب است ؛

مقاله سوم ـ دربیماریها وعلل ظاهره دراعضاء بدن که مشتمل بریکصد وپنج باب است ؛

مقاله چهارم ـ در بیان داروهای مفرد که بترتیب حروف تهجی است ؛

مقاله پنجم ـ در بیان داروهای مرکب و کیفیت استعمال و ترکیب آنها که مشتمل برپنجاه باب است.

در خاتمه اضافه می‌کنیم برای شناسائی کتاب حاوی مدتهاوقت لازم است، که بتوان مطالب این کتاب را بررسی و بعلاوه نسخ متعدده خطی آنرا با یکدیگر مقابله کرد، تا آنکه ارج و مقام آن معلوم و موضوعات آن با موازین امروزی مقایسه گردد و نتیجةً بتوان قضاوت صحیح درآن بعمل آورد، **که خوشبختانه‌نظر بالا باحاوی چاپ حیدرآباد (دکن ـ هندوستان) نسبةً عملی گردیده است.**

۲ـ کتاب المنصوری (= کتاب المنصوری فی‌الطب الی منصور بن اسمعیل و یحتوی علی‌عشر مقالات= الکناش المنصوری عمله‌لمنصوربن اسدقرابة والی‌خراسان = کتاب المنصوری فی‌الطب عشر مقالات = کتاب المنصوری الفه‌للامیر منصور بن اسحق بن اسماعیل بن احمد والی خراسان و تحری فی‌الاختصار و الایجاز مع جمعه لجمل و جوامع و نکت و عیون من صناعةالطب علمها و عملها و هو عشر مقالات).

این کتاب در ده مقاله است که مشتمل بر شناسائی امزجه مختلفه بدنهای آدمی واخلاط غالبه برآنها ودلائل مختلفه جامع از علم‌فراست[1] ونیروهای خوراکی

۱ـ مقصود از علم فراست آن است که در آن از خلق به‌خلق‌واخلاق‌پی‌میبرند یعنی از شکل چشم وگوش و بینی و فاصله ابرو وسایر قسمتهای صورت و دست و پا و سینه‌صفات و اخلاق آدمی را حدس میزدند.

و داروها وبهداشت و زینت اعضاء وتدبیربهداشت‌مسافرین و شکسته‌بندی وزخمها و سمهای حشرات و بیماریها ازسر تاپا و تبهاست. ابن ابی اصیبعه مقاله دیگری به کتاب اضافه کرده که در امور طبیعی است.

این کتاب ازمولفات بسیار مهم رازی است که بنام‌های «منصوری» و «طب منصوری» و «کناش المنصوری» و «المنصوری فی‌الطب» مشهور و معروف میباشد. رازی این کتاب را برای حاکم ری منصور بن اسحق تألیف کرده است (حکومت منصور بین سالهای ۲۹۰-۲۹٦ هجری قمری بود) و اینکه مورخان تألیف کتاب را بنامهای‌سایر امرا سامانیان‌نسبت‌داده‌اند صحیح بنظر نمیرسد (رجوع شود به‌حواشی و تعلیقات برچهار مقاله عروضی بکوشش مرحوم علامه قزوینی و آقای دکتر محمد معین و مولفات رازی تألیف نگارنده صفحات ٤٥ تا ٤٨).

جمیع مورخان شرق‌وغرب‌را عقیده آن‌است، که این کتاب از کتب مطالعه‌ای برای طلاب علم طب‌میباشد، که ذکر نظرات همه آنان باعث تطویل مقال گردد.

اروپائیان این کتاب‌را بنام «Traité de Mansouri» یا « Liber medicinalis Almansöris » یا «Ad Almansoreum-Libri» گویند.

کتاب منصوری مکرر بزبان لاتینی ترجمه شده که بهترین آن توسط ژراردو-کرمن (۱۱۱٤ - ۱۱۸٦ میلادی) بعمل آمده و در سال ۱۵۱۰ میلادی در ایطالیا بچاپ رسیده است.

نسخ متعدد خطی از آن‌در اغلب کتابخانه های دنیا و کتابخانه های شخصی موجود است. این کتاب با کوچکی حجم ازکتب ممتازیست که قریب پانصد سال پس از رازی برای تربیت طبیب بکار میرفته و با کتاب حاوی میتوان گفت تااوائل دوران تجدد طب اروپا یکی ازبهترین وبزرگترین کتب تحصیلی و مطالعه‌ای بشمار میرفته است.

بعضی از مورخان اروپائی پس از تتبعات فوق‌العاده که برروی طب و اطباء

اسلامی نموده دو کتاب حاوی و منصوری را بزرگترین کتب آموزش طب قدیم

شکل ۴۲ ـ صفحه اول نسخه خطی کتاب منصوری قدیمی دانشکده پزشکی تهران (شماره ۱۸۶) که تاریخ کتابت آن سال ۴۸۴ هجری است.

(در دوران تمدن اسلامی و مدتها پس از آن) دانسته و این دو را بر عموم کتب اطباء دیگر ترجیح داده‌اند.

مقاله اول این کتاب که درباره تشریح است بسال ۱۹۰٤ میلادی در لیدن (هلاند) توسط پ. دوکونینک[۱] دریک مجلد بنام «سه کتاب تشریح عربی» چاپ شده است (مأخوذ از منصوری رازی و ملکی اهوازی و قانون ابن‌سینا).

بعلاوه قسمتهای مختلفه ازآن نیز درعالم پراکنده و منتشر است و خوشبختانه برحسب عقیده و سلیقه کتاب و نساخ تغییراتی در آن داده نشده است.[۲]

چنانکه آمد کتاب منصوری در ده مقاله است که هرمقاله مشتمل برفصول متعدد میباشد.

مقاله نهم کتاب مشتمل برنود وچهار فصل است. این مقاله همان قسمت از کتاب منصوری است، که اروپائیان بدان اهمیت فوق العاده میدهند، که درآن ازجمیع امراض از سر تا قدم و درمان آنها را چه طبی و چه جراحی گفتگو می‌کنند.

قسمتهائی ازکتاب منصوری بمانند تشریح و منافع الاعضاء و رژیم و غذا و بهداشت و رژیم مسافران و بیماریهای پوستی و زینتی وجراحی و بیماریهای اعضاء و تبها به زبانهای خارجی ترجمه و شرح شده است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به صفحات ۳۰٤-۳۰٦ مولفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریای رازی تألیف نگارنده، انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ شمسی).

غیر از ترجمه های بالا باید متذکر گردید که:

الف) ابوجعفر علی بن محمدالحشاء درکتاب «مفید العلوم و مبیدالهموم» تفسیر واژه‌های پزشکی منصوری رازی را آورده است؛

ب) بسال ۱۹٤۱ میلادی دونفر فرانسوی بنامهای ژ. کلن[۳] و م. رنو[٤] متن عربی آنرا با مقدمه‌ای در رباط (مراکش) بچاپ رسانده‌اند؛

۱- P. de Koning
۲- Trois Traités d'Anatomie arabe
۳- G. Collin
٤- M. Renaud

ج) مقاله سوم منصوری بسال ۱۵۰۳ میلادی بزبان ایطالیائی ترجمه وچاپ شده است.

د) ترجمه مقاله نهم آن درسال‌های ۱۴۹۰ و ۱۵۳۴ و ۱۵۴۰ میلادی بترتیب در پادوا[1] (ایطالیا) وپاریس وبازیلا[2] بچاپ رسیده، ایضاً در لیون(فرانسه) درسالهای ۱۴۹۰ و ۱۵۰۰ متن وترجمه بالا چاپ و چندین بسار در ونیز(ایطالیا) درسالهای ۱۴۷۲ و ۱۴۸۳ و ۱۴۹۰ و ۱۴۹۲ و ۱۴۹۷ و ۱۵۰۷ و ۱۵۱۷ و ۱۵۱۸ میلادی ترجمه شده و ترجمه آن بامتن عربی درسال ۱۷۷۶ میلادی درهال (آلمان) چاپ گردیده است.

ه) مقاله دهم منصوری با ترجمه آثار دیگری از رازی توسط مدیولانی[3] در سال ۱۴۸۱ میلادی ترجمه وبسالهای ۱۵۰۰ و ۱۵۱۰ و ۱۵۴۴ میلادی بترتیب در برلین و لیون و بال (سویس) چاپ شده است. [برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌شرح حال ومقام محمد زکریای رازی (طهران۱۳۱۸ شمسی) ومولفات ومصنفات طبی رازی (طهران ۱۳۴۰ شمسی) تألیف نگارنده].

درخاتمه متذکر میگردیم: کتاب طبی دیگری بنام «کفایه منصوری» که به زبان‌پارسی وتألیف‌منصوربن‌محمدبن یوسف بانضمام«رساله چوب چینی» میباشد، که در هندوستان بچاپ رسیده است.

۳ـ کتاب المرشد (= کتاب‌الفصول ـ الفصول فی‌الطب) ـ این کتاب نیز از اهم کتب رازی است. نسخ خطی متعدد از آن درکتابخانه‌های جهان و شخصی موجود است. نسخه خطی که‌نگارنده درکتابخانه ملک دیده‌ام در بیست ونه فصل میباشد، که در آن از اسطقسات، ترکیب بدن آدمی، مزاجها، هواها، آب و برف ویخ، نیروی‌غذا ودارو، ورزش، حمام، خواب‌وبیداری، احتیاج به‌غذا وطریق‌استفاده

۱- Padoue=Padova
۲- Basileae
۳- Mediolani

نیکوی‌ازآن ، امتلاء ، زیادی اخلاط ، مسهل ها ، قی وادویه مقیه، دفع ادرار ، دفع سایر فضولات، شراب، جماع ، ترکیب داروها ، بیماریها وعلل‌آنها ، علل بیماریهای احشاء (اندرونه) ، نبض ، تنفس، بحران ، روزهای بحرانی ، اوان و زمان‌بیماریها، نضج (بهبودنسبی) و تبها میباشد . درقسمت‌اخیر یعنی‌تبها رازی‌شرح مبسوطی‌درباره آنها متذکر گردیده است .

کتاب بالا اقتباس ازکتاب ابقراط یونانی است .

٤- الطب الملوکی (= طب الملوکی = کتاب الخواص) - رازی این کتاب را برای علی‌بن وهسوذان حاکم طبرستان (مقتول در ۳۰۷ یا ۳۰٤ هجری قمری) تألیف کرده است.

رازی دراین کتاب یک دوره بیماری شناسی را آورده است .

نسخ خطی آن دراغلب کتابخانه ها موجود است .

چنانکه از نام کتاب برمیآید رازی این کتاب را برای پادشاهان وفرمانروایان تألیف کرده است .

رازی در ابتدای این کتاب ازبسیاری از مولفات خودمنجمله حاوی نام‌میبرد، از این رو معلوم میشود که وی حاوی‌را بطور قطع تهیه وتنظیم‌نموده، ولی‌به‌تدریس آن نپرداخته که‌معروف‌چنین‌شده‌است، که‌حاوی پس از وی‌توسط‌ابن العمیدوشاگردان رازی تنظیم و ترتیب یافته ، بنابرین قول بالا چندان‌معتبر نمی‌باشد .

٥- من لایحضره الطبیب (= کتاب الی من لایحضره‌الطبیب) - چنانکه از اسم این کتاب مستفاد میگردد ، کتاب برای عموم مردم در موقع عدم دسترسی به‌طبیب میباشد . نسخ خطی فراوان از آن درکتابخانه های دنیا و شخصی موجود است .

قبل از رازی عیسی‌بن ماسه تألیفی بنام «من لایحضره الطبیب» برشته تحریر در آورده است .

نام دیگر این کتاب «طب‌الفقراء» است .

نسخه خطی که درکتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) دیده‌ام مشتمل بر بیست و پنج باب است که یک دوره بیماری شناسی و درمان آنهاست.

کتاب من لایحضره الطبیب مکرر بچاپ رسیده است (رجوع شود به صفحات ۶۶ تا ۷۲ مولفات و مصنفات رازی تألیف نگارنده).

ترجمه‌ای ازکتاب بالا درکتابخانه ملی ملک (شماره ۱۸ ۵ ٤) دیده‌ام، که مترجم آن علاءالدین محمد طبیب درزمان شاه سلیمان‌صفوی است، که بنام «تحفه‌ـ سلیمانیه» میباشد.

۶ـ کتاب الجدری والحصبة (= مقاله فی‌الجدری و الحصبه) ـ این کتاب معتبرترین یا یکی از معتبرترین آثار رازی است وازنظر آنکه رازی در آن دوبیماری آبله وسرخک‌را برای‌اولین بار تشخیص افتراقی[۱] داده بی‌اندازه معتبر می‌باشد، مضافاً بدانکه آبله مرغان[۲] را نیز متذکر گردیده است.

از نظر تاریخ طب این کتاب‌درمیان کتب طبی‌دنیا دربارهٔ بیماریهای واگیری از بزرگترین آنهاست، بجهت‌آنکه‌رازی باکمال‌دقت وسادگی وتحقیق در دوبیماری آبله و سرخک را شرح و فرق بین آندو را بیان داشته است.

کتاب آبله و سرخک درسیزده فصل می‌باشد که در این سیزده فصل ازعلت بروزآبله ، افرادی‌که استعدادگرفتن آبله را دارند ، علامات ، اعراض ، خویشتن‌ـ داری (تحفظ) از آبله ، موادی‌که بیرون زدن آبله را تسریع کند ، توجه به چشم و جگر وبندها وگوش ها ، موادیکه پختگی‌آبله‌را تسریع کند، خشک‌کردن‌دانه‌ها، موادیکه پوسته‌ها را خشک کند ، موادیکه آثار آبله را بزداید ، دستور غذای بیمار آبله‌ای وسرخکی ، دستورمزاج آبله‌ای وسرخکی ، آبله و سرخک بی‌خطر وخطرناک بحث شده است.

کتاب آبله و سرخک تحقیقاً براساس تجارب و ملاحظات شخصی رازی است،

---

۱ – Varicelle

۲ - Diagnostic différentiel

که بیماران را عمیقاً معاینه کرده ونتیجه تجارب بسیار دانشمندانه خودرا برروی کاغذ آورده و اولین کتابی است که در آن از بیماریهای عفونی بحث شده است.

اول دفعه این کتاب توسط ژ. والا[1] و نزیا بسال ۱٤۹۸ میلادی درشهرونیز به لاتین تحت عنوان «طاعنی[2]» و سپس بسال ۱۰٤۸ توسط و. ژ. گوپیل[3] به یونانی و بسال ۱۰۰۸ لاتینی آن توسط کلن[4] (درشهر پواتیه فرانسه) و ایضاً توسط ژ. پوله[5] بسال ۱۷٦۳ بزبان فرانسوی وآنگاه بسال ۱۷٦٦ توسط مد[6] وجان چنینک[7] بزبان انگلیسی در انگلستان و در ۱۸٤۸ ازطرف انجمن سیدنهام[8] توسط گرین هیل[9] و بسال ۱۸٦٦ ترجمه لاتینی آن درلندن تجدید چاپ و در سال ۱۸۷۲ اصل رساله عربی دربیروت توسط وان دیک[10] چاپ ودرسال ۱۹۱۱ توسط ك. اپیتس[11] به آلمانی ترجمه گردیده است.

بطور خلاصه این کتاب قریب چهل مرتبه در شهرهای بال[12] (سویس) و گوتین گن[13] (آلمان) و لندن و پاریس و نقاط دیگر چاپ گردیده است.

ترجمه فارسی ومتن عربی آن بسال ۱۳٤٤ بمناسب جشن هزار ویکصدمین سال تولد پزشک نامدار ایرانی توسط نگارنده این کتاب بچاپ رسیده است.

۷- کتاب التقسیم والتشجیر (= تقاسیم العلل - کتاب فی التقسیم والتشجیر)- این کتاب مشتمل بر جمیع علل و تقسیمات بیماریها از سر تا پا میباشد که بشکل طبقه بندی تنظیم گردیده است.

۱- J. Valla Venezia
۲- De Pestilentia
۳- J. Jaques Goupyl
٤- Collin
٥- J. Paulet
٦- Mead
۷- Jean Channing
۸- Seydenham
۹- Greenhill
۱۰- Van Dyck
۱۱- K. Opitz
۱۲- Bäle
۱۳- Göttingen

نسخ خطی فراوان از آن در کتابخانه های عالم و شخصی موجود میباشد.

کتاب دیگری در تذکرهها تحت عنوان «کتاب تقسیم الامراض و اسبابها و علاجاتها علی الشرح» دیده میشود، که بنظر میرسد کتاب بالا باشد.

۸- کتاب اقرابادین (= القراباذین الکبیر = کتاب اقراباذین و التحریر علی المجسطی) - چنانکه از اسم کتاب برمیآید این کتاب در اصول تداوی است.

نسخه خطی از این کتاب فراوان است.

درنسخه خطی که در کتابخانهٔ ملک دیدهام. کتاب مشتمل برشصت و دوباب میباشد، که از جمیع داروهای درمان کننده بیماریهاست.

کتاب دیگری بنام «القراباذین الصغیر» (= کتاب الاقراباذین المختصر= کتاب فی هیئة المفاصل اقراباذین)، که بنظر میرسد مختصر کتاب بالا باشد.

۹- کتاب الحصی فی الکلی والمثانه (= کتاب فی تولد الحصاة = مقاله فی الحصی فی الکلی و المثانه) - چنانکه از اسم کتاب مستفاد می گردد موضوع آن «کتاب سنگ کلیه ومثانه» است که در آن ازعلل واسباب و جمیع علائم و آثار و دوره بیماری و تقدمة المعرفه و سایر مسائل مربوط به سنگ مثانه و کلیه و معالجه آنها بیان شده است.

نسخ خطی ازاین کتاب در کتابخانه ای دنیا وشخصی موجوداست. بعلاوه بسال ۱۸۹۶ میلادی توسط پ دوکونینک[1] درشهرلیدن (هلند) به فرانسه ترجمه گردیده است[2].

۱۰- کتاب القولنج (= کتاب فی القولنج) - چنانکه ازاسم کتاب مستفاد میگردد درباره قولنج است.

باید دانست لفظ قولنج ما خوذ از کلمه قولون (Colon) است و همان است که بزبان فرانسوی (Colique) گویند ودراصطلاح طب قدیم این کلمه بهدردهائی

---

۱ – P. De Koning

۲- Traité sur le calcul dans les reins et dans la Vessie

که در قولون ها و امعاء واحشاء و دردهای ناشی ازسنگ کلیه وسنگ مراره (زهره) ودردهای کلیوی و کبدی وامثال آنها اطلاق می‌شده است.

نسخ خطی آن فراوان است. نسخه خطی که درکتابخانه ملی ملک دیده‌ام مشتمل برهیجده باب است، که درمورد علل‌واسباب وعلامات ومدت و درمان‌قولنج می‌باشد.

کتاب دیگری بنام «القولنج الصغیر» (= مقاله فی‌القولنج‌الحار) در تذکره‌ها آمده است، که احتمال دارد مختصر همان کتاب یامقاله‌ای علیحده باشد.

۱۱- کتاب اوجاع المفاصل (= فی‌النقرس و اوجاع المفاصل = کتاب‌اوجاع المفاصل = کتاب فی‌علل المفاصل و النقرس و عرق‌النساء) - کتاب بالا در نقرس و درد بندهاست. رازی درابتدای کتاب گوید: «... که چون نعمت و مرحمت‌امیر شامل حال من گردید لذا برحسب امر سید وبزرك خود منصور فرزند امیر نجیب بن‌نجیب این کتاب را تألیف کردم». احتمال دارد این شخص همان منصوربن اسحق باشد.

نسخه خطی ازکتاب بالا را تحت عنوان «فی اوجاع المفاصل و علاجها» در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام که مشتمل بر بیست و یک باب است که درآن از علل و تولید و تقسیمات و علامات ودرمانهای درد بندها میباشد.

ابن ابی‌اصیبعه درکتاب خود ازکتابی بنام «کتاب صغیر فی وجع المفاصل» اسم میبرد، که احتمال دارد باکتاب بالایکی باشد.

۱۲- کتاب‌السکنجبین (= کتاب فی منافع السکنجبین = مقاله فی‌السکنجبین و منافعه و مضاره) - این کتاب در باب منافع و مضار سکنجبین است.

۱۳- کتاب دفع مضار الاغذیه (= دفع مضارالاغذیه = کتاب منافع‌الاغذیه و دفع‌مضارها) - این کتاب درباب منافع غذاها و آشامیدنیها و دفع مضار آنهاست. رازی در مقدمه کتاب گوید که این کتاب را بر دو مقاله مرتب ساختم. مقاله اول

در مضار غذاها و طریقه جلوگیری از زیان آنها و مقاله دوم در قوانین کلی راجع بخوردن و آشامیدن و کیفیت و مضار و زمان آن و امثال ذلک میباشد. این کتاب یک دوره کامل بهداشت غذائی و از شاهکارهای رازی میباشد . این کتاب بسال ۱۳۴۳ شمسی درجشن بزرگداشت رازی درنوزده‌فصل توسط شادروان دکترسیدعبدالعلی علوی نائینی به پارسی برگردانده شده است ؛

نسخ خطی متعدد ازکتاب بالا درکتابخانه عالم و شخصی موجود است .

۱۴ ـ کتاب مایقدم من الفواکه و الاغذیه و مایوخر (ـ تقدیم الفاکهه قبل الطعام و تاخیر هامنه ـ مقاله فیما ینبغی ان‌ما یقدم‌من‌الفواکه والاغذیه و مایوخر)ـ چنانکه ازنام کتاب مستفاد میگردد، موضوع آن درباب‌ترتیب خوردن‌میوه‌ها میباشد .

نسخ خطی فراوان ازآن درکتابخانه ها موجود است .

درفهرست ابن‌الندیم وعیون الانباء نامی از «کتاب فی‌ترتیب‌اکل الفواکه» برده شده‌که بنظر میرسد باکتاب بالا یکی باشد .

۱۵ ـ کتاب‌ابدال‌الادویه (ـ ابدال الادویه ـ کتاب الابدال ـ مقاله‌فی‌ابدال الادویه) ـ کتاب مختصری است که در آن رازی بدل و جانشین داروها را بیان داشته است .

از این کتاب نسخ چندی درکتابخانه ها وترجمه فارسی آن بشماره ۱۶۲۴۵ درکتابخانه آستان قدس رضوی موجود است .

ترجمه لاتینی‌ابدال‌الادویه‌تحت‌عنوان De permutatione medicamentorum درکتابخانه پادوا (ایطالیا) بشماره ۱۱-۲۳۷ موجود است .

۱۶ ـ کتاب‌الابنه و علاجها (ـ علاجات الابنه ـ کتاب فی‌الابنه وعلاجهاـ کتاب فی‌الابنه و علاجها و تبیینها) ـ از عنوان کتاب مستفاد میگردد که در باب درمان ابنه است .

۱۷ ـ کتاب‌الادویة‌الموجوده لکل‌مکان (ـ الادویة المسهله‌الموجوده فی کل مکان)ـ ازعنوان این کتاب برمیاید که‌درباره داروهای موجود درجمیع امکنه است .

۱۸- کتاب هیئة القلب (= فی هیئة القلب = کتاب فی هیئة القلب).

۱۹- کتاب الانثیین (= فی هیئة الانثیین = کتاب فی هیئة الانثیین [1]).

۲۰- کتاب هیئه الصماخ (= فی هیئة الصماخ = کتاب فی هیئة الصماخ).

۲۱- کتاب هیئة العین (= کتاب فی هیئة العین).

۲۲- کتاب هیئة الکبد (= فی هیئة الکبد).

کتابهای بالا در تشریح قلب و انیثین (خصیتین) و پرده گوش و چشم و کبد است.

۲۳- کتاب الرد علی الجاحظ فی نقض الطب (= ... فی مناقضه الطب = کتاب فی الرد علی الجاحظ فی نقض صناعة الطب).

۲۴- کتاب الرد علی الناشی[3] فی نقضه الطب (= الرد علی الناشی فی نقضه الطب = کتاب فی الرد علی الناشی فی مسائلة العشر التی رام بها نقض الطب).

۲۵- فی محنته الطبیب (= رسالة فی محنته الطبیب و کیف ینبغی ان یکون حاله فی نفسه و بدنه و شربه = فی محنته الطبیب و کیف ینبغی ان یکون = کتاب فی استحان الطبیب = رسالة فی محنته الطبیب و کیف ینبغی ان یکون حاله فی نفسه و بدنه وسیرته و ادبه)- از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که درباره آئین و سنت پزشکی است.

۲۶- فیماجری بین الرازی و جریر الطبیب[4] (= کتاب الرد علی جریر الطبیب

۱- Testicules

۲- ابوعثمان عمروبن بحرین فرارة الکنانی البصری (۱۶۰ - ۲۵۵ هجری) مولف کتب چند درعلوم مختلفه است، که مهمترین آنها «کتاب الحیوان» و «کتاب النوادر» و «کتاب البیان والتبیین» و «کتاب القول فی البغال» (Livre de Mutet) است که بسال ۱۹۰۵ میلادی در مصر بچاپ رسیده است.

۳- ابوالحسن علی بن عبدالله ازمشاهیر شعرای عرب وقریب العهد با رازی است.

۴- جریرالطبیب از پزشکان معاصر رازی.

فیها خالف فیه من امر التوت الشامی[1] بعقب البطیخ[2] = فیها جری بینه وبین جریر الطبیب فی التوت عقیب البطیخ = مقاله ابان فیها خطا جریر الطبیب فی انکار مشورته علی الامیر احمد بن اسمعیل[3] فی تناول التوت الشامی علی اثر البطیخ فی حالـه و ایضاح عذره فیها).

۲۷ـ کتاب فی العله التی لها تحدث الورم من الزکام فی رؤس بعض الناس (= فی العله التی تحدث الورم والزکام فی رؤس الناس وقت الورد = کتاب فی العله التی لها تحدث النوم من الزکام فی رؤس بعضی الناس شبیها بالزکام) ـ این رساله بنام «رساله شمیة» است. نسخه خطی آنرا در کتابخانه ملک درمجموعه‌ای بشماره ٤٥٧٤ که مشتمل برپنجاه و چهار از صفحات بقطع رحلی است، دیده‌ام. ایضاً رساله‌ای بنام «فی التحفظ من النزله» در کتابخانه آصف اسلامبول موجود است. این رساله گرچه از نظر حجم بسیار کوچک، ولی ازنظر معنی ومقام بسیار ارجمند است، چرا که رازی برای اولین بار موضوع بالا را که یک امری حساسیتی (Allergie) است بیان داشته است.

در نسخه بیرونی و عیون الانباء دو عنوان دیگر بنامهای «مقاله فی العله التی من اجلها یعرض الزکام لابی زید البلخی[4] فی فصل الربیع عنه شمه الورد» و «فی النزلة التی کانت تعری ابافید[5] (وقت الورد)» آمده است.

شهید بن الحسین البلخی به محمد زکریا نامه‌ای نوشته واز او علت عارضه زکام

۱ـ توت شامی = شاه توت

۲ـ خربوزه = Melon

۳ـ احمد بن اسمعیل (سومین پادشاه سامانی ۲۹۵-۳۰۱ هجری).

٤ـ ابوزید بلخی ازعلماء علم کلام وقریب العصر رازی میباشد. بعضیها اورا استاد رازی در فلسفه دانسته‌اند.

٥ـ ابوفید سورج سدوسی ازعلمای نحو و شاگرد خلیل بن احمد معروف میباشد وبا رازی زماناً تفاوت دارد.

در فصل بهار در موقع بوئیدن گل سرخ را خواسته است...

رازی جواب این موضوع را برای وی بیان میدارد.

۲۸- فی‌استفراغ [1] المحموسین قبل‌النضج [2] (= فی وجوب الاستفراغ فی‌اوائل الحمیات) - از عنوان کتاب بالا چنین مستفاد میگردد که رازی را عقیده آن بوده که در تبها قبل از نضج باید استفراغ ماده بعمل آید.

۲۹- فی تبریدالماء (= فی‌تبریدالماء علی الثلج و تبریدالماء یقع‌الثلج = فی الماء المبرد بالثلج والمبرد علی‌الثلج = فی تدبیرالماء و الثلج = فی‌الماء المبرد علی الثلج المبرد من غیران یطرح الثلج والذی یغلی ثم یبردفی الجلید والثلج) - عنوان این رساله دربیان تبرید آب‌بابرف و یاسرد نمودن آب که درآن برف بگذارند میباشد.

۳۰- فی‌العلةالتی‌لهازعم بعض‌الجهال ان‌الثلج یعطش (=فی‌العله‌التی‌لهایز عم جهال‌الاطباء ان‌الثلج یعطش = فی‌الثلج وقول‌بعض‌الجهال‌انه یعطش = فی‌العله‌التی لهاتز عم الجهال ان الثلج یعطش) - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که رازی عقیدهٔ بعضی از پزشکان را که برف تشنگی میآورد رد نموده است.

۳۱- فی‌العلل‌القاتله لعظمها والقاتله لعظمها والقاتله لظهورها بغته (= فی العلل القاتله لعظمها و القاتله بظهورها بغته = کتاب العلل القاتله = فی‌العلل القاتله‌لعظمها والقاتله لظهورهابغته ممالایقدر الطبیب‌علی‌صلاحها وعذره‌فی‌ذلک)- از عنوان رساله فوق برمیآید که درباب بیماریهای کشنده فوری است.

۳۲-فی‌سبب‌قتل ریح السموم‌اکثرالحیوان(=فی‌العلةالموت‌الوحی [3] من السموم=

۱- استفراغ در اصطلاح قدما دفع ماده زیادی و مضره از بدن بوسیله قی و اسهال و فصد و عرق و ادرار و امثال آن بوده = Evacuation

۲- نضج مرحله وسطای بیماری (= Amélioration) میباشد. مرحله اول بیماری همان ابتداء مرض و مرحله دوم نضج و مرحله سوم بحران (= Crise) است که یا به‌بهبود ویا بمرگ منتهی میگردد.

۳- تند و سریع

کتاب السبب فی قتل ریح السموم=مقاله فی السبب فی قتل ریح السموم لاکثر الحیوان)- این رساله یک مقاله است که رازی ازسموم سریع الاثر که باعث مرگ حیوان میشود گفتگو می کند. نسخه خطی این رساله (یا مقاله) که در بیست وچهار سطر میباشد و از نسخ کمیاب بنظر میرسد چندی قبل در کتابخانه دانشمند فقید محمدعلی تربیت دیده‌ام و درسال ۱۳۱۸ شمسی عین‌آنرا در کتاب «شرح حال و مقام محمدزکریای رازی و ایضاً درکتاب «مولفات و مصنفات رازی» تألیف نگارنده انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ (صفحات ۱۲۱ و ۱۲۳) گراور کرده‌ام.

۳۳- اطعمه المرضی (= رساله فی اطعمة المرضی) - این کتاب در باب غذا و خوراك بیماران است. نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره ۲۴۳/۹ موجود است.

۳۴- کتاب الفالج[1] (= کتاب فی الفالج) - عنوان کتاب میرساند که د رباب فالجهاست.

۳۵- کتاب اللقوه[2] (= کتاب فی اللقوه) - از عنوان کتاب مستفاد میگردد که درباره فالج عصب صورت است.

۳۶ - فی ان الحمیه المفرطه تضر بالابدان (=فی ان الحمیه المفرطه ضارة بالاصحاء = فی ان الحمیه المفرطه تضربالابدان = کتاب فی ان الحمیه المفرطه والمبادره الی الادویه و التقلیل من الاغذیه لایحفظ الصحه بل یجلب الاسراض) - منظور رازی آن بوده که پرهیز وگرسنگی فوق العاده ببدن ضرر میرساند.

نسخه خطی این کتاب تحت عنوان « کتاب فی ان الحمیه المفرطه و التقلیل من الاغذیه والاستکثار من الادویه الضاره بالاصحه» درکتابخانه ایاصوفیه استانبول موجود است.

۳۷- فی ان للطین المتنقل به فیه منافع (= مقاله فی ان الطین المتنقل به

۱- Paralysie ۲- Paralysie faciale

فیه منافع القهالابی حازم القاضی) - بنظرمیرسد متنقل صحیح باشد. رساله بالا درباب ساختن نقل ها ازگل میباشد، چرا که درقدیم با بعضی خاکها مثل خاك نیشابوری (وخراسانی) برای بیماریها نقل هائی تهیه میگردند(الطین الخراسانی، الطین النیشابوری، الطین الاکل).

۳۸- فی تعطیش السمک والعله فیه (= فی علة تعطیش السمک = فی العله التی لهاصارالسمک الطری[1] معطشا) - ازعنوان رساله چنین مستفاد میگردد که بچه علت خوردن ماهی تشنگی میآورد.

۳۹- کتاب فی الخریف والربیع (= فی العله التی لهاصارالخریف ممرضا = کتاب الخریف و الربیع = مقاله فی العله التی لهاصار الخریف ممرضا و الربیع بالضد علی ان الشمس فی هذین الزمانین فی مدار واحد صنفها لبعض الکتاب) - ازعنوان رساله بالا چنین برمیآید که رازی را عقیده آن بوده کـه در پائیز بیماری زیادتر و انتشارش شدیدتر است.

۴۰- فی ان الطبیب الحاذق لیس هومن قدر علی ابراء جمیع العلل وان ذلک لیس فی الوسع (= .... البشر = کتاب فی ان الطبیب الحاذق لایقدر علی ابراء جمیع العلل) - ازعنوان رساله بالا معلوم میشود که رازی را عقیده آن بوده که طبیب حاذق قدرت بهبود بخشیدن جمیع بیماریها را ندارد و این امر از نیروی پزشکی و بشر دور است.

۴۱- کتاب فی التلطف فی ایصال العلیل الی بعض شهواته (= فی انه ینبغی للطبیب ان یتلطف لایصال الناس الی شهواتهم = مقاله فی ان جهال الاطباء یشددون علی المرضی فی منعهم من شهواتهم وان لم یکن بالانسان کثیر مرض جهلاً وجزافاً) - از عنوان کتاب فوق چنین معلوم میگردد که بعضی مردم پست وعوام رجوع بطبیب را ترک کرده و از او مذمت می کنند ولو آنکه طبیب حاذق باشد.

[1] - تازه

۴۲- فی العله التی یذم لها بعض الناس و عوامهم الطبیب و ان کان حاذقاً (= فی العله التی لها ترک (بعض) الناس و رعاعهم الطبیب و ان کان حاذقاً = کتاب فی ان بعض الناس ترک الطبیب).

۴۳- فی العله التی من اجلها صار ینجح جهال الاطباء والعوام والنساء فی المدن فی علاج بعض الامراض اکثر من العلماء و عذر الطبیب فی ذلک (= فی العله التی لها ینجح جهال الاطباء والعوام والنساء اکثر من العلماء = رساله لم صار جهال الاطباء و النساء فی المدن اکثر من العلماء) - از عنوان دو رساله بالا چنین معلوم میگردد که رازی علت مراجعه مردمان پست و عوام را به طبیب ولو آنکه حاذق باشد و توفیق و پیشروی اطباء جاهل و مردم عوام و زنان در مورد درمان مردم را بیان میدارد.

۴۴- خطاء غرض الطبیب.

۴۵- اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس (= اختصار کتاب نبض الکبیر).

۴۶- اختصار کتاب حیلة البرء لجالینوس (= تلخیصه لحیلة البرء = اختصار کتاب جالینوس فی حیلة البرء).

۴۷- تلخیصه لکتاب العلل والاعراض لجالینوس (= تلخیصه للعلل والاعراض = تلخیصه لکتاب العلل والاعراض).

۴۸- تلخیصه لکتاب العلل المواضع الالمه (= تلخیصه للاعضاء الالمه = تلخیصه لکتاب المواضع الالمه = تلخیص کتاب الاعضاء الالمه لجالینوس).

کتابهای شماره ۴۵ تا ۴۸ تلخیصهای مولفات جالینوس است.

۴۹- تفسیر کتاب جالینوس لفصول ابقراط (= تلخیصه لفصول ابقراط = تفسیر کتاب تفسیر جالینوس لفصول ابقراط = فی تفسیر کتاب جالینوس لفصول ابقراط) - کتاب بالا تفسیری است برتفسیر جالینوس برفصول[1] ابقراط.

۱- Les Aphorismes

۵۰- فیما لا یلصق ممایقطع من البدن و ان صغر و مایلصق من الجراحات و ان کبر (= فی العله التی لهاصار متبری من البدن لا یلصق به = رساله فیما لا یلصق مما یقطع من البدن = کتاب فی العله التی لهاصار متی انقطع من البدن شیی حتی یتبراء منه انه لا یلتصق به وان کان صغیراً ویلصق به من الجراحات العظیمه القدر غیر المتبرئه ماهو اعظم فی ذلک کثیراً)- از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که رازی را عقیده آن بوده که بعضی از قسمتهای بدن باآنکه کوچک وخرد باشند، ممکن نیست آنهارا پیوند و بخیه کنند ، درصورتیکه برخی دیگر وجود دارد که با بزرگی ممکن است پیوند بعمل آید .

۵۱- رساله فی العلة التی لهالا یوجد شراب یفعل فعل الشراب الصحیح بالبدن (= فی انه لا ینوب عن المسکر = رساله فی انه لا یوجد شراب غیر مسکر یفعل بجمیع افعال الشراب المسکر فی البدن) .

۵۲- کتاب کیفیة الاغتذاء (= کتاب فی کیفیة الاغتذاء و هو جوامع ذکر الادویه المعدنیه) .

۵۳- فی الاسباب الممیله لقلوب الناس عن افاضل الاطباء الی اخسائهم (= (مقاله) فی الاعراض الممیله لقلوب کثیرالناس عن افاضل الاطباء الی اخسائهم)- از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که مردم و عوام الناس از اطباء دانشمند روی میگردانند و باطباء غیر عالم و متوسط میپردازند .

۵٤- رساله فی الجبر و کیف یساق الیه و علامه الحق فیه (= رساله فی الجبر= فی الجبر و کیف یسکن المه وماعلامه الحرقیه والبرد)- درشکسته بندی است . ابن جلجل اندلسی در کتاب خود آورده است «... و الف فی الجبر والخلع کتاباً» .

۵۵- فی ان العله الیسیره بعضها اعسر تعرفاً وعلاجاً من الغلیظه (= ... اعسر تعرفاً من الغلیظه فی بعضها ....= ... وعلاجاً وغیرذلک) - رازی راعقیده آن بوده که بعضی اوقات بیماریهای آسان تشخیص و علاجشان مشکل تر از بیماریهای سخت است .

۵۶- کتاب تقسیم الامراض واسبابها وعلاجاتها علی الشرح (= کتاب تقسیم الامراض و اسبابها وعلاجاتها) - درباره تقسیم بیماریها و علل و درمان آنها . نام دیگر این کتاب «تقسیم العلل» یا «تقاسیم العلل» است .

۵۷- کتاب المشجر فی الطب علی طریق کناش[1] (= کتاب الممتحن فی الطب علی سبیل الکناش) .

۵۸- فی العلل المشکله (= فی العلل المشکله و عذر الطبیب) .

۵۹- کتاب الباه (= کتاب فی الباه یبین فیه المزاج و منافع الباه و مضاره) در یک مقاله- موضوع کتاب بالا در باه است . نسخه خطی آنرا درکتابخانه ملک در هشت صفحه چهل ویک سطری رحلی بنام «امرالباه وباهیه» که مشتمل برسیزده فصل میباشد دیده‌ام .

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه نامی ازکتابی تحت عنوان «کتاب الزیادة التی زادها فی الباه» آورده است .

۶۰- فی السکر (= کتاب فی الشراب المسکر = کتاب السکر؟ مقالتان) در دو مقاله .

۶۱- رساله فی التعری و التدثر [= فی العله التی (لها) یدفع الحرسرة بالتکشف و مرة بالتدثر] .

۶۲- کتاب مایعرض فی صناعة الطبیب .

۶۳- کتاب النقرس[2] وعرق المدینی[3] (= کتاب النقرس و العرق المدنی) .

۶۴- الصیدله (= کتاب الصیدله فی الطب) - در داروسازی است .

۶۵- المدخل الی الطب (= کتاب المدخل الی الطب) - نسخ خطی از آن درکتابخانه‌های پاریس و مادرید وجود دارد .

---

۱ - مجموعه یا فورمولر طبی = Formulaire   ۲- Goutte

۳- پیوك = رشته = Filaire de Médine

۶۶- فی شرف‌العین (= کتاب فی فضل العین علی‌سائرالحواس).

۶۷- کتاب جمع فیه‌الاعمال بالحدید (= کتاب فی‌العمل بالحدید و الجبر)- در عمل جراحی با چاقو و شکسته‌بندی.

۶۸- کتاب الکبیر فی‌العطر والانبجات و الادهان - درعطر و روغنهای معطر

۶۹- کتاب اثبات الطب.

۷۰- کتابان فی‌التجارب - نسخه خطی این کتاب را در کتابخانه ملی ملک و مرحوم دکتر غنی دیده‌ام که در سی باب و یک دوره کامل علم‌الامراض است.

۷۱- فی‌الفصد - نسخه خطی این کتاب را در کتابخانه ملی ملک و مجلس شورای ملی دیده‌ام که در ده باب است.

۷۲- فی‌النقرس.

۷۳- فی‌العلة التی صارالنائم یعرق اکثر من‌الیقظان - عنوان رساله مزبور آنست که شخص خواب از بیدار بیشتر عرق می‌کند.

رساله دیگری در کتابخانه شادروان محمد علی تربیت تحت عنوان «مقاله لابی‌بکر محمدبن زکریافی‌انه‌لماذا یحس‌النائم من‌البرد مالایحس الیقظان» دیده‌ام.

۷۴- کتاب‌الفاخر (= کناش الفاخر)-نسخ خطی‌ازاین کتاب درکتابخانه های عالم موجود است. منجمله دو نسخه خطی درکتابخانه ملی ملک وجود دارد که مشتمل بر دو مقاله میباشد.

۷۵- رساله فی‌صناعة الطب و وصفها وتمییزها.

۷۶- برءالساعه - این کتاب از مولفات مفیده رازی است که باسم قاسم بن- عبیدالله وزیر درسالهای ۳۱۲ یا ۳۱۳ هجری تألیف کرده است. برحسب عقیده بعضی از مورخان آخرین اثر رازی است.

متن عربی آن در سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۳۶ میلادی در بیروت و مصر بچاپ رسیده است.

این کتاب دو مرتبه بفارسی ترجمه شده و ترجمه نیکوتر آن توسط میرزا سید احمدبن محمدحسین حسینی الشریف تنکابنی حکیمباشی فتحعلیشاه از منسوبین محمد مؤمن صاحب «تحفه حکیم مومن» بعمل آمده ودرتهران در سالهای ۱۲۸۸ توسط میرزاسیدمحمدرضی طباطبائی‌سمنانی ودرسالهای ۱۲۹۷ و ۱۳۰۴ هجری توسطسیدمحمد طبیب فرزند سید احمد با رساله «اسهالیه» و «مطلب السوال» و درسال ۱۳۲۶ خورشیدی‌از طرف روزنامه «ستاره غرب» باقطع کوچک‌و درسال ۱۳۳۳ هجری(بدستور آقا میرزا علی‌آقا شیرازی فقیه و طبیب دراصفهان) و ترجمه آن بزبان هندوستانی در سال ۱۳۰۸ هجری (توسط قطب شاه) در لکنهو و ترجمه فرانسه آن با اصل عربی تحت عنوان «معالجه در یک ساعت»[1] درسال ۱۹۰۴ میلادی توسط پ. گیگک[2] در پاریس بطبع رسیده است.

نسخ خطی این کتاب در جمیع کتابخانه های دنیا و کتابخانه های شخصی موجود است.

متن عربی «برءالساعه» دربیست و سه باب است، اما ترجمه آن در سی باب میباشد، یعنی مترجم هفت‌باب بدان اضافه کرده است. این کتاب یک دوره درمان فوری بیماریها از سر تا پاست.

۷۷- فی علاج العین بالحدید (یک مقاله).

۷۸- فی‌الادویه‌العین‌وعلاجها (= رساله فی‌الادویه‌العین وعلاجها ومداواتها و ترکیب الادویه لمایحتاج‌الیه من‌ذلک). - این رساله را رازی برای شاگرد خود یوسف‌بن یعقوب تألیف نموده است.

۷۹- سرالطب.

۱- La Guérison à une heure

که ترجمه آن صحیح نیست، بدین معنی که مترجم بجای آنکه درمان فوری ترجمه نماید درمان در یک ساعت ترجمه نموده است.

۲- P. Guigues

۸۰- رساله فی ان العلل المستکمله التی لایقدر الاعلاء (ل) ان یعبرواعنها و یحتاج الطبیب الی لزوم العلیل و الی استعمال بعض التجربه لاستخراجها والوقوف علیها وتحیرالطبیب.

۸۱- فی المذاقات ؟ (رساله).

۸۲- فی البهق[1] و البرص[2] (مقاله ...) (بهک و پیس).

۸۳- فی الحرکة الکائنه فی الاحلیل والمثانه (مقاله ...).

۸۴- فی البواسیر[3] و الشقاق[4] فی المقعده[5] (مقاله ...).

۸۵- فی الاعلال الحادثه علی ظاهرالجسد.

۸۶- فی الزکام والنزله و امتلاء الراس ومنع النزله الی الصدر و الریح التی تسدالمنخرین و منع التنفس بهما (مقاله ...) - احتمال دارد این کتاب با «رساله شمیه» یکی باشد.

۸۷- کتاب فی الدواء المسهل[6] و المقی[7].

۸۸- فی الحمام و منافعه و مضاره.

۸۹- فی العله التی لها یحرق الثلج و یقرح (یفرح).

۹۰- فی الریاضه[8] (کتاب ...).

۹۱- منافع الاعضا[9] (کتاب ...).

۹۲- صفات البیمارستان.

۹۳- طب الفقراء - ابن ابی اصیبعه علاوه برآنکه ضمن کتاب «من لا یحضره-

---

۱- Naevi
۲- Vitilligo
۳- Hémorroides
۴- Fissure anale
۵- Anus
۶- Purgatif
۷- Vomitif

۸- مقصود از ریاضت ورزش است.

۹- منافع الاعضاء همان وظائف الاعضاء= Physiologie است.

الطبیب» آنرا «طب‌الفقراء» نام داده درمحل دیگر نیز علیحده آنرا ذکر کرده‌است.

۹۴ـ فی‌اثقال الادویه المرکبه (کتاب...).

۹۵ـ کلام الفروق بین‌الامراض ـ نسخه‌ای از این کتاب را در کتابخانه ملی ملک دیده‌ام که در پنج مقاله است و هرمقاله مشتمل برچند فصل میباشد. ازمطالعه این کتاب معلوم میشود که **رازی تشخیص افتراقی بین امراض را معین می‌کند**.

۹۶ـ الکافی فی‌الطب (کتاب...).

۹۷ـ الاغذیه المختصره (مقاله).

۹۸ـ مقاله فیماسئل عنه‌فی انه لم صار من‌قل جماعه من‌الانسان طال عمره.

۹۹ـ تذکره مفیده‌ـ نسخه خطی آنرا در کتابخانه ملی‌ملک دیده‌ام. چه این کتاب از رازی باشد و چه منسوب بوی، الحق نام بسیار نیکوئی برآن گذارده شده است. این کتاب جمعاً در چهارصد و دوازده باب و یک دوره کامل علم الامراض از سر تا قدم میباشد.

۱۰۰ـ کتاب‌طب‌النفوس (طب‌الروحانی) ـ (غرضه‌فی‌اصلاح‌اخلاق‌النفس)ـ این کتاب یکی از کتب بسیار مهم رازی است که ترجمه آن بزبان فرانسوی (La Médecine spirituelle) است که‌درآن رازی ازمباحث‌مختلفه حالات‌روحی آدمی و درمان آنها صحبت میدارد.

بطور خلاصه ابواب و فصول کتاب درباره برتری عقل و از بین بردن هوای نفس و بیان عوارض آن و شناسائی و پیدا کردن انسان عیوب خود را و رفع خودخواهی و تکبر و حسد وخشم و دور نمودن دروغ و بخل و مکر وهم و غم‌واندوه و حرص واجتناب از شراب خواری زیاد و بی باکی در جماع و حرص در امور غیر مفیده واندازه ونگاهداری مال و انفاق آن و دورکردن کوشش زیاد و خستگی که در تحصیل مقام و مراتب دنیوی است و روش و سیرت پسندیده و نیکو و ترس از مرگ و امثال ذلک میباشد.

ابن جلجل اندلسی در کتاب تألیفی خود آنرا «طب النفوس» نام نهاده و گوید: که رازی آنرا برای منصوربن اسحاق حاکم ری تألیف کرده است.

نسخ خطی آن در کتابخانه های معتبرعالم وجود دارد. بسال ۱۹۳۰ میلادی بسعی واهتمام شادروان پاول کراوس درمصر در ۹۸ صفحه قطع وزیری باده رساله فلسفی دیگر بچاپ رسیده است.

عده‌ای از مورخان کتاب بالا را ضمن کتب فلسفی رازی ذکر کرده‌اند، اما چون در این کتاب درمانهائی در باب بیماریهای روانی و روحی وجود دارد، بدین مناسبت آنرا ضمن کتابهای طبی رازی آورد یم.

۱۰۱- مقاله فی اختلاف الدم - این رساله منسوب به رازی است و نسخه خطی آنرا درکتابخانه ملی ملک دیده‌ام. مقاله مزبور در اختلاف خون هاست.

۱۰۲- مقاله فی اتخاذ ماءالجبن - این مقاله یا رساله درباب خواص آب پنیر ومورد استعمال آن دربیماریهاست. نسخه خطی آنرا درکتابخانه ملی ملک دیده‌ام.

۱۰۳- مقاله من کتاب الالبان فی منافع ماء الجبین - ایضاً مقاله تحت این عنوان درکتابخانه ملی ملک دیده‌ام که به‌شماره‌های ۱۰۱ و ۱۰۲ درمجموعهٔ خطی موجود است.

۱۰۴- مفیدالخاص-نسخه‌ای ازآن‌را درکتابخانه آستان قدس رضوی دیده‌ام، که مشتمل برخواص داروها ودرمانها وعلم فراست وطب ودامپزشکی وکشاورزی و سموم گزندگان و حشرات و درمان آنها و تدبیر برای اغذیه و امثال آن میباشد.

۱۰۵ - الخواص (رساله) - این رساله درباب درمان تب ها و پوشیدن لباس زائو وبعضی درمانهاست.

نسخه‌ای ازآن راضمن کتب اهدائی استاد مشکوه بدانشگاه (شماره ۱۸۱ انتشارات دانشگاه) دیده‌ام.

۱۰۶- رساله لابی بکرمحمدبن زکریای الرازی الی بعض تلامذته و قداختصه

بعض‌الملوك - نسخه‌ای ازاین رساله‌را در کتابخانه دانشمند فقید دکتر قاسم غنی در مجموعه‌ای دیده‌ام.

دراین رساله رازی نصایح و اندرزهائی بشاگردان خود میدهد وآنانرا فرزند خطاب کرده و دستورهای صحی و پندهائی در موقع طبابت در خدمت پادشاهان بشاگردان خود میآموزد.

احتمال دارد این کتاب با رساله «خواص‌التلامیذ» یکی باشد.

۱۰۷ - فی‌الموسیائی - مقاله‌ایست که از کیفیات و خواص و منافع و ترکیب استعمال موسیائی در بیماریهای مختلفه. نسخه خطی این مقاله رادرکتابخانه ملی ملك و شادروان دکتر غنی دیده‌ام.

۱۰۸ - الشامل - درفهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران تألیف‌آقای حسن ره آورد (شماره ۲۶ - عربی - پزشکی) آمده است.

۱۰۹ - فی‌المیاه - رساله‌ایست تحت عنوان «مبحث المیاه» ازکتب اهدائی استاد مشکوه به دانشگاه تهران که درآن از انواع و اقسام آبها و خواص آنها بحث می کند.

۱۱۰ - خواص الشراب - این رساله در بیان خواص شراب و مخصوصاً شرح تأثیرات مخصوصه آن است که در هیچ نوشابه دیگری یافت نمی‌شود (نقل از جلد چهارم‌فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی‌سابق‌تألیف آقای عبدالحسین حائری). این رساله بضمیمه سی ودو رساله‌دیگر(که‌همه‌در‌طب‌وطبیعیات‌میباشند)موجود است.

برکلمان در فهرست خود تحت‌عنوان «فی‌الشراب مقالتان» آورده است (جلد اول و ضمیمه اول برکلمان).

احتمال دارد این رساله همان رساله «فی‌السکر» و «کتاب‌المسکر» باشد.

۱۱۱ - کلیات الطب - نسخه‌ای از این کتاب درکتابخانه مجلس شورای ملی (جلد چهارم‌فهرست کتابخانه مجلس شورای‌ملی‌سابق تألیف آقای‌عبدالحسین حائری) موجود است.

۱۱۲ - المجموعه فی الطب - بر کلمان در جلد اول کتاب خود نامی از این کتاب می برد (صفحه ۲۷۰).

۱۱۳ - فی صناعة الطب (مقاله ...) - ایضاً بر کلمان در جلد اول کتاب خود از رساله یا کتاب بالا نام می برد.

۱۱٤ - اسئله فی الطب - نسخ خطی از اثر بالا در بعضی کتابخانه های عالم موجود است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فهرست مولفات و مصنفات رازی - انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ تألیف نگارنده).

درفهرست کتب خطی مجلس شورای ملی سابق رساله ای درباب «داروهای چشم» موجوداست (ج ٤ - آقای عبدالحسین حائری) که بنظر میرسد همان کتاب «فی الادویه العین وعلاجها» باشد. تااینجا شرح کتب طبی رازی (منصوص ومنسوب) است و تاآنجا که مقدور ومیسور بود ازفهرست ها وتذکره ها استخراج گردیده ونسخی که در کتابخانه های عالم وشخصی موجوداست، میباشد که تشریح گردید. ممکن است آثارطبی دیگری از رازی نیز وجود داشته باشد که در دسترس نگارنده نبوده و بعدها طی چاپهای آتی کتاب بحساب بیاید.

ج - **افسانهها و درمانهای طبی منسوب به رازی** - افسانه ها وحکایات چندی به رازی نسبت دادهاند که در کتب مورخان و تذکره نویسان بچشم میخورد وآنها عبارتند از:

۱ - حکایتی است که نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم کتاب خود درباره درمان امیر منصوربن نوح بن نصر متذکر گردیده که نتیجه آن یک نوع درمان روحی و تلقینی[1] میباشد. چنانکه آمد این حکایت صحیح بنظر نمیرسد و شرح آن در ابتدای مبحث مربوط به رازی گفته شد ومتذکر گردیدیم که حکایت مربوط بهمنصوربن اسحق حاکم نیشابور است.

۱- Psychothérapie و Suggestion

۲- ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء بنقل از یکی از شاگردان رازی موسوم به به ابن‌قارن رازی ازپسری مستسقی در نیام (وسط راه نیشابور به‌ری) متذکر گردیده که آنهم چندان معتبر نمی‌باشد. (برای اطلاع رجوع شود به ص ۳۱۳ جلد اول عیون‌الانباء چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری = مطابق ۱۸۸۲ میلادی وکتاب شرح حال و مقام ابوبکر محمد زکریای رازی‌تألیف نگارنده سال ۱۳۱۷ شمسی چاپ تهران).


شکل ۴۳ - تصویری از قسطنطین افریقائی

۳- در بعضی ازکتب اروپائی حکایتی از رازی درقرطبه[1] درباره درمان‌مردی که‌مرده بنظرمیرسد، آمده‌است که‌اصلاً صحیح نمیباشد. چراکه رازی اصولا سفری به‌قرطبه نکرده تا در آن دیار درمان کند (چنانکه آمد). این مطلب گفته قسطنطین افریقائی است.

۴- حکایتی است که درکتاب فرج بعد- ازشدت تألیف‌حسین بن اسعد بن حسین الدهستانی ضمن‌حکایت‌دوم ازباب دهم دراحوال‌جماعتی که بعلت عسر و بیماری صعب مبتلی شده و بعد از آنکه از حیات نومید گشتند به لطیفه‌ای ازلطائف باری تعالی‌شفا یافتند، متذکر گردیده که درمان جوانی راکه‌زالودرگلویش رفته و خون‌ازدهانش‌میآمده، پس‌از تجسس درعلت بیماری بروی معلوم گردیده که جوان زالو بلعیده است. رازی برای درمان وی‌مقداری‌طحلب (جل‌وزغ) بوی‌میخوراند ونتیجةً زالو به طحلب می‌چسبد وزالوازگلوی بیماربیرون‌میآید. (اصل‌حکایت نقل‌ازابن‌ابی اصیبعه است).

1- Constantin l'Africain

۵- در کتاب «زینة المجالس» آمده است : ... آورده اند که مردی مخرج اسفل



شکل ٤٤ - مینیاتور بالا تصویری خیالی از رازی است که در آن سه جنبه مختلف پزشکی ، شیمیائی و فلسفی استاد را نشان میدهد . استاد مشغول معاینه جوانی است که حدس زده زالو در گلویش فرو رفته و تشخیص آن را

بقیه درذیل صفحه ۲۹۵

مقعدش مسدود شده و ورم کرده بود و هرچه میخورد طبیعت آن را از طرف بالا دفع میکرد و اطباء ازمعالجه آن عاجز ماندند. مریض بخدمت محمد زکریا رفت. حکیم فرمود که دومثقال‌سیماب بخورد. مریض بفرموده عمل کرد. فی‌الفوّر مجری بر گشاده شد، آن ورم برطرف گشت ... عین حکایت بالا درکتاب «لطائف‌الطوائف» تألیف فخرالدین علی صفی متوفی بسال ۹۳۹ هجری وکتاب «جوامع الحکایات و لوامع الروایات» تألیف محمد عوفی آمده است.

نظیر حکایات و افسانه‌های بالا از رازی درکتب متقدمین آمده که بعداً متأخرین از آنها گرفته و درکتب خود درج کرده‌اند.

اما مطلب مهم آنکه حکایات بالا بیشتر بنظر میرسد پس از رازی ازمعاصران وی نقل گردیده باشد. بدیهی است درباره طبیبی بمانند رازی (ایضاً سایر پزشکان نامدار)، چندان مستبعد نیست که چنین حکایات بدانها نسبت داده شود، ولی در باره حکایات طبی یاباصطلاح ملاحظات پزشکی[1] برروی بیماران آنچه که مسلم‌است رازی سی‌وسه (یا سی‌وچهار) تاریخچه‌طبی‌حقیقی دارد که‌شرح‌آنهارا ذیلاً مینگاریم.

چ- تاریخچه‌ها وملاحظات طبی رازی - از مزایای بزرگی که رازی درطب جهانی دارد و پس از خود در جهان به‌یادگار گذارده‌ودرحقیقت از مختصات‌طبابتش میباشد که امروزه درجمیع بیمارستانهای جهان برقرار است، یادداشتهای روزانه از کار و عملیات و احوال وگزارش بیماران[2] است که در بیمارستانهای بغداد و ری

بقیه از ذیل صفحه ۲۹۴

داده وسپس ویرا درمان کرده است. موضوع حکایت از ابن ابی‌اصیبعه در «عیون‌الانباء» و فکر تنظیم مینیاتور از نگارنده کتاب و طراحی و نقاشی از شادروان‌استاد حسین بهزاد مینیاتوریست معاصر ومعروف‌ایران‌است. تابلوی بالا برای جشن هزار ویکصدمین سال تولد رازی توسط استاد بهزاد وبخرج بنگاه سرمسازی رازی تهیه گردید.

۱- Observations cliniques

مرتباً نگاشته وکلیه حوادث واتفاقات مهمه ومشاهدات مفیده را همانطورکه امروزه در تمام بیمارستانهای دنیا معمول است ثبت کرده ویابااصطلاح کنونی روزنامه وقایع داشته، که شرح بسیاری از اتفاقات و تاریخچه های مهم بیماران خود را در آن به تفصیل نوشته است. کتاب حاوی معروف رازی درحقیقت یادداشتهای کلینیکی وی میباشد، که نتیجه زحمات وتجارب شخصی وی میباشد، که سالیان متمادی بدان مشغول بوده است. بدین مناسبت است که عموم مورخان ویرا طبیب عادی نام ندادهاند، بلکه پزشک بیمارستانی[1] و کلینیسین[2] گفته اند.

رازی را درکتاب حاوی سی وسه یا سی و چهار حکایت وتاریخچه طبی است که اکنون چند حکایت طبی علمی و اصولی از تاریخچه های مذکور را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم :

تاریخچه اول- (دمل کلیوی که درلگنچه باز شده) - عبدالله بن سواده مبتلی به تبهای مخلوط شش روز در میان و زمانی یک روز درمیان[3] و چهار روز در میان[4] وگاهی هرروزی[5] بود وقبل از تب لرز مختصر و بــــــدفعات زیاد ادرارمیکرد.

چنین نظر دادم که این تب ها باید به ربع[6] مبدل گردد، یا آنکه ممکن است بیمار دملی درکلیه ها داشته باشد.

پس ازاندکی چرک با ادرار از بیمار خارج شد، بدین جهت اورا از عدم عود تبها آگاه کردم وچنان شد. علتی که مرا در ابتدا مانع شد که نظر قطعی دهم که بیمار دمل[7] (زخم) درکلیه ها دارد، این بود که بیمار قبلاً مبتلی به تبهای

۱- Médecin des Höpitaux ۲- Clinicien

۳- Fièvre tierce (= حمای غب)

۴ و ۶ - Fièvre quarte (= حمای ربع)

۵ - Fièvre quotidienne (حمای یوم)

۷ - درمتن عربی خراج آمده که مقصود دمل یازخم (abcès) است. معادل خراج درزبان فرانسه (Antrax) است.

یک روز درمیان و نوع دیگر تبها شده بود وگمان می‌کردم که این نوع تب مخلوط باید از تورم و التهاب حاصل شده باشد وممکن است به‌تب ربع شدید مبدل گردد.

فراموش کردم ازبیمار سوال کنم که وقتی برمیخیزد احساس سنگینی درناحیه کمر می‌کند یا نه ؟ بیمار هم دراین باب اظهاری نکرد.

زیادی ادرار گمان مرا برای‌وجود دملی درکلیه ها تقویت کرد. من ازاینکه پدر بیمار مبتلی به ضعف مثانه بوده و از این درد می‌نالیده و نیز در مواقع سلامت بهمین درد مبتلی بود ، اطلاعی نداشتم .

بنابراین برماست که از دقت دراین‌قبیل‌موارد غافل نباشیم و نهایت مراقبت را انجام دهیم ، انشاءالله تعالی .

وقتی که چرك در ادرار بیمار دیده شد ، مدرات برای او تجویز کردم ، تا اینکه ادرارش از چرك صاف شد ، سپس گل مختوم[1] وکندر[2] و دم‌الاخوین[3] باو خورانیدم ، تا بیماریش رفع گردید و درعرض دو ماه سریع وکامل معالجه شد .

چون بیمار ابتدا از سنگینی ناحیه کمر شکایت نمیکرد، مرا هدایت کرد که دمل کلیه‌اش بایستی کوچك باشد. اما پس ازآنکه چرك درادرارش پیدا شد از او سوال کردم آیا چنین حالتی احساس کرده بودی ؟

گفت : آری.

زیرا اگر دمل بزرك می‌بود ، قطعاً خود بیمار از آن شکایت میکرد و تخلیه سریع چرك نشان داد ، که زخم بایستی کوچك باشد.

اطباء دیگر حتی پس از ظهور چرك در ادرار چیزی از حالت او درك نکرده بودند (تشخیص نداده بودند) .

۱– Terre sigilleé = Terra sigillata

۲– Encens

۳– Sang dragon (خون سیاوشان =)

تاریخچه دوم - (اسهال خونی صفراوی)-علك حسابدار نزد من آمد وازقولنج شکایت کرد ، ولی نمی‌توانست دردش را شرح دهد . برایش تمر هندی[1] تجویز کردم . او بدستور رفتار کرد و دردش از بین رفت.

پس از چندی بار دیگر درد در شکمش چند روزی با یبوست[2] عود کرد . سپس براثر اخلاط[3] سوداوی[4] به اسهال گرفتار شد و درگذشت ، درحالیکه او ازمن دور بود .

باید دانست که برخی اشخاص بعضی اوقات بعلت ریزش صفرای[5] ردی[6] به امعائشان گرفتار درد شدیدی درشکم میشوند و بدین علت به عوارضی بمانند قولنج گرفتار میگردند و آثاری از خود در آنان باقی می گذارد وپس از آن به‌این اشخاص اسهال شدید روی میآورد ، خاصه در کسانی که مزاجشان[7] سوداوی است.

علك حسابدار از این دسته مردم بود . باید به آنان داروهای ملین[8] خورانید و با مایعات لعابدار تنقیه نمود . من از این قبیل بیماران بسیار دیده‌ام .

تاریخچه سوم - (گوش‌درد چرکینی که منتج به منژیت شده است)-حکایت ابن‌عمرویه - این شخص بسیار مستعد سرسام[9] و قبل از رسیدن من مبتلی به سرسام شده بود ، زیرا چرك به گوشش ریخته و ناسور[10] تشکیل داده بود . درآغاز بیماری نیز خون گرفته بود .

براثر سوء درمان اطباء چرك درگوشش مزمن‌گردیده‌و چون‌چرك‌به پرده گوش[11]

۱- Tamarin indien (تمری =)

۲- Constipation (احتباس طبیعت = احتباس مزاج =)

۳- Humeur

٤- Atrabile (= Bile noire)

٥- Bile (=Bile jaune)

٦- Malin (بدخیم =)

۷- Tempérament

۸- Laxatif

۹- Méningite

۱۰- Fistule (ناصور = ناسور =)

۱۱- Tympan (صماخ = پرده گوش =)

رسیده بود ، منعقد شده باعث آن گردید . . . . چنانکه ما برای بیرون آوردن چرك (دمل) از داخل گوش وقتی که قرحه آن مزمن گردد ، فصد می کنیم .

پس از آن دمل[1] درداخل گوش باز شد وبادرمان بهبود یافت ، ولی بقایائی از اخلاط ردی در وی مانده بود ، برای آنکه در بیماری اولی استفراغ قوی بعمل نیامده و ماده به گوش تنها رسیده بود .

بیمار کله گوسفند و انگور خورد و در خوردن آن زیاده روی کرد و بالنتیجه مبتلی به تب دائم[2] باغثیان[3] و اندوه ویبوست مزاج گردید . پس از آن میوه وسواد نرم کننده[4] باو دادم که تمام آنها را برگرداند .

من بیمار را روز سوم عیادت کردم که بهسردرد[5] شدید و ترس از روشنائی[6] واشك فوق‌العاده وسرخی چشم مبتلی گردیده بود ، ولی بعلت حضور عوام[7] بربالین بیمار خون زیادی از او نگرفتم .

تصمیم گرفتم فردای آنروز مزاج بیمار را لینت دهم ، ولی در آنروز اغلب عوارض تخفیف یافته بودند و آنوقت از سوراخ گوش وی عوارض سرسام آشکار شد و می‌ترسیدم که به سرسام مبتلی شود . برای راحت وی بعلت حضور مردم مسهل قوی تجویز نکردم ،ونه‌ازجهت دیگر. سپس برایش فلوس[8] وامثال‌آن تجویز کردم . اما هیچکدام در او موثر واقع نشد. دستور دادم سه روز اورا تنقیه کنند و این سه روز او را ندیدم .

پس از گذشت سه روز بعیادتش رفتم . او را بحالت بدی دیدم ، که فکرش

۱- Abcès (جمع دمل دمامیل است)

۲- مقصود تب براثر عفونت است .

۳- Nausée

۴- Laxtif

۵- Céphalalgie (Migraine)

۶- Photophobie

۷- مقصود عوام‌الناس است .

۸- Casse (خیار شنبر =)

مغشوش و ادرارش خون آلود و صورتش متورم بود. خواستم از بینی‌اش خون بگیرم، ولی بواسطه حضور عده‌ای مردم نادان خودداری کردم، زیرا قبل از من طبیبی نبود که باو رجوع کنند. آنوقت من هم جزء ماءالشعیر[1] چیزی نداشتم که بوی دهم، لذا این دارو را باسیدآنکه‌شاید وی‌را لینت دهد باوخوراندم. بعدبرایش آب کدو[2] (ماءالقرع) ولعاب اسپرزه[3] تجویزکردم، ولی‌بیمارهیچکدام‌را عمل نکرد.

چون روز چهارم رسید حالش سخت وعلامات بد عاقبت دروی نمودارگردید. یکی از چشمهایش کوچک و زبانش بسیار بسیار سیاه و زبر گردیده بود و همان روز وفات کرد. این همان روزی بود که من قبلاً آنرا خبر داده بودم.

اطباء نادان تصور می کردند که بیمار براثر رطوبت مزاج مبتلی به‌لقوه گردیده درصورتیکه براثر تنگی چشم راست و تشنج این ناحیه بود.

تاریخچه چهارم- (ورم‌حاد چرکین ملتحمه[4])- مردی بنام‌ابو داود که‌مکاری ما بود و الاغها را میراند، مبتلی به چشم دردگردید. چون بیماریش شروع شد، دستور دادم فصدکنند، ولی او عمل نکرد، بلکه بادکش[5] (حجامت) کرد.

داروئی که‌باخود همراه داشت بمیزان یک‌وقیه[6] بلکه‌زیادتر درگوش‌چکاند. من او را از این کار شدیداً نهی می کردم، تا آنکه دلتنگ شدم. با این‌حال او از من قبول نکرد.

فردای آنروز حالش بدتر و چشم دردش شدت یافت، که تا آنوقت من چنان چشم‌دردی ندیده بودم.

ترس من بیشتر از ترکیدن طبقات چشم و بیرون ریختن آنها (محتوی چشم)

۱- Tisane (= Eau d'orge = لعاب جو = کشکاب)

۲- Eau de courge ۳- اسفرزه = بز رقطونا

٤- Conjonctivite purulente ٥- Scarification

٦- وقیه مساوی هفت مثقال ونیم = قریب چهل و دو گرام است.

بود ، زیرا در نتیجه ورم شدید ملتحمه از تمام قرنیه باندازه یک عدسی بیشتر معلوم نبود . چون درداورابستوه آورد فصدی کردم وسه‌رطل[1] وشاید زیادتر در دومرتبه‌از او خون گرفتم .

چشمش را از ترشحات پاک کردم .

سپس بچشمش گرد سفید[2] پاشیدم . در نتیجه آن روز بخواب رفت و دردش ساکت شد . فردای آنروز بهبود یافت . همراهان از این امر در تعجب ماندند .

تاریخچه پنجم ـ (آبله)ـ دخترحسین بن عبدویه برحسب عادت شیر شترخورد بدون آنکه با من مشورت کند . چون در پی خوردن شیر نفخ (در معده) تولید شد دواءالمسک[3] خورد ، بدون آنکه قبلاً خون گیرد یا مسهل خورد .

پس از آن مبتلی به تب مطبقه[4] گردید (دامنه‌دار ؟) و علامات آبله دروی ظاهر شد . چهار بار پشت سرهم آبله گرفت (چهار بار به حملات آبله گرفتارشد) .

وقتیکه آبله شروع شد ومعالجه بیمار بمن واگذارگردید ، توجه من بچشمش شد . سر مه‌ای[5] سائیده با گلاب بچشمش ریختم و با آنکه اطراف چشمهایش آبله وجود داشت ، در آنها چیزی ظاهر نشد .

پیرزنهائیکه اطراف بیمار بودند، ازمصون ماندن چشمان بیمار ازآبله‌متعجب

۱ـ رطل مقیاس وزن مایعات است و انواع و اقسام دارد، بمانند رطل مدنی و رطل عراقی و رطل شامی و رطل‌مکی. رطل مساوی دوازده اوقیه‌است، بعبارة اخری پانصد وچند گرام است.

۲ ـ مقصود ازگرد سفید سورمه‌ای بودکه رازی استعمال میکرده است.

۳ـ یک نوع فادزهر (= پادزهر = Antidote) بوده‌که ازچند ماده بمانندصبر زرد (Aloes) و ریوند (Rhubarbe) ومشک (= مسک = Musc) تهیه میگردیده است.

۴ـ ترجمه صحیح کلمه مطبقه Fièvre typhoide است.

۵ـ سرمه (= Collyre sec) و قطره چشم را (Collyre) و روغن چشم را شیاف چشم می گفتند .

شدند. ویرا مدتی وادار بخوردن ماءالشعیر و امثال آن کردم و چنانکه در دنباله این بیماری مشاهده میشود، مزاجش عمل نکرد وبقایای تب گرم دربیمار باقی‌ماند.

حدس زدم که این حالت بر اثر بقایای اخلاطی است که با مسهل (اسهال) دفع نگردیده بود و بعلت ضعف نیروی بیمار نمی‌توانستم تخلیه فوری بعمل آورم.

ویرا ملزم کردم پانزده روز قبل از شفق خیسانده (میوه ؟) و صبح ها (نیم‌چاشت) ماءالشعیر بخورد. درنتیجه روزی دومرتبه مزاجش اجابت کرد وخوب پاك گردید.

پس ازچهل روز ادرار نضج کامل گرفت و پس ازپنجاه روز بیماربهبود یافت.

تاریخچه ششم - (چاقی‌ونقرس) - تنومندی پسر حسین بن عبدویه را پزشکان بعلت مزاج مرطوب می‌پنداشتند. آنها قادر به تشخیص بین فرد پرگوشت[1] وچاق[2] نبودند.

وی به درد مفاصل گرفتار شد و بعداً درد از بین رفت.

چند بار از او خون گرفتم و هفته‌ای یک‌باربه‌او مسهلی صفراوی دادم، زیرا این خلط ماده چرك تندی بود (که بایستی دفع شود).

غذاهای ترش و بی‌مزه و قابض[3] برایش تجویز کردم و از خوردن شیرینی وچربی وسواد تندمنعش کردم. بیماریش‌سبک گردید. فقط عوارض‌مختصر غیرقابل ملاحظه باقی مانده بود.

چـــون این‌دستور را مدتی بکار برد، دردش کاملاً بهبود یافت وگوشت بدنش کم شد.

تاریخچه هفتم - (صرع) - همسایه ما بزاز لاغری که ساکن درب النفل[4]

۱- Musculeux (گوشت‌دار = پرعضله = عضلانی = لحیم =)

۲- Obèse (= Gras = فربه = Embonpoint)

۳- Astringeants

۴- بنظر میرسد یکی ازمحلات بغداد باشد.

بود که ازکودکی صرع داشت.

حدس زدم علت بیماریش براثر زیادی بلغم[1] نیست. دستور دادم بدفعات قی کند (داروی مقی برایش تجویز کردم که چندین بار بخورد). پس از آن شربتی که در دفع سودا اثری قوی داشت، باو نوشانیدم. در نتیجه سه ماه به حملات صرعی مبتلی نشد. همسایه های دربالنقل از ما تشکر کردند.

بعدها ماهی خورد و شراب زیاد نوشید و همان شب مبتلی به صرع (حملات صرعی) شد. دوباره بنوشیدن شربت پس از قی مانند پیش عمل کرد وبهبود یافت.

از آن پس مدتی بر آن تدبیر استمرار داشت، تا ما از بغداد خارج شدیم. قبل از آن هم در بیمارستان مسهل هائی باو داده بودند ولی مفید نبود.

تاریخچه هشتم - (هیدروره)[2] - بیماری زن قصار وکیل فرزندسعیدبن عبدالرحمن نشانه های استسقا[3] داشت، اما تشخیص آن ممکن نبود.

برایش چندی ماءالفلافل[4] و چندی دواءالکرکم[5] تجویز کردم.

روزی که رخت میشست، برطشت (لگن، انگان) بررو افتاد و از جلوی وی قریب بیست رطل آب زرد خارج، سپس مدتی سبک و آسوده شد.

مجدداً دچار همان عارضه گشت.

پس از آن جویای حال او شدم، مطمئن گردیدم که بیماری رحمی دارد. وی را معالجه کردم.

وی گمان داشت که آبستن است، اما چنین نبود.

باید دانست وتحقیق کرد که بعضی از بیماریهای رحمی شبیه استسقا میباشند.

۱- Pituite = Phlègme ۲- Hydrrorhée

۳- Ascite

۴- فلفل الماء - فلفلاسالی بهسریانی دارفلفل است و گفته اندفلفل الماءاست(مخزن الادویه).

۵- داروی مرکبی که مواد عمده آن سنبل الطیب (Valériane) و مر (Myrrhe) و قسط (Costus) و دارچین (Cannelle) و زعفران (Safran) بود.

تاریخچه نهم - (سقط جنین یا میوم تحت مخاطی ؟) - زن ابو عیسی دچار قولنج سبکی شده بود . وی شهرباران[1] نوشید . سپس داروی بسها رگرمی خورد . موضع درد در رحم بود . بعلت درد و ورم رحم که برروی اعور[2] فشار میآورد ، یبوست پیدا کرده بود . چون ثقل (سنگینی، ثقل ؟) بپائین فرود میآمد، دردش شدت می یافت واز این جهت مزاجش اجابت نمی کرد .

وقتی این داروها را بکار برد، از جلو او چیزی شبیه مشیمه[3] بیرون زد .

به ماما دستور دادم که آنرا لمس کند وسختی آنرا (میزان سختی وسستی) تعیین کند .

او گفت : که نرم و بی‌حس است .

به ماما دستور دادم که ران‌های بیمار را دو روز ببندد و قسمت بی‌حس شده را ببرد .

پس از آن سه بار همان چیز (مشیمه) بیرون زد که بریده شد ، سپس بیمار بهبود یافت .

تاریخچه دهم - (تیفوس ؟) - این بیمار تمام روز تب سوزانی داشت . شب هنگام عرق زیادی کرد ، ولی تعریق از تب او نکاست و در حالش تخفیفی حاصل نشد . تمام شب تبش شدید بود .

روز دوم عوارض شدیدتر شد . پس ازآن براثرتنقیه مزاجش عمل کرد . تمام شب بعد و نیمی از روز سوم حالش بهتر گردید .

درآخر روز سوم شب باعطش فوق‌العاده و خشکی دهان و عرق شدت کرد و اصلاً تخفیفی درتب حاصل نشد . تخیلات واهی و هذیان داشت . در این شب

۱- صحیح آن شهریاران که یک نوع داروی گوارشی بوده،می باشد .

۲- Caecum

۳- احتمال دارد مقصود جفت (Placenta) باشد؟

ادرارش سیاه شد. بعد ازآن درشب قبل از روز پنجم تا نیمه روز پنجم تب سبک‌تر گردید.

بعد از ظهر روز پنجم از دو سوراخ بینی‌اش چند قطره خون سیاه چکید و در ادرار وی تکه هائی‌شناور شبیه به‌منی باشکال‌مختلف که‌برخی گرد وبعضی‌به‌اشکال دیگر که ته‌نشین نمی‌شدند، وجود داشت.

شب قبل از روز ششم نیز حال بیمار سخت بود. در این شب دست وپایش سرد[1] گردید، چنانکه بزحمت گرم می‌شد. خوابش کم و ادرارش سیاه گردید و به هذیان افتاد.

بامداد روز ششم بیمار از زبان افتاد وعرق سرد بر او نشست. سپس نزدیک ظهر دست و پایش سبز[2] شد و درگذشت.

درتمام مدت بیماری عرق مریض سرد و تنفسش عمیق و نامنظم بود.

در این بیمار علامت وخامت[3] و سختی از شب اول آشکار بود، زیرا متوالیاً عرق میکرد، ولی هیچگونه تخفیفی در تب حاصل نمی‌شد.

بقراط گوید: هرگاه نشانه های بحران ظاهر شود، ولی بحران آشکار نگردد بیماری دوصورت خواهد داشت:

اگر نشانه های‌بحران بادلائل کشنده همراه‌باشد، دلالت برمرگ کند. هرگاه علائم بحران با دلائل بهبود باشد، دلالت برطول بیماری کند.

چون تب بیمار پس از عرق تخفیف نیافت، بلکه روز دوم شدیدتر وسخت‌تر و روز سوم ادرارش‌سیاه شد، بدخیمی بیماری‌قطعی گردید. بدلیل‌آنکه پس‌ازبحران نشان‌کشنده دیگری ظاهر شد که علامت اولی‌را تاکید و مرگ را پیش بینی‌میکرد.

۱- Froidure des extrémités (= برد اطراف).

۲- مقصود آن است که کبود رنگ یا مایل به‌کبودی شده بود (Violacé).

۳- وخامت ترجمه ردائت است (Malignité).

مقصودم از علامت اولی آن است که تب با عرق پائین نیاسد و دنباله آن بیخوابی و هذیان وعطش بود.

پیشرفت علائم و سیاهی ادرار در روز چهارم دلالت بردو امر میکرد: نخست آنکه بیماری به ارواح[1] رسیده ، زیرا قبلاً از روز دوم بیماری دشوار شده بود ؛

دوم آنکه معلوم شد که مرگش از طریق ارواح اتفاق خواهد افتاد.

روز چهارم سختی بیماری‌را در روز ششم وهفتم اعلام‌میکرد، جز آنکه چون حدت زیاد ودلائل کشنده باشد (علائم‌دال برمرك) مرك بروز ششم کشیده‌میشود.

چون روز ششم آمد و حمله بیماری با عوارض سختی دفعةً فرا رسید ، بیمار درآن روز درگذشت و معلوم شد که بحران بیمار بروز ششم کشیده شده است.

روز سوم و چهارم ادرار بیمار سیاه بود که نشانه منتهای بدخیمی و تندی بیماری است ، بدلیل آنکه اگر سختی و شدت در دو حمله پشت سرهم اتفاق افتد نشانه قوی وخامت بیماری است .

وقتی روز پنجم در دنبال عوارض بالا خون سیاه از سوراخهای بینی‌اش آمد ، ضعف نیرویش محقق شد . اما اگر نیرویش قویتر و عوارض بدخیم سبکتر می‌بود ، مرگش بروز هشتم بتأخیرمیافتاد. وضع تنفسش دلیل براختلال مشاعر بود ، چنانکه درکتاب ابیذیمیا[2] آمده است . عرق سرد در طول مدت بیماری از نیروی مریض میکاست ، ولی از شدت مرض چیزی کم نمی‌کرد.

دومین حمله‌ای که طی این مرض به بیمار دست داد ، دلیل برآن است که نباید به سبکی موقت درحین بیماری بدون تخفیف بحران اعتماد کرد ، زیرا دراین قبیل موارد احتمال عود حملات حاد بسیار است.

تمام آنچه در این داستان گفتیم با جمیع علامات جز ادراری که تکه‌های

۱- Esprit vital

۲- Epidémie (ابیذیمیا = اپیدمی = بیماریهای همه‌گیری =)

شناور شبیه به منی داشت مطابق است با مطالب کتابهای تقدمةالمعرفه[۱] وبحران[۲] و ایام آن[۳] «تمام شد تاریخچه».

این تاریخچه طبی از اسناد ومدارك معتبره بشمار میآید که رازی در آن قدم بقدم بدنبال بیمارش بوده وتمام علامات و عوارض بیماری را از ابتداء بیماری تا روز مرگ بیمار تحت نظر داشته است.

تشخیصی که برای این بیمار میتوان درنظر گرفت یک بیماری عفونی واحتمالاً تیفوس اکزانتماتیک[۴] (محرقه) میباشد.

تاریخچه دهم ـ (درد مفاصل در دنبال تب یونجه؟ زکام و درد مفاصل)ـ

پسر حسن بن عبدویه بسخت‌ترین نوع زکام وشدیدترین شکلی که من نظیر آنرا ندیده بودم مبتلی میگردید. نوع سبکتر آن در بیماران معمولاً یکماه یا بیشتر باقی می‌ماند، سپس بسینه ریخته و سبب سرفه و اخلاط میگردد.

حال وی درنیم روز تخفیف می‌یافت بقسمی که هیچ اثردربیمار باقی‌نمیگذارد، ولی به درد مفاصل مبتلی میگردید.

باید دانست این‌حالت همانگونه که جالینوس‌شرح‌داده: «دفع مواد[۵] اضافی تنها از راههای عادی بدن[۶] نیست» بلکه از محل اتصال اعضاء[۷] (مفاصل) نیز ممکن است بعمل آید.

بهمین جهت زکام بیمار ناگهان‌بهبود می‌یافت، ولی‌درد مفاصل بوی‌عارض میگردید، زیرا مواد اضافی‌بطرف بندها کشیده میشد «تمام شد تاریخچه».

---

۱ و ۲ و ۳ ـ سه کتاب‌تألیفی‌بقراط است: Les jours critiques - Crise - Pronostic

۴ – Thyphus exanthématique

۵ـ مقصود مواد زیادی و اضافی است که درمتن عربی «فضول» آمده است.

۶ـ مقصود مجاری ظاهری بدن است.

۷ـ مقصود راه یافتن وحمله به مفاصل است.

رازی در این تاریخچه زکام و ریختن مواد را به سینه و آمدن اخلاط سپس درد مفاصل را بسیار روشن تشریح کرده است.

چنانکه در مبحث مربوط به‌آثار رازی‌آمد ویرا رساله‌ای بنام «شمیه» است که در آن برای اولین مرتبه در تاریخ طب از حساسیت[۱] افراد در موقع گل سرخ و بعضی مواد دیگر متذکر گردیده است.

یازده حکایت بالا از میان سی و سه یا سی و چهار حکایات و تاریخچه هائی است که رازی‌درابتدای کتاب حاوی‌تحت عنوان«امثلة من‌قصص المرضی وحکایات‌ـ لناخاطالنوادر» ذکرکرده است. این حکایات غیر از تجارب شخصی وی است که در حاوی و سایر آثار خود آورده است.

با ملاحظه تاریخچه های طبی بالا مطلب مربوط به دقت نظر و معاینه بیمار و آزمایش های لازم و توجه به علامات بیمازی و در بعضی قسمتها اظهار نظر قطعی و صریح رازی مشهود میگردد. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «قصص و حکایات المرضی» تألیف رازی و ترجمه نگارنده کتاب بمناسبت جشن بزرگداشت محمد زکریای‌رازی سال ۱۳۴۳ تحت شماره ۹۴۰ انتشارات دانشگاه) ایضاً ترجمه انگلیسی تاریخچه‌ای بالا یک مرتبه تحت عنوان:

«Thirty three Clinical Obserwations by Rhazes» درمجلهIsisبسال ۱۹۳۵ میلادی توسط شادروان دکتر ماکس میرهوف Dr. Max Meyerhof با حواشی و ملحقات بسیارگرانبها و مرتبه دیگر تحت عنوان:

«A Medival Translation RHAZES Clinical Observations» که‌توسط‌آقای‌پرفسور اوسی تمکین Owesei TEMKIN در ژوئن ۱۹۴۲ در مجله تاریخ طب آمریکا جلد دوازدهم شماره اول چاپ شده است.

ح- معاصران ومعارضان رازی - شاید دربادی امراطلاع وشناسائی‌معاصران و معارضان رازی امری‌عادی بنظررسد، ولی از نظرآنکه دانسته شود که وی دربرابر

۱- Allergie

چه اشخاصی مجبور به معارضه و مشاجره بود و برای آنکه کاملاً واضح و روشن شود که این دانشمند تاچه اندازه درطی زندگی دچار مشکلات از نظر اصول عقاید پزشکی و غیر پزشکی بوده ، به نگارش این مبحث مبادرت ورزیده شد.

بطور کلی از نظر تاریخ دانشمندان وامراء و ولاة و سلاطین که در فاصله بین سالهای ۲۵۰-۳۲۰ هجری قمری در ایران بوده با رازی هم عصر میباشند ، منتهی رازی با بعضی از آنان رابطه نیکو و با بسیاری مشاجره قلمی و معارضه داشته‌است.

اکنون فهرست‌وار هردودسته (معاصران ومعارضان) را دراین مبحث می‌نگاریم:

۱- آن دسته از خلفای عباسی که درفاصله سالهای ۲۵۰/۸۶۴-۹۳۲/۳۲۰ خلافت نموده‌اند؛

۲- آن دسته از امراء و پادشاهان سامانی و آل‌زیار و آل بویه که در فاصله سالهای بالا درایران امارت و حکومت داشتند؛

۳- ابوالفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد که بروایت مشهور کتاب حاوی به‌همت وی ترتیب یافته است؛

۴- ابوالقاسم عبیدالله وزیر معتضد وپسرش قاسم بن عبیدالله؛

۵- از اطباء معاصر چنانکه آمد رازی با احمد بن طیب سرخسی واسحق بن - حنین و جریر طبیب و ثابت‌بن‌قره و عبدوس و دیلم و چند طبیب دیگر معاصر بود که در حقیقت باید آنان راهمکاران وی دانست ؛

۶- ازآثاری که رازی بنام اشخاص تألیف کرده‌ویا برآنها ردی نگاشته مستفاد میشود، که‌وی باآنان معاصربوده‌است‌که عبارتنداز:علی‌بن وهسوذان وامیرابوعلی احمدبن علی‌بن- اسماعیل‌سامانی‌وابوالعباس احمدبن‌علی صعلوك وابن ابی‌الساج وفاتك وداعی الاطروش- حسن بن قاسم علوی وابوحازم قاضی و ابوالقاسم کعبی بلخی و ابوبکر حسین‌بن تمار و ابوحاتم رازی (متوفی در ۳۲۲ هجری قمری = ۹۳۳/۴ میلادی) و شهید بلخی و حسن‌بن محارب قمی و سمعی و ابوالحسن علی‌بن عبدالله ناشی ویحیی بن عدی-

التکریتی (متوفی بسال ۳۶۴ هجری قمری = ۹۷۴/۵ میلادی) چنانکه درفهرست‌ها آمده است معاصر بود.

در میان معاصران آن دسته که رازی با آنان مکاتبه و مشاجره قلمی داشته عبارتند از:

ابوالحسن علی بن عبدالله ناشی ازمشاهیر عرب که رازی رساله‌ای تحت عنوان «فی الردعلی الناشی فی مسئله العشر التی رام بها نقض الطب» و ابوالقاسم عبدالله بن احمدبن محمود بلخی کعبی (ازمتکلمان معروف) که رسالاتی بر رد عقاید رازی نوشته و رازی بجواب آنها مبادرت ورزیده است و محمدبن شدادبن عیسی مسمعی است که برآراء وعقاید رازی اعتراضاتی کرده ورازی اجباراً پاسخ بدان‌ها داده است وابوالحسن شهیدبن الحسین بلخی که کتابی بر رد دو کتاب رازی (کتاب الهی و رساله لذه) نگاشته ورازی رد بر زد کتابهای وی (شهید) نوشته است. وابوعبدالله احمدبن ابراهیم مودب متکلم (متوفی بسال ۳۵۰ هجری قمری=۹۶۱/۲ میلادی) ومحمدبن اللیث الرسائلی واحمدبن طیب سرخی واحمدبن کیال (متوفی بسال ۲۷۰ هجری قمری).

ایضاً از معارضان و قریب الزمان به رازی ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف بزرك اسلامی (متوفی بسال ۲۴۶ هجری قمری =۸۶۲/۳ میلادی) و محمد بن اللیث الرسائلی که رسالاتی برعلیه یکدیگر در صنعت کیمیا نوشته‌اند.

اما رازی بـــــر جاحظ معروف (ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فرارة الکنانی البصری) که قبل از رازی میزیسته اعتراضاتی کرده است.

ناصرخسرو و علوی سخنور و حکیم بزرك ایرانی نیزدرکتاب «زادالمسافرین» که مدتها پس از رازی میزیسته بر رازی بسیار تاخته است.

شرح بالا بیشتر ازآن نظربود که رازی را چون در علوم شیمی (کیمیا)وفلسفه و طب نظرات خاصی بود، بدین مناسبت بانظرات سابقین و معاصران و دانشمندان پس از وی یکسان نبود. بدین جهت شاید در میان دانشمندان تمدن اسلام و

ایران دانشمندی بمانند رازی بردیگران نتاخته وایضاً دیگران هم با رازی مناقشاتی چنین نداشته‌اند.

درخاتمه این مبحث آن دسته ازمعاصران که رازی به نام و برای آنان کتاب یارساله تألیف کرده عبارتند از: یوسف ابن ابی‌الساج وامیر ابوعلی احمدبن اسماعیل سامانی (کتاب فصد) و ابوالقاسم عبیداله وزیر و پسرش قاسم بن عبیدالله (کتاب ـ برءالساعه) و علی بن وهسوذان حاکم طبرستان کتاب «طب الملوکی» و منصوربن اسحق (کتاب منصوری و طب‌الروحانی یا طب‌النفوس) و ابوالعباس احمدبن علی صعلوک (کتاب منافع الاغذیه و دفع مضارها) وفاتک وداعی‌الاطروش حسن بن قاسم ـ علوی و احمدبن طیب سرخسی طبیب و ندیم معتضد خلیفه (که شرح آن گذشت) و ابوحازم قاضی زمان معتضد و ابوالحسن علی بن عیسی بن داود جراح از وزرای مقتدر و یوسف‌بن یعقوب شاگردش (کتاب الادویه‌العین و علاجها) و علی‌بن‌البیمان و حسین تمار (نمار) وحسن بن اسحق بن محارب قمی و علی‌بن وهبان وابوزیدبلخی (رساله شمیه).

ایضاً رازی تعدادی آثار برای اشخاص بدون ذکر نام آنها نگاشته فقط در مقدمه آثار متذکر گردیده که برای شخصی یاشخص جلیل القدر وامثال آنها فلان رساله یا کتاب را نوشته شده است. احتمال دارد باز رازی را مولفاتی باشد که بنام افراد واشخاص دیگر باشد. ولی تاآنجا که برای نگارنده مقدور بود مبحث بالارا ازفهرست ها وتذکره ها استخراج کرده وبنظر خوانندگان کتاب رساندم. آقای دکتر مهدی محقق درکتابی بنام «فیلسوف ری محمدبن زکریای رازی» در این باب در فصل چهارم شرحی ممتع مرقوم داشته‌اند، که بسیار گرانبهاست.

خ ـ مزایای پزشکی‌رازی ـ رازی‌را درعالم طب مختصاتی است که درکمتر طبیبی درتمدن‌اسلام وایران دیده شده‌است. دراین مبحث فهرست‌وار بذکراختصاصات طبی استاد می‌پردازیم:

۱ـ رازی تجربه را در طب بسیار معتبر میداند و از خلال صحائف آثار وی

چنین مستفاد میگردد که اعمال و تشخیصهای طبی وی بر روی تجربه استوار بوده است. بدین جهت ویرا برمجرب[1] لقب دادهاند.

رازی معتقد بوده که «آنچه را که پزشکان برآن متفق‌القول باشند و باقیاس نیز تطبیق کند وتجربه آنرا تأئید نماید باید پیوسته درنظر داشت...». وی‌درهزار وپنجاه سال‌قبل‌طریقهٔ‌تجربتی را درعلوم طبیعی (مخصوصاً طب) وارد کردهاست.

۲- رازی اول کسی است که تشخیص افتراقی بین آبله و سرخک را در تاریخ پزشکی داده و درکتاب تألیفی خود بنام «کتاب الجدری والحصبه[3]» (آبله و سرخک) ازآبله مرغان[4] صحبت میدارد و مطلب را بسیار دانشمندانه شرح داده است.

رازی درکتاب آبله و سرخک از علت و علامات و درمان و پیش‌بینی‌های لازم و انواع و اقسام این دوبیماری را بسیار فاضلانه شرح داده است. (رجوع شود به ترجمه کتاب آبله و سرخک توسط نگارنده، انتشارات دانشگاه تهران شماره ١٠٤٠ سال ١٣٤٤ خورشیدی).

۳- رازی و بیمارستان - چنانکه ضمن مبحث مربوط به «تاریخچه‌ها وحکایات طبی» آمد رازی روزانه از بیماران در مطب و بیمارستان یادداشت‌هائی تهیه کرده که بسیار ارزنده میباشد.

٤- روش تدریس رازی درطب- ازیادگارهائی که رازی درطب از خود باقی گزارده طرز تدریس وی در طب میباشد که با تدریس امروزی بی شباهت نیست و توانسته است برای آموزش پزشکی جهت دانشجویان و طالبان علم طب روشی اتخاذ کند که مقبول طبع عموم دانشمندان امروزی است.

ابن‌الندیم در الفهرست از قول محمد بن الحسن الوراق گوید: «کان شیخاً

١- Expérimentateur

٢- Diagnostic différentiel

٣- Le Livre sur la Variole et la Rougeole

٤- La Varicelle.

کبیرالرأس مسفطاً و کان یجلس فی مجلسه و دونه تلامیذ و دونهم تلامیذ آخرو کان یجی‌الرجل فیصف مایجدلاول من تلقاه فان کان عندهم والاعداهم الی غیرهم فان اصابوا و الا تکلم الرازی فی ذلک».



شکل ۴۵ ـ تصویری خیالی از رازی و شاگردانش (نقل از کتاب دکتر سلیم عمار)

بدین معنی که طرز تدریس طب و تشخیص بیماری مریض بدین شکل بوده که رازی در مجلس درسی در صدر می‌نشسته و شاگردان وی برحسب مراتب زیر دست او جای میگرفتند. وقتی بیمار تازه وارد میگردید، ابتدا شاگردان درجه آخر

به تشخیص بیماری می‌پرداختند، اگر آنها عاجز می‌شدند ، دسته بالاتر بهمین نحو تا استاد بیمار را معاینه می‌کرد و تشخیص بیماری را میداد.

دراینجا بی‌مناسبت نیست چند کلمه درباره شاگردان رازی گفته شود.

آنچه که از کتب مورخان و تذکره نویسان و آثار رازی مستفاد میگردد ، رازی را شاگردانی بوده که‌عبارتند از :

ابوبکر بن قارن رازی همان کسی کـــه حکایت مربوط به درمان جوان مستسقی در عیون الانباء از وی نقل گردیده و یوسف فرزند یعقوب که رازی کتاب «الادویه‌العین و علاجها» را بنام او نوشته است وعلی‌بن حسین اصفهانی وابوغانم طبیب ویحیی‌بن عدی منطقی وابوالقاسم مقانعی ومحمدبن یونس.

معروف است که رازی برای شاگردانش علاوه برآنکه در بیمارستان و مطب تدریس میکرده ، درفاصله بین بیمارستان ومطب یامنزلش نیز به کار تدریس ورفع مشکلات شاگردان می‌پرداخته است.

۵- رازی وداروشناسی و داروسازی وشیمی - چنانکه میدانیم رازی درشیمی وکیمیا ید طولی داشته واگر جانب طب وی‌را کنار گذاریم، رازی شیمست بزرگی بود ، که مواد زیادی را درشیمی و داروسازی وارد ساخته و با آنها سروکار داشته است، مضافاً بدانکه کشف‌الکل (= الکحول = Alcohol = Alcool) وجوهر گوگرد (= اسید سولفوریک = Acide Sulfurique) بظن قوی نزدیک به یقین به‌وی منسوب است، توانست نتیجةً خدمت بزرگی به‌طب کند.

معروف است که رازی الکل را ازتقطیر مواد قندی ونشاسته‌ای وجوهر گوگرد را از تجزیه سولفات دوفر(زاج سبز) بدست آورده است[1].

ازآن گذشته رازی که درصدد یافتن حجرالفلسفی(حجرالفلاسفه)[2] واکسیراعظم[3]

۱- رجوع شود به کتاب تاریخ شیمی تألیف م. هوفر M. Hoefer و تاریخ شیمی در قرون وسطی تألیف برتلووهودا Berthelot, Houdas.

۲- Pierre philosophale. ۳- Elexir.

که اولی تبدیل فلزات کم قیمت‌را به‌طلا و نقره و دومی مایه‌حیاتی که پیری را به جوانی تبدیل کند بود، توانست تعداد زیادی مواد شیمیائی را کشف کند .

کامپل درکتاب خود درباره «طب عرب و نفوذ آن درقرون وسطی»[۱] گوید:

«رازی اولین کسی است که استحصالات شیمیائی را درطب وارد ساخته است»

«Rhazes was the first to introduce chemical preparations into the practice of Medicine».

۶ـ دیگر از مزایای پزشکی رازی که از آثار وی مشهود میگردد آنکه وی دراغلب مولفات ومصنفات خودنظرات قدمارا (اطباء سلف) ذکر کرده ، آنگاه نظر خود را بیان میدارد . این امر درکتاب حاوی بخوبی مشهود است و چون در این باب قبلاً درکتاب مطالبی آورده شد ، از تکرار آن خودداری میگردد .

۷ـ اختراعات واکتشافات رازی در داروسازی و شیمی وپیدا کردن بسیار از مواد داروئی وداروهای‌اختصاصی‌خود ویا باصطلاح‌امروز (Préparations pharma ـ ceutiques) چنان چشم گیراست، که اگر قرارشود دراین مبحث فتح باب گردد صدها صفحه لازم است تا حق مطلب ادا شود . مختصری از آن مذکور افتاد و بقیه را درفصل و مبحث دیگر متذکر خواهیم شد .

بطور خلاصه برای‌آنکه ارج ومقام رازی درطب و شیمی وفلسفه روشن گردد، باید آثار وی را مطالعـــــه و موضوعات مندرجه درمولفات‌را بسیار محققانه‌حلاجی کرد تا مطلب روشن گردد .

د ـ اخلاق و صفات رازی

آنچه که از صحائف کتب مورخان و تذکره نویسان مستفاد میگردد، آنکه رازی مردی خوش خوی وکریم‌النفس و خوش قریحه و دقیق بود . بهمین‌مناسبت

۱- Arabian Medicine and its influence in the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London 1926.

بیشتر بیماران‌را خود توجه میکرد و تا بیماری بیماران را تشخیص نمیداد ازآنها دست برنمیداشته است. نسبت به فقرا و مساکین بسیار رؤف و خوش سلوك و خیر رسان بود. باآنکه شهرتی بسزا داشته و میتوانسته ذخیره کامل برای تأمین زندگانی‌خود وکسانش تهیه کند، با این حال جز در فکر بیمارستان و رسیدگی به کار بیماران مطلوبی درنظر نداشته است.

محمدبن اسحق‌النديم‌در «الفهرست» چنین گوید: «... وکان کریماً متفضلاً بارالناس، حسن الرافه بالفقراء و الاعلاء...».

ایضاً جرجی زیدان درجلد دوم کتاب «آداب‌اللغه» گوید: رازی مردی کریم و نسبت بمرضی رؤف و مهربان و دقیق وصحیح النظر بود و بدین‌مناسبت پیوسته نزد عموم صاحب مقام و منزلتی بسزا بوده است.

ابن ابی اصیبعه در «عیون‌الابناء» از قول عبیدالله بن جبرائیل گوید: «کان ابوبکر محمدبن زکریای رازی له‌المنزله‌الجلیله‌بالری...». باز درجای دیگر گوید: «... وکان‌الرازی ذکیا فطناً رؤفاً بالمرضی مجتهداً فی‌علاجهم وفی‌برئهم...».

رازی مردی بلند نظر بود و با آنکه از مالیه دنیا چیزی نداشت به بسیاری از بیماران که استطاعت نداشتند دارو میداده و بعضی اوقات غذای آنها را نیز شخصاً تکفل می کرده است.

یکی ازمورخان مغرب زمین[1] را عقیده آن است که رازی بافقر وتنگدستی در تأسیس بیمارستان درمیهن خود منتهای مجاهدت را کرد و احتمال دارد این امر بصورت جمع‌آوری وجوه از مردم صورت تحقق یافته باشد. باآنکه‌رازی مدتها ریاست بیمارستان را (چه در بغداد وچه در ری) داشته، معهذا ازمالیه دنیوی بی بهره بود، سهل است مردی با تمول متوسط نیز قلمداد نمی‌شده و سرزنش کعبی درباب طلاق زنش دلیل برعدم استطاعت وی میباشد، چراکه معقول نیست کسی بتواند این سرزنش را برخود هموارکند و مختصر وجه کابین زنش را نپردازد.

۱- M. Floran-Pharaon

دیگر آنکه رازی بواسطه صفات بالا بیشتر طبیب مردم عادی بوده و کمتر با پادشاهان و ولاة و فرمانروایان وامثال آنها سروکار داشته و تنها درمانی که ازاین دسته کرده همان طبابت منصوربن اسحق در کتب مشاهده شده است.

رازی هیچگاه ازکتابت و استنساخ فراغت نداشت. محمدبن اسحق الندیم درکتاب «الفهرست» گوید: «... ولم یکن یفارق‌المدارج و النسخ مادخلت علیه قطالارأیته ینسخ امایسود اویبیض ...»، بدین معنی که هیچوقت ممکن نشد کسی را وارد شود مگر آنکه اورا مشغول استنساخ نبیند و یا آنکه سفیدی را سیاه نکند.

رازی نزد شاگردانش بسیار محبوب بود و عموماً شاگردانش او را تا خانه مشایعت میکردند. رحم و شفقت نسبت به بیماران از صفات ممتازه وی محسوب ونشانه بارزاین صفت ازکتاب «طب‌الفقراء» مشهودمیگردد.

رازی برای شاگردانش از نظر آنکه آنان را به اسرار طب آگاه سازد آثار و مولفاتی بمانند «سرالطب» و «محنةالطبیب» و «خواص‌التلامیذ» و امثال آنها را برشته تحریر درآورده که همه میرساند تا چه حد درآئین و سنت پزشکی علاقه‌مند بوده است.

وی عقیده داشته که طبیب باید درآئین و سنت پزشکی یا بهتر بیان داریم اخلاق طبی یا وظائف‌الطبیب کوشا باشد. این مطلب‌را درکتاب «خواص‌التلامیذ» می‌بینیم،که وظائف شاگردان‌را بسیار خوب برشته تحریر درآورده است. برخلاف نسبت به‌اشخاص زبان باز و بی‌سوادان و آنان که بصورت طبیب ودرحقیقت جاهل بودند، بی‌اعتنا بوده وقسمتی ازعمر خود را صرف مجادله بااین‌قبیل اشخاص کرده است. وی همه کس‌را لایق طبابت نمی‌دانسته وعقیده‌مند بوده که طبیب درجامعه عهده‌دار بارگرانی‌است، که بایدآنرا صحیح وسالم بمنزل رساند. وی درباره طبیب‌نماها یا باصطلاح فرانسه شارلاتانها به ظن قوی برای اولین‌بار ذهن عامه را توجه داده و آثاری از خود بیادگارگذارده که به‌طبیب جاهل عالم‌نما و بی‌سواد نباید مراجعه

کرد و آنان که ازطبیب حاذق دست برداشته وگرد طبیب جاهل عالم‌نمامیروند، مذمت کرده است و در این مورد آثاری دارد (رجوع شود به فهرست آثار ومولفات وی درهمین کتاب).

رازی عقیده داشته که خواندن آثار حکماء و اطباء برای هرطبیب نافع است و معتقد بوده که طبیب باید پیوسته معتدل‌المزاج باشد.

رازی گوید: که برای بیمار سزاوار چنان است که بیک طبیب موثق ومورد اعتمادش رجوع کند.

نکته دیگری که در این مبحث ذکر آن واجب است آنکه: رازی علاوه برآنکه‌مبارزه دامنه‌داری برعلیه اطباء جاهل وعالم‌نما کرده باعوام‌الناس وپیرزنان و اطرافیان بیمار کرده که بسیار ارزنده است (رجوع شود به حکایات طبی و آثار رازی).

بطور خلاصه در رازی اخلاق وصفاتی‌وجود داشت که باید یک طبیب بتمام معنی کلمه دارا باشد.

هـ - نظری به مقام و عقاید طبی رازی

۱- درکلیات - رازی بمانند اطباء سلف خود درکلیات طب در ابتدای امر تابع نظرات ابقراط وجالینوس و پزشکان قبل از خود بود. اما پس از فراگرفتن مقدمات و اصول علم پزشکی و مطالعاتش درامر کیمیا از نظر پزشکی و تجارب طبی توانست ابتکارات و اعمالی در این علم فراهم سازد، که پس از وی در طب اسلامی یادگارهای‌ارزنده گردید. بدیهی‌است در ابتدای امرنمی‌توانست بمانندثلث آخر عمرش نظراتی دقیق و قابل ملاحظه درطب داشته باشد، چراکه مبتدی بود. اما میدانیم که وی‌به‌ظن‌قوی‌درسنین‌بالا تحصیل‌طب‌راشروع‌کرد وچنانکه آمد مدتی که به فراگرفتن این علم پرداخته کوتاه بوده، منتهی درطی همین مدت کوتاه رازی توانسته نظرات و اعمال فوق‌العاده علمی و متین درطب وارد سازد.

این مطلب از مزایای بسیار بزرگ وی محسوب میگردد که در قلیل مدتی توانسته ابتکارات کم نظیری (یا اگربخواهیم حق مطلب راادا نمائیم بی‌نظیرنسبت بدوران خود) از خود درطب جهانی بیادگار گذارد.

قسمتی ازموضوع بالارا قبلاً طی‌مباحث مختلفه متذکر گردیدیم. اکنون یادآور میشویم که درباره‌مزاج ها[1] وارکان[2] واسطقسات[3] واخلاط[4] وامثال‌آنهانظرقدمارا قبول داشته ، منتهی بعدها براثر مهارت وتجارب شخصی اضافاتی برنظرات پیشینیان ابراز کرده است.

مثلاً درباره مزاج (جمع آن امزجه) که تعریف آن برحسب نظر قدما نتیجه و یا کیفیتی است که از فعل و انفعال قوای فاعله یعنی حرارت و برودت و قوای منفعله یعنی رطوبت ویبوست حاصل میگردد ، او نیزبهمین نحو اعتقاد داشته‌است. بشرح ایضاً درباره ارکان و اسطقسات عقیده رازی همانند اطباء سلف بود.

یا آنکه درباره اخلاط (ترشحات بدن آدمی) محل پیدایش و وقوع آنها را در معده و کبد وطحال و کیسه صفرا میدانست وبچهار مزاج خونی[5] (دمی) وبلغمی[6] و صفراوی[6] (صفرای زرد) و سوداوی[8] (مالیخولیائی یا صفرای سیاه) اعتقاد داشته است.

بهرحال بطور خلاصه رازی را درباره موضوعات بالا بمانند نظرات ابقراط و جالینوس و پزشکان یونانی بود.

۱- Les Tempéraments.

۲- ارکان جمع رکن است ودرطب قدیم‌ارکان اربعه (چهارگانه) یا چهارآخشیجان عبارت بودند از: خاك و آب و باد و آتش.

۳- اسطقسات (جمع اسطقس) یا عناصر (جمع عنصر) ساده یا مایه اصلی هر شیئی باشد: کلمه فرانسوی آن Les Elements است.

۴– Les Humeurs. ۵– Tempérament sanguin.

۶– Tempérament bilieux. ۷– Tempérament phegmateux.

۸– Tempérament atrabilieux (mélancolique).

در مورد بیماریها و نشانه‌شناسی آنها نیز از رویه یونانیان و ترجمه کتب آنان پیروی می‌کرده است. منتهی همانطور که قبلاً آمد شخصاً اضافات و نظرات بسیار دانشمندانه بدانها وارد کرده و بسیاری ازامراض را که تا آن موقع نشناخته ویا کم کم شناخته بودند، روشن ساخته است (مخصوصاً درباره بیماری‌های عفونی و آبله و سرخک) چنانکه آمد.

امید است کلیات بالا باسایر موضوعات طبی و فنون وابسته به طب را درطب اسلامی ضمن فصل علیحده بنظر خوانندگان کتاب برسانیم.

۲- در تشریح و وظائف الاعضاء- آنچه که مسلم‌است دردوران رازی تشریح نعش بعمل نمیآمده، ولی از آثار وی چنین برمیآید که از تشریح بی‌بهره نبوده، بدین معنی که تشریح برروی‌میمون‌را باحتمال قوی عمل کرده، چراکه رازی برای‌امتحان داروها با میمون سرکار داشته است (رجوع شود به صفحه ۳۰ کتاب شرح حال و مقام محمد زکریای رازی تألیف نگارنده).

رازی‌در کتاب «منصوری» درمقاله اول بنام «فی‌المدخل الی‌الطب وفی‌شکل‌الاعضاء و هیئتها» ازجمیع اعضاء بدن و تشریح آنها مانند استخوانها، عضلات، عروق، مغز، چشم، گوش، بینی، زبان، حلق، سینه، ریه، قلب، مری، معده، امعاء، کبد، طحال، کیسه صفرا، کلیه‌ها، مثانه، آلات تناسلی مرد وزن، زهدان و تخم‌دان ذکر کرده وشرح هریک‌را جداگانه و مشروح بیان میدارد.

بشرح ایضاً در همین کتاب منصوری و آثار دیگرش رازی از وظائف‌الاعضاء (= منافع الاعضاء = فیزیولوژی) اندامها صحبت کرده است
مشروحاً حق مطلب را ادا کنیم، مطلب بسیار مفصل ومطول خواهد شد.

بدیهی‌است‌باوسائل‌آن‌روزی‌کسی‌نباید‌منتظرآن گردد که‌رازی ازتشریح ووظائف الاعضاء اندامهای بدن انسان بمانند امروز اطلاع داشته باشد، ولی برای آنکه از نظرات وی اطلاع حاصل گردد، نکاتی‌چند مأخوذ از قسمتهای‌مختلفه کتاب‌منصوری بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

رازی در کتاب منصوری طرز قرار گرفتن ستون فقرات و سوراخها و استطاله ها و زائده آنها و نخاع شوکی را بخوبی شرح داده است. او گوید: خداوند عالم مغز را برای مرکز و مبنای حس و حرکات ارادی خلق کرده، اما برای آنکه عصب حسی به قسمتهای پائین بدن و قسمتهای دور برسد یک مسیر طولانی طی می کند وبرای این قسمت خالق انسان درپائین جمجمه سوراخی آفریده که از آن نخاع شوکی خارج میشود. این سوراخ توسط فقرات و از طرف مغز توسط جمجمه ببدن محکم شده است. برای حس دادن به اعضاء و جوارح و اندامها که در جلو واقع شده‌اند از سوراخهای فقرات اعصاب خارج شده و حس و حرکت به اعضاء میرسد. اگر ضربت یا ضغطه شدید به ستون فقرات و نخاع شوکی وارد شود که نخاع را ضایع کند، فقط آن قسمتی که در پائین نقطه ضربت واقع است و قسمتهائی که اعصاب بدانها منتهی‌میشوند، حس و حرکت خود را از دست میدهد.

رازی درباب عضلات بدن گوید: حجم بدن که بنام عضلات و گوشت‌موسوم میباشند برحسب قسمتی که بایدحرکت کند متناسب میباشد. ایضاً طرز قرار گرفتن و جهت عضلات نیز به‌سمتی که حرکت میکنند متناسب است.

او گوید: آفریدگار برای آنکه این عضلات مرتباً حرکت کنند، درانتهای آنها استطاله هائی بنام وتد[۱] خلق کرده است.

رازی اول طبیبی است که بعضی از شعبات اعصاب را در سروگردن شناخته وراجع به‌آنها توضیحاتی داده است.

باذکر مطالب بالا میتوان حدس زد که رازی از تشریح بی‌بهره نبوده است. حال بچه نحو عمل کرده آیا برروی استخوان‌بندی آدمی و یا برروی حیوان (میمون) آنرا مجری میداشته، احتیاج به تحقیق بیشتری دارد؟

م. د. کونینک[۲] را کتابی است بنام «سه کتاب تشریحی عرب»[۳] که در آن

۱– Tendon.

۲– M. De Koning.

۳– Trois Traités d'Anatomie arabe, Leyde, 1903.

تشریح از نظر رازی و ابن سینا و اهوازی را نگاشته و درباره رازی ترجمه های از کتاب «منصوری» کرده که نظرات رازی در آن منعکس میباشد.

بعقیده م. رنو[۱] رازی در تشریح برسایر پزشکان و تشریح کنندگان[۲] اسلامی برتری دارد.

درباره مقام رازی تقریباً جمیع مورخان متفق القول ویرا حجت جهان پزشکی در دنیای متمدن اسلام وغرب (تاقرن هفدهم دراروپا) دانسته اند. قاضی صاعداندلسی در کتاب تألیفی خود بنام «طبقات الامم» رازی را «پدر طب عرب» و دیگر محققان ویرا «جالینوس عرب» لقب داده اند.

۳- در اصول تداوی و بیماریهای داخلی ـ طبیعی است رازی درباره درمان بیماریها وفن تداوی که ازآنها برخوردار بوده وبدان ها عمل میکرده تمام از نظرات اساتید قبل از خود بوده است. منتهی نظراتی که رازی در آنها ابراز و تجاربی که مجری میداشته قابل توجه است.

اصولاً فن تداوی که رازی در هزار و هشتادسال قبل در آثار خود متذکر گردیده، میتوان گفت که امروزه نیز تقریباً بنحوی مقبول العامه میباشد، یعنی وی معتقد بوده که تا ممکن است تداوی با غذا و در غیر اینصورت بادوای مفرد وساده والا باداروی مرکب بعمل آید. این مطلب را بدین شکل آورده است: «مهما قدرت ان تعالج بالاغذیه فلاتعالج بالادویه و مهما قدرت ان تعالج بدواء مفرد فلاتعالج بدواء مرکب».

درمان رازی مبنی برسادگی و مـــداوا با ادویه مفرده بود. ویرا کتاب یا رساله ایست بنام «فی الاثقال الادویه المرکبه» که از عنوان آن چنین مستفاد میگردد که داروهای مرکب، سنگین و ثقیل میباشند.

رازی اسراف در دارو را بسیار مضر میداند واول دفعه این نکته را ثابت کرد،

۱- M. Renaud.

۲- Anatomistes.

که افراط در صرف ادویه باعث ضرر بدن و عدم نتیجه صحیح برای بیمار میشود . بدین جهت وی عقیده‌مند بوده که در صورت احتیاج و ضرورت مبرم دوای مرکب به مریض بدهند. پس از رازی دیگران مانند ابن زهر اندلسی[1] استاد ابن رشدقرطبی[2] و موسی‌بن میمون[3] این طریقه را شرح وبسط داده و درطب اسلامی مبحثی‌جداگانه برای آن تهیه کرده و از طرفداران جدی این‌موضوع شده و اغلب کسانی که به‌طب اسلامی آشنائی دارند چنین تصور کنند که واضع و طرفدار این‌طریقه ابن زهراندلسی است ، درصورتیکه بانی و مبتکر آن رازی میباشد .

رازی گوید : هرگاه طبیب موفق شود بیماریها را با غذا درمان کند ، پس بسعادت رسیده است.

اما درباره تجربه درطب که رازی بدان بسیار معتقد بوده ، ضمن برخورد به آثار رازی به نکاتی بسیار اساسی برخورد می‌کنیم ، که بسیار جالب است و اینکه ویرا «مجرب» (تجربه کننده) لقب داده‌اند بسیار بمورد میباشد .

رازی گوید : درباب جیوه خالص بنظر نمیرسد که خطرناك باشد ، فقط تولید دردهای شدید شکمی و امعائی می‌کند و به نحوی که وارد بدن شده از آن خارج میگردد ، مخصوصاً اگر شخص حرکاتی (حرکات ورزشی) انجام دهد. جیوه را بمیمونی که در خانه داشتم خوراندم و ملاحظه کردم که حیوان دندان‌هایش را

۱ - ابومروان عبدالملك بن ابی العلاء زهر بن ابی مروان الاشبیلی = Avenzoar (۴۶۶-۵۵۹ ه = ۱۰۷۳-۱۱۶۴ م.). ویرا کتابی‌است بنام «کتاب‌التیسیر فی‌المداوات والتدبیر»(De rectificatione et facilitatione regiminis et medicationis) که بزبـــان و بنام بالا بسال ۱۴۹۰ میلادی به‌لاتین وایضاً به‌زبان عبری ترجمه گردیده است.

۲ - قاضی ابوولید محمدبن احمدبن محمدبن رشد قرطبی اندلسی (= Averroès ۵۱۷-۵۹۵ ه = ۱۱۲۳-۱۱۹۹ م.).

۳ - ابوعمران شیخ الرئیس موسی بن میمون قرطبی اندلسی (= Maimonides ۵۳۰-۶۰۱ ه. ۱۱۳۵-۱۲۰۴ م.).

بهم سائیده وشکم خود را بادستهایش فشار میداد . اما درباب کلمل[۱] و مخصوصاً سوبلیمه[۲] باید دانست که این دوسم خیلی خطرناك میباشند. وقتی که حیوان ازآنها بخورد، تولید دردهای شکمی خیلی شدید حاد و قولنجهای امعائی کرده و سپس مدفوع را رنگین و خونین می کند . (رجوع شود به کتاب شرح حال ومقام محمد زکریای رازی تألیف نگارنده صفحه ۳۳).

در نتیجه این تجارب رازی توانسته است بسیاری از داروها را شخصاً روی حیوانات عمل کرده و اثرات آنها را بفهمد، که درموقع استعمال برای انسان دانسته آنرا بکار برد. طبیعی است این تجارب مبنای شناسائی بخواص داروها و فن تداوی است .

اکنون بعضی درمانهائی که رازی دربیماریهامیکرده‌است ذکر می کنیم :

برای رفع سردرد داروهائی چند و امساك از شراب وگوشت و مالش بعضی عطریات را توصیه و هر وقت کسالت دوام می‌یافته حبهای مخصوصی که از حنظل[۳] و سقمونیا[۴] و تربد[۵] ترتیب میداده تجویز میکرده‌است. این حبهاتاقرن هفدهم میلادی در فن تداوی ومعالجات اروپا شهرت داشته و بسیاری از اطباء مغرب زمین تا آن زمان (یعنی قرن هفدهم) با آنها سروکار داشته‌اند و نیز معجونی از قند و هلیله[۶] وآلو و تمرهندی[۷] برای رفع سردرد استعمال میکرده است.

درعسرالبول[۸] تزریق آب نمک را در مثانه میکرده است.

برعلیه سرفه شربت کوکنار[۹] (خشخاش) وهمچنین حبهای مرکب ازمرمکی[۱۰] و میعه[۱۱] و وشا[۱۲] وتریاك تجویز میکرده است.

۱- Calomel.
۲- Sublimé.
۳- Coloquinthe.
۴- Scamonée.
۵- Turbith.
۶- Myrobolans.
۷- Tamarin indien.
۸- Dysurie.
۹- Sirop de Pavot.
۱۰- Myrrhe.
۱۱- Styrax.
۱۲- Galbanum.

برای غرغره و محافظت حلق دربرابر بیماریها لعوقاتی[1] (هرداروی لعاب‌دار که کم کم و بتدریج خورند = لیسیدنی) از اسپرزه[2] (= اسفرزه = بزرقطونا) و بادام پوست کنده با شکرنی[3] ترتیب میداده، درسکسه و سردردها و تبهای‌دماغی فصد را توصیــــــه و در زکام عناب[4] و رب‌السوس[5](شیرین بیان) و دود دادن با گوگرد را استعمـــــــال‌و دررعاف گرد نشاسته وخون‌سیاوشان[6](=دم‌الاخوین) و در بیماریهای معده یک نوع شربت آهن‌دار و درسل ریوی شیر بز تجویز میکرده است.

درنفث‌الدم[7] ریوی (= خون‌آمدن‌ازریه) خون‌سیاوشان با کندر[8] وصمغ[9] عربی وبعضی‌داروهای دیگر مخلوط با تریاک به‌بیماران میخورانده است.

رازی در باره سکته اطلاعات بسیار مفیدی از خود بیادگار گذارده و درمان آنرا بوسیله فصد[10] و حجامت[11] (شاخ انداختن به‌پشت‌وتیغ‌زدن) میدانسته است.

استحمام‌آب‌سرد‌را‌در‌بیماری‌مطبقه[12] (=تب‌تیفوئید = دامنه = تب‌مطبّقه) و محرقه[13] (= تیفوس اکزانتماتیک) به‌شاگردان خود و پزشکان آن دوران توصیه میکرده، که امروزه نیز این طرز عمل به نحوی معمول‌است.

برعلیه آبله داروهای مدر برای زیاد شدن ادرار و بشرح ایضاً ترنجبین[14] (نوعی شیــر خشت که ازخارشترعمل‌آید) وگز علفی[15] وفلوس[16] (=خیار شنبر)

۱- Looch. ۲- Graine de Psylliunn.
۳- Sucre a canne, Sucre candi. ۴- Jujube.
۵- Reglisse. ۶- Sang-dragon=Sang de dragon.
۷- Hemoptisie. ۸- Encens.
۹- Gomme arabique. ۱۰- Saignée.
۱۱- Scarification. ۱۲- Fièvre typhoide.
۱۳- Typhus exanthématique. ۱۴- Manne de Hedysarum Alhagi.
۱۵- Manne de quercus Valonia. ۱۶- Casse.

وتمرهندی و گزنگبین[۱] (= گز خوانسار) وبیدخشت[۲] و امثال آنها و بعضی مبردات[۳] (= تبرید کنندگان = خنک سازندگان = موادی سرد که بدن را خنک کنند) و ماءالشعیر[۴] (= لعاب‌جو) و آبغوره[۵] و آب لیمو و کاسنی[۶] و کاهو وترخون[۷] و اسفرزه و عناب و اطاق و هوای خنک تجویز میکرده است.

رازی در بیماریهای پوست[۸] و عفونتهای طفیلی[۹] جیوه را بشکل مرهم استعمال میکرده است (کتاب اصول تداوی تألیف پل‌ساوی[۱۰] جلد اول صفحه ۹۳).

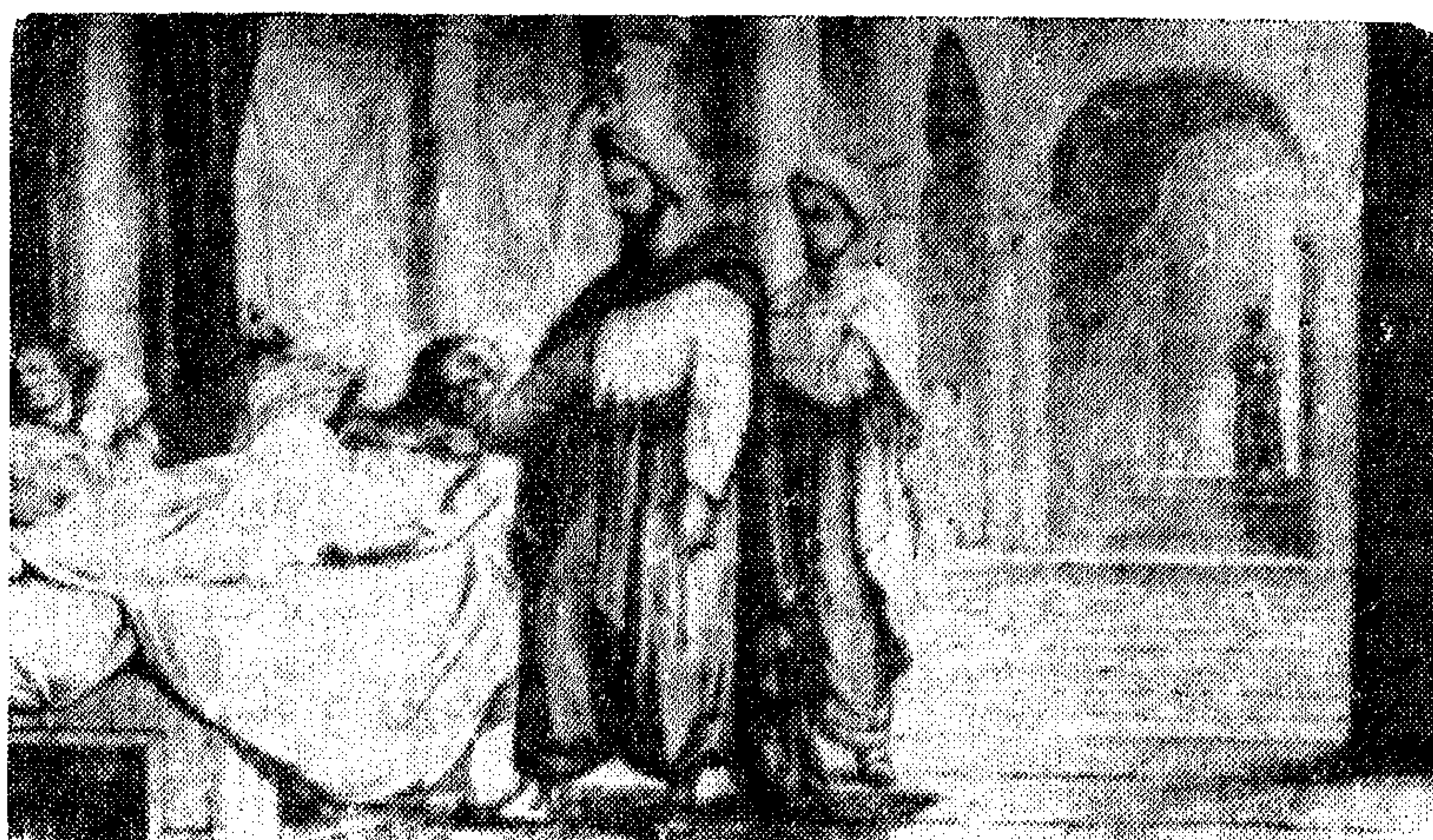
رازی در درمان بیماریها فادزهر[۱۱] (= پادزهر = تریاق) استعمال می‌کرده است. در قرابادین در میان تریاقها تریاقی بنام وی معروف میباشد (تریاق محمد زکریا).

رازی در درمان بیماران به تلقین[۱۲] بسیار اعتقاد داشته و بیماران را باین طریقه درمان می‌کرد. حکایت معروف نظامی عروضی سمرقندی نیز براین اصل مبتنی میباشد.

رازی اولین طبیبی است که درطب طریقه وادعای اطباء قبل از خود را برای تشخیص آبستنی از دیدن ادرار برهم و پشت پا بتمام آن ادعاها کرد و ثابت کرد که از دیدن ساده ادرار ومعاینه‌ظاهر آن بدون آزمایش نمی‌توان بیماری‌ها وآبستنی را تشخیص داد (تاریخ طب ـ آ. کاستیلیونی[۱۳]).

۱– Manna de Tamarix mannifera.
۲– Produit de Salix fragilis.
۳– Rafraichissants, Refrgerants.
۴– Eau d'orge.
۵– Verjus =Jus de raisin vert.
۶– Chicorée.
۷– Estragon.
۸– Maladies de la Peau (Dermatoses).
۹- Affections parasitaires.
۱۰- P. Savy.
۱۱- Antidote.
۱۲- Suggestion.
۱۳- A. Castiglioni.

٤ـ در جراحی ـ گرچه رازی بیشتر بنام پزشک داخلی معروف میباشد، ولی بعضی از مورخان تاریخ طب او را بنام جراح بعالم شناسانده‌اند. بطور کلی اعمال ونظرات وی درجراحی نیز قابل ملاحظه و ارزنده است. ازمطالعه آثار رازی در فصول مربوطه به اعمال جراحی و نظرات وی درباره بیماریهای خارجی چنین مستفاد میگردد که جراحی صاحب نظر بوده است.



شکل ٤٦ ـ رازی دربیمارستان بغداد ـ درمان با تلقین وافسانه گوئی (نقل ازکتاب طب مصور اتوبتمان آمریکائی صفحه ٥٨)

دربعضی از رسالات مغرب‌زمین وی را بنام جراح نام داده‌اند[1]. اکنون نکاتی چند از آثار رازی را در جراحی مینگاریم:

چنانکه آمد رازی کتـــابی در باب «سنگ کلیه و مثانه» (کتاب الحصی فی الکلی و المثانه)[2] دارد که در آن علائم تشکیل سنگ راکه عبارت از تیرگی ادرار، ته نشین شدن مواد سنگی ادراری، حس سنگینی درشکم وکشش وارده دراین ناحیه

1- Rhazès chirurgien arabe.

2- Traité sur les calculs des reins et de la vessie.

بخصوص موقعی که بیمار خوابیده است بیان میدارد.

رازی سنگ کلیه و مثانه را در ادوار مختلفه بطرق مختلف امتحـــان و مدرات[1] تجویز می کرده، ولی در موقعی که سنگ تشکیل یافته برای شکستن آن ویا موقعی که سنگ درحال تشکیل شدن است برای عدم تشکیل سنگ تداوی برای بیمار قائل میشده است. بطور کلی اگر باطرق طبی معالجه ممکن بوده فبها والا به عمل جراحی می پرداخته است.

رازی دراین کتاب گوید :

«اگر سنگ در ریشه آلت گیر کرد و ممکن نشد که بخودی خود بیرون آید می بایست با اسباب یامیلی آنرا بیرون کشید واگر بدین شکل ممکن نشد می بایست شکافی عمودی داد تاسنگ را بیرون کشید».

ایضاً گوید :

«اگر سنگ چندان بزرك نباشد که با ادویه حل و خرد نگردد، لازم است بەعمل جراحی مبادرت ورزید و باید با کمال احتیاط عمل کرد که جای زخم ناسور[2] نشود».

رازی درکتاب سنگ کلیه و مثانه از اسبابی صحبت میدارد که با آن عمل سنگ کلیه را انجام میداده است.

رازی اولین طبیبی است که بخیه های زخمهای شکمی را شخصاً باروده تابیده گوسفنـــد[3] زده است. وی مخترع فتیله دوطرفی[4] (فتیله های دو طرفی که باموی اسب وامثال آن درجراحی معمول بوده وتا صـــدسال قبل دراعمال جراحی استعمال میشده است) در دملها میباشد.

درشکسته بندی و دررفتگی ها و اعمال یدی رازی قدمهائی برداشته و ازخود آثار و یادگارهائی گذارده و بعبارة اخری از جراحی صغیر[5] اطلاع وافی (بفراخور

۱- Diurétiques.
۲- Fistule. (ناصور= ناسور)
۳- Corde de harpe.
۴- Séton.
۵- Petite Chirurgie.

معلومات آن‌زمان) داشته چنانکه دریکی از رسالاتش بنام «کتاب فی العمل بالجدید والجبر» [دراعمال باچاقو (آهن) وشکسته‌بندی] وقسمت نهم کتاب حاوی وقسمت هفتم کتاب منصوری بنام «جمل وجوامع فی‌صناعة الجبر و الجراحات و القروح» این مطلب استنباط میگردد.

رازی اولین‌طبیبی است که درجهان پزشکی سل مفصلی انگشتان[1] را شناخته و آنرا توصیف و ایضاً مورد استعمال پنبه را درطب (درکتاب آبله و سرخک) بیان کرده است. رازی درآثار خود ازاسبابی اسم میبرد که باآن اجسام خارجی را بیرون میآورده است (رجوع شود به حکایت بیماری که زالو بلعیده بود). در نزف‌الدم[2] (خون آمدن از بینی) سفیده تخم مرغ با صبر زرد[3] وکندر و آهک تجویز و بهمین طریق برای بستن شرائین فشردن باانگشتان وگذاردن پنبه را توصیه و خود بدان عمل میکرده است.

رازی برای کشیدن دندانها اسبابها وکلبتینهائی داشته که باآنها کارمیکرده است.

آرنودو ویلنو[4] طبیب بزرك (۱۲۴۰-۱۳۱۳ م.) درباره‌رازی چنین عقیده دارد:
«رازی طبیب مجربی بوده که باکمال مهارت و متانت به جراحی میپرداخته، فصد میکرده و اعمال جراحی را انجام میداده است».

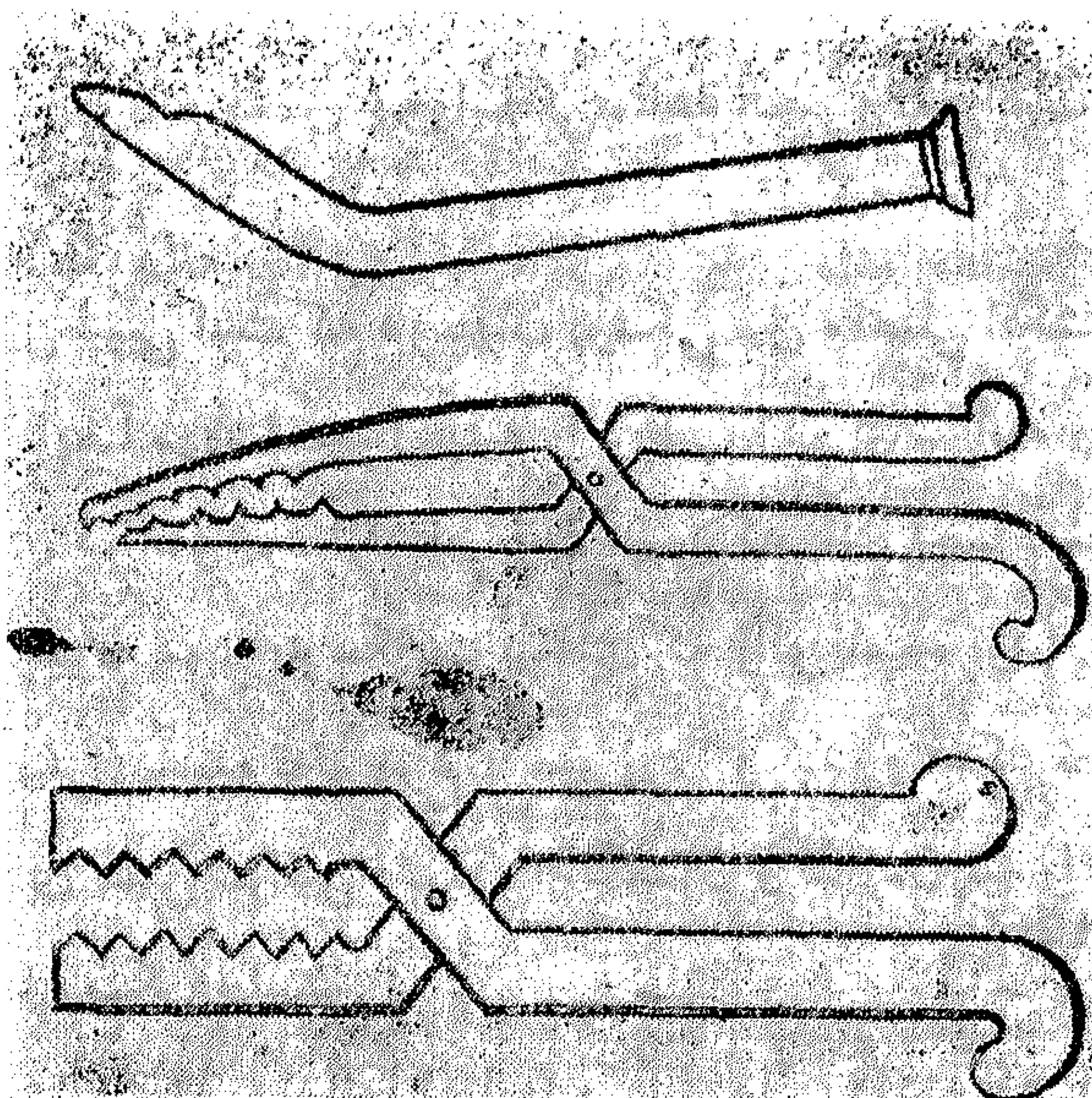
۵ـ درروان پزشکی ـ رازی تأثیرات روحی وروانی رادردرمان بسیارمعتقدبوده و گفته است: مزاج جسم تابع اخلاق نفس است وطبیب جسم باید طبیب نفس باشد.

ازگفته های اوست: طبیب باید بیمارش را به بهبود وسلامت امیدوار گرداند، ولو آنکه خود امیدی به بهبود بیمار نداشته باشد.

۶ـ درچشم پزشکی ـ گرچه رازی بنام چشم پزشك(کحال) مشهورنمی‌باشد، ولی از بیماریهای چشم بهره داشته و معلومات مربوط به این شعبه از پزشکی را تا

۱- Spina Ventosa. ۲- Epistaxie.
۳- Aloès. ۴- Arnaud de Villeneuve.

دوران خود داشته و شخصاً کارهای در این رشته از خود بیادگار گذارده است.



شکل ۴۷ ـ اسبابها و کلبتین که برای کشیدن دندانها در زمان رازی بکار میرفته است (نقل از کتاب آداب اللغه جرجی زیدان)

برای جلوگیری از آبله و ضرر آن به چشمها دو نوع دارو داشته که بچشم میریخته که برای جلوگیری از عوارض وارده از آبله و سرخک استعمال می‌کرده است. اولی را با آب گل سرخ وبعضی مواد دیگر ترکیب می‌کرده وبسیار اصرار داشته که در چشم بیمار چکانده شود[۱]. دوم یک نوع سربه[۲] از انیتمون و صبر زرد ترکیب می‌کرده که بچشم میریخته است.

رازی در ناسورهای کیسه اشک[۳] طریقه‌ای داشته که ذیلاً می‌نگاریم:

۱ـ Collyre = قطره چکاندنی در چشم

در اصطلاح طب آنزمان کلمه «شیاف» بجای پمادهای چشمی امروزی استعمال میشده است.

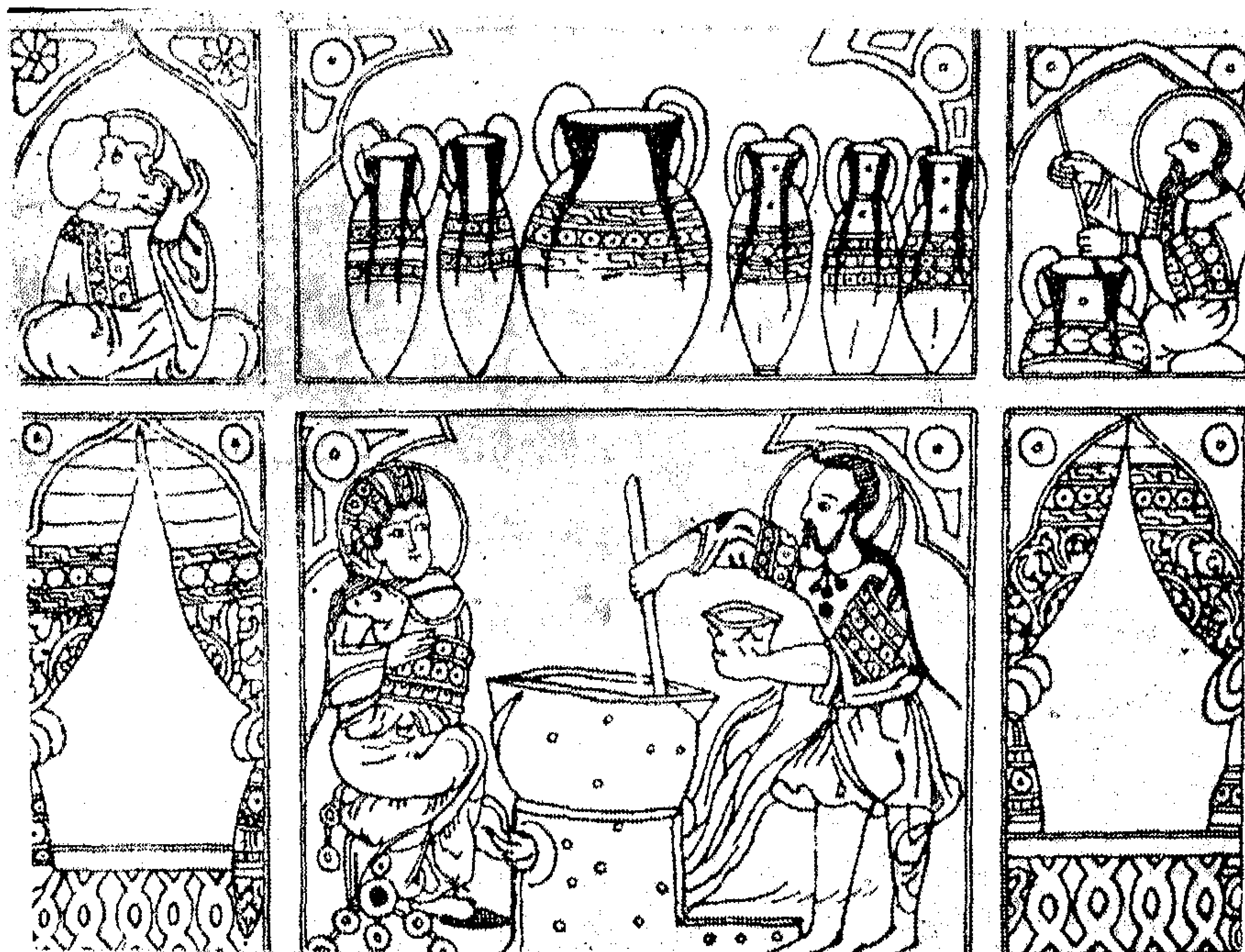
۲ـ Collyre sec.

۳ـ Fistules lacrymales.

در این ناسورها شکافی بزرك به کیسه میداده وبدین وسیله آنرا معالجه میکرده است .

رازی در آثار جراحی وچشم پزشکی خود ازاسبابی اسم میبرد که بکار معالجه پلکها می خورده است .

رازی‌را رساله‌ای برای درمان بیماریهای چشم است که برای شاگردش یوسف ـ فرزند یعقوب نگاشته که از عنوانش چنین مستفاد میگردد که در چشم پزشکی (کحالی) است .



شکل ۴۸ ـ طرز تهیه روغن توسط داروساز ایرانی ـ یک گراور قدیمی ایران

(نقل ازکتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی صفحه ۸۲)

۷ـ در داروسازی ـ چنانکه قبلاً آمد رازی پس از کشف الکل وجوهر گوگرد و شناسائی بخواص این دو ماده فصل جدیدی در داروشناسی و داروسازی اسلامی

وارد کرد و بااین دو ماده بسیاری از استحصالات داروئی و شربتها و سایرترکیبات را ساخته و از این راه خدمت بزرگی بعالم طب کرد که در حقیقت باید گفت اگر جانب طب وشیمی‌را درمورد رازی کنار گذاریم‌وی‌داروساز و داروشناسی ماهر بود.

اما استحصالاتی که‌رازی برای‌بیماران خودتهیه‌می‌کرد فراوان‌است. منجمله وی شربتی مرکب از مربای لیمو[۱] و یا انگور فرنگی[۲] که‌باصندل سفید[۳] (= چندن‌ـ سفید) وکافور مخلوط می‌کرد و دومی عبارت از شربت ترشی که از سرکه یا شیره انار و آب لیمو و آب‌غوره و آب انگور فرنگی و توت‌شامی[۴] وکاهو وترخوانه‌وعناب وعدس وکافور بود، که در تبهای دائمی استعمال می‌کرده‌است.

رازی‌مرهمی که‌مرکب ازسفیداب[۵] (=سفیداج= کربنـــــات دوپلمب) وپیه به‌نسبت یک‌پنجم تهیه می‌کرده و برای خشک کردن جراحات و زخمها بکارمیبرده است[۶].

در کتاب «آبله‌وسرخک» رازی طی‌فصول‌چندی‌دستورهای‌غذائی ونسخه های فراوانی باشرح و بسط کامل درباب جلوگیری و درمان و پس از درمان آبله‌ای و سرخکـــی‌آورده است که بی‌اندازه جالب‌میباشد (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به ترجمه کتاب «آبله وسرخک» توسط‌نگارنده ـ انتشارات‌دانشگاه شماره . ٤ . ۱ سال ۱۳۳٤ خورشیدی).

۸ـ درتغذیه‌ازشاهکارهای‌بزرک‌رازی‌تألیفی‌است بنام«منافع‌الاغذیه‌ومضارها» که‌یک‌دوره‌کامل‌بهداشت غذائی‌است. این کتاب که درنوزده فصل میباشد درباره نانها و آبها و شرابها و مشروبات غیرالکلی وگوشت‌ها و اغذیه و ترشیها و لبنیات

۱- Rob de citron.
۲- Groseille.
۳- Santal blanc.
۴- Mure de Syrie = Mure noire = شاه‌توت = توت سیاه
۵- Carbonate de Plomb = Céruse
۶- Onguent blanc de Rhazèz = Blanc Rhasis.

و تخم مرغ و سبزیها و ادویه و میوه‌ها (تر و خشک) و شیرینیها و امثال آنهـــا که خواص و ضرر و زیان ومنافع وموارد استعمال آنها را در سلامتی وبیماری متذکر گردیده‌است، که اگربخواهیم به تفصیل به شرح جمیع مطالب این کتاب بپردازیم، مطلب بدرازا کشد. فقط متذکر میگردیم که دراین کتاب قریب بیست و دو نوع نان وهفده نوع آب و بیست وسه نوع شراب و هفده نوع گوشت و شش نوع گوشت ماهیها



شکل ۴۹ - تصویری خیالی از رازی بربالینی بیمار سرخکی (نقل از مجله Notes Therapeutiques جلد ۶۲ شماره ۶ سال ۱۹۶۵)

و بیست و دو نوع غذا و آش و ده نوع مشروب غیر الکلی و پنجاه نوع میوه و انواع واقسام ادویه (نمک وفلفل ودارچین وامثال‌آنها) باذکر عواملی که باعث‌سد اشتها ویا ازدیاد آن میگردد دیده میشود. ایضاً بهداشت غذائی افراد سالم و بیمار و اوقات بیماری و نوع غذا های افراد و انتخاب آن را ذکر کرده است.

اکنون نسخه هائی که رازی در کتاب «آبله و سرخک» تجویز کرده است بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

در فصل پنجم کتاب «آبله و سرخک» که در احتراز از آبله قبل از ظهور و جلوگیری از ازدیاد آن پس از بروز میباشد، نسخه های زیررا رازی تجویز کرده است.

دستوری (نسخه‌ای) که فوران خون‌را تسکین میدهد و درتبها و التهاب کبد و سوزش صفرا نافع میباشد بدین شرح است:

کوبیده گل سرخ ده درهم،

تباشیر[1] (طباشیر) بیست درهم،

سماق[2] و تخم ترشک[3] (حماض) وتخم کبر[4] (کبار) و عدس پوست کنده و زرشک[5] (امبرباریس، امیرباریس) و تخم خرفه[6] و تخم کاهوی سفید از هر کدام پنج درهم[7]،

صندل سفید دو درهم ونهم،

کافور یک درهم.

(برای اطلاع بیشتر در جمیع موضوعات مذکوره در باره مقام رازی در طب رجوع شود به آثار و مولفات رازی و ترجمه های آن‌ها مخصوصاً کتابهای «حاوی» و «منصوری» و «آبله و سرخک» و «سنگ کلیه و مثانه» و منافع الاغذیه و مضارها و امثال آنها).

---

۱ - تباشیر را اقسام مختلف است بدین شرح: طباشیر قمی (Drawisite و Hallyosit) یا تباشیر محلاتی، دیگر طباشیر هندی (Bambou) و طباشیر فرنگی Mangnésie و طباشیر فرنگی مکلس Magnésie calcineé.

۲ - Sumac, Rhus.

۳ - Oseille.

٤ - Câpre.

٥ - Epine vinette.

٦ - Pourpier commun.

۷ - درهم مساوی شش دانگ است.

صبحها بقدر سه درهم دریک اوقیه[1] رب ترش ترنج[2] یارب ریواس یارب انار یا آب غوره و امثال آنها بخورند.

همچنین دستور زیر نافع است:

گل سرخ و تباشیر از هریک ده درهم؛

صندل سفید سه درهم؛

کافور یک درهم؛

همه را بالعاب اسپرزه خمیر نموده باآنها حب یاقرص بسازند و درموقع حاجت بقدر سه درهم ویک اوقیه از این سکنجبین[3] (=سرکنگبین = سرکه وعسل) بمریض بدهند.

در فصل ششم کتاب «آبله و سرخک» که در بیان موادی است که بروز آبله و سرخک را تسریع کنند رازی گوید:

باید روی بیمار پوشانده و آب سرد جرعه جرعه به بیمار داده شود، پیراهن نازك بر تن بیمار کنند. باضافه دستورهای کلی دیگری برای بیمار قائل میگردد. آنگاه نسخه (دستور) داروئی که بطور ملایم به بیمار لینت دهد و حرارت اورا تهییج نکنند و در بیرون زدن آبله تسهیل کند میدهد.

نسخه بقرار زیر است:

انجیر زرد سی عدد؛

مویز دم گرفته[4] بیست درهم؛

۱ـ اوقیه یا وقیه = $\frac{۱}{۱۲}$ رطل. رطل معمولا مساوی ۷۰ مثقال است. بنابراین یک اوقیه = $\frac{۱}{۲}$ ۷ مثقال. پس یک اوقیه = ۳۷٫۵ گرم است.

۲ـ باد رنگ، باد آرنگ، اترنک، اترج Medicon، Citronier de Medie، Cédrat.

۳ـ Oxymel.

۴ـ Gros raisin sec = Raisin de Caisse.

سه رطل آب برآن بریزند وآنرا ملایم بجوشانند، تا انجیرها وارفته وله شوند. نیم رطل از آن را در سه مرتبه بمریض بخورانند و مریض را در پارچه‌ای بپوشانند و از ضمادی که قبلاً گفته شده به بدن او بمالد.

نسخه دیگری که از اولی قویتر است:

ازجوشانده بالاچهار اوقیه گرفته وبادو اوقیه جوشانده تخم‌رازیانه[1] وکرفس[2] مخلوط کرده به بیمار بدهند (بشرحی که گفته شد).

نسخه دیگر که از هر دو نسخه بالا قویتر است:

تخم رازیانه وکرفس هر یک ده درهم درمایع اولی بجوشانند تا آب سزبور سرخ رنگ شود. پس از صاف شدن سه وقیه به بیمار بخورانند.

داروی مرکب مفید دیگری که در بیشتر احوال نافع و مناسب میباشد، بدین شرح است:

گل سرخ چهار درهم،

عدس پوست کنده نه درهم،

انجیر زرد ده دانه،

مویزهسته و دم گرفته ده درهم،

کتیرا[3] سه درهم،

لک[4] پوست کنده شسته شده سه درهم،

تخم رازیانه وکرفس هرکدام پنج درهم.

همه آنها را در دو رطل آب بجوشانند، تا یک رطل و نیم شود. از این آب

---

۱ - Fenouil = رازیانه رومی = Anis. ۲- Ache = Céleri.

۳- Gomme adragante.

۴ - بفارسی رنگ لاک نامند. صمغ نباتی است شبه به مر (مکی) ساق گیاه اوپرشاخ وگلش زرد و تخمش قریب به‌قرطم (تخم کافیشه = Semence de Safran batard) و گویند شبنمی است که بر نبات می‌نشیند ... (تحفه حکیم سومن).

نیم رطل با یک دانگ[1] زعفران برحسب احتیاج دو یاسه مرتبه به بیمار بخورانند.

رازی در فصل هفتم کتاب آبله و سرخک دستورهائی درباره توجه به چشم وگلو و اعضائی که درموقع بروز آبله باید به آنها توجه داشت شرح سمتع ونسخه هائی داده که تمام آنها دلالت برتجربه های شخصی و ممارست کامل وی می کند. مثلاً گوید: آبله‌ای که درملتحمه چشم زند ضرری ندارد، ولی آنچه که در قرنیه درمحاذی مردمک درآید، اگر چرك کرد مانع ازدید خواهدشد، یعنی به نسبت غلظت ورقت مانع دیدن میگردد و باید با داروهای روشنی بخش درمان شود.

اگر آبله درشتی در سیاهی چشم زند باید سورمه را با گلاب مخلوط کرد و چند مرتبه در روز در چشم بیمار چکاند و باید بیمار را وادارکرد پارچه‌ای برچشم گذارد (رفاده[2]) وآنرا بست ...

پس ازچشم باید به حلق و دهان بیمار توجه داشت. رازی در این مورد نیز دستورها ونسخه هائی داده است که شرح همه آنها باعث تطویل مقال گردد. نسخه‌ای که رازی تجویز می کرده بدین شرح است:

چنانچه در دهان وگلوی بیمار آثاری که او را آزار دهد و حرارتش کم بود مزاج هم لینت نداشت، باید کم کم لعوق کره و شکر طبرزد[3] (= تبرزد = طبرزل= طبرزن = قند سفید سخت = گلقند = شکر سخت سفید = نبات) به بیمار خورانده شود. اگر دردهان وگلو حرارت والتهاب شدیدی بود، بایدلعاب اسپرزه وبادام پوست کنده و شکر تبرزد بدین ترتیب بوی داده شود:

بادام شیرین پوست کنده یک جزء،

تخم کدو دو جزء،

۱ـ دانگ یا دانق یک ششم درهم است.

۲ـ پارچه‌ای که برچشم و اعضاء گذارند که یک نوع کمپرس است.

۳– Candi = Sucre de Candi.

شکر طبرزد سه جزء ،

لعاب اسپوزه بقدری که آن را قابل لعوق کند .

رازی پس از آن دستور میدهد باید به بندها وسپس به بینی و گوش توجه داشت و در این باب دستورها و نسخه‌هائی ذکر می کند که بدان عمل گردد ، تا این اعضاء از خطرات آبله مصون مانند .

بهمین نحو در فصول دیگر کتاب موادی که آبله را نضج دهد و یا خشک کند و پوسته‌های آبله را از بین ببرد و آثار آبله را از چشم و سایر قسمتهای بدن بزداید و دستور بیماران آبله‌ای وسرخکی ودستور مزاج آنان از حیث لینت ویبوست نسخه‌ها و دستورهائی میدهد .

درخاتمه این مبحث بمناسبت ترکیب ادویه وتهیه نسخه‌ها اضافه می کنیم : چنانکه آمد رازی را درشیمی ید طولائی بود . او کسی است که ارتباط شیمی را با طب مشخص کرده است . بدین مناسبت پاره‌ای از محققان وی را موسس علم‌شیمی جدید دانسته‌اند .

رازی اولین شیمیستی است که از جوهر گوگرد یاد می کند وآنرا بنام «زیت‌ـ الزاج» و یا «زیت الاخضر» گفته است که بعدها دیگران بنام «کبریت‌الفلاسفه» از آن سخن گفته‌اند .

چنانکه میدانیم رازی در ابتدای کار بـه علوم سیمیا و لیمیا مشغول بـوده و مولـفاتی در این علوم دارد . وی معتقد بوده که من فردی را فیلسوف میدانم که صنعت کیمیارا بداند ، زیرا بدین‌وسیله ازکسب‌مال دنیا بی‌نیاز میشود وچشم‌داشتی به آنچه که در دست مردم است ، نخواهد داشت ومحتاج آنان نخواهد بود .

و- چندکلمه‌درباب‌عقاید مذهبی وحکمتی رازی - ازآثار رازی بمانند کتابهای «آثار الامام الفاضل المعصوم» و «فی‌الرد فی‌الامامه علی‌الکیال» و «کتاب الامام و المأموم المحقین» واینکه رازی شاگرد بلخی که شیعه بوده چنین مستفاد میگردد ،

که رازی روح تشیع داشته است . بعلاوه از بعضی آثار دیگر رازی و ارتباط وی با دانشمندان شیعی مذهب بمانند اطروش شیعی (متوفی بسال ۳۰۴ هجری) که نسبش به علی‌بن ابیطالب(ع) میرسد و تألیف کتابی بنام وی «کتاب الی الداعی-الاطروش فی‌الحکمه» و ایضاً مسعودی مورخ معروف شیعی و تألیف کتابی بنام وی «کلام جری‌بینه وبین المسعودی‌فی‌حدوث‌العالم» و ارتباط کامل رازی باپادشاهان شیعی مذهب (آل بویه) تمام میرساند که برحسب عقیده بعضی از مورخان شیعی مذهب بوده و یا آنکه لااقل روح تشیع داشته است.

دراین‌مبحث اضافه‌می کنیم: ازکسانیکه بر رازی پس ازمرگش بروی‌بسیار تاختـــه،شیخ الرئیس موسی‌بن‌میمون کلیمی قرطبی‌اندلسی که به‌رازی غرب مشهور است،میباشد . وی(موسی) دررساله‌ای بنام «دلالةالحائرین» در فصل‌دوازدهم ازجلد سوم گوید :

رازی صاحب کتابی‌درالهیات است که درآن هذیانهائی گفته وجهل ونادانی بسیاری از خود نشان داده است . . .

ایضاً ابوحاتم احمد بن حمدان بن احمد رازی (متوفی بسال ۳۲۲ هجری قمری) سخت بر رازی حمله کرده است وگفتار رازی راکه نبوت با حکمت موافقتی ندارد و ایجاد دشمنی وهلاك بشر است شدیداً مورد انتقاد قرار داده است.

درفهرست کتب رازی‌تألیفی‌است بنام «مخاریق الانبیاء» که عده‌ای ازمورخان درباره این کتاب آورده‌اند که مطالب این کتاب قلوب را تباه می‌سازد و دین را از بین میبرد . . . و برخلاف عده‌ای دیگر از مورخان مطالب این کتاب را منسوب به‌رازی نمیدانند. و این‌قبیل افکار را برای وی‌تهمت دانسته‌اند . بحث دراین‌باب از حوصله این کتاب خارج است و نگارش سطور بالا ازنظر اطلاع بربیان عقاید و آراءمحققان له‌وعلیه رازی میباشد وبس .

ایضاً رازی در بسیاری از مسائل حکمتی وفلسفی با ارسطو مخالف بوده و در بسیاری از مواضیع درماوراءالطبیعه ونفس وهیولی و مکان و زمان با عقایدبسیاری

از دانشمندان متفاوت است. ایضاً درباره قدم هیولی و عالم و لذت والم را نظرات خاصی داشته است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سیرت فلسفی رازی).

ز- دانش پژوهی ودانش اندوزی رازی - درخاتمه این فصل چند نکته درباب دانش پژوهی و دانش اندوزی رازی متذکر میگردیم. رازی چنان عشق و علاقه به طب و سایر علوم داشت که دریاد داشتهای دوران پیری آورده است: که محبت من بدانش و ولع و کوشش من در راه کسب علم برآنان که مصاحب من بودند کاملاً واضح و آشکار است. من از دوران کودکی تا این تاریخ در کسب علم بسیار جاهد و کوشا بوده‌ام، تا آنجا که هر کتابی که قبلاً نخوانده بودم و یا آنکه دانشمندی را ملاقات نکرده بودم دسترسی می‌یافتم، به کار دیگری دست نمیزدم، ولو آنکه در این راه ضررها وزیانهائی میدیدم وباآنها روبرو میشدم و تا کتاب را مطالعه نمی کردم و مقام علمی آن شخص را تشخیص نمیدادم ازپای نمی ایستادم. بردباریم در این باب بحدی بود که دریک سال بالغ بربیست هزار برگ یادداشت می‌نوشتم. او گوید: در تألیف «حاوی» پانزده سال شب و روز کار میکردم تا آنکه چشمانم ضعیف ویکی از عضلات دستم خشک شد و از کار افتاد. بااین حال تا آنجا که مقدور بود، از خواندن و نوشتن دست برنمیداشتم و پیوسته به افرادی متوسل میشدم، که برایم کتاب بخوانند ویاداشتهای مرا بنویسند (الفلسفه الاسلام ومرکزها فی التفکیر صفحه ۴۹).

ح - اشعاررازی - رازی درسرودن شعر نیز دستی داشته. این اشعار از اوست.

لعمرك ماادری و قد آذن البلی | بعاجل ترحال الی این ترحالی؟
و این محل الروح بعد خروجه | من الهیکل المنحل والجسد البالی؟

که مفاد و ترجمه آن چنین است: بجانت سوگند، اکنون که فرسودگی بدن خبر فرا رسیدگی مرگ مرا میدهد، باز نمیدانم بکجا خواهم رفت؟ آیا محل ومکان و روح پس از خروج از این هیکل فرسوده (وارفته) و تن پوسیده کجاست؟

ط ـ مراسم هزار یکصدمین سالروز رازی ـ روزیکشنبه ششم دیماه ۱۳۴۳ خورشیدی مراسم هزار و یکصدمین سالروز تولد طبیب و فیلسوف و شیمی‌دان بزرگ ایرانی‌ساعت نه صبح درتالار ابن‌سینای دانشگاه تهران برگزار گردید. دراین‌مراسم چند تن‌از آقایان‌وزیران و رازی شناسان وکسانیکه سولفاتی‌از رازی چاپ کرده بودند ابتدا بمانند تمام جشنها نطق‌های ابتدائی و مراسم معمولی و رسومی که عموماً در این قبیل موارد درجلسه ابتدائی معمول میگرد وخطابه‌های با آب و تاب فراوان انجام گرفت و بعد عده‌ای از استادان و دانشگاهیان وشخصیتهای علمی وپزشکان حضور داشتند. یکی از اساتید شرحی درباره تاریخ مربوط به‌انتخاب رازی وتجلیل از وی از طرف یونسکو و خدماتی که این سازمان بزرگ علمی وتربیتی و فرهنگی ملل متحد وانجمن ملی‌یونسکو واقداماتی که بعمل‌آمده بودبیان شد آنگاه بترتیب آقایان دکتر ذبیح الله صفا ومحمد محیط طباطبائی ودکترمحمودنجم‌آبادی ودکتر جلال متینی تحت‌عناوین «عقاید فلسفی رازی» و «رازی پیشاهنگ عصر جدید تجربه» و «مقام طبی رازی» و «کتاب هدایةالمتعلمین» گفتارهائی ایراد کردند.

از آن گذشته در جرائد ومجلات داخلی وخارجی مقالاتی درمقام علمی‌وطبی رازی‌برشته‌تحریر درآمد. شاد روان دکترعبدالعلی‌علوی‌نائینی کتاب «منافع‌الاغذیه ومضارها» را تحت عنوان بهداشت غذائی ترجمه و بچاپ رسانده است.

(برای اطلاع ازمتن‌سخنرانی‌های‌مربوط به‌این‌مراسم رجوع گردد به‌شماره‌های ۳۲۷ الی ۳۳۳ سال نهم از دیماه تا اسفند ماه ۱۳۴۳ اخبار دانشگاه تهران).

بمناسبت این مراسم دوسری تمبر به بهای دو و شش ریال از طرف وزارت پست و تلگراف انتشار یافت.

از طرف دانشگاه تهران «کتاب‌الجدری‌والحصبه» تحت‌عنوان «آبله‌وسرخک»

و «حکایات و تاریخچه‌ای طبی وبالینی رازی»، «امثلة من قصص المرضی و حکایات لنا خلط النوادر» توسط نویسنده این کتاب بشماره‌های ۹۴۰ و ۱۰۴۰ انتشارات دانشگاه بچاپ رسید. از طرف انجمن ملی یونسکو نیز رساله «السیرة الفلسفه» رازی



شکل ۵۰ تمبرهای یادبود رازی (یک سری ۲ و ۶ ریالی)

که قبلاً بتصحیح و مقدمه شادروانان پول کراوس[۱] وترجمه عباس اقبال چاپ‌شده بود بانضمام شرح احوال و آثار و افکار رازی توسط آقای دکتر مهدی محقق انتشار یافت. سپس در سال ۱۳۴۶ کتاب «المدخل التعلیمی» باهتمام آقای دکتر مهندس حسنعلی شیبانی از طرف دانشگاه تهران تحت شماره ۱۱۴۰ چاپ و انتشار یافت.

درباره طب رازی مطلب بسیار است که اگر بخواهیم آنها را تجزیه وتحلیل می‌کنیم چندین هزار صفحه لازم است تا حق مطلب ادا گردد، لذا بهمین میزان قناعت شد.

۱– Paul Kraus

اهوازی

علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی

(۳۱۸ یا ۳۳۸ ـ ۳۸۴ هجری قمری = ۹۳۰ یا ۹۳۹-۹۹۴ میلادی)

اهوازی از جمله اطباء بزرگ اسلامی ایرانی است که خدمتی بسزا بـه طب اسلامی و نتیجةً به‌طب دنیا کرده است. وی‌باچهار طبیب بزرگ دیگر ایرانی‌ارکان مهم و بزرگ طب اسلامی را تشکیل میدهند. چنانکه میدانیم آن چهار نفر عبارتند از طبری،رازی، ابن سینا و گرگانی.

از اهوازی برخلاف محمد زکریای رازی و مخصوصاً ابن سینا وگرگانی شرح حال مفصل ومشروح (یامنظم) درتراجم احوال دیده نمیشود، بلکه فقط چندسطری دربارهٔ وی درکتب تاریخ طب و اطباء وبعضی تذکره‌ها آمده است و اصولاً همان چند سطر که ازمورخ اولی درشرح حال وی‌آمده عیناً دیگران آنرا نقل کرده واضافه یا اضافاتی بدان نکرده‌اند، بلکه آنچه که از مورخان و مفسران آمده درباره تألیف وی کتاب «ملکی» میباشد.

الف ـ نام و نسب ـ نامش علی، پدرش عباس وکنیه‌اش ابوالحسن وعموماً درکتب تواریخ و تراجم احوال بنام علی‌بن عباس مجوسی و تقریباً در جمیع کتب مورخین کلمه مجوسی در دنبال نام وی آمده است.

ابن ابن اصیبعه صاحب کتاب «عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء» و ابن القفطی مؤلف کتاب «تاریخ الحکماء» معروف به «اخبار العلماء باخبارالحکماء» نیز بمانند ابن ابی اصیبعه ویرا بنام علی‌بن‌العباس المجوسی نام برده است.

درکتاب «اکتفاءالقنوع بماهو مطبوع» تألیف وان‌دیک[1] آمریکائی نام وی

1- Van Dyck

چنین آمده است :

«علاءالدین علی‌بن العباس المجوسی و قیل بل‌المجوسی ...» بشرح ایضاً حاجی خلیفه صاحب «کشف الظنون» نیز ضمن وصف کتاب تألیفی اهوازی وی را «علی‌بن العباس المجوسی» اسم برده است.

درمعجم المطبوعات جلد دوم چنین آمده است :

«کامل الصناعة تألیف ابوالحسن علی بن عباس مجوسی متوفی ۳۸۴ ...»

ووستنفلد آلمانی[1] درتاریخ الاطباء وبرکلمان آلمانی[2] درتاریخ علوم عرب ووان‌دیک آمریکائی درکتاب «اکتفاء القنوع بما هو مطبوع» لقب علاءالدین ، برای اهوازی قائل شده‌اند.

اروپائیان ویرا Ali-Abbas, Ali - ibné Abbas - al - Majusi, Haly Abbas میخوانند .

ب - تاریخ تولد و مولد - تاریخ تولد ویرا هیچیک از مورخین مشرق زمین درکتاب خود ذکر ننموده‌اند و چنانکه میدانیم اصولاً شرح حال مبسوطی از این پزشک در دست نیست ، تا چه رسد به تاریخ تولد وی .

بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب تاریخ تولد وی را ۳۳۸ هجری قمری ذکر کرده است. غیر از وی در مورد تاریخ تولد وی هیچ یک از مورخین ذکری نکرده اند .

ازطرفی دربعضی‌ازکتب تاریخ طب بمانند کتاب «تاریخ طب» تألیف موریس باریتی[3] وشارل کوری[4] (چاپ پاریس سال ۱۹۶۳ میلادی) تاریخ تولد وی را ۹۳۰ میلادی ثبت کرده‌اند. اگر این تاریخ یعنی ۹۳۰ میلادی را تاریخ تولد اهوازی بدانیم با تطبیق سال هجری ۳۱۸ میشود.

۱- Wüstenfeld.

۲- Brockelmann.

۳- Maurice Bariéty.

۴- Charles Coury.

بهرحال آنچه که مسلم است آنکه وی در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری بدنیا آمده است.

مولدش ظاهراً یا اهواز و یا ارجان (بهبهان) بوده وبدین مناسبت به اهوازی ارجانی معروف میباشد.

ابن ابی‌اصیبعه مولد وی را اهواز میداند.

مرحوم ادوار براون گوید: «که وی اهوازی وموطنش درجندی‌شاپوراست».

متأسفانه از هویت پدر وابتداء عمروتلمذ وسایرمعلومات وی درتذکره‌ها چیزی نگاشته نشده که بکار آید و معلوم نیست عباس پدرش چه کار داشته وعلی چه میکرده است؟ بدین معنی که ابتداء عمرش را در اهواز یا ارجان بچه شغلی گذرانده است و اصولاً طفولیت و جوانی و ابتداء تحصیل را در اهواز یا ارجان بچه نحو گذرانده است؟ تنها نکته‌ای که درشرح حال وی آمده آنکه مورخین متقدم اسلامی بمانند القفطی درشرح حال ازاستاد اهوازی نامی برده‌اند بدین شرح: «علی بن العباس المجوسی طبیب فاضل کامل فارسی الاصل یعرف بابن المجوسی، قرأ علی شیخ فارسی یعرف بابی‌ماهر...» (صفحه ۲۳۲ تاریخ الحکماء چاپ‌لیپزیک ۱۹۰۳ میلادی).

ابن ابی اصیبعه نیز درکتاب عیون الانباء بمضمون بالا چنین آورده است: «علی بن العباس المجوسی من الاهواز وکان طبیباً مجیداً متمیزاً فی صناعة الطب و هوالذی صنف الکتاب المشهورالذی یعرف بالملکی، صنفه للملک عضدالدوله فنا خسرو ابن رکن الدوله...». (صفحه ۲۳٦ ج ۱ عیون الانباء چاپ مصر سال ۱۲۹۹ هجری قمری).

پس از این دو مورخ سایر نویسندگان تراجم احوال عین مطلب بالا را در کتب خود متذکر گردیده‌اند.

بهرحال معلوم میشود که اهوازی طب را نزد ابوماهر (یا ابو عمران) موسی بن سیار آموخته است. در شرح حال موسی بن سیار، بقول القفطی ابو عمران موسی بن-

سیار و بقول ابن ابی اصیبعه ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار میباشد .

حاجی خلیفه ملا کاتب چلبی صاحب کشف الظنون معلم اهوازی را بنام ابوطاهر ویس بن سنان میداند و معلوم نشد که از روی چه سند ومدرکی این مطلب را آورده است ؟

عین شرحی که القفطی درکتاب خود نگاشته ، بعینه بی کم وکسر در کتاب «مختصرالدول» ابوالفرج ملطی است ، آنهم شرح حالی از اهوازی نیست ، بلکه ضمن بیان تاریخ زمان عضدالدولهٔ دیلمی که جماعتی ازمشاهیر حکماء زمان را بیان میــــدارد ، نامی هم از این طبیب ذکر می کند ، منتهی عین مطلب القفطی را متذکر گردیده است .

از این رو معلوم میشود که اصولاً مورخین شرح حال مفصل و مبسوطی از از این دانشمند نمیدانستند واجباراً باختصار کوشیده‌اند . یاآنکه باید بگوئیم ابتداء زندگانی علی بن عباس چندان مهم نبوده و مورخ اولی که شرح حالی از وی بیان داشته قاعدةً باید جمال‌الدین قفطی باشد و چون مختصر ذکر کرده و یا نمیدانسته که شرح زندگانی این پزشک چیست فقط ازنظر اهمیت کتاب «ملکی» چند سطری برشته تحریر درآورده و بقیه مطالب را باید گفت یا نمیدانسته و یا نتوانسته است تهیه کند و یا بنظرش مهم نرسیده ، لذا از آن صرف نظر کرده و باختصار پرداخته است . از این نظر شرح حال وی کاملاً برخلاف ابن سینا و رازی است که نسبةً مشروح و مبسوط و منظم میباشد .

بنابرین چنانکه فوقاً اشاره شد در حقیقت از شرح حال اهوازی بیش از یکی دو موضوع درکتب مورخین نیامده و آنچه که دربارهٔ وی تحقیق شده بر روی کتاب تألیفی وی «ملکی» است .

ج ـ کتاب ملکی ـ تألیف بزرگ اهوازی کتاب «کامل الصناعة الطبیة الملکی» یاکتاب «ملکی» است .

برای شناسائی مقام اهوازی درطب دو نکتهٔ بسیار اساسی ومهم بنظر میرسد: اول تشریح کتاب ملکی ، دوم موضوعات معتبره و مأخوذه از کتاب تألیفی طب و مقایسه آن با طب امروزی.

د ـ معرفی کتاب ملکی ـ آنچه که مشهور است اهوازی را یک تألیف بنام ملکی است و میگویند تألیف دیگری نیز داشته است .

ملکی که اروپائیان آنرا Almaleki و Liber Regius وLiber totius medicinae Le Livre Royal et l'art Medical

گویند یکی از ارکان مهم علم طب قدیم بشمار میرفته است.

این کتاب درطی قرون متمادی مورد استفاده طلاب علم طب بوده است .

عموم مورخین و تذکره نویسان خاور دربارهٔ این کتاب معتقد بودند، که از کتب طبی درجه اول میباشد ومطالعه آنرا برای پزشکان لازم بلکه واجب میدانستند .

نظامی عروضی سمرقندی صاحب کتاب معروف «چهار مقاله عروضی» درمقالت چهارم در باب علم طب و هدایت طبیب چنین گفته است :

«... پس از کتب بسائط یکی بدست آرد چون ستة عشر جالینوس (شانزده کتاب تألیفی جالینوس) یا حاوی محمد زکریای رازی یا کامل الصناعة یا صدباب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعت همی کند ... »

القفطی درتاریخ الحکماء گوید :

«... المسمی بالملکی وهو کتاب جلیل و کناش نبیل اشتمل علی علم الطب ...»
(صفحه ۲۳۲ تاریخ الحکماء قفطی چاپ لیبزیک آلمان ۱۹۰۳ میلادی) .

بشرح ایضاً ابن ابی‌اصیبعه درباره این کتاب چنین نظر داده است :

«... و هوالذی صنف الکتاب المشهور الذی یعرف بالملکی صنفه للملک عضدالدوله فنا خسرو بن رکن‌الدوله ابی‌علی‌حسن بن بویه‌الدیلمی وهو کتاب جلیل

مشتمل علی اجزاء الصناعه الطبیه علمها وعملها ...» (صفحه ۲۳۶ ج ۱ - عیون الانباء چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری قمری).

ابن خلدون اشبیلی در کتاب تألیفی خود «مقدمه» در فصل طب چنین مینویسد:

«... وکان فی الاسلام فی هذه الصناعه ائمة جاؤا من وراء الغایه مثل الرازی و المجوسی و ابن سینا و من اهل الاندلس ایضاً کثیراً ....».

مورخین متاخر بمانند جرجی زیدان وامثال ایشان نیز چون منابع و مآخذشان از کتب مورخین پیشین بوده است، عموماً عین مطالب پیشینیان را تکرار کرده اند.

مورخین مغرب زمین هم که تحقیق کامل در تألیف وی کرده اند ویرا طبیبی متبحر و پزشکی بزرك میدانند.

لوسین لکلر[۱] نویسنده معروف تاریخ طب[۲] (چاپ پاریس ۱۸۷۶ م.) که تعدادی از کتب طبی قدیمی را مورد مطالعه قرارداده چنین معتقد است که: «مؤلف کتاب ملکی با جرأت توانسته است آنچه را که یونانیها نتوانسته اند کشف کنند، بدست آورد و دنباله کار آنانرا تعقیب و در کتاب خود جمیع معلومات طبی را جمع آوری کند. وی معتقد است که: کتاب ملکی با حاوی رازی قابل مقایسه نیست چرا که حاوی رازی ملخصی از جمیع معلومات قدیم و جدید مربوط به علم طب تا آن زمان را شامل میباشد، در صورتیکه طب در کتاب ملکی بطور خاص و جامع بیان شده است، باین معنی که تمام قسمتهای این کتاب منظم وجمیع معلومات و گفته هائی راکه از سایرین اقتباس کرده بطور کامل انتقاد کرده است».

چارلز گرین کمستون[۳] در کتاب تاریخ طب خود چنین می نویسد:

«علی بن عباس مجوسی که در قرن دهم میلادی میزیسته، صاحب تألیفی بنام «ملکی» است .... کتاب طب «ملکی» با قانون یك مقصود را بیان می کند و هردو تا اوائل قرن هیجدهم میلادی در مدارس طبی اروپا تدریس میشده است.

۱- Lucien Leclerc.   ۲- Histoire de la Médecine.

۳- Charles Greene Cumston.

(صفحات ۲/ ۲۳۱ ترجمه‌فرانسوی‌توسط مادام دیسپان دوفلوران[1] چاپ‌پاریس ۱۹۳۱ میلادی).

ا. کاستیلیونی[2] درکتاب تاریخ طب خود چنین نوشته است : «... علی‌بن‌عباس درکتاب ملکی خلاصه کامل طب دوران خود را نگاشته و کتاب وی اولین قدم تجدد طبی است . وی توانسته است خلاصه‌ای از عقاید و افکار طبی دورانش را با وضوح کامل و تجویزهای داروئی بیان دارد ...» (ترجمه فرانسوی کتاب توسط آقایان ژ. برتران[3] و ف. ژیدون[4] چاپ پاریس ۱۹۳۱ میلادی صفحه ۲۳۲).

بشرح ایضاً دکتر ل . مونیه[5] فرانسوی درکتاب تاریخ طب خود (چاپ پاریس ۱۹۲۴ میلادی) ودکتر دنال کمپل انگلیسی[6] درکتاب «طب عرب ونفوذ آن درقرون وسطی» (چاپ‌لندن ۱۹۲۶ میلادی) ودکتر گوستاولوبون[7] (متوفی‌بسال ۱۹۳۱) درکتاب تمدن اسلام وعرب مقامی‌ارجمند درباره کتاب ملکی اهوازی‌قائل گردیده‌اند (ضمیمه دوم مجله جهان پزشکی تألیف نگارنده چاپ تهران سال ۱۳۲۶ خورشیدی صفحات ۲؛ و ۱۳ و ۱۶) . شادروان پرفسور ادوارد براون درکتاب «طب اسلامی» درخطابه دوم درباب کتاب ملکی چنین اظهار نظر کرده است : «... کتاب‌ملکی‌علی‌بن‌عباس‌ازجمله کتب‌جامع‌طبی‌عربی‌میباشد که بیشتردردسترس و مطالعه است ...».

بنابرشرح بالا معلوم گردید که اهوازی پزشکی حاذق بوده و بدیهی‌است که پس از تألیف کتاب ملکی شهرتی بسزا یافته است.

پس‌ازمرك اهوازی اثرنفیس‌وی‌یکی‌ازجامعترین کتابهای‌طبی‌دوران گردیده و در دسترس عموم قرارگرفته است .

۱– Mme. Dispan de Floran.

۲– A. Castiglioni.

۳– J. Bertrand.

۴– F. Gidon.

۵– Dr. L. Meunier.

۶– Dr. Donald Campbell.

۷– Dr. Gustave Lebon.

بعدها که مورخان به تجزیه و تشریح مطالب کتاب ملکی پرداخته واوراق آنرا مطالعه کردند ، نکاتی برجسته و مفید و معتبر در آن یافتند که مختصری ازآن ضمن تشریح کتاب خواهد آمد.

از معاصران دو نفر از همکاران این جانب درباره اهوازی تحقیقاتی کرده‌اند، که درخور تحسین وتمجید میباشند . نخست مرحوم دکترمحمد سحری که بسال ۱۳۱۷ رساله اجتهادیه خودرا درباره «معاریف اسلام خاصه علی‌بن عباس مجوسی» نگاشته است . دوم بسال ۱۹۶۵ میلادی آقای دکتر محسن شالچی تحت نظر شادروان پرفسوری . شوماخر[1] استادتاریخ طب دانشکده‌فریبورك[2] (آلمان) باکمك وهمکاری این جانب تحقیق وتجزیه‌وتحلیلی ازنظرات اهوازی کرده وبصورت رساله اجتهادیه چاپ کرده است. مقاله‌ای نیز از مرحوم درگاهی دبستانی در مجله آینده سال اول درباب علی بن عباس به‌چاپ رسیده است . نگارنده نیزدرضمیمه‌مجله جهان‌پزشکی بسال ۱۳۲۶ تحت عنوان «اهوازی کیست؟ و ملکی چیست؟» تحقیق و تجزیه وتحلیلی ازکتاب‌ملکی کرده‌ام.

ج ـ ترجمه و چاپهای کتاب ملکی ـ ترجمه کتاب ملکی اول دفعه توسط قسطنطین آفریقائی[3] سپس توسط اصطفن‌انطاکی[4] فیلسوف معروف انطاکیه بسال ۱۴۹۲ میلادی در ونیز بچاپ رسیده است وپس‌از وی توسط‌میچل (میکائیل) دوکاپلا[5] پس از نگارش حواشی برآن بسال ۱۵۲۳ میلادی در لیون تحت عنوان زیر انتشار یافته است :

(Liber medicinae necessaria continens quem Haly filius Abbas editit regique inscript unde et reglis dispositonis nomen assumpsit)

ترجمه لاتینی ملکی بسیار کمیاب است .

۱ – Professeur. J. Schumacher.
۲ – Freibourg.
۳ – Constantin l'Africain.
۴ – Stephen d'Antioche.
۵ – Michael de Capella.

این کتاب در مصر در مطبعه بولاق بسال ۱۲۹۴ هجری قمری چاپ گردیده که در حاشیه آن کتاب «مختصر تذکره امام سویدی شعرانی» ضمیمه است.

متن عربی کتاب «ملکی» بالغ بر پانصدصدهزار کلمه است که دربیست مقاله میباشد و هرمقاله به ابواب زیادی منقسم شده است.

نسخ خطی متعدد ازکتاب «ملکی» درکتابخانه های عالم بمانند کتابخانه های مونیخ (آلمان) و اسکوربال (اسپانیا) و واتیکان (ایطالیا) وکتابخانه ملی پاریس وکتابخانه های انگلستان و مصر و در ایران درکتابخانه های ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) و دانشکده پزشکی ومدرسه عالی سپهسالار وکتابخانه شخصی این جانب موجود است.

چنانکه قبلاً آمد تنها کتابی که از اهوازی در دست میباشد، همین کتاب ملکی است که جمیع مورخان و تذکره نویسان از آن نام برده‌اند وکتابی بنام «حفظالصحه» نیز بوی نسبت داده شده است.

د ـ نظر مختصری به تقسیمات کتاب ملکی ـ کتاب ملکی مشتمل بردوقسمت است:

قسمت اول درطب نظری وقسمت دوم درطب عملی وهرکدام ازاین قسمتها مشتمل بر ده مقاله و جمعاً تمام کتاب بیست مقاله است.

مقاله دوم و سوم کتاب اول مربوط به تشریح است و آنرا پ. دوکونینک[1] با مقتبساتی ازکتابهای منصوری رازی وقانون ابن‌سینا به زبان فرانسوی ترجمه کرده و بنام «سه کتاب تشریحی عربی»[2] نام نهاده و بسال ۱۹۰۳ میلادی در شهر لیدن (از بلاد هلند) چاپ کرده است. نسخه‌ای ازاین کتاب در دانشکده پزشکی تهران موجود میباشد. این کتاب در حقیقت خلاصه‌ای از معلومات تشریحی طب اسلامی است که مبنای آن برسه کتاب «حاوی» و «ملکی» و «قانون» میباشد، که درآن عقاید ونظرات سه طبیب بزرگ ایرانی را بخوبی نگاشته است.

۱ـ P. de Koning.
۲ـ Trois Traités d'Anatomie Arabe.

مقاله نوزدهم کتاب «ملکی» یا بهتر بیان داریم ، مقاله نهم کتاب دوم درباب جراحی است و این مقاله همان قسمتی است که محققان و دانشمندان مشرق ومغرب بدان اهمیت فوق العاده میدهند، که بعداً متذکر خواهیم شد.

این مقاله را اول دفعه قسطنطنین آفریقائی (۱۰۸۷-۱۰۱۵ میلادی) به لاتینی ترجمه کرده و در اروپار انتشار داده است.

ه) نظرات اهوازی به پزشکان قبل از خود ـ اهوازی در مقدمه کتاب ملکی بعضی مطالب را تذکر داده است که اطلاع برآن خالی از اهمیت نیست.

وی پس از حمد و ثنای خداوند و علت تألیف و وجه تسمیه کتاب و مدح عضدالدوله دیلمی و ذکر مناقب این پادشاه در مقدمه کتاب انتقاداتی بر بسیاری از پزشکان یونانی و ایرانی و کتاب آنان کرده چنین گوید : درباره پزشکان یونانی مانند ابقراط و جالینوس واریباسیوس[1] (=اوریباسیوس برغامسی ۳۲۵-۴۰۳ یا ۴۰۰ میلادی) وبولس اجانیطی قوابلی[2] (=فولس= بولس ۷۱-۴ ه . = ۶۲۵ - ۶۹۰ میلادی) وازسریانیان ومسلمانان اهرن کشیش[3] (=اهرون القس اسکندرانی = اهرون الاسکندرانی = ایرن الاسکندرانی ۶۵۰ م = ۳۰ ه .) و یوحنا بن سرابیون[4] (قرن نهم میلادی /۲۷۹ ه .) ورازی سخن گفته است.

اهوازی گوید : بقراط در شرح بیماریها خیلی باختصار کوشیده و بعضی اوقات مطالب را تاریک نوشته و بدین جهت ازآنها نمی‌توان استفاده زیاد کرد ، ولی درعین حال در بعضی موارد که با نهایت دقت مطالب را حلاجی کرده موضوع را بابهام کشانده است . در باب جالینوس پس از تعظیم و تکریم نام وی که بنام دانشمند پیشین اسم برده است گوید: که مطالب کتابش مشکل و دربعضی موارد دراز وتکرار

۱- Oribase de Pergamon = Oribasius.

۲- Paul d'Egine = Paulus d'Aigina.

۳- Heron l'Ancien = Aaron = Heron d'Alexandrie.

۴- Serapion le jeune.

عبارات‌را مرتکب شده است. از تألیفات جدیدتر کتاب اهرن‌را می‌ستاید وازمطالبش تعریف و تمجید می‌کند، اما ترجمه عربی آنرا ناقص میداند و در مداوای بیماری و علل و علامات آنها معتقد است که به‌طریق ایجاز نگاشته است. در مورد ابن‌ـ سراپیون گوید: که وی ازجراحی‌ذکری نکرده وبعلاوه امراض مهم مانند انوریسم[1] (انوریسما = ابوریسما) راشرح نداده ومطالب‌را هم‌بی‌ترتیب ودرهم وبرهم‌نوشته واز علاج سرطان[2] (= چنگار) و سخت شدن مو وبعضی بیماریهای پلکهانام‌نبرده است. همچنین بیماریهای رحم و بواسیر و شقاق و بیماریهای جهاز تناسلی مرد و زن و واریس[3] (= دوالی) و علاج قرحه‌ها[4] و بسیاری ازبیماریهای دیگررا ناقص نگاشته است.

اما درباره رازی گوید: محمد زکریای‌رازی درکتاب منصوری شرح بیماریها ودرمان آنهارا بطور ایجاز و اختصار نگاشته است، ولی‌درکتاب معروف حاوی وی جمیع مایحتاج اطباء را از بهداشت و مداوی بیماریها و امزجه و تشریح اعضاء و اعمال دستی و غیر ذلک را بخوبی از عهده برآمده است، امّا مرتب نمی‌باشد و این کتاب را جز نزد پادشاهان و توانگران جای دیگر نتوان پیدا کرد و جز عده معدودی به آن دسترسی ندارند. باتمام این احوال اهوازی از کتاب حاوی رازی بسیار تجلیل کرده است. پس ازآن از ترتیب و نظم و طریقه و روش خود صحبت بمیان آورده وشرح ذات‌الجنب را ذکر می‌کند و با توصیف و سبب بیماری شروع کرده وچهار علامت بیماری که عبارت از تب و سرفه و درد وتنگی‌نفس‌است شرح داده سپس سایر مسائل مربوط به این بیماری و نشان دادن آنها را به طبیب بیان داشته و مطلب را ختم می‌نماید.

و ـ حکایات ومعالجات طبی منسوب به اهوازی ـ نظامی عروضی سمرقندی درکتاب خود «چهارمقاله» در مقالت چهارم حکایتی از درمان اهوازی ذکر

۱– Anevrisme. ۲– Cancer.
۳– Varices. ۴– Ulcères.

می کند بدین شکل :

صاحب کامل الصناعه طبیب عضدالدوله بود بپارس بشهر شیراز ، و در آن شهر حمالی بود که چهارصدمن و پانصدمن بار برپشت گرفتی ، و هر پنج شش ماه آن حمال را دردسر گرفتی و بی قرار شدی ، و ده پانزده شبانه روز (دو شبانه روز) همچنان بماندی. یکبار او را آن دردسر گرفته بود و هفت هشت روز برآمده ، وچند بار نیت کرده بود که خویشتن را بکشد. آخر اتفاق چنان افتاد که آن طبیب بزرك روزی بدرخانه آن حمال بگذشت. برادران (برادر) حمال پیش او دویدند وخدمت کردند[1] ، و او را بخدای عزوجل سوگند دادند ، و احوال برادر و دردسر او بطبیب بگفتند. طبیب گفت : «او را بمن نمایید». پس آن حمال را پیش او بردند . چون بدیدش مردی شگرف[2] و قوی هیکل ، و جفتی کفش در پای کرده که هرپای منی ونیم بود بسنگ. پس نبض او بدید و تفسره[3] بخواست ، گفت : «اورا بامن بصحرا آرید». چنان کردند . چون بصحرا شدند ، طبیب غلام را گفت : «دستار حمال از سرش فروگیرو درگردن او کن، و بسیار بتاب. پس غلام دیگر را گفت : «کفش او ازپای بیرون کن وتایی[4] بیست برسرش زن». غلام چنان کرد. فرزندان او بفریاد آمدند. اما طبیب محتشم ومحترم بود ، هیچ نمی‌توانستند کرد. پس غلام را گفت که «آن دستار که درگردن او تافته‌ای بگیر وبراسب من نشین و او را باخود کشان همی دوان». غلام همچنان کرد و او را درآن‌صحرا بسیار بدوانید، چنانکه خون از بینی او بگشاد و بگفت: «اکنون رها کن». بگذاشت ، وآن خون همی‌رفت گنده‌تر از مردار. آن مرد در میان همین رعاف در خواب شد و درم‌سنگی سیصد خون از

۱- تعظیم کردند ، کرنش کردند.

۲- محتشم ، بزرك، قوی، صاحب شکوه وحشمت.

۳- ادراری است که اطباء پیشین با نگاه درآن وملاحظه رنگ به بیماری شخص پی میبردند.

٤- پائی بیست برگردن او زد - پائی به پشت گردن او زد . «حواشی چهار مقاله به همت مرحوم دکتر محمد معین».

بینی او برفت و باز ایستاد. پس او را برگرفتند و بخانه آوردند، از خواب درنیامد و شبانروزی خفته بماند، و آن دردسر او برفت، و بمعالجه محتاج نیفتاد و معاودت نکرد. عضدالدوله او را از کیفیت آن معالجت پرسید؟ گفت: «ای پادشاه! آن خون نه مادتی بود در دماغ که بیاره‌ٔفیقرا[1] فرودآمدی، وجه معالجتش جز این نبود که کردم».

ز ـ معاصران اهوازی در بیمارستان عضدی ـ چنانکه میدانیم بیمارستان عضدی بسال ۳۷۲ هجری (=۹۸۲/۳ میلادی) بامر عضدالدوله دیلمی در طرف غربی بغداد تأسیس یافت که درآن عده‌ای از اطباء بمانند ابوالحسن علی‌بن ابراهیم‌ـ بن بکس وابوالحسن بن کشکرایا معروف به تلمیذستان وابویعقوب الاهوازی و ابوعیسی بقیه ونظیف القس رومی وبنوحسنون واز چشم پزشکان ابوالنصر الدحنی (الدحلی) واز جراحان ابوالخیر وابوالحسن بن تفاح وعده دیگری از اطباء بخدمت اشتغال داشتند. اهوازی باتمام این پزشکان معاصر بود.

معروف است که رازی در رأس آنان قرار داشت ولی با ملاحظه سال تأسیس بیمارستان‌عضدی ووفات رازی‌این امرصحیح نمی‌باشد. شرح‌مربوط به بیمارستان‌عضدی در مبحث مربوط به بیمارستان‌های ایران و اسلام خواهد آمد.

سایرمعاصران اهوازی باملاحظه تاریخ تولداهوازی‌چنانکه،آمداگرتولدوی رابین سالهای ۳۱۸ تا ۳۳۸ هجری بدانیم و با توجه به‌آنکه‌سال‌وفات وی بموجب گفته مورخان‌وتذکره‌نویسان ۳۸۴ هجری‌قمری(مطابق ۹۹۴/۵ میلادی) است، وی درقرن چهارم هجری قمری یا قرن دهم میلادی می‌زیسته، بنابراین با پادشاهان و رجال وبزرگان قرن چهارم معاصر بوده است.

از پادشاهان دیلمی با عضدالدوله که طبابت مخصوص وی را عهده‌دار بوده

۱ـ یاره همان ایارج است که از داروهای مسهل و مصلح مرکب میباشد و فیقرا در لغت یونانی بمعنای تلخ است بجهت آنکه ایارج فیقرا جزو عمده‌اش صبرزرد میباشد.

و شاید در اغلب مسافرتها در خدمت پادشاه ایرانی بوده ، معاصر میباشد. غیر از عضدالدوله باپادشاهان دیگر دیلمی که بمناسبت تطبیق سالهای جلوس و وفات آنها با دوران اهوازی همزمان بوده‌اند، قاعدةً باید معاصر باشد.

ازخلفای عباسی بامستکفی ومطیع وطائع و قادر بیست و دومین وبیست سومین و بیست و چهارمین و بیست و پنجمین خلیفه بمناسبت تطبیق سالهای خلافت آنها نیز معاصر میباشد.

ایضاً چنین بنظرمیرسد بمناسبت تولد ابن‌سینا (۳۷۰ ه.) وسال وفات اهوازی زمان یکدیگر را درك کرده‌اند.

ح- **وفات اهوازی** - وفات اهوازی بسال ۳۸٤ هجری قمری مطابق با سال ۹۹٤ میلادی اتفاق افتاد و معلوم نیست دربغداد یاشیراز فوت کرده ودرکدام یك از این دو شهر بخاك سپرده شده است.

ط - **پندنامه اهوازی** - اهوازی درباب‌دوم‌مقاله نخست‌ازکتاب اول «کامل‌الصناعه‌الطبیه‌الملکی» اندرزها و وصایائی ازگفته «بقراط» و اطباء دیگر و علمای قدیم ذکر کرده که ما ترجمه و مفاد آنرا ذیلاً مینگاریم:

«هرکه بخواهد پزشك دانشمندی گردد باید به پندهای بقراط حکیم که در زمان خود برای پزشکان گفته‌پیروی کند».

«نخستین موعظت آن است که ستایش پروردگار و فرمانبرداری خداوند عزوجل‌را بجای آرید وپس‌ازآن استادان‌خودرا بزرك دارید ودرخدمت وسپاسگزاری وگرامی داشتن آنان همت گمارید».

«همچنانکه در حق پدر و مادر خود احترام ونیکی‌میکنید وآنان‌را در دارائی خود شریك میدانید باید در حق استادان نیز چنان کنید.»

«فرزندان استادان را نسبت بخود برادر بدانید و هرکه بخواهد طب بیاموزد و استحقاق آن را داشته باشد بدون اجر و مزد و شرط و امید تلافی بآنها یاد دهید

و آنان را بمنزله فرزندان خود و معلمینتان بشمارید و از مردمان پست و سفله مانع شوید که این علم شریف را فراگیرند.»

«پزشک باید در درمان بیماران وحسن تدبیر و معالجه آنان چه باغذا و چه با دارو بکوشد و منظورش از درمان استفاده و پول پرستی نباشد و بیشتر اجر وثواب را مدنظر دارد. هیچگاه داروی خطرناك به‌بیمار ندهد و وصف آنرا نیز به بیمار نکند و مریض را به چنین داروها نه دلالت کند ونه‌ازآن سخن راند. از تجویزداروهای سقط‌کننده چنین پرهیز کند و آنها را به احدی معرفی نکند».

«پزشک باید پاك و پاکیش وخدا پرست و خوش زبان ونیکوروش باشد واز هرناپاکی و پلیدی وگناه دوری جوید. نسبت‌به‌زنان چه بانو وچه کنیز نباید ازنظر بدنگاه کند و بمنزل آنان جز برای درمان و معالجه وارد نشود».

«طبیب باید راز بیماران را محفوظ دارد واز افشاء سر آنها بخودی و بیگانه ونزدیکان و دوران دوری‌جوید، چراکه بسیاری ازبیماران بیماری‌خودرا ازپدروما‌در وکسان خود مستور و مکتوم‌میدارند، ولی‌آنرابطبیب‌میگویند (مانند دردهای‌رحمی و بواسیر و امثال آنها) پس طبیب باید از خود بیمار درکتمان بیماری بیشتر دقت کند.» .

«بر پزشک است که در جمیع احوال آنچه که بقراط حکیم فرسوده رفتار کند و رحیم و پاك چشم و مهربان و خیر رسان و خوش زبان باشد و در درمان بیماران بخصوص مسکینان و فقرا بجد کوشد. درفکرسود واجر از این‌دسته نبوده، بلکه اگر ممکن شود دارو را ازکیسه خود بدانها بدهد و اگر این کار ممکن نگردد بدرمان آنها پرداخته شب و روز به‌بالینشان حاضر شود، مخصوصاً اگربیماری‌آنها حاد وتند باشد، چراکه بیماریهای حاد زود تغییر ودگرگونی پیدا کنند».

«برای پزشک شایسته نیست به خوش گذرانی و تنعم و لهو و لعب مشغول گردد. باید از نوشیدن شراب بپرهیزد، چراکه بدماغ ضرر رساند و ذهن را فاسد

کند . باید پیوسته بمطالعه کتب یعنی کتب طبی وخواندن آنها مشغول باشد وملول نگردد، بلکه خودرا مجبور کند که هر چه میخواند یاد گیرد ، حتی مطالب را در آمد و رفت متذکر شود و آنچه را که محتاج الیه است چه علما و چه عملاً در ذهن خودفرا گیرد، تاهمیشه محتاج به مراجعه کتاب نباشد بعلت آنکه گاه اتفاق افتد کتب را آفت رسد، در این صورت به‌آنچه محفوظ دارد رجوع کند » .

«باید مطالب را درجوانی آموخت، بدلیل‌آنکه نگاهداری و حفظ آنها در موقع پیری که ما در فراموشی است آسانتر میباشد» .

«طالب علم طب‌باید پیوسته دربیمارستانها ومحل بیماران در خدمت‌استادان دانشمند و پزشکان حاذق بکارهای بیماران و احوال آنان پردازد ، تا در مصاحبت و خدمت و زیردست‌این‌استادان و پزشکان‌ازعوارض‌واحوال بیماران آنچه که خوانده است یاد گرفته از نیکی‌وبدی فرجام‌بیماریها آگاه شود . اگر چنین کند دراین‌صناعت بمقامی بلند میرسد» .

«بنابراین اگر کسی بخواهد طبیبی حاذق و فاضل باشد، باید بدین دستورها رفتار کند و این پندها را درگوش داشته بصفات و اخلاقی که ذکر شد خوی گیرد ودرعمل کردن‌به‌انهاسستی‌نورزد وآنهارا کوچك نشمارد . اگر بدین رویه‌رفتار کرد ، درمانش دربیماران موثر خواهد گشت ومردم بدو اعتماد کرده و بدوخواهند گروید و او نیز بدوستی و ذکر خیرآنان نائل شده و ازقبل مردم منتفع خواهدشد . خداوند متعال از همه داناتر است» .

ی- **تشریح کتاب ملکی** - کتاب ملکی همانطور که بیان گردید دارای دو جزء است . جزء اول علمی جزء دوم عملی وهر کدام دارای ده مقاله میباشد و هر مقاله بابوابی منقسم گردیده است . بنابراین مجموعاً بیست مقاله میباشد .

این کتاب در دوجلد که مورد مطالعه نگارنده بوده در ۴۳۴ صفحه بقطع‌وزیری بزرك و جلد دوم آن در ۶۰۷ صفحه است .

مقاله اول - دربیست وپنج باب وشامل مقدمه کتاب و تقسیمات - بیان هشت مسئله‌ایکه قبل از خواندن کتاب[۱] باید دانسته شود - مقصود علم طب و تقسیمات آن و بیان عناصر و اسطقسات (ارکان) و انواع و اقسام مزاجها دراشخاص و مزاج مخصوص هریک از اعضاء - شخص معتدل المزاج - تغییرمزاجها - بیان اخلاط اربعه (خون - صفرا - بلغم - سودا) میباشد.

چنانکه از مفاد این مقاله برمیآید درکلیات طب میباشد.

مقاله دوم - درشانزده باب و شامل کلیات تشریحی[۲] مربوط باعضاء - تشریح استخوانهای سر و دندانها و سینه و دنده‌ها وکتفین وترقوه و دستها وکف دست و پاها و غضروفها و تشریح اعصاب و فیزیولژی آنها و تشریح رباطات[۳] و اوتار[۴] واورده و شرائین و عضلات و اغشیه[۵] و پوست و مو وناخنها بافیزیولژی آنها است.

مقاله سوم - درسی وهفت باب و شامل کلیات مربوطه بتشریح و فیزیولوژی عضلات تمام بدن (اعم از ارادی و غیر ارادی) ونخاع وچشم وبینی وگوش وزبان و اجزاء دهان و آلات تنفس و دوران خون وجهاز هاضمه وضمائم آن وجهاز ادرار و طحال و جهاز تناسلی مرد و زن خلاصه تشریح کلیه بدن می‌باشد.

مقاله چهارم - دربیست باب‌وشامل کلیات مربوط به‌نیروها و قوای نفسانی و حیوانی و وظائف الاعضاء تنفس - علل مرگ - قوای حساسه مانند بینائی وشنوائی

۱- هشت موضوع عبارتند از:

۱- مقصود کتاب ۲- فائده کتاب ۳- وجه‌تسمیه ۴- جهة‌تعلیم و آموختن‌آن و مقام نویسنده ۵- ترتیب آموختن ۶- مرتبه و مقام معلم ۷- اسم نویسنده کتاب ۸- فصول مختلفه آن.

۲- تشریح در اصطلاح قدما بنام «صفت» بوده است.

۳- Ligaments. ۴- Tendons.

۵- اغشیه بطور کلی در اصطلاح قدما به رویه اعضاء داخلی تمام بدن اطلاق‌میشده است مانند غشاءهای مخاطی و غشاء روی مغز و ریه وپرده‌های دماغی و امثال آنها.

و ذائقه و لمس و امثال آنهاست . در حقیقت این مقاله یک دوره وظائف الاعضاء میباشد .

مقاله پنجم ـ درسی‌وهشت‌باب‌وشامل کلیات‌مربوطه باموری که‌مربوط‌به‌طبیعت انسان نیست مانند هوا (در فصول مختلفه و اوقات سال) ـ ورزش ـ استحمام ـ غذا ـ (انواع و اقسام آن) ـ مشروبات ـ گل وعطرها وانواع البسه وخواب‌وبیداری و آثار آنها در بدن و امثال آنها است .

مقاله ششم ـ درسی و شش باب و شامل کلیات مربوط باموری بمانند انواع و اقسام بیماریها و علل آنها ـ درد و لذت ـ اعراض و ترکیبات حادثه ازبیماریها ـ عوارض حاصله مربوط به جذب و امساك و هضم و دفع براز و پیشاب و طمث وعرق و سایر ترشحات میباشد .

مقاله هفتم ـ درهیجده باب وشامل کلیات مربوط به‌بیماریها وتقسیمات آنها ـ نبضها وتغییر وتغیرآنها ـ کلیات مربوطه‌بادرار وآب دهان و اخلاط وعرق وتغییرات آنها در بیماریها ـ بطور کلی از نشانیها و عوارض بیماریها و ترشحات بدنی وامثال آنها می‌باشد .

مقاله هشتم ـ دربیست ودوباب و شامل تقسیمات انواع و اقسام تبها ـ تب روزانه وعفنی ـ تبهای مربوط به‌ورمهای (صفراوی ـ بلغمی ـ سوداوی ـ خونی) ـ آبله جذام ـ برص (پیس) وبهق[1] (بهگک) ـ جرب ـ حکه[2] (خارش) ـ داءالصدف[3] (پزوریازیس) بیماریهای پوستی ـ جراحات و قروح[4] ـ گزش حیوانات سمی میباشد .

مقاله نهم ـ درچهل و یک باب وشامل علائم یک یک بیماریها ازسر تا پا و یک یک اعضاء میباشد و درحقیقت علائم الامراض[5] است و اهوازی همانطور که بیان گردید ، کتاب اول را نظری و علمی وکتاب دوم را عملی و پراتیکی

۱- ککمک = Ephélides. ۲– Prurit.
۳– Psoriasis. ۴– Plaies.
۵- Sémiologie.

تدوین کرده مثلاً درهمین مقاله علت وسبب وعلائم امراض رابیان داشته ودر کتاب دوم معالجه و اعمال دستی و مداوای بیماریها را نگاشته است.

مقاله دهم - دردوازده باب و شامل کلیاتی راجع بدوره بیماریها وعواقب آنها ونیکی وبدی انتهای ناخوشیها وشناساندن وهدایت طبیب بعلاماتی که باعث خوش‌عاقبتی و بدعاقبتی بیماریها میگردد - نشانیها و علامات بیماریهای حاد و خطرناک‌بحران و شناسائی ایام و علامات آنها میباشد.

تا اینجا ده مقاله ازکتاب اول ملکی یعنی قسمت نظری و علمی بود.

اینک وارد مقالات ده گانه کتاب دوم ملکی میشویم.

مقاله اول کتاب دوم یامقاله یازدهم - درسی و یک باب وشامل بهداشت و تدبیر و رعایات سلامتی برحسب هوا و هنگام و فصول مختلف - ورزش - استحمام-بهداشت خوراکی و مشروبات وخواب - بهداشت بدن و پوست - بهداشت مردمان لاغر و اطفال و مخصوصاً اطفالیکه باشیر غیر مادر تغذیه میشوند وآنها که از شیر گرفته شده‌اند - بهداشت جوانان و پیران و ناقهین - پرهیز از بیماریهای همه گیر - بهداشت بدن دربیماریها وتوجه به یک‌یک اعضاء درمواقع بیماریها - توجه بسلامتی مسافرین در خشکی و دریا است.

چنانکه از ابواب مقاله بالا مستفاد میگردد یک دوره بهداشت میباشد.

مقاله دوم کتاب دوم یامقاله دوازدهم - درپنجاه و هفت‌باب وشامل درمان و طرق معالجه - اثر داروها از نظر تندی وکندی در بدن آدمی - شناسائی نیروهای داروها (داروهای مدر و مولد منی وشیر وطمث وکم کننده و زیاد کننده این ترشحات و امثال آنها دربدن) - تقسیم داروها از نظر خواص و اثر آنها در روی قسمتهای مختلفه (کلیه - سینه - قلب و امثال آنها) - بیان خواص گیاهها و تخمها و برگ وگل و ریشه آنها - داروهای معدنی و حیوانی- داروهای مسهل و مقی وامثال آنها میباشد.

چنانکه از مفاد این مقاله و ابواب آن مستفاد میگردد، این مقاله یک کتاب کامل اصول تداوی[1] است و ازمطالعه آن که یکی ازقسمتهای بسیار سودمند کتاب ملکی است وسعت فکر و اطلاعات وسیع اهوازی مشاهده میشود.

مقاله سوم کتاب دوم ملکی یا مقاله سیزدهم - درسی و چهار باب و شامل درمان انواع و اقسام تب‌ها اعم ازمیکربی و غیر میکربی مانند تب‌های بر اثر گرمای خورشید - سرمازدگی - تب براثرخوراک - تب‌های عصبی - تبهای یکروز در میان - تب‌های نائب - تب مطبقه - تبهای براثر فلقمونیا[2] (فلگمون) وتومرها ودمل‌ها وغده لنفاوی و خنازیر و امثال آنها میباشد.

مقاله چهارم کتاب دوم ملکی یا مقاله چهاردهم - این مقاله پنجاه وسه باب دارد وشامل درمان آبله - سرخک - جذام - برص وبهق - جرب - حکه - شپشه بدن - جوشهای بدن - زگیلها - میخچه‌ها - پزوریازیس - کچلی - دردها و علل مخصوصه سطح بدن درهریک ازاعضاء - هیدرسفالی - ماه گرفتگی - نواسیر - بیرون آوردن اجسام خارجی ازبدن - درمان گزیدگی - (انسان - سگ - میمون - شیر - پلنگ - ببر - سوسمار - کلپاسه - سگهای هار - مار - افعی - عقرب - زنبور - زنبور عسل - رتیل - عنکبوت - عقرب جراره) - درمان عمومی کسیکه داروی کشنده مانند آکنیت (اقونیطون)[3] و ذرایح و تریاک و شوکران وناتوره و امثال آنها بخورد - درمان کسیکه ماهی ویا کباب فاسد و یا خرزهره یا جند بیدستر و یا بلادر و یا پیاز عنصل و یا جیوه و یا مردار سنگ و سفیداب یا زرنیخ وامثال آنها بخورد، میباشد.

خلاصه آنکه از ابواب و فصول این مقاله مستفاد میگردد مقداری ازآن‌مربوط به‌تبهای بثوراتی و بیماریهای پوست ومسمومیتها براثر سموم حیوانی و نباتی ومعدنی است.

مقاله پنجم کتاب دوم یا مقاله پانزدهم - درهشتاد و دو باب و شامل طرق

۱- Thcrapeutique. ۲- Phlegmon.

۳- Aconit.

متخذه درهریک از اعضاء هنگام بیماری - درمان انواع و اقسام سردردها که ناشی از حرارت و یا سوء مزاج و مواد و اخلاط بدنی وضربه و ضغطه و سایر عوارض بدنی حاصل شود - درمان سرسام و جمیع بیماریهای روحی و روانی و مغزی و عصبی و بیماریهای چشم و گوش و حلق و بینی و سروصورت و قسمتی از بیماریهای دهان و درمان دندان و مو و بطور خلاصه دراین مقاله چنانکه از ابواب و فصول آن مستفاد میگردد تماماً مربوط به بیماریهای سلسله اعصاب ونوروزها وبیماریهای چشم و گوش وبینی و سرو صورت و مو و قسمتی از دهان و زبان و دندان است.

مقاله ششم کتاب دوم یامقاله شانزدهم - دردوازده باب وشامل درمان اعضاء دهان وگلودردها و بیرون آوردن اجسام خارجی و زالواز دهان وگلو - درمان مغروقین - بیماریهای حنجره و قصبة الریه و ریه (ذات الریه - چرک آمدن ازریه - سل) و جنب وقلب میباشد.

بطورخلاصه باید گفت این مقاله شامل درمان بیماریهای جهاز تنفس و جهاز دوران است.

مقاله هفتم کتاب دوم یامقاله هفدهم - درپنجاه ویک باب وشامل بیماریهای سری - فم معده - معده - روده ها - اسهالها - فواق(سکسکه) - ذوسنطاریا-بیماریهای کبدی - قولنج ها - بواسیر - شقاق - بیماریهای مقعد - طفیلی های امعائی - غده ها و تومرهای جهاز هاضمه - استسقا - بیماریهای طحال - یرقان - بیماریها و ورم های کلیوی - درمان خون شاش و دیابت وبیماریهای مثانه است.

چنانکه از ابواب وفصول این مقاله مستفاد میگردد از بیماریهای جهازهاضمه و غدد و ضمائم آنها وکلیه ها و مثانه صحبت شده است.

مقاله هشتم کتاب یا مقاله هیجدهم - درسی و پنج باب و شامل درمان بیماریهای انثیین وپوست وغلافهای روی آن - درمان کم شهوتی و پرشهوتی-درمان بیماریهای رحمی وجهاز تناسلی زن و مرد - درمان سترونی (عقیم بودن) وسقط وساندن

جفت ـ درمان نقرس وسیاتیک وامثال آنها . بعلاوه فصلی نیز درپند واندرزونصیحت به پزشکان در موقع مشاوره میباشد.

چنانکه از ابواب این مقاله مستفاد میگردد ازدرمان بیماریهای آلات تناسلی مرد و زن وپستان و یکی دو موضوع دیگر صحبت شده است.

مقاله نهم کتاب دوم یامقاله نوزدهم ـ دریکصد و ده باب و مخصوص جراحی است و شامل تقسیمات اعمال دستی ـ فصد ـ درمان آنوریسم ـ بریدن شرائین و بستن آنها ـ اعمال یدی در عضلات ـ شکافتن دملها ـ درمان کیستها و آدنیت ها و خنازیر و سرطان و زگیل ها و جوشها وبیرون آوردن اجسام خارجی از بدن ـ اعمال بیماریهای چشم و پلک و مژه و سایر قسمتهای چشم و بینی و دهان و زبان و لوزه و تومرهای آنها ـ درمان دندانها وکشیدن آنها ـ درمان انگشت زیادی ـ درمان مستسقی وکشیدن آب ازآنها ـ درمان بیماریهای آلت (درمردها) ـ میل زدن ـ ادرار کشیدن ـ عمل سنگ مثانه ـ اخته کردن ـ درمان بیماریهای بیضه و آلت و رحم و نواسیر و رشته (عرق المدنی) ـ واریس ها ـ ناسورها و بواسیر مقعدی ـ درمان فتق ها ـ داغ کردن طحال ومبتلایان به عرق النساء ـ درمان انواع واقسام شکستگیهای استخوانهای بدن و دررفتگی های بندها و مفاصل بدن چه با زخم و چه بدون زخم چه باز وچه بسته را یک یک باشرح وتفصیل میباشد.

این مقاله که تمام یک دورهٔ کامل جراحی تا دوران اهوازی میباشد، همان کتابی است که اروپائیان بدان بسیار اهمیت میدهند و در آن مطالبی نگاشته شده است که کمال دقت ومطالعه استاد بزرك را میرساند. بسیاری از مطالب آن با کارهای امروزی تفاوت زیادی ندارد، که اگر بخواهیم به شرح آنها بپردازیم از حوصله این کتاب خارج خواهد بود و امیدواریم این مقاله را که یکدوره جراحی است روزی بصورت کتاب علیحده تقدیم مشتاقان طب کنیم .

مقاله دهم کتاب دوم یامقاله بیستم ـ درسی باب وشامل یک دوره داروسازی

است و در آن از تهیه داروهای مرکب ـ قوانین و دستور و وزن ادویه ـ داروهای مفرده مرکبه ـ طرز ساختن حبوب و معجونات و تریاقها و شیافها و فتیله ها وقرصها وضمادها وبخورها وسورمه ها وشربت ها وسطبوخها وسهلها ـ وامثال آنها ـ مدت اثر داروها در بدن ـ داروهای تلخ وسمد هضم وبندآور خون و خلطآور وغرغره ها وچاق کننده و رفع ککمک و برص و بهق و خارش و شپشه و امثال این قبیل بیماریها.

مقاله بیستم که آخرین مقاله وآخرین فصل از کتاب دوم ملکی است یک دوره داروسازی و داروشناسی مخصوصاً نسخه پیچی میباشد، چراکه پزشکان قدیم علاوه برآنکه بطبابت مشغول بودند خودشان نیز داروخانه در مطب و یا در جوار مطب داشتندوعلاوه برآنکه بکار دارو ونسخه ها سرپرستی میکردند، گاهی شخصاً این کارها را انجام میدادند.

این بود مختصری از محتویات کتاب ملکی استاد بزرك ایرانی علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی.

لـ ـ مقام اهوازی درطب ـ برای شناسائی میزان دانش پزشکی اهوازی باید کتاب ملکی را تجزیه و تحلیل کرد، تا حق موضوع ادا گردد. بدیهی است دراین مختصر امکان این امرنیست. اکنون نکات چندی که از این کتاب استخراج گردیده ذیلاً می نگاریم:

اهوازی در کتاب «ملکی» درباب علم طب گوید: علم وصنعت طب بالاترین و افضل ومهمترین علوم بعلت قوی (نیروها) و خطرات آن میباشد. بعلاوه این علم مفیدترین آنهاست، چراکه همه بدان احتیاج دارند، بدین جهت من تمام آنرا دریک جلد مرتب ساختم.

درکلیات ـ نظراهوازی درکلیات طب ازقبیل امزجه وعناصرواسطقسات (ارکان) و اخلاط و تشریح و وظائف الاعضاء و علائم و شرح بیماریها و بهداشت و سایر مسائل مربوط بهطب ودرمان وپیش گیری ازبیماریها وامثال آنها بمانند رازی است، منتهی کتاب ملکی بسیار منظم و مرتب با طبقه بندی خاص و باصطلاح متد یک

میباشد. بدین مناسبت عده‌ای از مورخان کتاب ویرا برتر از بسیاری از کتب سایر پزشکان اسلامی دانسته‌اند.

درباره علامات دال براسراض اهوازی گوید:

۱- هرعضوی که ابتدا عرق در آن ظاهر شد، دلیل برآن است که آن عضو بیمار است؛

۲- اگر دوره‌های عرق متواتر و سریع باشد، دلیل برآن است که طبیعت بردفع موادزیادی (فضول) از بدن قوی‌است. اما اگرعرق ازعضوی خارج‌شود و از عضو دیگر خارج نشود و یا آنکه کمتر یا بیشتر خارج شود و یا آنکه گاهی قطع و مجدداً خارج گردد، دلیل بربدی‌آتیه بیماراست و ثابت میکند که‌طبیعت بدن قوه دافعه خود را از دست داده است؛

۳- درباره میزان[1] (کمیت) عرق اگرمعتدل باشد نشانه خوبی است ولی اگر از حد معمول زیادتر باشد، دلیل بدی است، ولی اگرکمتر از حد اعتدال باشد، دلیل ضعف طبیعت است؛

٤- درباره کیفیت[2] عرق که از حیث حرارت و برودت در تغییر است، دراین صورت اگر درحرارت و برودت معتدل باشد، دلیل خوبی است والا باید در رنگ ادرار دقت کرد. اگر ادرار سفید باشد، دلیل خوب و اگر زرد باشد،دلیل بر غلبه خون و اگرکدر باشد،دلیل بر غلبه سودا میباشد. اگر ادرار بوی‌ترشیدگی دهد، دلیل برغلبه بلغم میباشد.

درباره طعم نیز میتوان قضاوت کرد. ادرار ممکن است شیرین یا ترش و یا شور باشد که هرکدام دال‌برغلبه یکی ازاخلاط است[3]. ادرار اگر رقیق باشد دلیل برغلبه خلط لطیفی (مثل صفرا) واگرغلیظ‌باشد علامت غلبه خلط غلیظ است. (نقل از باب هیجدهم مقاله هفتم کتاب اول ملکی).

۱– Quantité ۲– Qualité

۳- از عبارت بالا چنین مستفاد میگردد که ادرار را در آن دوران مزه می‌کردند.

اهوازی درباره علل بیماریهای جسمی گوید :

علت بیماریهای جسمی یا خارجی است بمانند ضربه و ضغطه و یا داخلی که مربوط به خون میباشد. درصورت اول دستور آب نیم گرم و لعاب ختمی[1] (خطمی) و روغن گل سرخ و آرد جو میدهد و تأکید می کند که این ضماد را بر روی عضو گذارده تا شاید ورم تحلیل رود. اگر بدین شکل بهبود حاصل نگردید و بچرك نشست باید، بدون درنگ آنرا بشکافند، مبادا بیماری عمومیت پیدا کند. درصورت دوم باید به بیمار مسهل داد و ضماد به عضو گذارد که مانع از انتشار ورم وماده چرکی بجاهای دیگر شود. این ضمادها باید ازگل ارمنی[2] و عدس که با آب خیس شده و پخته شده باشد و امثال آنها (یا بذر وحبوب دیگر) را ضماد تهیه کرده و بر روی ورم بگذارند.

خلاصه آنکه یك نوع داروی ضد ورم (آنتی فلوژستیك)[3] کنونی را توصیه کرده است. ایضاً ضماد اسپرزه را برای رفع ورم توصیه می کرده است. (نقل ازباب نهم مقاله هفتم کتاب اول ملکی درباره ورم فلقمونی[4]).

اهوازی درباب علل اعضاء باطنی بدن گوید :

لرزش را[5] (رعشه) براثر ضعف قوه محرکه عضو و آنرا از علل داخلی و یا خارجی میداند. اگر علت داخلی باشد مربوط به سوء مزاج سرد(مزاج بارد) بمانند آنکه کسی که آب سرد زیاد بنوشد یا در آب سرد استحمام نماید، یا درشرب‌شراب افراط ورزد، یاآنکه درجماع ویاسایر استفراغات[6] کند مسهل خوردن ویاداروهای قی‌آور ویا فصد (خون گرفتن) افراط کند.

اگر علت خارجی باشد بیشتر مربوط به‌اندوه (غم) و غضب وگریه ویادیدن

١– Mauve.
٢– Bol arménien.
٣– Antiphlogestique.
٤– Phlegmon.
٥– Tremblement.
٦– Evacuation.

حیوان درنده ویا سلطان جبار ویا ایستادن درمحل مرتفع است. (نقل ازباب‌یازدهم مقاله نهم کتاب اول ملکی درباره علتهای اعضاء باطنی).

دربارهٔ تغییرات ادرار - اهوازی در فصل مربوط به علل بیماریها[۱] گوید:

تغییراتی که در ادرار ظاهر میشود، مربوط به کلیه یا مثانه است. در شکل مربوط به کلیه درکیفیت و کمیت ادرار تغییر حاصل میگردد. تغییرات کمی[۲] را به سه‌قسم‌تقسیم کرده است: یا آنکه ادرار زیاد و یا حبس و یا آنکه‌بهاشکال خارج میگردد. کثرت کمیت ادرار مربوط به سوء مزاج حال بیمار است که عارض کلیه میشود. در اینصورت کلیه احتیاج به جذب آب از خون می‌کند، تا بدین وسیله حرارت خود را تسکین دهد. در این موقع تشنگی مفرط بـه شخص عارض خواهد شد. این علت معروف است به «دیابیطس»[۳] (دولاب) وهمان است که‌سلسلةالبول دارد[٤].

اگر کثرت کمیت مربوط به سوء مزاج سرد که غالب برکبد میشود باشد، آب خون زیاد شده و جذب کلیه ها میگردد. این علت در حقیقت ازضعف قوه ماسکه[٥] وشدت قوه دافعه[٦] کلیه هاست. حبس ادرار هم یا ازشدت قوه ماسکه یا بعلت‌وجود سده[۷] (غده) حاصله در مجری میباشد. این سبب یا از خلط لزج یا از سنگ یا از ورمی است که سبب فشار مجری شده است. این علل اگر ضعیف باشند عسرالبول[۸] (سختی ادرارکردن) ایجاد میشود.

اما تغییرات ادرار بمانند سیاهی آن در اثر شدت حرارت و احتراق و یا از شدت برودت وسفیدی آن‌را براثر برودت در امراض عفونی میدانند.

درباره تغییراتی که در ادرار حاصل میگردد آنهارا مربوط به‌مثانه میدانند، که یا ادرار زیاد یا حبس گردیده و یا آنکه خروج آن بزحمت بعمل میآید.

۱– Etiologie.
۲– Modifications quantitatives.
۳– Diabàte
٤– Pollakiurie. که یکی ازعلامات دیابت است
٥– Force de Contractibilité.
٦- Force impulsive.
۷– (Tumeur) بیشتر مقصود تومر است
۸– Dysurie.

زیادی ادرار را چنانکه آمد براثر ضعف قوه ماسکه وشدت قوه دافعه یا دراثر نوشیدن آب زیاد یا زخمهای مثانه میداند و معتقد است وقتی مثانه متأثر گردید ، پیشابی که در این عضو جمع شده ، سبب آزار مثانه میشودوآنرا دفع می کند . در مورد حبس البول[1] آنرا براثر ضعف قوه دافعه و شدت قوه ماسکه یا نتیجه سوء مزاج خشک که برمثانه غلبه و ادرار را خشک می کند بمانند تبهای محرقة یا براثرسده یا چرك یا گوشت زیاد یا ورم یایبوست زیادی[2] که در مثانه پیدا شده است، میداند (نقل از باب سی وسوم مقاله ششم کتاب اول ملکی) .

در درمان تب ها و اورام ـ اهوازی معتقد است که تب مطبقه (= تیفوئید) براثر عفونت خون و امراض حاد[3] میباشد . وی فصد (خون گرفتن) و سپس آب انار شیرین با سکنجبین و آب تمر هندی وغذای این بیماران را شور بای اسفناج[4] وجوجه تعیین کرده ، بعلاوه لعاب اسپرزه (= بزرقطونا) وشراب بنفشه وماءالشعیر و درصورت یبوست فلوس تجویز می کرده است . وی گوید : اگر درد درشکم بیمار باشد، نباید ماءالشعیر و غذا داد . درصورت شدت بیماری آب کدو یاتباشیر وگلاب باید به بیمار دادهشود . اگر بیمارعطش داشته باشد کافور وشراب خشخاش باید بدانها اضافه کرد . زیربدن بیمار باید برك درخت بید[5] ریخت و بیمار را راحت گذارند . در موقع بحران بیماری باید غذای رقیق (لطیف) و منحصر به شربت گلاب وآب سیب و بنفشه باشد . (نقل از باب شانزدهم مقاله سیزدهم یا مقاله سوم ازکتاب دوم ملکی) .

درباب علل و تداوی بیماریهای حاصله در سطح بدن اهوازی گوید : باید دانست از بیماریهای بسیار سخت که درمان آن بسیار مشکل است جذام میباشد . وقتی بیماری مزمن گشت درمان آن ممکن نیست . تنها چاره دراین حال آن است که

۱– Rétention d'urine.

۲ ـ مقصود آن است که مزاج و طبیعت مثانه خشک شده است.

۳– Maladies aigües.

٤– Soupe d'Epinard.

٥ـ این مطلب ماخوذ از نظر رازی است (رجوع شود به فصل مربوط به رازی) .

بیماری را متوقف ساخته و مانع از ازدیاد آن شویم ، بمانند استسقا و برص (پیس) که مقاومت طبیعت باآنها متعذر است (یعنی مرض بسیارقوی است) . چنین اشخاص باید در جاهای گرم و تر اقامت داشته باشند . هوای سرد و خشک مانند کوهها و صحاری برایشان مضر است . گوشت گاو ونمک سود وشکار نباید بخورند . غذا باید منحصر بدو دفعه باشد . استحمام و مالش با آب بابونه[1] و اکلیل الملک[2] در ابتدا وآب گوشت مار نیز مفید است .

یک نسخه از دستورهای داروئی ذیلاً ذکرمیگردد :

زرنیخ قرمز[3] ۱۵ مثقال، گوگرد زرد[4] ۸ مثقال باعصاره برگ گردو خمیر کنند و ببدن بمالند . اگر در فصل تابستان باشد بیمار در آفتاب و اگر زمستان باشد در حمام بایستد و پس از مدتی آب ختمی سفید یاجوشانده بنفشه به‌بدن بمالند (نقل از مقاله چهاردهم باب اول کتاب ملکی) .

اهوازی در باب علل و درمان بیماریهای اعضای تناسلی معتقد است که : ورم بیضه ها بمانند سایر ورمها براثر زیادی وجمع شدن آب درنسج بیضه است . اگر ورم گرم باشد ، باید فصد از رگ باسلیق کرد و به نسبت نیرو و سن و زمان وعادت بیمار خون گرفت و بیضتین را با آرد باقلا و آب عنب‌الثعلب[5] (= تاجریزی) و آب کاسنی و کمی زعفران ضماد تهیه کرد و برروی بیضه نهاد . یا آنکه آرد عدس و آرد باقلا با آب کاکنج[6] و روغن گل سرخ مخلوط کرده ضماد تهیه کنند . اما اگر ورم سرد باشد کندر و زیره[7] آرد باقلا با کمی روغن زیتون مخلوط کرده و بمالند . (نقل ازکتاب ملکی مقاله هیجدهم باب اول) .

درباب تنفس اهوازی گوید : غرض از تنفس حفظ حرارت غریزیه بواسطه

۱- Camomille romaine.

۲- Trigonella grandiflora.

۳- Protosulfure d'Arsénic.

۴- Fleur du soufre.

۵- Morelle.

۶- Coqueret.

۷- Cummin.

داخل شدن هوا و خروج بخار دودی (دخانی) متولد در خون است (نقل از مقاله چهارم باب ششم کتاب ملکی).

درباب امراض قلبی و علل اعضاء تنفسی ـ اهوازی گوید: ذات‌الریه ورمی است که در ریه حادث می گردد و با تب همراه است. باید فصد کرد و به بیمار ملینات داد. ماءالشعیری که درآن‌عناب و سپستان[1] و اصل‌السوس[2] جوشانده‌باشند، باید به بیمار داد.

یک نسخه جهت ضماد تجویزکرده است که روی سینه انداخته شود:

صندل سفید و آرد جو و ختمی وبنفشه واکلیل‌الملک از هرکدام یک قسمت کوبیده شود و ازپارچه نرم (حریر) بگذرانند وباموم آب کرده و روغن بنفشه مخلوط مرهم تهیه کرده روی سینه بیندازند. (باب نهم مقاله‌شانزدهم کتاب دوم ملکی).

درمورد کلیه و وظائف و ترشح آن اهوازی گوید: دوکلیه در دوطرف ستون فقرات قرار دارد و کلیه راست نسبةً بالا قرارگرفته تا کلیه چپ و دو تقعر کلیتین دربرابر یکدیگر قراردارند. از ورید اجوف[3] بهریک ازکلیه‌ها یک شاخه می‌آید که بدین وسیله از یک طرف ماده غذائی به کلیه میرود وازطرفی دفع فضولات آبی‌خون که بصورت بول درآمده خارج میشود. از شریان بزرك شعبه‌ای بهریک می‌آید وقوه حس و حیات بدین شکل به کلیه‌ها میدهند و از محل اتصال این مجاری خونی لوله بلند مجوفی خارج میشود موسوم به‌حالب[4] که به مثانه منتهی میشود و بول را ازکلیه‌ها بمثانه می‌آورد[5] (نقل از مقاله سوم باب سی و یکم کتاب ملکی).

اهوازی در پیدایش خطر مرك و دلائل حاکی برآن گوید:

باید به صورت بیمار توجه داشت که مانند صورت آدمهای سالم نمی‌باشد.

۱- Sebeste.

۲- Poudre de Reglisse.

۳- Veine Cave.

۴- Uretère

۵ـ شرح بالا میرساند که اهوازی ازتشریح دستگاه مجاری ادرار اطلاع داشته یاآنکه شخصاً برروی حیوانات (کمتر احتمال دارد که برروی انسان تشریح کرده باشد) تشریح کرده باشد، بمانند میمون ویا آنکه ازکتابهای اطباء سلف استفاده کرده است.

دماغ تیر می کشد ، چشم گرد میشود ، شقیقه ها فرو میروند ، گوشها برجسته بنظر میرسند ، نرمه گوش (دنباله گوش) جمع میشود ، پوست صورت کشیده و کدر بنظر میرسد ، جلد (پوست بدن) جلای خود را از دست میدهد . دیگر آنکه علائم مرگ را باید ازچشم شناخت . اگرسفیدی چشم قرمز وعروقش تیره گردد ، دلیل برهلاکت است ، مگر آنکه در اثر احتقان دماغ یا بیماری مخصوص چشم باشد . از علائم بد دیگر آن است که دوچشم بی‌حرکت بمانند وپلک‌ها و لب ها کبود شوند . اگر روی زبان دانه هائی باشد و اطراف (مقصود دست وپاست) هم سرد شوند ، حکایت ازآن است که مرگ نزدیک است . در این حال ناخن ها وانگشتان نیز کبود شده و نبض ضعیف میگردد .

دیگر از دلائل برهلاکت و مرگ آن است که سر و شکم گرم ولی کف دست و پا سرد باشند . از علائم بد دیگر آنکه چشم روشنائی نداشته باشد و بی اختیار اشک بریزد ویکی نسبت به‌دیگری کوچکتر بنظر آید ، دهان باز بماند و بسته‌نشود یاآنکه مریض بخواهد بجهد که بنشیند ودندان‌بهم بفشارد یاآنکه‌دست‌را بطرف‌صورت آورد که چیزی‌را از صورت خود مانند نخ بردارد ، گریه کند ، نفس‌متواتر ویاطولانی باشد . بیمار روز بخوابد وشب بیدار باشد . ادرار وعرق و اخلاط وخونریزی از بینی و قی واسهال هرکدام علائمی‌نشان‌میدهند که ازملاحظه‌حال‌بیمار میتوان به‌عاقبت بیماری پی برد . (مقاله دهم ازکتاب اول ملکی) .

درباب بهداشت ـ اهوازی را عقیده آن بوده که بهترین وسیله در بهداشت از نظر منفعت به بدن ورزش است ، ولی باید قبل از غذا عمل شود ، که درایندصورت اعضاء را تقویت می کند و فضولات و سموم غذائی را که در اعضاء مانده لست تحلیل میبرد . ورزش حرارت‌غریزی‌را تقویت کرده و کمک به‌سرعت هضم میکند . (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی) .

درباب استحمام ـ اهوازی دستور میدهد که استحمام باید پس از ورزش باشد

و بلافاصله هم نباید استحمام کرد ، بلکه باید قدری صبر کرد و بدن را قبلاً با مواد روغنی ملایم مالید، سپس داخل حمام شد. (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی).

درباب غذا ـ اهوازی دستور میدهد که غذا باید پس از استحمام باشد ، اما باید تأمل کرد و در این فاصله شربت سکنجبین نوشید ، سپس به غذا دست برد (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی).

در باب آب ـ اهوازی معتقد بوده که بهترین مشروبات آب صاف وپاك است، سپس شراب. اما نباید بین غذا آب خورد. بهمین نحو در حال گرسنگی و موقع تب و بعد از جماع وحمام و ورزش نباید آب خورد. (مقاله یازدهم کتاب ملکی).

درباب شراب ـ او گوید: شراب اگر بمقدار معتدل و در موقع حاجت استعمال گردد، حرارت غریزی را تقویت کند و طبیعت را لینت دهد واعضاء اصلیه را ترطیب (مرطوب و نم دار کردن) کند. آدمی اشتها به غذا پیدا می کند و باد و نفخ[1] را تحلیل برد وخوشی و نشاط ایجاد می کند. (مقاله یازدهم کتاب ملکی).

اهوازی درباب ذات الجنب گوید : ذات الجنب ورمی است حاد که درغشائی از اضلاع صدری (سینه‌ای) پیدا میشود . این ورم بواسطه ماده صفراوی است که در غشاء نفوذ میکند . وی برای ذات الجنب چنانکه آمد چهار علت و علامت میشمارد که عبارتند از تب و سرفه و درد وتنگی نفس و دلیل هریک از این علل و علامات را علیحده شرح میدهد. او گوید :

ذات الجنب ممکن است جید (خوش عاقبت) یاردی (بد عاقبت) باشد. درمان آنرا فصد و روان کردن مزاج وگذاردن ضمادهای ضد درد (مسکن) و تحلیل برنده ورم میداند .

درباره سل ـ اهوازی گوید : سل قرحه‌ای است که در ریه پیدا میشود[2]. اگر

۱ — Flatulance.

۲ ـ درطبقه‌بندی قدماسل دردسته تب‌های دق قرارداشته بدین مناسبت درایران سل را تب لازم میگفتند.

ماده چرکین خارج گردد ، علاجش مشکل است و حیات بیمار درخطر خواهدافتاد، بجهت آنکه نسج ریه لطیف است و دارو را نمی‌توان به آنجا رساند و وقتیکه دارو از اعضاء مختلف گذشت و بدانجا رسید ، اثرش ضعیف می‌شود . **از آن گذشته ریه دائماً درحرکت است و سرفه هم این عضو را ناراحت می کنند ،** در این صورت التیام محال بنظر میرسد و ریه عفونت یافته و فاسد میشود . برای درمان آن باید شیر الاغ مخلوط باکتیرا و صمغ عربی به بیمار داد .

وی تأکید می کند بهر وسیله که ممکن‌شود باید سرفه موقوف گردد[۱] ، برای آنکه سرفه مانع بزرك التیام است .

یک نسخه شربت رفع سرفه از کتاب ملکی ذکر میگردد :

خشخاش سفید[۲] (کوکنار) ده مثقال ،

صمغ عربی و نشاسته وکتیرا از هرکدام هفت مثقال ،

رب‌السوس و تباشیر از هریک سه مثقال ،

همه را کوبیده روزانـه دو مثقال به بیمار داده شود و در دنبال آن شراب خشخاش و شراب عناب و نیلوفر[۳] بـه بیمار بدهند . اما باید توجه داشت که بیمار مبتلی به اسهال نشود (باب نهم مقاله شانزدهم کتاب دوم ملکی) .

درباره اعمال‌جراحی (اعمال‌دستی ـ اعمال یدی) - اهوازی را درباره جراحی نظرات بدیع و قابل ملاحظه‌ای است که بسیار شایان توجه میباشد .

درعلاج سرطان گوید : سرطان ورمی است سخت و صلب که آدمی بدان مبتلی‌میگردد . وی‌علل‌واسباب‌ونشانه‌هاوعلاج‌آنرابیان‌میدارد . او گوید: این بیماری کمتر اتفاق افتد که با دارو علاج پذیر باشد ، باید آنرا با چاقو (ـ آهن ـ حدید) درمان کرد .

۱- بمانند بی‌حرکت کردن ریه که مدتها متداول بود .

۲- Pavot blanc.

۳- Nenufar.

اهوازی گوید : این ورم(مقصود سرطان است) کمتر اتفاق میافتد که درتمام اندامهای بدن انسانی پیدا شود ، **بلکه اغلب اوقات در رحم زنان و پستان آنان حادث میشود .** ورمی که در رحم عارض گردد راهی برای علاج آن با چاقو بنظر نمیرسد، ولی آنچه درپستان و یا در بعضی از اعضاء برونی‌بدن پیدا شود ، محلهائی است که در مجاورت آن شریان های بزرك یااعصاب قوی نیست . بنابراین بایدعضو مبتلی بورم را با تیغ قطع کرد . **همچنین باتیغ محل آنرا عمیق درمحل زخم گردانده و تمام ریشه‌های آنرا برید تا خون جاری گردد، یعنی‌خون از محل‌بریده‌شده جریان پیداکند و قطع‌نگردد وباید رگهای اطراف آنرا فشار داد تاخون سیاه تیره سودائی آن خارج شود .** سپس محل بریده شده را بامرهمهای مناسب و داروهائی که باآن سایر قرحه ها را معالجه می‌کنند عمل کرد . (نقل‌ازصفحه ٤٦٧ و ٤٦٨ جلددوم‌کتاب ملکی چاپ مصر ١٢٩٤ هجری) .

ایضاً در باب سرطان اهوازی گوید : سرطان غده‌ای ردی است ، که اگربزرك شود، علاجش غیر ممکن‌است و باید بقسمی آنرا برداشت که از آن اثری و ریشه‌ای باقی نماند و اگر برندارند **بعداً تولید دمل و جراحت کنند**[1] . دراین‌موقع اگر شریانی در زیر آن باشد تولید نزف الدم (هموراژی) می کند . برای درمان آن انتیمون[2] و همچنین دستور هوا و مکان خوب جهت اقامت بیمار سرطانی‌باید ملحوظ داشت(نقل از مقاله پانزدهم باب چهل و هشتم کتاب ملکی) .

دربیرون‌آوردن غده‌هاو کیست‌ها گوید : ابتدا باید پوست را شکافت ولی‌باید متوجه بود، که به کیسه‌محتوی غده نرسید، سپس کیسه را باقلاب کمك گرفته وباید سعی کرد که ازکیسه چیزی نماند ، مبادا که مجدداً عود کند (باب دهم مقاله نوزدهم کتاب ملکی) .

۱ـ موضوع بالا میرساند که اهوازی به تصور سرطان زائی (Idée cancérogène) معتقد بوده است .

۲- Antimoine.

در درمان خنازیر[1] دستور شکاف طولانی به پوست میدهد و گوید: باید گوشه های پوست را باقلاب کمک گرفته و بآرامی غده را از قسمتهای مجاور کم کم جـــدا و باید سعی کرد که شریان یا عصب محل عمل زخمی نشود. اگر بخواهند شریانی را قطع کنند باید آنرا ابتدا ببندند، وپس ازآنکه غده را خارج کردند، بایدانگشت را بداخل برده خوب تفحص کنند که بقایائی از خنازیر بجانمانده باشد، سپس پوست را بدوزند. اگر پوست اضافه پیدا کرد آنرا قیچی کنند (باب یازدهم از مقاله نوزدهم کتاب ملکی).

در بـاب آب گرفتن از اشخاص مبتلی بـه استسقا (آب شکم) اهوازی تقریبا "تمام نکاتی که امروزمراعات می گردد، متذکرشده است. وی تأکید می کند که همیشه طبیب باید نیروی بیمار را مراعات کند. اگر بیمار ضعیف باشد آتیه خوبی نخواهد داشت (باب چهل ویکم مقاله نوزدهم کتاب ملکی).

درباب میل زدن به بیمار و گرفتن بول اهوازی شرحی شبیه عملیات امروزی را متذکر گردیده است. (باب چهل و پنجم مقاله نوزدهم کتاب ملکی).

چند سطر درباب بعضی تداوی و درمان ها از نظر اهوازی ـ اهوازی ختمی را ملین و ضدورم اسم برده است؛

کاسنی را ضد یرقان وسده های معدی وورم های امعاء و احشاء میداند؛ برنجاسف[2] را مخلوط باعسل برای دفع کرم ها وکرم کدو[3] تجویز نموده است. اگر آنرا به سر بمالند ضد سردرد[4] و دوار[5] و خوراکی آن ضد سنگ کلیه و مثانه است و اگر آنرا بسوزانند و خاکسترش را روی زخم گذارند زخم را خشک کند؛

۱- Scrofule.

۲- Artemisia

۳- Taenia.

٤- Migraine.

٥- Vertige.

عصاره رازیانه را[1] ضد اشک ریزی و تیرگی نور چشم و بعنوان مدر طمث[2] و ضد استقسا میدانسته است ؛

گل ارمنی را ضد ورم و دملهای سینه و اگر آنرا مخلوط با شراب وآب کنید در طاعون و وبا مفید میدانسته است ؛

گچ را برای شکستگیهای استخوانها ومرداسنگ[3] (مردارسنگ) را برای خشک کردن قروح وروپاندن گوشت وجیوه را باروغن مخلوط (باصطلاح آنرامی کشته) و درجرب و خارش استعمال می کرده است ؛

نفت (نفت سفید) را درفالج ولقوه و دردمفاصل وضد کرم ها و کرم کدو وسرفه مزمن (اگر بیمار می خورد) مفید دانسته است ؛

شیر الاغ را در مسمومیت ها و ضد اسهال وزوریچ و خون کبوتررا برضد رعاف (خون آمدن ازبینی) وشیرشتر را برای ازدیاد قوه باه و رفع فساد مزاج وتخم گنجشک را برای ازدیاد قوه باه مفید میدانسته است ؛

کوبیده خرچنگ را اگر درمحل گزش عقرب بگذارند و یا آنکه شکم خرچنگ را بشکافند و باخاکستر آنرا بشویند وباجو طبخ کنند درسل مفید میدانسته است ؛

مخلوط شراب و بیضه گوساله را برای زیاد شدن قوه باه و نعوذ تجویزمیکرده است. (نقل از کتاب ملکی ج ۱ وج ۲ و برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به رساله اهوازی کیست؟ وملکی چیست؟ ضمیمه مجله جهان پزشکی ۱۳۲٦ شمسی تألیف نگارنده).

٥ــ ابن سینا

الف) نام و نسب و مولد و سال ولادت

شرف الملک حجة الحق شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی-

۱– Fenouil , Fenchel. ۲- Eumennagogue.

۳- Erection.

بن‌سینا الحکیم الوزیر الدستور معروف به ابن سینا یا ابوعلی سینا بزرگترین دانشمند ایران و مقدم حکماء و اطباء در ادوار اسلامی و از متفکران و دانشمندان عالیقدر دنیاست ، که سهمی بسزا در ترقی و تکامل علوم در جهان داشته است .



شکل ۱۵ - تصویری از ابن‌سینا که توسط انجمن آثار ملی بدست استاد هنرمند ابوالحسن صدیقی ساخته شده است

اروپائیان ویرا Avicenne و Avicenna مینامند .

پدرش از مردم بلخ واسمعیلی و از عمال دولت سامانی که در عهد سلطنت نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷) به بخارا منتقل و امور مالی (امین دارائی) قریه خورمیثن (خرمیثن) بوی واگذار گردید .

در نزدیکی قریه خرمیثن دیهی بنام افشنه بود. عبدالله دراین ده زنی گرفت که ستاره نام داشت واز وی ابن‌سینا و فرزند دیگری بنام محمود متولد شدند. پس از ولادت محمود عبدالله مجدداً به بخارا برگشت و پسران در آنجا پرورش یافتند. ابن‌سینا تا پنج سالگی در خرمیثن بود.

تولدابن‌سینا درماه صفرسال ۳۷۰ هجری (=ژوئیه-۹۸۰ میلادی)اتفاق‌افتاد. این مطلب گفته بیهقی‌است که بنظرصحیح تر ازسایراقوال است. اما پاره‌ای ازمورخان سال ولادت شیخ را ۳۷۳ هجری (=۹۸۳/۴ میلادی) دانسته‌اند.

قطعه زیر سال تولد و فرا گرفتن علوم و وفات شیخ را میرساند:

حجة الحق ابوعلی سینا　　در شجع آمد از عدم بوجود
درشصا کسب کرد کل‌علوم　　درتکز کرد این جهان بدرود

بدین معنی که درسال ۳۷۳ (= شجع) متولد گردید و بسال ۳۹۱ (= شصا) جمیع علوم را فرا گرفت و بسال ۴۲۷ (= تکز) وفات یافت.

درباب تولد و وفات وی بین‌مورخان وشاگرد وی ابوعبید جوزجانی ودیگران اختلاف‌است. مطابق‌شرح‌حالی‌که‌شیخ‌تقریرکرده‌وابوعبیدبرشته‌درتحریرآورده، پس‌ازدرمان نوح بن منصور واجازت یافتن به کتابخانه سامانیان و فراغت ازخواندن کتب هیجده ساله بوده که مصادف با اواخر سلطنت وحکومت‌نوح‌میباشد(سال ۳۸۷)، بنظرمیرسد که طبق قطعه بالا شیخ پانزده ساله بوده آنوقت تاریخ ولادتش با سالهای ۳۷۲ یا ۳۷۳ تطبیق می کند. بهرحال از نظرآنکه شیخ را مقام و مرتبهی کم نظیر درطب و فلسفه و حکمت بود، مورخان و تذکره نویسان را در شرح حال وی اختلاف‌زیاد است و بظن قوی نزدیک به یقین میتوان گفت ولادتش بسال ۳۷۰ هجری اتفاق افتاده است.

شرح حال و زندگی شیخ طبق‌نوشته شاگردش ابوعبید گوزگانی (جوزجانی) و گفته وی از موقع تولد تا رسیدن به گرگان (زمانیکه ابوعبید به‌شیخ پیوسته است)

از زبان شیخ توسط ابوعبید برشته تحریر درآمده و از آن پس تا سال مرگ ابن‌سینا را شخصاً ابوعبید نگاشته که به رساله سرگذشت معروف است.



شکل ۵۲ ـ تصویری خیالی از ابوعلی‌سینا در ده سالگی (هدیه دبیرستان صفوی اردبیل بدوستداران دانش و فرهنگ بهمن ۱۳۲۸ ـ اقتباس از شماره دوم مجلد هشتم La saignée Blanche ـ کپیه آقای آصفی)

غیر از ابوعبید دیگران نیز شرح حال و مقام علمی و فلسفی شیخ را برشته تحریر درآورده‌اند، که بنظر میرسد عموماً از این رساله (و احیاناً از تحقیقات شخصی‌شان) میباشد. بنابراین این جانب پس از مدتها تحقیق در احوال و آثار شیخ چنین استنباط کردم که رساله سرگذشت که شرح حال شیخ که نیمی از آن بگفته وی و نیمی دیگر از ابوعبید است نسبةً اصیل‌ترین شرح حال شیخ میباشد.

چنانکه درفصل مربوط به رازی واهوازی آمد اصولاً شرح حال منظم ومستندی از این دو طبیب در کتب تاریخ نیامده‌است . برخلاف شرح حال ابن‌سینا بسیار روشن و مستند میباشد .



شکل ۵۳ ـ تصویری خیالی از ابن سینادرحال مطالعه
(نقل ازکتاب تاریخ ایران ـ وزارت فرهنگ)

رساله سر گذشت که‌اصل آن بعربی و بقلم ابوعبید و گفته شیخ و ترجمه‌فارسی آن توسط شادروان سعید نفیسی میباشد بسال ۱۳۳۱ هجری شمسی بهمت انجمن دوستداران کتاب تحت عنوان سومین نشریه انجمن با مقدمه‌ای بقلم دکتر محسن صبا در تهران بچاپ‌رسیده ، که بنظر میرسد جامعترین و درعین حال مفیدترین و اصیل‌ترین شرح حال شیخ باشد .

غیر از ترجمه رساله‌سر گذشت‌عده دیگر از مورخان متقدم و متاخر و ایضاً در جشن هزاره شیخ شرح حال‌وی را عده‌ای‌ازدانشمندان ایرانی وغیر ایرانی‌برشته‌تحریر درآورده‌اند ، که مبنای همه برروی رساله سر گذشت میباشد . اکنون ضمن دوران تحصیل ومسافرتهاو وقایع زندگی شیخ بتدریج جمیع‌موضوعات و مطالب مربوط به شرح حال وحوادث واتفاقات‌زندگانی ویرا مطالعه خواهیم کرد .

ب- تحصیل علوم و استادان شیخ - پس از آنکه‌محمود برادر کوچک شیخ [۱] بدنیاآمد، عبدالله به بخارا رفت . حسین در آنجا آموختن قرآن و ادب را فرا گرفت که‌در ده‌سالگی باعث‌تعجب وتحیر همگان گردید .

در این موقع پیروان ومبلغان‌مذهب‌اسمعیلی‌مجالس تبلیغ وبحث ومناظره داشتند وچون پدر ابن‌سینا اسمعیلی‌بود ومبلغان‌رادرمنزل خودجای‌میداد، از این روم‌باحثاتی در باب نفس و عقل بعمل‌میآمد، بدین مناسبت شیخ در شرح حال گفته است: که من مذاکرات آنها را می‌شنیدم و صحبت‌آنها را درمییافتم، اما درک‌مطلب نمی کردم، ولی آنان‌مرا دعوت می کردند. بشرح ایضاً بوعلی درخاطرات خود مطالب دیگری را متذکرگردیده که تمام حاکی از حدت ذهن وجودت فکر اوست .

عبدالله حسین را برای آموختن حساب‌وهندسه‌وجبرو مقابله نزد سبزی فروشی (بقال) و علم ریاضی (حساب)را نزدمحمود مساح و علم‌فقه را نزد اسمعیل زاهد فرستاد واین‌سه تن معلمان واستادان اولی شیخ‌بودند .

در این هنگام ناتلی حکیم‌و فیلسوف شاگرد ابوالفرج بن الطیب ببخارا رفت . پدر ابن سینا وی را درمنزل خود پذیرفت . حسین فلسفه را از کتاب ایسا غوجی [۲] فرفوریوس [۳] نزد ناتلی‌شروع کرد و درتحقیق حد جنس مسائل جدیدی‌آورد که‌باعث

۱-عبدالله‌غیراز محمود وحسین فرزند دیگری بنام علی داشت که بزرگتر از محمودو حسین بود (طبقات الاطباء).

۲ Isagogue . ۳- Porphyros .

شگفتی ناتلی گردید. آنگاه ناتلی عبدالله را از گماردن حسین به‌شغلی غیرازعلم برحذر داشت . حسین پس از آنکه درظواهر علم منطق مطالبی از استاد آموخت، شخصاً به تحقیق و تشریح آن پرداخت ، تاآنکه درعلم منطق قوی واستوارگردید . سپس



شکل ۵۴ـ تصویری از ابن سینا مأخوذ از یک گراور چوبی که درکتاب طب عرب بسال ۱۷۷۰ درمادرید طبع شده است (نقل از مجلد اول جشن‌نامه ابن سینا ـ کپیه‌آقای آصفی)

نزد ناتلی پنج یا شش شکل از کتاب اقلیدس[1] و از مجسطی[2] تا اشکال هندسی را آموخت وبعداً بفرمان ناتلی به مطالعه بقیه این کتب پرداخت و چنان شد که در بسیاری از اشکال که ناتلی آنها را نمی‌دانست ، حسین بحل آنها حتی به تفهیم برناتلی توفیق حاصل کرد .

پس ازآنکه ناتلی از تعلیم حسین فراغت یافت راه گرگانج[3] را گرفت و حسین شخصاً بتحصیل علم و دانش وبه مطالعه علوم مختلفه بمانند طبیعی والهی پرداخت . طبعیات وماوراءالطبیعه را پیش خود آموخت و دراین علوم از استادش پیش افتاد . آنگاه به علم طب رغبت کرد ونزد ابومنصور حسن بن نوح قمری این علم را آموخت و در آن به مشکلاتی برخورد نمی کرد . برخلاف درحکمت و ماوراءالطبیعه دچار مشکلات می گردید ، تا آنجا که چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خواند وتمام مطالب آنرا بخاطر سپرد ، ولی حقیقت آنرا نیافت وکار بدانجا کشید که از خود مأیوس شد .

ابوعبید درشرح حال شیخ در کتاب سرگذشت ازقول او گوید: « پس از آنکه ناتلی ازمن (ابن‌سینا) جدا گردید و بطرف گرگانج رفت ، من بفرا گرفتن کتب از متون و شروح طبیعیات و الهیات پرداختم وابواب دانش بروی من گشاده شد» .

درباره آموختن علم طب ابوعبید ازقول شیخ گوید: «که علم مشکلی نیست . کتابهائی را که در این علم نوشته اند، خواندم ودر کمترین مدت درآن متبحر گردیدم ، تا آنکه پزشکان فاضل این علم را نزد من میآموختند و بیماران را پرستاری می کردم ودرمانهائی که بوصف نیاید انجام میدادم» .

حسین درضمن آنکه به آموختن طب وتعلیم دیگران دراین علم می‌پرداخت ، به درمان بیماران وکشف بسیاری ازدرمانها و علاجها رابرطریق تجربه مشغول بود و

۱- Euclide = Eukleides d' Alexandreia

۲- La Composition mathématique = Megiste = l'Almageste.

۳- شهر واقع درخوارزم که پایتخت خوارزمشاهیان (آل مأمون) بود .

درعین حال از آموختن فقه ومناظره درآن وتلمذ درخدمت اسمعیل زاهد کوتاهی نمی کرد.
حسین در شانزده سالگی تصمیم گرفت علومی را که خوانده و فرا گرفته منظم



شکل ٥٥ ـ تصویری از ابن سینا موجود در یکی ازکلیساها
(نقل از مجلد اول جشن‌نامه ابن سینا ـ کپیه‌آقای آصفی)

و مرتب کند ، لذا قریب یکسال‌ونیم بهنگامی که همسالانش ایام را به‌بازی‌های بچگانه‌می گذراندند ، وی به‌مطالعه کتب ویادداشتهایش می‌پرداخت واغلب‌شبها را نمی‌خوابید . در کار فلسفه ومنطق‌وامثال آن مداقه کامل‌می کرد وهر گاه درحل مسئله وموضوعی توفیق نمی‌یافت، به‌مسجد میرفت وپس ازگذاردن نماز از خداوند حل مشکل را میخواست . شبها که بخانه برمیگشت به‌خواندن کتب می‌پرداخت وچون ضعف بر وی‌غلبه می کرد بانوشیدن جامی شراب نیرو می گرفت .

شیخ درشرح حال خود که به‌ابوعبید تقریر کرده گوید : « آنگاه که خواب مرا درمیگرفت بسیاری از مسائل را درخواب میدیدم و حل آنها درخواب بر من آشکار میشد » .

چون سن بوعلی به هفده و نیم رسید ، در علوم فقه و ریاضی و ادب و منطق مسلط گردید .



شکل ۶ ۵- ابن سینا در بازار کتابفروشان بخارا درحال خریدن کتاب
(نقل از مطبوعات شوروی)

چنانکه درسطور بالا آمد بوعلی به الهیات توجه کرد و کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خواند . چون ترجمه های این کتاب آنطور که باید رسا نبود ، بدین جهت باآنکه جمیع نکات آنرا به‌ذهن می‌سپرد ، متأسفانه ازفهم آن عاجز گردید ، تا آنجا که از

خود مأیوس شد . قضا را روزی هنگام عصر در بازار کتابفروشان (وراقان) بخارا به دلالی برخورد کرد که کتابی دردست داشت وآنرا برای فروش به شیخ عرضه کرد . شیخ آنرا رد کرد . دلال گفت : کتاب را بخر که ارزان و صاحب آن به پولش محتاج است و آنرا بتو به سه درهم میفروشیم» . بوعلی کتاب را خرید و آن کتاب ابونصر فارابی در « اغراض مابعدالطبیعه » بود . چون شیخ بخانه آمد در قرائت کتاب شتاب کرد و بسیار زود اغراض را دریافت ، بجهت آنکه اولاً شیخ اصول آنرا حفظ داشت وثانیاً ابونصر فارابی حقیقت‌عقاید ارسطورا به‌نیکوترین وجهی دریافته بود . چون موضوع برشیخ آشکار ومشکل‌عظیم برایش حل شد، بسیارخشنود گردید، لذا مال زیادی به تهی‌دستان صدقه داد .

بدین‌شکل تلاش بوعلی درباب تحقیق علوم آن دوران درحقیقت پایان‌یافت ودرهفده‌سال ونیم کاری را که پیران سالخورده نتوانسته بودند بانجام رسانند، وی‌آنرا انجام داد ، بدین معنی که یک دوره از علوم آن زمان را بخوبی فرا گرفته بود که دیگراحتیاج به‌تحصیل درخدمت‌استاد نداشت .

از این زمان شهرت حسین تمام بخارا که مرکز بزرگ علمی و ادبی بود فرا گرفت، بویژه آنکه اطباء این مرکز بزرگ بوی معتقد گردیده وجوان دانشمند با درمانهائی که می کرد باعث شد، که پزشکان نزدش بیایند و بخدمتش آمد و شد کنند .

تااینجا درحقیقت شرح حال از تلمذ و دوران تحصیل شیخ میباشد . از این ببعد براثر نبوغ کم نظیر و شهرت فوق‌العاده‌اش در بخارا و اطراف زندگی درخشان ودرمانهای بزرگ و عجیب وغریب وی‌شروع میگردد .

ج - دوران پس از تحصیل

در این هنگام نوح بن منصور سامانی[1] (۳۶۶ - ۳۸۷ هجری) بیمارگردید، که پزشکان از درمان پادشاه‌عاجز گشتند . آنان (پزشکان) بوعلی را برای درمان امیر معرفی نمودند .

۱- بعضی‌از مورخان و تذکره‌نویسان درمان بوعلی‌رابرای‌این پادشاه‌صحیح نمی‌دانند .

بوعلی پس از معالجه امیر نزد وی مقام و منزلتی ارجمند یافت و از وی اجازه ورود به کتابخانه عظیم سامانیان را خواست. امیر اجازه داد.

بوعلی درباره این کتابخانه‌شرحی‌نگاشته که درآن اطاقهای بسیار ودرهراطاق صندوقهای کتاب روی‌هم انباشته شده بود. دریکی کتابهای عربی و شعر و دردیگر کتابهای فقه و بدین ترتیب درهرخانه‌ای کتابهائی درباره یک علم وجودداشت.



شکل ۵۷- تصور خیالی از ابن سینا در دانشکده پزشکی‌پاریس
(از مجلد اول جشن‌نامه ابن سینا)

شیخ شروع به‌خواندن کتب اوائل[1] و از آنها استفادات کامل کرد و در این کتابخانه کتابهائی دید که‌قبل از آن ندیده بود وپس از آن هم‌ندیده است.

در رساله سرگذشت از قول شیخ آمده است: «چون به‌هیجده سالگی رسیدم

۱- مقصود از علوم اوائل علوم یونانی وکتب‌اوائل کتابهائی بوده که‌مشتمل‌براین علوم باشد.

ازجمیع این علوم فارغ شدم. آن روز بیشتر از علم بیاد داشتم، ولی امروز پخته ترم و مقدار علم برمن پس از آن تفاوتی نداشت».

اتفاقاً کتابخانه تماماً سوخت و دشمنان بوعلی این آتش سوزی را به بوعلی نسبت داده‌ند که خواسته همه علوم و اطلاعات را کسب کند و بخود نسبت دهد و انتساب آن علوم را بصاحبانش از بین ببرد.

پس از این اتفاق بوعلی به تألیف و تصنیف کتب پرداخت.

ابوعبیدازقول شیخ در رساله سرگذشت آورده: «که درهمسایگی من مردی بود که اورا ابوالحسن عروضی میگفتند. اوازمن خواست کتابی در این علوم (حکمت) برایش تصنیف کنم و من مجموعی برای او تهیه کردم. در این موقع بیست ویکساله بودم. ایضاً درهمسایگی من مردی بنام ابوبکر البرقی از اهل خوارزم که مردی پاک‌سرشت و فقیه و شائق فقه وتفسیر بود، از من شرح کتابهای حکمت را خواست تا برایش تهیه کنم. من کتاب «الحاصل و المحصول» را تقریباً در بیست جلد برایش نوشتم. ایضاً برای او «کتاب البّر و الاثم» را دراخلاق تألیف کردم».

سطور بالا گفته شیخ میباشد. و از این مطالب چنین استنباط میگردد که اولین اثر وی در حدودسالهای ۱/۰۹ ۳ هجری اتفاق افتاده است. ازشرح حال شیخ چنین مستفاد میگردد که تا تاریخ بالا (۱/۰۹ ۳) دوران تعلم و تلمذ شیخ پایان یافته ودوران تألیف‌وتصنیف آثارش شروع میگردد. بدین مناسبت است که‌عده‌ای ازمورخان زندگی‌شیخ رابدوقسمت بزرگ تقسیم کرده‌اند: قسمت‌اول‌از زمان‌ولادت‌تا بیست‌ویک‌سالگی (یا بیست ودوسالگی‌سال‌وفات‌پدرش عبدالله‌ونخستین اثروی) وقسمت‌دوم‌ازبیست و یک‌سالگی‌تاوفات‌وی میباشد. قسمت‌اول زندگی‌وی درحقیقت‌سالهائی‌بود که‌شیخ باخیالی راحت‌وبدون دغدغه‌سپری گردیده و قسمت‌دوم‌دوران پر دغدغه و پر نشیب و فراز حوادث‌عمروی میباشد.

بوعلی دربیست‌ودوسالگی (درحدود سالهای ۲/۱ ۳۹) پدر را از دست داد

و چون کار سامانیان رونقی نداشت ، اجباراً بخارا را ترک گفت و به گرگانج در خوارزم شنافت .



شکل ۵۸- تصویری خیالی از ابن سینا
(کتابخانه بودلیان اکسفورد - از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

پس ازآنکه از بخارا به گرگانج (پایتخت خوارزمشاه علی بن مامون بن محمد)[۱] رسید درخدمت وزیر وی ابوالحسین احمد بن محمد السهلی (السهیلی[۲]) که ازمردان

۱- وی ازاسرا و سلاطین خوارزمشاهان آل مأمون یا مأمونیه بود .
۲- سهلی (یاسهیلی) وزیر علی بن مأمون و پس از وی وزیر ابوالعباس مأمون بن مأمون بود .

دانشمند بود ، مقام ومرتبه رفیع یافت .

بوعلی علاوه برآنکه نزد سهلی وزیر بسیار مقرب بود ، با برادرش ابوالحسن سهل بن محمد السهلی نیز دوستی داشت ، که چند کتابی بنام این دو برادر تألیف کرده است .

بوعلی در خوارزم بادانشمندانی چون ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراق معاشرت و آمد و رفت‌داشت . از آن پس گرگانج را ترک کرد وبطرف خراسان وگرگان شتافت . علت رفتن بوعلی از گرگانج به گرگان آن بود ، که ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی مردی دانشمند و فاضل و حکیم دوست بود ، بدین سبب عده‌ای از اطباء وحکماء و ریاضی‌دانان بمانند ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابن‌سینا و ابونصر عراق و ابوریحان بیرونی را در دربار خوارزمشاه جمع کرده بود ، که بایکدیگر موانست ومعاشرت داشتند . سلطان محمود نامه‌ای توسط حسین بن علی‌ـ میکال جهت خوارزمشاه فرستاد که چند تن از دانشمندان دربار را باذکر نام به دربارش بفرستند . خوارزمشاه نامه را برای ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر خمار و ابوعلی و بوسهل خواندوگفت : باقدرتی که محمود دارد ، من نتوانم در برابرش مقاومت کنم . ابوریحان وابونصر وابوالخیر اظهارتمایل کردند که بخدمت محمود برسند ، اما بوسهل مسیحی و ابوعلی از رفتن بدربار محمود غزنوی عذرخواستند . بدین مناسبت خوارزمشاه وسائل سفر ابوعلی و ابوسهل را فراهم ساخت و بادلیلی آنهارا بطرف گرگان فرستاد . پس از آن خوارزمشاه حسین بن میکال را بحضور پذیرفت و محبتها نمود وگفت : فرمان شاه را خواندم ، اما بوعلی و بوسهل رفته‌اند ، ولی ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر برای خدمت رسیدن بدربار شاه حاضرند . چون اینان نزد سلطان محمود رسیدند ، دانستند که مقصود محمودغزنوی بوعلی میباشد . بدستور سلطان ابونصرعراق صورتی از بوعلی برکاغذرسم کرد و نقاشان را خواست تاچهل صورت بدان شکل از بوعلی برکاغذ نگاشتند وبافرامین چند باطراف فرستاد که چنین صورتی بوعلی است ، هرگاه بدین شکل مردی را دیدند، او را نزد وی (سلطانـ

محمود) بفرستند .

اما ابوسهل مسیحی و ابوعلی بادلیلی که خوارزمشاه و ابوالحسین السهیلی با آنان همراه کرده بودند بطرف گرگان روانه شدند و همان روز پانزده فرسنگ راه پیمودند . بامداد برسر چاهی رسیدند، بوعلی تقویم گشود وطالع دید وروی به ابوسهل کرد وگفت : باچنین طالعی راه راگم کنیم وسختی بسیار ببینیم . ابوسهل گفت :



شکل ۹۰- تصویری خیالی از ابن سینا (نقل از مطبوعات شوروی)

رضینا بقضاءالله . میدانم که در این سفر زنده نمانم . چون روز چهارم رسید با دی برخاست و روز را تاریک ساخت و آنان راه گم کردند وچون باد آرام شد، دلیل از آنها بیشتر گمراه گردید. در بیابان خوارزم از بی آبی و تشنگی بوسهل مرد و دلیل و

بوعلی با هزاران مشقت به باورد رسیدند. دلیل نزد خوارزمشاه رفت و بوعلی بطوس و نیشابور آمد، که در این شهر دید مردمی در طلب وی هستند . بوعلی در گوشه‌ای بفکر فرو رفت و چند روزی در این شهر بود . سپس به شقان و سمنقان و جاجرم و گرگان روی نهاد . پادشاه گرگان قابوس مردی فضل دوست و فاضل وحکیم بود . بوعلی در این شهر رحل اقامت افکند . در رساله سرگذشت که به تقریر شیخ است ابوعبید از قول بوعلی نگاشته : قصد من از آمدن گرگان دیدار امیر قابوس بود، ولی در این میان اتفاقی پیش آمد که قابوس را گرفتند و او را در دژی زندانی کردند . در گرگان به ابوعبید جوزجانی برخورد کردم وقصیده‌ای سرودم که این بیت درآن مندرج است :

لمّا عظمت فلیس مصر واسعی　　　لما غلا ثمنی عدمت المشتری

که مفاد و ترجمه آن این است :

آنگاه که بزرگ شدم شهر برایم گشاده نیست

ازبس بهای من زیاد شد برایم خریداری نیست

آنچه که از رساله سرگذشت و سایر تواریخ مستفاد میگردد آنکه ، بوعلی پس از خروج از گرگانج تا گرگان مسیری بدین ترتیب داشته است : گرگانج ، نسا ، ابیورد (باورد)، طوس ، شقان (از قراء نیشابور)، سمنقان (= سمنگان ازشهرهای نزدیک جاجرم وجزو نیشابور) ، جاجرم ، گرگان (جرجان) و بعداً ری و همدان و اصفهان .

بوعلی در مدت اقامت درگرگان چند درمان کرد ، منجمله بدرمان یکی از نزدیکان قابوس وشمیگر پرداخت که طی مبحث مربوط به درمانهای بوعلی خواهیم نگاشت .

بوعلی سرگذشت خود را از ابتدای تولد تا رسیدن به گرگان و پیوستن ابوعبید۔ جوزجانی به وی برای ابوعبید تقریر و وی آنرا تحریر کرده و از این ببعد سرگذشت شیخ توسط ابوعبید نوشته شده است .

توقف شیخ در گرگان مدتی بطول انجامیده و معلوم میشود در دونوبت بوده ،



شکل ۶۰- ابن سینا در میان کتاب

وهله اول هنگامی است که شیخ از گرگانج به گرگان آمد و بواسطه وضع آشفته و مغشوش آن سامان ، به دهستان[1] رفته و در این ناحیه به بیماری سختی دچار گشته

۱- دهستان ناحیه‌ای(یاشهری)درشمال گرگان بود.

وسپس به گرگان مراجعت کرده که توقف وی این بار دراین شهر طولانی‌تر میگردد.
شیخ دراین شهر بامور دیوانی نیز اشتغال داشته‌است .



شکل ۶۱ـ تصویری خیالی از ابن سینا (نقل از مطبوعات پاکستان)

چنانکه آمد شیخ را باابوعبید درگرگان اتفاق ملاقات افتاد و وی بخدمت استاد رسید . ابوعبید در رساله‌سرگذشت گوید : « آنچه که تاگرگان نوشته‌ایم گفته استادبود و از این ببعدمطالبی‌است که درباره‌اش شنیده یا دیده‌ام » .

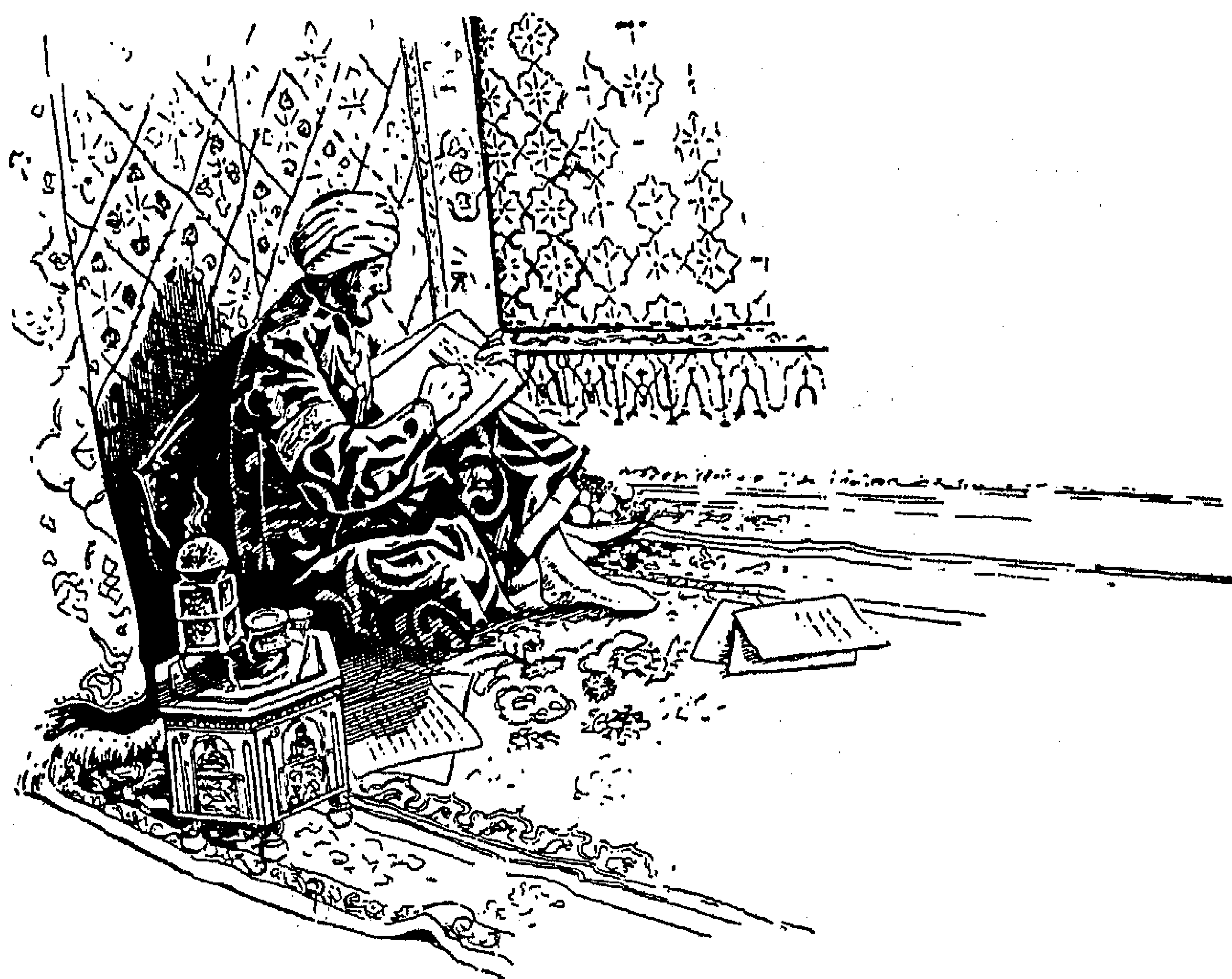
او (ابوعبید) گوید : « شیخ درکودکی از زیباترین مردم روزگار بود وچون روزهای آدینه از خانه بمسجد جامع میرفت مردم درکمین بودند که به زیبائی وی بنگرند . درگرگان مردی بنام ابومحمد شیرازی و دوستدار علوم بود . برای شیخ خانه‌ای در همسایگی خود خرید و من (ابوعبید) هرروز باشیخ معاشرت داشتم و مجسطی را نزدش می‌خواندم و وی منطق را برمن املاء می‌کرد . شیخ برای ابومحمد شیرازی «کتاب المبداء والمعاد » و «کتاب الارصادالکلیه » را تهیه کرد . ایضاً شیخ کتاب اول « قانون » و رسالات دیگر را نگاشت و سپس به‌جانب ری رهسپار شد » .

پس از آن ابن سینا ازگرگان بجانب ری رفت . چنین بنظر میرسد که‌شیخ اقامت درگرگان‌را اولاً بعلت آنکه کسان سلطان محمود در جستجوی وی بودند و ثانیاً بواسطه علاقه و دوستی‌که‌میان‌منوچهرفرزندقابوس‌بمناسبت پیروزی‌از سیاست پدر با دربار غزنوی بود و ثالثاً اصولاً منوچهر بمانند پدرآنطورکه باید به‌اهل علم و ادب توجه نمی کرد و آنان را محترم نمی‌داشت ، تمام این علل دست بدست‌هم داده‌شیخ را به‌جانب ری متوجه ساخته‌است . در ری بخدمت مجدالدوله[1] ابوطالب رستم بن فخرالدوله دیلمی (۳۸۷ - ۴۲۰ هجری) و مادرش سیده (شیرین دختر سپهبد شروین و ملقبه به ام‌الملوك و معروف به سیده) رسید . اینان مقدم شیخ را گرامی داشتند . دراین هنگام مجدالدوله بیمارگشت . شیخ ویرادرمان کرد و در همین شهر به‌تألیف «کتاب‌المعاد » اشتغال‌ورزید .

پس از آن شیخ راه همدان‌درپیش گرفت . ابتدا به‌قزوین‌و سپس بجانب همدان رهسپار شد . درهمدان بخدمت کدبانویه رسید و نظارت وتکفل امور او رایافت . سپس باشمس الدوله دیلمی برادر مجدالدوله و فرزند فخرالدوله دیلمی‌آشنائی‌یافت و به مجلس شمس‌الدوله احضارگردید . علت احضارآن بودکه یاد شاه دیلمی‌را قولنجی‌فرا رسید که‌درمان‌آنرا از شیخ خواست . شیخ ویرادرمان کرد وچهل‌شبانه‌روز

۱- بموجب گفته ابوعبید مجدالدوله را بیماری سودا بود .

بربالین وی بود و بخانه خود نرفت ، تاآنکه شمس‌الدوله بهبود یافت و نتیجةً شیخ درسلک ندیمان شاه منسلک گردید . چون شمس‌الدوله برای جنگ با عناز به کرمانشاهان (قرمیسین) عزیمت کرد ، شیخ دراین سفر همراه شمس الدوله بود و چون شمس‌الدوله شکست خورده به همدان بازگشت ، وزارت را به شیخ واگذار کرد (سال ۶/۵. ۴ هجری قمری) .



شکل ۶۲ - ابن‌سینا درحال تألیف کتاب (نقل از مطبوعات خارجی)

اما براثر شورش لشگریان شیخ از وزارت خلع گردید و خانه‌اش تساراج شد . شورشیان کشتن ویرا مطالبه میکردند ، لیکن شمس‌الدوله بدین کارتن درنداد ، فقط شیخ را از وزارت برای خرسندی آنان عزل کرد . سپس شیخ درسرای شیخ ابوسعید بن دخدوك چهل روز مخفی بود . مجدداً قولنج شمس الدوله عود کرد و شیخ را خواست . وی بخدمت پادشاه رسید . شمس الدوله از او عذر خواست و شیخ بدرمان وی مشغول شد تا بهبود یافت ، بدین مناسبت مجدداً وزارت را به‌شیخ واگذار کرد .

در این باب یعنی سالهای وزارت شیخ درمیان مورخان اختلاف عقیده است، ولی آنچه که ازخلال کتب مورخان ورساله سرگذشت و امثال آنها مستفاد میگردد آنکه وزارت شیخ از اواسط سال ۴۰۶ هجری تا اوائل سال ۴۱۱ هجری میباشد.

اما مطلب مربوط به شورش لشگریان برشیخ و تاراج اثاثه وی و سایر مطالب دیگر بیشتر مربوط به ضعف دولت آل بویه و قوت غلامان ترک که از زمان المتوکل علی الله خلیفه عباسی چند مرتبه پیش آمده است، میباشد.

پس از آنکه باردوم شیخ به وزارت رسید، ابوعبید از او شرح کتابهای ارسطو را خواست، ولی اوفرصت نداشت و درعوض شروع بتألیف طبیعیات «کتاب شفاء» کرد که ضمناً به تدریس نیز اشتغال داشت. عموم طالبان شبها درخانه شیخ جمع می‌شدند و بنوبت ابوعبید «کتاب الشفا» و المعصومی «قانون» و ابن زیله «اشارات» و بهمنیار «کتاب الحاصل والمحصول» را میخواندند و مدتها کار بدین منوال گذشت تاآنکه شمس الدوله به جنگ باامیر طارم رفت و نزدیک طارم قولنج کرد و بیماریهای دیگر نیز برآن اضافه شد. سپاهیان از مرگ او بیمناک گردیده، اورا به همدان بازگرداندند، ولی وی در راه مرد.

پس از مرگ شمس الدوله لشگریان به پسرش بیعت کردند و وزارت شیخ را خواستند. شیخ از قبول وزارت ابا و باعلاءالدوله مکاتبه شروع کرد و مایل شد که بخدمت علاءالدوله به اصفهان برود و باطرافیان وی ملحق گردد. بدین مناسبت درخانه ابوغالب مخفی گردید.

دراین موقع ابوعبید از شیخ خواستار اتمام «کتاب الشفاء» شد. شیخ کاغذ و دوات خواست و درطی دو روز رؤس مسائل را نوشت درصورتیکه کتابی نزدش نبود و یا آنکه به اصل و مأخذی مراجعه کند، بلکه از حفظ مطالب رامینگاشت. پس از آن این یادداشتها (اجزاء) را نزد خود گذارد و هرروز پنجاه برگ مینوشت، تا آنکه جمیع طبیعیات و الهیات بجز دو کتاب حیوان و نبات را تألیف کرد و سپس به نوشتن کتاب منطق پرداخت.

در این موقع تاج‌الملک وزیر شیخ را بمکاتبه با علاءالدوله متهم ساخت و این امر برشاه بسیار گران آمد . سپس یکی از دشمنان شیخ مسکن ویرا نشان داد وشیخ را درقلعه‌یی موسوم به‌فردجان[1] (نردبان) زندانی کردند . در این دژ ابن سینا قصیده‌ای ساخت که یکی از اشعارش چنین‌است :

دخولی بالیقین کما تراه وکل الشک فی امرالخروج

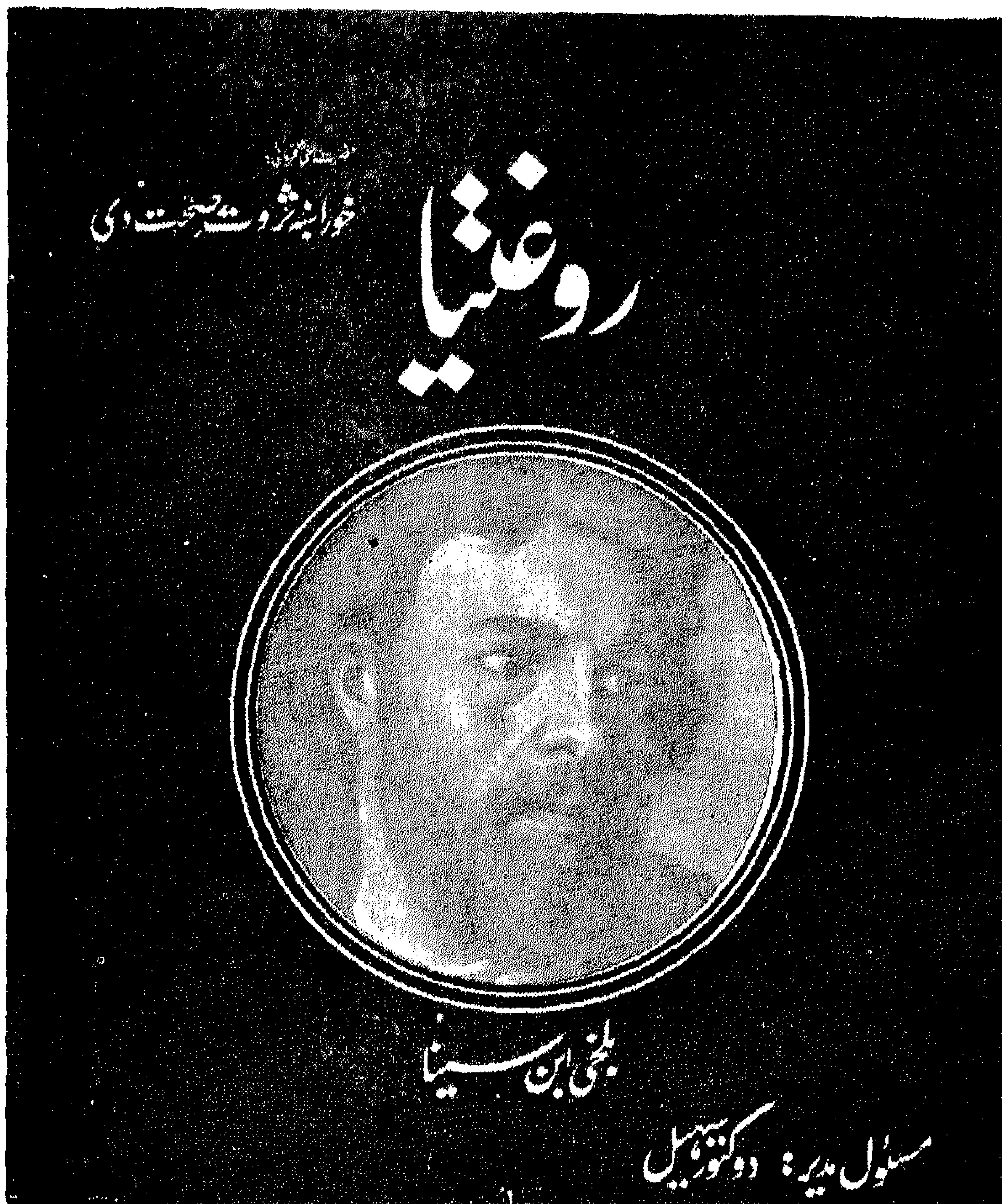


شکل۶۳ـ تصویری از ابن سینا (نقل از مطبوعات خارجی)

که مفاد و ترجمه آن این است : دخول من یقین است همانطورکه دیدی وجمیع دودلیها در بیرون آمدن از آن است .

۱ـ قلعه‌ای که در پانزده فرسنگی همدان‌بود .

شیخ دراین قلعه «کتاب الهدایات» و رساله «حی‌بن یقظان» و «کتاب‌القولنج» را تألیف کرد.



شکل ٦٤-تصویری از ابن سینا (نقل ازمطبوعات افغانستان)

سپس علاءالدوله قصد همدان کرد که آنجا را بتصرف درآورد. تاج الملک گریخت وبه‌قلعه فردجان پناه برد. چون علاءالدوله از همدان بیرون رفت، تاج‌الملک و پسر شمس‌الدوله بهمدان‌مراجعت کرده و شیخ را باخود به همدان‌بردند. شیخ بخانه علوی فرود آمد که در این‌محل به‌تصنیف منطق کتاب‌شفامشغول شد و

کتاب « الادویه القلبیه » را در ابتدای ورود خود به همدان تصنیف کرده بود . آنگاه شیخ متوجه اصفهان شد .

شیخ باتفاق ابوعبید و برادرش و دوغلام درکسوت صوفیان ازهمدان خارج شده و بطرف طیران (طبران)[1] اصفهان رسیدند . دوستان شیخ و ندیمان علاءالدوله وخواص از آنها پیشواز کرده و برای شیخ و همراهان جامه و مراکب خاص آورده و در محله‌ای بنام کون گنبد در اصفهان درخانه عبدالله بن بابی (عبدالله بن هنی ، عبدالله بن بی‌بی) جای دادند . علاءالدوله کاکویه شیخ را با اکرام و اعزازتمام پذیرفت و دستور داد شبهای جمعه باحضورش برای شیخ مجلس مناظره ترتیب دهند و علماء و دانشمندان ازهرطبقه درآن مجلس حضور یابند .

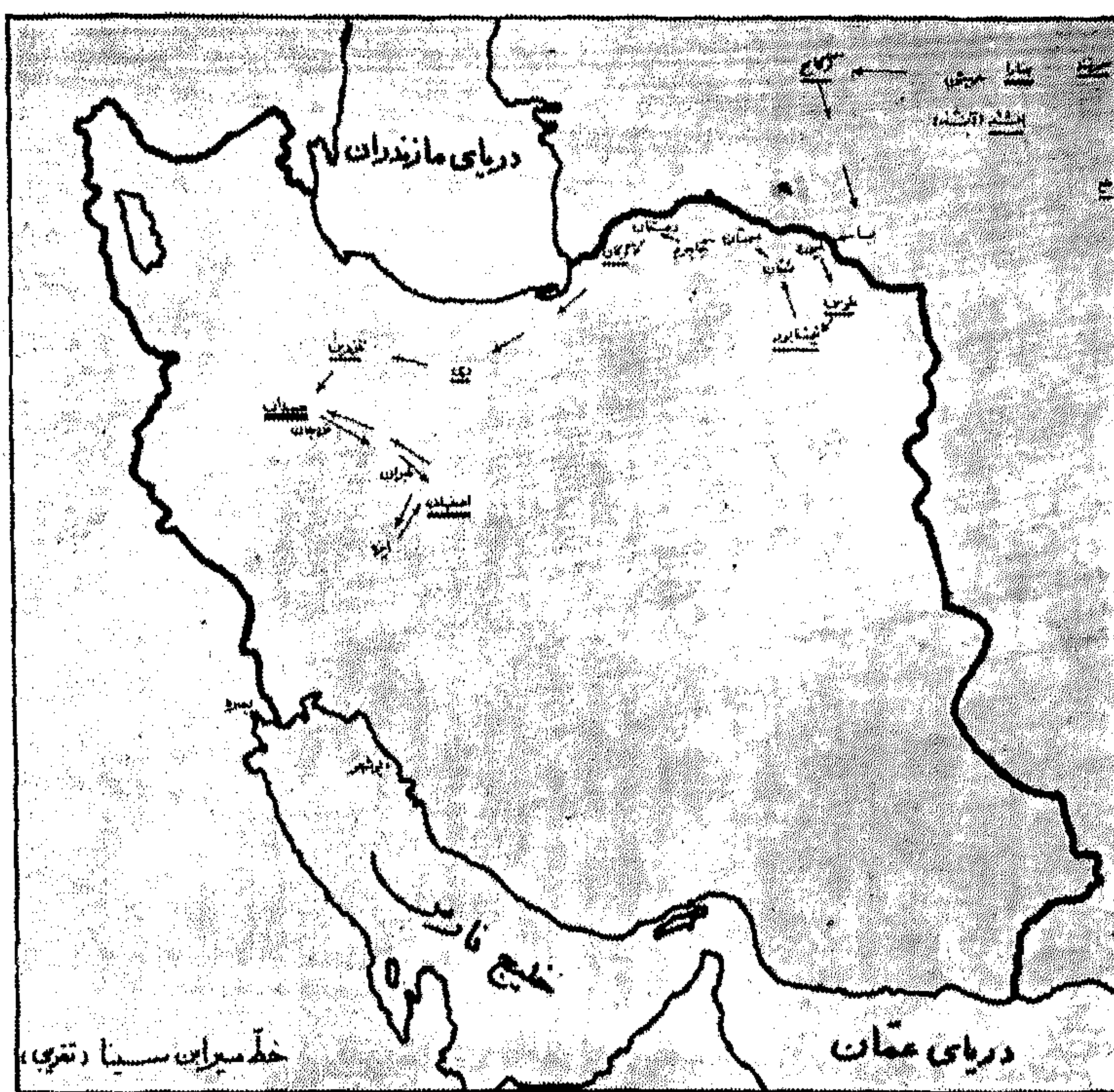
طبق نوشته ابوعبید هرشب جمعه که مجلس علماء ودانشمندان باحضورشیخ تشکیل میگردید، هیچیک از آنان درهیچ دانش یارای مقابله با او (شیخ) رانداشتند .

شیخ دراصفهان« کتاب الشفا » را تمام کرد وبشرح ایضاً بسیاری از رسالات دیگر را در این شهر بپایان رسانید . دو کتاب حیوان و نبات شفارا نیز درسالی که علاءالدوله به‌شاپور خواست سیرفت بپایان رسانید و در همین سفر « کتاب‌النجاة » را تألیف کرد . بعلاوه کتاب « دانشنامه علائی » و « کتاب الانصاف » و چند کتاب دیگر در لغت و ادب تألیف کرد ، که میتوان گفت در دوران توقفش در اصفهان که بافراغت بال زندگی میکرد ، تعدادزیادی اثر از خود بیادگار گذارده است که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

بعلت خللی که درتقویمهای معموله برحسب رصدهای قدیم رخنه یافته‌بود، شیخ بدستور علاءالدوله مأمور تهیه رصد جدیدی شد و مدت هشت سال بدین کار صرف وقت . . ، اما بعلت مسافرتهای پی‌درپی آنطور که باید موضوع صورت‌عمل بخود نگرفت .

۱ـ شاید طیران (تیران) اصفهان باشد ؟

چون غزنویان در ری و جبل (جبال[1]) پیشرفت کردند ، علاءالدوله دائماً گرفتار کشمکش های شدید باآنان و عموماً در جنگ و ستیز و فرار وتحصن درقلاع بود . شیخ درجمیع احوال مصاحب علاءالدوله بود که دریکی از این کشمکش ها که میان علاءالدوله وابوسهل حمدوی (حمدونی) پیش آمد ، جمیع اثاثه و اسباب و کتابهای شیخ به غارت رفت . بنابرین دوران بسیار بدی برای شیخ پیش آمد که بهیچوجه راحتی خیال نداشته است .



شکل ٦٥ ـ خط سیر تقریبی و مسافرتهای ابن سینا

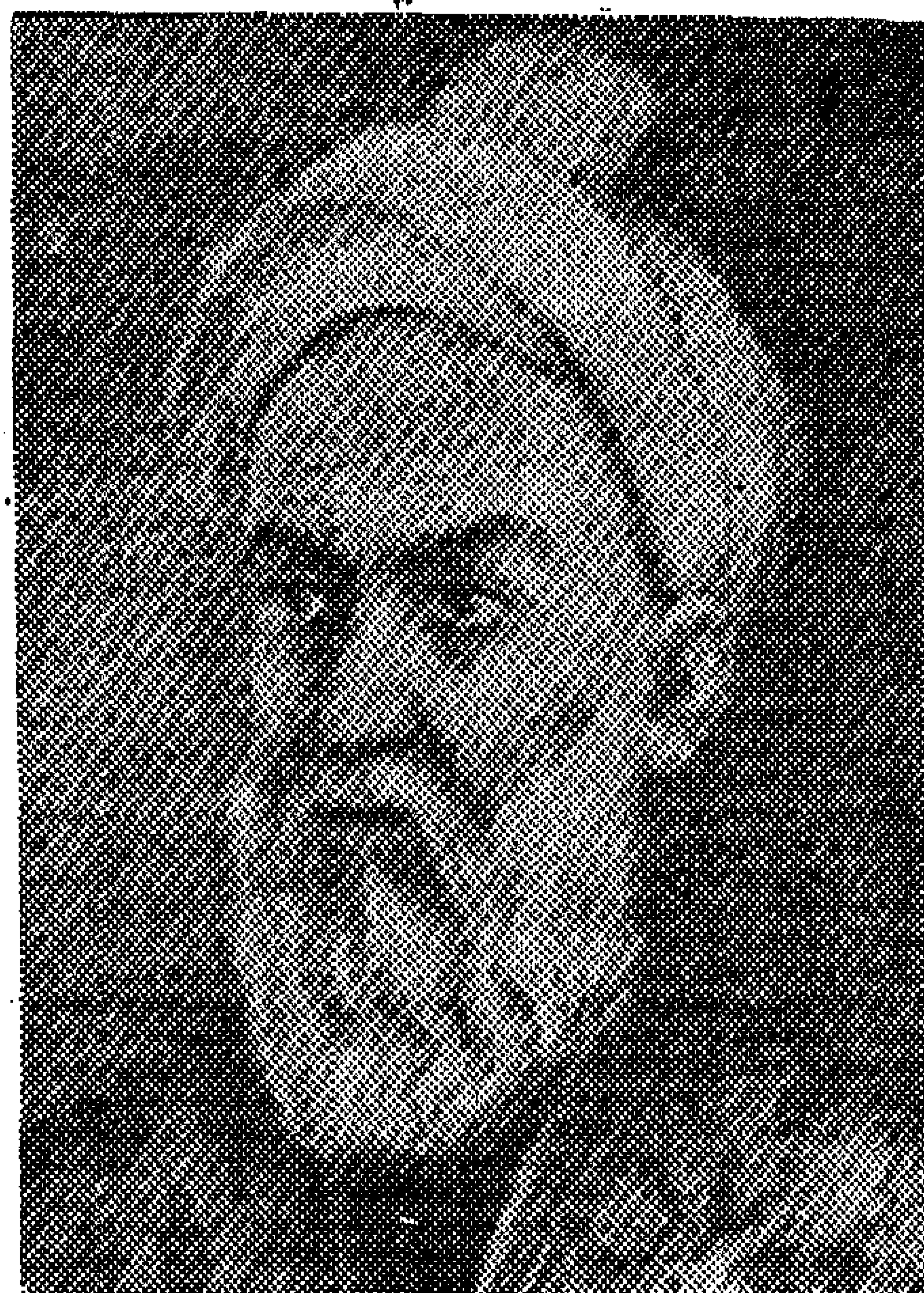
آنگاه که جنگ بین علاءالدوله کاکویه و سلطان مسعود غزنوی رُخ داد ، علاءالدوله به یکی از دژهای بین اصفهان وگلپایگان پناه برد و چون علاءالدوله

۱ـ مقصود ناحیه وسیعی است که شامل بلاد مهمه‌ای بمانند همدان و اصفهان و ری و قم و کاشان و نهاوند و غیره بوده است .

به اطاعت مسعود غزنوی راضی نشد فرمانده سپاه مسعود بوسهل حمدونی بر اصفهان مستولی شد و آنچه خزائن و اموال علاءالدوله دراین شهر بود بغارت رفت.

شیخ در جمیع این پیش آمدها و کشمکشها همراه علاءالدوله بود و نتیجةً بسیار فرسوده وناراحت گشته ، تاآنکه در یکی از سفرهای وی به همدان ازپای درآمد ودراین شهر وفات یافت.

آنچه که شاگرد شیخ یعنی ابوعبید دراین باره در رساله سرگذشت تحریر کرده بدین شکل است : « درسالهای آخر عمر نیروی شیخ به ضعف گرائید و نتیجةً بر اثر قولنج فوت کرد» .



شکل ٦٦ـ تصویری خیالی از ابن سینا
(نقل از مطبوعات خارجی)



شکل ٦٧ـ تصویری خیالی از ابن سینا
(نقل از مطبوعات خارجی)

توضیح آنکه طبق رساله سرگذشت یعنی گفته ابوعبید شیخ نیروی بسیار قوی داشت وازمیان نیروهای شهوانی نیروی مجامعتش بیشتر و فراوان تر بود و بدین کار بسیار میپراخت . چون از این امر و از زیادخوردن و بیدار ماندن از او سوال کردند، شیخ

در جواب گفته بود که خداوند تعالی بمن نیروهای برونی ودرونی بسیار داده ، باید حق هریک از این نیروها را ادا کنم . وبهمین منوال رفتار مینمود ، تا آنکه بهنگام جنگ علاءالدوله باتاش فراش بر در کرج (سال ۴۲۵ هجری) ، شیخ مبتلی به قولنج شد . چون عجله در درمان داشت که مبادا با بیماری نتواند همراه سلطان باشد ، در یک روز هشت مرتبه خود را تنقیه کرد . سپس یکی از روده هایش نرم و به ذوسنطاریا مبتلی شد . چون مجبور بود با علاءالدوله معجلاً به ایذج برود ، در آنجا صرعی که در دنباله این بیماری است ، پیش آمد . اما شیخ باز به حقنه می پرداخت . روزی شیخ دستور داد دودانک[1] تخم کرفس در تنقیه ریخته تا باد قولنج را بزداید ، اما یکی از اطباء معالج پنج درهم[2] تخم کرفس بکار برد . ابوعبید گوید: که من در این موقع باشیخ نبودم ، نمیدانم عمداً طبیب این کار را کرد یا به سهو وخطا . سپس بعلت تندی تخم کرفس بر ذوسنطاریا افزوده شد و شیخ مثرود یطوس[3] می خورد که صرع برطرف گردد و یکی از غلامان افیون بسیار در آن ریخت و شیخ آنرا خورد . علت این امر را جوزجانی خیانت بر مال شیخ وترس غلامان که پس ازمرگ شیخ درامان نباشند میداند . سپس شیخ بهمان وضع به اصفهان رفت و شخصاً به درمان خود پرداخت ، ولی ازناتوانی نمی توانست بر پا خیزد ، تا آنکه



شکل ۶۸- تصویری خیالی ازابن سینا
(نقل ازمطبوعات خارجی)

۱-۲- دانک یا دانق = $\frac{1}{6}$ درهم . یک درهم = $\frac{1}{13}$ مثقال . ۱ مثقال=پنج گرم و کسری است

۳ ـ معجون مثرودیطوس یا مسرودیطوس یا مسرود که بزبان فرانسوی آنرا Electuaire de Mithridate و به لاتینی Electuarium Mithridaticum گویند .

توانست کم کم راه برود وبه‌مجلس علاءالدوله حاضر گردد. باتمام این احوال‌شیخ پرهیز نمی‌کرد وهرگاه بیماری عود می‌کرد به‌پرهیزنمی‌پرداخت. چون علاءالدوله عزم همدان کرد، شیخ باا‌و عازم این شهر شد، که در وسط راه بیماریش‌عود کرد، تاآنکه بهمدان رسید. شیخ دانست که قوایش از بین رفته ودیگر نمی‌تواند برمرض غلبه کند. بدین مناسبت از درمان دست کشید و میگفت: مدبری که تدبیر مرا میکرد از تدبیر فرو مانده و اکنون درمان سودی ندارد. شیخ چند روزی بدین‌حال ماند. سپس بسال ۴۲۸ بسرای جاودانی شتافت و در همدان ویرا بخاك سپردند. مدت عمرش پنجاه و هفت سال و بجهان آمدنش در سال ۳۷۰ بود». این بود خلاصه‌ای از نوشته ابوعبید جوزجانی در باره علت مرگ وسال تولد و وفات ومدفن ومدت عمر شیخ.

د ـ تاریخ‌وفات‌شیخ

تاریخ وفات شیخ طبق نوشته ابوعبید و بیهقی‌بسال ۴۲۸ (جمعه اول رمضان مطابق با ۱۸ ژوئن ۱۰۳۷ میلادی) اتفاق افتاده است. عده دیگر از مورخان به تبعیت از دومورخ بالاتاریخ مزبور رادر کتب خود آورده‌اند بمانند القفطی و یا قوت. فقط بایددانست که‌ابوعبید از وفات استادش که درچه‌ماه اتفاق‌افتاده، سخن‌نگفته، ولی بیهقی‌روز وفات را اولین جمعه و ابن‌اثیر شعبان ذکر کرده‌اند. در این جا مطلبی پیش میآید و آن اینکه‌در شعری که در باره وفات‌شیخ آمده یعنی تکز(=۴۲۷) صحیح نمیباشد. درباره عمر شیخ بازبرحسب اقوال مختلفه از پنجاه وسه تا پنجاه وهشت آورده‌اند. قولی که بیشتر صحیح بنظر میرسد، گفته بیهقی است که بحساب سال قمری مدت عمر ابوعلی‌پنجاه وهشت‌سال وچندماه میشود.

بعضی از تذکره نویسان ومورخان بمانند خواند میر عمر شیخ را شصت ودو سال وهفت ماه نوشته‌اند که ناصحیح است.

ه ـ محل وفات و مدفن شیخ در باب محل وفات شیخ دو قول آمده است : اول آنکه طبق نوشته جوزجانی وی در همدان فوت کرده است . دیگران بمانند بیهقی و قفطی و ابن خلکان گفته ابوعبید را عیناً نقل کرده‌اند . دوم آنکه ابن‌الاثیر فوت شیخ را در اصفهان ذکر کرده ، اما قولی که صحیح و معتبر میباشد ، همان گفته ابوعبید است که شیخ در همدان فوت کرده است .



شکل ۶۹ـ تصویر خیالی از ابن سینا در خدمت علاءالدوله
(نقل از کتاب طب مصور آمریکائی (اتو ل . بتمان)

در باب مدفن وی طبیعی است که قاعدةً باید همدان باشد . این مطلب از گفته ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء آمده است ، که صریحاً متذکر گردیده که شیخ در زیر حصار شهر همدان بجانب قبله دفن گردیده و ایضاً او (ابن‌ابی‌اصیبعه) گفته است که بعضی مدفن وی را در اصفهان در محله کون گنبد میدانند . مورخان دیگر بمانند بیهقی و ابن خلکان و ابن العبری صریحاً متذکر گردیده‌اند که‌شیخ درهمدان مدفون گردید . پس از مورخان‌بالا دیگران نیز همین نظر را در شرح حال‌شیخ آورده‌اند .

و ـ معاصران ابن سینا ابن سینا با بسیاری از علماء و معاریف ودانشمندان معاصر خود ارتباط وبراوده ومکاتبه و ملاقات داشته است . اینان امراء و سلاطین و وزراء و سیاستمداران ویا دانشمندان بودند.

دسته اول مردان سیاسی که با ابن سینا مربوط و یا معاصروی بودند عبارتند از :

۱) نوح بن منصور (الملک المنصور ابوالقاسم) امیر سامانی که در زمان این امیر پدر ابن سینا از بلخ به بخارا رفته و در دیوان نوح سمتی داشته است که ضمن



شکل ۷۰ ـ تصویری خیالی از ابن سینا که مشغول تجارب کیمیاوی است(ازمجلد اول جشن نامه ابن سینا)

شرح حال ابن سینا مختصری از آن آمد؛ ۲) پس از نوح بن منصور پسرش ابوالحارث منصور بن نوح ؛ ۳) پسر دوم نوح ابوالفوارس عبدالملک بن نوح؛ ٤) ایضاً پسر

سوم نوح ابوابراهیم اسمعیل ملقب به منتصر با ابن سینا معاصر بوده‌اند ؛ ۵) ابوالحسن‌علی بن مامون خوارزمشاه فرزند ابوالعباس مأمون بن محمد ؛ ۶) قابوس بن وشگمیر و فرزندش منوچهر ؛ ۷) سیده خاتون مادر مجدالدوله و عیال فخرالدوله دیلمی ؛ ۸) مجدالدوله پادشاه دیلمی ؛ ۹) شمس الدوله دیلمی ؛ ۱۰) علاءالدوله کاکویه دیلمی ؛ ۱۱) ابوالفتح محمد بن عناز ؛ ۱۲) ابوالنجم ناصرالدین بدر بن‌حسنویه بن حسین ؛ ۱۳) ابوالحسین احمدبن محمد سهلی (سهیلی) وزیر خوارزمشاه و برادرش سهل بن محمد ؛ ۱۴) تاج الملک وزیر شمس الدوله ؛ ۱۵) سماءالدوله ؛ ۱۶) ابوسعد همدانی وزیر که شیخ در پاره‌ای از نسخ « رساله اضحویه » که در اصفهان تألیف کرده بنام اوست ، اما در جاهای دیگر قید گردیده که آنرا بنام ابوبکر احمد بن محمد البرقی الخوارزمی نوشته است ؛ وعده‌ای از امراء و فرماندهان نیز با شیخ معاصر بودند که ذکر نام همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

دسته دوم آن عده از دانشمندان و علماء و معاریف می‌باشد که شیخ با آنان مکاتبه و معارضه داشته است :

۱) ابوعبدالله ابراهیم بن حسین الناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیّب که استاد شیخ بود ؛ ۲) ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی الجرجانی از استادان طب . همان طبیبی است که دعوت محمود غزنوی را نپذیرفت و از گرگانج باتفاق شیخ بیرون آمده و در وسط راه فوت کرد که برخی ویرا استاد شیخ درطب دانسته‌اند ؛ ۳) ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر صوفی که بقرار معلوم درخراسان سه شبانه روز باشیخ ملاقات کرده است[1] ؛ ۴) ابوبکر احمد بن محمد بن البرقی الخوارزمی که بوعلی رسالهٔ اضحویه‌را به‌نام او نوشته است ؛ ۵) ابومنصور حسن بن نوح القمری البخارائی طبیب که شیخ طب را چندی در خدمت وی آموخته است ؛ ۶) ابوالفرج عبدالله بن الطبیب الجاثلیق از فلاسفهٔ وحکماء مشهورعراق ؛ ۷) ابوالقاسم الکرمانی که باشیخ مناظراتی داشته‌است ؛ ۸) ابوالخیر حسن بن سوار معروف به‌ابن الخمار

۱ـ آنطورکه در اسرار التوحید آمده است .

همان کسی که دعوت محمود را پذیرفت وبخدمت سلطان غزنوی رفت ؛ ۹)ابونصر منصور بن علی بن عراق از ریاضیون قرن چهارم که ذکرش گذشت وهمان کسی است که نزد سلطان محمود رفت ؛ ۱۰) ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن‌مسکویه ؛ ۱۱)ابوالریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی.



شکل ۷۱ـ تصویری از ابن سینا درحالی که بیماران قاروه نزداوآورده‌اند(از مجلداول جشن نامه ابن‌سینا)

غیر از دانشمندان مذکور در بالا عده‌ای از علماء درفاصله سال‌تولد ووفات شیخ با وی معاصر بوده‌اند.

باید دانست در فاصله سالهای ۳۹۰ هجری (بیست سالگی شیخ) تا سال ۴۴۸ هجری (بیست سال پس از مرگ شیخ) عده‌ای از دانشمندان فنون مختلفه درایران در حقیقت باشیخ معاصر بوده‌اند که درعلوم مختلفه از قبیل فقه و اصول‌و حکمت‌وفلسفه‌وحدیث‌وتاریخ وریاضی وتفسیروشعروادب‌وامثال‌آنهادستی به‌سزاداشته‌اند ، که اگر بخواهیم به‌شرح همه آنهابپردازیم مطلب بدرازا کشد. (برای اطلاع بیشتر

خوانندگان کتاب را به کتاب « پورسینا » تألیف شادروان سعید نفیسی سال ۱۳۳۱ چاپ تهران صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۵ حوالت میدهیم).

دسته سوم دانشمندانی که با شیخ مکاتبه وسوال وجواب نموده‌اند :

گرچه عده‌ای از دانشمندانی که باشیخ مکاتبه و سوال وجواب داشتند، طی شرح زندگی وی تذکر داده شده ، ولی از نظر آنکه مقام و مرتبت شیخ بهترمشهود گردد ، لازم دانستیم شمه‌ای در این باب برای خوانندگان کتاب بیاوریم. اینان عبارتند از : ۱) ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر (۳۵۷ - ۴۴۰ هجری مطابق ۹۶۷/۸ - ۱۰۴۸/۹ میلادی) که بقرار مشهور هنگام عبور شیخ از خراسان با وی ملاقاتی دست داده وسه شبانه روز بایکدیگر بخلوت نشستند که کسی برآن اطلاع حاصل نشد. .وهرکس که می‌خواست بنزد آنان برود ، اجازت می‌طلبیده . شیخ و ابوسعید جز برای نماز جماعت بیرون نمیآمدند . نتیجه این ملاقات آن شد که هر دو بیکدیگر معتقد گردیدند . درمیان آثار بوعلی نامه هائی است که به ابوسعید در پاسخ سوالات وی نوشته که اکنون موجوداست؛ ۲) ابوالفرج عبدالله بن الطیب الجاثلیق ازحکماء مشهور عراق (متوفی درحدود ۴۳۵ هجری قمری=۱۰۴۳/۴ میلادی). شیخ را باوی مناقشاتی بوده و برخی از رسالات ویرا رد کرده است . شیخ به یکی از رسائل ابوالفرج اعتراض نموده وگوید : ابوالفرج در طب سمت تقدم دارد ، اما کلامش غیر فصیح وبرخی سقیم و پاره‌ای مستقیم واز افرادی است که درعلم طب تفتن بخرج داده واز صاحبان این صناعت[1] نیست .

ایضاً بوعلی در بعضی از تصانیف خود برابوالفرج تاخته است . در میان کتبی از ابوالفرج که شیخ آنرا رد کرد، « مقاله فی القوی الاربعه» که شیخ « کتاب القوی الطبیعیه» را در رد آن تألیف کرده‌است؛ ۳) ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن مسکویه (مشکویه) است که طبق گفته بیهقی درتتمه صوان الحکمه باشیخ معارضاتی داشته‌است؛ ۴) ابوریحان محمد بن احمدالبیرونی الخوارزمی

۱- تتمه صوان الحکمه بیهقی صفحات ۲۸ تا ۳۰.

(٣٦٢-٠ ٤٤-٣/٩٧٢-٩/١٠٤٨ میلادی) دانشمند نامدار وریاضی‌دان بزرگ از معاصران و معارضان معروف بوعلی است . شیخ باوی در دربار خوارزمشاه علی بن مأمون



شکل ٧٢-تدریس تشریح توسط ابن‌سینا (نقل از مجموعه دکترماکس میرهوف مجلداول جشن نامه ابن‌سینا)

آشنائی یافت و پس از آنکه بیرونی به‌غزنین رفت و ابوعلی بطرف ری و همدان و اصفهان میان آندو مشاجرات قلمی وسوال وجوابهای زیاد بعمل آمد که درآثارشیخ دیده میشود ؛ ۵) ابوالحسن احمدبن محمد سهلی وزیر علی بن مأمون خوارزمشاه (متوفی بسال ۴۱۸ هجری قمری =۱۰۲۷/۸ میلادی) که‌با شیخ رابطه نیکو داشته وشیخ رساله‌ای بنام وی نوشته است ؛ ۶) ابوالقاسم کرمانی نیز از دانشمندان معاصر ابن‌سیناست که‌باشیخ مناظره و با یکدیگربدزبانی کرده‌اند . طبق گفته بیهقی درتتمه صوان‌الحکمه ابن‌سینا ابوالقاسم‌را به‌تهی دستی درعلم منطق‌متهم کرده و وی شیخ را به‌مغالطه نسبت‌داده و مناظره بین آنها رفته است . باز بیهقی‌درباب مناظره بین ابوالقاسم وابن‌سینا درکتاب خود آورده‌است .

ز ـ شاگردان ابن سینا

عده‌ای ازدانشمندان نیمه قرن پنجم هجری‌قمری ازشاگردان ابن‌سینابوده و از وی استفادات بسیار کرده اند . اینان یامستقیماً شاگرد شیخ بوده ویاآنکه‌باوی‌رابطه علمی داشته‌وبصورت پرسش‌هائی بوده که از شیخ کرده و وی برای آنها جواب نوشته ویاآنکه رساله‌ای فرستاده است .

معروفترین شاگردان وی عبارتند از ۱) ابوعبید عبدالواحد بن محمد فقیه جوزجانی (گوزگانی) ازشاگردان و مصاحب شیخ که مدت بیست وپنجسال همراه وی‌بود، یعنی ازسال ۴۰۳ هجری(مطابق ۱۰۱۲/۱۳ میلادی) که‌درگرگان‌بخدمت شیخ رسید وتاسال مرگ ابن سینا دائم درسفر وحضر باشیخ بود . وی چنانکه آمد همان کسی‌است که رساله سرگذشت را تحریر کرده که قدیمترین و اصیل‌ترین‌شرح حال وسرگذشت شیخ میباشد . جوزجانی در بسیاری از مولفات به شیخ کمک کرده و درزمانهائی که شیخ کفایت امور دیوانی می کرد وگرفتاری مشاغل دولتی را داشته سنتهای همکاری را باشیخ میکرده است . ابوعبید درجمع‌آوری کتاب « شفا » وقسمت ریاضی کتاب «نجات» وپس ازمرگ ابن سینا قسمتی از « دانشنامه علائی» را باقسمتهائی دیگر بپایان رسانده است . شیخ را بوی علاقه زیادی بود و رسالاتی

بنام وی تألیف کرده است . ابوعبید خدمتی بزرگ در باره آثار و نوشته های بوعلی کرده که در خور ستنهای تحسین و تمجید است و آن اینکه بسیاری از جوابهائی که



۷۳ـ تدریس ابن سینا (از کتاب داستانهای بوعلی تالیف مرحوم فضل الله صبحی مهتدی)

شیخ در پاسخ دانشمندان و امثال آنها می نوشته و عیناً آنها را برای آنان می فرستاده ، ابوعبید رونوشتی از این اوراق را ضبط میکرده است .

قاعدةً نباید ابوعبید را از شاگردان ابن سینا دانست ، بلکه وی مرید شیخ بوده که

درمحل درس رفتاری بمانند مرید در برابر مراد می‌نموده[1] ؛ ۲) ابو منصور حسین بن محمد بن عمرزیله اصفهانی یاحسین بن طاهربن زیله (متوفی بسال ۴۴۰ هجری) . گویند وی کیش زرتشی داشته است . درمیان رسائل ابن سینا رساله‌ایست که برای ابومنصور محمد بن علی بن عمر نوشته که احتمال دارد همین ابومنصور باشد ؛ ۳) ابوالحسن کیارئیس بهمنیار بن مرزبان مجوسی آذربایجانی (متوفی در حدود ۴۵۸ هجری قمری = ۱۰۶۵/۶ میلادی)از شاگردان بنام شیخ که خودازحکمای بزرگ نیمه اول قرن پنجم بوده و شخصاً رسالاتی چند در علم « مابعدالطبیعه » و « موسیقی » و امثال آنها نوشته است . شیخ نیز سه کتاب و رساله بنام وی تألیف کرده است ؛ ۴) ابومحمد شیرازی از شاگردان بسیار مقرب که شیخ چند کتاب و رساله برایش نوشته است؛ ۵) ابوعبدالله فقیه محمد بن عبدالله بن محمد(یا احمد) المعصومی که‌طبق گفته بیهقی در تتمه صوان الحکمه از جمیع شاگردان شیخ فاضل تر بوده . ابن سینا « کتاب عشق » را برای وی تألیف کرده است ؛ ۶) ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق طبیب نیشابوری که‌طبق نظر ابن ابی‌اصیبعه ازشاگردان ابن‌سینا بوده . وی به‌لقب « بقراط ثانی » ملقب گردیده است . اما بنظر نمیرسد که وی شاگرد شیخ باشد چراکه او یکصد و هشت سال پس از مرگ‌بوعلی حیات داشته؛۷) بقولی شرف‌الزمان سید امام ابوعبدالله محمد بن علی بن یوسف ایلاقی طبیب‌مشهور(متوفی بسال ۴۶۰ هجری) که کتاب قانون شیخ را بنام « الفصول‌الایلاقیه » مختصر کرده و «کتاب الاسباب و العلامات » را درطب تألیف کرده است .

گذشته از نامبردگان شیخ را شاگردان زیاد بوده که در حیات وی از استاد استفادات کرده‌اند . این امر بسیار طبیعی است که دانشمندی چون بو علی باآن نبوغ وحدت ذهن که‌در زمان حیاتش‌مشارٌ بالبنان‌بوده ، قطعی است شاگردان

۱- رجوع شود به تتمه صوان‌الحکمه ابوالحسن بیهقی .

فراوان داشته. بعلاوه آندسته از اطباء وطلاب علوم طبی و فلسفی و حکمتی وطبیعی والهی که از شیخ در دوران حیاتش و یا اواخر عمر و پس از مرگ وی درمکتب



شکل ۷٤ ـ مجسمه ابن سینا قبل از اتمام که استاد ابوالحسن صدیقی مشغول کار روی آن است (ازمجلد اول جشن نامه ابن سینا)

استاد بوده‌اند ، بایدازشاگردان وی محسوب داشت منتهی اسامی آنها در دست نیست، چراکه شهرت نامبردگان درصفحه قبل را نداشته‌اند . از طرفی اگر بخواهیم شاگردان

مکتب شیخ را حقاً نام ببریم چند صد سال عده زیادی از کتب و آثار وی استفاده کرده‌اند . امید است این نکته را ضمن مقام طبی شیخ در جهان بنظر خوانندگان برسانیم .

ح ـ اخلاق و صفات و مذهب بوعلی

بی‌شک ابن سینا یکی از پر کارترین و کم نظیرترین دانشمندان جهان است، که آثاری ارزنده در سطح جهانی از خود بیادگار گذارده است و این امر از منتهای حدت ذهن وجودت فکر وی میباشد .

آنطور که ابوعبید در شرح حال شیخ نوشته است ، وی مردی زیبا و خوش اندام بوده ، چنانکه در جوانی که در بخارا میزیسته طرف توجه عموم بوده و مردم به تماشای او می‌ایستادند .

از آن گذشته مردی زورمند و خوش بنیه بوده که به نیروهای طبیعی خود اعتقاد کامل داشته‌است ، تا آنجا که در پایان عمر که گرفتار بیماری سخت گردیده در درمان خود اهمال می‌کرده و آنگاه که مرگ را احساس کرده خود را باخته است .

شیخ مردی خوش گذران ولطیف طبع بوده ، بنحویکه شبها مجلس باده گساری وخنیاگری و رامش گری داشته است . وی باشاگردانش پس از درس و بحث و همچنین هنگام تألیف از میگساری روی گردان نبوده ، بدین جهت مقداری از اشعار در فوائد شراب خواری بوی نسبت داده‌اند . شیخ مردی خوش طبع و شیرین سخن بوده که پادشاهان و امراء به مجالست و همنشینی وی راغب و آنان مایل بودند که وی را در سفر و حضر باخود همراه برند و بشرح ایضاً بواسطه همین شیرین‌ـ سخنی و منطق قوی مجالس مباحثه و مناظره بسیار شیرین داشته و آنطورکه در شرح حال شیخ آمد هفته‌ای یک بار در دربار سلاطین آل بویه مخصوصاً علاءالدوله مناظره بین شیخ و دانشمندان دیگر بوده است .

شیخ بواسطه طبع خوش گذرانی که داشته درسفرهای سلاطین با وجود بیماری همراه آنان بوده و سختی و رنج سفر را برخود هموار میکرده است .



شکل ۷۵- مجسمه ابن سینا کار آقای ترابی که توسط انجمن پزشکان ایران تهیه وبه‌پاریس وشیکاگو فرستاده‌شد

آنطور که از صحائف تاریخ طب مستفاد میگردد ، شیخ اولین طبیبی است که به دربار پادشاهان راه یافته و منصب صدارت یافته‌است .

گرچه قبل از شیخ عده‌ای از اطباء به دربار پادشاهان و خلفاء راه یافته و طبیب‌معالج آنان بوده‌اند ، اما بمانند شیخ مقام و منصب صدارت نداشتند .

از صفات و سجایای شیخ آنکه وی در کسوتهای مختلف بوده ، بدین معنی از پوشیدن جامه های بدل برای رفع خطر خودداری نمی کرده ، کما اینکه باجامه فقیهان وطیلسان و تحت‌الحنک بدربار خوارزمشاه رفته است و آنگاه که ازهمدان به اصفهان گریخته در جامه صوفیان به‌این شهر وارد شده و سپس در دربار علاءالدوله کاکویه قبای دارایی و دستار کتان و موزه چرمی داشته است .

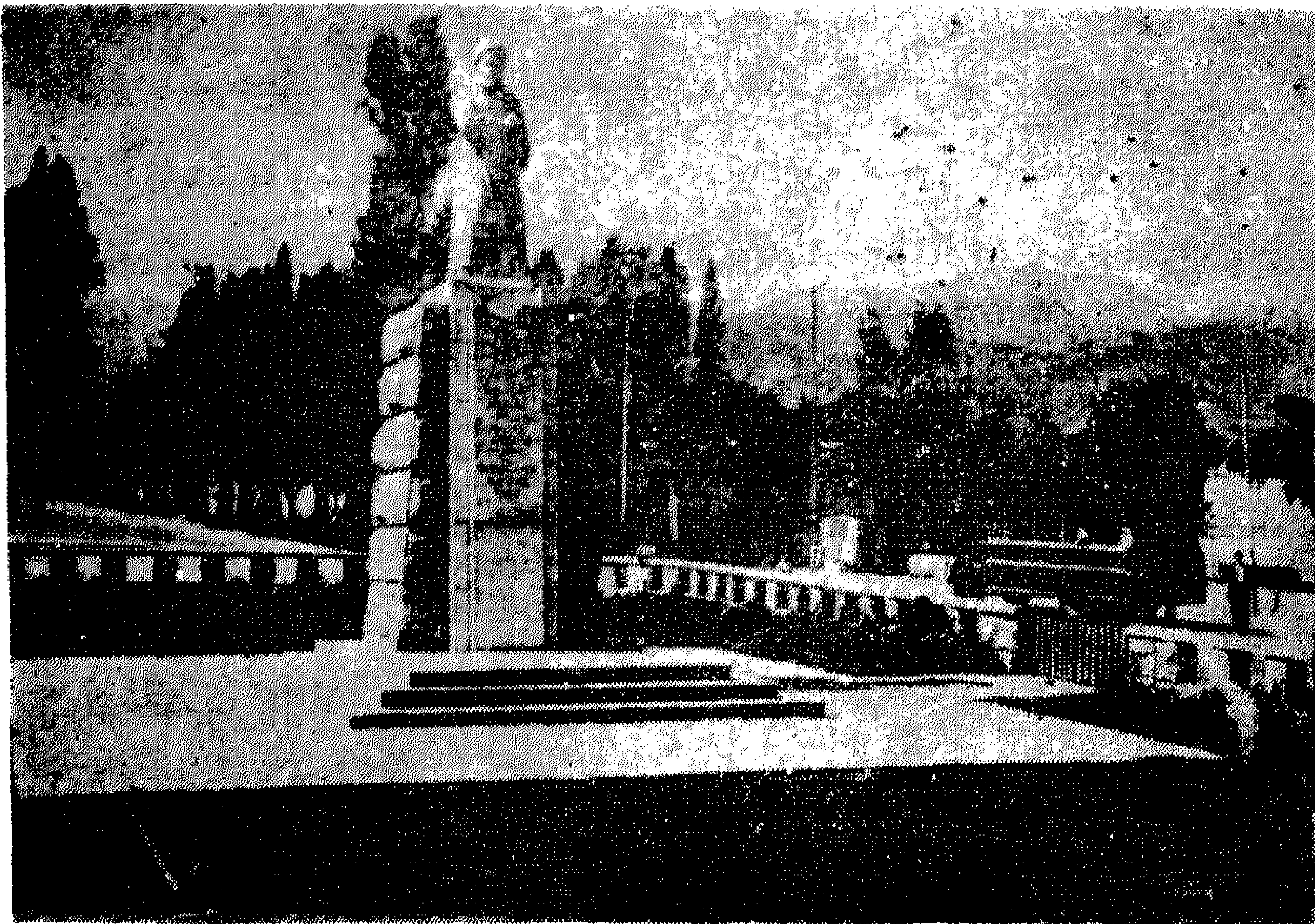
شیخ مردی جاه‌طلب و تجمل دوست بود و این دو صفت از رفتار وی چنانکه در رساله سرگذشت آمده است مشهود میگردد . مثلاً در سفر همدان به اصفهان باآنکه متنکراً بیرون‌آمده‌با برادرش محمود و دوغلام همراه بوده و ایضاً پیداست که مال بسیار و زندگی مجلل داشته و واقعاً برخلاف رازی که طبیبی فقیر بوده شیخ طبیبی‌صدراعظم و صاحب مال فراوان بود و آنطور که مشهور است غلامانش به مال فراوان‌وی طمع کرده و ویرا مسموم کرده‌اند، تاطرفی ببندند .

میل فوق‌العاده‌ای که‌شیخ به‌مجالست و موانست بابزرگان داشته ، می‌رساند که اصولاً او را باطبقات پائین سر وکاری نبوده و این‌امر‌نیزکاملا برعکس اخلاق و رفتار و صفات رازی است ، که خود را طبیب مردم میدانسته ، چنانکه در شرح حال‌وی آمد . وزارت و صدارت شمس‌الدوله و پیشکاری کدبانویه و ارتباط وی باعلاءالدوله و مکاتبه پنهانی با وی ودوبار بزندان افتادن که‌یک بار آن چهارماه بطول‌انجامیده و این قبیل وقایع تماماً دال برجاه طلبی‌شیخ میباشد .

از طرفی آنطور که درصحائف بالا آمد، شیخ بافراست کامل و هوش و نبوغ کم نظیر و ظرافت طبع مردی خشن و بد برخورد و سخت گیربوده ، که در اثر همین سختگیری‌لشگریان‌بروی شوریده ومی‌خواستندوی را بکشند، که‌بناچار پنهان گردیده است . ایضاً نسبت به دانشمندان معاصر خود بمانند ابوریحان بیرونی و ابوعلی‌ـ مسکویه و ابوالفرج عبدالله‌بن الطیب خشونتهائی بخرج داده که‌قسمتی‌ازآن‌درشرح‌حال وی آمد .

پاره‌ای از مورخان بمانند ابوالحسن بیهقی در مولفات خود از بد زبانی و

خشونت وبی‌احترامی وبی‌اعتنائی شیخ نسبت به دانشمندان دوران خود مطالبی گفته‌اند که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است.



شکل ۷۶ - مجسمه ابن سینا در شهر همدان

مطلب مهم آنکه شیخ بر ابوبکر محمد زکریای رازی طبیب نامدار ایرانی تاخته و او را یاوه‌سرا گفته وباآنکه رازی قبل از شیخ طبیب بسیار مجرب ودانشمندی بوده بانظر حقارت بوی نگریسته است. براثر این خرده گیری شیخ گوید: «رازی را چه کار که درالهیات که بیش ازاندازه‌اوست گام نهد او راست که به پیشه خود که نگاه کردن بربول و براز است بپردازد ....».

شیخ درباره استادان یونانی بمانند فرفوریوس و افلاطون خرده گیری کرده و مخصوصاً به افلاطون بالحن زننده‌ای در مولفات خود بروی تاخته است. درمیان حکمای ایرانی ویونانی نسبت به ابونصر فارابی و ارسطو احترامی بزرگ قائل بوده است. در این باب حکایتی مشهور است که بر سر زبانها میباشد و آن اینکه گویند

روزی از یکی از شاگردان خود پرسید آرزو داری بکجا برسی ؟ وی درپاسخ گفت : آرزویم آنست، بمانند شما شوم . شیخ گفت : خاکت بر سر . آرزو می کردم ارسطو شوم ، این شدم که می‌بینی. تو که چنین آرزوئی داری چه خواهی شد ؟ حکایت مزبور چه صحیح وچه سقیم میرساند که ویرا به‌ارسطو عقیدتی‌خاص بوده. باشرح بالا و ذکر صفات و خوی ابن سینا ، باید اذعان داشت که وی از عجائب وشگفتیهای اولاد آدم است ، چنانکه در ده سالگی قرآن و ادب را فرا گرفته و در شانزده سالگی طب و فقه و علوم دیگر متداول دوران را آموخته و توانسته است از استاد بی نیاز گردد ، بلکه بر استاد هم خرده گیری کند . یا آنکه در هیجده سالگی در طب بدرجه‌ای از حذاقت رسیده که بدرمان پادشاه زمان خود پرداخته است . و باز از عجائب کار شیخ آن است که عده‌ای از دانشمندان از وی در بیست و یک سالگی درخواست کرده‌اند که برایشان رساله بنویسد و ایضاً عجیب‌تر آنکه در همین سن شهرتی بسزا یافته که مردم از راههای دور با وی مکاتبه میکرده و مشکلات و دشواریها را از وی درخواست میکردند و شیخ با سرعت تمام به جواب آنها مبادرت‌می‌ورزیده‌است .

از همه مطالب بالا که بگذریم، الحق باید اذعان کرد که تعداد مولفات و آثاریکه‌شیخ‌درعلوم مختلفه‌چه‌درسفر و چه در حضر و چه در زندان و مواقع ناراحتی و امثال آنها نگاشته ، آثاری ارزنده و کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر میباشد و این مطلب از نبوغ فوق‌العاده وجودت ذهن ونیروی کم نظیرش بوده که‌در دوران‌حیاتش‌زبانزد خاص و عام گردیده وهنوز هم‌این‌شهرت باقی است .

شیخ درطی دوران زندگیش باقریب سیزده تن از علماء ودانشمندان معروف زمان خود رابطه‌علمی داشته و این مطلب میرساند که وی در حقیقت مرجع بزرگ علمی دوران محسوب میگردیده است .

دیگر ازصفات بارز شیخ آنکه هرگاه درجوانی برای فراگرفتن دانش به

دشواریهائی برخوردسی کرده به‌عبادت می‌پرداخته وبه‌مسجد میرفته وصدقه‌می‌داده است . هنگام مرگ که دست‌ازجهان شسته هرسه روز یک بار قرآن را ختم و رد مظالم میکرده، و غلامان‌خویش را آزاد کرده و آنچه داشته به‌نیازمندان‌داده‌است .

در باره کیش ابن سینا چنانکه در شرح‌حال وی و پدرش و محمود آمد آنکه این دو اسمعیلی بوده و طبیعی است شیخ نیز بدعوت اسمعیلیه به این دسته گرویده است و دوری جستن از محمود غزنوی بواسطه کینه‌ای بود که محمود نسبت به رافضیان و معتزلیان که اسمعیلیان را نیز ازآنان میدانسته ، بوده‌است .

دربعضی‌ازکتابها آمده است که شیخ حنفی مذهب بوده و از فقه حنفی‌بحث کرده‌است . این مطلب ناصحیح است، زیرا از شیخ درکتابهای حنفیان وطبقات‌دیگر حنفیه ذکری نیامده است . بشرح ایضاً درکتب شافعیه نیز نامی از وی دیده نمیشود . برخلاف بمناسبت آنکه رسائل و آثاری از شیخ بفارسی است ، تمایل او را به اسمعلیه‌میرساند ، زیرا تألیف و تعلیم بزبان فارسی ازکارهای صوفیه و اسمعیلیه بود که کوشا بودند عقاید خود را در میان عامه مردم رواج دهند ، درحالیکه سایر فرق تنها بانتشار عقاید خود درمیان خواص قناعت میکردند .

بهرحال آنچه که ازجمیع اقوال مختلفه وکتب مورخان مستفادمیگرددآنکه شیخ مذهب‌اسمعیلی‌داشته است و چون در دوران سامانیان اسمعلیه درماوراءالنهر مخصوصاً بخارا نفوذ بسیار داشته و نیروی بزرگی بودند و ایرانیانی که از استیلای تازیان و خلفای بغداد دلتنگ بوده بجان و دل طریقه اسمعلیه را می‌پذیرفتند ، قطعی است خاندان ابن سینا نیز ازایشان بوده و به عقاید آنان گرویده بودند .

عده‌ای از بزرگان اهل سنت را خشمی بزرگ بر ابن سینا بوده و بروی اعتراضاتی کرده‌اند و همین امر میرساند که شیخ درسلک اهل تسنن نبوده بلکه اسمعیلی بوده است .

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین عقاید شیخ را می‌ستاید واستدلال می کند براینکه شیخ شیعه بوده است.

از رباعی معروف منسوب به ابن‌سینا عقاید و اندیشه مذهبی وی بسیار روشن و آشکار میباشد بدین شرح:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

ط ـ اشعار فارسی وتازی ونمونه خط ابن‌سینا

شیخ بطور قطع یکی از فصحاء وادباء بزرگ و ستارگان قدر اول آسمان علم وادب ایران بشمار میرود. دراین مختصر مقصود شناسائی شیخ از نظر ادب پارسی و تازی نیست، چرا که این امرخارج از تخصص نگارنده کتاب است، اما باید دانست که یکی از علل شهرت کتابها وآثار طبی شیخ بواسطه فصاحت کم نظیری است، که درآنها دیده میشود. بنابراین شیخ در ادب پارسی و تازی دارای مقام و موقع خاصی است، که بحث آن از موضوع کتاب خارج است.

اکنون به‌چند نمونه از اشعار پارسی و تازی شیخ (چه مسلّم و چه منسوب) می‌پردازیم.

۱) اشعار پارسی ابن‌سینا ـ به ابن‌سینا تعدادی اشعار پارسی نسبت داده‌اند که بعضی از آنها بنام دیگران نیز آمده است، بدین معنی که ممکن است از وی نباشد.

قطعات و رباعیات چندی بنام وی در سفینه‌ها و جنگ‌ها و امثال آنها دیده میشود که به بوعلی نسبت داده شده است.



شکل ۷۷ـ نمونه‌ای از خط ابن سینا (از رساله ابن سینا مرحوم دکتر قاسم غنی)
درگوشه راست : فی‌حوز الفقیر حسین بن عبدالله بن سینا المتطبب فی‌سنه سبع واربع مائه

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط عیش بدار بقا توانی کرد
وگر به آه ریاضت برآوری نفسی
همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی گامی
نزول در حرم کبریا توانی کرد
وگر زهستی خود بگذری یقین میدان
که‌عرش‌وفرش‌فلک زیر پا توانی کرد
ولیکن این عمل رهروان چالاکست
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

نه دست و پای اسل را فرو توانی بست
نه رنگ و بوی جهان را رها توانی کرد
چو بوعلی[1] ببراز خلق و گوشه‌ای بگزین
مگر که خوی دل از خلق واتوانی کرد

غذای روح بود باده رحیق الحق
که رنگ و بوش کند رنگ و بوی گل رادق
برنگ زنگ زداید زجان اندهگین
همای گردد اگر جرعه‌یی بنوشد بق
بطعم تلخ چون پند پدر و لیک مفید
به پیش مبطل باطل بنزد دانا حق
می از جهالت جهال شد بشرع حرام
چومه که نسبت به منکران دین شدشق
حلال گشته بفتوای عقل بر دانا
حرام گشته باحکام شرع بر احمق
شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد
زبان بهرزه گشاید دهد زدست ورق
حلال بر عقلا و حرام بر جهال
که می محک بود وخیروشراز ومشتق
غلام آن می صافم کزو رخ خوبان
بیک دو جرعه بر آرد هزار گونه عرق

---

۱ - دراین دوقطعه که نام بوعلی در آخر آن‌ها آمده بیشتر بنظر میرسد، از دیگری باشد وگوینده آن که میدانسته بوعلی حکیمانه می‌میخورده آنرا تنظیم کرده و بنظر نمیرسد کلمه بوعلی تخلص شاعر باشد.

چو بوعلی می‌ناب ار خوری حکیمانه

بحق حق که وجودت بحق شود ملحق

ایضاً در سفینه های دیگر نیز اشعاری منسوب به ابن‌سینا آمده است که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

تعدادی رباعی نیز منسوب به‌ابن‌سیناست بدین شرح :

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت — یک موی ندانست ولی‌موی‌شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت — و آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند — وندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند

با جان و روان بوعلی مهر علی — چون شیر و شکر بهم در آمیخته‌اند

اگر این رباعی از شیخ باشد موضوع تشیع وی روشن میگردد .

از قعر گل سیاه تا اوج زحل — کردم همه مشکلات گیتی راحل

بیرون جستم زقید هرمکر وحیل — هر بند گشاده شد مگر بند اجل

ای کاش بدانمی که من کیستمی — سرگشته بعالم از پی چیستمی

گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی — ور نه بهزار دیده بگریستمی

رفت آن گهری که بود پیرایه عمر — و آورد زمانه طاق سرمایه عمر

از موی سپیدم سر پستان امید — بنگر که سیاه می‌کند دایه عمر

مائیم بعفوتو تولی کرده — وز طاعت و معصیت تبری کرده

آنجا که عنایت تو باشد ، باشد — ناکرده چوکرده کرده چون ناکرده

آتش چو فکند باد در خرمن گل — بر خاك چکید آب پیراهن گل

ای ساقی می دست تو و دامن من — وی دختر رز خون تو درگردن گل

بنگر بجهان چه طرف بربستم هیچ — وز حاصل ایام چه دردستم هیچ

شمع طربم گیر چو بنشستم هیچ — خود جام‌جمم گیر چو بشکستم هیچ

غیراز اشعار بالا در مجموعه های اشعار بمانند مجمع الفصحاء وریاض العارفین وکشکول شیخ بهائی و امثال آنها اشعار و رباعیاتی منسوب به ابن‌سیناست که برخی از محققان آنها را از خیام نیشابوری میدانند .

یکی از خاورشناسان آلمانی بنام هرمان اته[1] در « مجله انجمن علمی شاهی دانشگاه گوتینگن[2] » در شماره ۲۱ اول سپتامبر ۱۸۷۵ مقاله تحت عنوان « ابن‌سینا بعنوان شاعرغزل‌سرای فارسی[3] » نوشته و در این مقاله پانزده قطعه از اشعار فارسی شیخ رااز روی بعضی آثار فارسی آورده‌است .

پرفسور اوداربراون[4] ترجمه اشعار پارسی بوعلی را درکتاب « تاریخ ادبیات ایران »[5] جلد دوم آورده است .

ایضاً شادروان سعید نفیسی جمیع این اشعار را از تذکره‌ها و سفاین وکتابهای مختلف جمع آوری کرد ودرشماره دوازدهم سال چهارم مجله مهر تحت عنوان « آثار فارسی ابن سینا » درمقاله‌ای نقل کرده است .

۲) اشعار تازی ابن سینا ـ اشعار عربی ابن سینا از اشعار پارسی وی زیادتر است و برخلاف اشعار پارسی که مشکوك میباشد ، عموماً این اشعار از وی میباشد .

اشعار عربی شیخ بصورت قصیده و قطعه میباشد که مشهورترین آنها « قصیده عینیه روحیه » که بهترین قصائد عربی شیخ میباشد . در این قصیده شیخ ازکیفیت هبوط روح و حلول آن در جسم وبرگشت آن به جهان مجرد روحانی را بسیار شیوا

1– Herman Ethé.

2– Nachrichten von der Konigl. Gesellschaft der Wissenschaften und der G. A. Universität zu Göttingen N=21 1.Sep. 1875.

3– Avicenna als persischer Lyriker.

4– Prof. E. G. Browne.

5– A History of Persian Literature II P. 108.

از عهده برآمده‌است. تعداد ابیات آن طبق گفته ابن ابی اصیبعه در «عیون الانباء»



٧٨- تصویری از ابتداء نسخه ٤٨٣٢ متعلق به کتابخانه ایاصوفیه که مجموعه‌ای است شامل چند رساله ریاضی. بربالای صفحه جانب راست نوشته شده است که « وذکر ان هذا الخط خط الشیخ الرئیس حجة‌الحق شرف الملک ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا... »

(نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا صفحه مقابل ٩٦)

بیست ودربعضی نسخ بیست ویک است . نظربا ینکه قصیده را شیخ بسیار شیوا سروده، بدین مناسبت عده‌ای شروحی بر آن نگاشته اند که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

ترجمه فارسی وترکی[1] وفرانسوی[2] از قصیده مزبور نیز بعمل آمده است. ترجمه فارسی قصیده ازنامه‌دانشوران که توسط شادروان علامه دهخدا درلغت نامه آمده بنظر خوانندگان می گذرانیم :

ابتدا آن چنین است :

هبطت الیک من المحل الارفع — ورقاء ذات تعزز و تمنع
محجوبة عن کل مقله عارف — و هی التی سفرت و لم تتبرقع
وصلت علی کره الیک و ربّما — کرهت فراقک وهی ذات تفجّع
انفت و ما انست فلمّا و اصلت — الفت مجاورة الخراب البلقع

. . . .

ثم انطوی فکانها لم یلمع — فکانها برق تالّق للحمی

« حاصل مضمون آنکه : کبوتری بس منیع و ارجمند از جایگاهی زیاده رفیع وبلند بر تو فرود آمد ، باآنکه برقع برافکند و بی پرده روی نمود،ازبصرارباب نظر مستور مانده و دیده خداوندان بینش از دیدنش محروم گشت . اگرچه دولت وصال آن باکراهتی بکمال میسر آمد ولی خود بعد از وصل برعارضه فراق و سانحه هجران بسی اندوهناک و نالان گشت . نخست از مجاورت این فضای تیره رنگ تنگ داشتی و بر غیر فراخنای مألوف انس نگرفتی، لیکن چون با کراهت خاطربهوای این ویرانه بی‌آب وگیاه بال گشود ، چنان الفت پذیرفت که گوئی از عهود گذشته

۱- ترجمه ترکی آن از حریمی است.

۲- باران کارادوو Baron Carra de Vaux در مجله آسیائی بچاپ رسانده است (دوره نهم ج ٤).

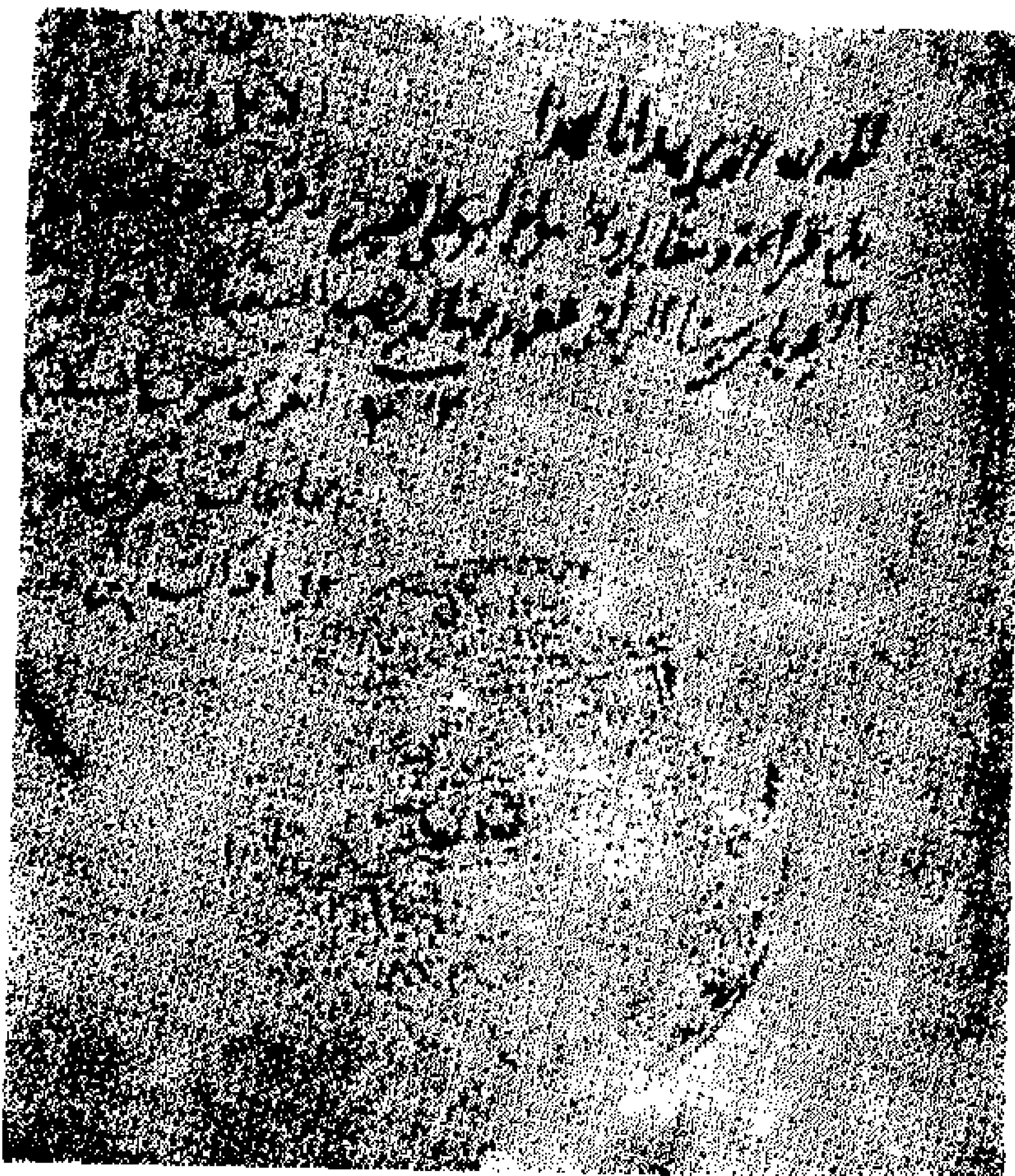
ومنازل قدیم بکباره فراموش کرد . همینکه بناچار از سیم مرکز نخستین به‌هاء هبوط درپیوست از ثاء ثقیل غباری بر پرو منقار آن بنشست و درمیان اینخاکدان ویران غوطه‌ورگردیده آشیان جست . هر زمان که از معاهد دیرین و قورقگاه قدیم یاد



شکل ۷۹ ـ مجسمه‌ای از ابن سینا ـ کار استادآکادمی پزشکی شوروی
بنام سوکولووا ـ او و شجینکوا (نقل از مجله روشنفکر شماره ۷۲٤)

آورد ، سیل اشک جاری کند و باران اشک ببارد و بر فراز دیاری که‌بتواتر بادهای مختلف صورت ویرانی پذیرفته بنشیند وبانگ اشتیاق برداشته نالهای زار برکشد . چه آن طائر برج عزت را رشته دام سطبر از پروازهای فضای وسیع پای بربسته و

تنگنای قفس ثقیل از عروج اوج فراخ مانع آمده ، تاآنگاه که زمان مراجعت و اوان رحیل نزدیک گردد و از بند علایق وچنگل عوائق باز رهد وآشیانه دیرین در این تودهٔ خاك بگذارد و از پی آهنگ خویش بگذرد . چون پرده حجاب از دیده‌اش گرفته شود و اشیائی بدیع و اموری ظریف بنگرد که خفتگان بستر طبایع از دیدن آنها محرومند ، از فرط وجد آغاز طرب کند وبرفراز قله افروخته آواز تغرید (نغمه‌سرائی) برکشد. زینهار بعلومقام وسمومکان آن طائر شگفتی نگیری، زیرا که علم خداوندان دانش را منزلتی عالی بخشد و مرتبتی بلند دهد . ندانم این هبوط را سبب چه بود و این عروج را جهت چه اگر حکیم علی‌الاطلاق آنرا از اوج بلند برای حکمتی و سری در قعر حضیض پست فرود آورده است . همانا آن حکمت بالغه وسر لطیف بر دیده خردمند یگانه ودانشمند فرزانه پوشیده ومستوراست . اگر گوئی سر این هبوط وحکمت این نزول آن است که نفس را در این نشاة فانی کمالات جاودانی پدیدآید ومراتب استعداد بمقامات ظهور پیوندد و بدستیاری قوی و حواس پسی معلومات درحوصله خود بیندوزد ، پس از چه روی قبل از این مقصود و فوز مأمول از شاخسار کالبد طیران کرد و از آلات تکمیل و ادوات تحصیل دست بداشت و صیاد زمانه طریق پرواز بر آن قطع کرد ، تا برخلاف مأمول درغیر مطلع نخست غروب کرد، بدانسان که گوئی درجوحمای قدیم برقی درخشید ودر دم چنان درپیچید که گویا هیچ پدید نگشت » .



شکل ۸۰- نمونه‌ای ازخط ابن سینا که درصفحه آخر یک نسخه کتاب شفا متعلق بـه کتابخانه داماد ابراهیم پاشا (ترکیه) بشماره ۸۳۲ نوشته شده وچنین است :

« الحمدلله الذی هدانا لهذا بلغ قراءة و مقابله وانامولفه ابوعلی الحسین الشهیر با بن سینا الراجی عفوربه بثالث رجب ۴۲۲ »

(نقل از مجلد اول جشن نامه ابن‌سینا)

ترجمه منظوم از قصیده عینیه بفارسی

توسط غلامحسین طبیب درشعبان سنه ۱۲۹۹ هجری قمری در ذیل مجموعه‌ئی آمده است که چند بیت آن چنین است :

نزول کرد بنزدت ز عالم بالا
ز آشیانه عزت کبوتر ورقا
نهان ز دیده هر عارف ازکمال ظهور
عجب چگونه بود هم نهان وهم پیدا
وصول او نه بطوع و بسا که روزفراق
بر آورد ز تالم فغان و واویلا

. . . .

زمانه راه رو نقد او ربود چنانک
طلوع اوست محال از پس غروب وفنا
وجود او بیقین گو بیا که برقی بود
که‌جست وبازنهان‌شد بنور خود گویا

(نقل ازمجلد اول جشن‌نامه ابن‌سینا) .

ایضاً مرحوم‌محمدعلی‌حکیم‌الهی فریدنی بسال ۱۳۳۱ شمسی به‌یادگار جشن هزارمین‌سال شیخ‌الرئیس‌ضمن انتشارات کتابخانه زوار قصیده عینیه را عیناً چاپ و ترجمه و سپس به‌شعر پارسی برگردانده و در برابر هربیت از قصیده دو بیت فارسی آورده است .

چند بیت از آن را ذیلاً می‌نگاریم :

فرود آمد از جایگاه بلند ترا یک کبوتر بسی ارجمند
بود آن کبوترترا آن روان که باشد بزیر و ببالا روان

ز چشم خردمند پوشیده است — بپیدایش چهره کوشیده است
زگوهر بود پاک زا سیزها[1] — ولی هست در او همه چیزها
رسیدش بتو نزد او ناپسند — ز دوری تو نیز زار و نژند[2]
چه دیدت بگوهر که بیگانه‌ای — ولی بهر او بهترین خانه‌ای

. . . .

همین رهرو است آنکه این روزگار — رهش را بریده در این رهگذار
چنان گشت از دیده‌ها ناپدید — که هرگز نگردد بجائی پدید
و یا چون درخشی که تابش کند — نتابیده در نیمره بشکند
همانا روانی که نارس بود — بنزدیک یزدان کم از خس بود
مرا پاسخ از آنچه گفتم بگو — که دانش فروغش بود تو بتو
زهر راز من پرده بر داشتم — مر این را برای تو بگذاشتم

عده‌ای برقصیده عینیه شروحی نگاشته‌اند که قدیمیترین آنها از آن ابوعبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی است. پس از وی از متقدمان و متاخران نیز شروحی براین قصیده نگاشته که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال میگردد. فقط نکته‌ای که قابل توجه است آنکه، معلوم میشود قصیده بافصاحت سروده شده ودارای معانی فلسفی وحکمتی میباشد، که پس از شیخ چنین استقبال گرمی از آن بعمل آمده است. بهرحال



شکل ۸۱- تصویری از ابن سینا (ازمجلد همدرد شماره ۳و۱ ژانویه ومارس ۱۹۶۶)

۱- آمیختگی و تیرگی .
۲- غمگین .

از نظرآنکه این قصیده از اشعار بسیار معتبر شیخ بود، کمی مطلب بدرازا کشید تاحق آن کماهوحقه وینبغی ادا شده باشد.



شکل ۸۲ـ سیناتوری از ابن سینا که دریک نسخه فرانسوی از قرن هیجدهم درکتابخانه پاریس موجود است (نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

غیراز قصیده بالا چنانکه آمد شیخ را نوزده قصیده و قطعه دیگر بزبان عربی درطبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه وبعضی کتب تواریخ آمده است، بمانند قصیده‌ای در شانزده بیت در پیری و حکمت وزهد وقصیده شکوائیه درچهل وسه بیت وقصیده دیگر

در نوزده بیت وقصائد دیگر که نگارش همه آنها باعث تطویل مقال گردد .

ی-ابن‌سینا ولغات‌پارسی

درباره ادب پارسی لغاتی که ابن سینا از خود بیادگارگذارده‌مبحث‌بسیار شیرین‌وطولانی‌است .

دراین مختصر توجه‌خوانندگان‌را به‌چند نکته‌مهم معطوف‌میداریم وآن اینکه: شعر پارسی ازآغاز قرن سوم هجری زبان دل ایرانی بوده وکتب وآثار چندی ازاین عهد بیادگار مانده است . علت تألیف کتب پارسی اول بواسطه توجه عامه مردم بوده وآنکه طبقات بالا ومتوسط از زبان عربی چندان بهره کامل نداشتند ، جزآنچه که مربوط به‌فرائض‌دین بود ؛ دوم آنکه غالب‌شاهان و امرا وولاة ایرانی از زبان عربی آگاهی کامل نداشتند و بیشتر مایل بودند که دانشمندان بزبان فارسی برای آنان کتاب‌بنویسند .

غیر از نکات بالا دلائل دیگر نیز وجود دارد که رغبت عامه آنچنان بزبان پارسی بود که در این باب بسیار متعصب وبی‌اندازه کوشا وجاهد بودند و همین امر که علت العلل تألیف کتب و رواج ادب و لغت پارسی بوده باعث احیاء و رواج زبان پارسی شده ، مضافاً بدانکه ایرانیان تا زیان را اصولا مردمانی غیر از خود میدانستند ، بنابراین گرایش به زبان اصلی و مادری برای ایرانیان امری بسیار طبیعی بود .

بهرحال ابن‌سینا وارث قریب یک قرن از چنین نهضتی‌بود و خود توانست براین میراث اضافاتی بیاورد . دراین قسمت متذکر میگردیم که در این نهضت علاوه بر ابن‌سینا دانشمند دیگر ایرانی ابوریحان بیرونی و یکی دو نفر طبیب دیگر ایرانی نیز سهمی بسزا داشته‌اند.

آنچه که در این مبحث مورد نظر میباشد واژه‌هائی است که ابن‌سینا در آثار خود آورده‌است، که تعدادی ازآنها رابرای مزید اطلاع خوانندگان گرامی متذکر میگردیم وقبل ازآنکه باین مطلب بپردازیم متذکر میگردیم: که بموجب روایات

و کتاب سرگذشت ابن‌سینا طی سه سال جمیع کتب موجود در لغت را مطالعه و کتابی بنام «لسان‌العرب» تصنیف کرد، که متأسفانه هنوز آنرا مرتب نکرده بود که وفات یافت. بیان این مطلب از آن نظر است که نیرو واستعداد کم‌نظیر ابن‌سینا در علم لغت دانسته‌شود.



شکل ۸۳- ابن سینا بربالین خواهرزاده قابوس (موزه استانبول)

اینک به‌ذکر لغات و واژه‌هائی طبی وعلمی‌که ابن‌سینا به‌پارسی برگردانده‌است (تعدادی ازآنها قبل از شیخ بوده منتهی‌شیخ برای‌اغلب آنهامعادل‌تهیه کرده‌است) میپردازیم :

آب دزد = آب دزدک ؛ آخشیج = ضد ؛ آرامش = سکون ؛
آرمیدن = ساکن و بی‌حرکت بودن ؛ آرمیده = ساکن ؛ استواری = استحکام ؛
آمیختن = اختلاط وامتزاج وترکیب ؛ آمیزش = ترکیب ؛ آمیزش دیگر-
گونه = قسمی دیگر از مزاج ؛ اندام = عضو ؛ اندریابی = ادراک ؛
اندریافتن = ادراک کردن ؛ اندریافت = ادراک ؛ اندریافته = مدرک ؛
اندیشه = فکر (قوه‌اندیشنده = قوه متفکره) ؛ باریک = دقیق ؛ باز دارنده-
مانع ؛ بازگیر = مانع ؛ بالش = نمو ؛ بالش ده = منمیه (قوه
بالش = قوه منمیه) ؛ بخود کشیدن = جذب (قوه‌بخود کشی = قوه‌جاذبه)
برابری‌آخشیج = تقابل اضداد ؛ برسو = عالی وسمت فوقانی ؛ برشدن =
صعود ؛ برنایان = جوانان ؛ بساوا = لامسه ؛ بستناکی = انجماد ؛
بسرباززند = ازسر گیرد ، معاودت کند ؛ بشتاب = بسرعت ؛ بلغم‌چند =
بلغم چه‌مقدار ؛ بویا = شامه ؛ بوشاسب = خواب ، رویا ؛ بهره‌بهره =
کم کم ، تدریجاً ؛ بهم‌اندرشدن‌اجسام = تداخل ؛ بیاساید = استراحت کند ؛
بیرون آوردن = استخراج ، استنباط ؛ بیک‌زخم = بیک‌ضربت ، یکدفعه ؛
بی گسستگی = لاینقطع ؛ بینائی = باصره ؛ پالودن = صاف کردن ؛
پالایش = تحلیل وتجزیه ؛ پختن میوه = رسیدن میوه ؛ پذیرا = قابل ؛
پذیرفتن = قبول ؛ پساوا = لامسه ؛ پسرگر = مولد وموجد پسر ؛
پهنا = عرض ؛ پهن ناخن = عریض‌الاظفار ؛ پیران = شیوخ ؛ پیغوله =
زاویه ؛ پیوستگی = اتصال ؛ پیوستن = اتصال ، الحاق ، ملحق کردن ؛
پیوند = اتصال ؛ پیوند از = متصل کننده ، ربط دهنده ؛ پیوند پذیر =
قابل اتصال ؛ پیوند پذیرفتن = قبول اتصال ؛ تن = جسم ، بدن ، جسد ،
تنومند = جسمانی ؛ تنومندی = جسمانیت ؛ جان = نفس ، روح (روح
بخاری) ؛ جان‌سخن گویا = نفس ناطقه ؛ جانور گویا = حیوان ناطق ؛

جای = مکان ، حیز ؛ جنبانی = قوه ، حرکت ؛ جنبش پذیر = قابل حرکت ؛
جنبش پذیرفتن = قبول حرکت ؛ جنبش پذیری = قابلیت حرکت ؛ جنبنده =
متحرک ؛ جنبنده بخواست = متحرک بالاراده ؛ جوان = شاب ؛ چشا =
ذائقه ؛ چگونگی = کیفیت ؛ چه چیزی = ماهیت ؛ خایه = خصیه ؛
خواست = اراده ؛ خوشی = لذت ؛ درازا = طول ؛ درم‌سنگ =
به‌وزن یک درم ؛ دریابنده = ادراک کننده ؛ دم زدن = نفس کشیدن ؛
دور کردن زیان = دفع ضرر ؛ دوزخمی = ذوالقرعتین ؛ دیدار = رؤیت ؛
دیداری = مرئی ، ظاهر ؛ دیرجنب = بطی الحرکة ؛ رگ = نبض ؛
روان = نفس (= نفس ناطقه مردم) ؛ روشن سرشتی = منورالفطره بودن ؛
رهایش = دفع ، خلاص ؛ زایش = تولید ؛ زایش ده = مولده ؛ زبرسو =
علوی (دربرابرسفلی) ؛ زفرزبرین = فک اعلی ؛ زفرزیرین = فک اسفل ؛
زودجنب = سریع الحرکه ؛ زیانکار = مضر ؛ ستبرا = ضخامت ؛ سردی ـ
طبیعی = برودت طبیعی ؛ سرشت = خلقت ، طینت ؛ سست زخم = سست قرحه ،
سست ضربه ؛ شنوا = سامعه ؛ علم آب = علم تفسره ، علم بول ؛ علم ـ
رگ = علم نبض ؛ فروسو = تحت ، جهت سفلی ؛ فروشدن = انحطاط ، سقوط ؛
فسردن = منجمدشدن ؛ قوت اندریابا = قوه متصوره ؛ قوت اندریابنده = قوه ـ
مدرکه ؛ قوه اندیشنده = قوه متفکره ؛ قوت بالش ده = قوه منمیه ؛
قوت جنبای وقوت جنبش = قوه محرکه ، قوه حرکت ؛ قوت داننده = قوه عاقله ؛
قوت زایش ده = قوه مولده ؛ قوه صورتگر = قوه مصوره ؛ قوت کنا = قوه محرکه ،
قوه فاعله ؛ قوه یادداشت = حافظه ، ذاکره ؛ کپه حجامان (به تشدید و تخفیف)
= شاخ وشیشه و کدوی خونگیران ؛ کرانه = کنار ، طرف ، حاشیه ؛
کشیدن سودمند = جلب نفع ؛ کناره‌های بیرونیین = سطح خارجی ؛

کوشاسب = خواب، رویا، احلام؛ کیفیتهای بسودنی = کیفیات لمسی؛ گرمی طبیعی = حرارت طبیعی؛ گرمی ناطبیعی = حرارت غیرطبیعی؛ گسلیده = منقطع؛ گونها = اقسام؛ گوهر = جوهر؛ گوهر رویننده = جوهر نامی، نبات؛ گوهر شناسنده بحس = حیوان؛ مادگان = اناث؛ مانندگی = شباهت، تشبیه؛ مغاکا = عمق؛ مغاکی = گودی؛ میانگین = واسطه، متوسط؛ ناپذیرا = غیرقابل؛ ناپذیرائی = عدم قول؛ نادیداری = باطنی؛ نبض آهوئی = غزالی؛ بنض ارّکی = منشاری؛ نبض افتاده = منخفض؛ نبض باریک = نبض دقیق؛ نبض بلند = مشرف، شاهق؛ نبض پر = ممتلی؛ نبض پهن = عریض؛ نبض تنگ = ضیق؛ نبض تهی = خالی؛ نبض تیز = سریع؛ نبض جوالدوزی = مسلّی؛ نبض خرد = صغیر؛ نبض درنگی = بطئی؛ نبض دمادم = متواتر؛ نبض دم موشی = ذنب الفار؛ نبض ستبر = غلیظ؛ نبض سخت = صلب؛ نبض سرد = بارد؛ نبض گرم = حار؛ نبض گسسته = متفاوت؛ نبض لرزنده = نبض متشنج؛ نبض مورچگی = نملی؛ نبض نرم = لین؛ نبض هموار = مستوفی؛ نران = ذکور؛ نهاد = وضع وهیئت؛ نهادن = فرض کردن؛ وراسان = نه بریک طرز ویک روش بلکه بطرزها و روشهای مختلف؛ هرچون که بود = کیف ما کان؛ همسایگی جسمی جسم دیگررا = مجاورت دوجسم؛ هموار = مسطح؛ همواری = مسطح بودن؛ یادداشتن = حفظ، بخاطرداشتن؛ یکسان = یک طرز ویک روش.

بطور خلاصه باملاحظه واژه‌های مذکور در بالا چنین نتیجه گرفته میشود که اولا ابن سیناشخصاًلغت سازی کرده که بعضی از آنها از پیشنیان و اغلب آنها از خود اوست وباضافه به‌اصطلاحات زبان عربی نیز خدمت کرده است ثـانیاً در آثار فارسی شیخ چنانکه از دانش نامه علائی بر میآید تعدادی لغات قبل از شیخ و زمان وی

متداول بوده و شیخ آنها را طبق عادت در آثار خود آورده ثالثاً لغاتی که در میان دانشمندان و شعراء متداول بوده شیخ و بیرونی آنها را آورده‌اند رابعاً لغات وترکیباتی که ابن‌سینا مستقلاً آنها را برای نخستین بار در آثار خود آورده ، درکتابهای مؤلفان سابق دیده نشده‌است .



شکل ٨٤- تصویری خیالی از ابن‌سینا (نقل از برنامه‌جشن هزاره ابن سینا سال۱۳۳۳ - اداره کل هنرهای زیبا)

مطلب بالا را نمیتوان باین آسانی از آن گذشت ، بلکه بحثی است که باید بسیار درآن دقت بعمل آورد تاحق مطلب آن ادا شود . دراین مختصر بهمین چندصفحه قناعت میورزیم وبه فهرستی که آقای دکتر محمدمعین در باره تعداد لغات پارسی و اصطلاحات برجسته یامرکب از تازی و پارسی دانشنامه ضمن خطابه‌ای درجشن هزاره

شیخ ایراد کرده و سپس در مجلد دوم جشن نامه ابن سینا بچاپ رسیده است، ازنظر خوانندگان کتاب می گذرانیم: در منطق ۲۱۴، در طبیعی ۲۰۱، در الهی ۴۷۴ که جمعاً ۸۸۹ کلمه است وطبق نظر آقای سیدمحمدمشکوة مصحح رساله رگ شناسی ۱۵۰ لغت وترکیب قابل توجه دارد که جمعاً ۱۰۳۹ است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجلد دوم جشن نامه ابن سینا).



شکل ۵۸- ابن سینا هنگام مطالعه (نقل از ترجمه کتاب سرگذشت توسط شادروان سعیدنفیسی که ازطرف انجمن دوستداران کتاب بسال ۱۳۳۱ خورشیدی درتهران چاپ شده است)

کک - درمانها و افسانه‌های طبی منسوب به ابن سینا

درمانها و افسانه های مربوط به آن در بارهٔ ابن سینا متعدد میباشد و این مطلب بسیار طبیعی است، چرا که از فردی با چنان جودت ذهن

وسرعت‌انتقال واحاطه برعلوم نسبت به دانشمندان بزرگ معاصر خود ، مستبعد نیست که درمانهای عجیب وغریب کرده باشد ، سهل است برای چنین طبیبی اگر هم تعداد معالجات غریبه محدود و معدود باشد ، درمانهائی بوی نسبت داده‌اند . توفیق بی‌سابقه شیخ در فرا گرفتن علوم واینکه درهیجده‌سالگی جمیع علوم زمان را فرا گرفته و نسبت به آنها صاحب رأی ونظر شده ، بعلاوه در بیست ویک سالگی به تألیف و تصنیف کتب علمی وفلسفی پرداخته ، طبیعی است مورد اعجاب و تحسین معاصران خویش از عارف و عامی قرار گرفته است . تا آنجا که پزشکان مجرب و سالخورده و دانشمند بخارا از وی استمداد می‌جستند .

از طرفی چون زندگی‌این مرد عجیب از اسرار و رموزخالی نبوده و احوالش درسفروحضر ودوران وزارت و صدارت وحبس‌و امثال آنها شباهت به‌احوال یک‌فرد عادی و زندگی آرام سایر معاصرانش نداشته ، بلکه پر از نشیب وفراز بوده وبدین مناسبت تحت عوامل بالا و بسیاری از عوامل دیگر داستانها وافسانه‌های زیادی بوی نسبت داده شده است .

قدیمترین کتاب پارسی که داستانهای بوعلی در آن آمده چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است که بسال ۵۵۰ هجری قمری تألیف شده و شامل چند داستان درمقالت چهارم درعلم طب و هدایت طبیب از وی است که عیناً آنها را در این مبحث نقل می‌نمائیم .

حکایت ۱ ـ شیخ رئیس حجة‌الحق ابوعلی‌سینا حکایت کرداندرکتاب مبداء ومعاد درآخر فصل « امکان وجود امور نادره عن هذه‌النفس » همی‌گوید که بمن رسید وبشنودم که : حاضر شدطبیبی بمجلس یکی‌از ملوک سامان و قبول او درآنجا بدرجه‌ای رسید که درحرم شدی ونبض محرمات و مخدرات بگرفتی . روزی باملک حرم نشسته بود بجائی که ممکن نبود که هیچ نرینه آنجا توانستی رسید .ملک‌خوردنی خواست ، کنیزکان خوردنی‌آوردند . کنیزکی خوانسالار بود . خوان ازسربرگرفت

و دوتا شد وبرزمین نهاد .خواست که راست شود نتوانستشد . همچنان بماند بسبب ریحی غلیظ که در مفاصل او حادث شد . ملک روی بطبیب کرد که درحال او را معالجت باید کرد بهر وجه که باشد ، واین تدبیرطبیعی را هیچ وجهی نبود ومجالی نداشت بسبب دوری ادویه ، روی بتدبیر نفسانی کرد و بفرمود تا مقنعه از سروی فرو کشیدند و موی او برهنه کردند ، تاشرم دارد وحرکتی کند ، واو را ازآن حالت مستکره آید که مجامع سروروی او برهنه باشد ، تغیرنگرفت ، دست بشنیع تر ازآن برد و بفرمود تاشلوارش فرو کشیدند ، شرم داشت و حرارتی درباطن او حادث شد چنانکه آن ریح را تحلیل کرد ، و او راست ایستاد و مستقیم ، و سلیم بازگشت . اگر طبیب حکیم و قادر نبودی او را این استنباط نبودی ، و ازین معالجات عاجز ماندی ، وچون عاجز شدی از چشم پادشاه بیفتادی. پس معرفت اشیاء طبیعی و تصور موجودات طبیعی از این باب است ، وهواعلم .

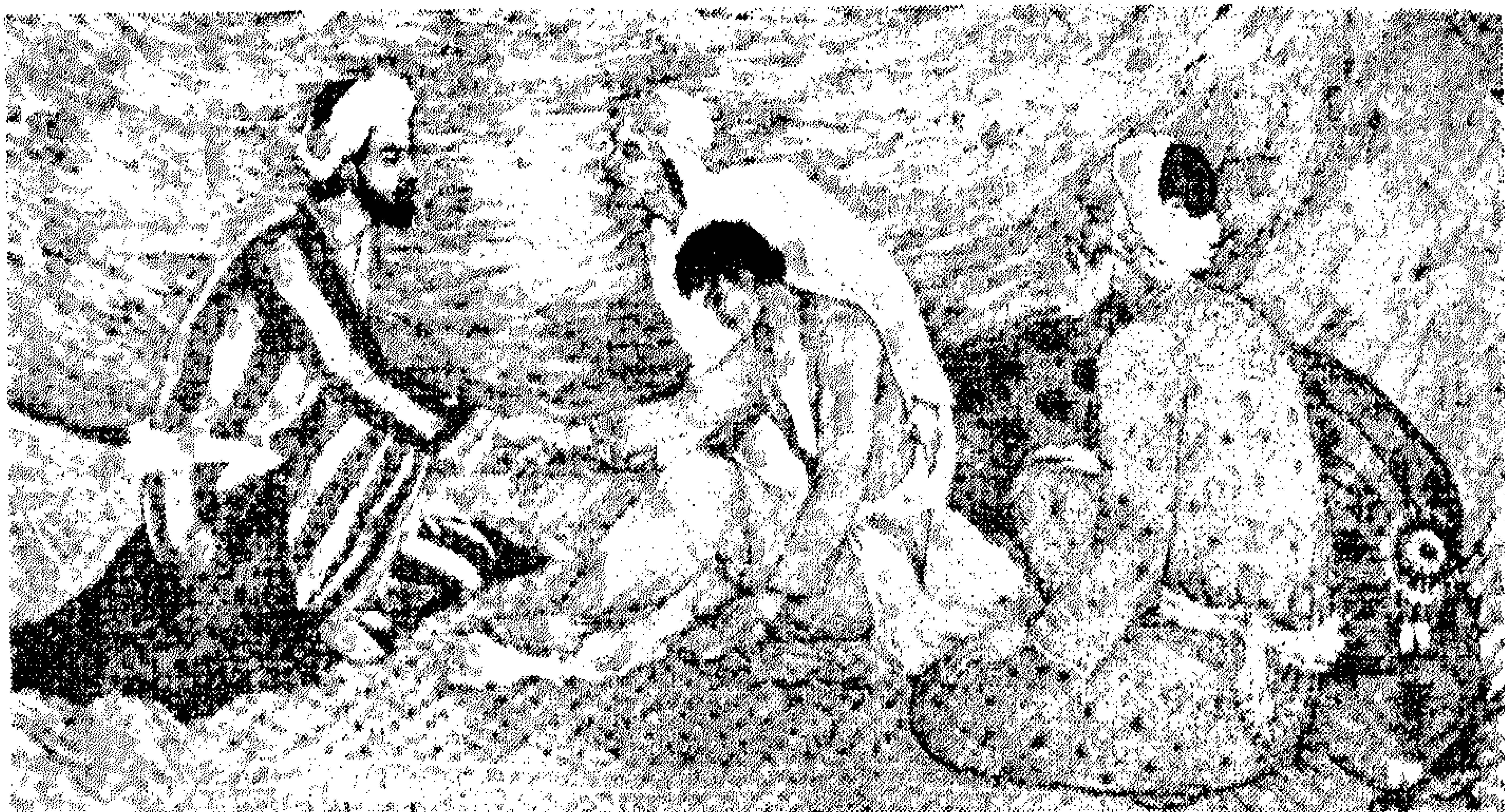


شکل ۸۶- مینیاتور اثر شاد روان استادحسین بهزاد(بیمار عاشق)

حکایت دیگر که در باب دعوت سلطان محمود غزنوی از ابوالعباس مأمون خوارزمشاه در مورد فرستادن دانشمندان به دربارش در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی چنین آمده است :

حکایت ۲- ...... در آن گرمای بیابان خوارزم از بی آبی و تشنگی بوسهل

مسیحی بعالم بقا انتقال کرد. و دلیل و ابوعلی باهزار مشقت بباورد افتادند، دلیل بازگشت، و ابوعلی بطوس رفت وبنشابور رسید، خلقی‌را دید که ابوعلی‌راسیطلبیدند، متفکر بگوشه‌ای فرود آمد و روزی چند آنجا ببود، و از آنجا روی بگرگان نهاد که قابوس پادشاه گرگان بود، و مردی بزرگ و فاضل دوست‌وحکیم طبع بود. ابوعلی



شکل ۸۷- مینیاتور دیگر اثر شاد روان استاد حسین بهزاد (بیمار عاشق)

دانست که او را آنجا آفتی نرسد، چون بگرگان رسید، بکار و انسرایی فرود آمد. مگر در همسایگی او یکی بیمار شد، معالجت کرد، به شد. بیماری دیگر را نیز معالجت کرد، به‌شد. بامدادقاروره‌آوردن گرفتند، و ابوعلی همی نگریست‌ودخلش پدید آمد، و روز بروز می‌افزود. روزگاری چنین میگذاشت. مگر یکی از اقرباء قابوس وشگمیر را که پادشاه گرگان بود عارضه‌ای پدید آمد و اطباء بمعالجت او برخاستند وجهد کردند وجدی تمام نمودند، علت بشفا نپیوست، و قابوس راعظیم درآن دلبستگی بود، تایکی از خدم قابوس را گفت که در فلان تیم[1] جوانی آمده است عظیم طبیب و بغایت مبارك دست، وچند کس بردست اوشفا یافت. قابوس

۱- کاروانسرا - تیمچه.

فرمود که « او را طلب کنید و بسر بیمار برید تا معالجت کند ، که دست از دست مبارك‌تر بود » . پس ابوعلی را طلب کردند و بسر بیمار بردند . جوانی‌دیدبغایت خوبروی و متناسب‌اعضا ، خط اثر کرده و زار افتاده ، پس بنشست ونبض‌اوبگرفت وتفسره[1] بخواست و بدید ، پس گفت : مرا مردی می‌باید که غرفات و محلات گرگان را همه شناسد» . بیاوردند وگفتند: « اینک ! » ابوعلی دست بر نبض بیمار نهاد وگفت : « برگوی ومحلتهای گرگان را نام برده ! » آن کس آغاز کرد و نام محلتها گفتن گرفت تا رسید بمحلتی که‌نبض بیمار در آن حالت حرکتی غریب کرد . پس ابوعلی گفت : «از این محلت کویها برده»[2] آن کس برداد[3] تارسید بنام کویی که آن حرکت غریب معاودت کرد . پس ابوعلی گفت : «کسی‌میباید که درین کوی همه سرایها را بداند » . بیاوردند ، و سرایها را برادادن گرفت تا رسید بدان سرایی که این‌حرکت باز آمد . ابوعلی گفت : « اکنون کسی‌میباید که نامهای‌اهل سرای بتمام داند وبرد هد » . بیاوردند . برادادن گرفت تاآمدبنامی که همان حرکت حادث شد . آنکه ابوعلی گفت : « تمام شد » . پس روی بمعتمدان قابوس کرد و گفت : « این جوان درفلان محلت ودر فلان کوی و در فلان سرای بردختری‌فلان وفلان نام عاشق است ، و داروی او وصال آن دختر است و معالجت او دیدار او باشد » . پس بیمار گوش داشته بود وهر چه خواجه ابوعلی می گفت می‌شنید ، از شرم سر درجامعهٔ خواب کشید .چون‌استطلاع کردند همچنان بود که خواجه ابوعلی گفته‌بود . پس این حال را پیش قابوس رفع کردند . قابوس را عظیم آمد وگفت او را بمن آرید ! » خواجه ابوعلی را پیش قابوس‌بردند و قابوس صورت ابوعلی داشت که سلطان یمین‌الدوله فرستاده بود . چون پیش قابوس آمد ، گفت « انت بوعلی»[4] . گفت: « نعم یا ملک معظم»[5] .قابوس از تخت فرود آمد وچند گام

۱- ادراری که دلیل بر بیماری باشد و چون اطباء درآن نظر افکنند از رنگ آن به علت بیماری استدلال کنند .

۲-۳- برادادن ، ذکرکردن ، یاد کردن .

٤-٥- گفت : تو ابوعلی هستی ؟ گفت : آری ای پادشاه بزرگ.

ابوعلی را استقبال کرد، و در کنارش گرفت ، و...... قابوس از این معالجت شگفتی بسیار نمود و متعجب بماند، و الحق جای تعجب بود. پس گفت: «یا اجل افضل اکمل! عاشق و معشوق هردو خواهرزادگان منند و خاله زادگان یکدیگر، اختیاری[1] بکن تا عقد ایشان بکنیم». پس خواجه ابوعلی اختیاری پسندیده بکرد و آن عقد بکردند، و عاشق و معشوق را بهم پیوستند، و آن جوان پادشاه‌زاده خوب‌صورت از از چنان رنجی که بمرگ نزدیک بود برست. بعداز آن قابوس خواجه ابوعلی را هرچه نیکوتر بداشت ، و از آنجا بری شد و بوزارت شهنشاه علاءالدوله افتاد ، و آن خود معروف اندر تاریخ ایام خواجه ابوعلی‌سینا.

حکایت ۳ ـ مالیخولیا علتی است که اطباء در معالجت او فرو مانند، اگرچه امراض سوداوی همه مزمن است، لیکن مالیخولیا خاصیتی دارد بدیر زائل شدن ، و ابوالحسن ابن یحیی[2] اندر کتاب معالجت بقراطی ـ که اندر طب کس چنان کتابی نکرده است ـ برشمرد ازائمه وحکماء و فضلا و فلاسفه که چند از ایشان بدان علت معلول گشته‌اند. اما حکایت کردمرا استاد من الشیخ الامام ابوجعفر بن محمدابی‌سعد النشوی المعروف بصرخ[3] از الشیخ الامام محمدبن عقیل القزوینی از امیر فخرالدوله با کالیجارالبویی که یکی را ازاعزه آل بویه مالیخولیا پدید آمد، و او را دراین علت چنان صورت بست که او گاوی‌شده است. همه روز بانگ همی کرد و این و آن را همیگفت که «مرا بکشید که ازگوشت من هریسه[4] نیکوآید». تا کار بدرجه‌ای بکشید که نیز هیچ نخورد و روزها برآمد و نهار (ناهار) کرد، و اطباء در معالجت اوعاجز آمدند. و خواجه ابوعلی اندرین حالت وزیر بود ، و شاهنشاه علاءالدوله محمد بن‌ـ دشمنزیار بروی اقبالی داشت، و جمله ملک دردست او نهاده بود و کلی شغل برأی

۱ـ اختیار در اصطلاح منجمان اطلاق به‌بهترین وقت ازاوقات برای شروع امری‌است، منجمله ملاحظه در طالع.

۲ـ ابوالحسن برنجی.

۳ـ به فرخ، به سرح، به‌سرخ؟

٤ ـ طعامی است که‌ازگوشت‌و حبوب تهیه‌میکردند.

و تدبیر او باز گذاشته، و الحق بعداز اسکندر که ارسطاطالیس وزیر او بود، هیچ پادشاه چون ابوعلی وزیر نداشته بود....



شکل ۸۸ ابن‌سینا بر بالین بیمار عاشق (از کتاب افسانه‌های بوعلی‌سینا تألیف شادروان فضل‌الله صبحی مهتدی)

. . . . . پس چون اطباء از معالجت آن جوان عاجز آمدند، پیش شاهنشاه ملک معظم علاءالدوله آن حال بگفتند، و اورا شفیع برانگیختند که خواجه را بگوید تا آن جوان را علاج کند . علاءالدوله اشارت کرد، و خواجه قبول کرد . پس گفت: «آن جوان را بشارت دهید که قصاب همی آید تا ترا بکشد» . و با آن جوان گفتند . او شادی همیکرد . پس خواجه برنشست همچنان با کوکبه بردرسرای بیمار آمد ، و باتنی دودر رفت، و کاردی بدست گرفته گفت: «این گاو کجاست تا اورا بکشم ؟» آن جوان همچو گاو بانگی کرد ، یعنی اینجاست . خواجه گفت : « بمیان سرای آریدش و دست وپای اورا ببندید و فروافکنید ! » بیمار چون آن شنید بدوید وبمیان سرای آمد، و برپهلوی راست خفت ؛ و پای او سخت ببستند . پس خواجه ابوعلی بیامد و کارد بر کارد مالید و فرو نشست، ودست بر پهلوی او نهاد چنانکه عادت قصابان بود . پس گفت : «وه ! این چه گاو لاغری است ! این را نشاید کشتن، علف دهیدش تا فربه شود» و برخاست و بیرون آمد، و مردم را گفت که : «دست و پای او بگشایند وخوردنی آنچه فرمایم پیش او برید و اورا گویید : بخور تا زود فربه شوی» . چنان کردند که خواجه گفت .



شکل ۸۹ـ تصویر خیالی از ابن سینا
(از مجله سپید و سیاه شماره ۷۳۲)

خوردنی پیش او بردند واو همی خورد ؛ و بعد از آن هرچه ازاشر به وادویه خواجه فرسودی بدو دادندی و گفتند که «نیک بخور ! که این گاو را نیک فربه کند» . او بشنودی و بخوردی بر آن امید که فربه شود تااورا بکشند . پس اطباء دست بمعالجت او برگشادند چنانکه خواجه ابوعلی میفرمود . یک ماه را بصلاح آمد و صحت یافت

و همه اهل خرد دانند که این چنین معالجت نتوان کرد الا بفضلی کامل و علمی تمام وحدسی راست.

این سه حکایت را نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله خود درمقالت چهارم آورده که دیگران پس از وی با شروح چندی آنرا درکتابهای خود ذکر کرده‌اند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به چهار مقاله عروضی که بهمت مرحوم دکتر محمدمعین با تعلیقات و حواشی در تهران بسالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳ (دوبار) چاپ شده است).

حکایت ۴ - غیر از داستانهای سه گانه بالا داستانهای دیگر به ابن‌سینا نسبت داده‌اند. منجمله معروف است که وی بیماران خود را بوسیله نخ یا ریسمانی که بین محل اجتماع مردم و خانه‌اش بود کشیده و بمعاینات از راه دور می‌پرداخته‌است. مردم برای آنکه وی را بیازمایند گربه‌ای زیر چادر زنی گذارده‌و سر ریسمان را بپای او بستند. ابوعلی طبق عادت نسخه‌ای نوشت و چون آن‌را باز کردند چنین دیدند: باید باین بیمار پنج‌سیر گوشت نرم و دو موش داده شود تا رفع علت گردد.

ازاین قبیل درمان و معالجات گوناگون دربسیاری از تواریخ وتراجم احوال بسیار دیده‌میشود که‌شیخ بادیدن بیمارو ملاحظه قاروره‌حدس زده که مثلاً در چند ساعت ویا چنددقیقه بیمار میمیرد.

حکایت ۵ - در روضات الجنات آمده: آنگاه که شیخ به‌جرجان رسید، دیدمرده‌ای را دفن می‌کنند. شیخ برسر قبر حاضر شد و چون میت را در لحد نهادند گفت: این شخص نمرده است، اورا درگور نگذارید. مردم از سخن شیخ بحیرت آمده وگفتند: این چه مطلبی است میگوئی؟ شیخ گفت او را در محلی خالی بمن بسپارید، که پس از چند روز او را زنده بشما بازگردانم. مردم‌چنان کردند. چون مرده را بموضع خالی بردند، شیخ اورافصد کرد. چون قدری خون گرفت، نفس آن‌شخص برآمد. شیخ رگ او را بگرفت و پس از ساعتی قدری دیگر خون برداشت، آن شخص بنشست و از حال خود استفسار کرد. شیخ او را خبر داد. آنگاه شیخ به‌درمان وی قیام کرد تا صحت کامل یافت.

حکایت ۶ ـ ابوالحسن بیهقی در «تتمه‌صوان‌الحکمه» آورده و منتخب‌الدین یزدی



شکل ۹۰ ـ تصویری مأخوذ از یک نسخه خطی قانون که بسال ۱۶۰۹ میلادی نوشته شده. موضوع مجلس مشاوره طبی است که طبیب نبض بیمار را گرفته و داروسازان با حب وجوشانده منتظر دستور وی میباشند (ازمجموعه خطی در کتابخانه تاریخ طب ولکوم لندن)

در ترجمه آن بنام «درة الاخبار» گوید : « از تجارب او آن است که روزی صداعی

صعبش طاری شد . بدانست که ماده‌ایست که از حجاب سر فرود میآید و شاید بود که بورمی انجامد. بفرمودتا برف بسیار بیاوردند و در خرقه کتان بپیچیدند و سر را بدان بپوشانید، موضع سر قوی گشته از قبول نزول ماده ممتنع شد و خلاص یافت و در خوارزم زنی مدتها بمرض سل مبتلی بود. فرمود که از شرابها بغیر از گلشکرچیزی تناول نکند تا صدمن گلشکر بخورد و شفا یافت».

دوست فقیدم شادروان فضل الله صبحی مهتدی کتابی تحت عنوان «افسانه های بوعلی سینا» بمناسبت هزاره شیخ بسال ۱۳۳۳ شمسی بچاپ رسانده که در آن یازده افسانه و حکایت از شیخ تحت عناوین بوعلی وبیمار، حکایت عاشق، مالیخولیائی، گربه‌ی بیمار، بوعلی سینا، بوعلی، بوعلی و استاد، خواجه بوعلی، ای وای، دفترجهان نما، استاد بوعلی میباشد.

ل ـ آثار و مولفات ابن سینا آثار و مولفات شیخ بمانند آثار و مولفات رازی از دویست متجاوز است . تمام این آثار از بوعلی نیست بلکه تعداد زیادی از آنها منسوب بوی میباشد. القفطی در « اخبارالعلماء باخبارالحکماء » تعداد آثار شیخ را بالغ برچهل و ابن ابی‌اصیبعه قریب صداثروپس از این دو بعضی از مورخان و صاحبان تراجم احوال با اضافاتی آثار شیخ را در کتب خود آورده‌اند. از متاخران شادروان استادسعید نفیسی در رساله «پورسینا» تعداد آثار شیخ را (چه منسوب وچه منصوص ومسلم) ۴۵۲ وآقای دکتریحیی مهدوی درتألیف خود بنام «فهرست نسخه های مصنفات ابن‌سینا» ۲۴۲ و آقای دکتر ذبیح الله صفادر مجلد اول جشن نامه ابن‌سینا ۲۳۸ آورده‌اند. مرحوم سعید نفیسی در مبحث سوم در باره مولفات ابن‌سینا در کتاب «پورسینا» متذکرگردیده است که: «فهرست کتب و رسائلی که بزبان فارسی و عربی از او مانده یا منسوب به اوست در ذیل خواهد آمد. در برابر هر کتاب و رساله‌ای که نسخه از آن موجوداست علامت (+) گذاشته‌شده . ممکن است در این فهرست برخی نامها تکرار نام دیگری باشد و یا یک کتاب یا رساله‌ای را بدو نام

ذکر کرده باشند. اما در باره کتب و رسائلی که نسخه‌ای از آنها معروف نیست، تحقیق در این زمینه ممکن نشده است. درین فهرست در نام کتابها و رسائل رعایت ترتیب حروف هجا را کرده‌ام» مرحوم نفیسی تعداد جمیع آثار ویرا اعم از پارسی و تازی چه مسلم و چه منسوب و مشکوك قریب ۴۷۹ متذکر گردیده است و این رقم صحیح بنظر نمیرسد.

تعداد آثار پارسی ابن‌سینا آنچه که از شیخ و منسوب بوی است بیست و سه (یا بیشتر) و آنچه که به زبان عربی است قریب ۲۱۵ (ودر بعضی فهرست‌ها بیشتر از این رقم) میباشد.

تعداد مولفات و آثار عربی شیخ که چاپ شده بالغ بر چهل (در بعضی فهرست‌ها بیشتر) و تعداد آثار شیخ که به زبان پارسی چاپ شده است قریب پانزده میباشد. ارقام واعداد بالا برطبق کتب مورخان و مولفان چه از متقدمان و چه از متاخران اقتباس گردیده‌و امکان دارد نامرتب و ناصحیح باشد و باز احتمال دارد اثر یا آثاری از قلم افتاده و یا آنکه مکرر آمده و یا آنکه اثر یاآثاری در بعضی کتابخانه ها موجود و یا بچاپ رسیده‌و درصورت های بالا نیامده باشد. اکنون فهرست وار آثار طبی شیخ راازنظر خوانندگان کتاب می گذرانیم و ضمناً متذکر میگردیم که کوشش شده است تا آنجا که مقدور بوده فهرست جامعی تهیه گردد.

در کتابخانه ملی ملك یکصد و پنج نسخه خطی از آثار شیخ موجود است که قدیمترین آنها هفت‌عدد از این آثار مربوط به قرن هفتم است. در پشت جلد رساله چنین چاپ‌شده است: «فهرست نسخ خطی آثار شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا موجود در کتابخانه ملی ملك موقوفه آستان قدس رضوی که به نمایش گذاشته‌شده و مشتمل است بریکصد و پنج رساله غیرمکرر در هفتادودو مجلد، بتاریخ شنبه یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۳».

بهرحال آثار ومؤلفات‌طبی که‌از شیخ در صفحات‌آتی‌خواهد آمد، عموماً بزبان عربی است. تعدادی از آنها که بپارسی است ضمن آن اثر تذکر داده شده است.

۱- الادویة القلبیه - چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد، در باره داروهای قلبی است . نسخ متعدد از آن در اغلب کتابخانه ها موجود و در نوزده فصل ومشتمل برروح وانفعالات و حالات نفسانی و داروهای مفرح قلب و موارد استعمال آنها و داروهای قلبی مفرد و مرکب و خواص آنها در بیماریهای قلب میباشد .

این کتاب و ترجمهٔ آن به ترکی بسال ۱۹۳۷ و ترجمه لاتینی آن بسال ۱۴۸۲ میلادی توسط آرنالودودوویلانوا(Arnalolo de Villa noua) تحت عنوان - Princips Avicannae de Corde ejusque facultatibus libellus» بعمل آمده . ایضاً بنام «De medicinis Cordialibus» ویا «Medicamenta Cordialis» آمده است که ترجمه آنها در اغلب کتابخانه ها موجود است . ترجمه اردوی ادویه قلبیه توسط شفاء الملک حکیم عبداللطیف بسال ۱۹۰۶ میلادی در کلکته تحت عنوان «کتاب - الادویه القلبیه» تصنیف معلم ثالث الشیخ الرئیس ابوعلی بن عبدالله بن سینا در ۱۲۳ صفحه قطع رقعی کوچک و چاپ سربی انتشار یافته است .

۲- الارجوزه فی الطب (فی حفظ الصحه) چنانکه از عنوان این رساله مستفاد میگردد در بهداشت است .

ابتدا :

اسمع جمیع وصیتی واعمل بها
فالطب مجموع بنص کلامی

آخر :

فالعقد تبدیل المزاج وحله
یشفی المریض بـه وبالا وهام

نسخ متعدد از آن در کتابخانه های عالـم موجود است و از مولفات مسلم ابن سیناست .

۳ـ الارجوزه فی‌الطب (فی‌الفصول‌الاربعه) که ابتدای آن چنین است :

یقول راجی عفوه ابن‌سینا
ولم یزل بالله مستغنیا

یا سائلی عن صحة الاجساد
اسمع صحیح الطب بالارشاد

آخر آن بدین نحو ختم میشود : محمدواله‌وعتره والقائمین بعده‌بسنة . این ارجوزه نیز از آثار مسلم ابن‌سینا و در بعضی کتابخانه های دنیا موجود است .

۴ـ الارجوزه فی‌الطب ـ چنانکه از اسم کتاب مستفاد میگردد این ارجوزه در علم‌طب است .

ابتدا:

الحمدلله‌المليك‌الواحد ـ رب‌السموات‌العلی‌الماجد

. . . .

الطب حفظ صحه برء مرض
من سبب فی‌بدن منذ عرض

انتها :

وقد فرغت من‌جمیع العمل والان اقطع بقول مکمل

نسخ متعدد از آن دراغلب کتابخانه‌هاموجوداست . این ارجوزه در سال ۱۸۲۹ میلادی در کلکته توسط عبدالمجید و بسال ۱۲۶۱ قمری در لکنهو با شرح ابن رشد بچاپ رسیده است . ترجمه لاتینی آن با شرح ابن رشد بسال ۱۴۸۰ میلادی توسط :

Armegandus Blasii de Motepesulano

تحت عنوان :

«Cantica Avicenne cum comento Averrois translata ex arabico in latinus»

در ونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است.

ایضاً ترجمه لاتینی آن بسال ۱۵۵۶ توسط ژان هرواگیوس[۱] دربال (سویس) که توسط آندرآ آلپاگوس بلوننزیس[۲] وبسالهای ۱۵۶۲ و ۱۶۰۹ توسط آپود ژونتاس[۳] وبسال ۱۶۳۰ توسط ژان فوشه (بهشعر) درشهرنیم[۴] (فرانسه) وبسال ۱۶۴۹ توسط آنتونیوس دوزینگیوس[۵] بچاپ رسیده است.

این ارجوزه بسال ۱۹۵۶ تحت عنوان : Cantica Avicennae یا Poème de la Médecine توسط آقای هانری ژائیه[۶] استاد دانشکدهٔ پزشکی الجزائر و عبدالقادر نورالدین استاد لیسه فرانسه و مسلمان[۷] دانشگاه الجزائر بقطع خشتی بزرگ ضمن مجموعه عربی بچاپ رسیده است.

کتاب بالا مشتمل بر یک مقدمه بزبان فرانسوی و عربی و فهرست مآخذ و نسخی که ارجوزه از روی آنها تهیه گردیده با توضیحاتی در بارهٔ نظرات طبی ابن‌سینا مأخوذ از کتاب بالا بانضمام دوگراور از خط شیخ میباشد که جمعاً ۶۲ صفحه است.

اما متن ارجوزه مشتمل بر ۱۳۲۶ بیت عربی است که در برابر هر بیت ترجمه فرانسوی آن آمده است. مترجمان ارجوزه ابیات آنرا تقسیم‌بندی نموده و هربیت یا ابیاتی که در هر موضوع بوده عنوانهائی برای آن‌ها قائل گردیده بمانند تفسیر طب، تقسیم طب، امور طبیعی، مزاج وامثال آنها. تعداد صفحات این قسمت ۹۹ میباشد.

۱- Jean Hervagius.
۲- Andrea Alpagus Bellunensis.
۳- Apud Juntas.
۴- Nîmes.
۵- Antonius Deusingius.
۶- Henri Jahier.
۷- Lycée Franco-Musulman.

در دنباله این قسمت ترجمه لاتینی که توسط ژراردو کرمن بعمل آمد و بسال ۱۵۵۶ درشهربال (سویس) توسط ژان هرواگیوس بنام Cantica بچاپ رسیده، ضمیمه شده که در ۸۳ صفحه است. مؤلفان در دنباله آن نکات انتقادی و اختلاف نسخ را آورده ودر انتهای کتاب فهرست‌لغات و اصطلاحات میباشد. جمعاً کتاب در ۱۲۲ صفحه است.

این ارجوزه با زحماتی که مؤلفان برای تشریح و توضیح مفاد آن بکار برده‌اند بسیار عالمانه و از آثار نفیسی است که در این دوران بچاپ رسیده است وشرح جامع و کامل از ارجوزه شیخ میباشد.

۵ـ الارجوزه فی الطب ـ این ارجوزه بنام های «الفیه الطبیه» یا «ارجوزه السینائیه» مشهورو به عربی است و بیشتر بنظرمیآید منسوب به شیخ باشد. نام آن در بعضی فهرست ها آمده‌است.

۶ـ الارجوزه فی التشریح.

ابتدا:

الحمدلله معل العلل — وخالق الخلق القدیم الازلی

۷ـ الارجوزه فی المجربات.

ابتدا:

بدأت بسم‌الله فی نظم حسن — اذکرما جربت فی طول الزمن

انتها:

ماحرکت ریح ببحر موجا — و ما سرت راعیه و هوجا

نسخ آن در کتابخانه های پاریس و بریتیش‌میوزیوم و چند کتابخانه دیگر موجود است. این نسخه ارجوزه از شیخ و نسبت آنها به وی مسلم میباشد.

۸- الارجوزه فی‌وصایا ابقراط - چنانکه از اسم کتاب مستفاد میگردد، در باب وصایای بقراط (آئین و سنت‌پزشکی) است. نسخ آن در کتابخانه های برلین وبریتیش- میوزیوم موجود است.

۹- ارجوزه فی‌الوصایا (نصایح طبی منظوم)- این کتاب نیز بمانند ارجوزه قبلی در پند و اندرز طبی است. نسخ متعدداز آن در کتابخانه های برلین وچند کتابخانه دیگر موجود است.

غیر از ارجوزه‌های مذکور در بالا در فهرست‌ها ارجوزه‌هائی بنامهای: الف) - الارجوزه فی‌الباه (یا درباب قوه‌باه)؛ ب) ایضاًالارجوزه فی‌الفصول الاربعه (در چهار فصل)؛ج) الارجوزه‌فی‌المجربات فی‌الطب؛ د)الارجوزه فی‌الوصایا الطبیه نیز آمده، که‌از آنها نیزنسخی‌در کتابخانه هاموجوداست، که یایکی از ارجوزه‌های بالاست که بنامهای مذکور در فهرست‌ها آمده‌و یا آنکه‌نسّاخ و کتاب به میل خود بدانها نام گذاری کرده و یاآنکه مؤلفان‌آنها غیراز شیخ میباشند که‌خواسته‌اندبدین ترتیب آنهارا ضمن‌آثارشیخ بیاورند.

۱۰- الاغذیه و الادویه (رساله‌فی...)- چنانکه از اسم‌آن‌مستفادمیگرددد در باب غذاها و داروهاست. نسخه‌خطی از آن درکتابخانه اسلامبول موجود است و بنظر میرسد منسوب به‌شیخ باشد.

۱۱- الاقرابادین - این رساله که‌به زبان تازی‌است، در بعضی از فهرست‌ها ضمن کتب تالیفی شیخ آمده و بنظر مشکوك میرسد.

۱۲- الباه (رساله فی...) (مسالة طبیه)- این رساله به زبان عربی‌و چنانکه از عنوان آن پیداست در موضوع باه میباشد. این رساله‌را شیخ برحسب درخواست یکی از بزرگان (ابوسهل حمدوی؟) تألیف کرده است، که درآن از نیروی باه وضعف و شدت آن در سنین مختلف آدمی و داروهای مبهی و خلاصه در مقوله باه

میباشد. نسخ خطی آن در بعضی کتابخانه های جهان و در تهران موجود است.

۱۳ - البول - این رساله که به عربی است در بعضی فهرستها بمانند کتاب بر کلمن ضمن آثار شیخ آمده و بنظر مشکوك میرسد.

۱٤ - تخلیط الاغذیه (رساله فی...) - این رساله بزبان عربی وبنظر مشکوك میرسد و نام آن در فهرست کتابخانه رامپور (هندوستان) آمده است.

۱۵ تدبیر سیلان المنی - رساله ایست مختصر بعربی که در باب تدبیر درمورد سیلان منی وانتساب آن به شیخ مسلم است. نسخه ای از آن در کتابخانه های اسلامبول موجود است.

۱٦ - تدبیرالمسافرین (رساله فی...) - این رساله بعربی و در باب تدبیر و دقت وعمل طبی و بهداشتی مسافران میباشد. باید دانست این قبیل رسالات درطب اسلامی از پزشکان اسلامی فراوان دیده میشود، که در آن دستورهائی طبی به مسافران در موقع گرما و سرما و برف و آفتاب و باران و مراقبت از چشم و گوش و دردهای دست و پا و امثال آن میباشد. نسخ متعدد از آن در کتابخانه های دنیا و تهران موجود و انتساب آن به شیخ مسلم است.

۱۷ - تشریح الوجود (تشریح الاعضاء - حقائق انسانیه) - این رساله که بپارسی است در بعضی فهرستها بمانند قنواتی آمده که بیشتر بنظر میرسد مشکوك باشد. ابتداء آن بدین نحو است: بدانکه ایزد عزوجل هست مطلق است وواجب. و معنی واجب آن باشد که بخود قائم باشد نه به چیزی دیگر. وهرچه بجز خواست خداست ممکن است. و معنی ممکن آن باشد که او بدیگری قائم باشد...

آخر آن چنین است: یعنی چون بازرگان به تجارت رود چون به نهایت منزلی رسد تجارت آغاز کند. چون مایه تمام صرف کرد هرآینه عزم بازگشتن کند. اگر بدان منزل برسد که بضاعت آنجا برده است... ازآنچه رای این ضعیف بودوادراك وی این قدر افتاد که لا یعلم الغیب الاالله و این قدر دانستن واجب است برهمه کس

علم بالصواب. از این رساله در بعضی کتابخانه های عالم نسخی موجود باشد.

۱۸- جودیه (رساله...) - یا محمودیه یا جمودیه- این رساله بزبان پارسی ومنسوب به ابن‌سیناست. رساله ایست مختصر در چند باب که مشتمل برعلاج چشم و علاج درد دندان و درد معده و بیان قی آمدن و دفع کرمها و کرم کدو و قولنج و خون شکم و تب و خارش اندام و گشادن آواز و مار گزیده و کیک زده و دفع موش و سور پختگی و بیرون آمدن مقعدو بواسیر و آماس و درد خایه و بیان قوت باه و دفع استسقاء و گشودن حیض و دفع خون آمدن از زنان و درد پشت و دفع مگس میباشد.

یک نسخه خطی از این رساله ضمن کتب اهدائی مرحوم سید محمد مشکوة بدانشگاه تهران در مجموعه‌ای خطی مشتمل بر چهل و سه رساله میباشد که سی وششمین آن همین رساله جودیه در چهار صفحه و چند سطر است که بسال ۱۰۷۱ هجری استنساخ شده موجود و بسال ۱۳۳۰ شمسی از طرف انجمن آثار ملی به شماره (۱۰) توسط نگارنده با مقدمه و حواشی و تصحیح در نودوچهار صفحه به قطع رقعی بچاپ رسیده است. فهرست مندرجات آن بقرار زیر میباشد:

مقدمه، قسمت اول طب یونان و انتقال آن بایران، قسمت دوم ترجمه و تألیف کتب طبی، قسمت سوم اختصاصات طب ایرانی اسلامی، قسمت چهارم ابن‌سینا، قسمت پنجم نتیجه زحمات و نبوغ پزشکان اسلامی بالاخص ایرانیان بعالم طب، قسمت ششم بحث و تحقیق در رساله جودیه و هشت باب از اصل رساله با فهرستهای مختلفه.

بهرحال چنانکه آمد این رساله منسوب به شیخ و بنظر اینجانب مشکوک است. اما در آن بعضی مطالبی است که نسبةً ارزنده میباشد، خواه از شیخ یا از دیگری باشد.

ابتدا :

«... اما بدان ای عزیز که این رساله‌ایست بر سبیل ایجاز و اختصار بغایت فوائد مسمی به جودیه که افضل الحکماء ابوعلی‌سینا جهت‌سلطان‌محمود انشاء نموده است ودر مطالعه این نسخه انواع فوائد حاصل آید انشاءالله‌تعالی».

بدانکه‌جمع علتها از خوردن‌بسیار وگفتن بسیار وخفتن بسیار ومجامعت بسیار پدید آید».

انتها :

« دفع مگس ـ بیخ نرگس با زرنیخ بکوبد و بآب بیامیزدو در خانه بیفشاند بگریزند و همه بمیرند. بدانکه هرکه بعرق پیکان تیر آب دهد بهرکه زند درحال بمیرد و بلاشک بدین قدر اختصار افتادوالله‌اعلم بحقایق‌الامور».

۱۹ ـ الحزن و اسبابه (رساله‌فی ...) ـ این‌رساله بعربی و نسخ فراوان ازآن درکتابخانه های جهان یافت میشود و چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد درباره حزن وعلل آن و از آثار مسلم شیخ است . این‌کتاب بسال ۱۹۳۷ میلادی در اسلامبول و ایضاً توسط M Hazmi Tura به‌ترکی‌ترجمه‌شده‌است.

۲۰ـحفظ‌الصحه (رساله‌فی ... یامقالهٔ‌فی ...)ـاین رساله‌بعربی‌ودرباب بهداشت است و از آن نسخ فراوان در کتابخانه های دنیا و تهران (کتابخانهٔ مجلس) موجود است.

این رساله درسیزده فصل‌میباشدکه‌مشتمل‌برذکرکیفیات و اعتدال و بدنهای مختلفه و احتیاج آنها به بهداشت و تدابیر روزانه و مسواك و ورزش و حمام‌ومنافع و مضار شراب و دستور خواب و فصد و حجامت‌ومسهل و استفراغ و امثال آن و از آثار مسلم شیخ است.

۱ ۲- حواشی قانون

۲ ۲- خصب البدن (مقاله فی . . .) - این رساله بعربی و چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد در باره تر و تازگی بدن است. از این رساله در کتابخانه ایاصوفیه اسلامبول موجود و از آثار مسلم شیخ است.

۳ ۲- فی الخمر (خطبة . . . ، الخمر) - این رساله بعربی و در باره شراب میباشد. از این رساله نسخی چند در کتابخانه های جهان و تهران موجود است وبنظر میاید منسوب به شیخ باشد و نه مسلم.

۴ ۲ - خواص الشراب - این رساله منسوب به ابن سیناست.

۵ ۲- دستور طبی - این رساله به عربی و مشتمل بر پنج فصل (در بعضی نسخ شش فصل) وموضوع آن دستورهای طبی است. نسخ متعدد از آن در کتابخانه های دنیا ودرایران در کتابخانه ملی ملک و کتابخانه مشهد و از آثار مسلم شیخ است.

ابتدا:

«. . . فاول مایجب علی الطبیب ان یبدأ به هو معرفة العله بجنسها و نوعها ومقدارها فی نوعها و هذا لاسبیل الی معرفته بالتجربه بل بالقیاس، والتجربه تنفع فی سرعة وجود القیاس علیه . . .»

انتها:

«. . . فهذا ما عندی من التدبیر یقابل بالکتب المصنفه فی هذا الباب فان تطابقت الشهادات به علیه استعمل وان خالفته ترک الی التدبیر الاصوب. والله المیسر».

۶ ۲ - دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارک انواع خطاء التدبیر (کتاب فی . . .) - تدارک الخطا الواقع فی التدبیر الطبی- رفع المضار الکلیه . . .

این کتاب را شیخ برای ابوالحسن احمد بن محمد السهلی وزیر دانش دوست علی بن مأمون خوارزمشاه نوشته و بعربی است.

این کتاب یکی از آثار مهم و بدیع شیخ میباشد که وی با تألیف آن فن مخصوصی در طب وارد کرده است. تاریخ تصنیف آن بین سالهای ٣٩٢ و ٤٠٣ هجری میباشد.

کتاب مشتمل بر هفت مقاله است بدین شرح:

١) فی تعدید انواع الخطاء؛ ٢) فی الهوا؛

٣) فی الحمام؛ ٤) فی الطعام؛

٥) فی الماء و المشروبات؛ ٦) فی الحرکات؛

٧) فی امر الاستفراغ.

ابتدا: .... و بعد فان الشیخ اباالحسن احمد بن محمد السهلی من عرف بعلوالهمه و شرف الأرومه و .... امرنی ان اعمل کتابی فی دفع المضار الکلیه للابدان الانسانیه.

انتها: ... و اما منع الاسهال او تدبیر من لم یسهل فهو مکتوب فی الکتب و لکن هذا کاف فی غرضنا و الحمدالله....

نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است.

این کتاب بسال ١٣٠٥ هجری قمری در قاهره در مطبعه بولاق بچاپ رسیده که در حاشیه آن کتاب «منافع الاغذیه و دفع مضارها» تألیف محمد زکریای رازی است.

ترجمه فارسی از آن در کتابخانه بریطانیا و ایضاً ترجمه دیگری بفارسی تحت عنوان «موجز عظیم النفع» چاپ دهلی بسال ١٣١٠ توسط شیخ حسین الجابر - الانصاری میباشد. ایضاً به لاتینی توسط آندرآ آلپاگو (Andrea Alpago) تحت عنوان

«Avicennae philosophi praeclarissimi, Libellus de removendis nocumentis, quae accidunt in regimine sanitatis »

بعمل آمده و بسال ١٥٤٧ در ونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است.

۲۷ - دفع الغم من الموت (عدم الخوف عن الموت - لامخافة من الموت - حقیقة الموت) - این رساله بعربی میباشد که در بعضی کتابخانه های جهان موجود و منسوب به شیخ است.

۲۸ - دفع الغم و الهم - چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد در باره دفع غم و هم میباشد. این رساله بزبان عربی و یکی دو نسخه از آن در جهان موجود و منسوب به شیخ الرئیس است.

۲۹ - دفع الهم عند وقوع الموت (یا دفع الغم عند وقوع الموت یا اشفاء من خوف الموت یا رساله فی دفع الغم من الموت) که از رسالات مشکوکی است که به شیخ نسبت داده شده وبنظر میرسد همان رساله بیست وهشتم باشد.

۳۰ - الرد علی کتاب ابی الفرج ابن الطیب (رساله فی ....) - رساله مزبور بر رد ابو الفرج ابن الطیب جاثلیق وموسوم به « القوی الطبیعیه » یا « القوی الاربعه» است.

در این کتاب شیخ بر اقوال ابو الفرج ایراداتی کرده و بصورت « قوله » و « نقول »مطالب را بیان داشته است.

نسخ متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. رساله بزبان عربی است.

ابتدا : انه قد کان یقع الینا کتب یعملها الشیخ ابوالفرج ابن الطیب ادام الله عزه، فی الطب و نجدها صحیحة مرضیه بخلاف تصانیفه فی المنطق والطبیعیات...

انتها : .... و البیان الثالث الی آخر الفصل ، .... فلنذکر هذالقدر.

۳۱ - الرد علی مقاله الشیخ ابی الفرج ابن ابی سعید الیمامی - ایضاً تحت عنوان : « رساله کتبها الشیخ الرئیس ابو علی ابن سینا الی الشیخ

ابی الفرج ابن ابی سعید الیمامی فی‌مسألة طبیه دارت بینهما » آمده است.

این رساله بعربی است که در آن شیخ یکایک اقوال ابوالفرج را رد کرده و ضمن رساله آراء رازی را نیز آورده است.

نسخ متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. نسخه‌ای از آن را در کتابخانه ملک دیده‌ام.

۳۲ - رساله قلبیه - یک نسخه از این رساله‌را در کتابخانه ملی ملک‌دیده‌ام بنظر نمیرسد مسلماً متعلق به شیخ باشد. (**محتمل است ترجمه ادویه قلبیه باشد؟**)

۳۳ - السکنجبین (رساله فی ...) - ایضاً تحت عنوان:

«منافع الشراب المسمی‌سکنجبین - این رساله بعربی‌و در باب‌منافع سکنجبین میباشد.

نسخ خطی آن در اغلب کتابخانه های جهان و ایران موجود است. ترجمهٔ لاتینی‌آن بسال ۱٥٤۷ میلادی‌توسط آندرآ آلپاگو (Andrea Alpago) سابق‌الذکر ترجمه و باترجمه رساله «دفع المضارالکلیه‌عن‌الابدان الانسانیه‌بتدارک‌انواع خطاء - التدبیر» یکجا تحت عنوان:

« Tractus ejusden . . . de Syrupo acetoso »

در ونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است:

۳٤ - السموم و الاقراباذین - نام این‌رساله در فهرست‌ها آمده و معلوم‌نیست از آثار شیخ باشد.

۳٥ - سیاسة البدن و فضائل الشراب و منافعه‌و مضاره (کتاب...) - که‌در بعضی‌فهرست‌ها تحت عنوان«خمریه» آمده است.

این تألیف بعربی و چنانکه از اسم‌آن مستفاد، میگردد، در باب منافع‌و مضار شراب میباشد. نسخ چندی از آن درکتابخانه های اسلامبول و ایضاً در تهران (کتابخانه ملک) موجود است.

۳٦ - شطرالغب (علاج الحمی) - رساله ایست بعربی در درمان تب های مرکب که منسوب باین‌سینا است .

۳۷ - شفاء الاسقام- چنانکه‌از اسم‌آن‌مستفاد میگردد،در درمان بیماریهاست . رساله بعربی‌و منسوب با‌بن‌سیناست .

۳۸ - العشق (رساله فی ...) - این رساله چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد درباب عشق‌میباشد . شیخ آنرا به عربی‌وبرای شاگرد خود ابو عبدالله الفقیه‌ـ المعصومی‌نوشته است .

رساله مزبور در هفت فصل میباشد بدین شرح :

۱) فی ذکر سریان قوة‌العشق‌فی‌کل واحد من الهویات ؛ ۲) فی‌ذکر وجود العشق فی‌الجواهر البسیطه الغیر الحیه؛ ۳) فی ذکر وجود العشق فی ـ الموجودات ذوات‌القوه المغذیه‌من‌جهة قواها المغذیه ؛ ٤) فی ذکر وجود العشق‌فی‌الجواهر الحیوانیه من‌حیث لهاالقوه الحیوانیه؛ ٥) فی‌ذکر عشق الظرفاء و الفتیان للأوجه‌الحسان ؛ ٦) فی ذکر عشق النفوس الالاهیه؛ ۷) فی خاتمة الفصول .

رساله عشق‌بسال ۱۸۹٤ میلادی‌در لیدن(هلند) توسط ا. ف. و.مهرن[1] وایضاً در قاهره‌بچاپ‌رسیده است .

این رساله توسط عمر بن سهلان ساوجی بفارسی شرح شده است .

ترجمه فارسی رساله عشق بسال ۱۳۱۸ شمسی توسط مرحوم ضیاء الدین دری و تلخیصی از آن بزبان فرانسوی بسال ۱۸۹٤ میلادی‌توسط مهرن سابق‌الذکر بعمل آمده‌است .

۱- Mehren (A. F. V.)

٣٩ ـ الفرق بین الحرارة الغریزیه و الغریبه (رساله فی . . .) ـ از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که شیخ رساله را درباب فرق بین حرارت غریزی و غریبه تألیف کرده است.

این رساله بزبان تازی و نسخ متعدد آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. انتساب آن به شیخ مسلم میباشد.

٤٠ ـ الفصد (رساله فی . . .) ـ چنانکه از عنوان کتاب پیداست در باره خون گرفتن است. از این رساله در بعضی کتابخانه های اسلامبول موجود میباشد و از رسالات مسلم شیخ است.

٤١ ـ فصول طبیه (فصول فی الطب) ـ این رساله در فصول طبی چندی و بعربی است، که شیخ آن را در باب قلب و عروق زننده و روح و چند موضوع دیگر به زبان تازی تألیف کرده و خلاصه آن که در این رساله از فصول طبی و فن طب و موضوع روح بحث شده است.

نسخ خطی چند در کتابخاله های جهان و در تهران در کتابخانه ملک موجود است.

٤٢ ـ فوائد الزنجبیل ـ این رساله بزبان عربی و در بعضی فهرست ها ضمن آثار شیخ ثبت گردیده و بوی نسبت داده اند ، ولی بنظر مشکوك است .

٤٣ ـ فی تبیین ماهیة الحزن (کلام له . . . .) ـ تحت عنوان بالا در رساله سرگذشت تألیفی از شیخ بقلم ابو عبید آمده و احتمال دارد همان رساله « الحزن و اسبابه» باشد.

٤٤ ـ فی تعرض رساله الطبیب (مقاله . . .) ـ نسخه ای از آن را در کتابخانه ملك دیده ام و بنظر مشکوك میباشد.

٤٥ ـ القانون (کتاب . . . فی الطب) ـ کتاب قانون مهمترین و مفصل ترین و مشهور ترین آثار طبی شیخ و از امهات کتابهای طبی شرق و غرب است . این کتاب از روز تألیف تا قریب هفت قرن (اواسط قرن هفدهم) در اروپا و تاکنون درمشرق زمین مورد نظر طالبان طب و از کتب درسی اغلب دارالعلم ها بوده است . برای آنکه اهمیت قانون مختصراً برای خوانندگان این کتاب مشهود گردد، متذکر میگردیم که چاپها و ترجمه ها و حواشی و تعلیقات و شروح و تلخیصی که بر آن نوشته شده است بسیار زیاد و همین مطلب اهمیت و ارزش جهانی آنرا میرساند .

آنطور که از رساله سر گذشت مستفاد میگردد، شیخ قسمت اول قانون را (کتاب اول) در جرجان (در حدود سال ۴۰۳ هجری قمری) و قسمتی را در ری (در حدود سال ۴۰۵ هجری قمری) و بقیه را درهمدان (بین سالهای ۴۰۵ و ۴۱۴ هجری قمری) تصنیف کرده و بگفته جوزجانی شیخ قانون را بـه شاگردانش تدریس میکرده است .

آنچه که محقق است پس از کتاب « حاوی » رازی و کتاب « ملکی » اهوازی قانون جامعترین کتب طبی تا دوران شیخ میباشد ، منتهی سبک نگارش و مطالب قانون با « حاوی » رازی و « ملکی » اهوازی متفاوت است ، بدین معنی که حاوی دائرة المعارف طبی جامعی است که رازی در آن جمیع عقاید و نظرات اطباء سلف چه یونانی و چه رومی و چه ایرانی را جمع آوری و آنـــــگاه با نظرات و تجارب خود و آزمایشهائی که شخصاً در بیمارستانها و مطب نموده آنرا تدوین کرده است . از آن گذشته رازی در کتاب حاوی در مورد بیماریها علاوه برآنکه درمان آنها را از قول اطباء قبل از خود یک یک نگاشته ، درآخر عقیده و نظر خود را مشروحاً بیان داشته است . از این رو یقیناً حاوی رازی تا اواخر قرن چهارم هجری جامعترین کتاب طبی در تمدن اسلامی میباشد .

بعقیده فرند[1] رازی زبان یونانی میدانسته و معلومات طبی و کیمیاوی خود را از کتب یونانی اخذ کرده است ، چنانکه ابن الندیم ضمن فهرست کتب رازی از دو کتاب بشرح زیر اسم میبرد :

۱) «کتاب فی استدراك مابقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین» ؛
۲) «قصیدة فی العظة الیونانیه».

اگر مطلب بالا مسلم باشد ، آنوقت تألیف رازی که به اصل و منبع یونانی دست داشته ، از قانون برتر میباشد.

اما در مورد کتاب «ملکی» تألیف اهوازی باید دانست، کتابی است بسیار منظم که موضوعات آن با اسلوب بسیار صحیحی طبقه بندی شده و اهوازی نظرات اطباء سلف را نیز در آن آورده و تجارب شخصی را نیز متذکر گردیده، با این تفاوت که اهوازی زماناً پس از رازی و چون بخدمت عضدالدوله دیلمی بوده توانسته است کتاب تألیفی خود را باب روز کند.

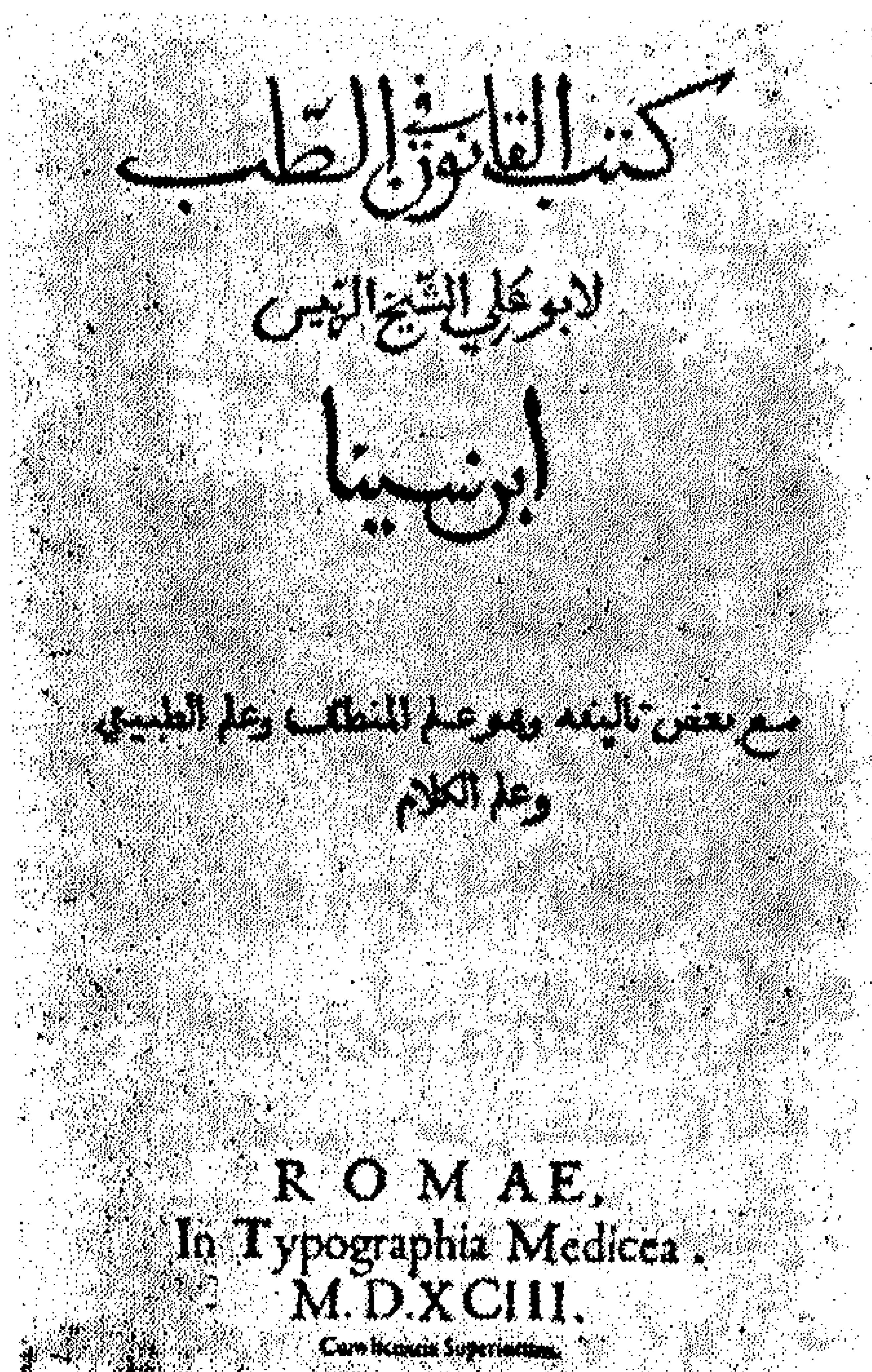
اما قانون از نظر سیاق عبارت و نگارش مطالب و جمع آوری جمیع اطلاعات طبی تا دوران شیخ بسیار ممتاز میباشد ، مضافاً بدانکه قانون از قلم یک فیلسوف طبیب برشته تحریر درآمده است. از آن گذشته چون در قدیم (تا قریب هفتاد سال قبل در ایران) تحصیل طب منضم با تحصیل فلسفه و حکمت بوده ، بدین معنی که این دو رشته از علوم را توأماً تحصیل میکردند ، بلکه تحصیل حکمت مقدم بر طب بوده و جانب فلسفی شیخ بر رازی و اهوازی رجحان داشته ، بدین مناسبت قانون در دوران شیخ شهرت یافته است . دیگر آنکه شیخ در مقام صدارت بوده و کتاب را تدریس میکرده ، که این دو امر عامل بزرگ شهرت قانون در جهان طبی اسلامی و نتیجةً در دنیا شده است . در صورتیکه معلوم نیست «حاوی» رازی و

۱- Freind - کتاب متفکران اسلام تألیف لوئی فیگیه L. Figuier صفحه ٤٨

«ملکی» اهوازی در دوران حیات مؤلفانش تدریس میشده است.

با ذکر مطالب بالا و اینکه شیخ بمناسبت نبوغ کم نظیر و تسلط کامل در تدریس طب و موقع خاص وی در دربار پادشاهان آل بویه و بیان نظرات وعقاید متقن و ابتکارات بزرگ در طب توانسته است، مقام قانون را در دوران خود و پس از وفاتش در عالم بسیار رفیع گرداند و بدین ترتیب باآنکه طلاب علوم طبی از کتابهای «حاوی» رازی و «ملکی» اهوازی استفاده می کردند، قانون آنها را تحت الشعاع قرار داده است.

بطور خلاصه قانون کتاب جامع طبی است که بقلم یک فیلسوف فصیح و مسلط به فلسفه و نابغه ای کم نظیر میباشد نه فقط یک طبیب آزموده ومجرب. با تمام این احوال پس از آنکه قانون در مشرق زمین شهرت یافت، در مغرب زمین نیز مشهور شدو اولین کتاب طبی



شکل ۹۱ پشت جلد قانون ابن سینا چاپ رم سال ۱۵۹۳ میلادی که با بعضی از مؤلفات دیگر شیخ در منطق و طبیعی و علم کلام چاپ شده است

است که در اروپا به لاتینی ترجمه و طبع گردیده و تا سال ۱۶۵۰ میلادی در دو دانشگاه لوون[۱] (بلژیک) و منپلیه[۲] (فرانسه) تدریس میگردید و بدین مناسبت ابن‌سینا در اروپا «رئیس وملك‌الاطباء» لقب یافته است. یك نکته دیگر باید بمطالب بالا افزود که در قانون درمانها و علاجهای عجیب و غریب و شاهکارهائی دیده میشود که بسیار ارزنده میباشد. ما این مطلب را ضمن تجزیه‌و تحلیل و تشریح معلومات طبی شیخ متذکر خواهیم شد.

معهذا عده‌ای بر قانون ایراد و خرده گیری کرده که در تعداد و انواع خواص اجسام زیاده روی کرده و بر عکس در مباحث تشخیص بیماریها پیچیده و مبهم است. از پزشکانیکه کتاب قانون را در حکم کاغذ خالی میدانند ابن زهراندلسی[۳] است، ولی الحق این مطلب مبالغه آمیز است. برخی از دانشمندان و متخصصان علی‌بن‌عباس را در طب بر ابن سینا ترجیح میدهند[۴].

پرفسور ادوارد برون در کتاب «طب عرب»[۵] گوید: «قانون بر اثر آنکه بشکل دائرة المعارف است وبواسطه نظم و ترتیب منطقی‌وطرز بحث مجتهدانه‌اش اهمیت یافته و کتابهای رازی و علی‌بن عباس مجوسی را با آنهمه فضیلت عقب زده است». گرچه این مطلب تماماً صحیح بنظر نمیرسد و چنانکه قبلاً آمد علل شهرت قانون تحت عواملی بوده که در صفحات بالا مذکور افتاد. ابن رشد[۶] با شهرت کم نظیرش دراروپا نتوانست کتاب کلیات خود را با قانون ابو علی‌سینا برابر کند.

۱- Louvain.

۲- Montpellier.

۳ Avenzoar.

۴- دائرةالمعارف بریطانیا جلد سوم.

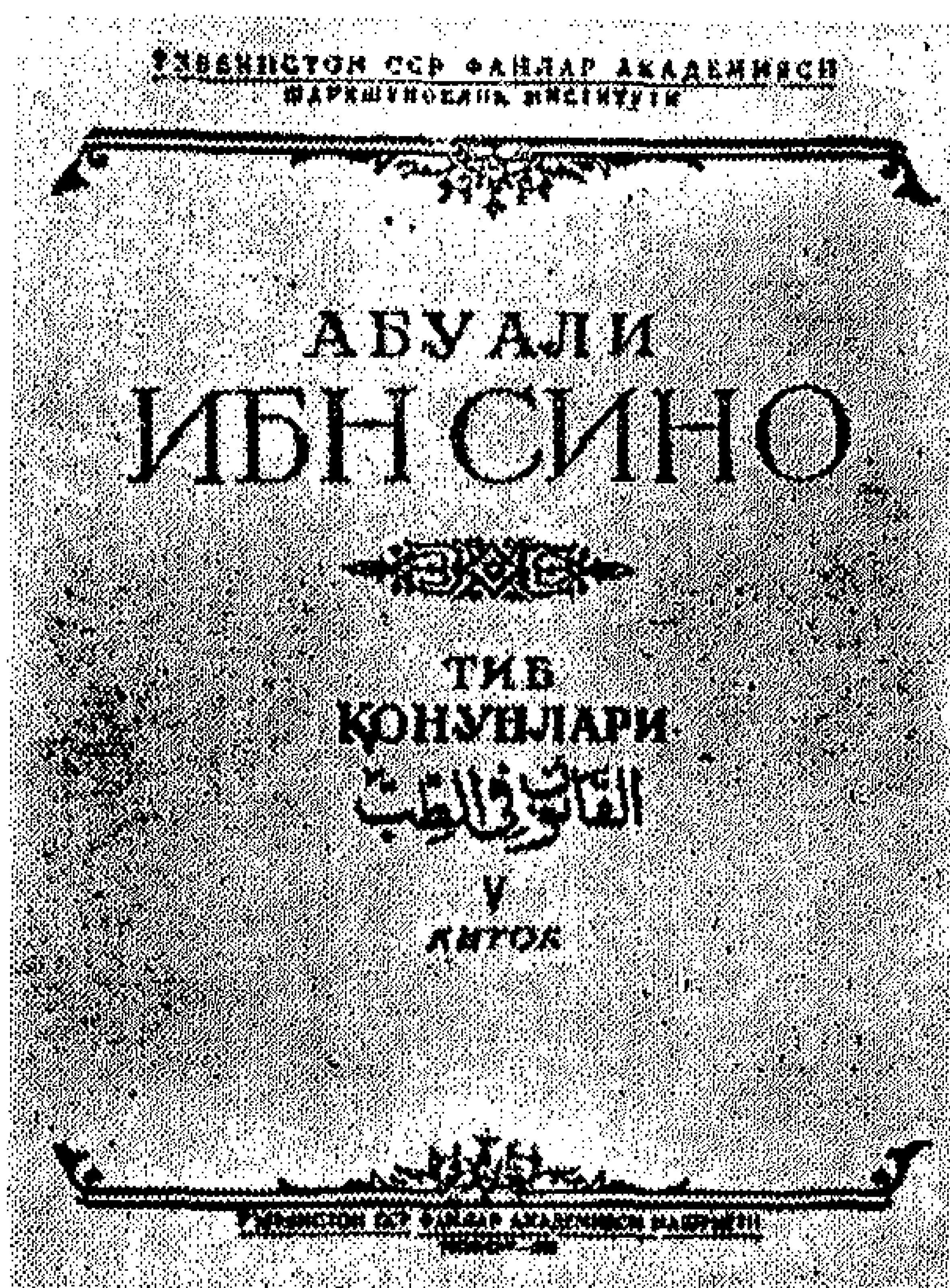
۵- Arabian Medicine.

۶- Averroes.

تقسیمات قانون ـ قانون مشتمل بر پنج کتاب است که هر کدام از آنها به چندین فن و تعلیم وجمله و فصل تقسیم گردیده است.

کتاب اول ـ در کلیات طب که مشتمل بر چند فن است :

فن اول مشتمل بر شش تعلیم است : در حد طب و موضوعات آن ، در ارکان (یک فصل) در مزاجها (سه فصل) ، در اخلاط (دو فصل) ، در اعضاء (یک فصل و پنج جمله) ، در ارواح و افعال و قوی (یک جمله و یک فصل).



شکل ۹۲ ـ پشت جلد ترجمه قانون ابن‌سینا (کتاب پنجم) از انتشارات آکادمی علوم ازبکستان ۱۹۶۰ میلادی .

فن دوم در بیان امراض و علل و اعراض کلی که مشتمل بر سه تعلیم است :

درامراض (هشت فصل)، در علل بیماریها (دو جمله)، در اعراض (یازده فصل و دو جمله).

فن سوم در حفظ الصحه که مشتمل بر یک فصل و پنج تعلیم است : فصلی در سبب صحت و مرض و ضرورت مرگ ، در ربیت (چهار فصل) ، در تدبیر صحت

و مزاج بالغان (هفت فصل) ، در تدبیر صحت مزاج پیران (شش فصل) ، در تدبیر بدن از نظر حالات مزاج (پنج فصل) ، در انتقالات (یک فصل و یک جمله).

فن چهارم در بیان وجوه معالجات بحسب امراض (از نظر کلی) که سی و دو فصل است.

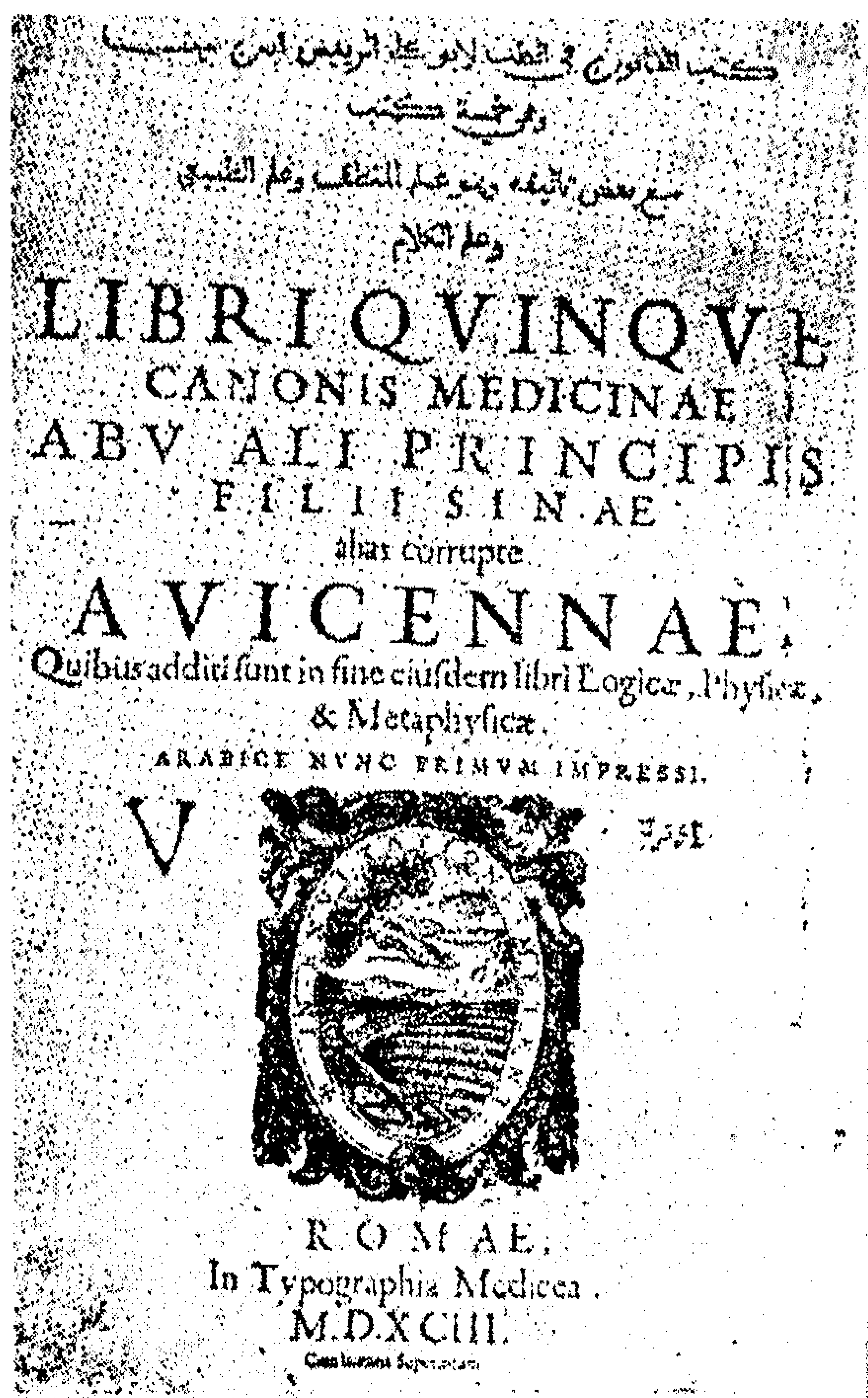
کتاب دوم در داروهای مفرد بترتیب حروف تهجی[1] (در دوجمله) است.

جمله اول در قوانین طبیعی (در شش مقاله) ، جمله دوم در داروهای مفرد میباشد. در این کتاب شیخ تقریباً تمام داروهای حیوانی و گیاهی و معدنی باخواص و موارد استعمال آنها را آورده است و قسمت مربوط به گیاههای طبی مستعمله در بیماریهای کبد آن بسیار ممتاز میباشد، که با طب امروزی مطابقت تام دارد ، وما ضمن مبحث مربوط به اصول تداوی آنها را متذکر خواهیم شد. در این کتاب ابن‌سینا قریب ۸۰۰ دارو (ماده) که قسمتی از آنها همان است، که دیسقوریدوس و جالینوس در کتابهای خود آورده و طرق استعمال آنها را نیز بیان داشته‌اند، میباشد. تعداد زیادی از داروها را که در کتب قدما نبوده شیخ بشخصه آورده است.

کتاب سوم در امراض جزئی اندامهای بدن آدمی از سر تا قدم و مشتمل بر بیست و دو فن میباشد که هرفن را مقاله یا مقالات متعددی است. در این کتاب شیخ بیماریهای سر ومغز و اعصاب و چشم وضمائم آن و گوش و بینی و دهان و زبان و حلق و لثه‌ها و سقف‌های دهان و لبها و ریتین و سینه و پستان و مری و معده و کبد و کیسه صفرا و طحال وامعاء و مقعد و کلیه‌ها و مثانه و آلات دفع ادرار واعضاء تناسلی مرد و زن و بیماریهای دست و پا را شرح میدهد ، که در حقیقت یک دوره کامل

[1] ـ مقصود از داروهای مفرد که ترجمه آن بزبان فرانسوی (Matières médicales) است و در اصطلاح قدما جمیع مواد آلی و غیرآلی موجود در طبیعت بوده است.

«علم‌الامراض»[۲] میباشد. شیخ دراین کتاب شاهکارهای کم‌نظیری دارد که ضمن بحث در باب مقام طبی و مباحث آتی متذکر خواهیم شد. با آنکه شیخ در کتاب اول از تشریح و وظائف‌الاعضاء بیان مطلب کرده، در این کتاب‌نیز قبل از ذکر امراض هر عضو و جهاز از تشریح و وظائف‌الاعضاء آنها بحث کرده است.


كتاب القانون في الطب لابو علي الرئيس ابن سينا
وهو خمسة كتب
مع بعض تأليفه وهو علم المنطق وعلم الطبيعي
وعلم الكلام

LIBRI QVINQVE
CANONIS MEDICINAE
ABV ALI PRINCIPIS
FILII SINAE
alias corrupte
AVICENNAE.
Quibus additi sunt in fine eiusdem libri Logicæ, Physicæ, & Metaphysicæ.
ARABICE NVNC PRIMVM IMPRESSI.

V

ROMAE,
In Typographia Medicea.
M.D.XCIII.

شکل ۹۳ - کتاب پنجم قانون ابن سینا چاپ رم‌سال ۱۵۹۳ میلادی که با بعضی ازمؤلفات دیگرشیخ در منطق و طبیعی وعلم کلام همراه است.

۲- Pathologie.

کتاب چهارم قانون در زینت[1] و بیماریهائی که مخصوص به یک عضو نیست بدین ترتیب : فن اول در تبها[2] (دو مقاله) ، فن دوم در تقدمةالمعرفه[3] و احکام بحران (دو مقاله) ، فن سوم در اورام[4] و بثور[5] (سه مقاله) ، فن چهارم در تفرق اتصال[6] غیر از شکستگی و جاانداختن (چهار مقاله) ، فن پنجم در شکسته بندی (سه مقاله)، فن ششم مختصری در سموم (پنج مقاله) ، فن هفتم مختصری در باب زینت (چهار مقاله) .

کتاب پنجم در داروهای مرکب که قرابادین[7] است و مشتمل بر چند مقاله و دو جمله است : مقاله‌ای در احتیاج به داروهای مرکب ، جمله اول در مرکبات مرتبه در قرابادین و مشتمل بر دوازده مقاله ، جمله دوم در قرابادین در داروهای مجربه در هر یک از امراض . بطور خلاصه کتاب پنجم در داروهای مرکب ازقبیل حب ها و معجون ها و گردها و شربت هاو روغن ها و شیاف‌ها و قرص ها و تریاق ها[8] و مالیدنیها و لعوقها[9] و شرابها و سایر ترکیبات داروئی و داروهای مرکب ومجرب مربوط به یک یک امراض است .

۱ـ مقصود از زینت در اصطلاح قدما برطرف کردن لک صورت و رنگ مو و ناخن و بلند کردن گیسو وامثال آنها بوده که میتوان دراصطلاح امروزی درزبان فرانسوی به Cosmétique تعبیر کرد .

۲ ـ حمیات = Les Fièvres

۳- Pronostic.

٤- Les Inflammations.

٥- Les Eruption Cutanées.

٦ـ مقصود از تفرق اتصال در طب باز شدن نسوج است .

۷ـ اقراباذین = اقراباذین ـ مجموعه دستورهای تهیه ادویه طبی یا علم به ماهیت ادویه مفرد ومرکب است.

۸- Antidote.

۹- Loock.



شکل ۹۴ ـ پشت جلد قانون ابن سینا ترجمه لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ میلادی که بسال ۱۹۶۴ از روی نسخه اصلی د رهیلدشیم (Hildescheim) آلمان افست شده است.



شکل ۹۵ صفحه اول قانون چاپ تهران ۱۲۹۵ قمری چاپ سنگی که به سرپرستی میرزا سید رضی حکیم‌باشی نظام و مباشرت میرزا غلامعلی شاملو (صدرالاطباء) وبخط میرزا محمدعلی طهرانی طبیب نظام تهیه گردیده است.

ابتدای قانون چنین است: «و بعد فقد التمس منی بعض خلص اخوانی و من یلزمنی

اسعافه بما یسمح به وسعی ان اصنف فی الطب کتاباً مشتملاً علی قوانینه الکلیه والجزئیه اشتمالاً یجمع الی الشرح الاختصار، والی ایفاء الاکثر حقه من البیان الایجاز، فاسعفته بذلک و رایت ان اتکلم : اولا فی الامور العامه الکلیه فی کلا قسمی الطب اعنی القسم النظری و القسم العملی، ثم بعد ذلک اتکلم فی کلیات احکام قوی الادویه المفرده ثم فی جزئیاتها ، ثم بعد ک فی الامراض الواقعه بعضو عضو... ».

آخر کتاب : ... ذکر الاوزان و المکیال من کناش یوحنا بن‌ـ سرافیون... ثلثه قراریط کل قیراط اربعة شعیرات الثلثا بولو تسعة قراریط القوابوس اوقیة و نصف القوابوسین ثلث اواق ثمانیة او بولو اربعة و عشرین قیراط ».

عده زیادی از اطباء و دانشمندان شروحی بر قانون و قسمتهای مختلفه آن نگاشته اند که از شروح و حواشی بر سایر کتب و آثار طبی تمدن اسلامی زیادتر است. این مطب بسیار روشن میباشد ، چراکه طبق گفتهٔ جوزجانی قانون توسط شیخ در دوران زندگیش تدریس میگردیده و همانطور که قبلاً آمد کتاب معتبر درسی طبی مکاتب شرق و غرب بوده‌است، بنابراین بدیهی است همه بدین اسراشتیاق فراوان داشتند. علاوه بر شروحی که اختصاصاً بر قانون نوشته شده و بصورت کتاب درآمده، عده‌ای از مدرسین قانون ضمن تدریس حواشی بر قانون تدریسی خود نگاشته‌اند، که در بسیاری از نسخ چاپی قانون دیده میشود.

شروح قانون و قسمتهای مختلفه‌آن ـ اکنون شروح عمده و معتبری که بر قانون نوشته شده است بترتیب تاریخ فهرست وار متذکر میگردیم :

۱) چنین بنظر میرسد اول دفعه ابو عبید عبد الواحد جوزجانی تفسیری بر

مشکلات قانون نگاشته (طبق گفته صاحب تتمه صوان الحکمه) ؛

۲) شرح علی بن رضوان (متوفی بسال ۴۶۰ هجری قمری) ؛

۳) فخرالدین رازی (قرن ششم)؛

۴) شرح علاء الدین ابوالحسن علی بن القاصی نفیس الدین ابی الحزم القرشی معروف به « ابن النفیس »(متوفی بسال ۶۸۷ هجری قمری) . بنام« الموجز القانون »

Liber ca
nonis Auicenne reuisus &
ab omni errore mēdaqz
purgatus summaqz
cum diligentia
Impressus.
Cum priuilegio

شکل ۶۹ - پشت جلد قانون ابن سینا ترجمه لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷

۵) شرح ابراهیم علی بن محمد السلمی القطب المصری (قرن هفتم) ؛
۶) شرح ابی الفضائل محمد بن ناموور الخونجی (الخنجی) (متوفی بسال ۶۴۶ هجری) ؛ ۷) شرح یعقوب بن اسحاق السامری (قرن هفتم) ؛ ۸) شرح محمود بن مسعود بن المصلح الشیرازی معروف به قطب الدین شیرازی (متوفی بسال ۷۱۰ هجری) بنام«التحفه السعدیه» - این شرح در میان اطباء قدیم معروفترین و بهترین شروح قانون بوده که عموم طالبان علم طب از آن استفاده می کردند ؛ ۹) شرح سدیدالدین الکازرونی (شرح کلیات قانون- متوفی بسال ۷۴۵ هجری) ؛ ۱۰) شرح محمدبن عبدالله الاقسرائی (قرن هشتم)؛ ۱۱) شرح محمدبن محمودالاملی(متوفی بسال ۷۵۳ هجری) ؛ ۱۲) شرح علی بن عبدالله مشهوربه زین العرب المصری (متوفی بسال ۷۷۰ هجری) ؛ ۱۳) حاشیه برقانون توسط ضیاءالدین بن بهاءالدین الشجاعی ؛ ۱۴) شرح حکیم علی الجیلانی (قرن دهم) ؛

۱۵) شرح برحمیات (تبها) توسط اسحاق‌خان بن اسماعیل‌خان دهلوی (قرن دوازدهم) بنام « غایةالفهوم فی‌تدبیرالمحموم » . ۱۶) شرح کلیات قانون از مسیح الملک (حکیم شفائی‌خان بن حکیم‌عبدالشافی‌خان) .

باز برای آنکه‌مقام‌رفیع قانون ابن‌سینا درطب اسلامی و جهانی مشهود گردد، اضافه‌می کنیم: که عده‌ای از اطباء و دانشمندان برقانون‌حواشی وشروحی نوشته‌اند بمانند : ۱) شرح نجم‌الدین ابوالعباس احمد ابن ابی‌الفضل الطبیب معروف به‌ابن‌العالمه (متوفی بسال ۶۵۲ هجری) ؛ ۲) شرح عبدالعزیزبن عبدالله‌ـ الجیلی ؛ ۳) شرح امین‌الدوله الحکیم ابوالفرج یعقوب بن‌الطبیب الکرکی‌ـ المسیحی معروف به‌ابن‌القف (متوفی بسال ۶۸۵ هجری) مشهور به‌شرح ابن‌قف مسیحی ؛ ۴) بهترین ملخص قانون توسط ابن‌النفیس سابق‌الذکر چنانکه آمد بنام «الموجزالقانون» میباشد که بسال ۱۸۲۸ میلادی‌در کلکته بچاپ‌رسیده‌است . قانون را ژرارد وکرمن و الپاگوس [1] به‌لاتینی ترجمه کرده و هریک چندین‌بار طبع شده ، بعلاوه اجزاء آن‌نیز جداگانه بچاپ رسیده و همین‌ترجمه‌است که‌قانون را قریب شش قرن در اروپا ملاك تعالیم طبی قرارداده است .

تلخیص برقانون ـ عده‌ای از اطباء و دانشمندان قانون را مختصر و تلخیص کرده‌اندبدین‌ترتیب : ۱) محمود بن عمرالجغمینی (= چغمینی‌متوفی، بسال ۷۴۵ هجری) تحت‌عنوان « قانونچه » (القانونجی فی‌الطب) ؛ ۲) علی‌بن‌النفیس القرشی تحت عنوان «الموجز » ؛ ۳) محمدبن یوسف الایلاقی (متوفی بسال ۴۶۰ هجری) به‌نام « الفصول الایلاقیه » ؛ ۴) هبةاله بن جمیع الاسرائیلی (متوفی بسال ۵۹۴ هجری) تحت‌عنوان « التشریح المکنون فی‌تنقیح القانون» ؛ ۵) ابوسعیدبن السرورالاسرائیلی‌السامری العسقلانی بنام «خلاصةالقانون » ؛ ۶) ابوعلی‌محمدبن یوسف‌بن‌شرف‌الدین به‌نام « مختصرالقانون » . (برای اطلاع بیشتر

۱ - Alpagus.

رجوع شود به «کشف‌الظنون» تألیف ملا کاتب چلبی حاجی‌خلیفه و «آثار ورسالات و مقالات شادروان سعید نفیسی» در باره ابن‌سینا و «مولفات ابن‌سینا» تألیف قنواتی و «بر کلمان» و «جشن نامه ابن‌سینا» تألیف دکتر ذبیح الله صفا و «فهرست نسخه های مصنفات ابن‌سینا» تألیف دکتر یحیی مهدوی و «مولفات مصنفات ابن‌سینا» در دوره‌های مجله جهان پزشکی تألیف نگارنده).

نسخ خطی متعدد از قانون ویا اجزاء و کتابهای آن در کتابخانه جهان و ایران و کتابخانه های شخصی موجود است. این مطلب بسیار طبیعی است، چرا که کتابی که قریب شش قرن در اروپا و ده قرن در مشرق زمین کتاب درسی طلاب علم طب بوده، قطعی است عشاق فراوان داشته که هرطالب چه شاگرد و چه مدرس مایل بوده که یک نسخه ازآن داشته باشد. بدین جهت برخلاف حاوی ومنصوری (وبسیار از مولفات طبی رازی) و ملکی اهوازی نسخ خطی فراوان از قانون در کتابخانه ها دیده میشود. ایضاشروح وحواشی قانون دراغلب کتابخانه های عالم و کتابخانه های خصوصی موجود است.

علاوه برآنکه نسخ خطی قانون در کتابخانه ها موجود است، عده‌ای از اطباء و دانشمندان شخصاً شروح وحواشی برقانون وقسمتهای مختلفه آن نگاشته اند واین شروح و حواشی از دوران شیخ شروع گردیده و تا قرون اخیر استداد داشته، چرا که قانون در زمان شیخ توسط خود او تدریس گردیده است. ازآن گذشته مدرسین قانون هریک بسهم خود ضمن تدریس به ذوق وسلیقهٔ خود نکات ویادداشتهائی کرده‌اند. اکنون در بعضی از نسخ خطی وایضا قانون‌های چاپی در حاشیه آن‌ها یادداشتهائی دیده میشود، که حاکی ازآن است که کتاب تدریس گردیده و مدرس درحاشیهٔ آن مطالبی نوشته است.

چنانکه آمد نسخ خطی فراوان در کتابخانه های جهان وشخصی موجود میباشد. در کتابخانه ملی ملک نیز چند نسخه خطی قانون موجود است، که قدیمترین آن

به‌شماره . . ۵ ٤ ثبت و تاریخ کتابت آن بسال ۱ ۹ ۵ هجری (یکصدوشصت‌وچهار سال پس از مرگ ابن‌سینا) است. ایضاً نسخه دیگر قانون بشماره ۶۲ ۵ ٤ میباشد که تاریخ کتابت آن ۶۸۰ هجری است. کاتب شمس‌الدین محمد مرقندیانی است. این نسخه در ۳ ٤ ٤ برگ ۳۰ سطری به خط نسخ میباشد که ورق اول آن نونویس است. در آخر صفحه مهر صدرالاطباء و یادداشت وی با خط نسخ میباشد. در صفحه اول کتاب در گوشه پائین رقم رفته است: «من مستملکات الاحقر غلامعلی سنه ۱۳۰۲ با مهر صدرالاطبا». ذیل این نوشته حاج حسین آقا ملک یادداشت کرده است: «گمان میرود بلکه ظن به یقین است که این کتاب اولین کتابی است که با نسخه اصل که بقلم بوعلی‌ـ سینا نوشته شده باقی و در دسترس است ـ نه‌دیده شده و نه‌شنیده ـ حرره‌الحسین‌ـ ملک‌التجار بتاریخ ۹ر۲ر۸ ۱۳۱ شمسی». مرحوم دکتر محمد شهراد شاگرد مرحوم صدرالاطباء به‌بنده (نگارنده) گفتند، که این نسخه قانون چاپ‌سنگی تهران که توسط مرحوم صدرالاطباء بچاپ رسیده و تصحیحات لازمه را در نسخه چاپی کرده، شیخ بهائی نسخه اصل را سجل کرده است، که این قانون اندکی پس از مرگ شیخ نوشته شده است. بطور خلاصه در کتابخانه ملی ملک مجموعاً دوازده نسخه خطی قانون وجود دارد که دو عدد آنها کامل (یعنی هر پنج کتاب را دارا است) و ده عدد دیگر قسمتهائی از قانون میباشد.

ترجمه قانون بزبان لاتینی توسط ژرار دوس کرسونسیس[1] (ژرار دو کرمن) بعمل آمده است، که این ترجمه چنانکه آمد اساس چاپهای لاتین قانون میباشد. ایضاً قانون بزبان عبری توسط یوسف لورکی[2] ترجمه و در ناپل بسال ۱۴۹۱ میلادی بچاپ رسیده است.

ترجمه فارسی کلیات قانون توسط ملافتح الله بن فخرالدین شیرازی بسال ۱۳۰۶ درلکهنو چاپ شده است.

---

۱ ـ Gerardus Cremonensis.. ۲ ـ Joseph Lorki.

قسمتهای مختلفه قانون نیز به زبانهای مختلفه ترجمه وتشریح گردیده است که اگر بخواهیم به ذکر تمام آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد.



شکل ۹۷ - صفحه اول کتاب قانون - ترجمه عبری (نسخه خطی کتابخانه بولونی ایطالیا - نقل ازکتاب تاریخ طب تألیف ا. کاستیلیونی ایطالیائی).

ترجمه روسی قانون بسال ۱۹۶۰ در شهر تاشکند و ترجمه انگلیسی کلیات قانون توسط دکترمظهرشاه در ۹۹۴ صفحه قطع وزیری به سال ۱۹۶۶ میلادی در کراچی (پاکستان) بچاپ رسیده است.

چاپهای قانون - قانون مکرر بچاپ‌رسیده‌است. اول دفعه درشهر رم کتاب‌قانون با کتاب‌نجات ابن‌سینا در دو مجلد بسال ۱۵۹۳ بچاپ رسیده که در دوقسمت‌است: قسمت اول شامل کتاب اول تا سوم و قسمت دوم شامل کتابهای چهارم و پنجم است. پس‌ازآن چاپهای دیگر بترتیب درسال ۱۲۹۰ هجری در قاهره و سال ۱۲۹٤ هجری در بولاق و سال ۱۲۹٦ در تهران و سال ۱۳۰۷ و ۱۳۲٤ هجری درلکنهو و سال ۱۹۰۵ میلادی با شرح فارسی آن در لاهور و کتاب چهارم با شرح فارسی در سالهای ۱۲۷٤ و ۱۲۹٦ و ۱۲۹۸ درلکنهو بچاپ رسیده است.

طبع تهران بقطع رحلی بزرگ و چاپ سنگی بهمت مرحوم سید رضی‌خان‌ـ طباطبائی سمنانی حکیمباشی کل نظام با مقابله و تصحیح مرحوم غلامعلی شاملوـ صدرالاطبا خراسانی و بخط میرزا محمدعلی طبیب نظام و محمد حسین گلپایگانی در هفتصدوهشتاد وسه صفحه چاپ شده است و بنظر میرسد یکی از چاپهای خوب (تقریباً بی‌غلط) قانون باشد.

ترجمه لاتین‌قانون قریب سی مرتبه در اروپا چاپ شده ، که اساس این‌چاپها ترجمه ژرار دوکرمن[1] است.

در خاتمه این مبحث متذکر میگردیم که با مطالعه قانون (و در صورت امکان شروح و تلخیص و ترجمه‌ها) میتوان پی باهمیت کتاب و نبوغ شیخ برد و این‌امر خواهی‌نخواهی روزی باید توسط دانشمندان و محققان ایرانی جامه عمل بخود بپوشد. انشاءاله تعالی.

٤٦ .. القصیدهالعینیه - که شرح آن ضمن اشعار تازی شیخ گذشت. دراینجا فقط متذکر میگردیم که این قصیده درجهان قریب ده مرتبه بچاپ رسیده و بیش‌از بیست شرح برآن نگاشته شده و ترجمه آن به‌فارسی توسط حاج ملاهادی سبزواری در اسرارالحکم و ایضا در جشن‌نامه ابن‌سینا و بفرانسه توسط بارن کارادوو[2] درجلد

۱ - Geraard de Crémone.

۲ - Baron Carra de Vaux.

چهارم (روزنامه آسیائی) و به‌انگلیسی توسط آربری[1] بسال ۱۹۵۲ و به‌ترکی‌توسط حریمی بعمل آمده است.

۴۷ - قوانین و معالجات طبیه - عنوان بالا در بعضی ازفهرست‌ها ضمن آثار شیخ آمده و بنظرمیرسد مشکوك باشد.

۴۸ - القوی‌الطبیعیه (مقاله فی ...) - این مقاله بزبان عربی است که‌شیخ آنرا برای ابوسعیدیمامی نوشته چنانکه در رساله سرگذشت آمده است.

۴۹ - القولنج (کتاب ...) - این کتاب بزبان عربی و چنانکه ازاسم کتاب مستفاد میگردد درباب قولنج[2] است. نسخ خطی چند از آن درکتابخانه‌های جهان و ایران وجود دارد و از آثار مسلم شیخ است. این کتاب در سه مقاله است بدین شرح : فی‌تشریح الامعاء و منافعها ؛ فی تعریف ماهیةالقولنج و اقسامه و اسبابها و علامات کل قسم منها ؛ فی‌تدبیر اصحاب القولنج و علاجهم و حفظهم.

۵۰ - القوی‌الاربعه - این رساله بزبان عربی است که ضمن‌آثارشیخ دربعضی فهرست‌هاثبت گردیده.

۵۱ - القوی‌الانسانیه و ادراکاتها - این‌رساله بزبان‌عربی‌است و آنرا منسوب به شیخ دانسته‌اند؟ که در تسع رسائل بچاپ رسیده است.

۵۲ - قوی‌الجسمانیه (رساله‌فی ...) - این رساله بزبان عربی و درفهرست کتب‌اهدائی‌مرحوم‌سیدمحمد مشکوة به‌دانشگاه آمده و انتساب آن به شیخ مشکوك می‌باشد.

۵۳ - ماهیة المحزن والکدر - احتمال دارد این کتاب (یا رساله) که در فهرست‌ها آمده است همان رساله « الحزن و اسبابه » باشد.

۵۴ - مایدفع ضررالاغذیه (رساله فی ...) - این کتاب (یا رساله) نیز در

۱ - Arberry. ۲ - Colique.

فهرست آثار شیخ آمده و احتمال قوی دارد که همان کتاب « دفع‌المضار الکلیه‌ـ عن‌الابدان الانسانیه بتدارك انواع خطاءالتدبیر » باشد.

۵۵ - مایدفع ضرر الاغذیه (فی . . .) - این رساله به‌عربی و احتمال دارد رساله « دفع‌المضارالکلیه » باشد و ازآثار مشکوك شیخ است.

۵۶ - مسائل حنین (تعالیق مسائل حنین ، تعالیق علی‌مسائل حنین، شرح مسائل‌حنین بن اسحق) - این رساله بزبان عربی وشرح تعلیقه و جواب‌شیخ بر بعضی مسائل طبی حنین‌بن اسحق عبادی است.

نسخ چندی ازآن درکتابخانه‌های دنیا وجود دارد.

۵۷ - مسائل عدةطبیه - این رساله از آثار مشکوك شیخ میباشد.

۵۸ - المسائل المعدوده فی الطب - این رساله بعربی است و در بعضی کتابخانه ها موجود است و احتمال دارد با رساله مسائل عده طبیه یکی باشد و از آثار مشکوك شیخ است.

۵۹ - منافع الاعضاء - این رساله به‌عربی وچنانکه ازعنوان آن مستفادمیگردد، در فیزیولوژی و در بعضی کتابخانه ها نسخی ازآن موجود است. صحت انتساب آن به‌شیخ مسلم نیست. احتمال دارد قسمتی از یکی‌ازآثار شیخ باشد.

۶۰ - مقادیرالشربات فی‌الادویه‌المفرده (ومضارها) - این کتاب بزبان عربی و درباب مقادیر و میزان‌خوراك ادویه مفرد است. نسخه‌ای ازآن درکتابخانه برلین موجود است. رساله بالا از آثار مسلم شیخ است.

۶۱ - الموت والحیاة - نام‌این رساله در بعضی‌از فهرست‌ها آمده و بنظرمیرسد منسوب به‌شیخ باشد.

۶۲ - النبض(مقاله فی . . . ، علم‌النبض، رگ شناسی، نبضیه ، دانش رگ)- این رساله بزبان پارسی و چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد درباره نبض و شناسائی رگ است . رساله‌ایست مختصر که از نظر ارج و مقام طبی بسیار ارزنده و از

آثار مسلم شیخ است. نسخ خطی متعدد ازآن در کتابخانه های دنیا و ایران موجود است. بعلاوه بسال ۱۳۱۷ (بیادگار جشن گشایش دبیرستان پهلوی سابق بروجرد) و بسال ۱۳۳۰ (یادگار جشن هزاره ابوعلی سینا) ضمن انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۱۱) با مقدمه و حواشی وتصحیح مرحوم سید محمد مشکوة در تهران بچاپ رسیده است.

ابتدای کتاب: سپاس مرآفریدگار را . - و ستایش مرو را و درود بر پیغامبر گزیده‌واهل بیت - و یاران او . فرمان (خداوندملک عادل سیدمنصورمظفر) عضدالدین - علاءالدوله وقاهرالامه - وتاج الملهابوجعفرحسام امیرالمومنین کرم الله مثواه - بمن آمد که اندرباب دانش رگ کتابی کن جامع، که همه اصلهااندروی بود بتفصیل. پس فرمان را پیش گرفتم باندازه طاقت - ودانش خویش واین کتاب را بزبان پارسی چنانکه فرمان بود وبرتوفیق ایزد معونت کردم وازوی یاری خواستم. امیدوارم که بدولت چنین (خداوند) توفیق یاری یابم.

آخر کتاب: «... وخشم - نبض را عظیم - و بلند و سریع و متواتر گرداند وغم نبض را صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی گرداند. وهرچه بمفاجا رسد نبض را سریع و لرزان کند. اکنون این اصلها کلی است اندر علم نبض که حکیمان گفته‌اند و اما نبض (بیماران) و بیماریها شاید گفتن بتفصیل. انشاءالله تعالی». این کتاب مشتمل بر نه‌فصل است: فصل اول: اندر (همه) اصلهائی که باول بباید دانست و... ؛ فصل دوم: در بیان تحلیل بدن و سبب حیوة برخی حیوانات درحالی که مدتی تغذیه کنند و...؛ فصل سوم. دربیان اینکه دل بمنزله شریان همهٔ تن است و شریان هرعضو بمنزله دل آن عضو است و... ؛ فصل چهارم: دربیان اینکه همواره بین حرکت انقباض و انبساط سکونی فاصله‌است؛ فصل پنجم: گفتار در اندازه حرکت وتعریف نبض و اقسامی که ازآن پدید آید و ... ؛ فصل ششم: بحث در استواء و اختلاف و بحث در باب نظام و عدم نظام و جنبش و وزن وزمان حرکت...؛ فصل هفتم:

گفتار در نبض مستوی و مختلف و .... ؛ فصل هشتم : اقسام نبض مرکب که نامهای مخصوص دارد و ... ؛ فصل نهم در سببهای نبض ...

دراین رساله تعداد زیادی اصطلاحات پزشکی دیده میشود که شیخ معادلهای پارسی آنرا آورده وما ضمن مبحث مربوط به واژه های پزشکی آنها را قبلاً متذکر گردیدیم .

رساله بالا یکی از مهمترین مولفات شیخ است . امیدواریم در مبحث مربوط به مقام طبی شیخ از اقسام نبض که دراین رساله ذکر کرده است ، متذکر گردیم .

۶۳ - الهندبا (رساله فی ...) - این رساله بزبان عربی و در باب کاسنی و موارد استعمال آن وازآثار مسلم شیخ میباشد که ازابتدا تاانتها درباب خواص آب کاسنی و موارد و زمان استعمال و سایر مختصات مربوط بدان بحث کرده است . نسخ خطی متعدد ازآن درکتابخانه های جهان و ایران موجود و دراستانبول توسط آقای دکتر سهیل انور بچاپ رسیده است .

رسالات طبی مذکور در صحائف بالا که تعدادی ازآنها مسلماً ازشیخ وتعدادی منسوب (یامشکوك) به‌وی میباشد، باضافه تعداد زیادی آثار و رسالات طبی دیگر که در فهرست‌ها وتراجم احوال به‌شیخ نسبت داده‌اند وعموماً یاقسمتی از آثار شیخ است، یاآنکه افرادی رسالات را تألیف کرده و بنام شیخ انتشار داده‌اند، که تا آنجا که مقدور بود درین مبحث آمد .

م - مقام شیخ در طب - برای شناسائی مقام شیخ درطب باید آثار طبی وی مورد مطالعه قرار گیرد تاحق مطلب ادا شود . بنظراین جانب میرسد که برای این امر تنها یک فرد یا یک محقق نخواهد توانست مطالعه تمام آثار وی را عهده‌دار شود . برای تحقیق در این باره باید عده‌ای از محققان و دانشمندان اقدام کنند ، تا آنکه مقام طبی شیخ کما هوحقه وینبغی واضح وآشکار گردد . ازطرفی لازم به تذکر است که برای نیل به منظور بالا بهترین راه مطالعه کتاب قانون شیخ است که قطعاً جمیع نظرات و شاهکارهای طبی وی دراین کتاب میباشد وبرای این امر سالیان درازوقت لازم است که بتوان حقیقةً

فهمید استاد چه گفته و در هزار سال قبل عقاید و نظرات پزشکی وی چه بوده است ؟ بدین مناسبت در این مبحث کوشش شده است تا آنجا که مقدور ومیسور بود از کتاب قانون استفاده گردد.

مقدمةً متذکر میگردیم که شیخ تابع مکتب یونانیان بوده و بمانند طبری و رازی‌واهوازی طب‌رابیشتر از ترجمه‌کتب استادان یونانی اقتباس کرده ، منتهی باید گفت که بسیاری مطالب برنظرات پزشکان یونانی اضافه کرده و آنها را به صورت جدیدی درآورده است.

بقراط و عده‌ای از پزشکان قبل‌از ابن‌سینا بیماری را یک نوع عنصر خارجی مستقلی میدانستند، که گاه و بیگاه بدن را موردحمله قرارمیداده و چون بدن مرکب از اعضاء و رطوبات و نیروی حیاتی است ، در برابر آن به‌مبارزه و دفاع برخاسته و نتیجه این مبارزه تندرستی و حیات ویا ناخوشی ویا بالاخره مرگ میباشد. ابن‌سینا نیز برهمین نظریه بوده ، منتهی برآن‌نظرات خود را اضافه کرده است.

علم طب ازنظر شیخ ـ علم طب ازنظر شیخ حفظ سلامتی است و نه درمان بیماریها . وی طب را بدو شعبه بزرگ تقسیم نموده است: طب نظری وطب‌عملی. ایضاً بیماریها را برحسب ضایعات اعضاء مختلفه و رطوبات بدن تقسیم‌بندی کرده است.

شیخ بیماریها را بدو دسته تقسیم می‌نماید :

۱ ـ بیماریهای داخلی ؛ ۲ ـ بیماریهای خارجی.

دربارهٔ بیماریهای خارجی او معتقد بوده که این‌دسته ارتباط زیادی بارطوبات و فعل وانفعالات بدن ندارند ، کافی‌است که عوارض خارجی برطرف گردند تانتیجةً بیماری مرتفع شود. در مورد بیماریهای داخلی شیخ به رطوبات و ضایعات عضوی بسیار اهمیت میدهد و آنها را نتیجه اختلال در اعضاء و تغییرات حاصله دررطوبات

بدن میداند . باید گفت که در اینجاست که ابن‌سینا از استادان یونانی جدا گشته و بیماری را عنصر مستقل خاصی نمیداند.

گرچه ابن‌سینا پس‌از بقراط و جالینوس بوده و ازنظرتاریخ طب عده‌ای از مولفان ویرا شاگرد دو استاد مذکور در بالا میدانند ، ولی باید دانست وی ورازی براثر استقلال فکری و ایراد و خرده‌گیری و انتقاد برکتب استادان یونانی و اینکه تجربه وآزمایش را درطب بسیار معتبر دانسته ، توانستند دوره‌نوینی در طب پدید آورند ، که مدتها طب اسلامی ایرانی ملاك و مبنای طب اروپائی گردد ، چرا که ابن‌سینا و دیگر پزشکان ایرانی طب یونانی را مرتب و بدان اضافات و ملحقاتی کرده و آنرا از صورت نظری خارج و طب عملی را ترتیب داده و اثر داروها را در طب از نظر وظائف الاعضاء و قرا با دین بسیار صحیح و با طریقه علمی بیادگار گذارده و بسیاری از داروها را در زمینه شیمی و ادویه شناسی درطب وارد ساخته‌اند .

در باره بسط افکار ابن‌سینا درطب همه معتقدند ، که امری بسیار عظیم و معجزه آسا آورده است . با مطالعه قانون‌شیخ وآثارجالینوس میتوان بحق وانصاف گفت: باآنکه ابن‌سینا وارث طب جالینوسی است اما از نظر مقام و رتبه درطب ازجالینوس دست کمی ندارد .

اکنون درتمام دنیا محققان ودانش‌پژوهان مشغول تحقیق در افکار و عقاید پزشکی (مخصوصاً مطالب قانون) میباشند ، که جمیع جنبه های پزشکی ودرمانی شیخ را دریابند، مخصوصاً در شوروی این‌امر باىنتهای دقت پی گیری میشود [1] .

---

۱ - رجوع شود به صفحه ٤٥ مجلد دوم جشن‌نامه ابن‌سینا - خطابه‌های پروفسور واسیلی نیکلایوییچ ترنوسکی (Prof V. N. Ternovsky) عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی اتحادجماهیر شوروی و استاد طب .

درکلیات ـ شیخ تابع مکاتب قبل از خود بوده بدین معنی که درباب چهار عنصر [1] (اسطقس ، ارکان) (آب و خاك و باد و آتش) و چهارخلط [2] بدن (بلغم و صفرا و خون و سودا) و مزاج (مزاج بلغمی و صفراوی و خونی و سوداوی یا مالیخولیائی) و تولید و تقسیم اخلاط و مراحل مختلف هضم و قوای سه گانه [3] (طبیعی و حیوانی و روانی) [4] و سلامتی و توازن اخلاط و بیماری و عدم توازن اخلاط و تقسیم‌بندی بیماریها و امثال آن تقریباً همان عقاید یونانیان را داشت.

درتشریح ـ شیخ درکتاب قانون تشریح جمیع اعضاء را یک‌یک بیان‌میدارد. با آنکه بعید بنظر میرسد که شیخ کالبد شکافی کرده باشد ، اما در استخوان‌شناسی و عضله شناسی تقریباً بمانند امروز یک‌یک قسمتهای آنها را شرح داده است.

---

۱ ـ این چهار عنصر رابزبان‌فرانسوی Elements گویند که برحسب عقیده قدما اصل و ریشه ساختمان کلیه اجسام بود که بعضیها مایه اصلی را آب و برخی هوا و دسته‌ای‌خاك وعده‌ای آتش میدانستند. ایضاً در برابر چهار عنصر خلق (اخلاق ـ خو) که مربوط به ترشحات بدن آدمی بوده معتقد بودند.

۲ ـ اخلاط چهارگانه ترشحات‌بدن‌آدمی‌بوده که درحال تعادل مزاج را معتدل می کرد و شخصی که مزاج معتدل داشته ، معتدل المزاج میگفتند. اخلاط را بزبان فرانسوی Humeurs گویند.

۳ ـ مقصود ازقوای سه گانه قوای طبیعی (Facultés naturelles =) و قوای حیوانی.(Facultés animales =) و قوای روانی (Facultés psychiques=) است.

٤ ـ بشرح ایضاً اثر ستارگان وکواکب و فصول چهارگانه (بهار و تابستان و پائیز و زمستان) و مناطق (شرق و غرب وشمال و جنوب) و سنین مختلفه (کودکی یاطفولیت و نوجوانی و میان سالی یا عاقلی و پیری که به ترتیب بزبان فرانسوی Enfant و Adolescent و Adulte و Vieux می‌نامند) را درمزاج آدمی‌مؤثرمی‌دانستند.

اما تشریح نعش آدمی در آن دوران بنظر آسان نمی‌آید ، ولی تشریح میمون باب بوده [1] است.

موضوع تشریح بدن آدمی با علم به‌آنکه در آن دوران میسر نبوده است ، اما ابن‌سینا در تشریح چشم و وصف دقیق عضلات حدقه چشم [2] آنچه که گفته با نظرات امروزی توافق دارد ، مخصوصاً آنکه اهمیت عصب [3] چشم را دریافته است.

آقای یحیی رحیم‌اف نماینده شوروی در جشن هزاره ابن‌سینا در تاریخ پنجشنبه دوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۳ ، ضمن خطابه خود در باره « بعضی تعلیمات پزشکی حکیم ابوعلی‌سینا » چنین اظهار نظر کرده است : « ابوعلی‌سینا این دانشمند کبیر قرن یازدهم دانش پزشکی‌را از جهت علم تشریح نیز غنی ساخته‌است . ابوعلی اطلاعات دقیقی در باره بعضی‌از اعضاء انسانی میدهد . ابوعلی درعلم تشریح نیز مانندعلوم دیگر در جستجوی هدف روشنی است . وی پیدایش اعضاء را در ارتباط با لزوم آنها توضیح میدهد . ابوعلی علاوه برتوصیف تشریحی اعضاء وظائف این اعضاء را مختصراً نیز شرح میدهد وی علم تشریح را بسی پیشرفت داد . نخستین توصیف درست عضلات چشم را ما ازاو میدانیم . تصور این نکته دشوار است که ابوعلی هرگز به‌تشریح جسد انسانی دست نزده باشد . کشفیات جالب او در رشد توضیح بیماریها دلیل برتصور آن است که ابوعلی به‌کار تشریح جسد انسانی غالباً دست می‌زده است و این کار را محرمانه انجام میداده‌است» .

ابن‌سینا اولین دفعه درباره‌عصب‌سه‌شاخه [4] (سه‌قلو) در قانون متذکر گردیده‌است .

---

۱ - چنانکه درفصل مربوط به‌رازی بدان اشاره شد . از کسانی که تشریح میمون کرده بود یوحنا پسر ماسویه‌است (عیون‌الانباء) .

۲ - Orbite.　　　۳ - Rétine.

٤ - Nerf trijumeau.

در وظائف‌الاعضاء - شیخ بمانند پزشکان قبل ازخود درقانون از فیزیولوژی اندامها سخن میراند واطلاعات مربوط به‌این‌شعبه از علم پایه‌پزشکی‌را بیان‌میدارد.

در باب مزاج - ابن‌سینا نیز بمانند پزشکان سلف خود به‌مزاج عقیده‌مند بود. وی در قانون مزاج را چنین گفته است: هرماده و جسم صاحب کیفیت و حالتی مخصوص بخود است که این حالت یا کیفیت معلول کمی و زیادی میزان و مقدار عناصر [۲] سازنده آن است. چنین کیفیت و حالت،مزاج است [۳]. (قانون کتاب اول تعلیم سوم فی المزاجات).

ابن‌سینا مزاجهای (= امزجه) خونی [٤] (= دموی) و صفراوی [٥] وسوداوی [٦] (= مالیخولیائی) و بلغمی [٧] که‌اولی‌را گرم ومرطوب ودومی‌را گرم وخشک وسومی‌را سرد و خشک و چهارمی را سرد و مرطوب میدانسته است.

بشرح ایضا شیخ در قانون بانظری دیگر، به‌مزاج گرم و سرد و تر و خشک که آنها را مزاجهای ساده و مفرد میداند و مزاجهای دیگری که مزاجهای ساده ومرکب می‌باشد، بیان مطلب میدارد.

بهرحال بطورکلی شیخ نه مزاج برای آدمی قائل بوده که یک معتدل و هشت دیگر غیرمعتدل که دائرمدار همان حرارت و برودت و رطوبت و یبوست بوده است.

---

۱ - Temperament = Mélange dans les proportions données.

۲ - Elements.

۳ - ایضاً در اصطلاح طب قدیم مزاج نتیجه یا کیفیتی است که ازفعل و انفعال قوای فاعله یعنی حرارت و برودت و قوای منفعله یعنی رطوبت و یبوست حاصل میشود.

٤ - T. Sanguin.

٥ - T. bilieux.

٦ - T. atrabiliaire = mélancolique.

٧ - T. phlegmateux.

امید است در مباحث آتی در باره مزاج بیشتر توضیح بدهیم.

درباره نبض ـ شیخ را عقیده آن بود. که نبض یک توازن و تناسب موسیقاری دارد. او گوید: « و ان للنبض حرکة موسیقاریه ».

شیخ تشخیص بیماری را از نبض و تشخیص نوع نبض را از بیماری بیان داشته است. حکایت درمان خواهرزاده قابوس که ضمن درمانهائی که شیخ انجام داده نمونه‌ای ازاین امر میباشد.

شیخ قریب چهل نبض در قانون و رساله پارسی رگ‌شناسی (رساله درنبض) متذکر گردیده که نام آنها را ضمن واژه‌های طبی متذکر گردیدیم.

چنانکه‌میدانیم و در ابتدای کتاب‌آمد، جالینوس اهمیت گردش خون وزمان استراحت و نکات برجسته‌ای ازآن را متذکر شده است.

ابن‌سینا خواص ضربان نبض و قدرت آنرا و عروق کوچک و سنگینی و طول نبض و نکات جدیدی را برنظرات جالینوس اضافه نموده است.

درعلم‌الامراض ـ اطلاعات شیخ درعلم‌الامراض بسیار وسیع و کامل بوده. کتاب سوم و چهارم قانون درباب جمیع بیماریها از سرتا پا و بیماریهای مخصوص یک‌یک اعضاء میباشد. شیخ دراین دوکتاب ازتمام امراض‌تادوران خود با نظرات شخصی بیان مطلب می‌نماید.

دراین‌دوکتاب جمیع بیماریهای داخلی و خارجی وشکستگی‌ها و دررفتگی‌ها و سرطان وامثال آنهارا شرح‌میدهد، که اگر بخواهیم نام یک‌یک بیماریهارا متذکر گردیم مطلب بدرازا کشد. بطور خلاصه آنچه‌که درکتابهای طبی رازی واهوازی و سایر پزشکان قبل‌از شیخ آمده وی نیز آورده است، با این تفاوت که مطالب بنظر کاملتر میرسد.

بوعلی‌سینادرقانون ازجذام[۱] بسیارمثال گفته و آنرا از داءالفیل[۲] تفکیک کرده

---

۱ ـ Lèpre.

۲ ـ Eléphantiasis.

است. وی داءالفیل را سرطان پوست‌نام نهاده است.

درباره‌آسم[1] - ابن‌سینا درباره این بیماری نظریه خلطی داشته، امامدتها پزشکان مغرب زمین علت آنرا بعلت تشنج (اسپاسم [2]) عضلات تنفسی میدانستند، ولی اکنون ورم مخاط برنش‌ها و وجود بلغم در مجاری تنفسی و زیاد شدن ترشحات بلغمی[3] که باعث انسداد مجاری تنفسی گردیده، که بعضی اوقات آنها را مسدود می‌سازد، مورد نظر دانشمندان میباشد.

ابن‌سینا گوید: برای‌درمان آسم باید داروهای ملطف (لطیف کننده) و نضج دهنده به‌بیمار داد، بنحوی که ماده خشک نگردد و باعث غلظت آن نشود.

ابن‌سینا درهزار سال قبل از مضار داروهای واگولی‌تیک[4] و سمپاتوسی‌متیک[5] برضد آسم استفاده نمی‌کرده است.

اکنون عده‌ای از پزشکان مغرب زمین علت آسم را از اسپاسم برنش‌ها در درجه دوم و ورم مخاط برنش‌ها و ترشحات بلغمی زیاد که باعث انسداد مجاری تنفسی می‌گردد، در درجه اول میدانند.

بهرحال درباره این بیماری ابن‌سینا را شاهکارهائی است که تذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

در بیماری سل - در هزار سال قبل ابن‌سینا بدون داشتن وسائل پرتونگاری واشعه مجهول ازسل ریوی و سه مرحله‌ای که این بیماری در بدن آدمی پدیدار مینماید، بحث می‌کند، که عیناً با معلومات امروزی تقریباً هیچ اختلافی

---

۱ - Asthme. ۲ - Spasme.

۳ - Hypersecretion mucineuse. ٤ - Vagolytiques.

٥ - Sympathomimétiques.

ندارد. وی درمان سل‌را با سواد مأخوذ از تربانتین[۱] ومازو[۲]و گردو توصیه می کند که هر سه این دارو ضد سل می‌باشندو تا چندی قبل نیز متداول بود .

ابن سینا در درمان اسهال آب پنیر و پنیر بز تجویز میکرده ، یعنی همین عملی که امروزدر باب داروهای ضداسهال بر مبنای اسیدلاکتیک[۳] مجری میگردد . از آن زمان شیخ تصور و فکر مخمر لاکتیک[۴]را داشته‌است .

بوعلی در بارهٔ بیماری‌های عمومی و همه گیری از هوا و آب وبائی صحبت می‌دارد و برضد بیماری‌ها دود دادن را توصیه می کند ، بعبارهٔ آخری از قر نطینه سخن میراند .

درمورد انتقال بعضی ازبیماری‌هاابن سینا آنرااز مادربه‌طفل میداند وعقیده‌اش بمانند رازی است .

دربیماری‌های روانی و روان درمانی- شیخ راعقیده به تلقین[۵] بوده ودرمانهای روانی‌را عموماً باین طریقه معمول میداشته است ، که تعدادی از حکایات درمانی وی در صحایف قبل آمد .

بطورکلی ابن سینابیماریهای روحی‌را با بیماری بدن‌آدمی یا بهتر بیان داریم امور نفسی‌رابا امور جنسی مربوط می‌داند. بشرح ایضاً رابطه بین‌اختلالات دستگاه گوارش و تأثیر آنهارا درروحیات‌و تأثیر روحیات را درسلامت جسم میداند . وی درکتاب سوم قانون از بیماریهای صرع و مرگ کاذب و فالج و دردسر و هذیان و بیماری‌های مالیخولیائی و درمان آنها مشروحاً بحث می کند .

در مورد درد عصب سه قلو[۶] ـ ابن سینا درمورد درد عصب سه قلودرقانون

۱- Trébentine. ۲-Noix de Galle.

۳-Acide lactique. ٤- Ferment lactique.

٥- Suggestion. ٦-Nevralgie du nerf Trijumeau

آورده است که «لقوه[1] یکنوع عارضه آنی است که در صورت بروز می کند ونتیجه آن کشانیده وسست شدن یکطرف صورت به وضع غیرطبیعی است وهیئت وشکل طبیعی صورت را تغییر میدهد و نظم لبهای بیمار را برهم میزند و پلکهای چشم هم از وضع خود خارج میگردند . سبب این مرض استرخاء[2] و سست شدن یا تشنجی است که بر عضلات و پلکها و صورت عارض میگردد . اما لقوه‌ای که در اثر استرخاء وسستی است این اثر را خواهد داشت که چون یکطرف صورت شل وسست شده طرف دیگر را از جای خود تکان داده و می کشاند تا آنطرف را سست وشل می کند وآنها را ازوضع طبیعی خود منحرف می کند واین اثر وقتی است که لقوه عارضه قوی باشد و اگرضعیف بود و شدتی نداشت فقط همان یکطرف صورت سست و شل خواهد شد؛

« اما لقوه‌ای که از تشنج عارض میشود طرف دیکر را بطرف خود خواهد کشید ؛

« هر لقوه‌ای که شش‌ماه بطول انجامد امید بعلاج آن کم است ، بلکه امیدی به درمان آن نیست و بدانکه لقوه پیش آهنگ فلج است ، بلکه تهدید به سکته می کند و باید در این باب در مورد بیمار تأمل ودقت کرد ودید که با لقوه حالات صرع و سکته هست یانه ؟ ؛

« علامات آن عبارت است از آنکه مریض فقط از یک طرف دهان فوت کند و از یک طرف آب دهان بریزد و نتواند هوارا در دهان یا آب دهان خودرانگاه دارد وبعضی اوقات سردرد هم همراه است مخصوصاً اگر فشار آن تشنج باشد؛

«اما علامات لقوه استرخائی آن است که حرکات صورت ضعیف شده وحواس آن مکدر میگردد و احساس کشش دراعضاء صورت بوده و درپوست شخص یک حالت

۱-Palalysie faciale. ۲-Parésie.

نرمی دیده می‌شود و پلک پائین چشم رو بپائین می‌افتد و نیمی از پوست صورت زیر چانه که در محاذات همان چشم است شل و آویزان میگردد؛

« نشانه لقوه تشنجی آن است که حواس انسان کمتر مختل میشود و پوست پیشانی کشش داده شده بقسمی که اعصاب را از کار می‌اندازد وعضله صورت سخت و سفت خواهد شد و آن قسمت ازصورت که مبتلی به لقوه شده بطرف گردن کشیده میشود ورطوبت دهان و بزاق کم خواهد شد وتمایل پوست بطرف گردن زیادمیشود و برگرداندن آن بجای خود بسیار مشکل خواهد شد . دیگر از علائم لقوه‌آن‌است بیمار در اعضای صورت خود احساس‌درد می کند و در پوست مریض آثار خشکی دیده میشود واختلالات صورت زیاد میگردد» .

ایضاً ابن سینا گوید: درمان لقوه استرخائی وتشنجی‌دو راه دارد .

« در درمان لقوه تشنجی باید حوصله بخرج داد و نباید داروهای مالیدنی بمانند ضمادها و روغنها و خوردنی‌های گرم برای بیمار تجویز کرد . بیمار باید در اطاق تاریک استراحت کند و حمامهای مکرر و شراب برایش تجویز کرد»[1]

شیر مادر غذای کودك است-شیخ را عقیده‌آن بوده که شیرمادر بهترین غذای طفل است. اگر مادر شیر نداشت کودك‌را باید به دایه سپرد ، منتهی‌شرائط‌ترضیع را تقریباً بمانند امروز درکتاب قانون ذکر می‌نماید .

ایضاً ابن سینا یکی از بنیان‌گزاران علم بیماری کودکان[2] است ونکاتی که وی در قانون متذکر گردیده چه از دوران شیرخوارگی و چه ترضیع بوسیلهٔ دایه و

۱ـ شرح بالا از قانون ابن‌سیناست که‌چندی قبل همکار محترم آقای‌دکترنصرةالله‌عاملی ازاینجانب خواسته بودند که تهیه و بایشان داده شد و درشمارهٔ ششم سال چهارم مجله طب عمومی سال ۱۳۴۴ صفحات ۳۲۷/۲۹ درج گردیده است.

۲- Pédiatrie.

پس از آن میتوان گفت تقریباً به مانند روش امروزی است .

درورزش و بهداشت و پیشگیری بیماری‌ها ـ شیخ معتقد بوده که ورزش[1] یکی از ارکان مهم سلامت مزاج است و غریب آن است که ورزشهای مختلف را برای آدمی در سنین مختلف گفته و اثر ورزش را در سلامت آدمی بسیار خوب بیان کرده است .

ابن سینا از تربیت جسمی نظریه‌ای در قانون ذکر می‌کند که یکی از مهمترین جهات تربیت آدمی وسلامت و تقویت اعضاء بدن است . وی خواب طبیعی واستنشاق هوای پاك و پاکیزگی جسم را برای سلامت بدن ضروری میداند .

بوعلی در قانون در باب بهداشت و پیشگیری بیماری‌ها به تفصیل ازبهداشت آب و مسکن و هوا و استحمام و شرائط بهداشتی در فصول و سنین مختلفه متذکر گردیده است .

شیخ بمانند قدما به هوای وبائی اعتقاد داشته ودستورهائی برای احتراز از قرار گرفتن درمسیر باد از نظر جلوگیری از امراض تذکر میدهد . وی پرهیزازسکونت در مجاورت آبهای راکد را توصیه کرده است .

ابن سینا درباره مسکن و انتخاب آن توصیه می‌کند که باید آنها بنحوی باشد که آفتاب بدرون آن بتابد .

شیخ درقانون تصفیه آب را توصیه کرده، چراکه ،اعتقاد داشته که سرایت بعضی از امراض از آب میباشد . وی دستور داده که آب را از صافی بگذرانند و یا آنکه آنرا بجوشانند .

درباره آب‌های معدنی ـ شیخ را عقیده آن بود که آبهای معدنی برای سلامت

۱ـ ورزش در زبان تازی ریاضت است .

۲ـ مقصود هوا وبادهائی است که بیماریها را منتشر می‌نماید (Air Cholérique).

آدمی بسیار مفید و در کتاب اول قانون اطلاعاتی در این باب وتصفیه آب درمواقع مسافرت گفته است.

درجراحی ـ آنچه که در قانون در بارهٔ جراحی مشاهده می‌شود میراثی است که شیخ از پزشکان سلف بدست آورده ، منتهی اصولا شیخ به عقاید پزشکان قبل از خود خیلی کم اشاره کرده است .

اکنون من باب مثال نکات چندی در باره این شعبه ازعلم طب و اعمال جراحی ونظرات شیخ را متذکر میگردیم :

شیخ در بستن زخمها توصیه می کند که آنهارا قبل‌از بستن با شراب شستشو دهند[1] . در عمل سنگ مثانه ابن‌سینا برخلاف قدما که از راه عجان عمل‌ می کردند[2] ویا آنکه جدار مثانه‌را می‌شکافتند، سنگ‌را ازگردن مثانه[3](عنق‌مثانه) انجام‌میداده است. بعلاوه وی برای بیرون آوردن سنگ مثانه‌آنرادر داخل مثانه خرد میکرد .[4] بشرح ایضاً در میل زدن مثانه[5] از میلهائی که با چرم و فلز تهیه میگردیده استفاده میکرده و آن‌را با قاتاطیر[6] انجام می‌داده است . ایضاً شیخ توصیه می کند که پس‌از عمل جراحی سنگ مثانه مواظبتهای لازم از زخم بعمل‌آید .

آقای رحیموف را اعتقاد آن است که شیخ اولین باربه بخیه اعصاب پرداخته است (جشن نامه ابن‌سینا مجلد دوم صفحه ۱۱۵)

بطور کلی دانش شیخ درشعبه جراحی کمتر از طب داخلی‌است واین مطلب ازمطالعه قانون وی بخوبی مشهود میگردد ، ولی باید گفت در بارهٔ اعمال

۱- شاید شیخ ادریس طبیبی باشد که بمنظور ضد عفونی نمودن شراب را استعمال کرده است(جشن نامه‌ابن‌سینا مجلددوم صفحه ۱۱۵)

۲- Périnée.

۳- Col de la Vessie.

۴- Lithotritie.

۵- Cathéterisme.

۶- Cathetér.

جراحی و درمان ، زخمها شکستگی ها و دررفتگی هاو برداشتن غده هاو بطورخلاصه اعمال جراحی عیناً بمانند رازی واهوازی نظر داشته، منتهی از آثار و مؤلفات وی (مخصوصاً قانون) چنین مستفاد میگردد که دو پزشک ایرانی نامبرده از وی برتر بوده‌اند. (رجوع شود به ترجمه قصص وحکایات المرضی تألیف رازی ترجمهٔ مؤلف کتاب انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۹۶۰ سال ۱۳۴۳ شمسی).

در شکسته بندی ـ شیخ در شکسته بندی از راهٔ کشش استمداد می کرده وآنرا بصورت کشش طویل المدت انجام میداده است. وی کوشش می کرد که بدون درد اعمال جراحی و شکسته بندی‌را باید انجام داد وبدین لحاظ ازداروهای مختلف برای این منظور استفاده می کرده است.

در سرطان ـ موضوع قابل توجه و دقت آنکه اطباء ایرانی (مخصوصاً اهوازی و پس از وی ابن‌سینا) راعقیده آن بود که باید غده سرطانی‌را درآن قسمت از بدن که چاقو بدان دسترسی‌است، برداشت. این نظر عیناً در قانون منعکس‌است.

در اصول تداوی ـ ابن سینا جمیع معلومات آن زمان را در باب علم معالجه بیماری ها واثر داروهارا داشته، با این تفاوت که براثر نبوغ ذاتی خود بدان اضافاتی کرده است .

او گوید : « استعمال زیاد ادویه ممکن است خطرانی دربر داشته باشد (چنانکه اطباء امروز نیز بدان معتقد می باشند) .تاآنجا که ممکن است با پرهیزواجتناب از غذاهای مضره باید بیماررا تحت درمان قرار داد. اگر ممکن نشود با داروهای غذائی واگر ممکن نشد با داروهای مفردوعندالضروره با داروهای مرکب».

کتاب دوم وکتاب پنجم قانون که در باب داروهای مفرد و مرکب است بسیار خواندنی میباشد، که خواص یک یک داروها وگیاهها و سنگها وامثال آنهارا با خواص یک یک اجزاء آن‌هارا بیان داشته وآکنون بسیاری از موضوعات مزبور تحت

مطالعه است و هرروز که افق معلومات طبی روشن تر ووسیع تر میگردد ، بیشتر به اهمیت کتاب قانون پی برده میشود .

کتاب پنجم قانون یک دوره علم الادویه وداروسازی است . دراین کتاب شیخ طرز تهیه قرصها و مرهم ها وحب ها و گردها و شربتهاو امثال آنهارا بسیار خوب ازعهده برآمده است و مثل آن است که استاد در سر درس ازآن صحبت می کند یا بهتر بیان کنیم شیخ داروساز بسیار لایقی بوده است . در بارهٔ تریاقها ویرا تریاقی است که بنام خود او معروف است، یعنی تریاق بوعلی‌سینا .

شیخ قریب ۸۰۰ قلم ادویه مفرده را بترتیب حروف ابجد در قانون آورده است که در شرح آنها ابتدا ازماهیت و نوع عالی و پست آنهاو ایضاً اینکه‌آن دارو معدنی یا نباتی یا حیوانی است شرح میدهد .

ایضاً وی معتقد بوده که بیمار تنها به استعمال دارو نپردازد، بلکه باپرهیز و رژیم غذائی و حمام گرم و حمام آفتاب نیز باید خودرا درمان کند .

شیخ معتقد بوده که در تبهای گرم اگر بیمار کرشودواسهال صفراوی پیش‌آید کری زایل گردد، چرا که علت از بالا رفتن خلط صفراوی شده وباسهال‌صفراوئی‌دفع گردد و بالعکس ؛ تب ربع[1] بیماری صرع را بهبود زیاد می‌بخشد یا معالجه کند ؛ اگر بپای شخص مالیخولیائی پیوك (رشته) پدید آید مالیخولیا بدان دفع شود . (نقل از مجلد دوم جشن‌نامه ابن سینا ـ خطابه شادروان دکتر عبدالله احمدیه صفحهٔ ۴۸۷) .

در داروشناسی و خواص داروها ـ ابن‌سینا در قانون ضمن وصف هرداروئی طرز تهیه واستعمال آنرا شرح میدهد . وی علاوه برآنکه از خواص داروهای‌مذکور در کتب اطباء سلف اطلاع داشته، شخصاً نیز از خواص داروها و گیاهان زیادی بحث کرده‌است .وی درطبقه بندی داروها با مهارتی‌خاص به داروهای‌ضدعفونی[2] ومخدر[3]

۱-Fiévre quarte.

۲-Matières antiseptiques.

۳- Médicaments narcotiques.

و مسکن[1] و امثال آنها توجه کرده است. بشرح ایضاً در بارهٔ ادویه مرکبه در کتاب پنجم مطالبی بسیار ارزنده آورده است.

در بارهٔ خواص گیاهان داروئی - از شاهکارهای بسیار ارزندهٔ شیخ در آثار و مؤلفاتش به خواص گیاهان داروئی مخصوصاً گیاهان صفراوی برخورد می کنیم که بی‌اندازه معتبر میباشد و تا کنون ارزش داروئی خودرا از دست نداده است.

ابن سینا در کتاب دوم قانون خود تعدادی از داروها را (اعم از گیاهی و غیر گیاهی) برای درمان بیماریها و خواص طبی آنها نام میبرد که قریب هشتصد و قلم میباشد. بیشتر داروهای بالا از طبقه گیاهان است، که اگر بخواهیم بشرح همه آنها بپردازیم یک کتاب مستقل خواهد شد. بنا براین اجباراً مطلب را به اختصار میپردازیم.

شیخ سعی بلیغ کرده که خواص آنها را مختصر و مفید بدون حشو و زوائد شرح دهد و از اطالهٔ مطلب خودداری کرده است.

تعدادی از این داروهای صفراوی تا آنجا که حوصلهٔ کتاب اجازه دهد در این مبحث آمده است.

۱) انبرباریس (= امیرباریس = زرشک = Berberis Vulgaris = Epine Vinette = Berberis) - در بارهٔ این گیاه، شیخ شرحی ممتع از خواص دفع صفرائی آن ذکر می کند. وی این گیاه را (مقصود میوه آن است) برای دفع تشنگی و کمی اشتها و التهاب و ایضاً دفع خمار شراب استعمال و تجویز میکرده است. اکنون نیز ریشه و برگ و پوست آن نیز استعمال میگردد. پیشینیان از میوه آن شربت تهیه می کردند که اکنون نیز متداول است. از این گیاه ماده عامله استخراج میگردد که بربرین[2] است. این ماده دافع صفرا و ملین است وانقباض الیاف ماهیچه های صاف را زیاد

۱- Médicaments calmants, Sédatifs.

۲- Berberine.

می کند و در ورم و اختلالات کبدی و صفراوی مفید است[۱].

شیخ در قانون شرحی بنام قرص زرشک آورده که مرکب از گل سرخ و تخم خیار و رب‌السوس[۲] و تخم هندوانه و تخم کاسنی و مصطکی[۳] و سنبل الطیب[۴] و عصاره غافث (= حشیشة الغافث)[۵] و ریوند و[۶] زعفران و ترنجبین[۷] بوده و آنرا برای دفع سده‌های جگر وطحال و تب‌های حاد ویرقان و ورمهای معدی بکار می‌برد. و تا این اواخر در طب بعضی از کشورها توسط پزشکان استعمال میگردیده که بسیار مفید بوده است؛

۲) بسفایج[۸] که از خانواده سرخس است و جوشانده ریشه آن مورد استعمال داشته است؛

۳) پودنه (= فودنج = Mentha Pulegium = Pouliot) که دارای ماده عامله بنام پولگن (Pulegone) می‌باشد. شیخ آنرا برای تقویت معده و امعاء و رفع سوزش معدی و سکسکه[۹] (فواق) و بشرح ایضاً برای رفع استسقا و یرقان بصورت جوشانده و شربت استعمال میکرده است. تجارب اخیر نیز خواصی را که شیخ قائل بوده تأیید می‌نماید و در بیماران مبتلی به یرقان و ورمهای کبدی و کیسه صفرا بکار برده می کند. شابرل[۱۰] تزریق داخل وریدی وجوشانده این گیاه را در حیوان عمل کرده که ترشح صفرا را دوپاسه برابر کرده است؛

۱ - تجاربی که اخیراً برروی این میوه بعمل‌آمده توسط بوهن (Bauhin) وری (Ray) وژیلبر (Gilbert) می‌باشد.

۲- Reglisse.　　۳- Mastic.

۴-Valériane.　　۵- Eupatoire

۶- Rhubarbe.

۷- Manne de Hedysarum Alhagi.　　۸- Polypode.

۹ - Hoquet.　　۱۰- Chabrol.

۴) ترشک (= حماض = Oseille) که دارای آسید اکسالیک میباشدوازداروهای دافع صفراست ؛

۵) ترتیزک (جرجیر = Cresson) که خواص دفع صفرارا دارد؛

۶) تمر هندی (= Tamarindus indica = Tamarin indien) که میوه آن مصرف میگردیده‌واکنون نیز بسیار متداول است . ابن‌سینا آنرا مقوی قلب ومعده و ملین ومسهل ومسکن قی‌های صفراوی واخلاط گرم میدانسته، بعلاوه برای‌رفع‌عطش و ایضاً در بیماریهای پوستی مصرف میکرده‌است. اخیراً خواص این گیاه موردتوجه داروشناسان جهان قرارگرفته که در بیماریهای کبد و کیسه صفرا از عصاره آن استفادات میگردد که تحریک‌کننده عضلات صفراوی(کولاگوک)[1] ومترشح صفرا (کولرتیک)[2] محسوب میگردد[3]؛

۷) رازیانه (= رازیانج= Fenouil) از داروهای مفید صفراوی و کبدی‌است؛

۸) رازک(ابن‌سینا آنرابنام لبلاب‌آورده‌است= Humulus Lupulus = Houblon) که ازادویه بسیار مفیدکبدی‌است؛

۹) روناس (= رُنّاس = فوة‌الصباغین= Rubica tinctorum = Garance) شیخ در قانون ازاین گیاه نام میبرد و ریشه آنرا که رنگرزان استعمال **می کند** ، ثابت کرده که در انسداد مجاری کبد و طحال و یرقان بسیار مفید است وآنرابشکل جوشانده یا سکنجبین مشروحاً متذکر گردیده و آنرا دربسیاری از بیماریها مفید میدانسته است . تجارب جدید نیز آنرا در ورم‌های مزمن کیسه صفرا تأیید**می کند**، که در ازدیاد ترشحات کبد و تحریک مجاری صفرا و حرکات امعاء بسیار مفید است .

۱- Cholagogue. ۲- Cholerétique.

۳- تجارب و تحقیقات Parturier.

۱۰) زیره که بر دو نوع است : زیره سبز (= Cumin de près) وزیره سیاه (= زیره کرمانی= Cumin carvi)که شیخ درقانون(کتاب دوم) خواص جالبی‌از آن متذکر گردیده است؛

۱۱) شاهتره (= شاهترج = Fumeterre) که بمانند کاسنی در بیماری های کبدی و کیسه صفرا بسیار مفید است ؛

۱۲) غافث(=حشیشیةالغافث = Eupatoire = Eupatorium Cannabinum)
از گیاهانی است که شیخ خواص داروئی آنرا برای اورام کبدی و طحال و دفع صفرا و بعضی بیماری های دیگر گفته است . امروزه نیز تجارب جدید آنرا در آنژیوکولیت[1] مفید دانسته‌اند ؛

۱۳) کاسنی(=هندبا= Chicorée = Cichorium intybis)- بوعلی‌سینا به خواص این گیاه بسیار معتقد بودهٔ و آنرا داروی‌بسیاری ازبیماری‌ها میداند . بدین معنی که آنرا مقوی جگر و مسکن حرارت خون وتشنگی و ضد اورام مفاصل و نقرس و باز کننده مجاری ادرار میداند. شیخ در بارهٔ این گیاه‌و خوردن عصاره وبرگ‌آن شرحی ممتع درکتاب دوم قانون بیان داشته که بسیار جالب است ، تا آنجا که شخصاً کتابی علیحده بنام«الهندباء» تألیف کرده که ضمن‌آثار و مؤلفات وی آمد .

تحقیقات اخیر عده‌ای از دانشمندان داروشناس ثابت کرده است که اگر جوشانده کاسنی‌در ورید حیوان تزریق گردد، حجم صفرارا زیاد کند. بعلاوه امروز به خواص مدر این گیاه پی‌برده‌اند[2] .

در اینجا متذکر میگردیم که نظرات‌شیخ دربارهٔ این گیاه چنان تأثیرعظیمی در میان مردم ایران داشته که اغلب خانواده‌ها درایام بهار خوردن شیره کاسنی (بعضی اوقات با شاهتره)را چند بار برای سلامتی و بهبود و پیشگیری از بیماریها واجب میدانستند و اکنون نیز متداول است .

۱- Angiocholite.

۲ـ تحقیقات پرفسورشابرل (Chabrol) وپارتوریه (Parturier) .

شیخ غیر از گیاهان بالا تعداد زیادی گیاه‌را نام میبرد که اجباراً فقط نام‌آنهارا فهرست وار متذکر میگردیم و آنها عبارتند از :

آزاددرخت(= توسه‌در زبان محلی‌شیراز = Zelkoua) — ابهل (= Sabine) — اسارون (= Asaret) — اسپرزه (= اسفرزه = بزر قطونا = Herbes aux puces) — افسنتین (= Absinthe) — انیسون (= Anis) — باد آور [= باذ آورد = Chadon beni = Chardon (acanthin)] — بابونه [= بابونج = بابونق = بابونک = Camomille — بابونه شیرازی = Camomille romaine ، بابونه گاوی = اقحوان = Matricaria Parthenium] — پرسیاوستان (= برسیاوشان = Capillaire commune = Capillaire) — ترتیزک (= جر جیر = تره تیزک = Cresson alénois — Roquette) — خیارشنبر (= فلوس = خیارهندی = Casse = Canéficier = Casse de bâton) — شبت (= شبّت = Aneth odorant = Fenouil bätard) — طرخون (ترخون = Estragon = Serpentine) — عناب (= Jujube) — کرفس [= Ache = Celeri = Persil et divers (کرفس بری ، کرفس جبلی ، کرفس رومی ، کرفس سرخسی)] — گشنیز (= کزبره Coriandre) .

بسیاری از گیاهان چنانکه آمد در قانون به فارسی ثبت و شیخ عربی‌آنهارا در برابرشان متذکر گردیده و معلوم می‌شود که وی علاقه کامل بزبان مادری خود داشته، بمانند گاوزبان که وی گوید : (ای‌لسان‌الثور بالفارسیه)وامثال آنها .

موضوع اطلاعات گیاه شناسی طبی ابن‌سینا و اطلاعات وسیع وی در خواص گیاهان داروئی علاوه برآنچه که مذکور افتاد در طب اروپا و کتب مغرب زمین شهرت کم نظیری دارد . مثلاً در لهستان بزرگترین دانشمندان و گیاه شناسان لهستانی در تدوین کتب خود ازآثار ابن‌سینا استفادات کامل نموده‌اند ، بمانند شیمون ـ دولویچ[1] گیاه شناس بزرگ لهستانی در کتاب خود در بارهٔ خواص گیاهان بنام

---

۱ - Szymon de Lowicz .

« De herbarum Virtutibus » از ابن سینا بسیار نقل قول کرده است. بشرح ایضاً از معاصران آقای پرفسور دکتر آنانیاچ زایاچوفسکی[1] استاد دانشگاه ورشو و رئیس انجمن خاورشناسی لهستان تحقیقات ارزنده ای در بارهٔ مؤلفات ابن سینا و مخصوصاً گیاهان طبی مذکور در قانون کرده است.

در مورد وظیفه پزشک بربالین بیمار شیخ را عقیده مخصوصی است. او معتقد بوده که حالت و روحیه طبیب در درمان بیماری مریض بسیار مؤثر می‌باشد. بدین معنی که اگر طبیب بشاش و خندان باشد تأثیر آن در بیمار بسیار زیاد است.

او گوید: «ینبغی للطبیب ان یکون دائماً مبشراً بالصحه، فان للعوارض النفسانیه تأثیرات عظیمه».

ن-درزمینه‌شیمی- شیخ دردنباله تحقیقات وتجارب جابربن حیان ورازی اطلاعاتی در بارهٔ شیمی داشته، اما نه باندازه دودانشمند بالا. من باب مثال متذکرمیگردیم: که شیخ در قانون از آهن، بوره(= بورق =Borax)، تنکار (= برات دوسدیم)، توتیا (= دودیا = Tutie)، زاجها (= زاگها = Aluns = سولفات‌مضاعف-پتاسیم‌وآلومینیم؛ زاج‌سبز = سولفات‌دوفر= Sulfate de Fer . . .)، زرنیخ (= سولفور-ارسنیک Sulfure d' Arsénic)، زنگار (= زنجار = اکسید مس)، سفید اب (= سپیداك = اسفیداج = کربنات دوپلمب)، شاذنج (شادنه = اکسید وفر= Hematite)، طلق(= تلک - Talc)، فولاد، قلع، لاجورد، مرداسنگ(= اکسید-دوپلمب = مرداسنج = مرده سنگ)، مس، مغنیسیا(= سنگ مغناطیس)، نطرون (= شوره ساغری سازی = Exhantalose)، نمک طعام، نوشادر (= کلرور-داسونیوم)، نوره (= واجبی = Epilatoire)، مرقشیشا (= Markasit = پیریت-آهن = سنگ روشنائی)، حجرالنور که مرقشیشای ذهبی و ایضاً مرقشیشای نقره‌ای و مسی نیز نزد قدما معروف و مشهور بوده است) و امثال آنهارا ذکر کرده و

۱- Prof. Dr. Ananiasz Zajachowski.

موارد استعمال آنهارا گفته، مخصوصاً در بارهٔ شیمی معدنی اطلاعات جالبی داشته است.

در بارهٔ جیوه گفته است: «که از ترکیب آن باگوگرد میتوان شنجرف (= Sulfure de Mercure rouge = Cinabre) تهیه وبالعکس از شنگرف ممکن است جیوه بدست آید. بشرح ایضاً در بارهٔ مسمومیت بخار جیوه نکاتی آورده و طرزبدست آوردن زنگار را (= Vert de gris = Verdet) از مس و سرکه (اسید استیک) مشروحاً بیان کرده است.

اطلاعات شیخ در بارهٔ اکسیر اعظم وحجرالفلاسفة باندازهٔ رازی نیست ودر آنچه که بدان معتقد بوده بیشتر به نظرات جابر متمایل است. ابن سینا راعقیده آن بود که برای تبدیل یک فلز به فلز دیگر لازم است که ترکیب عناصر آن تغییریابد، اما چون از نسبتهای بین عناصر هر فلز بی اطلاعیم پس نمی‌توانیم آنهارا بدستیاری وسائلی که کیمیاگران بکار میبرند، بیکدیگر تبدیل کنیم.

بطورکلی اصولاً شیخ در باره شیمی اصول و عقاید کیمیاگران را قبول نداشته و دراین راه‌هم زحمتی متحمل نگردیده است.

شیخ در باره معدن شناسی درکتاب شفا مطالبی متذکر گردیده که اطلاعات وسیعی دراین باب داشته، که شرح و بسط جمیع مطالب آن از حوصلهٔ کتاب خارج است.

برای اطلاع کامل به معلومات طبی و علمی‌شیخ جز مطالعه کتب و آثار وی وتجزیه‌و تحلیل آنهارا هی‌نیست و این امر محتاج دقت و وقت وسیع‌می‌باشد. نه یک محقق بلکه‌محققان چند در علوم‌مختلفه باید روزی‌به این موضوع صورت تحقق دهند. بنظر این جانب مطالعه و تحقیق درقانون وچنداثر طبی شیخ اگرباکمال دقت انجام گیرد، ارج و مقام طبی شیخ بخوبی معلوم میشود. امید است همکاران و طالبان و عشاق علم‌طب این کار خطیررا انجام دهند.

ص- هزاره ابن سینا- هزاره شیخ در کشور ما بسال ۱۳۳۳ مطابق با ۱۹۵٤ میلادی برگزار گردید، اما تجلیل از وی و برگزاری جشن ها و یادبودها در کشورهای دیگر جهان در تاریخهای مختلف انجام یافت.

اکنون مختصری از این جشن ها و یادآوری هائی که بمناسبت تجلیل از مقام وی در دنیا انجام گرفته است، متذکر میگردیم.

اولین تجلیلی که از شیخ بعمل آمد توسط دولت و ملت ترکیه در ژوئن ۱۹۳۷ میلادی بود و این امر بمناسبت نهصدمین سال وفات ابن سینا طی مراسمی در دانشگاه اسلامبول انجام یافت و در آن جشن از طب و ملیت و حیات فلسفی و هیئت و ریاضیات و فهرست نسخ و قصص و روایات و ترجمه های شیخ صحبت شد، که در مجموعه ای درج گردید[1].

پس از ترکیه کشور ایتالیا اقدام به جشن هزاره حکیم نمود و در تاریخ پنجم ژوئن ۱۹۵۰ مطابق با ۱۵ خرداد ۱۳۲۹ در شهر فلورانس با حضور عده ای از دانشمندان و مخصوصاً نمایندگان ملل اسلامی بیاد حکیم هزاره اش برگزار شد که در آن جنبه های مختلف و دانش شیخ و اهمیت و مقام وی مورد بحث قرار گرفت و سخنرانیهائی ایراد گردید و در دنبالهٔ آن از طرف پنجمین کنفرانس یونسکو (سازمان علمی و تربیتی و فرهنگی ملل متحد) سخنرانیهائی بعمل آمد.

بشرح ایضاً در کشورهای انگلستان و فرانسه و کشور های عربی و کانادا و لهستان و اتحاد جماهیر شوروی و هندوستان و جمهوری لاتوی و مجارستان و بلغارستان و آلمان شرقی و رومانی و چکسلواکی نیز بافتخار هزارمین سال ولادت ابن سینا مراسمی برپا شد. مثلا در انگلستان شش سخنرانی از طرف دانشگاه کمبریج و در

۱- متأسفانه عنوان شیخ را «طبیب بزرگ ترك فیلسوف و استاد طب ابن سینا ...» نام دادند وبسیار جای تعجب است که چنین نسبتی به شیخ داده شده است.

فرانسه نه سخنرانی ایراد گردید ودر مصر نه مقاله از طرف مؤسسه شرقی فرانسوی (در قاهره) و سایر کشورهای مذکور دربالا رسالاتی دربارهٔ مقام علمی شیخ انتشار یافت.

گذشته از آن در برخی از جرائد و مجلات اروپا وامریکا بمناسبت هزاره شیخ در بارهٔ مقام طبی و علمی و فلسفی وادبی وی مقالاتی بچاپ رسید، که اگر بخواهیم به ذکر تمام آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد. همینقدر می گوئیم که کارتجلیل از مقام شامخ وی در جهان بسیار مجلل انجام یافت.

از طرفی شورای جهانی صلح در آبانماه ۱۳۳۰ در جلسه عمومی که در شهر وین (پایتخت اطریش) انعقاد یافت، برای تجلیل از پنج دانشمند بزرگ منجمله ابن سینا بمناسبت تطبیق سالهای تولدشان باتاریخ بالامراسمی برگزار گردید. برای این امر یک کمیته بین المللی بریاست یکتن از مشاهیر کشوری که آن دانشمنداز آن برخاسته تشکیل شد. شادروان سعید نفیسی بریاست کمیته بین المللی هزاره ابن-سینا برگزیده شد. این کمیته مرکب ازچهل و چهارتن نماینده بیست وسه کشوربود.

در تهران ریاست کمیته ملی ابن سینا نیز بعهده شادروان سعید نفیسی بود.

درتهران از ۲۳ تا ۲۹ مهرماه سال ۱۳۳۰ هفته ای بنام «هفته ابن سینا» گرفته شد، که علاوه بر تهران در اغلب شهرهای ایران نیز برای شناسائی مقام علمی وطبی و فلسفی وادبی شیخ درمجامع ومؤسسات فرهنگی وعلمی حق مطلب ادا گردید، مضافاً بدانکه ارباب جراید و مجلات نیز سهمی بسزا در این امر داشتند.

لازم به تذکر است که در اتحاد جماهیر شوروی بمناسبت جشن هزارهٔ شیخ در شهر بخارا و استالین آباد (پایتخت جمهوری تاجیکستان) و لنینگراد ومسکوو کی یف (مرکزجمهوری اوکرائین) کنفرانسهاو سخنرانی ها ایراد و نمایشگاههائی تنظیم گردید. در شهر بخارا درقریه افشنه که مادر ابن سینا از آنجا بود، علاوه بر آنکه جشنهائی برپاشد در مرکز ولایت پیشکوود بیرستانی بنام «ابوعلی ابن سینا» افتتاح شد.

اما شرح مراسم هزاره شیخ در ایران بدین ترتیب انجام یافت :

تهیه مقدمات جشن هزارمین سال تولد شیخ بسال ۱۳۲۳ شمسی از طرف انجمن آثار ملی شروع گردید، که پس‌از چند سال انجمن توانست کارهای ذیقیمتی برای تجلیل از مقام شیخ انجام دهد بدین شرح :

ساختمان بنای آرامگاه ابن سینا و طبع آثار فارسی‌و تهیه مجسمه‌شیخ ونصب آن در همدان و تأسیس کتابخانه‌ای بنام بوعلی سینا در همدان و تهیه مدالهائی بیادگار هزاره شیخ و تشکیل کنگره‌ای از خاورشناسان جهان در تهران و جلب همکاری سایر کشورها در تجلیل از ابن‌سینا ونشر مقالات و رسائل وکتب وانتشار تمبر بوعلی، که تمام آنها با وضعی بسیار پسندیده انجام یافت .

از آثار شیخ که توسط انجمن آثار ملی انجام یافت وجزء سلسله انتشارات انجمن میباشد بقرار زیراست:

۱) « رساله تجلیل از ابن سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس»[۱] (ایتالیا) شمارهٔ۹ انتشارات انجمن؛ ۲)رساله « جودیه » منسوب به ابن‌سینا،به کوشش وتصحیح مؤلف این کتاب (شمارهٔ ۱۰) ؛ ۳)رساله «نبض ابن‌سینا» بتصحیح‌مرحوم‌سید محمد مشکوة (شمارهٔ ۱۱). این رساله درسال ۱۳۱۷ تحت‌عنوان رگ شناسی درموقع‌گشایش دبیرستان‌پهلوی سابق بروجرد نیز بچاپ رسیده بود ؛ ۴) رساله« منطق دانشنامهٔ » علائی بتصحیح‌مرحوم سید محمد مشکوة‌و مرحوم دکتر محمد معین (شمارهٔ ۱۲) ؛ ۵) «طبیعیات دانشنامهٔ علائی» بتصحیح مرحوم‌سید محمد مشکوة (شمارهٔ ۱۳) ؛ ۶) «ریاضیات دانشنامهٔ علائی»بتصحیح مرحوم‌مجتبی مینوی(شمارهٔ ۱۴) ؛ ۷) «الهیات دانشنامهٔ علائی» بتصحیح‌مرحوم دکتر محمد معین (شمارهٔ ۱۵) ؛ ۸) « رسالهٔ نفس » بتصحیح شادروان دکتر موسی عمید(شمارهٔ ۱۶) ؛۹) «رسالهٔدرحقیقت وکیفیت سلسله‌موجودات» بتصحیح

۱- Elorance.

مرحوم دکتر موسی عمید (شمارهٔ ۱۷)؛ ۱۰) و ۱۱) و ۱۲) و ۱۳) و ۱۴) رسالات «ترجمه رساله سرگذشت» و «معراج نامه» ورساله «تشریح الاعضاء» ورساله «قراضه طبیعیات» منسوب به ابن‌سینا و «ظفرنامه» منسوب به ابن‌سینا بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی (شماره‌های ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳)؛ ۱۵) و ۱۶) رسالات «کنوزالمعزمین» و «معیارالعقول» و «جرّ ثقیل» (این دو رساله آخری در یک مجلد میباشد) بتصحیح مرحوم جلال الدین همائی (شماره‌های ۲۳ و ۲۴)؛ ۱۷) رساله «حی بن یقظان ابن سینا» متن عربی با ترجمه و شرح فارسی آن ازیکی از معاصران ابن‌سینا بانضمام ترجمه فرانسوی بتصحیح مرحوم هانری کربن[1] (شمارهٔ ۲۵)؛ ۱۸) «جشن‌نامهٔ ابن‌سینا» مجلد اول تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا (شماره ۲۶)؛ ۱۹) ترجمه «مجلد اول جشن‌نامه» بزبان فرانسوی توسط مرحوم سعید نفیسی (شمارهٔ ۲۷)؛ ۲۰) ترجمهٔ «اشارات و تنبیهات» به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر (شمارهٔ ۲۸)؛ ۲۱) «پنج رسالهٔ فارسی وعربی» از ابن سینا به تصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر (شمارهٔ ۲۹)؛ ۲۲) «جشن - نامه ابن‌سینا مجلد دوم» (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن‌سینا) (شمارهٔ ۳۱)؛ ۲۳) «جشن نامه ابن‌سینا مجلد سوم» (کتاب المهرجان لابن سینا حاوی نطق های عربی اعضاء کنگره ابن‌سینا) (شمارهٔ ۳۲)؛ ۲۴) «جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم» (شامل خطابه های اعضاء کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی وانگلیسی و فرانسوی) (شمارهٔ ۳۳).

غیراز انتشارات بالا از طرف عده‌ای ازدانشمندان ازسال ۱۳۱۵ ببعد بمناسبت نزدیکی هزارمین سال ولادت شیخ رسالات و کتب چندی چاپ ونشر گردیده بود بدین شرح: ۱) «منطق و الهیات دانشنامهٔ علائی» به تصحیح ومقدمه آقای احمد خراسانی (تهران ۱۳۱۵)؛ ۲) ترجمهٔ فارسی کتاب «الاشارات والتنبیهات» به تصحیح و مقدمه مرحوم سید حسن مشکان‌طبسی (تهران ۱۳۱۶)؛ ۳) «روانشناسی شیخ -

---

1- Henri Corbin.

الرئیس» (ترجمهٔ فارسی رسالهٔ نفس) به تصحیح ومقدمه‌آقای محمود شهابی(تهران ١٣١٥) ؛ ٤) « روانشناسی یا علم النفس شفا » ترجمهٔ آقای اکبر دانا سرشت. (صیرفی)(تهران ١٣١٧) ؛ ٥) ترجمه « السماع الطبیعی کتاب شفا» توسط مرحوم محمد علی فروغی ذکاءالملک(تهران ١٣١٩) ؛ ٦) رسالة «عشق» به تصحیح ومقدمه مرحوم سیدمحمد مشکوة(تهران ١٣٢٠) ؛ ٧) ترجمه رسالات «سرالقدر»و«فیض الهی» و «عشق» و «اسرارالصلوة» و « تفسیر سورهٔ مبارکه توحید و معوذتین » و « کیفیت استجابت دعا و زیارت» و «رساله تحفه» و « رساله ترغیب بر دعا » توسط مرحوم ضیاءالدین دری ؛ ٨) « قصیده عینیه» با شرح وتفسیروترجمه منظوم توسط مرحوم محمدعلی‌حکیم‌آلهی(تهران ١٣٣١) ؛ ٩) فهرست «آثار شیخ الرئیس و نسخ آنها» توسط آقای دکتر یحیی مهدوی (تهران ١٣٣٣ - انتشارات دانشگاه، شمارهٔ ٢٠٦) ؛ ١٠) «نفسانیات ابن سینا» به کوشش آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی (شماره ٢٠٣، انتشارات دانشگاه تهران)؛ ١١)«عیون الحکمه» به کوشش مرحوم مجتبی مینوی ؛ ١٣) - «سرگذشت ابن سینا » متن عربی بقلم ابو عبید عبدالواحد جوزجانی و ترجمه مرحوم سعیدنفیسی .

ازطرف کمیسیون ملی یونسکودرایران نیز در سال ١٣٢٨ شمسی رساله‌ای بزبان‌فرانسوی تحت‌عنوان:

«Commémoration du Millénaire d’ Avicenne en Iran»

و بسال ١٣٢٩ شمسی رساله دیگری بزبان انگلیسی تحت عنوان :

«Avicenna , his Life and Work» که حاوی ترجمهٔ مختصری از احوال ابن‌سیناو آثارمهم او انتشار یافت .

ایضاً از طرف جمعیت هلال احمرایران درمجلهٔ ماهانه آن جمعیــــــت

از خردادماه ۱۳۳۷ شمسی ببعد مقالاتی بشرح زیر انتشار یافت:

«نظری به عقاید پزشکی ابن‌سینا» بقلم مرحوم دکتر عباس نفیسی؛ «پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی ابوعلی‌سینا»، بقلم آقای دکتر ذبیح الله صفا»؛ «هزارهٔ یک مرد بزرگ[1]» به قلم مرحوم علی‌اصغر حکمت به انگلیسی.

باید یاد آور گردید که از طرف وزارتخانه های کشور و پست و تلگراف و فرهنگ و امور خارجه و راه و سازمان برنامه ومردم خیر ودانشمندان ودانش‌پژوهان مخصوصاً مردم همدان نیز کمکهائی شدو هدایا و کتب وامثال آن به‌آرامگاه‌شیخ اهداء گردید.

دراین مبحث بحق باید گفت که جمیع خدمات وکمکهائی که ذکر شد از طرف مردمان خیر ودانشمندان و دانش‌پژوان و استادان و عاشقان علم حق عظیمی درتمام اقدامات و مخارج وکمک‌ها دربرگزاری جشن وبنای آرامگاه شیخ بر گردن کشور وفرزندان این آب و خاك دارند.

گذشته از این رسالات و انتشارات تعداد قابل توجهی رساله از طرف دانشمندان و محققان در باره شیخ چه در تهران و چه در شهرستان‌ها چاپ و انتشار یافت. بعلاوه مقالات زیادی نیز در بارهٔ ابن سینا و جنبه های مختلف دانش‌وی چه قبل وچه در موقع برگزاری و چه بعداز هزاره بوعلی در مجلات طبی و غیر طبی و جراید چاپ گردید.

از این سینا تصاویری چند مأخوذ از کتابهای جهان‌و ایران نیز بچاپ‌رسید.

اما مجسمه ابن سینا توسط استاد ابوالحسن صدیقی تهیه و در شهر همدان در میدان بوعلی نصب گردید که با هنرمندی کم نظیر انجام یافت. این مجسمه بر

۱- The Millennium of a Great Man.

روی پایه‌ای در میدان بوعلی در انتهای خیابان بوعلی در شهر همدان نصب و بر روی پایه آن چنین نوشته شده است :

ابوعلی سینا ۳۷۰ - ۴۲۸ هجری.

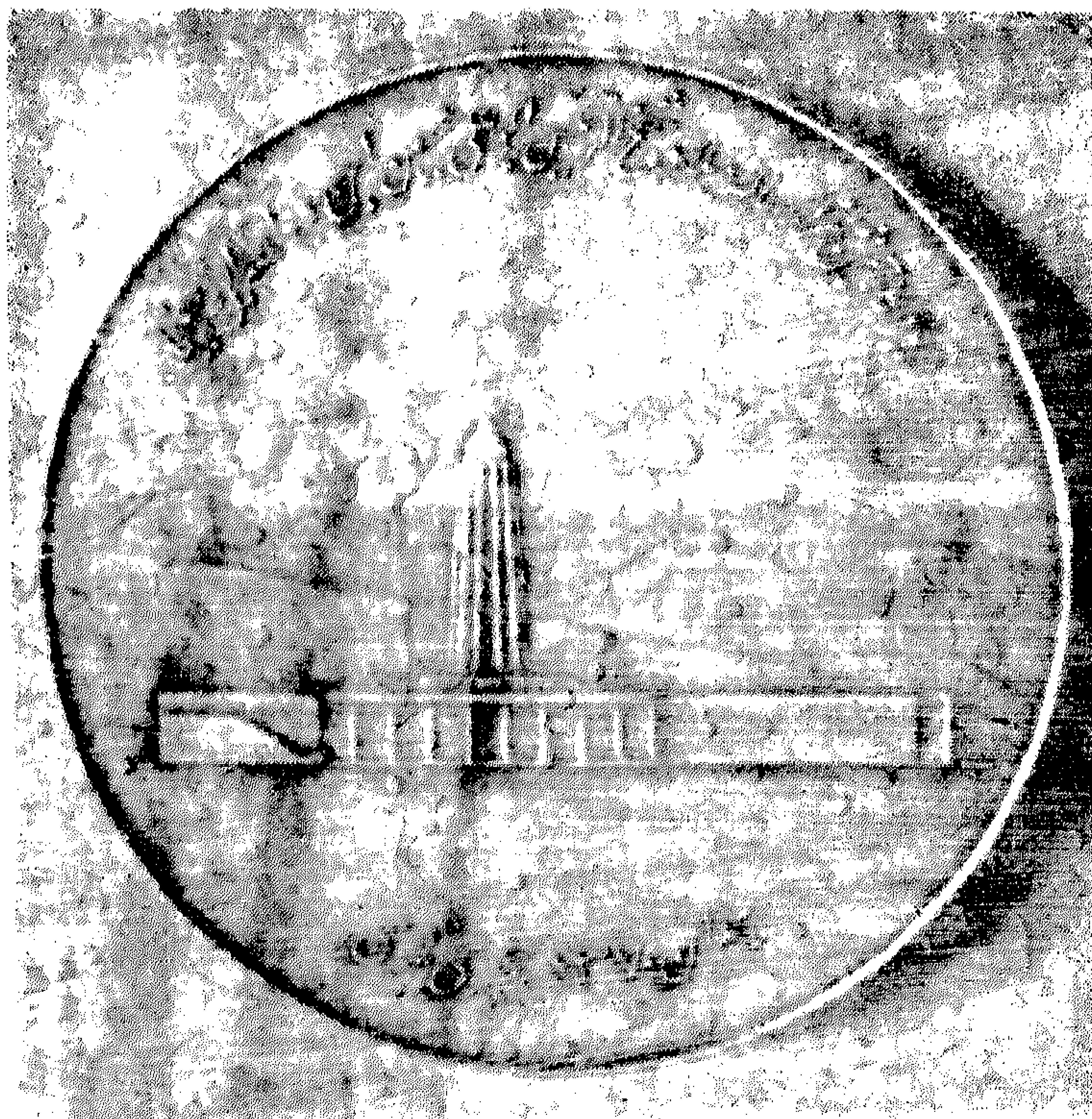
دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت — یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت — آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

« این تندیس را انجمن آثار ملی بیاد بود هزارمین سال تولد شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن سینا بشهر همدان اهداء کرده است» پیکرنگار : ابوالحسن صدیقی ۱۳۷۰ هجری قمری.



شکل ۹۸ - روی مدال ابن سینا

مدال ابن سینا از روی تصویر نیمرخ که استاد صدیقی تهیه کرده بود به پاریس سفارش داده شد و آرتور برتراند[1] مدال ساز معروف آنرا تهیه کرد که در جشن هزاره به شرکت کنندگان اهداء گردید .



شکل ۹۹
پشت مدال ابن سینا

روی مدال تصویر ابن سینا که در زیرآن «بوعلی» و دور آن رباعی معروف ابن سینا و پشت مدال « یادگار جشن هزار ساله میلاد شیخ الرئیس ابوعلی حسین- ابن سیناونمای آرامگاه شیخ درهمدان ۱۳۷۰ هجری قمری» است .

۱- Arthur Bertrand.

تمبرهای یادبود ابن سینا در پنج سری توسط کارخانه برادبوری ویلکینسن[١]
در انگلستان تهیه گردید و مشتمل بر پنج دوره و هر دوره مرکب از پنج تمبر بود .



شکل ١٠٠- سری اول تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار عهد هخامنشی)

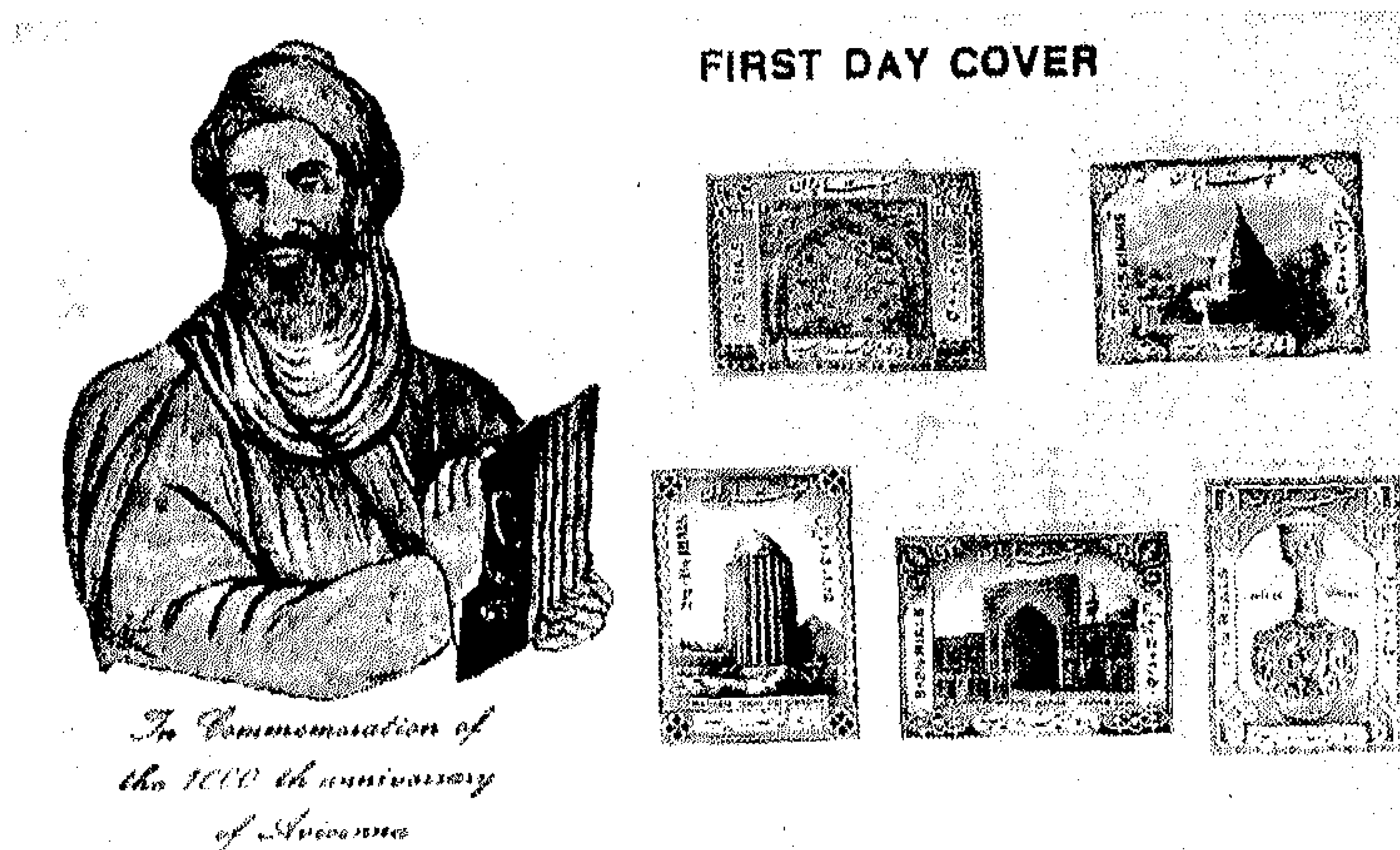


شکل ١٠١- سری دوم تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار عهد ساسانی)

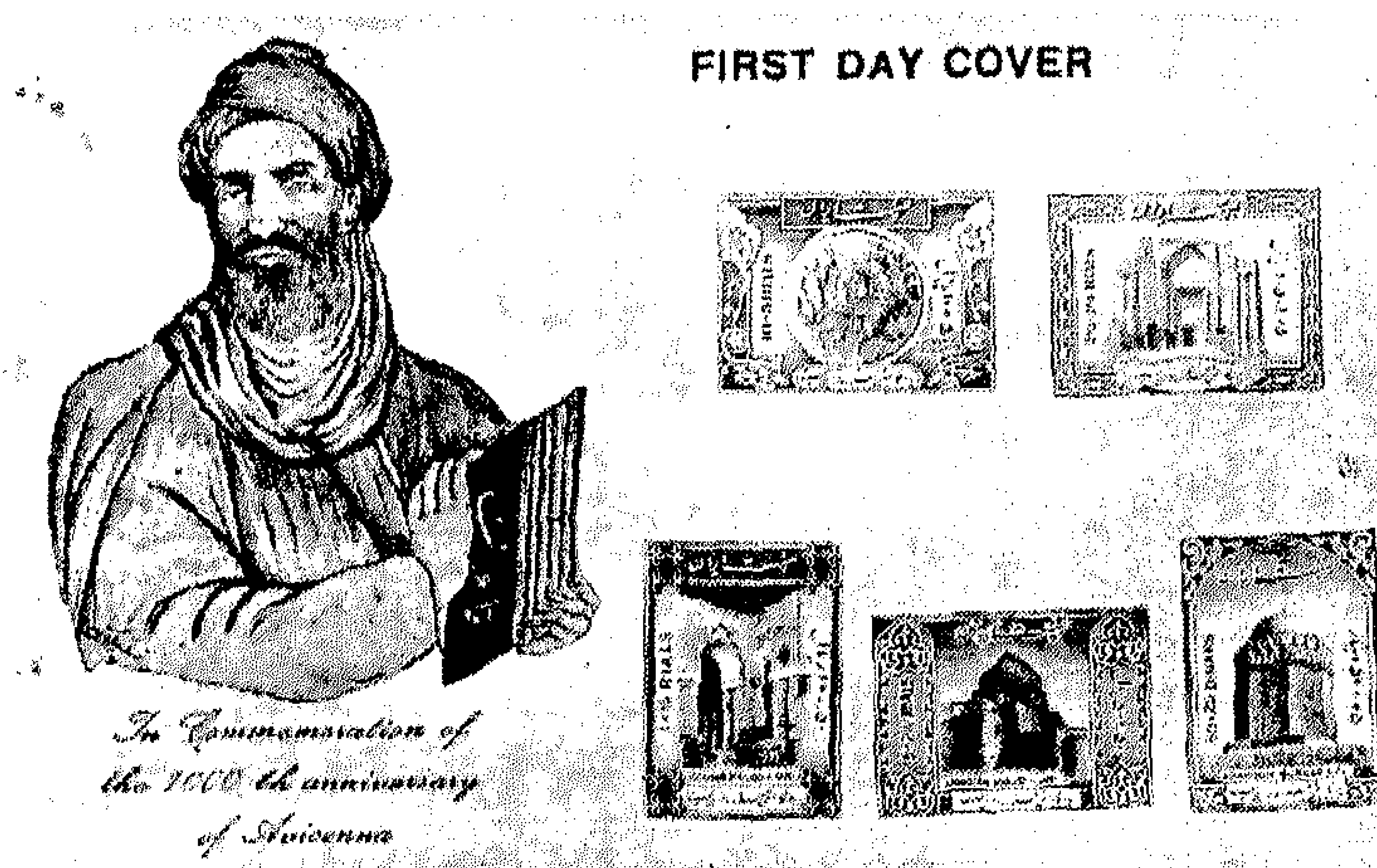
دوره اول آثار عهد هخامنشی - دورهٔ دوم آثار عهد ساسانی - دورهٔ سوم آثار عهد

١- Bradbury Wilkinson and co. ltd. New Malden, Surry, England.

سلجوقی - دورهٔ چهارم آثار قرن هفتم هجری ببعد - دورهٔ پنجم تصویر ابن سینا و



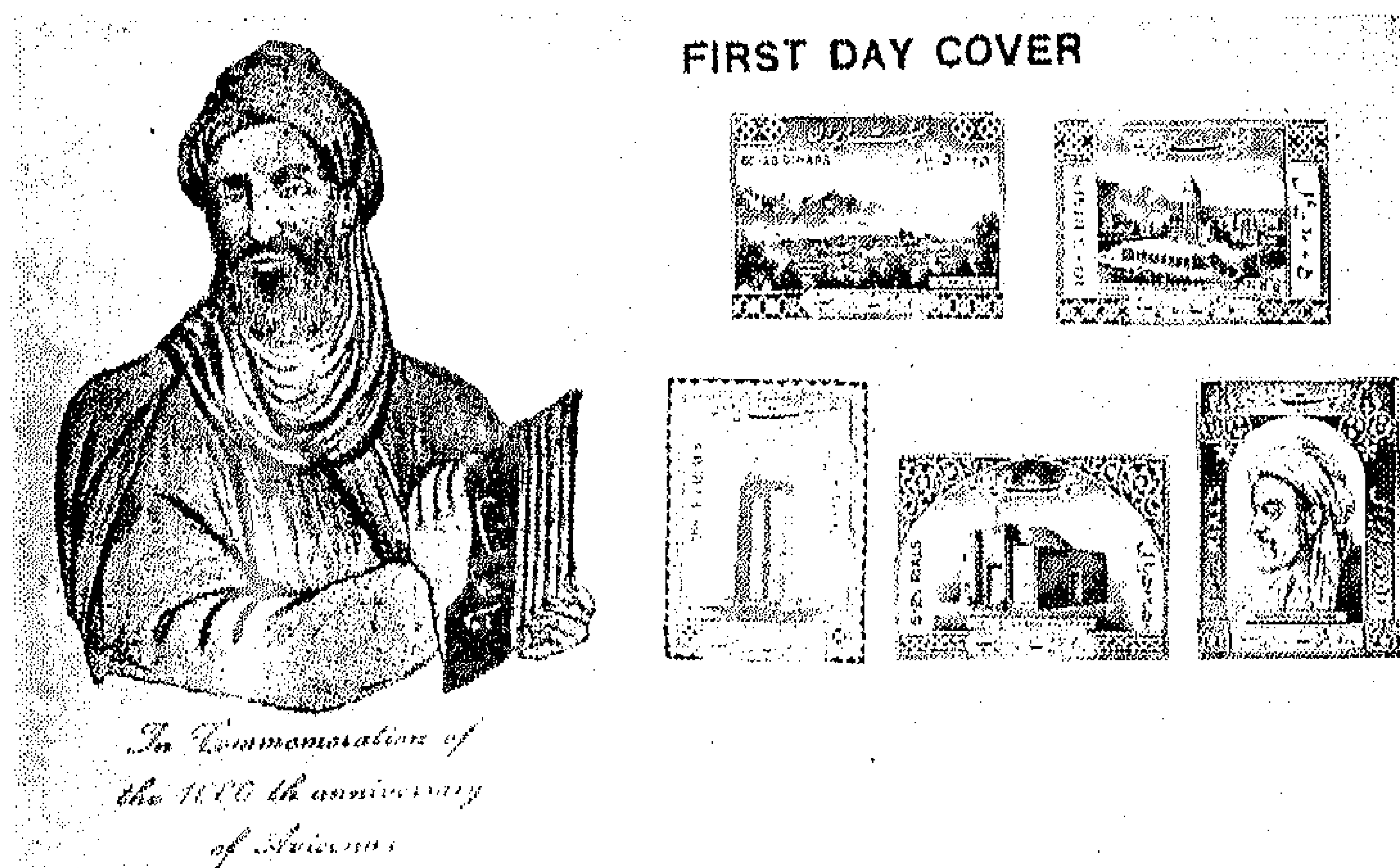
شکل ۱۰۲-سری سوم تمبرهای یادبود ابن‌سینا (آثار عهد سلجوقی)



شکل ۱۰۳- سری چهارم تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار قرن هفتم هجری ببعد)

تصویر آرامگاه قدیم و جدید و منظره‌ای از شهر همدان ومقبره قابوس وشمگیر بود .

چهار دوره اول تا چهارم قبل از انعقاد جشن و دوره پنجم در موقع انعقاد جشن انتشار یافت .



شکل ۱۰۴-سری پنجم تمبرهای یادبود ابن سینا (دوران بوعلی)



شکل ۱۰۵

یک‌نمونه‌ازتمبر یادگاری‌ابن سینا در جشن هزاره وی

غیر از تمبر مذکور در بالا اوراق بخت آزمائی ملی برای تهیه عوائد

ساختمان آرامگاه شیخ چاپ شد و به فروش رفت. بعلاوه عطایا یا قابل ملاحظه از طرف مردم متمکن، و وجوهی از طرف مجلس شورای ملی سابق و جمعیت هلال احمر و وزارت کشور و شرکت ملی نفت و شهرداری همدان و پارسیان مقیم هندوستان و دانشکده پزشکی تهران و وزارت بهداری و بازرگانان و بودجه کشور کمکهای شایانی برای ساختمان آرامگاه و مخارج انعقاد جشن هزاره پرداخت گردید.



شکل ۱۰۶

نمونه‌ای از بلیط بخت آزمائی (اعانه ملی) در جشن هزاره ابن‌سینا

از کارهای معتبر انجمن آثار ملی تأسیس کتابخانه ای بنام شیخ در همدان می‌باشد، که در موقع برگزاری جشن هزارمین سال ولادت ابوعلی‌سینا بود، که تاسال ۱۳۳۱ شمسی تعداد ۴۰۰ جلد کتاب در آن جمع‌آوری گردید و قبل ازاین تاریخ تعداد ۶۴۹ جلد کتاب در آرامگاه وجود داشت. از آن پس از طرف عده‌ای از مؤسسات

ودانشگاهها واشخاص چه درایران و چه در جهان تعداد زیادی کتاب و رساله و مجله و امثال آن بر کتابخانه اضافه شده است که اکنون بصورت یک مرکز بزرگ مطالعه در بارهٔ آثار شیخ میباشد .

آرامگاه شیخ - آنچه که بنظر صحیح میرسد آنکه وفات شیخ طبق گفته ابن - ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء در همدان اتفاق افتاده و در زیر حصار همدان در طرف قبله دفن شده که بعدها بقبر «بابا علی‌سینا» شهرت یافته و این قبر کم کم روبویرانی نهاده است. بعدها توسط یکی از شاهزاده خانمهای قاجار بنام نگار خانم بوضعی بهتر درآمد و بجای مقبره قدیمی گنبدی از آجر ساخته‌شد وسنگ‌قبرابوعلی‌سیناوابو- سعید دخدوک‌را بر روی قبر دیگری که جنب قبر شیخ بود قرار دادند . برروی‌سنگ قبر پس از چند جمله چنین نقر شده است « . . . هذاقبر جنت مکان فردوس‌آشیان سلطان الحکماء شیخ ابوعلی سینا نورالله مرقده. وفاته فی‌خامس شهر رمضان سنه ۴۲۷ .

حجت‌الحق ابوعلی سینا - در شجع آمد از عدم بوجود - درشصا کرد کسب جمله علوم - درتکز کرد این جهان‌بدرود . حرره حقیر عبدالصمد. عمل کربلائی عبدالخالق ، تاریخ ۱۲۹۴ » .

ا. و . ویلیامزجاکسن[1] استاد زبانشناس هند و ایران در دانشگاه کلمبیای آمریکای شمالی که قبل از سال ۱۹۰۹ میلادی (مطابق ۱۲۸۷/۸ شمسی) در همدان قبر ابن‌سینارازیارت کرده ودر کتاب خود موسوم به «ایران درگذشته‌وحال»[2] متذکر گردیده است که مقبره با ساختمان آجری وساده بشکل مستطیل میباشد و بر دور آن محوطه و بر دور محوطه دیواری‌است که محل درویشان و زوار ورهگذران است . سنگی بر قبر این متفکر بزرگ قرار دارد و درکنارا و معاصرش شیخ ابوسعید شاعر صوفی مشرب‌ایرانی مدفونست . . . » .

۱- A. W. Jackson. ۲- Persia Past ant Present, New- York 1909.

این عکس در اغلب کتاب‌های تاریخ طب قبل از سال ۱۳۳۳ شمسی و به عنوان مقبره ابن سینا چاپ شده و از آن سال عکس آرامگاه جدید شیخ بچاپ رسیده است.

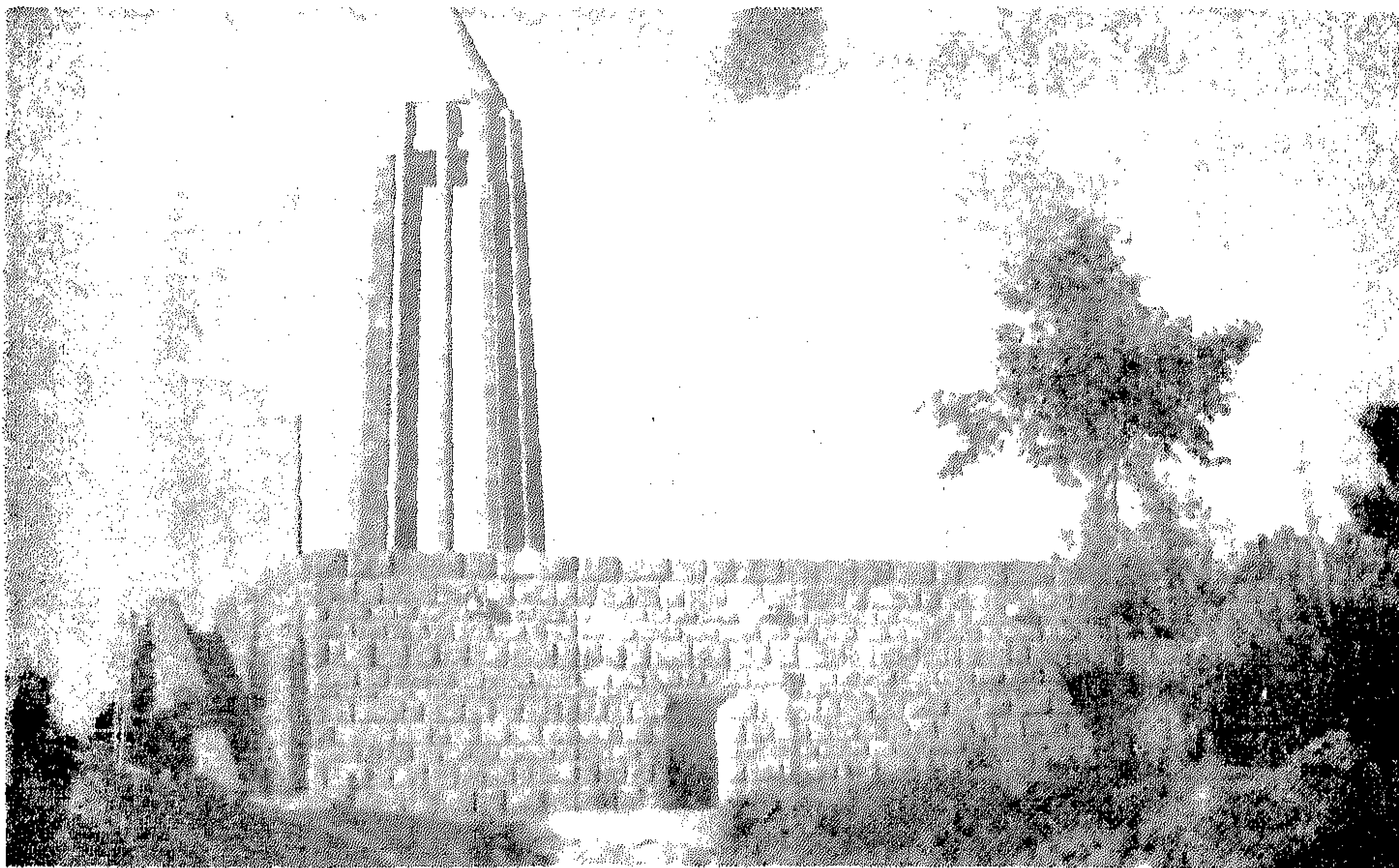


شکل ۱۰۷

مقبره قدیمی ابن سینا که در کتاب «ایران در گذشته و حال» تألیف ویلیامز جاکسن طبع شده است

اساطرح آرامگاه جدید شیخ بهمت انجمن آثار ملی درسال ۱۳۲۶ شمسی تصویب و از سال ۱۳۲۸ شروع گردید. طراح آن مهندس هوشنگ سیحون بود. بنا و مساحت زمین و زیر ساختمان و سایر خصوصیات آن احتیاج بشرح بیشتری است که از حوصله کتاب خارج میباشد و در اشکال ضمیمه ملاحظه میگردد.

از ضمائم این بنا دوتالار یکی کتابخانه و دیگری تالار سخنرانی است.

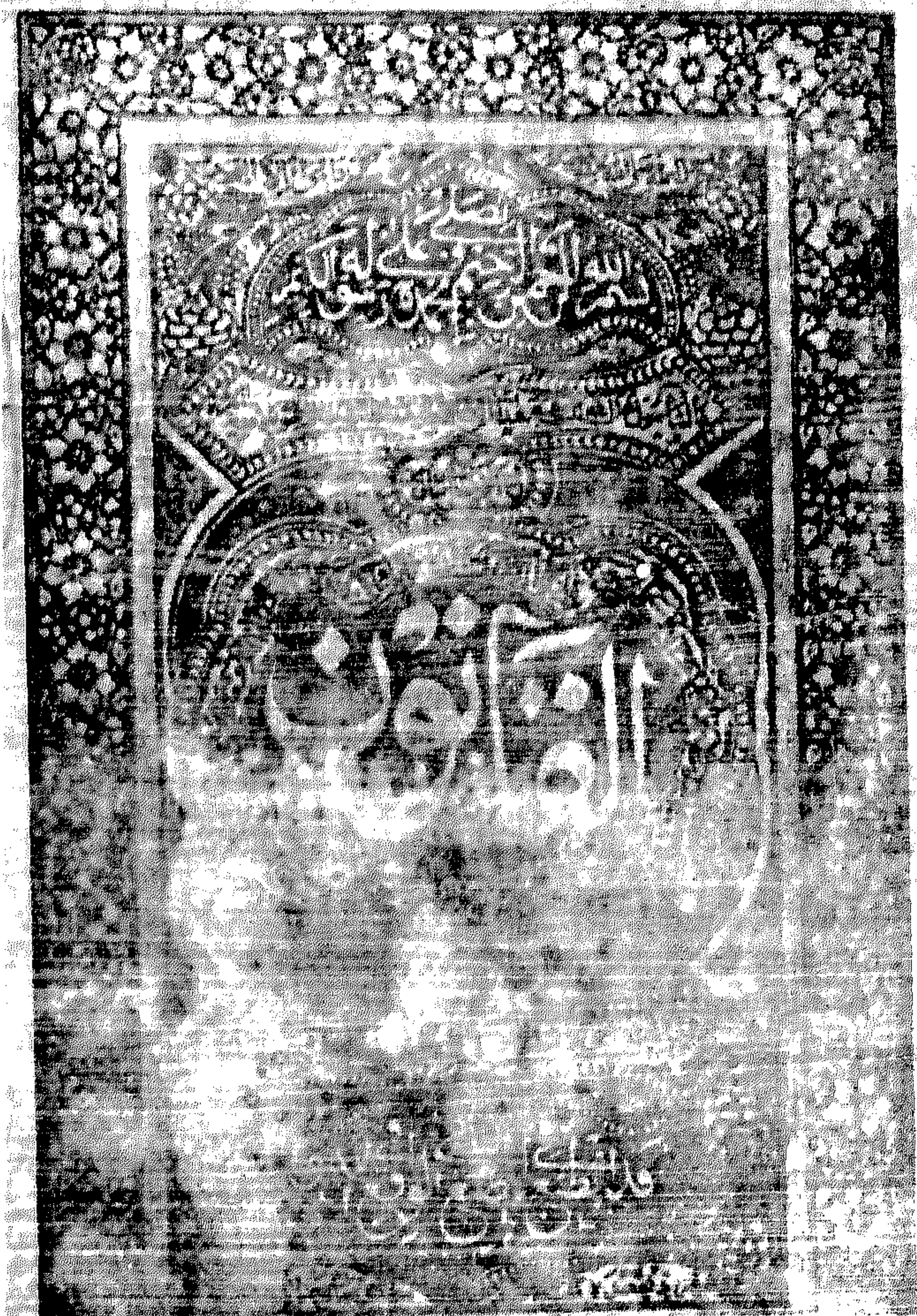


شکل ۱۰۸ - نمای آرامگاه ابن سینا در همدان



شکل ۱۰۸ مکرر- از راست به چپ- جالینوس ، ابن سینا ، بقراط
(سه تصویر خیالی نقل از کتاب تاریخ طب مصور اتوپتمان آمریکائی)

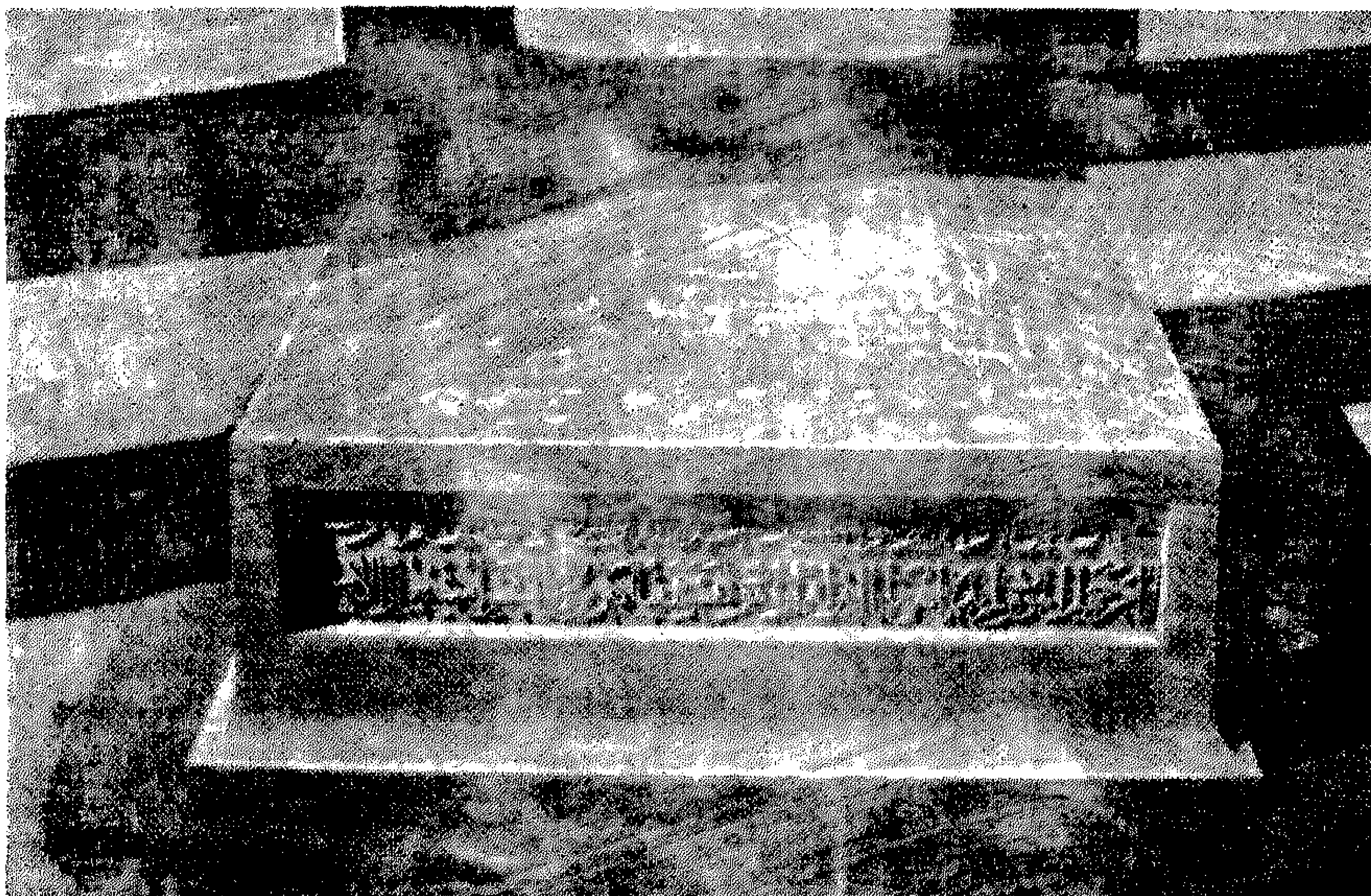
اکنون مقبره ابن سینا یکی از مراکز مهم سیاحتی و کتابخانه آن یک از مراکز بزرگ مطالعه ای درباره حکیم بزرگ ایرانی است که ایرانیان و خارجیان از آن استفاده می کنند



شکل ۹۰۱ قانون ابن سینا چاپ لکنهو هندوستان

در ذیل آن اشعاری که مرحوم استاد همائی سروده‌است میباشد.

ز الوند است تابان تا فروغ بوعلی سینا
بتابد نورحکمت در جهان چون طور در سینا
پی‌افکند از خرد کیشی و هم ازدانش آئینی
که جاوید است در گیتی‌زهی کیشا و آئینا
شفائی غیر قانونش نیابد خاطر خسته
نجاتی جز اشاراتش نبیند دیده بینا
نبیند دیده بینا حکیمی همچو او دانا
بروی مسند دانش بزیر قبهٔ مینا
عیان شد لطف‌یزدانش‌نهان شددیوازجانش
بلندی یافت ایوانش به طغرای وآئینا
رقم زد کلک حکمت در هزارم سال میلادی
که (ماند این کاخ پاینده بفر بوعلی سینا)



شکل ۱۱۰- تصویری، از یک بدنه از سنگ قبر قدیم ابن‌سینا

مراسم هزاره شیخ در تهران از اول اردیبهشت ۱۳۳۳ مطابق ۲۱ آوریل



شکل ۱۱۱- مؤلف کتاب درآرامگاه شیخ

۱۹۵۴ تا ۱۰ اردیبهشت ماه مطابق با ۳۰آوریل بمدت ده روز در تهران و همدان اجرا گردید بدین‌شرح :

چهار شنبه اول اردیبهشت، خیر مقدم از طرف رئیس دانشکده پزشکی و خطابه‌های افتتاحیه مقامات بهداری و دولت و وزارت فرهنگ و دیگر دست‌اندر کاران ساختمان آرامگاه و بعضی از اعضاء انجمن آثار ملی ایراد گردید.

آنگاه ابراهیم مدکور (مصر) مرحوم دکتر تارا چند سفیر کبیر هندوستان و پروفسور محمد شفیع (پاکستان) و دکتر کاظم اسمعیل (ترکیه) و پرفسور ا. ا. برتلس[1] (شوروی) و پرفسور لـــــوئی ماسینین[2] (فرانسه) و پرفسور کامرون[3] (کشورهای متحدهٔ امریکا) و پرفسور هانری لوژیه[4] (یونسکو) بیاناتی ایراد شد.



شکل ۱۱۲ ـ منظره‌ای از تالار ابن سینا در جشن هزارهٔ شیخ

آنگاه آقای علی‌اصغر حکمت به ریاست و آقایان دکتر مدکور به نیابت ریاست و دکتر ذبیح الله صفا به دبیری کنگره انتخاب گردیدند.

پنجشنبه دوم اردیبهشت ماه خطابه های زیر ایراد گردید:

1- Prof. E. E. Bertels.

3- Prof. Louis Massignon.

3- Prof. G. Cameron.

4- Prof. H. Laugier.

پرفسور ا. ا. برتلس (شوروی) «اصالت رباعیات ابن‌سینا» به فارسی، آقای احمدآتش (ترکیه) «آیا رساله حکمت الموت از ابن‌سیناست» به فارسی، عبدالغفور برشنا (افغانستان) «بحث درباره رباعیات شیخ الرئیس ابوعلی سینا» بفارسی، پرفسور محمدشفیع (پاکستان) «ملاحظاتی چند راجع به شرح احوال شیخ» بفارسی، پرفسور ترنوسکی واسیلی نیکلایویچ [1] (شوروی) «مطالعهٔ آثار پزشکی ابن سینا در اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی» به روسی، آقای عفیفی (عراق) «کتاب البرهان ابن سینا ومقایسهٔ آن با کتاب انالوطیقای ثانیه ارسطو» به تازی، پرفسور مینورسکی (انگلستان) [2] «ابن سینا فرد بشر» به انگلیسی، دکتر سهیل انور (ترکیه) «تحقیق راجع به کتاب الوصایای ابن سینا» به فارسی وفرانسوی، دکتر شوکت قنواتی «رعایة الطفوله والاسوة» بهفرانسوی، احمد خراسانی (ایران) «دانشنامهٔ علائی شیخ ومقاصدالفلاسفه غزالی» بفارسی، عبدالحلیم منتصر (مصر) «النبات عند ابن - سینا» به عربی، دکتر کاظم اسمعیل (ترکیه) «بحثی از ابن‌سینا در باب زیست - شناسی» بفرانسوی مرحوم دکتر عباس نفیسی (ایران) «شرحی در بارهٔ برخی از گیاههای صفر وی که در کتاب دوم قانون ابن سینا از آن یاد شده وتطبیق با داروشناسی جدید» به فارسی دکتر ج. انوالا [3] (هندوستان) «اسناد طبی وجراحی که در یک دخمه قدیم دریزد بدست آمده است» به انگلیسی، کریم‌اف عبیدالله ایسرائیلویچ (شوروی) «نقش ابن سینا در ترقی و تکامل علوم شیمی» بهفارسی، مرحوم دکترمحمدحسین ادیب (ایران) «امزجه از نظر شیخ الرئیس ابو علی سینا و مقایسه آن با کشفیات و نظریات جدید» بفارسی، دکتر جلال مصطفوی کاشانی (ایران) «بیماری آسم از نظر ابن سیناوتطبیق آن با موازین علمی جدید» به فارسی، یحیی رحیموف (شوروی) «مقام ابن سینا در تاریخ پزشکی اتحاد جماهیر شوروی» بفارسی.

---

1 - Prof. V.N. Ternovski.

2- Prof. Minorsky.

3- Prof. Dr. J. Unwala.

شنبه‌چهارم اردیبهشت ماه ـ دکتر حمود غرابه(مصر) « الاسلام والفلسفة ـ السیناویه » به عربی ، مرحوم پرفسور هانری ماسه[1] (فرانسه) «اصطلاحات فلسفی



شکل۱۱۳ـ عده‌ای از سخنرانان در هزارهٔ شیخ از چپ به راست :
دکتر اسمعیل گورکان(ترکیه)، دکتر محمد حسین ادیب ، دکترسهیل‌انور (ترکیه) ، دکترمحمود نجم‌آبادی

که ابن سینا در پارسی ایجاد کرده است» به فرانسوی ، محمد رضا الشبیبی(عراق) « نظرات فلسفی و نقد در آن‌ها » به عربی ، دکتر علی اکبر سیاسی (ایران) « علم‌النفس‌ابن سینا و تطبیق‌آن‌با روانشناسی‌جدید» به فارسی، مرحوم‌پرفسورلوئی‌ـ ماسینیون(فرانسه) « حکمه‌المشرقیة ابن‌سینا و معنی‌آن» به فرانسوی ، دکترناجی ـ

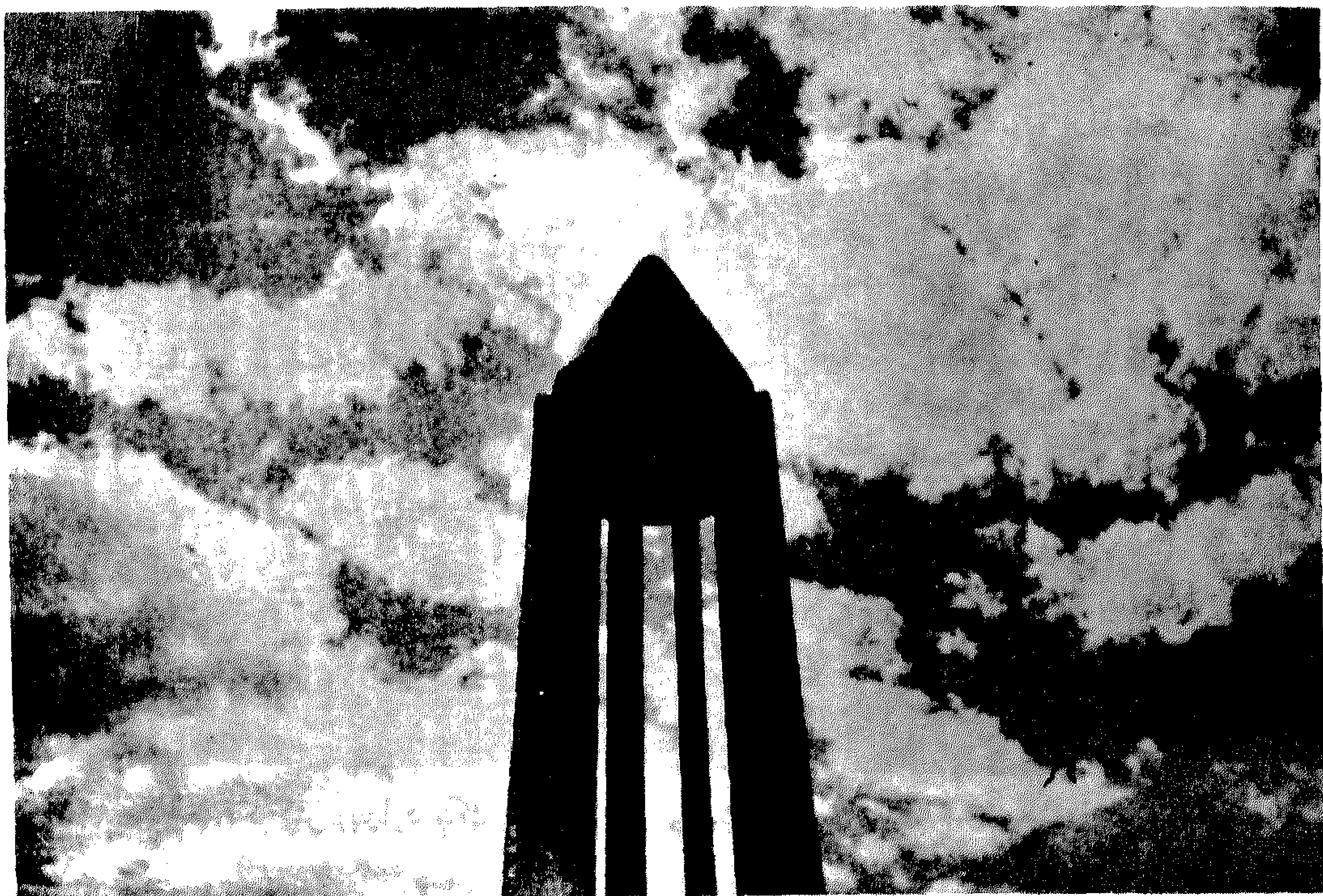
1- Prof. H. Massé.

الاصیل (عراق) «وحدة العلم والتوحید الفلسفی» به عربی، دکتر عیسی صدیق (ایران) «نظر ابن‌سینا در باب تعلیم و تربیت و مقایسهٔ اجمالی آن با نظرهای افلاطون و ارسطو» به فارسی، ژرژ کامرون[1] (امریکا) «ابن‌سینا و نبوت» به انگلیسی، قدری حافظ طوغان (هاشمی اردن) «مقام العقل عند ابن سینا» به عربی، احمد فواد الاهوانی (مصر) «نظریه ابن‌سینا درباره معرفة النفس» به فرانسوی، پرفسورا. بنونیست[2] (فرانسه)، «میراث مزدیسنا در فلسفه ایرانی» بفرانسوی، سخنرانی ایراد نمودند.

یکشنبه پنجم اردیبهشت ماه ـ دکتر جمیل صلیبا (سوریه) «المدینة العادله» به عربی، پرفسور گارسیا گونتر «رساله حی بن یقظان ابن سینا و رساله حی بن یقظان ابن طفیل» بفرانسوی، دکتر مصطفی جواد (عراق) «الثقافة العلیه والحال الاجتماعیه فی عصر ابن‌سینا» به‌عربی، علی‌اصغر حکمت (ایران) «تفاسیر ابوعلی از قرآن مجید» به فارسی، آندره گدار[3] (باستان شناس فرانسوی در خدمت ایران) «ابنیه وآثاری که باید ابوعلی درسفرهای خود دیده باشد» به فرانسوی، دکتر فواد افرام بستانی (لبنان) «ابن‌سینا والتربیة الحدیثه فی لبنان» به عربی، مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر (ایران) «ابن‌سینا وتصوف» بفارسی، کیخسرو اردشیر فیتر[4] (هندوستان) «ایران منشاء نوابغ» به انگلیسی، مرحوم عباس اقبال (ایران) «چند نکته راجع به زندگی و آثار ابن‌سینا» بفارسی، پرفسور ژولین هکسلی[5] (یونسکو) «افکار تکاملی یک نفر زیست شناس درباره ابن‌سینا» به انگلیسی، شهمردان (هندوستان) «سهم ابن سینا در استغنای فارسی ونفوذ آن بر زبان‌های هندو فارسی گویان هنود» بفارسی، لوئی ـ گارده[6] (فرانسه) «روش فلسفی ابن‌سینا» (بوسیلهٔ دکتر ابراهیم مدکور قرائت شد) به فرانسوی.

1- Prof. G. Cameron.
2- Prof. E. Benveniste.
3- A. Godard.
4-A. Fitter.
5- Prof. Julien Huxley.
6 - Louis Gardet.

دکتر ابراهیم[۱] مدکور (مصر) « کمیته ابن سینا در قاهره » بفرانسوی ، جلال‌الدین همائی (ایران) «رابطه ابو علی‌سینا با اصفهان» بفارسی، پرفسورهانری کوربن[۲] (فرانسه) « مکتب ابن‌سینا و تشیع » بفرانسوی، سیدمحمد محیط طباطبائی (ایران) « جستجو درلفظ ابن‌سینا» بفارسی، مادموازل م. گواشون[۳] (فرانسه) « فصلی از



شکل ۱۱٤ نمائی از برج آرامگاه جدید ابن‌سینا (همدان)

دوشنبه ششم اردیبهشت ماه ـ الاب قنواتی[1] (مصر) «ابن‌سیناوسن توماس‌ـ داکن»[2] بفرانسوی، مرحوم سعید نفیسی (ایران) «ابن‌سینا در اروپا» بفارسی، پرفسور زایاچووسکی[3] (لهستان) «آثار ابن سینا در لهستان» بفارسی، دکتر حسین خطیبی (ایران) «نثر فارسی در نیمه قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم و سبک نثر فارسی ابن سینا» بفارسی، پرفسور پ. ب واچها[4] (هندوستان) «نکات مهم عملی وعقلی ابن‌ـ سینا» به‌انگلیسی، پرفسورزاخودر بوریس نیکلایویچ[5] (شوروی) «مطالعه دوره ابن سیناـ درشرق شناسی و علوم تاریخ شوروی» به روسی، هارولدلمب[6] (انگلستان) «دنیای دورهٔ بوعلی‌سینا» به‌انگلیسی، دکترمحمد معین (ایران) «لغات پارسی ابن سینا» و تأثیرآن در ادبیات» بفارسی، پرفسوررسی[7] (ایتالیا) «برخی اضافات برفهرست آثار ابن سینا در ایتالیا» بفرانسوی، اکبرداناسرشت (ایران) «مقدمه بر رساله تناهی‌ونامتناهی» بفارسی، دکتر والتر آرتلت[8] (آلمان) «پزشکان آلمانی قرن هفتم درایران» به‌انگلیسی، بانوص. عظیموجان‌اوا[9] (شوروی‌ـ ازبکستان) ومطالعه آثارپزشکی ابن سینادرازبکستان» بفارسی.

سه شنبه هفتم اردیبهشت ماه ـ دکترآیدین سابیلی (ترکیه)[10] «روش علمی ابو علی سینا» بفارسی، پرفسور ر. لوی[11] (انگلستان) «ابو علی سینا بمشابه یک فرد انسان» به انگلیسی، دکتر ذبیح الله صفا (ایران) «ابن‌سینا در داستانهای ایرانی» بفارسی، دکتر ریچارد مک کارتی[12] (نمایندهٔ واتیکان) «اهمیت مابعدالطبیعه‌در

1- Père G. C. Qanawati.
2- Saint Thomas d' Aquin.
3- Prof. Dr. Ananiasz Zajachowski.
4- Prof. P. B. Vachha.
5- M. B. N. Zakhoder.
6- Mr. Harold Lamb.
7- Prof. Rossi.
8- Prof. Dr. V. Artelt.
9- Mrs. S. Azimiojanova.
10- Dr. Aydin Sayili.
11- Prof. R. Levy.
12- Dr. R. Mc Carrthy.

فلسفه ابن سینا» به انگلیسی، دکتر فریدون نافذ اوزلوق(ترکیه) «سخنی چند دربارهٔ حکیم عالم ابن‌سیناوحکیم الهی مولانا» بفارسی،(توسط دکتر احمدآتش قرائت شد) ، سررستم مسانی[1] (هندوستان) « آثار ابوعلی سینا در کتابخانه های خصوصی و عمومی هند» به انگلیسی(توسط کیخسرو فیتر قرائت شد) .



شکل ٥١١ـ مؤلف کتاب در حال سخنرانی

مرحوم دکتر موسی عمید (ایران) « عقل و تقسیمات آن از نظر ابن سینا » بفارسی ، دکتر ویلهم کوچ[2] (واتیکان) « هدف تحقیقات ابن‌سینا » به آلمانی ، مرحوم ولادیمیرایوانف[3] (هندوستان) «ابوعلی‌سینا واسمعیلیان مخفی» بفارسی، دکتر محمد نظام‌الدین (هندوستان) «چند نسخه از آثار شیخ الرئیس درکتابخانهٔ دولتی

1- Sir R. Massani.
2- Dr. Wilhelm Kutsch.
3- Vladimir Ivanov.

حیدرآباد وپیشنهاد برای‌ایجاد یک‌آکادمی ابن سینا درایران » به انگلیسی، دکتر محمود نجم‌آبادی (ایران) «نکاتی چند در بارهٔ عقاید پزشکی و طب ابن سینا » بفارسی ، دکتر مهدی برکشلی(ایران) « موسیقی ابن‌سینا» بفارسی ، مرحوم دکتر عبدالله احمدیه (ایران) « قاعدهٔ تشخیص ودرمان بیماریها از نظر ابن‌سینا» بفارسی، پرفسور ژرژ پ. کانگر۱ (امریکای‌شمالی) «پیام برای کنگرهٔ هزارهٔ‌ابن‌سینا» (توسط پرفسور کامرون به انگلیسی قرائت شد) .

دکتر پرویز ناتل خانلری (ایران) «رسالهٔ اسباب حدوث‌الحروف» بفارسی ، دکتر حسن مینوچهر (ایران) «طبقه بندی علوم از نظر شیخ الرئیس ابوعلی سینا »بفارسی محمد کاظم طریحی(عراق) « ابن سینا فی‌الاجتهاد» به عربی، دکتر احسان‌یارشاطر (ایران) « اثر تازه ای از ابن‌سینا » بفارسی، دکتر هادی حسن(هندوستان) «نبغت و ابتکارات ابوعلی‌سینا» (توسط آقای محمدعلی جعفری کارمند سفارت هندوستان بفارسی قرائت‌شد) .

خطابه ها و سخنرانیها در تاریخ سه شنبه هفتم اردیبهشت ماه (۲۷ آوریل ۱۹۵۴ میلادی) خاتمه‌یافت. سپس طبق برنامه قبلی در تاریخ چهارشنبه هشتم اردیبهشت ماه میهمانان و مدعوین به همدان عزیمت کردند وصبح پنجشنبه نهم اردیبهشت ماه ساعت نه صبح افتتاح آرامگاه حکیم بزرگ با حضور شرکت کنندگان و نمایندگان کشورهای خارجی و ایرانی بعمل‌آمد .

آخرین جلسه(جلسهٔ اختتامیه) در تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ (۳۰ آوریل ۱۹۵۴) بعدازظهر بشرح زیر بعمل‌آمد :

ابتدا از جمع میهمانان مدعو در کنگره تشکـــــــــــــر شد . آنگاه‌نمایندگان کشورها بترتیب حروف تهجی (افغانستان ، آلمان ، بلژیک ، مصر ، اسپانیا ، کشورهای متحدهٔ امریکای شمالی، فرانسه، انگلستان، هلند، هندوستان، اندونزی،

1- Mr. Georges P. Conger.

عراق، ایتالیا، هاشمی اردن، لبنان، نروژ، پاکستان، لهستان، سویس، ترکیه، یونسکو، اتحادجماهیر شوروی، واتیکان، یوگوسلاوی) که عده‌ای از آنان نمایندگان وعده‌ای از سفرا و وزراء مختار کشورها در تهران بودند، سخن گفتند.



شکل ۱۱۶ - عکس یادگاری ازخدا حافظی شرکت کنندگان در کنگره

سپس ختم کنگره اعلام شد.

در میان سخنرانان و خطبای خارجی و ایرانی عده‌ای طبیب و استاد تاریخ طب و فنون وابسته بدان بودند، که ازنظر تاریخ طب سخنرانی هایشان بسیار ارزنده بود.

۶ـ موفق الدین ابومنصور علی الهروی
و
ابوبکر ربیع بن احمدالاخوینی البخاری

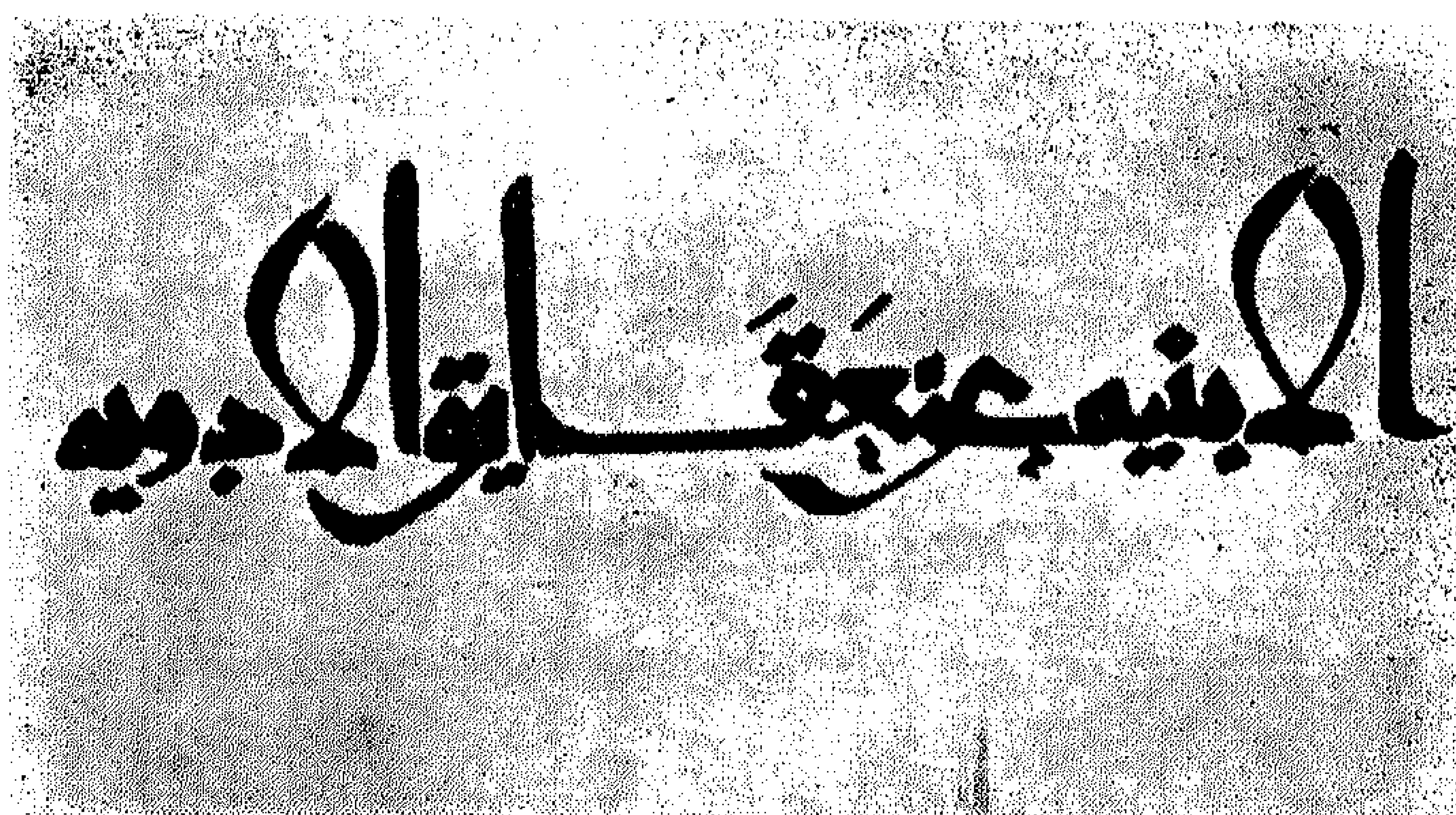
هروی واخوینی دوطبیب قرون چهارم و پنجم هجری قمری میباشند ، که از نظر تشخص و تعین طب وادب ملی کشور ما سهمی بسزا دارند. این دو که باهم قریب الزمان میباشند ، اولین اطبائی هستند که پس از قرونی چند که از غلبه تازیان بر ایران میگذشته، در حقیقت از بنیان گزاران شکست سکوت شده دو کتاب ارزنده در طب و داروسازی برشتهٔ تحریر در آورده‌اند.

الف) موفق‌الدین ابومنصور علی‌الهروی ـ نام وی علی و کنیه‌اش ابومنصور و ملقب به موفق‌الدین میباشد . از شرح حال وزندگی‌وی اطلاع زیادی دردست نیست . وی در دیباچه کتاب «الابنیه» عبارتی بدین‌شکل دارد : «تا آن‌هنگام که حاصل آمدم حضرة عالی مولانا الامیرالمسددالمؤید المنصورادام‌الله علوه پس‌اورا دیدم ملکی بزرگوار ودانا . . .الخ» . بدین جهت عده‌ای ازمستشرقین مقصود ویرا از کلمه«منصور» منصور بن نوح‌بن نصربن احمدبن اسماعیل‌سامانی(۳۵۰- ۳۶۵) دانسته اند .

ایضاً تاریخ وفات وی نیزبطور قطع معلوم نمیباشد .(برای اطلاع بیشتررجوع شود به مقدمه کتاب «الابنیه» انتشارات دانشگاه شمارهٔ ۱۱۶۳) .

اما «الابنیه عن حقایق‌الادویه» (یا روضة‌الانس و منفعة‌النفس) قدیمی‌ترین

کتاب خطی‌طبی‌پارسی‌است که‌در دست‌میباشد. این کتاب و «هدایة‌المتعلمین» تألیف ابوبکرربیع بن احمدالاخوینی البخاری‌دو کتاب قدیمی طبی‌پارسی‌میباشند.



شکل ۱۱۷- کتاب «الابنیه» (اقتباس ازکتاب الابنیه انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

ازاین کتاب یک‌نسخهٔ خطی منحصربفرد درکتابخانهٔوین (اطریش) موجوداست که بخط علی‌بن احمد طوسی اسدی (ابونصر علی‌بن احمد) شاعرمعروف‌ایرانی که‌در شوال سال ۴۴۷ هجری استنساخ شده وجود دارد. خط این نسخه مربوط به قرن پنجم هجری قمری است، چنانکه درگراور آن ملاحظه میشود.

برحسب عقیده و نظر مرحوم علامه محمد قزوینی این‌نسخه علاوه بر قدیمی بودن اصل کتاب، خود کتاب قدیمی‌ترین کتاب خطی پارسی‌است.

بسال ۱۸۵۹ میلادی آقای زلیگمان[1] از روی نسخهٔ کتابخانه وینه آنرا به چاپ رسانده و بعداً توسط عبدالخالق آخوندوف بادکوبه‌ای به آلمانی نیز ترجمه شده است. مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشگاه کتاب را با حواشی و تعلیقات برای چاپ آماده نموده بود. طبق تحریر مرحوم دکتر محبوبی‌اردکانی « نسخهٔ ماشین شدهٔ

1- Fr. R. Zeligmann.

اصل که متضمن تعلیقاتی نیز بوده است، اکنون دردست نیست...»

عکس نسخهٔ اصلی کتاب در کتابخانهٔ ملی فرهنگ از روی نسخهٔ اصلی

فطراسالیون. فطراسالیون را محمد اندر باب سکاف کرده اند نسخه
نفخه ببرد و خشک است خفقان و علتهای دل را نیک بود. نسخه
نقوع جذام آرد و قراقر و نفخ اندر شکم افکند. و کیموس بد آرد و قی
انگیزد. و محمد بن زکریا گوید نقوع کی از جو کنند عصب را زیان
دارد. و درد سر آرد. و ادرار بول کند. و آتش خمار بشکند

علی حرف القاف

باب

قرع قرع کدو بود. و او سرد و تر است اندر درجه دوم غذاش
اندکست. و لطیفست. گرمی داران را نیک باشد نیز تشنگی بنشاند.
سعال ببرد لیکن چون اندر معده خلطی بیند با او یکی شود. و خلطی
بد انگیزد. و چون مردم سرد مزاج او را بخورد باید کی از پس اوی
افزارهای گرم خورد چون سنبل و ترنج و صعتر. و میانش با روغن
سکل درد گوش را نیک بود کی از گرمی بود و نیز درد ضرس گرم را.
و روغن قرع آنک از دانه شیرین کنند گرمی دار را منفعت کند و همه
دردها کی از گرمی باشد. و خواب آرد. و بدل روغن قرع روغن
بادام شیرینست. و او طبع نرم گرداند. و نیز سعال و درد سینه را
نیک بود کی از گرمی باشد. و تشنگی بنشاند. و قی باز دارد کی صفرا

شکل ۱۱۸- یک صفحه از کتاب الابنیه چاپ زلیگمن (اقتباس از کتاب الابنیه انتشارات دانشگاه تهران بشمارهٔ ۱۱۶۳)

کتابخانهٔ وینه موجود است ودرسال ۱۳۴۵ ضمن انتشارات بنیاد فرهنگ ایران از نسخهٔ اصلی الابنیه در تهران بچاپ رسیده است .

در مقدمه چاپ عکسی قسمتی از نسخهٔ «الابنیه» از انتشارات و بنیادفرهنگ ایران (تهران ۱۳۴۵ خورشیدی) تحت عنوان «الابنیه در مفردات طبی» بقلم مرحوم مجتبی مینوی چنین آمده است: « . . . این نسخه بالفعل قدیمی ترین نسخه خطی تاریخ دار فارسی است که بدست ما رسیده است . تاریخ آن سنهٔ ۴۴۷ هجری قمری و کاتب آن اسدی طوسی شاعر (ابونصر علی بن احمد) بوده است . نسخهٔ اصلی در کتابخانهٔ وین بنشانی A. F. 340 محفوظ است (فهرست فلوگل Flügel ج ۲ ص ۵۳۴ تا ۵۳۶) و دارای ۲۱۹ ورق است . عکس آن بسفارش مرحوم محمدخان قزوینی برای وزارت معارف برداشته شد و در کتابخانهٔ ملی ایران محفوظ است . . .» .

« مؤلف در کتاب ابو منصور موفق بن علی الهروی ظاهراً در زمان کتابت نسخه (۴۴۷) در حیات بوده است، زیرا که اسدی در حق او دعای حرسه الله نوشته است، بنا برین ملکی هم که مولف اورا بدون ذکر نام به الفاظ «مولانا الامیر المسدد المؤید المنصور» در مقدمه کتاب یادداشت کرده ، بایست پادشاهی باشد که در آن زمان میزیسته است . پس اینکه فلوگل وزلیگمان ودیگران گمان کرده اند که مراد ازین ملک منصوربن نوح بن نصربن اسماعیل سامانی باشد ، که از ۳۵۰ تا ۳۶۵ امیر خراسان بوده نباید صحیح باشد و مرحوم قزوینی هم که سابقاً به اقتفای آن علماء همین تصور را کرده بود، بعدها این گفتهٔ خویش را اصلاح کرده وبنده این مطلب را از نوشتهٔ آن علامه بزرگوار اقتباس کرده ام . . .»

اخیراً ضمن انتشارات دانشگاه تهران بەشمارهٔ ۱۱۶۳ از روی نسخهٔ تصحیح شدهٔ شادروان احمد بهمنیار که بر مبنای رسم الخط امروزی زبان پارسی تهیه گردیده بود در چهارصدو چهل وهشت صفحه وزیری مشتمل بر مقدمه کتاب ومعرفی آن با شرحی مختصر از طرف رئیس دانشگاه وقت وشناسانی آن ازحسین محبوبی اردکانی

با چند کلیشه ازنسخه‌اصلی(بخطاسدی طوسی‌ونسخهٔ تازه وچاپ زلیگمان)وفهرست

شکل ۱۱۹ ـ یک صفحه از «الابنیه» بخط اسدی طوسی (اقتباس از انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۱۱۶۳)

موضوعات در بیست ونه صفحه و بقیه کتاب مشتمل بر متن کتاب ونسخهٔ بدلها و اختلاف آنها وفهرستها وغلطنامه بچاپ رسیده‌است.

ابتدای کتاب بدین نحواست:

« بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر سپاس باد یزدان دانا و توانا کی آفریدگار جهانست. وداننده آشکار ونهان‌است،و رانندهٔی چرخ و زمانست‌ودارنده‌ی جانورانست و آورنده‌ی بهار و خزانست ودرود بر محمد مصطفی (ص) کی خاتم پیغامبرانست ... »

آغاز کتاب و تألیف ونام وترتیب‌آن - چنین گفت حکیم ابومنصور موفق - بن علی‌الهروی که من کتاب‌های حکیمان پیشین و عالمان محدث همه بجستم و هرچه گفته بودند بتامل نگه کردم اندر ادویه و اغذیه مفرد و غیرش نیزو کردار هر داروی ، ومنفعتها و مضرتهاشان اندر چهار درجه ، آن چهار درجه که پنجم آن نیامد... »

مؤلف پس از ذکر مقدمه یک یک داروها را از حرف الف شروع نموده وبه یاء ختم می نماید .

ابتدای شرح ادویه بدین قرار است :

باب علی حرف الالف : ارُز- (بفتح همزه و ضم راء با تخفیف و تشدید حرف آخر که معنای آن برنج است) . سری قراکوادت (نام طبیبی هندی است) گوید کرُنج از دوگونه است : سپید وسرخ،اما سپید گرم و خشک است‌اندر میانه‌ی درجه‌ی اول وسرخ گرم و خشکست اندر اول درجه‌ی دوم و آنچه سپید باشد بیشتر بکار دارند زیرا که به اعتدال نزدیک تر است...

« ... و پوست کرنج چون بخوری دهان به درد آورد و زبان را درد رساند

وآماسش دهد: پس درد بسهره[1] دهد و معده و رودگانی وگرمی وتبش[2] برانگیزد از همه تن و آن را علاج هم علاج ذراریحست[3] .

آخر کتاب بدین نحو است:

باب علی حرف الیاء : یاسمین .... یتوع .... یشم .... یبروج .... یاقوت ...

« ... و هر که اورا اندر کوزه بی آب نهد و از آن کوزه آب همی خورد، هرگز وی را علت استسقا نبوده و علامت آنکه بشناسندش آنست که همیشه سرد بود و وهرگز گرم نگردد و آتش بر او کار نکندو از آتش زیانش نرسد ، وگرچه بسی روزها اندر آتش بود، و هیچ چیز براو کار نکند الاالماس .

تمت و الحمدلله رب العالمین وصلواته علی نبی محمد وآله الطاهرین وحسبناالله ونعم الوکیل وکتب علی بن احمدالاسدی الطوسی الشاعرفی شهرشوال فی سنه سبع و اربعین و اربعمائه(۴۴۷) لهجرة النبی صلی الله علیه»

بطور خلاصه موفق الدین هروی در کتاب ۵۸۴ قلم موادی که در تداوی بکار می رفته آورده وخواص طبی و طبع ومزاج آنها را ذکر کرده و تذکر داده است و شیوه و طریقهٔ پزشکان هندی را انتخاب کرده است . ضمناً متذکر گردیده که در هند بوده ام .

ب - ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخارائی - نامش ربیع و پدرش احمد و کنیه اش ابوبکرمیباشد. ایضاً درباب کنیه وی ابوحکیم ، همچنین بجای اخوینی «اخوین واجوینی» «و اخوی » و «آخربی» نیز آمده است .

۱- این کلمه معلوم نشد و از لغات محلی است.(حاشیه الابنیه چاپ دانشگاه تهران) .

۲- بفتح اول وکسر دوم : حرارت وگرمی ومخفف تابش نیز آمده است و اگرتپش بباء مخصوص فارسی باشد بمعنی بی آرامی وبی قراری واضطراب است.(ایضاً حاشیه الابینه) .

۳- حشره ایست که به فارسی آلا کلنگ گویند = Cantharides .

وی از اهل بخاراست و نویسنده در متن کتاب چند کلمه را به‌لهجه بخارائی و در یک مورد ناحیه‌ای از بخارا را بعنوان شاهد آورده است.

اخوینی چنانکه ازکتاب «هدایه» مستفاد میگردد تمام عمر را بطبابت اشتغال داشته و در دوران خود طبیبی مشهور بوده است.

تاریخ تولد وی معلوم نشد، اما از مطلبی که وی درکتاب متذکر گردیده، خود را شاگرد یکی‌از شاگردان رازی میداند. بدین‌معنی که وی شاگرد ابوالقاسم مقانعی (رازی) که نام وی طاهربن‌محمدبن‌ابراهیم و شاگرد محمدبن‌زکریا بود و درکتاب‌نیز مکرر نام‌محمد زکریای رازی‌را بنام «استاذ» و «استاذما» آورده، بدین‌لحاظ معلوم میگردد که وی‌شاگرد شاگرد رازی بوده است. وفاتش در حدود سال ٣٧٣ هجری قمری (مطابق ٤ر٩٨٣ میلادی) است. نام کتاب تالیفی‌وی «هدایةالمتعلمین فی‌الطب» و «کتاب‌هدایه» و دربعضی‌نسخ «هدایه‌اخوینی» و «کناش اخوینی» و «کتاب‌الهدایه فی‌الطب» آمده، ولی نامی که بیشتر مشهور است «کتاب هدایه» است.

غیرازکتاب بالا چنانکه از خلال صحائف کتاب هدایه برمیآید آنکه احتمال دارد، که وی یکی دوکتاب‌دیگر هم دردست تألیف (یا نزدیک باتمام) داشته، اما عمرش کفاف اتمام آنهارا نداده وکتابها بدست فراموشی سپرده شده است.

اخوینی کتاب‌را برای فرزندش برشته تحریر درآورده و در مقدمه کتاب بدان اشاره کرده و برخلاف بسیاری از مصنفان و مؤلفان که مصنفات و مولفات خود را برای بزرگان وسلاطین و امرا و ولاة نوشته‌اند، وی کتاب‌را برای فرزندش تألیف کرده است.

آنچه که از قرائن و بطور حدس مستفاد میگردد، تاریخ تألیف کتاب در نیمه دوم قرن‌چهارم هجری است. وچون وی خود را شاگرد شاگرد رازی میداند، چنین بنظر میرسد که وفات اخوینی چنانکه آمد در حدود سال ٣٧٣ هجری قمری


بسم الله الرحمن الرحیم

۱۲۰ - ابتدای کتاب « هدایةالمتعلمین » اقتباس ازنسخه کتابخانه بادلئیان اکسفورد (انتشارات دانشگاه مشهد شماره ۹)

(با توجه بدانکه وفات رازی در پنجم شعبان سال ۳۱۳ یا ۳۲۰ هجری قمری بوده) اتفاق افتاده است . بنابراین‌تاریخ تألیف کتاب هدایه بایدقبل‌از سال ۳۷۳ هجری‌قمری باشد .

سیاق عبارات و کلمات میرساند که کتاب از آثار منثور قرن چهارم هجری قمری است .

اخوینی در کتاب مدت طبابت خود را بیست سال و درجای دیگر سی سال ذکر کرده و ازاین بابت معلوم میشود که بمانند رازی طبیبی کلینیکی بوده است .

دراین کتاب اخوینی از عقاید پزشکان قبل‌از خود بمانند بقراط و جالینوس و حنین فرزند اسحق و ثابت بن‌قره و عیسی بن‌صهار بخت وابن‌سرابیون و یحیی‌بن‌ـ ماسویه و رازی و امثال آنها اسم برده و پس ازآن نظرات خود را در طب وگیاهها و داروهای‌طبی بمناسبت مدت طبابت (بیست‌یاسی‌سال) متذکر گردیده و تجارب و مشاهدات طبی‌خود را بیان‌داشته، بعلاوه دربیمارانی که توفیق‌درمان وبهبود آنان‌را نیافته بصراحت مطلب را متذکر شده ، حتی نام بعضی از بیماران را نیز آورده و ازاین نظر وی کاملاً شبیه رازی استادش‌میباشد و این‌امر میرساند که وی از محمدـ زکریای رازی تبعیت کرده است .

تا اینجا خلاصه‌ای ازکلیات کتاب بود که‌قسمتی ازآن در مقدمه‌ای‌که دکتر جلال متینی در باب کتاب«هدایه» نوشته‌اند، میباشد .

اما کتاب هدایةالمتعلمین ازجمله کتبی است که مدتها مورد مطالعه طالبان طب بوده . نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم ازکتاب معروف خود چنین آورده است :

« ... بعدازآنکه براستادی‌مشفق‌خوانده باشد و ازکتب‌وسط ذخیره ثابت‌بن‌ـ قره یا منصوری محمد زکریای رازی یا هدایه ابوبکر خوینی یا کفایه احمد فرج یا

اغراض سیداسماعیل جرجانی باستقصاء تمام براستادی مشفق خواند... ».

اکنون متذکر میگردیم :

با ملاحظه کتاب و ابواب مربوط بدان چنین مستفاد میگردد ، که کتاب با دقت تهیه شده و طبیبی که بیست یا سی سال درکارطبابت بوده آنرا تألیف کرده و از بسیاری جهات بمانند بیان عقاید و نظرات پزشکان سلف ، مخصوصاً رازی بوده و نام بیماران وعدم توفیق در درمان بعضی ازبیمارها و دقت و موشکافی درشرح بیماریها و داروها وگیاهها وامثال آنها عیناً تبعیت از محمدزکریای رازی کرده است واین مطلب میرساند که درسیرتألیف کتب طبی از زمان طبری و رازی (وحتی علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی) بمرحله نسبةً تکامل رسیده که کتاب‌در قرن چهارم و پس از آن مورد مطالعه و استفاده طالبان طب بوده ، چنانکه نظامی عروضی‌سمرقندی درمقالت‌چهارم بدان‌اشاره وآنرا بمانندمنصوری رازی‌وذخیره‌ثابت‌بن‌قره و اغراض سیداسمعیل گرگانی آورده که مطالعه و خواندن آنرا برای پزشکان لازم دانسته وباصطلاح ازکتب درسی و مطالعه‌ای بوده است .

کتاب هدایه بسال ۱۳٤٤ شمسی توسط آقای دکتر جلال متینی ضمن‌سلسله انتشارات دانشگاه مشهد به‌شماره (۹) بمناسبت یادبود هزار ویکصدمین‌سال ولادت محمدزکریای رازی درچاپخانه دانشگاه مشهد در هشصدویازده صفحه باضافه پنج صفحه فهرست مطالب وشصت‌ویک صفحه مقدمه که تشریح و توصیف واختصارات دستوری و معرفی نسخه‌ها و یکصدوچهار صفحه فهرست میباشد بچاپ رسیده است.

نسخه‌اصل‌واساس کتاب از روی‌نسخه کتابخانه بادلئیان[1] اکسفورد میباشد، که با نسخه کتابخانه فاتح اسلامبول و ملی‌ملک مقابله گردیده است.

نسخه کتابخانه بادلئیان اکسفورد بسال ٤۷۸ هجری کتابت گردیده که با

1 - Bodleian Library (Oxford).

۱۲۱ - صفحه آخر کتاب « هدایةالمتعلمین » نسخهٔ کتابخانه بادلئیان اکسفورد (اقتباس از کتاب هدایةالمتعلمین انتشارات دانشگاه مشهد شماره ۹) .

تاریخ کتاب «الابنیه عن‌حقایق الادویه» که ٤٤٧ است ۳۱ سال تفاوت دارد. بنابراین ازنظرتاریخ کتابت، کتاب «الابنیه» قدیمتر از کتاب هدایه است‌واین کتاب دومین نسخه خطی کتاب طبی پارسی است که موجود میباشد.

آغازکتاب هدایه (نسخه کتابخانه بادلئیان) که بسال ٤۷۸ نوشته شده‌است: «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم سپاس مرایزد را کی آفریدگار زمی و آسمانست و آفریدگار هرچ اندرین دوبیانست...»

انجام کتاب: «تم‌الکتاب بعون‌الله و حسن‌توفیقه عندالسلاخ شهر ربیع‌الاول من شهورسنه‌ثمان وسبعین و اربع‌مائه (٤۷۸)، والحمدلله‌رب‌العلمین و صلواته علی سیدالمرسلین محمد المصطفی وآله‌الطیبین الطاهرین و سلم‌تسلیماً.

فهرست ابواب کتاب از روی نسخه کتابخانه بادلئیان اکسفورد به‌نحوی‌است که‌در ابتدای‌هرباب «اندر یاذکرد» ویا «اندر یا ذکردن» و« یاذکرد» آورده است که هفت‌باب آن‌جهت‌مثال مطابق کتاب آورده وبقیه ابواب ازنظر کوتاه کردن مطلب فقط بذکر موضوع باب آن اکتفا شد، بشرح زیر:

باب اول اندر یا ذکرد عناصر و امزجه و شرح ایشان؛

باب دوم اندر یاذکرد اخلاط وکیفیت شناختن ایشان؛

باب یا ذکردن خون و اصناف وی و شرح اا ن؛

باب یا ذکردن صفرا و انواع وی و شرح اا ن؛

باب یا ذکردن بلغم و اصناف وی وشرح اا ن؛

باب یا ذکردن سودا و انواع وی و شرح اا ن؛

باب اندر یا ذکردن اعضای مفرده و مرکبه و شرح اا ن الخ.

مجموعاً کتاب در دویست باب است بدین شرح:

قسمت اول مشتمل بر پنجاه ویک باب که درباب عناصر و امزجه و اخلاط چهارگانه و اعضاء مفرده و مرکبه بدن آدمی در تمام جهازات بدن از نوك سرتاپا

و شرح نیروها (قوی) و افعال و ارواح و اطعمه و اشربه و شیرها و جوشانیده‌ها و حرکت و سکون و ریاضت (ورزش) و خواب و بیداری و استفراغ و امتلاء وامثال آنها و بعبارة اخری یک دوره کلیات طب و تشریح و وظائف‌الاعضاء (منافع‌ـ الاعضاء) و بهداشت میباشد ؛

قسمت دوم در یکصدوسی باب و مشتمل بر ابواب زیر است:

علل و اعراض و درمان بیماریهای بدن آدمی از سر تا ناخن چه طبی و چه جراحی و درمان انواع قروح و جراحات و سموم است . بعبارة اخری یک دوره علم‌الامراض میباشد؛

قسمت سوم کتاب مشتمل بر نوزده باب‌است‌که‌درباب‌تبها(حمیات) از قبیل تب یوم و تب دق و تب محرقه و تب غب و علامات خوش‌خیم و بدخیم (جیدوردی) و آبله و سرخک و تب ربع و تب بلغمی و تب های وبائی وعلامات نضج و بحران و حفظ‌الصحه و شناسائی انواع نبض ها میباشد.

قسمت ششم

سایر پزشکان مترجم و مولف ومصنف درتاریخ طب اسلام و ایران تا آخر سدهٔ ششم هجری و اوائل سده هفتم درکشورهای شرقی اسلامی

دراین قسمت شرح‌حال و آثار و خدمات طبی عده‌ای از پزشکان دوران طب اسلامی تا اواخر قرن‌ششم هجری خواهد آمد. لازم به‌تذکر است پزشکانی‌که نام برده خواهد شد، اغلب غیرعرب میباشند و همانطورکه درمقدمه دوران ترجمه و تصنیف وتألیف آمد، اصولاً اطباء و دانشمندان غیرعرب سهم بزرگ و عمده را در طب اسلامی داشتند و چنانکه گفته شد اگرگاهگاهی «طب اسلامی» بنام «طب عرب» خوانده میشود، منتهای بی‌انصافی است، مخصوصاً درکشورهای شرقی اسلامی‌که این مطلب بسیارچشم‌گیر میباشد، حتی درکشورهای غربی اسلامی نیز فحول اطباء و دانشمندان غیرعرب میباشند. بدین مناسبت دراین قسمت تا آنجا که‌مقدور بود، خدمات وآثار ارزنده آنان واثرشان برروی‌طب اسلام و ایران بمیزانی که حق مطلب اداگردد، تشریح خواهد شد.

ضمناً تذکر داده میشود که درمیان پزشکان مذکوردراین مبحث عده‌ای علاوه‌بر تألیف و تصنیف کتب طبی مترجم و برگرداننده این کتب نیز بوده‌اند و بعلاوه‌ازچندطبیب دانشمند که نامی ازآنان درمبحثهای قبل ازکتاب گفته شده اضطراراً دراین قسمت نیز نگاشته شده است.

در این قسمت پزشکان اسلامی ومخصوصاً ایرانیان و خدمات آنها به نحوی که معروف درتاریخ طب ایران میباشند، آمده است. ضمناً یادآور میشود که اغلب آنان بنحوی از انحاء در طب اسلام و ایران مؤثر بوده‌اند و عموماً شاگردان اطباء نامدار ایرانی میباشند. ویا آنکه در بیمارستان عضدی (چه دردوران عضدالدوله دیلمی وچه پس از وی) ویا سایر بیمارستانهای ایران به تحصیل و خدمت و تدریس اشتغال داشته ویا آنکه طبیب پادشاهان و امراء ایران بوده‌اند.

بشرح ایضاً تعدادی از پزشکان ومترجمان سده‌های اول و دوم وسوم هجری که درکار ترجمه و تألیف وطبابت درطب اسلام و ایران دخالت داشته‌اند، دراین مبحث نام آنان وآثارشان آمده است.

پس ازاتمام این قسمت به‌نام یکی از ستارگان قدر اول آسمان دانش پزشکی ایران میرسیم، که دوران تجدد طب ایرانی را مؤسس بود. وی سیداسمعیل گرگانی صاحب کتابهای طبی «ذخیره خوارزمشاهی» و «اغراض» و «خفی علائی» و «یادگار» است. سیداسمعیل گرگانی ازنظر تشخص وتعین ملی ایران واثرکتابهایش بر روی طب ایران توانست فصل جدیدی در تاریخ طب کشورما باز کند که تا امروزآن اثرباقی است و حقاً می بایست کتابی علیحده دراین باب تألیف گردد. منتهی چون این کتاب جلددوم تاریخ طب درایران یعنی از ظهور اسلام تاحمله مغول میباشد، بدین مناسبت سهم گرگانی در مبحث وقسمت مخصوص بمانند طبری و رازی واهوازی و ابن سینا و هروی و اخوینی خواهد آمد.

۱ ـ ثاودون ـ وی از پزشکان سده اول هجری و طبیب مخصوص حجاج بن-یوسف ثقفی بود و با بیاذق طبیب معاصر و هردو بخدمت حجاج مشغول بودند.

ثاودون زمان منصور خلیفه را درك کرده‌بود. تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد. تألیفی بنام «کناش کبیر» که برای فرزندش نگاشته از اوست که در تاریخ طب اسلامی معروف میباشد.

۲ ـ ابن‌ماهان ـ یعقوب سیرافی معروف به ابن‌ماهان از اطباء سریانی است که در ابتدای دولت عباسیان میزیسته است. وی از مردم سیراف فارس بود. ویرا تألیفی است بنام «السفر والحضر». تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد.

۳ ـ خصیب بصری ـ وی طبیبی‌مسیحی و از پزشکان سده دوم هجری‌است، که در بصره به‌طبابت مشغول بود. وی طبیب‌فاضل‌وخوش‌سلیقه‌وخوش درمان و شرافتمندی بود. گویند وقتی ابوالعباس سفاح در بصره اقامت داشت و به‌عارضه مختصری‌مبتلی گردید و به‌خصیب رجوع کرد. خصیب دستور نوشیدن شربتی بوی داد، ولی بیماری سفاح شدت یافت. او را (سفاح) به‌بغداد بردند و دراین شهر فوت کرد. براثراین‌واقعه خصیب‌متهم به‌قتل‌سفاح و سپس به‌حبس انداخته شد ودر حبس بماند، تافوت کرد.

قبل‌از مرگ قاروره‌اش را بوی نشان دادند. خصیب قاروره را دید و گفت: طبق‌نظرجالینوس‌صاحب این‌قاروره خواهد مرد. درجواب باو گفتند: شاید جالینوس اشتباه کرده باشد. اوگفت: در چنین موقع من بنظر جالینوس چه‌صواب و چه خطا باشد احتیاج دارم. بالاخره طبق تشخیص خود مرد[۲].

۴ ـ سهل کوسج (کوسه) ـ نام وی سهل وکنیه‌اش ابوسابور (شاپور) فرزند سهل و ازمردم اهواز است. علت وجه تسمیه‌اش به کوسه بنابر علاقه تضاد بود.

سهل درطب بسیار وارد و بسیار بذله‌گو.بود و زبانش لهجه خوزستانی و

---

۱ ـ سیراف=شیلاب = شیل آب. ناحیه‌ایست درجنوب فارس که از شمال ومشرق به بلوك گله‌دار (فال‌قدیم) و از جنوب و مغرب به خلیج فارس و بلوك دشتی محدود است. مرکز آن بندرکنگان در ۲۳۶ کیلومتری مشرق بندر بوشهراست... (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین) (برای اطلاع بیشتر رجوع شودبه‌لغت نامه دهخداحرف سین صفحه ۷۵۹).

۲ ـ عیون‌الانباء جلد اول ـ چاپ مصر ـ صفحه ۱۴۸ .

هزل او برجد غلبه داشت و در میان اطباء دورانش در ردیف یوحنا بن ماسویه و جورجیس فرزند بختیشوع و امثال آنها بود. درصحبت و بیان از آنان عقب بود، ولی از حیث مطالعه از آنان کمتر نبود. وی طبیبی ایرانی وبا یوحنا فرزند ماسویه و جورجیس فرزند بختیشوع و عیسی بن حکم و عیسی بن ابی خالد و زکریای طیفوری و و یعقوب رئیس بیمارستان و عده‌ای دیگر معاصر بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد. تاریخ وفاتش بسال ۲۰۹ هجری قمری اتفاق افتاد.

۵ ـ بولس ـ بولس فرزند حسنون از اطباء سده سوم هجری قمری و معاصر معتصم خلیفه عباسی (خلافت معتصم از ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری) بود. وی باسلمویة ـ بن بنان طبیب مخصوص معتصم معاصر بود.

تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد. ویرا تألیفی در « ادویه مفرده » است.

۶ ـ سابور فرزند سهل (شاپور) ـ این طبیب ایرانی دائماً در بیمارستان گندی شاپور به درمان بیماران اشتغال داشت. مردی دانشمند و عالم بخواص داروها و ترکیب آنها بود. نزد متوکل عباسی عنوان و ارزش خاص داشت وپس از متوکل بخلفای بعد از او نیز خدمت کرد.

وفاتش بگفته ابن ابی اصیبعه در ایام المهتدی بالله خلیفه عباسی (خلافت از ۲۵۵ تا ۲۵۶ هجری) اتفاق افتاد (روز دوشنبه نه روز مانده به ماه ذیحجه سال ۲۵۵ هجری).

آثار و مؤلفات وی بقرار زیر است:

۱) کتاب « الاقراباذین الکبیر » که کتاب بزرگ داروشناسی و ترکیب ادویه بود و آنرا در هفدهٔ باب تدوین کرد و دربیمارستان‌ها بدان عمل می کردند، تا آنکه اقرابادین امین الدوله ابن تلمیذ مورد عمل قرارگرفت؛

۲) کتاب « قوی الاطعمه و مضارها و منافعها »؛

۳) کتاب « الرد علی حنین فی کتابه فی الفرق بین الغذا والدواء المسهل » (رد برآراء حنین فرزند اسحق درباره کتاب وی بنام فرق بین غذا و داروی مسهل) ؛

٤) « القول فی النوم والیقظه » (گفتاری در خواب و بیداری) ؛

٥) کتاب « ابدال الادویه » (در تبدیل و جانشین نمودن داروها) .

۷ ـ **اسرائیل بن سهل** ـ وی فرزند سهل سابق الذکر است، که از اطباء سده سوم هجری و برادر شاپور میباشد . در طب و درمان مهارت و در معالجات طریقه بسیار خوبی داشت . اسرائیل در ترکیب داروها خبره بود .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد .

اثر طبی وی کتاب مشهوری در « تریاق » است .

۸ ـ **دیلم** ـ وی از اطباء مقیم بغداد بود که در زمان خود سمت تقدم بر سایر سایر اطباء داشت و در خدمت حسن بن مخلد وزیر معتمد عباسی (خلافت معتمد از ۲۵٦ تا ۲۷۹ هجری قمری) بود .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد . تألیفی از وی دیده نشد .

۹ ـ **داود بن دیلم** ـ وی طبیب مخصوص معتضد خلیفه عباسی (خلافت معتضد از ۲۷۹ تا ۲۸۹ هجری قمری) ونزد خلیفه بسیار محترم و معزز بود . تولدش بدست نیامد، ولی وفاتش طبق یادداشت ابن ابی اصیبعه روز شنبه پنجم محرم الحرام سنه ۳۲۹ هجری در بغداد اتفاق افتاد . از وی تألیفی دیده نشد .

۱۰ـ **الحلاجی** ـ یحیی بن ابی حکیم از اطباء سده سوم هجری و طبیب معتضد خلیفه عباسی (خلافت معتضد از ۲۷۹ ـ ۲۸۹ هجری) بود . تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد .

ویرا تألیف طبی است بنام : « کتاب تدبیر الابدان النحیفه التی قدعلتها الصفراء » (دربهداشت بدنهای لاغر که صفرا برآنها غالب است) که برای معتضد نوشته است .

۱۱ـ **تمیمی** ـ ابوعبدالله محمد بن احمد بن سعید از اطباء بسیار مشهور سده چهارم

هجری و درتمدن اسلامی بسیار معروف است. وی در قدس متولد گردید ولی تاریخ تولدش معلوم نیست. از معاصران وی علی بن عباس مجوسی اهوازی است. وی در گیاه شناسی وداروهای مفرد و مرکب درزدوران خود فرید و وحیدعصربود.

تحصیل طب را نزد راهبی بنام « انبار خریا » آموخت. آنگاه بمصر رفت و به خدمت ابوالفرج یعقوب بن کلسه (کلس) وزیردرآمد. بسال ۳۰۷ که درمصروباشیوع یافت برای جلوگیری و درمان و پیش گیری این بیماری سعی بلیغ نمود وکتاب « مادة البقاء باصلاح فسادالهواء و التحرز من ضرر الاوباء » را بنام ابوالفرج وزیر تألیف نمود.

تاریخ وفاتش بدست نیامد.

اما علت شهرت فوق العاده وی بمناسبت اصلاح تریاق فاروق و تریاقهای دیگر است که، بعضی ادویه بدان اضافه نموده که در تاریخ طب اسلامی بسیار مشهور است.

ابن بیطار صاحب کتاب مفردات از وی (تمیمی) در تألیف خود بسیار یاد نموده است.

آثار و مؤلفات طبی وی غیر ازکتاب بالا عبارتند از: ۱) «مقاله فی ماهیه الرمد و انواعه و اسبابه و علاجه» (مقاله در ماهیت چشم درد چرکین و انواع و علت و درمان آن) ؛ ۲) رساله‌ای در « صفت تریاق » که برای پسرش علی نوشته است ؛ ۳) ایضاً در بارهٔ داروها و ترکیبات آنها کتابها نوشته است.

تمیمی را معاجین و تریاقهائی است که ساخت خود اوست بمانند: معجون مفرح النفس و تریاق مخلص النفوس وجوارش مفتاح السرور که در طب قدیم بسیار استعمال گردیده است.

۱۲ - ابومنصور قمری - (ابومنصور حسن بن نوح القمری) - نامش حسن و پدرش نوح است. وی ازاطباء مشهور سده چهارم هجری و در روزگار سلطنت سامانیان

در بخارا و بخدمت امیر منصور سامانی بطبابت اشتغال داشت.

تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد.

ابن ابی‌اصیبعه درکتاب خود آورده است که: امام شمس‌الدین عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی برای او نقل کرد که «ابن‌سینا ابومنصور قمری را دیده که در آنوقت پیر مرد معمری بود و در مجلس درسش حاضر میگردید و در طب از او استفادات کرده‌است» (چنانکه شمه‌ای ازآن درشرح حال ومقام شیخ آمد).

ازمطلب بالا چنین مستفاد میگردد که قمری قاعدةً بایدمعاصررازی باشد(یاآنکه سالهای آخر زندگی رازی را درك کرده باشد). بدین جهت تولد ووفات وی باید قاعدةً درفاصله ۳۰۰ و ٤۰۰ هجری باشد، مضافاً بدانکه این دو طبیب (قمری و رازی) در مولفات و مصنفات خود از یکدیگر مطالب طبی نقل کرده‌اند. منجمله قمری درکتاب «غنی‌ومنی» از رازی نام برده ورازی درحاوی ازکتاب «علل العلل» ابومنصور مطالبی آورده است.

از مجموعه مطالب بالا چنین برمیآید که قمری تاریخ ولادتش پیش‌از رازی و تاریخ وفاتش پس‌از ولادت شیخ میباشد.

چنانکه آمد وی طبیبی عالیشأن و از پیشقدمان طب ایرانی اسلامی است و حق آن بود، که شرح‌حال وی قبل از ابن‌سینا بیاید، مضافاً بدانکه‌بقول مشهور وی استاد شیخ بوده است، ولی چون شیخ از نظر مؤلفات و مصنفات سهم بزرگی در دوران تألیف‌وتصنیف کتب‌طبی درتمدن‌اسلامی دارد، بدین جهت‌دراین‌قسمت از وی (قمری) یاد شد.

ویرا مؤلفات و مصنفات چندی بشرح زیر است: ۱) کتاب «غنی و منی» که در طب و درسه مقاله است. قسمت اول دربیماریهای حاد، قسمت دوم در علل ظاهره بیماریها و قسمت سوم در تبها میباشد. این کتاب مجموعه یاکناش (فورمولر) بسیار نیکوئی است، که درآن‌قمری جمیع بیماریها ودرمانهارا بسیار خوب

برشته تحریر در آورده و آراء و اقوال پزشکان بزرگ‌را بطوراختصار درآن نقل نموده و مخصوصاً نظرات رازی را در تمام کتاب بطور متفرق آورده است؛ ۲) کتاب «علل العلل» که مجموعه‌ای در داروهای مفرد میباشد؛ ۳) «معالجات منصوری»؛ ۴) «مقاله‌ای در بحران»؛ ۵) «فی علاج امراض الصدر» (رساله ...)؛ ۶) «فی‌الحمیات» (رساله ...)؛ ۷) «فی مرض الاستسقا» (مقاله ...).

۱۳ - ابن‌اثردی - تحت عنوان ابن‌اثردی چند طبیب در تاریخ طب اسلامی بچشم می‌خورد، که بر روی طب اسلامی بی‌اثر نموده‌اند. ابن‌ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء بدین ترتیب از آنان نام‌می‌برد:

الف) ابوالغنائم هبة‌الله بن‌علی‌بن‌الحسین بن‌اثردی که از مردم بغداد و از اطباء ممتاز این شهر بود.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد. آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است:

۱) «تعلیقه های طبی و فلسفی»؛

۲) «مقاله‌ای درباب آنکه لذت خواب در نفس خواب است و هرگاه‌که انسان بخوابد آن‌لذت حاصل میگردد» که آنرا برای ابونصر تکریتی نوشته است.

ب) ابولحسن علی بن هبة‌الله‌بن اثردی ازمردم بغداد وطبیبی فاضل وبر دیگرپزشکان تقدم داشت. درطب بسیار مطلع و باهوش وبسیارخوش‌معاشرت‌ومعالجه‌خوش‌سلیقه بود. آثاری‌دارد که منجمله‌شرح کتاب «دعوة‌الاطباء» است که آنرا برای ابوالعلاء محفوظ بن‌مسیحی طبیب نوشته است.

ج) ابوالغنائم سعیدبن هبة‌الله‌بن اثردی ازاطباء مشهور بغداد ومسئول‌بیمارستان عضدی و در ایام المقتفی بالله (مدت خلافت المتقی از ۳۲۹ تا ۳۳۳ هجری) برسایر اطباء مقدم بود.

د) ابوعلی‌حسن بن‌علی اثردی که وی نیز درطب فاضل و مردی خوش‌کار و خوش درمان و مورد احترام عام بود.

ه) ابوالغنائم جمال‌الدین سعید بن هبةالله بن‌علی اثردی (فرزند هبةالله سابق‌الذکر) که در صنعت طب فاضل و مردی عارف بود.

بنابرآنچه گذشت چنین مستفاد میگردد که این خاندان درقرن چهارم هجری (و شاید قرن پنجم هجری) زیست می‌کرده و بطبابت مشغول بوده‌اند.

۱۴ - ابوبکر محمد بن‌خلیل رقی - از اطباء فاضلی بود، که هم‌خوب درس خوانده بود وهم‌خوب تدریس ودرمان می‌کرد. وی‌ازاطباء مائه چهارم‌هجری‌بود.

تاریخ تولدش معلوم نشد.

وی اولین طبیبی است که کتاب « مسائل حنین بن‌اسحق » را درطب تفسیر و تشریح کرده. این تفسیر بسال ۳۰۳ هجری نوشته شده است[1].

ابن ابی‌اصیبعه گوید : «که عبیدالله بن‌جبرائیل نقل کرد : که‌رقی فقط درحال مستی میتوانست تفسیر کند و توضیح و شرح دهد [2] ».

اثر طبی وی همان شرح مسائل حنین است.

تاریخ وفات وی بسال ۳۰۳ هجری قمری اتفاق افتاد [3].

۱۵ - ابوالحسن احمد بن‌محمد طبیب طبری - وی اهل طبرستان وطبیب رکن‌الدوله دیلمی (تولد ۲۹۶ - وفات ۳۶۶ هجری قمری) بود وازاطباء مائه چهارم هجری و در خدمت پادشاه دیلمی بطبابت اشتغال داشت.

تاریخ تولدش معلوم نیست ولی‌سال وفاتش‌را بسال۳۰۹ (یا ۳۶۶) هجری نوشته‌اند.

وی را کناش معروفی است بنام « المعالجات البقراطیه » که کتاب بسیار نافع و مفیدی است. دراین کتاب بیماریها را بطورعموم و داروها را بسیارکامل

---

۱ - لغت‌نامه دهخدا صفحه ۳۷۹ تحت عنوان کلمه ابوبکر رقی.

۲ و ۳ - عیون‌الانباء - ج ۱ - صفحه ۲۳۴.

یادداشت کرده که درچندین مقاله باشد. سه نسخه ازاین کتاب درا کسفورد موجود است.[1]

۱۶ـ دانیال طبیب ـ وی ازاطباء سده چهارم ویهودی و طبیبی عادی و از نظر معلومات متوسط بود ویک نوع پریشانی فکری و غفلت داشت. معزالدوله (تولد ۳۰۳ وفات ۳۵۶ هجری قمری) دیلمی اوراطبیب خود کرد. ایضاً طبیب ابومنصور مهذب‌الدوله بود.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد وتألیفی از وی دیده نشد. فقط بمناسبت آنکه به خدمت پادشاه دیلمی بود ازوی یادی شد.

۱۷ـ ابوعلی مسکویه ـ ابوعلی احمدبن محمدبن یعقوب ملقب به‌مسکویه (یا مشکویه یا ابن مسکویه).

ابن ابی‌اصیبعه گوید: وی مردی فاضل و درعلوم حکمت ممتاز و درعلم طب بصیربود وازاصول وفروع آن اطلاع کامل داشت.[1]

تاریخ تولد وی بدست نیامد.

ابوعلی‌ابتدا درخدمت وزیر معزالدوله دیلمی ابومحمد مهلبی وخازن کتابهای اوبود وپس‌از وی(مهلبی) نزد پسرش‌ابن‌العمید وپسرش ابوالفتح ذوالکفایتین وزیر رکن‌الدوله تقرب خاص داشت. سپس به‌خدمت عضدالدوله باسمت منادمت وخازنی برگزیده شد. ازاین رو معلوم‌می‌شود که‌مقام‌ومنزلت‌وی نزد پادشاهان بویهی و وزیر رکن‌الدوله و بزرگان دربار آنان ارجمند بود.

افسانه هائی درباب‌ابن مسکویه‌آمده که یکی‌از آنهاچنین‌است، که‌روزی‌ابن سینا به‌مجلس درس‌وی‌حاضر شد و گردوئی‌نزد وی‌افکند و گفت: مساحت‌آنرا تعیین کن. ابوعلی مسکویه قسمتی ازکتاب اخلاق‌را نزد وی انداخت وگفت: توابتدا کمی‌در اصلاح اخلاقت بکوش تامن مساحت گردورا عمل کنم.

ایضاً معروف‌است که وی باجمعی‌از دانشمندان‌در دربار خوارزمشاه‌به‌منادمت

۱ـ ابن ابی‌اصیبعه جلداول‌چاپ‌مصرصفحه ۲۴۵.

مشغول بود. چون سلطان محمود غزنوی آنان را خواست، وی (ابن مسکویه) قبل از ورود سفیر محمود فرار کرد و به ری آمد.[1]

وی را آثار و مؤلفاتی قریب سیزده عدد میباشد، که فقط دو اثر طبی در آنها مشاهده میشود: ۱) «کتاب الاشربه»؛ ۲) «کتاب الطبیخ».

۱۸ ـ اسحق بن شلیطا ـ وی از اطباء بغداد و در زمان خلافت مطیع عباسی میزیست و با مشارکت ثابت بن سنان خلیفه را درمان می کرد.

تاریخ تولدش بدست نیامد، اما تاریخ وفات وی درزمان مطیع اتفاق افتاد (خلافت مطیع از سال ۳۳۳ تا سال ۳۶۴ هجری قمری بود). پس از مرگش ابوالحسین عمربن عبدالله الدهلی نزد خلیفه جانشین وی شد. ازوی تألیف طبی در کتب و تواریخ و تراجم احوال دیده نشد.

۱۹ ـ یوسف طبیب ـ نام این طبیب یوسف و پدرش یعقوب و از شاگردان رازی میباشد. از نام وی و پدرش چنین مستفاد میگردد که کلیمی بودند.

ابن ابی اصیبعه در ضمن شرح حال وآثار رازی از کتابی بنام «فی الادویة العین وعلاجها و مداواتها وترکیب الادویه لما یحتاج الیه من ذلک» نام میبرد که برای یوسف نوشته است[2].

نظر باینکه رازی بقولی بسال ۳۱۳ و بقولی بسال ۳۲۰ هجری فوت کرده قاعدةً یوسف از شاگردانی بوده که نزد رازی تقرب خاص داشته و باید علی ـ

---

۱ ـ لغت نامه دهخدا صفحات ۳۵۹ و ۶۸۱.

۲ ـ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ـ چاپ مصر جلد اول سال ۱۲۹۹ هجری مطابق ۱۸۸۲ میلادی صفحه ۳۲۱.

الاصول وی (یوسف) را از پزشکان قرن چهارم هجری دانست.

۲۰ - ابن قارن رازی - این طبیب از شاگردان رازی و چنین بنظر میرسد که مدتی در مصاحبت وی (رازی) بوده است.

از تاریخ تولد ووفات وی اطلاعی در دست نیست، فقط میتوان گفت که از اطباء سده چهارم هجری وقاعدةً در زمان وفات رازی (۳۱۳ یا ۳۲۰) حیات داشته است.

ابن قارن همان طبیبی است که ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء درباره درمان جوان مستسقی توسط رازی از اویاد کرده است[1].

ایضاً بیرونی در رساله ای که درباب فهرست کتاب های رازی تألیف کرده ورازی ازطبرستان به ری آمده وشاگردی باوی بوده بنظر میرسد همین ابن قارن باشد[2].

تألیف طبی ازوی در کتب تواریخ طب دیده نشد.

۲۱ - یحیی بن عدی - ابوزکریا یحیی فرزند عدی فرزند حمید فرزند زکریا تکریتی (یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا تکریتی) از پزشکان و حکماء قرن چهارم هجری و برحسب عقیده برخی از دانشمندان وی طب و منطق را نزد رازی آموخته است.

ابن الندیم در کتاب «الفهرست» گوید: که در دوران ما ریاست مردم عالم به ابوزکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریای منطقی ختم میگردد.

ایضاً مسعودی در کتاب «التنبیه والاشراف» درباره فلسفه ومنطق گوید: در این روزگار درباره علوم بالا کسی را نمی‌شناسم که بتوان بوی مراجعه کند مگر

---

۱ - عیون الانباء چاپ مصر سال ۱۲۹۹ هجری مطابق باسال ۱۸۸۲ میلادی صفحه ۳۱۲.

۲ . فهرست کتابهای محمد زکریای رازی تألیف بیرونی به کوشش مرحوم پاول کراوس (Paul Kraus) چاپ پاریس ۱۹۳۶ میلادی صفحه ۵.

ابوزکریاءابن عدی ازمسیحیان بغداد.

استادوی درحکمت و منطق ابوبشرمتی بن یونس و کیش وی نصارای یعقوبی بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد، ولی تاریخ وفاتش بسال ٣٦٤ هجری اتفاق افتاده است.

ازوی تألیف طبی در کتب تاریخ وتراجم احوال دیده نشد، ولی آثارونوشته ـ هائی درفلسفه و کلام داشته است.

۲۲ـ ابوالقاسم مقانعی ـ نام وی طاهر فرزند محمد فرزند ابراهیم میباشد. چنانکه درباب کتاب «هدایة المتعلمین» آمد ابوبکر ربیع بن احمد اخوینی صاحب کتاب هدایه خود را شاگرد مقانعی که شاگرد رازی بوده ذکر کرده است.

بنابراین مقانعی که شاگرد محمدزکریای رازی بوده ، قاعدةً از پزشکان سده چهارم هجری است.

تاریخ تولد ووفات وی بدست نیامد وتألیفی ازاو در کتب تاریخ دیده نشد.

۲۳ـ ابوغانم رازی ـ برحسب نظر بعضی از مورخان ابوغانم طبیب طب رانزد رازی آموخته ودرفلسفه هم ازاو(رازی) متابعت میکرده است.

از تاریخ تولد ووفات واثر یاآثارش اطلاعی در دست نیست. فقط میتوان گفت که وی ازپزشکان سده چهارم هجری بوده است.

۲٤ـ ابوالحسین عمربن الدحلی ـ وی از پزشکان سده چهارم هجری و معاصر مطیع وطائع خلفای عباسی بود وپس از مرگ اسحق بن شلیطا طبیب خاص مطیع گردید ودر روی(خلیفه) نفوذ فوق العاده داشت.

تاریخ ولادت وی معلوم نشد.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء گوید: که مطیع درباره این طبیب رعایت احترامات لازم را میکرد، ولی بعداً چون خلیفه ابومحمد صلحی کاتب خود رااخراج

کرد، بوسیله ابوسعیدوهب بن ابراهیم‌وی(ابوالحسین) از کاتبان خلیفه شد . چون خلافت به‌طائع رسید بامر وی ابوالحسین محبوس شد، تاآنکه عضدالدوله پادشاه دیلمی وارد بغداد گردیدواو از زندان خلاصی یافت .

وفاتش پس ازسال ۳۶۴ یعنی پس از مرگ مطیع خلیفه‌عباسی اتفاق افتاد .

دربعضی از تواریخ نام‌وی ابوالحسین بن عمروالدجیلی[1] [2] آمده‌است .

وی‌را طریقه خاصی در درمان بود که بیشتر به حبها و معجونها که ادویه قلیل المقدار سمی عقیده داشته‌وبه‌حقنه‌وسطبوخهاومشروبات‌وسهلهااعتقادی‌نداشته‌است .

تألیفی از وی درکتب‌تواریخ دیده‌نشد .

۲۵ـ ابوالخیرالجرائحی ـ وی از مشاهیر جراحان سده چهارم هجری‌است‌ودر جراحی مهارتی بسزا و در بیمارستان عضدی به‌جراحی اشتغال وریاست جراحان‌این بیمارستان‌را داشت وبنام شیخ ابوالخیر جراح‌معروف میباشد .

مولد و منشأوی بغداد بود ودر این شهر بسیار مشهور و پزشکان در جمیع امور جراحی به‌وی مراجعه میکردند .

هنگامیکه عضدالدوله‌دیلمی (تولد ۳۲۴ وفات ۳۷۱ هجری) بیمارستان معروف عضدی را ساخت از هرطبقه از اطباء حاذق یک نفر را برای طبابت در بیمارستان انتخاب کرد.منجمله ابوالخیررا برای جراحی انتخاب‌وبه‌ریاست‌جراحان منصوب کرد . دراین زمان ابوالخیر عمری‌زیاد ازوی گذشته بود . امیر وظیفه‌ای مناسب برایش برقرار کرد .

ابوالخیر درساختن روغنها و مرهمها دستی بسرا داشت و شخصاً چند مرهم و روغن برای درمان زخمها تهیه کرده بود که در کتب تواریخ طب مشهور است .

۱ـ نامه‌دانشوران جلد هفتم صفحه ۱۲۳ چاپ دوم قم .

۲ـ دجیل(به‌ضم‌اول وفتح جیم) ناحیه‌ای درعراق نزدیک سامره است(المنجد) .

از آن جمله است روغنی که از خروع (= بیدانجیر- کرچک)[1] با اشق (= اشه = اشترك = صمغ). تهیه[2] کرده بدین ترتیب که خروع را بر روی سنگی سخت صلایه میکرده بمیزان هشتاد قسمت بنحوی که از جرم آن اثری باقی نمی ماند، سپس در هرده مثقال یک مثقال (هر مثقال قریب پنج گرام است) اشق ونیم مثقال علك البطم[3] (علك الانباط) و یک مثقال روغن بلسان[4] به آن اضافه و سائیده تا آنکه باندازه ای که جسم واحد میگردید و آن را در زخم شمشیر و تیر و این قبیل جراحات استعمال میکرده است.
و دیگر از مرهمهائی که منسوب به ابو الخیر است مرهم جاذب است که ریشه نی زراوند طویل را[5] با عسل بمقدار مساوی پخته و یک برابر روغن زیتون برآن اضافه میکرده و درزخمها بکار میبرده است. ایضاً روغنی به ابوالخیر منسوب است مرکب از روغن کنجد[6] ده سیر (قریب ۷۵۰ گرام) و پیه بز ده مثقال (قریب چهل و پنج گرام)

۱ Ricin و Croton.

۲-Gomme ammoniaque.

۳-Gomme-résine de pistachie ou du térebinthe.
(شرح اسماء العقار ابوعمران موسی بن عبیدالله قرطبی چاپ قاهره ۱۹۴۰ میلادی). بطم نام درخت سقزاست و میوه این درخت را به فارسی بنه نیز گویند -(فرهنگ نفیسی صفحه ۶۱۴)- علك البطم بفارسی سقز وباصفهانی قندرون نامند وآن صمغ درخت بطم است (تحفه حکیم مؤمن صفحه ۱۸۵ چاپ تهران ناشر کتابخانه مصطفوی بامقدمه مؤلف این کتاب تهران ۱۳۳۷ شمسی).

٤- Balsame و Crotalaria.
درخت کوچکی مانند درخت حنا است فارسی آن بلسان وخنجیده که ماده سقزی دارد -حب بلسان = Graine de Baume·

۵-Aristoloche
زراوند گیاهی است از طایفه بادرنجبویه که بردونوع است: درازو گرد A. longue و A. ronde
(از فهرستهای ترجمه کتاب آبله وسرخک رازی ازمؤلف صفحه ۱۱۳ انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۴۴ شمسی)

۶-Césame = سمسم

که باآتش ملایم پخته تا پیه و روغن ممزوج گردیده ودر ورمها وجراحات استعمال میکرده است.

تاریخ وفات ابوالخیر معلوم نشد، ولی آنچه که محقق است دراواخرسده چهارم هجری اتفاق افتاده است.

۲۶ ـ ابراهیم بن بکوس (بکس) عشاری ـ این طبیب معروف به ابن بکوس ومکنی به ابواسحق واز اطباء قرن چهارم هجری است. طبیبی ماهر ومترجمی زبردست بوده و زبانهای سریانی و عربی را خوب میدانسته ودر دولت عباسیان کتب زیادی از یونانی به عربی نقل کرده ودربیمارستان عضدی طبابت وتدریس میکرده است. وی یکی ازبیست وچهار طبیبی است که پادشاه دیلمی عضدالدوله در سال ۳٦۸ هجری او رابخدمت دربیمارستان عضدی گمارده است.

ابن بکوس در اواخر عمر نابینا گشت، بااین وصف به طبابت اشتغال میورزید.

تاریخ تولد ووفات وی بدست نیامد.

مؤلفات وآثار طبی وی عبارتند از: ۱) «کناش کبیر درطب»؛ ۲) «کناش صغیر درطب»؛ ۳) «قرابادین»؛ ٤) «مقاله‌ای درباب آبله»؛ ٥) «مقاله‌ای درغرب[1] و جرب چشم»؛ ٦) «مقاله‌ای درباب استسقا»؛ ۷) «رساله‌ای در تشریح و درمان چشم»؛ ۸) «رساله‌ای در بیماری پوست»؛ ۹) «رساله‌ای درفادزهر»؛ ۱۰) «رساله‌ای در درمان سموم»؛ ۱۱) «کتابی در رؤیا»؛ ۱۲) «کتابی درحس ومحسوس»؛ ۱۳) «رساله‌ای درآبهای معدنی»؛ ۱٤) «رساله‌ای در اینکه آب خالص در طب بیشتر از ماءالشعیر مرطوب است». ازآن گذشته چند کتاب ارسطورا

۱ـ ورك آب چشم که همیشه روان باشدچون ناسور (Fistule) و مجرای اشك وجای ریزش آن.... غروب جمع واشك که از چشم برآید.... ونیز غرب آبله ریزه است در چشم وآماسی در دنباله آن و... (منتهی الارب چاپ تهران ۱۲۷۸ هجری صفحه ۹۱۰).

ایضاً: ورم ماق اکبرعین = Anchilops (فرهنگ شلیمر چاپ تهران ۱۳۳۰ شمسی صفحه ۳۹ انتشارات دانشگاه شماره ۳۲۰).

به‌عربی ترجمه کرده است. (رجوع شود به‌صفحه ۲۶۹ کتاب).

۲۷ـ احمدبن ابی‌الاشعث فارسی ـ ابوجعفر احمد بن محمد بن محمد بن ابی الاشعث از پزشکان سده چهارم هجری است.

مولدش در سرزمین فارس بود. تاریخ تولدش بدست نیامد.

ابن ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء آورده که: «از کتاب عبیدالله بن جبرائیل بن - بختیشوع نقل شده است که برایم نقل کرده‌اند که وی (احمدبن ابی‌الاشعث) از ابتدای عمر خود تظاهر به‌علم طب نمی‌کرده وصراف بود که اموالش را مصادره کرده‌اند. او اصلا ایرانی است و از شهر خود به‌موصل آمد و گرسنه ولخت بود. اتفاق چنین افتاد که ناصرالدوله پسری علیل داشت که پیوسته خون از او میرفت وهرقدر پزشکان اورا معالجه می‌کردند، حالش بدتر می‌شد. احمدبن ابی‌الاشعث بهرنحوی بود خود را به‌ناصرالدوله رسانید وبه‌مادر طفل گفت من این طفل را معالجه می‌کنم و به مادر طفل فهماند که پزشکان اورا بد درمان کرده‌اند. مادر طفل قلبش آرام گرفت و درمان طفل را به احمدواگذار کرد. پس از معالجه طفل بهبود یافت، لذا مادر طفل باو محبت و احسان بسیار کرد و وی (احمد) تا آخر در موصل بماند و شاگردانی نزد او درس می‌خواندند که یکی‌ازآنها بسیار بوی نزدیک شد و درنظر احمدبن ابی‌الاشعث برتمام شاگردان مقدم گردید. این شاگرد نامش ابوالفلاح بود که در صنعت طب ماهر گردید. تاریخ وفات احمدبن ابوالاشعث رحمه‌الله درسال سیصدوشصت‌وچند هجری در موصل اتفاق افتاده‌است وتعدادی اولاد هم داشت و از فرزندان او که درطب مشهور شدومن (ابن ابی‌اصیبعه) اورا دیده‌ام نامش محمد بود».

غیر از محمد وابوالفلاح شاگردان دیگری بنامهای جابربن منصور موصلی واحمدبن محمدبلدی ومحمدبن ثواب درعیون‌الانباء آمده‌است.

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء آورده «این مرد بسیار عاقل و بسیار خوش رأی وخیرخواه ومتین وموقر و متدین وعالم به‌فقه بود. عمر طولانی نصیب

او شده بود وشاگردان بسیاری داشت ودر علوم حکمت ممتاز ومصنفات زیاد در این علم داشت که نشانه کمال فضل ودانش ومقام علمی اوبود ودرعلوم الهی کتابی بسیار عالی تصنیف کرده است که من (ابن ابی‌اصیبعه) آنرا بخط خودش دیده‌ام . وی بخوبی کتابهای جالینوس ونکات و اسرار آنها را میدانست و بسیاری از کتب جالینوس را شرح وکتابهای شانزده گانه او را (جالینوس) از هم تفکیک کرده وآنها را بفصول وابوابی تقسیم وقبل از او کسی این کار را نکرده است . این عمل برای کسانی که می‌خواهند کتب جالینوس را مطالعه کنند ، بسیار مفید و تسهیل فراوانی به‌فهم آنها کرده وعلامات ونشانه هائی درآنها قرارداده است که مطالعه کنندگان بآسانی وسهولت مطالب آنرا درك می‌کنند... همچنین کتابهای ارسطو وديگران را بصورت فصول وابواب درآورده وآنچه درباب هرموضوعی نوشته تماماً در حدخود کامل وتمام است وبهتر ازآن دیده نمیشود» .

آثار و مؤلفات طبی احمدبن ابی‌الاشعث بموجب گفته ابن ابی‌اصیبعه بقرار زیر است: ۱) «کتاب ادویه مفرده» که در سه مقاله‌است و سبب نگارش این کتاب آن بود که جمعی از شاگردان از اوخواستند که برای‌آنان کتابی تألیف کند . عین عبارت احمد در اول کتاب چنین است : احمدبن محمد بلدی[1] ازمن (احمد) خواست که چنین کتابی برایش بنویسم وقبلا هم محمدبن ثواب[2] ازمن چنین تقاضائی

۱ـ شیخ ابوالعباس احمدبن محمدبن یحیی ازمردم بلد (از دیه‌های اطراف بغداد) و از شاگردان ممتازاحمدبن ابوالاشعث بود . اثر طبی‌وی عبارتست ازکتاب« تدبیرالحبالی والاطفال والصبیان»(بهداشت زنان آبستن وکودکان) که برای وزیرابوالفرج یعقوب‌بن یوسف معروف به‌ابن کلس وزیرالعزیز بالله در مصر نوشته است .

۲ ـ ابوعبدالله محمدبن ثواب‌بن محمدموصلی که اورابنام الثلاج میناميدند وازاهل موصل ودرصنعت طب ماهر واز شاگردان دانشمند احمدبن ابی‌الاشعث وپیوسته درخدمت استاد بود . کتابهای زیادی به‌خط اونوشته شده‌است (عیون‌الانباءج ۱ چاپ‌مصر صفحه ۲٤۸).

کرده بود ومن آنرا مطابق استعداد آنها وبنام آنها نوشتم. درماه ربیع‌الاول سال ۳۰۳ شروع به‌نوشتن کردم...؛ ۲) «کتاب الجدری والحصبه والحمیقاء[1]» (کتاب آبله وسرخک وآبله‌مرغان) درد‌ومقاله؛ ۳) «فی‌السرسام[2] والبرسام[3] و مداواتهما» درسه مقاله که برای شاگردش محمدبن ثواب موصلی که آنرا براو تقریر کرده است و الفاظ آن ازخود او وبخط اوست و تاریخ کتابت‌آن در ماه‌رجب‌سال ۳۰۵ هجری میباشد؛ ٤) «کتاب فی‌القولنج» واقسام‌آن وطریقه معالجه و داروهای‌نافع این مرض‌است؛ ٥) «فی‌البرص‌والبهق» و درمان‌این دوبیماری در دومقاله؛ ٦) «کتاب فی‌الصرع»؛ ۷) ایضاً «کتاب دیگری‌درصرع»؛ ۸) «کتاب‌فی‌الاستسقا»؛ ۹) «کتاب فی‌ظهورالدم» در دومقاله؛ ۱۰) «فی‌المالیخولیا»؛ ۱۱) «کتاب‌ترکیب الادویه»؛ ۱۲) «فی‌النوم والیقظه» (خواب وبیداری) که‌آنرابرای احمدبن‌حسین بن زید بن فضاله بلدی نوشته وبنابه‌خواهش او از قول غروربن طیب یهودی بلدی بوده‌است؛ ۱۳) «کتاب‌الغاذی والمغتذی» (کتاب‌خورنده‌و خوراك یا تغذیه بیمار) دردومقاله که‌در تاریخ صفرسال ۳٤۸ هجری‌در قلعه‌برقی ارمنستان‌آنرا تمام‌کرده است؛ ١٤) «کتاب الامراض‌المعده ومداواتها» (دربیماری‌های معده ودرمان‌آنها؛ ۱۵) «شرح کتاب فرق جالینوس» در دومقاله که درماه‌رجب‌سال ۳٤۲ از نوشتن‌آن فراغت‌یافته‌است؛ ۱٦) «شرح کتاب حمیات جالینوس».

احمدبن ابی‌الاشعث غیراز مولفات‌طبی‌بالادو کتاب دیگریکی بنام «فی‌العلم‌الالهی» ودیگری‌بنام «کتاب‌الحیوان» تألیف کرده‌است.

۱- چیزی است شبیه‌آبله که براندام‌آید- بادآبله (لغت‌نامه دهخدا- فرهنگ‌نفیسی).

۲- این کلمه فارسی ومرکب ازسروسام(ورم) وترجمه آن ورم غشاء مغز است = Méningite

۳- برسام (= ورم‌پهلو) کلمه‌ای‌پارسی‌است = Pleurite ورمی حاد که برسینه آدمی بهم رسد.

۲۸ ـ ابوالحسین بن تفاح ـ وی از مشاهیر جراحان بغداد بود و در زمان عضدالدوله دیلمی با برادرش ابوالخیر به اعمال جراحی در بیمارستان عضدی اشتغال داشت. ابوالحسین از جمله اطبائی است که بامر پادشاه دیلمی در بیمارستان عضدی خدمت میکرد. میگویند در یکی از جنگها زخم شمشیری بران یکی از امرای عضدالدوله وارد شد، که قسمتی ازآن دران او بماند. جراحان زمان ازخارج کردن آن عاجز ماندند. عضدالدوله ابوالحسین را احضار وامر به اخراج پاره شمشیر و درمان امیر کرد. وی بازبردستی آنرا بیرون آورد ودرنتیجه حقوقی برای ابوالحسین مقرر گردید.

تاریخ تولد ووفاتش معلوم نشد. اماآنچه که مسلم است تاسال ۳۸۰ هجری درقیدحیات بوده. ازوی تألیفی دیده نشد.

۲۹ ـ ابوالعلاء فارسی ـ وی از اطباء سده چهارم هجری و دردوران سلاطین آل بویه میزیسته است وباعلی بن عباس مجوسی اهوازی و ابوماهر موسی بن یوسف شیرازی وابن مندویه اصفهانی معاصر ودرزمان سلطان الدوله درشیراز وپس ازانقراض دولت آل بویه به خدمت سلاطین غزنوی خاصه مسعودمشغول بود.

ابوالعلاء درفارس به حذاقت وحسن درمان معروف بود. میگویند در زمان عضدالدوله دیلمی طبابت (یاریاست اطباء) سربازان را داشته و به درمان آنان می پرداخته است.؟ ایضاً میگویند شرف الدوله کـــه به گلودردی شدیدمبتلی شده بود، بمعالجت وی (شرف الدوله) دعوت شد وحضور سایراطباءرا لازم دانست ومعتقد بود که باحضورآنان بایدسلطان فصدشود. ملازمان سلطان همینکه درپی این کاررفتند سلطان فوت کرد. بدین جهت دشمنانش اورا متهم به تکاهل درعلاج سلطان کردند. لذا ابوالعلاء ازشیراز به بصره رفت و در بین راه به بیماری رشته[1]

1: Filaire de Médine.

(ـ عرق‌المدنی ـ عرق‌المدینی ـ پیوك) مبتلی شد و در حدود سال ۳۸۰ هجری فوت‌نمود[1].

تألیف طبی ازوی دیده نشد، اما درباب معالجات ودرمانهائی که کرده در بعضی ازتواریخ حکایاتی آمده است.

۳۰ ـ ابوماهرموسی‌بن‌یوسف‌بن‌سیار ـ موسی‌بن یوسف‌بن‌سیار شیرازی ازاطباء نامدار سرزمین فارس‌میباشد ودرسده‌های سوم‌وچهارم هجری میزیسته‌است ودردوران خود ازاغلب اطباء برتربود.

تاریخ تولدوی بدست‌نیامد.

مولد ومنشأ وی شهرشیراز بود وهم دراین شهر به‌تحصیل پرداخت. وی‌استاد عده‌ای از اطباء زمان خود بود. احمدبن محمد الطبری و ابن مندویه اصفهانی و اهوازی (علی‌بن‌عباس‌مجوسی) از شاگردان وی‌میباشند.

اهوازی در کتاب«ملکی» آنجاکه نام‌ابوماهر را آورده بنام استاد خود ذکر کرده‌است. درکشف‌الظنون بجای موسی‌بن یوسف سیار ویس‌بن‌سنان آورده ومعلوم نشدکه این انتساب ازکدام‌منبع است؟

چنانکه آمد ابوماهردرسده سوم وچهارم‌هجری میزیسته، بنابراین باعده‌ای از پادشاهان دیلمی معاصر بوده‌است.

درباب تاریخ وفاتش میتوان‌حدس زدکه‌چون‌وی‌استاداهوازی‌بوده‌و اهوازی بسال ۳۸۴ هجری فوت نموده قطعاً تاریخ وفاتش قبل از مرگ اهوازی و شاید آخرنیمه اول‌قرن‌چهارم هجری‌باشد.

آنچه که از خلال صحائف کتب تاریخ علماء ودانشمندان مستفاد میگردد، وی طبیبی دانشمند بوده وطبابت پادشاهان دیلمی‌را داشته‌و بعلاوه در تدریس طب

۱ـ رجوع شود به‌نامه دانشوران جلد سوم چاپ قم‌ازصفحه ۱۲ تا ۱۸.

یدطولائی داشته‌است[1]

از ابوماهر حکایات‌ودرمانهائی درشرح حال‌وی‌آمده ، منجمله‌درنامه‌دانشوران ذکرگردیده، وقتی‌عضدالدوله به‌بیماری ظفره‌چشم[2] وسلعه[3] گردن مبتلی‌گردید، پدرش رکن‌الدوله ازاین‌پیش‌آمد بسیار ناراحت‌شد. براثر توصیه عده‌ای ازاطرافیان معالجه عضدالدوله به‌ابوماهرواگذارشد. ابوماهر دوبیماری‌عضدالدوله رادرمان کردو بدین مناسبت نزد رکن‌الدوله مقامی ارجمند یافت . رکن‌الدوله تحف و هدایائی نزد ابوماهر فرستاد، اما طبیب آنها را قبول‌نکرد وعذر قبول این پاداش را وجوب‌درمان مردم برحسب انسانیت وجوانمردی توجیه‌نمود[4] .

آثار ومولفات طبی‌وی عبارتنداز : ۱) « رساله‌ای درآلات جراحی »؛ ۲) « مقاله‌ای در فصد »؛ ۳) «کتاب« چهل‌باب درجزء نظری‌وعملی»؛ ٤) «تعلیقات بر کتاب‌اغلوتن‌جالینوس»؛. ٥)«فی‌السته‌الضروریه (کتاب . . .)» .

لوسین‌لکرک[5] مؤلف تاریخ اطباءعرب متذکرگردیده که شرح کتب یوحنابن‌- سرابیون (سرافیون) از مؤلفات ابوماهر میباشد که این مطلب در لغت‌نامه دهخدا عیناً نقل گردیده است .

۳۱- ابویعقوب اهوازی - وی از مردم اهوازواز بیست‌وچهار طبیبی‌بود که عضدالدوله‌دیلمی برای‌بیمارستان‌عضدی‌بغداد انتخاب کرده‌بود .

۱- مطرح‌الانظار فی‌تراجم‌اطباءالاعصار(درشرح حال‌ابوماهر) .

۲-ناخنک = Pterygium

۳- از جمله معانی سلعه زخم یاگره‌گوشتی است ولی دراین‌جا مقصود غده یا کیسه (Ganglion -Kyste) ویاغده‌پیهی (Lipome)است.

٤- نامه‌دانشوران‌ج ۲ صفحه ٤۹ و ٥۰ چاپ‌قم .

٥- Lucien Leclerc.

درعیون‌الانباء آمده که رویه‌وی در درمان بسیار نیکوبوده.

تاریخ تولد ووفات وی بدست‌نیامد. همینقدرکه وی در بیمارستان عضدی به‌طبابت گمارده شده ازپزشکان سده‌چهارم هجری‌قمری‌است.

ویرا تألیفی است دراینکه «سکنجبین بزوری(دانه‌ای) گرمتر از تریاق است».

۳۲ - ابن مندویه اصفهانی - ابوعلی احمدبن عبدالرحمن‌بن‌مندویه از اطباء وحکمای بسیار معتبر قرن چهارم هجری‌آست‌که درایران‌ازنظرطب و حکمت شهرت کم‌نظیری داشته است. هم‌فیلسوف بوده وهم‌طبیب که باعتقاد عده‌ای ازمورخان تاریخ طب وحکمت جانب‌دانش طب‌وی برفلسفه و برخلاف دسته‌ای از مورخان معتقدندکه جانب دانش حکمت وفلسفه‌اش برطب‌ش می‌چربیده‌است.

پدرش عبدالرحمن درادب وشعر مشهور بود.

تاریخ تولد ووفات وی دقیقاً بدست‌نیامد.

گویند وقتی‌که عضدالدوله فناخسرو بیمارستان عضدی را در بغداد تأسیس کرد وبرای این منظورضمن بیست‌و چهارطبیب از اطراف و اکناف‌سرزمینهای خود به‌بیمارستان‌آورد، یکی ازاین بیست وچهار نفر ابن مندویه اصفهانی بود. آنچه‌که محقق است‌وی‌در دوران عده‌ای ازسلاطین‌آل‌بویه بوده وبابرخی‌از اطباء‌ودانشمندان بمانند ابوماهرطبیب وعلی‌بن‌عباس‌مجوسی‌اهوازی وابوالعلای‌فارسی طبیب سلاطین آل‌بویه معاصر بوده‌است.

آثار ومؤلفات طبی‌وی بموجب کتاب عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه بالغ برچهل وهفت عدد میباشدکه چهل رسالهٔ(یانامه) ازآنها را به‌جمعی ازاطباء نوشته است. بدین‌شرح: ۱) «رساله‌ای به‌احمدبن‌سعد درباب نگاهداری وحفظ‌الصحه بدن‌است» ۲) «رساله‌ای درموضوع تدبیر بدن به‌عبادبن‌عباس؛ ۳) «ایضاً رساله‌ای درهمین باب به‌ابوالفضل العارض؛ ٤)» رساله‌ای به ا ابوالقاسم احمدبن‌علی‌بن بحر در باب تدبیر مسافرت؛ ٥) «رساله‌ای به‌حمزة‌بن الحسن درترکیب‌طبقات چشم»؛ ٦) «رساله‌ای به‌عبادبن‌عباس درموضوع کیفیت هضم‌غذا؛ ۸) «رساله‌ای به‌ابوالحسین‌الوارد در

علاج انتشار نور چشم (بزرگ‌شدن عدسی)»؛ ٩) « رساله‌ای به‌مستفسر درباب‌تدبیر حفظ‌الصحه بدن ومعالجه دردها»؛ ١٠) «رساله‌ای به ابوجعفراحمدبن محمدبن‌حسن درباب قولنج؛» ١١) رسالهٔ دیگری به‌ابوجعفر درباب معالجه کسانی که قولنج پیدا میکنند وجلوگیری از عارضه قولنج بعداز رفع آن » ؛ ١٢) « رساله‌ای به‌ابوجعفر محمدبن ابی‌جعفر در تدبیر ضعف کلیه درمورد کسانی که از تنقیه‌خوششان نمیآید»؛ ١٣) «رساله‌ای به‌ابوالفضل درمعالجه مثانه»؛ ١٤) «رساله‌ای به‌استاد‌الرئیس (ابن‌سینا ؟) درمعالجه‌شقاق بواسیر»؛ ١٥) « رساله‌ای در علل قوه‌باه » ؛ ١٦) « رساله‌ای در باب‌آنکه چرا درموقع سوزاندن چوب انجیر گوش انسان بصدا درمیآید » ؛ ١٧) « رساله‌ای در باب دردزانو » ١٨) « رساله‌ای به ابوالحسن‌بن‌دلیل درباب درمان‌خارش که به‌پیران عارض میگردد»؛ ١٩) «رساله‌ای درباب اثر انواع شربت‌ها دربدن انسان»؛ ٢٠) «رساله‌ای درتوصیف‌شراب‌مسکر ونفع وضرر آن»؛ ٢١) « رساله به‌حمزة بن الحسن درباب‌آنکه‌آب مغذی‌نیست»؛ ٢٢) « شرحی ب»پسرش درعلاج جوشهای بدن‌او نوشته که باآب پنیر معالجه کند«؛ ٢٣) «رساله‌ای در تحسین شراب ووصف افعال‌آن » ؛ ٢٤) « رساله‌ای در منافع ومضارآب جو » ؛ ٢٥) « رساله‌ای به‌ابوالحسن‌احمدبن‌سعیدنوشته وموضوع آن خندیقون[1]. و آب‌جو- این‌نامه درجواب احمدبن‌سعیدبود»؛ ٢٦) « رساله‌ای به‌یکی از دوستان خوددرباب تمرهندی ؛ ٢٧) « رساله‌ای به حمزة بن‌الحسن درموضوع نفس‌و روح بنابرآراء یونانیان»؛ ٢٧) « رساله‌ای به‌یکی‌از دوستان‌خود درباب کافور»؛ ٢٨) «رساله‌ای به‌حمزة بن‌الحسن درعلل واعتذار اطباء از بیمارشدن»؛ ٢٩) « رساله‌ای به‌متصدیان درمان بیماران دربیمارستان اصفهان[2]»؛ ٣٠) « رساله‌ای بررد کتاب «نقض الطب» منسوب‌به جاحظ» ؛ ٣١) « رسالهٔ‌ای به‌حمزة بن‌الحسن درباب‌رد کسانی که احتیاج طبیب را به‌علم لغت منکرشده‌اند»؛ ٣٢) « رساله‌ای به‌ابوالحسن‌بن‌سعید که‌موضوع

١- شرابی است که از خمر و ادویه ترتیب دهند... (تحفه حکیم مومن).

٢- معلوم‌شد که ابن‌مندویه اصفهانی ازاطباء بنام‌ایران بوده که‌درباره‌متصدیان‌درمان بیماران یعنی‌پزشکان‌وسایرکارمندان دستورهائی‌داده است.

آن بحث در مطلبی است که ابوحکیم اسحق بن یوحنای طبیب اهوازی درباب دردهای خود گفته است»؛ ۳۳) « رساله‌ای به یوسف بن یزداد طبیب نوشته ودرآن ازعقیده او که گفته است لعاب تخم کتان را نباید درآب حقنه (تنقیه) استعمال کرد»؛ ۳٤) « رساله‌ای که به ابومحمد عبدالله بن اسحق طبیب نوشته‌ـ در این رساله بعضی از طرق علاج اورا تخطئه کرده است»؛ ۳۹) «رساله دیگری به ابومحمد متطبب درباب علت فوت امیرشیرزیل بن رکن الدوله دیلمی»؛ ۳۵) «رساله‌ای به ابومسلم محمد بن بحر از زبان محمد طبیب مدینی»؛ ۳۷) « رساله‌ای به ابومحمد مدینی درباب تکمید[1] باارزن[2]» ۳۸) «رساله‌ای دربیان علت ودرد احمد بن اسحق البرجی وبیان عمل غلطی که یوسف بن اصطفن متطبب کرده»؛ ۳۹) «رساله‌ای در دردهای کودکان»؛ ٤۰) «کناش»؛ ٤۱) «کتاب مدخل درطب»؛ ٤۲) « الجامع المختصر فی علم الطب» که مشتمل بر ده مقاله است.؛ ٤۳) «المغیث فی الطب» (پناه طبی)؛ ٤٤) «درشراب»؛ ٤۵) «الاطعمه والاشربه» (خوراکیها وآشامیدنیها)؛ ٤۶) «نهایة الاختصار» که در طب است ؛ ٤۷) «کتاب «کافی درطب» که معروف به قانون صغیر است. این کتاب مهمترین تألیف ابن مندویه ویکی ازکتب معتبر طب اسلامی وبسیار مشهور ومدتها مرجع طالبان علم طب بوده ، بدین جهت از نظر اهمیت به قانون کوچک معروف گشته است.

از عنوان رسالات بالا چنین مستفاد میگردد که اغلب آنها بصورت نامه برای اشخاص بوده.

۳۳ـ ابوالحسین بن کشکرایا ـ وی ازشاگردان ممتاز سنان بن ثابت بن قره بود. ابتدا درخدمت امیرسیف الدوله بن حمدان[3] خدمت میکرد ، بدین معنی که در موصل

۱ـ گذاردن پارچه‌ای که ساده خشکی بمانند نمک درآن ریخته وروی بدن نگاهدارند که میتوان آنرا کمپرس جامد وگرم نامید.

۲ـ جاورس نوعی ارزن است Sorgho = Millet commun

۳ـ ازحکام حلب که مشهورترین آنان عبدالله بن حمدان (سیف الدوله) بودواز۳۳۳ تا ۳۹٤ در حلب حکمفرمائی داشتند (المنجد).

و میافارقین که محل حکومت آل حمدان بود به طبابت اشتغال داشت. گویند وقتی امیر سیف‌الدوله در میدان نبرد ضربتی بر کمرش رسید و بدان علت مجاری ادرارش آفت دید و نتیجةً قوه ماسکه‌اش از بین رفت. اطباء از معالجت وی عاجز ماندند. به توصیه معتمدان امیر ابو الحسین را از موصل خواندند وی برای امیر حبّی که جزء اعظم آن فرفیون[1] بود ساخت و امیر از آن درد نجات یافت، که بر اثر این درمان طبیب مخصوص امیر گردید. آنگاه که عضدالدولهٔ دیلمی بیمارستان عضدی را در بغداد ساخت ویرا به طبابت بیمارستان برگزید.

وی طبیبی پرحرف بود و تمایل داشت که اطباء را خجل و شرمنده کند، بدین جهت باآنان به مباحثه و مجادله میپرداخت و آنقدر سؤال میکرد، تا آنان را خجل سازد. برادری داشت که راهب (قسیس = کشیش) بود.

تاریخ تولدش معلوم نشد.

ابوالحسین ماده تنقیه‌ای درست کرده بود که بنامش معروف شده و آن از ساقه بعضی گیاهها وموادتند و گرم بود.

آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است:

۱) « کناش معروف به حاوی» ؛

۲) « کناشی دیگر که ظاهراً بنام امیر سیف‌الدوله میباشد» ؛

۳) « ابن ابی اصیبعه گوید:» کناش دیگری نیز دارد که بنام کسی است که نام آن شخص معلوم نیست؛

۴) کتابی « در معرفت نبض» .

---

۱ = فربیون = Soude des foulons = اشنان‌القصارین (شرح اسماء‌العقار ابوعمران موسی بن عبیدالله اسرائیلی قرطبی ـ بسعی و اهتمام مرحوم ماکس مایر هوف Max Mayerhof). فرفیون داروئی باشد که چون برگزیدگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند نافع باشد (Euphorbia) . از آن ماده‌ای بدست‌آید که قلیاب گویندودر صابون‌سازی معمول بوده است (Salsola ، Salicornia، Suaeda و ...).

وفاتش بسال ۳۷۰ هجری اتفاق افتاد.

۳۴ـ ابو سلیمان محمدبن طاهربن بهرام سجستانی منطقی ـ وی شاگرد متی بن یونس و دیگران بود. عضدالدوله پادشاه دیلمی ویرابسیار گرامی میداشت به وی اکرام میکرد.

تاریخ تولد وی در کتب تاریخ بدست نیامد.

سجستانی در بغداد با یحیی بن عدی ملاقات و از او استفادات کامل کرد. وی در ادب و شعر و طب وحکمت مردی مطلع، اما در ادب وشعر بیش از طب متبحر بود. نامش ضمن اطباء و حکما در کتب تواریخ آمده است.

ابو سلیمان در بغداد اقامت داشت وچون اثری از برص درتنش بود، بدین لحاظ از مردم دوری می‌جست و بیشتر در خانه می‌ماند. آنان که طالب استفاده علمی از او بودند نزدش میرفتند و تلمّذ می‌کردند.

آثار و مؤلفات وی بشرح زیر است:

۱) «مقاله‌ای در مراتب قوای انسان»؛

۲) «کیفیة الانذارات التی تنذربها النفس فیما یحدث فی عالم الکون» (کیفیت اخطارهای نفسانی که ممکن است با نسان ازحوادث عالم خبر دهد)؛

۳) «کلام فی المنطق» که در پاسخ مسائلی است که ازوی پرسیده‌اند؛

۴) «تعالیق حکمیه»؛

۵) «مقالة فی الاجرام العلویه طبیعتهاطبیعة خامسه». (درباب اجرام علوی که طبع آنهاطبع پنجم است).

تاریخ وفات وی دقیقاً معلوم نیست، ولی ظاهراً تا سال ۳۷۰ هجری حیات داشته است.

۳۵ـ ابوالحسین بن غسان طبیب ـ وی از اطباء سدهٔ چهارم هجری وطبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود. اصل وی از بصره‌است.

القفطی در تاریخ الحکماء گوید: «که وی در علوم اوائل و فنون وفلسفه و علوم یونانیان احاطه کامل داشت ، و در علم طب چنان ممتاز و منفرد شد که عدیل ونظیر نداشت».

ابوالحسین علاوه بر طب در ادب نیز دست داشت .

وی معاصر عضدالدوله و عزالدوله بختیار بود ودر جنگ بین عضدالدوله و عزالدوله ملازم عضدالدوله و طبیب وی بود. وفاتش در اواخرسدهٔ چهارم هجری اتفاق افتاده است .

تألیفی از وی دیده نشده .

۳۶ـ ابوالقاسم برقی (شیخ...)ـ از اطباء و منجمان معاصر عضدالدوله دیلمی است. طبیبی متوسط بود، که در بغداد میزیست و شهرتی نداشت .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد. از وی رساله‌ای در «حفظ صحت» در کتب تاریخ یاد شده است.

۳۷ـ حسن فسائی (فسوی) ـ وی از اطباء معروف فارس و از اهالی فسا بود ودر دوران خود از اطباء ممتاز بشمار میرفته و در خدمت پادشاهان آل بویه و طبیب مخصوص بهاءالدوله بن عضدالدوله و در سفرها در ملازمت آن پادشاه بود. بسال ۳۹۸ هجری ابو منصور امیرالامراء فرزندبهاءالدوله که با پدر در سفر بود، بیمارشد و بهاءالدوله شوشتررابرای شکاروتفریح انتخاب کرد وعزم حرکت داشت. بواسطه کسالت فرزندش نگران شد وميترسيدباو صدمه برسد. روزقبل از حرکت بهاءالدوله پسر تب کرد و مطلب را به بهاءالدوله گفتند که حرکت برای پسر مناسب نیست وبایداورا در محلی گذارد. بهاءالدوله گفت: نه. باید حرکت کند . بهاءالدوله برای اطمینان امر به فسائی دستور داد امیرالامراءرا معاینه کند. فسائی معاینه کرد وگفت: بیماری‌اش خطرناك است. بهاءالدوله اورا بحال خود گذارد. تب امیرالامراء شدید شد و عوارض دیگری‌هم باو رسید و روز یکشنبه دوم شعبان سال ۳۹۸ هجری وفات کرد .

شرح بالا خلاصه‌ی از عیون‌الانباء ابن ابی اصیبعه است .

از فسائی تألیفی دیده نشد. تاریخ تولد و وفاتش هم معلوم نگردید ، فقط طبابت پادشاه دیلمی‌را داشته است.

۳۸ـ ابو سهل مسیحی ـ نامش عیسی و نام پدرش یحیی و کنیه اش ابوسهل و تولدش درگرگان بسال ۳۶۱ هجری است و عموماً به ابوسهل مسیحی مشهور میباشد. وی تحصیلات طبی‌خودرا دربغداد کردوهمان طبیبی‌است که پس‌ازدعوت سلطان محمود غزنوی و رد دعوت وی از دربار خوارزمشاه با ابن‌سینا از گرگانج‌به گرگان وسپس بجانب طوس ونیشابوررفت . متأسفانه دروسطراه با آنکه‌خوارزمشاه با آنان دلیل همراه کرده بود ، بر اثر وزش بادی سخت دلیل و آنان راه را گم کردند و بوسهل از تشنگی مرد. (چنانکه در شرح حال شیخ‌آمد) .

وی مدتی با شیخ و حکمائی چند در دربار خوارزمشاه بود. طبیبی‌دانشمندو بموجب گفتهٔ غریوریوس طبیب دوران هلاکو استاد شیخ بود .

مدت‌عمرش برحسب گفته ابن ابی اصیبعه چهل سال بود. تاریخ وفات وی بسال ۴۰۱ هجری و بقولی قبل از ۴۰۰ هجری قمری اتفاق افتاده است(؟)[1]

بوسهل گرچه کیش مسیحی‌داشته ولی از افرادی‌است که به‌طب ایران‌علاقه خاصی داشت.

در بارهٔ مقام علمی وی عده‌ای از سورخان و دانشمندان مطالبی‌آورده‌اند، که تمام دلالت برارج بلند و مقام بزرگ وی در طب وحکمت میباشد. منجمله قطب‌الدین درشرح قانون درچند محل بوسهل‌را بر شیخ ترجیح داده و گوید:«مسیحی

۱- لوسین لکلر (Lucien Leclerc) وفات وی‌را درکتاب تاریخ طب خودسنه ۱۰۰۰ میلادی (=۳۹۱ هجری) آورده است . معلوم نشد مأخذ و منبع وی چیست؟ .

در طب، اعلم از بوعلی بوده . . .» . ایضاً مهذب‌الدین عبدالرحیم بن علی گوید: «در میان دانشمندان متقدم و متأخر اطبای نصاری فردی را ندیدم که در فصاحت عبارت و جودت بیان بمانند بوسهل مسیحی باشد».

بوسهل از آن دسته از اطباءاست که مطالب طبی را در قالب کلمات قصار آورده است .

او گفت: «نومة بالنهار بعدا کله خیر من شربة الدواء النافع» یعنی خوابی کوتاه پس از غذا بهتر از داروئی سودمند است.

ویرا آثار و مؤلفاتی در طب و حکمت است بدین شرح:

۱) «کتاب المائه فی الطب» یا کتاب «صدباب بوسهل» ـ چنانکه از نام آن مشهود میگردد صد مقاله در طب است. نظامی عروضی سمرقندی در کتاب تألیفی خود معروف به چهار مقاله عروضی در مقالت چهارم در باب طب و هدایت طبیب گوید: « ... پس از کتب بسائطیکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا یا کامل الصناعه یا صدباب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیرهٔ خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه همی کند ...»[۱]

امین‌الدوله بن تلمیذ حواشی بر صدباب بوسهل نگاشته و در بارهٔ آن گوید : که ترجمهٔ آن بدین قرار است : باید به این کتاب اعتماد داشت چرا که کتابی است کثیرالتحقیق و قلیل التکرار واضح العباره و منتخب العلاج ؛ ۲) «فی اظهار کلمة الله تعالی فی خلق الانسان» (کتاب ...) که عده‌ای از دانشمندان خبره این کتاب را به کتاب «منافع الاعضاء» جالینوس ترجیح داده اند ؛ ۳) «فی العلم الطبیعی (کتاب ...)»؛ ۴) الطب الکلی (کتاب ...) (در دو جزء)؛ ۵) فی الجدری

۱ـ کتاب مائه از کتب طبی بدون رنگ و طرح است که بوعلی سینا بنای قانون را برآن گذارده و به سه قسمت منقسم است : ثلث اول در کلیات صناعت طب و ثلث دوم مخصوص امراض عمومی بدن و ثلث سوم مخصوص امراض خصوصی بدن است.

(مقاله . . .)- (مقاله‌ای در آبله)؛ ٦) فی‌الوبا (کتاب . . .)- که بنام ابوالعباس- مأمون خوارزمشاه - تألیف کرده است؛ ٧) فی‌الباه (کتاب . . .)؛ ٨) اختصار کتاب‌المجسطی؛ ٩) تعبیرالرویا (کتاب . . .) - که بنام ابوالعباس مأمون- خوارزمشاه تألیف کرده است ؛ ١٠) فی‌الطاعون (مقاله . . .) ؛ ١١) فی- النبض (مقاله . . .) .

٣٩ - ابوالفرج‌بن هندو - وی از اطباء ممتاز و حکما وادبای عالیقدر وشاگرد ابن‌الخمّار و نویسنده‌ای عالیمقام بود . در حکمت و طب هردو تبحر داشت .

ابو منصور ثعالبی در یتیمة‌الدهر ویرا بسیار ستوده واورا در ادب و بلاغت و شعر وصف نیکو کرده است . اشعار فراوانی از وی بجاست و مدتی عمل انشاء دربار عضدالدوله دیلمی با وی بوده . طب را نزد ابوالخیربن خمّار آموخت .

وفاتش بنا بگفتهٔ حاجی خلیفه سؤلف کشف‌الظنون بسال ٤١٠ و برحسب نظر صاحب قاموس‌الاعلام سال ٤٢٠ درگرگان اتفاق افتاد .

تألیف طبی وی عبارتست از: «مفتاح‌الطب» که یک مقاله میباشد و برای شاگردانش نوشت و مشتمل بر ده باب است . غیر از تألیف بالا رسالات و کتب دیگری بنامهای «مقاله تشویق آمیز او درباب ورود به تعلم‌فلسفه» (مقاله‌المشوقه فی‌المدخل الی علم‌الفلسفه) وکتاب «کلم الروحانیة من‌حکم‌الیونانیه » و « دیوان شعر » و «رساله هزلیه » درکتب تاریخ آمده است .

٤٠ ابوسهل نیلی - ابوسهل سعیدبن عبدالعزیز بن عبدالله‌بن محمدابراهیم‌بن- عبدالمؤمن طیفور ابوسهل النیلی از پزشکان مشهور به فضل و دانش که در طب مقامی بلندداشت وفقیه وادیب نیزبود . وی‌ازاهل نیشابورمیباشد . ثعالبی دریتیمة‌الدهر ابوسهل و برادرش ابو عبدالرحمن محمدبن عبدالعزیز نیلی را از مردم نیشابور و مفاخر این شهر گفته و ابو عبدالرحمن را از فقها و نیلی طبیب را از اعیان طب نامیده است .

نیلی همان کسی است که نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم در علم طب و هدایت طبیب آورده: «. . . پس طبیب باید که نیکو اعتقاد بود وامرونهی شرع را معظم دارد، واز علم طب باید که فصول بقراط و مسائل حنین اسحق ومرشد محمد زکریاء رازی و شرح نیلی که این مجملات را کرده است بدست آرد و مطالعت همی کند بعد از آنکه براستادی مشفق خوانده باشد. . .». ازاین رو معلوم گردید نیلی طبیب و مؤلفی دانشمند بوده که کتابش مورد توجه شده است.

آثار طبی وی عبارتند از: ۱) «تلخیص کتاب المسائل للحنین»؛ ۲) «تلخیص شرح فصول بقراط از جالینوس».

وفات نیلی بسال ۴۲۰ هجری اتفاق افتاد.

۴۱- ابومنصور طیفور - وی از پزشکان دوران سلطان محمود غزنوی و از معاشرین ابونصر مشکان بود. کنیه‌اش ابو منصور و در چند مورد بونصر، ولی عموماً بنام ابو منصور طیفور طبیب در کتب تواریخ ذکر گردیده است[1].

از تاریخ تولد و وفات واثر یاآثار طبی‌وی مطلبی که بکار آید در کتب تواریخ و تراجم احوال چیزی دیده نشد، فقط میتوان گفت که وی از اطباء سده پنجم هجری قمری است. (تاریخ جلوس سلطان محمود غزنوی‌سال ۴۲۱ و وفاتش ۴۴۳ هجری قمری بود).

۴۲- اسحق‌بن علی‌الرهاوی - وی‌از اطباء بغدادبود. ابن ابی اصیبعه گوید: «وی طبیبی ممتاز بود که گفتار وکلام جالینوس را خوب میفهمیده و در صنعت طب مهارت مخصوص داشت. کتابهائی هم‌دارد. بدین‌شرح: ۱) کتاب«ادب‌الطبیب» که کناشی‌است مشتمل برده مقاله ومعروف‌به«سیامر» است که درترکیب داروها برحسب بیماری های‌اعضاء‌از سرتا قدم‌میباشدوکلیاتی‌است که‌ازچهار کتاب جالینوس که اسکندرانیان مرتب کرده بود ندو مرکب از «کتاب الفرق»و«کتاب-

۱- رجوع شود به تاریخ بیهقی و لغت‌نامهٔ دهخدا صفحهٔ ۸۶۹.

الصناعةالصغیره» و«کتاب النبض الصغیر» میباشد؛ و«کتاب جالینوس که به اغلوتن نوشته است» - این کتابها را بطریق فصول یعنی فصل به فصل نوشته و اوائل فصول آن مطابق حروف معجم میباشد»[1]. تاریخ تولد و وفاتش بدست نیامد.

۴۳- ابن عجیم طبیب پارسی - وی از اطباء اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است. مولد ومنشاء وی به فارس ودرزمان دولت آل بویه بود. در طب ونحو و نجوم مرجع مردم و پادشاهان آل بویه را بوی وثوق کامل بود. درفارس و عراق به حسن معالجه شهرت داشت.

تاریخ تولدش معلوم نشد، ولی وفاتش بقول القفطی بسال ۴۳۰ هجری و(بقولی ۴۳۳) مقارن باوفات شیخ الرئیس ودر فارس اتفاق افتاد.

تألیف طبی از وی در تواریخ اطباء و حکماء دیده نشد.

۴۴- علی بن عیسی (یا عیسی بن علی) کحال - از اطباء قرن چهارم و پنجم هجری و چشم پزشکی ماهر و حاذق و نظرش مورد احترام جمهور بود و بهمین صنعت شهرت و موقع ممتازی داشت.

تاریخ تولد وی بدست نیامد. اما تاریخ وفاتش را ابن ابی اصیبعه بسال چهارصد و اندهجری ثبت کرده است.

اثر مهم طبی وی کتابی است بنام «تذکرة الکحالین»[2] که در سه مقاله تحریر یافته ودر آن از جمیع بیماری های چشم و درمان آن و آراء و عقاید اطباء سلف متذکر گردیده که در دوران خود و پس از وی عموم چشم پزشکان از آن استفاده کرده اند، بلکه بقول ابن ابی اصیبعه چشم پزشکان باید آنرا بخوانند در چشم- پزشکی بآن اکتفا کرده وبکتاب دیگری احتیاجی نباشد.

۱- عیون الانباء - جلد اول چاپ مصر صفحه ۲۰۴.

۲- عیون الانباء ج ۱ - صفحه ۲۴۷ - چاپ مصر. و برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شمارهٔ اول سال اول مجله جهان پزشکی ۱۳۲۶ شمسی مقاله شادروان سعید نفیسی.

۴۵ ـ ابو سهل ارجانی ـ وی از مردم ارجان از اعمال فارس بود و طبابت خاص ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدولة بن بهاءالدوله بن عضدالدوله دیلمی را داشت. اقامتش در شیراز بود و بخدمت ابو کالیجار عمادالدوله روزگار میگذراند. گویند مقام و مرتبت رفیع نزد سلطان داشت، اما بر اثر سعایت زن ابو کالیجار ویرا به قصد مسموم کردن یکی از پردگیان حرم پادشاه متهم کرد که نتیجةً بزندان افکنده شد و در زندان وفات یافت[1].

تاریخ تولدش بدست نیامد. اما وفاتش بسال ۴۱۶ هجری اتفاق افتاد.

تألیفی از وی دیده نشد.

۴۶ ـ ابونصر مقبلی ـ محمد بن یوسف مقبلی از اطباء تمدن اسلامی است که نامش ضمن اطباء سده چهارم و پنجم آمده است.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد.

ویرا دو تألیف طبی درفهارس آمده: ۱) «تلخیص مسائل حنین فرزند اسحق»؛ ۲) «رساله‌ای در شراب».

۴۷ ـ ابوالفرج عبدالله بن الطیب ـ ابوالفرج از اطباء مشهور و دانشمندان قرن چهارم هجری و معاصر و معارض ابن سیناست. وی کیش مسیحی داشت و از اهل بغداد بود. گرچه از خلال صحائف تاریخ چنین مستفاد میگردد که به ایران نیامده و ایرانی نیست، اما از آنجا که با عده‌ای از دانشمندان ایرانی بمانند شیخ وابوریحان معاصر بوده و با آنان سوال وجواب و در مواردی هم معارضاتی داشته، بدین جهت در طب اسلامی اثری از خود گذارده بعلاوه در بیمارستان تحصیل علم طب کرده است. بدین ملاحظات نام وی در این قسمت آمد.

ابوالفرج فیلسوف و طبیبی کم نظیر بود که مدتها در بغداد در بیمارستان عضدی

۱ـ برای اطلاع بیشتر از شرح حال این طبیب رجوع نمائید به نامه دانشوران جلد دوم صفحات ۳۶۸ ـ ۳۷۱ چاپ قم.

به طبابت و تدریس طب اشتغال و ریاست آنراداشت که حوزهٔ درس وی مشهورآن زمان بود. مسیحیان بغداد بوی بسیار معتقد بودند. امتیازیکه وی در میان اطباء زمان داشت آنکه به زبانهای یونانی و رومی و عربی آشنا بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد، اما مولدش بغداد بود. تاریخ وفاتش بقول صاحب قاموس‌الاعلام سال ۴۳۵ هجری‌است. بنا براین یکی دوسال قبل از شیخ فوت کرده است.

ابوالفرج خودرااز اولاد بولس[۱] میدانست وتحصیلات خودرا نزد ابوالخیرحسن-بن سواربن باباآموخته واز شاگردان ممتاز وی بود، که توانست در اندك زمانی شهرت کم نظیری بیابد.

بنا بگفتهٔ ابن ابی اصیبعه ویرا مؤلفات ومصنفات زیادی در طب و فلسفه است و مطالعاتی عمیق در این دو علم کرده و بسیار ماهرانه شروحی چند بر کتابهای ارسطو و بقراط وجالینوس نوشته ودر تصنیف کتب بسیارقوی بوده‌وبسیاری از مصنفات اوسطالبی است که خود او گفته است.

ابوالفرج چنانکه آمده معاصر شیخ الرئیس ابن سینا بود. شیخ در باره وی گفته: «کلمات و بیانات او در طب بسیار خوب ولی آنچه که در فلسفه ومنطق‌و طبیعیات گفته مورد انتقاد است».

ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء حکایتی از دونفر طالب علم طب که مسلمان و مشتاق تحصیل نزد وی بودند نقل کرده که نظر احترام آمیز ابوالفرج را به دیانتها وشرع مذاهب میرساند.[۲]

۱- بشرحی که در کتاب« کنزالحکمه ترجمه نزهة‌الارواح وروضة‌الافراح شمس‌الدین محمد-بن محمود شهرزوری که توسط مرحوم علامه ضیاءالدین دری آمده‌است. جلددوم صفحه ۷ ٤ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۲- عیون‌الانباء ج ۱ چاپ مصر صفحه ۲۹۳.

چنانکه آمد شیخ مطالب ابوالفرج را در طب ستوده، لیکن در فلسفه ومنطق و طبیعیات وریاضی نسبت عدم بضاعت بوی داده (همانطور که شیخ دربارهٔ رازی نیز همین عقیده‌را داشته‌است). و گوید : بهتر آن بود که ابوالفرج در قاروره و براز نظر و از ادعای به‌حکمت صرف نظر کند. بدین مناسبت وقتی ابوریحان سؤالاتی برای شیخ فرستاد و شیخ جواب آنهارا داد و کلماتی زشت و ناشایست به ابوریحان بنگاشت و ابو ریحان آنهارا نپسندید ، مطلب به ابوالفرج عرضه شد ، وی(ابوالفرج) گفت: او(شیخ) شایستهٔ سخنان ناهنجار ابو ریحان بود، چرا که شخصی که مردم‌رابزرگ دارد، مردم هم اورا بزرگ میشمارند و اگر اهانت روادارد اورا خوار میدارند . ابوریحان نیابت‌مرا نمود»[1]

بنا بر روایت ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء[2] : از قول محمدبن محمد ابی‌طالب ابوالفرج شاگردانی پس از خود بجا گذاشته، بمانند ابوالحسن بن بطلان‌وابن‌بدرج و هروی و بنوحیون و ابوالفضل کتیفات وابن اثردی وعبدان و ابن مصوصا و ابن علیق که همه شاگردان او بودند.

« وابوالخطاب گفت: درعصر و دورهٔ ابوالفرج جمعی از اطباء مثل صاعدبن‌عبدوس و ابن تفاح وحسن طبیب وبنوسنان وناتلی که ابن‌سینا از او آموخته بود و ابو سعید فضل بن عیسای یمامی بودند.

« و برایم(ابن ابی اصیبعه) گفت :از جمله شاگردان او ابن سینا و ابوسعید‌فضل بن عیسای یمامی بود نسد. همچنین‌عیسی بن علی‌بن ابراهیم‌بن هلال کاتب که گمان میکنم اورا بکس میگفتند وعلی‌بن عیسی کحال و ابوالحسین بصری و رجاء طبیب که از اهالی خراسان بود و زهرون همگی از ابوالفرج آموخته بودند».

آثار و مؤلفات وی طبق گفتهٔ ابن ابی‌اصیبعه،بالغ‌برچهل وسه‌عدد میباشد که

۱- کنزالحکمه. ج۲ - صفحه۴۷ .

۲- عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۲۴۰ .

چهارده‌تای آنها در فلسفه و بقیه در طب است بدین شرح:

۱) «تفسیر کتاب ابیذیمیای ابقراط»؛ ۲) «تفسیر کتاب فصول ابقراط»؛ ۳) «تفسیر کتاب طبیعة الانسان ابقراط»؛ ٤) «تفسیر کتاب الاخلاط ابقراط»؛ واز جالینوس ۵) «تفسیر کتاب نبض صغیر»؛ ۶) «تفسیر کتاب الفرق»؛ ۷) «تفسیر کتاب صناعة الصغیره»؛ ۹) «تفسیر کتاب اسطقسات»؛ ۱۰) «تفسیر کتاب مزاج»؛ ۱۱) «تفسیر کتاب قوی الطبیعیة»؛ ۱۳) «تفسیر کتاب تشریح صغیر»؛ ۱۳) «تفسیر کتاب العلل والاعراض»؛ ۱٤) «تفسیر کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنیة»؛ ۱۵) «تفسیر کتاب نبض الکبیر»؛ ۱۶) «تفسیر کتاب الحمیات»؛ ۱۷) «تفسیر کتاب بحران»؛ ۱۸) «تفسیر کتاب ایام بحران»؛ ۱۹) «تفسیر کتاب حیلة البرء»؛ ۲۰) «تفسیر کتاب تدبیر الاصحاء»؛ ۲۱) «نتیجه وخلاصه کتابهای شانزده گانه (سته عشر) جالینوس»؛ ۲۲) «شرح کتاب ثمار (نتیجه وخلاصه) حنین بن اسحق» (که در سال ٤۰۵ هجری نوشته است)؛ ۲۳) «کتاب نکته ها و نتیجه های طبی وفلسفی»؛ ۲٤) «مقاله‌ای در قوای طبیعی»؛ ۲۵) «مقاله‌ای در بیان آنکه برای هر خلطی داروئی است که آنرا از بدن خارج میکند، ولی برای خون داروئی نیست که آنرا خارج کند»؛ ۲۶) «اوراقی در باب چشم»؛ ۲۷) «مقاله‌ای در باب خواب و تمییز صحیح از سقیم بنا بر طریقه فلاسفه»؛ ۲۸) «مقاله ای در باب آنکه چگونه پیش گو خبر از چیز گمشده میدهد ودلیل بر صحت آن چه از حیث شرع و چه از لحاظ طب و فلسفه»؛ ۲۹) «مقاله‌ای در شراب».

٤۸- ابو سعید یمامی (یمانی) - وی از اطباء نامدار و منجمان بزرگ در دوران سلاطین آل بویه بود و نزد آنان مکانتی رفیع داشت. مولد و منشأ او بصره و با خلفای عباسی مستکفی و مطیع وطائع و ابن سینا معاصر بود.

در زمان مستکفی با سرخلیفه مقرر شدکه از اطبای بغداد یا بهتر گفته شود از کسانی که به طبابت می‌پرداختند امتحان بعمل آید. خلیفه امرداد تا ابراهیم بن-

سنان که از هر نظر برای این امر واجد شرائط بود، کفایت امررا کند . ابراهیم از نظر کثرت مدعیان نادان ترسید و به بهانه‌ای از این کار شانه خالی کرد .آنگاه خلیفه امر کرد طبیبی که از هرحیث شایستهٔ این امر باشد ، پیدا کنند . پس از تفحص بسیار ابوسعید برای امتحان اطباء برگزیده شد .

ابوسعید مدتی در بغداد به امتحان اطباء پرداخت تا هر کس را اجازت دهد به طبابت مشغول و آنهارا که اجازت ندهد از درسان منع گردند . پس از مدتیکه ابوسعید با یک یک اطباء و متصدیان فنون طبی از آنجهت که پرده‌اسرار کسی دریده نشود ، بااحترام سؤالات میکرد . نتیجةً آنها که ازعهده سؤالات بر نمی‌آمدند، بازبان نرم و اندرز و نصیحت آنهارا میگفت که از طبابت دست بردارند و آنها که جواب سؤالات‌را میگفتند اجازت طبابت میداد .

حکایات عجیب وغریب از امتحان پزشک نماها و اطباء غیر محق به‌طبابت در کتب تواریخ آمده که بالطائف‌الحیل خودرا درزمره پزشکان بغداد آورده بودند و مال‌ومنال‌فراوان بدست‌آورده بچشم میخورد . منجمله‌علاف‌وخماری‌را حکایت کنند، که‌دست ازکسب خود کشیده مدتها بطبابت میپرداختند . ابو سعیدآنهارا بازبانی نرم قانع کرد که از طبابت منصرف گردند، اولی‌را گفت که راه مکه در پیش گیرد ، سپس به سیرآفاق وانفس بپردازد .

خمار را گفت: اگر بشغل خماری مشغول بودی‌آیا بهتر از این کار واشتغال ذمه‌آن کمتر نبود؟ بهتر آنست که از شهر خارج شوی تا ازدست گماشتگان خلیفه در امان باشی .

از این قبیل حکایات در بارهٔ امتحان اطباء در شرح حال ابو سعید در کتب تاریخ پزشکان بسیار آمده که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد .

نتیجه‌ای که‌ازاین امتحان بعمل‌آمد آنکه هشتصدجراح وطبیب اجازهٔ جراحی و طبابت یافتند . وبرای هر صدنفر شخصی که از حیث علم و عمل بر آنها برتری

داشت رئیس آن دسته و برای هر ده نفر یک ناظر گماشت، که در مواقع بیماریهای صعب‌العلاج به مشورت پردازند. بشرح ایضاً دستورهای دیگری در باب مشورت و عیادت وحق‌الزحمه صادر کرد و سپس مراتب را باطلاع خلیفه رسانید. خلیفه مقرر کرد که درهر ماه هزار دینار بوی بپردازند. حکیم ازگرفتن مقرری امتناع کرد و اذن خواست که به بصره مراجعت کند.

آنگاه ابوسعید به بصره آمد و بقول ابن القفطی بین ۴۲۱ و ۴۳۶ هجری در همین‌شهر وفات یافت. بعضی گفته‌اند وی هفت سال پس از ابن‌سینا (یعنی هفت سال پس از ۴۲۷ هجری که همان سال ۴۳۶ است) بدرود حیات گفته است.[1]

آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است: ۱) رساله «امتحان‌الاطباء» که نتیجه امتحاناتی است که از اطباء کرده وبرای خلیفه فرستاده است؛ ۲) «شرح فصول ابقراط» در دو مجلد؛ ۳) «شرح مسائل حنین» که در آن شرح درمان بیماریهای عامه و خاصه هرشهر و هر مزاج در هر سن میباشد، که بتفصیل نگاشته‌است.

برای توضیح اضافه میشود که در تاریخ طب اسلامی چهارنفر برای امتحان اطباء مأمورگردیده بودند بدین ترتیب:

۱) سنان‌بن ثابت؛ ۲) ابراهیم‌بن سنان؛ ۳) ابن تلمیذ هبةالله؛ ۴) ابو سعید یمامی.

۴۹ـ ابن‌بختویه ـ ابوالحسن‌عبدالله بن عیسی‌بن بختویه طبیب و حکیمی‌فاضل بودودراوائل مأئه پنجم هجری در شهرواسط[2] مجلس درس طب و حکمت داشت.

۱ـ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نامه دانشوران جلد ششم از صفحه ۱ تا ۱۸ چاپ دوم ـ قم. و عیون‌الانباء ابن ابی اصیبعه جلد اول صفحه ۲۳۸ چاپ مصر وتاریخ الحکماء قفطی.

۲ـنام‌تعدادی شهردرعراق‌عرب بوده که مهمترین آنهاشهری است که حجاج‌بن یوسف ثقفی بین بصره و کوفه بنا کرده بود (المنجد).

از آن گذشته در این شهر به‌درمان بیماران بپرداخت. وی علاوه برطبابت خطیب کم نظیری بود و منصب خطابت داشت.

از خصائص طب ابن بختویه آنکه علاوه بر اطلاعات وسیع در طـــب به کتب متقدمین بصیرت کامل داشت.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد فقط آنچه که مسلم است تا سال ۴۲۰ هجری حیات داشته است.

مؤلفات وی در طب عبارتند از : ۱) «کنزالاطباء» که در مقدمات طب میباشدو برای پسرش بسال ۴۲۰ هجری نگاشته؛ ۲) «الزهدفی الطب» (کتاب...)؛ ۳) «کتاب القصدالی معرفةالفصد»[1].

۵۰- ابوالحسین فارسی - وی از اطباء مائه پنجم هجری قمری است، که تحصیلات طبی‌را درفارس نزد پزشکان زمان آموخت و درهمین‌سرزمین سالیان دراز به طبابت اشتغال ورزید. تاریخ تولد وی بدست نیامد.

فارسی در خدمت بهاءالدوله دیلمی مقامی بس‌ارجمند داشت ودر زمرهٔاطباء وی منسلک سپس طبیب خاص وی شد. وی علاوه برطب درادب و کتابت نیز دستی بسزا داشت که امر کتابت بصره بوی تفویض‌شد. بشرح ایضاً درخدمت‌خلفاء عباسی نیزبسیار محترم بود.

ویرا کتابی درکلیات طب‌است که ظاهراً باتمام نرسیده است.

وفاتش پس‌از مرگ بهاء الدوله بود، بدین معنی که پس‌از بهاءالدوله در قید حیات بوده است[2]. گرچه تاریخ قطعی وفاتش صریحاً درکتب نیامده، ولی از

۱- عیون‌الانباء جلداول صفحه۲۴۷ و مطرح‌الانظار صفحه۴۰.

۲- برای اطلاع زیادتر رجوع شود به مطرح‌الانظار صفحه ۱۱۰ ولغت نامه دهخدا صفحه۴۱۳ و نامه دانشوران صفحه۳۸۴.

خلال صحائف بعضی ازکتب تواریخ طب چنین مستفاد میگردد، که تا حدود سال ۴۳۰ هجری قمری حیات داشته است .

۵۱- ابن بطلان طبیب بغدادی - مختاربن حسن بن عبدون بن سعدون بن بطلان طبیبی ترسا وکنیه اش ابوالحسن بود . وی از اطباء بنام قرن پنجم هجری و در بغداد متولد شد و در حکمت و طب هردو دستی بسزا و بعلاوه در درمان بیماریهای بسیار مهارت داشت و در بیمارستان عضدی خدمت میکرده است . استادش درحکمت ابوالفرج عبدالله بن طیب و در طب ثابت بن ابراهیم بن زهرون حرانی است .

تاریخ تولد وی بدرستی بدست نیامد اما تاریخ وفاتش پس از سال ۴۴۵ هجری و بقول نامه دانشوران سال ۴۶۱ هجری بوده .

وی را با ابن رضوان طبیب مصری مناقشات قلمی بود، تا آنکه برای رد بر اقوال ونظرات ابن رضوان سفری به مصر کرد(۴۳۹ هجری) .

از آن نظر که کتب و آثار وی درطب اسلامی مخصوصاً درشرق قلمرو اسلام بسیار مؤثر بوده نام وی دراین مبحث آمد .

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء شرحی وافی از دانش و اخلاق و مسافرتهای و مناقشات ورد وی بر ابن رضوان آورده که بسیار شیرین است[1]

وی از مصر به قسطنطنیه رفت و یکسال دراین شهر بماند . دراین زمان بیماری وبا درآنجا بروزکرد . ابن ابی اصیبعه گوید: « خط ابن بطلان را دیدم که در بارهٔ بیماری وبا و شرح آن وکشتاری که شده و سرایت بیماری به عراق و فقدان دانشمندان نقل نموده است»[2]

ابن بطلان را قریب سیزده کتاب و رساله و مقاله است . آثار طبی وی بقرار ذیل است :

---

۱ و۲- عیون الانباء جلد اول صفحات ۲۴۲/۳۴۲ چاپ مصر.

۱) « تقویم‌الصحه»؛ ۲) مقاله‌ای « در خوردن داروی مسهل »؛ ۳) مقاله‌ای «در کیفیت و ورود غذا در بدن و هضم‌آن و خروج فضولات و خورانیدن داروی مسهل و ترکیبات‌آنها»؛ ٤) مقاله‌ای «در بیان تغییر روش‌اطباء از روش قدیم که با داروهای گرم امراض فالج و استرخاء ولقوه‌را معالجه میکردند وامروزبا داروهای سرد معالجه می‌کنند وبرخلاف مندرجات قرابادین ها وکناشهاست»وآنکه پزشکان عراقی‌هم از آنها تبعیت کرده‌اند و این امر از اوائل سال ۳۳۷ هجری تا سال ٤٤٥ هجری بتدریج‌عملی شده‌است. این‌مقاله‌را ابن‌بطلان درسال ٤٤٥ هجری درانطاکیه (یعنی‌سال بـــنای بیمارستان انطاکیه)تهیه کرده است؛ ٥)«المدخل الی‌الطب»؛ ٦) « دعوة‌الاطباء» (کتاب ...)که آنرا برای امیرابونصراحمدبن‌ـ مروان نصیرالدوله‌تألیف‌کرده‌است. ابن‌ابی‌اصیبعه‌گوید: که خط ابن‌بطلان‌رادرآخراین دیده‌ام که نوشته بود:

من یوانیس طبیب معروف به مختاربن حسن‌بن عبدون هستم که‌دردیرملک متیح قسطنطین (در حوالی قسطنطنیه) درآخرماه ایلول سال ٤٦٥هجری)از آن‌فراغت یافتـــم؛ ۷) « وقعـــــــة‌الاطبا»؛ ۸) مقالـــه‌ای « دردرمـــان کودکی کـــه سنـــگ کلیـــه داشته باشد»؛ [1] بقیه آثار وی درحکمت و سایر علوم است.

۵۲ ـ ابو علی‌بن زُرعه (ابن زُرعه) ـ ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعه‌بن‌ـ مرقس بن ذرعه بن یوحنا از اطباء و حکماء اواخر سدهٔ چهارم و اوائل سدهٔ پنجم هجری است.

تولدش در ذیحجه سال ۳۷۰ هجری در بغداد و وفاتش بسال ٤٤٨ هجری اتفاق افتاد.

۱ـ عیون‌الانباء ابن ابی اصیبعه، جلد اول صفحه ۲٤٤ چاپ مصر.

وی ازآن دسته از اطباء و حکماست که در منطق از معاصران خود برتر بوده و بقول ابن ابی اصیبعه از پیشوایان علم منطق و فلسفه و یکی از مترجمان درجه اول بوده است.

ابن زرعه تحصیلات خودرا در بغداد شروع کرد و با یحیی بن عدی دوستی داشت.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء ضمن زندگی و تحصیل ورویه طبابت واخلاق ورفتار وی مطالبی آورده و مینویسد: که وی مردی لاغراندام و تند مزاج ولی خوش مشرب و خوش صحبت و همیشه به تدریس و تصنیف و ترجمه مشغول بود ... ». ضمناً او (ابن ابی اصیبعه) متذکر گردیده که از خصائص ابن زرعه آنکه بتجارت مشغول بودوصاحب مال زیاد گردید که براثرسعایت دشمنان اموالش رامصادره کردند و نتیجةً بر اثر تندی مزاج و بدی غذا و ناراحتی روحی و کدورت خاطر ضعف بر او مستولی وبه بیماری حادی منتج به فالج گردید. اطبائی بمانندابن بکس وابن کشکرایا و دیگران در خانه اش جمع شدند، تا اورا معالجه کنند. آنان پس از مدتی از معالجت وی مأیوس شدند و بسال ٤٤٨ هجری وفات یافت.

آثار و مؤلفاتش بیشتر در فلسفه و حکمت و منطق می باشد. تألیف طبی از وی در تواریخ دیده نشد.

۵۳ ـ علی نسائی ـ وی از شاگردان ابن سینا و مولدش سده پنجم در نسا و از اطباء سدهٔ پنجم هجری است.

« ناصر خسرودر سفر خود درسال ٤٣٧ در سمنان استاد علی نسائی راملاقات کرده و گفته که شاگرد ابوعلی سینا بوده و مردم نزد او حساب و طب و اقلیدس میخواندند و زبان او فارسی بزبان اهل دیلم بوده است» (نقل ازسفرنامهٔ ناصرخسرو صفحه ۱۱ شاهکارهای ادبیات ایران).

۵۴ـ ابوحرب طبیب غزنوی ـ (ابوحارث) وی از اطباء سائه پنجم هجری قمری است ، طب را نزد اطباء خراسان آموخت وطبیب (حکیم باشی) سلطان محمود غزنوی بود .

تاریخ تولدش بدست نیامد .

وی در دربار سلطان محمود و پس از وی نزد فرزند مسعود فرخ زاد طبیب دربار بود و با کمال عزت زندگانی میکرد وبه درمان و حفظ صحت آنان مشغول بود . همین نزدیکی سبب شد که بعضی از وزرای پادشاهی بروی حسد برند واورا بدوستی طغرل که قاتل عبدالرشید بن محمود بود متهم کردند، لذا فرخ زاد امر به قتل ابوحرب داد و این واقعه درسال ۴۴۴ (یا ۴۴۵) اتفاق افتاد .

وی را تألیفـــــی در « حفظ صحت » میباشد که بنام سلطان مسعود غزنوی نوشته است .

۵۵ ـ ابوعبدالله معصومی اصفهانی ـ محمدبن عبدالله بن احمد فقیه از اهل اصفهان و از حکما و اطباء قرن چهارم هجری قمری بود . تاریخ تولدش بدست نیامد ولی از قرائن چنین مستفاد میگردد که در اواخر سدهٔ چهارم در اصفهان تولد یافته است .

وی مردی فقیه و حکیم و از شاگردان شیخ بود . در جوانی به تحصیل ادب و فقه و علوم عقلیه پرداخت . چون شیخ به اصفهان رفت ابو عبدالله بخدمتش رسید و به تکمیل فلسفه و حکمت و علوم عقلی پرداخت . شیخ جواب سؤالات ابوریحان را به وی واگذار میکرد ، که شرح این سؤالات و اجوبه بسیار مفصل و شیرین وتمام در باب علوم عقلیه میباشد . در کتب تواریخ آمده که شیخ فرمود : مقام معصومی نزدمن بدان نسبت است که ارسطو به افلاطون .

بهرحال شهرت وی بیشتر در حکمت و فلسفه و علوم عقلی است وطب رامادون

شهرت خود میدانسته و بیشتر به تدریس حکمت الهی وفقه صرف وقت می کرده است.

معصومی بیشتر عمررا در اصفهان بسر برده است. از وی یک اثر طبی در کتب تواریخ دیده میشود ولی آثاری در علوم فلسفی و حکمتی و عقلی مخصوصاً درمورد جواب سؤالات ابوریحان بیرونی در کتب آمده است در نامه دانشوران جلدششم چاپ دوم از صفحه ۱۶۵ تا ۲۲۶ که تحت نظرمرحوم حاج میرزا ابوالفضل ساوجی پدر دانشمند معاصر مرحوم ذبیح الله بهروز تهیه شده، تمام آنها ذکر گردیده است.

وفات معصومی بسال ۴۰۵ هجری و بقول قطب الدین لاهیجی بدست سلطان محمود غزنوی بقتل رسیده است؟.

تنها اثر طبی که بنام اوست کتابی در« حفظ الصحه» می باشد.

۵۶- ابن ابی صادق نیشابوری - ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی-صادق نیشابوری از اطباء قرن پنجم هجری و اهل نیشابور وطبق گفتهٔ قطب الدین-لاهیجی و ابن ابی اصیبعه شاگرد شیخ الرئیس ومردی باهوش و خوش قریحه ودر طب وحکمت فاضلی بارع و ماهر بود. درکسب موضوعات وامورطبی ولع غریبی داشت، مخصوصاً در باره کتب جالینوس جدوکوشش بی نظیر مبذول میداشت، تامشکلات آنهارا حل کند و اسرار صنعت طب رابدست آورد. طبیبی فصیح وبلیغ بود و آنچه که از کتابهای جالینوس تفسیر کرده در نهایت اتقان و استحکام میباشد.

پس از مدتی که ابن ابی صادق به طبابت و درمان در ایران مخصوصاً در خراسان پرداخت، بهنگام پیری از طبابت منصرف گردید و انزوا اختیار کرد. درآن روزگار محمدبن منصور کندری عمیدالملک وزیر رکن الدین طغرل بیک سلجوقی را قولنجی روی داد. کندری اسب مخصوص خودرا با غلامانی چند در پی آن حکیم فرستاد. حکیم بر اثر پیری و رنج راه بیمار شد ودر هشتادسالگی درگذشت.

تاریخ تولدوی بدست نیامد ، ولی وفاتش پس از سال ٤٦٠ هجری بوده است. وی استاد سید اسماعیل جرجانی بود .

مؤلفات و آثار وی بشرح زیر است :

١) « تلخیص منافع الاعضاء جالینوس» . ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء آورده که نیشابوری در کتاب «منافع الاعضاء» جالینوس بسیار سعی کرده‌ودر تلخیص‌آن جد وافی کرده و تفسیر اورا دیده‌ام که در ابتدای آن گوید: « ما معانی کتاب - جالینوس را در این کتاب آزاد کرده و از قید و بند بیرون آورده و اضافات آنرا حذف و متفرعات آنرا جمع کرده و مطالبی که از سایر کتابهای جالینوس که لازم بود در آن اضافه کرده‌ایم . چنانکه مطالب مفیدی ازکتب سایرین‌نیز برآن‌اضافه کرده‌ایم و هر مقاله‌را بصورت مجلس درسی مرتب ساختیم ودر آخر هر مقاله که احتیاج‌به توضیح و تشریح داشت بدان ملحق کردیم . تشریح هر عضورا جزء به جزء‌بیان داشتیم بقسمی که منافع آن عضو بر طبیب و بر خواننده روشن گردد» .

ابن ابی صادق این کتاب‌را درسال ٤٥٩ هجری تمام کرده‌است.

ابن ابی‌اصیبعه گوید : « خط و امضای ابن ابی صادق با عبارت ذیل نوشته شده : مقابله آنرا تمام کرده صحیح است انشاءالله و اعتمادبه آن هست » ؛ ١)؛ شرح کتاب « المسائل فی‌الطب» تألیف حنین‌بن اسحق ؛ ٢) شرح کتاب «فصول بقراط » - ابن ابی اصیبعه گوید : « خط ابن ابی صادق براین‌کتاب درسال ٤٦٠ هجری برای کسیکه برایش تدریس کرده دیده میشود» ؛ ٣) شرح کتاب « تقدمةالمعرفه بقراط» - نسخهٔ خطی این‌سه کتاب در کتابخانهٔ ملی پاریس‌موجود است؛ ٤) « کتاب جوابهای ایرادات محمد زکریای رازی است که بر جالینوس وارد ساخته» .

٥٧- ابو عبید عبدالواحدبن محمد الجوزجانی - وی از اهل جوزجان بود و در فنون حکمت و فقه بیشتراز طب تبحر داشت . جوزجانی شاگرد شیخ الرئیس

بود و زمانیکه شیخ منطق و مجسطی تعلیم میداد به مجلس درس استاد حاضر می گردید .

چنانکه در مبحث شیخ آمدوی (جوزجانی) درجرجان به شیخ پیوست وقریب بیست و پنج‌سال بخدمت و منادمت‌شیخ مشغول بود، تا آنکه شیخ درهمدان وفات کرد .

جوزجانی‌شرح حال‌شیخ رااز گرگان تا روزوفاتش برشتهٔ‌تحریر درآورد ودرجمیع مسافرتها مصاحب شیخ بود . طی این مدت جوزجانی در تحریر و کتابت بعضی از مؤلفات شیخ کمک کرده‌است . آنگاه که‌شیخ درزمان شمس‌الدوله به‌منصب‌صدارت رسید ، جوزجانی ازشیخ خواست که کتب ارسطورا شرح کند . شیخ بواسطهٔ‌مشاغل دیوانی و فقدان فراغت از این کارسر باز زد وگفت : اگر خواهی کتابی درحکمت بنویسم بدون نقل نظرهای دیگران ومخالفان خواهم نوشت . جوزجانی ابن‌سینارا بدینکار تشویق کرد . آنگاه شیخ طبیعیات شفا و پس‌ازمرگ‌شمس الدوله بازبه درخواست جوزجانی شیخ کتاب‌را تمام کرد . چون طبیعیات والهیات تمام‌شد شیخ به نگارش منطق‌الشفاپرداخت . زمانی که شیخ ازهمدان به اصفهان رفت، جوزجانی همراه وی(شیخ) بود .

وفات جوزجانی بسال ۴۳۸ (قریب ۱۰ سال پس از وفات شیخ) اتفاق افتاد .

جوزجانی درجمع‌آوری شفا با استاد معاونت و مشکلات قانون‌را تفسیروحل می کرد و بررساله «حی‌بن یقظان» شرحی مبسوطی نوشته‌است .

۱- جوزجان = جوزجانان‌از شهرهای بلخ خراسان است ومیان‌مرو رود و بلخ‌واقع است . قصبه آنرا یهودیه گویند و از شهرهای آنست انبار وفاریاب‌وکلار ... (لغت نامه دهخدا حرف‌جیم- ص۱۰۱) .

۵۸ـ ابن دینار ـ وی از اطباء سدهٔ پنجم هجری بود و در دوران امیرنصیر ـ الدولةبن مروان در میا فارقین به طبابت اشتغال و در این علم بسیار تسلط داشت.

از شرح حال و تاریخ تولد و وفات وی چیزی بدست نیامد.

اورا تألیف طبی‌است بنام «اقرابادین».

ابن دینار همان طبیبی‌است که شراب معروف بنام خودرا ترکیب کرده که آنرا«شراب‌دیناری»مینامیدندودرکتاب خود آنرا عنوان کرده‌و متذکر شده که خود آنرا ساخته است.

۵۹ ـ ایلاقی ـ ابو عبدالله شرف‌الدین محمدبن یوسف مشهور به ایلاقی‌ازاطباء سدهٔ پنجم هجری واز شاگردان شیخ الرئیس میباشد.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد.

ویرا دوتألیف طبی است: ۱) «اختصار کتاب قانون شیخ» معروف به ـ «شرح ایلاقی»؛ ۲) «کتاب‌الاسباب و العلامات».

۶۰ـ ابوالعلا صاعدبن‌الحسن ـ وی از اطباء ممتاز سدهٔ پنجم هجری و محل اقامتش به رهبه[1] بود.

تاریخ تولد و وفاتش بدست نیامد. اثر طبی‌وی بنام «التشویق‌الطبی» است که درشهر رهبه در رجب سال ٤٦٤ تألیف کرده است[2].

۱ـ محله‌ای به‌کوفه ـ موضعی است به بغداد ـ ناحیه‌ای مابین مدینه و شام دهی‌است در برابر قادسیه... (لغت نامه دهخدا).

بعلاوه آثار شهری در عراق درساحل فرات‌که آنرا رحبه مالك هم می‌گویند و در لبنان‌هم قریه ایست بنام رحبه عکار (المنجد). دراین‌جا مقصود از رحبه بنظر میرسد همان شهر در ساحل فرات باشد (بین کوفه وحله).

۲ـ عیون‌الانباء جلداول صفحه ۲۵۳ چاپ مصر.

۶۱- ابن جزله- یحیی بن عیسی (ابوعلی) یا علی بن عیسی بن جزله (ابوالحسن) کاتب بغدادی ، از پزشکان دانشمند تمدن اسلامی و در زمان مقتدی خلیفه میزیسته است.

در بغداد در محلهٔ کرخ متولد شد . ابتدا مسیحی سپس مسلمان گردید . آنگاه که اسلام آورد مدتی کاتب ابو عبدالله قاضی القضاة دامغانی و بعداً به دارالانشاء مقتدی راه یافت .

تاریخ تولد وی بدست نیامد ولی تاریخ وفاتش پس از بخلافت رسیدن مقتدی (یعنی سال ۴۶۷ هجری قمری) است . حاجی خلیفه سال فوت ویرا ۴۹۳ هجری نوشته است. عده ای سال فوت ویرا قبل از تاریخ بالا (۴۶۷) نوشته اند که ناصواب می باشد .

وی طبیبی بسیار رؤف و مهربان و مخصوصاً نسبت به بیماران فقیر بی اندازه با محبت بود و آنان را رایگان درمان میکرد و به آنها **دارو و غذای رایگان میداد** .

وی را آثار و مؤلفاتی بدین شرح است: ۱) کتاب «تقویم الابدان» که برای مقتدی خلیفه نوشته است. در این کتاب بمانند کتابهای زیج نام بیماری ها را به صورت جدول آورده است؛ ۲) کتاب« منهاج (منهج) البیان فیما یستعمله الانسان» در این کتاب گیاهان و نباتات طبی را بترتیب حروف تهجی متذکر گردیده و آنرا نیز برای مقتدی خلیفه نوشته است؛ ۳) کتاب «الاشاره فی تلخیص العبارة» وآنچه از قوانین طبی را باید مورد عمل قرارداد - این کتاب در تدبیر صحت (بهداشت) وحفظ بدن است که خلاصه تقویم الابدان میباشد؛ ۴) « رساله‌ای در مدح طب» و آنکه موافق شرع است و رد بر کسانی که براو طعن زده‌اند ؛ ۵) «رساله ای است که پس از اسلام آوردن به الیا لقس نوشته» - این رساله بسال ۴۶۶ تألیف گردیده است .

۶۲- ابوالفرج بن ابی سعید یمامی - وی فرزند ابو سعید یمامی (طبیب مشهور

و ممتحن اطباء بغداد) و از پزشکان سدهٔ پنجم هجری و طبیبی حاذق و حکیمی بارع بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد.

ابن ابی اصیبعه گوید: «... ابوالفرج ابن سینا را ملاقات کرده و با او مکاتباتی داشته که بین آندو رد وبدل شده که در زمینه طب و فلسفه بوده است. از آثار معروف او رساله‌ای است که در امور طبی بین او و شیخ مبادله شده است».

مولد و منشأ وی بصره بود و نزد پدرش ابو سعید طب و حکمت را آموخت و به رتبه و مقامی منیع رسید.

در شرح حال وی آمده آنگاه که شیخ الرئیس ابن سینا با علاءالدوله دیلمی باهواز آمده، ابوالفرج اقامت شیخ را در اهواز مغتنم شمرده در طب نظری وعملی از شیخ سؤالاتی کرده وشیخ جوابهائی داده است. ابوالفرج این سؤالات واجوبه رامرتب ساخته و برآن اضافاتی نگاشته که در میان اطباء مشهوربوده و از آن بسیار نقل شده است. ایضاً کتابی از وی است که در آن درمان همهٔ بیماریهائیکه مورد اختلاف آراء اطباء و اختلاف امزجه باشد نگاشته شده است.

تاریخ وفات وی بقولی ده سال پس از وفات شیخ الرئیس است.[1]

ولی این تاریخ صحیح بنظر نمیرسد وقاعدةً باید وفات وی چندین سال پس از ۴۳۶ که سال مرگ پدرش بوده باشد.

۶۳- ابونصر یحیی بن جریر طبیب تکریتی- وی از اطباء سدهٔ پنجم هجری و بقول ابن ابی اصیبعه تا سال ۴۷۲ هجری در قید حیات بوده.

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نامه دانشوران - جلد ششم- از صفحه ۱۹-تا ۲۹- چاپ دوم، قم.

۲- تکریت شهریست در سی فرسنگی بغداد واقع در غرب دجله منسوب به تکریت-

بقیه پاورقی در صفحه بعد

وی‌را مؤلفاتی طبی بشرح زیر است: ۱) «کتابی در منافع و مضار جماع» ؛ ۲)«رساله‌ای در منافع ورزش» که باسم کافی‌الکفاة ابونصر محمدبن محمدبن جهیر نوشته است» .

۶۴ـ فضل‌بن‌جریرتکریتی- فضل بمانندبرادرش یحیی‌طبیب امیرنصیرالدوله‌ـ بن مروان‌بود و از اطباء سدهٔ پنجم هجری است .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد. وی طبیب امیرنصیرالدوله بن مروان بود و بنظر میرسد تا سال ٤٧٦ در قید حیات بوده‌است .

ابن ابی اصیبعه تألیفی از وی درعیون الانباء آورده و آن مقاله ایست در «نام بیماریها و انتشار آنها» که برای یکی از دوستانش بنام یوحنا بن عبدالمسیح نوشته است .

۶۵ـ ابوالخیربن ابی‌الفرج النصرانی ـ وی از اطباء سدهٔ پنجم هجری است . درطب و جراحی در دوران خود مشهور بود ، ولی در مراتب علمی اشتهار چندانی نداشت .

وفاتش بسال ٤٤٣ در بغداد اتفاق افتاد .

تألیفی ازوی درکتب تواریخ دیده نشد .

۶۶ـ ابن‌الواسطی ـ وی از اهل بغدادو طبیب المستظهربالله (بیست وهفتمین

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بن‌وائل میان موصل وبغداد که به بغداد نزدیک‌تر است و قلعه محکمی درآنجاست که بر ساحل غربی دجله واقع وبر دجله مشرف است... واین‌قلعه‌را نخست شاپورین اردشیر بنا نهاد ... ایضاً گویند که شهر از بناهای‌اردشیر بابکان است .(خلاصه‌ای ازلغت‌نامه‌دهخدا حرف‌تاء ص ۸۷۱) .

تکریت شهری است بر ساحل دجله شمالی نزدیک سامره ـ صلاح‌الدین ایوبی درین شهر تولدیافته است... (المنجد).

خلیفه عباسی ۴۷۸-۵۱۲) واز اطباء اواخر قرن پنجم و اوائل سائه ششم هجری و شهرتش بواسطه درستی و امانتش بود.

تصنیف یا تألیفی از وی مشاهده نشد. تاریخ تولد و وفاتش دقیقاً بدست نیامد، اما آنچه که مسلم است در زمان مستظهر در قید حیات بوده.

از وی سخنانی در بارهٔ طبابت سلاطین آمده و نیز دستورهائی در باب استعمال دارو بیادگار مانده است[1].

۶۷- ابوالخیر حسن بن سوار بن باباء بن بهنام (ابن الخمار) ازاطباء بنام قرون چهارم و پنجم هجری و در بغداد در ربیع الاول سال ۳۳۱ هجری متولد گردیده است.[2] در بغداد به آموختن حکمت و طب و آنگاه بترجمه کتب از یونانی به سریانی پرداخت. ابوالخیر مردی مسیحی بود.

وی در دوران خود از اطباء و حکماء بسیار مشهور بود. ابتدا در بغداد میزیست، سپس ابوالعباس مأمون، خوارزمشاه ویرا به گرگانج خواست ودرسلک دانشمندان دربار این پادشاه منسلک گردید، که با جمع دیگری از دانشمندان در این شهر بود و بنام این پادشاه رساله‌ای نوشته‌است. آنگاه که سلطان محمود غزنوی اورا با چند نفر از حکماء دیگر از دربار خوارزمشاه خواست، وی به غزنین رفت و از مقربان سلطان محمود غزنوی گشت. سلطان غزنوی وی را به اسلام دعوت کرد ولی او نپذیرفت. اما روزی آن حکیم از دبستانی میگذشت طفلی در آن دبستان با صدای

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به عیون الانباء جلد اول صفحه ۲۵۶ چاپ مصر و کتاب « مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار و فلاسفة الامصار» تألیف مرحوم دکتر عبدالحسین خان فیلسوف الدوله، چاپ تبریز ۱۳۳۴ قمری.

۲- عیون الانباء ج ۱- صفحه ۳۲۱.

بلند قرآن کریم تلاوت میکردتا به این آیه رسید: « الم احسب النّاس ان یقولوآمنّا وهم لایفتنون »[1] ابوالخیررا از شنیدن این آیه حالش دگرگون گردید وشب رسول اکرم(ص) را در خواب دید که ویرا خطاب میکند : که ای ابوالخیر تو با مقام علمی که داری منکر نبوت منی؟ سپس ابوالخیر در ۱۰۲ سالگی مسلمان گشت.

وی با علماء وفقها و دانشمندان بسیار پسندیده رفتارمیکرد. اگر زاهدی اورا دعوت میکرد پیاده بخانهٔ او میرفت و از وی عیادت میکرد. و اگر پادشاه یا رجل بزرگی از او دعوت میکرد باجلال و شوکت نزد آنان میرفت و گاه اتفاق می‌افتاد که با سیصد غلام ترک درحالیکه غلامان سوار بر اسبهای قوی هیکل بودندواطراف اورا میگرفتند حرکت می کرد.

ابوالحسن علی‌بن رضوان در مورد ابوالخیر در کتاب(حل شکوك رازی) که بر کتاب جالینوس است گفته : حسن‌بن بابا معروف به ابن‌الخمار در عصر ما در عظمت و بزرگی بدرجه‌ای عالی رسیده است

علت مرگ او بر اثر رم کردن اسب وی ازشتری‌شد، بدین معنی که سلطان ابراهیم غزنوی مرکوب خاص خود را برای وی فرستاد که از او عیادت کند . ابوالخیر سوار بر شتر گشت و چون ازبازار کفشگران بغدادمیگذشت، مرکوب رم کرد، و یرا بر زمین انداخت و دردم کشته شد.

ابوالخیر صاحب خلقی جمیل و صفاتی ملکوتی و خوش سیرت ونیکو فطرت بود. وقتی بعیادت بیماری فقیر میرفت‌بدون تجمل وخدم بود ودرمحنه(ازشهرهای عراق عرب) فوت و مدفون گردید .

وی بیش از صد سال عمر نمود. وفاتش بسال ٤٤٠ هجری قمری‌است .

۱- سورهٔ عنکبوت آیه‌دوم .«آیامردم خیال‌می کنند بصرف‌اینکه گفتند ماایمان آورده‌ایم آنهارابدون امتحان رها می کنند» .

مؤلفات وی در طب عبارتند از:

۱) « مقاله‌ای در امتحان اطباء» - که آنرا برای ابوالعباس مأمون خوارزمشاه نوشته است؛ ۲) « کتابی در خلق و ترکیب اعضاء آن » (در چهار مقاله) ؛ ۳) « کتابی در تدبیر صحت پیران بطریق سؤال وجواب» (در بیست و شش باب) که در ابتدای آن نوشته که حنین بن اسحق آنرا بسریانی تألیف کرده و از کلمات جالینوس و روفس حکیم در اداره وتدبیر پیران آنچه‌را که لازم‌است جمع کرده‌وسپس خود به آن اضافاتی کرده و بطریق سؤال و جواب میباشد؛ ٤) « کتابی دربررسی آنچه بین یحیی بن عدی(ابوزکریا) و ابو اسحق ابراهیم بن بکوس (بکس) جریان داشته » در توضیح از خواص آتش و فساد رأی ابو سلیمان محمدبن طاهر دربارهٔ اسطقسات؛ ٥)« مقاله‌ای دربیماری صرع ؛ ٦) « کتابی در بارهٔ تبها» ؛ ۷) «رساله‌ای در ادویه قلبی »؛ ۸) « مقاله‌ای در خواص دارو های گوارشی جالینوس»؛ ۹)«کتاب‌الحوامل» .

ابن ابی‌اصیبعه تعدادی کتاب‌و مقالات‌دیگر ازوی‌در عیون‌الانباءآورده که‌در باب فلسفه و حکمت و منطق‌است که عده‌آنها قریب ده میباشد . منجمله کتاب یا رساله تقسیمهات ایساغوجی وقاطیغوریاس تألیف الینوس اسکندرانی که ابن الخمار از سریانی بعربی ترجمه کرده و برآن حاشیه زده است. ابن ابی اصیبعه گوید : من این کتاب‌را بخط حسن بن سوار نقل کرده‌ام .

ویرا شاگردان فراونی بود . منجمله ابوالفرج بن هندو و ابوالفرج بن طیب که هردو از اطباء بنام بودند .

۶۸- زاهدالعلماء - ابوالحسن سعیدبن هبةالله بن الحسین **طبیبی مسیحی نسطوری** از اطباء بیمارستان عضدی و طبیب مخصوص رُکن‌الدوله ومعاصر خلفای‌عباسی المقتدی بامرالله و پسرش المستظهر بالله‌بود وسمت حکیمباشی آنانراداشت .

برادرش مطران نصیبین و معاصر نصیر الدوله بن مروان سازنده بیمارستان میافارقین بود.

تاریخ تولدش شب‌شنبه بیست وسوم جمادی‌الثانیه سال ۴۳۶ هجری است[۱].

وی از شاگردان ابوالعلاء بن تلمیذ و ابوالفضل کتیفات و عبدالله کاتب بود.

ابن ابی اصیبعه قول دیگری در کتاب خود آورده که وی طبیب بیمارستان عضدی بود ودرین بیمارستان به کسانی که امراض صفراوی داشته سرکشی میکرده است ومجدا " وفاتش رابسال ۴۹۵ هجری آورده است[۲].

مؤلفات طبی وی بشرح زیراست: ۱)«المغنی فی الطب» که آنرا برای المقتدی بامرالله تألیف کرده است؛ ۲) «مقاله‌ایست در توصیف و کیفیت ترکیب داروها که در کتاب مغنی بدان اشاره نموده است»؛ ۳) « کتاب خلق الانسان »؛ ۴) «کتابی در باره یرقان»؛ ۵) « مقاله‌ایست در تحدید مبادی الفاظ در گفتارها و شمارهٔ آنهاو جوابهائی که در مسائل طبی ازاو پرسیده‌اند»؛ ۶)«کتاب الاقناع»؛ درطب که کتاب مفصل ومطولی بوده»؛ ۷)«التلخیص النظامی»؛ ۷)«مقاله‌ای در بیان حدود و فروق»؛ ۹)«مقاله‌ای در ترکیب داروها»[۲].

۶۹ ـ ابو الخطاب محمد بن محمد الطبیب ـ وی از اهل بغداد بود و نزد ابوالحسن سعیدبن هبةالله تحصیل طب کرد.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء گوید: « . . . وی درطب ودرمان ممتازبود وخط او رادرکتابی که نزد او خوانده بودند دیده‌ام ، ولی در صحبت کردن به عربی آهنگ بسیار داشت که دلالت میکرد که درعربیب کار نکرده و تاریخ آن کتاب نهم ماه رمضان سال ۵۰۰ هجری بود[۳].

۱و۲ـ عیون‌الانبا ج ۱ ـچاپ مصر ـ ص ۲۵۴ .

۳ـ عیوالانباء ج ۱ـ چاپ مصر ص ۲۵۵ .

اثر طبی‌وی بنام «شامل» میباشد که مشتمل به سه مقاله است[1] .

تاریخ وفات وی پس‌ازسال ۵۰۰ هجری قمری‌است.

۷۰ـ بلمظفر ـ نصربن محمود معروف به بلمظفر از اطباء سده ششم هجری است. استادش در طب ابن عینی‌زربی‌بود .

تاریخ دقیق تولد و وفات وی بدست نیامد.

ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء آورده که : خط بلمظفر طبیب‌را درآخرتفسیر اسکندر افرودیسی در باب کتاب «کون وفساد ارسطو» دیدم که نوشته بود که نزد علی‌بن العین رزبی درس خوانده‌ام . تاریخ آن کتاب در شعبان سال ۵۳٤ بود »[2] .

تألیف طبی وی بنام «مختارات» میباشد.

۷۱ـ ابن صلاح همدانی ـ احمدبن محمد مکنی‌به ابوالفتوح و ملقب به‌نجم‌الدین و مشهور به ابن‌الصلاح از پزشکان ایرانی‌الاصل وازاطباء قرون‌پنجم و ششم هجری قمری است. وی تحصیلات خودرا در ایران و سپس در بغداد دنبال و نزد حکماء و اطباء آندوران تلمذ کرد. سپس به موصل رفت و نزد نورالدین محمودبن‌عمادالدین زنگی بماند و ازاین پادشاه احسان فراوانی دید. بعد به دمشق رفت و در آنجا بود تا وفات یافت.

۱ـ باید دانست که در طب اسلامی سه کتاب‌بنام«شامل»است. نخست‌شامل تألیف ابوالخطاب دوم شامل تألیف علی‌بن ابی‌الحزم قرشی معروف به ابن النفیس که درباره‌آن پزشکان گفته‌اند که اگرکتاب تمام‌میشد سیصد مجلد میگردید، سوم شامل ابو سعیدبن‌ابی‌مسلم‌بن ابی‌الخیر ملقب‌به غیاث‌الغیب که بسال ۷۳٦ هجری تألیف شده‌است.

۲ـ نقل‌ازکتاب مطرح‌الانظار صفحه ۲٦۰ .

وفاتش بسال ۵٤۰ هجری و بقولی ٥٤٨ هجری اتفاق افتاد.

آثاری که از وی در فهرستها آمده عموماً در ریاضی و حکمت وطبیعی میباشند که مهمترین آنها «شرح کتاب شفاء ابن‌سینا» است.

۷۲- ابن هبل - ابوالعباس احمدبن مهذب الدین ابوالحسن علی‌بن احمدبن‌هبل از اطباء قرن ششم هجری است که در طب نیز دستی داشت، اما امتیاز وی بیشتر در ادب است. وی فرزند مهذب‌الدین بود.

تولدش روزجمعه بیستم جمادی‌الثانیه‌سال ٥٤٨ هجری قمری است[1].

تاریخ وفاتش معلوم نشد و تألیف طبی نیز ازاو مشاهده نگردید.

۷۳ ابن‌عین زربی - موفق‌الدین ابونصر عدنان‌بن منصور از اهالی‌عین زربه[2] و از پزشکان مائه پنجم و ششم هجری‌است.

تاریخ تولد وی بدست نیامد.

وی تحصیلات طبی‌را در بغداد باتمام رسانید و درین‌شهر به طبابت پرداخت بعلاوه در نجوم و فلسفه نیز صرف‌وقت کرد. اما در بغداد با بودن پزشکان ماهر نتوانست مرجعیت یابد. لذا راه مصر در پیش گرفت و در اندك مدتی توانست‌به دربار خلیفه علوی‌مصر الظافر بامرالله ابو منصور اسمعیل‌بن الحافظ لدین‌الله راه‌یابد و همین امر باعث شهرت کم‌نظیری برایش شد که بدرمان خلیفه وسایر اعیان و اشراف پرداخت.

وفاتش بسال ٥٤٨ هجری در دولت الظافر بامرالله در مصر اتفاق افتاد.

آثار و مؤلفات وی بقرار زیراست: ۱) «کتاب‌الکافی» که درسال ٥١٠ هجری

۱- عیون‌الانباء جلداول صفحه ۳۰۵ چاپ مصر.

۲- شهری درترکیه = Anazarba = Anazarbos درجنوب شرقی کیلیکیه.

در مصر تألیف کرده وتاسال ۵۴۷ به تکمیل آن پرداخته است؛ ۲) « شرح کتاب صناعت صغیر جالینوس»؛ ۳) «مجربات متفرقه» بشکل کناش ؛ ٤)« مقاله‌ای در سنگ‌ها»؛ ٥) « رساله در تعذّر وجود طبیب فاضل و نفاق جاهل».

۷٤ـ ابوالقاسم هبةالله‌بن الفضل‌الطبیب‌البغدادی ـ از اطباء سدهٔ ششم هجری است که در بغداد طبابت میکرده و در چشم پزشکی بصیرتی کامل داشت.

تاریخ تولدش معلوم نشد. ویرا با ابوالبرکات سازنده معجون«بر شعثا»الفت ومؤانست بود [1].

ویرا مؤلفاتی طبی بشرح زیر است:

۱) «کتاب فی‌الطب» که بطریق سؤال و جواب تألیف کرده؛ ۲)«تعالیق فی‌الطب».

آنگاه که متقی خلیفهٔ عباسی سپاهی برای مقابله با پادشاه سلجوقی در بغداد متمرکز کرده بود، وی(ابوالقاسم) در بغداد میزیست. وفاتش بسال ۵۰۸ هجری است.

۷۵ ـ امین‌الدوله ـ موفق‌الدین (موفق‌الملک) ابوالحسن هبةالله‌بن‌ابی العلاء ـ صاعدبن ابراهیم‌بن‌التلمیذ ملقب به امین‌الدوله و مشهور به ابن تلمیذ بود. اوطبیبی نصرانی وخواهر زادهٔ معتمدالملک ابوالفرج و از اطباء سدهٔ ششم هجری و ازقسیسین (کشیشان) نصارای بغداد که دوران عده‌ای از خلفای عباسی بمانند قائم و مقتدی ومستظهر ومسترشدو راشدو مقتفی ومستنجدرا درك کرده وازاین‌دوخلیفه آخر وظیفه دریافت می کرده است.

ابن تلمیذ از اطباء بیمارستان عضدی (یا رئیس بیمارستان) بود. تاریخ تولدش در٤٦٦ هجری واستادش در طب ابوالحسن هبةالله‌بن سعید بود.

۱ـ مطرح‌الانظار صفحهٔ ۱۵۵/٦. چاپ تبریز ۱۳۳٤ هجری.

ابن تلمیذ در پایان عمر مسلمان گردید.

ابن تلمیذ قبل ازاقامت دربغداد به ایران سفر کرده وزبان پارسی وسریانی و عربی راآموخت و مدتی در ایران رحل اقامت افکند. طبیبی خوش قریحه و خوش خط بود و زبانهای فارسی و سریانی و عربی را خوب میدانست واهل ترسل بود. منزلش در بغداد در بازار عطرفروشان جنب دروازهٔ بغداد ونزدیک نظامیه بود.

ابن اصیبعه گوید: نامه های منشیانه اورابسیاردیده‌ام که در یک جلد ضخیمی بود و محتوی بر مراسلات و انشاء بسیار است...»[1].

بین ابن تلمیذ و ابوالبرکات بغدادی دشمنی وکینه وجود داشت. ابن ابی‌اصیبعه داستانها و حکایاتی از درمان و معالجات عجیب و غریب در شرح حال وی (ابن تلمیذ) آورده است که ذکر همهٔ آنهاباعث تطویل مقال گردد. وفاتش در ۲۸ ربیع‌الاول سال ۵۶۰ هجری در نود و چهار سالگی در بغداد اتفاق افتاد.

ابن تلمیذ از آن‌دسته ازاطباء تمدن اسلامی‌است که حقی‌عظیم به طب اسلامی دارد و از خود آثار بزرگ بیادگار گذارده است.

آثار و مؤلفات طبی ابن تلمیذ بگفتهٔ ابن ابی اصیبعه بقرار زیر است:

۱) «اقرابادین» که دربیست باب است. این کتاب مشهورترین تألیف وی میباشد و در جمیع فهارس از آن نام برده شده است. ابن تلمیذ پس از تألیف این کتاب قرابادین سهل بن شاپوررا که تا آن دوران مرجع اطباء بود، ازرواج و رونق انداخت؛ ۲) «قرابادین موجز» که کتابی مختصر و بیمارستانی ومشتمل برسیزده‌باب است؛ ۳) «مقاله امینیه» که در بارهٔداروهای بیمارستانهاست؛ ٤) «منتخبات کتاب حاوی رازی»؛ ٥) «منتخباتی ازکتاب مسکویه در نوشابه ها» ٦) «مختصر شرح جالینوس از کتاب فصول ابقراط»؛ ۷) «مختصر شرح جالینوس ازکتاب تقدمةالمعرفه

۱- عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر ص۲۵۹.

۲- عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر صفحهٔ ۲٦٤.

ابقراط» ؛ ۸) «تتمة جوامع اسکندرانیین از کتاب حیلة‌البرء جالینوس» ؛ ۹) «شرح مسائل حنین‌بن اسحق» به شکل حاشیه؛ ۱۰) «شرح احادیث نبوی که مشتمل بر طب است» ؛ ۱۱) «کناش مختصر» ؛ ۱۲) «حواشی برقانون شیخ» ؛ ۱۳) «حواشی بر کتاب‌مائه ابوسهل مسیحی» ؛ ۱۴) «حواشی بر کتاب منهاج» که بعضی گفته‌اند متعلق به علی‌بن هبةالله اثردی بغدادی‌است؛ ۱۵) «مقاله‌ای در فصد» ؛ ۱۶) «تعالیقی که از کتاب مائه ابوسهل مسیحی استخراج کرده» ؛ ۱۷) «منتخباتی از کتاب‌ابدال‌الادویه جالینوس» .

در خاتمه شرح حال ابن تلمیذ لازم دانستیم متذکر گردیم که چند طبیب به لقب امین‌الدوله ملقب میباشند بدین شرح:

۱ - امین‌الدوله ابن تلمیذ که شرح آن در بالا مذکور افتاد .

۲- امین‌الدوله ابوالفتح طبیب - ابوالفتح بن ابی‌النجم بن ابی‌غالب بن فهد بن‌منصور بن وهب بن قیس مالک طبیب نصرانی از پزشکان اوائل مائه هفتم (متوفی بسال ۶۰۰ هجری) .

۳) امین الدوله ابوالفرج صاعدبن یحیی بن هبةالله بن توما نصرانی بغدادی (معتمدالملک) (متوفی بسال ۶۲۰ هجری) .

۴) امین‌الدوله‌ابوالحسن بن غزال- کمال‌الدین ابوالحسن بن غزال بن ابی‌سعید سامری از اطباء سدهٔ هفتم (متوفی بسال ۶۴۳ هجری) .

۵) امین‌الدوله ابوالفرج طبیب - ابوالفرج بن موفق‌الدین یعقوب‌بن اسحق بن‌قف کرخی نصرانی از پزشکان مائه هفتم (۶۳۰ - ۶۸۵) .

۶) امین‌الدوله طبیب معروف به خواجه طبیب ارغون خان فرزند آباقا خان فرزند هلاکوخان مغول .

۷۶- ابوطاهر طبیب واسطی - موفق‌الدین احمدبن محمدبن عباس واسطی معروف به ابن‌البرخش از اطباء فاضل مائه ششم هجری و اهل واسط بود. تاریخ تولدش بدست نیامد.

ابن ابی اصیبعه گوید: « در صنعت طب مهارت داشت و در فنون ادب نیز کامل بود.

من (ابن ابی اصیبعه) نوشته‌های اورا که بخطش بود دیده‌ام که دلالت بر کمال عقل رزین وفضل زیاد او بود. این طبیب در زمان المسترشد بالله (خلافت مسترشد از ۵۱۲ تا ۵۲۹ هجری) بوده است». سپس ابن ابی اصیبعه حکایتی از قول مردی مستسقی حکایت میکند که پس از پرهیز بسیار بوی (بیمار) اجازهٔ خوردن هرنوع غذا داده شده بود. بیمار از شخصیکه ملخ جوشانده میفروخت مقداری خرید و خورد و به اسهال شدیدی‌مبتلی‌شدو سپس بهبود یافت. ابن‌البرخش از بیمار سؤال کرد که چه خورده‌ای؟ بیمار گفت: ملخ جوشانده. طبیب گفت: این درمان از خاصیت ملخ نیست. فروشنده‌را بمن نشان بده. پس از آن از فروشنده سؤال کرد ملخهارااز کجا جمع‌آوری کردی؟ فروشندهٔ حکیم‌را به‌محلی برد که ملخها در آنجا از علفی تغذیه‌میکردند. حکیم علف‌هارا برداشت ومستسقیان‌را باآن معالجه میکرد. این امر باعث شهرت وی درواسط شد.

سپس ابن ابی‌اصیبعه گوید: این حکایت قدیمی‌است واز قدیم‌الایام بین‌مردم مشهوراست و نام آن مازریون[1] است.

ابن‌البرخش در واسط به طبابت میپرداخت و شهرت فراوانی در عراق بدست

۱- ماذریون = Daphné mezereum، مازریون بایای حطی بر وزن‌آذرکون دوائی است مجرب از برای دفع استسقا و آن‌دونوع میباشد: سفید وسیاه سفیدآنرا شحیض وسیاه‌آنرا

بقیه حاشیه درصفحه بعد

آورد . وی دوران مسترشد وراشد و مقتفی ومستنجد خلفای عباسی‌را درك کرده است .

وفاتش پس‌از سال ۵۶۰ هجری اتفاق افتاده است[1] .

تألیف طبی از وی‌دیده نشد .

۷۷ـ ابوالبرکات بغدادی ـ هبةالله بن علی بن ملکان بلدی بغدادی مشهور به ابوالبرکات‌و فیلسوف‌عراقین که‌در جمیع‌کتب‌ویرا اوحدالزمان نامیده‌اند . مولدش در بلد (شهر بین بغداد و موصل) بود . ابتدا یهودی بود ولی در آخر عمر مسلمان گشت . طب‌را نزد ابوالحسن سعیدبن هبةالله آموخت . در بارهٔ آموختن طب و عشق به‌این‌علم ویرا داستانی است که بسیار شیرین می‌باشد . ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء آنرا مشروحاً متذکر گردیده است .

تاریخ تولد وی بدست نیامد ولی آنچه مسلم‌است وی در قرن ششم هجری میزیسته و طبابت المستنجد(۵۵۵ هجری)ومستضیء(۵۶۶ هجری)را داشته . درآخر عمر نابینا و مبتلی به جذام‌شد و بهمین بیماری فوت کرد .مدت عمرش به نود سال رسیده بود .

وی‌در بغداد شهرت فوق‌العاده‌داشت‌ودرکتب تواریخ طب از او درمانهای عجیب و غریب ذکر شده است و بر اثر مهارت در درمان به اطراف و اکناف خوانده میشد .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

هفت برگ خوانند وآن از برگ زیتون کوچکتر است واز برگ مورد بزرگتر و بزردی مایل و بعضی گویند مازریون مورد زرداست و آن نوعی از مورد باشد وبعربی زیتون‌الارض خوانندش . . . (برهان قاطع) نام گیاهی‌دوائی‌است (فرهنگ‌ناظم‌الاطباء).

۱ـ ابن‌ابی صیبعه گوید : که وی‌در سال ۵۶۰ حیات‌داشته . ج ۱ عیون‌الانباء چاپ‌مصر صفحه ۲۵۷ .

گویند یکی از سلاطین غزنوی ویرا برای درمان بیماریش به ایران خواندو او سلطان را معالجه کرد. دراین موقع بیماری داخس (عقربک) در لشگریان سلطان افتاد. ابوالبرکات باقطع انگشت درمان می کرد درصورتی که دیگران با مرهم و دارو نمی‌توانستند درمان کنند !؟. بدین جهات در ایران نیز مشهور بود.

وی هشتادسال عمر کرد و وصیت نمود بر روی سنگ قبرش این عبارت نقر گردد: «هذا قبر اوحدالزمان ابی البرکات ذی العبر صاحب المعتبر».

ویرا آثار و مؤلفاتی است که قریب هفت عدد میباشد. مؤلفات طبی اش بشرح زیر است:

۱) «اختصار التشریح جالینوس»؛ ۲) «کتاب الاقراباذین» در سه مقاله؛ ۳) «فی الدواء (مقالة ...)» داروهائی که شخصاً اختراع ودرآن وصف وشرح داروهایش را نوشته ونامش را برشعثا گذارده است؛ ٤) «مقاله‌ای در معجون دیگری که آنرا الارواح نامیده است»؛ ٥) «رساله‌ای در عقل و ماهیت آن». بقیه آثارش غیر طبی میباشند[۱].

۷۸- ابوالحسین (یا ابوالحسن) صاعدبن هبةاللهبن المومل- وی طبیبی مسیحی و اصلاً از اهالی حظیره[۲] است که ببغداد آمده بود. نام دوم وی ساری[۳] بود، که از نامهای کلیسای مسیحیان است. وی از اطباء مائه ششم هجری است و در خدمت خلیفه

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به عیون الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۳۰۲ ولغت‌نامهٔ دهخدا صفحهٔ ۳۷۰ و مطرح الانظار صفحهٔ ۹٦.

۲- نام موضعی است در عراق.

۳- این نام طبق سنت مسیحیان در هنگام ولادت در کلیسا توسط جاثلیق برای وی تعیین شده بود.

عباسی الناصر بالله مقامی ارجمند داشت. تاریخ تولدش بدست نیامد. وفاتش بگفتهٔ ابن ابی اصیبعه سال ۵۹۱ هجری در بغداد اتفاق افتاد.

تألیفی بنام «صفوة» از وی در کتب تواریخ آمده که منتخباتی در طب نظری و عملی است. درآخر کتاب فصلی درباب ختان نوشته که در آنزمان هیچ یک از اطباء متقدم چنان تألیفی نکرده بودند.

تألیف دیگرش کتابی است که از کلیات قانون شیخ تلخیص نموده و بنام (اقتضاب) میباشد که بعداً آنرا نیز مختصر کرده. و به «انتخاب الاقتضاب» نام گذارده است.

۷۹- فخر الدین ماردینی - امام فخرالدین ابو عبدالله محمدبن عبدالسلام بن عبدالرحمن بن عبدالساتر انصاری از پزشکان سدهٔ ششم هجری قمری و از بزرگان و مدرسین علم طب و در دوران خود مشار با لبنان بود.

ولادتش در ماردین[1] بسال ۵۱۲ هجری اتفاق افتاد و پدرانش از مردم قدس شریف بودند.

وی طب را نزد امین الدولة بن تلمیذ و ایضاً قانون شیخ را نزد وی (امین الدوله) خواند و در تصحیح و تحریر آن با ابن تلمیذ همکاری و بحث می‌کرد. شهرت فوق‌العاده اش بواسطه مجلس درس وی بود که شائقان این علم به گردش جمع میشدند و چون بسال ۵۷۸ هجری به دمشق آمد، مجلس درس بزرگی داشت که عده‌ای در آنجا نزدش به تلمذ طب مشغول بودند و تا آخر سال ۵۸۹ در دمشق ماند. پس از آن قصد برگشت به شهر خود کرد. شیخ مهذب‌الدین از وی خواهش کرد تا قانون شیخ را به وی تدریس کند و حاضر بود در ماه سیصد درهم ناصری بدهد.

۱- ماردین شهری است در ترکیه (۲۲٫۰۰۰ جمعیت) و ۱۴ کیلومتر با حلب فاصله دارد... (المنجد).

امام فخرالدین نپذیرفت و گفت علم و دانش فروشی نیست و هر کسی باشد باو درس میدهم. چون فخرالدین از دمشق به حلب میرفت، ملک الظاهر غازی وفرزند ملک ناصر صلاح الدین کسی نزد او فرستاد و از او خواست تا در دمشق بماند. شیخ عذر خواست، ولی ملک الظاهر نپذیرفت ومال بسیاری باو داد و مقامش را بالا برد. شیخ دوسال در خدمت ملک الظاهر بود سپس بطرف ماردین حرکت کرد ودرتاریخ شنبه یازدهم ذی‌حجه سال ٥٩٤ هجری در شهرآمد[1] در هشتادو دوسالگی فوت کرد. فخرالدین تمام کتابهایش را وقف بر مشهدی کرد که حسام الدین بن ارتق آنجارا وقف کرده بود. کتابهای امام فخرالدین از بهترین کتابها و نسخه هائی بود که خودش نزد استاد آنهارا خوانده و نوشته و تصحیح کرده بود.

اثر طبی وی شرح «قصیده عینیه» شیخ الرئیس است، که بتقاضای عزالدین-ابوالقاسم خضربن ابو غالب نصرالدین حمصی نوشته است[2].

۸۰- ابن المارستانیه - ابوبکرعبیدالله بن ابی الفرج علی بن نصربن حمزه بغدادی معروف به ابن المارستانیه است.

وی ریاست اطباء بیمارستان عضدی را در بغداد داشت. از اطباء بنام شهر بغداد بود که علاوه برطب در حکمت و ادب نیز ید طولی و از آن گذشته در دربار خلفای عباسی مقامی بالا داشت. از معاصران وی الناصر لدین الله خلیفه عباسی و امام فخر رازی و ابن رشد قرطبی اندلسی بودند.

وی در ذیحجهٔ سال ٥٩٩ هجری پس از ادای سفارت و انجام مأموریتی به تفلیس قبل از رسیدن به بغداد درگذشت.

اثر طبی وی عبارتست از: «رساله ادویه مرکبه». دواثر دیگر غیر طبی دارد بنامهای: «دیوان الاسلام» در احوال دارالسلام بغداد و «تاریخ بیمارستان عضدی».

۱- عیون الانباء جلد ا ۲- عیون الانباء جلد اول چاپ مصر صفحات ۲۹۹، ۲۰۰ و ۲۰۱.

۸۱- ابن هبل - ابوالحسن مهذب‌الدین علی‌بن احمدبن علی‌بن هبل بغدادی که الخلاطی نیزنامیده‌می‌شد. وی در بغداد در تاریخ بیست و سوم ذی‌قعده سال ۵۱۵ بدنیا آمد. فقه و نحورا در مدرسه نظامیه بغداد فرا گرفت و ادب‌وطب‌را نزد ابوالقاسم اسماعیل‌بن احمد سمرقندی خواند. آنگاه به موصل رفت و تا زمان وفاتش دراین شهر بود.

وی مسافرتی به‌ارمنستان کرد وپادشاه آنجا در شهر خلاط[1] ویرا به سمت طبیب خود انتخاب کرد و از این راه مال زیادی اندوخت، سپس به ماردین بازگشت و مدتی در خدمت بدرالدین بود.

وی در دوران خود وحید وعلامه وقت در طب وحکمت و ادبیات بودواشعار نیکو میسرائید و قرآن‌را بخوبی حفظ داشت.

این‌هبل‌در آخر عمرنابینا گشت، معهذا دست ازتدریس برنداشت و برصندلی مینشست وشاگردان وکسانی که با او کاری داشتند بنزدش می‌آمدند.

وفاتش شب چهارشنبه‌سیزدهم‌محرم‌الحرام‌سال ۶۱۰ هجری درموصل اتفاق‌افتاد ودر دروازهٔ میدان در مقبره معافی‌بن عمران‌مدفون گردید.

آثار و مؤلفات طبی وی عبارتند از: ۱) «کتاب‌المختار (المختارات) فی‌الطب» که بسال ۵۶۰ هجری در موصل تألیف کرد و ازکتب معتبر طبی‌تمدن اسلامی‌است؛ ۲) «کتاب الطب‌الجمالی» که برای جمال الدین محمد وزیر معروف به جواد تألیف کرده است[2].

۸۲- ابن مسیحی - ابونصر سعیدبن ابوالخیربن عیسی‌بن المسیحی‌از پزشکان سدهٔ ششم هجری قمری‌است، که‌بسال ۶۰۸ در منتهای کهولت فوت کرد.

۱- خلاط نام شهری به ارمینیه (منتهی‌الارب).

۲- عیون‌الانباء جلد دوم چاپ‌مصر صفحه ۳۰۴.

شهرت وی بیشتر در جراحی و طبیب خلیفهٔ عباسی الناصرلدین الله (خلافت از ۵۷۷ تا ۶۲۲ هجری) بود.

بسال ۵۹۸ هجری موقعی که ناصر خلیفهٔ عباسی از سنگ مثانه رنج میبرد بر حسب توصیه اطباء اخراج سنگ‌را ناگزیر دیدند. جراحی بنام ابن عکاشه‌راحاضر کردند او(ابن عکاشه) گفت: استادی دارم بنام ابن‌المسیحی که باید با اوشورت کنیم. پس از مشورت با ابن المسیحی بوسیله شربت‌ها و روغنهای مالیدنی‌سنگ‌را خارج کرد. و بدین ترتیب شهرت یافت و مورد مراجعهٔ خانواده و اطرافیان خلیفه گردید.

دو تألیف از وی دیده شد: ۱) «الاقتضاب علی طریق المسئله والجواب»؛ ۲) «کتاب انتخاب‌الاقتضاب».

۸۳ ـ ابن سدیر ـ ابوالحسن علی‌بن محمدبن عبدالله مداینی مشهور به ابن ـ سدیر از اطباء مائه ششم‌هجری‌است.

تاریخ تولدش بدست نیامد.

پدرش محمد ملقب به سدیر بود، بدین جهت وی به ابن سدیر معروف گردیده. طبیبی عالم و ماهر و شاعر و ادیبی‌هنرمند بود، اما جانب ادب‌وحکمتش برطبش میچربید. از وی تألیفی طبی دیده نشد.

وفاتش در رمضان سال ۶۰۶ هجری اتفاق افتاد.[۱]

تا اینجا نام عده‌ای از پزشکان‌تمدن اسلامی‌بود که‌در طب اسلامی‌هر کدام بنحوی خدماتی انجام داده‌اند و تا آنجا که مقدور بود فهرست نسبتهٔ جامعی از اثر یا آثارآنها ذکرشد. احتمال دارد عده‌ای‌دیگری‌نیز از قلم‌افتاده‌باشد، که‌آنان‌نیزدرطب

۱ـ عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۳۰٤ و مطرح‌الانظار صفحه ۶۵.

اسلامی مؤثر بوده‌اند، که‌در صورت امکان در آخر کتاب خواهد آمد.

اما در باب پزشکان غرب سرزمینهای اسلامی بمانندمصر ومراکش واندلس وامثال آنها از آن نظر که دور از مراکز و پایتخت های شرقی سرزمینهای اسلامی بودند و عموماً مؤلفات آنها درکشورهای نامبرده و ایضاً در اروپا بی تأثیر نبوده است، احتیاج به نگارش کتاب یا رساله علیحده دارد .

قسمت هفتم

دوران تجدد طب ایرانی

سید اسماعیل جرجانی

(متولد در جرجان بسال ـ ۴۳۳ هجری مطابق ۱۰۴۱/۲ میلادی و متوفی به مرو بسال ۵۳۱ هجری مطابق ۱۱۳۶/۷ میلادی)

۱ـ مقدمه. با ظهور سید زین الدین (یا شرف‌الدین) ابوابراهیم اسمعیل بن حسن ـ بن محمدبن احمدالحسینی‌الجرجانی و مؤلفات ارزندهٔ طبی‌وی به زبان پارسی دوران تجدد طب ایرانی شروع میگردد .

جرجانی با چهار تألیف ارزنده خود توانست جمیع معلومات طبی‌زمان خودرا جمع‌آوری وبدان اضافاتی کنید، که‌مبنی واصل تعالیم طبی‌بزبان‌پارسی برای طالبان و عاشقان دانش پزشکی و مؤلفین بعد گردد .

باید دانست قبل از ظهور جرجانی تعدادی کتاب طبی به پارسی تألیف و تصنیف گردیده بمانند کتب‌طبی پارسی‌ابن‌سیناو کتابهای «الابنیه» و «هدایة‌المتعلمین» که‌شرح‌آن‌هادر قسمت دوران تألیف آمد ، اماطبیبی که‌جمیع مؤلفاتش‌بزبان پارسی و با انشائی کم‌نظیر برشتهٔ‌تحریر درآورده‌واز متون پارسی بسیارارزنده‌میباشد، جرجانی است .

وی برخلاف رازی که‌مؤلفاتش‌تماماً بزبان تازی است، پارسی‌میباشد واین‌امر نبوغ این‌طبیب بزرگواروبی‌نیازی‌طالبان علم‌طب‌راازربان تازی‌میرساند، بنحوی که درمدت‌کمی نسخ کتابهای وی(جرجانی) مخصوصاً ذخیره فراوان گردیده و دست بدست گشته است .

گرچه جرجانی مؤلفاتش متأثر از کتب دانشمندان قبل از خود (مخصوصاً رازی و اهوازی و ابن سینا) میباشد، اما توانسته است علاوه بر متن شیرین پارسی، اصطلاحات علمی وطبی رابزبان مادری با اضافاتی بسیار ارزنده درکتاب خود (بیشتر در کتاب ذخیره) بیاورد، که همگان را از مطالعه کتب طبی به زبان تازی تقریباً بی‌نیاز کند .

نتیجهٔ این امر چنان شد که از قرن ششم هجری تا بحال اغلب کتابهای طبی و داروسازی بمانند « تحفه حکیم مؤمن» تألیف محمد مؤمن دیلمی تنکابنی طبیب شاه سلیمان صفوی و «مخزن الادویه و«مجمع الجوامع» تألیف میر محمد حسین علوی خراسانی شیرازی و امثال آنها از کتاب ذخیره متأثر گردند . بطور خلاصه باید گفت کتب مذکوره در بالا از ذخیره اقتباس گردیده ، ولی بحق باید گفت غیر از ذخیره از کتب دانشمندان سلف نیز استفاده شده و مؤلفان نیز نظرات و ابتکارات خود را در تألیف خود آورده اند .

در کشورما مؤلفان اغلب کتب طبی پارسی (وبه‌ظن قوی تمام کتابهای طبی) ودر شبه قاره هندوستان بسیاری از کتابهای پزشکی از مولفات طبی جرجانی کمک گرفته‌اند .

من باب مثال متذکر میگردیم که کتاب «تحفه حکیم مومن یا تحفة المؤمنین» خلاصه‌ای از قسمتهائی از ذخیره میباشد ، با توجه بدانکه مؤلف تحفه در باب تألیف کتاب زحماتی پر ارزش تحمل کرده که در خور تقدیر میباشد .

از طرفی چنانکه آمد با ظهور ذخیره خوارزمشاهی تجدد طب ایرانی شروع گردیده ومؤلف توانسته است بنحو اتم واکمل این موضوع را کما هوحقه وینبغی ازعهده برآید و همچنین موضوع رواج یافتن کتاب ذخیره ویاب شدن آن میرساند، که ذخیره پس ازقریب پنج قرن پس از هجرت پیغمبراسلام (ص) کتاب مورد نظر طلاب طب قرار گیرد واز آن گذشته تشخص و تعیّن ملی هم بدان اضافه شده که مؤلفان از قید (یا قیود) سابق که زبان

طبی تازی بوده رهائی یابند و راه جدید و ملی و میهنی‌را در تألیف کتاب‌های طبی برگزینند. بدین‌جهت اگربخواهیم دوران طب اسلامی‌را از حمله مغول تااین‌زمان طبقه‌بندی کنیم بحق باید گفت که بدو دوره منقسم میگردد : قسمت اول ازظهور اسلام تا پیدایش کتاب ذخیره و قسمت دوم از پیدایش ذخیره تا امروز .

جرجانی توانسته قریب هزار سال قبل مؤلفات طبی چند به عالم‌طب ارائه‌دهد که بسیاری ازنظرات طبی‌وی با موازین کنونی تقریباً تفاوتی ندارد و با مطالعهٔ آن کتابها میتوان پی به دانش این طبیب نامدار ایرانی برد که به دانش پزشکی کشورمان (بلکه به دانش پزشکی جهان) خدمتی‌سفید وارزنده کرده وبچه نحو درسیر تکامل طب مطالب‌را حلاجی کرده و اساس طب‌را برچه پایه و مبنائی استوارگردانیده‌است .

دراین مقدمه لازم به‌تذکر است که امروزه‌درمیان پزشکان‌چنین‌شهرت‌دارد که‌دانش‌پزشکی تاقبل‌ازقرن هفدهم‌میلادی (یاشانزدهم)را بنام‌طب‌قدیم‌وازآن‌به بعدرابنام‌طب‌جدیدمینامند . برای‌توضیح مطلب‌متذکرمیگردیم: که‌اولاً طب‌امروزی نتیجهٔ تجارب و مطالعات طب دیروزی است ؛ ثانیاً اگر طب دیروزی نبود طب امروزی بدینصورت وجود نداشت ؛ ثالثاً اگر قرار شود که طب کنونی‌را طب‌جدید وطب دیروزی را طب قدیم بنامیم ، آنوقت دور تسلسل پیش میاید که هر روز اکتشافاتی و تازه‌هائی در طب پیش آید که نسبت‌به‌سابق‌جدیدخواهد بود؛ رابعاً اگر قرار باشد که نظر چنین باشد، یعنی‌اصطلاح طب قدیم وجدید درمیان پزشکان و دانشجویان پزشکی رواج یابد، باید گفت روزیکه رازی وابن سینا وسایرپزشکان دانشمند کشفی و اختراعی در طب کرده اند، آن روز طب جدید نسبت به طب گذشته بوده است .

بنا بر این بهترین اصطلاحی که از هر نظر مورد توافق دانشمندان تاریخ طب است آنکه :

اولاً باید بجای تاریخ طب اصطلاح «سیر تکامل طب» گفته شود ؛ ثانیاً بجای طب قدیم و طب جدید باید طب دیروزی وطب امروزی نامگزاری کرد. با بیان این دواصطلاح در حقیقت حق جمیع خدمتگزاران جهان پزشکی محفوظ خواهدماند.

مطلب کمی بدرازا کشید ، ولی حق آن بود که موضوعات بالا برای خوانندگان این کتاب مخصوصاً پزشکان جوان و دانشجویان پزشکی روشن و آشکار گردد ، چراکه روزی برسد که پزشکان امروزی ودانشجویان دانشکده‌های پزشکی کنونی یعنی پزشکان فردا پس از گذشت زمان بصورت طبیب قدیمی جلوه گری کنند و چنانکه گفته‌شد دورتسلسل پیش خواهدآمد. بنابراین بطورخلاصه بایدبجای طب قدیم وجدید طب دیروزی و امروزی نام برد ، تا زحمات گذشتگان ملحوظ و تشویق آیندگان عملی گردد .

پس از ذکر مقدمهٔ بالا که نگارش آن ضروری بنظر رسیداکنون به شرح حال و مقام علمی سید اسماعیل جرجانی یعنی بوجودآورنده دوران تجددطب ایرانی میپردازیم و در خاتمه این قسمت نظرات و عقاید وی را از نظر طب آنروزی و تطبیق آن با موازین طب امروزی خواهیم پرداخت.

۲ـ شرح حال جرجانی ـ سید اسمعیل فرزند حسن (یا حسین) فرزند محمد فرزند محمود فرزند احمد و ملقب به زین‌الدین (یا شرف‌الدین) و مکنی به‌ابوالفتح (یا ابوالفضائل یا ابو ابراهیم) و معروف به جرجانی از پزشکان نامدار سدهٔ ششم هجری و ازسادات اصفهان بود .

تولدش بسال ٤٣٤ هجری (= ٢/ ٤١ . ١ میلادی) درجرجان اتفاق افتاد، سپس به خوارزم رفت ودر این‌شهر زندگانی‌میکرد. وی‌شاگردابوالقاسم‌عبدالرحمن‌ـ بن علی‌بن ابی‌الصادق النیسابوری ملقب به «بقراطالثانی » (متوفی در اواخر قرن پنجم‌هجری) بود و طب‌را نزد وی آموخت.

جرجانی در خدمت قطب‌الدین محمد بن‌انوشتکین(نوشتکین) اولین پادشاه

سلسلهٔ خوارزمشاهیان (جلوس ۴۹۱ وفات ۵۲۱ هجری) وپسرش علاءالدوله اتسز بود. و بسال ۵۰۴ هجری کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی را بنام قطب الدین تألیف کرد. جرجانی تا آخر عمر در مرو بود و هم دراین شهر وفات یافت.

وی با سلطان سنجر معاصر بود و این سلطان مقدم ویرا گرامی میداشته است.

چنانکه آمد سید اسمعیل جرجانی تا آخر عمر در مرو بود ومدتی دراین شهر به تدریس طب و افاده علم طب پرداخت.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آورده که : «جرجانی دردستگاه دولت سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه بسیار محترم بود و مقرری ماهانه هزار دینار دریافت میداشته و معالجات بدیع و آثار نیکو داشته است»[1] .

جرجانی در دربار قطب الدین بسیار محترم و معزز وسلطان را باو توجهی خاص بود و این امر بر اثر مسافرت جرجانی به خوارزم صورت گرفت .

توضیح آنکه وقتی جرجانی بخوارزم رفت، خوارزمشاه را از کثرت فضائل و حذاقت وی اطلاع حاصل شد ، ویرا اعزاز واکرام فراوان کرد، تا آنجا که طبیب مورد اعتماد کامل سلطان قرارگرفت و درسلک ندما و خواص سلطان شد (چنانکه خود در مقدمهٔ مؤلفاتش بدین نکته اشاره کرده) و ماهی هزار دینار مقرری دریافت می کرد است .

بنا بگفتهٔ یاقوت در معجم البلدان وحاجی خلیفه در کشف الظنون وفات جرجانی

۱- بنظر میرسد که ابن ابی اصیبعه را دراین باب اشتباهی رخ داده است ، چرا که جرجانی صریحاً متذکر گردیده که ذخیره را بنام قطب الدین محمدبن انوشتکین تألیف کرده و نه پسرش علاءالدین اتسز (۵۲۱ - ۵۵۱ هجری) و نه علاءالدین تکش (۵۸۹-۵۹۶ هجری) چراکه جرجانی بسال ۵۴۳ هجری وفات یافته وجای بسی تعجب است که ابن ابی- اصیبعه مورخ دانشمند در شرح حال جرجانی چنین استاد با مؤلفات بسیار دانشمندانه اش فقط به چند سطر اکتفا کرده است .

بسال ۵۳۱ هجری (= ۱۱۳۶/۷ میلادی) وبگفتهٔ برخی ۵۳۰ هجری (=۱۱۳۵/۶ میلادی) و ۵۳۵ (= ۱۱۴۰/۱ میلادی) در مرو اتفاق افتاد و در همین شهر مدفون گردید.

اکنون برای آشنائی به مقام علمی وطبی جرجانی و خدمتی که این طبیب ایرانی به طب ایران (بلکه به جهان) کرده به شرح آثار و مؤلفاتش می‌پردازیم و پس از آن چنانکه قبلاً تذکر داده شد به تجزیه وتحلیلی از مؤلفات ونظرات طبی وی بطور اختصار خواهیم پرداخت.

۳ـ ذخیرهٔ خوارزمشاهی ـ کتاب ذخیره از امهات و مطولترین و مشروحترین کتب طبی پارسی است که مؤلف آن سید اسماعیل جرجانی پس از قریب پنج قرن که بیشتر مؤلفات طبی به تازی بوده، به پارسی تألیف کرده است.

این کتاب پس از تألیف در اندك مدت (یا در زمان حیات مؤلف) شهرت یافته و شاید یکی از مؤلفاتی است که از این نظر کم نظیر و بمانند قانون شیخ میباشد، مضافاً بدانکه چون کتاب به زبان پارسی بوده طالبان ایرانی علم طب را بدان رغبت بی‌نظیری بوده است.

دلیل واضح براین مطلب گفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی در کتاب خود معروف به چهار مقاله در مقالهٔ چهارم در علم طب و هدایت طبیب است که در حدود سال ۵۵۰ هجری قمری یعنی نوزده سال پس از مرگ سید اسمعیل آورده است: « ... پس از کتب بسائط یك بدست آورد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا یا کامل الصناعه یا صدباب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیرهٔ خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه همی کند... ». از این عبارت چنین مستفاد میگردد که ذخیره چنان شهرتی داشته که نوزده سال پس از فوت سید اسمعیل جزو کتابهای مطالعه‌ای و بدیهی است درحیات وی بظن قوی مورد استفاده طالبان علم پزشکی

بوده ، مضافاً بدانکه کتاب جامعی در طب و داروسازی وبهداشت و سایر احتیاجات دانشجویان طب واطباء بوده است .

بهرحال چه کتاب در زمان حیات جرجانی و چه اندکی پس از مرگ وی از کتب مطالعه ای و تحصیلی بوده باشد ، انتشار آن در میان اطباء و خواستاران چنان رونق داشته که در عرض مدت کمی محلی بسیار مناسب برای خود در عالم طب ایران باز کرده است و این مطلب از ملاحظه صفحات آتی معلوم و مشهود می گردد .

جرجانی غیر ازذخیره خوارزمشاهی سه کتاب طبی دیگر نیز دارد که عبارتند از :«خفی علائی» (یاخف علائی) و«الاغراض الطبیه والمباحث العلائیه» و«یادگار» .
اکنون بشرح و تجزیه و تحلیل کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی میپردازیم:

چنانکه آمده ذخیرهٔ خوارزمشاهی کتاب مشهور جرجانی است، که یک دورهٔ کامل طب نظری و طب عملی و از امهات کتب طبی تمدن اسلامی است که مؤلف بزبان پارسی تحریر کرده است.

جرجانی در مقدمه کتاب سبب تألیف و وجه تسمیه و سایر موضوعات مربوط به آن را بسیار روشن شرح داده، بدین جهت کافی است که مقدمهٔ کتاب مطالعه شود، تا ازجمیع جهات مطلب روشن گردد .

ابتدای کتاب : الحمدلله رب العالمین حمدالشاکرین والصلوة والسلام علی سیدالمرسلین محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً . اما بعد چون تقدیر ایزد تعالی چنان بود که جمع کننده این کتاب دعاگوی خداوند خوارزمشاه ، العالم العادل المؤید المظفر المنصور قطب الدین نصرة الاسلام والمسلمین، قاهر الکفرة والمشرکین عماد الدوله فخرالامه، تاج المعالی امیرالامراء، ارسلان تکین یمین الملوک والسلاطین ابوالفتح محمدبن یمین الدین، معین امیرالمؤمنین ادام الله دولته و حرس قدرته واعلی

کلمته، قصد خوارزم کرد و بخدمت این خداوند نیک بخت شد، اندر سال پانصد و چهار از هجرت و خوش آب و هوای خوارزم بدید، وسیرت و سیاست و عدل این خداوند بشناخت، وامنی که در این ولایت هست از هیبت و سیاست او مزهٔ آن بیافت و اینجا مقام اختیار کرد، ودر سایه عدل و دولت او بیاسود، و بنعمت و حشمت او مستظهر گشت، وآثار نعمت او بر احوال خود بدید، واجب دانست حق نعمت شناختن و شکر آن گذاردن، و رسم خدمتکاری بجای آوردن و ثمره علمی که مدتی از عمر خویش اندرآن گذرانیده است اندر ولایت این خداوند نشر کردن.

«بر این نیّت این کتاب بنام این خداوند جمع کرد و کتاب را «ذخیرهٔ خوارزمشاهی» نام کرد تا همچون نام خداوند اندر آفاق مشهور و معروف گردد و همچون خوب نامی او اندر جهان دیر بماند، و بپارسی ساخت تا ببرکات دولت او منفعت این کتاب بهمه کس برسد، و خاص و عام را بهره باشد ان شاءالله تعالی».

«اما بعد بباید دانست که هوای این ولایت شمالی[1] است و چنین هوا خوشتر و صافی‌تر باشد، و بسیار خلق را بسازد و هرنباتی که اندرین هوا بروید خوشتر و گوارنده‌تر باشد، وهرآدمی که از این هوا نفس گیرد دل ودماغ او قویتر باشدوحاستهای او درست‌تر، وهمچنین جانوران تندرست باشند و گوشت ایشان خوشتر، وآب این ولایت آب جیحونست، و از جمله آبها درست‌تر وستوده‌تر است، و هر زمینی که از این آب خورد نبات او خوشتر و گوارنده‌تر باشد، و زمین این ولایت لختی شوره دارد و بدین سبب پوسیدگی[2] کمتر پذیرد، وجنبندگان زیان کار کمتر تولد کنند، ونبات آن خوشتر وگوارنده تر باشد، ولیکن با اینهمه خیرات اتفاقهای ناموافق اندرین ولایت بسیار است: یکی از آنجمله آن است که هوائی بدین درستی وپاکیزگی به‌سبب بخار این پلیدیها که اندراین شهر است هوای شهر ناخوش و زیانکار میشود؛

۱- مقصود آن است که باد معمولاً از طرف شمال باین محل میوزد.

۲- بنظر میرسد مقصود عفونت است.

و دیگرآنکه بیشتر خوردنیهاسی‌پوسانند ، پس میخورند، چون ترینه آب[1] وچغندر آب و شلغم‌آب و غیر آن‌وماهی شورخشک وتازه و کرنب[2] بسیار میخورند واندرزمستان خربزه‌های افسرده و نیم‌خام میخورند وبعضی از این خربزه‌ها که تری گذاشته باشد وچون‌نمدی گشته از آن نیز میخورندو بدین‌سبب بیماریهای مشکل‌و آماسهای بسیار میباشد و بسبب صعبی سرمازکام ونزله[3] بسیار میباشد ،واین مردمان زکام ونزله‌را آسان شناسند، واندر فصل بهار که هوا و آب به‌گرمی گراید وماد تها اندر تن فزونی گیرد و بگدازد و اندر سیلان آید، ماده نزله بسینه وامعاء فرود میآید بیماری سل و زحیر[4] و اسهال های گونا گون تولد میکند . و چون بنده دعا گوی مخلص جمع کننده این کتاب اسمعیل بن الحسن بن محمدبن احمدالحسینی الجرجانی حال این‌ولایت‌بدید و حاجتمندی اهل این ولایت بعلم طب بشناخت، این کتاب بر سبیل خدمت این خداوند بساخت و چون در مدت مقام همیشه اندر مجلس این خداوند علماء بزرگ و ائمه روزگار حاضر دید و اندر هر علمی که سخن رفتی‌ازلفظ بزرگوار این‌خداوند

۱- ترینه بر وزن قرینه، نوعی از قاتق باشد که مردم نامراد و فقیردرآشهای آرد کنند و طریق ساختنش آنست که نان تنوری نیم‌پخته‌را ریزه ریزه کرده با فلفل و زنجبیل وزیره و سیاه دانه نیم‌کوفته و سبزی‌های ریزه‌کرده مانند شلغم‌وچغندروگندنا (بزه) وپودینه‌و امثال آن مجموع را در تغاری‌کنند و سرکه و دوشاب بر بالای آن ریزند و مشت بسیاری بزنند تا خوب خمیر شود و همچنین‌تا چهل روز بدین دستور هرروز سرکه و دوشاب بر آن ریزند و برهم زنند و درآفتاب نهند تا بقوام‌آید و بعد از چهل روز قرصها ازآن سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از آن‌را در آب گرم اندازندتا نرم‌شودقاتق‌آش کنند ... (نقل از برهان قاتع) .

۲- کلم = Chou و گل کلم = Chou fleur .

۳- Coryza .

۴- پیچش شکم = Ténesme .

نکته‌ای شنیدی که بسیاری از بزرگان ازآن غافل باشند، و اگر وقتی از مسئله‌سؤالی فرمودی چنان مشکل گفتی که هرکس از عهده جواب آن بیرون نتوانستی آمدن، و این معنی گواهی میدهد بر شرف نفس و گوهر پاك و همت بزرگ و علم وافر و خاطر روشن و فهم‌تیز و قریحت درست و ذهن راست و فطنت تمام ، پس بنده جهد کرد تا این خدمت چنان سازد که بر چنین محکی عرضه توان کرد و خزانهٔ این خداوندرا بشاید ، و اگر چه این خدمت بپارسی ساخته‌آمده است لفظهای تازی که معروفست و بیشتر مردمان معنی آن دانند وبتازی گفتن سبکتر باشد آن لفظ هم به تازی گفته آید تا از تکلف دور باشد و بر زبانها روانترباشد وازاین لفظها بیشتری نیز بپارسی گفته‌آید تا هیچ پوشیده نماند ان‌شاءالله؛ وهرکتابی را که اندر هرعلمی تألیف کرده‌اند فایده‌و خاصیتی‌دیگر است وخاصیت این کتاب تمامی‌است از بهرآنکه قصد کرده آمده است تا اندر هر بابی آنچه طبیب را اندر آن باب بباید دانستن‌ازعلم و عمل بتمامی یاد کرده آید ومعلوم است که بر این نسق هیچ کتابی موجود نیست و اگر چه اندر علم‌طب کتابهای بزرگ بسیار تألیف کرده‌اند ، لکن هیچ کتابی نیست که طبیب از آن کتاب به کتابهای دیگر مستغنی گردد و تا اندر هرغرضی و مقصودی بکتابهای دیگر باز نگردد و از هرجائی بجوید مراد او حاصل نگردد واین کتاب چنان جمع کرده آمده است که طبیب را اندر هیچ باب بهیچ کتاب دیگر حاجت نباشد، و بسبب بازگشتن به کتابها بسیار خاطر پراکنده نشود و خادم دعاگوی اندر آن روزگار که علم طب میخواند و درکتابهای طبی همی نگریست بسیار تمنا کرد که کتابی‌بایستی تا آنچه از علم‌طب همی‌ببایددانست اندرآن کتاب جمع بودی و برین‌نسق هیچ کتاب نیافت، پس ببرکات دولت این خداوندآنچه تمنا کرده بود قصد کرد ساخته شد و غرض‌خادم دعاگوی اندرساختن این کتاب‌آن‌بود که اندرروزگار این خداوند چنین کتابی کرده شود، و چنین یادگاری از این‌خادم اندر دولت او بماند تا حق نعمت او بدین خدمت گذارده باشد وفضلای روزگار

که این کتاب‌را مطالعه کنند و با دیگر کتابها مقابله فرمایند فرقی که میان این کتاب و دیگر کتابها است بشناسند وگواهی دهند که این جمعی تمام است و انصاف جویندگان این علم اندر این کتاب داده شده است و طریق رسیدن بمقصود طب بر همه کوتاه گردد و بدانچه اندرین خطبه وعده داده است وفا کرده بعون‌الله تعالی».

جرجانی ذخیره را در نه کتاب آورده و یک باب در باب ادویه مفرده است که جمعاً ده کتاب میشود :

کتاب نخستین ـ اندر بیان کردن حد علم طب و منفعت‌آن و شناختن گوهر تن مردم و چگونگی آن و شناختن مادتها و خلطهاء چهارگونه و مزاجها واحوال عادتها و تشریح اندامها و یادکردن قوتهای هر اندام؛

کتاب دوم ـ اندر بیان کردن حالهای تن مردم از تندرستی وبیماری و انواع واعراض بیماری ها و اسباب شناختن احوال نبض و احوال هرچه از مسام و از مجاری تن بیرون آید چون عرق ونفث[1] و بول و غایط و این همه از جمله اعراض تن باشد ؛

کتاب سوم ـ اندر یادکردن تدبیر نگاهداشتن تندرستی و تدبیر هوا ومسکن و شناختن احوال آبها و تدبیر طعام و شراب و تدبیر خواب و بیداری وتدبیرحرکت وسکون و شناختن احوال کسوتها وعطرها و اسفرغم‌ها[2] و بکار داشتن روغنها و

۱ـ اخلاط سینه = Crachat.

۲ـ اسپرغم بمعنای گلهاوریاحین باشد مطلقاو ریحانی رانیز گویند که‌آنراشاه‌اسپرم خوانند. و بمعنای سبزه نیزهم آمده است . شاه اسپرغم = ضیمران = شاه اسپرم = شاه اسپرهم = شاه اسفرهم = ریحان (از برهان قاطع) .
شاهسفرهم = ریحان سبز = Basilic (از فرهنگ غفاری) . باوردج (الفاظ‌ـ الادویه).

تدبیر قی کردن و داروی مسهل خوردن و تدبیر فصد و حجامت ودیوچه[1] و حقنه و شیاف و تدبیر امراض نفسانی چون شادی و اندوه و اندیشها ازهر جنس و غیر آن‌و همچنین تدبیر حالهائی که اندر تن مردم پدیدآید وپدیدآمدن آن نشانهای بیماری بود که‌خواهدآمد و تدبیر پروردن‌اطفال‌و تدبیر پیران ومسافران‌و این‌جمله‌در این کتاب بود ؛

کتاب چهارم - اندر بیان کردن استخراج مرض یعنی شناختن هربیماری که آن کدام بیماری است و همچنین‌شناختن نضج[2]و بحرانها[3] و شناختن حال بیماران که چگونه خواهد بود و این را طبیبان در اصطلاح خود تقدمةالمعرفه گویند؛

کتاب پنجم - اندر بیان کردن تب و اسباب و علامات و اقسام وانواع آن ویاد کردن احوال و اسباب و معالجات آن؛

کتاب ششم - اندربیان کردن انواع علاجهاو بیماری‌های هرعضوی‌ازاعضاء مردم از فرق‌سر تا ناخن پای؛

کتاب هفتم - اندر بیان کردن آماس‌ها[4] و ریش‌ها[5] و تدبیر شکافتن و داغ کردن و علاج تباه شدن اندام و تدبیر شکستگی و آزردگی وزخم ؛

کتاب‌هشتم- اندر بیان کردن تدبیرهاء پاکیزگی و آراستگی‌ظاهربشرهٔ مردم که آنرا زینت گویند ؛

کتاب نهم- اندر بیان کردن زهرها و آنچه زیانکار بودخارجاً و داخلاً وبیان کردن پادزهرها وبیان کردن منافع اعضای حیوانات؛

۱- زالو = Sangsue .

۲- Amélioration.

۳- Les Crises.

٤- آماس بمعنای ورم است ولی در اینجا مقصود ورم چرکین یا Oeodème یا دمل Abcès میباشد.

٥- زخم ها .

کتاب دهم- اندرآغاز کردن قرابادین که تتمهٔ ذخیره است.

کتاب اول در شش گفتار و کتاب دوم در نه گفتار و کتاب سوم در دو بخش و هر بخش هفت گفتار، کتاب چهارم در چهار گفتار و کتاب پنجم درشش گفتار و کتاب ششم در بیست و یک گفتار و کتاب هفتم در هفت گفتار و کتاب هشتم در سه گفتار و کتاب نهم در شش گفتار و کتاب دهم در دو گفتار است.

تعداد گفتارها در نسخ خطی متفاوت است.

نسخ خطی ذخیره در اغلب کتابخانه های عمومی ایران و جهان و ایضاً کتابخانه های شخصی چه دوره های کامل وچه یک یا چند کتاب آن یافت میشود وچون اثری ارزنده بوده و بزبان پارسی است، عده زیادی از اطباء ایرانی پس از مرگ جرجانی نسح فراوانی از آن تهیه کرده اند.

از کتابهای ده گانهٔ ذخیره نسخ خطی کتاب ششم بیشتر از سایر کتابها موجود میباشد، چرا که یک دوره کامل علم الامراض و بیشتر مورد احتیاج پزشکان بوده است.

برای اطلاع در باب نسخ خطی ذخیره رجوع شود به فهرست کتب خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی تهران سال ۱۳۳۳ شمسی تألیف حسن رهآورد و فهرست نسخه های خطی فارسی جلد اول نشریهٔ شمارهٔ ۱ ۽ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه ای بکوشش آقای احمد منزوی سال ۱۳٤۸ شمسی وفهرست کتب خطی کتابخانه های سلطنتی سابق و مجلس شورای ملی سابق ومدرسهٔ عالی سطهری و کتابخانهٔ ملی ملک و کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و دانشگاههای ایران و ایضاً فهرست کتابخانه های ملی پاریس و بریتیش میوزیوم و کتابخانهٔ سلطنتی برلین و کتابخانهٔ واتیکان و کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگال و کتابخانه های اسلامبول و غیره که شرح همهٔ آنها خارج از حوصله این کتاب است.

ذخیره پس از مؤلفات طبری ورازی واهوازی و ابن سیناودیگر پزشکان که تااواسط

قرن پنجم هجری تألیف گردیده‌انـــــد، بنظر می‌رسد که مولف از کتابهای اطباء سلف استفادات بسیار کرده با این تفاوت که بزبان پارسی آورده و منتهای کوشش را کرده که کتاب خوب ازآب درآید وآنطور که سیداسمعیل جرجانی درمقدمه کتاب آورده آن دسته از واژه‌ها و اصطلاحات عربی که معروف زمان بوده و بیشتر مردم معنی آنهارا میدانستند بتازی آورده که بقول خوداز تکلف دور باشد. ضمناً تاآنجا که توانسته است معادل واژه‌هارا بپارسی نیز آورده است.

کتاب ذخیره از نظر ادب و طب پارسی یکی ازبزرگترین کتب طبی است که در حقیقت یک دوره دائرة المعارف طبی میباشد که جمیع موضوعات و شعب پزشکی از کلیات طب و تشریح و وظائف الاعضاء و علل بیماری ووصف تندرستی وبهداشت بدن و دستور غذائی و آشامیدنی و اموری که باید شخص طی سال انجام دهد با اعمال طبی از قبیل خون گرفتن وامثال آن و بهداشت کودکان و پیران ومسافران و پروراندن کودك و علامات بیماریها ودرمان‌آنها و اعمال جراحی و بهداشت پوست و شناسائی زهرها وسم‌ها و درمان گزیدگی های حیوانی و مسمومیتها بر اثر مواد و گیاهها و داروشناسی وداروسازی است.

قسمت حمیات (تبها) ازکتاب ذخیره بسال ۱۲۸۲ هجری باچاپ‌سنگی درهند بچاپ رسیده است.

در فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی جلد سوم صفحهٔ ۲۰۸ در شرح ذخیره تذکر داده شده است که کتاب ذخیره بچاپ رسیده ایضاً پرفسور ادوارد براون در کتاب تاریخ «طب اسلامی» آورده‌است: ترجمهٔ اردوی‌آن درهند باچاپ‌سنگی طبع شده است که بیشتر بنظر میرسد مقصود وی چاپ قسمت حمیات ذخیره است.

ایضاً دکتر سیریل الگود (Dr Cyril Elgood) درکتاب «تاریخ طب در ایران» (A medical History of Persia and the Eastern Caliphate) متذکر گردیده که ذخیره

به عبری برگردانده شده‌و نسخهٔ ناقصی ازآن درکتابخانهٔملی پاریس بشمارهٔ۱۱۶۹ موجود است (نقل‌از حواشی فهرست کتب خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی تألیف حسن‌ره آورد‌تهران ۱۳۳۳ شمسی) .

و به ترکی‌توسط ابوالفضل محمدبن ادریس دفتری متوفی بسال ۹۸۲ هجری ترجمه شده‌است (کشف‌الظنون ج‌اول صفحهٔ ۸۲۵)

چاپ ذخیرهٔ خوارزمشاهی به سال ۱۳۳۰ شمسی از طرف دانشگاه تهران (کتاب اول) شروع گردید و به قطع وزیری بزرگ فرمهای چندی‌از طبع بیرون‌آمد. متأسفانه‌این امر در بوتهٔ اجمال قرار گرفت و ضمن‌مقدمهٔ چاپ اول‌ذخیره‌آقایان‌ایرج افشار و محمدتقی دانش پژوه متذکرگردیدند: « اما هرچه پیش می‌آمدیم خود را در پایان بردن‌کتاب سست می‌یافتیم و بحق ملتفت میشدیم که درکار همکاری دانشمندکه علم طب بداند نه تنها مفید بل ضروریست . . .» .

بنا براین چاپ‌اول‌کتاب ذخیره‌بعهده تعویق‌افتاد، تاآنکه درمهرماه‌سال ۱۳٤٤ شمسی‌از طرف آقایان فوق‌الذکرضمن‌سلسله انتشارات دانشگاه تهران بشمارهٔ۱۰۰۲ به قطع‌وزیری از روی نسخهٔ‌قدیمی نیمهٔ اول قرن هفتم‌هجری در یک مقدمه (چهار صفحه) بانضمام پنج صفحه گراور ازنسخهٔ اصلی‌و دویست وهیجده‌صفحه‌متن‌کتاب به کوشش آقایان فوق‌الذکر بچاپ رسید .

متأسفانه همانطورکه کوشش کنندگان‌اذعان کرده‌اند، کتاب‌بدون مشارکت طبیب‌انجام‌یافته که‌درحقیقت‌مایه‌تأسف‌است . بعلاوه‌فهرست‌واژه‌های‌علمی‌وفنی‌وطبی ومعادل آن‌هابا اصطلاحات‌امروزی‌درآن‌دیده نمی‌شود. ازآن گذشته‌ازتشریح وتحشیه مطالب ذخیره‌درکتاب خبری نیست وباکمال تأسف باید‌گفت که چاپ‌کتاب اول یک استنساخ‌از نسخهٔ اصل بیش نیست.

ایضاً درشهریور سال ۱۳٤٤ ضمن انتشارات انجمن آثار ملی تحت شمارهٔ۵۱

کتاب اول ذخیره با مقابله ازروی نسخه های چندی بهمت آقایان دکتر محمد حسین اعتمادی ودکتر محمد شهراد ودکتر جلال مصطفوی کاشانی به قطع وزیری در دویست‌وشصت صفحه متن‌ومقدمه‌ای درمعرفی کتاب ازطرف رئیس دانشکدهٔ پزشکی وقت وبیست‌وچهار صفحه مقدمه ومعرفی کتاب بقلم دکتر جلال مصطفوی بانضمام سه‌صفحه فهرست مندرجات کتاب بچاپ رسیده است.

این چاپ حواشی سودمند با تطبیق موازین طب دیروزی با طب امروزی دارد که بسیار مفید می‌باشد، منتهی بعضی ازحواشی کتاب برمتن می‌چربد (که‌ازنظر علمی اهمیتی ندارد)، امادریک مورد سی‌وشش صفحه حاشیه به متن داخل گردیده که از نظر اصول کتاب‌نویسی چندان خوش‌آیند نیست. بدینمعنی که در مبحث مزاج هاحاشیه داخل متن شده وکتاب را بصورتی خاص درآورده‌است. ضمناً نا گفته نماند که همکار دانشمندما آقای دکتر مصطفوی معادل های واژه‌ها و فهرست لغات را نیز درکتاب نیاورده، فقط ضمن حواشی تذکراتی داده‌اند.

فهرست کتاب اول ذخیره چاپ انجمن آثار ملی بقرار زیر است:

گفتار اول : در یاد کردن حد طب ومنفعت آن ویاد کردن حال‌مایه ها و این گفتار سه باب است؛

گفتار دوم : اندر یاد کردن معرفت مزاج و این گفتار هشت باب است؛

گفتار سوم : اندر یاد کردن خلط هاء چهار گونه و این گفتار شش باب است ؛

گفتار چهارم : اندر تشریح اندامهاء یکسان و این گفتار پنج جزواست:
جزو اول ـ اندر یاد کردن حال استخوان‌ها و غضروف‌ها و این جزء دوازده باب است ؛

جزء دوم اندر یاد کرن و تشریح عضله هاواین جزو سیزده‌باب است ؛

جزو سوم اندر یاد کردن تشریح عصبها واین جزو شش باب است؛

جزو چهارم ـ اندر یاد کردن تشریح رگها که از جگر رستست و آنرا اورده گویند و این چهار باب است ؛

جزو پنجم اندر یاد کردن تشریح شریانها و این جزو هفت باب است ؛

گفتار پنجم : اندر یاد کردن تشریح اندامهای مرکب و این گفتار هفده باب است؛

گفتار ششم : اندریاد کردن قوتها و این گفتار پنج باب است.

چنانکه از موضوع گفتارها مستفاد میگردد کتاب اول کلیاتی ازطب واخلاط و تشریح بدن میباشد.

کتاب دوم ذخیره چاپ انجمن آثار ملی که به همت آقای دکتر جلال ـ مصطفوی مقابله و تصحیح و تحشیه و تفسیر شده بسال ۱۳٤۹ ضمن انتشارات انجمن بشماره ۷٦ طبع گردید که دویست و شصت و هفت صفحه متن باضافه یک دیباچه در سه صفحه وده صفحه فهرست کتاب است. این کتاب بر خلاف کتاب اول حواشی آن عموماً ذیل متن آمده، معهذا بیست وهفت صفحه تحت عنوان «نظر دانشمندان اروپا در نبض شناسی» پس از گفتار دوم و قبل ازگفتار سوم که بسیار خوب تشریح و تجزیه و تحلیل گردیده در متن کتاب داخل شده است و بهتر آن بود که یازیر ـ نویس باشد یا آنکه در آخر کتاب بیاید. درکتاب دوم آقای دکتر مصطفوی دقت بیشتری کرده، واغلب واژه‌ها و اصطلاحات فنی وعلمی وطبی را بزبان فرانسوی آورده است، که از این نظر کتاب ارزشمندتر از کتاب اول میباشد.

کتاب دوم در نه گفتار است بدین شرح :

گفتار نخستین : اندر شناختن تندرستی مطلق و بیماری مطلق و اجناس و انواع بیماری ها و این گفتار دوازده باب است؛

گفتار دوم : اندر شناختن اعراض و علامات بطریق کلی واین گفتار دوازده باب است ؛

گفتار سوم : اندر شناختن نبض و این گفتار بیست و سه باب است؛

گفتار چهارم : اندر شناختن حالهای مردم از دم زدن و این گفتار پنج باب است ؛

گفتار پنجم : اندر شناختن احوال آب که طبیبان آنرا تفسره گویند وبتازی بول گویند واین گفتار بیست و نه باب است؛

گفتار ششم : اندر شناختن حالهای تن مردم از اجابت طبع واین گفتار پانزده باب است؛

گفتار هفتم : اندر شناختن حالهای تن از عرق و این گفتار پنج باب است ؛

گفتار هشتم : اندر شناختن حالهای تن مردم از حال رطوبتها که از سینه به سرفه در آید و بتازی آنرا نفث گویند و سرفه را سعال گویند و این گفتار شش باب است ؛

گفتار نهم : اندر شناختن سببهای حال های تن مردم و این گفتار سه جزو است :

جزو نخستین ـ اندر یاد کردن سببهای عارضی بر طریق کلی واین جزو بیست و سه باب است.

جزو دوم ـ اندر شناختن حالها وتغییرها که بر مردم پدید آید بجز از بیماریها وطبیب را شناختن آن واجب بود و این جزو بیست و یک باب است.

جزو سوم ـ اندر شناختن سبب مرگ و این جزو سه باب است.

چنانکه از گفتارها و ابواب کتاب دوم بر سی‌آید یک دوره علم‌الامراض است .

حق آن‌بود که گفتارها و فصول وابواب تمام ذخیره‌را مشروحاً وجزء به جزء ضمن تشریح آن‌بیاوریم، ولی از آنجا که این امر باعث تطویل مقال میگردید واز حوصلهٔ کتاب خارج بود بهمین‌مختصر قناعت شد . (رجوع شود به فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران ، حسن ره آورد و فهرست نسخه‌های خطی فارسی جلد یکم، احمد منزوی) .

٤ـ خف علائی (خفی علائی ـ الخفیه‌العلائیه) ـ وجه تسمیه آن به خفی علائی بدان مناسبت بود که جرجانی پس از تألیف کتاب ذخیره حسب‌الامر امیر-اسفهسالار قراء ارسلان ولی‌العهد ابوالمظفر آتسز خوارزمشاه حسام‌امیرالمؤمنین این کتاب‌را تألیف کرد، که مختصر باشد وبهر وقت بتوان بدست گرفت. از این جهت جرجانی کتاب خفی علائی‌را تألیف کرد که مختصر ذخیره و هم آنکه همه ـ اوقات بتوان دردسترس باشد ودر سفر و حضر بکارآید. وآنرا بخفی علائی[منسوب به موزه (چکمه)] نام نهاد. بعبارة آخری کتابی که بتوان در چکمه جای داد و پادشاهان را بکار آید تا درجمیع مواقع بتوانند فوری ازآن‌استمداد کرده ورفع‌حاجات طبی خودرا بکنند، چنانکه‌مؤلف‌درابتدای آن چنین گوید :

« اما بعد چون خادم دعاگوی اسمعیل‌بن احمدبن‌الحسین الجرجانی از جمع کتاب ذخیره‌خوارزمشاهی فارغ شده بر زبان‌خداوندزاده امیرالاصفیا(امیراسفهسالار) الاجل‌السیدالعادل بهاءالدین (نصرة‌الدین) عمدة‌الاسلام محمد علاءالدوله‌ضیاء-الملة نجم‌الامه‌مؤیدالملک تاج‌الملوک والسلاطین نظام‌المعالی قزل‌ارسلان‌ابوالمظفر (اتسزبن خوارزمشاه) حسام‌امیرالمؤمنین حرس‌الله دولته‌رفت که کتاب ذخیره کتاب بزرگ است کتابی باید مختصر که هروقت در دست توان گرفتن و مطالعه کردن‌و درسفر و حضربا خود داشتن . بحکم فرمان و سبارکی‌نظرعالی زید علوه این‌مختصر آغاز کرده شد چنانچه همه باب‌های آن مختصری مشتمل‌است به نکته‌های بسیار و

فوائدی که بیشتر کتاب های بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و ارباب صنعت را مقصود آن نکتها باشد. . .)

« . . . . و این مختصر در دو جلد نهاده شد بر قطع مطول تا پیوسته در هر موزه توان داشتن و بدین سبب این مختصر به خف علائی نام کرده شد واز ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد».

بنا بر این با ملاحظهٔ سطور بالا وجه تسمیه وسبب تألیف معلوم شد.

اما سال تألیف کتاب چنانکه از مقدمه بالا مستفاد میگردد موخر از سال تألیف ذخیـره است، چنانکه مؤلف خود بدان اشاره کرده .بنا براین سال تألیف خفی علائی پس از سال ٥٠٤ هجری میباشد.

خفی علائی نیز بمانند ذخیره هم در زمان سید اسمعیل جرجانی و هم پس از او در میان کتب طبی شهرتی بسزا داشته. چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم از کتاب خود در باب علم طب وهدایت طبیب آورده است:

«. . . و اگرچه در این درجه حاصل دارد که باید از این کتب صغار که استادان مجرب تصنیف کرده‌اند یکی پیوسته با خویشتن دارد چون «تحفةالملوك» محمدبن زکریا و «کفایه» ابن مندویه اصفهانی و « تدارك انواع الخطاء فی التدبیر الطبی» ابو علی و «خفی علائی» و «یادگار» سید اسمعیل جرجانی زیرا که برحافظه اعتمادی نیست. . .» از عبارت بالا چنین مستفاد می گردد که جرجانی از استادان مجرب علم طب بوده و خواندن کتاب وی را برای طالبان علم طب توصیه می‌شده است .

خفی علائی بمانند منصوری رازی یک دورهٔ مختصر علم طب است وبمانند منصوری رازی در برابر حاوی همان نسبت را به کتاب ذخیره دارد .

موضوع کتاب یک دوره طب علمی و عملی است ، بخصوص قسمتی که

مربوط به بهداشت وطب عملی و درمانهای فوری که در سفر بکار آید .

نسخ خطی فراوان از این کتاب در کتابخانه های ایران و جهان دیده میشود وچون کتاب قطور و ضخیمی نبوده بدین مناسبت استنساخ آن اشکالی نداشته‌است.

خفی علائی در حقیقت مختصر و ملخصی از ذخیره‌میباشد .

این کتاب بسال ۱۸۹۱ میلادی درهندوستان (کانپور) در یکصدوچهارده صفحه بیست ویک سطری به قطع وزیری کوچک وچاپ سنگی طبع شده است .

کتاب در دو بخش آمده . بخش اول در دومقاله و بخش دوم که قسمت عملی کتاب است در هفت مقاله‌است.

مقاله اول از بخش اول در تدبیر حفظ‌الصحه و مقالهٔ دوم در تقدمة‌المعرفه‌و هرکدام از این مقالات‌را ابوابی‌است.

مقاله اول از بخش اول مشتمل بر شانزده باب‌است ، بدین‌ترتیب:

باب اول در تدبیر هوا - باب دوم در تدبیر فصلهای سال - باب سوم در تدبیر شهر و مسکن - باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن - باب پنجم در تدبیر غذا - باب‌ششم در تدبیرآب - باب هفتم‌در تدبیر شراب - باب هشتم‌در تدبیر خواب و بیداری - باب نهم درحرکات و سکنات - باب دهم دراستفراغ بداروی مسهل - باب یازدهم دراستفراغ بداروی قی - باب دوازدهم در فصد و حجامت - باب سیزدهم در استفراغ های دیگر - باب چهاردهم دراعراض نفسانی - باب پانزدهم در تدبیر پیران - باب شانزدهم در تدبیر مسافران .

مقالهٔ دوم از بخش‌اول که در تقدمة‌المعرفه‌است مشتمل برهفت‌باب‌است بدین ترتیب:

باب اول در شناختن بیماری - باب دوم در شناختن‌نضج - باب سوم در شناختن بحران - باب چهارم در شناختن نشانهای سلامت - باب‌پنجم درشناختن

علتهائی که بعلت دیگر زائل شود. باب ششم درحالهائی که پدیدآید ونشان بیماری باشد ـ باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماری‌ها.

بخش دوم که قسمت عملی کتاب است مشتمل بر هفت مقاله میباشد بدین ترتیب: مقالهٔ اول در وصیتها که طبیب را در علاج گوش بدان باید داشت، مقالهٔ دوم در علاج بیماری‌های اندامها از سر تاپا[1]، مقالهٔ سوم در علاج تبها و حصبه و آبله و مانندآن، مقالهٔ چهارم در علاج آماسها وریشها، مقالهٔ پنجم در علاج شکستگی استخوان و ازجای بیرون آمدن بند، مقالهٔ ششم اندر پاك داشتن بشره و ظاهر تن که اطباء آنرا زینت گویند، مقالهٔ هفتم درعلاج زهرها.

این بود خلاصه‌ای از کتاب خفی علائی که یك دورهٔ مختصر از کلیات بهداشت وپیش گیری ودرمان بیماریهاست.

۵ـ الاغراض الطبیه و المباحث العلائیه (= اغراض = اغراض الطب) ـ اغراض الطب نیز از مؤلفات سید اسماعیل جرجانی وبزبان پارسی است که برحسب خواهش مجدالدین ابومحمدصاحب بن محمدالبخاری وزیرعلاءالدین اتسز خوارزمشاه (۵۰۱-۵۲۱ هجری) تألیف کرده است.

اغراض نیز بمانند دو تألیف دیگر جرجانی یعنی ذخیره و خفی علائی کتابی است در طب بزبان پارسی و در حقیقت تلخیصی از ذخیرهٔ خوارزمشاهی است.

۱ـ مقاله دوم کتاب در هیجده باب است که مشتمل بر درمان بیماری‌های سرودماغ و چشم وگوش و بینی وزبان ودهان و حنجره و حلق وزکام و نزله وسرفه وشوصه[باد که در پهلونشیندمردم راورم درونی پهلو ودرد شکم وجهیدن رگ (ازمنتهی الارب)]ـ(ورم حجاب ودنده‌ها = Pleurite)وذات الجنب وذات الریه وضیق نفس ودل(قلب)و معده وانواع اسهال و انواع قولنج و بیماریهای مقعد وجگر وسپرز (طحال) ویرقان و استسقاء وگرده(کلیه) ومثانه وخصیه وآلت سرد و بیماری‌های زنان و اوجاع مفاصل ونقرس ودوالی (= Varices) .

کتاب در فاصلهٔ سالهای ۵۲۲-۵۳۱ هجری قمری تألیف گردیده است.

اغراض سیداسمعیل بمانند ذخیره در زمان حیات سیداسمعیل جرجانی مشهور بوده، چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله خود که درحدود ۵۵۰ هجری تألیف کرده یعنی قریب نوزده سال پس از جرجانی در مقالت چهارم در علم طب و هدایت طبیب آورده است: «... و از کتب وسط ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد زکریاءرازی یا هدایه ابوبکر اخوینی یا کفایه احمد فرج یااغراض سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام بر استادی مشفق خواند...». از عبارت بالا مشهود می گردد که پزشکان ایرانی پس از قریب پنج قرن که عموماً کتاب های طبی بزبان تازی بوده بامنتهای جدخودرا از قید زبان عربی بیرون آورده واستقلال فکری وقلمی یافته و توانستند به بهترین وجه این امررا کفایت کنند، که نمونهٔ کامل و بی نظیر استادان طب پارسی سیداسمعیل می باشد که توانست تجدد طب ایرانی را به بهترین نحو به منصهٔ ظهور رساند.

کتاب اغراض از حیث حجم بین ذخیره و خفی علائی یعنی ازذخیره مختصرتر و از خفی علائی مفصل تر میباشد.

نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است[۱]. ابتداء کتاب از روی نسخهٔ خطی مکتوب در سال ۷۸۹ هجری محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که بسال ۱۳٤۵ از طرف بنیاد فرهنگ ایران (به شماره ۳۰ علم درایران به چاپ رسیده چنین است:

۱- رجوع شود به حواشی و تعلیقات چهار مقاله عروضی توسط مرحوم علامه محمد قزوینی که تشریح چهارمقاله به عمل آمده ودکترمحمد معین چاپ تهران سالهای ۱۳۳۱و۱۳۳۳ (دوبار) و فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۱ نشریه شمارهٔ ۱٤ مؤسسه فرهنگی منطقه ئی احمد منزوی وفهرست کتب خطی کتابخانهٔ دانشکده پزشکی سال ۱۳۳۳ شمسی حسن ره آورد.

« بسم‌الله‌الرحمن الرحیم، امابعد حمدالله سبحانه و تعالی والصلوة علی رسوله محمدالمصطفی و علی آله‌اجمعین. بباید دانست که هر که بمجلس پادشاهی‌وسیلتی خواهد جست یا خدمتی وتحفهٔ خواهد برد، هیچ وسیلتی و خدمت و هیچ تحفه چون تحفه‌علمی‌نیست خاصه که‌چون‌پادشاه چون خداوندوخداوندزادهٔ‌ملک‌عالم‌عادل ولی‌نعمت کریم الطرفین نصرة‌الدین (نصرالدین) علاءالدوله‌فخرالسلاطین ابوالمظفر-اتسزبن خوارزمشاه حسام امیرالمؤمنین نصرالله لواءته ... خادم دعاگوی‌اسمعیل-بن‌الحسن‌الحسینی الجرجانی با قصور اندر علم و تقصیر اندر خدمت هروقتی دلیری کند وخدمت‌علمی سازد وبر مجلس‌عالی عرضه کند و جنین خدمتی برجنان‌خداوندی عرضه کند. از حکم‌مکرمت و مروت بقبول مقابل فرماید، اما هر که خدمت علمی بر مجلس پادشاهی عرضه کند صواب آن باشد که‌آن خدمت ازسرمایه خویش‌سازد و از صندوق خود بردارد وسرمایه خادم علم طب است و بیش از این مختصری خفی ساخته بودست واکنون بحکم فرمان و دستوری مجلس عالی لازال عالیا و سفارت امام اجل مجدالدین‌ابو محمدصاحب‌بن محمدالبخاری‌ادام‌الله‌ایامه وبحسب بحث و تفتیش آن خداوند که جاوید زیادو بحسب آرزو ودرخواست این سفیر این خدمت ساخته آمد و پیش ازمن هر مصنفی که کتابی ساخته است درخطبهٔ کتاب خویش‌محل و شرف آن‌کتاب یاد کرده‌اند و فوائد آن باز نموده و ترتیبی که داده است وتصرفی که اندر مسائل‌آن علوم کرده همه حکایت کرده‌اندو شرح داده، اگر خادم دعاگوی‌را نیز این محل باشد که این کتاب‌را شرف و محل ورتبت‌اویاد کند عیب نباشد متابعت کردن پیشینکان‌جنانچ قاعده ایشان بوده است وازبهرآنک بحجم کوچک است‌و بمعنی بزرگ وبصورت مختصر و بکثرت فوائد و شرح‌مشکلات مبسوط هیچ نکته درموضع خویش وفوائد علمی از این کتاب بیرون و فروگذاشته نیست، بلک اندر مضایق و مواضع بحث تصرف ها کرده آمده است و بغایت تحقیق رسانیده وکشف تمام کرده هرفاضلی که در این علم و بر اسرار و دقایق این صنعت واقف بود جون مطالعه کند داندکه داد هر نکتهٔ داده آمده است وبدین‌سبب این

کتاب‌را «الاغراض‌الطبیه والمباحث‌العلائیه» نام کرده شد و دعوی خادم آنست که‌امروز درعلم‌طب مختصری بدین کمال موجود نیست ودرستی‌این دعوی‌بمطالعهٔ معلوم گردد و بمقایسه ظاهرشود. ایزد تعالی جمع این کتاب بر خداوند ولی نعمت وبردولة و برولایت او مبارک کناد و برخورداری دهاد و توفیق رفیق کرداناد بمنه و فضله. وبنیاد این کتاب ترتیب آن بر پنج بخش قسمت کرده شد و هر بخشی کتابی‌است چنانک یاد کرده شود و فهرست یا گفتارها واجزا و ابواب هربخشی این است که یاد خواهیم کرد بتوفیق‌الله وحسن معرفة».

از خطبهٔ کتاب چنین مستفادمیگردد که نخست سیداسمعیل جرجانی کتاب‌را برای اتسز فرزند خوارزمشاه تألیف کرده؛ دوم آنکه کتاب را خدمتی علمی برای پادشاه دانسته که از سرمایه وصندوق خویش تقدیم داشته؛ سوم آنکه خدمت تألیف کتاب‌را برحسب توصیه مجدالدین ابو محمد صاحب‌بن محمد البخاری انجام داده؛ چهارم آنکه شرح مختصری در باب کتاب تألیفی‌خود متذکر گردیده؛ پنجم آنکه کتاب اغراض‌را پس‌از خفی علائی تصنیف کرده است.

کتاب اغراض چنانکه مؤلف در خطبهٔ آن متذکر گردید در پنج کتاب است بدین شرح:

کتاب اول- اندریاد کردن حد طب و موضوع آن ویاد کردن جزو علمی و عملی از آن و یاد کردن ارکان و مزاجها که در پانزده گفتاراست؛

کتاب دوم- اندر حفظ‌الصحه یعنی‌نگاه داشتن‌تندرستی که در شانزده‌باب است؛

کتاب سوم - اندر معالجات هربیماری و اسباب و علامات آن سرتاپا که در بیست و شش گفتار است؛

کتاب چهارم - اندر ادویه مفرده‌و طبع و فعل ومضرت و منفعت‌وخاصیت هریک یاد کردن که‌درسه‌جزواست؛

کتاب پنجم- اندر قرابادین و اخلاط داروها و ترکیب آن و وزن آن وشرابها ولعوقها و قرصها و گوارشها و اطریفلها و معجونها و حبها وآنچ (آنچه) بدین ماند که در بیست و سه باب است.

از شرح پنج جزو کتاب اغراض معلوم گردید که کتاب بمانند ذخیره مشتمل بر یک دوره کلیات طب و بیماری شناسی و بهداشت و بیماریهای بدن از سر تا پا و داروسازی وداروشناسی وتهیه مرکبات داروئی است. بطوراجمال درحقیقت کتاب اغراض یک ذخیره مختصر و ملخص از آن است.

قسمت اول (مجلداول) کتاب بسال ١٣٤٥ شمسی (چنانکه آمد) از طرف بنیاد و فرهنگ ایران چاپ افست گردید وچون اصل نسخه با مرکب سیاه و قرمز بوده بدین مناسبت بسیارروشن وخوانا میباشد. این مجلد در ١٠٧صفحه بقطع رحلی کوچک با دوصفحه مقدمه میباشد.

٦- یادگار - کتاب طبی مختصری است در علم طب و از مؤلفات سید اسمعیل جرجانی میباشد.

چنین بنظر میرسد این کتاب چهارمین تألیف جرجانی باشد.

یادگار بمانند سه تألیف دیگر سیداسمعیل در زمان حیات وپس از اواز کتب مطالعه‌ای طالبان علم طب بوده چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله در مقالت چهارم درباب علم طب وهدایت طبیب آورده‌است:«... که ازاین کتاب صغار که استادان مجرب تصنیف کرده‌اندیکی پیوسته با خویشتن داردچون«تحفة الملوک» محمدبن زکریاءو«کفایه» ابن مندویه اصفهانی و«تدارك انواع الخطاء فی التدبیر الطبی» ابوعلی و«خفی علائی» و «یادگار» سیداسمعیل جرجانی زیرا که بر حافظه اعتمادی نیست...»

نسخی چند از این کتاب درکتابخانه های دنیا دیده میشود. یک نسخه از آن درکتابخانه تیپوسلطان موجود است(**تعلیقات چهار مقاله - مقالهٔ چهارم - صفحهٔ**

٦٠٤ دکترمحمد معین) . ایضاً در تهران در کتابخانهٔ دانشگاه و دانشکدهٔ پزشکی و کتابخانهٔ مرحوم دکتر حسین مفتاح موجوداست (صفحهٔ ٦١٠ فهرست نسخه های خطی فارسی نشریهٔ شمارهٔ ٤١ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای تألیف آقای احمد منزوی سال ١٣٤٨ شمسی تهران) .

یادگار در پنج بخش میباشد بدین شرح :

بخش اول- اندر فوائد علمی که اندر طب بکار آید مشتمل بر هفده باب؛

بخش دوم- اندر علاج بیماریها از سر تاپای مشتمل بر سی باب؛

بخش سوم - در دوباب ؛

بخش چهارم- در یازده باب ؛

بخش پنجم در سه باب(نقل از فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف آقای احمد منزوی ١٣٤٨ شمسی تهران) .

این کتاب چنانکه آمد بمانند سایر مؤلفات جرجانی یک دوره علم طب و بیماری ها و دارو سازی است ، که مورد استفادهٔ طلاب علم طب و اطباء قرار میگرفته است.

در خاتمه این قسمت نکات و ملاحظات طبی چند فشرده ومقتبس از مؤلفات سید اسمعیل مخصوصاًازذخیره بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم .ضمناً متذکرمیگردیم که این نظرات و نکات طبی که جرجانی در کتب خودآورده علاوه برآنکه نمایشگر دوران تجددطب ایرانی است،میراث پزشکان دانشمند سلف خودرانیز شامل میباشد . بسیار کوشش شده‌است که در آخر این مقال نظرات جرجانی و پزشکان قبل ازوی در باب طب نظری وعملی توضیح داده‌شود ، اما برای این موضوع قطعاًبهمین مختصر که خواهد آمد ، حق مطلب ادا نخواهد شد ، بلکه باید کتابهای بسیار مطول

در بارهٔ آن (یعنی طب دیروزی و آثار پزشکان سلف) نوشت تا کماهو حقه وینبغی مطلب روشن گردد.

شرح مختصر در بارهٔ نه کتاب وتتمه آن که کتاب دهم است در ابتدای توصیف ذخیره آمد و احتیاج به تکرار نیست.

کتاب اول و دوم یک دوره کلیات طب است که برای آشنائی به عقاید و افکار و نظرات پزشکان سلف دانستن مطالب آن خالی از فایده نیست. در هفت کتاب دیگر و تتمهٔ آن از بهداشت وپیش گیری بیماریها وپرورش کودك وتشخیص بیماریها و ادوار مختلفهٔ آن و تبها و علل آن و انواع درمان های طبی و جراحی و اعمال دستی (یدی) و بهداشت پوست و درمان زهرها وسم ها و داروهای مرکبه و امثال آنهاست.

اکنون نظری اجمالی به کلیات طبی و نظرات سید اسمعیل که تجدد طب ایرانی اسلامی ود ردو کتاب اول است می افکنیم وخلاصه مطالب آنرا از زبان استاد می شنویم. آنگاه تشریح و توضیح و تجزیه و تحلیلی از آن می کنیم.

جرجانی در کتاب اول در مقدمه مختصر گوید: «اندر بیان کردن حد طب و منفعت آن و شناختن احوال مادتها و مزاجها[۱] و خلط ها[۳] چهارگونه واحوال عادتها وشرح اعضاء وقوتها و این کتاب شش گفتاراست». سپس در شش گفتار بطورتفصیل از جمیع مباحث بالا صحبت میدارد.

در کتاب دوم جرجانی درمقدمه مختصر آنچنین گوید: «اندرین کتاب احوال مردم یاد کرده شود از تندرستی و بیماری وانواع واعراض[۵] بیماریها و اسباب شناختن[۶]

۱- Eléments.　۲-Tempéraments.

۳- Humeurs.　۴- Forces.

۵- Symptomes.　۶- Etiologie.

احوال نبض و احوال هرچه از مسام[1] واز مجاری‌تن بیرون آید چون عرق ونفث[2] و بول[3]و غایط[4]و این همه از جمله اعراض تن باشد واین کتاب نه گفتار است».

اکنون کلیاتی مأخوذ از ذخیره خوارزمشاهی را از نظر خوانندگان کتاب می گذرانیم :

در بارهٔ انسان وجهان- جرجانی وپزشکان‌سلف انسان‌را وجودی خردو کوچک (یا عالم کوچک = عالم صغیر[5]) در برابر جهان بزرگ (یا عالم کبیر[6] = عالم بزرگ) میدانستند.

مراد از عالم‌صغیر همان انسان است که دنیای خردی در برابر جهان بزرگ نام برده شده، بدین‌معنی که‌عالم کوچک در داخل عالم بزرگ قرار دارد وبالنتیجه انسان محاط در عالم بزرگ است .

دراین باب عقاید حکماء مختلف است. بعضی گویند عالم کبیر فوق آسمانها و عالم صغیر زیر آسمانهاست و برخی گویند عالم کبیر ملکوت زمین است وپاره‌ای عالم کبیررا قلب وعالم صغیررانفس میدانند، ولی‌عموم فلاسفه گویند مقصود ازعالم کبیر وجود آسمانها و زمین و مافیهاست و عالم‌صغیر انسان‌است . . . (این قسمت خلاصه و مختصری از لغت‌نامهٔ دهخدا صفحهٔ بیست حرف عین می‌باشد) .

درباره سایه ها - قدما تن‌آدمی‌را از چهار سایه [سایه های چهارگانه = سایهاء چهارگانه (بگفتهٔ جرجانی)= چهار عنصر[7]= چهاررکن[8] که جمع‌آنها عناصروارکان

۱- Pores ,les intertices du corps .

۲- نفث = اخلاط سینه = رطوبت ریه (درذات‌الریه وغیره) = Crachats

۳- Les urines. ٤- Les matières fécales .

٥- Microsome. ٦- Macrosome.

۷- ۸عنصر = آخشیک= آخشیج = گوهر = اسطقس = استقس =

بقیه زیرنویس در صفحه بعد

است)[۱] میدانستند و معتقد بودند که بدن انسان ازاین چهار عنصر که عبارتند از : آتش و هوا وآب وخاك تشکیل گردیده است. عناصر اربعه یا عناصر چهارگانه (= ارکان اربعه = چهار رکن = چهار آخشیج = مواد اربعه = اسطقسات اربعه = چهار اسطقس) سایر نامهائی است که به چهار عنصر گفته اند. جرجانی گوید : عنصر اصلی است که اجسام دارای طبایع مختلف از آن تشکیل میگردند.

در باب مایه اصلی موجودات در میان حکماء اختلاف است. دسته ای مایه اصلی موجودات را آب[۱] عده ای هوا[۲] پاره ای خاك[۳] و بعضی آتش[٤] را مادة المواد (یا خمیرمایه) میدانستند. اما اغلب اطباء را عقیده آن است که هر چهار ماده بالاعناصر تشکیل دهندهٔ موجودات میباشند.

جرجانی را عقیده آن بود که این چهار ماده ترکیب بدنی آدمی را تشکیل میدهند که تقریباً میتوان گفت عقیده عموم پزشکان وحکماء اسلامی است.

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

بیخ = اصل = بنیاد = مایه و امثال آن که در کتاب لغات آمده است وفرانسوی آن Elément و چهار عنصر Les quatre éléments است.

۱ـ اولین بار این نظریه که مادة المواد آب است توسط طالس ملطی (= طالیس = Thales de Milet ٦۲٤-۵٤۵ ق.م.) ابراز گردید. وی معتقد بود که اولین چیزی که خداوند خلق فرمود آب بود .

۲ـ نظریه مربوط به آنکه خمیر مایه یا مادة المواد یا مایه اولی هواست ابتدا بنحوی توسط آناکسیماندروس ملطی آمده (= انکسیمندروس = Anaximandros ٦۱۰-۵٤۵ ق.م.) که عنصر آتش را مبدء جمیع موجودات دانست وبعداً توسط انکسیمانوس (= انکسیمنس = Anaximens متوفی بسال ۵۲۸ ق. م.) چنین ابراز گردید که روح وهوا هردو سبب بقای عالم کون و فساد می باشند. پس از این دو عده ای از حکماء را عقیده آن بود که آب و هوا هردو مادهٔ اولی و مبدء موجودات می باشند.

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

بهرحال موضوع خمیر مایه یا عنصر اصلی چنانکه ذیل متن نگاشته شد در میان حکماء و دانشمندان اختلاف عقیده بوده و هریک بنحوی عقاید خودرا ابراز داشته‌اند.

جرجانی در باره چهار عنصر طبیعت آنهارا بدین شکل توضیح داده است که آتش گرم‌وخشک، زمین‌سردوخشک، آب سردوتر وهوا گرم‌وتراست. آتش‌رابربالای تمام‌ارکان و سبکتراز همهٔ آنها، سپس هوا و آب و زمین‌را بترتیب پائین و از نظر ثقل وسنگینی نیز بهمین‌شکل متذکر میگردد.

آنگاه جرجانی گوید: «تمام کائنات بدین چهار معنی‌حاصل‌است دانستیم که ارکان چهار است وجزاین چهارنیست و ببایددانست که سردی زمین کمترازسردی آبست وگرمی هوا کمتر ازگرمی آتش واین‌چهارمایه که یاد کرده شد مایه نخستین است سراندامهای یکسان‌را ...». آنگاه جرجانی پس از ذکر خواص چهار عنصر چنین نتیجه می‌گیرد: که هریک ازارکان مذکوره‌دربالا خواص ضد رکن دیگر دارد که گرمی ضد سردی وتری ضد خشکی میباشند وبعبارة اخری هرکدام از ارکان دشمن رکن دیگر است بمانند آنکه آتش دشمن آب و هوا دشمن زمین وقس علیهذا وبدن آدمی ازآمیختگی این‌چهار رکن تشکیل میگردد.

در بارهٔ مزاج- مزاج[٥] که جمع آن امزجه است دراصطلاح طب دیروزی نتیجه

بقیه‌زیرنویس ازصفحهٔ‌قبل

۳- عده‌ای از حکماء را عقیده آن بود که مبدءجمیع موجودات‌خاك‌است. ذیمقراطیس فیلسوف و حکیم مشهور یونانی مبدء موجودات‌را اجسام کوچك صلب میدانست.

٤- هراقلیطس (= هرقلیطوس = Heraclite ۳۸۸-۳۱٥ ق. م.) وعده دیگررا عقیده آن بود که اول چیزی که خداوند خلق فرمود عنصر آتش بود.

٥- Tempérament.

یا کیفیتی است که از فعل وانفعال قوای فاعلی یعنی حرارت[۱] (گرمی) وبرودت[۲] (خنکی) و قوای منفعله یعنی رطوبت[۳] (تری) و یبوست[٤] (خشکی) حاصل میگردد . ایضاً میتوان مزاج را نتیجهٔ عکس العملهای متعددی که بین جسم آدمی و محیط خارج است دانست .

مزاج یا طبع (جمع آن طباع) که تحت اسامی و عناوین مختلف بمانندسرشت و خوی و طبیعت و خصلت و طینت و خمیره و جبلت و منش و نهاد و آب و گل و امثال آنها در کتب قدما آمده از مهمترین اصول طب دیروزی است، که میتوان گفت اساس آنرا تشکیل میداده است . دراین باب عقیدهٔ قدما آن بوده که مزاج آدمی ممکن است مزاج مفرد[٥] (یا ساده) ویا مزاج مرکب[٦] ویا مزاج معتدل[۷] باشد .

برحسب عقیدهٔ قدما اگر اخلاط[۸] بدن بایکدیگراز حیث قوی و صفات به نسبت صحیح باشند ، تعادل بدن[۹] (موازنه) برقرار میگردد و بالعکس اگر به نسبت صحیح نباشند عدم تعادل[۱۰] (عدم موازنه) پیداسی‌شود، که این تغییروعدم تعادل برحسب ترشحات در بدن آدمی باعث اختلال گردیده که نتیجهٔ آن بیماری است .

مزاجهای انسانی را به تقسیمات زیر منقسم نموده‌اند:

۱) مزاج خونی[۱۱] (= مزاج دموی) که گرم ومرطوب؛

۲) مزاج صفراوی[۱۲] که گرم و خشک ؛

۱- Chaleur. ۲- Froideur, Fraîcheur. ۳- Humidité.
٤ - Secheresse. ٥- Tempérament Simple.
٦- T. Complexe. ۷- T. Equitable.
۸- Les Humeurs. ۹- Equilibre.
۱۰-Déséquilibre .
۱۱- Tempérament sanguin. ۱۲-T. bilieux.

۶) مزاج سوداوی[1] (= سودائی = مالیخولیائی) که سرد وخشک؛
۷) مزاج بلغمی[2] که سرد و مرطوب بود.

قدما جمعاً برای آدمی نه مزاج قائل بودند: یکی معتدل و چهار مزاج بسیط و چهار مزاج مرکب[3].

اصناف مزاج از نظر اعتدال (معتدل بودن) و عدم اعتدال (غیرمعتدل بودن) و از نظر ساده ومرکب بودن همان نه قسم مذکور در بالا بوده که دائر مدار همان حرارت و برودت و رطوبت ویبوست بوده است.

بنابراین برحسب عقیده پزشکان مزاج ها (امزجه) بترتیب مزاج ترومزاج خشک و مزاج گرم ومزاج سرد بودند. دربرابراین چهار مزاج که ساده وبسیط بوده چهار قسم مزاج دیگر وجود داشته که مرکب میگفتند که از غلبهٔ دوقوه پیدا میشده بدین شکل: گرمی وخشکی وسردی وخشکی یا گرمی وتری یاسردی و تری . بسدین ترتیب جمعاً چهار مزاج بسیط و چهار مزاج مرکب و یک مزاج معتدل (که در حقیقت مزاج کمال مطلوب بوده) میگردد ومعتقد بودند که فردی که مزاج معتدل داشته باشد بسیار نادرالوجود می باشد.

اما موضوع مزاجهای آدمی را با نظر طب امروزی که فصلی بنام متابولیسم[4] است میتوان تطبیق کرد.

گذشته از مطالب بالا باید دانست که قدما رابطه‌ای دائمی بین آدمی و محیط خارج و سنین مختلفه دوران زندگی[5] (چهار دوران) انسان و فصول

۱-T. Mélancoliqne, atrabilaire. ۲– T. phlegmateux .

۳- سعدی در باب طباع چهارگانه گوید:

چهار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند باهم خوش
گریکی زین چهارشد غالب جان شیرین برآورد از قالب

۴- Métabolisme.

۵- رجوع شود به زیر نویس صفحه ۷۵۰.

چهارگانه[۱] و نواحی چهارگانه[۲] نسبتی قائل بودند. چنانکه رازی در کتاب آبله و سرخک وجرجانی درکتاب ذخیره بدان اشاره کرده‌اند. دراین مختصر نظریهٔ رازی رادر بارهٔتری و خشکی بدن که بسیار روشن و قابل توجه‌است متذکر میگردیم:

«رازی گوید: آدمی از ساعتی که بدنیا می‌آید تا پیر شود روز به روز خشکی بر مزاجش فزونی می‌یابد و از این‌جهت است که خون کودکان وبچه‌ها بالمقایسه با خون جوانان و بطریق اولی با خون پیران رطوبتش زیادتر است. با این حال حرارت زیادی دارد و جالینوس در تفسیر کتاب فصول[۳]این معنی‌را تصدیق کرده، وگفته است: حرارت نوباوگان از حیث کمیت از حرارت جوانان بیشتر وحرارت جوانان از لحاظ کیفیت از نوباوگان زیادتر است.

«این امرازاینجا معلوم میشود که اعمال‌طبیعی درنوباوگان‌از لحاظ‌هضم غذاونشوونما بهترانجام میگیرند. بدین جهت‌است که خون‌نوباوگان‌وکودکان‌شبیه به‌عصاراتی است که هنوز در آنها پختگی منتهی‌به نضج[٤] کامل شروع نگردیده ودرآنهاجنبش غلیانی پیدا نشده است. خون جوانان بمانند عصارات جوشیده‌ای میباشدکه ازآن بخارات و فضولات زیاد بیرون ریخته، شبیه شرابی‌است که‌آماده شده واز غلیان‌افتاده و نیروی آن استحکام یافته است. اما خون پیران مثل شرابی است که قدرت‌آن از بین رفته و نزدیک بسردی شده و سرکه خواهد شد».

مطلب بالا از آن نظرآمدکه سیررطوبت بدن‌آدمی ازکودکی‌تاپیری به چه نحو به خشکی میگراید و با نظرات طبی امروزی تباینی‌ندارد.

تعبیری که جرجانی در بارهٔ طی دوران کودکی به پیری قائل بوده چنین است:

۱ـ مقصود بهار و تابستان و پائیز و زمستان است.

۲ـ مقصود چهار جهت یعنی شمال و جنوب و شرق و غرب است.

۳ـ فصول بقراط = الفصول البقراطیه فی‌اصول‌الطبیه = les Aphosirmes = Aphorismus.

٤ـ Amélioration = Coction.

«دردوران کودکی[1] بدن طفل گرم و مرطوب است وهمینکه به بلوغ[2] نزدیک میشود رطوبت بدن کم شده وسپس دردوران جوانی[3] بدن گرم و خشک و تدریجاً حرارت بدن بر اثر ازدیادو کبرسن[4] کم‌شده وتنزل می کند.تا آنکه رطوبت خارجی‌بر بدن‌مسلط گردد و انسان‌را بطرف مرگ سوق دهد» . سپس گوید: «رطوبت جوانی‌به مثابه روغن چراغ است که شعلهٔ روشنی دارد که بر اثر کاستن وتمام شدن روغن شعله خاموش میگردد و مرگ پیش می‌آید» . بطور خلاصه روغن شعلهٔ چراغ بدن تمام‌می‌شود .

در خاتمه مطلب مربوط به مزاج تذکر داده میشود که جرجانی علاوه بر تقسیم‌بندی مزاجها که در بالا آمد مزاج مردم هر اقلیمی‌را[5] با اقلیم دیگر متفاوت می‌دانسته است.

سپس جرجانی مزاجهای سنین مختلفه واخلاط بدنی و چاقی و لاغری وخلق وخوی وعادات (در مردان و زنان) واموریکه بیرون از تن آدمی و احوال شهرها و خانه‌ها و تندرستی و بیماری یا باصطلاح خود جرجانی حالهای طبیعی(تندرستی) و نا طبیعی (ناتندرستی‌یا بیماری) را بسیار مشروح بیان میدارد (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ذخیره و سایر مؤلفات جرجانی) .

از آن گذشته جرجانی مزاج یک یک اندامها بمانند دماغ و چشم و قلب‌و جگر و امثال آنهارا متذکر گردیده که شرح یک یک آنها بسیار مطول و خارج ازحوصلهٔ کتاب است.

۱و۲و۳و۴ ـ بچگی = طفولیت = کودکی = نوباوگی = Enfance . کودک = Enfant . نوزاد = Bébé یا Nouveau né . نوجوانی‌وجوانی‌وبلوغ (انسان‌بالغ) Adolescent = میان سالی = آدم‌عاقل (مقصوداز عاقلی‌انسان کامل در عرف عامه است) = Adulte . پیر = Vieux و پیری = Vieillesse است .

۵ ـ مقصود اماکن و اقالیم مختلفه است.

در بارهٔ تقسیمات بدن انسان ـ ترشحات بدن انسانی یا اخلاط (جمع خلط) طبق نظر جرجانی و پزشکان سلف با توجه بدانکه جرجانی بسیار مفصل و کامل آنهارا تشریح کرده بدین شرح است :

جرجانی معتقد بوده که بدن انسان از سه اصل تشکیل گردیده اول اخلاط (یا ترشحات) دوم مواد غیر مایع (جامد) که آنهارا اندام نامگزاری کرده سوم نیروهای حیاتی[۱].

الف) اخلاط ـ جرجانی در مورد اخلاط چهارگانه یعنی خون و بلغم و صفرا و سودا در کتاب ذخیره بسیار مشروح بیان مطلب نموده که خلاصهٔ آن چنین است:

او گوید : اخلاط مایعاتی هستند که در بدن آدمی یا در اندامهای بدن بمانند معده و کبد و طحال و کیسهٔ صفرا و یا در عروق میباشند.

طبیعت چهار خلط مذکور از یکدیگر متفاوت است و هریک خاصیت و کیفیت ومزه و غلظت مخصوص بخود دارد. مثلاً خون خالص ترین خلط بدن آدمی است که گرم و مرطوب و مزهٔ آن شیرین و مطبوع است. بلغم[۲] که در معده تهیه می گردد مایعی بی رنگ وبی طعم وسرد و مرطوب است.

جرجانی چنین استدلال می کند که بلغم از خون کمتر پخته می باشد . اما صفرا[۳] (یا صفرای زرد) طبیعت آن خشک ولی از بلغم گرمتر و رنگ آن زرد و مزه اش تلخ میباشد و محل تشکیل آن در کبد است . بالاخره سودا[۴] (یاصفرای سیاه) چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد سیاه رنگ است ومزه ای شیرین وترش دارد و طبیعت آن سرد و خشک است .

۱- Forces vitales.

۲- Pituite = Phlègme.

۳- Bile = Bile jaune.

٤- Atrabile = Bile noire.

قدما کبدرا دیگ بدن میدانستند که در آن ته نشین ومایع و کف قائل بودند ته نشین آن سودا و مایع آن خون و کف وماده رقیق آن بلغم وصفرا است.

جرجانی گوید: خالصترین اخلاط که خون است برای تغذیه بدن می باشد.

سپس جرجانی بخواص یک یک اخلاط چهارگانه پرداخته ووجود آنهارا برای بدن مشروحاً متذکر گردیده که شرح تفصیلی آن خارج از حوصله کتاب است.

ب) اندامها ـ جرجانی بمانندابن سینااندامهارا به‌دو قسمت تقسیم کرده است: اول اندامهای یکسان بمانند استخوان و گوشت و پوست، دوم اندامهای مرکب (یا اعضاءآلیه) بمانند انگشت و ناخن و کف وساعد که نام هریک جداگانه است. اولیهارا به‌زبان تازی بسیط و متشابه‌الاجزاء و دوسیهارا اعضاء مرکبه (یا اعضاء آلیه) گفته است[1].

ابن‌سینا درقانون قسمتهای مختلفه بدن وطبایع آنهارا بدو دسته تقسیم کرده است. دستهٔ اول آنها که قابلیت تقسیم دارند بمانند اعصاب و عروق و پوست و استخوان و مو که بنام قسمتهای ساده یا مفرد و دستهٔ دوم آنها که قابل تقسیم نباشد بمانند قلب و سر و امثال آنها که بنام قسمتهای مرکب (= اعضاء آلیه) نامیده است و چنانکه آمد اندامهای یکسان و اندامهای مرکب گفته است.

ج) درباره هضم و تولید و تقسیم اخلاط ـ پس از آنکه غذا وارد معده گردید براثر مایعات و ترشحات معدی بصورت ماده غلیظی درآید و گوارش وتحلیل درمعده تولید شود. این ماده را قدما کیلوس[2] میگفتند که اولین مرحله هضم یا هضم اول می باشد. بنا براین هضم نخستین درمعده است. پس از آنکه عمل

۱ـ اندامهای یکسان‌را بانظر امروزی به بافت و نسج یا Tissu و اندامهای آلیه یا مرکب را میتوان بنام عضو یا Organe گفت.

۲ـ Chyle.

بالا انجام یافت مواد بدو قسمت منقسم میگردد. قسمتی که به کار بدن نمیرود و بخارج دفع می‌شود. قسمتی که بکار بدن میخورد، پس از تبدلات چندی بدوقسمت تقسیم می گردد. آن قسمت که جا ومکان مخصوص ندارد، سوداست که به تمام بدن میرودو آن قسمت که برای بدن مفیداست به کبد میرود که به سایر قسمتهای بدن توزیع شود. این عمل را هضم ثانی نامند، که در جگر انجام می گیرد. کبد چنانکه آمد برحسب عقیده قدما دیگ بدن است و تصفیه کامل از مایعات بالا بعمل میآمده که عبارتند از خون خالص وسودا (یا ته نشین) و صفرا. خونی که در کبد تهیه شده بتمام بدن رفته برای تغذیه بدن بکار می‌رود. وبدین‌شکل هضم دوم در کبد انجام میگیرد.

قدما معتقد بودند که چنین خونی که در بدن تهیه میگردد، قادر به ساختن گوشت و عضلات بدن نمی‌باشد.

پس از این مرحله یعنی هضم‌دوم کلیه‌ها و غده‌های عرق مازاد خون (یعنی مازاد مواد سروزی[1]) را گرفته که نتیجةً ادرار و عرق از آن تولید شده‌و این عمل را هضم سوم میگفتند.

جرجانی در کتاب ذخیره متذکر گردیده: «که هضم نخستین اندر معده‌است و هضم دوم اندر جگراست و هضم سوم اندر اندامها. آنگاه اضافه می کند که چون باندامها رسد اندر هراندامی گواریدن (= هضم) دیگر هست که‌آنرا گواریدن چهارم گویند.

«درباب قوی (نیروها ـ روحها) ـ جرجانی‌روح هارا به سه قسمت تقسیم کرده که‌به ترتیب روح‌طبیعی[2] و روح حیوانی[3] و روح نفسانی[4] (روانی) میباشند.

۱- Matières séreuses.

۲- Faculté naturelle.

۳- F. animale.

۴- F. psychique.

«قوای طبیعی‌را مشتمل بر تغذیه و تولید دانسته که غذاها کار تغذیه‌بدن‌را انجام می‌دهند و آنگاه پس از تغییر بجای مواد از دست رفته بدن بکار می‌روند و عمل می‌کنند.

«مهمترین اعضاء تغذیه را کبد میداند که خون‌را صاف (تصفیه) می‌کند و سازندهٔ اخلاط است و درمورد عمل تولید گوید: عامل مهم آن خشیه‌ها وزهدان است.

«قوای حیوانی برای جریان خون و تنفس میباشد که بر اثر حرارت بدن (حرارت غریزی) است. قلب‌را مرکز حرارت غریزی می‌داند که اعضاء واندامها توسط شریانها حرارت را از قلب می‌گیرند. بدین‌لحاظ هر اندام یا عضوی فاقد شریان شود حرکاتش به اشکال انجام می‌گردد و حس آن عضو کم می‌شود که نتیجةً سرد شده ومیمیرد. و چون قلب‌را تولید کنندهٔ حرارت اصلی‌بدن میداند، بدین جهت احتیاج‌آنرا به هوای‌نسبةً سرد دانسته، لذا ریه‌ها درجوار قلب‌آفریده‌شده‌است. از طرفی نفخه حیاتی یادم زندگی سرچشمه‌اش را هوا میدانسته که وجودش برای حیات و زندگی آدمی و حفظ حرارت اصلی واجب میباشد و این‌حرارت اصلی بدن چنان خاصیت وصفتی‌دارد که هوا و خون‌را با یکدیگر ترکیب کرده از آن گوهری (جوهری) بنام روح (Pneuma=) که علت و منشأ ازلی فعالیت حیوانی است درست کند.

«جرجانی قوای‌روانی یا نفسانی‌را مجموعه‌ای از حرکات ارادی‌و احساسات‌و حس و حرکت را درانسان وحیوان یکسان می‌داند. آنگاه گوید: که قوای‌فکری مخصوص آدمی است. سپس شرحی مبسوط در بارهٔ حافظه[۱] و تصور[۲] و اندیشه[۳] و تأثر[۴] و تألم[۵] وامثال‌آن متذکر میگردد. مرکز اعمال روانی‌را درمغز

۱- Memoire.
۲-Imagination.
۳- Pensée.
۴- Impression.
۵- Chagrin.

و نخاع شوکی (مغز حرام) میداند که بوسیله اعصاب به تمام قسمتهای بدن حس و حرکت داده و محل آنهارا درمغز (مخ) معین نموده است.

«ایضاً در باره قوتها گوید: «... و قوتهای دیگرچون جاذبه[۱] وماسکه[۲] وهاضمه[۳] و دافعه[٤] و مغیره[٥] و نامیه[٦] ومولده[۷] ومصوره[۸] (مخیله)است» .

خلاصه و نتیجه ـ بطور خلاصه پزشکان سلف از آنچه که در صفحات بالا در بارهٔ طبیعت ها(طباع) و عناصر چهارگانه (عناصر اربعه) و مزاجها (امزجه) و خلط های‌چهارگانه (اخلاط اربعه) و سنین عمر آدمی و فصول و مناطق چهارگانه مذکور افتاد، طبیعت ها و مزاجهای آدمی را برحسب عوامل نامبرده چنین نتیجه می گرفتند :

۱) طبیعت گرم و مرطوب با عنصر هوا و مزاج خونی (دموی) وخلط خون وکودکی[۹] وفصل بهار و مناطق شرقی نسبت دارند (متناسب میباشند)؛

۲) طبیعت گرم وخشک با عنصرآتش و مزاج صفرائی (صفراوی) وخلط صفرا (صفرای زرد) ونوجوانی[۱۰] (یاجوانی)وفصل و تابستان ومناطق جنوبی نسبت دارند (متناسب میباشند)؛

۳) طبیعت سرد و خشک با عنصر زمین و مزاج سودائی (سوداوی یا

۱- Force attractive. ۲- F. retentive.

۳- F. digestive. ٤- F. expulsive.

٥- F. medicatrice, modificative, modifiante.

٦- F.croissante,végétative ۷-F. productrice,génératrice. ۸-F. imaginative, imaginaise.

۹- Enfance کودکی که مشتمل بر شیرخوار(Bébé)وکودک وبچه و طفل وصباوت و طفولیت وخردسالی (Enfant ــ) میگردد .

۱۰- Adolescance , Jeunesse که مشتمل بر بالغ (Adolescsnt) وجوان= شاب = فتی = غلمان (Jeune) میگردد .

مالیخولیائی) وخلط سودا (صفرای سیاه) ومیان سالی[1] (انسان کامل ومسن) وفصل پائیز و مناطق غربی نسبت‌دارند (متناسب میباشند)؛

٤) طبیعت سرد و مرطوب با عنصر آب و مزاج بلغمی و خلط وبلغم‌وپیری[2] (کهولت) و فصل زمستان و مناطق شمالی نسبت دارند (متناسب می‌باشند). بدین‌معنی که مثلا کودك‌را مزاجی گرم و مرطوب و خونی است و با هوا و بهار و منطقهٔ شرقی ـ جوان‌را مزاجی گرم و خشك و صفراوی است و با آتش و تابستان و منطقهٔ جنوبی ـ فرد میان سال‌را مزاجی سردو خشك و سوداوی است وبازمین وپائیز و منطقه غربی ـ و پیررا مزاجی سرد و مرطوب و بلغمی است و با آب و زمستان و منطقهٔ شمالی موزون می‌باشد. یعنی پزشکان سلف عوامل هفت‌گانه طبیعت و عناصر و امزجه و اخلاط و سنین عمر و فصول و مناطق‌را در چهار مرحله سن آدمی بنحو بالا با یکدیگر توأم و متناسب میدانستند.

طبقه‌بندی بالا و شرح مربوط بدان یکی از مبانی وارکان معتبر طب دیروزی بوده (با توجه بدانکه از نظراتی با طب‌امروزی تفاوتی ندارد) و عموم اطباء سلف (همانطورکه قبلا آمد) و تا قریب هشتاد سال قبل در کشورما واکنون در بعضی کشورها (بمانند پاکستان‌و هندوستان) بدان اعتقاد داشته و عمل می‌کنند.

در باب سلامت‌و بیماری ـ با توجه به سطور بالا قدما چنین نتیجه می‌گرفتند که سلامت با توازن و تناسب اخلاط و بیماری با عدم توازن اخلاط توأم است و عواملی که درچهار قسمت مربوط به خلاصه و نتیجه مذکور افتاد، در وجود آدمی مؤثر میباشند. هرگاه اعمال بدن انسان چه کماً وچه کیفاً درحال تعادل وتوازن صحیح باشد، سلامت حاصل است‌وهمان موضوعی‌است که پیوسته مطمح نظر انسان و اطباء بوده وبعبارهٔ آخری غایةالقصوی ونهایت درجهٔ کمال مطلوب می‌باشد. برخلاف بر اثر تغییر و تبدیل وضع مزاج که بر اثر کمی‌و زیادی اخلاط و عوامل

۱ـ Adulte فرد عاقل یا فرد کامل یا میان سال

۲ـ پیری= کهولت = فرتوتی = سالخوردگی = شیب ـ Vieillesse، پیر (Vieux =).

دیگر طبع انسانی غیر متعادل گردیده ، بیماری پیش می‌آید . این امر ممکن است نسبی باشد، بدین معنی فردی که مزاج صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و یا خونی داشته باشد و عوامل سوئی پیدا نشود سلامت حاصل است ، منتهی آنکه انسان مستعد بعضی امراض میگردد ، ولی اگر تعادل اخلاط مختل گردد ، بیماری هویدا می‌شود .

پزشکان سلف از روی اختلالات شدید بیماریهای اخلاطی‌را معتقد بودند که مربوط به بدن است . بدین مناسبت بیماریهارا (همانطور که در فصل مربوط به نظرات ابن سینا متذکر شدیم) بدو قسمت بزرگ تقسیم کرده بودند بدین‌شرح :

۱) اگر علل بیماریها خارجی باشند بمانند شکستگی‌ها و در رفتگی‌ها و گزیدگی‌ها و امثال آنها در دستهٔ امراض خارجی قرار میگرفتند؛

۲) اگر علل بیماریها (چنانکه آمد) از داخل بدن باشند آنهارا بیماریهای داخلی می‌نامیدند، که عموماً مربوط به کمی وفزونی اخلاطی می‌دانستند . بنابراین برحسب آنکه چه نوع خلط در بروز بیماری دخالت داشته آن بیماری‌را مربوط به آن خلط میدانستند و بالعکس بیماریهائی که به بدن آدمی مستولی می‌گردیده از روی علامتها و نشانیهای بیماری مربوط به عدم توازن و تناسب و کمی و زیادی خلطی می‌دانستند .

پزشکان سلف از پی بردن از حال بیماری و علامات و عوارضی که بروجود فردی حادث میگردید ، استناد به یکی از اخلاط دانسته و بالعکس اطلاع از وجود عدم تعادل خلطی بیماری‌راپیش بینی کرده، و تشخیص میدادند . بشرح ایضاً سایر علامات بیماری‌ها از قبیل تب و وضع نبض و ترشحات و تنفس و ادرار و مدفوع و پرتی- حواس و عرق و بثورات جلدی و هر علامت و عارضه دیگری نوع بیماری وعلت آن و وخامت اخلاطی(اعم از کمی وزیادی اخلاط و اختلالات آنها) را تشخیص میدادند . مثلاً در انواع نبضها پی به بیماری برده ودر بیماری‌ها حکم به نوع

نبض می‌کردند (چنانکه در مبحث مربوط به درمانهای ابن سینا آمد).

غیر از عوامل بالا محیط زندگی آدمی و آب و هوا و فصول مختلفه و وضع غذا و نوع زندگی و حالت روحی و وضع و بیماری‌های موروثی و خانوادگی و استراحت و خواب و کار و امثال آنها را در بیماری‌های مشهود در آدمی مؤثر میدانستند که پس از تشخیص به درمان بیماری پرداخته و تجویز دارو می‌کردند.

اما امر مربوط به علل و عوارض و انواع بیماریها و درمان آنها را نمی‌توان در یکی‌دوصفحه شرح داد، بلکه باید صفحات زیادی‌برای این‌موضوع مطلب نگاشت که متأسفانه از حوصله این کتاب خارج‌است. امیدواریم در موقع مناسب‌تر و یادر جلد سوم تاریخ طب در ایران بدان مبادرت ورزیم .

در مورد خوراکی و آشامیدنی ودارو-در خاتمهٔ این قسمت لازم دانستیم‌چند کلمه در باب کلیاتی از غذا و مشروب و دارو و اصول عقاید اطباء سلف بنگاریم لذا متذکر میگردیم:

قدما در بارهٔ غذاها و دوا به چهار قسم معتقد بودند . اول غذای مطلق دوم دوای مطلق سوم غذای دوائی چهارم دوای غذائی.

اکنون‌شرح‌این چهارقسم رامأخوذ از کتاب‌مخزن‌الادویه تألیف‌مرحوم‌سیدمحمد حسین عقیلی علوی خراسانی شیرازی چاپ سربی سال ۱۲۶۰ هجری مطابق با سال ۱۸۴۴ مسیحی در بمبئی بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم:

«**غذای مطلق آن** است که تأثیر و تاثر دربدن به ماده فقط باشد نه به کیفیت وصورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تأثیر در آن نماید بتوسط کیفیتی که لازم آن است و بدن از آن متأثر و متغیرنشود و از مزاج اصلی خود نگردد، بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه آنرا به فعل‌آورد ومتغیر ومتبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بر اقطار ثلاثه آن بیفزاید وفائض

گردد برآن‌صورت عضوی از مبدأ فیاض‌جل‌شأنه با استعداد قریب مانندآب گوشتهای لطیف و زرده تخم‌مرغ نیم برشت و یا گندم وسایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضاء نباشد.

دوای مطلق آن است که تأثیر آن‌در بدن به کیفیت فقط باشد و ماده آن‌قابلیت غذائیت وجزو بدن شدن نداشته باشد بدین‌قسم که‌چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید متأثر و متغیر نگردد بلکه ثانیاً او تصرف در بدن نمایدو آنرا متأثر و متغیر بکیفیت خود سازد و از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرداً یا مرکباً مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور وبزر رازیانه و امثال اینها.

غذای دوائی آنست که تأثیر آن در بدن بماده و کیفیت هردو باشد بهمان نحو باغلبه ماده که بعد تأثیر وتأثر ازآن خلطی‌حاصل گردد که جزوبدن تواند شدو با آن اندك کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی‌بدن و تغیرمائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس[۱] و ماءالشعیر[۲] و خیار بادرنگ[۳] و کدو و هندوانه و خربوزه و انگور وبقلة الحمقاء[٤] و اسفاناج[٥] و بابونه[٦] و شبت[۷] و شلغم و زردك و چغندر و کلم و ماش و عدس و لوبیا ونحوها.

دوای غذائی آن است که تأثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هردو باشد باغلبه کیفیت و بدن‌را متغیر سازد و به تغیرسائی و ثانیاً بدن در آن تصرف نماید وازآن خلط بسیار کمی‌حاصل گردد که‌قابلیت‌غذائیت‌وجوهربدن‌شدن‌وفیضان‌صورت عضوی

---

۱ Chicorée ـ هندبا . خس بری ـ Scarole . خس‌الخمار ـ Orcanette ـ سنجر ـ Dent de lion. خس‌النخل ـ Chou - palmiste. ابوخنساء ـ

۲- Eau de l'orge (Tisane) ـ کشک‌الشعیر .

۳- واترنگ ـ Cédrat.   ٤- خرفه ـ Pourpier ـ بقله‌المبارکه ـ فرفیر ـ فوفیر

٥- Epinard.   ٦- Camomille.

۷- Aneth.

شدن داشته باشد یا کیفیتی غالب بربدن مانند گندنا[۱] و نعناع[۲] و برگ کاسنی و عنب‌الثعلب[۳] وسیر وپیاز وتوت و آلو واکثر میوه‌ها مانند بزر خیار و خربزه وهندوانه و امثال اینها».

پس از آن صاحب مخزن‌الادویه بشرح **ذوالخاصیه** می‌پردازد و گوید:

« و بدانکه **ذوالخاصیه** اگر تأثیر آن بموافقت است آنرا فادزهر وتریاق[۴] نامند والا سمّ و فادزهر و تریاق آن است که تأثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و موافقت نماید چنانکه بتفصیل مذکورخواهد شد و اما آنکه افیون‌را تریاق می‌نامند بمجازاست‌بجهت آنکه حافظ قوت است ودر این امر با تریاق حقیقی اشتراك دارد ؛

وغذای‌ذوالخاصیه آنست که تأثیرآن‌بماده وصورت هردوباشد. اما مادهٔ‌غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تأثیر و تأثر مانند روغن گوسفند و گاو وشیر با مغز گردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می‌نماید ؛

ودوای ذوالخاصیه آنست که‌تأثیرآن بکیفیت وصورت هردو باشد مانندفادزهر حیوانی[۵] و جدوار[٦] و حب‌الغار[۷] که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می‌نماید؛

وغذا و دوای ذوالخاصیه آنست که تأثیر آن بماده وکیفیت و صورت هرسه

۱- کراث = Poireau et divers.

۲- Menthe.

۳- Morelle noire.

٤- Antidote = Thériaque.

٥- Antidote animale.

٦- Zédoaire = زدوار

۷- Graine de l'aurier.

باشد مانند تفاح[۱] و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندك کیفیتی غالب بربدن و تفریح و سرور می‌شود » .

پس از آن مرحوم عقیلی در باب سم مطلق[۲] و دوای سمی[۳] و غذای سمی[۴] و غذا و دوای سمی[۵] و دوای مسهل ذوالخاصیه و دوای مسهل و دوای ملیّن وامثال آنها بیان مطلب می‌کند که شرح همهٔ آنها از حوصلهٔ کتاب خارج است .

باید دانست از دوران طبری و رازی و سپس اهوازی و ابن سینا و آنگاه سید اسماعیل جرجانی و از متاخران محمد مؤمن دیلمی تنکابنی و سید محمد حسین عقیلی خراسانی شیرازی جمعاً درکتب پزشکی قدیم تعداد زیادی مواد خوراکی و آشامیدنی و داروها چه سمی وچه غیرسمی و تریاق ها و امثال آنها مذکور گردیده است .

رازی و اهوازی و ابن‌سینا درکتاب های خود تقریباً جمیع مواد مذکور در بالارا بسیار دقیق آورده‌اند، مخصوصاً رازی و ابن‌سیناعلاوه بر داروها موادخوراکی وآشامیدنی را تا دوران خود به نحو بسیار شایسته متذکر گردیده(بمانند انواع نان‌ها و خورشها و آشامیدنی‌های الکلی و غیرالکلی و آبها و گوشت‌ها و چاشنی‌ها و قسمتهای مختلفه اعضاء حیوانات حلال گوشت وبقول و میوه‌ها و سبزیها وحلواها و داروها و امثال‌آنها) ، که تعداد آنها از هزار متجاوز است .

سید اسماعیل جرجانی اطلاعات پزشکان سلف‌را تکمیل کرده وبرآن‌اضافاتی کرده و مؤلفاتش مبنای تجدد طب سرزمین‌ما شده و بدنبال آن تحفهٔ حکیم‌مؤمن و

۱- Pomme ـ سیب .

۲- Poison mortel.

۳-Médicament vénéneux.

٤- Aliment vénéneux.

٥- Aliment et Médicament vénéneux.

مخزن‌الادویه سید محمد حسین علوی‌عقیلی خراسانی شیرازی تمام معلومات‌سابق را با معلوماتی که بعداً آموخته اند، درکتب خود آورده که بالغ بر چهار هزار گردیده است .

در اینجا بخش هفتم کتاب‌را که دربارهٔ تجدد طب ایرانی است خاتمه می‌دهیم وبه آخرین بخش کتاب که تاریخ بیمارستانها در ایران وسرزمینهای شرقی اسلامی است می‌پردازیم .

قسمت هشتم

تاریخ بیمارستانها در ایران و سر زمین های شرق اسلامی

مقدمةً باید دانست اولین محلی که در اسلام میتوان بدان نام درمانگاه و یا محل پرستاری بیمار وزخم خوردگان نهاد در صدراسلام در زمان پیغمبر اکرم(ص) بود .

توضیح آنکه در جنگ خندق سعدبن معاذ تیری خورد که باسر رسول خدا(ص) در جنب مسجدالحرام چادری برپا کردند و سعدرا درآن چادر (خیمه) که متعلق به رفیده و برای مجروحین بود گذاردند،تا نزدیک مسجدالحرام باشد و پیغمبراکرم (ص) بتواند ازاو(سعد) عیادت فرماید[1] . بنابراین اولین جایگاه بیماران (درمانگاه؟) باسر رسول خدا (ص) که درحقیقت بیمارستان جنگی بود بدین نحو تأسیس گردید[2].

پس از آن اولین کسی که دراسلام به تأسیس بیمارستان(دارالمرضی) پرداخت

۱- ازکتاب «تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام» صفحه ۹

۲- نقل ازکتاب «تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام صفحه ۱۰ نقل ازکتاب صبح الاعشی جلد اول صفحهٔ ۴۳۱ تألیف ابوالعباس احمد القلقشندی ورشیدالدین بن وطواط درکتاب غررالنقائض-الفاضحه و غررالخصائص الواضحه صفحه ۲۴۸ چاپ بولاق مصر والخطط و الاثار تألیف تقی‌الدین مقریزی جلد دوم صفحهٔ ۴۰۵ چاپ بولاق مصر .

ولیدبن عبدالملک ششمین خلیفه اموی که بسال ۸٦ هجری به خلافت نشست، میباشد. ولید بیمارستان مزبوررا بسال ۸۸ هجری برای مردم زمین گیر و فالج و مجذومین و کوران و مساکین اختصاص داد و برای مخارج بیمارستان صدقات واطباء وپرستارانی تعیین کرد.

بیمارستان مزبور در شهر دمشق بود که در حقیقت به نوانخانه بیشتر شباهت داشت، چرا که مجذومین و کوران در آن بودند. ولید امر کرده بود که بیماران از محوطه بیمارستان خارج نشوند. بودجهٔ بیمارستان از طرف خلیفه پرداخت میشد.

محل بیمارستان معلوم نشد که درکدام قسمت دمشق قرار داشته، فقط طبق گفتهٔ مورخان بذکر این نکته که بیمارستانی در دمشق بامر ولید تأسیس گردیده، آمده است.

اما در دوران خلفای راشدین بیمارستانهای جنگی و غیر آن یا دراصطلاح زبان تازی بیمارستانهای منقول تأسیس شد که مختصری از آن در آخراین بخش خواهد آمد.

در این بخش از بیمارستانهائی که در ایران و یا سرزمین های شرق اسلام تأسیس گردیده(از ظهور اسلام تا حمله مغول)تا آنجا که مقدوربوده شرح دادهمیشود.

چنانکه درابتدای کتاب تذکر دادهشد تاریخ طب را در ایران و اسلام باید توأماً تحریر کرد، چراکه طب اسلامی میراث جندیشاپوریعنی طب ماقبل اسلام می باشد و آنچه که در مراکز طبی بغداد و سایر مراکز اسلامی بچشم میخورد دنبالهٔ طب دانشگاه جندیشاپوراست. بشرح ایضاً بیمارستانهائی که درشرق کشورهای اسلامی تأسیس گردیده، عموماً بوسیلهٔ ایرانیان انجام شده و از بیمارستان جندیشاپور تقلید و بمانند این دستگاه بزرگ علمی ساخته شده است.

از آن گذشته قریب سه الی چهار قرن طب بغداد از جندیشاپور پیروی میکرده

و این اطباء جندیشاپور بودند که استادان اطباء بغداد میباشند ویاآنکه پزشکان بزرگ ایرانی در بغداد بهٔ تدریس پزشکی و طبابت می‌پرداختند ، مضافاً بدانکه کتب تألیفی آنان مورد مطالعهٔ اطباء و طالبان علم طب بوده است.

لازم به تذکر است که اطباء جندیشاپور ویا بقول مورخان اسلامی جندیشاپوری (منسوب به جندیشاپور) مقام وارج کم نظیری در بغداد داشتند ، همانطور که مختصری از آن در کتاب آمد .

بطور خلاصه مکتب بغداد شاگرد و وارث مکتب جندیشاپور بوده که خلفاء عباسی زمانی برحسب درخواست گاهی با دعوت ویا بنحو دیگری اطباء جندیشاپوررا به بغداد خوانده برای درمان و مشورت می‌طلبیدند و نتیجةً دانش پزشکی از دانشگاه بزرگ ایران به بغداد انتقال یافت .

اکنون که سطور بالا بصورت مقدمه نگارش رفت بشرح بیمارستانهای ایران و سایر بیمارستانهای شرق اسلام که عموماً بهمت ایرانیان بنا گردیده و ثمرهٔ آن به جهان پزشکی آن دوران رسیــــده می‌پردازیم و کوشش کرده‌ایم که بترتیب تاریخ آنهارا متذکر گردیم .

الف ـ بیمارستانهای ایران

۱. بیمارستان جندیشاپور ـ شرح این بیمارستان درابتدای کتاب و علوم‌وفنون طبی که در آن تدریس میگردید و اطباء و رؤساء آن مشروحاً آمد و احتیاج به تکرار موضوع ندارد .

۲ـ بیمارستان ری ـ این بیمارستان که بنام بیمارستان ری ویا بقول ابن القفطی مارستان ری نامیده‌می‌شده از بیمارستانهائی است که در سدهٔ سوم و چهارم در ایران بوده و چنانکه در فصل مربوط به رازی پزشک نامدار ایران آمد، وی مدتی ریاست این بیمارستان‌را داشته است.

قفطی در تاریخ الحکماء خود در شرح حال ومقام علمی و مؤلفات رازی گوید : «که رازی ریاست و مدیریت بیمارستان ری سپس بیمارستان بغداد را عهده داربوده». عبارتیکه قفطی آورده چنین است :

«. . . دبر مارستان الری ثم مارستان بغداد . . .»[1]. از این مطلب چنین مستفاد می گردد که ریاست رازی بر بیمارستان بغداد قبل از ریاستش در بیمارستان ری بوده ویا آنکه رازی قبل از عزیمت به بغداد در بیمارستان ری خدمت می کرده است. قرینه‌ای که بر این نظر دوم است گفتهٔ ابن جلجل اندلسی است که در کتاب خود موسوم به « طبقات الاطباء والحکماء » متذکر گردیده که : رازی پیرو دین حنیف اسلام و ادیب و طبیب بیمارستانی بوده و مدتی ریاست بیمارستان ری پس از آن چندی رئیس بیمارستان بغداد بود » .

ایضاً سلیمان بن حسان (ابن جلجل) متذکر گردیده که : «رازی قبل از تصدی بیمارستان عضدی ریاست بیمارستان ری را داشته است» .

بعضی از مورخان تاریخ طب گفته‌اند که رازی ریاست بیمارستان عضدی بغداد را داشته و چنانکه درفصل مربوط به رازی آمد، این مطلب صادق نمی باشد، چرا که از نظر تاریخ تأسیس بیمارستان عضدی که به سال ۳۷۲ هجری قمری بوده پس از وفات رازی است[2].

باید دانست شهر ری بسال بیست هجری قمری توسط اعراب فتح گردید و از شهرهای بسیار آباد دوران قبل از اسلام بوده، بلکه از شهرهائی است که از آن در کتابهای مذهبی زرتشتیان بنام راگا نام برده شده و یکی ازمراکز مهم تحصیل

۱- تاریخ الحکماء قفطی صفحهٔ ۱۷۸ چاپ مصر سال ۱۳۲۶ هجری قمری.

۲- طبقات الاطباء والحکماء ابن جلجل صفحهٔ ۷۷ چاپ قاهره سال ۱۹۵۵ میلادی به کوشش وتحقیق فواد سید.

علوم و فنون پزشکی بوده . هم در این شهر بود که رازی مقدمات تحصیل را در حوزه‌ها و حلقه های درسی مخصوصاً شیمی‌را (کیمیا) آموخته‌است.

بهرحال از جزئیات این بیمارستان و قسمتهای مختلفه طبی‌آن‌اطلاعات وسیعی در دست نیست . اما چنانکه آمدرازی پس‌از مراجعت‌از بغداد ریاست این بیمارستان را داشته و از این شهر برای درمان به اطراف میرفته‌است و داستان طبابت‌وی برای حاکم نیشابور (و یا یکی از ملوك آل سامان که نظامی عروضی سمرقندی درچهار مقالهٔ خود آورده؟)وحکایت درمان جوانی که‌زالو به گلویش‌رفته(بنابه روایت‌ابن‌ـ ابی اصیبعه) تماماً مربوط به‌طبابت‌رازی در این شهرمیباشد، قاعدةً چون وی‌طبیب بزرگ بیمارستان بوده، در بیمارستان‌ری سمت ریاست داشته است.

یاقوت حموی در معجم‌البلدان گوید: « ... ری شهر بسیار بزرگی است که بیشتر آن خراب گردیده و اتفاقاً من از خرابه های آن درسال ۶۱۷ هجری قمری موقعی که از شر تاتارها فرار میکردم عبور کرده ، دیدم شهر خراب شده ، ولی دیوارهای خرابه آن و منابر و مساجد وتزئینات دیوارها بحال خود باقی بودند.» .

بهرحال تاکنون آنچه از صحائف تواریخ مستفاد می‌گردد آن‌است که بطور قطع ری بیمارستانی داشته،ولی ازکم وکیف‌آن بمانند بعضی از بیمارستانهای دیگر بیش از آنچه مذکور افتاد مطلبی‌در دست نیست.

۳ـبیمارستان زرند . این بیمارستان از تأسیسات عمروبن لیث صفاری است . عمرو در زرند (زرنج) بازاری بنام خود ساخت و آنرا بر مسجد جامع و بیمارستان آنجا و بر مسجدالحرام وقف کرد، که درآمد روزانهٔ آن هزاردرهم بود. این مطلب گفتهٔ اسطخری‌در کتاب«المسالك والممالك» (صفحهٔ ۲۴۱ چاپ لیدن) می‌باشد. آنگاه اسطخری‌اضافه می‌کند که شهر زرنج(زرند) همان قصبه سجستان است که بازارهای‌آن بسیار خوب و زیباست.

چون دوران حکومت عمروبن لیث بسیار کوتاه بوده ،قطعی است پس از وی آنهم در زمانی که پس از یعقوب و جنبش عظیم ایرانیان بوده نمی توان گفت که این بیمارستان چند سال دوام داشته و قسمتهای مختلف مربوط به فنون پزشکی در آن بچه نحو بوده است . بنظر می رسد که این بیمارستان و بیمارستان ری قدیمترین بیمارستانهای ایران پس از ظهور اسلام می باشند

٤ـ بیمارستان اصفهان ـ متأسفانه از این بیمارستان اطلاع زیادی در دست نیست ، فقط نامی که از آن برده شده توسط ابن ابی اصیبعه مؤلف کتاب «عیون ـ الانباء فی طبقات الاطباء» است که متذکر گردیده: « ابن مندویه اصفهانی ازاطباء بنام شهرهای ایران بوده و اعمال مشهوری در صنعت طب داشته است و برای افرادی که به صنعت طب اشتغال داشتند کتابی تألیف کرده و در این بیمارستان به درمان بیماران مشغول بوده است»[1] . چون ابن مندویه اصفهانی معاصر عضدالدوله دیلمی بوده از این جهت میتوان گفت که این بیمارستان در سدهٔ چهارم هجری قمری وجود داشته واحتمال میرود (یا باحتمال قوی) در دوره سلسله آل بویه بنیان گزاری شده است .

٥ ـ بیمارستان نیشابور ـ این بیمارستان از اقدامات طبیبی بنام عبدالملک بن ـ ابی عثمان محمدبن ابراهیم نیشابوری معروف به خرگوش که در ابتدا در مکه به تحصیل فقه می پرداخته وپس از مراجعت به موطن خود نیشابور به ساختن پل ها و آب انبارها و مساجد و ساختن بیمارستانی همت گماشت و اوقافی برای آن معین کرد .

وی بسال ٤٠٧ هجری وفات یافت وپس از وی خواجه نظام الملک درنیشابور بیمارستانی معظم ساخت . می گویند هر روز وی (خواجه) در اول وقت هزاردینار در راه خدا انفاق می کرد . وفات خواجه در رمضان سال ٤٨٥ هجری بود .

۱ ـ عیون الانباء جلد دوم صفحهٔ ۲۲ .

پس ازحملهٔ مغول به ایران وخرابی های این قوم بیمارستان نیشابور نیزمنهدم گردید و دیگر اثری از آن باقی نماند.[۱]

۶ـ **بیمارستان مرو**ـ دیگراز بیمارستانهائی که درایران وجود داشته بیمارستان مرو میباشد. از جزئیات مربوط به بیمارستان اطلاع زیادی در دست نیست. طبق گفتهٔ ابن البیطار درکتاب «الجامع المفردات»[۲] عیسی بن ماسه طبیب معروف قرن دوم هجری قمری در این بیمارستان خدمت وحرسل (اسفندـ اسپند) استعمال می کرد». از اینرو معلوم میشود بیمارستانی در این شهر بوده که عیسی بن ماسه در آن به طبابت اشتغال داشته است.

بیمارستانهای مذکور در بالا در خاك اصلی ایران بوده، اما بیمارستانهائی که در شرق سرزمینهای اسلام و مراکزعلمی آن مخصوصاً بغداد تأسیس گردیده عموماً بهمت پادشاهان و وزرای ایرانی بوده که ذیلاً بشرح آن ها میپردازیم.

ب ـ بیمارستانهای سرزمینهای شرق اسلامی

۱ـ **بیمارستان رشید** ـ این بیمارستان به امر هارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی بسال ۱۷۱ هجری قمری در بغداد تأسیس گردید. هرون به طبیب خود جبرئیل فرزند بختیشوع امر کرد تا اقدام به تأسیس آن کند. جبرئیل این امر راکفایت کرد و برای بیمارستان اطبائی منجمله ماسویه (ابویوحنا) که از پزشکان و داروسازان جندیشاپوربود انتخاب کرد. ریاست بیمارستان با جبرئیل بود وچنانکه میدانیم همینکه بغداد تمرکز علمی یافت، خلفای عباسی باوسائل مختلف اطباء ودانشمندان دانشگاه جندیشاپور را به این شهر خواندنـــد. در حقیقت این بیمارستان بدست دانشمندان

۱ـ تاریخ البیمارستانات فی الاسلام تالیف دکتر احمد عیسی بک چاپ دمشق صفحهٔ ۲۶۷.

۲ـ الجامع المفردات ج دوم صفحهٔ ۱۰.

جندیشاپور که جبرئیل هم از آنان بود، اداره میگردید.[۱]

چنین بنظر میرسد این بیمارستان پس از هرون‌الرشید توسط مأمون بوسیلهٔ پزشکان بالا و فرزندان آنها اداره میشده‌است.

۲ـ بیمارستان برامکه - این بیمارستان دربغداد بهمت برامکه تأسیس گردید. چنانکه آمد برمکیان در خدمت خلفای عباسی مخصوصاً هارون مقام ورتبتی ارجمند داشتند. با آنکه هرون نسبت باین خاندان باتمام خدمتی که کرده بودند بسیار بدرفتاری کرد وبه قتل‌عام افراد این خاندان پرداخت، معهذا برمکیان درتمرکزعلمی بغداد خدمات بسیار ارزنده‌ای به بیمارستان انجام دادند.

دراین بیمارستان به شیوهٔ بیمارستان جندیشاپور عده‌ای از اطباء از اقوام وفرق مختلفه بخدمت اشتغال داشتند.

ابن‌الندیم درکتاب معروف خود بنام «الفهرست»[۲] آورده که از مترجمان زبان هندی بنام ابن دهن (چنانکه آمد) بیمارستان‌را اداره می‌کرد.

غیر از اطلاع بالا از جزئیات این بیمارستان چیزی بدست نیامد. چنین بنظر میرسد که این بیمارستان و بیمارستان رشید از بیمارستانهای اولی شهر بغداد بوده و بازاحتمال دارد که هردو آنها بهمت برمکیان اداره میشده‌ودرحقیقت تأسیس بیمارستان بالا سرمشق برای سایر خلفاء و وزراء و خیرخواهان دیگر شد که بعدها بیمارستانهای دیگری در بغداد تأسیس گردد و عموماً به تشویق و همت ایرانیان بوده است.

۱ـ رجوع شود به «عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء» جلداول و ترجمهٔ آن درفصل مربوط به‌جبرئیل فرزندبختیشوع وماسویه وترجمهٔ شادروان‌سید جعفرغضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی سال۱۳۴۹ شمسی. ایضاً تاریخ الحکماء قفطی چاپ لیپزیک.

۲ـفهرست ابن‌الندیم صفحهٔ ۲۴۰.

۳ـ بیمارستان بدر یا بیمارستان بدر غلام معتضد - این بیمارستان توسط بدر غلام معتضد خلیفهٔ عباسی در محلهٔ مُخَرِّم[1] در بغداد تأسیس گردید.

بدر غلام (یا بدر کبیر) از غلامان موفق بود که نزد معتضد خلیفه تقرب یافت. مخارج بیمارستان بدر بموجب گفتهٔ ثابت‌بن سنان‌بن ثابت بن قره از درآمد املاك موقوفه سجاح مادر متوکل تأمین میگردید و موقوفه مزبور در دست ابوالصقر وهب بن محمد کلوزانی بود که قسمتی از آن می‌بایستی بین بنی هاشم تقسیم و قسمتی هم خرج بیمارستان شود. ابوالصقر سهم بنی‌هاشم رامی‌پرداخت، ولی در خرج بیمارستان تضییقاتی می کرد. ایضاً ثابت گوید: که پدرم (یعنی‌سنان) به ابوالحسن علی‌بن‌عیسی‌بن جراح وزیر درین باب شکایت کرد که تضییع حقوق بیماران می گردد و مخارج ضروری آنان از قبیل سوخت وغذا وروپوش بیماران نمی‌رسد و آنان در مضیقه هستند. وزیر در پشت نامه پدر ثابت به ابوالصقر نوشت که ترجمهٔ آن بقرار زیر است:

« شما که خداوند عزتت دهد. میدانید که سنان‌بن ثابت‌چه نوشته و مطالب مزبور بسیار جدی و قابل توجه است وارتباط به شخص شما دارد، زیرا این وضع که پیش آمده از تست و تورا ملزم به اموری می کند و تصور نمی کنم که گناه این جریان از تودور باشد . در مورد بنی هاشم ازقول من حرفی زده‌ای که من بخاطر ندارم، در مورد آنها چیزی گفته باشم و معلوم نیست چگونه دخالت هائی کرده‌ای که اوضاع و احوال چنین و در خرجها زیاد و کم شده است و باید پیش ازآنکه گرفتار این طرز رفتار خودشوی و موردمواخذه قرار گیری در تعدیل این اوضاع فوری اقدام کنی و سهم بیمارستان را طوری قرار دهی که بیماران در زحمت نباشند و بیمارستان مقدم بر کارهای دیگر است. زیرا کسانی که به آن پناه میبرند مردمان

---

۱ - از محلات قدیم بغداد منسوب به مخرم‌بن یزیدبن شریح می‌باشد وقبل ازآنکه بغداد ساخته شود مخرم در آنجا اقامت داشت و مخرم بین محله رصافه و نهر معصلی بود. (از تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام تألیف مرحوم احمد عیسی‌بیک صفحهٔ ۱۸۰ چاپ‌دمشق).

ضعیف و بی‌پناه میباشند و فایده‌اش بسیار است. باید به‌من بنویسی و بفهمانی (خدا ترا عزت دهاد) علت آنکه سهم بیمارستان را نداده‌ای و خرج آنرا نمی‌پرداختی و چندماه است که خرج بیمارستان داده نشده، مخصوصاً درین وقت که زمستان است و سرمای شدید همه را بزحمت انداخته است چیست؟ باید بهر وسیله و حیله که شده است وضع بیمارستان خوب و سردمان مریض وناتوان راحت شوند و لباس و بالاپوش وزغال و غذای آنها مرتب شود و در درمان آنان تأخیر نگردد و از آنها بخوبی پرستاری شود. درین دستورها هر اقدامی خواهی کرد بمن گزارش ده و طوری عمل کن که اقدامات تو مدلل وقانع کننده باشد و در امر بیمارستان باید عنایت مخصوصی داشته باشی ان شاءالله»[۱]. (رجوع شود به صفحهٔ ۲۸۳ تا ۲۸۶ کتاب).

بهرحال سطور بالا شرحی است که از بیمارستان بدر غلام معتضد در کتب تواریخ آمده و از جزئیات و سایر امور آن بیش از آنچه گفته شد بدست نیامد.

این بیمارستان تا وفات بدر (ربیع الاول ۳۱۱ هجری) در بغداد دائر بوده و پس از وفات وی معلوم نیست بچه وضع درآمده است.

اینکه معروف است رازی در بیمارستان عضدی ریاست داشته وطبابت میکرده ناصحیح میباشد و بیشتر بنظر می‌آید در این بیمارستان به آموختن وتکمیل طب وطبابت پرداخته است.

۴- بیمارستان ابوالحسن علی بن عیسی بن جراح - این بیمارستان توسط علی بن-عیسی وزیر ومنشی مقتدر وقاهر عباسی تأسیس گردید. وی مردی خیرو وزیری دانشمند بود و در خیرات و مبرات و صدقات بسیار کوشا.

۱- نقل از «عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف» ابن ابی اصیبعه جلد اول چاپ مصر صفحهٔ ۲۲۱ و ترجمهٔ فارسی آن توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی چاپ تهران ۱۳۴۹ شمسی.

علی‌بن عیسی در سال ۳۰۲ هجری درمحله حربیه (از محلات بغداد وجنب دروازهٔ حرب نزدیک مقبرهٔ احمدبن حنبل) بیمارستان‌را تاسیــــس و ازمال وثروت خود آنرا اداره میگیرد.

میگویند وی (علی‌بن‌عیسی) سالانه درحدود هشتصد وچند هزار دینار برای فقرا و ضعفا وعائله و دوستانش خرج می‌کرد[۱].

وفات علی‌بن‌عیسی بسال ۳۳٤ (یا ۳۳۵ هجری) اتفاق افتاد و صاحب مؤلفات چندی در تفسیر قرآن و سیاست و ملک‌داری است.

نظربا اینکه بیمارستان درسال ۳۰۲ هجری قمری تأسیس گردیده وعلی‌بن عیسی بسال ۳۳٤ (یا ۳۳۵) وفات یافته، چنین معلوم میگردد که وی لااقل بالغ برسی‌سال ادارهٔ امور بیمارستان‌را در زمان حیات خود کفایت میکرده است.

علی‌بن عیسی ابو عثمان سعیدبن یعقوب دمشقی‌را (که شرح آن در کتاب آمد) به طبابت (یا ریاست بیمارستان) برگزید. دمشقی یکی ازمترجمان زبردست اسلامی بود که کتابهای چندی به عربی ترجمه کرده‌است. بیش از شرح بالا اطلاعی از این بیمارستان بدست نیامد.

۵ـ بیمارستان سیده ـ این بیمارستان توسط مادر مقتدر خلیفهٔ عباسی مسماة به شغب که کنیز معتضد وبه سیده معروف بود بسال ۳۰٦ هجری افتتاح گردید[۲]. محل این بیمارستان در بازار یحیی[۳] درکنار دجله بود.

۱ـ تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام صفحه ۱۷۹ تألیف مرحوم دکتر احمد عیسی‌بیک.

۲ـ ابن ابی اصیبعه جلد اول صفحهٔ ۲۲۲ چاپ مصر و ترجمهٔ فارسی‌آن توسط شادروان سیدجعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی تهران ۱۳٤۹ شمسی.

۳ـ این بازار درطرف شرقی بغداد بین‌محل رصافه و شهر بغداد درمیان باغات زیبا و مشرف به رودخانه دجله‌بود. وجه تسمیه آن منسوب به یحیی‌بن خالد برمکی‌است.

طبیب بزرگ این بیمارستان ابو سعید سنان بن ثابت و عده دیگری از پزشکان بودند. ابوسعید در بیمارستان شخصاً بکارطبابت مشغول بود و بیماران راسپپذیرفت و مخارج آن توسط سیده پرداخت می گردید.

بیمارستان سیده تا ظهور سلجوقیان برقرار بود وپس از ورود سلجوقیان به بغداد دیگر اثری از آن باقی نماند.

سیده از درآمد خود بیمارستان بالارا تأسیس کرد. وی بسال ۳۲۱ هجری فوت کرد. معلوم میشود که بیمارستان تا این تاریخ پابرجا بوده و بعداز مرگ سیده کم کم از وضع سابق بیرون آمده تا آنکه پس از ورود سلجوقیان اثری از آن دیده نمی‌شده.

مخارج بیمارستان طبق گفتهٔ ابن‌تغری‌بردی[1] در سال هفت هزار دینار بود.

۶- بیمارستان مقتدری. این بیمارستان در زمان مقتدر خلیفهٔ عباسی بتوصیه سنان بن ثابت بن قره بسال ۳۰۶ هجری مقارن با تأسیس بیمارستان سیده تأسیس یافت[2] و بنام مقتدر عباسی معروف گردید.

محل بیمارستان در دروازه شام (محله‌ای از محلات غربی بغداد) بود.

مخارج بیمارستان از مال مقتدر خلیفه عباسی وماهانه دویست دینار بود[3].

ازآنجا که تأسیس بیمارستان سیده ومقتدری تقریباً هردودریکسال بوده است، چنین مستفاد می گردد که جنبش ایجاد بیمارستان در بغداد شروع گردیده (پس از بیمارستان های مذکور دربالا) و چنانکه خواهدآمد در شهرهای دیگر بین النهرین نیز این جنبش پیدا شده‌است.

۱- از کتاب النجوم‌الزاهره جلد دوم صفحهٔ ۲۰۳ طبع لیدن.

۲- عیون‌الانباء چاپ مصر جلد اول صفحهٔ ۲۲۲ و ترجمهٔ فارسی آن توسط مرحوم سید-جعفرغضبان ودکتر محمود نجم آبادی ۱۳۴۹ شمسی.

۳- تاریخ الحکماء قفطی چاپ لیپزیک صفحهٔ ۱۹٤.

۷ ـ بیمارستان معزالدوله دیلمی ـ این بیمارستان بهمت معزالدوله[1] پادشاه دیلمی (احمدبن بویه) در سال ۳۵۵ هجری شروع گردید و محل آن زندان بغداد معروف به زندان جدید بود. معزالدوله برای آن اوقافی معین کرد که سالانه پنج‌ـ هزار دینار بود. اما متأسفانه معزالدوله قبل از اتمام ساختمان آن وفات کرد.

۸ـ بیمارستان عضدی ـ این بیمارستان ازبناها ومستحدثات پادشاه بزرگ دیلمی عضدالدوله فنا خسروبن رکن‌الدوله میباشد. محل آن در غرب پل بغداد برروی دجلهٔ بود.

بیمارستان بسال ۳۷۲ هجری افتتاح شد که بامر عضدالدوله عده‌ای طبیب و و مدیر و انباردار وخادم و صندوقدار (حسابدار) بخدمت آن گماشته شدند و بعلاوه در بیمارستان از دارووگیاههای طبی و آنچه که درآن محتاج‌الیه بود جمع‌ـ آوری گردید.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء مینویسد[2] که «کمال‌الدین ابوالقاسم بن‌ـ ابوتراب بغدادی کاتب برایم نقل کرد که چون عضدالدوله[3] بیمارستان عضدی را

۱ـ معزالدوله عموی عضدالدوله (متولد ۳۰۳ هجری) بود که بسال ۳۲٤ هجری بغدادرادر زمان مستکفی‌خلیفه فتح کرد. وی مدتی درعراق‌عرب‌سلطنت و فرمانروائی داشت و بسال ۳۵٦ دربغداد وفات یافت و درکاظمین مدفون گردید. مدت‌عمرش ۵۳ سال بود.

۲ـ عیون‌الانباء ج ۱ صفحهٔ ۳۱۰ چاپ مصر.

۳ـ عضدالدوله ابو شجاع فناخسروبن رکن‌الدوله از پادشاهان بزرگ دیلمی و اولین کسی‌بود که خودرا شاهنشاه نامید. پادشاهی بسیارمقتدر بود که نامش با نام‌خلیفه در خطبهٔ جمعه خوانده میشد. درعمران و آبادی بغداد واصلاح حرم مکه و مدینه‌وراهها و اصلاح نهرها وآبیاری بین‌النهرین خدمات ارزنده کرد. وفاتش بسال ۳۷۲ هجری‌براثر صرع در چهل و هفت سالگی اتفاق افتاد. مدفنش در نجف اشرف‌است.

ساخت وتصمیم گرفت جمعی از اطباء فاضل را در آن بکار بگمارد . لذا دستور داد صورت اسامی اطباءرا نزد او بیاورند. چون صورت اطباء مشهور بغداد و اطراف این شهر رانزدش آوردند، پنجاه‌نفر از میان آنها انتخاب کرد که ابوبکرمحمدبن زکریای‌ـ رازی جزو آنها بود. سپس ازمیان پنجاه نفر ده نفر را انتخاب کرد که بازهم رازی جزء آنان بود . بعد از بین آن‌ده نفر سه‌نفررا انتخاب کرد که باز رازی جزو آن سه نفر بود. آنگاه که تحقیق کرد و دانست که رازی از آن دونفر دیگردانشمندتر است، اورا برای ریاست بیمارستان عضدی برگزید» .

میگویم (ابن ابی اصیبعه): «آنچه بنظر من صحیح است این است که رازی قبل از عضد الدوله ابن بویه بوده و رفت و آمد او در بیمارستان پیش از آن بود که عضدالدوله آنجارا تجدید بنا کنند»[۱] .

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء آورده : « عبیدالله بن جبرئیل گفت : چون عضدالدوله بیمارستان‌را در غرب پل بغداد ساخت و عده‌ای طبیب با حقوق کافی برای آن استخدام کرد که تعداد آنان بیست و چهار بود، منجمله‌ابوالحسن علی‌بن ابراهیم‌بن بکس(بکوس) که در بیمارستان تدریس میکرد و ابوالحسن بن‌ـ کشکرایا که معروف‌بود از شاگردان بوده و ابو یعقوب اهوازی‌و ابو عیسی‌بقیه‌و نظیف القس بخدمت اشتغال داشتند[۲]» .

« عبیدالله‌بن جبرئیل گوید : پدرم‌جبرئیل توسط عضدالدوله احضار شدو در زمرهٔ پزشکان بیمارستان درآمد و ضمناً طبیب مخصوص پادشاه دیلمی گردید . عده‌ای دیگرنیز از پزشکان وچشم‌پزشکان(کحالان) بمانند ابوالنصردحنی (دحلی) واز جراحان‌ابوالخیر(ابوالخیر جرائحی)وابوالحسن بن تفاح‌واز‌شکسته‌بندان(ردادان) ابوالصلت در بیمارستان خدمت می کردند»[۳] .

۱- عیون‌الانباء جلداول صفحهٔ ۳۱۰ چاپ مصر .

۲- شرح پزشکان بالا درکتاب آمد .

۳- ابن ابی‌اصیبعه ج ۱ صفحهٔ ۳۱۰ .

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء آورده : «سلیمان بن حسان گوید : رازی مسئول و رئیس بیمارستان بود همانگونه که قبل از آنکه به بغداد بیاید رئیس بیمارستان ری بود »[۱] .

ابن خلکان[۲] در کتاب خود آورده که بیمارستان عضدی در غرب بغداد ساخته شده و وجوه بسیاری برآن خرج گردید که بمانندآن ازحیث نظم‌وترتیب در دنیا نبود و بسال ۳۶۸ هجری ساختمان آن باتمام رسید و آنقدر لوازم و آلات و ادوات طبی فراوان و مایحتاج برای آن تهیه شد، که بوصف نمی‌آید[۲] .

بشرح ایضاً سایر مورخان تاریخ طب بمانند جمال‌الدین القفطی در تاریخ‌ـ الحکماء خود متذکر گردیده : «که عضدالدوله در اطراف و اکناف اطبائی برای ادارهٔ بیمارستان جمع‌آوری کرد که‌تعدادآنها بیست وچهار نفر بود ، که‌یکی‌ازآنها ابن مندویه اصفهانی بود . . .»[۳] .

پس از عضدالدوله بعضی از پادشاهان دیگر دیلمی بمانند بهاء الدوله و فرزندش‌شرف‌الدوله در کار بیمارستان کوششها کردند وموقوفات زیادی بربیمارستان وقف کردند، ولی بعدها از اعتبار بیمارستان بعلت نقصان و نرسیدن مخارج آن بوضع بدی درآمد که شرح آن‌را عینی در عقدالجمان چنین‌آورده:[۴]

« چون سال ۴۴۹ رسید و خلیفه وقت القائم بامرالله وسلطان وقت‌طغرل‌بیک بود، بیمارستان توسط عمیدالملک مورد بازرسی‌قرارگرفت و معلوم‌شد که بیمارستان بدون دوا و شربت است و بیماران‌را بر روی زمین خوابانده و بر بالای سر هر بیمار یک پیاز گذارده‌اند که آنرا بو می کردند. بیمار دیگری‌که‌تشنه‌شده‌بوددست خود را

۱ـ عیون‌الانباء جلد اول صفحهٔ ۳۱۰ چاپ مصر .

۲ـ وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان در شرح حال عضدالدوله .

۳ـ البدایه والنهایه تألیف ابن کثیرج ۱۱ صفحهٔ ۸۸۶.

بطرف کوزه آب برد و از کوزهٔ آبی که کرم درآن بود نوشید. پس از بازرسی که توسط ابن العریق شد معلوم گردید شخصی یهودی معروف به ابن الهارونی بر بیمارستان دست انداخته وموقوفات را بنفع خود برداشته است، لذا دست یهودی را ازبیمارستان واملاك موقوفه کوتاه و شروع به تعمیرات کرد. و در اطراف بیمارستان که یکصد دکان بود آباد کرد که بصورت اول درآمد و دارو و شربت وگیاهان داروئی گران قیمت در انبار بیمارستان جمع وبرای بیماران لحاف وتشك تهیه کرد وبیست وهشت طبیب و زنان آشپز و دربانها و پاسبانها وحمام فراهم ساخت. باغی که جنب بیمارستان بود و میوه و بقول فراوان داشت به مصرف بیماران رساند و پزشکان صبح و عصر به نوبت سرکشی میکردند. بعلاوه خمره هائی برای شکر طبرزد[1] و قند مکرردر ابلوجه (ظروف مخصوص که محلول شکر را در آن جمع می کردند) و بادام و زردالو و خشخاش ودانه های مورد حاجت و ظروف چینی که در آنها گیاهان طبی می گذاردند و چهار ظرف (جای دارو) داشت که در آنها هلیله زرد[2] و هلیله کابلی[3] و هلیله هندی[4] و چهار ظرف دیگر داشت که در آنها تمرهندی[5] وزنجبیل[6] وعود[7] وند (مخلوطی از عنبر و مشك و عود که با آنها بخور میسازند) و مشك[8] و عنبر[9] و راوند چینی[10] در ظرف دیگر و تریاق فاروق (فاروقی[11]) و بسیاری ظروف

۱- Sucre de candi = گلقند = نبات = تبر زد ۲- Myrobolans jaune.

۳- Myrobolans de Cabul. ٤- Myrobolans indien.

٥- Tamarin indien. ٦- Gingembre.

زنجبیل پرورده = Gingembre confit زنجبیل شامی = Gingembre de Damas

۷- Bois d' Aloès.

۸- Musk = Moschus. ۹- Ambre.

۱۰- Rhubarbe = Rheum officinale = ریوند

۱۱- تریاق = Antidote = Thériaque . تریاق فاروق = Thériaque d' Andromaque = Electuaire d' Andromaque یا بطور مطلق Thériaque.

دیگر و صندوقهای متعدد که درآنها دیگهای حلقه‌دار بزرگ و کوچک واسبابهای دیگر بود و بیست‌و چهار فراش داشت».

بیمارستان عضدی مدتها یکی ازمراکز بزرگ درمان بیماران و تدریس علم طب برای طلاب وعاشقان علم‌طب‌بود که‌ازاطراف‌و اکناف بیماران‌و محتاجان‌برای درمان به این مرکز بزرگ علمی روی می‌آوردند.

این بیمارستان علاوه بر آنکه احتیاجات مردم بغداد را(که مرکز دانش اسلامی شده بود)رفع‌می‌کرد در حقیقت میراث دانش جندیشاپور بود که احتیاج تمام مردم بین‌النهرین و آسیای صغیر وقسمتی از شامات و بعضی‌نواحی دیگررا نیز برطرف می‌کرد.

بر اثر سیلی‌که بسال ۵۶۹ هجری (در بهار و ماه رمضان همانسال) پیش‌آمد و دجله طغیان کرد وآب‌آن بالا آمد و شهربغدادرا گرفت ، متأسفانه سیل به‌بیمارستان سرایت کرد و تمام بیمارستان‌را فراگرفت و خرابی‌زیادی فراهم‌ساخت[1] .

بعدها پس‌از ختم طغیان سیل وخرابیهای وارده بر بیمارستان ترمیم گردید و دوباره بیمارستان بصورت اول درآمـــــد که پزشکان مانند سابق بخدمت خود در آن اشتغال ورزیدند و آنطورکه از کتب تواریخ مستفاد می‌گردد این‌بیمارستان تا اواخر قرن ششم‌هجری برپا بوده است، که پزشکان روزهای دوشنبه وپنجشنبه‌بدان سرکشی میکردند و بکار بیماران میپرداختند[2] .

در بیمارستان عضدی اغلب شعب مربوط به درمانهای طبی و جراحی وتبها (حمیات) و چشم‌پزشکی(کحالی) و شکسته‌بندی(رادی) و امثال آن وجودداشت و چنانکه آمده جبرئیل‌بن عبیدالله بختیشوع در بیمارستان بخدمت اشتغال داشت و

۱ـ ابن اثیر حوادث سال۵۶۹ هجری .

۲ـ رجوع شود به رحله تألیف ابن جبیر صفحهٔ ۲۲۵ طبع لیدن.

ابوالحسن علی بن ابراهیم (متوفی بسال ٤۹۳ هجری) به ترجمه کتاب های طبی و طبابت می پرداخت و با آنکه در آخر عمر نابینا شده بود باز هم به طبابت اشتغال داشت و ابو یعقوب اهوازی وابوعیسی بقیه نیز بدعوت عضدالدوله در بیمارستان خدمت می کردند. ابوالحسن علی بن کشکرایا که ابتدا در خدمت امیر سیف الدوله ابن حمدان بود بدعوت عضدالدوله دیلمی در بیمارستان بخدمت اشتغال داشت. دیگر ازاطباء این بیمارستان نظیف القس رومی است که به ترجمه کتب طبی از یونانی بعربی و ابوالخیرجرائحی و ابوالحسن بن تفاح جراح و ابوالصلـــــت) شکسته بند و ابونصر دحنی (دحلی) که چشم پزشک بود وبنوحسنون تمام از طرف عضدالدوله بخدمت بیمارستان گمارده شده بودند و برای همه آنان وظیفه و مقرری بر قرار کرده بود.

غیر از پزشکان مذکور در بالا اطبائی که در بیمارستان عضدی بخدمت داشته عبارتند از:

ابو احمد عبدالرحیم بن علی المرزبان طبیب اصفهانی (متوفی بسال ۳۹۶) که در دولت آل بویه مقامی ارجمند داشت. وی ابتدا در شوشتر قاضی بود سپس به بیمارستان عضدی خوانده شد و بطبابت پرداخت.

ایضاً ابوالفرج عبدالله بن طیب فیلسوف (متوفی بسال ۴۳۰ هجری) معاصر شیخ الرئیس ابن سینا که مدرس بزرگ حکمت و فلسفه و طب و استاد بسیاری از اطباء وحکماء بود، که دربیمارستان عده‌ای ازپزشکان در خدمتش تلمذمی کردند.

از رؤسای بیمارستان عضدی ابوالحسن بن سنان بن ثابت بن قرة الصابی است (که بسال ٤۳۹ هجری ریاست بیمارستان را داشت)و ابونصرهرون بن صاعد بن هرون الصابی (متوفی بسال ٤٤٤ هجری) وابوالحسن علی بن هبة الله بن الحسن (متوفی بسال ٤۹۵ هجری) در زمان خلیفه عباسی المقتدی باسرالله وامین الدولة بن تلمیذ موفق الملک سابق الذکر (متوفی بسال ۵٦٠) که قریب یکصد سال عمر کرده بودو ابوالغنائم-

جمال‌الدین سعیدبن هبةالله‌بن‌اثردی که در زمان مقتفی‌وابوبکر عبدالله‌بن ابی‌الفرج‌-علی‌بن‌نصر معروف‌به ابن المارستانیه (متوفی بسال ۵۹۹ هجری) بودند که شرح همه آنها قبلا در کتاب آمد.

ج - بیمارستانهای شمال‌بین‌النهرین و آسیای صغیر و شامات

۱- بیمارستان واسط - این بیمارستان از تأسیسات مؤیدالملک‌ابوعلی‌الحسن‌-بن الحسن‌الرخجی وزیر شرف‌الدوله فرزند بهاءالدوله دیلمی در زمان خلیفه‌القادر-بالله که بسال ۴۱۳ هجری ساخته شد[1].

۲- بیمارستان محمدبن علی‌بن خلف - این بیمارستان توسط ابوغالب‌فخر-الملک محمدبن علی‌بن خلف وزیر در دوران خلافت القادر بالله در بغداد تأسیس یافت که از بیمارستانهای کم‌نظیر بغدادبود.

۳- بیمارستان میافارقین (فارقی)[2] - این بیمارستان ازبناهای نصیرالدولةبن‌-مروان‌حاکم دیار بکربود که در دوران خلافت‌القائم بامرالله‌ساخته‌شد. توضیح آنکه دختر نصیرالدوله به بیماری سختی مبتلی گردید. وی(نصیرالدوله) قسم یاد کرد که اگر دخترش شفا یابد به وزن او پول صدقه بدهد. چون زاهدالعلماء دخترش را درمان کرد و شفایافت به وی(نصیرالدوله) تذکرداد بجای صدقه بیمارستانی بنا کند که جمیع مردم از آن بهره‌مند گردند. نصیرالدوله اموال بسیاری برای‌ساختن بیمارستان خرج و موقوفاتی بر آن معین کرد. دراین بیمارستان جمیع اسباب ولوازم‌و مایحتاج یک بیمارستان کامل‌وجود داشت. محل تدریس زاهدالعلماءهم دراین بیمارستان‌بود که شاگردان زیادی‌خدمتش تلمذمی کردند[3].

۱- البدایه والنهایه ابن کثیر حوادث سنه ۴۱۳ هجری.

۲- میافارقین ازشهرهای بسیار مشهور (یا مشهورترین) دیار بکر بود ونام یونانی‌آن Martyropolis است.

۳- عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه جلداول صفحهٔ ۲۵۳.

۴ ـ بیمارستان دروازه محول (بیمارستان باب محول)[1] ـ این بیمارستان در دروازهٔ محول بغداد وجنب محله کرخ[2] بغداد بود. تاریخ تأسیس آن بنظر میرسیدسال ۴۴۹ هجری باشد[3].

۵ـ بیمارستان موصل ـ این بیمارستان از بناهای امیر مجاهدالدین قایماز بسال ۵۷۲ هجری است، که در کنار دجله به موصل قرار داشت. امیر مسجد و کاروانسرا و مدرسه وبیمارستانی که همه جنب یکدیگر واقع بودند بنا و اوقافی برای آنها معین کرد. ریاست آن با ابوعلی‌حسن بن‌علی‌بن سعیدبن‌عبدالله‌علم‌الدین‌ـ شاقلانی‌بود و پس‌ازآن نورالدین‌شهید(متوفی‌بسال ۵۷۲ هجری) کفایت بیمارستان‌را عهده دار بود[4].

ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامهٔ خود متذکر گردیده که بسال ۷۲۸ هجری بشهر موصل رفته و بیمارستانی مقابل مسجد جامع دیده است.

۶ـ بیمارستان رقه ـ ابن‌ابی‌اصیبعه از این بیمارستان که در شهر رقه (از بلاد جزیره بر روی رودخانهٔ **فرات‌نزدیک‌شهرحران**)بود نام میبرد و متذکر گردیده که حکیم‌بدرالدین‌بن قاضی بعلبک در این بیمارستان خدمت می‌کرده و مقاله نیکوئی درباب آب و هوا و مزاج شهر نوشته است.

۷ـ بیمارستان حران ـ ابن جبیر درسفرنامهٔ خود نوشته است که در حوالی سال ۵۸۰ هجری در شهر حران یک مدرسه و بیمارستان دیده است[5].

---

۱ ـ از دروازه‌های بغداد.

۲ـ از محلات مشهور بغداد که حالیه نیز بیمارستانی بنام «بیمارستان کرخ» دربغداد دراین محله وجود دارد.

۳ـ عقدالجمان حوادث سال ۴۴۹ هجری.

۴ـ البدایه و النهایه ابن کثیر حوادث سال ۵۷۲ هجری.

۵ـ کتاب‌الرحله صفحهٔ ۲۴۷ چاپ لیدن.

۸- بیمارستان نصیبین - چنانکه در ابتدای کتاب آمد شهر نصیبین (ازشهرهای آسیای صغیر) مکتبی طبی و فلسفی بزرگ داشته که به مکتب نصیبین معروف میباشد. این مکتب از دانشمندان نسطوری رانده شده از روم شرقی و به تشویق پادشاهان ساسانی نضج تمام گرفت، که شرح کامل آن ضمن مکاتب نصیبین و رها مبسوطاً توضیح داده شد و احتیاج به توضیح دیگری نیست. طبیعی است وقتی چنین مکتبی در نصیبین بوده که عده‌ای فیلسوف و حکیم و طبیب در آن به تدریس و خدمت اشتغال داشته‌اند، قاعدةً باید بیمارستان و یا لااقل محلی برای درمان بیماران در آن وجود داشته باشد. اما متأسفانه سند دقیق و صحیحی در دست نیست که آیا در آن بیمارستانی بوده یا نه؟. فقط ابن بطوطه جهانگرد معروف اسلامی گوید: «که در سال ۷۲۰ هجری از این شهر دیدن کردم. شهری قدیمی ومتوسط و با وسعت زیاد و آبهای جاری و باغهای آباد و درختان فراوان درهم پیچیده ومیوه‌های فراوان با گلابهائی بی نظیر که درد که هیچ عطاری وعطر فروشی دیده نمیشود در آن دیدم . . . نهرآبی در اطراف شهر بمانند حلقه آنرا احاطه کرده و بتقسیمات چندی منقسم شده وبه باغهاداخل میگردد. یکی ازآن قسمتها وارد شهر شده و ازخیابانها وکوچه ها عبور می کند و داخل صحن مسجداعظم ودیگری نزدیک در شرقی آن است سرازیر می گردد. در این شهر بیمارستانی است و دو مدرسه دارد . . .».

غیر از اطلاع مستندبالا اطلاع دیگری از جزئیات بیمارستان نصیبین در دست نیست و این موضوع از عجائب است که شهری با آنکه یکی ازمراکز و مکاتب بزرگ علمی بوده، بچه دلیل مورخان در بارهٔ آن مطلب یا مطالبی مفصل ننگاشته‌اند. بهرحال و بهرجهت از جمیع مطالب بالا چنین مستفاد می گردد که شهر نصیبین بیمارستان ومدرسه‌ای داشته واینکه ابن بطوطه ازآن یاد کرده، قطعی است بیمارستان

در سال ۷۲۰ هجری تأسیس نگردیده بلکه قدیمی ترمیباشد وبنای بیمارستان درچه تاریخ انجام یافته معلوم‌نیست.

ایضاً از جزئیات بیمارستان و بخشهاو پزشکانی که در آن خدمت میکردند، اطلاع کامل در دست نیست.

چنانکه ملاحظه شد اغلب بیمارستانهای بین‌النهرین و آسیای صغیر بهمت وزراء ودانشمندان ایرانی تأسیس گردیده وایرانیان دربغداد و سایر شهرهای‌جزیره به این امر عظیم دست زده‌اند و چنانکه آمد بغداد میراث خوار جندیشاپور بود و عموم بیمارستانهای احداث شده درین‌شهر و شهرهای دیگر از بیمارستان‌جندیشاپور تقلید گردیده است.

غیر ازبیمارستانهای مذکور دراین بخش درشام‌نیزبیمارستانهای چندی وجود داشته بمانند بیمارستان انطاکیه و بیمارستان صغیر و بیمارستان کبیر در دمشق (بیمارستان کبیرنوری) و بیمارستان نوری‌در حلب (یا بیمارستان‌العتیق)وبیمارستان شهرهای حماة و حلب(درشام) و بیمارستان بیت‌المقدس و عکا و بیمارستان جبل و غزه و کرک و قلعه‌اکراد (حصن‌الاکراد) و بیمارستان جدید حلب(یابیمارستان ارغون‌کاملی) وبیمارستان نابلس (دراردن) که در میان آنها بیمارستان کبیر نوری و بیمارستان عتیق حلب بسیارمجهزو منظم‌ومعتبر بوده وعده زیادی‌طبیب ازمشاهیر اطباء اسلامی درآن بخدمت اشتغال داشته که شرح همه مطالب مربوط به‌آنها از حوصلهٔ کتاب خارج‌است.

درخاتمهٔ این بخش مختصری به بیمارستانها از صدر اسلام تا حملهٔ‌مغول و قسمتها وتشکیلات و نظامات وپزشکان وداروسازان وخدام‌وکارکنان‌بیمارستانها و وظایف آنان میپردازیم:

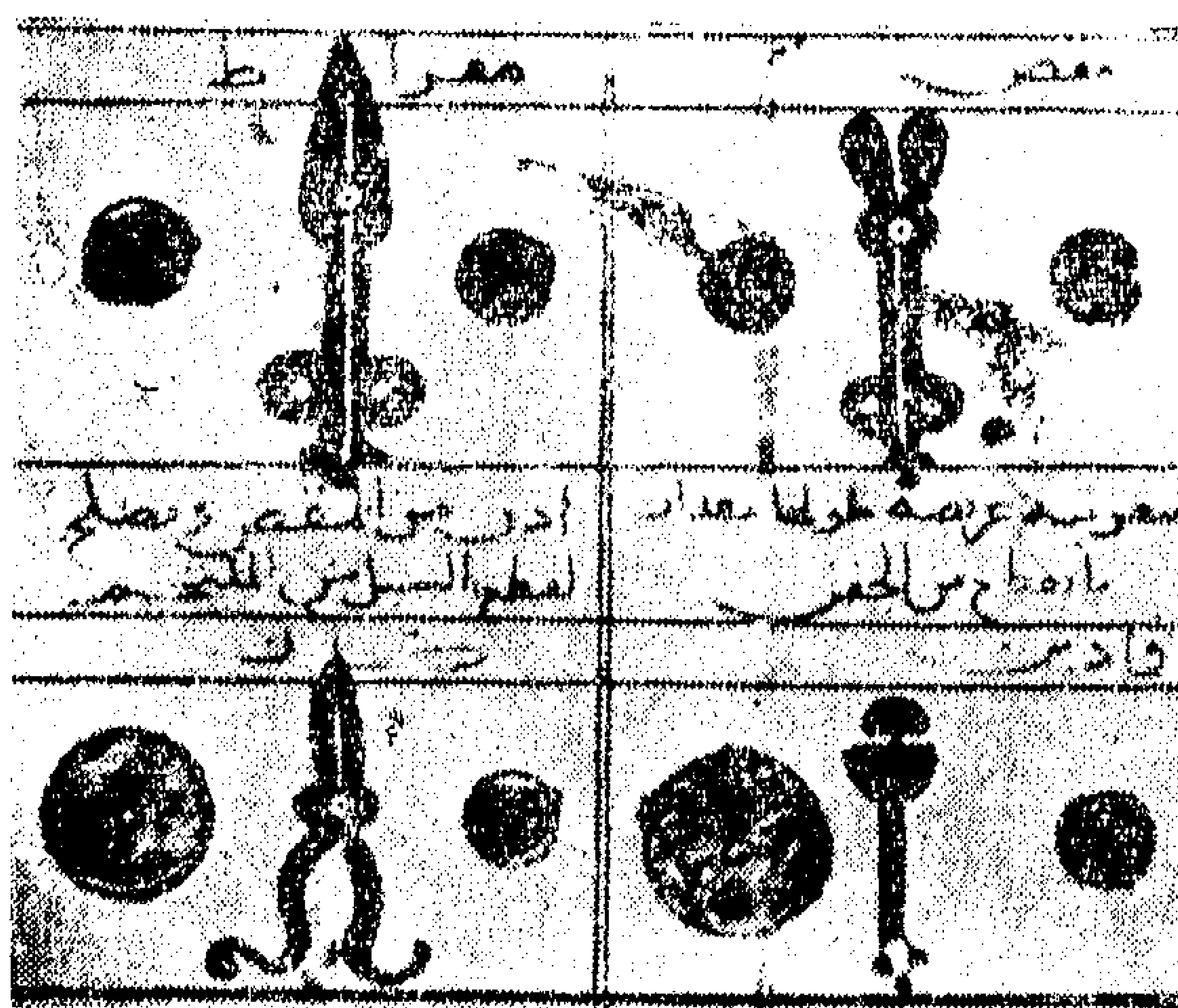
در قلمرو ممالک اسلامی دو نوع بیمارستان وجود داشت:

بیمارستان‌های ثابت وبیمارستان‌های منقول وچنانکه‌ازاسم‌آنها مستفادمیگردد

بیمارستانهای ثابت در بغداد و شهرهای بزرگ دیگر بمانند موصل و دمشق وقاهره و امثال آنها بمانند بیمارستانهای امروزی جهت درمان بیماران و تدریس علم طب و فنون وابسته بدان اختصاص داشت و چنانکه در صفحات قبل آمد عموماً ازطرف پادشاهان و خلفاء وولاة و فرمانروایان و وزراء و مردم نیکوکار تأسیس گردیده بود.

اما بیمارستانهای منقول یا سیار یا غیر ثابت آن دسته از بیمارستانها بود که بمناسبت جنگ و لشکر کشی ویا بروز بیماری مسریه و مانند آنها بوجود آمده که در حقیقت بیمارستانهای صحرائی بوده است.

بیمارستانهای سیار در ابتدا بسیار مختصر بوده، ولی بعداً مجهزتر شده‌است. دراین قبیل بیمارستانهای جنگی مطالب بسیار ارزنده درکتب مورخان آمده‌است.



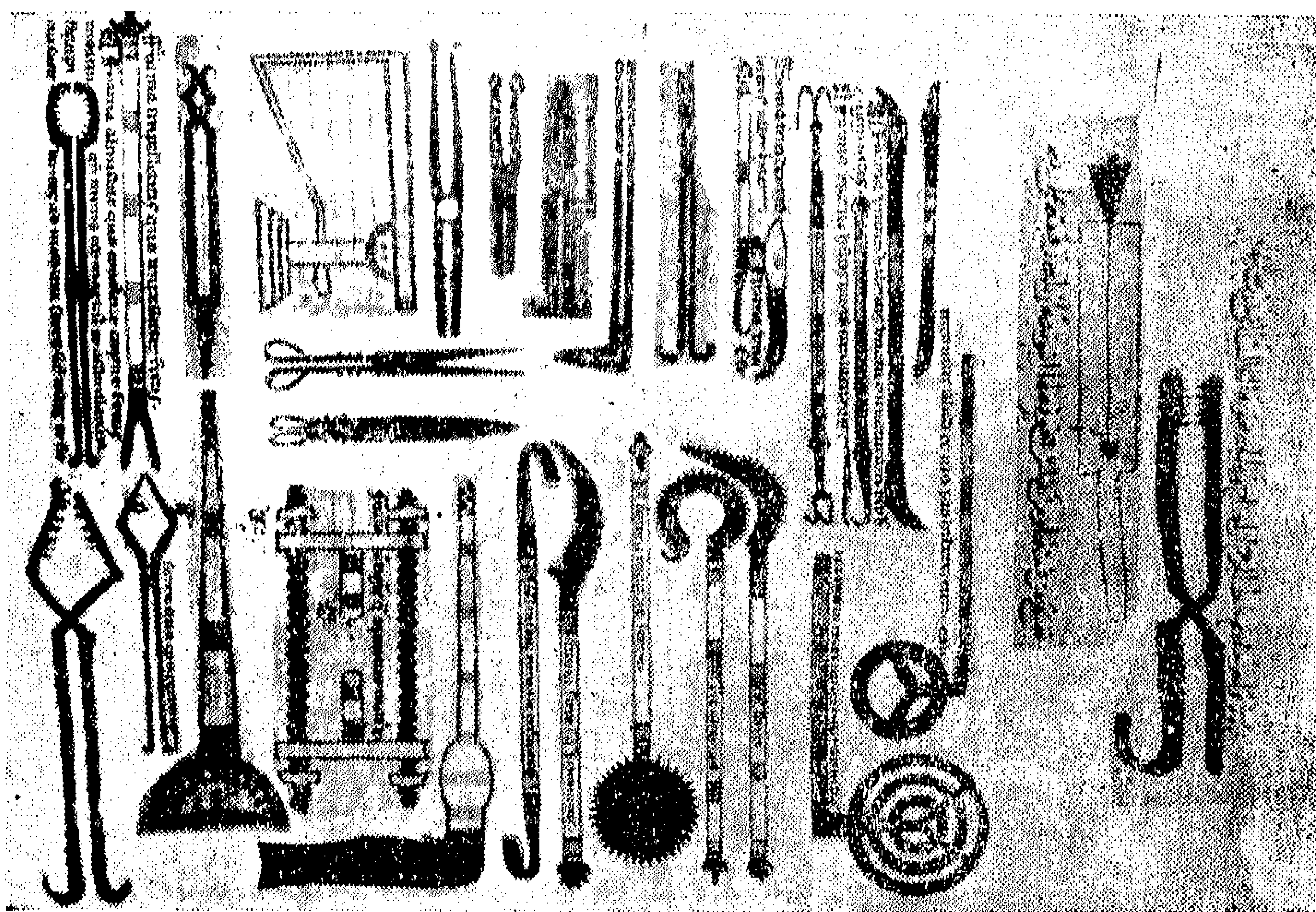
شکل ۱۲۲
اثاثه جراحی چشم نسخه خطی کتابخانه اسلامبول (ازکتاب تاریخ طب میراشتینگ وکارل زودهوف)

ابن خلکان[۱] در وفیات الاعیان و ابن القفطی[۲] در تاریخ الحکماء آورده‌اند که ابو-

۱- وفیات الاعیان و انباء ابناءالزمان جلد اول صفحه ۳۴ چاپ بولاق مصر.
۲- تاریخ الحکماء ابن القفطی صفحه ۴۰۵ چاپ لیدن.

الحکم عبدالله مغربی مقیم دمشق و طبیب بیمارستان این شهر لوازم واثاثه ای داشت که چهل شتر آنهارا حمل می کرد .

کارکنان بیمارستانها ـ در هردو این بیمارستان باقتضای احتیاجات طبیب و لوازم طبی و جراحی و پرستار وداروخانه و سایحتاج مربوط به آن موجود بوده ، منتهی در بیمارستانهای شهری این تجهیزات مفصل تر بوده است .



شکل ۱۲۳

اثاثه جراحی ابوالقاسم زهراوی (از نسخه خطی عربی) و تعدادی اثاثه جراحی از نسخهٔ خطی لاتین (ازکتاب تاریخ طب میراشتینگ و کارل زودهوف)

در اغلب بیمارستانها (مخصوصاً بیمارستانهای شهری) از نظر آنکه مراقبت کامل از طرف اولیای امور میشده است، وسائل آسایش و رفاه حال بیماران ازطبیب وجراح وپرستار وداروساز وفصّاد (رگ زن) وآب گیر (افرادی که ادرار وآب شکم بیماران

مبتلی به استسقاء را می گرفتند) وغذاو دارو وسایرلوازم جراحی وطبی وسایراحتیاجات بیشتر و بهتر فراهم بوده‌است.

از درمانهائی که دربسیاری از بیمارستانهادر تمدن اسلامی رواج داشته تلقین و افسانه گوئی (قصه گوئی ، قول‌سرائی، قوالی)[1] است.

قسمتهای مختلف بیمارستان بر حسب بزرگی و کوچکی و تعداد تختخوابها ومحل وموقع آنها متفاوت بوده و عموماً طبق نظامات و مقررات خاص تحت نظر بانی و اولیاء آن (یا باصطلاح امروزی هیئت امناء) و ناظر بیمارستان اداره میشده است و اگر بی‌ترتیبی در کار ها پیدا میشد از مسئولان امر مؤاخذه بعمل میآمد.

قسمتهای مختلف بیمارستان و کارکنان آنها- بیمارستانها عموماً دوقسمت بزرگ داشت : قسمت اول برای مردان و قسمت دیگر برای زنان. از آن گذشته بیماران در قسمتها وشعب بیمارستان (یا باصطلاح امروزی بخشهای بیمارستان) پذیرائی و درمان می گردیدند .

قسمتهائی که در بیمارستانهای اسلامی موجود بوده فهرست وار عبارت بودنداز: بخش های داخلی (برای بیماران داخلی) و جراحی و روانی و تبها (حمیات) و شکستگی ها و چشم‌پزشکی (کحالی) و مسمومین و بخش مخصوص برای بیماران مبتلی به اسهال و داروخانه که آنرا «شرابخاناة» می گفتند.

عده‌ای طبیب در بیمارستانها بخدمت اشتغال میورزیدند که همه آنها حقوق دریافت میداشتند و هر شعبه از فنون طبی یک رئیس داشت(که باصطلاح امروزی رئیس بخش میباشد) که به درمان بیماران می‌پرداخت وعموماً تدریس هم می کرد .

رئیس بیمارستان بر تمام اطباء بیمارستان ریاست داشت که ویرا ساعور[2] مینامیدند

۱- رجوع شود به صفحه ۴۲۷ کتاب.

۲- این کلمه سریانی است و معنی‌آن پیشوا(رئیس) وبزرگ طب می‌باشد.

و عموماً طبیبی که از همه اطباء افضل و اعلم بود چنین سمتی را داشت.

ساعور بیمارستان ریاست بر اطباء را داشت و کسی بود که عموماً اجازهٔ اشتغال به طبابت را نیز پس از امتحان افراد صادر می‌کرد.

عده‌ای از اطبا که در خدمت دستگاههای رسمی خلافت و امثال آن بودند، مأموریت داشتند که درمواقع بروز بیماریها در شهرها وموسسات و امثال آنها ودرقراء وقصبات در مواقع غیر مترقبه رفته و بدرمان بیماران و رفع بیماری اقدام کنند. چنانکه در زمان وزارت علی‌بن عیسی‌بن جراح وزیر(۲۴۵-۳۳۰ هجری قمری)چنین اتفاق افتاد.

توضیح این مقال آنکه ثابت‌بن سنان‌بن ثابت‌بن قره گوید: علی‌بن عیسی در روزگار المقتدر بالله عباسی که سمت وزارت داشت، پدرش (پدر ثابت یعنی سنان‌بن ثابت) رئیس بیمارستانهای بغداد بود. وی(وزیر) دستوری به‌سنان داده که ابن ابی‌اصیبعه آنرا در کتاب طبقات‌الاطباء خود متذکر گردیده و ترجمه و مفاد آن چنین است:

« خداوندعمرتورا دراز سازد. من درین موقع به فکر زندانیان افتاده‌ام، زیراعده آنها زیاد و محل سکونت و اقامت آنهاهم خوب نیست. میترسم امراض منتشره به آنهاهم سرایت کند و چون آنها درکار خوداختیاری نداشته و از مشاوره بااقرباء و خویشان خود یا با اطباء در مورد بیماری خود ممنوع بوده و دستشان به طبیب نمیرسد، در اینصورت (خدابه‌تو توجه کند) شایسته‌است برای آنها(زندانیان) اطباء مخصوصی انتخاب و تعیین کنی که همه روزه به زندانها بروند و با خود دارو و شربت و آنچه راکه برای آنها لازم می‌بینند و همچنین مزورات[1] با خود بردارندو به آنها پیشنهاد کرده‌دستور دهی که بسایرزندانها هم بروند[2] وهربیماری که درآنجاهاست

۱- مزورات به آبهای جوشیده یا سبزی (سوپ) بدون گوشت وچربی اطلاق میگردیده.

۲- بنظر میرسد مقصود زندانهای اختصاصی بوده است.

درمان کنند و آنان‌را از دردهائی که دارند با تعیین دارو و غذا آسوده سازند. ان شاءالله . . .» .

بشرح ایضاً علی‌بن عیسی وزیر دستور دیگری به سنان صادر نموده است به‌شرح زیر :

« من در مورد اهالی سواد[1] فکر کرده و بنظرم رسید که نمیشود در بین آنها بیماری و بیمار نباشد، زیرا میدانم در سواد کسانی که بحرفه طبابت مشغول‌باشند نیستند خدا عمرت‌را زیاد کند. در فرستادن طبیب بآنجا اقدام و صندوقهائی‌ازدارو و شربت به آنجا بفرست ودستور ده اطباء مزبور با دارو و شربت بین‌اهالی بگردند و در هر قسمت ازسواد مدتی اقامت کنند و مدت توقف‌آنها درهرمحلی باید متناسب با وسعت خاك آن محل باشدودرآن‌مدت‌بیماران را درمان کنند،سپس‌از آن‌جا به‌محل دیگر بروند» .

ابن ابی اصیبعه در دنبالهٔ شرح بالا در طبقات‌الاطباء آورده: که « سنان‌بدستور وزیر چنان کرد و پزشکان اعزامی‌او به سوری[2] (سوری شهری‌است‌ازشهرهای عراق که غالب سکنه آن‌یهودی بودند) رسیدند.

سنان گزارش داد که اطباء اعزامی او در سواد شرحی باو نوشته‌اند که بیشتر سوری ملك یهودی می‌باشند و از او (سنان) استعلام کرده‌اند که در آنجا بوظیفهٔ خود عمل کنند یا ازآنجا بروند و او نمیداند که به آنها چه جواب دهد زیرا نظر وزیررا نمیداند، ولی آنچه میداند این‌است که در بیمارستانهای شهرها و

۱- سواد رستاق عراق عرب‌را گویند که‌درزمان عمربن‌الخطاب فتح شد و بواسطه کثرت زراعت و درختان و نخلستان که ازدور سیاه بنظر می‌رسد سواد گفتند .

۲- سوری بروزن بشری محلی‌است درعراق ازخاك بابل وآنجا شهرسریانیان بوده (یاقوت حموی) .

پایتخت از تمام بیماران اعم از ملی وذمی پرستاری و پذیرائی میشود و همه را معالجه می کنند .علی بن عیسی وزیر پس از قرائت این گزارش جوابی چنین به سنان داد :

«خداتورا بزرگ و گرامی دارد. از مضمون نامه مستحضر شدم و بین ما در این قسمت اختلافی نیست که معالجهٔ اهل ذمه و حیوانات عمل درستی است، ولی آنچه برما واجب است اینست که مردم بیماررا قبل از حیوانات باید معالجه کرد و همچنین درمان مسلمانان مقدم براهل ذمه است؛

«اگر از آنچه در مورد مسلمانان مصرف میشود زیاد آمد ، باید در مورد طبقهٔ - بعد از آنها مصرف کرد. خدای ترا گرامی دارد که به همین دستور عمل کنی و به - پزشکان اعزامی خود همین امررا بنویس وبآنها سفارش کن که اطباء در تمام دیه ها با دقت گردش کنند و مراقب باشند که بیماران آن حدود مخصوصاً از محل های آلوده به بیماریهای عمومی دیـــــدن و اگر در آن محلها جای محفوظ و امن نبود از رفتن خودداری کنند ، تا راه امن شده و وسائل رفتن آنها فراهم شود. اگر بدین ترتیب عمل کنند انشاءالله موفق می گردند».

غیر از رئیس بیمارستان و رؤسای قسمتها و اطباء در اغلب بیمارستانها دارو- خانه‌ای بوده، بنام «شرابخاناة» (که به معنای داروخانه و واژه فارسی است که توسط رئیس داروخانه یا داروساز بزرگ که عموماً صیدلانی و یا مهتار مینامیدند مأخوذ از «مهتر» اداره می گردید) وجود داشت که برای بیماران دارو تهیه می کرد. وی (رئیس داروخانه) مقامی بسیار محترم داشت وعده ای مستخدم (شاگرد) تحت نظروی بنام «شرابدار» خدمت می کردند .در داروخانه ها انواع شربت ها ومعجونها و مرباها وعطرها و گردها

۱- صیدلانی منسوب به صیدله (داروسازی) است وعموماً رئیس داروخانه راشیخ صیدلانی یعنی بزرگ داروخانه می نامیدند و چنانکه در فصل مربوط به رازی آمد وی در بیمارستان بغداد سئوالاتی در باب داروها از شیخ صیدلانی کرده است.

و حبوب و شیافها و امثال آنها که در ظروف چینی نگاهداشته میشد میساختند که بعضی از آنها بسیار قیمتی و نفیس بود.

در بعضی از بیمارستانها برای سلاطین و خلفا و بزرگان داروخانه خاصی بود که در آنها داروها و نسخه های آنان تهیه می‌شد.



شکل ۱۲۴

یک داروخانه اسلامی (از کتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی).

غیر از رئیس داروخانه در هر بیمارستان شخصی بنام ناظر بیمارستان وجود داشت. چنانکه از نام آن مستفاد می گردد نظارت بیمارستان‌را عهده‌دار بود. این ناظر عموماً از ارباب قلم انتخاب می گردید که مورد اعتماد سلطان یا خلیفه یا وزیر یا بانی بیمارستان وشغل وی از مشاغل بسیار مهم در بیمارستان بود. بطوریکه از

صحائف تاریخ تمدن اسلامی مستفاد می گردد شغل نظارت در بیمارستان از اهم مشاغل بیمارستانی بوده واحیاناً اگر حیف و میلی در عواید و مخارج آن دیده میشد، ووضع بیمارستان رو به خرابی میگروید، وی (ناظر) بااختیاراتی که داشت از آن جلوگیری میکرد. بدین مناسبت در انتخاب ناظر بسیار دقت بعمل می آمد.



شکل ۱۲۵

یک داروخانه اسلامی از نسخهٔ خطی ترجمه عبری از مؤلفات ابن سینا (از کتاب تاریخ طب میراشتینگ وکارل زودهوف)

موضوع انتخاب ناظر برای بیمارستان با دقت کامل از میان صاحبان قلم و معتمدان طبق فرمان مخصوصی انجام می گرفت. ازاینرو معلوم میشود که این شغل بمانند ریاست بیمارستان اهمیت داشته، بلکه از جهاتی ارزشمندتر بوده است. این سمت را در عصر حاضر بامدیر اداری ومالی بیمارستانها می توان مقایسه کرد، که جمیع کارهای مالی وخرید ونظارت ونظامات غیرطبی را عهده دار میباشد. سهل است بعضی از نظار در بیمارستانهای اسلامی غیر از حدود وظایف خود به سایر امور نیزنظارت

داشتند و از هر جهت برتر از رئیس یا رؤسای قسمتهای بیمارستان بودند. آنجا که در بیمارستانهای اسلامی رئیس (ساعور) طبیبی متنفذ و دانشمند بود، ناظردردرجهٔ دوم اهمیت‌قرار داشت ولی‌عموماً ناظر بیمارستان‌مردی متقدرومعتبربشمارمیآمد که



شکل۱۲۶

حقه داروسازی قرن یازدهم میلادی (از کتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی)

جمیع امور بیمارستان را کفایت می‌کرد . بعضی اوقات چنانکه آمد ناظر بیمارستان از پزشکان و دانشمندان وارباب قلم و یا فرماندهان آرتش انتخاب می‌گردید و از

محترم‌ترین مشاغل بیمارستانی و کشوری بوده که فرمان آن از طرف سلاطین وخلفاء و وزراء و امراء و ولاة صادر می‌شد.

سلاطین وخلفاء و ولاة وفرمانروایان عموماً طبیب مخصوص یا اطباء مخصوص داشتند، که یکی ازآنان طبیب خاص آنان بود. طبیب مخصوص خلفاء عموماً همه روزه در قصر خلافت حاضر بود و در تالاری می‌نشست که بنام تالار سلاطین نامیده



شکل ۱۲۷

معاینه بیمار از نسخهٔ خطی عربی کتابخانهٔ دولتی وین (از کتاب دکتر سلیم عمار چاپ تونس)

میشد و چند طبیب (سه یا چهار طبیب) زیر دست او بودند و در مواقعیکه خلفاء احتیاج به طبیب داشتند، پیشخدمتهای مخصوصی که آنها را «استاد» می گفتند از درون حرم‌سرای خلیفه‌نزد آنان میآمدند وهر کدام از اطباءرا که خلیفه میخواست به داخل قصر میبردند، تاخلیفه و یا هریک از خاصان یا نزدیکان وی‌را درمان کند. طبیب پس از معاینه دستورداروئی‌رامی‌نوشت واز داروخانه بیمارستان ویاداروخانه مخصوص خلیفه دارو تهیه می‌شد. بهمین نحو در مورد سلاطین نسخهٔ آنان از داروخانهٔ سلطنتی تهیه می گردید.

در تمدن اسلامی علاوه بر اطباء مرد عده‌ای نیز زن بودند که آگاهی به کار طبابت داشتند، بمانند زینب طبیب بنی‌اود که به چشم‌پزشکی وام عطیه الانصاریه که هردو درزمان پیغمبر اکرم (ص) در جنگهای ابتدائی اسلام به درمان مجروحین و پرستاری بیماران مشغول بودند. بعدها بموازات ترقی بیمارستانها تعداد زنان پرستار رو به ازدیاد گذارد که از وجود آنان استفادات بیشتری می‌شد.

غیر از افراد مذکور در بالا در تمدن اسلامی در شهرها عموماً اشخاصی بنام «محتسب» بوده که امور حسبه راانجام میدادند. محتسب مقامی عالی در دستگاه سلاطین و خلفاء داشت واو فردی بود که ازمردمان موجه ومشهوربه درستی و امانت انتخاب میگردیده است.

از وظائف محتسب امر به معروف و نهی از منکر بر حسب قوانین و قواعد حسبه بود و رأی وی نزد سلاطین و خلفاء لازم الاجراء و بلامانع بوده است. وی (محتسب) از طرف خود نماینده‌ونائب (بر حسب وسعت شهر) داشته که انجام وظیفه می‌کردند[1]. اکنون می‌توان این شغل را با شهردار و متصدیان امورپزشکی و رئیس شهربانی ونظام پزشکی تطبیق کرد.

محتسب علاوه بر وظائف مذکور در بالا مراقبت درکار اطباء و داروسازان راداشت که این اصناف درکارخود تخلف نکرده واز راه‌راست منحرف نگردند. بعلاوه در امر مربوط به ارزاق وصاحبان حرف وصنعتگران و امثال آنها نظارت داشت که هر دسته‌ای درصراط مستقیم و طبق نظامات کار خودرا انجام دهند و اگر احیاناً آنان(دسته های مختلف) درکارشان منحرف گردند مواخذه بعمل‌آورد. بطورکلی محتسب چنانکه‌آمد مقامی‌بسیارعالی‌در تمدن اسلامی ویکی‌از مشاغل بسیار پرارج بوده که بمانندشهرداورئیس شهربانی‌امروزی باعده‌ای که‌تحت نظرش‌بودند انجام‌ـ وظیفه می‌کرد. نواب وبازرسانی که‌تحت نظرمحتسب قرارداشتند امرمحتسب را

۱ـ رجوع شود به مجلدات صبح اعشی.

اجرا می‌کردند و بطور خلاصه احکامی که از طرف محتسب صادر می‌شد، بمورد عمل میگذاردند (بمانند احکام شرعی و سایر احکام) و بدین مناسبت عموماً محتسب مردی فقیه وعالم باصول شرع بوده‌است.

در تمدن اسلامی تعدادی کتاب درباب امور حسبه برشتهٔ تحریر درآمده‌است[1].

در باب وظایف محتسب لازم آمد مختصری از آنرا مأخوذ از کتاب «معالم القربه» (آئین شهرداری درقرن هفتم) تألیف محمدبن محمدبن احمد ابی زید قرشی ابن اخوه و ملقب به ضیاءالدین که توسط آقای جعفر شعار ترجمه گردیده‌است از نظر خوانندگان کتاب بگذرانیم:

«ابن اخوه شخصاً از محدثـــان و محتسبی سخت گیر بوده و تنها به بیان حکم فقهی (تئوری) بسنده نمی‌کند، بلکه وارد موضوعات و مصادیق میشود و موارد عملی آنهارا نشان میدهد و وظیفهٔ محتسب را در آن موارد یاد می‌کند...».

اکنون متذکر می‌گردیم که کتاب مزبور در هفتاد باب است که در آن: از شرائط حسبت وصفت محتسب و شروطوی و امر به معروف و نهی از منکر واقسام امر به معروف ودر حسبت براهل ذمه و اولیاء مردگان ومعاملات ناروا وتعیین بهای کالا واحتکار وپیشواز کردن قافله برای خرید کالا وربا وداد وستد واطعمه و... می‌باشد».

آن قسمت که مربوط به امور طبی وبهداشت وکار واصناف وخواربار است عبارتند از:

۱- بمانند «نهایة الرتبه فی طلب الحسبه» تألیف عبدالرحمن بن نصربن عبدالله شافعی شیرازی معروف به نبراوی متوفی بسال ۵۸۹ هجری قمری (=۱۱۹۳ میلادی) و«نصاب الاحتساب» از عمربن محمدبن عوض شامی و «احکام الاحتساب» از یوسف ضیاءالدین و«کتاب المختار فی کشف الاسرار» از جبیری و از همه معتبر تر «معالم القربه فی احکام الحسبه» از محمدبن محمدبن احمد ابی زید قرشی ابن اخوه و ملقب به ضیاءالدین که بنام آئین شهرداری درقرن هفتم است که توسط آقای جعفر شعار به پارسی برگردانده شده است (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منابع تاریخ و جغرافیای ایران شمارهٔ ۱۴ - سال ۱۳۴۷ شمسی).

«حسبت و وظائف بر علافان و آسیابانان و آرد خانگی و نان پزان و نانوایان و نان پز خانگی و بریانگران و کتاب فروشی و لکانه پزان (چیزی شبیه به قورمه و کالباس) و جگرپزان و بواردیان (مترادف باسردات و به معنی گیاهان خنک کننده است) وسلاخان و قصابان و حیوانات حلال گوشت وحرام گوشت و گیپاپزان (کله پزان) و طباخان وکباب پزان و هریسه پزان (هریسه خوراکی است از گندم کوبیده و گوشت و روغن) و ماهی پزان و زولبیا پزان و حلوا پزان وشربت‌ساز ان و عطاران و شمع سازان و شیرینی فروشان وپارچه بافان و خیاطان ورفوگران وگازران وکلاه دوزان و حریربافان و رنگرزان و پنبه فروشان و کتان فروشان و دامپزشکان وگرمابه ها و سلمانی‌ها و سدر فروشان وفصّادان و حجامان وپزشکان وکحالان و جراحان و شکسته بندان وفخاران وسفالگران و سوزن گران وجوالدوزان ودوك تراشان و حنافروشان (وتقلّب ایشان) وشانه سازان وسازندگان روغن کنجد (عصّار) وروغن کتان و دباغان و مشك سازان و نمدمالان وپوستین دوزان ونجاران و چوب بران و بنایان وگچ کاران و سقایان وامثال آنها میباشد».

چنانکه ملاحظه میشود وظیفهٔ محتسب وامر حسبت بسیار دشوار بود . وی و نمایندگانش علاوه بر آنکه وظائف شرعی داشته بوظائف بهداشتی نیز میپرداختند .

ابن اخوه در کتاب خود در بارهٔ وظائف شربت سازان وعطاران و دامپزشکان و رگ‌زنان و حجامت کنندگان و پزشکان وکحالان و شکسته‌بندان وجراحان و مربیان اطفال در باب‌های بیست‌و چهارم و بیست و پنجم و چهلم و چهل‌وچهارم‌و چهل و پنجم و چهل و ششم مطالبی بسیاز ارزنده دارد که از نظر کوتاه نمودن مطلب به قسمتی از این ابواب که مربوط به پزشك و چشم‌پزشك و شکسته بند و جراح است‌مأخوذ از ترجمه آقای دکتر شعار ازکتاب معالم‌القربه می‌پردازیم :

«باب‌چهل وچهارم‌درحسبت‌بر فصادان وحجّامان‌ـ کسی که‌فصد(رگ زدن)

می‌کند باید به دانش و امانت معروف باشد و به تشریح اعضا و رگها و عضلات و شریانها و چگونگی آنها آشنا باشد تا کاردرا به رگهای غیر معهود یا عضله و شریان نزند، زیرا این عمل موجب مرگ انسان میشود، و برده‌ای‌را جز به اجازهٔ صاحبش وبچه‌ای‌را جز به اجازهٔ سرپرستش و نیز زن حامله‌را فصد نکنند و فصدرا در جای مناسب‌انجام دهد و درحالی‌که پریشان‌دل است به فصد نپردازد.

« محتسب باید از فصادان تعهد بگیرد که به فصد ده تن جز با مشورت پزشکان‌اقدام‌نکنندو آنان عبارتنداز: کسانی‌که بدن سخت لاغر، بدن‌بسیارخشک، بدن متخلخل، بدن سفیدسست(شل) یا بدن زرد رنگ بی خون باشند و کسیکه مدت درازی بیمار شده باشد، صاحب مزاج بسیار سرد و بهنگام درد سخت. در این امور فصاد بایدچگونگی را روشن‌کند آنگاه به فصد بپردازد. پزشکان در پنج‌مورد از فصد باز داشته‌اند، اگرچه زیان آنها بپایهٔ زیان‌ده مورد مذکورنمیرسد: پس از همخوابگی، پس‌از استحمام، بهنگام پری معده از خوراك، بهنگام‌پری‌معده و روده‌ها از فضلات و بهنگام سرما یا گرمای سخت.

«بدان‌که‌فصد درمواقع اختیاری درچاشتگاه پس ازهضم‌خوراك‌انجام‌میشود، اما به هنگام ضرورت نمی‌توان به تأخیر انداخت و نباید بمانع توجه‌کرد.

« شایسته است‌که شخص پس از فصد، غذارا تدریجی بخورد وخوراکش لطیف‌باشد و بر پشت درازکشد و از خواب بپرهیزد، زیرا موجب سستی اعضاء میشود و اگر به هنگام فصد دستش آماس‌کند دست دیگررا رگ زنند.

« فصاد باید نیشترهای‌متعددو نیز زهی برای‌بستن‌دست و نافه مشك وقرص آنرا داشته باشد که درصورتیکه مریض بیهوش شود فوراً نافه‌را جلوبینی او بگیرد و مقداری از قرصهارا باو بخوراند تابهوش بیاید و باید سر نیشتررا زیتون‌خوب‌بمالد تا موقع رگ زدن درد نیاورد و نیشتررا بسرعت بزند و فرو نبرد.

« بدان‌که شایسته‌است ضربت فصاد در زمستان پهن‌تر باشد تا خون منجمد

نشود و در تابستان تنگ گیرد تا موجب بیهوشی مریض نباشد و نیز نیروی جسمانی مریض را مراقبت کنند. وهرگاه رنگ خون تغییر یابد و یابیهوشی و ضعف رخ دهد باید فوراً محل رگ زده‌را ببندند تا خون بندآید.



شکل ۱۲۸

داغ کردن جراحات جذامی (از کتاب تاریخ طب لینل‌لاواستین)

«رگهائی که معمولاً فصد میشود بسیار است از آن جمله است رگهای سرو دستها و بدن وپاها و شریانها.

« در حجامت ـ حجامت بسیار سودمند و خطر آن از رگ زدن کمتر است. حجام باید سبک و خوش‌اندام و بکار خود آگاه و نیز سبکدست باشد یعنی‌بیمار را درد نرساند.

« بهترین موقع حجامت دومین یا سومین ساعت از روز است، و اما منافع آن

بسیار است از جمله اینکه سنگینی ابروان و جرب چشم و بدبوئی دهان را بهبود می‌بخشد، ولی موجب نسیان می‌شود ، چنانکه رسول گرامی (ص) فرمود: عقب مغز جایگاه حفظ است و حجامت آنرا ناتوان میسازد[۱] .

« حجام باید ابزار ختان (ختنه) یعنی استره (تیغ) و گیره[۲] داشته باشد وختنه بر مرد و زن واجب است و عامه اهل دانش چنین گفته‌اند، اما ابو حنیفه مستحب مو کد میداند .ودلیل ما (پیروان شافعی) روایت پیغمبر گرامی است که به مردی فرمود: اسلام بیاور وجامه کفر را از خود دور کن . ازاین رو ختنه برمرد و زن واجب است هم در بارهٔ خودشان و هم فرزندانشان ، و اگر سستی کند امام آنان را بدین کار مجبور می کند» .

« باب چهل و پنجم در حسبت برپزشکان و کحالان وجراحان وشکسته بندان.

« . . . طبیب بایدبه چگونگی و ترکیب بدن ومزاج واعضاء وبیماریهای اعضاء و علل ونشانه ها و داروهائی که آنهارا بهبود می‌بخشدآگاه باشد ونیز تهیهٔ دارو وروش مداوارا بداند ، و هر کسی چنین نباشد روا نیست که به معالجه بیماران بپردازد بخصوص معالجه ای که در آن احتمال خطرباشد . وکسی را سزانیست که بدانچه آگاهی ندارد بپردازد .

«عمروبن شعیب بنقل ازپدرش و او از جدش روایت کرد که رسول خدافرمود: « هر که علم طب نداند و طبابت کند ضامن است»[۳]. شایسته است که طبیبان هر شهری را پیشوائی باشد چنانکه گفته اند : پادشاهان یونان در هر شهری حکیمی

۱- قال(ص) : «ان‌موخرالدماغ موضع الحفظ وتضعفه الحجامه» .

۲- متن: مقص، و آن به معنی ناخن پیرای وناخن بر و باصطلاح امروزناخن گیر است اما در اینجا مراد ابزار ختنه (گیره) است .

۳- قال (ص) : « من‌تطبب ولم یعلم منه طب قبل ذلک ضامن» .

(از حاشیه ترجمه کتاب معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه) .

سرشناس می‌گماردندکه طبیبان شهر را می‌آزمود ، هرکدام را اندك مایه می‌یافت اورا از معالجه باز میداشت و فرمان میداد که دانش خودراتکمیل کند.

« شایسته است که چون طبیب نزد بیمار آید، از سبب بیماری و درد بپرسد، سپس شربت ها و داروهایی گیاهی بر او مقرر دارد و نسخه‌ای بر اولیای بیمار به شهادت کسانی که نزد بیمار باشند ، بنویسد و فردای آن روز باز نزد مریض آید و و معاینه کند و قاروره اورا ببیند و از وی بپرسد که آیا مرض تخفیف یافته یانه؟ آنگاه به مقتضای حال دستورهایی دهد و نسخه‌ای بنویسد.

روز سوم و چهارم و روزهای دیگر نیز چنین کند تا آنگاه که مریض بهبود یابد یا بمیرد. اگر بهبود یابد طبیب مزد و کرامت (تحفهٔ) خودرا می گیردو اگر بمیرد اولیای وی نزد حکیم آیند و نسخه هایی را که طبیب نوشته به وی عرضه کنند اگر با علم حکمت و طب مطابق باشد و طبیب کوتاهی نکرده باشد، گوید اجاش فرا رسیده بود. و اگر بخلاف این باشد گوید دیهٔ میت را از طبیب بگیرند، زیرا وی با نادانی و کوتاهی خود اورا کشته است. بدین سان در امر طب مراقبت میکردند تا کسیکه در امر طب دستی ندارد بدان نپردازد و طبیب در وظیفهٔ خود سستی نکند .

« شایسته است که محتسب از طبیبان تعهدی را که بقراط از اطبا گرفت، بگیرد و نزد او سوگند یاد کنند که بکسی داروی زیان بخش ندهند و باسم ترکیب نکنند و داروی سقط جنین را به زنان وداوری قطع نسل را به مردان نگویند، و چون نزد مریض آیند از نگریستن به محارم چشم پوشند و رازهارا فاش نسازند و هتك حرمت نکنند و از کارهای ناروا بپرهیزند» .

« در وظایف کحالان: محتسب باید کحالان (چشم پزشکان) را با کتاب حنین بن- اسحق موسوم به « مقالات دهگانه در باب چشم» بیازماید، هرکس از عهدهٔ آزمایش برآید و به تشریح طبقات چشم وغده‌ها و رطوبتهای سه گانه و امراض سه گانه و

بیماریهائی که فرع آن است و به ترکیب داروهای چشم و چگونگی عقاقیر آشنا باشد اجازه دهد که به معالجهٔ چشم بپردازد.

«کحالان دوره‌گرد اغلب غیرقابل اعتماد هستند، زیرا بی‌دین‌اند. محتسب باید از معالجهٔ این گروه که از بیماریها و عوارض چشم ناآگاه‌اند ممانعت کند. وشایسته نیست که کسی برای معالجه به آنان اعتماد کند و کحل‌وداروهای‌ایشانرا به کار برد، زیرا بعضی‌از آنان داروهایی ازنشاسته وصمغ‌میسازند وآن‌را به‌رنگهای گوناگون رنگ می کنند: داروی سرخ رابا‌سرنج[2] و سبزرا با زرد چوبه ونیل‌سیاه‌رابا اقاقیا (جز اقاقیای معروف)، و زردرا با زعفران می‌سازندو بعضی داروهائی ازمامیثا (کعب‌الغزال) با ترکیب صمغ‌میسازند و بعضی کحل (داروهای مالیدنی) را از هستهٔ هلیله محروق و فلفل‌تهیه می کنند. تقلبات دارویی ایشان بسیار است و نمی‌توان برشمرد. وچون محتسب‌نمی‌تواند به هنگام‌معالجه چشم مردم‌حضوریابد باید تحلیف به عمل‌آورد».

«در وظائف شکسته‌بندان: شکسته‌بند به شرطی می‌تواند به شکسته بندی

۱- درحاشیهٔ ترجمهٔ کتاب «معالم‌القربه فی‌احکام الحسبه» آمده که در متن کتاب اکحال و اشیاف‌است، کحل به معنی سرمه و داروی چشم واشیاف جمع شیاف، ودراینجا به معنی دارویی است که در چشم استعمال می‌شود و شاید مراد از کحل داروی مالیدنی باشد». اماکحل عبارت‌است از سرمه چه بصورت گردو چه بصورت مایع و شیاف چشم روغنهایی بوده که در چشم می چکاندند (از نگارنده این کتاب ورجوع شودبه فصل مربوط به رازی در همین کتاب).

۲- درحاشیهٔ ترجمهٔ کتاب «معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه»آمده‌که در متن‌سیلقون، وظاهراً سلیقون به معنی‌-رنج که دارای رنگ قرمز خوشرنگی‌است و در نقاشی مورد استفاده قرار می گیرد و آن‌را سالیقون و ساریقون‌وآذرگون نیز گویند. رک: فرهنگ فارسی معین».

پردازد که گفتار ششم از کتاب «کناش فولیس»[1] را در باب شکسته بندی فرا گیرد و شمارهٔ استخوانهای آدمی را که ۲۰۰ عدد داست و ۸٤ عددآن بزرگتر ونیز شکل و اندازهٔ هر استخوانی را بداند تا به هنگام شکستگی یا در رفتن آن را به جای نخستین باز برد. محتسب این امررا در وی بیازماید».

«در وظایف جراحان: جراحان باید کتاب جالینوس موسوم به «قاطاجانس[2]» را که در بارهٔ زخمها و مرهمهاست فرا گیرندو تشریح و نیز اعضای بدن انسان و عضلات ورگها و شریانها و اعصاب را بدانند تا بهنگام قطع بواسیر و غیرآن مراقبت کنند، و نیز یک دست نیشتر که از آن جمله نیشتری که سرش گرد باشد و نیشتر سورب و نیز اره بریدن و انواع سرهم ها و سرهمدان و داروی کندرکه برای قطع خون است داشته باشند.

«برخی از جراحان تکه های استخوان مردم را در زخم نهان می دارند سپس در حضور مردم آن را از زخم در میآورند و ادعا می کنند که بسبب داروهای قاطع آنان از زخم بیرون آمد. و بعضی از آنان مرهم هایی از کلس[3] شسته شده با روغن

۱- در حاشیه ترجمهٔ کتاب «معالم القربه فی احکام الحسبه» آمده که: فولیس ظاهراً همان است که ابن الندیم به صورت فولس ذکر کرده و از شاگردان بقراط به شمار آورده است، اما کناش معلوم نشد». احتمال دارد که این بولس باشد، ازبولس کتابی بنام«کناش بولس» موجود می باشد وکناش هم کلمه‌ای سریانی به معنای فورمولر (مجموعه) است. از نگارنده کتاب - رجوع شود به فصل مربوط به حنین فرزند اسحق در همین کتاب).

۲- دزی این لغت را به معنی اسکیل آورده که گیاهی است داروئی وپیازموی نیز گویند رك: ذیل قوامیس العرب دزی و منتهی الارب (از حاشیه ترجمهٔ معالم القربه فی احکام - الحسبه).

۳- کلس گیاهی است با گونه های بسیار که در تداوی بکار می رود (از حاشیهٔ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

زیتون می‌سازند، سپس آنرا با گل سرخ[۱] قرمز یا زردچوبه و نیل سبز و یا با زغال ساییده سیاه میکنند. محتسب باید این امور را مراقبت کند».

از آن پس در تمدن اسلامی در باب وظائف محتسب (امور حسبه) برای اغلب اصناف ترتیب و ظابطه برقرار گردیده که اگر احیاناً از آن مقررات تخلف می کردند تنبیه میشدند. منجمله در همین کتاب «معالم القربه فی احکام الحسبه» یا آئین شهرداری تألیف محمد بن محمد بن احمد قرشی «ابن اخوه» در قرن هفتم چنانکه قسمتی از ین وظائف آمد و توسط آقای جعفر شعار از طرف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بسال ۱۳٤۷ در تهران چاپ شده است، مقررات مربوط به حسبت در داد و ستد اطعمه و اوزان و شناختن ترازو و پیمانه وذراع وحسبت بر علافان و آسیابانان و آرد خانگی پزان و نان پزان ونانوایان ونان پز خانگی و بریانگران و کباب فروش و لکانه پزان[۲] (مقصود چیزی شبیه کالباس یا قورمه است) و جگرپزان وبواردیان[۳] و سلاخان و قصابان وحیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و گیپا پزان[٤] و طباخان و کباب پزان و هریسه پزان[۵]

۱- متن : مغره است و آن گل سرخ است که با آن رنگ کنند (فرهنگ فارسی معین حاشیهٔ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

۲- مقصود چیزی شبیه کالباس یاقورمه است ... (حاشیه ۸۲ ترجمهٔ معالم القربه فی احکام الحسبه).

۳- بواردی منسوب به بوارد به معنی سازنده بوارد است و آن به گفته دزی مترادف مبردات و بمعنی گیاهان و عقاقیر خنک کننده است و نیز به غذاهای مختلفی گفته می شود که به وسیله سرکه و آب خورش تند تهیه گردد (حاشیه ۸٤ ترجمهٔ معالم القربه فی احکام الحسبه).

٤- کله پزان (حاشیه ۹٤ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه)

۵- جمع هریسه ـ طعامی است که از گندم کوبیده و گوشت و روغن سازند (حاشیه صفحه ۹۹ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه).

و ماهی پزان و زولبیاپزان و حلواپزان و شربت سازان[1] و شربت فقاع[2] و عطاران و شمع سازان وشمع سازی وشیرفروشان و رنگرزان وکفشگران و دامپزشکان وگرمابه ها (و بیان سود و زیان گرمابه و پاکیزه کردن گرمابه و سلمانی گرمابه) و سدرفروشان و مربیان اطفال و وظایف محتسب و حسبت بر حنافروشان و تقلب ایشان و شانه - سازان و سازندگان روغن کنجد وروغن کتان وغربال سازان و دباغان و مشک سازان و نمدمالان و پوستین دوزان و امثال آنهاست، که جمعاً ترجمهٔ این کتاب (معالم-القربه فی احکام الحسبه) در هفتاد باب می باشد ، و قسمتی از ترجمه کتاب در باب وظیفهٔ محتسب و وظائف پزشک و چشم پزشک و شکسته بند و جراح و فصاد و حجام ضمن صفحات ۷۹۶ تا ۸۰٤ آمد .

این بود مختصری در باب وظائف محتسب که در حقیقت امروز این امر با وزارت بهداری (اداره تنظیم امور پزشکی) وشهرداری و نظام پزشکی و پلیس انجام می گردد .

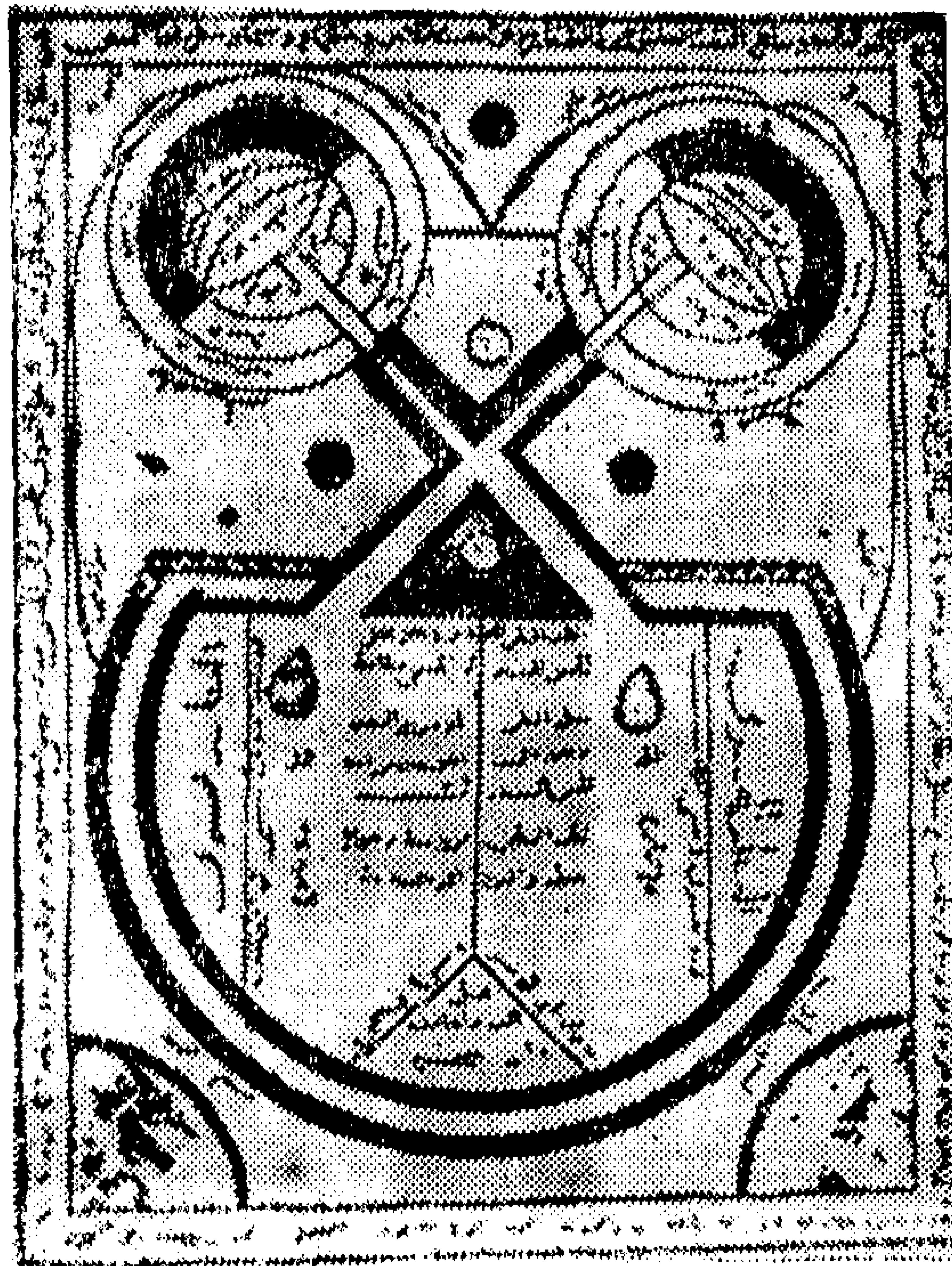
اما باید دانست غیر از آنچه از ترجمهٔ کتاب «معالم القربه فی احکام الحسبه» استخراج گردیده قبل از آن نیز در تمدن اسلامی در باب محتسب ووظائف وی آمده، منتهی در این کتاب بسیار مفصل و دقیق موضوعات بررسی گردیده و تکلیف اصناف وصاحبان حرف بسیار روشن تذکر داده شده است .

تدریس علوم طبی-درمورد تدریس در بیمارستانها چنانکه آمد این امر در بیمارستان جندیشاپور متداول بود و به ظن قوی نزدیک به یقین تدریس طب در دانشگاه جندیشاپور اول دفعه بصورت منظم انجام میشده و بعدها در تمدن اسلامی تدریس طب به تقلید دانشگاه جندیشاپور متداول گردیده است .

۱- مراد کسی است که شراب (شربت آشامیدنی داروئی) بسازد (حاشیه صفحه ۱۰۹ ترجمه معالم القربه فی احکام الحسبه) .

۲- آبجو(Bière) .

توضیح آنکه پس از انتقال دانش پزشکی از جندیشاپور به بغداد وتمرکز علمی دراین شهر که درحقیقت میراث طبی جندیشاپور را داشت از قرن سوم هجری ببعد



شکل ۱۲۹ - تشریح چشم از کتاب طبی خطی عربی قرن سیزدهم میلادی (ازکتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی)

تدریس در بیمارستانهای بغداد متداول گردید. تدریس هم نظری وهم عملی یا به اصطلاح امروزی تدریس بصورت صحبت و سخنرانی (تئوری)[1] و بالینی (= سریری - کلینیکی) بود[2].

اما تدریس بالینی معتبرتر از تدریس نظری بود، بدین معنی که عموماً بر بالین بیمار یا بیماران سرپائی به صورت سئوال و جواب برقرار بود و اطباء توضیحاتی از بیمار

1- Théorique. 2- Clinique.

میخواستند آنگاه پس از ختم معاینات و تشریح بیماری اگر بیمار احتیاج به بستری- شدن داشت بستری و الا به بیمار دستور سرپائی داده میشد.

در بارۀ طرزتدریس شواهدی در طب اسلامی است که میرساند این امربسیارمهم ومورد نظر بوده ، چنانکه در شرح حال رازی بدان اشاره شد که استاد در صدر مجلس می نشسته و شاگردان علی قدر مراتبهم درجاهای خودقرار میگرفتند. بیمار تازه وارد ابتدا شرح حال خودرا به شاگردی که جنب در مدرس بود می گفت و او حرفهای بیمار را گوش میداد . اگر از تشخیص عاجز می ماند به شاگرد بالاتر بهمین نحو تا حضوراستاد برسد. رازی پس از معاینه بیمارو سئوالات از وی تشخیص بیماری را میداد و سپس به شرح بیماری و اقسام آن وایضاً توضیحات نظری وبالینی می پرداخت (رجوع شود به فهرست ابن الندیم و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه جلد اول و تاریخ- الحکماء قفطی در فصل مربوط به رازی و شرح حال ومقام ابوبکر محمدزکریای رازی سال ۱۳۱۸ وفهرست مؤلفات و مصنفات رازی سال ۱۳٤۰ تألیف نگارندۀ این کتاب و فصل مربوط به رازی در همین کتاب).

عده‌ای از پزشکان چه قبل از اسلام و چه پس از اسلام علاوه بر طبابت در بیمارستانها و یا خارج و در شهرها به تدریس طب نیز اشتغال داشتند که بعضی از آنان جانب تعلیمشان بسیار ارزنده می باشد و آنان عبارت بودند از :

ابو منصور قمری از پزشکان سدۀ چهارم (رجوع شود به صفحات ٦٥۳ و ٦٥٤ کتاب) و شیخ الرئیس ابوعلی سینا که شرح حال و مقام طبی و مکتب وی به تفصیل در کتاب آمد و ابوعلی مسکویه (رجوع شود به صفحات ٦٥۷و٦٥۸ کتاب) و ابراهیم بن بکوس (بکس) از پزشکان سدۀ چهارم که در بیمارستان عضدی به تدریس طب اشتغال داشت و با آنکه درآخر عمر نابینا شده بود ، به طبابت و تدریس مشغول بود و ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار استاد اهوازی و ابن مندویه

اصفهانی و ابوالفرج عبدالله بن طیب از پزشکان سده چهارم و پنجم هجری (رجوع شود به صفحات ۶۸۱ تا ۶۸۴ کتاب) و ابو سعید یمانی (رجوع شود بصفحات ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ کتاب) و عده دیگر که شرح همه‌آنها از حوصلهٔ کتاب خارج است.

حقوق و وظایف کارکنان بیمارستانها - تمام کارکنان بیمارستانها ازرئیس و اطباء و ناظر ودارو ساز (یا داروسازان) و رگ‌زنان و آبگیران (سائیین) و تهیه کنندگان دارو (نسخه پیچها) و خدام و مباشرین و فراشها حقوقی علی‌قدرمراتبهم از موقوفات و بیت‌المال و گاهی از پادشاهان و خلفا و وزراء و امثال آنها دریافت می‌کردند. این حقوق یا وظیفه ماهانه و یا سالانه بود که در برابر خدمت به‌آنان پرداخت می‌شد. از آن گذشته اغلب اطباء علاوه بر مستمری و وظیفه مزبور از شخص سلطان و یا خلیفه یا وزیر و ایضاً از نزدیکان و خواص آنان عطیه وصله وحق‌الزحمه وامثال آن‌ها دریافت می‌داشتند. نمونهٔ کامل این پزشکان چنانکه درصفحات ۲۱۸ و ۲۱۹ کتاب آمد جبرائیل فرزند بختیشوع بود که درسال ازمقرری ماهانه ومقرری خاص درماه محرم و بابت قیمت البسه و خون گرفتن ازهرون‌الرشید (که سالی دومرتبه انجام میداد) وبرای شرب دارو (دومرتبه درسال) وحق‌الزحمه ازاطرافیان رشید که عبارت بودند از: عباسه خواهر رشیدو فاطمه‌ام محمد و ابراهیم‌بن عثمان و فضل بن ربیع و جعفربرمکی و یحیی‌بن خالد و فضل بن یحیی و سایر برامکه و سایر عوایدی که از جندیشاپور و بصره و شوش و خرج سفره و لباس و پارچه های مخصوصی بنام قصب طرازی (پارچهٔ زردوزی) و پارچه هائی که با رشته های طلا و نقره بافته شده بود و خز فغفوری و خز ساده و پارچه های الوان یمانی و نصیبی وطیلسان و پوست سمور و راسو وقاقم و انعام در ایام روزه مسیحیان و لباسهای رنگا رنگ وصله در روزعیدفطر وبابت خانه ها و باغها و تفرجگاهها وغلام و کنیز و شترهای جمازه و آلات و اسباب و ادوات‌ولوازم و عایدات دیه ها و مزارع و طلا و جواهر آلات و بسیاری درآمدهای دیگر درسال

بالغ به چندین میلیون درهم می گردید[1].

«ابن ابی‌اصیبعه گوید: آنچه که جبرئیل برای خود در سال خرج کرده تقریباً هزار هزار و دویست هزار درهم که جمع آن در بیست‌وسه سال خدمت بیست‌وهفت هزار هزار و ششصد هزار درهم می گردید.

«در خزانهٔ جبرئیل طوماری (نوشته) دیده شد که بخط منشی جبرئیل بود و اصطلاحاتی بخط جبرئیل و مربوط به زمانی‌است که در خدمت رشید بوده، که درآن یاد داشتهائی کرده و مستمری‌های خود را مطابق رسومی که از رشید و مردم میگرفته شرح داده است، که در بالا مذکور افتاد.

«جبرئیل بمأمون سفارش پسرش بختیشوع را کرد و اورا (مأمون) دراین امر وصی خود قرار داد. مأمون هم بختیشوع را وصی قرار داد و اموال پدرش را باو تسلیم کرد و هیچگونه **اعتراضی نسبت بمال و پس اندازش که نهصد** هزار دینار داشت نکرد»[2].

بهرحال چنین بنظر می‌رسد که در میان اطباء اسلامی هیچ طبیبی تمول و مکنت و مال جبرئیل را نداشت، تا آنجا که تمول وی با خلیفه تقریباً برابری می کرد. ایضاً خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر نیز تمولی کم نظیر داشت که شرح آن درجلد سوم کتاب خواهدآمد.

در زمان واثق بر اثرتحریکاتی که ازطرف دشمنان پسر جبرئیل (یعنی بختیشوع) بعمل آمد و از طرفی بختیشوع برخود بسیار می بالید وباصطلاح برمتوکل لا زمیفروخت، متوکل اورا ذلیل ساخت و املاکش رامصادره کردوبعداً بر اثرقولنجی که به خلیفه

۱- «عیون‌الانباء تألیف ابن ابی اصیبعه جلداول وتاریخ الحکما قفطی وترجمه عیون‌الانباء توسط شادروان سید جعفر غضبان ودکتر محمود نجم‌آبادی در شرح حال جبرئیل فرزند بختیشوع تهران ۱۳۴۹ شمسی.

۲- رك به عیون‌الانباء ابن ابی‌اصیبعه جلد اول وترجمه آن توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکترمحمود نجم‌آبادی در شرح حال جبرئیل بن بختیشوع.

عارض گردید و توسط بختیشوع درمان یافت؛ وی (بختیشوع) بمقام اول خود بازگشت و باز براثر پیشآمد ناگواری مورد خشم خلیفه قرار گرفت. تفصیل این مقال نتیجهٔ دعوتی بود که بختیشوع از متوکل کرد و چون خلیفه دستگاه اورا دید، بر اثر تحریکات اطرافیان خلیفه ورفتار بختیشوع مورد غضب خلیفه قرار گرفت. متوکل دستور داد خزانه و انبار بختیشوع را مهر و موم کنند. شرح این داستان بسیار خواندنی است که اگر بخواهیم به تمام آن بپردازیم مطلب بدرازا کشد[1].

شرح بالا که مختصری از داستان مفصل طبابت در تمدن اسلامی در باره حقوق و مستمری و صله و انعام و بخششها و سایر درآمدهای اطباء اسلامی است از آنجهت آمد، تا دانسته شود که وضع و مقام آنان در دربار سلاطین و خلفاء و وزراء و امراء و بزرگان به چه نحو بوده است.

بشرح ایضاً در بیمارستان عضدی حقوق ومزایای اطباء اعم از مستمری ماهانه و انعامها و بخشش ها و صلات و امثال آنها بسیار قابل توجه می باشد.

اما حق الزحمه و حق العمل و حق القدم و سایر حقوق اطباء بر حسب شهرت و مقام علمی و مهارت آنها متفاوت بود، که شرح همهٔ آن ها از حوصلهٔ کتاب خارج است.

تشخیص بیماریها - از موضوعات مهم در تشخیص بیماریها دیدن ادرار بیمار بود. اطباء عموماً دیدن بول بیمار را بسیار اهمیت میداند. ظرفی که در آن ادرار را برای مشاهدهٔ طبیب جمع میکردند قاروره می گفتند و ایضاً این کلمه به ادرار نیز مصطلح بوده و تفسره ادراری بود که از مشاهدهٔ آن بیماری بیمار را حدس میزدند. اطباء تقریباً هیچ بیماری را قبل از دیدن قارورهاش درمان نمی کردند، زیرا معتقد

---

۱ - رجوع شود به ترجمهٔ عیون الانباء توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجمآبادی در شرح حال بختیشوع فرزند جبرئیل صفحات ۳۰۱ تا ۳۶۵.

بودند علائمی که در ادرار بیمار دیده میشود از رنگ و بو و سایر خواص آن پی به بیماری میبرند.

ابن ابی‌اصیبعه در جلد اول کتاب تألیفی خود در باب هشتم ضمن شرح‌حال و مقام اطباء سریانی درابتدای دولت عباسیان ضمن شرح‌حال بختیشوع فرزندجورجیس حکایتی (یا افسانه‌ای) آورده که دانستن آن خالی از فایده نیست واین حکایت میرساند که اطلاع و مشاهده اطباء از ادرار بیمار تا چه حد مهم و معتبر بوده‌است.

در این‌جا ترجمهٔ مطلب ابن ابی‌اصیبعه ذیلاً نقل میگردد:

« فثیون مترجم گفت : سال یکصدو هشتاد و یک هرون‌الرشید را سردردی شدیدعارض‌شد. هارون به یحیی‌بن خالد گفت : این‌اطباء چیزی نمیدانند . یحیی در جوابش گفت: ای‌امیرالمؤمنین ! ابو قریش طبیب پدر ومادرت بود . هارون گفت : او بصیرتی در طب ندارد . احترام من باو بواسطه سابقه خدمت اوست. باید برای من طبیب دیگری‌را پیدا کنی.

«یحیی گفت : چون برادرت موسی مریض شد ، پدرت مردی‌رااحضار کرد که نامش بختیشوع بوده که اورا از گندی شاپور آوردند.

« هارون پرسید پدرم‌چرااجازه داد که وی به گندی شاپور برگردد ؟ یحیی جواب داد : چون دید عیسی ابوقریش و مادرت نسبت باو حسد میبرند ، لذا باو اجازهٔ رفتن داد . هارون دستور داد ، فوراً اورا (بختیشوع) با وسایل‌سریع (برید) اگر زنده باشد،به بغداد بیاورند.

«پس از مدت نسبةً طولانی بختیشوع فرزندجورجیس ببغداد نزد هارون‌الرشید رسید. بختیشوع به فارسی و تازی اظهار خضوع و دعا کرد. خلیفه بخنده افتادو به یحیی گفت : تو زبان من هستی با او صحبت کن تا طرز صحبت اورا بشنوم . یحیی به او(خلیفه) گفت: خوب است‌سایر اطباءرا دعوت کنیم تابااو صحبت‌کنند .

او (خلیفه) موافقت کرد . اطباء مزبور ابو قریش عیسی وعبدالله طیفوری وداودبن-سرابیون و سر جیس را دعوت نمودند. اطباء چون بختیشوع را دیدند ، ابو قریش گفت: یا امیرالمؤمنین در این جمع کسی نیست که بتواند با این شخص صحبت کند، زیرا او و پدرش خالق کلام هستند و ذاتاً فیلسوف میباشند. در این حال رشید به پیشخدمت خود گفت: ادرار چهار پائی را بیاور، تااورا امتحان کنیم . خادم رفت و شیشه‌ای از ادرار چهار پائی را آورد. چون بختیشوع قاروره‌را دید گفت : ای امیرالمؤمنین !! این قارورهٔ انسان نیست. ابوقریش باو گفت: تو دروغ میگوئی. این قاروره‌از کنیز موردمحبت خلیفه‌است. بختیشوع به ابو قریش گفت: ای شیخ کریم بتو می گویم این ادرار قطعاً از انسان نیست واگر اظهار تو صحیح باشد، ممکن است صاحب آن تغییر ماهیت داده و چهارپا گردیده است. خلیفه از او پرسید : از کجا دانستی قارورهٔ انسان نیست؟ بختیشوع در جواب گفت: بدان جهت که قوام بول انسانی‌را ندارد و رنگ وبوی آن به رنگ و بوی بول انسان نیست . خلیفه پرسید نزد چه کسی طب را خوانده‌ای ؟ بختیشوع جواب داد : نزد پدرم جورجیس . اطباء حاضر گفتند: نام پدرش جورجیس بودو در دوران خود مانند نداشت‌وابوجعفر-منصور اورا بسیار احترام میکرد. خلیفه به او گفت : بنظر تو صاحب این قاروره چه باید بخورد ؟ بختیشوع گفت: جوعالی پاک کرده باو بخورانند. رشید خنده کرد و دستور داد باو خلعت عالی و نیکویی بدهند و مال زیادی باو بخشید.

«خلیفه گفت: بختیشوع رئیس‌الاطباست و باید آنان (اطباء) از او پیروی و دستورهای اورا اجرا کنند» .

حکایت یا افسانهٔ بالا چه صحیح وچه سقیم باشد، میرساند که امتحان ادرار تاچه اندازه در تشخیص بیماری از نظر پزشکان تمدن اسلامی‌وپس از آنها در طب جهان (مخصوصاً در قرون وسطی در اروپا و تا اوائل دوران تجدد تمدن اروپایی)حائز اهمیت بود .

اما رازی از جمله اطبائی است که در این باب یعنی تشخیص بیماریهارا ازدیدن و معاینه ادرار مریض (مخصوصاً تشخیص حاملگی زنان را ازادرارشان) راچندان معتبر نمی‌داند[۱].

درمورد تشخیص بیماریها باید توجه داشت که استادان پزشک دربیمارستانها عموماً در مجلس درس خود با شاگردان و معاونین (خلفاء) مجالس با شکوهی داشتند، که بیماران تازه وارد را معاینه کرده و اگر شاگردان و خلفاء از عهده تشخیص بیماری بر نمی‌آمدند، استاد شخصاً به تشخیص بیماری می پرداخت. نمونه های این ترتیب تشخیص درباره رازی و ابن سینا آمد.

درمان بیماران در بیمارستان ـ در بیمارستانها بیماران بمانند بیمارستانهای کنونی بدونوع درمان می‌شدند. اول بیماران سرپائی که به بیمارستان مراجعه و دستور می گرفتند و داروی خود را از داروخانه بیمارستان گرفته و در خارج مصرف می کردند. دستهٔ دیگر بیمارانی بودند که دربیمارستان بستری می‌شدندوتوسط اطباء بیمارستان درمان می‌شدند. یکی از درمانهائی که بسیار چشم گیر بوده درمان بیماران روانی دربیمارستانها بود، که مبتلایان به بیماریهای روانی(بر حسب تشخیص اطباء) با موسیقی و یا قرار دادن آنها در اطاقهائی که جریان ملایم آب وجودداشته بوده است.

مطلب دیگری که تذکر آن در این قسمت خالی ازفایده نیست آنکه مشورت طبی در بیمارستان برای بیمارانی که محتاج بدان بودند، عمل میگردید و بعضی از اطباء درهفته در روزهای معینی برای این مشورتها اختصاص میدادند[۲].

۱ـ رجوع شود به شرح حال و مقام محمد زکریای رازی تألیف نگارنده سال ۱۳۱۸ شمسی ـ تهران.

۲ـ عیون‌الانباء جلد دوم صفحات ۱۷۹ و ۲۴۳.

اجازهٔ طبابت و دارو فرشی - موضوع اجازه نامه طبابت در دنیا برای اطباء ازاواسط قرن سوم هجری شروع گردید. گرچه در تاریخ درطب ایران قبل ازاسلام اصولاً نشانه و نمونه‌ای از اجازه طبابت آمده اما در تمدن اسلامی این امر بنحو ارزنده عمل گردیده است.

چنانکه در جلد اول کتاب تاریخ طب در ایران آمد درآئین زرتشت برای افرادی که میخواستند به کار طبابت اشتغال ورزند مقرراتی وجود داشته که بطور اختصار چنین بود: هریک از پیروان مؤمن به آئین زرتشت(مزدا پرستان) اگر درمان سه نفر غیر مؤمن به آئین زرتشت را(دوپرستان) میکرد و آنان بهبود می‌یافتند، حق داشت به درمان مزداپرستان بپردازد (رجوع شود به تاریخ طب در ایران باستان تألیف نگارنده).

این مطلب علاوه برآنکه اجازه ضمنی برای طبابت بـــود از نظرآئین وسنت پزشکی بسیار معتبر میباشد.

ایضاً در قسم نامه بقراط آمده که شرط ورود به جرگه اطباء و وظائف آنان مطلب بسیار روشن تذکر داده‌شده‌است(رجوع شود به‌قسم نامه بقراط یاعهدنامه بقراط که به تازی توسط علی بن عباس مجوسی تدوین گردیده وپندنامه اهوازی یاآئین پزشکی ترجمه همان قسم‌نامه سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۴۴ شمسی و شماره اول مجلهٔ نظام پزشکی سال ۱۳۴۸ توسط نگارنده این کتاب).

در سلســـله ساسانی اجازه طبابت به افرادی داده‌می‌شد که مدتی نزداطباء دانشگاه جندیشاپور خدمت میکردند. گرچه سندی از جزئیات این امر در تواریخ دیده نمیشود، ولی از خلال صحائف تاریخ چنین مستفادمیگردد که عده ای‌طبیب نزد رؤسا وپزشکان جندیشاپور پس از مدتها خدمت حق طبابت و اشتغال به‌داروسازی و داروشناسی را داشتند. نمونه کامل این افرادماسویه‌اول است که قریب سی‌سال دربیمارستان جندیشاپور به کارداروسازی اشتغال داشته که بعدآبه بغداد رفته‌است.

بقول ابن ابی اصیبعه ماسویه نمی‌توانست یک سطر بخواندامادر بغداد به خدمت خلفاء رسید ومقامی رفیع یافت.

از آن گذشته تعداد زیادی طبیب از دانشگاه جندیشاپور فارغ التحصیل (متخرج) گردیده که در ایران وکشورهای دیگر طبابت مینمودند. و نمونه آنها حارث فرزند کلده می باشد که طبیب بزرگ شبه جزیره عربستان بود.

اصولاً تلمذ در دانشگاه و بیمارستان جندیشاپور و فراغت از تحصیل ازاین دانشگاه اجازه قهری برای پزشکان محسوب می گردد.

اما در تمدن اسلامی باید دانست که قریب سه قرن اصولاً ازاجازه نامه وامتحان پزشکان خبری نبود، چرا که دوقرن سکوت پس ازحمله تازیان برایران وازآن پس که بغداد مرکز علمی و طبی اسلامی گردید (چنانکه آمد) این شهر در حقیقت وارث دانشگاه جندیشاپور شد که پزشکان جندیشاپوری امر طبابت و داروسازی و فنون وابسته به طب را به بغداد انتقال دادند. اطباء و داروسازان این شهر مردمی بودند که زیر دست اطباء جندیشاپورو شاگردان مستقیم آنها (واحیاناً غیر جندی-شاپوری؟) به نسخه نویسی و پیچیدن نسخه مشغول بودند. بدین شکل خواهی نخواهی به عنوان طبیب وداروساز به کار طبابت وداروسازی اشتغال میورزیدند.

باید دانست قریب سه قرن برای اغلب افرادی که به طبابت می‌پرداختند، شرط و قیدی وجود نداشت وعده‌ای دربغدادو سایر شهرهای اسلامی به کار طبابت اشتغال داشتند و ضابطه‌ای درکار آنها نبود. بدین مناسبت بر اثر اشتباه چنین پزشکان یا بهتر بیان داریم نسخه نویسان سطب سایر پزشکان قدیمی دردسرها و اتفاقات غیر مترقبه روی میداد.

اول دفعه در زمان خلافت مقتدرعباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ هجری قمری) سنان بن-ثابت بن قره حرانی صابی که ریاست اطباء بغداد و بیمارستان سیده را داشت ازطرف خلیفه مأمور امتحان اطباء شد و چنانکه درصفحات ۲۸۲ تا ۲۸۶ کتاب آمد امتحان

پزشکان بغداد بر اثر وقایع ناگواری که رخ داده بود، توسط سنان بعمل آمد. آن دسته که سواد خواندن و نوشتن و استحقاق طبابت را نداشتند، از گردونه خارج و آنها که از عهده امتحان برآمدند اجازهٔ طبابت به آنها داده شد.

این اجازه نامه ازطرف سنان به داوطلبان طبابت داده می‌شد. اما پس از گذشت قریب یک قرن ونیم بازتعداد پزشکان بغداد زیادشد و عده‌ای که اهلیت واستحقاق طبابت را نداشتند به پزشکی مشغول گردیدند، بدین جهت در زمان مستکفی خلیفه عباسی (۳۳۳-۳۳٤) ابراهیم بن سنان مأمور امتحان پزشکان شد. وی از ترس مدعیان نادان از این کار سرباززد و ابو سعید یمامی (یمانی؟) امتحان اطباء را عهده‌دار شد و نتیجةً هشتصد جراح و طبیب اجازه جراحی وطبابت یافتند[1].

خلاصه آنکه از زمان خلیفهٔ المقتدر بالله بسال ۲۹۰ هجری امر طبابت تحت قاعده و ضابطه قرار گرفت. خلیفه دستور داد کسانی حق طبابت دارند که اجازه‌نامه تحصیل کنند.

برحسب دستور خلیفه سنان بن ثابت طبیب معروف که رئیس اطباء و طبیب خاص خلیفه بود گزارشی به خلیفه تسلیم کرد که مردی بر اثر خطای فردی که به کار طبابت مشغول است، فوت کرده. خلیفه پس از دریافت این گزارش به محتسب وقت که ابراهیم بن محمد ابو بطیحه بود دستور داد که از طبابت افرادی که خودرا طبیب میدانند جلوگیری شود وبه سنان فرمان داد که از اطباء امتحان نماید. سنان چنان کردوعده‌ای که درامتحان ردشدند از طبابت محروم گردیدند وبه آنان که استحقاق داشتند اجازهٔ طبابت داد.

(برای اطلاع بیشتر در بارهٔ اجازه طبابت رجوع شود به صفحات ۲۸۲ و۲۸۳ و ۲۸٤ و ۲۸۵ کتاب).

چنانکه آمد بامر مستکفی ابو سعید یمامی (یمانی؟) مأمور امتحان پزشکان

۱- رجوع شود به صفحات ٦۸٤ تا ٦۸٦ کتاب.

گردید. یماسی این خدمت را در منتهای دقت و با کمال اخلاق انجام داد.

حکایت مربوط به امتحان اطباء توسط ابوسعید یمامی بسیار شیرین است که این طبیب بچه نحو مردمانی بمانند علاف و خمار که به کار طبابت اشتغال داشتند، اولی‌را به سیر در آفاق و دومی‌را به خروج از شهر نصیحت کرد تا از طبابت دست بردارند (رجوع شود به صفحات ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ کتاب). ابوسعید با مستکفی و مطیع و طائع خلفای عباسی و ابن سینا معاصر بود.

پس از آن در ممالک اسلامی اجازه نامهٔ طبابت برای کسانی که از عهده امتحان برمی‌آمدند داده میشد که به کار طبابت بپردازند، سهل است در مورد آبگیران (= مائیین = کسانیکه از بیماران مستسقی و یا مبتلایان به‌حبس‌البول آب و بول میگرفتند) و فصادان (= رگ‌زنان = خون گیران) نیز اجازه‌نامه داده میشد.

در مورد امتحان داروسازان و اجازه آنان به شغل داروسازی بمانند طبابت در ابتدا ضابطه و سلاکی در بین نبود، بلکه هر فردی میتوانست بدین شغل اشتغال ورزد و افرادی که در دکان خود مشغول کسب بودند، داروسازی میکردند. اما عطاران (گیاه فروشان) از دستهٔ بالا مستثنی بدین معنی که اینان از دستهٔ بالا باسوادتر بودند. این عطاران گیاهان طبی‌را بمردم عرضه میکردند و خواص آنها را نیز می گفتند و در حقیقت نیمه طبیب بودند.

پس از ابو سعید یمامی در تاریخ طب اسلامی موفق الدین (موفق الملک) ابوالحسن هبة‌الله‌بن ابی‌العلاء صاعدبن ابراهیم‌بن التلمیذ ملقب به امین‌الدوله و مشهور به ابن تلمیذاست که در قرن پنجم و ششم هجری می‌زیسته و با عده‌ای از خلفای عباسی معاصر بوده که از پزشکان بغداد امتحان کرده‌است[1].

این امتحانات که ذکر شد برای آن بود، مردمانی که بناحق به طبابت می‌پرداختند، از جرگه اطباء واقعی خارج گردند[2].

۱- رجوع شود به صفحات ۶۸۴ تا ۶۸۶ کتاب.
۲- رجوع شود به صفحات ۷۰۵ تا ۷۰۷ کتاب.

بعدها امتحان داروسازان در تمدن اسلامی باب گردید و آن اول دفعه در زمان خلافت معتصم فرزند رشید (۲۱۸-۲۲۷) اتفاق افتاد.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء در فصل مربوط به زکریابن طیفوری مطلبی در باب امتحان داروسازان آورده که بسیار شیرین و قابل مطالعه و ترجمهٔ آن بقرار زیر است:

«یوسف‌بن ابراهیم گفت: زکریاابن الطیفوری برای من نقل کرد: دراردوی افشین بودم و موقعی بود که وی‌بابابک در جنگ بود. افشین امر کرد، مردم غیر سپاهی از قبیل تجار و کسبه و همچنین دکانها و شغل وکار هریک را با دقت شماره شود. مأمورین هم بوظیفه و دستوراو عمل کرده گزارش دادند.

«آنکس که گزارش رابرای افشین می‌خواندچون به داروسازان وداروفروشان رسید، افشین بمن (زکریا) خطاب کرد و گفت: وضع این دسته و دانستن احوال آنان برای من مهمتر از سایر دسته هاست. آنهارا امتحان کن، تا معلوم شود کدام یک از آنها صحیح العمل ودرستکار و مورد اطمینان میباشد. و متدین و بی دین آنها را معلوم کن. باو گفتم: امیر زنده بماند و عزتش زیاد گردد. اجازه ده حکایتی را نقل کنم و آن این‌است: یوسف لقوه کیمیاوی بخدمت زیاد میرسید و در حضور او کار میکرد. روزی مأمون به او گفت: وای برتوای یوسف، در کیمیا که اثری نیست. یوسف درجوابش گفت: چرا ای امیرالمؤمنین! آفت‌شیمی و شیمی‌دانها همان صیادله (= داروسازان = دارو فروشان) هستند.

«مأمون گفت: چگونه آنان‌آفت و بلای کیمیا گران میباشند؟ یوسف گفت: کار داروسازان وداروفروشان این‌است که هرکه هرچه از آنها خواست میگویند داریم، اعم از آنکه آن داروا داشته باشند یا نه وچیزی بخواستارمی‌دهند ومیگویند این همان داروست. اگر امیرالمؤمنین مایل باشد، این مطلب‌را بخوبی کشف کند، خوب است نامی‌را در نظر بگیرید که احدی آن نام‌را نداند و آن نام‌را نوشته و با

کسانی نزد دارو فروشان بفرستیم تا بدارو فروشی گفته واز او بخواهند که به آنها بفروشند. مأمون فی‌الحال گفت: آن‌را معین کردم وآن کلمه «سقطیثا»[1] است. مأمون جمعی از خادمان‌را تعیین کرد، که هریک نزد دارو فروشی رفته و آن را بخواهد. تمام داروفروشان در جواب با مراجعه کننده گفتند داریم و بهای آن را گرفته و هریک از آنان چیزی از دکان خود بخریدار داد. فرستادگان برگشته و هریک چیزی باخود آوردند. یکی از آنان‌مقداری دانه وتخم،دیگری قطعه‌سنگ یکی دیگر مختصری پشم، چهارمی چیز دیگری آورد. مأمون از پیشنهاد یوسف لقوه خوشش آمد و مزرعه‌ای بر ساحل‌نهر معروف به «نهرالکلبه»به اوبخشید که هنوزآن مزرعه در دست ورثه او باقی‌است و معاش آنها از آن مزرعه و خالصه می‌گذرد.

«اینک اگر امیر (افشین) مایل باشد، به کیفیتی که‌مأمون عمل کرد، عمل شود. لذا افشین یکی‌از دفاتر«اسروشینه»را[2] خواست واز آن دفتر بیست‌نام‌استخراج کرد و با فرستادگانی فرستاد تا از داروفروشان بنام دارو آنهارا خریداری کنند. بعضی از آنان گفتند چنین داروئی نیست و بعضی‌دیگر ادعای شناسائی کردند و بهای‌آنرا گرفتند و چیزی‌از دکان‌خود به‌فرستاده‌دادند. فرستادگان‌برگشته‌و هریک چیزی باخود آوردند.

«افشین امرکرد همه‌را حاضر کرده ودستور داد قوانینی بنام‌آن‌دسته که‌منکر وجود چنان داروئی بودند صادر کنند، تا در اردوی وی مشغول‌کار خود باشندو بقیه‌را از اردو اخراج کرد و بهیچ یک از آنان اجازهٔ توقف در اردورا نداد.

۱ـ سقطیثا مزرعه‌ای نزدیک شهر بغداد بود.

۲ـ اسروشینه منسوب به اسروشینه از بلاد ماوراءالنهر و مقصود دفاتر جزء جمع و نامهای دهات اعم‌از دولتی و غیر دولتی بوده که نامهای داروسازان ودارو فروشان از آن استخراج شده است.

«افشین دستور داد جارچیها جار زدند، که آن دسته‌از دارو فروشان اخراج‌و تبعید شوند تا مردم و سپاهیان بعدها اغفال نگردند. در ضمن جارچی اخطار کرد که هریک از این دسته‌در اردو بمانند، خونشان هدراست. آنگاه به معتصم خلیفهٔ عباسی گزارش داد و از او خواست، چندنفر دارو ساز به اردو بفرستد که متدین به دین باشند، همچنین چندطبیب با ایمان نیزدرخواست کرد. معتصم عمل افشین را تحسین کرد و آنچه خواسته بود برایش فرستاد». (نقل از ترجمهٔ عیون‌الانباء فی‌ـ طبقات‌الاطباء جلد اول که توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی بسال ۱۳٤۹ در تهران بچاپ رسیده است. صفحات ۳۰۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸).

اجازه نامه رسمی اشتغال به طبابت وفنون وابسته در تمدن اسلامی پس از گذشت چند قرن در سده یازدهم هجری به عمل آمد که پروانه برای فارغ التحصیلان طب بود که در آن اجازه اعمال جراحی و امثال آن بوده است.

مرحوم دکتر احمد عیسی بیک در کتاب تألیفی خود بنام «تاریخ البیمارستانات‌ـ فی‌الاسلام» دو اجازه نامه یکی از قرن دهم و دومی از قرن یازدهم هجری رابدست آورده که یکی در مورد اجازه فصد و دومی در باب اجازهٔ جراحی است در کتاب خود بنام «تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام» مشروحاً ذکر کرده که ترجمهٔ آن‌ها بقرار زیر است:

صورت اجازهٔ اول ـ این اجازه متعلق بقرن ۱۱ هجری است. صورت شرحی کهٔ شیخ اجل وعمدة‌الاطباء و سرمشق مردمان عاقل و باهوش شیخ شهاب‌الدین ـ صایغ[1] حنفی رئیس اطبای کشور های مصر بعنوان اجازه بجوان محصل محمد ـ

[1]- احمدبن سراج‌الدین ملقب بشهاب‌الدین و معروف بابن الصایغ حنفی مصری شیخ طبیب فاضل ـ علوم خودرا از شیخ پیشوا علی بن غانم مقدسی و پیشوای فهام محمدبن‌ـ محیی‌الدین ناصرالدین تحریری و فرزندش رئیس مشهور به سری‌الدین گرفته و درعلم طب

بقیه حاشیه در صفحه بعد

عزام داده است ذیلاً نقل می گردد. محمد عزام یکی از شاگردان شیخ اجل ومعمر شیخ زین الدین عبدالمعطی رئیس جراحان بوده و در رشتهٔ (فصادی) رساله ای نوشته است. حمد بر خدا و از او استعانت میجوییم. حمد بر خدائی که از بندگان خود کسی را اختیار می کند که بفقراء و صلحاء خدمت می کند و اوست راهنمای کسانی که بخواهند براه راست رفته و طریقهٔ مستقیم را پیشه خود سازند و تا دنیا دنیاست این قبیل بندگان صالح خواهند بود. و بعد چون جوان محصل شمس الدین محمدبن عزام بن . . . . (این جملات در اجازه نامه افتاده است) بن ـ علی مؤذن جروآنی[1] که به شرف خدمت جراحی مفتخر و در خدمت شیخ صالح بقیهٔ گذشتگان صالح و عارف و شیخ طایفهٔ جراحان در بیمارستان منصوری یعنی شیخ عبدالمعطی مشهور بابن رسلان که خداوند برکات اورا برما ارزانی دارد و اسلاف و گذشتگان نیکوکار اورا موردمرحمت خودقرار دهـــد، رسالـــهٔ بسیـــار

بقیه حاشیه از صفحه قبل

از او استفاده کرده و از قدیم متصدی تدریس حنفیه در مدرسه (برقوقیه) بوده و وقتی وفات کرد رئیس کرسی طب در دارالشفاء منصوری(قلاوون) بود و به ریاست اطباء اشتغال داشته است.

شیخ مدین مینویسد ولادت او بطوری که بما خبر رسیده است درسال ۹٤۰ هجری (۱۵۳۸ میلادی) وتاریخ وفات اوربیع الاول سال ۱۰۳۶ هجری (مطابق ۱۶۲۶ میلادی)بوده است ـ ودر بیرون باب النصر دفن شده و وارثی نداشته مگر یک دختر و هیئت رئیسه طب جای اورا گرفتند (این شرح از کتاب خلاصة الاثر فی اعیان قرن یازدهم جلد ۱ نقل گردید). (حاشیه کتاب تاریخ البیمارستانات فی الاسلام تألیف دکتر احمد عیسی بک).

۱ـ لب الالباب سیوطی الجروانی (بهضم ومدالف که منسوب به یکی از محلات اصفهان است)

۲ـ نام رسالهٔ که محمد عزام آنرا در نزد رئیس الاطباء امتحان داد «نهایة القصد فی صناعة الفصد» که یک نسخهٔ خطی از آن در کتابخانهٔ پادشاهی قاهره موجود است. (حاشیه کتاب تاریخ البیمارستانات فی الاسلام دکتراحمد عیسی بک).

لطیف و خوش عبارت مشتمل بر مطالب مربوط به فصد و اوقات آن و کیفیت عمل و شرایط و منافعی که از این راه (عمل فصد) به بیمار میرسد تألیف امام علامه کامل شمس‌الدین محمد ساعد انصاری را که خداوند باو اجر جزیل عنایت فرماید واورا در بهشت و رحمت خود جای دهد ، بااهتمام بر من عرضه کرد. دیدم که آنرا بحد کافی خوب فهمیده و مطالب آنرا دانسته‌ودر حفظ خود دارد و توانست از عهدهٔ امتحان‌آن بر آید، لذاباو اجازه دادم که آنرااز طرف من روایت کند. همچنین می‌تواند مطالب کتب طبی دیگری را هم روایت کند. این بود صورت اجازه فوق الذکر که بدستم افتاده و بقیهٔ آن گم شده است چنانکه بسیاری از کتب نفیس عربی مفقود گردیده است.

صورت اجازهٔ دوم ـ که اجازهٔ جراحی‌است و آنهم از قرن یازدهم هجری مانده و از طرف رئیس جراحان دارالشفای منصوری « قلاوون » صادر گردیده است.

بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیم از نگاهدارنده و اداره کننده عالم استعانت میجویم. حمد خدائی‌را که برای این امت طب محمدی(ص) را شفاء قرار داده و دردهای دماغی و فکری آنهارا با احادیث نبوی(ص) مداوا کرده است، در حالی که‌قبل‌از آن درمرض باطل غوطه ور بودند. حمدی که قلب ضعفاءرا تقویت می کند وازاو نهایت سپاسگذارم و همین حمد بی‌النتها بهترین علاج دردهای ماست و آن حکیم لطیف مارا رهبری خواهد کرد و شهادت میدهیم که خدا یکی‌است و شریکی‌ندارد و آن خدائی که فصد و حجامت‌را برای بدنهای مردم علاج مفید قرار داده است (در اینجا کلمه افتاده)، که حرارت بدنهارا از مزاج دور می کند و شهادت میدهم که محمد (ص) بنده و رسول او است، که‌عرق‌اشتراك‌را قطع کرد و شهادت‌میدهم که آل و اصحاب او که ساذات ناسکین و زهاد بودند بعـــلت دانش و حصانت خود بین حکمت و حکومت عدل‌را جمع کردند و زمانهٔ جهل و بیدانشی‌رابه‌حسن تدبیرخود اصلاح کردند ومردم به عافیت رسیدند و صحت‌را برای‌خودتأمین کردند.

و بعد من رسالهٔ پرارزشی و مقالهٔ سودمندی را که بنام «برءالالام فی صناعة ـ الفصد والحجام» است دیدم . این مقاله‌را مرد باهوش زمان خود شمس‌الدین ـ محمد که به قیّم مشهور است و صنعت و مهارت او جراحی‌است آنرا تنظیم کرده، که اصل آن از شیخ فاضل و مجموعهٔ فضایل شمس‌الدین محمد شربینی جراح است که خدا اورا مشمول رحمت خود فرماید ورحمت او بطور دائم باو برسد وعطر ریحان و نرگس و یاسمین از قبر او مشام مردم را معطر سازد و نام آن « غایةالمقاصد فیما ـ یجب علی‌المفصود والفاصد» میباشد زیرا در این فن مقاصد عالی نهفته‌است .آنرا برایم خواند و معلوم شد که در نهایت اتقان ودقت فهمیده ومشکلات لفظی و معنوی آنرا حل کرده و ناچار بوده است آنرا توضیح داده و تشریح و تفسیر کند و برای ضبط قواعد مندرجه در آن‌را با عباراتی ساده‌تر تفسیر کند، تا بهتر شود مطالب آنرا بذهن سپرد و باین جهت رسالهٔ مزبور در نهایت وضوح و روشن بنظر آمد و جلوه اش بسیار زیاد شده و مثل سفیدی زیر گلو درخشندگی خاص یافته و مانند طلای مذاب جلوه‌گری داشته و چون گلاب و عطری است که در حال ریختن روح را مسرور و دل‌را شاد می‌سازد . چه خوب آنرا برشتهٔ تحریر آورده وچه کوشش زیادی در منظم کردن آن کرده و بهترین الفاظرا که معانی حقیقی‌را میرساند و مبیّن مطالب است کرده و در دریای معانی آن غوطه‌ور شده و دانه های گرانبهارا از قعر دریای معنی استخراج و بین فصل و وصل جمع کرده و آنرا عروسی زیبا ساخته و آرایش کرده، که در حد اعلای جلوه‌گری و طنازی‌است . وآنرا طوری ساخته و پرداخته است که بهترین مدرك و مبنای این صنعت عالی شده و می‌توان بآن اکتفا کرد و مردم آشنا باین صنعت بخوبی اعتراف میکنند که آن یک برنامه روشن و یک وسیله ایست که

۱ـ شمس‌الدین ابو عبدالله محمدبن ابراهیم‌بن ساعد انصاری معروف بابن‌الاکفانی که در سال ۷۴۹ هجری وفات نموده است و رسالهٔ او بنام « نهایةالقصد فی‌صناعة الفصد » میباشد . (حاشیه کتاب تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام دکتراحمد عیسی‌بک) .

با وجود آن تذکره‌ها فراموش شده و بعد از آن دیگر کتابی در این علم نمانده‌است، که قابل ذکر باشد. ودر مقابل آن هر مطلب تنقیح و تهذیب شده قدرت عرضه ـ کردن ندارد. و تاریخ اطباء چنین اثری از خود بجای نگذارده و تصریح میکنند که مطالب این رساله از نصوص قانونی طب است وچون نتیجهٔ سؤال و جواب ظاهر و معلوم گردید و نویسنده از مغز مطالب گلچینی هائی کرده است، و اهل فن آنرا بمنزلهٔ کمربند و تکیه گاه خود کرده و میکنند. گرچه ساعد انصاری[1] در این باب رساله‌ای‌نوشته است ولی بین رساله او و رساله محمد تفاوت بسیار است.

رسالهٔ محمد عین مقصود شده‌وآنچه‌را که (قاصد و مقصود) رگ‌زن ورگ‌زده باید بآن عمل کنند در آن قید و درج گردیده است.

لذا نویسنده‌آن مستحق آنست که بتاج اجازه مفتخر و باین‌جهت از خداطلب خیر کرده و باو اجازه دادم که در صنعت‌جراحی واردشده و در قسمتهائی که‌خوب می‌داند عمل کند تا عمل او نتیجه بدهد و خود رستگار گردد. و مجاز است جراحانی‌را که بکندی خوب می‌شود معالجه کند و می‌تواند در وریدها رگ بزند و شرائینی‌راقطع کند و دندان‌های فاسد وکرم خورده و پوك شده‌را بکند.

و آنکه باید اعضای درهم‌جداشده‌را جمع کند وکارهائی‌ازاین قبیل وطفیلی هارا از جسم بیمار دورکند و بدن‌را پاك کند. وعلاوه از این وظایف شخص محمد باید همیشه در مراجعه و خدمت برؤسای فنی طب کوتاهی نکند وبااساتید ماهر طب همیشه مرتبط باشد و البته باید علاوه از این مراتب همیشه خدارا در نظرگرفته و اورا ناظر خود بداند و از حدود تقوی خارج‌نشود و درکار خود نهایت وظیفه‌شناسی‌را رعایت کند. هیچوقت از کسادی بازار خود ناراحت نشود و از خداوند متعال میخواهم که ما و اورا موفق فرماید که در هر حال کارهای‌نیک‌از ما سر بزند. ای‌خداوند بزرگ‌از تومسئلت داریم که بافضل‌بی‌انتهای خود گناهان

ما را بیامرزی و ما را ببخشی و بدن های ما را سالم بداری. غیر از تو خدائی نیست و امیدی بجز تو ای پروردگار عالمیان نداریم.

این اجازه را کوچکترین بندگان خدا که محتاج عنایت پروردگار خود میباشد و فقیر حق است و علی بن محمد بن علی جراح خادم فقراء و ضعفاء بخط خود دردار- الشفای مملکت محروسه مصر نوشته است، در حالی که خدا را ستایش کرده و باو تسلیم بوده و حمد و استغفار می کند. بتاریخ صفرالخیر از ماههای سال ۱۰۱۱ هجری که از تاریخ هجرت رسول اکرم(ص) میگذرد (مطابق سال ۱۶۰۲ میلادی).

حال برگردیم درباب داروسازان وداروفروشان چند کلمه بیشتر بنظر خوانندگان گرامی کتاب برسانیم. گرچه طی قسمتهای مختلف کتاب مطالبی دراین باب آمده، ولی از آن نظر که این موضوع تا اندازه‌ای روشن تر گردد لازم دانستم که مطالبی بیشتر در باب داروفروشی (یا عطاری) و داروسازی کمی مشروح تر بیان مطلب گردد.

موضوع دارو فروشی و داروسازی در تمدن اسلامی مدتها بمانند سایر شعب و فنون طبی تحت ضابطه قرار نگرفته بود و از دورانهای قدیم امر داروفروشی برای هر فرد عملی عادی بود، منتهی اطباء اهلیت و استحقاق بیشتری در داروفروشی داشتند و اغلب آنها در جوار مطب و محکمه خود پس از تشخیص بیماری دارورا نیز به- بیمار میدادند. کما اینکه تاقریب پنجاه‌شصت سال قبل که داروخانه های مستقل در ایران بوجود نیامده بود عده‌ای ازپزشکان داروخانه مخصوص بخود درقرب محکمه- شان داشتند و هنوزهم در بعضی کشورها بعضی از پزشکان داروخانه مخصوص به خود دارند.

از پزشکانی که باید نام آنهارا در باره خواص داروها و داروشناسی اسم برد عبارتند از: ابقراط و جالینوس و دیسقوریدس و بعضی از اطباء هندی که در تمدن اسلامی سهمی بسزا دارند و ماسویه و عیسی بن سهاربخت و حنین بن اسحق

و اسحق بن حنین و ثابت بن قره و رازی و اهوازی و ابن سینا و گرگانی که همه آنها حقی عظیم در داروسازی وترکیب ادویه داشتند، منتهی درطی زمان این علم پیشرفت زیاد کرده است تاآن که به دوران رازی واهوازی وابن سینا و گرگانی رسید.

ابن سینا قریب هشتصددارو(یاساده) درکتاب قانون آورده است، اعم ازمعدنی و گیاهی و حیوانی.

جرجانی پس از تألیف کتاب «ذخیرهٔ خوارزمشاهی» به زبان پارسی وپیدایش تجدد طب ایرانی مؤلفات طبی و داروئی تکمیل کـــرده و موضوع دانش داروسازی و داروفروشی راتقریباًدرتمام مؤلفات طبی وفنون وابسته به طب رادرایران درکتاب «ذخیره»از خودبیادگار گزارده است.

بطور کلی دارو فروشی با گذراندن سال یا سالیان چند دردکان داروفروشیها و شناختن داروها امری پیش پا افتاده بود.

در تاریخ داروسازی و داروفروشی[۱] باذکر مطالب بالا معلوم گردید که سیر دارو فروشی و داروسازی در تمدن اسلامی بچه نحو بود.

درایران تاقریب پنجاه‌شصت سال قبل(یا بیشتر) اصول ومبانی متقن مربوط به داروسازی و دارو فروشی نبود ولی بعداً این امر تحت ضابطه‌ای قرار گرفت که اکنون رکنی اعظم از علوم وابسته بطب را تشکیل میدهد و برای داروسازی علاوه بر آموختن نظری این علم باید عملاً نیز بدان مبادرت ورزیده شود و مدتی دانشجویان کارآموزی کنند که دوره کنونی آن در ایران پنج‌سال میباشد. از آن گذشته باید رساله اجتهادیه‌ای (تز) پس از ختم دورهٔ تحصیل بنگارند.

۱- در ایران همانطور درشرح حال ماسویه آمد، وی اول کسی است که در بیمارستان جندیشاپور سی‌سال به کار داروسازی (صیدله یا صیدنه) اشتغال داشته (رجوع شود به صفحهٔ ٦٤ کتاب).

برای آنکه تاریخ داروفروشی در تمدن اسلامی روشن شود متذکر میگردم که این امر سابقه‌ای دارد که در کتاب « عیون الانباء فی طبقات الاطباء » برای دارو-فروشی ضابطه‌ای بر قرار گردید .

توضیح آنکه چنانکه آمد اول دفعه در ایام خلافت معتصم فرزند هارون الرشید (۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری) اتفاقی رخ داد و شرح آن ضمن صفحات ۸۱۸ تا ۸۲۰ کتاب آمد و احتیاج به تکرار نیست .

بنا براین معلوم گردید موضوع امتحان دارو فروشان از سال ۲۱۸ هجری قمری شروع گردیده و پس از آن این امر روز بروز صورت جدی تر بخود گرفته تا آنکه عده‌ای از اطباء و دانشمندان کتابهائی مستقل درباره دارو و داروسازی و داروهای حیوانی و نباتی و معدنی برشته تحریر درآورده بمانند : رازی و ابوریحان بیرونی و عده‌ای دیگر که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

از آن گذشته در اغلب کتابهای طبی در تمدن اسلامی قسمتهائی معتبر در بارهٔ داروهای مفرد و مرکب (مرکبات) دیده میشود که مختصری از آن در-کتاب آمد .

در دندان پزشکی و درمان دندان ـ با آنکه طی ابواب و فصول مختلف کتاب مطالبی در باب دندان پزشکی آمد، ولی لازم شد که در باب این شعبه از علم طب که امروز کمال اهمیت را دارد مطالبی چند بنظر خوانندگان کتاب برسانیم .

مقدمةً تذکر داده میشود آنچه که از اکتشافات دربارهٔ پاپیروسهای مصری[1]

۱- پاپیروس ابرس (Ebers) در سال ۱۸۷۲ کشف گردید و اکنون در کتابخانه دانشگاه لیپزیک میباشد که در ۲۲۸۹ سطر میباشد و ۸۷۵ نسخه طبی در آن ثبت است. منجمله چند نسخه مربوط به دندانسازی میباشد. ایضاً رجوع شود به دفتر شماره ماههای اوت وسپتامبر ۱۹۷۲ صفحه ٤ و سازمان بهداشتی جهانی که تعداد این پاپیروس ها که در ۳۰۰۰ سال قبل آمده متذکر گردیده است.

مستفاد میگردد ، آنکه پزشکان مصری از التهاب گوشت دفدان و ورم مخاط دهان و دردهای(آنژین ها ؟) گوناگون و ایضاً دمل دندان (و شاید پیوره؟) اطلاع داشتند و بدیهی‌است برای تمام عوارض بالا درمانهائی میکردند . داروهائی که استعمال میشده است عبـــــارت از داروهای قابض و سالیدنی ومضمضه و غرغره و امثال آن بوده است. اما بنظر نمیرسد که دندان پزشکی حرفه خاصی بوده‌باشد.

ازاجساد مومیائی شده ساقه چوب که برر روی ریشه دندان طبیعی‌قرار گرفته دیده اند. این مطلب ادعائی بیش نیست و چه بسا که در دوران حیات‌دندانهای چوبی گذارده شده چرا که‌پس‌ازمرگ بین طبقات ممتازه معمول گردیده بود که دندانهای متوفی‌را می کشیدند و بجای آن برای زینت و زیبائی دندان ساختگی می‌گذاردند .

در مورد دندان‌پزشکی و دندانسازی اطلاعات زیادی در کشور های قدیم مشرق بمانند : مصر و بابل و آشور و فنیقیه و امثال آن اطلاعاتی بفراخور زمان داشتند .

اما در یونان آنچه که در باب دندان‌پزشکی و دندانسازی مدون و مستند میباشد درمجموعه بقراطی[1] است که در باب بیماری‌های دهان و دندان و دربارهٔ بیماریهای لثه و مخاط دهان و ضایعات آنها مطالبی آمده است.

اینکه در این مبحث ازبیماریهای دندان صحبت بعمل‌میآید از آن‌جهت‌است که این امر ضمن بیماریهای دهان و کتب و آثار پیشینیان مختصری تذکر داده شده است.

مثلاً جالینوس دندانهارا استخوانهای واقعی میدانسته و معلوماتی مختصر در این باره در کتب خود متذکر گردیده اما از نظر دندان پزشکی امری معتبر نیست.

۱- Corpus Hippocratum

پس از ابقراط و جالینوس دندان پزشکی ازعلم طب جداوشعبه‌ای مخصوص برای این علم تأسیس گردیده است. گرچه اطبای پس از جالینوس تابع عقاید ابقراط و جالینوس بودند، اما در این باب نظری مخصوص داشتـــند و از بیماریهای دهان ودندان سخن نسبةً زیاد گفته شده ولی درمان آنهارابا داروهای مسکن به اختصار پرداخته‌اند.

پس از آن سایر پزشکان برای درمان دردهای دندانی به شست و شوی با بعضی مطبوخها و داروهای قابض و استعمال موم ها و شمع ها وداروهای مخدر و شستن دندان و بکار بردن خمیرهای مخصوص و داغ کردن وامثال آنهارا بکار میبردند.

بعدها اصولاً پاك نگاهداشتن دندانها وشستشوی دهان و دندان ها ازصورت سابق بیرون آمد و مراقبت و مواظبت‌های فردی ودستورهای عملی برای کشیدن دندان فصل جدیدی در تاریخ دندان‌پزشکی گشوده شد.

این مطلب در تاریخ طب یونان وروم و روم شرقی وایران و هندبطورکلی جسته‌وگریخته‌مشاهده میشود که شرح همه‌آن‌هاازحوصله این کتاب خارج‌است‌وباید به تاریخ دندانپزشکی مراجعه گردد،تا حق مطلب اداگردد.

درایران قبل‌از اسلام نیز درکتب تواریخ طب به اسناد و مدارکی بر- میخوریم که در دانشگاه جندیشاپور ضمن کتب طبی از دندانپزشکی مطالبی دیده میشود و چون طب جندیشاپور میراثی بزرگ ازاختلاطو امتزاج طب ایران ویونان و روم‌شرقی و انطاکیه واسکندریه و هند و سروبود آنچه که در مکاتب بالابعمل میآمده عیناً (و احتمالاً با بعضی تغییرات و تصرفات) درطب جندیشاپور آمده است.

از آن گذشته چنانکه در کتاب آمدتوجه‌به بهداشت دهان و دندان ومسواك کردن در شرع اسلام تأکید بلیغ شده است که شرح آن نسبةً مشروح در کتاب ذکر گردید.

در کتب طبی پزشکان ایرانی مطالبی بس ارزنده آمده که اطلاع برآن خالی از فایده نیست، که بشرح آن مطالب پرداخته میشود.

از نظر مذهبی مسلمانان مسواك کردن و پاك نگاهداشتن دندانها ودهان را بسیار مستحب میدانستند و توصیه این مطلب بسیار صریح در اغلب کتب فقهی آمده است.

مثلا حجةالاسلام محمد غزالی در کتاب معروف خود موسوم به«احیاءالعلوم» آورده که :«پیغمبر اسلام(ص) پیوسته‌قبل ازوضومسواك میفرمودوتذکرمیداددهانهای شما راه قرآن‌است این‌راه‌را باید همیشه پاك نگاهدارید و مسواك کنید» .

ایضاً در همین کتاب و سایر کتب فقهی‌در باره مسواك کردن و پاکیزه‌نگاه‌داشتن دهان و دندانها مطلب زیادی آمده که بعضی از علماءو فقهاء این امررا فوق مستحب میدانستند .

ماده‌ای که با آن مسواك میکردند چوب گردو بود . هم‌اکنون در بعضی دهات و قراء مسواك کردن دندانها باچوب ذرت نازك کم و بیش دیده‌میشود .

اما موضوع خلال کردن دندانها در اغلب کشورها درمیان اقوام و ملل مختلفه برقرار بوده و اکنون نیز ساری و جاری‌است[1] .

به شرح ایضاً درقرون وسطی با آنکه طب در اروپا رونقی نداشته و کتب پزشکان مسلمان‌در آن دیار تدریس میگردیده است، امر بهداشت دهان و دندان

۱- رك ؛ به قسمت دوم کتاب .

معتبر بوده و مخصوصاً در میان روحانیون اروپائی موضوعی بسیار پر اهمیت قلمداد شده است .

درمیان پزشکان ایرانی طبری و رازی و اهوازی و ابن سینا و گرگانی در آثار و مؤلفات خود فصول و ابوابی در بهداشت و درمان دندان و دهان متذکر گردیده‌اند که منحصراً نظرات آنان ذیلاً نگاشته میشود .

رازی در مؤلفات خود اغلب فصل مخصوصی برای بیماری‌های دهان ودندان اختصاص داده است .

منجمله در کتاب «منصوری» درمقاله چهارم و پنجم و نهم‌آن دربارهٔ تشریح و بیماریها و بهداشت و کشیدن دندان میباشد .

بهمین‌نحو درمؤلفات دیگر رازی درمورد بهداشت ودرمان‌دندان وبیماریهای دهان مطالبی‌آمده است .

باز رازی در کتاب معروف خود «برءالساعه» در ابواب ششم و هفتم وهشتم از انواع بیماریهای دهان و دندان دستورهای بسیار منضم و مرتبی‌داده است .

من‌باب مثال دستورهای داروئی که رازی در «برءالساعه» آورده مأخوذ از ترجمه آن دراین مبحث متذکر میگردیم :

«باب ششم و هفتم وهشتم برءالساعه درمورد درددندان و کندن دندان و بدبوئی دهان است . بدین شکل :

«باب ششم در درد دندان است . علاجش آنستکه اگر دردبمشارکت عضو

۱ـ نقل ازبرءالساعه رازی که توسط میرزااحمدتنکابنی حکیم باشی فتحعلیشاه ترجمه و توسط فرزند میرزااحمد موسوم به میرزا محمد حکیم‌باشی تصحیح وبسعی میرزا اسدالله‌طبیب چاپ شده است . سال چاپ ۱۲۹۷ سنگی، خشتی ـ به‌انضمام رساله «مطلب‌الرسول» و رسالهٔ « اسهالیه » .

دیگر نباشد ، بگیرند مویز[۱] را با پنبه کهنه درهاون سنگی کوفته و بر دندان دردناك نهند فوراً ساکن میکند . یا بگیرند قیراطی از شکرالعشر[۲] درپنبه پیچیده وبردندان نهند دردرا ساکن می کند و همچنین غالیه[۳] وقطران نیز چنین است . و داغ کردن دندانها به آتش فوراً درد را ساکن میکند و هیچ تدبیردرساکن کردن درد بهتر از آن نیست که آب سرد کرده با برف و یخ در دهان گیرند بدفعات و چون گرم شود بریزند و باز تازه کنند . وگاه باشد که اول درد زیاد شود ولیکن ساکن خواهد شد ان شاءالله .

صفت معجونی که در دندان بنشانند بگیرند تریاك و میعه[۴] یابسه (یا میعه جامده) و بارزد[۵] از هریک دو مثقال فلفل وحلتیث شامی[۶] ازهریک یک مثقال باهم بکوبند بدو شاب بسرشند و بردندان نهند .

«باب هفتم در تدبیر کندن دندان که بدون کلبتین بآسانی کنده شود عاقرقرحا را[۷] (عاقرقرها) را کوفته بیخته با سرکه بسرشند و یکماه درآفتاب نهند و هر روز آن ظرف را حرکت دهند . و اگر سرکه خشک شود زیاده کنند چنانکه به غلظت عسل شود . پس یک قطره از وی براین دندانی که باید کنده شود نهند یکساعت صبر کنند پس بیازمایند و بر کنند . و اگر بآسانی برآید فبها والا روز دیگر برنهند تا به آسانی کنده شود ان شاءالله تعالی . یا بگیرند آب ریشه توت را در جام کرده در

۱- Gros raisin Sec, Raisain sec.

۲- Mamme d' Apocymum Syriacum.

۳- ترکیباتی است از بوی خوش . جمع آن غوالی (اقرب‌الموارد) . بوی خوشی است مرکب از مشک و عنبر و جز آن سیاه‌رنگ که موی‌را به وی خضاب کنند . . . (نقل از لغت‌نامه دهخدا) .

۴- میعه سائله = Storax liquide — میعه یا بسه = Storax sec

۵- صمغی است دوائی . (Galbanume)

۶-Feuilles d'asa foetida, Racine d'asa foetida (انقوذه — انجدان)

۷- Estragon, Ashe, Pyrèthre.

آفتاب نهند تا به قوام عسل شود. در روز سه بار بن دندان را به آب طلا کنند به آسانی کنده شود انشاءالله تعالی.

«ولکن احتیاط باید کرد که به دندانهای دیگر نرسد. باین طریق که دندانهای دیگر را به خمیر یا موم پوشیده دارند والله اعلم.

«باب هشتم دربدبوئی دهان. اگر سبب بوی دهان معده باشد علاجش آنست که بگیرند مویز منقای از هسته و برگ سورد تازه مساوی هم کوفته با هم سرشته مقدار فندقی در هر صبح بخورند بوی دهان را ساکن می کند انشاءالله تعالی. یا اینکه بگیرند مویز وابهل[1] را مساوی هم کوفته و سرشته بمقدار مذکور بخورند بسیار مفیداست».

ایضاً رازی رادرکتاب منصوری در مقالات چهارم و پنجم و نهم آن راجع به تشریح و بیماریها و بهداشت در باب بیرون آوردن دندان میباشد.

درمقاله چهارم منصوری که مشتمل بر سی ویک فصل است در بهداشت بطور کلی می باشد که قسمتی مربوط به بهداشت دندان است. درمقاله پنجم که در هفتادو هفت فصل میباشد از بیماریهای دندان وطریقهٔ کشیدن دندان مطالبی ارزنده دارد که قسمتی از آنهارا در فصل مربوط به رازی آمد.

بهمین نحو در سایر مؤلفات وآثار رازی ضمن بیان بیماریها از سر تا قدم قسمتی مربوط به دهان و دندان میباشد که شرح همه آنها خارج از حوصلهٔ کتاب است.

اما اهوازی نیز درکتاب ملکی درکتاب دوم در مقاله پنجم (یا مقاله پانزدهم ازجمع هردوکتاب) در ابواب هفتادو هشتم و هفتادو نهم و هشتادم و هشتاد و یکم از درد دندانها و موادی که باعث جلای دندان شود و درمان زخمهای لثه و ورمهای آن و بدبوئی دهان و موادیکه باعث قطع رطوبت و سیلان آب دهان در

1- Sabine et divers. (Genévrier, Sabine).

موقع خواب و آب دهان کودکان شرحی مبسوط متذکر گردیده‌است[1].

اهوازی یک دوره کامل از درمان دندان ودهان از دورانهای قدیم ازابقراط و جالینوس و پزشکان سلف سخن گفته‌است و این امر از اختصاصات طبی و علمی بعضی از پزشکان اسلامی مخصوصاً رازی و اهوازی است که آنچه که اطلاعات علمی از پیشینیان مطالعه کرده و خوانده درکتاب خود آورده‌اند.

بطور خلاصه اهوازی بیماریهای دهان و دندان‌را تحت‌عناوین‌دربیان‌درد دندان ـ پوسیدگی و کرم‌خوردگی دندان وگنددهان و بی‌حسی وسست شدن‌دندانها مطلب نوشته است.

اهوازی معتقد بوده که حسی که به دندان منسوب است بواسطه عصب کوچکی است که از راه ریشه داخل دندان می‌شود.

درمقاله نهم کتاب دوم (یامقاله نوزدهم از تمام کتاب‌ملکی) که دریکصدو ده باب است در ابواب سی‌وسوم و سی و چهارم شرحی مبسوط درمورد بیماریهای دهان ودندان و لثه نگاشته‌است[2] مثلا در باب سی و سوم در باب گوشت زیادی اهوازی‌گوید‌که‌آنرا باید با منقاش و نیشتر برداشت و برای دمل کوچک با نیشتر اقدام کرد.

بشرح ایضاً درباب کندن دندانها و سایر بیماریهای دهان و دندان‌تدابیری متذکر گردیده که شرح همهٔ آنها بسیار خواندنی و معتبراست (البته به‌اعتبار زمان) و راهنمائی‌برای اطباء میباشد.

۱- رجوع شود به صفحات ۳۰۲ تا ۳۰۶ کتاب دوم مکی چاپ مصر سال ۱۲۹۴ هجری قمری.

۲- رجوع شود به صفحات ۴۷۸ ببعد جلد دوم کتاب ملکی چاپ مصر سال ۱۲۹۴ هجری.

ابن سینا در قانون و گرگانی در ذخیره خوارزمشاهی هردو بطوری درباب بهداشت دندانها و درد دهان و درد وپوسیدگی وشکستگی و خرد شدن و کشیدن وگوشت زیادی و تغییر رنگ و درمان پوسیدگی و رفتن مینای دندان وزخمهای لثه و داروهائی که برای درمان آنها باید استعمال کرد، با توجه به نتایج اعمال پزشکان سلف و تجارب شخصی بسیار مفصل و مشروح بیان مطلب کرده‌اند.

اکنون نظرات مختصری از شیخ درباب دندان و بیماریها و عوارض واردبر آنها که در قانون آورده متذکر میگردیم که خلاصه و فشرده آن چنین است :

«که دندان بزرگترین کمک عمل هضم است وهرغذائی که دندان ازجویدن آن عاجزگردد لوله هضم بخوبی آنرا تحمل نمی کند» .

اوگوید :«باید دانست که دندان از استخوانهائی است که حس دار میباشند و از اعصاب دهانی به آنهاعصب میرسد و در صورتی که صدمه و آزار به آنها رسد درد می گیرند و حساس و گاهی‌لق و برآمده می‌شوند بدون آنکه تغییر رنگی‌درذات جوهرشان پیدا شود. بعضی اوقات پوسیدگی و گندیدگی پیدا می کنند.

«پاره اوقات‌دندانها شکستگی‌پیدا کنند و دردهای‌شدید بر آنها عارض گردد و زمانی کندی پیدا شود که دراین هنگام ازمواد ترشی و شیرینی و گرم و سردآزار و زیان بیینند که تحمل بر آنها مشکل است.

«گاه اتفاق افتد که براثر عوارض بالا ماهیت دندانها تغییر یافته و اینکه دندانها دراز و بزرگ و باریک گردیده یا آنکه ورم کنند. ممکن است دندانهارنگ و ماهیت لثه‌ها را تغییر دهند .در اینجاست که طبیب باید توجه کند برآنکه‌مزاج صاحب دندان‌صفراوی ویابلغمی‌ویا دموی (خونی)ویا سودائی (سوداوی) است که در صورت اول تلخ و در صورت دوم‌سفید و در صورت سوم قرمز و در صورت چهارم سیاه میگردد» .

« او گوید: که درباب گوهر دندان میان پزشکان اختلاف عقیده است . بعضی گوهر آنرا استخوان و برخی پی دانند .

«آنها که معتقدند گوهر آن ازاستخوان است بواسطه سختی ماده دندانی است که خشک و شکننده است و اگر آنرا بسایند و یا بتراشند درد حس نکند.

«اماآنها که گفته اند دندان پی است از آن نظر که دندان حس سردی و گرمی کند و هر گاه مواد ترشی بدان رسد کند شود . اماچون کند شدن دندان حالت مخصوصی است که در پی نباشد بدین جهت گوهر دندان را پی سخت گفته اند» .

باز ابن سینا اضافه می کند که : «گوهر دندان استخوان است و اعصاب دماغی به گوهر آن متصل و باآن آمیخته است و این اعصاب در بن و ریشه دندان زیادتر است و درد دندان بواسطه اعصاب آنست و درمقابل خشکی و شکنندگی و فقدان حس در موقع سائیدگی و تراشیدن ازآن نظراست که گوهر دندان استخوان است » .

پس از آن ابن سینا مشروحاً درباب دندان و بیماریهای آن و بیماری لثه ها متذکرگردیده و بطور خلاصه در باب دندان آنرا از دو قسمت یکی استخوانی که نمایان است که گوهر دندان نامیده و دیگر عصب آن که به آن حس میدهد می داند .

اما گرگانی در دنباله عقاید ابن سینامطلب مربوط به دندان اظهار نظر کرده که خلاصه وفشرده آن بدین نحواست که درکتاب«ذخیره خوارزمشاهی»آورده است .

اوگوید:«که نظر ورأی اطباء در باره آن دو عقیده است:

«دسته ای معتقدند که دندان جزو ساختمان تشریحی و مادرزادی بدن نیست به دلیل آنکه دندان بمانند سایر قسمتهای بدن مثل چشم و گوش و عضلات وقلب که در موقع تولد طفل آنهارا دارد، طفل فاقد دندان است . بنابراین دندان

مادرزادی نیست ، بلکه از اعضائی‌است که پس از تولد کم کم بر اثر تغذیه در کودك پیدا می‌شود و دلیل آن‌چنین است که اگر دندانهای کودك افتاد[1] بجایش دندانهای دیگری بیرون زند در صورتی که اگر عضوی از اعضاء بدن از بین رفت بجای آنها اندامی نمی‌روید .

« اما دسته دیگررا عقیده بر آن است که نظریه بالا صحیح نمی‌باشد ودندان بمانند سایر اندامها در اصل وتبارخلقت وجود دارد و ماده دندان درگوهراستخوان آرواره‌ها پنهان است و به حکم خداوندی و حکمت بالغه حضرت باری نمیرویند تا آنکه مورد احتیاج کودك قرارگیرد . بدلیل آنکه در ابتدای تولد کودك شیرخواررا احتیاج به دندان نیست و شیر مادر را میمکد و پس از احتیاج به غذا دندان در-می‌آورد و در هفت سالگی دندانهامی‌افتد و دندانهای دیگری جای آنهارامیگیرند . این امر از آن نظر است که دندانهای شیری استقامت خرد کردن غذا را ندارند و دندانهای شیری مناسب آرواره کوچك و ضعیف دوران طفولیت است و دندانهای دائمی[2] متناسب آروارهٔ های بزرگ و نیرومند جوانی میباشند » .

بهمین‌نحو سایر پزشکان در تمدن اسلامی و از اقوام و ملل مختلف در مورد دندان و دهان و لثه ها و بیماریهای مربوط به آنها و بهداشت‌وگندیدگی‌دهان و پوسیدگی و کرم خوردگی و زائل شدن مینا وکند شدن دندانها وسایر عوارض آنها مطالبی بسیار مفصل متذکر گردیده‌اند . و اصولا عموم اطباء اسلامی (مخصوصاً ایران) در کتب تألیفی‌خود در بارهٔ درمان و بهداشت دهان و دندان و بیماریها و عوارض‌آنها مطالب مفصل نگاشته اند که نگارش همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

۱- مقصود دندانهای شیری‌است.

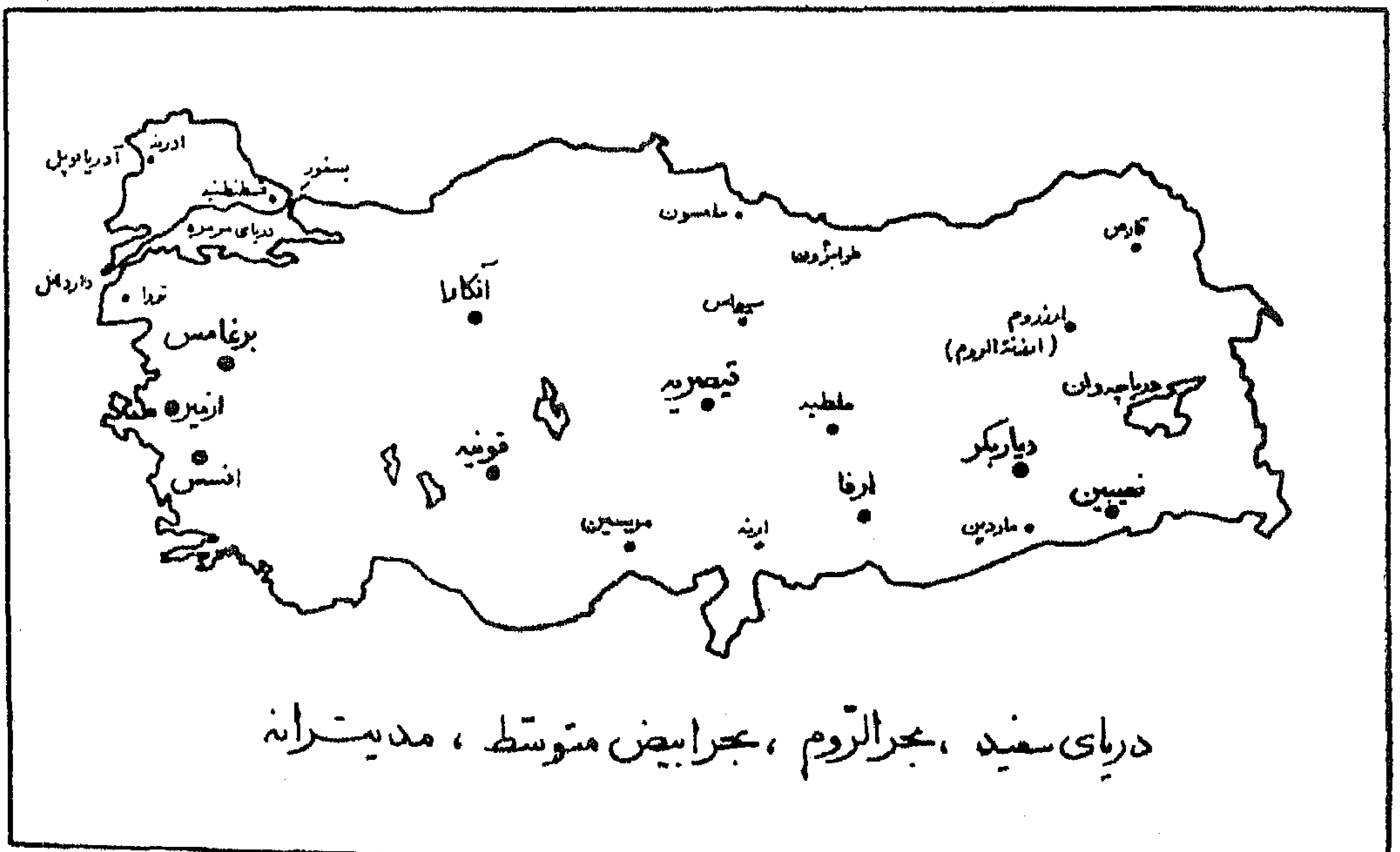
۲- مقصود دندان‌های پس از هفت سالگی‌است.

ذیل و ملحقات

ذیل و ملحقات

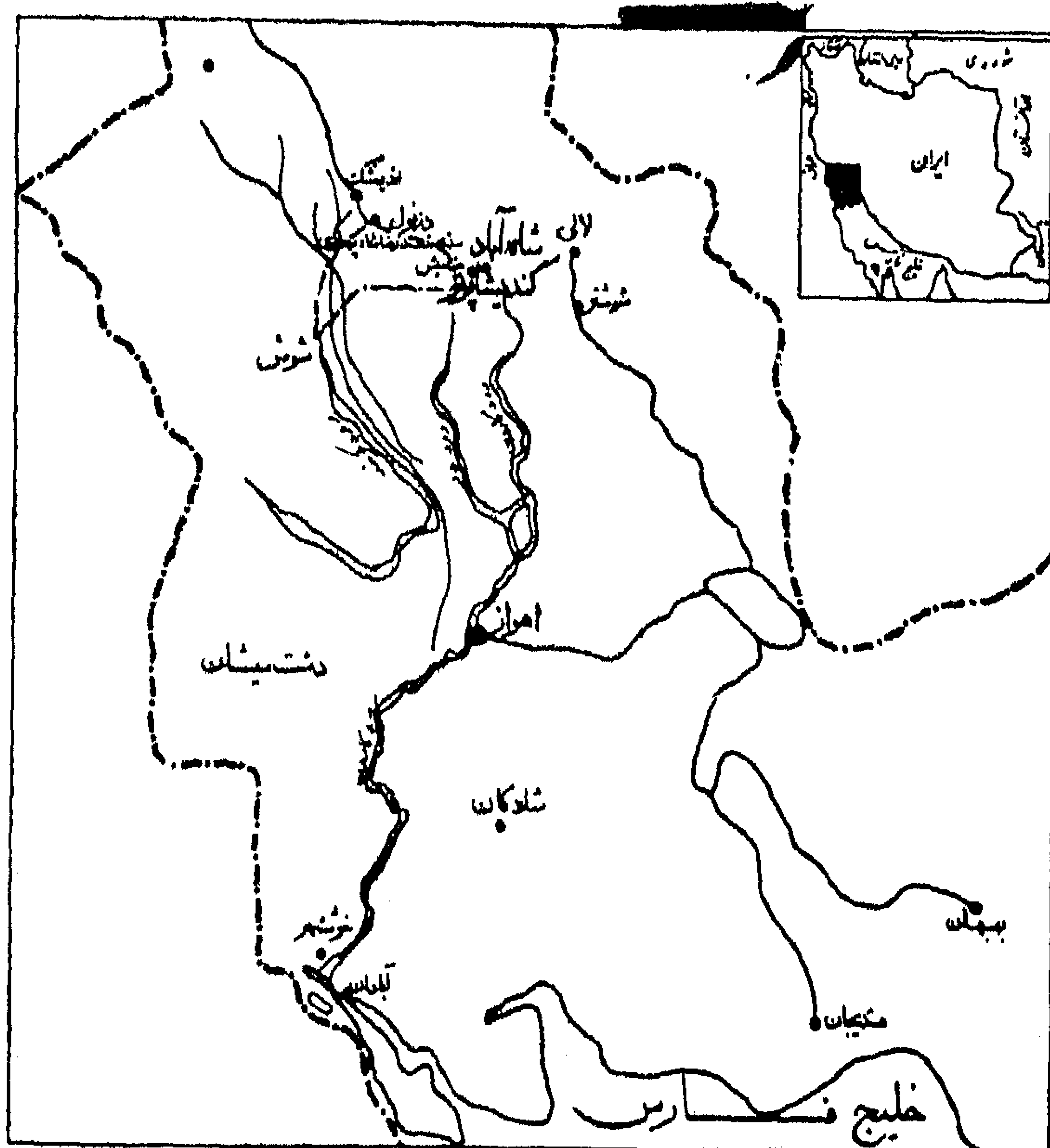
پس از ختم کتاب و مدتی که کتاب زیرچاپ بود طی مسافرتهای چندی که برای شرکت در کنگره‌های بین‌المللی تاریخ طب کردم به نکات و نظریاتی توجه شد که اجباراً تحت عنوان «ذیل و ملحقات» نگارش آنها لزوم پیدا کرد.

۱ـ درقسمت اول کتاب درباب کلیات و منابع علوم طبی وانتقال آنها درتمدن اسلامی و مراکز علمی وطبی به نقشه زیر مراجعه گردد.



شکل ۱۳۰ در این نقشه مکاتب اورفا ونصیبین و شهرهای برغامس (پرگامون) وافسس وملطیه و ماردین وشهر آنقره(آنکارا) که توسط هرون الرشید فتح شده است دیده میشود.

۲ـ در صفحه ٤۸ ضمن دانشگاه و مکتب جندیشاپور در باره محل شهر جندیشاپور به‌نقشه ضمیمه توجه گردد .



شکل ۱۳۱ـ محل شهر و دانشگاه جندیشاپور

۳ـ بین صفحه ۸۰ و۸۱ نقشه قلـــمرو ساسانی از٤۱ به۵۱ تصحیح شود .

٤ـ درصفحه ۱۲۰ ـ در باب سوختن کتابخانه‌اسکندریه و ایران آنچه که نگارش رفته برحسب اقوالی است که مشهورمیباشد . اما اگرچنین امری اتفاق افتاده باشد، احتمـال ضعیف دارد دست مسیحیان درین کار دخالت داشته ، بجهت آنکه یحیای نحوی که بمانند سایر مسیحیان به آن نحو که به تثلیث اعتقاد داشتند ، معتقدنبوده‌ورابطه خوبی با عمروعاص داشته‌چنین امری‌محتمل است‌اتفاق افتاده‌باشد،

ضمن مطالعه مقاله‌ای ازمرحوم مجتبی مینوی درشماره چهارم سال هفتم زمستان ۱۳۵۰ درمجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مشهد مقاله‌ای تحت‌عنوان «برزویه حکیم وورود کی‌شاعرونشوونمای زبان‌فارسی» خواندم که‌ایشان چنین نوشته‌اند: «. . . بعضی ازایرانیان دوآتشه بدون هیچ سندومدرکی گفته‌اند که‌اعراب کتابهای‌ایرانیان را سوزاندند. این افسانه سوزاندن کتابهای ایران در پنجاه شصت ساله اخیر کراراً گفته شده است ولی اصل واساس ندارد. افسانه ازاینجا ناشی شده است که یکی دونفرازنویسندگان عرب درقرن هفتم‌هجری حکایتی‌آورده‌اند راجع به‌مصروگفته‌اند که عمروعاص پس ازفتح اسکندریه آنجا کتابخانه‌ای یافت، درباب آن از خلیفه دوم کسب تکلیف کرد. عمربه‌اونوشت: «کفی بکتاب‌الله، آن کتابها را بسوزان». این قصه را مسلمانانی که با حکمت و فلسفه و علوم یونانی مخالف بودند جعل کردندتا ازقول خلیفه ثانی‌آنها را مردود سازند. اما علمای اروپا این را رد کرده‌اند وثابت شده است که کتابخانه اسکندریه سالها قبل ازآنکه‌اعراب به‌آنجا بروندسوخته شده بوده است. مبنی براین افسانه باطل کسانی گفتند بهمان قراردرایران هم کتب بود وعرب سوزانید، وحتی گفته شده است که درایران آن‌قدرکتاب داشتیم که اگر آنها را در دره نهاوند روی هم می‌چیدند سدی دربرابرعبورعرب می‌شد[1]. ابوریحان بیرونی هم چنین چیزی راجع به‌سغد و خوارزم گفته‌است: در کتاب «الاثارالباقیه» اشاره می‌کند (ص ۲۶ و۴۸ متن ۱ ص ۴۲ و۵۸ ترجمه انگلیسی) که قتیبة‌بن‌مسلم‌الباهلی‌درخوارزم وسغد کسانی راکه خط داشتند وخواندن‌می‌توانستند واخبار گذشتگان را میدانستند واهل درس وتحقیق بودند هلاك کرد . . . . . وبنده‌عرض می‌کنم: عرب اهمیتی برای کتاب قائل نبود، نمی‌دانست که زبان وفرهنگ کتاب

۱ـ گمان می‌کنم این را درصد خطابه میرزا آقاخان کرمانی خواندم (زیر نویس از مرحوم مجتبی مینوی).

تأثیری درمبارزه با فتوحات خارجیان ودرتحصیل استقلال بجهت ملل مغلوبه دارد، تاآن را بخواهد ازمیان ببرد . تصورنمی کرد که زبان فارسی اگر بجا بماند با رواج یافتن دین اسلام منافاتی دارد تا بدین سبب سعی درنابود کردن زبان ما و ادبیات ما بکند . هموطنان ما در آن دوره محتاج نبودند که ازخارج کسی بیاید و به‌ایشان یادگرفتن زبان قوم غالب را وفراموش کردن زبان خودشان وسوزاندن کتابهایشان



شکل ۱۳۲- رجوع شود به توضیح شماره ٦ در صفحه بعد

را یاد بدهد...» (تمام شد نوشتهٔ آقای سینوی).

ایضاً اینجانب دریکی ازشماره‌های مجله مکتب اسلام رداین موضوع یعنی سوزاندن کتابهای کتابخانه اسکندریه و نسبت آنرا به‌مسلمانان خواندم. شماره آنرا خاطرندارم اما موضوعش کاملاً درذهنم میباشد.

بهرحال با شروح بالا موضوع کمی روشن گردید ودرحقیقت واجب بود که این مطلب واضح وآشکارگردد.

در ختام این یادداشت بازباید گفت واللهاعلم بالصواب.

۵- درصفحه ۲۲۰ - شماره٤ سرجیوس رأس‌العینی به‌شماره ۵ تصحیح گردد. بنابراین تا آخرشماره ۳۳ صفحه ۲۲۹ تمام شماره‌ها بهمین نحوباید تصحیح شود.

۶- درصفحه ۲۳۸ درباب حنین بن‌اسحق تصویری خیالی از حنین در خدمت هارون‌الرشید که ازکتابهای درسی وزارت‌آموزش وپرورش استخراج شده که ضمیمه می‌گردد.

۷- درصفحه ۲۶۱- کتابی ازحبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی بنام «خصب‌البدن» (درباب تروتازگی بدن) است که ابن‌سینا هم تألیفی بدین نام دارد.

۸- درصفحه ۳۶۶ - درباب کتاب حاوی محمد زکریای رازی دومجلد دیگر ازاین کتاب نیزبشرح زیربچاپ رسیده است:

مجلد بیست ویکم دردوقسمت است: اول درادویه مفرده. و مجلد بیست و دوم قسمت‌دوم ایضاً درادویه مفرده میباشد که‌جمعاً بیست ودومجلد از کتاب حاوی بچاپ رسیده است.

هر دو مجلد بسال ۱۳۸۸ هجری قمری مطابق با ۱۹۶۸ میلادی درمطبعه عثمانیه حیدرآباددکن بمانندمجلدهای‌نگاشته شده درفصل رازی‌تحت مراقبت دکتر محمد عبدالمعیدخان استادآداب لغت عرب دردانشگاه عثمانی و مدیر دائره معارف عثمانی دکن اتمام پذیرفته است.

۹ـ درصفحه ۳۷۳ درباب کتاب آبله وسرخک (= مقاله فی الجدری والحصبه) اضافه شود که رازی انواع واقسام آبله را بدین نحو تشریح کرده است :

۱) سالم ترین اقسام آبله وبی خطرترین آنها آبله های سفید ودرشت و متفرق و معدودی است که بآسانی بیرون میریزدوبدون تب شدید وحرارت وغم و مشقت است ، همچنین آبله هائی که با بیرون آمدن دانه اول آن تب وغم وتعب بیمار تسکین یابد وپس ازآنکه دانه های آبله تماماً بیرون زد ، بیمارآرامش کامل می یابد ؛

۲) ونیزازانواع سالم و کم خطرآبله آبله ای است که دانه های آن درشت است، هرچه تعدادش زیادتر ونزدیک بیکدیگرباشدتا درصورتیکه بروز(خروج)آنها بآسانی صورت گیرد وپس ازآن ناراحتی وحرارت بیماررا سبک کندمیباشند(بشرحی که گفتیم) ؛

۳) آبله هائی که بسختی بیرون بزنند وپس از بروز حال بیمار سبک نشود از نوع آبله های بدخیم است، ولی خطرناك نیست ، مادام که حال بیمارپس ازبروزآبله بد نباشد . درصورتیکه حال عمومی بیمارپس ازبروزآبله سخت گردید، دراینصورت ازنوع آبله خطرناك میباشد ؛

٤) آبله هائی که دانه های سفید درشت داشته باشند، نوعی ازآن بدخیم و کشنده است وآن نوعی است که دانه ها بهم پیوسته وپهن شده باشد ،به قسمتی که تعدادی ازآنها بصورت یک پارچه درآمده وموضع بزرگی را از بدن را بگیرد وشبیه دائره های نسبةً بزرگی بنظرمیرسد که دررنگ بمانند پیه میباشند ؛

٥) اما آبله های سفید وبسیارخرد ومتصل بیکدیگر که سخت وزگیلی وبی آب باشند ، ازنوع آبله های ردی است وبدخیمی آنها بمیزان دشواری درنضج آنهاست ، واینکه حال بیمار پس ازخروج دانه ها سبک نمی شود ، درصورتیکه حال بیمار پس ازبیرون زدن تمام آبله ها بد شد ، ازنوع آبله های کشنده میباشد ؛

٦) آبله هائی که رنگ آنها متمایل به سبزی و بنفشی و سیاهی باشد تماماً بدعاقبت و کشنده میباشند ؛

۷- اگر بیمار تنگی نفس گرفت و یا حالت غشی بر او عارض شد، تماماً نشانه های بدترین نوع آبله های مهلک است ؛

۸- هر گاه پس از ظهور آبله تب بیمار زیاد شد، آن هم از نوع آبله بدخیم است، ولی اگر تب بیمار به سبـــک ، از نوع بی‌خطر است ؛

۹) آبله مضاعف دلالت بر زیادی ماده مرضی است ، که اگر از نوع بی‌خطر باشد هلاکت کمتر است و اگر از نوع مهلک باشد بهلاکت نزدیکتر باشد ؛

۱۰) سالم‌ترین نوع سرخک‌ها سرخکی است که سرخی آن زیاد نباشد ولی نوع تیره‌رنگ آن بدخیم میباشد ؛

۱۱) سرخک‌هائی که برنگ سبز و بنفش باشند از نوع مهلکند ؛

۱۲) اگر آبله و سرخک پس از بروز یکباره و ناگهان بداخل فرو روند و تولید ناراحتی شدید و غشی و تعب کنند ، دنباله آن غشی مهلک بسرعت دست خواهد داد ، مگر آنکه دانه ها دوباره بیرون بزنند (ظاهر شوند) ؛

۱۳) درصورتیکه آبله از همان روز اول تب ظاهر گردید ، از نوع آبله های زود جنبش (سریع الحرکه) است و هر گاه تا روز سوم تب دانه ها بروز نکرد، از نوع متوسط و اگر از روز چهارم تب تجاوز کرد آبله کندی است ؛

۱٤) اگر آبله در روزهای بحران نیک (جید) بیرون زد آبله بی‌خطر (سلیم) است، مخصوصاً اگر حال بیمار پس از ظهور آبله سبک شد و بالعکس ؛

۱۵) اگر آبله شروع به چسبندگی و انتشار (توسعه) کرد و ناراحتی بیمار زیاد شد و شکمش نفخ کرد ، مرگ وی نزدیک است ؛

۱٦) هر گاه دانه های آبله کوچک کم‌آب ازهم شکافت و هذیان عارض بیمار گشت مرگ وی نزدیک است ؛

۱۷) اگر آبله و سرخک گاهی ظاهر و زمانی دیر بیرون بزنند و ناراحتی و هذیان نیز با بیمار همراه و بهر رنگ که باشند کشنده هستند و این حالت کمتر در آبله های

سفید نضیج یافته که زود بآب افتاده است، پیش میآید؛

۱۸) ازنوع آبله های کشنده آن است که دردنباله آن هیجانی دربیمار پیدا شده و وی احساس درد شدید درساق پا یا دست ویا بعضی اعضای دیگربکند یا رنگ آبله به سبزی وسیاهی گراید وتوانائی بیمارکم شود وسردی وضعف با زیادی درد و تغییررنگ عضوهمراه باشد ، ولی اگرنیروی بیمارفزونی یافت وی بهبود می یابد اما آن عضومتعفن میگردد ؛

۱۹) اگرآن عضورا درابتدای ظهوردرد بشکافی درصورتیکه بیمارقوی باشد، البته سودمند است وبااین عمل ازتعفن جلوگیری میشود. پس درچنین حال نباید چیزسردی نزدیک آن عضوقراردهی ، بلکه یا بایدآن عضو را بشکافند یا درآب گرم گذارند و این درصورتی است که ملاحظه کنی حال بیمار در دنباله آن عمل بهتر شده است .

رازی معتقد بوده که جالینوس علاوه برآنکه ازبیماری آبله اطلاع داشته در کتاب «قاطاجانس» ازمرهمی توصیف کرده و گفته است: «مرهم مزبور برای فلان نبض وفلان مرض وبرای آبله نافع است» .

عده ای ازمطلعین ومحققان را عقیده آن است که آبله (یا اطلاع از این بیماری) در خاورمیانه قدیم نیست . این نظر صحیح نمیباشد برای آنکه این بیماری از دوران خیلی قدیم در خاورمیانه وجود داشته و بموجب تحقیقات محققین سازمان بهداشت جهانی «این بیماری بهمان اندازه قدیمی است که آفرینش کوهها، وآثاری که بر صورت رامسس پنجم سلطان مصراست در نتیجه آبله میباشد» (روز بهداشت جهانی هفتم آوریل ۱۹۶۵ - قسمت پنجم درباره آبله چنین اظهار نظر نموده است ؛ «As old as the hills» .

رازی درباره بیماری آبله ازقول جالینوس میگوید: «باقیمانده غذاها که تبدیل بخون نگردیده ودراعضاء مانده متعفن شده وبمرور برحرارت آن افزوده می گردد تا آنکه سرخی و دانه آبله و ساعیه تولید کند » و در بند دوم و سوم در همین صفحه

تحقیقی ممتع درباره‌آبله کرده است .

آنگاه تا آخرفصل رازی شخصاً نظرات خود را درباره علت و سبب بروز آبله تشریح می‌کند که ازتمام‌آنها چنین مستفاد میگردد :

«که رازی انتقال بیماری آبله را توسط عاملی از راه خون میدانسته است» .
این مطلب را یکی ازدانشمندان انگلیسی متخصص درتاریخ طب بنام چارلزگرین کمستون (Charles Greene Cumston) در کتاب تاریخ خود چنین استنباط کرده است :

«.... حال اگر این عقیده را با علت امروزی مطالعه کنیم و بجای مخمر مثلاً باکتری ویا ویروس گذاریم می‌بینیم که فرض هزارسال قبل رازی امروزه نیز قابل قبول میباشد» .

این نظر ازقدیم تقریباً مورد قبول پزشکان بوده است تا آنجا که به‌ادبیات ما هم سرایت نموده است .

خاقانی گوید :

«نه مه‌غذای فرزند از خون حیض باشد
پس آبله برآرد صورت شود مجدر ،
«نه ماه خون حیضی چون آبله برآرد ؟
سه ساله خون خلقی‌آخرچه آورد بر ؟» .

«رازی نکته بسیاراساسی‌را دربیماری‌آبله‌متذکرگردیده است وآن اینکه‌دستور میدهد باید صورت بیماررا با آب صندل و کافورشست وبطوردائم آنها را جلوی بینی بیمارنگاه داشت» . این نکته ازنظرجلوگیری بیماری وعوارض‌آن بسیارمعتبرمیباشد، چراکه پاك نگاهداشتن وضد عفونی کردن مجاری تنفسی مخصوصاً مجاری فوقانی تنفسی دراین بیماری بی‌اندازه مهم میباشد . امروزنیز درموقع انتشارگریپ‌وهمچنین درموقع ابتلاء بیماربه‌آبله وسرخك وامثال‌آن‌ها این نکته رعایت میشود .

رازی ازسکنجبین شکری سخن گفته است :

آنچه که از کتب اطباء قدیم مستفاد میگردد عموماً سکنجبین را از سرکه و انگبین می‌ساختند . بنظرمیرسد رازی اولین طبیبی باشد که ازسکنجبین شکری‌سخن گفته است ؟ .

بهرحال از کلمه سکنجبین شکری چنین مستفاد میگردد که رازی این ماده را درطب زیاد استعمال میکرده وکشت نیشکر در ایران (مخصوصاً در خوزستان که یکی ازمراکزتجاری نیشکر درجندیشاپوربوده است) رواج داشته است .

توضیح آنکه پس ازفتح خوزستان بدست اعراب جندیشاپور ازآفات وخرابی‌ها مصون مانده وپس ازآنکه کم کم این مرکزعلمی ازرونق افتاد ومرکزعلمی و طبی به‌بغداد انتقال یافت ، مرکزیت تجاری‌آن برقراربوده است .

درکتاب‌های‌رازی به‌مطلبی برخورد می‌کنیم که بسیار با ارزش است و آن اینکه رازی در این‌قسمت درباره بعضی اطباء که بعلت نادانی و بخل به‌حرفه‌خود توجهی نمی‌کنند ، دستورتوجه ودقت میدهد .

اکنون اضافه می‌کنیم که :

اصولاً رازی با مردمانی که اهلیت و استحقاق طبابت را نداشته و با بیماران خود سر مخالفت مینموده و مطالبی ارزنده دارد . بهمین دلیل در فهرست آثار وی کتب چندی درین باب بچشم می‌خورد بمانند : «فی‌العله‌التی یذم لها بعض‌الناس و عوامهم الطیب وان کان‌حاذقاً» و«فی‌الاسباب‌الممیله‌لقلوب‌الناس‌عن افاضل‌الاطباء الی‌اخسائهم» که ازمفاد آنها چنین مستفاد می‌گردد که بعضی مردم پست و عوام رجوع به‌طبیب‌را ترک کرده وازوی مذمت می‌کنندولوآنکه طبیب‌حاذق‌باشدوتمایل مردم وعوام‌الناس را ازاطباءدانشمند وتوجه باطباءعالم‌نما ومتوسط را نشان‌میدهد .

رازی علاوه برآنکه عقیده وایمان خاص درباره طبیب دانشمند داشته، نسبت به‌اطباء جاهل بسیاربی‌اعتنا بوده است . وی در این باب مجاهدات زیادی کرده و

در هزار و پنجاه سال قبل صریحاً در باره اطباء عالم نما و شارلاتانها بسیار مقاومت کرده است.

رازی تمام نکات بسیارارزنده در باب توجه به‌چشم و گلو و اعضائی که در موقع بروزآبله باید بدانها توجه داشت، با منتهای دقت تنظیم کرده است وتقریباً میتوان گفت از نظراصول سهل است ازهرنظر با موازین طب کنونی مباینت ندارد.

در این قسمت رازی ازجمیع عواقب وخیم براثرآبله وسرخک (مخصوصاً آبله) صحبت‌می کند که با مختصرتعمقی‌میتوان بدقت نظریک طبیب کلینیکی‌اعتقاد یافت.

رازی درباره‌مصون داشتن چشم ازآفات‌آبله مطلب را بسیارصریح وروشن ومحکم ادا کرده‌است. بشرح ایضا درباره‌عواقب‌ناشیه‌ازآبله درگلو وحلق‌مطالبی‌ارزنده‌دارد.

این قسمت ازنظرعلمی واپیدمیولوژی بهترین فصول کتاب «آبله و سرخک» میباشد که تا چه‌حد رازی‌توانسته‌است حق مطلب را ادا کند.وا گربا دیده انصاف نگریسته‌شود، می‌بینیم دردورانیکه معلومات واطلاعات کنونی نبوده رازی از عهده امر بسیار توانا برآمده است.

توجه رازی به‌مردمک (نی‌نی) ودید چشم (Vision) بسیار عمیق است.

اگربا نظری سطحی به‌این قسمت‌بنگریم وازآن بگذریم ازانصاف دورمیباشد، بدلیل‌آنکه می‌بینیم تا چه‌حد رازی توجه بچشم را مورد نظرداشته است.

باید دانست طبقات‌وقسمتهای چشم‌ازنظر تشریحی‌ازجلو به‌عقب ازقسمتهای زیرتشکیل یافته است:

۱) ملتحمه (Conjonctive)؛

۲) قرنیه (Cornée)؛

۳) عنبیه Iris (پرده‌ای که وسط آن سوراخی است بنام Pupille مردمک یا نی‌نی که گشاد و تنگ میشود)، جسم هدبی (Corps cilié) دنباله عنبیه است که عنبیه را به‌مشیمیه وصل می کند؛

۴ـ جلیدیه (Cristallin) ؛

۵) زجاجیه (Corps vitré) ؛

۶) شبکیه (Rétine) ؛

۷) مشیمیه (CoroÏde) ؛

۸) صلبیه (Sclérotique) .

باید دانست :

الف) ملتحمه که تصور می‌شود از نسج ملتحمه است با اینکه واقعاً از این نسج میباشد ولی وجه تسمیه‌آن چیزدیگری است وآن این است که ملتحمه قسمت خلفی پلک را پوشانیده وچینی خورده بروی کره چشم برسیگردد و در واقع پلک را به کره چشم لحیم می کنند ؛

ب) امروزه ثابت شده‌است که عنبیه با مشیمیه وجسم هدبی ازنظرجنینی یکی بوده وبوسیله جسم هدبی بیکدیگرمتصل است ؛

ج) صلبیه که باضافه قرنیه غلاف بصری را تشکیل میدهد بر روی هم کره چشم را میسازد وتشکیلات این‌دو تقریباً بهم شبیه است، منتهی درقرنیه قسمتهائی که مانع شفافیت صلبیه هستند موجود نیست ؛

ج) اطاق قدامی (Chambre antérieure) قسمت بین قرنیه و عنبیه را گویند که داخل‌آن زلالیه (Humeur aqueuse) است ؛

ه) فاصله بین قسمت خلفی عنبیه و قسمت جلوی جلیدیه را اطاق خلفی (Chambre postérieure) گویند. دربعضی ازکتابها اشتباهاً فاصله بین پشت‌جلیدیه وشبکیه را اطاق خلفی گفته‌اند.

(این قسمت توضیح همکار دانشمند فقیدم دکتر نصرةالله باستان است که بدین‌وسیله ازایشان تشکرمی کنم) .

قدما طبقات و قسمتهای چشم را در هفت پرده و سه آب منقسم می کردند

بدین شرح :

« کرد آفریدگار تعالی بفضل خویش

چشمت بهفت پرده و سه آب منقسم :

صلبه[۱]، مشیمه[۲]، شبکه[۳]، زجاجیه[٤]، وجلید[٥]

پس عنکبوت[٦] وبیض[٧] وعنب[٨]، قرن[۹] وملتحم»[۱۰]

معروف است که رازی درآخرعمرمبتلی به آب مروارید (=آبشار = Cataracte) گردید و چون اعمال جراحی در چشم پزشکی انجام میداده و از آن گذشته برای جلوگیری ازعوارض آبله وسرخک سرمه وقطره وشیاف وروغن هائی داشته که استعمال میکرده، بدین مناسبت سررشته نسبةً جامعی (به اعتبار دوران) از بیماریهای چشم داشته است بدین شرح :

رازی انواع سرمه و قطره (دوای چشم، قطور، یا کحول، کحل، سرمه) داشته که دونوع آن بدین شرح میباشد :

سرمه خشک (Collyre Sec) ،

و قطره چشم (Collyre) که در بیماریهای چشم و یا جلوگیری ازعوارض بیماری های این عضوبکارمی برده است .

اولی گردی مرکب ازانتیمون(Antimoine) وصبرزرد بوده که بچشم میریخته (بچشم میکشیده) و دومی محلولی بوده که با آب گل سرخ و بعضی مواد دیگر

۱- صلبه یا صلبیه = Sclérotique . ۲- مشیمه یا مشیمیه = Choroïde

۳- شبکه یا شبکیه = Rétine . ٤- زجاجیه = Corps vitré . ٥- جلید یا جلیدیه = Cristállin . ٦- عنکبوت یا عنکبوتیه باحتمال قوی جسم هدبی است (Corp scilié) . ۷- بیض یا بیضیه مقصودقسمت جلوی صلبیه یا Humeur aqueuse است . ۸- عنب یا عنبیه = Iris (پرده‌ای که وسط‌آن سوراخی است بنام مردمک یا نی‌نی یا Pupille که گشاد وتنگ میشود) . ۹- قرن یا قرنیه = Cornée .

۱۰- ملتحم یا ملتحمه = Conjonctive .

(چنانکه قبلا آمد) بچشم می‌چکانده است . وی بسیار اصرار داشته که برای محافظت چشمها این محلول ضروری است .

این محلول یا محلول‌های دیگر همان است که بلفظ اعم در زبان فرانسه (Collyre) نامیده میشود .

بعلاوه رازی در ناسورهای اشکی (Fistules lacrymales) طریقه داشته که در این قبیل ناسورها شکافی به کیسه میداده و بدین وسیله آنها را معالجه می‌کرده است .

وی در رسالات خود در باب چشم پزشکی ازاسبابی سخن می‌گوید که بکار معالجه پلکها میخورده است .

از آن گذشته علاوه بر آنکه در اغلب مولفاتش فصلی مربوط به درمان بیماری‌های چشم داشته ، چند رساله مستقل ضمن فهرست کتب و آثار وی بچشم می‌خورد منجمله :

«فی‌علاج‌العین بالحدید» و«فی‌الادویه‌العین وعلاجها» که این رساله را برای شاگرد خود یوسف‌بن یعقوب تالیف کرده است .

باری پس ازآنکه رازی به‌آب مروارید مبتلی گردید ، کحالی نزدش میآید و ادعا می‌نماید که آنرا عمل ویا باصطلاح قدما قدح نماید (کشیدن آب چشم) .

رازی از وی سئوال می کند : « که طبقات چشم را برایش شرح دهد»؟ . چشم پزشک نمی‌تواند بخوبی ازعهده بیان آن برآید .

رازی وی را خطاب کرده : « تو که از طبقات چشم سررشته نداری چطور می‌خواهی چشم مرا عمل کنی » .آنقدردنیا را دیده‌ام که خسته شده‌ام .

رازی دربیماری آبله تأکید بلیغ درتوجه به‌چشم می کند وبسیار اصرار می‌ورزد که: «اگرآبله درشتی درسیاهی‌چشم زند، باید سرمه را با گلاب مخلوط کرد و چند مرتبه درروز درچشم بیمارچکاند وباید ویرا وادار کرد پارچه‌ای بر چشم گذارد (رفاده) و

آنرا بست یا ازهمان شیاف پس ازحذف زعفران واضافه کردن کمی شادنه به‌چشم بیمارچکاند ، تا برآمدگی زیاد ایجاد نشود» .

چنانکه ازسیاق عبارت کتاب آبله وسرخک مستفاد می گردد، رازی تکرار درچکاندن دارورا بچشم وگذاردن رفاده را برروی این عضو ویا مالیدن روغن وشیاف را بسیار تاکید کرده است و این مطلب را مجدداً در یک جمله آخر در دستورهای مربوط به‌چشم متذکر گردیده که باید مراعات گردد .

بهرحال هرقدر دراین باب بحث گردد کم خواهد بود وباتوجه به میزان دانش آنروزی بطورتحقیق رازی شاهکارعجیبی ازخود بیادگار گذارده است .

رازی درکتاب آبله وسرخک ذکری ازپنبه می کند . راست است که درآن دوران پنبه شناخته شده وقطعی است این ماده موارد استعمال داشته ، ولی رازی اولین طبیبی است که ازاستعمال آن درطب سخن رانده است ، مخصوصاً آنجا که متذکرمیگردد که بایدپنبه ازمواد خارجی عاری باشد .

بازدرهمین کتاب دستوری درباب خواباندن بیمار در پارچه نازك و گذاردن برگ سوس بر بدن وی توصیه قابل ملاحظه‌ای کرده ، که میرساند رازی این عمل را در بیمارانش اجرا می کرده است وچنانکه درکتاب متذکر گردیده این امر یعنی خواباندن بیمار درمیان اشیاء نرم (بمانندپنبه و پارچه وامثال‌آن) درمواقعیکه بیمار زخم هائی (ازهرقبیل) داشته باشد امروزهم دربیمارستانها مجری است. اگر در دوران رازی مثلا کیسه هوا وامثال‌آن نبوده او توانسته‌است بجای‌آن پنبه‌وپارچه نرم وبرگ سوس و گردگل سرخ و مورد را متذکر گردد ، مضافاً بداند گردگل سرخ و مورد نیز تا اندازه‌ای ممکن است ازعفونت های بعدی بکاهد . و بشرح ایضاً از تماس بدن بیمار با رختخواب باستعانت پنبه و پارچه بکاهد .

رازی درباره موادی که‌آثارآبله را براندازد بتفصیل صحبت می کند .

در این فصل نکاتی ارزنده وجود دارد که ذکر آنها بسیار لازم است بدین شرح:

الف) رازی بخوبی متوجه گردیده که آثار آبله آدمی را کریه‌المنظر می کند . بدین مناسبت در این فصل از هرچه که امکان رفع آثار آبله را کند متذکر گردیده است ؛

ب) موادی که رازی درباب زدودن آثار آبله ذکر کرده بسیار متعدد میباشد ونسخ چندی برای این امر توصیه کرده وقطعی است خود نیز علاوه برآنکه بدانها اعتقاد داشته عمل می کرده است ؛

ج) اما بعضی از این مواد بمانند فضله گنجشک وپرستوك وسار وسوسمار وموش وسرگین خفاش ودردی کمیز وامثال آن معلوم نشد که چه اثری داشته است؟ ؛

د) ولی استفاده از داروها و گردهای نرم ودستورهای دیگر شبیه آن طبیعی و منطقی وبا اصول طبی بسیار مطابق میباشد ، چنانکه در کتاب آبله و سرخک بدان اشاره کرده است .

رازی از انواع و اقسام آبله وسرخک سخن میگوید و آنها را با تقدمة‌المعرفه بخوبی شرح میدهد .

میتوان گفت رازی در این مبحث با منتهای مهارت و دقت بخوبی از عهده امر برآمده وتقریباً با معلومات کنونی تباینی ندارد . این مبحث یکی از قسمتهای بسیار ارزنده کتاب آبله و سرخک میباشد که با کمی دقت میتوان دریافت که وی تا چه‌حد به‌بیماری سرخک وآبله (مخصوصاً آبله) توجه ودقت وسررشته داشته است .

در این فصل رازی انواع آبله وسرخک را مشروحاً متذکر گردیده است .

در بادی امر شاید عده‌ای تصور کنند که مطلب بسیار پیش پاافتاده وآسان است ولی با مختصر تعمقی میتوان دریافت که وی :

اولا) تفکیک بین آبله وسرخک ؛

ثانیاً) تقسیم‌بندی آبله وذکر انواع واقسام آن ؛

ثالثاً) شرح انواع سرخک‌ها ؛

رابعاً) وجه مشترک آبله وسرخک ؛

را بخوبی ازعهده برآمده است .

اگرراه اغراق وغلونرویم بدون جانبداری میتوان گفت : «که تقسیمات رازی درباب دوبیماری آبله و سرخک ازروی اصول علمی صحیح پایه گذاری گردیده وعقیده عده زیادی ازمحققین ومورخین تاریخ طب آن است که تفکیک بین دو بیماری بالااز ابتکارات رازی است ووی اولین طبیبی است که توانسته بخوبی ازعهده این امربرآید» .

ازآن گذشته رازی دررساله آبله وسرخک علاوه تفکیک بین این دو بیماری صریحاً متذکر گردیده وتلویحاً ازآبله مرغان (Varicelle) صحبت میدارد واین مطلب ازخلال سطورفصل اول وفصل پنجم کتاب آبله و سرخک مستفاد میگردد .

رازی گوید: «همچنین جوانانی که حرارت آنها کم بوده ورطوبت زیادی هم در خون آنها نیست **یا افرادی که در طفولیت گرفتار آبله خفیف شده‌اند** وبدن خشک و لاغری داشته وحرارت آنها کم وخفیف بوده چون این دسته به جوانی برسند براثرمراقبت شدید ازبدن یا عدم مراقبت ممکن است مبتلی به آبله گردیده، ازآن مصون مانند؛

«مقتضی است کودکان ونوباوگان وجوانان راکه آبله درنیاورده یاآنکه آبله ضعیف گرفته‌اند مخصوصاً درمواقع وفصول آبله وهمچنین کسانی که مزاج آنهامستعد قبول آبله است، بشرحی که بیان شد فصد شوند وقبل ازآنکه تب کنند یاقبل ازچهارده سال علامات آبله دربدن آنها دیده شود ...» ، میرساند که مقصود ازآبله خفیف و ضعیف وتوجه باینکه بعداً آبله گیرند مقصود آبله مرغان است .

۱۰ - درصفحه ۳۸۳ درباب کتاب تألیفی رازی : «فی ان للطین المنتقل به فیه منافع» که درمتن کتاب آمده منتقل صحیح میباشد، توضیحاً اضافه می‌شود: که منتقل هم بعیدبنظرنمیرسد .چرا که ممکن است مقصود گل هائی است که ازمحلهائی برداشته وبرای درمان بکار برده شوند . بمانندآنکه اکنون گل های دریاچه اورمیه را برای

درمان بعضی بیماریها به تهران وسایرنقاط میبرند ویا آنکه بیماران درکناردریاچه با گل ها ولجن ها درمان بیماریشان را می‌کنند . بنابراین میتوان هردووجه را دراین باب قائل شد.

اما طین بمعنای گل آنطور که درکتب داروئی و طبی‌آمده عبارتند از :

طین‌احمر (= گل سرخ = Rubrique = Terre rouge)

طین ارمنی (= گل ارمنی = Bol arménien = Terre d'Arménie)

طین اصفر (= گل زرد)وطین اصفهانی (= طین نیشابوری)

طین اقروطون (= طین اقریطس)

طین اکل (= طین خراسانی = طین نیشابوری = (Terre de Nisabour)

= Argile pure = طین‌حر = گل خوراکی = طین‌مأکول = (T. commestible)

طین‌اندلسی

طین بحری‌و طین بحیره . (مأخوذ از گل دریاچه‌ها)

طین بلدمصطکی (= طین خیا و خیوس = T. de Chios)

طین جلود

طین حجازی

طین حر (= طین علک)

طین حکمت(= گل حکمت)

طین حیا (طین بلدمصطکی)

طین حیوس (= صورتی از طین‌خیوس)

طین خراسانی

طین خیا (=طین بلدمصطکی)

طین خیوس (=طین خیا)

طین داغستانی

طین دقوقی

طین راهب

طین رومی

طین شاموس (= T. de Samus)

طین شفا

طین صعیدی

طین صغدی

طین صنم (= طین اصفر یا طین راهب)

طین صوفی حمید

طین علک

طین پارسی (= T' grasse) (= گل سرشوی)

طین قبرسی

طین قریطس (= طین اقریطس)

طین قیملس (= طین مختوم)

طین قیمولیا (= T. de l'île = T. Cimolée = Cimolelle argentière)

طین کاهن (= طین مختوم یا طین اصفر)

طین کاهنی (= طین مختوم)

طین کبوش (= مصطکی = Mastic)

طین کرمی (= T. de Vignes = Ampeitis)

طین کواکب (= طین شاموس)

طین لانی (= طین ارمنی)

طین مأکول (= Terre commestible)

طین مختوم (= Terre sigillée = Tiea Sigillata)

طین مصری

طین مغره (= طین احمر)

طین مقلو(= طین مأکول= طین نیشابوری)

نامهای بالا از لغت‌نامه دهخدا در حرف ط استخراج گردیده که مؤلف از کتابهای اختیارات بدیعی ومخزن‌الادویه وتحفه حکیم مومن وبحرالجواهروتذکره انطاکی وابن البیطار وکتابهای فرهنگ مختلف بدست‌آورده است .

درشرح اسمارالعقار تألیف ابوعمران موسی‌بن عبیدالله اسرائیلی قرطبی که به همت دکترمیرهوف (Dr. Max Meyerhof) بسال ۱۹۱۰ میلادی درقاهره چاپ و انتشار یافته است کلمات ذیل نیز دیده میشود :

طین اخضر (= نیلاق = Pastel et Indigo)وطین‌حواء(= Argile = Terre d'Eve = Terre verte) که مقصود گل خوزستانی است یاطین‌خوزی (= T. de Kouziston) واقسام دیگر

طین کوکب (= طین کواکب = T. de Samos = T. d' Etoile))

طین ابلیز (= طین مصری = Terre egyptienne) .

۱۱ - درصفحه ۴۸۰ ذیل شکل ۵۵ اضافه شود که این تصویر تحت عنوان

Une antique représentation d'Avicenne sur un vitrail d'Eglise

«یک تصویرقدیمی از ابن‌سینا برروی پنجره شیشه‌ای کلیسا»

۱۲ - درصفحه ۴۸۶ و۴۹۲ درباره دوشکل ۵۸ و۵۹ ازابن‌سینا توضیح داده میشودکه این دو عکس از کتاب «هنر نقاشی تاجیکستان شوروی» اثر ب . ای . سربریانسکی (B. I. Serebriansky) که بزبان روسی‌است اقتباس‌شده است-انتشارات مؤسسه نقاشی شوروی مسکو ۱۹۵۷ میلادی .

۱۳ - درصفحه ۴۹۵ درزیرشکل ۶۱ تصویری خیالی از ابن‌سینا قسمت بین‌الهلالین (نقل ازمطبوعات پاکستان) است .

۱۴- در صفحه ۲۰۵ که نقشه مسیر مسافرتهای شیخ آمده مقصود مسافرتهای استاد است. منتهی امکان دارد در روایات مورخان ومحققان اختلافاتی در این امر پیش آمده باشد. بنابراین خوانندگان محترم کتاب را به حواشی چهار مقاله عروضی سمرقندی بسعی واهتمام مرحومان علامه محمد قزوینی ودکتر محمد معین و پورسینای سعید نفیسی و کتاب زینة‌المجالس مجدالدین محمد حسینی متخلص به مجدی حوالت میدهیم.

۱۵- درصفحه ۵۲۸ در باب قصیده عینیه شیخ گرچه دردوموضع ازآن تشریحی بعمل آمده‌است. اما ازآنجا که این قصیده چنانکه آمد یکی ازشاهکارهای ابن سیناست لذا لازم دانستیم تمام قصیده که بزبان تازی است وترجمه‌ای که شادروان محمدعلی حکیم‌الهی فریدنی به نظم آورده عیناً ازنظرخوانندگان کتاب بگذرانیم وبنابراین پس ازشعرچهارم درصفحه ۵۲۸ اشعارزیراضافه میگردد:

وَاَظُنُّهَا نَسِيَتْ عُهُوداً بِالْحِمى وَمَنَازِلاً بِفِرَاقِهَا لَمْ تَقْنَعِ

حَتّى اِذَا اتَّصَلَتْ بِهَاءِ هُبُوطِهَا عَنْ مِيمِ مَرْكَزِهَا بِذَاتِ الْأَجْرَعِ

عَلِقَتْ بِهَا ثَاءُ الثَّقِيلِ فَاَصْبَحَتْ
بَيْنَ الْمَعَالِمِ وَالطُّلُولِ الْخُضَّعِ

تَبْكِي وَقَدْ ذَكَرَتْ عُهُوداً بِالْحِمى
بِمَدَامِعٍ تَهْمِي وَلَمْ تَتَقَلَّعِ

وَتَظَلُّ سَاجِعَةً عَلَى الدِّمَنِ الَّتِي دَرَسَتْ بِتَكْرَارِ الرِّيَاحِ الْأَرْبَعِ

اِذْ عَاقَهَا الشَّرَكُ الْكَثِيفُ وَصَدَّهَا قَفَصٌ عَنِ الْاَوْجِ الْفَسِيحِ الْمَرْبَعِ

حَتّى اِذَا قَرُبَ الْمَسِيرُ اِلَى الْحِمى وَدَنَا الرَّحِيلُ اِلَى الْفَضَاءِ الْاَوْسَعِ

سَجَعَتْ وَقَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ فَاَبْصَرَتْ مَا لَيْسَ يُدْرَكُ بِالْعُيُونِ الْهُجَّعِ

وَغَدَت مُفارِقَةً لِكُلِّ مُخَلَّفٍ عَنها حَليفُ التُّربِ غَيرِ مُشَيَّعِ
وَغَدَت تُغَرِّدُ فَوقَ ذِروَةِ شاهِقٍ وَالعِلمُ يَرفَعُ كُلَّ مَن لَم يُرفَعِ
فَلِأَيِّ شَيءٍ أُهبِطَت مِن شامِخٍ عالٍ إِلى قَعرِ الحَضيضِ الأَوضَعِ
إِن كانَ أَهبَطَها الإِلٰهُ لِحِكمَةٍ طُوِيَت عَلى الفَذِّ اللَّبيبِ الأَروَعِ
فَهُبوطُها إِن كانَ ضَربَةَ لازِبٍ لِتَكونَ سامِعَةً بِما لَم تَسمَعِ
وَتَعودَ عالِمَةً بِكُلِّ خَفِيَّةٍ فِي العالَمينَ فَخَرقُها لَم يُرقَعِ
وَهِيَ الَّتي قَطَعَ الزَّمانُ طَريقَها حَتّى لَقَد غَرَبَت بِغَيرِ المَطلَعِ

نخست او ز ویرانی تن رمید سپس مهر همسایگی برگزید
چه او گوهری بود پیراسته ولی خواست تا گردد آراسته
گمانم که پیمانهای نخست فراموش کرده بآنخوی سست
بسی جایگاها که داده ز دست نسازد از آنها بچیزی که هست
چو پیوست با پسترین پایگاه پس از بود در نامور جایگاه
در اینجا همه ناخوشی و نیاز در آنجا همه فرهی و فراز
بیامیخت بر او نیاز منش زاندام و نیرو و بند و برش
چه خود را گرفتار گیتی نمود میان لشانهای بود و نبود
بگرید زپیمانهائی که بست بمیهن پس آنگاه آنرا شکست
بآن اشکهائی که ریزد بزیر بریده نگردد بهر دار و گیر
بر اندام خود سوگواری کند که شد کهنه از آنچه بر آن تند
که مرغ روان تازگی خواهدی بترسد از آنچه از آن کاهدی
جلو گیر او گشت دام پلید نگهداشت اورا و واپس کشید
از آن جایگاه فراخ بلند که اندربهاران بدی‌چون پرند

چونزدیکشد رفتن جان پاك | بپهناور آن سپهن تابناك
درآنجا روانها همه‌روشن‌است | درآنجا همه خارها گلشن است
بخوابید و شد پرده برداشته | بدید آنچه نادیده انگاشته
گهی خواب‌انگیزه بینش‌است | جوبینش که‌انگیزهٔ دانش‌است
جداشدازآنها که‌دردست‌داشت | چوخودرفت‌برجای‌خویشش گذاشت
چنین است آیین گیتی پرست | که‌پایان‌بماند ازاوهرچه هست
بشادی بخواند زکوهی بلند | که دانش کند مرد را ارجمند
که آن کیمیائی بود پر نوا | روائی دهد هر چه نبود روا
برای چه از جایگاهی بلند | بیفتاد در پسترین بار بند
مراین داستانی‌است ناگفتنی | و یا سهره هست ناسفتنی
اگر بهر کاری شدستی روان | خدا داند آنرا و روشنروان
که‌دانازدانش بسی کوته‌است | مگرآنکه‌چون‌سیم دربوته است
اگرآمدن باشدش در جهان | که تا بشنود رازهای نهان
که آنرازها نیست جای دیگر | وگر نشنود نبود او بهره‌ور
و تا او بهر راز دانا شود | بهر نیک و هر بد توانا شود
چراپس نشد هرچه اوخواسته | که تا گردد از دانش آراسته

ایضاً درصفحه ۵۲۸ درباب ترجمه قصیده عینیه که به‌نثر آمده تکرارمی‌شود : اول دفعه این ترجمه درنامه دانشوران‌آمده است.

۱۶- درصفحات ۵۰۵ و ۵۰۶ ضمن ارجوزه ابن سینا اضافه شود : که این اجوزه مشتمل برتفسیرطب و تقسیم آن و ذکرامور طبیعی بمانند ارکان و مزاج و فصول وغذاها ومزاج سنین مختلفه آدمی ومزاج مرد وزن وبدن ورنگ بشره و مو و چشم واخلاطواعضاءبدن وارواح (= روحها =Les ésprits) ونیروها (= قوی =

Les forces) ونیروهای نفسانی‌وافعال وامورضروری بمانند هواواثرستارگان‌یاخورشید وتغییرات هوا برحسب کشورها و کوهها وتغییرهوابرحسب دریاهاوبادها ومجاورت بعضی اززمینها وتغییرآب‌وهوا برحسب منازل‌ومساکن وتغییردرجه حرارت برحسب البسه ومزاج عطرها وگلها ونفوذ رنگ‌ها بر روی بینندگی و غذاها و آشامیدنیها و دستورهای‌مربوط‌بدانهاوخواب‌وبیداری‌وحرکت‌وسکون‌واستفراغ (Evacuatium)واحتقان (=Engorgement)واحساسات(=Sentiments)وعلل‌واعراض‌وبیماریهای‌اعضاء آلیه (=Maladies desorganes-outils)وانحلال‌فرد(=Solution de continuité)وعوامل غیرطبیعی یعنی‌علل بیماریها وتغییراخلاط (=Déplacement des humeurs) وعلل بیماریهای حار(=Maladies Chaudes) و بیماریهای سرد (= Maladies froides) و بیماریهای مرطوب(= Maladies humides)وبیماریهای‌خشک(=Maladies sèches) وعلل‌امراض‌اعضاءآلیه(=Causes des altératious physiques)وعلل‌بسته و بازشدن مجاری‌بدن(=Causes d'oblitération, d'ouverture des conduits)وعلل زیادو کم شدن بیماری وسخت ونرم شدن‌آنها وعلل اجتماع وافتراق زخمها وعلائم بیماریها واقسام وعلائم عمومی‌آنها وعلائم مربوط به‌عمل وفعل‌دماغ وقلب واقسام‌نبض‌ها ازجهت نوع وانبساط (= amplitude)وزیادی و کندی‌ونیروی‌آنهاوغلظت‌وکیفیت وساده درون شریان ودوران ضربان واستراحت وکمیت وتعداد ضربان شریان و بیان نبض درسنین مختلف وفصل ومزاج وجنس‌آدمی(ازنظرمذکرومؤنث بودن) وعلائم خلط‌آمدن ازسینه وعمل کبد و ادرار ورنگ وغلظت ورسوب وقوام ومکان‌آن و بوی ادرار وعلائم امتحان مدفوع ومیزان‌آن وعلائم عرق وکیفیت‌آن وپیش‌بینی‌عاقبت بیماریها (= Pronostic) و علائم پری بدن (= امتلاء =Pléthore) و علامات زیادی وغلبه خون وصفرا وسودا وبلغم وپیش‌بینی بیماریها طی دوران‌آنها و وقوف به‌دورانهای بیماریها ومدت‌آنها وشناسائی بحران بیماریهاواشکال مختلفه وعلامات آنها وروزها وختم بحران وعلامات مرگ ازنظر کلی وازنظر حالات و مواد مدفوعه

و بریدن و داغ کردن آنها (عضلات) واعمال دستی در استخوانها از شکستگی ها و دررفتگی هاست.

۱۷ـ درصفحهٔ ٤٠٥ سطر اول ضمن شاگردان شیخ ابومنصورحسین بن محمد بن‌عمر بن زیله اصفهانی اضافه گردد که «... وفاتش درسنه ٤٤٠ واقع شد. دو کتاب ازمؤلفات او در موزه بریطانیا درلندن موجوداست: یکی موسوم به «الکافی الموسیقی» واسم و نسب او بطریقی که درفوق ذکر شد در ابتدای همین رساله مسطور است و حاجی خلیفه به اسقاط «عمر» آورده است وشهرزوری اورا ابومنصورالحسین بن طاهر بن زیله نگاشته است و ابن ابی اصیبعه (۲ : ۱۹) ابومنصوربن زیلا و دیگر قصه «حی بن‌یقظان لابی علی بن سینا» واسم این کتاب از بروکلمان درتاریخ علوم عرب فوت شده است» (از حواشی چهار مقاله عروضی سمرقندی چاپ اوقاف گیپ به همت مرحوم علامه محمد قزوینی).

۱۸ـ درصفحات ۵۰۲ تا ۵۰۶ ضمن ارجوزه های منسوب و منصوص به ابن سینا باید دانست که ابیات «ارجوزة فی الطب» (یکصد و پنجاه و یک بیت و «ارجوزه فی الطب» (فی الفصول الاربعه) یکصد و بیست و یک بیت و «ارجوزه فی الطب» یکصدو بیست و «ارجوزه فی الوصایا ابقراط» نودوسه بیت است.

۱۹ـ درصفحهٔ ۵۰۷ درشرحی که علاءالدین ابوالحسن علی بن القاضی نفیس‌الدین ابی الحزم القرشی معروف به ابن النفیس قرشی بطور مفصل و تألیفات وی به صفحه ٤٧ جلد سوم تاریخ ادبیات تألیف دکتر ذبیح الله صفا چاپ دانشگاه سال ۱۳٤۱ رجوع شود که مجدداً تذکر داده نمیشود.

۲۰ـ درصفحهٔ ۵۰۹ درسطر اول قبل از کلمه کتابت کلمه تاریخ اضافه شود. ایضاً درهمین صفحه بسطر ۱۱ پس از کلمه به بنده (دکتر شهراد) صحیح نیست و نگارنده کتاب صحیح است.

۲۱ـ درصفحهٔ ۵۰۸ سطر ماقبل آخر پس از کلمهٔ میلادی اضافه گردد :

ازروی ترجمهٔ اردو ایضاً درهمان صفحه پس از کلمه بچاپ رسیده است اضافه گردد:
«بقرار اطلاع ترجمه کتاب دوم قانون توسط آقای دکتر مظهرشاه در دست اقدام است».

۲۲ - درصفحه ۵۸۱ پس از سطر دوازدهم اضافه گردد:

مرحوم دکتر محمد شهراد به نگارنده گفتند: «ایشان قانونی دارند که توسط مرحوم صدرالاطباء مکرر تدریس گردیده و در حواشی کتاب به خط آن مرحوم (یعنی صدرالاطباء) یادداشتهائی شده است. بنابراین بنظر مرحوم دکتر شهراد که از شاگردان ممتاز مرحوم صدرالاطباء بودند و قانون را نزد آنمرحوم آموخته‌اند قانونی نسبةً کم غلط است».

در همین صفحه قبل ازسطر دوازدهم اضافه شود که: چاپ قانون در تهران توسط سه طبیب که طب قدیم را بخوبی میدانستند انجام گرفته که یکی ازآنها یعنی میرزا محمدعلی طبیب نظام کتابت آنرا عهده‌دارشده است بنابراین به‌ظن قوی نزدیک به یقین چاپ تهران بسیار ممتاز است.

درهمین صفحه پس ازسطرآخراضافه گردد: اکنون (سال۱۹۷۳ میلادی) در دهلی‌نو انجمن تاریخ طب و تحقیقات طبی تحت‌نظرحکیم عبدالحمید ازدانشمندان بنام طب قدیم هیئتی مشغول تهیه وترجمه‌قانون‌ازمتن عربی به انگلیسی‌میباشند.

۲۳- درصفحه ۵۹۰ درباب مزاج این شعردربوستان سعدی‌آمده است:

مزاجت تر و خشک و گرم است و سرد - مرکب از این چار طبعست مرد
که‌دانستن‌آن‌خالی ازفایده نیست.

۲۴- درصفحه ۵۹۵ سطرسیزده پس ازکلمه‌تجویز کرد اضافه گردد:

حس لامسه - عقیده ابن سینا در روانشناسی - این شرح را دوست دانشمندم آقای اکبر دانا سرشت استخراج کرده وبرای این‌جانب فرستاده‌اند که اطلاع بر آن خالی ازفایده نیست:

« نخستین حسی که حیوان با داشتن آن حیوان میشود حس لمس است،

همینطور که عقلاً جائز وامکان‌پذیراست که هرذیروحی قوای نباتی راکه عبارتست ازغاذیه،نمو ورشدوتولیدمثل جزنیروی غاذیه ازدست دهد وبازهم آن ذیروح باقی بماند وعکس‌آن جائزنیست ، حال لمس درقوای حیوانی نیزچنین است که حیوانی میتواند ازقوای حیوانی خود که عبارت ازحواس پنجگانه است جزلامسه را ازدست دهد وبازهم درصحنه حیات پایداربماند، اما همینکه لامسه ازدست‌رفت حیوان‌خود بسرعت و شتاب راه زوال می‌پیماید ؛

«چون حس‌لامسه پیشروی‌قوای نفس است باید باموری‌که ترکیب‌حیوانرا فاسد میکند دلالت کرده وصلاح حیوانرا حفظ کند ؛

«ذائقه اگرچه دلالت برمطعومات دارد که زندگی حیوان بسته بآنست ولی باز رواست‌که حیوان ذائقه را ازدست داده وهمچنان باقی بماند وحواس دیگراورا به‌جلب غذای موافق واجتناب ازنظرات راهنمائی‌کند ولی‌ازهیچیک ازحواس‌دیگر برنمیآید که کارلامسه‌را انجام‌دهند مثل اینکه دلالت کنندهوای مجاوربااندازه‌ای گرم است که سوزنده میباشد یا باندازه‌ای سرد است که ما یخ خواهیم بست تا از آن بپرهیزیم ؛

«مزهٔ اغذیه فقط برای خوش آمدن ازغذا میباشد ازاینجاست که بسیار روی میدهد برای آفات عارضه ، ذائقه حیوان باطل شود ولی حیوان زنده بماند» .

۱ـ آیا حرکت هم برای حیوان مانند حس لامسه ضروری است‌که نمیتواند حیوانی بدون حرکت باشد ؟

«مشهوراین است‌که جانورانی‌مانند صدفها حرکت ندارند باآنکه دارای‌حس لمس هستند ولی باید دانست‌که حرکت ارادی دوبخش است :

الف ـ حرکت انتقال ورفتن ازمکانی‌بمکان دیگر ؛

ب ـ حرکت انقباض و انبساط برای اعضای حیوان که جسم حیوان با این حرکات نقل مکان نمیکند و بعید بنظر میرسد که حیوانی باشد دارای حس لامسه ولی نیروی حرکت نداشته باشد زیرا چگونه و به‌چه راه میتوان فهمید که حیوانی

دارای لامسه است تا اینکه نبینیم از پاره‌ای محسوسات متنفر و مشمئز میشود و نسبت بدسته‌ای ازمحسوسات تمایل وشوق می‌یابد ؛

«ماصدفها را می‌بینیم که میان جلد خویش‌دارای حرکت قبض وبسط و پیچ وخم وکوتاه ودرازشدن هستند وبا مجموع این حرکات ازجای خود منتقل‌نمیشوند وازاینجا می‌فهمیم که این‌حیوانات چون محسوس خودرا ادراك میکنند این‌حرکتها برای‌آنها پیدا میشود . بهترآنست که هرحیوانی که لامسه دارد نوعی هم حرکت ارادی داشته باشد اعم ازاینکه این حرکت برای کل حیوان باشد ، که ازجائی بجای دیگر رود یابرای جزئی از آن که موجب انتقالی نشود ؛

«برگردیم به‌بحث درلامسه وگوئیم : هرحالتی که با بدن تضاد دارد وقتی بدن بآن حالت مستحیل شدآنرا درك میکند ولی‌اگراین حالت دربدن جاگیرومستقر گشت وکالبد بآن خوگرفت دیگرآن‌حالت احساس‌نمیشود وعلت این امرآنست که احساس نوعی ازانفعال حسی با هول شیئی یا زوال شیئی تحقق می‌یابد . پس اگر حالتی دربدن جاگیر ومستقرشددیگرازآن انفعالی پیدا نمیگردد ازاینجاست که‌آدمی حرارت تب‌لازم را احساس نمیکند اگرچه ازتبهای متناوب بیشترباشد» .

۲ - حس لامسه دارای اختصاصاتی است که دردیگرحواس نیست .

«اولین خاصیت‌حس‌لامسه‌آنست که درد وآسودگی ازدرد راکه ادراك‌میکند محل این ادراك در خود آنست مثلاً تألم از یك دمل که در تن ما پیدا شده و آسایش از دردآن پس ازآنکه این دمل سر بازکرد و ریم‌آن بیرون ریخت ، هر دو ازخود حس لامسه است ولی ادراك چشم چنین نیست ؛

«چشم لذت والمی را که ازدیدنیها میبرد جای‌آن در جانست و آن روح ما میباشد که ازمناظرزیبا یا زشت ، دردوران جسم شادمان یا غمناك میگردد و گوش هم درادراك مسموعات چنین است ؛

«لذتی راکه گوش ازآوازهای خوش میبرد و رنجی را که ازصداهای کریه می‌یابد ، هردو درروح است اما اگر بانگ رعد به‌گوش رسید و آنرا دردناك ساخت

یا نوری شدید بچشم تابید و آنرا آزار رسانید ، این نوع درد مربوط به حس لامسه گوش وچشم است و با زوال این رنج و درد لذت وراحت درحس لامسه پیدا میشود حال ادراك شامه وذائقه نیزمانند لامسه است ؛

«پس از حواس پنجگانه ما ادراك، چشم ، گوش مجردتر از ادراك سه حس دیگر است ؛

«دومین خاصیت لمس این است که بااشیاء خارجی که دارای کیفیاتی هستند بی هیچ واسطه‌ای تماس میجوید وبآن کیفیات مستحیل میشود وهمینکه استحاله یافت احساس حاصل میشود و اعصاب لامسه ، هم مودّی هستند و هم قابل حس و حال آنکه عصب های باصره تنها مودی صورت محسوس میباشند؛

«اعصاب دوقسمند: مصمت ومجوف یعنی توپرومیان تهی ودوعصب چشم که به‌شکل صلیب یکدیگررادرمجمع النورین قطع میکنند ، تنها مودّی‌صورت محسوس هستند وصورت را به‌این محل میرسانند تا ادراك شود وخود قابلیت اخذ صورت را ندارند وآنچه صورت محسوسی را پذیرفته، رطوبت چشم است که چون مانندتگرگ سردوخنک است وبردبه نام یافته ؛

«شامه هم تا هوائی نباشد که بو در آن انتشار یابد نمیتواند مشموم خود را درك کند؛

«ذائقه هم تا رطوبت لعابی نباشد که متکیف بطعم مطعوم شودادراك حاصل نمیگردد ؛

«سامعه نیزهوائی نباشد که تموجات حاصله ازکندن‌وکوبیدن را بپذیردواین تموجاترا بگوش برساند ، صورت ادراك نمی‌شود» .

۳- آیا حس لامسه بدون وساطت کارخود را انجام میدهد ؟

«سومین خاصیت لمس آنست که‌این‌حس همه پوست بدن را فرا گرفته‌وقسمتی ازبدن برای این کارتخصیص نیافته وعلت‌آنست که چون حس طلیعه‌ایست که باید

واردات بربدن را بررسی کنند که اگربهرعضوی این واردات برسند درقوام شخص مفسده‌ای بزرگ ایجاد میکنند. ازاینرو درخلقت لزوم یافت که تمام سطح کالبد یا شبکه ، لامسه پوشیده شود وچون حواس دیگراشیاء را بی‌آنکه تماس با آنها یابند حس میکنند ، پس کفایت میکند که آلت یک عضو باشدتا چون از محسوسی خبر یافتند که ضرری بدنبال دارد نفس را آگاه سازند که ازآن بپرهیزد و تن را از جهت آن محسوس برکناردارند . ولی اگر لامسه در تمام سطح بدن گسترده نبود و یک عضوبرای‌آن تعیین شده بود ، نفس خطرهائی راکه به‌بدن رو میآوردند نمیدانست کدام‌است» .

٤- آیا لامسه یک قوه است یا بیشتر؟

«نزدیک به‌یقین‌آنست که قوای‌لمس متعدد هستند که هریک ازآنها یک‌نوع تضاد را درك میکنند درلتیجه تضادی که میان سردو گرم است غیر از تضادی است که میان جسم سبک وسنگین است وهمچنین تضادی که میان زبر ونرم است غیراز تضادی است که‌میان‌تروخشک‌است چون ادراکات‌مذکورافعال‌اولیه نفس هستند . پس ، درآفرینش واجب‌آمد که قوه‌ای خاص برای آنها باشد ولی چون این قوی‌در آلات حس تساوی تقسیم شده ازاین رهگذر همه قوای گوناگون یک قوه احساس میشود چنانکه اگرحس لامسه وذائقه درهمه سطح بدن گسترده بود انسان تصور میکرد که این دوقوه یکی است ولی چون درغیرازجرم زبان ، که این دونیرو با هم هستند ، دربقیه بدن ازهم جدا شده‌اند ازاختلاف آنها محسوس است چنین گمانی نمیرود ؛

«قوای متعدد لامسه چون درتمام بدن با هم هستند انسان تصور میکنند که یک قوه است وحال‌آنکه چهارقوه هستند وهشت محسوس دارند که عبارت‌ازدوطرف تضاد مورد ادراك‌آنهاست .»

ابن‌سینا مانند ارسطو به اصالت جهان مادی اعتقاد داشته وگرایش ذهنی‌او به واقعیت عالم محسوس بوده و همچون افلاطون این جهانرا سایه و عکس عالم

مجردات نمیدانسته و چنین بنظر میرسد ازاین رهگذر درآنچه جنبه‌مادی داشته بهتر ازمعانی مجرد تحقیق‌کرده وآراء وافکار اوچه درطب وچه در روانشناسی بسیار ارزنده و در خورهزار آفرین است .

میتوان به گفته های شیخ دربارهٔ اهمیت لامسه افزود که خطای باصره را هم که چوب یا قاشق فرورفته درآبرا شکسته می‌بینیم یا احساس لمس این خطا ازبین میرود .

«اهمیت این حس تا آن اندازه است که فیلسوف فرانسوی کندیاك[1] تنها راه ادراك جهان خارج را این حس دانسته وامروزهم یکی ازمکاتب فلسفی از عقیدهٔ این حکیم پیروی میکند. وچگونه میتوان ازنتایج عملی این بحث غافل ماندباآنکه بانوئی کرولال را با استفاده ازحس لمس اوحروف برجسته‌ای ساختند و اورا عالمی بجامعه تحویل دادند وامروز کوران بدینوسیله با سواد میشوند .

«تامسطیوس[2] که ابن‌سینا اورا ازهمه مفسران قدیم ارسطوفاضلتر شمرده بنابر نقل ابن رشد چنین گفته است:

«لامسه بی‌وساطت هوا نمیتواندمحسوسات خود را درك کند وهوا برای‌ادراك آن لازم است .چنانکه‌آب برای زندگانی ماهی‌ضروری‌است .ابن رشدمیگوید: ازسخن حکیم بیش ازاین‌استفاده نمیگردد که هوا شرط ادراك لامسه است نه‌آنکه واسطه‌ای‌باشد که صورت محسوس را بپذیرد وبه‌حاسه برساند .

« آری‌میان‌اینکه بگوئیم درخلاء (تهی) نیز میتوان لمس کرد : بطور کلی‌آیا احساس درخلاءصورت‌می‌پذیردوبعدآبه حاسه برساندفرق بسیاری‌است(نقل ازابن رشد) .

«ارسطو وپیروانش میگفتند طبیعت ازخلاء گریزان است وآنرا محال‌می‌شمردند ولی درفلسفه وکلام اسلامی دانشمندانی معدود خلاء را ممکن می‌شمردند که از

۱- Condiaque

۲- Thémestius فیلسوف‌وخطیب یونانی‌متولد درحوالی‌سالهای ۳۱۰ یا ۳۲۰ مسیحی که خطیب رسمی شهرقسطنطنیه بود .

آنجمله است . ابوالبرکات بغدادی در کتاب معتبر و امام فخر رازی در اربعین و بیان دلائل طرفین که خود بحثی جداگانه است» . (تمام شد نوشته آقای داناسرشت) .

۲۵- درصفحه ۵۹۰ درفصل مربوط به نظرات ابن‌سینا درباره اعصاب لازم به تذکر است که :

ازشیخ شاهکارهائی درطب آمده که با مطالعهٔ قانون میتوان به این شاهکارها پی برد . اکنون من باب مثال چند نکته بعنوان ذیل برقانون شیخ در این تکمله اضافه میگردد :

شیخ عصب چشم (Rétine) را عامل و عضو اساسی بینائی تلقی می کند در صورتیکه قبل ازوی بینائی را به‌جلیدیه (Cristallin) نسبت‌میدادند .

و درباره مننژیت‌ها آنها را بعنوان ورم غشاء مغزمیدانند .

شیخ انواع مختلف یرقانهای اصلی (Ictères fondamentales) را شناخته و در سکته های مغزی اصل را پری (Pléthore) بدن یادداشت کرده است .

شیخ انتقال بعضی ازبیماریهای عفونی را ازجفت میداند . (مستخرجه ازقانون شیخ و کتاب اطباء مشهور تألیف رنه دومنیل (Les Medecins célèbres, Réné Dumesnil) که تحت نظر فلاوین بونه‌وا (Flavien Bonnet Roy) انجام گردیده چاپ‌های هنری لوسین‌مازنو (Editions d' Arts, Lucien Mazenod) چاپ ژنوسویس ۱۹۴۷ میلادی .

۲۶- ایضاً درفصل مربوط به کبد وبیماریهای آن شیخ در باب سبب پیداشدن احتقان (= Congestion) در کبد آنرا زیاده‌روی درخوراك و ترك ورزش و ازضربه وارد آوردن به کبد میداند .

۲۷- درصفحه ۵۹۸ پس ازسطر ۱۲ اضافه شود : بایک مقایسه علمی از رازی

وابن‌سینا با پزشکان امروزی غرب توجه خوانندگان کتاب را متوجه می‌سازم:

«ابن‌سینا درباره اورام کبدی درقانون گوید: که‌مفاد آن چنین است: ورم حاد جگرسیاه یا تحلیل میرود وعوارض‌آن‌ها برطرف ویاآنکه به‌چرك نشسته ونشانه های دمل پدیدارمیشود یا آنکه چرك کرده ونشانه های‌دمل ظاهرمیشود ویاآنکه تصلب جسته وعلامات ورم سخت (صلب) پیدا میشود وعلامات ورم حاد برطرف‌میگردد؛

«رازی نیزدرکتاب حاوی گوید: اگرورم حادجگرسیاه به ورم سخت (صلب) تبدیل گردد، تب بیمارقطع شده و درد کم میشود ولی اگر بیماری طولانی گردد به‌استسقا منتهی خواهد شد؛

«ابن‌سینا علـــــت احتقان کبدی(Congestion hépatique) رااز‌پرخوری واحتباس یا قطع گردیدن مایع درونی بمانند خون بواسیریا قاعدگی زنان وضربه به کبد و عمل طبیعت آدمی برای رفع حدت ماده میداند که با مبانی امروزی تفاوتی ندارد».

حال ملاحظه فرمائید همین دونکته که درباب اورام واحتقان کبدی است با نظرات کنونی بسیارنزدیك‌است،ولی متأسفانه‌غربیهاجمیع‌این‌مطالب‌راازقانون شیخ وحاوی رازی‌وملکی اهوازی وذخیره خوارزمشاهی اخذ کرده وبعدها بخورد مشرق‌زمینی‌ها داده‌اند. بنابراین اگرفقط کتاب‌های حاوی‌رازی و ملکی اهوازی و قانون ابن‌سینا وذخیره خوارزمشاهی گرگانی مورد مطالعه‌وتحقیق‌وموشکافی قرارگیرد معلوم خواهد شد که این پزشکان چه خدمت بزرگی به‌طب جهان کرده‌اند.

دراینجا یك نکته دیگراضافه می‌کنم وآن اینکه: گرچه طی فصول مربوطه به‌شاهکارهای پزشکان ایرانی بطوراخص وپزشکان اسلامی بطور اعم تا آنجا که مقدوربوده شروحی نگاشته شده است،ولی‌لازم به‌تذکراست که تمام مطالب‌اقتباس ازکتب تصنیفی‌آنهابوده که باید روزی مصنفاتی که به‌زبان تازی است به‌پارسی برگردانده شود تا پزشکان امروزی بدانند که استادان قدیم ایرانی چه خدماتی

کم نظیر به طب دنیاانجام داده‌اند.

۲۸- در صفحه ۵۹۹ ضمن گیاههای کبدی که شیخ آورده لازم به تذکر است که:

«شیخ درورمهای کبدی معتقد بوده که‌ممکن است این اورام برطرف گردیده یعنی تحلیل روند ویابه‌چرك نشینند ودمل درآن پیدا شود و یاآنکه تصلب یافته و نشانه های تصلب کبدی بروز کند».

موضوعات بالا ازقانون شیخ استخراج شده واین‌مطلب خلاصه صفحات‌چندی است که مطالعه گردیده . بنابراین معلوم میشود که نظرات طبی شیخ در هزارسال قبل با نظرات کنونی علاوه بر آنکه تفاوت فوق‌العاده ندارد، بلکه بسیار نزدیک میباشد.

۲۹- درصفحه ۶۰۵ پس از سطرچهارم اضافه گردد:

شیخ اثرات داروئی‌اقونیطون (Aconit) رامی‌شناخته وبرای درمان کم‌خونی‌ها مکیدن‌مغزتازه استخوان‌را توصیه‌میکرده. ایضاً به‌برش قصبه‌الریه (Trachéotomie) عقیده‌داشته. (اقتباس ازقانون‌شیخ وصفحه ۳۴ اطباء‌مشهور(Les Médecins illustres).

۳۰- درص ۶۰۹ کتاب ضمن انتشارات مربوط به‌ابن‌سینا اضافه میگردد: که کتاب «مخارج‌الحروف» به کوشش آقای دکتر پرویزناتل خانلری‌و توسط دانشگاه تهران به‌شماره ۲۰۷ سال ۱۳۳۳ چاپ گردیده است که مشتمل بریک مقدمه‌وشش فصل متن عربی ازروی دونسخه وروایت وترجمه فارسی‌آن درسبب پدیدآمدن‌آوازو در سبب پدید آمدن حرفها و در تشریح حنجره وزبان و درسببهای جزئی یک‌یک حرفهای تازی و درحرفهائی که باین حروف است [ودرزبان تازی نیست] ودراینکه این حروف ازحرکتهای غیرگفتاری نیزشنیده میشود، میباشد.

۳۱- ایضاً کتاب«التنبیهات‌والاشارات»توسط‌آقای‌محمود شهابی‌ازطرف‌دانشگاه تهران به‌شماره‌۶۲۳ بسال ۱۳۳۹ چاپ شده‌است که‌ضمن‌آن کتاب «لباب‌الاشارات»

فخرالدین رازی نیز ضمیمه میباشد و از طرف مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بمناسبت هزاره ابن‌سینا شماره‌چهارم سال اول‌درتیرماه۱۳۳۳ ضمن پنج مقاله بقلم‌چهار تن ازدانشمندان‌ایرانی‌ویک‌تن غیرایرانی انتشار یافته‌است. ضمناًاضافه‌میشود که از نخستین رسالات مربوط به‌شیخ بسال ۱۳۱۰ شمسی ازطرف شادروان دکترقاسم‌غنی انتشاریافته که درآن شرح حال شیخ وطب وفلسفه وادب ابن‌سینا آمده است.

۳۲ - ایضاًبسال۱۳۳۳ مرحوم‌سعیدنفیسی کتابی دردویست وهفتادصفحه تحت عنوان «پورسینا» که‌مشتمل برزندگی وکار وروزگارشیخ میباشد وازطرف کتابفروشی دانش تهران چاپ‌شده، تألیف کرده که بسیارجامع میباشد.

غیرازآنچه که دربالا مسطورگردیده تعداد زیادی جزوه ورساله و کتاب چه درایران وچه درخارج درباب ابن‌سینا چاپ وانتشاریافته که ذکرهمه‌آنها از حوصله کتاب خارج است.

۳۳ - درصفحه ۶۷۶ درباره تاریخ وفات بوسهل مسیحی طبق گفته ابن‌العبری



شکل ۱۳۳- تصویر خیالی از بوسهل‌مسیحی (نقل از مطبوعات پاکستان)

سال ۴۲۸ هجری قمری آمده است .

۳۴- ایضاً در صفحه ۶۷۶ در باب شرح حال بوسهل مسیحی واطلاع بیشتر از حال وی رجوع شود به کتاب «زینة المجالس» تألیف مجدالدین محمد حسینی متخلص به مجدی چاپ تهران ۱۲۶۵ قمری صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ و به تعلیقات چهارمقالهٔ عروضی صفحات ۴۲۳ و ۴۲۴ به کوشش مرحوم دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۳۳ کتابخانه زوار .

۳۵- درصفحه ۶۷۸ اضافه شود :

«دیگر از مؤلفات ابوسهل مسیحی دوازده کتاب است که بنام ابوریحان بیرونی نوشته است :

«کتاب فی مبادی الهندسه» و «رسوم الحرکات فی الاشیاء ذوات الوضع» و «سکون الارض اوحرکتها» و «التوسط بین ارسطو طالیس وجالینوس فی المحرک الاول» و «رساله فی دلالة اللفظ علی المعنی» و «رساله فی سبب برد ایام العجوز» و «رسالة فی علة التربیه التی تستعمل فی احکام النجوم» و «رسالة فی آداب صحبة الملوك و «رسالة فی قوانین الصناعه» و «رساله فی دستور الخط» و «رساله فی الغزلیات الشمسیه» و «رسالة النرجسیة (نقل از تعلیقات چهارمقاله ، مقاله چهارم ، بسعی و اهتمام مرحوم دکتر محمد معین صفحه ۴۱۶ و ۴۱۷ و کتاب پورسینای مرحوم سعید نفیسی صفحه ۱۳۵) .

ایضاً مراجعه شود به مقدمه آثارالباقیه چاپ ساخائو (Sachau) صفحه ۲۷ دیباچه کتاب که ازبوسهل دوازده کتاب یاد می کند.

۳۶- صفحه ۶۹۹- سطر ۷ - در باب شرح حال و اطلاعات بیشتر از ابوالخیر- حسن بن سوار بن بابا بن بهنام (بهرام) ابن الخمار رجوع شود به حواشی و تعلیقات چهارمقاله عروضی مقاله چهارم به سعی و کوشش مرحوم دکتر محمد معین صفحات ۴۱۷ تا ۴۱۹ .

۳۷- درصفحه ۴۰۷- درباب ابن هبل توضیحاً اضافه میشود: که پدرو پسرهر دوبه ابن هبل مشهور میباشند. پدر یا ابن هبل اول ابوالحسن مهذب‌الدین علی‌بن-احمدبن‌هبل بغدادی بود. ابن‌عبری‌ویرا ازبغداد وملا کاتب‌چلبی صاحب کشف‌الظنون ازتبریزمیداند. طب را دربغداد فراگرفت. درابتدای عمر در بغداد سکونت اختیار کرد وپس ازمدتی به‌موصل رفت‌وسپس به‌آذربایجان ومدتی درشهرخلاط‌نزد پادشاه ارمنستان سمت طبابت ومنادمت داشت و تقربی به کمال نزد پادشاه یافت وپس ازمدتی که درخلاط بود وتمول ومکنت بسیار بدست آورد به‌موصل مراجعت کرد. وبه‌تدریس ودرمان اشتغال ورزید. درآخرعمرچشمش کورشد. وفاتش بقول ابن‌عبری درنودوپنج سالگی درشهرموصل بسال ششصدونوزده هجری اتفاق افتاد. مورخانی بمانند ابن‌ابی‌اصیبعه وملا کاتب چلبی وفاتش را به‌سال ششصدو ده ذکر کرده‌اند. تألیف مشهوروی کتاب «مختار» است که درچهارمجلد میباشد. (نقل از عیون‌الانباء صفحه ۳۰۵)

اما پسرچنانکه درصفحه ۴۰۷آمده است بنام ابوالعباس احمدبن‌مهذب‌الدین ابوالحسن علی‌بن احمدبن‌هبل وملقب به شمس‌الدین بود. وی به شهرهای روم مسافرت کرد ودردربارملک غالب کیکاوس‌فرزند کیخسرومقام ومرتبه عالی‌داشت. پس ازمدتی اقامت درروم فوت کرد وجسدش را به‌موصل‌آورده ودراین شهر مدفون گشت.

ابن‌ابی‌اصیبعه در«عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء»آورده که وی رادوپسر بود، که درزمان وی درشهرموصل مقیم بودند واز اعیان فضلاءوعلماء محسوب میشوند. (نقل از عیون الانباء صفحه ۳۰۶).

۳۸- درصفحه ۷۳۴ درباب ذخیره خوارزمشاهی لازم به‌تذکراست که کتاب دوم ذخیره غیرازچاپ انجمن آثارملی، که توسط‌آقای دکترجلال مصطفوی بعمل آمده ازطرف دانشگاه تهران تحت شماره ۲۲۰۰/۱ به کوشش آقایان ایرج افشار و

محمدتقی دانش پژوه چاپ وانتشار یافته ومتأسفانه بدون فهرست‌های لازم ومعادلهای لغات فنی وطبی وتوضیح وتشریح میباشد که علت این نقص بزرگ آن است که آقایان چون طبیب نبودند فقط ازروی نسخه کتابخانه فاتح اسلامبول آنرا را چاپ کرده‌اند.

۳۹- درصفحه ۷۳۶ پس ازسطرششم درباب چاپ کتاب «خفی علائی یا خف علائی» تذکرداده میشود که این کتاب در لکنهو هم چاپ شده است (فهرست کتابهای فارسی چاپی آقای خان بابامشار). بنابراین کتاب «خفی علائی» تابحال دو مرتبه چاپ شده است.

۴۰- درصفحه ۷۰۲ و۷۰۳ درباره هضم وتولیداخلاط چنانکه آمد قدما چهار هضم تأمل بودند. اولین هضم درمعده ودومین آن درکبد و سومین در اندامها و چهارمین دراعضاء بدن.

ابن‌سینا درقانون دراین باب شرحی داده که خلاصه آن چنین است:

«بدان غذا به‌وسیله جویدن (مضغ) گوارنده (گوارا) میشود.... پس از آن وارد معده گردیده که در آنجا گوارش تمام پیداسی کند (هضم اول)، سپس به کمک مایعی بنام کیلوس (Chyle) که جوهری روان(سیال) شبیه ماءالکشک غلیظی است تشکیل گردیده (هضم دوم) بعد، قسمتهای رقیق ولطیف آن درمعده و امعاء جذب شده و بعد از آن ازطریق عروق موسوم به ماساریقا (Mesentères) دفع گردیده که یکی ازآنها بنام رگ باب کبد میباشد)، به کبدنفوذ کرده(هضم سوم) واز کبدپس ازپخته شدن به رگ بزرگی که دربرجستگی کبدقرارداردوارد گردیده‌ودررگهای منشعبه آن در قوام درجداول یا رگهای کوچک (= جداول جمع جدول) آورده و سپس در رگهای خردتر (=سواقی جمع ساقیه) و آنگاه درعروق لیفی موئی(Fibreux) (هضم چهارم) رفته وآنگاه از دهانه های آنهابه اعضامیرسد به تقدیر العزیزالعلیم..... و «واجب است بدانی که برای خون و آنچه که درآن با عروق جریان می یابدبه‌نام هضم سوم است ووقتی که خون به‌اعضاء توزیع گردید، هرعضوهضم چهارم را بجا

میآورد. اما زیادی‌ها (فضولات) هضم اول درسعده است که ازراه امعاء وزیادیهای هضم دوم درکبد است که اکثرآنها ازادراروبقیه‌آن‌ازراه طحال وزهره (= مراره= Vésicule biliaire)وزیادی دوهضم دیگررا از راه تحلیل (استفراغ غیر محسوس یا تحلیل) که‌حس نمی‌شودوعرق‌و چرك(= ریم‌به‌تازی= شوخ به‌پارسی) ازسوراخهای محسوسی بمانند بینی و پرده‌گوش یا غیر محسوس بمانند سوراخهای بدن (مقصود سوراخهای پوست‌بدن‌است) یاخارج‌ازطبع‌آدمی بمانند ورمهای روان (= اورام‌سنفجره) یا از آنچه اززیادی ادرار بمانند مو و ناخن دفع میشود. (نقل از قانون کتاب اول صفحه ۱٤ و۱۰ چاپ تهران ۱۲۹۰ هجری‌قمری).

٤۱ - نظربا اینکه طی مطالب کتاب مکرر از ماههای رومی و عربی و یهودی ذکری بمیان‌آمده است، لازم دانستم سطوری چنددرین‌باب به‌نظرخوانندگان کتاب برسانم.

ماههای عربی دردوره جاهلیت ازین قراربوده که تماماً قمری می‌باشند.

موتمر، ناجر، خوان، وبصان، حنین، ربی، اصم، عادل،فاتق، وعل،ورنه، برك، بودند. (مستحرجه ازکتاب التفهیم)

صاحب نصاب‌الصبیان ماههای عربی‌را پس ازاسلام که قمری میباشندبدین نحوآورده است:

ز محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر
دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر
رجب است، ازپی شعبان رمضان وشوال
باز ذی‌قعده و ذی حجه چنین است خبر
(بکن نیک نظر)

ودرباره ماههای پارسی چنین‌آورده است:

زفروردین چو بگذشتی مه اردی‌بهشت آید
پس آن خردادوتیرآنگه که‌مردادت همی‌آید (بیفزاید)
پس ازشهریوروسهرو ابان وآذر ودی دان
که بربهمن جز اسفندار مذ ماهی نیفزاید

اما ماههای رومی درنصاب‌الصبیان چنین است :

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
شباط و آذر و نیسان ایار است
حزیران وتموز و آب و ایلول
نگه‌دارش که از من یادگار است

بدین ترتیب ماههای آذار و نیسان و ایار (بهار) و حزیران و تموز و آب (تابستان) وایلول وتشرین اول وتشرین آخر(پائیز) و کانون اول و کانون آخر و شباط (زمستان) میباشند .

اکنون درکشورهای عربی ماههای رومی را به‌شمسی تبدیل داشته وآنهارا مطابق ماههای اروپائی بدین شکل منظم ساخته‌اند :

کانون دوم (۳۱ روز) = Janvier
شباط (۲۸ یا ۲۹ روز) = Février
(که دوماه آخرزمستان میباشند) ؛
آذار (۳۱ روز) = Mars
نیسان (۳۰ روز) = Avril
ایار (۳۱ روز) = Mai
(که سه ماه بهارمیباشند) ؛
حزیران (۳۰ روز) = Juin
تموز (۳۱ روز) = Juillet

آب (۳۱ روز) = Août

(که سه ماه تابستان میباشند) ؛

ایلول (۳۰ روز) = Septembre

تشرین اول (۳۱ روز) = Octobre

تشرین ثانی (۳۰ روز) = Novembre

(که سه ماه پائیزمیباشند) ؛

کانون اول (۳۱ روز) = Decembre

(که ماه اول زمستان است) .

۴۲ ـ برای مزید اطلاع خوانندگان ازنظرآنکه علم طب (یا صنعت طب) در نظرقدما درچه قسمت ازعلوم قرارداشته بهفهرست زیرمراجعه گردد :

- علوم مابعدالطبیعه متافیزیک
  - علم الهی
  - فلسفه اولی
  - فروع علم متافیزیک
    - علم معرفت نبوت
    - « « امامت
    - « « معاد
- حکمت نظری
  - علوم ریاضی
    - علم عدد
    - علم نجوم
    - علم هندسه
    - علم تألیف یا موسیقی
    - فروع علم ریاضی
      - علم جبرومقابله
      - علم جراثقال
      - علم مناظر ومرایا
      - علم نیزلجات
  - علوم طبیعی
    - علم سماء وعالم
    - علم سماع طبیعی یاسمع الکیان
    - علم کون وفساد
    - آثارالعلویه
    - علم حیوان
    - علم نبات
    - علم معادن
    - علم نفس
    - علوم فروع طبیعی
      - علم احکام نجوم
      - علم طب
      - علم فلاحت
      - علم کیمیا (شیمی)
- حکمت عملی
  - علم تدبیرمنزل
  - علم تهذیب نفس (یا تهذیب اخلاق)
  - علم سیاست مدن

بنابرفهرست بالا معلوم شد که علم طب (یا صناعت طب) ضمن فروع علوم طبیعی قرارداشته است .

اما در باره علم کیمیا (شیمی) باید دانست که این شعبه از علم ضمن فروع علوم طبیعی بود . ، منتهی باید گفت که درتمدن اسلامی این علم وعلم طب که هردوازفروع علوم طبیعی بوده‌اند بسیارپیشرفت کرده وشگفت‌انگیزمی‌باشند.

۴۳- اینک معادلهای چندی درعلوم دیگررا جهت اطلاع خوانندگان کتاب متذکر میکردم :

کیمیا = شیمی ؛

سیمیا = فیزیک ؛

لیمیا = شعبده ونیرنگ ؛

هیمیا = علم قیافه ؛

بیمیا = علم عرافه ؛

درباره علم عرافه این علم بیشتر درمورد رد پای کف انسان به کشف صاحب آن پی برده می‌شده است .

۴۴- در باره علوم غریبه باید دانست که درقدیم چنین معروف بوده : که دانندههای آن کم ودارندههای آن اصرار به‌سطح دارند .

شعب این علم عبارت بودند از : کف بینی - رمل - جفر - معرفةالاحجار، (یعنی شناسائی احجارکریمه «سنگهای قیمتی») - تسخیرجن- تسخیرارواح، تسخیر علویات (کواکب یعنی ستارگان) ومالیتیسم .

نگارش سطور بالا ازآن نظربود که طی کتاب ازبسیاری ازعلوم بالا نام برده شده بود ، بدین لحاظ به‌شرح بسیارمختصرآنها پرداخته شد .

۴۵ - درصفحه ۷۴۲ پس ازشرح کتاب «یادگار» تألیف سید اسمعیل جرجانی اضافه گردد که برحسب نظرمرحوم دکترعباس لفیسی جزوه (یا رساله‌ای) جرجانی تألیف کرده که در باره «بهداشت عمومی» میباشد و جرجانی‌آنرا بسال ۵۰۴ هجری

قمری (=۱۲۰۱۱ میلادی) قبل ازرفتن به‌خوارزم نوشته است (رجوع شودبه کتاب تاریخ طب درایران تألیف مرحوم دکترعباس نفیسی که به‌زبان فرانسوی است).

بنابراین برحسب نظر آلمرحوم جرجانی را پنج کتاب تألیفی است. احتمال دارد رساله‌ای که شادروان دکتر عباس نفیسی در کتاب خود آورده است یکی از قسمتهای چهار کتاب تألیفی جرجانی باشد. واللهاعلم‌بالصواب.

۴۶ - بسیاراحتمال دارد که بعضی ازنکات وملاحظات طبی ازپزشکان دوران اسلامی مخصوصاً ایرانیان طی مدت قریب شش قرن در کتاب ازقلم افتاده باشد. امید است جبران‌آن درجلد سوم تاریخ طب که ازحمله مغول ببعد و دردست تألیف وجمع‌آوری است به عمل آید.

درخاتمه متذکر میگردم در باره بعضی از یادگارها و شاهکارهای پزشکان ایرانی درکتاب به‌اختصارآمده است که امیدوارم جبران مافات شود.

در اینجا کتاب وذیل وملحقات «تاریخ طب درایران ازظهوراسلام تا حمله مغول» یعنی‌جلد دوم «تاریخ طب درایران» ختم می‌گردد. امیدوارم جلد سوم‌آن قریباً تقدیم هم‌میهنان گرامی وهمکاران عزیز وطالبان تاریخ‌طب کشور گردد.

دکترمحمود نجم‌آبادی

فهرست عام

۱- فهرست اعلام

خ

ش

ص

ض

ط

ک

۲ ـ فهرست نامهای خاندانهای دانشمندان و طبیبان

۳ ـ فهرست نامهای اقوام و دسته‌های علمی

۴ ــ فهرست نامهای پادشاهان و خلفاء وسلسله‌ها

۵ - فهرست نامهای مراکز علمی و دانشگاهی و مذهبی و عناوین مذهبی

۶ - فهرست کتابخانه‌ها

۷ـ فهرست نامهای کشورها و شهرها و اماکن و نقاط جغرافیائی و تاریخی

۸- فهرست نامهای مذاهب و فرقه‌ها و دسته‌ها

۹- فهرست نامهای بیمارستانها

۱۰- فهرست اسامی حیوانات و جانوران

۱۱- فهرست نامهای رستنیها و میوه‌ها و دانه‌ها (طبی و غیر طبی)

۱۲- نامهای خوراکیها و آشامیدنیها (طبی و غیر طبی)

۱۳- فهرست نامهای بیماریها و عوارض آنها

۱۴ فهرست مواد داروئی

۱۵ فهرست لغات طبی و فنی و اصطلاحات وابسته بدان‌ها

۱۶ــ فهرست درمانها ولوازم طبی وجراحی ودرمان کنندگان

۱۷- فهرست اوزان و مقادیر وپول

۱۸- فهرست اشکال وتصاویر کتاب

۱۹- منابع و مآخذ

آ

آئین پزشکی، (یا پندنامه اهوازی)، فارسی، تهران، سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۳٤ ش .
ترجمه از کتاب ملکی علی‌بن عباسی مجوسی اهوازی ودر شماره اول مجله نظام ـ پزشکی ایران توسط نگارنده کتاب

آئین زرتشت، عقیده فیلسوف و شاعر معروف هند رابیندرانات تاکور چاپ بمبئی

آئین‌شهر یاری‌در ایران بر بنیاد فردوسی، آقای‌علی‌قلی اعتمادمقدم، فارسی‌انتشارات وزارت فرهنگ وهنر، تهران، ۱۳۵۰ ش.

آثارایران، (از انتشارات اداره کل عتیقات) فارسی ، مجلات مختلف فارسی و فرانسه تهران، ۱۳۱٤ ش. و ببعد

الف

الباه، (کتاب . . .، کتاب فی‌الباه یبین فیه‌المزاج و منافع‌الباه و مضاره)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (درمجموعه‌ای به شماره ٤۵۷۳)

ابدال الادویه، عربی، رازی‌نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (شماره ۱۰۳۸ - ۱۰٤۸)

ابن‌سینا، فارسی، مرحوم دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۱۵ ش.

ابن‌سینا، آلمانی ، دکتر بهرام طایفه محمودی ، دوسلدرف ۱۹٦٤ م .

ابن‌سینا، فرانسوی، مرحوم هانری ماسه (Henri Massé) و آقای‌محمدآشنا(M.Achéna) پاریس، ۱۹۵۵ م.

ابن‌سینا، (بحث و تحقیق درباره بوعلی‌سینا)، فارسی ا. پارسی‌نژاد، تهران، ۱۳۳۳ ش.

ابن‌سینا، (زندگی وآثار) ، ترکی، دکترسهیل انور، استانبول ۱۹۵۵ م.

ابن‌سینا ، زنـدگی و کار او «Avicenna, his life and works» ، انگلیسی ، ۱۳۲۹ ش. تهران ازطرف کمسیون ملی یونسکو

ابن‌سینا وامراض عصبی وروانی، دکتر ابوالحسن فرهودی، ۱۳۳۳ ش.

الابنیه عن حقایق‌الادویه ، فارسی ، موفق‌الدین ابومنصور- علی‌الهروی ، گراور نسخه خطی کتابخانه وین - چاپ زلیگمان سال ۱۸۵۹ م ترجمه آلمانی

توسط عبدالخالق آخوندوف بادکوبه‌ای - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخه اصلی کتابخانه وینه - انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۱۱۶۳ از روی نسخه تصحیح شده مرحوم احمد بهمنیار به کوشش حسین محبوبی - اردکانی.

ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۲ ش. تهران، انتشارات طهوری

اتخاذماءالجبن، (مقاله فی...)،عربی، رازی، کتابخانه ملی ملک (در مجموعه به‌شماره ۴۵۷۳).

التقسیم والتشجیر، عربی،رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی‌ملک (درمجموعه‌ای به‌شماره ۴۵۷۳).

الجدری والحصبه، عربی، رازی، بیروت ۱۸۷۲ م.

الحصی‌فی‌الکلی‌والمثانه (کتاب...)، عربی، رازی، بیروت

اخبار العلماء باخبارالحکماء، (عربی)،علی‌بن یوسف‌بن ابراهیم‌بن‌عبدالواحدبن موسی‌بن- احمدبن محمدبن‌اسحق ربیعةالشبانی القفطی قاهره ۱۳۲۶ ق.

اختلاف‌الدم، (مقاله فی...)، عربی، رازی، کتابخانه ملی‌ملک (درمجموعه‌ای به‌شماره ۴۵۷۳).

اختیارات بدیعی، حاجی زین‌العابدین علی‌بن‌حسین‌انصاری، کانپور ۱۳۰۵ ق.

اخلاق ایرانیان باستان، (ترجمه)، دین شاه ایرانی سلیستر، جاپ سوم، تهران، ۱۳۳۴ ش.

الادویة القلبیه،عربی، شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا، ترجمه اردو توسط حکیم عبداللطیف، کلکته ۱۹۵۶ م.

الذریعه الی تصانیف الشیعه، عربی، مرحوم آقاشیخ آقابزرگ تهرانی، (دوره) نجف و تهران، ازسال ۱۳۵۵ ق. به‌بعد.

ارشادالزراعه، قاسم‌بن یوسف ابونصری هروی، باهتمام محمدمشیری،تهران،۱۳۴۶ش. انتشارات دانشگاه شماره ۱۱۳۴

ازری تامن پلیه، (انتقال وسیرطب ازمشرق به مغرب) De Rey à Montpellier فرانسوی وفارسی، تألیف نگارنده کتاب، تهران، ۱۳۳۳ ش.

الاسرار، (کتاب...) یا رازهای‌صنعت‌کیمیا، عربی، رازی، ترجمه و تحقیق به‌فارسی

توسط حسنعلی‌شیبانی، انتشارات دانشگاه‌تهران(شماره ۱۳۰)، تهران۱۳۴۹ ش.
الاشارات والتنبیهات، عربی، ابن‌سینا، ترجمه‌آقای دکتر احسان یارشاطر (انتشارات انجمن‌آثارملی) تهران، ۱۳۳۲ ش.
اصول تداوی، فرانسوی، دکترا. مانکا،
Traité élémentaire de Thérapeutique, A. Manquat
پاریس، ۱۹۰۳ م.
اصول تداوی سریری، فرانسوی، پل‌ساوی
Traité de Thérapeutique clinique, Paul Savy,
سه جلد، پاریس، ۱۹۳۸ م.
الطب‌الروحانی، عربی، رازی، بەسعی و اهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.
اطباء‌مشهور (Les Médecins célèbres)، فرانسوی، رنه دومنیل René Dnmesnil، ژنو ۱۹۴۷ م.
اطعمة‌المرضی، (رساله فی‌اطعمه‌المرضی)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۹ر۲۴۳
العلم‌الاهی، عربی، رازی، بەسعی و اهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.
الاغراض‌الطبیه و المباحث‌العلائیه (= اغراض = اغراض‌الطب)، فارسی، سید اسماعیل جرجانی، چندنسخه خطی وچاپ بنیاد فرهنگ ایران تهران۱۳۴۵ ش.
الاقرا با دین (کتاب ... القرابادین و التحریر علی‌المجسطی)، عربی، رازی، نسخه خطی کتاب خانه‌ملک و نسخ دیگر
اکتفاء القنوع بماهومطبوع، عربی، وان‌دیک Van Dyck
الالبان، فی‌منافع ماءالجبن (مقاله من...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملک.
الهیات دانش‌نامه علائی، ابن‌سینا، بامقدمه وحواشی وتصحیح مرحوم دکترمحمدمعین، انتسارات انجمن آثارملی (شماره۱۵)، تهران، ۱۳۳۱ ش.
امارات الاقبال والدوله، (فی...)، عربی، رازی، بەسعی و اهتمام پاول کراوس، P. Kraus، مصر۱۹۳۹ م.

امثله من قصص المرضی و حکایات لناخلط النوادر، عربی، رازی، مصر، بهسعی و اهتمام دکترماکس میرهوف Dr. Max Meyerhof ۱۹۳۶ م.

انتشارات کارخانه داروئی پارك دیویس Parke Davis انگلیسی، آمریکا، شمارههای متعدد.

انساب سمعانی، قاضی ابوسعید عبدالکریم بن ابی بکرحمدبن ابوالمظفر منصوری عبدالجبار تمیمی سمعانی مروزی، لیدن (هلند) ۱۹۱۲ م.

انجیل (ترجمه فارسی عهد جدید)، لندن، ۱۹۰٤ م.

اندرز پوریوتکیشان، ترجمه دکتر ماهیار نوابی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره زمستان، سال دوازدهم.

اندرز پیشینیان، ترجمه ازپهلوی بهفارسی، دکترماهیار نوابی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره تابستان سال دوازدهم.

اوجاع المفاصل (کتاب...، فی النقرس و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النساء)، عربی، رازی، نسخه کتابخانه ملی ملك (شماره ٤٤٤٢ درمجموعهای به شماره ٤٥٧٣) وکتابخانه مرحوم میرزا محمدطاهرتنکابنی طبرسی.

اولین دانشگاه، و آخرین پیامبر، دکتر ر. پاك نژاد، هفت مجلد، ۱۳٤۳ تا ۱۳٤۹ ش.

اولین کنگره، اروپائی تاریخ بیمارستانها، ایتالیائی

Atti del Primo Congresso Europeo di Storia Ospitaliera

ایطالیا ۱۹۶۰م.

ایران ازآغاز تا اسلام، گیرشمن، ترجمه مرحوم دکترمحمد معین تهران، ۱۳۳۶ ش.

ایران باستان، فارسی، مرحوم حسین پیرنیا مشیرالدوله، سهجلد، تهران، ۱۳۱۱ ش.

ایران بعدازاسلام، فارسی، مرحوم عباس خلیلی، جلد ۱ و ۲، تهران، ۱۳۳۰ وبیعد.

ایران درزمان ساسانیان (ترجمه فارسی) تألیف مرحوم آرتورکریستنسن ترجمه مرحوم رشیدیاسمی، چاپ سوم، ۱۳۳۲ ش.

ایران در گذشته و حال، انگلیسی، Persia Past and Present تألیف ویلیامزجکسن Williams Jacksen نیویورک، ۱۹۰۶ م.
ایرانشهر، ج ۱ و ۲- نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو، تهران ۳ر۱۳٤۲ ش.
ایران نامه یا کارنامه ایرانیان درعصر اشکانیان، محمدعلی شوشتری (سهرین) ج ۲ و ۳، ۱۳۲۱ ش.
ایرانیان‌درگذشته‌وحال، سادام ا.س. وولفسن، ترجمه‌حسین انصاری، تهران۹ ۱۳۰ ش.

ب

بخشی ازفرهنگ اوستا، موبد فیروزآذرگشسب، تهران، ۱۳۳۷ ش.
برءالساعه، عربی، رازی، چاپ بیروت و سصرسالهای ۱۸۰۳ و ۱۹۳٦ م.
برهان قاطع، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۷۸ ق.
بزرگان شیراز، رحمةاله مهراز، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳٤۸ ش.
بهداشت ایرانیان باستان، دکترفریدون کابلی، تهران، پایان‌نامه ۳۲-۱۳۳۱ ش.
بیست مقاله قزوینی، جزءاول (مرحومان ابراهیم‌پور داود و عباس اقبال آشتیانی)، بمبئی، ۱۳۰۸ ش. تهران، ۱۳۱۳ ش.

پ

پرتو اسلام، عربی، احمدامین، ترجمه مرحوم عباس خلیلی، تهران
پزشکان بزرگ، انگلیسی، هنری ا. سیجریست، The great Doctors, Henry E. Sigerist نیویورک، ۱۹۵۸ م.
پزشکان نامی پارس، فارسی، دکتر محمدتقی‌میر (انتشارات دانشگاه شیراز شماره ۱)، شیراز، ۱۳٤۸ ش.
پزشکی درایران باستان، دکتر سهراب‌خدابخشی، تهران، ۱۳۳۲ ش.
پنج رساله فارسی وعربی ازابن‌سینا به تصحیح دکتراحسان یارشاطر، تهران (از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۹)، تهران، ۱۳۳۲ ش.
پنجهزارسال طب، انگلیسی، گرهارد ونتسمر 5000 Years of Medicine Gerhard Wenzmer، لندن، ۱۹۷۲ م.

پورسینا، فارسی، مرحوم سعید نفیسی تهران ۱۳۳۳ ش . انتشارات کتابفروشی دانش .
پیروزی‌نامه ، (منسوب به‌بزرگمهر بختگان) ترجمه ابوعلی‌سینا ، ترجمه کاظم‌رجوی ، ۱۳۳۳ ش .

ت

تئوریها و فلسفه‌های طب (توسط عده از دانشمندان)
Theories and Philosophies of Medicine
(از انتشارات انجمن تاریخ وتجسسات طبی دهلی)، دهلی، ۱۹۶۲ م.
تاریخ آداب اللغةالعربیه ، عربی، جرجی زیدان، درپنج مجلد، مصر، ۱۹۱۲ م.
تاریخ ادبیات ایران ، انگلیسی ، پرفسور ادواردبراون، ترجمه مرحوم رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶ ش.
تاریخ ادبیات ایران، فارسی، مرحوم دکتر رضازاده‌شفق، تهران، ۱۳۲۱ ش.
تاریخ ادبیات ایران، فارسی، دکتر ذبیح‌الله‌صفا سه‌جلد تهران .
تاریخ ادبیات عرب، آلمانی، کارل برکلمان، لیدن ، ۱۹۳۷-۱۹۴۳ م.
Geschichte der Arabichen Litteratur, Karl Brockelmann، Leyden, 1937 - 1943.
تاریخ ادیان، فارسی، علی‌اصغرحکمت، شیراز، ۱۳۳۹ ش.
تاریخ اسلام و عرب ، فرانسوی، گوستا و لوبون ، ترجمه مرحوم سیدمحمدتقی فخررازی (ازاردو)، تهران ۱۳۱۶ ش .
تاریخ اطباء وعلماء علوم طبیعی، آلمانی ، فردینانددووستنفلد ، گوتینگن (آلمان) ۱۸۹۰ م.
Geschichte der Arabichen Aerzte und Naturforscher, F. Wüstenfeld, Göttingen 1890.
تاریخ ایران، سرجان‌ملکم، هند ۱۸۸۶ م.
تاریخ ایران باستان، تألیف لوئی‌واندنبرك Louis Vandenberg، ترجمه عیسی بهنام، تهران انتشارات دانشگاه ۱۰۶۹
تاریخ ایران بعداز اسلام ، مرحوم عباس خلیلی

تاریخ ایران قدیم، آلمانی، یوستی فردیناند

Greschichte des Alten Persiens, Yusti Ferdinand

برلین، ۱۸۷۹ م.

تاریخ بغداد، عربی، ابوبکر احمدبن علی الخطیب بغدادی، مصر، ۱۳٤۹ ق.

تاریخ البیمارستانات فی الاسلام، عربی، مرحوم دکتر احمد عیسی بیک، دمشق، ۱۳۳۷ ق.

تاریخ تمدن اسلام، عربی، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرالکلام، تهران، ۱۳۳٦ ش.

تاریخ تمدن ایران ساسانی، مرحوم سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه، ج ۱ و ۲ (شماره‌های ۱٤٦ و ۱۹۵).

تاریخ دامپزشکی، فارسی، دکتر میمندی نژاد، ج ۱- انتشارات دانشگاه تهران شماره ٤۸۰

تاریخ شیمی، فرانسوی، م. هوفر M. Hoefer

تاریخ شیمی در قرون وسطی، فرانسوی، برتلو Berthelot و هودا Houdas

تاریخ طب، تالیف م. اشتینگ و ک. زودهوف، آلمانی، ینا (آلمان)، ۱۹۲۸ م.

Geschiehte der Medizin, M. Steineg, K. Sudhof, Yena, 1928.

تاریخ طب، انگلیسی، و. رابینسون W. Robinson نیویورک. ۱۹٤۳ م.

تاریخ طب، انگلیسی، دکتر راف ه. میجر Dr. Ralph Major ۱۹۳٤ م.

History of Medicine, Ralph H. Major, 1954

تاریخ طب، انگلیسی، دکتر دوگلاس گوثری، لندن ۱۹۵۷ م.

A Story of Medicine، Dr. Douglas Guthrie, London, 1957.

تاریخ طب، انگلیسی، هنری سیجریست، نیویورک، ۱۹٦۱ م.

A Story of Medicine, Dr. Henry F. Sigerist, New York, 1961.

تاریخ طب از عهد فراعنه تا قرن هیجدهم، انگلیسی، تالیف چارلز گرین کمستون ترجمه مادام دیسپان دوفلوران به فرانسوی، پاریس ۱۹۳٦ م.

Charles Greene Cumston، Mme Dispan de Floran, Paris, 1931.

ایضاً تاریخ طب، تالیف :

Charles Greene Cumston, An introduction to the History of Medicine from the time of the Pharaons to the end of 18 th Century ; with an essay on the relation of History and Philosophy to Medicine by F. G. Crookshank , lst ed. reprinted, London , Dawsons 1960 .

تاریخ طب ایران، فارسی، دکتر محمود نجم‌آبادی، ج ۱، تهران، ۱۳٤۰ ش.

تاریخ طب، Histoire de la Médecine، ایتالیائی، دکتر ا. کاستیلیونی Dr. A. Castiglioni ترجمه فرانسوی توسط ژ. برتراندوف. ژیدون، J. Bertrand, F. Gidon پاریس ۱۹۳۱ م.

تاریخ طب، فرانسوی، دانیل لکلر، لاهه (هلند)، ۱۷۲۹ م.

Histoire de la Médecine, Daniel Le Clerc, La Haye, 1 729.

تاریخ طب، فرانسوی، موریس باریتی وشارل کوری، پاریس ۱۹٦۳ م.

Histoire de la Médecine, Maurice Bariéty et Charles Coury, Paris 1963 .

تاریخ طب، فرانسوی، دکتر ل. مونیه، پاریس ۱۹۲٤ م.

Histoire de la Médecine, Dr. L. Meunier Paris, 1924.

تاریخ طب، فرانسوی، ژان فووه, J. Fauvet پاریس ۱۹۵۷ م.

تاریخ طب درایران، انگلیسی، دکتر سیریل الگود، کمبریج، ۱۹۵۱ م.

A. Medical History of Persia, Cambridge, 1951.

تاریخ طب عرب، فرانسوی، لوسین لکلر، پاریس، ۱۸۷٦ م.

Histoire de la Médecine arabe, L. Leclerc, Paris, 1876

تاریخ طب عرب، فرانسوی، سلیم عمار، تونس.

En Souvenir de la Médecine arabe, Saleim Ammar

تاریخ طب مصور، انگلیسی، اتوبتمان،

A pictorial History of Medicine, Otto L. Bettman

ایلینویس (آمریکا) ۱۹۵٦ م.

تاریخ طب مصور ، فرانسوی ، رنه دومینل ، پاریس ، ۱۹۵۰ م .

Histoire illustrée de la Médecine, René Dumesnil, Paris 1950.

تاریخ طب و داروسازی و دندان پزشکی و دام پزشکی ، فرانسوی، به شرکت عده‌ای از علماء تاریخ طب تحت سرپرستی مرحوم پرفسور لینیل لاواستین ، پاریس ، ۱۹۳۶ م .

Histoire générale de la Médecine et de la Pharmacie et de l'art dentaire et de l'art vétérinaire, Prof. Laignel Lavastine, Paris, 1936.

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم هجری، فارسی، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه، تهران ۱۳۳۶ ش .

تاریخ علماء خراسان ، فارسی، مرحوم میرزا عبدالرحمن ، مشهد، ۱۳٤۱ ش .

تاریخ کشاورزی ایران ، فارسی، دکتر تقی بهرامی، تهران ۱۳۳۰ ش .

تاریخ قابلگی ، آلمانی، دکتر هینریش فاسبندر،

Geschichte der Geburtshulfe, Dr Heinrich Fasbender,

ینا (آلمان) ۱۹۰۶ م .

تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ، تألیف و. م. میلر، ترجمه فارسی علی نخستین با مساعدت عباس آرین پور تهران ۱۹۳۱ م .

تاریخ مختصر طب ، انگلیسی، زینگر، انگلیسی، اکسفورد، ۱۹۳۶ م .

A short History of Medicine, Singer, Oxford, 1936.

تاریخ مختصر طب ، انگلیسی ، ا. هـ. آکر کنشت، نیویورك، ۱۹۵۵ م .

A short History of Medicine. E.H. Acherknecht, New York, 1955.

تاریخ مصر قدیم ، فارسی، احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه، شماره‌های ۳۸۷ و ٤۰۱ .

تاریخ هرودت ، فارسی، دکتر هادی هدایتی، مجلدات مختلف، انتشارات دانشگاه تهران .

تاریخ یونان قدیم ، فارسی ، احمد بهمنش ، تهران ، ۱۳۳۸ ش .

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام ، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی ، به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، تهران ، ۱۳۳۳ ش .

التجارب (کتابان فی...)، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (در مجموعه‌ای به‌شماره ۴۵۷۳)

تجارب‌السلف، هندوشاه‌بن سنجربن‌عبدالله صاحبی نخجوانی، به تصحیح و اهتمام مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی ، تهران ، ۱۳۱۳ ش.

تجلیل ازمقام‌شیخ، فارسی، فلورانس(ایطالیا)۱۳۲۹ ش. پنجم‌ژوئن ۱۹۵۰ م. شماره ۹ انتشارات انجمن‌آثارملی.

تحفه حکیم مومن، فارسی ، محمدمومن دیلمی‌تنکابنی ، چاپهای متعددوچاپ افست درتهران توسط کتابخانه‌مصطفوی ۱۳۳۷ ش. با مقدمه نگارنده این کتاب.

تحفه‌سلیمانیه،فارسی،علاءالدین‌محمد طبیب ، که‌ترجمه «کتاب‌الی‌من‌لایحضره - الطبیب» رازی است، نسخه‌خطی کتابخانه‌ملی ملک شماره‌۴۵۱۸.

تذکره‌مفیده ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (شماره ۴۴۵۷).

تذکره اولی‌الالباب ، عربی ، شیخ داود انطاکی ضریرچاپ مصر.

ترجمه ابدال‌الادویه‌رازی به‌فارسی، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۱۶۲۴۵.

ترجمه‌الاسراررازی(یا رازهای‌صنعت کیمیا) به‌فارسی‌توسط دکترحسنعلی شیبانی تهران ۱۳۴۹ ش. - انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۰۰.

ترجمه‌اشارات‌شیخ، به‌فارسی‌ابن‌سینا،مرحوم‌حسن‌مشکان‌طبسی،تهران،۱۳۱۶ ش.

ترجمه اشارات و تنبیهات ابن‌سینا به‌فارسی به‌تصحیح‌دکتر احسان یارشاطر تهران ۱۳۳۲ ش. ازانتشارات انجمن‌آثارملی به‌شماره ۲۸.

ترجمه افکاربزرگ درتاریخ‌جراحی، انگلیسی، لئو. زیمرمان م. دیلزاویت
Great Ideas in the History of Medicine,Leo M. Zimmerman,M. D· Ilza - Veith,M.A.,Ph. D.

نیویورک .

ترجمه برءالساعه رازی به فارسی ، توسط میرزا سید احمدبن محمدحسین حسینی شریف طبیب تنکابنی ، چاپ تهران ۱۲۸۸ قمری و توسط میرزا سید محمد رضا طباطبائی سمنانی و توسط سید محمد طبیب فرزند سید احمد سال‌های ۱۲۹۷ و

۱۳۰۴ هجری بارساله «اسهالیه» و «مطلب السوآل، ایضاً از انتشارات روزنامه ستاره غرب ۱۳۲۶ ش.

ترجمه تاریخ ایران، تألیف ژنرال سرپرسی سایکس به‌کوشش سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی ج ۱ و۲ تهران ۱۳۳۰ ش.

ترجمه تاریخ پزشکی، فرانسوی، ژوزف گارلاند،

The History of Medicine, Joseph Garland,

به‌فارسی توسط مرحوم دکترعلی‌اکبرمجتهدی، تبریز، ۱۳۴۱ ش.

ترجمه تاریخ طب درایران، (تألیف دکتر سیریل‌الگود) از انگلیسی به فارسی‌توسط محسن جاویدان با مقدمه نگارنده کتاب تهران ۱۳۵۲ ش. انتشارات کتابخانه اقبال.

ترجمه تاریخ عرب، (فیلیپ‌ك. حتی) ازعربی به‌فارسی‌توسط ابوالقاسم‌پاینده ج ۱ و۲ تبریز، ۱۳۴۴ ش.

ترجمه تاریخ علم، انگلیسی، جرج‌سارتون،

A Hisiory of Science, George Sarton

به‌فارسی توسط احمدآرام، تهران ۱۳۳۶ ش.

ترجمه تاریخ علوم، فرانسوی، پی‌یرروسو Pierre Rousseau، به‌فارسی، توسط حسن صفاری، تهران ۱۳۳۰ ش.

ترجمه تتمه صوان الحکمه، امام ظهیرالدین ابوالحسن علی‌بن ابوالقاسم زیدالبیهقی، به‌تصحیح مرحوم نورمحمد شفیع، لاهور، ۱۳۵۰ ه.

ترجمه تمدن اسلام وعرب، فرانسوی، تألیف دکتر گوستاولوبون، Dr. Gustave le Bon به‌فارسی توسط‌مرحوم سید محمد تقی فخرداعی چاپ تهران.

ترجمه حاوی رازی بلاتینی، ازعربی، چاپ ونیزایطالیا ۱۵۲۹ و۱۵۴۲ میلادی (Continens-Razis) توسط ژرار دوکرمن

Geraard de Crémone, Venise, 1529,1542.

ترجمه کتاب «الجدری والحصبه»، (آبله وسرخک) تألیف رازی، عربی، به‌کوشش مؤلف کتاب به‌پارسی، تهران ۱۳۴۴ ش. (انتشارات دانشگاه‌تهران‌شماره ۱۰۴).

ترجمه کتاب الحصی فی الکلی والمثانه عربی، رازی ،

Traité sur le calcul dans les reins et dans la vessie

بفرانسوی چاپ لیدن (هلند) سال ۱۸۹۶ م. توسط پ. دوکونینگ

P. De Koning.

ترجمه حکایات طبی رازی به انگلیسی، از عربی، تحت عنوان ،

A Medival Translation Rhazes Çlinical Observations

توسط پرفسوراوسی تمکین Prof, Owesei Temkin به انگلیسی، ۱۹٤۲ م.

ترجمه رساله سرگذشت ، از عربی بفارسی، (سومین نشریه انجمن دوستداران کتاب) ، تهران ۱۳۳۱ ش.

ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا، ازعربی به فارسی به کوشش دکترغلامحسین صدیقی، ۱۳۳۳ ش. تهران ، ازانتشارات انجمن آثارملی شماره ۱۸

ترجمه رسالات «سرالقدر»، و«فیض الهی» و«عشق» و«اسرارالصلوة» وتفسیر **«سوره مبارکه توحیدومعوذتین»و«کیفیت استجابت دعا وزیارت»** ورساله **«ترغیب بردعا»** ابن سینا،ازعربی بفارسی به کوشش مرحوم ضیاءالدین دری ، تهران.

ترجمه روانشناسی ابن سینا، به تصحیح ومقدمه ازعربی بفارسی،محمودشهابی، ۱۳۱۵ تهران.

ترجمه روانشناسی یا علم النفس، ابن سینا ازعربی بفارسی، به کوشش اکبرداناسرشت (صیرفی) ۱۳۱۷ تهران.

ترجمه «السماع الطبیعی کتاب شفا»، ابن سینا ازعربی بفارسی،توسط مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)،۱۳۱۹ ش.تهران.

ترجمه سیرت فلسفی رازی، ازعربی بفارسی، توسط شادروان عباس اقبال آشتیانی ، تهران ۱۳۱۵ ش.

ترجمه طب اسلامی، پرفسور ادوار براون ، از انگلیسی بفارسی، توسط مسعودرجب نیا، با مقدمه نگارنده کتاب تهران ۱۳۳۸ ش.

ترجمه طبقات‌الاطباء و الحکماء، تألیف ابن‌جلجل اندلسی، ازعربی به‌پارسی به‌کوشش سیدمحمدکاظم امام، تهران ۱۳۴۹ ش.

ترجمه عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء، جلد اول ازعربی به‌پارسی، به‌کوشش مرحوم سیدجعفرغضبان ودکترمحمود نجم‌آبادی . ۱۳۹۰ ه.=۱۳٤۹ ش. تهران.

ترجمه‌فهرست‌ابن‌الندیم، ازعربی‌به‌پارسی، به‌کوشش‌مرحوم‌رضاتجدد، ۱۳٤۳ و ۱۳۵۰ ش. تهران.

ترجمه قانون شیخ (کتاب اول کلیات)، از اردوبه‌انگلیسی، دکترمظهرشاه، کراچی، ۱۹٦٦ م.

ترجمه قصص وحکایات‌المرضی، رازی، ازعربی به پارسی توسط دکترمحمود نجم‌آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه (شماره ۹٤۰) ۱۳۳۳ ش.

ترجمه قصص وحکایات طبی رازی، (سی وسه حکایت‌کلینیکی رازی) از عربی به انگلیسی Thirty three clinical Observations به کوشش دکترماکس‌میرهوف Dr. Max Meyerhof در مجله Isis، ۱۹۳۰ م. ایضاً چاپ بلژیک ۱۹۳۵ م.

ترجمه قصیده عینیه ابن سینا، از عربی به‌پارسی، مرحوم محمد علی حکیم الهی، تهران، ۱۳۳۱ ش.

ترجمه‌کامل‌التواریخ ابن‌اثیر، به‌فارسی توسط مرحوم عباس خلیلی

ترجمه لاتین کتاب‌التیسیر فی‌المداوات و التدبیر، تألیف‌ابن زهراندلسی (ابومروان عبدالملک‌بن ابی‌العلا زهربن ابی‌مروان الاشبیلی).

De rectificatione et facilitatione regiminis et medicationis

۱٤۹۰ م.

ترجمه المدخل‌التعلیمی، رازی، از عربی به‌فارسی‌توسط دکترحسنعلی شیبانی، تهران ۱۳٤٦ ش، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱٤۰.

ترجمه مجلداول جشن‌نامه ابن‌سینا، به‌زبان‌فرانسوی توسط مرحوم سعید نفیسی‌تهران ۱۳۳۳ ش. ازانتشارات انجمن‌آثارملی به‌شماره ۲۷.

ترجمه مقدمه ابن‌خلدون، تألیف‌عبدالرحمن بن‌خلدون، ازعربی به‌فارسی‌توسط محمدپروین گنابادی ج ۱و۲، ۱۳٤۵ ش. و۱۳۳۷ ش. بنگاه ترجمه ونشرکتاب.

ترجمه میراث ایران، (به‌قلم سیزده‌تن ازخاورشناسان ازانگلیسی به‌فارسی توسط عده‌ای ازدانشمندان ایرانی) تهران ۱۳۳۶ ش.

ترجمه و شرح کلیات قانون شیخ، به اردو، حکیم خواجه رضوان احمد، لاهور، ۱۹۵۲ م.

تشریح کتابهای «التقسیم والتشجیر»، و«برءالساعه» و«حاوی» و «دفع المضار-الاغذیه» و«طب الملوکی» و«فصول» و«منصوری» و«کتاب الی من لایحضره الطبیب» و«رساله‌جودیه» رازی، توسط نگارنده کتاب در دوره مجله جهان پزشکی.

تطبیق سالها وماهها و روزهای هجری قمری به میلادی و سایر تواریخ، تألیف Wustenfeld، ویزبادن (آلمان) ۱۹۶۱ (چاپ جدید).

تقدیم الفاکهه قبل الطعام و تاخیرها منه، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

تقسیم الامراض و اسبابها و علاماتها علی الشرح، (کتاب ...) عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

التقسیم والتشجیر، (یا تقاسیم العلل)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

توراة، (ترجمه فارسی عهد عتیق)، لندن ۱۹۰۴ م.

توقیعات کسری انوشیروان، دستورنامه کسروی، آقایان محمد جلال‌الدین طباطبائی زواری وحاج حسین‌آقا نخجوانی، تبریز، ۱۳۳۴ ش.

ج

جامع المفردات الادویه والاغذیه، عربی، عبدالله‌بن احمد ضیاءالدین بیطار مالقی معروف به‌ابن‌البیطار، مصر.

الجدری والحصبه (کتاب ...)، عربی، رازی، بیروت توسط وان دیک Van Dyck ۱۸۷۲ م.

جشن‌نامه ابن‌سینا، مجلد اول فارسی، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۶ تهران ۱۳۳۱ به‌کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا.

جشن نامه ابن‌سینا، مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن‌سینا) از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۳۱ - تهران ۱۳۳۳ ش.، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا.

جشن نامه ابن‌سینا، مجلد سوم (کتاب المهرجان، حاوی نطق های عربی اعضاء کنگره ابن‌سینا) ۱۳۳۳ ش. تهران، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۳۲

جشن نامه ابن‌سینا، مجلد چهارم (مشتمل برخطابه های اعضاء کنگره ابن‌سینا به زبانهای آلمانی وانگلیسی وفرانسوی) ۱۳۳۳ ش. تهران، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۳۳

جشن‌های ایران باستان، م. اورنگ، تهران، ۱۳۳۵ ش.

جغرافیای طبی،

Medical Geography, N.D. Mc Glashan, London, Barnes &Noble 1972.

جوامع الحکایات ولوامع الروایات، فارسی، محمد عوفی.

جودیه، (رساله ...)، فارسی، منسوب به شیخ، به کوشش وتصحیح دکتر محمود نجم‌آبادی ۱۳۳۱ ش. تهران، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۰

چ

چند دقیقه درخدمت دو پزشک مشهور ایرانی، درجشن سومین سال افتتاح بیمارستان شوروی تهران، تهران، ۱۹۴۶ م. از نگارنده کتاب.

چهارمقاله عروضی، (احمدبن عمربن علی النظامی العروضی السمرقندی)، فارسی، به تصحیح مرحوم علامه محمد قزوینی ۱۳۲۷ ه = ۱۹۰۹ م. مطبعه بریل لندن (هلند)، ایضاً توسط مرحوم دکتر محمد معین سالهای ۱۳۳۱/۱۳۳۲ (دوبار) تهران، با ملحقات وذیل وتصحیحات لازم.

ح

حاوی (= الحاوی فی الطب = الجامع الحاضر لصناعة الطب)، عربی، ابوبکر محمد زکریای رازی، نسخه کامل خطی کتابخانه مرحوم حاج حسین آقا ملک.

حاوی، رازی، عربی (قسمتهای مختلفه کتاب) از کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا) و کتابخانه های دیگر

حاوی رازی، عربی، رازی‌در۲۲ مجلد، چاپ حیدرآباد دکن (هندوستان) ازسال ۱۹۵۵ تا ۱۹٦۸ م.

حاوی لعلم‌التداوی، عربی، محمودبن‌الشیخ الربانی صائن‌الدین الیاس شیرازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

حجة الحق ابوعلی‌سینا، فارسی، دکترسید صادق گوهرین، تهران، ۱۳٤۷ ش.

الحصی فی‌الکلی والمثانه، (کتاب...، کتاب فی تولدالحصاة، مقاله فی‌الحصی فی الکلی‌والمثانه)، عربی، رازی، نسخه خطی.

حکایتها وشخصیت ابن‌سینا، روسی، عبیدالله میرزایف، ۱۹۵۳ م.

حکمت بوعلی سینا، ابن‌سینا، مرحوم شیخ‌محمد صالح علامه حائری با مقدمه وترجمه مؤلف به‌قلم عمادالدین حسینی اصفهانی عمادزاده، تهران، ۱۳۳۵ ش.

حماسه‌سرائی درایران، دکترذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه شماره ۸.

الحمیة المفرطه تضر بالابدان، (فی‌ان...)، عربی، رازی، نسخه خطی.

خ

خاندان نوبختی، فارسی مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی، تهران، ۱۳۳۱ ش.

خدمات پزشکی‌اطباء ایرانی، درقرون وسطی وارتباطاتآن با مکاتب ایطالیا، فرانسوی، دکترمحمود نجم‌آبادی (بیست‌ویکمین کنگره بین‌المللی تاریخ طب منعقددرشهر سینا (Siena) ایطالیا، ۱۹٦۸ م.

خرده اوستا، آذرسهراسپند، تهران ۱۳۳٤ ش.

خف علائی، (خفی علائی، الخفیه‌العلائیه)، فارسی، سید اسماعیل جرجانی، چاپ‌سنگی، کانپور (هندوستان) ۱۸۹۱ م. ایضاً چاپ لکنهو (هندوستان).

الخواص، (رساله فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی از کتب اهدائی استاد مشکوة به‌دانشگاه تهران.

خواص التلامیذ، عربی، رازی، کتابخانه مرحوم دکترقاسم غنی (بنظرمیرسد همان کتاب الخواص باشد).

خواص الشراب، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق.

د

دائرةالمعارف آمریکائی، انگلیسی، Encyclopedia Americana دوره

دائرةالمعارف اسلامی، فرانسوی، پاریس ۱۹۳۶ م.

Encyclopedie de l'Islam, Paris,1926.

دائرةالمعارف بریطانیا، انگلیس، لندن، ۱۹۲۹ م.

Encyclopoedia Britannica, London, 1929.

دائرةالمعارف، عربی، بستانی (پطرس بستانی) بیروت ۱۸۷۶ م.

دائرةالمعارف بستانی، عربی، تحت نظر دکترفواد افرام بستانی، (۱۰ مجلد تا بحال بچاپ رسیده است)، بیروت.

دائرةالمعارف طبی وجراحی، (دوره)

Encyclopédie Medico - Chirurgicale

دائرةالمعارف فارسی، به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۴۵ ش.

دائرةالمعارف فرانسوی، فرانسوی، Encyclopédie Française پاریس ۱۹۳۸ م.

دائرةالمعارف القرن العشرین، الرابع عشر، عربی، محمد فریدوجدی، بیروت ۱۳۴۲ ه. ۱۹۲٤ م.

داروشناسی جالینوسی، فرانسوی، آلبرت وآندره گوریس وآندرولیو وم. ژانو Albert, André Goris, A. Liot, M. Janot چاپ سوم، ۱۹٤۹ م.

دارونامه، دکتراحمد پارسا، فرانسه، فارسی، تهران.

داروهای چشم، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (شماره ۱۰۶۷-۱۰۳۸)

داستانهای بوعلی، فارسی، مرحوم فضل‌الله صبحی مهتدی، تهران ۱۳۲۳ ش.

دانشگاه جندیشاپور، فارسی، از رسالات انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشکده بهداشت دانشگاه تهران، تألیف نگارنده کتاب، ۱۳۴۸ ش.

دانشگاه جندیشاپور، فارسی، شماره‌های متعدد مجله آموزش و پرورش.

دانشمندان آذربایجان، فارسی، مرحوم محمد علی تربیت، تهران، ۱۳۱۴ ش.

دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، فارسی، محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۴۰ ش. در پنج مجلد.

دانشوران خراسان، فارسی، غلامرضا ریاضی، مشهد، ۱۳۳۶ ش.

دانش‌های یونانی درشاهنشاهی ساسانی، فارسی، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۰ ش.

درمان روماتیسم و نقرس و سیاتیک، (عرق النساء) از ابن‌سینا، فارسی، تطبیق و تحقیق از مرحوم دکتر عبدالله احمدیه، تهران، ۱۳۳۲ ش.

دفع المضار الاغذیه، (کتاب ...، کتاب منافع الاغذیه ودفع مضارها)، عربی، رازی، چند نسخه خطی، وچاپ مصره ۱۳۰ ه.

دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارك انواع خطاء التدبیر، عربی، ابن‌سینا، مصره ۱۳۰ ه.

دوران ترجمه کتابهای طبی در تمدن اسلامی، فارسی، نگارنده کتاب، ۱۳۴۹ ش.

الدین والدوله، (کتاب ...) عربی، علی‌بن ربن طبری، منچستر ۱۹۲۳ م.، مصر ۱۳۴۲ هجری قمری.

ذ

ذخیره، عربی، ثابت‌بن‌قره، نسخه خطی، کتابخانه ملی ملك.

ذخیره خوارزمشاهی، پارسی، سید اسماعیل جرجانی، چند نسخه خطی، کتاب اول و دوم انتشارات دانشگاه توسط ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه تهران ۱۳۴۴ شماره‌های ۱۰۰۲/۱۳ انتشارات دانشگاه ایضاً کتاب اول و دوم وقسمت اول کتاب سوم انجمن آثار ملی توسط دکتر سید جلال مصطفوی کاشانی تهران ۱۳۴۴ ش. و ۱۳۴۹ ش. ۱۳۵۲ ش.

ر

راهنمای نامگزاری پیوندهای شیمیائی معدنی ، فارسی، دکترمهندس حسنعلی شیبانی، تهران، ۱۳٤٤ ش.

رسائل الفلسفیه لابی بکر محمدبن زکریاالرازی، عربی، به تصحیح واهتمام شادروان پاول کراوس (مشتمل بریازده رساله وکتاب ازرازی) ، مصر ۱۹۳۹ .

رساله بیرونی درفهرست کتب رازی، پاریس، ۱۹۳٦ م.

رساله تشریح اعضاء ابن‌سینا ، فارسی ، به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی ۱۳۳۱ ش . تهران ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۲۱

رساله جدریه، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه‌آستان قدس رضوی (شماره ۱۱٤٥) که بنظرمیرسد همان رساله الجدری والحصبه باشد.

رساله حی‌بن‌یقظان ابن‌سیناء (متن عربی) با ترجمه وشرح فارسی‌آن ازیکی ازمعاصران ابن‌سینا بانضمام ترجمه فرانسوی به تصحیح هانری کربن (Henri Corbin) تهران ۱۳۳۳ ش. ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۲٦ .

رساله سرگذشت، عربی، ابوعبید عبدالواحد جوزجانی

رساله عشق ابن‌سینا ، ومقدمه‌آقای سید محمد مشکوة ، ۱۳۲۰ تهران

رساله معراج نامه ، فارسی، به‌تصحیح دکترغلامحسین‌صدیقی، ۱۳۳۱ ش. از انتشارات آثارملی شماره ۱۹

رساله منطق دانشنامه علائی، ابن‌سینا با مقدمه و حواشی مرحوم دکتر محمد معین و استاد سید محمد مشکوة (انتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱۲) تهران، ۱۳۳۰ش.

رساله نبض ابن‌سینا ، فارسی، به تصحیح سید محمد مشکوة ، ۱۳۱۷ ش . تحت‌عنوان «رگ شناسی» درموقع گشایش دبیرستان پهلوی سابق بروجرد.

رساله نبض ابن‌سینا ، فارسی، به‌تصحیح سیدمحمد مشکوة، ۱۳۳۱ش . تهران‌انتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱۱ .

رساله نفس ، ابن‌سینا ، به‌کوشش مرحوم دکتر موسی عمید، انتشارات انجمن آثارملی شماره ۱٦، تهران ۱۳۳۱ ش.

روانشناسی وروان‌پزشکی قدما، فارسی، دکترسلامی، شیراز، ۱۳۳۱ ش.

روزنامه طبی، فرانسوی، آندره سوبیران وژان دوکرنی

Le Journal de la Médecine, A. Soubiran et J. de Kearny,

پاریس ۱۹۶۰ م.

ریاضیات دانشنامه علائی ابن‌سینا، به‌تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۳۱ ش. تهران، ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱٤

ز

زندگانی وکارهای رازی، انگلیسی، Life and Works of Rhazes, س.ا. رنکینکس S.A. Rankings, لندن، ۱۹۱۳ م.

زندگی علمای مشهور، فرانسوی، لوئی‌فیگیه پاریس ۱۸۸۳ م.

Vies des Savants illustres, L. Figuier, Paris 1883

زینة‌المجالس، فارسی، مجدالدین محمد حسینی متخلص به‌مجدی، تهران ۱۲٦٥ ق.

س

سازمان‌های تمدن‌امپراطوری‌اسلام، فارسی، سیدفخرالدین طباطبائی، تهران، ۱۳۳۷ ش.

السکنجبین (رساله)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا محمدطاهرتنکابنی طبرسی وحاج حسین‌آقاملک.

سه کتاب تشریحی عرب، فرانسوی، م. د. کونیک

Trois Traités d' Anatomie arabe, M. De Koning

لیدن (هلند)، ۱۹۰٤ م.

سهم ایران در تمدن جهان، فارسی، حمید نیرنوری، تهران.

سیاحتنامه فیثاغورث‌در ایران، ترجمه‌فارسی، مرحوم یوسف‌اعتصامی (اعتصام‌الملک)، تهران ۱۳۱٤ ش.

السیرة الفلسفیه، عربی، رازی، به‌سعی واهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹م.

ش

الشامل، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (شماره ۲۶).
شاهزادگان طب، فرانسوی (با همکاری عده‌ای ازدانشمندان ومقدمه ژرژدوهامل
Princes de la Médecine,Priéface de Georges Duhamel)
پاریس ۱۹۵۹ م.
شاهنامه فردوسی، چاپهای مختلف.
شاهنامه فردوسی، (خلاصه) به‌انتخاب مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، تهران ۱۳۱۳ ش.
ایضاً بانتخاب مرحوم محمدعلی فروغی و حبیب یغمائی، تهران ۱۳۲۱
شرح اسماءالعقار، عربی، ابوعمران موسی‌بن عبیدالله‌الاسرائیلی القرطبی، باهتمام دکتر ماکس میرهوف، Dr. Max Meyerhof، قاهره، ۱۹۴۰ م.
شرح حال ومقام طبی محمدزکریای رازی، فارسی، تألیف نگارنده کتاب، تهران ۱۳۱۸ ش.
شرح کتابهای ابن‌سینا، که توسط دانشمندان مغرب‌زمین تهیه گردیده است، فرانسوی، مرحوم سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۵۲ م.
شکوك رازی برجالینوس، عربی، رازی، نسخه‌خطی کتابخانه ملی ملک (درمجموعه‌ای به‌شماره ۴۵۷۳) وکتابخانه مرحوم علامه محمد طاهرتنکابنی طبرسی.
شمیه، (رساله...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه‌ملی ملک.

ص

صد باب بوسهل مسیحی، (= کتاب المائه فی‌الطب) عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه‌ملی ملک (حاج‌حسین‌آقا ملک).

ط

طب اسلامی، انگلیسی، پرفسورادواربراوان، کمبریج، ۱۹۲۱ م.

Arabian Medicine, E.G. Browne, Cambridge, 1921.

طب درایران، فرانسوی، مرحوم دکترعباس نفیسی، La Médecine en Perse, پاریس، ۱۹۳٤ م.

طب الروحانی، (طب‌النفوس)، عربی، رازی، چاپ مصرتوسط شادروان پاول کراوس P. Kraus ۱۹۳۰ م.

طب عرب ونفوذآن درقرون وسطی، انگلیسی، دکتردونال کمپل، لندن ۱۹۲٦ م.

Arabian Medicine and its influence on the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London, 1926.

طب‌الفقراء (رجوع شودبه کتاب‌الی‌من لا یحضره‌الطبیب).

طبقات‌الاطباء والحکماء، عربی، ابن‌جلجل اندلسی، قاهره، ۱۹۵۵ م. به کوشش و تحقیق فوادسید

طبقات الامم، عربی، ابن‌صاعد اندلسی، بیروت، ۱۹۱۷ م.

طب درقرآن، آلمانی، دکترکارل اپیتس،

Die Medizin im Koran, Dr. Med. Karl Opitz,

اشتوتگارت (آلمان) ۱۹۰٦ م.

طب‌الملوکی، عربی، رازی، نسخه‌خطی کتابخانه مرحوم‌علامه‌میرزا طاهرتنکابنی طبرسی.

طب وبهداشت درایران باستان (تاریخ...)، فارسی، نگارنده کتاب ج۱ و ج۲ ۱۳۵۰ ش. (انتشارات دانشکده بهداشت دانشگاه تهران).

طبیعات دانشنامه علائی، فارسی، ابن سینا به تصحیح سید محمد مشکوة، تهران، ۱۳۳۱ ش. تهران، ازانتشارات انجمن‌آثارملی، شماره ۱۳.

ظ

ظفرنامه منسوب به‌ابن‌سینا، فارسی، با مقدمه‌وحواشی وتصحیح دکترغلامحسین‌صدیقی (انتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۲۱)، تهران، ۱۳٤۸ ش.

ع

العلةالتی لهاصارالنائم یعرق اکثرمن الیقظان(فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم محمدعلی تربیت.

علة الموت الوحی من السموم، (فی...)، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم محمد علی تربیت.

علم الاخلاق پزشکی، تهران چاپهای مختلف ، نگارنده کتاب .

علم النفس ابن سینا ، و تطبیق آن با روان شناسی جدید ، دکتر علی اکبر سیاسی ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۰۳ ، تهران، ۱۳۳۳ ش.

علی بن عباس مجوسی اهوازی ، آلمانی ، رساله اجتهادیه دکتر محسن شالچی ، ۱۹۶۵ م.

عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تألیف ابن ابی اصیبعه ، عربی، چاپهای مختلف

عیون الحکمه ، عربی ، شیخ الرئیس ابن سینا ، انتشارات دانشگاه شماره ۲۰۸ تهران ۱۳۳۳ ش به کوشش مجتبی مینوی.

غ

غرائب اللغة العربیه ، عربی ، الاب رفائیل نحله الیسوعی ، بیروت ، ۱۹۵۹ م.

ف

الفاخر ، (کتاب...، کناش الفاخر) ، عربی، رازی ، نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک (درمجموعه ای به شماره ۴۵۷۳)

فارماکوپه همدرد، فارسی وانگلیسی، حکیم محمدسعید، وعلمای دیگرازاطباء پاکستان، ۱۹۷۰ م.

فرج بعد ازشدت ، فارسی، حسین بن اسعدبن حسین الدهستانی.

فردوس الحکمه ، عربی، علی بن ربن طبری، برلن ، چاپخانه آفتاب ، ۱۹۲۸ م.

الفروق بین الامراض (کلام ...) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، (به شماره ۴۵۷۳)

فرهنگ آنندراج ، محمدپاشاه متخلص به شاد، تهران ۱۳۳۵ ش .

فرهنگ اساطیر یونان وروم، فرانسوی، تالیف پیر گرینال Pierre Grinal ج ۱و۲، ترجمه دکتر احمد بهمنش ، انتشارات دانشگاه شماره های ۶۸۵/۷۲۸ تهران .

فرهنگ ادهمی، مرحوم میرزا فتاح فخرادهم، فخرالاطبا تبریز، ۱۳۱۰ ش.
فرهنگ اسامی علمی گیاهان، انگلیسی، فارسی، دکتر جواد میمندی نژاد، تهران ۱۳۴۶، انتشارات دانشگاه شماره ۱۱۱۰
فرهنگ اصطلاحات طبی وفنی، فرانسوی، م. گارنیرو و. دلارم،
Dictionnaire des Termes techniques de Medecine, M. Garnier, V.Delarme,
پاریس، ۱۹۰۱ م.
فرهنگ اصطلاحات کشاورزی، انگلیسی، فارسی، ابوالحسن گونیلی، تهران، ۱۳۴۷ ش. انتشارات دانشگاه شماره ۱۲۰۳
فرهنگ انجمن آرای ناصری، تهران، ۱۲۸۸ ق.
فرهنگ انگلیسی اوستا، کنگاوکاواجی الداجی
English, Avesta Dictionary Kanga, Kavasji Eldalji بمبئی، ۱۹۰۹ م.
فرهنگ اورنك، سرگردم. اورنگ، تهران ۱۳۳۷ ش.
فرهنگ ایران زمین، (مجله ...) دوره
فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (شماره ۲۶)، تهران ۱۳۴۶ ش.
فرهنگ خواص خوراکیها، احمد سپهرخراسانی، تهران ۱۳۴۲ ش.
فرهنگ حسن عمید، دوجلد، تهران، ۱۳۳۷ ش.
فرهنگ تاریخ وجغرافیا، حسن عمید، تهران ۱۳۴۶ ش.
فرهنگ سخنوران، دکترع. خیامپور، تبریز، ۱۳۴۰ ش.
فرهنگ شلیمر، (دکترلوئی‌یوهان شلیمرهلندی) (Dr. Louis Yohann Schlimmer) چاپ سنگی وچاپ سربی تهران ۱۸۷۴ م. و ۱۳۳۳.
فرهنگ طبی وجراحی وداروشناسی ودامپزشکی، ا. لیتر. E. Littré پاریس، ۱۸۹۳ م.
فرهنگ علوم عقلی، دکترسید جعفرسجادی، تهران، ۱۳۴۱ ش.
فرهنگ عمومی تاریخ وجغرافیا، فرانسوی، م.ن. بویه، پاریس، ۱۸۹۵ م.
Dictionnaire universel d'Histoire et de géographie, M.N. Bouillet, Paris1895.

فرهنگ غفاری ، فارسی فرانسه ، مرحوم امیر جلال‌الدین مهندس‌الممالک غفاری ، درهشت مجلد،انتشارات دانشگاه تهران، تهران ، از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۷ ش.
فرهنگ قرن بیستم ، (لاروس قرن بیستم) فرانسوی ، پاریس،۱۹۳۳ م. وبعد
فرهنگ گیاهی ، مرحوم حسینعلی بهرامی ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۲۹ ش.
فرهنگ لغات و اصطلاحات روان پزشکی و روان شناسی ، دکتر غلامرضا بهرامی و دکتر عزالدین معنوی ، انتشارات دانشگاه (شماره ۱۰۸۱) تهران ، ۱۳۴۵ ش.
فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی ، سید جعفرسجادی ، تهران ، ۱۳۳۸ ش.
فرهنگ نفیسی ، مرحوم میرزا علی‌اکبر خان ناظم‌الاطباء با مقدمه مرحوم سعید نفیسی فرزندآن شادروان ، درپنج مجلد تهران ، ۱۳۴۳ ش.
فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی ، مرحوم سید محمد علی امام شوشتری ، تهران ، ۱۳۴۷ ش. ازانتشارات انجمن‌آثارملی (شماره ۵۸)
فرهنگنامه‌های عربی به فارسی ، علینقی منزوی ، انتشارات دانشگاه (شماره ۳۱۰) تهران، ۱۳۳۷ ش.
الفصد ، عربی ، رازی ، کتابخانه ملی‌ملک (درمجموعه‌ای به شماره ۴۵۷۳) و مجلس شورای ملی سابق.
الفصول ، عربی ، رازی ، (رجوع شود به‌مرشد)
فلسفه ابن‌سینا،فارسی ، محمدشا هوردی، (ازانتشارات کمیسیون توسعه مبادلات فرهنگی) ، تهران ، ۱۳۳۳ ش.
الفن‌السادس من کتاب‌الشفا ، عربی ، ابن‌سینا ، ترجمه اکبر داناسرشت ، تهران ، ۱۳۱۸ و۱۳۳۱ و۱۳۴۸ ش.
فن سماع طبیعی، عربی، ابن‌سینا، ترجمه مرحوم محمدعلی‌فروغی ذکاءالملک ، تهران ۱۳۱۶ ش.
فلورایران (دوره) ، دکتراحمد پارسا ، انتشارات وزارت فرهنگ ودانشگاه تهران
الفهرست ، عربی ، محمدبن اسحق‌الندیم ، مصر، ۱۳۴۸ ه.
فهرست آثارشیخ ، (که توسطاروپائیان انجام گرفته است)، فرانسوی، مرحوم‌سعیدنفیسی

(انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۷۳) تهران، ۱۹۵۳ م.
فهرست آثار شیخ الرئیس و نسخ آنها، دکتر یحیی مهدوی، ۱۳۳۳ ش. تهران،
(انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۲۰۶)
فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، (اکتائی) دوره مشهد ۱۳۰۵ شمسی وبعد
فهرست کتابخانه دانشکده معقول ومنقول، (ابن یوسف حدائق شیرازی) تهران،
۱۳۱۵ ش وبعد.
فهرست کتابخانه مجلس شورایملی سابق ایران، (مرحوم یوسف اعتصامی و
عبدالحسین نوائی) ۱۳۱۳ ش. ببعد
فهرست کتابخانه خدیوی مصر، عربی، قاهره، ۱۳۱۰ م.
فهرست کتابخانه سلطنتی برلین، آلمانی، ۸۷-۱۸۷۷ م.
فهرست کتب خطی عربی کتابخانه ملی پاریس، فرانسوی، م. بارون دوسلان،
M. le Baron de Slane ۱۸۸۳ م.
فهرست کتب عربی موزه بریطانیا، ا. ج. الیس، A. G. Ellis, M. A. لندن،
۱۸۹٤ م.
فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران،
دوره ازسال ۱۳۳۹ ش ببعد.
فهرست کتابخانه مصری، عربی، درشش جلد مصره ۱۳٤ ق.
فهرست کتب خطی کتابخانه ایندیا افیس،
Catalogue, of Persian Manucripts of the India office, Herman Ethe
(هرمان اته)
فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران، حسن ره آورد، تهران،
۱۳۳۳ ش.
**فهرست کتب کتابخانه مرکزی و کتابهای اهدائی استاد مشکوة بدانشگاه
طهران**، بسعی و کوشش علی‌نقی منزوی ومحمد تقی دانش‌پژوه، دوره تهران
ازسال ۱۳۳۰ ش ببعد.

فهرست نسخ خطی انجمن آسیائی بنگاله، (ویلادیمیرایوالف Vladimir Ivanov) کلکته ۱۹۲۶ م.
فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌دانشکده ادبیات طهران، محمدتقی‌دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۳۹ش.
فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران ۱۳۳۹ ش.
فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانبابا مشار، ج ۱ و ۲ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران سالهای ۱۳۳۷ و۱۳٤۲
فهرست کتابهای طبی چاپی فارسی وفنون وابسته به طب، دکترمحمد نجم‌آبادی، انتشارات‌دانشگاه (شماره ۹۰۰)، تهران ۱۳٤۲ش.
فهرست کتب محمدبن زکریای رازی، عربی، ابوریحان بیرونی، به‌تصحیح مرحوم پاول کراوس، پاریس، ۱۹۳۶ م.
فهرست نسخ خطی، آثارشیخ الرئیس ابوعلی‌سینا (موجود درکتابخانه‌ملی ملک، حاج حسین‌آقا)، تهران ۱۳۳۳ ش.
فی‌الزمان والمکان، (القول...)، عربی، رازی، به‌سعی و اهتمام شادروان پاول‌کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.
فی‌القدماءالخمسه، عربی، رازی، به‌سعی واهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م،
فیلسوف ری، فارسی، دکتر مهدی محقق ۱۳۵۰ ش. تهران، انتشارات انجمن آثارملی.

ق

قاموس‌الاعلام، ترکی، ش. سامی‌بیک، استانبول ۱۳۱٦ ه.
قاموس‌فخری، فرانسوی،انگلیسی، روسی‌وفارسی،مرحوم دکترفتاح فخرالاطباء، فخراد هم، تبریز، ۱۳۳۵ ه.

قانون ، (= القانون فی‌الطب) عربی ، ابن‌سینا ، نسخ متعدد خطی و چاپهای قاهره و تهران .
قرآن کریم ، وترجمه وتفاسیرمختلف‌آن
القراباذین الصغیر،(کتاب . . .، الاقراباذین المختصر، کتاب فی‌هیئةالمفاصل اقراباذین) عربی ، رازی ، کتابخانه ملی ملک
قراباذین همدرد ، اردو، حکیم حاجی‌عبدالحمید دهلوی و عده‌ای دیگر، کراچی ، ۱۹۶۸ م.
قراضه طبیعیات منسوب به ابن‌سینا ، با مقدمه وحواشی وتصحیح دکترغلامحسین صدیقی ، (انتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۲۱) تهران ۱۳۳۲ ش .
قصص وحکایات‌المرضی، عربی ، رازی ، بلژیک ۱۹۳۵ م.
قصیده عینیه ، عربی ، ابن‌سینا ، ترجمه وتفسیرمرحوم محمد علی حکیم الهی فریدنی ، تهران ، ۱۳۳۱ ش .
القولنج (کتاب...) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک . (درمجموعه‌ای به‌شماره ۴۵۷۳) وکتابخانه مجلس شورای ملی سابق.(شماره ۱۰۶۰-۱۰۳۸)

ک

کاراکا ، ترجمه انگلیسی توسط کیسوری موهان گانگولی Kisori Mohan Ganguli کلکته ۱۸۹۰ م.
کامل‌التواریخ ، عربی ، ابن‌اثیر، مصر، ۱۳۱۳ ه.
کامل‌الصناعة الطبیةالملکی ، عربی ، اهوازی ، مصرچاپ بولاق ۱۲۹۴ ه. (در دومجلد)
کتاب‌شناسی ایران ، فرانسوی ، دکترمحسن صبا ، پاریس ، ۱۹۳۶ م. وچاپهای بعد
کتاب‌العبرودیوان‌المبتداء والخبر فی‌ایام‌العرب والعجم والبربر- عربی - قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن ابراهیم‌بن ابی‌بکربن خلکان
کرونولوژی تاریخ ایران ، مرحوم دکتربهاءالدین پازارگاد ، تهران ، ۱۳۴۵ش.

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، عربی، حاجی خلیفه ملا کاتب چلبی استانبول، ۱۳۱۰ ه.

کلیات الطب، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق.

کلیله ودمنه بهرامشاهی، (منتخب باهتمام مرحوم عبدالعظیم قریب) تهران، ۱۳۳۰ ش.

کناش بولس، نسخه خطی کتابخانه شخصی نگارنده کتاب

کنزالحکمه، عربی، شمس الدین محمدبن محمد شهرزوری، ترجمه مرحوم ضیاءالدین دری، تهران، ۱۳۱٦ ش.

کنوزالمعزمین، ابن سینا، با مقدمه و حواشی و تصحیح استاد جلال الدین همائی (انتشارات انجمن آثارملی شماره ۲۳)، تهران، ۱۳۳۱ ش.

کنگره‌های بین‌المللی تاریخ طب، (خلاصه سخنرانی‌ها) ازسال ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۲ میلادی درشهرهای مختلف اروپا

گ

گلستان سعدی، فارسی، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی چاپهای مختلف

گیا، (راهنمای گیاهی)، دکترحسین گل گلاب، انتشارات دانشگاه، شماره ۷۰۷، تهران ۱۳٤۰ ش.

گیاهان داروئی، ج ۱ و۲ و۳، دکترعلی زرگری، تهران، ۱۳٤۵ تا ۱۳۵۲ ش.

ل

لباب الاشارات، فخرالدین رازی (ضمن کتاب التنبیهات والاشارات) انتشارات دانشگاه توسط محمود شهابی، تهران ۱۳۳۹ ش. شماره ٦۲۳ - ایضاً از طرف مجله دانشکده ادبیات تهران به‌مناسبت هزاره ابن‌سینا درتیرماه ۱۳۳۳ چاپ شده است.

لطائف‌الطوائف، فارسی، فخرالدین علی‌صفی، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۳٦ ش.

لغت فرس، ابومنصور علی‌بن احمد اسدی طوسی به‌تصحیح وکوشش عباس **اقبال آشتیانی**، تهران ۱۳۱۹ ش.

لغت‌نامه دهخدا، مرحوم علامه علی اکبر دهخدا که بعداً آنرا مرحوم دکتر محمد معین دنبال کرده‌واکنون‌دکترسیدجعفرشهیدی‌ادامه‌میدهد(وهنوزتمام‌نشده‌است) چاپ تهران ازابتدا تا سال ۱۹۵۳ ش.

لماذا یحس النائم من البرد، مالایحس الیقظان، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم محمد علی تربیت

م

مؤلفات ومصنفات ابن‌سینا، دکتریحیی مهدوی، تهران، ۱۳۳۳ ش.

المائه فی‌الطب، (کتاب... یا صد باب بوسهل) عربی، ابوسهل مسیحی، نسخه‌خطی کتابخانه ملی حاج حسین‌آقا ملک

مایقدم من الفواکه والاغذیه ومایوخر، (کتاب...، تقدیم‌الفاکهه قبل‌الطعام و تأخیرهامنه، مقاله فیما ینبغی ان‌مایقدم من‌الفواکه والاغذیه ومایوخر) عربی، رازی، چند نسخه خطی

المترجمون والنقله عن الفارسیه الی العربیه، فی‌القرون‌الاسلامیة‌الاولی، عربی، دکترمحمد محمدی، بیروت، ۱۹۶۶ م.

متفکران اسلام، تألیف بارن کارا دو وو

Les Penseurs de l'Islam, Baron Carra de Vaux, Paris 1921

مجلات تاریخ طب، (به‌زبانهای فرانسوی وانگلیسی‌وآلمانی) که توسط انجمنهای‌تاریخ طب دنیا انتشارمی‌یابد.

مجلات رامین ومعارف اسلامی، وماهنامه داروپزشکی وطب ودارو و اخبار پزشکی درباره تاریخ طب ایران وطبری ورازی واهوازی وابن‌سینا و گرگانی وامثال آنها (شماره‌های متعدد).

مجله اوزیرلس Osiris، انگلیسی، ی. روسکا Y. Ruska ج. پنجم، بلژیک، ۱۹۳۸ م.

مجله ایزیس (Isis)، انگلیسی سال ۱۹۳۵ م.
مجله جهان پزشکی، (دوره)، دکترمحمود نجم‌آبادی تهران، ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ ش.
مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران شماره سوم سال دوازدهم ۱۳۴٤، دکترمهدی محقق
مجله طبی روغتیا، (افغانستان، کابل)، پشتو، کابل، شماره‌های متعدد
مجله فصدسفید، فرانسوی (La Saignée Blanche) شماره دوم مجلد هشتم
مجله ماهانه، **هلال‌احمر** ایران «نظری به عقاید پزشکی ابن‌سینا» توسط مرحوم دکتر عباس نفیسی «پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی ابوعلی سینا» توسط دکتر ذبیح‌الله صفا «هزاره یک مرد بزرگ به زبان انگلیسی» توسط علی اصغر حکمت ازسال ۱۳۳۷ ش. به‌بعد، تهران
مجله Oriente Moderno، در باب هزاره ابن‌سینا، سال سی و چهارم، شماره ٥ - رم، ۱۹٥٤ م.
مجله خاورمیانه (Revue médicale du moyen Orient) شماره‌نهم‌سال بیستم، بیروت ۱۹۶۳ م. متن سخنرانی مؤلف کتاب درباره «ملاحظات وعقاید طبی ابن‌سینا»
مجله سازمان بهداشت جهانی، درباره ابن‌سینا اوت وسپتامبر۱۹۷۲ م.
مجله معارف اسلامی درباب قانون شیخ)، شماره چهارم، تهران.
مجمع‌الجوامع، (قرابادین کبیر)، میرسید محمد حسین خان عقیلی خراسانی چاپهای مختلف
مجمل‌التواریخ والقصص، (تألیف در حدود سال ٥۲۰ هجری قمری) به تصحیح مرحوم ملک‌الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.
مجموعه اصطلاحات علمی، انجمن اصطلاحات علمی ج ۱و۲ انتشارات دانشگاه ۲۳۲ و۳۷۲ تهران ۱۳۳۳/۳٥ ش.
مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف، ابن‌سینا، عربی، ترجمه دکتر پرویزناتل خانلری جزء اول، (انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۰۷)، تهران، ۱۳۳۳ ش.

مختصر الاول ، (تاريخ . . .) ، عربى ، غريغوريوس ابوالفرج بن اهرون طبيب ملطى معروف به‌ابن العبرى ، به ضميمه جدول مقايسه سالهاى هجرى وميلادى، بيروت، ۱۸۹۰ م .

مختصرى ازطب اسلامى ، (بخصوص خدمات ايرانيان و اثر آن برروى طب اروپا) ، تأليف نگارنده كتاب ، تهران ، ۱۳۲۴ ش .

مخزن الادويه ، ميرمحمد حسين بن محمد هادى عقيلى علوى خراسانى ، بمبئى ۱۲۷۳ ه .

المدخل الى الطب ، (كتاب . . .) ، عربى ، رازى ، كتابخانه ملى پاريس

المدخل التعليمى ، عربى ، رازى، باهتمام ، مهندس حسنعلى‌شيبانى، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱۴۰ ، تهران ، ۱۳۴۶ ش .

مردان طب ، انگليسى ، كاترين ب . شى پن،

Men of Medicine, Katherine B. Shippen

ترجمه محمدتقى مايلى ، تبريز، ۱۳۳۸ ش .

مرد شرق، پرفسورآربرى ، ترجمه ازانگليسى به‌فارسى توسط محسن بينا ، تهران ، ۱۳۳۳ ش .

مرشد يا فصول ، عربى ، رازى ، نسخه خطى كتابخانه ملى ملك (شماره ۴۵۷۳)

مذهب الذره عندالمسلمين، دكتر س ، پينس Dr. S. Pines (آلمانى) ترجمه به‌عربى توسط محمد عبدالهادى ابوريده ، قاهره ، ۱۳۶۵ ه . ۱۹۴۶ م .

المشجر ، (كتاب . . .) رجوع شود به كتاب التقسيم والتشجير رازى

مطرح الانظار فى تراجم اطباء الاعصار، مرحوم دكتر عبدالحسين خان ركن الحكماء فيلسوف الدوله ، تبريز، ۱۳۳۴ ه .

مطلب اسوال ، ميرزا احمد تنكابنى حكيمباشى فتحعلى‌شاه ، تهران ۱۲۹۷ ه .

معاريف اسلام خاصه على بن عباس مجوسى ، فارسى ، رساله اجتهاديه دكترمحمد سحرى ، ۱۳۱۷ ش.

معجم الادبا الاطبا ، عربى، محمد خليلى ، نجف ۱۳۶۵ ه .

معراجنامه ؛ عربى ، ابن سينا ، (به خط امام فخررازى) از انتشارات انجمن دوستداران كتاب به كوشش مرحوم مهدى بيانى ، تهران ، ۱۳۳۱ ش .

معجم‌الاطباء، عربی، محمد خلیلی، نجف، ۱۳۶۵ ه.
معجم‌البلدان، عربی، شهاب‌الدون یاقوت حموی، مصر ۱۳۲۴ ه. ۱۹۰۶ م.
معجم‌المطبوعات‌العربیه، عربی، یوسف الیان سرکیس، مصر، ۱۹۱۹ م.
معراج نامه ابن‌سینا، فارسی، به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی (بانضمام رساله تشریح‌الاعضاء) ۱۳۱ ش. تهران ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱۹
مفیدالخاص، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی (شماره ۱۰۳) واقف نادرشاه
مقالات ورسالات و انتشارات قابل ملاحظه ازطرف‌دانشمندان وروزنامه‌ها ومجلات درباره ابن‌سینا و جنبه‌های مختلف دانش وی (چه قبل و چه پس از برگزاری هزاره بوعلی)
مقام طبی رازی، (ضمیمه مجله‌جهان‌پزشکی)، فارسی، تألیف‌نگارنده کتاب، تهران ۱۳۲۶ ش.
مقالات‌وسخنرانیهاراجع به شیخ، فارسی، از ۲۲ تا ۲۹ مهرماه ۱۳۳۰ (هفته‌ابن‌سینا) در تهران وشهرستانها
مقام دانش درایران باستان، فارسی، علی‌سامی، شیراز، ۱۳۳۳ ش.
مقدمه‌الادب، مخشری، به‌کوشش سید محمدکاظم امام، ج ۱ و۲ و۳ انتشارات دانشگاه شماره‌های ۸۴۸، ۹۶۲، تهران ۱۳۴۲/۴۳ ش.
ملاحظاتی چند در باره نظرات پزشکی ابن سینا، فرانسوی، روزهای پزشکی خاورمیانه ونزدیک، همدان، ۱۳۴۱ ش.، سخنرانی نگارنده کتاب
منابع طب ایرانی، آلمانی، آدلف فونان، Adolf Fonahn لیپزیک، ۱۹۱۰ م.
المناظرات بین ابی‌حاتم‌الرازی وابی‌بکرالرازی، عربی، رازی، به‌سعی‌واهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.
منبع زندگی وکتب رازی، عربی، بیرونی، ترجمه‌آلمانی، توسط یولیوس روسکا، Al Biruni als al-Razis, Ouelle für Leben und die Schriften, Dr. Y.Ruska بروکسل (بلژیک)، ۱۹۲۲ م.
منتهی‌الارب، عربی به فارسی، ج ۱ و ج ۲ عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی پور، تهران ۱۳۷۷ ه.

منصوری، (= طب المنصوری = کناش المنصوری = کتاب المنصوری = کفایة المنصوری = کناش المنصوری = المنصوری فی الطب)، عربی، رازی، نسخ خطی متعدد متعدد در کتابخانه ها و کتابخانه شخصی نگارنده کتاب

منصوری رازی، ترجمه به لاتین Liber medicinalis Almansoris توسط ژرارد و کرمی Geraard de Crémone ایطالیا، ۱۰۱۰م.

منطق والهیات دانشنامه علائی ابن سینا، به تصحیح و مقدمه احمد خراسانی ۱۳۱۵ ش. تهران.

من لایحضره الطبیب، (کتاب الی... یا طب الفقراء) رازی، عربی، نسخه های خطی متعدد وچاپی ۱۳۳٤ ش. ایضاً به ضمیمه رساله برءالساعة تهران، ۱۳۳٤ ش.

مؤلفات و مصنفات رازی، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، ۱۳۳۹ ش. انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰.

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خانبابا مشار، درشش مجلد تهران. ۱۳٤۰ وبعد

الموميائی، (فی...)، عربی، رازی، نسخه های خطی کتابخانه های ملی ملک ومرحوم دکتر قاسم غنی

المیاه (فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتب اهدائی استاد سید محمد مشکوة به دانشگاه تهران

میراث ایران، انگلیسی، تألیف سیزده تن از خاورشناسان ترجمه فارسی توسط عده‌ای از دانشمندان ایرانی، تهران، ۱۳۳۶ ش.

ن

نابغه شرق، نورالله لارودی، تهران، ۱۳۳۸ ش.

نامهای علمی گیاهان، واژه‌نامه گیاهی، دکتر اسمعیل زاهدی، انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۹

نامه دانشوران ، (به قلم عده‌ای از دانشمندان دوره ناصری) چاپ‌های تهران و چاپ قم دردومرتبه

النبض‌الصغیر ، جالینوس ، ترجمه عربی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا طاهر تنکابنی طبرسی

النبض‌الکبیر ، جالینوس ، ترجمه عربی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا طاهر تنکابنی طبرسی

نشریه دبیرستان صفوی اردبیل، فارسی ، بهمن ۱۳۲۸ ش .

نصاب‌الصبیان ، ابونصرفراهی

نطق آقای ه. ب. ژ. رنو، H. P. J. Renand ، فرانسوی ، پاریس ، ۱۹۳۲ م.

نفسانیات ابن‌سینا ، به کوشش دکتر علی‌اکبرسیاسی، ۱۳۳۳ ش. تهران از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۰۳

نکهت‌الهمیان فی‌نکت‌العمیان ، عربی ، خلیل‌بن ایبک معروف به‌صلاح‌الدین صفدی، مصر، ۱۹۱۰ م.

و

واژه‌نامه بندهش ، مهرداد بهار، تهران ، ۱۳٤٥ ش. ، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران شماره ۱۷

وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان ، عربی ، قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن ابراهیم‌بن ابی‌بکربن خلکان ، مصر، ۱۲۷٥ ه.

وندیدار، ترجمه سید محمدعلی داعی‌الاسلام ، بمبئی ۱۹٤۸ م.

ه

هدایةالمتعلمین ، فارسی ، ابوبکر ربیع بن احمدبن احمدالاخوینی لبخاری ، به کوشش

دکتر جلال متینی فارسی ، ۱۳۴۴ ش. انتشارات دانشگاه مشهد شماره ۹
هرمزدنامه ، فارسی، مرحوم ابراهیم پورداود ، تهران ۱۳۳۱ ش.
هزاره ابن سینا ، فرانسوی «Commemoration d'Aviceme en IRAN» از طرف کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۲۸ ش.
هزاره ابن‌سینا ، فرانسوی ، مرحوم سعید نفیسی ، تهران ، ۱۹۳۳ م.
هزاره ابن‌سینا ، فرانسوی ، مجله قاهره La Revue du Caire به قلم عده‌ای از دانشمندان ، قاهره ۱۹۵۱ م.
همدرد (مجله طبی پاکستان) ، انگلیسی، کراچی، شماره‌های متعدد
همدرد ، (مجله طبی هندوستان) ، انگلیسی، دهلی‌نو شماره‌های متعدد
هنر نقاشی تاجیکسیان شوروی ، روسی ، اثر ب. ای. سربریانسکی B. I. Serebriansky مسکو ۱۹۵۷ م.
هوخت ، فارسی،(مجله ، دوره) ، تهران

ی

یادداشتهای قزوینی ، (دوره) انتشارات دانشگاه تهران به کوشش ایرج افشار
یادگار، فارسی، سید اسماعیل جرجانی نسخ خطی کتابخانه های دانشگاه ودانشکده پزشکی ومرحوم دکتر حسین مفتاح.
یادگار طب عرب ، فرانسوی ، دکتر سلیم عمار
En Souvenir de la Médecine arabe, Dr. Sleim Ammar
تونس ، ۱۹۶۶ م.
یسنا ، ج ۱ ، مرحوم ابراهیم پورداود ، بمبئی ، ۱۹۳۹ م.
یسنا ، بخش دوم ، مرحوم ابراهیم پور داود ، به کوشش بهرام فره‌وشی ، تهران ، ۱۳۳۷ ش.
یشتها ، (ادبیات مزدیسنا) ج ۱ ، مرحوم ابراهیم پورداود ، بمبئی ، ۱۳۰۷ ش.

یك روز اززندگانی داریوش ، آلمانی، تألیف فردیناندیوستی F. Yusti ترجمه مرحوم دکتررضا زاده شفق

یکتا پرستی درایران باستان ، م. اورنگ ، تهران ۱۳۳٤ ش .

یك نابغه بزرگ ایرانی ، (رازی طبیب ایرانی) ، تألیف نگارنده کتاب ، ۱۳۱۹ ش .

غلطنامه ومعذرت

باآنکه درتصحیح کتاب منتهای جدو کوشش به‌عمل آمد که کتاب بی‌غلط دردسترس همکاران وخوانندگان قرار گیرد ، مع‌الاسف اغلاطی در آن مشاهده میشود که خواهشمند است لطفاً قبل ازقرائت کتاب به‌تصحیح آنها پرداخته شود . ازاین پیش‌آمدمعذرت‌می‌خواهیم وامیداست کتاب‌مقبول‌نظرخوانندگان قرار گیرد . احتمال دارد بعضی ازاغلاط دیگرنیزدرکتاب دیده شود که خواهشمند است مؤلف را مطلع فرمایند که باعث امتنان خواهد شد .

صفحه‌ها	سطرها	بدین نحو تصحیح شود
سیزده‌وهفده‌ونوزده	۲ و۱۶و۱۳	انجام ، وصابئین ، منظور
بیست وپنج و۲	۵ وذیل	۱۳۰۳ وصابئین ، عموماً ،
۳ و۷	۹ و۷	طب اسلامی ، گردانیده
۸	۱۰ و۲۰ وذیل	Ptolemée ، هروفیل ، شرق
۱۲ و۱۴	۹ و۵	Eristrate ، روغن
۱۵ و۱۶ و۱۷	ذیل و۸ و۱۳	Tœnia ، داده بود ، یکی
۱۸	۶ و۹ وذیل	الاعسم ، Stephen ، اسپراطریس
۱۹ و۲۴ و۲۵	۱ و۲۳ و۸ وذیل	medici ، عالیشان ، قرابادین ، Aloès
۲۸ و۲۹	۱۰ و۱۲	المستعمله ، الصفار
۳۲	۲ و۶ وذیل	میآویختند ، را جهت ، bitumineuses
۳۴	۴	آخرسطرچهارم کلمه بودند اضافه شود
۳۵	۷ وذیل	روم معطوف شود ، Archevêque
۳۸	۹ و۱۳	کشیشی ، این امررا
۳۹ و۴۳	۱۶ وذیل	آوردند ، مرقیونیان ، طبیعت
۴۴ و۴۵	۱۷ و۱۹ و۹	درایران ، انشقاقی ، جاثلیقها
۵۰	۲ و۱۴	حرف ق زائد است

صفحه‌ها	سطرها	بدین نحو تصحیح شود
۵۱-۵۲-۵۳	۱٤، ذیل ، ذیل	سامانی، نمیگردیدند، بازآمد
۵۵-۵۹	ذیل وذیل	سرجیس ، دراعه ، را
۶۰ و۶۱	ذیل ۲ و۱۱ و۱ و۶ ذیل	معروف ، التنفس ، عضدالدوله، مطابق
۶۲ و۶٤	ذیل ۲۰و۲۱وذیل ۱و۶	بنام ، مسهل،المسهل،شربت ها، ذکرآن
۶۵ و۷۲	ذیل ۱	Thiadorus ، Theodosius
۷۱	۹ و۱۱	مستقیم ، بیدپا
۷۶	۸ و۱۳ و۱۶	ظاهرتر، بینتی ، رفتن
۷۷	۳ وذیل	عده‌ای ، بنگارم ، انوشیروان
۸۲ و۸۳	۸ و۱۰	چو، سواد
۸٤	۳ و۹	ز پژمرده وهرچه رخشنده دید ، پورداود
۸۵	۷	تپش خواست تا مغزبنشاندش
۹۰ و۹۱	۲۱ و۱۷	رأس‌العینی ، طبیبی بمانند
۹۲	۱۳و۱۶و۲۲	مائه ، جندی‌شاپور، به‌پادشاهان
۹۳ و۹٤	۱٤و۱۵و۳	طبیعیات ، بن‌قره ، بن‌قره ، ابن‌اسحق
۹٤ و۹۵	۱۶و۱۱و۱٤	نماید، نکته، ناچار
۱۰۰ و۱۰۳	۶ و۶ وذیل	متذکر، وواگبهاتا، Dhauwantari
۱۰۶ و۱۰۹	۲و۷و۹	۱۹۲۵، کلیلک، لتیجة
۱۱٤ و۱۲۳	۸و۲و۱۹و۲۳	ازاسپراطوری ، اولین، بسیاری، المعده
۱۲۵ و۱۲۷	۱٤و۱۶و۱٤	ارجلکم ، مسح ، لعم‌الخنزیر، لغیر
۱۲۹ و۱۳۱	۶و۱۷	گروه‌بندی، نبیذ
۱۳۷ و۱٤۸	۱۵ ذ و۱	انضباط ، کیمیاگری
۱۶۱و۱۶۲و۱۶۵و۱۷۵و۱۷۸	۸و۱۹و۱۷و۱و۲۱	مربوط ، منصور،داده، اندلسی، ۳۹۷
۱۹٤ و۱۹۶	۱۳وسطرآخرو۱٤ ذ	میگردیم، ماسرجویه، گردیده
۲۰۱و۲۰۵و۲۰۸	۱۳و۹و۱۰و۱۵و۳	آن، بود، الذی، دارو، امرترجمه
۲۱۲و۲۱۳و۲۱۹	٤و۲۲و۱۱	یحیی‌النحوی، اسطقسات ، شوش



مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

ناشر برگزیدهٔ سال ۱۳۷۳

مراکز پخش و فروش:

۱ ـ فروشگاه شماره یک : خیابان انقلاب ـ خیابان ۱۶ آذر جنب امور دانشجوئی، تلفن ۶۱۱۲۸۷۹

۲ ـ فروشگاه شماره دو : خیابان انقلاب ـ نبش کوچه آذرنوش، ۸۸۴۵۳۸۶

۳ ـ فروشگاه شماره سه : خیابان کارگر شمالی ـ خیابان شانزدهم ـ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ۶۳۸۰۲۳

۴ ـ فروشگاه شماره چهار : خیابان انقلاب ـ نبش ۱۶ آذر طبقه فوقانی کسنی

تلفن ۶۴۱۷۳۵۷

ISBN 964 - 03 - 3712-9

قیمت : ۲۰۰۰۰ ریال